مجموعہ حکیمانہ جامع کتابت متبین مسائل طبیہ متاخرین انگلستان کاشف اغلاط طب یونانی

از مصنفات کہف العلما اکمل الفضلا معلم ثالث طبابت مرکز دائرہ حذاقت المخاطب من جانب سلطان تاج الاطبا
خلاصۃ الحکما سیادت پناہ شفاء الدولہ حکیم سید افضل علیخان بہادر مدبر جنگ دامت شموس افاداتہ بازغۃ موسوم بہ

جامع الشفائیہ
و
افادات کبیریہ

بسعی و تصحیح فضائل مآب عمدۃ الالبا محقق علوم عقلیہ و نقلیہ واقف اسرار حکمیہ و طبیہ سید ابوابراہیم صاحب فیض آبادی چونکہ تصنیف این کتاب لاجواب اشتراک حکیم صاحب مرحوم
حسب سوال سرجن فیض آباد و حکیم صاحب [illegible] لہذا تصحیح و صاحبانش ہم طبع کردہ شد تا بر بینندگان روزگار یادگار ماند

در مطبع نامی منشی نولکشور بحلیہ طبع تابان مجلی گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد واله الطاهرین ٭

اما بعد میگوید جامع و کاتب این اوراق سید افضل علی الرضوی المخاطب به شفاء الدوله بهادر عفی عنه که چون از جمع و تحریر کتاب دستور العلاج امراض خاصه موسوم به جامع شفائیه و افادات کاملیه فارغ شدم خواستم که دستور العلاج امراض عامه راجمع نمایم تا هدایت کامل برای طالبان کمال حاصل شود و از من بیچاره یادگاری ماند که بسبب آن معالجین مستعلجین بدعای خیر مرا یاد فرمایند و ما توفیقی الا بالله الجلیل هو حسبی ونعم الوکیل و موافق کتاب اول این را هم مرتب میکنم بر چند باب و هر باب مشتمل ست بر فصول عدیده و اولا باید دانست که مراد از امراض عامه و مرض عام آنست که مرض در عروض خود مختص بعضو خاص نباشد بلکه عروض آن در هر عضو از اعضای انسان ممکن بود اگرچه وقتی در عضو خاص هم یافته میشود مثل دامیل و بثور که هر چند اکثر در عضو واحد یافته شوند لیکن حصول آن در جمله اعضا ممکن ست یا در وقت واحد در جمیع اعضا عموما یافته شود مثل حمی که گرمی آن در جمیع اعضا یافته میشود و احساس حرارت آن مختص بعضو واحد نباشد فتدبر

باب اول از امراض عامه در حمیات

فصل اول در تعریف حمی و اقسام آن بدانکه حمی را بزبان انگلش فیور بکسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون را بمعنی تپ نامند و آن مشتق ست از لفظ لاطن فرولیو بفتح فا و سکون رای مهمله و کسر واو و ضم یای مثناة تحتانی و سکون دال بمعنی غضب و آن حالتی ست غیر طبیعی برای بدن که در آن تغیر در خون و در افعال اعضای خاص واقع میشود مثل اینکه در خون جوش و حرارت

زیاده از نسبت حرارت طبیعی پیدا میشود و حرکت قلب زیاده سریع میگردد و شرائین زیاده وسیع میشوند که بسبب آن خون
کثیر بسوی لحم و جلد بدن می آید و بسبب آن بدن و جلد گرم میشوند و اصل سبب در ان رسیدن صدمه و اذیت است بدماغ
و نخاع که از اذیت آن عصب نیو یا گاستک و سمپیتهیٹک متاذی شده کار زیاده از حاجت مینمایند از ان در بدن تغیر و تبدل
واقع میشود و افاعیل بعض اعضا مثل قلب و شرائین زیاده و کار بعض مثل غدد و دهن و گرده کم میگردد و هم درین حالت غیر طبیعی آکسیجن
در خون زیاد می آید و از زیادتی آن در خون حرارت و جوش پیدا میشود و هر قدر که آکسیجن در خون زیاده میرود بعض اشیا در خون
مثل کاربانک ایسڈ زیاده پیدا میشوند و از زیاده پیدا شدن آن هم در بدن گرمی زیاده پیدا میشود چه زیادتی آن محرق خون و
منقص عضلات ست و هم در حمی در بدن حرکت کیمیائی زیاده میشود و مراد از حرکت کیمیائی زیادتی انقلاب و تبدل رطوبات ست یعنی ترکیب یک جسم با یک
رطوبت جسم دیگر و چیز دیگر پیدا می شود و بسبب آن هم حرارت بدن زیاده میگردد و هم در حمی آنچه رطوبات از لحوم و غدد پیدا میشوند
از مجری طبیعی متغیر پیدا میشوند مثل اینکه در دهن آنچه رطوبت همیشه پیدا میشود در حالت حمی کم پیدا میگردد و از ان جفاف دهن
عارض میشود و گرده بول را کم و سرخ پیدا میکند و جگر کار خود را که تولید و اخراج صفرا از خون ست کم پیدا میکند یا زیاده
پیدا میکند و هم بسبب حمی کدامی عضو را آفت میرسد چنانکه از ان گاهی ورم طحال و گاهی ورم جگر و گاهی ورم دماغ و گاهی
در غده های کوچک امعا ورم پیدا میشود و سبب حمی بخوبی واضح نمیشود جز اینکه گاهی دیده میشود که بسبب رسیدن اذیت
و صدمه به دماغ حادث میشود مثل اینکه از رسیدن سردی تپ پیدا می شود و گاهی از صرف شدن قوت بدنی یا قوت نفسانی
هم تپ حادث میشود مثل حمی تعبی و حمی غضبی و غمی وغیره و گاهی از رسیدن کدام زهر در خون هم تپ پیدا می شود مثل ملیریا فیور یعنی
تپ لرزه که از هوای رطب فاسد میشود و اطبا را در اینکه حمی از امراض دماغیه ست یا دمویه اختلافست چنانچه طائفه میگویند
که بسبب ضعف دماغ صغیر یا از رسیدن صدمه و اذیت بجائی که دماغ کبیر و صغیر ملاقی شده اند و هم آنجا ریشه نیو یا گاستک
و سمپیتهیٹک باهم شده اند و از انجا قوت حرکت بذریعه هر دو عصب مذکورین تا دل و شرائین میرسد و چون آنجا ضعف و اذیت
میرسد بسبب آن دل زیاده ضعیف یا زیاده قوی میشود در کار خود یا وقتی قوی و وقتی ضعیف میگردد اما ضعف دل پس هر گاه
اول برودت در بدن عارض شود و بعد آن ضعیف میگردد و هر گاه گرمی در بدن پیدا میشود زیاده قوی گشته حرکت زیاده میکند و درین
وقت دماغ صغیر مضطر شده بخوبی حکمرانی بر هر دو عصب مذکورین نمیکند که بسبب آن حرکات بدن موافق مجری طبیعی صادر شوند
لهذا حرکت قلب سریع و شرائین وسیع میگردند و تپ پیدا میشود و برخی قائل اند باینکه تپ از رسیدن زهر در خون حادث می شود
و شاید که هر دو قول صحیح باشند پس هر جا که زهر در خون دیده شود باید دانست که از زهر خارجی تپ پیدا شده و هر جا که در
خون کدام زهر یافته نشود از صدمه و اذیت دماغ باید شمرد و باید دانست که حمی اولاً منقسم میشود بر دو قسم اول کنٹینیوڈ فیور بفتح کاف
و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و دال هندی
یعنی تپ لازم دوم آنکه بسبیل دوره و نوبه آید که آنرا بعربی دائره و نائبه گویند اما قسم اول که تپ بسبب منقسم ست

بر دو قسم یکی آنکه سبب در آن رسیدن زهر بخون نباشد و آنرا اسمپل فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحده فارسی
و سکون لام معنی بخار خالص نامند و آن بر سه قسم ست اول سمپل کنٹینیوڈ فیور دوم ارڈنٹ فیور بفتح الف و سکون رای مهمله
و فتح دال هندی و سکون نون و تای هندی یا هیبٹ فیور بکسر های هوز و سکون یای مثناه تحتانی و تای هندی و
آن تپی ست که بسبب حرارت هوای خارجی که آنرا سمایم گویند پیدا میشود سوم سن فیور بفتح سین مهمله و سکون نون بمعنی آفتاب
یعنی تپی که از حرارت و تمازت آفتاب در راه رونده پیدا میشود و آنرا هیٹ اپیپ لکسی بکسر های هوز و سکون یای مثناه تحتانی
و تای هندی و فتح و مد الف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون کاف و کسر سین مهمله
و سکون یای مثناه تحتانی هم میگویند و این اقسام سه گانه از یکی بدیگری نمیرسند زیرا که دران زهر نیست و قسم دوم که بسبب رسیدن
زهر در خون پیدا میشود و آنهم بر چند قسم ست اول ٹائیفس فیور دوم ٹائیفائڈ فیور یا انٹرک فیور بکسر الف و سکون نون و فتح
تای هندی و کسر رای مهمله و سکون کاف سوم سپری بر واسپینو فیور بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی
و کسر بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناه تحتانی
و ضم نون و سکون واو چهارم ری لیپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله
و سکون نون و کاف فارسی پنجم یلو فیور بفتح یای مثناه تحتانی و ضم لام و سکون واو بمعنی تپ زرد و اما آنچه از قسمین اولین قسم ثانی
بطور دوره می آید آنهم چند قسم ست اول انٹرمٹنٹ بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر
تای هندی و سکون نون و تای هندی یعنی اگیو فیور بکسر الف و سکون یای مثناه تحتانی و کاف فارسی و ضم یای مثناه
تحتانی و سکون واو دوم ریمٹنٹ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانی و فتح تای هندی و سکون نون و تای هندی ثانی
و گاهی این دو را بیک نام خوانند مالی رین بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون سین
مهمله و سکون نون و معنی آن تپی ست که از رطوبت و گرمی زمین پیدا میشود و آیین بیان بطور فهرست حمیات بوده و بیان مفصل این حمیات در فصول
آینده می آید ان شاء الله تعالی فصل دوم در سمپل کنٹینیوڈ فیور یعنی تپ لازم که دران زهر در خون مهیا باشد و از یکی به دیگری
نمیرسد و این تپ اکثر از یک روز تا ده روز مانده مفارقت میکند و گاهی زیاده ازان هم بماند السبب اکثر بسبب
رسیدن سردی به بدن و هم از خطای تدبیر غذا مثل اینکه غذای ناموافق یا غذای کثیر یا بی وقت خورد و هم از ضعف و کوفت
که از کثرت ریاضت بدنی یا نفسانی حاصل شود پیدا میگردد و پوشیده نماند که بسبب اسباب بادیه اکثر اقسام حمیات یوم مصطلح
یونانیین درین قسم حمی خواهند آمد العلامات یکبار مریض اعیا و ماندگی و کسل را در بدن خود احساس میکند و از شقت
بدنی و نفسانی خود را عاجز داند هیچ کار کردن نتواند و اشتهای طعام کم بود و از غذا متنفر باشد و گاهی قی هم آید و در
پیشانی خود شکایت درد میکند و در کمر و ساقین و فخذین و پایین قدری درد و اذیت دریابد پس بعد قدری سردی بر جلد
بدن احساس کند خصوصا بر فقار ظهر خود چنان دریابد که کسی آب سرد بر آن میریزد و درین وقت چون برد زیاده بود گاهی

فصل دوم در سمپل کنٹینیوڈ فیور

لرزه و هم نافض عارض میشود خصوصاً هرگاه تب بشدت شدتی باشد و این حالت از دو ساعت تا چهار ساعت می ماند
بعد از آن لرزه و نافض برطرف شده بجای آن حرارت بر جلد ظاهر میشود و جلد بدن خشک بود و درین قسم حمی بر جلد بثور
که نام آن حمرت یا آبله یا بثره نمیباشد چنانکه در حمی جدری و حصبه و تا انفالیس فیور یا اسکارلیتنا یافته میشود و وقت
ظهور حرارت نبض قوی و سریع میشود حتی که در یک دقیقه از یک صد و بیست تا یک صد و سی مرتبه حرکت میکند
و درجه تهرمامیتر سیماب از یکصد و دو تا یکصد و شش درجه میرسد و چون حرارت و جوش خون زیاده شود تنفس به
زیادتی آن درد سر زیاده می شود و آنچه اوجاع در کمر و فخذین و غیره اعضا بودند درین وقت زیاده میشوند حتی که
مریض میداند که گویا کسی بدن آن را از ضربات کثیره کوفته رسانیده و قلق بسیار پیدا شده و بیکرام و بی آرام
بود و قرار نگیرد و خواب نیاید و زبان کدر و چرک آلود دیده می شود و بهت خشک و طبع قبض بود و بول قلیل و
سرخ رنگ می آید و مریض هذیان بزودی لاحق میشود و وجه منحط باشد و گاهی در کلام هذیان ظاهر شود و در صورت
قلیل مثل صورت بیماران که از مدتی بمرض طویله مبتلا باشند بود و هرگاه درین مرض اجتماع خون و فساد در دماغ
یا در کبد یا در شش شود مخوف است و الا چندان خوف در تب خالص نباشد و این تب اگرچه لازم است لیکن قدری وقت
شب زیاده میشود و بسبب آن در شب آرام نمی آید و بجز وقت صبح خواب نیاید و این حالت از سه روز تا ده روز
و گاهی از آن زیاده هم تا دو سه هفته باقی میماند لیکن اکثر آنست که روز چهارم اول بر کناره های زبان رطوبت و نرمی پیدا میشود
و از آن خشکی جهت کم گردد و همراه آن علامات نیکو دیگر پدید آیند هم کم میشوند پس عرق کثیر می آید و از آن تب دفع میگردد یا از منخرین
یا از رحم یا از بواسیر خون جاری میشود یا دفعة اسهال کثیر میشود یا ادرار زیاده شده یا بثور کثیره بر لبها افتاده دفعة تب
دفع میگردد چنانکه در بحران تام کامل امراض زائل میشوند یا آهسته آهسته بتدریج تحلیل روز بروز مرض کم میشود و در بعضی
بطور ناقهین ضعیف گشته بصحت یا بدا ما هرگاه درین حمی از جوش خون ضرر و نقصان زیاده بدماغ رسد تا اینکه قارب
ورم در غشا و اجتماع خون در آن شود درین وقت آنرا ابرین فیور بفتح بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
و نون یعنی تبی که از اذیت دماغ شود میگویند و اگر در معده اجتماع خون و نقصان زائد رسد آنرا گاسترک فیور بفتح کاف
فارسی و سکون الف و شین معجمه و فتح تای هندی و سکون کاف یعنی تبی که از اذیت معده بود خوانند و هرگاه اجتماع خون
و ضرر در کبد زیاده بود آنرا بلیس فیور بفتح بای موحده و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله یعنی
تب صفراوی نام میکنند و هرگاه در میوکس ممبرین الف و قصبه ریه ورم و اجتماع خون یافته شود آنرا کتارل فیور
بفتح کاف و فتح تای هندی و سکون الف و رای مهمله یعنی تبی که از نزله بود موسوم میسازند العلاج قانون علاج این
حمیات که باسم سمپل کنتینیود فیور موسوم میشوند مشتمل بر چند هدایات است هدایت اول تدبیر کم کردن جوش خون است و برای
آن چند تدابیر مفید اند اول آنکه هرگاه بیمار قوی و فربه بود و بدنش بسیار گرم و نبض قوی و درد سر صداع او ضربان

کثیر باشد پیشتر آن زنند ایپرویگر فصد گیرند و موافق ضرورت از بدنش خون برآرند که از آن حرکت دل بطی گردد و جلد بدن مسترخی شده عرق می آید دوم اینکه از استعمال آب سرد بر بدنش هم برای جوش خون نفع کثیر حاصل میشود و طرق استعمال آن متعدد اند یکی از آن آنست که آب سرد را بر بدنش مالند دوم اینکه مریض قوی را در فصل حار در آب سرد می نشانند سوم اینکه آب سرد بر سر میریزند و از آن هر قدر خون که در جلد می آید بخوبی سرد می شود لیکن این علاج قوی و با خطر ست آنرا باحتیاط بجا آرند چهارم آنکه چادر در آب سرد تر کرده فشرده بر تمام بدن می پیچند پنجم آنکه پارچه دراز تهٔ کرده در آب سرد که آنرا به برف سرد کرده باشند تر کرده بر شکم مریض نهند و چون گرم شود از شکم جدا کرده پارچه دیگر در آب مذکور تر کرده فشرده بر شکم نهند و چند ساعت برهمین منوال این تدبیر را بعمل آرند که از آن هم جوش خون کم میشود و آنچه خون که در جلد می آید سرد میگردد ششم آنکه آب سرد ده اونس و سرکه خالص یک اونس بیامیزند یا آب سرد ده اونس و رکٹیفائڈ اسپرٹ نیم اونس باهم بیامیزند و از این هر دو آب ممزوج هرچه میسر شود آنرا بر سر و دست و گردن و پاها یا بجای هر عضو که از لباس برهنه شده بیرون بود و بر آن مرور هوا ممکن و سهل باشد بر آن بمالند و بعد آن از مروحه گردانی سرد کنند چه از رسیدن هوا سرکه در هوا پریده می آمیزد و جلد را سرد میکند و همراه آن خون هم مائیت منفصل میشود و بسبب آن جوش خون کم میگردد والیضا از همچنین سرکه در هوا اسرد و صالح میشود هفتم آنکه عوض آب سرد در آب گرم چادر تر کرده فشرده بر بدن مریض بپیچند و آب سرد بر سر بمالند و این تدبیر از همه اولی و بی خطر ست مگر اینکه همراه آن از رسیدن هوای سرد بر بدن احتمال ثانیه هوا باشد دوم متعلق باستعمال ادویه است و ادویه چند قسم در علاج این حمی نافع و مستعمل میشوند اول ادویه مسهله و برای آن آنچه ادویه که در آن کهار ست و از قسم نمک اند مفید میشوند مثل سلفیٹ آف سوڈا و میگنیشیا سلفاس و پٹاس سلفاس و پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس و سوڈا ٹارٹراس یا سیڈلیز پوڈر پس این ادویه را حسب مناسب بر عمر و مزاج و بلد و فصل و مرض بطور مسهل نوشانیدن مفید ست دوم ادویه که دماغ و حرارت مفرط را آرام میدهند مثل ایکونائٹ تنها یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس بنوشانند سوم ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس و اسپرٹ نائٹرک ایتهر و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر و اگر از این ادویه پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر را باهم آمیخته بنوشانند کمال نافع میشوند و اگر برای آوردن خواب و عرق هر دو دوورس پوڈر ده گرین همراه کیلومل که از دو گرین تا چهار گرین باشد بنوشانند بسیار مفید میشود چهارم ادویه مدره بول و برای آن نوشانیدن مثل پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و اسپرٹ نائٹرک ایتهر و آنچه از ادویه که در آن کهار ست و پیشتر نوشته شده اند همه برای ادرار مفید اند هرگاه بدن را سرد دارند چه گرم داشتن بدن از لباس کثیر و گرم معین بر آوردن عرق ست و سرد داشتن آن معین بر ادرار ست هدایت سوم متعلق بتغذیه علیل ست و هم ذکر استعمال کنین بدانکه هرگاه مریض را جوش خون مهیا شده درین وقت احتیاج

فائدہ

بسبب خوردن غذا کم بود پس درین حال هرگاه غذا دهند بسیار سبک باشد و زود هضم و مفید مثل شوربای لحم که بسیار صاف و رقیق بود یا شوربای رقیق یا مطبوخ چای رقیق جهت معتاد نوشیدن آن و چون تپ کم شود لیکن خوف اشتداد آن باشد درین وقت استعمال کنین الکوست بطور جائزه بطرز واجب پس اگر نفع آن مشاهده شود مکرر دهند و الا فلا هدایت چهارم متعلق تقویت است درین حمیات هرگاه ببینند که بر مریض ضعف مستولی شد و آن دانسته میشود از ضعف نبض و از معده و رشادت مریض از نشست و برخواست و از دیگر حرکات ارادیه پس درین امر تقویت را مقدم بر تدبیر علاج حمی دارند و برای دفع کمزوری و ضعف امونیا کاربناس یا اسپرٹ امونیا اروماٹیکا همراه اسپرٹ کلاروفارم نوشانند یا شراب پورٹ وین یا شراب برانڈی بقدر ضرورت نوشانند اگر مجتنب از شراب نباشد و اگر مجتنب بود آنرا امونیا کاربناس تنها یا با آب یخنی دهند و همره را آب یخنی یا ماء اللحم نوشانند هدایت پنجم متعلق تدبیر اقتران امراض دیگر با این حمیات هرگاه درین حمیات ورم و اجتماع خون در کدام عضو مثل دماغ و معده وغیره افتد تدبیر نافع هر مرض که با این تپ و بسبب آن پیدا شود نمایند مثلا هرگاه در دماغ ورم بود تدبیر خاص آن که تعلیق علق و نوشانیدن کیلومل و نهادن پلستر از نیش مگس لیس گردن است فرمایند و اگر در معده فساد و ورم باشد حسب مناسب اینجا هم زلو بر آن چسپانند یا پلستر از خردل درست کرده بر آن نهند یا پارچه بآب سرد تر کرده بر معده گذارند بالجمله علاج هر مرض که بآن عارض شود فرمایند هدایت ششم متعلق تدبیر اعراض بدانکه اگر درین حمیات اعراض مودیه مثل عطش و بیخوابی و قی و کرب وغیره پیدا میشود پس هر که ازین اعراض شدت کند تدبیر آن فرمایند و برای اعراض دیگر صبر کنند که همراه زوال مرض خود زائل خواهند شد هدایت هفتم خاص در تدبیر عطش بدانکه اکثر محمومین را زیاده از دیگر عوارض عطش زیاده میشود و از ان بسیار متاذی میشوند و برای تسکین آن به از آب سرد چیزی دیگر نیست لیکن بهتر آنست که همراه آن از ادویه آنچه معرق و مدر بول اند هم نوشانند تا از ان سوای تسکین عطش نفع دیگر هم حاصل شود و از ضرر نوشیدن آب کثیر محفوظ مانند و این ادویه پتاس بای تارٹراس و ایسڈ تارٹراس که آنرا تارٹرک گویند هستند که اینهارا با قدری نبات سفید همراه آب ساده سرد حل کرده وقت تشنگی هر قدر که مریض تشنه شود نوشانند و آنچه وقت تشنگی برای تسکین عطش از ادویه می نوشانند آنرا بزبان انگریزیه سیله انپیریل ڈرنک یعنی دوای نوشیدنی که سلطان الادویه است می نامند و نسخ آن کثیر اند یکی از ان اینست و آن بسیار مفید است صفت گرفته پتاس بای تارٹراس دو دُرام و در شیر بادهٔ گاو جوشانیده و هر شیر که باشد بمقدار بست اونس هر دو را باهم حل کرده در جای سرد نهند تا اجزای غلیظه لبن منعقد و جدا شوند و آب رقیق علحده کرده پس آنرا صاف و مقطر نموده قدری نبات سفید موافق ذائقه در ان آمیخته هر قدر که مریض از ان خواهد بنوشانند و اگر کسی را ذائقه حامض پسند بود پس درین آب سائٹرک ایسڈ یا تارٹرک ایسڈ یا آب لیموی کاغذی قدری موافق ذائقه خود آمیخته بنوشند و گاهی قشر لیموی کاغذی هم در ان آمیزند تا رائحه خوشی پیدا کند نوع دیگر پتاس بای تارٹراس

و دو ڈرام در آب ساده که خوب جوشانیده بود و در مقدار چهار اونس باشد حل کرده قشر لیموی کاغذی خشک سوده یا نبات سفید بقدر ذائقه
آمیزند یعنی هر که طالب فی الفقه حامض بود قشر لیمو زیاده اندازد و هر که ذائقه حلوا را خوش آید نبات سفید اندازد و در محل
بارد دار تا سرد شود بعد بقدر تسکین عطش از ان بنوشند فقط کمرا **فصل سوم در آرڈنٹ فیور و سینٹ فیور** یعنی تپ
که از هوای حار یابس مثل حائم پیدا میشود و این حمی اکثر در ماه اپریل الی جون یا زیاده میشود و کسانیکه از ملک بارد در ملک حار می آیند
بیشتر دران مبتلا می شوند و گاهی سکنه ملک حار هم بان مریض می شوند **السبب** سبب اصلی و قوی در اینجا دآن هوای گرم
است و از اسباب معینه آن زیاده مشقت بدنی است که بسبب آن ضعف و کمزوری حاصل شود و هم زیاده خوردن اغذیه لطیفه
و شیر دم مثل گوشت و نوشیدن شراب انڈی و هر قسم شراب بافشار و در هوای گرم راه رفتن و وقت تشنگی آب نیافتن ست
از این اشیا جوش خون پیدا می شود و ادرار و عرق زیاده میگردد و از کثرت مشقت در خون کاربن دیوکسائیڈ و غیره انچه
اخراج آن از بدن بذریعه گرده و شش میشود در بدن باقی میماند **العلامات** گاهی این تپ شروع میشود بدوران راس و زیادتی
حرکت قلب که با کمزوری بود و در بعض جاها حالتی که قریب آمدن غشی پیدا می شود و این حالت ده یا زده ساعت مانده در بدن
گرمی پیدا شده حمی ظاهره قائم می شود و گاهی اول بر جلد بدن سردی محسوس میگردد و بعد آن گاه گاه لرزه هم می آید و بعد ان
تپ ظاهر شود و بعد تحقیق تپ پیدا گردد و لیمپوچر حمی حرارت بر جلد بدن بسیار محسوس میشود و جلد بدن یابس بود و درد سر شدید
و عام در تمام سر می باشد و در اصابع اطراف کثیر بود و بر وجه سرخی پیدا میشود بسبب آمدن خون در زیر جلد و در بعض اوقات تشنج
و بیقراری و بیهوشی کاره و متنفر باشد و از دیدن اضوا و سراج متاذی شود و ظاهر میکند از اذیت دماغ و بر قفا و نیز عضلات
ظاهره بدن و بر دست و پا یا درد می باشد بسبب متاذی شدن دماغ و اعصاب از جوش خون و زبان گاهی سرخ
و یابس بود و زمانی بران چرک برنگ خاکستری و کدورت یافته میشود و عطش بسیار سخت و نبض سریع و قوی می باشد و در
تنفس قدری دشواری بود و در سینه قدری ثقل محسوس میشود و بول قلیل و سرخ می آید و بمقابل ان معده هم ثقل
محسوس میشود و مریض با کرب و قلق میباشد و اگر قی می آید صفرا در قی دفع میشود و اگرچه اکثر قبض شکم میباشد لیکن گاه گاه
براز رقیق صفراوی هم می آید و رنگ جلد بدن مائل بصفرت میشود و انجام این قسم حمی از سه حال خالی نباشد اول اینکه علاج نموده
کرده شود و از ان صحت حاصل شود دوم اینکه هلاک نموده و هلاکت بر دو صورت میباشد یکی آنکه هذیان شروع شود و بعد آن
دماغ متورم گشته بیهوشی غالب شود و دران بمیرد و این موت بذریعه تضرر دماغ است دوم آنکه اعراض و شدائد برطرف
شوند و جوش خون زائل گردد و بدن سرد و تر شود و بینا ناخنها رنگ نیلگون و سیاه غالب شود و حالت مشابه بحالت
که در آخر مرض هیضه وبائی یافته میشود طاری گردد و در بدن هیچ قوت نماند پس هلاک میشود و این موت بسبب فساد حال لهیبا
العلاج درین قسم حمی اگر مریض در ابتدای مرض بسوی طبیب رجوع کند و قوی باشد اول فصد گیرند و اگر بعد گذشتن
دو سه روز و حصول ضعف بیاید نزد ما فصد نگیرند بلکه استعمال آب سرد با نحای مختلفه چنانکه در فصل سابق نوشته شده

نمایند و برای استعمال آن ببینند اگر جلد خشک و یابس باشد آب سرد یا آب نیمگرم از پارچهٔ اسفنج بر بدن مالند و آب
سرد بر سر ریزند اگر بعد آن هم ضربان اصداغ باقی ماند زلو بر صدغین یا پس گوش حسب مناسب چسپانند و لیکن
مسهل قوی دهند از مثل میگنیشیا سلفاس یعنی از ادویهٔ مسهله که بطور نمک‌ها کار آیند و در فصل اوّل مذکور شدند
یا کیلومل و سفوف جیلاپ کمپونڈ نوشانند و اگر بسبب بیهوشی نوشانیدن مسهلات ممکن نباشد روغن حب السلاطین
یک دو قطره بر زبان مریض مالند تا همراه لعاب دهن در شکم رفته اسهال نماید و هم در خیال از حقنه‌های مناسبهٔ اسهال
نمایند و در دهن داشتن قطعهٔ برف و نوشانیدن آب برف درین تپ مفید است و هم قطعهٔ برف را همراه نوشادر کوفته
در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر سر نهادن مذکور است بر سر یا بهر جا که جوش خون زیاده بود نهادن و بران گردانیدن بسیار مفید است
و هرگاه درین تپ ضعف و کمزوری زیاده شود و بسبب آن لبها و ناخنها سیاهی غالب گردد و همراه آن در سر گرمی بود دو
پهلو اطراف سر یا شانه درین وقت پلاستر از خردل درست کرده بر ساقین و [illegible] تا بیست دقیقه یا نصف ساعت نهاده دارند
و اگر زیاده ازین مدت دارند از آن زخم و عفونت در لحم و جلد پیدا خواهد شد و از آن باز تپ پیدا میشود و عضلات بدن را
بمالند تنها یا از مثل تیل یا دیگر ادویه که مسخن جلد باشند مالش بسیار سازند و شراب هر قسم یا شراب برانڈی یا ایتھر
یا الیونیا کاربناس یا نوشانند لیکن در نوشانیدن این ادویه احتیاط نمایند که زیاده مستعمل نشود و هرگاه ببینند که بعد استعمال
آن رنگ لب و ناخنها بر حال اصلی خود رجوع کرده فوراً نوشانیدن این ادویه موقوف کنند والا ازین هم جوش خون پیدا
خواهد شد و در حال نهادن پلاستر و نوشانیدن ادویهٔ مقویه برای دفع کردن گرمی شراب سرد برابر بر آن نهاده باشند
و در حالت کمزوری و ضعف آب گوشت رقیق بار بار نوشانند و باقی علاج موافق قانون فصل سابق نمایند فصل چهارم
در سن‌سٹروک فیور یعنی حمی که از گرمی آفتاب پیدا میشود و این تپ در هر فصل ممکن است که از نشستن و یا در رفتن و کار کردن
زیر آفتاب گرم یا از ماندن در خیمه‌ها که در میدان باشند و بخوبی هوا در آن جاری گردد پیدا میشود و در بلاد حاره زیاده
دیده میشود و سبب قریب در آن اینست که آب از جلد بدن در آن در هوا کم خارج میگردد و ازین سبب جوش خون پیدا
میشود و هرگاه هوا گرم و رطب باشد و هبوب در هوا کم بود درین وقت این حمی زیاده حادث میشود و بعضی اهل تجربه
میگویند که مادام در تهرماميٹر سیماب از گرمی هوا تا درجهٔ نود نمیرسد این تپ پیدا نمیشود و اسباب سابقهٔ آن همان است
که در فصل سابق یعنی در اسباب آرڈنٹ فیور نوشته شدند العلامات این حمی بر سه هیئت پیدا میشود اول آنکه از جوش خون
دفعةً تپ پیدا شده مریض بیهوش گشته دفعةً بر زمین می‌افتد و در دو سه دقیقه می‌میرد و آن را ہیٹ اپوپلکسی بکسر های هوز
و سکون یای تحتانی و تای هندی و فتح الف و ضم بای فارسی و سکون واو و یای موحده فارسی و فتح لام و سکون
کاف و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانی نامند یا بعد سقوط و بیهوشی چون دو سه دقیقه میگذرند قدری هشیار میشود اما بطور
نائم و غنودگی میباشد لیکن چون او را آواز داده متنبه سازند و احوال پرسند قدری بهوش می‌آید و احوال را میگوید

که تشنگی بر من غالب ست و دوران سر زیاده است و قریب است که غشی طاری شود و درین وقت قی هم می آید و نبض ضعیف
میباشد و بر قلب و صدر ثقل می یابد و در تنفس ضیق و دشواری ظاهر میکند و وجه منخرط بود و جلد بدن سرد و تر میباشد و بعد
این حالت بیهوش میشود و بعد بیهوشی تشنج در اعضای آن ظاهر گردد و در تشنج می میرد قسم دوم آنست که جلد بدن
گرم و خشک میشود چنانکه در آردنت فیور میباشد و چهرهٔ مریض سرخ میگردد و در اصداغ ضربان کثیر بود و نبض
قوی و سریع و حرکت دل بسیار سریع بود چنانکه در خفقان میباشد و در کلام قدری هذیان و اختلاط عقل بود و تنفس
تنگ بود که بسبب آن از دیدن روشنی متنفر و متاذی میباشد و همراه آن قدری خواب غالب بود و این همه بسبب اجتماع
خون در دماغ و از اذیت دماغ پیدا میشوند و بعد آن چون دماغ از زیادتی خون متغیر شود ثقبهٔ عنبیه کشاده گردد
و رنگ چهره سیاه گردد و بیهوشی غالب شود و آواز غطیط از حلق پیدا گردد و بعد آن می میرد و گرمی درین تپ و در بدن بیمار
بعد مردن هم تا ده دوازده ساعت میماند زیراکه درین مرض در خون گرمی زیاده می آید پس مادام که از جوش و گرمی در ان
میماند گرمی بدن قائم میماند سوم آنکه اول جلد بدن گرم و خشک شود و در ابتدا نبض سریع و بر چهره سرخی غالب و قدری
سیاهی هم باشد و بعد نیم ساعت یا یک ساعت ضعف قلب زیاده می شود و همراه آن جلد بدن گرم و تر میگردد و گاهی
جلد سرد و تر بود و بعد آن تشنج عام بدن مثل صرع پیدا میشود و بر لب و ناخنها رنگ نیلگون غالب گردد و بعد این حالت
تشنج موقوف شده بیهوشی از انحصار دل و دماغ پیدا میگردد و تمام قوت این هر دو عضو زائل میشود پس می میرد
و سبب اختلاف علامات و اعراض درین حمی آنست که اگر صدمهٔ قوی به دماغ و نخاع دفعةً رسید فوراً می میرد و اگر
از ان قدری کم صدمه رسد بیهوش میشود و باز قدری بهوش می آید لیکن بعد آن می میرد و اگر صدمه به دماغ و قلب
هر دو رسد علامات تضرر دماغ و قلب هر دو از اول موجود بود و اگر صدمهٔ قوی اول به دل رسد اول علامات
آفت قلب و کمزوری یافته میشوند و بعد آن دماغ متضرر میشود و مریض می میرد و از علامات منذرهٔ این
حمی آنست که مریض قبل از یک دو روز در ابتلای خود با تیر صف بار بار بول میکند بسبب اذیت دماغ
و نخاع و گاهی یک دو روز قبل حدوث این تپ آمدن عرق از جلد بدن بند می شود باقی جملهٔ افعال بطور طبیعی
و صحت صادر می شوند. العلاج علاج آن از علاج آردنت فیور که پیشتر مذکور شد قریب است پس هرگاه
مریض نزد طبیب حاضر شود یا طبیب بر سر این بیمار رسد درین وقت باید که معالج امر فرماید که آب سرد بر سر
رو و گردن و سینه و شکم بیمار ریزند و چندان ریزند تا جلد بدن سرد شود و بدون آن دست ازین تدبیر نه کشند
و اگر اتفاقاً جلد بدن سرد باشد بر سر بیمار که همیشه گرم میماند آب سرد ریزانند تا گرمی از ان دفع شود و برای
تقویت ادویه که حرکت دل را زیاده میکنند مثل امونیا کاربناس یا ایتهر یا شراب هر قسم یا شراب برانڈی آنها را
بنوشانند و پلستر از خردل درست کرده بمقابل معده و قلب بر ساقین چسپانند و از بیست دقیقه تا نیم ساعت دارند

بیان علامات منذرهٔ حمی مذکور

وعضلات

وعضلات بدن را بمالند از دست تنها یا بنجبیل مسحوق بر دست مالیده بر بدن مالند و ازین تدابیر اکثر مریض صحیح میشود ولیکن گاهی بعد این حمی در ورم دماغ وگاهی در حمی موسوم بآرڈنٹ فیور وگاهی در فالج مبتلا میشود پس اگر چنین اتفاق افتد هر مرض که پیدا شود علاجش نمایند امادرین حال خیال قوت قلب زیاده ملحوظ دارند پس اگر حاجت باخراج دم دائی شود خون چندان برآرند که مودی بضعف نباشد و اگر مسهل دهند مسهل قوی نگرند نوشانند بلکه چنانکه در آرڈنٹ فیور رسید هند اینجا هم دهند تا ضعف پیدا نشود فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب حاصل شدن زهر در خون پیدا می شوند و علامت بودن زهر حیوانی در خون آنست که شور بر بدن حادث میشوند و از یک مریض بشخص دیگر که صحیح ست میرسد و از امراض متعدیه میباشد و هم خوف در امراضیکه بسبب آمیختن زهر حیوانی با خون حادث شوند زیاده میباشد و حمیات که از زهر حیوانی پیدا میشوند لازمه میباشند و حمیات متولده از زهر نباتی اکثر دائره می باشند بالجمله یکی ازان حمی موسوم به ٹائیفس فیور ست و ٹائیفس لغت انگریزی ست و آن مشتق ست از ٹیفس لفظ یونانی که بمعنی دخان ست که از نار پیدا می شود و ایضاً بمعنی نقصان حواس و بدحواسی ست و این اطبا بقراط نام این حمی نهاده چه بنا بر تشخیص بقراط دخان از بدن صعود کرده دران در دماغ هم می آید و بسبب آن درو سهو هم نقصان امی یا بد بالجمله تعریف این حمی آنست که ٹائیفس فیور تپی ست که همراه آن ضعف دماغ و بدن بجدی میباشد که بسبب آن مریض حس کم میکند و همچنین احساس محسوسات هم کم و ضعیف میشود و شاید یونانیین همین را مطلقه مترادفه گفته باشند و از روز پنجم تا هفتم بثور بر بدن پیدا می شوند و از روز برد نزاین بثور تا یازده یا دوازده روز بر بدن موجود مانند چنانکه انسان هرگاه در خانه کثیر واقع میشود بدحواس گشته ادراک و احساس آن برای معانی و صور بسبب اذیت و بدحواسی کم میشود در بنا حمی هم بسبب ضعف و بدحواسی تعقل و احساس آن کم میگردد و این قسم حمی در بلاد بارده زیاده حادث میشود و در ملک حار هندوستان دیده نمی شود اکثر بسبب آن انبوه و اجتماع مردمان کثیر در یک مکان که دران راه آمد و رفت هوا کشاده نبود و باین حال غذای جید موافق خواهش بایشان میسر نشود تا اینکه از قلت غذا و کثرت عفونت ضعیف شده زهر در بدن پیدا شود و ازان این حمی پیدا گردد و اکثر این حالت عارض میشود برای کسانیکه بسبب فوج مخالف محصور و قلعه بند میشوند چه بسبب خوف اکثر کسان در یک خانه مجتمع میباشند و از نارسیدن غذا از خارج بلد اکثر بفاقه کشی و خوردن غذای قلیل اوقات بسر میکنند و ازین سبب ضعیف میشوند در این سبب پیدا شدن زهر و این حمی بطور اولی ست و بعد پیدا شدن این حمی هوا که از دهن و بینی مریض خارج شده در هوای محیطه بدنش می آمیزد هوای مذکور را فاسد و پر از زهر میسازد و چون این هوای فاسد به بدن شخص صحیح میرسد ازان در خون صحیح هم این زهر پیدا و حاصل میشود و ازان این حمی پیدا میگردد العلامات قبل از پیدا شدن این حمی اکثر علامات منذره آن یافته میشوند مثل اینکه در عضلات بدن درد و در بدن سستی و کمزوری یافته میشود و ...

[illegible]

کم میباشد و شب بجز قلیل خواب نمیکند و این حالت گاهی سه چهار روز قبل حمی و اکثر یک روز یا یک شبانه روز مانده لیکن
بر جلد قدری سردی محسوس میشود یا چنان برودتی غالب شود که از آن لرزه در اندام پیدا شود و همراه برودت مذکوره
شروع و قی هم می آید و بعد آن تپ پیدا شود و در یک دو روز درین تپ ضعف زیاده پیدا می شود و بر چهره قدری
سیاهی و رنگ چشمان سرخ و حرکت اجفان قلیل و در سر درد و در حواس کمی و نقصان ظاهر شود و آهسته آهسته این
تپ روز بروز زیاده میگردد تا اینکه جوش خون بحدی رسد که در تهرمامیتر سیماب از یک صد و دو تا یکصد و شش
درجه میرسد و جلد بدن بسیار گرم میباشد و نبض سریع و ضعیف بود و از سرعت در یک دقیقه از یکصد و بیست تا یکصد
و شصت بار حرکت میکند و بول درین تپ هرگاه تپ کم بود صاف و سفید میباشد و چون زیاده شود سرخ میگردد اما غالبا
همیشه در بول زیاده میباشد و زبان خشک و طبع با قبض بود لیکن اسهال نفخ شکم نمیباشد و شب خواب کم آید یا نیاید و درد
در اعضا و فقار ظهر زیاده میباشد بسبب متاذی شدن دماغ و نخاع از اذیت زهر که در خون حاصل شده و از روز پنجم
تا هشتم بثور بر بدن پیدا میشوند و رنگ آن مائل بسیاهی باشد و هرگاه بثور در یکجا مجتمع میشوند مثل دانه شاهتوت خرد
دیده میشوند و خاصه این بثور بر سینه و شکم زیاده ظاهر میشوند و چون اینها را مس کنند سختی در بثور مذکوره یافته
میشود و اگر از انگشت فشار کنند سیاهی آن برطرف میشود لیکن بعد لمحه باز برنگ خود می آید و تا یازده یا دوازده روز
میمانند و هرگاه مرض در ازدیاد آید بر زبان چرک و رنگ خاکستری غالب شود و بر لب و لثه چیزی که اندرون آنها
سیاهی غالب میشود و چون کمزوری باین حد رسد خواب زیاده آید و هذیان زیاده در کلام پیدا میشود بسبب
خرابی دماغ لیکن تا این حال اگر مریض را آواز دهند و متنبه سازند و هشیار کنند قدری جواب می دهد و هشیار میگردد
اما باز بیهوش میشود و از فرط ضعف چنان کمزور میگردد که با دنی حرکت او را غشی می آید و چون مرض بحد ازدیاد
و کمال رسد زبان سیاه میشود و آنچه سیاهی که بر لب و لثه و غیره بوده بدرنگ و بدبو میشود و میوکس میمبرین اغشیه
مذکوره درین وقت متعفن و فاسد و خراب میگردد و درین وقت مریض بسیار بیهوش میشود و بر هیئت مستلقی افتاده
و چشم و دهن کشاده و سر او و ساده بزیر افتاده بود و لفظ زیر زیر مثل مریض مرض سرسام میکند و ارتعاد دستهای بعض
ظاهر بود و گاهی از سر انامل لب خود را میگیرد و گاهی سر انگشتان را بر سینه و شکم خود میزند و تفحص میکند که اگر چیزی
بدست آید او را بگیرد و بالجمله علامات خرابی دماغ و حواس موجود و ظاهر باشند و درین حالت بول و براز گاهی
بی اختیار بر خوابگاه خود میکند و گاهی بول محتبس میشود بسبب تشنج عضله مثانه و نبض چنان سریع و ضعیف میشود
که محسوس نگردد و تنفس بکمال آهستگی صادر شود و آخر درین حال می میرد و انجام این مرض آنست که هر لایق باقل صحت
است بدو صورت ازین حمی نجات می یابد یکی آنکه از روز نهم تا یازدهم زبان مریض رطب و نرم میشود و تپ کم
گردد و عوارض رفته رفته بتدریج خفیف گشته زائل میشوند دوم آنکه گاهی از روز دهم تا بیست و یکم درین حمی دفعتاً بحران

میشود خواه اسهال باشد یا ادرار یا عرق یا جریان خون از کدام جا و از آن وقفهٔ صحت میشود و آنچه قابل مردن است گاهی در بیست
و چهار ساعت هم میمیرد اما این بسیار کم است و اکثر اینست که از روز دوازدهم تا بیستم هلاک میشود و درین مرض بسبب اینکه
در خون زهریست امراض دیگر هم گاهی پیدا میشوند مثل سرفه و ورم ریه و ذات الجنب و گاهی چو جبر کل پیدا شده در
ریه می افتد. یا بجایه موافق استعداد خاندانی اکثر مرض پیدا میشوند و گاهی ریه و جگر کمال متعفن و فاسد میگردد و گاهی ورم جلد
دست ها پیدا میشوند و اکثر ورم دماغ حادث میگردد لیکن هرگاه درمیان این حمی امراض دیگر پیدا شوند درین وقت امید
حیات مریض نباید کرد فقط العلاج باید دانست که غرض از علاج درین مرض آنست که تا مرض با بقای قوت
مریض تا منتهای مدت خود رسیده زائل شود و از اعراض آن زیاده تکلیف بمریض نرسد زیراکه این مرض تا بحد خود رسیده
و مدت دور خود را کامل نکند از علاج زائل نمیشود و لهذا هرگاه مریض در ابتدای مرض نزد طبیب رجوع کند ذرا اول
اول شکم را صاف کنند از قی و اسهال خفیف و بهترین مقیات درین اپیکاکوانا و سفوف آنست پس اول درین اپیکاکوانا
یک اونس همراه آب نیمگرم نوشانیده و بعد آن مقدار کثیر از آب نیمگرم نوشانند تا بسهولت قی آید یا سفوف اپیکاکوانا و
ایمونیا کاربناس هر واحد بیست گرین در دو سه اونس آب نیمگرم حل کرده اول خوشانند بعد آن آب نیمگرم نوشانند مقدار
زاید تا بخوبی قی آید یا مطبوخ گل بابونه هرقدر که خواهند نوشانند تا معین برآمدن قی بسهولت شود و چون از آمدن
قی فراغ شود و طبع ساکن گردد مسهل خفیف نوشانند از مثل روغن بید انجیر یا میگنیشیا سلفاس یا سلفیٹ آف سوڈا یا سدلز
پوڈر یا سفوف جیلپ کمپونڈ و بعد آن ادویه حامضه نوشانند که حموضت درین وقت مریض را خوش هم می آید و نیز اطبا
میگویند که درین تپ امونیا در خون زیاده پیدا میشود و حموضت دافع و قاتل آنست بسبب آن امونیا از خون کم میگردد
و خون بسبب آن صاف میشود پس باید که از میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈایلوٹ ایرومیٹک یا نائیٹر
میوریاٹک ایسڈ ڈایلوٹ یا فاسفورک ایسڈ ڈایلوٹ هرچه موجود و میسر شود و سلفیورک ایسڈ ڈایلوٹ ایرومیٹک
و فاسفورک ایسڈ ڈایلوٹ از همه بهتراند پس از فاسفورک ایسڈ ڈایلوٹ از بیست قطره تا سی قطره گرفته همراه سه چهار
اونس آب ساده آمیخته روزانه سه چهار بار موافق این مقدار بنوشانند و اگر مریض خواهد که بار بار شی حامض
بنوشد موافق دو نسخه ذیل هر کدام مناسب دانند درست کرده دهند که وقت تشنگی هرقدر که خواهد بنوشد صفته نائیٹرک
ایسڈ ڈایلوٹ دو ڈرام کلورایٹ آف پتاس سه ڈرام شربت زنجبیل یک اونس آب شوربی رقیق چهل اونس باهم آمیخته
نزد بیمار گذارند و هرقدر که نوشیدن خواهد بنوشانند که از ان تسکین تشنگی و تغذیه هر دو حاصل میشود و اگر بجای شربت زنجبیل در
بلاد حاره شربت نارنگی یا شربت لیموی کاغذی یا شربت تمر هندی شریک کنند بهتر و جائز خواهد بود ایضاً
فاسفورک ایسڈ ڈایلوٹ سه ڈرام گلیسرین یک اونس آب شوربی رقیق چهل اونس باهم آمیخته موافق نسخه سابق بنوشانند
لیکن واضح باشد که این نسخه برای ذیابیطس ترکیب داده شده لهذا درآن عوض شربت گلیسرین شریک کرده شده

و چونکه درین مرض ایهم نافع میشود لهذا اگر بجای کلیسیرین شربت لیمودی کاغذی یا شربت تمر هندی شریک کنند جا دارد
و برای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیمگرم از اسفنج یا پارچه که دران ترکرده بر بدن بمالند بهتر است
امّا اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب بر بدن دران نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر تیزتر بود پس دران باید که چادر کلان را
در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن آن بپیچند و چون خشک شود باز در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن بپیچند تا جوش خون کم شود
این تدبیر را برابر در استعمال دارند و آب سرد و سرکه و میوریٹ آف امونیا باهم حل کرده بر سر نهند و اگر میوریٹ آف امونیا یک یا
دو ڈرام و اسپرٹ رکتیفائیڈ سه چهار ڈرام یا هشت یا ده اونس آب ساده حل کرده پارچه سبک دران ترکرده
بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مریض از اذیت بیخوابی و جوش خون
بسیار بیتابی و بیقراری میباشد و بنا بران بعضی اطبای مجربین میگویند که درین وقت مریض را در آب گرم که گرمی آن
چندی باشد که چون تهرمامیٹر را دران گذارند سیماب تا دو سه درجه ازان متصاعد شود سه چهار ساعت دارند و آب
سرد درین مدت بر سر ریخته باشند و چون درین مرض ضعف زیاده میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود آنست که
مریض را بابقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه و تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
امّا غذای سهل الانهضام خورانند تا در شدت عوارض و جوش خون هضم شود پس درین وقت بهتر از شیر و شوربای گوشت
غذای دیگر نیست لیکن در بیست و چهار ساعت شیر یک دو آثار بنوشانند بانیکه بعد دو دو یا سه سه ساعت قدری قدری
ازان بنوشانند تا هضم شود و ازان ضعف برطرف گردد و چون قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
و اگر مریض از شیر نفرت خود ظاهر کند همین طریق شوربای لحم بنوشانند و هرگاه ضعف زیاده شود و از نبض دانسته
شود که ضعیف شده کدام قسم شراب یا شراب براندی یا وهسکی شراب و آن از همه بهتر است همراه امونیا کاربناس
یا آب ساده یا شوربای لحم آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاده بود بعد یک یک ساعت و الا بعد دو
دو یا سه سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نبض دانسته باشند و اگر از استعمال این ادویه
هذیان و اختلال زیاده شود یا بوی شراب زیاده از یک ساعت در دهن مریض باقی ماند ازین دانسته خواهد شد
که این ادویه زیاده داده شده اند پس تا ضرورت باشد یا قلیل در وزن آن دادن باید همچنین اگر بول کم آمده باشد یا در
بول سفیدی بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شراب مضرت خواهد شد و خاصه هذیان و اختلال زیاده گردد
لهذا درین وقت نوشانیدن ادویه مذکوره اولی بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر از پوٹاس سائٹراس و
پوٹاس نٹراس دوای نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض را از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
درین مرض چون ضعف زیاده میباشد و ازان گاهی مریض در عالم خواب می‌میرد لهذا باید که وقت زیادتی
ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه مذکوره نوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خورانند و همچنان

اعراض بود پس درین مرض ضرورست تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه تجویز الی است پس هرگاه خواب نیاید افیون
خورانند باین نحو که اول روز بعد چهار چهار ساعت نیم نیم گرین افیون خالص خورانند بعده وقت شب از یک یک گرین تا یک
نیم یا دو گرین افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص با سامُس تجویز کنند و اگر لای کلادو یا ...
بست قطره و ټنکچر های سامُس تجویز قطره با آب ساده آمیخته نوشانند بهتر باشد و بعضی اطبای انگریز میگویند که
بهتر از ټنکچر های سامُس دوائی نیست پس اگر تنها دهند بعد ... قطره تا ده قطره ټنکچر های سامُس بنوشانند و کلورل
تا هم درین وقت بهتر است اما باحتیاط از ده گرین تا پانزده گرین ... بنوشانند تا خواب آید ...
... نهار نه دهند که آن ... دوا ... درین مرض ... میشود پس
شور و غوغا آنرا دور دارند و پنبه در گوش او نهند ... تا صدای گوش نرسد ... اختلال ... زیاده
شود ... ریزه ریزه کرده در ... نهاده ... نوشانیدن این دوا ... درین وقت ...
و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل است ... که اکثر تجربه شده ...
بست قطره ټنکچر اوپیای بست ... قطره آب کافور ... تا یک ... این دوا را بعد دو دو یا سه سه
ساعت موافق این مقدار بنوشانند و هرگاه ... از سر انگشتان ...
در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانیدن این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین مرض زیاده
گردد اول پلستر از تخم ... درست کرده ... و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده ...
پلستر تخم کس نهاده تا هشت ساعت یا ده ساعت نهاده دارند ... چنانچه ازین تدبیر غشی ...
رفع میشود و اگر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول ممتلی میباشد ازان مریض را
اذیت میباشد درین حال از ضرب ... مثانه ... از بول ...
و اگر درین حمی ورم ریه یا ذات الجنب یا ... بسبب ورم ... عارض شود پس آنچه علاج ... در امراض ... کرده
که مستعمل ... آثار العلل ... تقویت ... مریض در هر حال ملحوظ دارند و برای ...
... نوشانند و شیر و شوربای لحم خورانند و برای امراض ...
جائیکه آفت ... پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و نهادن پولتس از تخم کتان بر سینه ...
وقت از همه افضل است و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه ... استلقا ...
میماند ازین سبب اکثر قریب ... بر قطن و ظهر زخمها پیدا میشوند که ازان بسیار متاذی میشود لهذا باید که همیشه
نگران حال مریض باشند و هرگاه در جائیکه ملاقی فرش است سرخی ظاهر شود باید که فوراً ... نرم ...
هوائی با فرش های که در ولایت ساخته میشود و ازان گدها ساخته میباشند برای مریض ... باشند ...

وچونکه درین مرض هم نافع میشود لهذا اگر بجای کلیسرین شربت لیمونی کاغذی یا شربت تمرهندی شربت کنند جائز باشد
و برای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیم گرم اندام اسفنج یا پارچه که دران ترکرده به بدن مالند بهتر است
اما اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب به بدن دران نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر کثیر بود پس دران باید که چادر کلان را
در آب سرد ترکرده فشرده به بدن آن پیچند و چون خشک شود باز در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن بپیچند تا جوش خون کم شود
این تدبیر را برابر دیدار استعمال آرند و آب سرد و سرکه و اسپرٹ آف امونیا باهم حل کرده بر سر نهند و اگر اسپرٹ آف امونیا که یه
دو درام و اسپرٹ رکٹیفائیڈ سه چهار درام یا هشت باده اونس آب ساده حل کرده پارچه سفید دران ترکرده
بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مریض از اذیت بیخوابی و جوش خون
بسیار بیتابی و بیخوابی میباشد و بنابر آن بعضی اطبای مجربین میگویند که درین وقت مریض را در آب گرم گرمی آن
بحدی باشد که چون تهرمامیٹر را دران گذارند سیماب تا دو سه درجه از ان متصاعد شود و سه چهار ساعت دارند و آب
سرد درین مدت بر سر ریخته باشند و چون درین مرض ضعف زیاده میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود آنست که
مریض را با ابقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه و تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
اما غذای سهل الانهضام خورانند تا در شدت عوارض و جوش خون هضم شود پس درین وقت بهتر از شیر و شوربای گوشت
غذای دیگر نیست لیکن در بیست و چهار ساعت شیر یک دو اثار بنوشانند باینکه بعد دو دو یا سه سه ساعت قدری قدری
از ان بنوشانند تا هضم شود و از ان ضعف بر طرف گردد چه قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
و اگر مریض از شیر نفرت خود ظاهر کند بهمین طریق شوربای لحم نوشانند و هرگاه ضعف زیاده شود و از نبض دانسته
شود که ضعیف شده کدام قسم شراب یا شراب برانڈی یا وسکی شراب و آن از همه بهتر است همراه امونیا کاربناس
یا آب ساده یا شوربای لحم آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاده بود بعد یک یک ساعت و الا بعد دو
دو یا سه سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نبض دانسته باشند و اگر از استعمال این ادویه
هذیان و اختلال زیاده شود یا بوی شراب زیاده از یک ساعت در دهن مریض باقی ماند از ین دانسته خواهد شد
که این ادویه زیاده داده شده پس تا ضرورت باشد یا بالتقلیل در وزن دادنش باید داد همچنین اگر بول کم آمده باشد یا در
بول سفیده بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شراب مضرت خواهد شد و خاصه هذیان و اختلال زیاده گردد
لهذا درین وقت نوشانیدن ادویه مذکوره اولی بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر از پتاس سائٹراس و
پتاس نیٹراس دوای نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض را از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
درین مرض چون ضعف زیاده میباشد و از ان گاهی مریض در عالم خواب می میرد لهذا باید که وقت زیادتی
ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه مذکوره نوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خورانند و هم چنان

اعراض بوده درین مرض ضرورست تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه چیز اهم است پس هرگاه خواب نیاید افیون
خورانند باین نحو که اول روزانه بعد چهار چهار ساعت نیم گرین افیون خالص بخورانند بعده وقت شب اگر باید گرین تا یک
نیم یا دو گرین افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص مع پای ساکس بخورانند و اگر لای کرادیپای(؟) معدی ...
بست قطره و تنکچر پای ساکس ... قطره با آب ساده آمیخته بنوشانند بهتر بوده و بعضی اطبای انگریزی میگویند که ...
بهتر از تنکچر پای ساکس ... دوای بیست پس اگر نهاده ... قطره تا ... تنکچر پای ساکس بنوشانند و کلورل ...
هم درین وقت بهترست اما باحتیاط از ده گرین تا پانزده گرین ... ساعت ... بنوشانند تا خواب آید لیکن ...
... تنها ندهند که آن قوت ... فارغ ... و از آنجا که ... در معالجه ... افیون ...
شور و غوغا آنرا دور دارند و ... در گوش ... صدای ... اختلاج ... زیاده
شود ... ریزه ریزه کرده در ... بنوشانند این دوا بسیار درین وقت ...
و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل ... آگر ... کامل ... تا ...
بست قطره تنکچر اوپیای بست و پنج قطره آب کافور ... تا ... این دوا را بعد دو ساعت
ساعت موافق این مقدار ... بنوشانند و هرگاه ... از سر انگشتان ... جامه ... را
در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانیدن این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین مرض زیاده
گردد اول پلستر از تخم خردل ... گرده ... بنهند و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده بر ...
پلستر تخم خردل نهاده تا هشت ساعت یا ده ساعت نهاده دارند تا ... پیدا شود که ازین تدبیر غشی ...
رفع میشود و اکثر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول ممتلی میباشد و از ان مریض ...
اذیت میباشد درین حال از ضرب سر ... از ... مثانه ... قاثاطیر ...
و اگر درین حمی ورم ریه یا ذات الجنب یا ... بسبب ورم ... عارض شود پس ... معالجه ... امراض ... کرده
که مستقل ... شوند آنها را العمل ... تقویت ... مریض ... بهر حال ملحوظ دارند و برای ...
و امونیا نوشانند ... شود ... لحم ... امراض ... روغن ... باشند ...
جائیکه آفت ... پلستر از خردل ... کرده ... بنهند و ... پولتس از تخم کتان ...
وقت ازهمه افضل ست و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه ... استلقا ...
میماند ازین سبب اکثر قریب ... قطن ... زخمها پیدا میشوند که از ان بسیار متاذی میشود لهذا باید که همیشه
نگران حال مریض باشند و هرگاه در جائیکه ... سرخی ظاهر شود باید که ... ساده نرم مثل ...
هوائی با فرش های که در ولایت ساخته میشود و ... ساخته میباشند برای مریض ... باشند ...

سرخی در گو باشند و غیر جای دیگر که صحیح سست افتد و جائیکه سرخی پیدا شده از انقاز محفوظ ماند و آنجا که سرخی پیدا شده
بر آن سرکه و آب ساده یا شراب براندی و آب ساده بار بار بر جلد طلا سازند تا از آن در جلد قوت آید و اگر
بجد زخم رسیده باشند بر آن موم روغن که مرهم ساده است یا مرهم اوکسائید آف زنک نهاده یا ریچه اسفنج آلوده بر آن
چسپانند و باید دانست که درین مرض خاص بسبب شدت ضعف اکثر مریض بجایی میرسد که یقین بقرب موت
آن کرده میشود لیکن از صعوبت اعراض و زیادتی ضعف آن نترسند و دست از علاج نکشند و مادام که زنده است
امید حیات آن داشته ملتزم علاج و تدبیر آن باشند زیرا که گاهی بعد اشراف بر موت یاز دفعةً رجوع بسوی صحت
مینماید و قوت در بدنش عود میکند و هذیان برطرف میگردد و زبان نرم و کناره های آن صاف میشوند و تمام
اعراض برطرف شده صحت می یابد فتذکر **فصل ششم** در انترک فیور و آنرا از قدیم تائیفائد فیور
میگفتند یعنی تپ مشابه تائیفس فیور اما فی الحقیقت مشابه آن نیست چنانکه از ذکر اسباب و علامات واضح
خواهد شد و عدم مشابهت آن از تائیفس فیور از سی سال ظاهر و ثابت شد لیکن این اسم مناسب است و گاهی این را
اَبدُومِنَل تائیفس فیور بفتح الف و سکون بای موحده و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر میم و فتح نون و سکون
لام هم نامند یعنی تائیفس بطن چه اَبدُومِنَل بمعنی شکم ست و چون اذیت و شدت اعراض درین حمی در شکم زیاده
بود لهذا باین نام موسوم ساختند و گاهی این تپ نام کرده میشود بپائی اُتھیونِک فیور بفتح بای موحده فارسی
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
نون و سکون کاف یعنی تپی که از عفونات اشیای عفنه پیدا میشود اما اسم انترک فیور از همه اولی ست چه ورم
و فساد امعا درین حمی ضرور میباشد و در عرف اطبای حال انگلستان هم همین اسم مستعمل ست یعنی حمی که بسبب
فساد میوکس ممبرن امعا پیدا شود و زیاده اثر زهر درین بر میوکس ممبرن امعا میرسد بالجمله انترک فیور تپی ست
که همیشه لازم بود و همراه آن درد شکم میباشد و خاصه بمقابل و قریب سر استخوان در کفل شکم درد و آواز قراقر هوا
عند الغمز محسوس میشود و هم با این حمی اسهال میباشد و در غده های صغار میوکس ممبرن امعای صغار ورم
پیدا میشود خصوصاً در غده موسوم به پائی یرس گلانڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و کسر کاف فارسی و فتح لام و سکون الف و نون و دال مهمله
ضم و ورم میباشد و در میان روز هشتم و دوازدهم درین حمی بثور بر سینه و بر دو پهلو و شکم ظاهر میشوند
و گاهی بر اطراف هم یافته شوند و این بثور از روز ظهور سه چهار روز مانده زائل میشوند و بثور دیگر پیدا میشوند
و شاید که از حمی مطبقه متناقصه مصطلح یونانیین مراد همین حمی بوده باشد السبب سبب آن رسیدن زهر حیوانی
در خون ست که بذریعهٔ آب و طعام یا هوا در بدن وارد شده با خون می آمیزد و تولد این زهر بر صور مختلفه ممکن است

یکی آنکه فضول انسان صحیح مثل براز جای متعفن و فاسد شده از ان ابتدای این زهر پیدا شود دوم آنکه غساله لحم یا قطعه لحم جای
افتاده متعفن و فاسد گردد و از ان هم این زهر پیدا میشود بطور ابتدائی سوم آنکه مریض این حمی جای براز کند و بران
آب جاری شده در چاه یا چشمه افتد یا بعد براز برای تطهیر در چشمه رفته تطهیر کند و از ان زهر آن در چشمه افتد یا ظروف ثیاب
مریض که زهر آلود از فضله آن باشد در چاه و چشمه انداخته شوند و از ان زهر در آب آید و این آب را انسان صحیح نوشد
یا حیوانات شیردار از ان آب بنوشند و زهر مذکور در شیر آنها آید و شیر را شخص صحیح نوشد و از ان در بدن صحیح حاصل میشود
بالجمله باین صور و امثال آن این زهر حیوانی در بدن انسان حی آید و باید دانست که این مرض باشخاص متوسط العمر
زیاده عارض میشود و بعد آن در کثرت جوانان را می شود و پیران و کسانیکه از عمر چهل سال متجاوز شده اند باین مرض
کم مبتلا میشوند و چنانکه در تائفس فیور زهر از بدن براه مسام و عرق خارج شده در هوای محیط بدن مریض می آید از ان
بدیگران میرسد درین مرض زهر فقط از جانب امعا بذریعه براز از بدن خارج میشود و لهذا اتفاق بودن این مرض از مریض
به بدن صحیح اکثر از بوی براز میشود و چه این زهر از براز مریض جدا شده در هوا می آید و از هوا در بدن صحیح رفته با خون آمیزد
نه از هوای محیط بدن علیل چنانکه در تائفس فیور بود العلامات اول علامات منذره آن چنان بسهولت و خفت شروع
میشوند که مریض هم نداند و بهر کسی ابتدای آن ظاهر نمیشود مقدمة الاعراض مثل اینکه بدن اول از مشقت قلیل هم مانده شود
و بیمار بسبب آن متعجب میگردد و میگوید که مرا چه شده است که امروز از ادنی مشقت مانده شدم و هم از تحریر و کردن کار
متعاد خود مانع متاذی میشود و کار کردن خوش نمی آید و قدری درد سر ماند و بعضی از اعتدال صحت قدری مائل
بسرعت میشود من بعد در عضلات بدن قدری درد محسوس گردد و روزانه بار بار گاهی قدری سردی گاهی گرمی در بدن
ظاهر میشود و در شکم قدری اذیت محسوس شود و بعد آن یک دو بار اسهال میشود بعد وجود این علامات منذره تپ پیدا
میگردد و روز بروز این تپ آهسته آهسته زیاده میشود و همراه آن اسهال هم زیاده میگردد تا اینکه روزانه از چهار
بار تا شش بار نوبت باسهال میرسد و اسهال برنگ زرد و با صفرا می آید و گاهی برنگ خاکستری باشد و اکثر صورت
و رنگ آن چنان معلوم میشود که گویا دال مثر را رقیق پخته اند و دران جسمی مثل دال پخته محسوس گردد لیکن عفونت دران
زیاده بود و شاید این حالت تا یکهفته ماند و تا این حال مریض لائق نشست و برخاست و حرکت میباشد و بعد آن
که هفته ثانیه شروع میشود در اعراض شدت ظاهر گردد و در یک دقیقه نبض تا یکصد و بست مرتبه حرکت میکند و سیماب در
تهرمامیتر تا یکصد و شش درجه میرسد و ضعف و کمزوری آناً فاناً زیاده میشود و در شکم نفخ ظاهر گردد و بمقابل سر
استخوان ورک در شکم درد و از جسم حرارت آب و هوا محسوس میشود و زبان خشک گردد و گاهی مثل زجاج بر زبان سپیدی
پیدا شده و گاهی در وسط زبان چرک و بر کناره ها و سر زبان سرخی نمودار بود و چون جلد بدن را درین هفته بینند
از بعد هشتم و درمیان دوازدهم بثور کوچک علیحده علیحده از بست عدد تا سی عدد بر تمام جسم دیده شوند و رنگ این

بثور گاهی پیدا میباشد و قدری این بثور مرتفع و سر برآورده میباشند اما سختی دران نبود چنانکه در بثور تا بمس قبیل بود
و از ظاهر کردن این بثور بالتمام زائل شد بعد زوال اثر بثور فوراً ظاهر میشوند و این بثور سه چهار روز مانده زائل گردیده دیگر
بثور در جای دیگر پیدا میشوند و این حالت زوال و ظهور بثور از روز هشتم تا بستم باقی است و بهم میماند بر این سوال که بثور اینچنین
زائل میشوند و بثور دیگر پیدا میشوند و بعد از هفته ثالثه شروع شود و مرض بعد از ازدیاد کامل رسد بر لب و زبان و لحم اندرون آن
سیاهی ظاهر میشود و درین وقت مریض بیهوش افتاده باشد و اختلال و هذیان در کلامش پیدا میباشد اما هر گاه او را
آواز دهند و هشیار کنند جواب صاف دهد و شیر و آب اگر دهند می نوشد و میگیرد و باز بیهوش میشود و این تپ اول
روز کم و قریب شام زیاده میشود اما اگر قریب شام کم شود و اول روز زیاده گردد این را دلیل بردی و علامت
موت باید شمرد و طحال درین مرض عظیم و متورم گردد و در هفته ثالثه نفخ شکم زیاده میشود و اسهال کثیر گردد و همراه اسهال
درین هفته خون هم می آید و سببش درین وقت آنست که گاهی از اجتماع خون در میوکس ممبرن امعای صغیر کدامی رگ منفجر
میشود یا در پای پرس گلاند کدامی رگ شق شده زخم پیدا گشته خون می آید و از آمدن خون در شدت اعراض ضعف و
کمزوری و هذیان در مریض زیاده میشود و بیهوشی و غشی و ضعف نبض آناً فاناً زیاده شده درین شدت یا مریض می میرد
یا مشرف بموت شده باز خفت در اعراض ظاهر شود و رجوع بسوی حیات و صحت میکند تا اینجا آنچه علامات این حمی
نوشته شده باعتبار اکثریت اند و در بعضی مرضی درین علامات اختلاف هم یافته میشود بطور شذوذ و ندرت بالجمله آنچه
علامات نوشته شده اند در همه مریضان این تپ برابر یافته نمیشوند بلکه در بعضی مریضان زبان صاف و رطب میباشد
و گاهی در کدام مریض غثیان و قی بکمال شدت میباشد و گاهی در کسی اسهال از اول کثیر میباشد و گاهی در کسی قی و
اسهال هر دو نباشند یا بسیار قلیل بوند و گاهی در کسی قبض شکم زیاده میباشد و گاهی بثور که خارج میشوند چنان کوچک
بوند که محسوس نمیشوند و گاهی مطلقاً بثور یافته نمیشوند و چون اختلاف در وجود بعض علامات یافته میشود پس
درین وقت اشتباه واقع میشود که حمی رمٹینٹ فیور ست یا انٹرک فیور و بسبب آن تشخیص دشوار میگردد پس
درین وقت جمله علامات را جمع کرده غور نمایند که اگر بعضی از ان نباشند بعض دیگر خواهند بود مثلاً اگر بثور نباشند
نفخ و درد شکم و آواز آب و هوا که بمقابل سر استخوان ورک در شکم می آید موجود خواهند بود و بوی بد در اسهال موجود خواهد بود
و یا اگر بثور نباشند اسهال خواهد بود و اگر اسهال نباشد بثور خواهند بود بالجمله اگر بعض علامات مفقود شوند بعض دیگر
موجود خواهند بود و از ان مرض متشخص خواهد شد و گاهی این مرض چنان قلیل میباشد که مریض کار و بار بخوبی میکند
و بر پلنگ نمی افتد و این وقتی ست که زهر قلیل باشد و گاهی در ابتدای هفته اولی اعراض بشدت میباشند و در هفته
ثانیه کم میشوند و گاهی در ابتدا قلیل و ضعیف بوند و در هفته ثانیه زیاده و قوی میشوند و گاهی از روز هشتم تا چهار دهم
خفت بیّن درین مرض ظاهر میشود و این هم وقتی ست که زهر قلیل باشد و اگر زهر زیاده میباشد تا بست روز یا سی روز

در این تپ خفت ظاهر میشود و گاهی از این هم زیاده مدت در شدت مرض منقضی میشود و زمان انحطاط در این مرض طویل
میباشد و اعراض آهسته آهسته زائل میشوند و نبض بتدریج در طول مدت باعتدال خود می آید و گاهی بعد زوال
مرض در زمان نقاهت این مرض باز عود میکند اما بعد عود کردن در این تپ خفت اعراض و قلت مدت ضرورت
در این مرض. اکثر یکبار در تمام عمر عارض میشود چنانکه تا ئفس فیور هم یکبار در تمام عمر پیدا میشود و گاهی در این
حمی امراض دیگر هم پیدا می شوند و زیاده از همه برانکائٹس یعنی سرفه که بسبب ورم میوکس ممبرین مجاری هوا
میشود پیدا میگردد و گاهی یرقان هم حادث میشود و غالبا حدوث آن بسبب ورم میوکس ممبرین معای اثنا عشری هم
میوکس ممبرن مجری صفرا آرنده میباشد و گاهی درین تپ ورم غشای آبدار بطن که مثل خریطه بر جمیع احشاست
پیدا میگردد و آن بدو سبب میشود یکی آنکه ورم معای صغیر موسوم به صائم تا غشای آبدار میرسد دوم آنکه غده
موسوم به پای یرس گلانڈ بسبب حدوث زخم منثقب گردد و از پیدا شدن روزن در آن براز و غیره آنچه در معا بود
از ثقبهٔ مذکوره خارج شده در خریطه غشای آبدار افتد و بسبب آن در غشای مذکور فساد و ورم پیدا شود و گاه
ورم این غشا بسبب منثقب شدن غده های پرس گلانڈ پیدا شود و لغت انگریزی آنرا پر فریشن بفتح بای موحده فارسی
و سکون رای مهمله و فتح فا و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی سوراخ مینامند و نوبت منثقب شدن
غده مذکور اکثر بعد سی یا چهل روز در این حمی میرسد و قتیکه ورم این غدد کم شد و غده بسبب ورم فساد بلائم و صنعی شود
زخم عمیق گردد اما گاهی بعد هشت یا ده روز هم ثقبه در امعا پیدا شده ورم غشای آبدار حادث میشود و در این وقتی است که زخم
قوی و ورم بدرد زیاده بود و خون کثیر در اسهال آید و گاهی با وصف خفت اعراض دفعة سوراخ در معا پیدا میشود و قبل
آن علامات منذره ثقبه مثل باد فی نفخ شکم و درد زائد در معا و آمدن خون کثیر در اسهال هیچ موجود نبوند اما هرگاه ورم
غشای آبدار شروع میشود دفعة بیمار می افتد و جلد بدن آن سرد می شود و قی می آید و ضعف و کمزوری فورا
غالب میشود و انحطاط وجه و سیاهی رنگ بدن و ناخن و حلقهٔ سیاه گرد چشمان و سیاهی زبان ظاهر میشود و شکم
منتفخ میگردد و تنفس سریع میشود و مریض فقط بزور سینه تنفس میکند از آن جهت که در شکم نفس نمیکشد و شکم
همراه منبسط و منقبض نمیشود و مریض پاها را بسوی شکم کشیده میدارد و در شکم درد شدید میباشد و عرق بارد
می آید و نبض بسیار سریع و دقیق و صلب میباشد مثل تار این و ضعف و کمزوری آناً فآناً زیاده میشود تا آنکه مریض
می میرد و گاهی بعد این همه سوء حال در اعراض خفت ظاهر میشود و رجوع بسوی صحت میکند العلاج اول در ابتدای
مرض قی کنانند از مثل دیپ یکاکوانا یا از سفوف آن چنانکه در تائفس فیور نوشته شده اما اگر خود قی آمده باشد در آن وقت
مقیات مذکوره نه نوشانند بلکه عوض آن ادویه حابسه قی دهند مثل بسمتهه و هائیڈرو سیانک ایسڈ دایلوٹ تنها یا مجموعا
پانچ منگ گرین بسمتهه و سوڈا اسفو فا نوشانند و اگر هائیڈرو سیانک ایسڈ دایلوٹ دو سه قطره و بسمتهه دو سه گرین همراه

سلوشن مارفیا که از هشت قطره تا ده قطره بوده باشد و آب ساده که تا دو اونس بود بنوشانند درین وقت بسیار مفید میباشد و همچنین اگر خود اسهال باشد مسهل نه دهند و اگر قبض باشد بعد فراغ از آوردن قی مسهل لین مثل روغن بیدانجیر قلیل المقدار تا دو سه ڈرام بنوشانند یا ون نفورد میگنیشیا از یک اونس تا یک و نیم اونس بنوشانند و اگر عوض مسهل حالت قبض بر دادن حقنه آب گرم اکتفا کنند بهتر بود و من بعد تدبیر تسکین جوش خون نمایند چنانکه در تائفس فیور نوشته شده لیکن چونکه درین حمی جوش خون نسبت تائفس فیور گاهی زیاده میباشد تا اینکه گاهی سیماب درین حمی در تهرمامیٹر تا یکصد و هفت درجه بالا میرود و درین وقت جلد بدن بسیار گرم بود و هذیان و قلق زائد باشد و خوف هلاکت مریض قوی بود لهذا درین وقت بهتر است که در حوض کلان مسمی آب گرم که حرارت آن تا نود درجه باشد پر کرده مریض را از پلنگ بر چادر گرفته چند کس در آب مذکور اندازند بنحوی که بدن در آب باشد مگر سر از آب بیرون دارند من بعد آهسته آهسته آب سرد دران انداخته باشند تا سیماب تهرمامیٹر تا درجه شصت و پنج درجه فرود آید و درین اثنا بر سر آب سرد ریخته باشند و بر این حالت [illegible] مریض را در آب مذکور دارند که در تهرمامیٹر که در بغل مریض باشد سیماب بر یکصد و دو درجه آید یا مریض از سردی شکایت نماید آن زمان مریض را از آب برآورده خشک کرده لباس پوشانیده بر پلنگ خوابانند. ازین تدبیر اکثر دیده شده که بعد برآوردن مریض از آب حرارت در بدنش رفته رفته کم میشود تا اینکه سیماب بر صد درجه میرسد و این قلت حرارت گاهی تا دو ساعت ماند و از ان مریض را راحت میرسد و بعد دو ساعت اگر بخار زیاده هم شود لیکن تا یکصد و شش یا یکصد و هفت نمیرسد بلکه تا یکصد و سه یا یکصد و چهار درجه زیاده شده متوقف میشود و اگر بعد آن از یکصد و چهار هم زیاده شود باز در آب مذکور اندازند بعضی از ڈاکٹران جرمن بهمین تدبیر علاج این حمی اکتفا میکنند و روزانه دو سه بار این تدبیر را عمل می آرند و چون از تدبیر تسکین جوش خون فارغ شوند متوجه بسوی تدارک اعراض موذیه شوند پس اگر اسهال کثیر باشد یا دران خراطه یا خون آمده باشد درین وقت افیون خالص یک دو گرین در آب ساده حل کرده قدری ارارو ت با آن آمیخته از آله در مقعد زرقه سازند تا در امعاء مستقیم رود و اگر وقت آمدن اسهال درد و پیچ و حرقت و اذیت در امعای مستقیم زیاده یافته شود قبل استعمال این زرقه حقنه از آب گرم که در مقدار از دوازده اونس تا شانزده اونس باشد داده امعا را صاف کرده بعد آن زرقه مذکور دهند و هرگاه نفخ شکم زیاده بود همراه افیون مذکور روغن تارپین از بیست قطره تا بیست و پنج قطره آمیخته زرقه نمایند و اگر این تدبیر کافی نباشد دوای حابس اسهال از طرف دهن نوشانند و از ادویه حابس اسهال درین وقت بهتر از گالک ایسڈ و پلنبای ایسیٹیس دوای نیست پس دوازده گرین گالک ایسڈ همراه پنج گرین دوور پوڈر بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند یا پلنبای ایسیٹیس پنج گرین و افیون خالص نیم گرین همراه [illegible] لکن که دو سه گرین باشد حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت یک یک حب ازین بخورانند

وقلم بعضی از ڈاکٹران درین حمی ... باشد از دو تا چهار گرین کیلومل ... سوڈا کاربناس یک دو روز یک یک بار خورانیدن مفید میدانند و بعضی ... گویند که گاهی از استعمال آن این حمی [illegible]

و هرگاه هذیان و علامات ضرر دماغ موجود باشند افیون از این نسخه ساقط کنند و گاه در س پوڈر هم دهند و هرگاه خون در دست با زیاده آید درین وقت پارچه با آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر شکم نهند خصوصاً جائیکه غده موسومه پائی کس گلائت واَن موضع قریب سر استخوان ورک جانب راست شکم ست پس انجا قطعه برف زیاده نهند زیراکه یقیناً خون زائد از زخم همین غده می آید و هرگاه بول قلیل یا سرخ رنگ آید درین وقت مدرات بول نوشانیدن نافع ست پس از پٹاس ایسیٹاس وپٹاس نٹراس وپٹاس سائٹراس وپٹاس بای ٹارٹراس هر انچه موجود باشد فرادا یا مجموعاً نوشانند و هم هرگاه خون در اسهال زیاده آمده باشد نوشانیدن پلمبای ایسیٹس همراه افیون ساده خیلی مفید ست و اگر سلفیورک ایسڈ ڈائلیوٹ را همراه افیون درین وقت نوشانند هم بسی نافع ست و اگر روغن تارپین از بست قطره تا سی قطره همراه قدری اسپرٹ نائٹرک ایتهر حل کرده با یک و نیم اونس آب ساده بنوشانند برای حبس خون درین علت مفید بود و چون نفخ شکم زیاده باشد پس برای کم کردن آن فلالل با آب گرم تر کرده فشرده روغن تارپین بران پاشیده بر شکم به بندند و اگر ازین فائده ظاهر نشود و اذیت نفخ زیاده موذی باشد حلتیت سه چهار گرین با یک دو اونس آب ساده حل کرده در معای مستقیم بذریعه زراقه رسانند و گاهی همراه افیون خالص روغن تارپین درین وقت نوشانند بنحویکه برای حبس خون نوشته شده تا نفخ کم شود و چون درد شکم زیاده گردد و شبه پیدا شود باینکه ورم غشای آبدار پیدا میشود درین وقت تا بقای درد و اذیت شکم بعد دو دو ساعت افیون خالص از یک گرین تا دو گرین بنوشانند و هم درین وقت بلاڈونا دو سه گرین و افیون خالص پنج گرین در آب حل کرده پارچه فلفت دران تر کرده بر شکم چسپانیده بالای آن پولٹس رقیق از تخم کتان درست ساخته بر شکم چسپانند و اگر عوض این هر دو از آب پوست خشخاش بر شکم تکمید نمایند کافی و نافع ست و برای دفع هیچو اسپه انچه در ٹائفس فیور نوشته شده اینجا هم بکار آید و زیاده ازان استعمال برومائڈ پٹاس از سی تا چهل گرین درین تپ بسیار مفید ست و برای تسکین عطش انچه در ٹائفس فیور نوشته شده مفید ست لیکن آشیو درین مرض نوشانند که ملین طبع ست عوض آن در نسخه های مرقومه در ٹائفس فیور آب ساده داخل ساخته بنوشانند و هرگاه ادویه از قسم کهار مثل سوڈا یا پٹاس یا پلمبای ایسیٹس نوشانند اشیای حامضه مثل سلفیورک ایسڈ نه دهند و در امر غذای این مریض اهتمام کثیر ضرور ست زیراکه از ادویه درین مرض امید حیات نیست بلکه انچه امید ست از اغذیه ست که تا بذریعه تقویت آن مریض تا آخر زمان این مرض رسد پس بایدکه پرستار همواره نزد مریض مذکور موجود باشد و هر وقت نگران حال آن ماند زیراکه حال این مرض هر وقت یکسان نمیباشد بلکه بساعات و آنات مختلف میشود پس اگر به بینند که تشنگی زیاده است آب ساده نوشانند و اگر به بینند که ضعیف شده و خواهش غذا دارد بار بار غذا قدری قدری بخورانند و چونکه درین مرض زخم در معا میباشد لهذا اگر غذای غلیظ دهند مضر میشود و اگر کدام غذای رقیق که تغذیه دران کم بود نوشانند تلافی ضعف ازان نمیشود لهذا بهترین غذا درین مرض شیر ست بهر نحوکه ممکن باشد تا حصول صحت آنرا بار بار بنوشانند و اگر از شیر مریض

نفرت کند و در قی دفع شود یا در معده هضم نشود و پاره پاره شده در اسهال بر آید عوض آن ده دوازده ساعت
آب گوشت یعنی یخنی بنوشانند و باز بعد آن شیر همراه آب آهک یا همراه آب ولایتی بنوشانند اگر بعد آن هضم شود بهتر
و الا بعد آن باز آب یخنی همراه اراروت آمیخته بنوشانند و بعد چند ساعت باز شیر بنوشانند که بجای اعتماد صحت و امید
حیات بر شیر است و باید دانست که گاهی شیر خام موافق مزاج نمیشود بلکه پخته آن بخوبی هضم میشود پس امتحان آن
نمایند و بهر نحو که هضم شود نوشانند و گاهی شیر را جوشانیده وقت بر آوردن جوش در شیر ایسنگلاس که دوائی ست
که آنرا از غشای خریطه ماهی کلان که در ان هوا میماند میسازند و مثل صمغ مهیا شده از ان یک ماشه گرفته در نیم آثار شیر جوشانیده
انداخته باز جوشانیده صاف نموده می نوشانند پس این شیر بخوبی در معده هضم میشود پس باین نحو نوشانند و هر گونه که باشد
شیر را نوشانیده باشند و اگر ممکن [illegible] راهمراه شیر آمیخته بنوشانند هم بخوبی [illegible] هضم شیر میگردد و همین تدبیر اختیار نما
کنند تا اسهال بند شود و زبان صاف و نرم و حرارت از بدن دفع گردد و نبض باعتدال آید پس بعد آن برنج پخته
با شیر یا با لحم مرغ که پخته ساخته باشند یا همراه لحم ماهی پخته برنج پخته آمیخته بخورانند و بعد آن رفته رفته بر غذای معتاد بعض
آرند و مادام که صحت کلی نشود و قوت اصلی در بدن عود نکند مریض را بر پلنگ بخوابانند و امر فرمایند که زیاده مشقت و محنت
نکنند و الا ضعف زیاده پیدا خواهد شد و بعد زوال مرض علاج تقویت بدن از نوشانیدن مطبوخ بارک اولا نمایند
و بعد آن تنکچر اشتیل و کنین زیاده نوشانند یا قرص [illegible] کنین [illegible] نوشانند و بهر روغن جگر ماهی بنوشانند تا قوت
اصلی در بدن پیدا شود [illegible] در [illegible] اسپینل فیور [illegible] بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی
[illegible] معده و ضمه ای مهمله و سکون [illegible] و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای [illegible] فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون
و سکون [illegible] مرکب است [illegible] سری [illegible] بمعنی دماغ [illegible] بمعنی نخاع است یعنی تب که از دماغ و نخاع و این تپ هم از جمله حمیات [illegible]
که از حاصل شدن زهر در خون پیدا میشود و هم از جمله امراض [illegible] است و هم از امراض [illegible] که از یکی بدیگری [illegible]
هم [illegible] پیدا میشود و [illegible] اکثر [illegible] مبتلا میشوند [illegible] در دماغ و نخاع [illegible] میباشد و این حمی [illegible]
انسان [illegible] ساعت هلاک میشود [illegible] و گاهی [illegible] السبب
آن بخوبی معلوم نیست غالبا [illegible] که بیمار زیاده بود و از زیاده میشود العلامات در [illegible] ساعت
[illegible] قلیل [illegible] دوران سر پیدا میشود و به پیشانی درد ظاهر گردد و غثیان و قی غالب میشود و [illegible]
[illegible] در وقت خلای معده شدت آن زیاده میگردد و در کثرت و شدت بحدی رسد که اگر [illegible]
[illegible] بیمار و بیننده [illegible] پیدا میشود که کسی زهر خورانیده است پس بعد آن [illegible]
و دماغ و بدن پیدا میشود [illegible] خون در دماغ و همراه آن [illegible] و بر فقار ظهر و قطن در د ظاهر گردد و [illegible]
آن [illegible] شدن غشای دماغ و نخاع باید دانست و در تمام بدن [illegible] در د عصبی درد پیدا میشود یعنی

جا بجا در بدن دفعةً درد از جانب برخیزد و در جمله بدن یا در عضوی میرسد چنانکه از صدمهٔ برق یا از نیش زنبور که دفعةً
در بدن خلانند درد و اذیت میشود خصوصاً در شکم این درد زیاده و بار بار میشود و بسبب متاذی شدن سمپیتی
تیتیک از ورم دماغ و در جلد بدن درد محسوس میشود و تا اینجا اجتماع خون در دماغ میباشد و بسبب آن در بعض
اغشیه دماغ ورم شروع شده باشد و بعد آن نخاع و دماغ متورم میشود و درین وقت درد سر عام یعنی در جمیع اجزای
راس در و شدید بسبب ورم دماغ پیدا گردد و عضلات گردن سخت شده صورت خاص که از ظاهر میشود و سر بعد
مریض غافل میشود که یا در حالت خواب صحت و هذیان علامات اختلال عقل پیدا می شوند لیکن درین حالت هم
از شدت اذیت او را بجا بار بار بر پلنگ غوطه میخورد و آواز میکند مثل فریاد و آواز دهند و از درد دشواری شود
بسبب اینکه سمپیتی تیتیک از فرط اذیت ضعیف و مسترخی شده و بعد آن استرخای عام بدن پیدا می شود اینجا
وقتی است که دماغ و نخاع ضعیف و بیکار شوند پس مریض مثل مرده افتاده باشد و بول و براز بی اختیار جاری شود
بعد آن مریض گاهی در بیست و چهار ساعت با ظهور این علامات می میرد اگر زهر قوی و کثیر بود و اعراض بسیار
شدید بودند یعنی در مدت بیست و چهار ساعت جمیع این علامات هم ظاهر میشوند و مریض هم هلاک میگردد و اگر
این علامات زیاده شدید نباشند تا دو چهار روز زنده میماند و اکثر این مریض در میان روز دوم و پنجم می میرد و اگر
بسبب اشتی و حیات از این ایام متجاوز شود پس از بعد روز پنجم تا هشتم بثور و آثار بر جلد بدن پیدا میشوند پس اگر بثور ظاهر
شوند آنها مثل بثور حصبه یعنی سرخک کوچک و سخت سر بر آورده میباشند لیکن درین مرض رنگ جلد بدن مائل به رصاصی
میباشد یا موافق بثور تایفس میباشند لهذا گاهی آنرا اسمی بدو اسپینو تایفس هم میگویند و اگر آثار بر جلد افتند پس
آنها مثل آثاری که از رسیدن ضربه بر جلد پیدا میشوند میباشند زیرا که اینجا بسبب کمزوری خون از عروق خارج شده
زیر جلد بدن مجتمع میشود و این آثار گاهی صغیر و گاهی کبیر و مدور خاصه بر شکم و فخذین میباشند و هرگاه بثور بر جبهه
پیدا شوند پس مشابه میباشند از بثوری که در حمیات حاده بر شفتین و بینی و رخسار اکثر پیدا می شوند و آنرا بلغت انگریزی هرپیس
بفتح های هوز و سکون رای مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی آبله تبخاله نامند و گاهی در جلد اعضای دیگر
هم مثل زندین و دست وغیره جا بجا ورم مدور سرخ رنگ پیدا می شود بسبب آمیختن زهر در خون و گاهی همراه این حمی
امراض دیگر مثل ورم ریه و سرقه و ورم غشای بیرونی قلب و ورم امعا و ورم گرده پیدا میشوند و درین وقت این حمی
مرکب بود بالجمله از علامات مهلکه این مرض آنست که نبض زیاده ضعیف گردد و سر بسوی خلف کشیده باشد و عضلات
گردن سخت بوند و تشنج عام مثل صرع در بدن باشد و مریض بیهوش بود و بول و براز بی اختیار جاری باشند یا سفیدهٔ
بیضه در بول آمده باشد و رنگ جلد بدن رصاصی بود و مریض را نه خوف از مردن و نه امید از روی حیات بود یا شد
و از درد دشوار بود و بسبب استرخای عضلات حلق و مری نگاه کم و ... باشد و حس چشم چندان کم بود که اگر انگشت

دست کسی یا چشم دیگری به چشم افتد پلک برای رفع اذیت حرکت نمیکند و بیهوشی و غشی چنان شدید بود که آواز غطیط پیدا
و هرگاه بعد روز پنجم یا هشتم خفت در اعراض ظاهر شود و از درد و سهل گردد و درد که بطور نور اجسام در بدن زیاده میشد کم
گردد و حواس قلیل صحیح شوند و هذیان و اختلال برطرف شوند اینها را از علامات بشارت صحت باید فهمید و امید حیات باید کرد
چه ازین ثابت میشود که زهر قلیل بوده و اذیت بر دماغ و نخاع کم رسیده امید هست که باز قوی و صحیح شوند و این مرض وقت
شیوع خود گاهی در کدام سال قوی و زیاده مهلک میباشد مثل اینکه فی صد هفتاد یا هشتاد کس هلاک میشوند و گاهی
شدت و نکایت و اهلاک آن بطور متوسط بود مثل اینکه فیصد از مریضان پنجاه بمیرند و گاهی مهلک بقلت میباشد
مثل اینکه فیصد چهل یا شصت یا بیست کس از مریضان هلاک میشوند و چون مریض درین حمی بزودی میمیرد یعنی مثلا در بیست
و چهار ساعت هلاک شود و بعد مرگ تشریح جسد آن کرده شود فقط ورم دماغ و نخاع یافته میشود و چون تا چهار روز زنده مانده بمیرد در دماغ و نخاع
ریم یافته میشود مثلا بطون دماغ از ریم و خون ممتلی دیده میشوند و اگر از هفتم زیاده زنده مانده بمیرد دماغ و نخاع
لین یافته میشوند مثل دوغ **فصل العلاج** درین مرض نوبت ظهور نفع از علاج کم میرسد زیرا که مدت مرض
قصیر است خصوصا که زیاده حاد و بشدت قوی و اکیوت باشد چه درین وقت مریض بزودی هلاک میگردد و مهلت
علاج میسر نمیشود چنانکه پیشتر در احکام آن مذکور شد اما اگر مهلت علاج باشد فصد گیرند و کیلومل خورانند و ملاح
نوشانند از ادویه که در فصول سابقه مذکور شدند و نیز دو یک سطر این اوراق بهتر آنست که در ابتدای این مرض اول
ادو نوشانیدن اپیکاکوانا قی کنانند و بعد فراغ از قی مسهل دهند از کیلومل و سفوف جیلپ کمپوند یا از میگنیشیا سلفاس
من بعد چونکه مرض قصیر المدت است در خورانیدن کیلومل بطوریکه در خون رسد بعد مسهل مهلت کافی نمی یابد و آن
از قصر مدت مرض میسر نمیشود و ملاک امر درین مرض رسانیدن آن در خون است تا ورم دماغ و نخاع را دفع کند پس
بهتر است که بعد مسهل مرهم سیماب را در بغل و پس گوش و در ران مریض خوب مالند تا بذریعه این اعضای خود
کیلومل در خون داخل شده ورم دماغ را مانع و دافع شود و آنچه ماده از ورم ریخته گردیده بین دو غشیه دماغ و نخاع
مجتمع شده از آن بنوشانیدن ایوڈائیڈ آف پٹاس همراه نقوع بارک یا مطبوخ آن اخراج نمایند و صاف کنند تا دماغ
پاک شود و هم از ایوڈائیڈ قدری آرام به دماغ رسد و بفور مالیدن مرهم سیماب نوشانیدن این دوا شروع کنند
و انتظار و تاخیر نه نمایند زیرا که زمان مرض قصیر است و هرگاه ضعف و کمزوری زیاده باشد همراه این دوا امونیا
کاربناس یا کرده نوشانند و چون هذیان و حالت جیسه و نوب بالجمله علامات مانیا در بیمار یافته شوند درین وقت
نوشانیدن برومائیڈ پٹاسیم همراه ... یا ... سائش مناسب مقام و مفید است و چون تشنج کزازی و در دلوزان شدت
کند درین وقت ادویه دافع تشنج و مسکن وجع نوشانند بهترین ادویه این است صفته مارفیا اسیٹاس
ده گرین اٹروپیا سلفاس یک گرین در یک ڈرام آب ساده حل کرده از آن دو قطره گرفته بذریعه شفن یا هفت

یا دوازده دوازده ساعت بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد گردن رسانند. واگر این قسم امیسر نشود افیون خالص دو گرین بلاڈونا ربع گرین هر دو را باهم ساخته حب بسته بعد شش شش یا هفت هفت یا دوازده دوازده ساعت حسب ضرورت به بیمار خورانند. ایضا اله سلوشن ارفیا از بست تا سی قطره و برومائید پٹاسیم از پانزده تا بست گرین همراه آب ساده بنوشانند و برای تسکین عطش اگر برف میسر شود قطعهٔ آن در دهن مریض گذارند و هم برف را کوفته در مثانه گوسفند انداخته بر سر و نخاع و فقار ظهر مریض نهند اگر متحمل این تدبیر شود و از ان ضرر تشنج نرسد واگر از نهادن آن دفعهٔ تشنج کم از زیاده شود استعمال آن ترک کنند و بر دهن انداختن برف اکتفا نمایند و هر گاه قی و غثیان درین مرض زیاده شود خورانیدن برف درین وقت زیاده مفید میشود. ایضا برای تسکین عطش آنچه نسخه های ادویه مسکنهٔ عطش در علاج حمی تائفس فیور نوشته شده اند آنها را درین حمی هم وقت زیادتی عطش بنوشانند و اهتمام در غذای این مریض هم ضرورست و بهترین غذا شیر گاوست که آنرا هر وقت موافق ضرورت نوشانند یا یکبار شیر و یکبار آب یخنی بنوشانند واگر کمزوری و ضعف زیاده باشد زردهٔ بیضهٔ خام یک دو عدد همراه شراب برانڈی که از یک دو ڈرام تا نیم اونس باشد حل کرده قدری نبات آمیخته بنوشانند اما باید دانست که مادام کمزوری و ضعف نه شده باشد شراب و امونیا را نه دهند والا از ان جوش خون زیاده خواهد شد. واگر از شدت قی چیزی در معده از قسم غذا قرار نگیرد درین وقت غذا را بذریعه حقنه در معا رسانند ترکیب نفیس برای رسانیدن غذا در شکم صفحهٔ گوشت بزرا که در وزن نیم آثار باشد از آب شسته همراه آب ساده در پاتیله انداخته بجوشانند و مهرا سازند تا آب بقدر هشت اونس باقی ماند پس خوب مالیده صاف نموده ازین آب از چهار اونس تا هشت اونس بگیرند و درین آب گوشت سر شیر که آنرا بالائی نامند بقدر یک اونس و شراب برانڈی از نیم اونس تا یک اونس آمیخته خوب حل کنند و پس بذریعه حقنه در معا رسانند و در بست و چهار ساعت دو سه بار این غذا را در شکم رسانیده باشند واگر بهبودی از امعا بیرون آید قدری افیون خالص در شوربای لحم مذکور حل کرده بذریعه زراقه در شکم رسانند تا بسبب آن در شکم باقی ماند و از ان غذا بخون رسد و بدن قوی گردد فقط تم

فصل هشتم در ری لیپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی هم لفظ مرکب ست و ری بمعنی بار بار مکرر و لیپسنگ بمعنی افتادن یعنی بیمار درین تپ مکرر بار بار این حمی بیمار شده می افتد و این تپ عود میکند و هم ری کرنٹ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و رای مهمله و سکون نون و تا هندی بمعنی باز پیش آینده هم مینامند چه بعد قلق و زائل شدن باز دوره و عود میکند و گاهی گاهی این تپ پنج روزه یا هفت روزه هم میگویند زیرا که تا این مدت مانده برطرف میشود لیکن ری لیپسنگ فیور بهترین نامهای آنست چه بیماران مبتلا شدنی اند من بعد صحت یافتن

نیز دوباره باز بآن مبتلا شدنی افتد و این قسم حمی در ملک هندوستان دیده کمی شود بلکه در بلاد یا ... زیاده گردد و بجای غذا به سبب آن باید میسر نمی شود آنجا این حمی مثل ... پیدا می شود الیسب سبب آن قحط و نایابی ... سالی میشود و اکثر

غلات و تنگی معاش ست که بسبب آن غذای قلیل و ناموافق خورده میشود و بسبب آن فساد و خرابی در خون پیدا شده مثل تائیفس فیور
پیدا گردد و چونکه این تپ هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و مؤثر در بدن صحیح میگردد لهذا هرگاه جای پیدا شود
در سکنهٔ آن بلد عام میگردد العلامات اول درین حمی برد و لرزه میشود و درد پیشانی و درد عارض گردد و عضلات بدن درد کنند
و ضعف در بدن پیدا میشود و چنانکه شان جمیع حمیات ست پس تپ ظاهر شود و این تپ بسیار شدید میباشد و نبض در ان زیاده سریع بود
حتی که در یک دقیقه یکصد و چهل بار حرکت میکند که بسبب شدت سرعت شمار آن دشوار بود و از جوش خون سیماب در تهرمامیتر
تا یکصد و پنج درجه میرسد و همراه آن جمله علامات که پیشتر بوده شدید میشوند و عطش بشدت میکند و روز سوم قی عارض شود
و در ان اول آنچه خورده باشد خارج شود پس بعده صفرای سبز رنگی آید و از خروج صفرای انصرچون حرارت زیاده شود حمی صفراوی
موسوم به بلیس ریمتنت فیور پیدا گردد و طبع قبض شود و بول برنگ سرخ یا زردی آید و هر رنگ که باشد در بول شدید میباشد
وگاهی یرقان هم در ان پیدا می‌شود و اگر چه ظهور بثور یا آثار خاص درین تپ مثل تائیفس فیور یا ٹائفائڈ فیور لازم نیست اما گاه گاه
بر شکم و فخذین ورم سرخ مشابه بورم شری یافته میشود و روز پنجم یا هفتم هرگاه شدت اعراض بحد کمال رسد و حال بیمار بسی خراب گشته
دفعة مثل بحران عرق از بدن جاری گردد و یا در رعرق خفت در اعراض ظاهر شود و فوراً تپ زائل گردد و در مدت دو دوازده ساعت
از ابتدای دور عرق جوش خون چنان کم شود که سیماب از یکصد و پنج درجه تا نود و شش درجه که کم از درجه صحت ست فرود
آید و دو سه روز بعد آمدن عرق سیماب از نود و هشت درجه که درجه صحت ست هم کم ماند و بعد دو سه
روز باز تا درجه صحت آید و روز چهارده هم از ابتدای مرض باز این تپ دفعةً عود میکند لیکن اینک مثل سابق
نمیباشد بلکه در شدت اعراض و طول مدت وکمی به نسبت سابق میباشد و درین عود از روز سوم تا چهارم
در دور عرق شده تپ دفع میگردد و اکثر دورهٔ ثالث نمیکند و اگر کند از دورهٔ ثانی هم شدت و مدت آن کم میباشد
وگاهی این حمی هم مرکب می‌شود از مرض ذات الریه و سرفه و وجع مفاصل یا او جاع عضلات که آن در ماتزم
بود وگاهی دمامیل و وقتی ورم غده ها که زیر گوش و بالای گردن اند درین تپ پیدا می‌شوند و چون این تپ خاص مادرا
افتد حمل ساقط میشود العلاج اول در ابتدا قی کنانند از مثل اپیکاکوانا بعده مسهل دهند از ادویه مسهله باردهٔ که از قسم
کهاری اند مثل منگنیشیا سلفاس و سلفیٹ آف سوڈا وغیره و بعد آن ادویه حامضه مثل نائٹروک ایسڈ و سلفیوریک ایسڈ ڈیلیوٹ یا نائٹرو
میوریاٹک ایسڈ و نائٹرک ایسڈ و از این ادویه هر چه مناسب باشد آنرا همراه آب ساده چندان بیامیزند که تا ذائقه آب را ترش
گرداند پس این آب را وقت تشنگی بنوشانند و در دهن قطعه برف گذارند و اگر تپ زیاده حاد بود قطعه برف بر شکم و دماغ نهند
و آب برف نوشانند و چادر را در آب سرد تر کرده دران مریض را بپیچند و هنگامی که دران ظرف شود برای تسکین جوش خون تدبیر نشانیدن
بیمار در حوض مسی پر آب نوشته شده اینجا هم از او وقت زیادتی حمی بعمل آرند و اگر بعد مسهل هم قی باقی بود و سد لیتز پوڈر نیم وزن
از وزن مقرر آن همراه آب نوشانند یا پتاس بای کاربناس بست گرین در آب حل کرده و همچنین سائٹرک ایسڈ دوازده گرین علحده

آب حل کرده پس بعد دورا کسپا کرده بنوشانند و اگر از تهیج قی بند نشود پلستر از خردل درست کرده بر معده گذارند یا پارچه آب یخ دسیا
ایسڈ اناوت ده قطره همراه آب ساده بنوشانند و برای تسکین درد سر سرکه آب ساده حل کرده بر سر نهند یا قطعه برف بر سر گذارند و اگر
از این هم درد سر زائل نشود چهار زلو بر صدغین چسپانند یا حجامت بی شرط ابسر کردن زیاده بکشند تا خون بجانب مخالف جذب شود و
یرقان اگر از خود دفع نشود نائٹر میوریاٹک ایسڈ ڈایلوٹ باب آمیخته بنوشانند و ادویه مدره بول مثل پٹاس نٹراس یا پٹاس
ایسیٹاس وغیره بنوشانند و اگر درد سر هم زیاده باشد درین وقت نوشانیدن پٹاس نٹراس ده دوازده گرین بسیار مفید است
و برای دفع کردن درد اعضا افیون خالص و مرکبات آن یا کلورل هائیڈریٹ یا برومائیڈ پٹاسیم موافق ضرورت نوشانند
اما کنین را در علاج این حمی منفعتی نیست شاید در آخر مرض برای تقویت مستعمل شود و مفید گردد و غذای این مریض
شیر گاو و شوربای لحم یا ارا روٹ وغیره آنچه سهل الانهضام باشد خورانند و هرگاه ضعف زیاده بود ادویه مقویه چاره
مثل امونیا کاربناس یا شراب براندی یا پورٹ وین همراه غذا بنوشانند فصل نهم در یلو فیور این حمی هم از حمیات
لازمه است بسبب پیدا شدن زهر در خون پیدا میگردد لیکن در هندوستان در بلاد مغربیه و شمالیه آن پیدا نمیشود و اکثر
در بنادر افریقا و امریکا جائیکه قریب بحر اعلی شهرهای آن آباد اند و ساکنه آنجا زیاده میشود و در ملک سیام هم زیاده
میشود و لهذا قوم فرانس نام این مرض مال د سیام میگویند مال یعنی مرض است یعنی مرض ملک سیام این مرض همیشه
در جائیکه در نشیب واقع است پیدا میشود و در جای بلند مثل کوهستان کمتر میرسد و در هر ملک که سیلاب در آن از حرارت موسم ایستاده و در وقت
بلند نشود پیدا نمیشود و در ملک حار زیاده حادث میگردد و از حرارت آنرا حیات و قوت حاصل میشود و از برودت
فانی و زائل میگردد السبب سبب آن بخوبی واضح نشده این قدر دانسته میشود که هر جائیکه میشود در فصل حار
میشود و در فصل بارد رفع میگردد و از امراض متعدیه است و تعدیه آن بسیار قوی است خصوصاً برای کسی که از
ملک غیر در جای آید که آنجا این مرض شایع بود پس این کس بزودی در آن مبتلا میشود بسبب قوت تعدیه آن العلامات
اول علامات منذره حمی عموماً از قسم سقوط اشتها و اذیت و درد اعضاء و درد سر یافته میشوند و از یک روز تا یک یا دو نیم روز
این علامات یافته شده بعد آن دفعةً بدن سرد میشود و لرزه پیدا گردد و بعد آن بخار ظاهر میشود و هر قدر که زمان سردی و شدت لرزه زیاده
میشود همان قدر حرارت بدن ازدیاد ظاهر میگردد و هر قدر که سردی و لرزه کم بود حرارت هم بعد آن کمتر پیدا گردد و وقت
زیادتی حمی جوش خون گاهی از یکصد و شش درجه تا هفت درجه میرسد و همراه این حمی قی و غثیان زیاده میباشد
و هر قدر که قی و غثیان زیاده میشود درد اعضا زیاده میگردد و درد سر که درین تپ بود اگرچه در پیشانی عام بود لیکن
بر کناره هر دو ابرو جائیکه در عصابه زیاده میباشد همان جا شدت این درد هم محسوس میشود و در چشمان سرخی
بود چنانکه در چشمان کسی که از خواب بیدار کرده شود سرخی میباشد و بر دو در چشمان حلقه سرخ رنگ بر جلد معلوم میگردد
و ممکن است که تا این حد ازدیاد رسیده مرض برطرف شود و این وقتی است که زهر کم باشد و اگر از این حد هم ترقی کنند پس آنچه

وقی می آید سیاه رنگ بری آید و رنگ بدن زعفرانی شده یا اصفرة میگردد چنانکه در یرقان شده میباشد و بول بسیار
سرخ یا زرد و قلیل المقدار بری آید و بر محل قلب ثقل محسوس گردد و روی مریض مثل چهره خائف میباشد و قلق زیاده
بود که بر یک پهلو آرام نیابد و این علامات شدت سه چهار روز تا نه بعد آن خفت ظاهر شود حتی که بیمار برانکه خود برخاسته
می نشیند پس بعد آن باعث مذکور کمال حدت پیدا میکند و در عین شدت آن عرق کثیر جاری شده اعراض برطرف میشوند
یا حمی از قسم دیگر که دران شدت زیاده و نبض بسیار سریع و ضعیف بود و زبان خشک و بر لبها بر گوشت اندرون دندانها
سیاهی غالب بود می آید و اینک بار قی شدت میکند لیکن دوین قی که می آید آنچه خارج شود برنگ سیاه و دانه دانه بدابر می آید
و آن اصل خون ست که از میوکس ممبرین معده بر آمده از حموضت معده قدری منهضم شده و صورت خود را گذاشته خارج
میشود و بعد آن کدام عرق کبیر در معده شق شده از قی یا در براز خون خالص کثیر می آید و جا بجا بر جلد داغهای سیاه
کوچک دیده میشوند زیرا که بسبب کمزوری خون از عروق صغار بر آمده منجمد میشود پس جلد بدن سرد و خشک شود چنانکه
در آخر مرض بعضی میشود و درین وقت هذیان و علامات ضرر دماغ و اختلال حواس پیدا می شوند و ضعف نبض و بدن آناً
فاناً زیاده میگردد و درین حال مریض هلاک میشود و این علامات که نوشته شده اند باعتبار اکثر اند اما گاهی مثل حمی عفنه
قوی و شدید ثقل بر محل قلب و معده پیدا شده فوراً قی سیاه می آید و بعد آن مریض هلاک میشود و گاهی آنچه زهر درین حمی
در خون آمده اثر آن زیاده بر قلب میرسد و گاهی بر معده زیاده موثر میشود و گاهی زبان و نبض بر حال صحت میباشند
و قی و غثیان مطلقا نبود لیکن اذیت بر محل قلب یا معده پیدا شده بعد چندی از ان قی سیاه می آید و دفعةً بیمار در حالت
کمزوری هلاک میشود بدانکه تشنیع سید احمد العلاج رای بعضی معالجین در علاجش آنست که چون قی خود می آید لهذا دران
قی نکنانند بلکه اول مسهل دهند از ادویه مخرجه صفرا مثل [illegible] یا کیلومل یا منگنیشیا سلفاس یا سفوف جیلپ کمپونڈ یا
برگ سنای مکی و بعد فراغ از مسهل کنین مقدار کثیر از پانزده تا بست گرین روزانه دو سه بار بنوشانند پس اعتماد شان در علاج
بر اسهال کثیر و تقویت خون ست و بعضی مجربین میگویند که جمله اعتماد در علاجش بر روغن تارپین ست و طریق استعمال آن مختلف
یکی آنکه روغن تارپین یک اونس همراه بست اونس آبجوی رقیق آمیخته حقنه دهند دوم آنکه روغن تارپین یک اونس
روغن کنجد نیم اونس کافور بست گرین همراه بست اونس آبجوی رقیق حل کرده حقنه دهند و اگر از ان اسهال حسب مراد نشود بعد
هشت یا ده ساعت باز موافق همین نسخه حقنه دهند تا شکم خوب صاف شود سوم آنکه بست بست قطره روغن تارپین
همراه آب اسپغول روزانه سه چهار بار بنوشانیدن در علاج این حمی مفید ست و ایضا رای بعضی آنست که در علاج این حمی
ضرورست که مریض را از جائیکه دران بیمار شده جای دیگر برند و علاج اعراض موذیه نمایند پس در اول اگر قبض باشد
مسهل دهند مثل کیلومل و سفوف جیلپ کمپونڈ یا منگنیشیا سلفاس و بعد ان کنین سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ حل کرده قدرا
کثیر مثل بست گرین بنوشانند و هرگاه درین حمی جوش خون موجود بود در چادر یکه آنرا آب تر کرده فشرده باشند مریض را پیچند

یا در جوش حمی آب معتدل سرد بنوشانند چنانکه طریقه آن در فصول سابقه نوشته شده و وقتیکه جوش خون درین تپ کم باشد مریض را در آب گرم که حرارت آن تا نود و پنج درجه باشد چهار ساعت نشانند تا بذریعه مسام آب در خون داخل شود وازان در خون تری باعث رسد و بسبب آن خون را آرام رسد و درین مرض مثل هیضه آب از خون بار بار بیرون میبرآید معده میبرد و آن تری خارج میشود و آنچه نوشیده میشود ازان زیاده در قی برمی آید پس خون تشنه آب میماند و آب دران نمیماند و ازین تدبیر آب بآن میرسد یا برای ادرار البول شراب سرد بیمریض دهند یا زلوبیا یا غلیون چسپانند و یک ڈاکٹر صاحب مینویسد که بستن کپڑا با آنکه بیکیشیر در حصہ بطن تحت آن منظر شده از ضربات باز مانند ازان امان از شدت قی دران حادث میشود و کافی از نهادن خردل پس کردن درچینی از تجربه بلا شرط همچنین فائده برای در سر میشود و چون زیاده از حد اسهال می شود درین مرض ادویه ای باشد که بسیار می آید پس باید که برای حبس آن رنجها بالی در و سیالک با آب لعاب بلیو زیتونه دهند زیرا که ازان ضعف قلب پیدا می شود بلکه بعوض آن دو سه قطره کلارفام همراه نبات سفید آمیخته بنوشانند اگر ازینهم فائده ظاهر نشود با رفیا و با او و یا بهار هر چهار ساعت گیرند حسب بسته حسب هر چهار چهار ساعت بنوشانند لیکن اگر بول کم آمده باشد یا سفید باشد ربول که داخل ادو به نهند والا ازان زیاده قلت البول پیدا خواهد شد بلکه بر کلارفام اعتماد نمایند و آنرا تکرار دهند و نیز نوشانیدن آب برف تنها یا همراه ادویه که از آمیختن آنها ہوا پیدا میشود مثل سوڈا واٹر یا جزو دوا که امتزاج آن مولد ہوا باشد مثل سائٹرک ایسڈ و پاس بائیکاربناس آنها را نوشانیدن یا برف برای تسکین قی مفید است و هرگاه مریض بسبب کمزوری بیهوش باشد درین وقت پلستر از خردل ریشه دو سیکی دل و بر ساقین نهند و هرگاه ضعف زیاده شود ادویه مقویه دهند لیکن ادویه بادریه نوشانند چه درین حمی امونیا خود در خون زیاده پیدا میشود بلکه شراب مسمی برنڈی یا ویسکی شراب یا شراب برانڈی نوشانند اما اگر بول قلیل آمده باشد و گرده کار خود بخوبی نمیدهد دادن شراب سوای قسم ویسکی آن غیر جائز و ویسکی را هم با آب کثیر آمیخته بنوشانند لیکن اگر مجتنب از شراب باشد آب کافور نوشانند و بجای آب آبیکه دران ادویه حامضه آمیخته ترش کرده باشند از مثل فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند و بجای غذا شوربای رقیق یا شیر بادیه که همراه آب آہک آمیخته یا ارارو یا مطبوخ چای که آنرا با برف سرد کرده باشند یا آب یخنی بنوشانند و مریض را تا حصول صحت از پلنگ برخاستن ندهند والا خوف آنست که غشی پیدا شده دران هلاک شود چه خون درین حمی بسیار رقیق میشود و مثل آب سیاه میگردد و گاهیکه دران بیمار بود باید که هوادار باشد

فصل دهم در انٹرمٹنٹ فیور

و این حمی بسبب آمیختن زهر نباتی در خون پیدا میشود و انٹر بمعنی درمیان و مٹنت بمعنی انفصال است و بلغت انگریزی انٹرمٹنٹ آنرا گویند که موجود شود و معدوم گردد و باز موجود شده معدوم گردد و حاصلش اینست که بطور دوره حادث شود یعنی درمیان زمان اشتدادات این حمی تپ منفصل میشود و بدن مریض از تپ خالی میباشد بخلاف ریمٹنٹ فیور که دران زمانی که درمیان اشتدادات آن هست آنهم از تپ خفیف خالی نمیباشد و این تسمیه بنا بر حال ظاهر آنست و

اعضا بسبب آن بدل شوند و فصل طبعی اعضا و خون ازان فاسد شود و خون بسبب آن کم و زرد ضعیف شده بخوبی غذا با عضا و بدن نرساند و چون غذا بخوبی ... [illegible] ۱۲

وهمچنین در لغت فرانس اگیو بکسر همزه و سکون یای تحتانی وگاف فارسی وضم یای تحتانی و سکون واو بمعنی دونده بسرعت و حدت نامند وهم گاهی در زبان انگریزی آنرا مارس فیور بفتح میم و سکون الف و رای مهمله و سین مهمله نامند و مراد از مارس جای نکست که آنجا بر زمین گل ولای و آب و گاه باشد که قدم انسان دران فرو رود و آن بجای راه رونده آمیزد و هم بلغت لاتن پالوڈل فیور بفتح بای موحده فارسی و سکون الف وضم لام و سکون واو و فتح دال هندی و سکون لام نامند و آن بمعنی زمین نمناک است که دران گاه و آب بود و این تسمیه بنا بر سبب آنست چه زهر مولد این حمی درین زمین پیدا میشود بالجمله این حمی از سردی شروع میشود و از آمدن عرق جدا میگردد و بعد انفصال حمی بدن در راحت و آرام میباشد و باز بر وقت معین شروع میشود و باز بعرق منفصل میگردد لهذا آنرا انٹرمیٹنٹ نامیدند چه درمیان دو شدت صحت می‌باشد و حمی تمام و کمال منفصل میشود و بهمین سبب از مینٹ جدا میگردد بالجمله این جنس حمی بر سه قسم منقسم میشود قسم اول آنکه هر روز دوره میکند و آنرا بلغت انگریزی کوٹیڈین بضم کاف و سکون واو و کسر تای هندی و سکون دال هندی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون نون بمعنی آینده هر روز و بعربی دائره فی کل یوم نامند قسم دوم آنکه یک روز درمیان آید و آنرا بلغت انگریزی ترشیان بفتح تای مثناة فوقانی و سکون رای مهمله و کسر شین معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و نون بمعنی دوره کننده بروز سوم و بعربی حمی غب خالصه نامند سوم آنکه بعد دو روز دوره کند و آنرا بلغت انگریزی کوارٹن بضم کاف و سکون واو و فتح الف ممدوده و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و سکون نون بمعنی دوره کننده بروز چهارم و بعربی حمی ربع نامند و گاهی انها مرکب و مضاعف میشوند یعنی مکرر دوره میکنند پس اگر کوٹیڈین هر روز دوبار دوره کند آنرا ڈبل کوٹیڈین نامند و اگر ترشیان که یک روز درمیان می آید اگر مکرر نوبه کند آنرا ڈبل ترشیان نامند اما چون این حمی مکرر نوبه کند پس مثل کوٹیڈین هر روز نوبه میکند و بان مشابه میشود لیکن فرق بینهما باین طور کرده میشود که کوٹیڈین حافظ وقت و ساعت خود میباشد و ڈبل ترشیان در اوقات مختلفه می آید مثل اینکه مثلاً در روز اول وقت نواختن شش ساعت می آید و روز دوم بر وقت نواختن چهار ساعت می آید پس باز روز سوم بر وقت نواختن شش ساعت و روز چهارم بر وقت نواختن چهار ساعت می آید و ازین دانسته میشود که ڈبل ترشیان است یعنی دو غب دوره هر روز میکند و اگر کوارٹن ڈبل ربع یعنی دو ربع دوره کند صورت آن مثل صورت ترشیان میباشد یعنی یک روز درمیان می آید و لیکن سبب آن شناخته میشود که غب است یا ربع و بینهما فرق کرده می شود باین طور که هر کوارٹن بر وقت خود می آید و وقت دوره هر کوارٹن جدا میباشد و اکثر کوٹیڈین اول وقت نهاری آید و ترشیان یعنی غب قریب نصف النهار دوره میکند و کوارٹن قریب شام می آید و گاهی دوره کوٹیڈین از اول نهار متاخر میشود و رفته رفته متناقص گردد در ظاهر میشود تا اینکه بر وقت ترشیان که نصف نهار است میرسد و اینک یا ترشیان میشود یا اعراض خفیف شده مرض ضعیف گشته زائل گردد و صحت حاصل میشود و گاهی دوره ترشیان تقدم و سبقت در وقت خود میکند تا اینکه رفته رفته بر وقت دوره کوٹیڈین دوره آن شروع میگردد پس ورا

فرق در میان ربع و غب مرکب [illegible]

وقت شدت در اعراض آن زیاده گردد و منتقل به کوتدین میشود و گاهی دوره ترشیان متاخر میشود یعنی که رفته
رفته بر وقت کوارتن که آخر روز ست می آید و درین وقت خفت در اعراض آن و قلت در مرض پیدا می شود
و انجام این تاخر آنست که یا حمی زائل میشود یا منتقل بربع گردد و تسک دوره کوارتن یعنی ربع گاهی در وقت خود ثابت
میماند و درین وقت در اعراض شدت ظاهر میشود تا اینکه رفته رفته اول ترشیان شود و بعد آن کوتدین گردد و درین وقت
شدت در اعراض و قوت در مرض پیدا میگردد و گاهی دوره آن هم متاخر میشود تا اینکه در روز پنجم یا ششم دوره میکند
و آخر درین وقت زایل میگردد. السبب اسباب معده و معینه بر حدوث آن کثیر اند مثل اعیاء و ماندگی بدن که از کثرت
مشقت بدنی و سفر حاصل میشود یا از نیامدن خواب وقت شب بدن ضعیف میگردد و هم کیفیات نفسانیه مثل غم و هم که
موجب ضعف بدن میشوند و هم خوردن اغذیه که ناموافق طبع باشند و از آن بدهضمی پیدا شود و همچنین زیاده نوشیدن شراب
و پوشیدن لباس رطب و رسیدن گرمی آفتاب بر پشت و فقار ظهر چه این امر بتجربه ثابت ست که از رسیدن گرمی
به فقار ظهر گرمی در بدن محسوس میشود و از رسیدن سردی بر پشت و فقار ظهر در بدن سردی محسوس میگردد و هم یکبار
باین مرض مبتلا و مریض شدن مستعد میسازد بدن را برای اینکه هرگاه بهوای رطب فاسد بان رسد در حمی مذکور مبتلا شود
و بعضی میگویند که ابتدای شهر قمری هم بر حدوث این حمی معین ست و در شروع ماه این تپ زیاده عارض میشود
پس اینهم از اسباب معده و معینه این حمی خواهد بود. و اصل سبب در ان فساد هوای رطب ست که آنرا ملیریا بالفتح میم و
سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بلغت انگریزی میگویند و معنی
آن هوای فاسد است که از زمین بر آید لیکن هوای مذکور از نظر و حس بصر مستتر میشود چه مطلقا هوا بسبب لطافت خود دیده نمیشود
اما فساد آن بتوسط عمل کیمیائی ثابت و مدرک میگردد که درین هوا کاربانک ایسڈ و بخار که مرکب از اجزای مائی و هوائی ست و هم
هوای کبریتی و هوای فاسفوری و هوای هیڈروجن و امونیا زیاده میباشد و این اشیا و اجسام بسبب متعفن شدن
نباتات در اینکه در جای خاص مجتمع باشند پیدا میشوند و غالب است که همراه این هوای فاسد اجسام صغار جدیده که از عفونت
نباتات پیدا میشوند موجود می باشند و چون این اجسام در شریان داخل میشوند رفته رفته اکثر اجزا را از خون بر صورت خود می آرند و
خود هم غذا یافته زیاده میشوند و هرگاه این اجسام در خون بسیار میشوند خون ضعیف و کم زور میشود و لیاقت تغذیه اعضا ازان
کم گردد و خود هم بسبب کمزوری غذا کم میگیرد و ازان ضعف در خون و بدن پیدا میشود و علت فاعلی این تعفن تاثیر حرارت
آفتاب متوسط ست در جائیکه زمین نمناک باشد و آب دران مجتمع باشد و بران زمین نباتات و اشجار کثیر قریب قریب موجود باشند
چنانکه در بلاد حاره بعد فصل برشکال این حال بخوبی دیده میشود که جابجا در اودیه و غدران که آب بارش مجتمع بوده از تابش آفتاب
متعفن میشود. اما کیفیت رسیدن این زهر نباتی در خون پس اکثر آنست که چون زهر مذکور از زمین جدا شده در هوا متصاعد
میشود و واضح باد که خود بخار فاسد زیاده از چهار و پنج فیت از زمین بلندی نمیشود لیکن بذریعه هوای خارجی زیاده هم بلند گردد

وحدود زیادتی تصاعد آن باعتبار صحاری وبلدان وجبال مختلف اند پس هرگاه این هوا که دران بخار فاسد وهوای زهر آلود مشمول ست وتنفس کشیده میشود در ریه داخل شده با خون می آمیزد ودر خون زهر مذکور داخل میگردد و همچنین این هوای فاسد درانیکه در غدران واودیه یا در ظروف وسیعة الراس مجتمع باشد نفوذ میکند وازان زهر مذکور در آب می آید و چون این آب فاسد نوشیده شود بذریعهٔ آن زهر مذکور در خون وبدن میرسد و نیز باید دانست که این هوای فاسد آب متعفن را زیاده دوست میدارد ودران بزودی نافذ میشود و آنرا فاسد میسازد لهذا بر سر آبهای مجتمع دراودیه دیده میشود که بزودی اثر فسادش ظاهر میشود و هم آنچه بخار از زمین مذکور برمیخیزد ودران جمله اجسام مذکوره که ماده زهر اند متصاعد میشوند و آنها بسبب آن تحلل در اطراف واکناف میرسند خصوصاً بهر طرف که مهب این هوا است زهر مذکور زیاده و بسرعت میرود و کسانیکه در مکان زمینیا که قریب و متصل زمین ست میمانند زیاده مبتلا در امراض هوای فاسد میشوند بخلاف ساکنین قصور عالی که ایشان کمتر ازان متضرر میشوند و هم باید دانست که این هوای فاسد در جائیکه تری و رطوبت زیاده در زمین باشد و در نشیبهای ... باشند که بخوبی از شعاع شمس در آنجا نه رسد اکثر همانجا میباشد لهذا هر که در سفر باشد او را باید که اگر قریب شام یا وقت شب در حالت سفر به چنین زمین وارد شود پس باید که از راه رفتن بر زمین مذکور درین اوقات خود را باز دارد ... شب این زهر دران مجتمع میباشد و هرگاه روز بلند گردد و از حرارت آفتاب اکثر هوا صاف شود و این زهر متفرق گردد آن زمان در زمین مذکوره قدم نهد و راه رود تا از سمیت هوای مذکوره محفوظ ماند و همچنین هرگاه حمی از زهر هوای رطب فاسد ... باشد چنانکه اکثر بعد فصل برشکال در اکثر بلاد هندوستان میشود درین وقت ضرورست که در صحن خانه و میدان خواب نکنند و زیر آسمان وقت شب نه نشینند بلکه اندرون مکانات خانه مانند و تا آفتاب بلند نشود و رطوبت از هوا کم نه گردد از خانه و خصوصاً که دران شب باش بوده بیرون نه آید تا از ضرر هوای فاسده مامون باشند العلامات گاهی قبل عروض این حمی علامات منذره که قبل حدوث حمی عموماً یافته میشوند و مکرر مذکور شدند مثل اعیا و کم زوری و قلت اشتها و تکلف و قلق و درد سر یافته میشوند و بعد آن حمی می آید و اکثر این ست که این حمی ایندمتنت فیور دفعةً پیدا میشود اما دوره آن در همه اقسام از ابتدا تا اختتام ضرورست که بر سه درجه مشتمل باشد اول درجهٔ برودت ست که در ابتدا شروع میشود دوم درجهٔ حرارت ست که بعد برودت ظاهر میگردد سوم درجه عرق ست که بعد اشتداد حرارت می آید و علامات هر درجه مختلف میباشند پس در درجه اولی اول مریض را خمیازه و فازه بیدار می آید و فوراً همراه آن سردی در بدن خصوصاً در فقار ظهر ظاهر میشود و بعد آن لرزه و نافض عارض گردد و اگر مریض قوی ست چندان لرزه شدید میباشد که بسبب آن پلنگ بچارحرکت میکند و همراه آن خشونت و خشکی در جلد ظاهر شود و اقشعرار یعنی برخاستن موی تن ظاهر گردد و رنگ ناخنها و نرمهٔ گوش نیلگون گردد و تنفس بسرعت میگیرد و بمقابلی صدر و معده مریض را اذیت محسوس میگردد و نبض دقیق و سریع و گاهی دقیق و بطی و ضعیف میباشد و زبان اکثر درین درجه مثل صحت صاف میباشد لیکن اشتها نبود بلکه اکثر غثیان و گاهی قی هم می آید و بول بار بار میکنند

[illegible]

ورنگ آن قلیل واکثر مائل باشد و در فقار ظهر و فخذین درد میباشد وطبع منقبض بود و هیچ چیز خوش نمی آید وگاه گاه در کلام
هذیان هم یافته شود و این حالت گاهی از پنج دقیقه تا هفت دقیقه یا ازان هم کم ماند و گاهی تا پنج شش ساعت ماند و آیدان
درجهٔ ثانیه که درجهٔ حرارت ست شروع میشود و درین درجه اول بر ظاهر بدن گرمی محسوس شود من بعد سردی معلوم
میگردد و بعد آن باز گرمی معلوم شود و بعد آن باز سردی محسوس گردد ولیکن اکنون زمان احساس گرمی زیاده وزمان
احساس سردی کم میشود و همچنین بار بار گرمی و سردی محسوس شود و هر بار زمان احساس حرارت زیاده گردد تا اینکه
تنها احساس حرارت باقی ماند و سردی مطلقاً رفع شود پس درین وقت جلد بدن زیاده حار و یابس میشود و بر رخساره ها
سرخی پیدا میگردد و حلق و دهن خشک میشوند و تشنگی زیاده گردد و درین وقت زبان چرک آلوده برنگ خاکستری دیده
میشود زیراکه اکنون بسبب جوش خون رسیده و بسبب تکدر زبان وقت جوش خون آنست که درین وقت میوکس ممبرین
زبان متبدل میشود یعنی میوکس ممبرین سابق می میرد و دیگر میوکس ممبرین پیدا میشود پس رنگ میوکس ممبرین مرده متغیر
میگردد و هم چون از میوکس ممبرین قدیم مرده بسبب مردنش صفائی زائل میگردد پس انچه خورده میشود بر آن مرد میکند
اثر آنرا میوکس ممبرین مرده قبول میکند و بان متلون میشود ازین سبب مکدر و برنگ خاکستری دیده میشود و هم درین درجه
از غذا نفرت میباشد و بدن درین درجه رطوبات را کم پیدا میکند و بسبب آن بول کم می آید و انچه آید رنگین میباشد
و عرق و لعاب دهن هیچ درین درجه نباشد و همین سبب طبع قبض بود اما درین حال جگر رطوبت خود را که صفرا است
زیاده پیدا میکند لیکن بر خریطه صفرا زیاده میماند دفع نمیشود و بسوی امعا کم میرود و بسوی معده زیاده می آید و ازان
غثیان وقی درین درجه زیاده میباشد و همین سبب در سر درین درجه زیاده و جوش خون کثیر بود و هذیان هم گاهی یافته میشود خصوصاً هرگاه صفرا زیاده پیدا
شود و نبض غلیظ و سریع میباشد و تنفس هم سرعت بود ولیکن از درجهٔ اولی کم میباشد و چون اعراض در شدت خود بمرتبهٔ
انتها رسند درجهٔ ثالث که درجهٔ عرق است شروع میشود و درین درجه اول بر پیشانی عرق نمودار شود و بفور آن در اعراض
خفت ظاهر گردد پس رفته رفته بر تمام بدن عرق ظاهر شود و هر قدر که عرق می آید حمی بر طرف شود تا اینکه بدن سرد گردد و بیمار
راحت یافته در خواب رود و چون از خواب بیدار شود خود را صحیح می یابد و هیچ اثر حمی نبود و گاهی درین درجه ضعف
بر مریض زیاده طاری گردد و صورت آن مشابه میشود بمریض مرض هیضه و باقی از انحطاط وجه و ضعف نبض و سیاهی
حلقهٔ گرد چشم و غیره و این وقتی ست که در درجهٔ حرارت تکلیف اندرین مریض از شدت اعراض رسیده باشد و باید دانست
که اکثر در مدت ادوار این حمیات ثلثه هم فرق میباشد پس دورهٔ حمی کوٹیڈین یعنی دائره فی کل یوم گاهی از هشت ساعت
تا ده ساعت میماند و دورهٔ ترشیان یعنی غب از شش ساعت تا هشت ساعت باقی میماند و دورهٔ کوارٹن یعنی ربع از چهار ساعت
تا شش ساعت میماند و گاهی در درجات ادوار این حمیات هم فرق میباشد پس از درجهٔ اولی که درجهٔ برودت ست در ترشیان
و کوارٹن به نسبت کوٹیڈین زیاده و طویل میباشد و درجهٔ گرمی در کوٹیڈین از هر دو قسم دیگر زیاده میباشد و در ترشیان

یعنی غب و درجهٔ حرارت بسبب کوارتن یعنی ربع زیاده طویل میباشد و ایضاً درجهٔ حرارت در مریض قوی که فربه و جسیم بود
زیاده قوی و حاد میباشد و تنگ زبان و چرک آلوده بودن آن در مریض قوی زیاده میباشد چه جوش خون در آن زیاده
بود خصوصاً در کوتیدین زیرا که درین صورت و سبب قوی برای چرک آلوده شدن زبان جمع میشوند قوت مریض و
قوت مرض زیرا که کوتیدین از اقسام دیگر زیاده قوی ست و ایضاً باید دانست که گاهی دورهٔ این حمی بر صورت مقرره
خود که ابتدا به برودت و اشتداد حرارت و اختتام بعرق ست نمی آید بلکه گاهی درجهٔ اولی یعنی درجهٔ برودت یافته میشود
و درجهٔ حرارت بدن و درجهٔ عرق نمیباشند و گاهی درجهٔ برودت نمیباشد بلکه ابتدا از درجهٔ حرارت میکند و قبل آن
سردی نمیباشد و گاهی درجهٔ برودت و درجهٔ حرارت هر دو نمیباشد لیکن فقط عرق می آید و بسبب آن اشتباه در معرفت
این حمی واقع میشود و این را بلغت انگریزی ماسکڈ فیور بفتح میم و سکون الف و سین مهمله و کسر کاف و سکون ڈال
هندی یعنی تپ پوشیده میباشد زیرا که بسبب نه ظاهر بودن درجات ثلثه آن معرفت مرض مشتبه میشود لیکن
از اعراض دیگر که بر وقت معین او وارثلثه موجود میشوند دانسته میشود که این حمی از مننٹ فیور است از انجمله یست
که گاهی حرارت در بدن بسیار کم میباشد لیکن در سر بسبب اجتماع خون در آن وقت گرمی محسوس میشود و دیگر علامات اجتماع
خون درین وقت موجود میباشند مثل اینکه درد سر زیاده شود و نوم غالب گردد که بدشواری بیدار میشود و ثقل راس و سرخی
چشمان و آواز طنین و دوی در گوش مسموع میشود و اینهمه بسبب اجتماع خون در سر میباشند پس این حرارت سر و دیگر
از اعراض لازمهٔ این حمی ست و اجتماع خون در سر قائم مقام درجهٔ حرارت میشود و ایضاً گاهی اجتماع خون بر وقت معین
در لحم قلب و شریان عظیم و ریه درین حمی میشود و درین وقت ثقل در سینه و تنفس عالی و نبض دقیق و سریع میباشد این
حالت قائم مقام درجهٔ برودت میشود و هم گاهی درین حمی اجتماع خون در معده میباشد و از ان تهوع و قی بسیار
میشود و گاهی اسهال هم درین وقت عارض میگردد پس این حالت که در ان قی و تهوع بود قائم مقام آخر درجهٔ حرارت
و آمدن اسهال قائم مقام درجهٔ عرق میباشد و گاهی بعض مبتلا شدن درین حمی مریض از علاج صحت یابد و حمی زائل بهمه
بر طرف میشود لیکن گاه گاه ادرا علامات اجتماع خون در سر یا در دل یا در شریان عظیم یا در ریه یا در معده بر وقت
معین چنانکه تپ مذکور بر وقت معین می آید عارض میشوند پس این کس از محل تولد زهر دور میشود مثل اینکه نقل سفر
به بلد دیگر که هوای آن صاف باشد نماید از ین اعراض نجات می یابد لیکن بطور اعتیاد مرض خاص از وجود اسباب
معینهٔ مرض مذکور مثل خوردن اغذیهٔ ناموافقه یا زیاده کردن مشقت بدنی یا پوشیدن لباس رطب و غیره فوراً درین
تپ مبتلا میشود و درین وقت هم شفا در تشخیص ظاهر میشود لیکن از موجود بودن علامات اجتماع خون در سر یا در دل
یا در شریان عظیم یا در ریه در وقت معین بطور دوره دانسته میشود که حمی اینٹرمٹنٹ فیور ست فتدبر بدانکه
چون سم نباتی مولد این حمی در خون داخل میشود پس با خون آمیخته در دل و دماغ و اعصاب خصوصاً عصب نیومو گیسٹرک میرسد و

اول این اعضا را عمر میکند و اذیت میرساند و از انضمام این درجه اولی برودت پیدا میشود و گاهی تا لرزی و انضمام این اعضا گاهی
میرسد که در ابتدای دوره این حمی غشی پیدا کرده مریض هلاک میشود و سبب آن کمزوری دل میباشد لیکن این امر بسیار
شاذ و نادر حادث میشود اما اکثر آنچه امیست که در درجه برودت قلب زیاده ضعیف میشود و دوران خون بسیار بطی میگردد
لهذا لبها و ناخنها و گوش در این درجه رنگ نیلی یعنی ظاهر میشود و در جانب خارج بدن اندرون جلد خون بسیار کم می آید لیکن در اعضای
باطنه مثل طحال و جگر درین وقت اجتماع خون زیاده میباشد و بعد آن چون درجه حرارت شروع میشود انضمام قلب کم
میگردد و در دل قوت می آید و بسبب قوت خود خون را بزور به قوت در اعضا میفرستد و دوران خون سریع میشود و در
خون درین وقت جوش و حرارت پیدا میگردد و ازین سبب هم درین وقت که درجه حرارت ست باز خون در اعضای باطنه
مثل طحال و جگر زیاده می آید و از اجتماع دو سبب زیادتی خون در اعضای باطنه طحال و جگر را درین حمی نقصان عظیم
میرسد چه در درجه برودت بسبب اجتماع خون مقدار این اعضا کبیر و وسیع و قوت آنها ضعیف میگردد و در درجه حرارت
چون خون جوشدار حار در آنها می آید از آن ورم و سختی در آنها حادث میشود پس اگر این حمی یک دو دوره کرده رفع شود آنچه
نقصان درین اعضا راه یافته باشد بعد صحت از قوت بدنی و علاج کردن با دویه این نقصان زائل میشود اما اگر ادوار
زیاده آیند تپ مکث کند پس نقصان این اعضا هم زائل نمیشود و باقی ماند و طحال روز بروز عظیم میشود تا اینکه مقدار آن گاهی
این قدر زیاده میشود که اکثر شکم را میگیرد و تا ناف میرسد و همچنین جگر هم متضرر و متورم شده گاهی چندان کبیر میشود که بر
اکثر شکم می آید و تا طحال میرسد و از ورم جگر یرقان و اسهال و زحیر پیدا میشود و از اجتماع خون در گرده ورم گرده مزمن گاهی
البیومن یوریا یعنی سفیده بیضه در بول پیدا میشود و گاهی بول الدم حادث میشود خصوصاً در درجه حرارت و از اجتماع خون
در ریه گاهی سرفه و گاهی ورم ریه پیدا میشود و اکثر درین وقت سرفه وقت دوره می آید و بسیار میگوید که مرا سرفه وقت
شدت حمی می آید و اگر مریض استعداد خاندانی برای تپ دق داشته باشد درین وقت تپ دق هم پیدا میشود و هم درین حمی
برای خون خاصه نقصان عظیم میرسد که اجزای سفید در آن بنسبت ذرات سرخ زیاده پیدا میشوند و از آن در خون کمزوری
می آید و حالت موسوم بزبان انگریزی به کاک اکیسیا بفتح کاف اول و سکون الف و کاف ثانی و کسر الف و سکون یای
تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون الف نامند بر بدن ظاهر شود و آن اینست که رنگ بدن
اصلی خفیف میگردد و حلقه سیاه گرد چشم پیدا میگردد و لبهای مریض سفید و اشتها قلیل و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال و گاهی
درد سر و گاه حرارت در بدن محسوس گردد و با این حالت اکثر امراض بآسانی پیدا میشوند و خاصه در فصل بارد
زحیر زیاده پیدا میشود و بسبب کمزوری خون بدن یا ورم طحال یا ورم کبد یا از اجتماع هر دو مرض مذکورین آب در بطن
بیمار زیاده جمع میگردد و بر فخذین و ساقین و قدمین هم ورم می آید و بسبب آنکه ورم کبد یا ورم طحال یا ورم گرده میباشد
لیکن اکثر این ورم بسبب ضعف گرده یا ورم آن پیدا می شود هرگاه گرده کار خود بخوبی نه دهد بالجمله سبب پیدا شدن

آب در بطن و حدوث ورم در فخذین و ساقین و قدمین آنست که چون در اعضای باطنیه بدن مثل طحال و جگر و گرده
ورم پیدا میشود خون وقت دوران خود تمام و کمال بخوبی بسبب ملع شدن اورام اعضای مذکوره در عروق جاری نشده
بسوی قلب صاعد نمیشود پس زیاده در عروق مجتمع ماند و از اجتماع خون در عروق عروق خود را از رشانیدن آب از خون ها
میکنند پس آب از عروق شکم جدا شده در غشای آبدار شکم مجتمع میگردد و همچنین از عروق رجل جدا شده در غشای خانه دار فخذین ساقین
مجتمع شده ورم پیدا میکند و ایضا باید دانست که چون در بیان احکام این تپ گفته شده که این تپ از سردی ابتدا میکند
و از عرق منفصل میشود پس گاهی تپ دق هم بوقت فرمل یا برودت خفیف و از عرق جدا میشود و ازین سبب شبه میشود
که تپ انٹرمٹنٹ فیور است یا تپ دق و در تمیز فرق بینهما باین وجه کرده میشود که اکثر تپ دق با سرفه و سل میباشد و هم
حفظ ساعت ابتدا در تپ دق مثل حفظ ساعت انٹرمٹنٹ فیور نمیباشد و هم حرارت تپ دق اکثر از حرارت انٹرمٹنٹ
فیور کم میباشد مگر اینکه ورم حار در کدام عضو مثل دبیله کبد بود و درین صورت البته حرارت در تپ دق هم زیاده میباشد
لیکن علامات دبیله یا ورم اعضای دیگر هم همراه آن درین وقت موجود خواهند بود فتفکر العلاج اصل علاج آنست
که از آمدن دوره مرض بیمار را محفوظ دارند و اگر وقت شروع دوره یا بعد شروع دوره طبیب بر سر مریض رود درین وقت
چون بند کردن دوره ناممکن است پس باید که علاج دوره مرض حاضر کنند پس هر درجه آن چنان تدبیر سازند که زمان
هر درجه کوتاه شود و بزودی درجات آن بگذرند تا زمان دوره منقضی شود و اذیت مریض برطرف گردد و از قصر زمان درجات
آنچه آفات و نقصان بدن که از طول هر درجه حاصل میشود از ان امان یابد یا کم نقصان به بدن رسد پس هرگاه درجه
برودت شروع شود لباس حسب مناسب فصل بمریض پوشانند و اشیای رطبه حاره بالفعل مثل مطبوخ چای و آنچه
رقیق که حار بالفعل باشند بنوشانند و اگر مجتنب از شراب نبود مطلقا شراب برانڈی یا ہسکی شراب همراه آب گرم بنوشانند و بارها در آب گرم
تر کرده و آب گرم در بوتل پر کرده سر بوتل بسته آنرا بر قدمین و ساقین و فخذین و در پهلو و بغل و بر شکم مریض گردانند یا خشت
گرم کرده در پارچه پیچیده بپاها مواضع نهند و مالیدن اعضا هم مستحسن بدن است و نیز سبوس گندم گرم کرده در خریطه
کرپاس انداخته بر شکم نهند یا بجمله درین وقت حرارت از خارج بدن رسانیدن از تدبیر واقعی و نوشانیدن ادویه
سخنه از اجتناب کردن بهتر ست زیرا که بعد آن عنقریب درجه حرارت شروع خواهد شد و هم غرض از علاج درین درجه
آنست که تا درجه برودت طویل نشود و بزودی رفع گردد تا از آفات آن محفوظ ماند و درجه حرارت شروع شود و چون درجه
حرارت شروع شود ضد آن بعمل آرند تا حرارت بدن کم گردد پس آب سرد بر سر نهند و بذریعه اسفنج آب نیمگرم بر بدن مالند
و دوای معرق بار بار نوشانند تا درجه عرق شروع شده شدائد حرارت ختم شوند و دوره تمام شود پس لائکر امونیا استیٹس دو سه ڈرام
بعد دو دو یا سه سه ساعت بنوشانند یا سلوشن انٹیمنی الیش از پانزده تا بیست قطره همراه آب ساده بعد یک یک ساعت
بنوشانند یا سفوف ایپکاکوانا از نیم گرین تا ده گرین همراه آب ساده یا وین ایپکاکوانا از نیم درام تا یک درام همراه آب ساده

بعد یک یک ساعت بنوشانند تا عرق آید یا غثیان و تہوع شروع شود آن زمان نوشانیدن این ادویہ ترک کنند و اگر نیز
دوای مذکور را باہم آمیختہ بنوشانند اقوی و بہتر خواہد بود مثل اینکہ لانگر ایمونیا ایسیٹیٹس دو ڈرام و سفوف اپیکاکوانہ پنج گرین
سلوشن انٹیمنی ایلیس پانزدہ قطرہ ہمراہ سہ اونس آب سادہ بنوشانند و اگر قبض شکم ہم باشد میگنیشیا سلفاس دو ڈرام
و لانگر ایمونیا ایسیٹیٹس دو ڈرام سلوشن انٹیمنی ایلیس پانزدہ یا بست قطرہ یا عوض آن وین اپیکاکوانا از نیم ڈرام تا یکڈرام
ہمراہ آب سادہ کہ سہ اونس باشد آمیختہ بنوشانند و این دوا بہ شخص قوی بعد دو دو ساعت بنوشانند تا عرق آید یا قی زیادہ
یا اسہال شروع شود آنزمان نوشانیدن آن ترک کنند و اگر درجہ حرارت زیادہ قوی نباشد این دوا بسیار
نافع و کافی میشود صفت میگنیشیا سلفاس دو ڈرام کنین سلفاس دو سہ گرین سلفیورک ایسڈ دو لوٹ پانزدہ
قطرہ آب سادہ سہ چہار اونس باہم آمیختہ یکبارگی جملہ دوا بنوشانند و بعد آن مکرر موافق وزن سابق باین نحو
نوشانند کہ اگر قبض شکم زیادہ بود بعد دو دو ساعت و اگر کم بود بعد سہ سہ یا چہار چہار ساعت بنوشانند و بعد
جاری شدن سلسلۂ اسہال این را ترک کنند و چون آمدن عرق شروع شود قدری لباس بدن کم کنند
تا افراط در آن واقع نشود اما این قدر کم نہ کنند کہ باز سردی شروع گردد لیکن در اول از رسیدن سردی
و ہوای سرد بہ بدن حفاظت نمایند تا فوراً عرق بند ہم نشود بلکہ آہستہ آہستہ در اول بدن را از عرق پاک کنند
بعدہ بگذارند تا آہستہ آہستہ بدن سرد شدہ عرق بند گردد و در ملک بارد یا فصل بارد و در درجہ حرارت از زیادہ
پوشانیدن لباس خصوصاً لباس گرم و از نوشانیدن اشیای حارہ بالفعل فوراً عرق می آید لیکن از استعمال این ہیچ
در فصل حار و ملک حار احتیاط نمایند و الا صورت سرسام میشود و ہرگاہ در درجہ حار اجتماع خون در کدام عضو
مثل دماغ و ریہ و طحال و جگر وغیرہ یافتہ شود فوراً دلو بر آن چسپانند و در اوقات راحت و صحت بعد زوال دورہ تدبیرے
سازند کہ باز دورہ نشود و برای آن نوشانیدن ادویہ مانعہ از عود دورہ مرض مفید است و این ادویہ بسیار اند لیکن
از ہمہ اقوی و عمدہ و انفع کنین است پس آنرا باستعمال آرند و طریق استعمال آن برای شخص قوی آنست کہ در وقت حدت
بعد چہار چہار یا پنج پنج ساعت از پنج گرین تا دہ گرین نوشانند و گاہی تا یکڈرام کنین در بست و چہار ساعت می نوشانند
لیکن بہتر آنست کہ در بست و چہار ساعت نیم ڈرام کنین بہ شخص قوی در اوقات متفرقہ بنوشانند و گاہی یکبارہ از
پانزدہ گرین تا بست گرین کنین یک ساعت قبل از آمدن نوبہ نوشانیدن مانع از آمدن نوبہ میشود لیکن نوشانیدن
مقدار قلیل آن در اوقات متعددہ متفرقہ چنانکہ پیشتر نوشتہ شدہ از ہمہ بہتر است و طریق نوشانیدن کنین ہم مختلف است
یکی آنست کہ سفوف کنین را در دہن مریض انداختہ آب سادہ بالای آن نوشانند دیگر آنکہ کنین را در آب لیموی کاغذی
حل کردہ ہمراہ آب سادہ بنوشانند سوم آنکہ کنین را در سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ حل کردہ آب سادہ با آن آمیختہ بنوشانند چہارم
کنین را کہ پنج گرین بود ہمراہ اسپرٹ نائٹرک ایتھر کہ یکڈرام باشد حل کردہ با آب سادہ آمیختہ بنوشانند و این از ہمہ بہتر و

والقیاس است چه درین صورت مقدار قلیل آن کار مقدار کثیر میدهد زیراکه کنین در اسپرت نایتر ک ایثیر خوب حل شده
در خون داخل میشود و هرگاه وقت نوبه قریب باشد باین صورت نوشانیدن آن بسی مفید است زیراکه ایثیر در خون خوب
منتشر شده کنین را هم در خون میرساند و نوبه را از آمدن منع میکند و گاهی از کنین فائده ظاهر نمیشود و اکثر سبب آن اجتماع
صفرا در معده یا در جگر یا در امعا میباشد و مادام که این صفرا خارج نگردد کنین مفید نمیشود درین وقت باید که اول اخراج
صفرای مذکور نمایند به نوشانیدن ادویه مسهله مخرجه صفرا مثل اینکه کیلومل با سفوف جلپ کمپوند نوشانند یا کیلومل با روبند
چینی یا میگنیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی نوشانند و بعد فراغ از اسهال کنین نوشانند چنانکه بیان آن کرده
شده و گاهی کنین مفید نمیشود تا اینکه به دماغ و نخاع آرام نه رسانیده شود و این امر خاصه در کسیکه قوت اعصاب آن قوی
باشد بسبب آن تیز الحس و قوی الفکر بود و از ادنی هول زیاده متالم شود و آنرا بلغت انگریزی نروس تمپرامنٹ یعنی
قوی الاعصاب نامند زیاده لائق لحاظ میباشد پس درین کس هرگاه از کنین نفع ظاهر نشود بجای آن برومائید پتاسیم
نوشانند و بعد آن اگر دوره منقطع نگردد باز کنین دهند که بعد آرام رسانی دماغ مفید خواهد شد و گاهی کنین نفع
نمیکند و هیچ سبب آن ظاهر نمیشود پس هرگاه بعد استعمال کنین تا این حد که آواز طنین و دوی در گوش از استعمال
آن پیدا شود فائده آن ظاهر نگردد پس نوشانیدن آنرا ترک کنند و بجای آن مرکب سم الفار را نوشانند و بهترین آنها
لائکر ارسنک الیس است که آنرا فولرس لوشن هم گویند نوشانند و بهترین طریق استعمال آن برای منع کردن نوبه اینست که روز اول
ده قطره از آن همراه یک اونس آب ساده حلکرده روزانه سه بار نوشانند و بعد آن هر روز مقدار آن کم کرده باشند تا اینکه
مقدار آن تا پنج قطره یا سه قطره رسد اگر ازینهم فائده ظاهر نشود باز از سرنو مقدار آن ده ده قطره زیاده کرده یک روز سه بار
نوشانند و باز بتدریج کم کنند لیکن این دوا را زیاده از یک هفته یا یک عشره نه دهند که سم قوی است پس اگر ازینهم فائده ظاهر نشود
بعد آن باز کنین را نوشانند که بعد آن یقینی نفع خواهد شد و هرگاه مریض ضعیف شده باشد کنین یا لائکر ارسنک آمیخته
میسر نشود و نوشانیدن آن مناسب باشد آنرا همراه تنکچر یا پیای یا لائی کرا و پیای سنڈی آمیخته در حمی ترشیان یعنی
غب یا کوارٹن یعنی ربع دادن بسی مفید میباشد و گاهی کنین از غورانیدن در شکم قرار نمیگیرد و بعد آن قی می آید پس بوقت
در آب حلکرده بذریعه زراقه در شکم رسانند و بعضی از ڈاکتران درین حمی همیشه کنین را تاکید تمام در آب ساده حلکرده بذریعه
زراقه در شکم رسانیدن بهتر از نوشانیدن می دانستند و بآن عمل میکردند و گاهی از استعمال این ادویه فائده ظاهر نمیشود
و احتیاج بسوی ادویه دیگر می افتد پس اگر همراه این حمی درد اعضا هم باشد و ثابت شود که روماتیزم هم شریک است درینا
وقت سلسین یا سوڈا سالی سلٹ یا ایتھ سالی سلٹ هر واحد را از ده گرین تا بست گرین جدا جدا می دهند و گاهی
همراه این ادویه هم نصف وزن ادویه مذکوره کنین می آمیزند و نافع میشود و گاهی تنکچر یوکالپٹس که درختی است و از آن
تنکچر میسازند بنابرین تنکچر از یک ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده می نوشانند و این دوا وقتیکه با حمی سرفه و سوء هضم

میوبرکلائیتس یا اسهال ها باشد زیاده سفید میشود چه این دو امراض سمپرکا آرام میرساند بخلاف کنین که آن موذی میشود کسی سمپرکا
و هرگاه طحال التهاب شدید و ریت ... پیدا شود و اخلاص ... درد یافته شود و در حرکت تنفس هم درد طحال بسبب ورم
غشای ابلاریکه غلاف طحال است محسوس گردد در ریت وقت زلو موافق حاجت بر محل طحال بچسبانند و بعد آن هرگاه زخم دهن بسته
خشک شود پلستر ... از ... کتان درست ساخته بر طحال بالای شکم بپیچند و مسهل که مخرج مائیت و کم کننده جوش خون باشد
مثل میگنیشیا سلفاس یا سفوف جلیب کمپوند بنوشانند لیکن کیلومل در ریت وقت مناسب خواهد بود که طحال را ملائم و ضعیف کند
و هرگاه ورم طحال برطرف شود و بعد آن سختی در آن باقی ماند بسبب ریختن زیاده فایبرن از خون مولد ورم در جسم طحال
و این صلابت بکمال دشواری برطرف میشود و گاهی تا تمام عمر باقی میماند و بسبب آن بار بار طحال در حمی متورم میشود در این
وقت برای ازاله صلابت آن اگر مریض قوی باشد پلستر از دوای کنتاروس درست ساخته بر طحال بنهند و بعد برخاستن
آبله و قطع کردن آن مرهم سابینا بر آن مکرر بنهند تا خوب جاری شده سائل گردد یا مرهم بنایوڈائیڈ که از مرکبات سیماب است
عوض پلستر کنتاروس بر آن طلا سازند لیکن از استعمال این دوا گاهی جوش دهن بزودی پیدا میشود خصوصاً در
که قوت آن کمزور بود و بسبب آن دندانهای آن همیشه قدری برآمدگی معلوم میشود و از شمر کردن قوت وهم قدرست
از لثه پیدا میشود در چنین مریض استعمال آن نباید کرد و عوض آن ٹنکچر ایوڈین یا مرهم ایوڈین یا لانکر ایوڈین برای
کسی که مجتنب از استعمال شراب باشد عموماً در هر مریض خواه قوی بود یا ضعیف جائز و مفید است و نوشانیدن ادویه
دافع اورام اعضای باطنه مثل کالشیم سوریاس پوٹاس یا ایوڈائیڈ پوٹاسیم یا برومائیڈ پوٹاسیم موافق عمر و قوت مریض
انفع بود لیکن طریق استعمال این ادویه آنست که یک هفته از ضمها جهت صحیح شود و مناسب باشد بنوشانیده آخر ترک کنند
و بعد آن تا یک هفته یا دو هفته بجای آن سفوف کلنبا ... که آنرا ... بنوشانند و در کتاب امراض خاصه
نسخه آن در ذیل علاج ... طحال مذکور شده بنوشانند زیرا که از استعمال ادویه محلله اورام مذکوره کمزوری در خون پیدا
میشود و آن مضرت بس زیاده و از استعمال آن جائز بود مگر اگر سختی طحال باقی ماند باز ادویه مذکوره را نوشانند لیکن
گاهی از استعمال سفوف مذکور هم نوبت بمجریات اسهال میرسد پس اگر نوبت با سهال رسد عوض سفوف کلنبا مذکور هم
این دوا بنوشانند کنین سلفاس دو گرین فری سلفاس دو گرین یا لانکر استرکنیا پنج قطره یا عوض آن ٹنکچر نکس وامیکا
از ده قطره تا بیست قطره سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ارومیٹک ڈائلوٹ پانزده قطره همراه نقوع کوشیا
که یک نیم اونس بود گرفته همه را یکجا کرده روزانه سه چهار بار موافق این مقدار بنوشانند و گاهی فریم ریگالیس دو گرین
یا هموزن آن کنین سلفاس همراه کسترکت بالی سالمسو یا کسترکٹ ٹراکسی کم حسب لیسند روزانه سه چهار بار بنوشانند یا فیرم ڈائی
الیتہ ڈیکم که آنهم قسمی از آب آهن است که آهن محلول با آب را در مثانه گوسفند یا گاو پر کرده سر بسته در آب می اندازند پس اکثر
از غشای مثانه تراوش کرده در آب خارجی می آید باین اسم موسوم میشود ... ڈائی ... دال ... اثر کند ... الخ

وکسر یای مثناة تحتانی بمعنی چیزی ست که از غشا تراوش کرده بیرون آید والیز بفتح و مد الف وکسر لام و سکون یای تحتانی
و زای معجمه بمعنی چیزی ست که دقیق شده باشد و چون این آهن بسیار دقیق کرده میشود که بسبب آن همراه آب از
غشا مترشح شده بر می آید لهذا باین اسم موسوم شد و چنانکه این آهن در خارج بدن از غشای جیلا خود بسبب کمال دقت
خود بر می آید همچنین بعد نوشیدن و داخل شدن در معده از آن برآمده در خون داخل میشود و از تاثیر خود آنرا قوی میگرداند
بالجمله این آب آهن را از ده قطره تا سی قطره با آب ساده یا همراه لقوع ادویه تلخ بنوشانند و مادام که سختی در طحال
باقی ماند خوف عود کردن این حمی قوی می باشد لهذا بعد زوال این حمی هم کنین و غیره سلفاس تا دو سه ماه بعض این
حمی نوشانند باین طریق که هفته دو هفته نوشانند و باز ترک کنند و بعد چند روز باز بنوشانند تا آنکه قوت اصلی در بدن
عود کند و چونکه بعد خوردن این دوا براز برنگ سیاه می آید پس از دیدن آن خائف و متحیر نشوند و هرگاه در این حمی
در جگر ورم پیدا شده باشد و مقدار آن زیاده گردد درین وقت هم ادویه دافعه اورام باطنه مثل امونیا میور یاس یا
کالشیم میوریاس یا یوریا ایوڈائیڈ پٹاسیم یا برومائیڈ پٹاسیم بنوشانند و اختیار کردن چنین ادویه دوای را برای استعمال
حسب مورد آن باید مثلاً اگر ورم محض در جگر باشد یا غدد میز فک اسفل هم همراه آن متورم شده باشد امونیا میوریاس
بهتر و کافی ست و کالشیم میوریاس هیپوریم جائز ست و اگر با ورم جگر خواب هم نیامده باشد و حاجت آرام رسانی دماغ بود
برومائیڈ پٹاس بهتر ست و اگر شبه مادهٔ آتشک هم باشد ایوڈائیڈ پٹاسیم افضل باشد و اگر یرقان هم همراه ورم جگر بود
عوض ایوڈائیڈ پٹاس کالشیم میوریاس باید داد یا امونیا میوریاس و ایضاً اگر فقط شکایت یاد فی مقدار جگر باشد درین
وقت نائٹر میوریاتک ایسڈ و ائلوٹ هم مفید ست و کک هر مرض که از امراض صدر یا ریه یا امعا یا اجتماع آب
در بطن یافته شود علاج آن با علاج حمی ترکیب داده نمایند و بعد زوال حمی غذای خوش مقوی خورانند و روغن جگر ماهی
و ثانک سرپ و سرپ فیری ایوڈائیڈ ازینها هرچه مناسب دانند نوشانند و گاهی از علاج درین مرض نفع ظاهر نمیشود و دوره
حمی همیشه می آید درین وقت باید که از محل سکونت خود که دران این مرض پیدا شده نقل کرده به بلد دیگر که هوای آن خشک و نیکو باشد
و ایضاً هر که یکبار در سالی باین مرض مبتلا شده صحت یافته باشد در سال دیگر باز ببیند که این حمی شایع شده اکثر مردمان بآن
مبتلا میشوند او را باید که بنابر تقدم للحفظ قدری قدری کنین هر روز بخورد تا از ضرر هوا و عود این حمی محفوظ ماند و چون
کسی را ضرورت رفتن بجای که این حمی در انجا شایع بود افتد او را هم باید که هر روز قدری قدری کنین خورده باشد
تا از مرض مخصوص مقام خاص محفوظ ماند فقط کذا فائده بدانکه هرگاه حمی نائبه در وقت واحد و بر ساعت معین آمده باشد
خواه هر روز یا یک روز در میان یا دو روز در میان داده آید که آنرا بعربی حافظة للساعة الواحدة می نامند درین
وقت باید که تنقیه و استعمال مبدلات مزاج هشت هشت گرین شب بجای برپان راکه بعربی شب سکلس گویند روزانه
سه بار بعض نوشانند که مجرب بلا تخلف ست لیکن باید دانست که در کتب طبیه عربیه و غیره نوشته اند که زیاده مقدار آن

مورث سل و قرحهٔ ریه است که از حدت آن پیدا میشود و حقیقت امر اینست که درین دوا سلفیورک ایسڈ که بیست فاسفیت افلائم ست میباشد پس چون شب بیانی در معده داخل میشود و از تصرف حرارت غریزی سلفیورک ایسڈ مذکور ازان جدا شده همراه خون غاذی عظام در عظام میرود و فاسفیت افلائم را که در استخوان زیاده ست و باعث متانت و سختی و قوت آنها همان ست فانی میگرداند پس از فنا شدن فاسفیت افلائم مذکور عظام لین میشوند و وقت لینت عظام سل پیدا میشود چه درین حالت غده های بدن اکثر متورم میشوند پس هرگاه غده های کوچک که در قصبهٔ ریه و در ریه اند متورم میشوند و ریم در ان پیدا میشود از ان قرحهٔ ریه پیدا میگردد فقط کذا کبیر ایضاً هرگاه حمی نائبه مزمن شود و با ورام اعضای باطنه مثل ورم کبد و طحال باشد یعنی از اذیت اورام این اعضا آمده باشد درین وقت نوشانیدن ٹنکچر ایوڈین از پنج قطره تا ده ده قطره همراه آب ساده روزانه سه بار بسیار مفید ست که گاهی با اوجاع مفاصل یا در عضلات بوده باشد نوشانیدن سالی سالک ایسڈ نیم نیم درام با بست بست گرین همراه آب ساده به از کنین نافع ست همچنین چون حمی هر روز نوبه و شدت کرده باشد و در امتحان از مقیاس الحرارت که تهرما میٹر ست حساب هر روز زیاده از درجه یکصد و سه ابد شود مثلاً زیاده از صد و ربع تا سه یا چهار درجه برسد و از نوشانیدن کنین تنها یا همراه لائکر ارسنک ایلس نفع قلیل مشاهده باشد درین وقت روزانه بست بست گرین سلیسین را که جوهر چوب بید مجنون ست نوشانیدن مفید میباشد و هم نوشانیدن این دو البته تنقیه کامل در حمی ڈنگیو فیور نافع است و چون حمی ربع مزمن گردد و بکدام تدبیر و تنقیه رفع نگردد موافق این دستور العلاج علاج نمایند که حب ست اول بلوپل دو گرین ایکسٹرکٹ کالوسنتھ پنج گرین روغن حب السلاطین یک قطره باهم آمیخته وقت شب بنوشانند تا اسهال تا وقت صبح بخوبی جاری گردد و این بنابر آنست که تا اجتماع خون رفع شود زیرا که کثرت این حمی تا مدت دراز بدون اجتماع خون در کدام عضو مثل کبد یا طحال یا معده یا در کدام غشای دماغ یا غشای نخاع نمی شود و بعد فراغ از اسهال لائکر ارسنک ایلس پنج قطره کنین سلفاس ده گرین آب ساده دو اونس روز نوبه سه بار هر بعد قدر از غذا بنوشانند و در غیر ایام نوبه نصف نصف زان یا زین دوا سه بار بنوشانند و اگر در دل مریض مخطور باشد که مرکنین مضر میشود درین وقت مریض را آگاه نسازند تا آنچه با لائکر ارسنک دیارک مسحوق که از بست گرین تا سی گرین باشد حل کرده بنوشانند و بر گمان مریض اعتقاد نکنند و استعمال کنین ترک نسازند فقط کذا کبیر

فصل یازدهم در حمی موسوم به ریمیٹنٹ فیور و این اسم از لفظ لاطن ریمی ٹینٹو که معنی واپس آینده باشد ست و این قسم حمی هم در هندوستان کثیر العروض ست مثل انٹرمٹنٹ فیور لیکن ازان کمتر و چنانکه در نوبه انٹرمٹنٹ فیور درجات ثلثه برودت و حرارت و عرق میباشد همچنین درین تپ شروع میشود اول از برودت و بعد آن گرمی زیاده میشود و آخر عرق آمده شدت حرارت کم میشود لیکن وجود درجات ثلثه درین حمی در روز اول نمیشود ابتدای این حمی

ضرور میباشد و از ان این هر دو مشابه میشوند و فرق بینهما این است که در انترمٹنٹ فیور بعد زوال نوبه اثر حرارت در بدن
و بعض وقت فتره باقی نمی ماند و درین حمی بعد زوال درجه اشتداد هم حرارت حمی در بدن و نبض کم شده باقی میماند لهذا به ریمٹنٹ
فیور نام کرده شد السبب اسباب مسببه بعینه آن و اصل سبب قریب حالات مذکور در انترمٹنٹ فیور مذکور شدند
پس این حمی هم بسبب زهر نباتی پیدا میشود لهذا گاهی آنرا بلغت انگریزی مالیریل ریمیٹنٹ بفتح میم و سکون الف
و کسر لام و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام موسوم میسازند و این حمی هم اکثر
بعد زوال خود عود میکند مثل حمی انترمٹنٹ فیور العلامات اکثر این حمی دفعةً عارض میشود و قبل آن علامات منذره
حمی چنانکه عموماً مذکور شدند موجود نباشند و گاهی قبل آن علامات منذره یافته میشوند و درین وقت مشتبه میشود که
حمی ریمیٹنٹ خواهد شد یا تائفائڈ فیور و فرق بینهما آنست که در ریمیٹنٹ فیور علامات منذره تا زمان قلیل مثل نیم
روز یا یک دو روز یافته میشوند و در تائفائڈ فیور گاهی تا یک هفته قبل حمی علامات منذره می مانند و بعد این حمی مذکوره می آید یا چنانچه
چون این حمی می آید نوبه اولی آن اول از برودت شروع میشود یعنی بر اعضا سردی محسوس گردد لیکن این درجه برودت درین
بسیار قصیر میباشد و بعد آن فوراً درجه حرارت شروع میشود و این درجه حرارت درین حمی بسیار قوی و طویل میباشد
و ازین هم فرق کرده میشود درین حمی و در انترمٹنٹ فیور و آنچه اعراض و علامات در درجه حرارت انترمٹنٹ فیور یافته
میشوند اینجا هم موجود بوند لیکن بعضی بشدت مثل اینکه حرارت راس درین حمی زیاده میباشد و هذیان که در تپ بالا
هم ازان زیاده بوده بول هم به نسبت انترمٹنٹ اینجا قلیل و بسیار سرخ می آید و نبض درین حمی ضعیف و سریع و لین
بود بسبب زیادتی کمزوری عضلات و دیگر اعضا و سرخی وجه و تهوع و قی هم درین حمی زیاده از انترمٹنٹ میباشد
و درجه شدت و حرارت این حمی از شش ساعت تا سی و دو ساعت میماند و بعد آن در اعراض خفت میشود و جلد لین
لین گردد و سرعت نبض کم شود و کدورت زبان قلیل گردد و درین وقت خفت مریض قدری غنیمت و خواهش
بسوی خوردن غذا میکند و این حالت خفت این حمی را بلغت انگریزی رمیشن بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر میم و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی کم شده باقی مانده می گویند و مراد ازان خفت حمی یعنی وقت خفت آن
و اکثر این حالت درین حمی وقت صبح یافته میشود و خفت آن اکثر از یک ساعت تا چهار ساعت مانده بعد آن باز
تپ شدت میکند و نوبه شدت آن قائم میشود و چون حمی بار دیگر زیاده شود آنرا بلغت انگریزی اگزیس اسربیشن بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی زیاده شدن حمی بعد خفت نامند این نوبه شدت ثانیه که بعد حمی مذکور است اینکه هم گاهی با برودت
که کم از برودت اول بود شروع میشود یعنی چون این حمی بعد خفت و بعد نوبه اولی باز شدت کند دران وجود برودت ضرور
نیست چنانکه در نوبه انترمٹنٹ فیور اکثر میباشد بلکه اشتداد حرارت ضرور است لهذا اکثر از حرارت اشتداد آن شروع میشود و گاهی

از برودت هم ابتدا میکند لیکن اکثر حرارت در درجه حرارت نوبه ثانیه از اول زیاده میباشد و هر قدر که زمان نکث این حمی زیاده و طویل میشود زمان درجه حرارت آن زائد و زمان خفت حمی ناقص میشود و در بعض درجه حرارت جلد بدن تا زیاده خشک و گرم میشود و رنگ آن زرد میگردد و نبض در یک دقیقه از یک صد و بیست تا یک صد و سی بار حرکت میکند و بر محل معده از غمز کردن درد محسوس میشود و اکثر قی و غثیان هم میماند و سلسله اجابت طبع مختلف بود گاهی قبض و گاهی اسهال میباشد یعنی روزی قبض و روزی اسهال یا وقت صبح قبض و وقت شام اسهال بود یا در مره واحده نصف به قبض و نصف بطور اسهال رقیق می آید و بوی اسهال عفن و بدبو میباشد بسبب خرابی و زیادتی صفرا چه هرگاه صفرا زیاده گرم بود در براز بوی بد می آید خصوصا در حمی و هم درین وقت سرخی بر ملتحمه چشم غالب میشود و درد سر زیاده و هذیان در کلام پیدا میشود و وجود این اعراض ثلثه که عبارت از سرخی ملتحمه چشم و درد سر و هذیان است بسبب اجتماع خون در دماغ میباشد و انجام این حمی آنست که یا از علاج بادویه دفع شود یا خودبخود یک دو بار شدت کرده یکبار دفعة برطرف شود یا تدریج آهسته آهسته در شدائد و اعراض خفت ظاهر شده زائل گردد و این هر سه نیک انجامی آنست و بدانجامی آن اینست که درجه حرارت و شدت آن روز بروز زیاده شود و درجه خفت حمی کم گردد تا اینکه درجه شدت آن مثل حمی لازمه مستمر ماند و مریض بیهوش گردد و در عالم بیهوشی جان بحق تسلیم کند لیکن باید دانست که چون بیمار اصلی ضعیف باشد یا بسبب گرفتن فصد از جسم ضعیف کرده شود یا زهر کثیر از هوای فاسد در خون حاصل شود آن زمان این بد انجامی از ازدیاد درجه شدت و کم شدن درجه خفت حمی پیدا میشود و درین وقت قبل موت این علامات در مریض ظاهر میشوند که زبان کدر و خشک میشود و بر گوشت اندرون دندان و بر لثه و لبها سیاهی ظاهر گردد و نبض سریع و ضعیف میشود و بر جلد بدن جابجا داغها سیاه یافته شوند و از راه بینی و در قی و اسهال خون می آید و بول محتبس میشود بسبب اینکه یا گرده بسبب ضعف بول را پیدا نمیکند یا مثانه آنرا دفع نمیکند بسبب ضعف عضله عاصره و چون این اعراض مستحکم شوند بعد ازان اختلاط عقل و تقطر بول و دیگر اعراض خرابی دماغ پیدا میشوند پس مریض بیهوش گردد و در عین بیهوشی می میرد چنانکه در همیضه قوی در اول مرض و در حمی انیمر منتنت فیور هرگاه زهر زیاده در خون آید در اول درجه برودت بیمار هلاک میشود همچنین گاهی درین حمی هم در ایام اول یا روز اول وقت شدت آن فوراً مریض می میرد بسبب اینکه زهر در خون زیاده می اید و بسبب آن دماغ و نخاع و سمپتهی تیک از ان متغیر شده از کار خود بازمی مانند و ازان جمله افعال بدن دفعةً بند میشوند و بدن ضعیف میگردد و مریض هلاک میشود اما این چنین موت بطور ندرت دیده میشود هلاکت اکثریه درین تپ بر همان تدبیره میباشد که پیشتر نوشته شده و ایضا باید دانست که گاهی این حمی هم مثل انیمر منتنت فیور مرکب با امراض اعضای دیگر میشود پس زیاده متضرر درین تپ دماغ میشود از اجتماع خون و آثار تضرر ان یافته میشوند و گاهی ازین اجتماع خون ورم غشای دماغ پیدا میشود و اجتماع خون در نوبه اول وقت شروع شدن این حمی در آخر درجه برودت و اول

درجه حرارت اکثر در دماغ میشود و بسبب آن درد سر شدید و ضربان صدغین و حرارت لمس چشم و سرخی چشمان و غثیان و قی اتفاق
و گاه گاه آمدن قی پیدا میشود و از ان دانسته میشود که اجتماع خون در دماغ است در ان شاید اول سرسام یعنی ورم حار در دماغ
شروع شده یا عنقریب پیدا خواهد شد پس اگر امراض قوی باشند مثل اینها ... و سریع میباشد و اگر ضعیف
بوده ران صاف است لازم نباشد لیکن بسبب کمزوری و ضعف قلب نبض ... و سریع میباشد و چون هذیان با این اعراض
جمع شود دلالت بر اول سرسام میکنند اما هرگاه همراه هذیان غنودگی و بیهوشی در مریض دیده شود یقینی باید دانست که ورم
دماغ موجود است و آنچه از ورم پیدا شده در بیان دماغ و غشاهای او ... بیشتر محقق شده و مخفی نماند که این اعراض و
علامات تضرر دماغ گفته شد از اجتماع خون و حرارت و جوش خون ... در دماغ بسبب کمزوری خون و ضعف ...
درین تپ متضرر میشود چه هرگاه دماغ ازین خون ضعیف غذای خود میگیرد و بسبب آن خود ضعیف میشود و اعراض و علامات
ضعف و ضرر مرض آن پیدا میشوند و فرق در هر دو اعراض و علامات ... آنست که آنچه از جوش خون بدماغ ضرر میرسد
در اول مرض میباشد و آنچه از کمزوری خون ... و علامات آن از روز هفتم یا دهم ظاهر میشوند
پس از جمله اعراض که درین وقت پیدا میشوند هذیان است که اکثر روز هفتم یا دهم از ابتدای تپ هرگاه ... بر طرف میشود
پیدا میگردد و همچنین بر گوشت اندرون دندان و بالای لثه ... میشود ... و ... میگردد و اقطاع ...
از سر انگشتان چنانکه در سرسام میشود اینجا هم یافته شود و اختلال حواس موجود باشد و نبض سریع و ضعیف بود و اینهمه
اعراض محض بسبب کمزوری دماغ که بسبب خرابی خون ... پیدا میشوند نه از جوش و اجتماع خون در دماغ
و ایضا درین تپ اکثر ضرر بسینه هم از اجتماع خون میرسد و از ان ورم ... و برانکائیٹس یعنی ورم مجاری هوا یافته میشود و ورم
ریه اکثر درین تپ میباشد اما علامات ان ... بسبب ... حواس خود ... بجز سرفه قلیل و قدری عسرت
در تنفس دیگر علامات ظاهر نمیشوند و بسبب خفای علامات ورم ریه درین تپ ... اجتماع خون در ریه اکثر در جانب پشت
میباشد ازین جهت ... زیاده ... محسوس ... ضرور است که ... بالة قیاس الصوت
... یافته ... باشد که ... اما اگر ... پیدا شود در تمام
سینه ظاهر گردد ... علامات مثل ... آن مثل ... موجود باشند و ایضا گاه
در معده هم درین تپ اجتماع خون و گاهی ورم حار پیدا میشود اما چون ... خون در آن ... زیاده ...
و زبان سرخ میباشد و چون ... محل معده ... کنند ... زیاده محسوس میگردد و ... که در معده
اجتماع خون و ورم پیدا شده یا قریب الحدوث است اما اگر قی ... شدت کند ... ظاهر گردد و از ان
یقین حاصل میشود که ورم حار در معده پیدا شده و ایضا گاهی ... هم ... میشود و از ان ورم پیدا
میگردد ... در محل ... ثقل و گرانی محسوس ... انگشت ... و درد محسوس شود

بایدوانست که اجتماع خون ست فقط لیکن اگر وقت تنفس یا از غمز کردن در طحال درد پیدا شود بالیقین باید دانست که طحال از اجتماع خون
متورم شده و ایضاً درین درجگر هم خون مجتمع میشود و بسبب آن ورم زیاده و قدری ازان پیدا میگردد چنانچه در طحال اگر بقل احساس کرده شود و از
انگشت زدن آنرا از جسم صحت آید لیکن از غمز کردن درد نشود باید که اجتماع خون است اما هرگاه عند الغمز درد پیدا شود یقینی ورم پیدا خواهد شد و گاه گاه درین تپ
یرقان هم پیدا میشود و بدو سبب اول اینکه جگر بسبب اجتماع خون کار خود را بخوبی نمی دهد یعنی صفرا پیدا میکند لیکن اخراج آن
نمی نماید دوم آنکه میوکس ممبرین مجری صفرا آرنده متورم میشود و بسبب ورم آن مجری مذکور بند میگردد و درین تپ اکثر
وقتی قی پیدا میشود که ورم حار در معده باشد و بسبب آن قی با فراط آید پس این ورم تا معای اثنا عشری رسد و ازانجا
بمجری صفرا آرنده متعدی شود و ایضاً درین حمی گاهی اجتماع خون در میوکس ممبرین امعا میشود و درین وقت اسهال
رقیق می آید لیکن چون اسهال یافته شود درین وقت ضرورست که سینهٔ بیمار را ببینند که آیا بیماران بثور بصفت شور یافته اند
فیور موجود اند یا نه و هم قریب سر استخوان ورک در شکم نظر کرده دریافت نمایند که آواز آب و هوا از جای آید یا نه پس اگر
بثور مذکوره بر سینه و آواز آب و هوا عند الغمز در شکم بجای مذکور یافته شود یقینی باید دانست که حمی از اول تایفائد فیور
بود و اگر هر دو علامت مذکوره نباشند ریمیٹنٹ فیور دانند و گاهی از اجتماع خون که در امعا می شود زحیر و پیچش پیدا
میشود خصوصاً هرگاه قدری سردی در هوا باشد یا فصل بارد قریب آید چنانکه در ماه اکتوبر میباشد فالعلاج چونکه
درین حمی اکثر اوقات زیاده از دیگر شکایات اشتداد حرارت زیاده و کثیر میماند و درجه حرارت طویل میباشد لهذا در علاجش
زیاده اهتمام درین امر باید که درجه حرارت آن در شدت و طول کمتر کم شود لهذا بهتر که اگر زبان زیاده کدر باشد
پس بدانند که مرض و مریض هر دو قوی هستند اما قوت مرض پس بنا بر آنکه هر قدر جوش خون زیاده و قوی بود کدورت
لسان زیاده میباشد و اما قوت مریض پس بنا بر آنکه در شخص قوی بدن در اعضا زیاده و سریع پیدا می شود پس هرگاه
میوکس ممبرین جلد جلد پیدا میشود میوکس ممبرین قدیم مرده در رنگ را میشود بخلاف مریض ضعیف که چون درآن کم میوکس ممبرین جدید پیدا نمیشود ازین
میوکس ممبرین قدیم بر حالت خود سرخ رنگ میماند و کدورت قلیل بر آن محسوس میشود و گاهی در مرض قلیل چون جوش خون
کم بود ازان کدورت زبان کم پیدا می شود بالجمله هرگاه قوت مرض و مریض از دیدن کدورت زبان ثابت شود اول
اپیکاکوانا بقدر مناسب همراه آب نیم گرم حل کرده نوشانیده قی کنانند بعده مسهل دهند از مثل سیگنٹ سالٹ تنها یا همراه
مطبوخ سنا و شیرخشت آمیخته یا سلفیٹ آف سوڈا یا سیڈلیز پوڈر یا سفوف جلاپ کمپونڈ یا گرے پوڈر لیکن اگر طبع قبض
بود ازین مسهلات هر کرا مناسب دانند آنرا مقدار زائد دهند و اگر قبض شکم و اسهال هر دو نباشد مسهل از یک دو مقدار
اوسط نوشانند تا شکم صاف شود من بعد اشیای بارده بالفعل مثل آب شکر یا برف سرد کرده باشند یا آب مطبوخ چای که
بارد باشد برای معتاد شرب آن یا آب تمر هندی یا آبیکه آنرا از آب لیموی کاغذی یا از سائٹرک ایسڈ یا از پتاس یا سے
ٹارٹراس حامض کرده باشند بنوشانند و هم آنچه نسخه های ادویه حامضه مسکنه در ذیل علاج [illegible]

نوشته شده اند موافق آن ادویه درست کرده بنوشانند و هرگاه حمی شدت کند و شفا نشود درین وقت ادویه که از در آب
حل کردن آنها جوش پیدا میشود و آنها را بلغت انگریزی افرویسنگ بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح فاء و
سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی یعنی جوش خورنده
از آب میگویند آنها از ان می نامند بنوشانند و آن مثل پتاس کاربناس است هرگاه آنرا با سائترک ایسد با آب حل کنند
لیکن اگر پتاس کاربناس را دهند پس چون این دوا بنسبت پتاس های کاربناس ثقیل و غلیظ است لهذا بیست گرین پتاس
کاربناس را در آب حل کنند و هفده گرین سائترک ایسد را در آب ساده علیحده حل کرده بعده هر دو را باهم سازند تا
جوش خورد آنرا آن زمان بنوشانند یا یک مقدار سائترک ایسد یا پتاس کاربناس زیاده سازند چنانکه بآن هدایت شده
و اگر پتاس های کاربناس را دهند پس این دوا چون بنسبت دوای سابق خفیف است لهذا بیست گرین ازین واگیرند
و بیست گرین سوڈا کاربناس همراه آن در آب ساده حل کنند و پانزده گرین سائترک ایسد در آب ساده علیحده حل کرده
بعده هر دو را در یک ظرف باهم سازند چون جوش آرد بنوشانند و تنها وزن سائترک ایسد بسبب خفت پتاس
کاربناس قلیل کرده شده که باین وزن آنرا بجوش خواهد آورد و هم برای کم کردن جوش خون سرکه یک حصه و آب سرد سه حصه
باهم آمیخته یا سرکه موافق وزن سابق با آب نیم گرم که نیم چند سرکه باشد آمیخته اسفنج در ان تر کرده بر تمام جلد بدن بگردانند
تا بدینطور آن سرکه و آب بر جلد رسد و هرگاه سرکه و آب بر بدن طلا می سازند خواه آب سرد بود یا نیم گرم باشد الا بر سر در
هر دو حال آب سرد نهند تا در سر جوش خون نشود و اگر مریض زیاده ضعیف باشد [illegible] در حوض [illegible] از آب گرم باشد
ولکن گرمی آن تا نود و پنج درجه [illegible] باشد [illegible] الحرارت باشد [illegible] و آب سرد در حوض ریخته
امتحان کرده باشند هرگاه گرمی آب تا شصت و پنج درجه رسد آن زمان مریض [illegible] بیرون آورده بدن
خشک کرده لباس پوشانند و بعد آن باز [illegible] سکن حرارت [illegible] بارده بالفعل [illegible] شده
بعمل آرند [illegible] زمان [illegible] وقت [illegible] گرین تا ده گرین [illegible] ساعت بنوشانند
و چون شدت حمی و زیادتی حرارت [illegible] حرارت بنوشانند و
اگر [illegible] شدت حرارت هم [illegible] را همراه [illegible] در آب [illegible]
و اگر [illegible] بود و اسهال جاری باشد درین وقت هم [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] افیون [illegible]
[illegible]
[illegible]
حل کرده بعده دو ساعت بنوشانند تا اسهال جاری شود [illegible] بنوشانند و اگر درین وقت

جلد بدن گرم و خشک بود بشرط قوّت مریض در عوض مسی پر آب نشانند و اگر ضعیف بود چادر آب گرم ترکرده و در آن
بیمار را بپیچند و اگر بعد این تدابیر هم غنودگی و بیهوشی بر بیمار طاری شود پلستر از نیش کس درست کرده اوّل پس گردن نهند
و اگر از آنهم فائده ظاهر نشود بر وسط سر موی تراشیده پلستر از نیش کس نهند و تا هفت هشت ساعت نهاده دارند تا خوب آبله
پیدا شود و اگر علامات تضرر دماغ که بسبب کمزوری دماغ پیدا میشوند بتفصیل نوشته شده اند ظاهر شوند در علاج آنها کار بناس پیکا
همراه آنچه در پیش گفته شد شراب براندی همراه آب ساده بنوشانند و بالنوشانیدن ادویه مقویه درین وقت آب لحم هم بار بار نوشانیده باشند
و اگر شوربای لحم بخوبی از حلق فرو نرود شوربای مذکور را بذریعه حقنه در شکم رسانند و اگر یرقان هم باشد و همراه آن قی هم زیاده
آمده باشد پلستر از خردل درست کرده بر محل معده یا جگر اگر در آن هم اجتماع خون و ورم باشد نهند یا مرهم ایوڈین
یا روغن تارپین بر معده مالند و اگر از ین فائده تامه حاصل نشود پلستر از نیش کس درست کرده بر معده گذارند و با دوام
که علاج ورم معده و یرقان کرده شود و آنچه خورانند و نوشانند بارد بالفعل باشد ایضا تدبیری برای دفع کردن اجتماع خون از
جمیع اعضا غیر از دماغ که آن را بلغت انگریزی ویٹ پیک بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی و فتح بای
موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کاف بمعنی پیچیدن به چادر تر بسیار مفیدست و آن اینست که دو چادر یکی از آنرا
چند لا کرده در آب سرد تر نمایند و یکی را از پس گردن تا کمر و دیگری را از محل ترقوه تا عانه مریض چسپانیده بالای آن یک دو
کمبل شکم پیچند و تا کمبلها را پیچ کنند آب سرد بر سر ریخته باشند تا جوش خون در دماغ پیدا نشود از ین تدبیر عرق بزودی جاری میگردد و بسبب آن
اجتماع خون در هر عضو که باشد مثل سپرز و معده و جگر و طحال و گرده و مثانه دفع میشود و لیکن وقت این تدبیر فصل معتدل است
در فصل حار و بارد غیر جائزست و چون حمی خفیف شود بازکینین بنوشانند و این حمی و درین حمی در هر حال خواه اجتماع خون در اعضا
یا در عضو واحد باشد یا نباشد یا وقت شدت حمی بود یا خفت آن هر وقت دادن بسیار مفیدست و تجاربه کنیده بر آن
شاهد اند صفحه پنکر الیسٹیل دو قطره کینین پنج گرین ہیوڈ ریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ ده قطره میوریٹ آف امونیا ده گرین آشنا
سپاس زده گرین تا بست گرین آب ساده دو اونس ادویه با هم کرده موافق این مقدار بعد چهار چهار ساعت بمریض
نوشانند باقی هر مرضی که با این حمی یافته شود علاج آن نمایند فقط **فصل دوازدهم در ایریسپلٹ فیور**
بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون یای موحده فارسی و کسر تای هندی سکون فا بمعنی از اندرون
بیرون آینده و این اسم ماخوذ ست از ایریسپیلو بکسر الف و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و سکون یای موحده فارسی
و کسر شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو که لفظ لاطینی است و معنی آن چیزی است که از اندرون بیرون آید و وجه
تسمیه آن باین لفظ آنست که درین حمی هم ماده از اندرون عروق بدن بالای جلد بدن می آید و از آن آبله پیدا میشود
و ایضا در لغت انگریزی ایسٹ اینگیلس آن نامند بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سکون
نون و کسر تای مثلثه و سکون میم و فتح تای هندی و سکون لف هم سگوسند و معنی آن چیزی که مثل گل بر بدن می آید و این را

هم خروج و بروز لازم ست و آن بر چهار قسم ست اول وری اولا بفتح واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم
الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف و اسمال پکس بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح میم و سکون الف و لام و فتح
بای موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله هم بلغت انگریزی نامند و بلغت عربی جدری و بزبان هندی اردو چیچک
و سیتلا گویند قسم دوم واکسینیا بفتح واو و سکون الف و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و
فتح نون و سکون الف و هم در لغت انگریزی کاؤ پکس بفتح کاف عربی و سکون الف و ضم همزه و سکون واو و فتح بای
موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله نامند یعنی دانه های که در حلمه گاو پیدا می شوند قسم سوم واری سلا بفتح
واو و سکون الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و فتح لام و سکون الف و هم آنرا چکن پکس
بکسر جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون و فتح بای موحده فارسی و کاف و سین مهمله نامند، چهارم موربلی بفتح میم و سکون واو و رای مهمله
و کسر بای موحده و لام و سکون یای تحتانی و آنرا بلغت انگریزی میزلز بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
زای معجمه و سکون لام و زای معجمه ثانی و بزبان عربی حصبه و بزبان هندی کسره گویند پنجم اسکارلیٹنا بکسر الف
و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و فتح لام و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون
و سکون الف بلغت لاطن و بلغت انگریزی اسکارلٹ فیور نامند بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و
رای مهمله و کسر لام و سکون تای هندی نامند ششم ڈینگیو فیور بفتح دال هندی و سکون نون و کسر کاف فارسی و ضم یای
مثناة تحتانی و سکون واو یا ڈانڈی فیور بفتح دال هندی و سکون الف و نون و کسر دال هندی و سکون یای مثناة
تحتانی گویند و ڈانڈی آنرا گویند که کسی خود را از پوشیدن لباس خوش و نشان کردن در ریش و بروت آراسته کرده به فخر
و دلال راه رود و چون درین حمی هم بسبب درد پشت و غیره رفتار اراست رفتن ممکن نبود ازین سبب قسم قریبا بجانبی خم کرده
راه میرود و بار بار آه میکشد چنانکه کسی به فخر و دلال که راه میرود قدم قدم آه میکشد هفتم پسٹیس بکسر بای موحده فارسی و
سکون سین مهمله و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله در زبان لاطن و بلغت انگریزی پلیگ بکسر بای موحده
فارسی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و کاف عجمی یعنی مرض عام و بعربی طاعون گویند بالجمله قسم اول آن وری اولا آنهم
حمی ست لازم که در آن اکثر روز ثالث از شروع شدن حمی بثور بر بدن ظاهر میشوند و درین حالت برای این بثور میباشد اول
وقت بروز بصورت بثور صغار میباشند و بعد چند روز در آن مائیت پیدا شده بصورت آبله پیدا گشته بعد چند روز این مائیت
ریم میشود پس منفجر میگردد و خشک ریشه از آن جدا شده نشان آبله باریک سرخ بر جلد باقی مانده صحت میشود و آثار آبله
بر طرف گردند اگر غیر غائر باشند و اگر زیاده غائر بودند تا آخر عمر آثار می مانند. السبب سبب آن زهر خاص ست که از
حاصل شدن آن در خون این مرض پیدا می شود اما اینکه این زهر حیوانی ست یا نباتی پس بخوبی ثابت نشده لیکن
دیده میشود که از یک انسان بانسان دیگر میرسد و هم اینکه چگونه این زهر در خون حاصل میشود پس نزد اکثر اینست

که اول در هوای که پیدا وقت استنشاق هوای زهرآلود در بدن می‌رود و از آن جا با فضلات [illegible] ممکن است که در وقت [illegible]
چون هوا در بدن [illegible] زهر مذکور [illegible] این اعضا داخل شده [illegible] باعث [illegible] می‌شود و
از آنجا همراه [illegible] غذای در خون [illegible] زهر مذکور همراه هوا [illegible] جلد در خون [illegible]
[illegible] از دخول زهر در خون [illegible] و هم ممکن است که از جمیع جهات مذکوره رفتن آن در خون ممکن
باشد [illegible] باشد و لیکن این مرض از امراض متعدیه دیگر زیاده قوی است و از این ظاهر است که زهر آن هم قوی [illegible]
بخوبی ثابت نمی‌شود که زهر آن در کدام درجه از درجات مرض و بدن مریض [illegible] زیاده متعدی می‌شود در اول شروع
حمی یا وقت [illegible] بثور یا وقت پخته شدن آنها یا بعد افتادن خشک ریشه [illegible] لیکن وقت افتادن خشکریشه [illegible]
[illegible] زیاده می‌شود و یقینی [illegible] این بثور زهر مولد مرض [illegible] باشد [illegible] امراض [illegible] شایع می‌شود
[illegible] زهر آن در لباس خصوصاً لباس [illegible] زیاده از یک ماه تا یک سال [illegible] و چون [illegible]
صحیح رسد از آن این مرض پیدا شود و از این اسباب [illegible] و از اسباب معینه آن سکونت اشخاص [illegible] در
مکان ضیق است که بسبب آن هوای محقون خراب شود و در آن زهر [illegible] اگر چه [illegible] این مرض [illegible]
پیدا می‌شود [illegible] اشخاص [illegible] باشند [illegible] از اسباب معینه آن [illegible] است [illegible]
این مرض با طفال عارض می‌شود و این مرض هم بر چهار قسم است قسم اول [illegible]
[illegible] و سکون الف [illegible] دوم [illegible]
[illegible] لام و سکون واو و کسر الف و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی [illegible]
متصل [illegible] باشند و از جلد بدن [illegible] سوم [illegible] بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون کاف و فتح نون اول
و سکون نون ثانی و تای هندی یعنی [illegible] چهارم [illegible] بفتح میم و سکون الف و کسر دال
هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح فا و سکون الف و کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال هندی
یعنی چیزیکه بر صورت اصلی خود نباشد و این اکثر بسبب بر آوردن آبله بر بازو که بهندی [illegible] پیدا
می‌شود و اما قسم اول از این اقسام اربعه که وری [illegible] است علامتش آنست که چون زهر آن مرض در خون [illegible]
البدن می‌آید از روز [illegible] تا چهاردهم [illegible] ظاهر می‌شود [illegible] اکثر [illegible] و گاهی [illegible] علامات [illegible]
مثل [illegible] تب و درد سر و [illegible] ظاهر می‌شوند [illegible] اکثر [illegible] هشت ساعت
تا شصت ساعت مانده بعد آن بثور ظاهر می‌شوند و اول [illegible] دست دیده می‌شوند [illegible] پشت و شکم و
بعد آن بر پاها بروز می‌نمایند و چون وقت ابتدای بروز بثور لمس کنند قدری سختی بر آنها محسوس شود و چنان معلوم گردد
که گویا دانه [illegible] است که آنرا در تفنگ می‌اندازند و از آن شکار حیوانات خرد می‌کنند و بهندی آنرا [illegible]

و اکثر اطفال را قبل بروز این بثور تشنج عام مثل صرع هم عارض شود و بالجمله این بثور تا دو روز بر بدن بروز میکنند و چون
بروز آن کرده و تب خفت ظاهر شود و چون شش روز از ابتدای بروز منقضی شوند مائیت درین بثور پیدا میشود و این بثور
شدن از مائیت این بثور پهنا و بصورت پیاله میشوند و در روز چهارم گرد بثور خط سرخ پیدا میشود و در روز نهم این مائیت که در
بثور پیدا شده بود سفید مثل شیر میگردد و بعد سفید شدن آن آنچه پهنا در بثور بود که بسبب آن بصورت پیاله بوده این مائیت
از امتلا زائل شده بثور مذکوره مرتفع میشوند و پس گردد تا روز هشتم این آبله با ریم پیدا میشود و در روز نهم منفجر شده ریم از آن
خارج میشود و بعد آن خشکریشه پیدا شده بعد چهار پنج روز ساقط میشوند و زیر آن جلد ... رنگ ظاهر میگردد و قبل بروز بثور
جگر در جلد ظاهر میشود و مادام که ریم افتادن بکلی باقی ماند و بعد آن ... پیدا میشود و ... این مرض بار ثانی
شدت ... ظاهر میشود و گاهی در حلق هم ... ظاهر میگردد و آب کثیر از دهن جاری میشود و چون ریم ... افتاد
از بدن علیل بوی عفن خاص که درین مرض میباشد پیدا میشود و گاهی درین قسم بثور زیاده و گاهی کم میباشد و گاهی ...
بثور ... تمام بدن میباشد ... و در هر حال بثور جدا جدا میباشد لیکن ... یافته میشوند و هرگاه این بثور کثرت
در بدن پیدا میشوند ... دهن ... اندرون جلد ... میباشد و ازین دانسته میشود که ...
[illegible] ... هم این بثور میباشد لیکن هرگاه ...
[illegible] ... اسهال ... قسم ثانی که ... اطفال ...
[illegible] ... با هم متصل ... جلد ... عام ... صورت ... با ذات ...
[illegible] ... قسم اول گفته ... بسیار ... میباشد ... و درد
[illegible] ... ثالث ... وقت ظهور بثور مثل ... سرخی بر بدن ظاهر میشود و گاهی
مثل ... بر ... و ... خانه دار ... وقت بروز ...
میشود ... و ... زیاده ... بسبب آن ... جلد ... زیاده میباشد ...
جلد ... خانه دار ... پیدا میشود ... در جلد ... زیاده میشود بسبب آن ... خون
... میشود ... بسبب آن آب کثیر از دهن ... خانه دار ... در هم ...
میشود و ... بالای ... حادث میشود ... بسبب زیادتی
ورم ... را ... اسهال ... بسبب آن ...
و درد گلو و ... اسهال ... عارض میشود ...
[illegible] ... پیدا ...
وگاهی خون ... میشود و ... از ... سرخ ... میباشد ... در ان ...

و از آن دانسته میشود که ورم نیز گرده هم پیدا می شود چنانکه در حصبه میشود و هم تب احیاناً بعد از بثور قدری کم شده باقی میماند
مثل قسم اول نمی شود و بثور که با یکدیگر مجتمع شده بودند هرگاه آب در آنها آید هم مثل یک آبله دیده میشوند و این حالت
بر اعضائی که از لباس بیرون اند پیدا شوند مثل روی و پشت هر دو دست زیاده مشاهده میشود و هم بعد آمدن آب درین بثور
مقدار ارتفاع آن از ارتفاع قسم اول کم میباشد و درین وقت گرد این بثور حلقه سرخ چنانکه در قسم اول پیدا
درین قسم ظاهر نشود زیرا که بثور مجتمع اند و گرد بثور جائی خالی از بثور نیست تا در آن رنگ ورم ظاهر که درین وقت میشد
ظاهر گردد و چون این آب در بثور پیدا شده ریم گردد درین وقت لون آن به رنگ ریم طبیعی که سفید میباشد نبود
بلکه کدر و قدری برنگ خاکستری که در آن سرخی قلیل باشد دیده میشود و خشکریشه که برین بثور پیدا میشود بسیار عریض
میباشد و بعد سقوط آن بوی عفن بنسبت قسم اول درین زیاده می آید و چون در دهن و اندرون بینی و زیر ملتحمه
چنانکه بر ظاهر جلد بثور متصل با یکدیگر بوند درین مقام است هم یافته میشوند و درین وقت آزار اذیت زیاده میشود و وقت
تنفس گاهی بسبب ورم میوکس ممبرین حلق اذیت و عسر ظاهر میشود چنانکه وقت پیدا شدن کروپ میشود و گاهی
سرفه هم می آید و گاهی درین حال مریض هلاک میشود و شاید که سبب هلاکت ورم ریه و رفتن هوا در ریه باشد چنانکه در کروپ بسبب
آن مریض میمیرد و چنانکه در قسم اول تب روز هشتم زیاده میشود همچنین اینجا هم زیاده میشود لیکن با کمال ضعف و کمزوری
ازدیاد می نماید و ضعف مریض مثل ضعف صاحب حمی تائفائڈ فیور میباشد و باید دانست که بیشتر خطر درین مرض لاحق هلاکت است درین قسم
درهمین وقت می میرد و اگر نه میرد در امراض دیگر مبتلا میشود مثل [illegible] که زیر جلد [illegible] پیدا میشوند و هم مثل گینگرین که همراه ازان فساد
و موت عضو است هم پیدا می شود و هم پائیمیا که معنی پیدا شدن ریم در خون است عارض میشود و از آن دمل در دماغ یا جگر یا طحال
یا ریه یا در اصل قلب که از آن شرائین کبار رسته اند یا در اعضای باطنه دیگر پیدا میشود و هم فلیبائیٹس که معنی ورم
اورده است پیدا میشود و هم ذات الجنب و ذات الریه و اسهال خونی و هم [illegible] و [illegible] که معنی ورم میوکس ممبرین
چشم است و هم سفیدی و زخم قرنیه و گاهی ورم اندرون گوش هم پیدا میشود خاصتاً کسانیکه در خاندان شان استعداد
مرض خنازیر بوده باشد پس اگر درین قسم مریض از جمیع این امراض هم محفوظ مانده زنده ماند کوری یا کری یا لنگی
پیدا کرده زندگانی میکند و این [illegible] امراض مدت العمر میمانند و اما قسم ثالث جدری [illegible] قسم [illegible] است
که در آن حمی بسیار حاد و هذیان کثیر بوده غنودگی بر مریض غالب بود و بثور که بر بدن ظاهر شوند مثل قسم ثانی متصل با یکدیگر
یا متضاعف باشند و با [illegible] قدری لون سیاه بر بثور غالب بود و درین قسم مریض در دو وقت
هلاک میشود اول وقت ابتدای بثور که درین وقت بسبب کثرت بیهوشی و غشی هلاک میشود دوم وقتیکه در بثور [illegible] بعد بروز
آب پیدا گردد و باید دانست که این آب مثل قسم اول نبود بلکه بسیار رقیق مثل [illegible] پیدا میشود
میباشد و هم آب در بثور که درین قسم پیدا میشود قدری که [illegible] بود با جمله درین وقت هم غشی و بیهوشی زیاده میشود و

و بسیاری کس میمیرند از بینی و دهن و چشم و اعضای سیاه مشابه میشوند بسبب اینکه از کمزوری اعضا و عروق خون از عروق صغار
خارج شده در جلد منجمد میگردد و گاهی در بعض حال خون از راه بینی و دهن و در اسهال خارج میشود و این حالت را
باعث انگریزی هیمورهیجک یعنی جریان خون از بدن نامند و چون تا این حد مرض رسد مریض از افراط ضعف و غفلت جان
بحق تسلیم میکند و اما قسم رابع که وری اولا مادی فاسد است پس این بعد عمل بر داشتن آبله بر بازو که آنرا بهندی ٹیکه
لگانا گویند میشود و علامتش آنست که صورت آن خلاف صورت قسم اول میباشد پس هذیان و تپ اکثر قلیل و گاهی مثل
قسم اول میبود و تا سه روز میباشد و بعد آن که بثور بر آمده زیاده نباشند و دو نزد هم صورت آنها مثل صورت بثور
بود نه بر صورت دانهای چیچک و بعضی از آنها پر آب میشوند مجموع و آنچه پر آب شده آند از آنها هم در بعضی ریم می افتد
و بالجمله بهر طور که بثور باشند هم او بر صورت بثور پر آب یا پر ریم روز ششم همه خشک میشوند و آنچه وقت سقوط خشکریشه
بوی عفن از بدن علیل می آید درین قسم نمی آید و هم اندیشه هلاکت علیل درین قسم نمیباشد لیکن زهر که درین قسم است
تعدیه آن بسیار قوی بود و بزودی از بدن مریض در بدن صحیح متعدی میشود و از تعدی آن که جدری پیدا میشود بسیار
سخت و قوی الاعراض میباشد و ایضا باید دانست که گاهی بثور جدری وقت بروز یا بثور دیگر مشتبه میشوند و چون
شبه در تشخیص آن پیدا شود پس باید که قدری تامل و انتظار کرده شود تا از امارات مرض خوبی مبرهن شود چه اگر بثور غیر
جدری باشند در آن وقت علامات مندرجه آن مثل تپ و درد کمر و قی مفرط بالضرور نخواهد بود و هم بعد بروز در بثور
آب پیدا نخواهد شد و اگر آب هم پیدا شود پس ضرور نیست که مثل دانه جدری بعد پیدا شدن در آن بثور پهنا شوند
و بعد افتادن ریم مرتفع گردند و این تنبیه بنابر آن کرده شده که گاهی وقت زیاده نوشانیدن روغن کنیا در
مرض سوزاک دانه ها مشابه دانه چیچک بر بدن پیدا میشوند و در آن حاجت تفرقه در تشخیص می افتد فتنبه لذلک
اما علامات سلامت در مرض جدری پس قلت عدد بثور است و هم اینکه بثور کبار و سفید باشند و روز ثالث بروز کنند
و اعراض همراه آن شدید نباشد و هم تقدم تپ بر بثور بهتر است از اینکه تپ بعد بروز بثور ظاهر شود و هم مرتفع شدن
بثور بعد پیدا شدن ریم بهتر است از اینکه بعد افتادن ریم هم پهنا مانند و هم اینکه تپ دوباره روز هشتم می آید قلیل بود
آن دلیل سلامت مریض میشود و اما علامات هلاکت و خطر درین مرض پس از انجمله شدت تپ است قبل بروز بثور
و هم باقی ماندن تپ بعد بروز بثور است و هم کثرت عدد بثور است و هم بعد بروز بثور تپ بر شدن و مرتفع گشتن آنها است
بعد از آن هم دانسته میشود که از کثرت و قوت زهر چون زیاده کمزور شده و هم چون تپ دوباره بعد روز هشتم بشدت
و قوت آید دلیل خطر باشد و هم زیاده شدن ضعف و کمزوری علیل و ظاهر شدن داغهای سیاه بر جلد بدن
و بیهوشی و سرسام و جاری شدن خون از بدن و احتباس بول یا زیاده قلت بول و هم آمدن خون
در بول از علامات ردیه مهلکه از آن دانسته اند و ایضا باید دانست که در کتب عربیه طبیه نوشته اند که جدری تنها در جلد

ظاهر نمی اند و در جمله اعضای متشابه الصور حادث میشود مثل حجاب و اعصاب و این قول از صحت عاری ست بلکه
شروع آن در غیر جلد و جا بجا که میوکس ممبرن ست غیر ثابت فتدبر قوله العلاج اول از همه مریض را در مکان وسیع که
در ان هوا کثیر باشد و زیرا که از بدن مریض جدا میشود در هوای کثیر آمیخته ضعیف گردد و از این تدبیر با صحا که خدام مریض اند
هم کم مؤثر میشود و مریض هم اذیت قلیل میرسد بعد تدبیر تصفیه هوای مسکن مریض بعمل آرند و آن بچند وجه کرده میشود یکی آنکه اصل ایوڈین را
که از نیم ڈرام تا یک ڈرام باشد موافق زیادتی و کمی وسعت مکانی در ظرفی نهاده بر طاق یا تخته مکان نهند تا از گرمی هوا ایوڈین متبخر
شده در هوای مکانی منتشر شده زهر را که در هوای مکان ست فانی سازد و اگر ایوڈین موجود نباشد کبریت را که در مقدار از نیم اونس
تا یک اونس باشد گرفته بر سر زغال روشن پاشند تا دخان آن در هوا در رود و یکی دیگر کاربولک ایسڈ اصلی یک یا دو ڈرام در پیاله
چینی انداخته بر طاق مکان نهند که آنهم کار ایوڈین میکند و اگر یک حصه کاربولک ایسڈ اصلی با چهل حصه آب ساده حل کرده
بدر و دیوار مکان مسکن علیل و بر پلنگ و چادر یا لباس دیگر علیل بپاشند اجود بود و دیگر که قبل بر وزیدن آبله وقت شدت حرارت آب
نیمگرم بذریعه اسفنج بر بدن علیل چند بار طلا سازند تا جوش خون و حرارت کم شود و از تبدیل لباس پاک هر روز مکرر هم مریض را
آرام و فرحت درین مرض زیاده حاصل میشود و هم درین وقت ادویه معرقه نوشانند مثل لاکر امونیا ایسیٹیٹس از یک ڈرام
تا دو ڈرام موافق عمر و قوت حرارت حمی با آب کافور که از یک اونس تا یک نیم اونس باشد بنوشانند و ادویه مسهله
از قسم نمکهار و نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر بنوشانند تا از اسهال جوش خون و حرارت کم
شود و بعضی از ڈاکٹران درین مرض هر روز نوشانیدن سلفیت آف سوڈا یک ڈرام و سلفر نیم ڈرام همراه آب ساده
یا شیر و آب ساده برای اسهال و تصفیه خون بسیار مفید میدانند پس اگر طبع قبض بود از ابتدای مرض تا آخر مرض هر روز
این دوا را بنوشانند و اگر قبض طبع نباشد و اسهال هم نبود پس مادام که بثور بخوبی بر روز کنند هر روز نوشانند و بعد آن ترک کنند
و اگر بثور در دهن و حلق بوند و از ان کلفت در اکل و ازدراد باشد تنکار مرکی یک ڈرام همراه گلاب قسم اعلی که آنرا بزبان
انگریزی رُوز واٹر گویند از دو تا سه چهار اونس گرفته آمیخته غرغره سازند و برای تهذیب شراب باید که مرکی یک ماشه با گلاب یک
اونس بود حل کرده از ان غرغره سازند و پلک چشم را روزانه دو سه بار کشاده درین مرض دیده باشند پس اگر کدام بثره در چشم
دیده شود این دوا را در ان روزانه دو سه بار انداخته باشند صفت شب یمانی دو گرین زنگ سلفاس یک گرین در آب
نقوع پوست خشخاش که از یک اونس تا یک نیم اونس باشد حل کرده از ان چشم را دو سه بار روزانه بشویند و اگر کناره های چشم
چسپان شوند از آب شسته موم روغن بر کناره های پلک طلا نمایند و اگر اسهال باشد در غذای مریض نشاسته یا برنج پخته یا همراه
ارار وٹ بخورانند و از ادویه مستوری کریٹا که آنرا چاک کمپچر گویند همراه ٹنکچر کنٹکیو یعنی کات سفید یا کات سفید در ان حل کرده
برای تهذیب شراب نوشانند یا بسمته از نیم گرین تا ده گرین همراه سرپ یا پاوڈر که یک دو ڈرام باشد با آب ساده که از یک
اونس تا یک نیم اونس بود بنوشانند و چون حکه و خارش بدن شدت کند آب نیمگرم طلا سازند و اگر از طلا کردن آب نیمگرم

رفع شود یا طلا کردن آب نیکرم هر وقت ممکن نباشد روغن کول کریم بضم کاف و سکون واو و لام و فتح کاف و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و میم که معنی قیر و طی خاص است به بدن طلا کنند که از ان به تکاه و خارش نفع عاجل حاصل میشود یا در روغن بادام که چهار ونس بود یک پاینت از پیتیش یک درام سوده حل کرده بر رو و بر دستها طلا سازند تا خارش این اعضا را دفع کنند زیرا که اگر از زیادتی خارش خوف وقوع جراحت است که نشان آن بعد صحت باقی خواهد ماند لهذا حفظ این اعضا واجب شمرده برای استعمال این دوا امر کرده شد اما بر تمام بدن طلا کردن آن نشاید ایضا مرهم لوره را وقت خارش طلا کردن هم مفید یافته اند صمغ آب آهک یک حصه روغن کنجد یا روغن کتان که خوب صاف باشد یکحصه هر دو را باهم آمیخته بر بدن و وجه و بر دستها طلا سازند و هرگاه بعد پریم شدن بثور حکه و خارش زیاده شود و بثور بر وجه زیاده بوند و از ان اندیشه باقی ماندن آثار جدری بر وجه زیاده بود و هم آبله جدری آب و رطوبت زیاده باشند که بسبب آن اندیشه طول مرض و حصول صحت در مدت زائد باشد و باینهمه خارش زیاده بود درین وقت پاشیدن اوکسائید آف زنک یا آرار وت برای دفع خارش و تخفیف بثور مفید است و هرگاه آثار جدری بر جلد باقی مانده باشند این دوا را بران طلا سازند صفته روغن تارپین یکحصه روغن کنجد چهار حصه هر دو را باهم آمیخته از سر پر کبوتر یا قلم مو لکن بر دانه ها و وجه طلا سازند لیکن بر تمام بدن مالیدن آن جائز نیست زیرا که دوا حار است گرده را نقصان خواهد رسانید نوع دیگر لیه کاربولک ایسید یک قطره گلیسرین یک نیم درام مرهم اکسائد آف زنک شش درام همه را یکجا خوب حل کرده بر دانه های وجه و بر هر دو دست طلا سازند و اگر سوزن را در کاربولک ایسید اصلی آلوده در دانه های جیچک انداخته ریم از ان خارج سازند بزودی خشک میشوند و باید دانست که هرگاه این مرض خفیف الاعراض قلیل بود حاجت بعلاج از ادویه دران نیست اما هرگاه شدید بود از انچه نوشته شده علاج نمایند و چون بثور بعد سه روز بخوبی بر نیایند و مرتفع نشوند یا آب دران کمتر آید و بسبب آن اعراض ردیه و علامات کمزوری پیدا شوند درین وقت ادویه مقویه مثل لیمونیا کاربناس پنج گرین همراه دوای معرق که مذکور شد خورانند و اگر حاجت تعرق نبود مثل اینکه حرارت جسمی کم باشد تنها لیمونیا کاربناس را همراه آب پودینه یا اسپرٹ نائٹر ک ایتهر یا وین سشراب یا شراب برانڈی بنوشانند و درین وقت شوربای لحم بنوشانند و اگر مریض شیر یعنی بالائی را خواهش کند موافق هضم بخورانند و زرده بیضه نیم برشت هم درین وقت خورانیدن جائز است اما عموما غذای مریض مرض جدری این باید که آرار وت همراه شیر یا وین شراب بخورانند و شیر ماده گاو از همه افضل است و شوربای مرغ یا شوربای لحم معز نوشانیدن و نان و برنج هم آن خورانیدن جائز است و کلورائیڈ آف پتاس همراه آب جلبوس برنج که بست اونس باشد حل کرده هر قدر که مریض بنوشد بنوشانند و مریضان مرض جیچک وقت عطش بنوشانند تا خون را صاف کند اما هرگاه در درجه حرارت دوای معرق نوشانند درین وقت برای اعانت آن در غذا پتاس نٹراس یک درام همراه آش جوی رقیق که بست اونس بود حل کرده بنوشانند تا برآمدن عرق معین شود و هم هرگاه بعد روز هشتم که تپ دوباره می آید هرگاه تشنج بشدت آید این دوا را نوشانیدن مفید است اگرچه دوای معرق نه دهند اما اگر مریض از بار بار نوشیدن این دوا به کاره شود بجای آن آب انار شیرین یا میخوش اگر اسهال باشد یا آب نارنگی

پخته یا آب انگور پخته یا آب سرد یا آب سرد کرده به برف نوشانند و هرگاه دانهای بالتعفن جلد پیدا شوند در این وقت لقوع یا مطبوخ
بارک همراه ریبونیا کا بیناس یا همراه منرال اسید مثل میوریاتک اسید و کلوریت وغیره بنوشانند یا دین شراب یا برانڈی شراب همراه
سنکیر سنکونا بنوشانند و اغذیه مقویه جیسیه خورانند و ایضاً باید دانست که از پانزده سال در ولایت یعنی انگلستان ڈاکٹران مجرب علاج
جدری از نشانیدن بیمار در حوض مسی پر آب از آب نیمگرم میکنند و از شهادت اینها ثابت میشود که از وقتیکه این علاج
جاری گشته کسی از بیماران این مرض هلاک نشده مگر یک کس که ورثه آن برای این علاج از اول مرض راضی نشدند مگر وقتیکه قریب موت
و آن وقت علاج نموده از این سبب هلاک شد و ظهور کمال نفع این علاج باین نحو شد که مریضی در این مرض که هذیان بران زیاده
بوده و شور بکثرت بودند و جلد تمام بدن آن متعفن شده بود و خون از راه بینی و دهن آن و از راه اسهال و ادرار جاری بود در
حالت امید رفته آن رجوع بڈاکٹر صاحب دیگر نمودند این حکیم کامل بمجرد مشاهده حال مریض امر فرمود که او را در آب نیمگرم در حوض
مسی داخل کنند بر طبق هدایت آن مریض را در چادر گرفته در حوض مذکور داخل کردند بعد نیم ساعت هذیان آن بیمار رفع شد و آواز
داد که من صحت یافتم و چرا این علاج را از اول نکردند که من تا این مدت در صعوبت ماندم بالجمله روز اول هفت ساعت مریض را در
آب نیمگرم داشته برآوردند و لباس پوشانیده بر پلنگ آوردند و بعد آن آثار صحت بر او ظاهر شدند و همچنین روز دوم و سوم
و چهارم کردند و بسبب آن صحت شد بر این تدبیر [illegible] باید که از روز شروع شدن تپ دقیقه شدت کند در تپ جدری و تپ سرخ که آن را
اسکارلیٹینا و اسکارلیٹ فیور میگویند روزانه دو سه بار عمل آن کنند یعنی هرگاه تپ شروع شده درجه حرارت آن شدت کند
و هنوز یقین حاصل نشده باشد که مرض جدری است یا حصبه یا از اقسام تپ خالص از زهر لیکن بقیود معاینه شدت حرارت مریض را
روزانه دو سه بار در حوض مسی پر آب از آب نیمگرم داخل کرده باشند که از این هم جوش خون کم میشود و هم دانه های لائق بروز آید
سطحی بیرون میشود و هم مریض را از آن بسیار راحت و آرام حاصل میشود و هر قدر که حرارت و اعراض شدید باشند موافق
آن تا مدت زائد در آب دارند و بعد استعمال این تدبیر است که خشکریشه ها ساقط شوند یعنی از وقت شروع شدت تپ تا سقوط
خشکریشه با این تدبیر [illegible] در هر حال [illegible] که همراه این تدبیر جانب سوی تدابیر دیگر نیز [illegible] ایضاً بانکه
چون این مرض بسیار خبیث و شدید الاعراض و موذی و مهلک است لهذا از قدیم علما در فکر آن بوده اند که تدبیری پیدا شود که بسبب
آن از این مرض محفوظ مانند و یا آن مبتلا نشوند چنانچه اطبای [illegible] چون بسبب آن جوش خون و گرمی آن قرار میدادند پس
قبل از بروز [illegible] گرفتن فصد و تقلیل دم میکردند و ادویه مسکنه دم مثل شربت کادی وغیره را در حال صحت می نوشانیدند تا حرارت
خون کم شود و اطبای چین و هند گاهی تپ جدری دیگر جدری را در بدن صحیح پیدا میکردند و این را نافع میدانستند زیرا که خون بدن
صحیح میباشد لهذا چون تپ جدری [illegible] جدری پیدا کرده شود خفیف بر می آید و در آن خوف هلاکت کم بود پس برای این کار در جلد
بازو یا در میوکس ممبرین دهن زخم خفیف داده در آن مادهٔ زهر جدری انسانی را می انداختند و بسبب آن بر مقام موسومه
اول [illegible] دو سه روز قدری سرخی و صلابت پیدا میشد و بعد آن تپ می آمد پس جدری قلیل بر تمام بدن پیدا میشد لیکن از جدری

که خود به خود ترک کنند کم میشد و بسبب آن جدری که بطور مرض میشود اکثر پیدا نمی آمد و این عمل بسیار قدیم ست و از هشتاد سال در ولایت
انگلستان رسیده و جاری شده و بتجربه بنفع آن شاهد گشته و هرگاه آبله از داخل کردن ماده زهر جدری انسانی در بدن پیدا
کرده شود آنرا ان آکیولیشن بکسر الف و سکون نون و فتح الف و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون
نون یعنی داخل کردن زهر جدری در بدن نامند و هرگاه آبله با دخال ماده زهر گاو در بدن انسان پیدا کرده شود این را
ویکسینیشن بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی داخل کردن زهر گاو در بدن انسان می نامند و تجربه این عمل برین نحو
شد که حکما مطلع شدند که دانه ها بر پستان گاو بر می آید که آنرا ویکسینیا یعنی مرض گاو گویند و باید دانست که آنچه در تقسیم
ایرپ لف فیوبر و یکسینیا هم نوشته شده از ان مراد همین آبله که در بدن انسان از ماده زهر آبله گاو به دوشندگان شیر گاو
پیدا شود یا بذریعه عمل ویکسینیشن پیدا کرده شود عام ازینکه دوشنده شیر گاو باشد یا غیر پس حقیقت آن آبله است که از زهر ماده
ریم آبله گاو پیدا شود و قسم دوم از ایرپ لف فیو ریم همین ست و چون ریم آن بر انگشت دوشندگان شیر میرسد بسبب آن آبله
در زخم بر انگشت دوشنده شیر می افتد و بعد صحت آن جدری باین کس عارض نمیشود پس در صدد تجربه آن شده تجارب کثیره
یقین بآن پیدا کردند که ماده جدری انسانی و ماده جدری گاو هر دو را چون در بدن انسان داخل کنند از ان آبله جدری
پیدا میشود و ازین عمل جدری که بطور مرض عارض میشود باز پیدا نمیشود پس هر دو عمل را میکردند و برابر هر دو را بعمل می آوردند
تا اینکه از تجربه ثابت شد که از داخل کردن زهر جدری انسانی در بدن شخص صحیح جدری قلیل ضرور پیدا میشود و درین جدری
زهر بسیار قوی پیدا شد که بزودی متعدی در بدن صحیح میشود و از شدید آن که جدری پیدا میگردد بسیار قوی و شدید
و ردی میشود و از داخل کردن ماده زهر گاو یک آبله بر محل زخم پیدا میشود فقط و همراه آن جدری پیدا نمی شود و بعد صحت آبله
مذکور باز جدری پیدا نمیشود و هم این آبله که پیدا میشود از ان زهر در بدن صحیح هم متعدی نمیشود لهذا حکم سرکار انگلشیه جاری شد
که بجز ماده زهر گاو زهر جدری انسانی در بدن انسان نه داخل کرده شود تا از تولد جدری هرگونه امان و حفظ ماند و فی الواقع
ازین عمل جدری نمیشود و اگر بعد آن اتفاقا جدری پیدا هم شود پس خفیف بر می آید و در آن خوف هلاکت نمیباشد و این
امر بتجارب کثیره ثابت و مشاهد شده پس باید که همیشه این عمل را برابدان صحیحه که مبتلا بمرض چیچک نشده باشند خصوصا
اطفال کرده باشند تا از ابتلا درین مرض خبیث محفوظ مانند و طریقه این عمل که بلغت انگریزی ویکسینیشن گویند آنست
که بر بازوی دست چپ جائیکه عضله ڈلٹائیڈ بفتح دال هندی و سکون لام و فتح تای هندی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و سکون دال هندی بر مفصل عضد ست و این عضله بر شکل مثلث ست قاعده آن بر جانب مفصل عضد و راس
آن بر استخوان بازو ست پس جائیکه راس آن تمام شده و آن قریب نصف انگشت مضموم فروتر از مفصل عضد ست و بیان
دیگر بطور اسهل تعیین محل باین طور کنند که استخوان بازو را بر سه حصه تقسیم کنند و از جانب مفصل مرفق دو حصه را بگذارند و

بمقام شروع حصۂ ثالث جلد بازوی دست چپ را اختیار کرده نشتر را از زهر مادۂ گاؤ آلوده زیر جلد ظاهر رسانیده قدرے تا اصل جلد بدن رسانند و جلد مذکور زیر این جلد ظاهر است و حد رسانیدن سر نشتر آنست که قدری خون نمایان شود و زیاده زخم نگردد و الا خون کثیر جاری خواهد شد و همراه آن زهر مذکور هم از بدن خارج خواهد گشت و مقصود حاصل نخواهد شد و طریقۂ دیگر نیست که سر نشتر را کند کنند تا زیاده فتنگا فد یا سوزن را بکار آرند و بهتر از همه آنست که آله خاص را که برای این کار ساخته اند بگیرند و سر آن سه نشتر برابر بسیار باشند پس بر محل مذکور جلد ظاهر را به خراش باز دهند اگر از نشتر یا سوزن خراش کنند و اگر از آله خاص باشد یا بایک بدن آن برجای کافی بسیار باشد پس هرگاه جلد ظاهر شگافته شود و جلد باطن نمایان گردد بر آن ماده زهر گاؤ را اندازند و انتظار کنند که خشک شود تا خشک شدن آن لباس نه پوشانند پس بعد این عمل قدری سرخی بر آن تا ظاهر شده در تنفسگاهها مییابد که از این عمل نتیجه نخواهد شد لیکن بعد روز ثالث یا رابع بسبب خواص نیکو مذکوره بثور خورد معلوم شوند و چون این بثور را از خرده بین بینند بر سر هر بثره آبله کوچک دیده میشود و چون اول دیدن بثور آب می آید قدری مائل بسرخی که آن را بنگالی یا پارسی توان گفت سیاه شدن بعد روز پنجم یا ششم این آب مثل مروارید سفید میگردد و در وسط آن قدری سیاهی دیده میشود و فی الحقیقت این سیاهی نمی باشد بلکه بسبب کمال سفیدی و صفائی که گرد آنست سیاه و ظاهر میگردد و روز هفتم یا هشتم یا نهم یا هشتم این آبله با تمام شده آب کبیر مرتفع میشود لیکن در ارتفاع آن قدری پهنائی باشد و در آن پهنا قدری سیاهی دیده شود و گرد آن سرخی پیدا میگردد و این سرخی گاهی تا یک انچ و گاهی تا یک و نیم انچ گرد آن میرسد و بعد دو روز سرخی مذکور تمام ... میگردد و در روز یازدهم یا دوازدهم در آن ریم افتاده منفجر میشود و بعد آن خشک گشته پاره آن پیدا شده در روز بستم یا بست و یکم ساقط میگردد و بعد سقوط خشکریشه جای آن در جلد نشان مثل نقطه ها حفره دیده میشود و باید دانست که اگر بعد سقوط خشکریشه این نقطه ها حفره دیده نشوند دلیل جودت عمل مذکور است و ایضاً باید دانست که آنچه از انجام و کیفیت نیشتر زدن و حال برآمدن آبله وغیره نوشته شده اند باعتبار اکثر اند یا گاهی بثور بر محل زخم نشتر بر روز سیوم مثل اشکال رونده هم از زخم برآمیختند یا از روز سوم هم متأخر بر روز ششم و چهارم یا پنجم تا اینکه تا روز ششم هم از زخم بروزی نمایند پس اگر از روز سوم ... در بروز کنند یا بعد روز نهم بارز شوند از این هم دانسته خواهد شد که و کیفیت نیشتر چیزی نیست و از این بثور که قبل روز ثالث یا بعد روز تاسع برون آ... آنچه وقت پرآب شدن خود در ارتفاع آنها اندکی پهنا در وسط باشد و در آن قدری سیاهی محسوس شود که آن نمای ... دانه ... قسم سالم است پس از این هم دانسته میشود که و کیفیت نیشتر چیست و اگر بعد عمل و کیفیت نیشتر بثور بزودی پر آب شوند لیکن پهنا در آنها و سرخی گرد آن آید و بزودی ریم در آن افتد و منفجر شده ریم بدرنگ از آن خارج شود و خشکریشه زرد رنگ بر آن پیدا شود و آنهمه دلیل عدم جودت عمل و کیفیت نیشتر خواهد بود و ایضاً باید دانست که جودت و عدم جودت عمل و کیفیت نیشتر بسبب ... نقصان در شرائط آن میشود و از شرائط استعمال آن اینست که مادۂ زهر آن وقتی گرفته شود که در آبله آب پیدا شده باشد و ریم نیافتاده باشد

وهم این بشره که ازان آب برای عمل ویکسی نیشن میگیرند در ارتفاع خود بهتنا بود مرتفع محض نباشد وهم این آب بسیار صاف بود سرخی یا زردی یا سفیدی مثل سفیدی ریم یا پیپ در ان نبود وهم وقت گرفتن آب ناخن بآن نرسیده باشد از کسیکه گرفته اند صحیح البدن باشد مبتلا بکدام مرض جلد نبود و بر کسی که این عمل ویکسی نیشن واقع کرده شود صحیح بود وهم آله که ازان زخم این عمل کرده میشود باید که خوب صاف باشد داگر بعد عمل ویکسی نیشن روز هشتم آن هرگاه بثور مرتفع شده آبله گشته پرآب شوند ازان زمان ازان آب تازه گرفته فوراً در اطفال و اشخاص چند عمل ویکسی نیشن را کنند از همه بهتر ست لیکن چون آب تازه بر وقت میسر نمیشود و لهذا به سه طریق این آب را گرفته میدارند و بر وقت عمل بکار می آرند یکی ازان آنست که نجری باریک زجاجی را در آبله پر آب فرو برند تا در ان آب آنکه در آید پس سر نجری زجاجی پر آب را از لاک یا موم بسته نگاه دارند و وقت ضرورت در زخم نشتر ازان قدری آب رسانند دوم آنکه از عاج تخته باریک درست کرده سر آنرا از زهر مذکور که آب آبله عمل ویکسی نیشن ست آلوده خشک کرده نگاه دارند و وقت عمل مذکور بعد زخم دهی سر تخته عاج زهرآلود را بر زخم نشتری مالند تا ازان زهر در زخم نشتر رسد سوم آنکه دو قطعه زجاج را گرفته یک قطعه ازان بر آبله پر آب عمل ویکسی نیشن نهند تا سطح قطعه زجاج آلوده از آب آبله شود پس برای محفوظ ماندن آن از رسیدن هوا قطعه زجاج دیگر را بر آن نهاده به بندند و وقت حاجت یکقطره آب نیم گرم بر آن ریخته تر کرده بر زخم نشتر مالند تا ازان زهر در زخم رود و باید دانست که گاهی از خشک شدن آبله عمل ویکسی نیشن هم این کار میگیرند و طریقه استعمال آن اینست که خشک آبله موصوف مسطور را خشک کرده باریک ساخته محفوظ میدارند و وقت ضرورت آنرا در آب نیم گرم قابل حل کرده بر سر زخم طلا میکنند و ازان کار آبله حاصل میشود **فائده** باید دانست که این ماده زهر که از آبله عمل ویکسی نیشن گرفته میشود در اکثر ملک هند که حار اند در فصل گرما و برشکال خراب و بیکار می شود که ازان آبله بر نمی آید لهذا درین فصول این عمل نمی کنند اما بر جبال بارده در فصل اربع عمل کرده میشود و ماده زهر مذکور را در مجاری زجاجی گرفته محفوظ میدارند و در فصل بارد در بلاد حاره آنرا آورده ازان این عمل جاری می سازند اما بهترین وقت از اوقات عمر انسانی برای استعمال عمل ویکسی نیشن چیست پس باید دانست که عمده اسنان سن طفولیت ست و ازان هر قدر که کم عمر بود بهتر ست پس اگر طفل نو مولود قوی بود بعد ده روز از ولادت بهتر ست و الا هرگاه شش هفته از ولادت بگذرد این عمل را بر او واقع سازند تا از مرض جدری محفوظ ماند و الا بعد این مدت ممکن ست که جدری عارض شود و همچنین همه فصول برای این عمل فصل بارد ست و چون هوا گرم شود این عمل را ترک کنند **فائده دیگر ایضاً** آیا اثر این عمل تا آخر عمر در بدن انسان باقی بماند یا نه پس رای کاملین حکمای مجربین آنست که اثرش بعد چند سال از بدن انسان میرود لهذا حافظ صحت را باید که بعد هفت سال این عمل را مکرر واقع سازد پس اگر آبله در بار ثانی بخوبی مرتفع نشود ازان دانسته میشود که ضرورت نیست لیکن چون گاهی بعد سه چهار بار از تکرار این عمل هم آبله می افتد لهذا اگر بار ثانی آبله پیدا نشود سبب آن عدم جودت ویکسی نیشن بسبب حسب قوی بودن ماده زهر بود در همان سال بگویند که بعد صحت زخم اول بار عمل ویکسی نیشن را واقع سازد و الا بعد یک سال ازان این عمل را واقع سازد و سال بسال عمل آرد تا اینکه آبله

بخوبی پر آب شود اگرچه تکرار عمل چند سال ظاهر شود لیکن لزوم تکرار عمل ثانی کسی تجویز کرده شود که از بروز جدری خائف باشد تکرار این عمل خوب و راغب
باشد چه اگر بعد عرصه یکسال التقاح شوند و بعد منع خوف جدری بود گر کنند طبیب مجبور و الزام آن جا باشند هم لزمی بعض صورت الم خواهد شد و در تقلیع این عمل
زیاده کلفت نیست و خطری از مرض خبیثه غالب است فتنکر اکنون باید دانست که تا اینجا بیان مرض وکسین سینا بود که از عمل ویکسی نیشن پیدا
میشود و در ذیل آن طریقه عمل مذکور و آنچه بعد آن وکسین سینا پیدا میشود و حالات که بر ان مترتب میشوند نوشته شد حالیا
رجوع بسوی علاج آن کرده میشود پس باید دانست که هرگاه عمل ویکسی نیشن کرده شود و از ان وکسین سینا یعنی مرض آبله
خاص که از ماده زهر گاو پیدا می شود قریب بروز رسد از ان گاهی اکثر حرارت قلیل و گاهی قوی بطور حمی ماه حادث میشود بعد
این آبله ظاهر میگردد پس هرگاه حرارت قلیل باشد فی الواقع محتاج علاج نیست لیکن اگر تلیین طبع نموده باید از مسهل خفیف
ضعیف مثل روغن بید انجیر فرمایند کافی است اما هرگاه حمی و جوش خون قوی باشد پس اول مسهل داده پس مسهله بارده که از
قسم کهارنمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا شیر خشت و آب تمر هندی نوشانند و اگر ازینهم حمی کم نشود در آب
گرم که گرمی آن تا نود و پنج درجه بامتحان تهرمامیٹر بود مریض را نشانیده آب سرد در آب مذکور ریخته باشند تا که حرارت آب قریب
هفتاد درجه رسد پس بیمار را از ان بیرون آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند و بعد آن اگر حمی باقی ماند معرقات مثل
لائکر امونیا ایسیٹیٹس و اسپرٹ نائٹرک ایتھر و جیمس پوڈر نوشانند لیکن اگر باطفال دهند مقدار جیمس پوڈر یک دو گرین باشد
و اگر یکبار و جوانان دهند تا ده گرین خورانند و بعد آن یقینی حمی زائل خواهد شد و بعد بروز آبله اگر سرخی و ورم گرد زخم نشتر زیاده
بود بر آن ورم و سرخی قیروطی موسوم به کول کریم که نسخه های آن پیشتر در علاج جدری بر حاشیه نوشته شد بر ان طلا سازند
و اگر قیروطی مذکور یافته نشود زبده از شیر گاو تازه گرفته بر ان طلا سازند تا سرخی و ورم آنرا کم کند و باید دانست که آنچه حمی بعد
عمل ویکسی نیشن در مرض وکسین سینا پیدا می شود اکثر بعد بیست و چهار ساعت و گاهی بعد دو روز خود رفع میشود و محتاج
علاج نمی باشد لیکن اگر بسبب اضطراب والدین طفل علاج آن تجویزی که نوشته شده نمایند در یک روز زائل خواهد شد
و غذا الصاحب وکسین سینا خفیف و سریع الهضم مثل شیر ماده گاو یا شوربای لحم همراه برنج پخته یا ارا روٹ بخورانند
فتنکر اما قسم سوم از ایرپشن فیور که آنرا واری سلا و هم چکن پکس گویند و این مرض سهل است که در ان آبله های خرد
بعد حمی بر بدن پیدا میشوند و این مرض اکثر اطفال را افتد و جوانان را کمتر عارض شود باید دانست که قدمای اطبا
که جدری و این مرض واحد الحقیقت اند فرق در مقدار شور و خفت اعراض است لیکن از دو صد سال بعد تحقیق ثابت شد
که این مرض غیر جدری است اما گاهی این مرض هم مثل دیگر امراض واقع در یک مقام یا مقامات متعدده شایع و عام میشود
و بالضرور ثابت است که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری صحیح متعدی و موثر میشود اما تعدیه آن مثل
جدری قوی نیست و این مرض هم در تمام عمر انسانی یکبار عارض میشود السبب بخوبی سبب خاص آن ثابت نشده
العلامات اول حرارت حمی قلیل طفل را می شود و بعد ظهور حمی چهار بیست ساعت بگذرد دانه های گلابی رنگ

پستانها و پشت و سینه و سر حادث و ظاهر میشوند لیکن بر وجه نیبا نشده و اگر گاهی یافته شوند کمتر ظاهر شوند و روز
دیگر این بثور گلابی رنگ پر آب از آب صاف میشوند و چنان درخشنده و ممتلی از آب صاف میباشند که حکیم کامل در تشخیص و
تمثیل آن فرموده که این دانها مثل قطرات آب ساده صاف میباشند هرگاه کسی آب صاف را بر بدن کسی بپاشد و از
پاشیدن قطرات آب بر بدن چسپیده و باقی مانده صاف مینمایند همچنین این بثور بعد پر آب شدن بر بدن دیده میشوند که گویا قطرات
آب آمده در روز سوم گرد این بثور قدری سرخی پیدا میشود و روز چهارم این آب خشک میشود و در پنجم در آن نمی افتد و بعد آن
خشک ریشه ساقط میشود و اثری از آثار آبله مذکور بر بدن باقی نماند مگر کمتر و اکثر همین است که اثر آبله آن بر بدن نماند چنانکه
[illegible] باقی میماند و فرق درین مرض و در جدری چند وجه کرده میشود اول اینکه این مرض از روز شروع شدن
حمی اکثر تا زوال تام خود تا نهم روز یا هشتم روز یا هفت روز میماند گاهی تا ده روز هم میرسد و در جدری کم از بست روز
خشک ریشه ساقط نمیشود دوم اینکه حمی درین مرض بسیار قلیل و خالی از اعراض صعبه میباشد سوم اینکه درین مرض بثور
تا سه روز بر حمی نگذرد و بعد آن روز دیگر آبله بر بدن پیدا می شود چهارم آبله بعد پر آب شدن آبله در آبله پهنا نمیباشند چنانکه
در آبله جدری ضرور است که پهنا و سیاهی دیده میشود پنجم اینکه در آبله این مرض ریم نمی افتد ششم آنکه در روز چهارم یا پنجم این
آبله ها خشک میشوند و در روز هفتم نشان آنها بر بدن باقی نماند هفتم آنکه دانه و آبله آن بر وجه کمی [illegible] هشتم آنکه بعد وکسینیشن
اکثر جدری نمیشود و این عمل برای نه بر آمدن جدری موثر میشود لیکن این عمل برای حدوث این مرض مانع نمیشود بلکه اکثر
بعد عمل وکسینیشن چون این مرض پیدا شود بینندگان آنرا جدری میدانند العلاج اگر در اول مرض بسیار قلیل
باشد حاجت بکدام علاج دوائی نمیشود جز اینکه قدری تلیین طبع از نوشانیدن مسهل ملین مثل روغن بیدانجیر نمایند و
این مریض را از اختلاط دیگر دور و علیحده دارند تا متعدی بدیگران نشود و اگر همراه حمی نزله و سرفه باشد دوای معرق مثل
لائکر ایمونیا ایسیٹیٹس همراه وین اپیکاکوانا بقدر مناسب نوشانند و اگر بعد صحت از مرض ضعف و کمزوری باقی ماند ادویه
مقوی کنین بنوشانند اگر بعد آنهم ضعف ماند ٹنکچر اسٹیل یا فیری ایٹ کینین سائٹراس خورانند و در حال مرض غذای مریض
شیر ماده گاو یا شوربای گوشت رقیق همراه برنج پخته باشد و بعد زوال مرض اگر ضعف باشد اغذیه مقویه خورانند فصل
[illegible] قسم رابع از ایریپٹو فیور که آنرا بلغت لاطن مُوْرْبِلّی و بلغت انگریزی میزلز و بعربی حصبه و بهندی کھسره گویند
و موربلی بمعنی مرض کوچک است و این حمی آنست که همراه آن زکام و سرفه میباشد و روز چهارم بثور بر بدن ظاهر میشوند اول
ظهور آنها بر وجه و بر پشت دو دست میشود بعد بر تمام بدن بر می آیند و این مرض هم گاهی مثل دیگر امراض وافده عام
و شایع میشود و اکثر در تمام عمر یکبار عارض میگردد و زهر این مرض بعد رسیدن در خون از ده روز تا چهارده روز
اندرون بدن میماند و درین مدت اکثر هیچ اثر آن ظاهر نمیشود و رفته رفته این زهر در خون زیاده میگردد تا اینکه بیرون
جلد آید و این مدت را که زهر اندرون بدن ماند بلغت انگریزی انکیوبیشن بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و ضم

یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون که بمعنی پیدا کردن از سینه است میگویند و اصل مورد اطلاق این لفظ آنست که هرگاه ماکیان بر بیضه ها برای برآوردن بچه می نشیند پس ایام که قبل بیرون آمدن بچه از بیضه منقضی میشوند آنرا انکیوبیشن میگویند و چونکه اینجا هم زهر مذکور در باطن مانده رفته رفته مرض پیدا میکند و بعد چند روز مرض از باطن بر ظاهر جلد بروز و ظهور مینماید لهذا ایامیکه از وقت حصول زهر در خون تا ظهور آن بر خارج جلد متخلل میشوند آنهارا باین اسم موسوم ساختند زیرا که اینجا هم مرض از باطن در خارج پیدا میشود و مثال آن تخم های القبول اند که در زمین غرس کرده میشوند مثلا تخم آلو را چون در زمین غرس کنند چند روز اثر آن بر زمین یافته نمیشود من بعد شاخ نازک از آن نمودار میگردد پس از آن شاخهای کثیره ظاهر میشوند و مادام که اثر آن بر زمین ظاهر نشود در این مدت تخم آلو از زمین غذا میگیرد و آنا فانا کبیر و قوی شده نمو میکند همچنین زهر این حمی هم بعد حصول در خون اندرون بدن انسان مانده از خون غذای خود گرفته زائد و قوی میشود و بعد حصول زیادتی و قوت در عروق بر جلد بدن می آید و آثار آن بخوبی ظاهر میشوند السبب سبب آن یقینی زهر خاص ست که از ذات این مرض پیدا میشود اما اینکه قسم آن حیوانی ست یا نباتی یا از هوا آمده پس بخوبی ثابت نیست لیکن این مرض هم از امراض متعدیه است که از یک مریض در دیگر ابدان صحیحه میرسد و باین سبب هم عام میشود و باید دانست که تعدی امراض متعدیه بر دو قسم ست یکی کنتیجن بالفتح کاف و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و سکون نون و آن مرضی ست که چون صحیح الجسد بدن مریض یا جامه مریض را که زهرآلود بود مس کند مریض شود مثل جرب دوم که آنرا انفکشن بکسر همزه و سکون نون و کسر فا و سکون کاف و فتح شین معجمه و سکون نون مهمله گویند و آن علتی ست که زهر آن از بدن مریض در هوا منتشر شده در بدن صحیح رسیده مؤثر شود و مرض پیدا کند و این مرض بهر دو طریق متعدی میگردد زیرا که ممکن ست که زهر آن در بدن صحیح که نزد بیمار حاضر گردد مؤثر شود یا کسی که نزد مریض آید پس زهر آن که در هوا منتشر شده و منتشر ست بر جامه و لباس این صحیح افتد و بعده چون این کس نزد صحیح دیگر رود از لباس آن زهر مذکور در بدن صحیح دیگر رسیده آنرا بیمار کند و این کس که زهر به بدنش رسانیده از مریض شدن محفوظ ماند بسبب اینکه زهر مرض نزد او نمانده در بدن دیگر رسیده یا ایشان مریض شوند اگر در بدن ایشان اصل شده باشد اما کدام وقت در اوقات مرض زهر آن قوی التاثیر میباشد پس غالب آنست که مادام تپ در این مرض ماند زهر آن ضعیف التاثیر بود اما هرگاه خشکریشه جدا میشود و تپ زائل میگردد تاثیرات قوی میشود العلامات در وجه انکیوبیشن اکثر کدام علامت نمیباشد لیکن گاهی قدری سستی در بدن و سرعت قلیل هم اندکی اذیت در بدن محسوس میشود من بعد اصل حال ابتداء مرض ... [illegible] ... سردی قدری پیدا یافته میشود و بعد آن حرارت حمی زیاده میگردد و همراه آن ... [illegible] ... سر ... [illegible] ... عارض میشوند ... [illegible] ... و قی و دفعات و صداع بسبب اجتماع خون ... [illegible] ... تا ... [illegible]

چشم زیاده سرخ میگردد و از [illegible] اعضا مریض کاره و متاذی میشود و [illegible] و دهن و حلق متورم میشوند از [illegible]
[illegible] و تنفس هم [illegible] هر ساعت تیز میگردد و گاهی بسبب اجتماع خون در [illegible]
[illegible] میشود ولیکن این درد در پیشانی بالای انف [illegible] پیشانی [illegible]
[illegible] میشود زیرا که [illegible] بسبب [illegible] اول [illegible]
[illegible] موضع یافته شده و گاهی بسبب اجتماع خون در دماغ [illegible]
[illegible] دماغ درین مرض [illegible] و گاهی ورم [illegible]
گاهی از اجتماع خون در گرده بول کم پیدا میشود و گاهی [illegible]
در بول زیاده [illegible] اطفال را اکثر [illegible]
و سکون [illegible] حرکت بدن [illegible] این حالت
اکثر اطفال را [illegible] اعضای صدر و شکم و راس [illegible] تشنج پیدا میشود
و [illegible] تشنج که در بعضی اقسام صرع یافته میشود و اکثر [illegible]
شروع [illegible] چهارم [illegible] پیدا میشود [illegible] بسیار سرخ میباشند
و در [illegible] انگشت [illegible] یافته میشود [illegible]
[illegible] شکل [illegible] پیدا میشوند و میباشند و
[illegible] ساقین ظاهر میشوند و ایضا [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] پیدا شده
[illegible] ساقین [illegible] کامل [illegible]
[illegible] ساقین پیدا شده بود [illegible]
آن [illegible] زیاده میشود و این [illegible]
[illegible] اعراض [illegible] میشود [illegible]
[illegible] خواه [illegible] زیاده [illegible] کم پیدا شوند لیکن شدت اعراض بالضرور میباشند و گاهی با این حمی اعراض
[illegible] گاهی [illegible] پیدا میشود و
گاهی [illegible] و گاهی ورم [illegible] استعداد [illegible] بوده باشد یا
[illegible] اعراض [illegible] دفع شوند
[illegible] باقی [illegible]

استدلال بر ورم مجاری هوا کنند یا وقت اختلاط مرض تشنج پیدا شود که از ان دانسته شود که در گرده ضعف و فساد است و نیز بیاید آلبومن
یوریا در بول خارج میشده از خروج باز مانده در خون فساد پیدا کرده و از ین خون فاسد بدماغ ضرر رسانیده و از ان تشنج
حادث شده دلیل شمرده باید دانست اما هرگاه بثور بطور ظاهر در جلد فرو رفته و غائب شوند اکثر بعد آن سرفه و تنگی نفس
و عسر نفس ظاهر میشوند و از ان دانسته میشود که در مجاری که جای هوا ورم پیدا شده پس هرگاه بثور حصبه فرو نشسته و
از جلد غائب شوند از القیاس الصحة حال مریض را دریافت باید کرد و گاهی از ین فرو رفتن بثور حصبه ورم ...
در غشای دماغ پیدا می شود و قسمی خاص ردی از حصبه یعنی حصبه آنست که دران بثور بکثرت بر جلد بیمار ظاهر میشوند و از رنگ
بثور مائل بسیاهی باشند و درین قسم هذیان و بیهوشی و کمزوری زیاده بود و نبض ضعیف و زبان خشک و سیاه میگردد و سرفه شدید
می آید و درین قسم برنکائیس یعنی ورم میوکس ممبرین مجاری هوا و نیمونیا یعنی ذات الریه هم در حصبه میباشد و این را بلغت
انگریزی بلاک میزلس بفتح بای موحده و سکون لام و کسر الف ... فارسی و کسر ... تحتانی و سکون ...
هندی یعنی سیاه ... نامند و آن مثل اشخاص ضعیف میباشد و حال بیمار هم دران مثل حال ... ضعیف میباشد و گاهی
کسیکه استعداد خاندانی برای خنازیر میدارد بعد زوال حصبه مبتلا در امراض چند میشود مثل ورم غده های گردن
و کمزوری چشم و ورم میوکس ممبرین چشم و سیلان گوش و کسیکه استعداد سل و دق دارد گاهی بعد زوال حصبه
در ریه آن می افتد و از ان سل و دق پیدا میشود و کسیکه بعد حصبه یعنی حصبه مبتلا بامراض گذشته ماند او را بزبان انگریزی
... آفت ... بفتح دال مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و کاف فارسی ...
یعنی حصبه می نامند العلاج هرگاه این مرض قلیل باشد محتاج بعلاج زائد نشود چرا که مریض را در مکانی دارند که هوا
سرد آنجا نرسد و الا فوراً ورم مجاری هوا و ورم ریه پیدا خواهد شد بلکه هوا مائل بحرارت باشد و گرمی هوا اگر ...
و گرم و سرد نباشد و اگر زمین هوا کم گرم بود آتش دران مکان نهاده گرمی هوا را تا این حد رسانند و لباس مائل بحرارت
پوشانند و مسهل خفیف از مثل روغن بید انجیر یا میگنیشیا یا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سٹیریٹ ... نوشانیده ...
آن دوای معرق مثل ... و اسپریت نائٹرک ایتھر همراه آب کافور نوشانند و اگر مرض قوی بود ...
... که پیشتر نوشته شده اند و مسهل بمقدار زائد نوشانند و جاهای که برای مرض قلیل نوشته شده اند عمل آورده
علاوه ازان وقت شب یا ... پانزده دقیقه در آب گرم دارند که از ان ... دماغ در ...
و بر جلد عرق هم می آید و اگر از سرفه اذیت باشد ... کمبو ... یا ... نوشانند و اگر دوا
معرق همراه این ادویه نوشانند برای تپ و سرفه هر دو نافع میشوند و اگر ازین تدبیر تخفیف در سرفه بر طرف نشود ...
از خردل درست کرده بالای استخوان ... تا پانزده دقیقه ... دارند و ادویه که دران لعاب است مثل آب ... عربی یا ...
کتان یا ... رقیق نوشانند و اگر اسهال جاری بود پس اگر در اختلاط مرض عارض شده باشد پس ...

گوشند که درین وقت از اسهال چنین مرض برای مریض فائده کثیر حاصل میشود و اگر در وقت ابتدا یا انتها این مرض اسهال
عارض شده باشد پس درین وقت نوشانیدن چائی یکپیچ تنها کافی میشود و زیاده درپی آن نشوند که درین مرض اسهال کم میباشد
و هر گاه شود در جلد فرو روند تو بگذارند مریض را در آب گرم که گرمی آن تا نود و پنج درجه باشد نشانند بعد در آب گرم مذکور
دیگر آب گرم که گرمی آن از آب اول زیاده بود قدری قدری بریزند تا گرمی آب تا صد درجه برسد پس بیمار را از آب
بیرون آورده در گلیم بپیچند و بعد آن قدری آشجوی گرم یا شیر و آب گرم با هم آمیخته بنوشانند و هر گاه قسم ردی آن که
موسوم به ملگننت سکرلیٹینا ست عارض شود درین وقت علاج آن موافق علاج تائیفس فیور نمایند و هر گاه یا گاهی بیشتر
یعنی حصبه کدام مرض دیگر از امراض مذکوره جمع شود آنچه علاج مرض مذکور باشد با رعایت علاج سکرلیٹینا نمایند و در ایام
مریض سوای شیر که آنرا تنها یا با آشجوی رقیق دهند و اگر اشتها زیاده بود پس هم ادویه [illegible] باشد دیگر غذا جائز نیست چون
اکثر بعد این مرض ضعف و کمزوری باقی می ماند پس برای دفع آن اگر فصل سرد بود لباس حار بپوشانند و ادویه مقویه مثل
کنین و تنکچر استیل یا فیری ایت کنین سائٹراس یا روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده مقویه که مکرر مذکور شده اند
خورانند [illegible] یا قسم خامس از ایرپتف فیورس اسکارلیٹینا ست که آنرا اسکارلیٹ فیور هم گویند
اسکارلیت یعنی سرخ رنگ است که سرخی مثل گل انار یا سرخی [illegible] باشد و این هم تپ است لازم که متعدی میشود
یعنی از بدن مریض در بدن صحیح میرسد و در آن سرخی بر بدن ظاهر میشود و اکثر این سرخی بر روز دوم از تپ پیدا
میشود و [illegible] پس بیرون حلق و لوزتین و ران سرخ و متورم میشوند و این تپ هم اکثر در تمام عمر انسان یکبار می آید و گاهی دو
باره هم می آید اما هر گاه بار دوم آید اسراف آن در شدت از بار اول کم میباشد و این مرض هم مثل حصبه اکثر با اطفال
حادث میشود و جوانان و پیران کم عارض میشود السبب سبب آن زهر خاص است که بسیار قوی میباشد و در لباس
پوشیدنی بیمار و کسانیکه نزد بیمار میروند و هم در اشیای خانه داری تا مدت دراز باقی میماند و از ین سبب تاثیر در بدن
اصحاء میکند و عام میگردد و چنانکه زهر حصبه متعدی میشود که زهر این تپ هم بملاقات و صحبت مریض در هوای که
مریض میماند و هم از قرب کسانیکه بعیادت و خدمت مریض رفته باشند و زهر را در لباس خود آرند در بدن صحیح داخل
میشود و گاهی بذریعه شیر که از دست دوشندگان در شهر آمده باشد و شیر مذکور را شخص صحیح بنوشد در بدن تاثیر آن
میرود و قوت تاثیر این زهر هم همان وقت قوی میباشد که پوسته از جلد جدا میگردد و مادام که پوسته از تمام جلد بدن
جدا نشود خوف تعدیه آن در بدن صحیح میباشد و بحسب تجربه ثابت شده که این زهر از حرارت که تا درجه دو صد و پنج
رسیده باشد فانی میشود و از ین مستنبط شده که چون لباس زهر آلود این مرض را در آبیکه حرارت آن تا درجه
دو صد و پنج رسیده باشد بجوشانند و بشویند یا در تنور نهند زهر آن فانی میشود و اگر بعد دو تدبیر مفنی زهر را بعمل آرند
ابلغ باشد و اکثر تجربه رسیده که از زهر اسکارلیٹ فیور زنان نوزائیده را پیورپیرل فیور که قسمی از تپ ردی است

وبعد وضع حمل میشود عارض میگردد ولهذا باید که هرکه نزد مریض مرض اسکارلیٹ فیور رود خواه طبیب باشد یا دایه یا
خادم مریض یا عیادت کننده آن باشد نزد زنان نوزائیده هرگز نرود و این مرض در بلاد بارده زیاده میشود و
از آن اکثر اطفال ضایع میشوند و در بلاد حاره و هندوستان کمتر میشود و این مرض بر سه قسم است اول اسکارلیٹینا
سمپلکس بکسر سین مهمله وسکون میم وکسر بای موحده فارسی وکسر لام وسکون کاف و سین مهمله یعنی اسکارلیٹ
خالص و مفرد که همراه آن زیاده ورم نباشد دوم اسکارلیٹ انجنوزا بفتح الف وسکون نون وکسر جیم و ضم نون و کسر
واو وفتح زای معجمه وسکون الف یعنی اذیت حلق یعنی اسکارلیٹ که دران ورم حلق زیاده بود سوم اسکارلیٹینا ملگنا بکسر
میم وسکون لام وکسر کاف فارسی وفتح نون وسکون الف یعنی اسکارلیٹینا که مهلک و دشمن حیات است اما علامات
قسم اول پس اول از همه آنست که چون زهر آن در بدن حاصل شود بعد پنج روز یا هفت روز تدریجی درد در حلق و قبض
از و ماده معلوم میشود چنانکه وقت پیدا شدن ورم از رسیدن هوای سرد میشود و همراه آن قدری غثیان بود و گاهی قی
می آید پس بر بدن سردی محسوس شده بعد آن حمی ظاهر گردد و همراه آن ضعف و کمزوری بر مریض غالب میشود و در
عرض پیشانی درد محسوس میشود و بسبب اجتماع خون در دماغ و نبض سریع میگردد و جلد بدن بسیار گرم و خشک میباشد
تا اینکه گاهی تا یکصد و سه درجه یا چهار درجه در تهرمامیٹر امتحان کرده میشود و اذیت و درد گلو و قلق زیاده میباشد و در وقت
شب هذیان و کلام پیدا میشود و بسبب این عوارض تشنج میباشد گاهی تشنج هم اطفال را در ابتدای مرض بسبب تشنج خون پیدا میشود و
در روز دوم بر جلد وجه و گردن سرخی پیدا میگردد باین نحو که آثار سرخ رنگ جدا جدا مثل گلها بر جلد بدن می افتند و چون
دران غور کنند دران گلها چنان نماید که گویا این سرخی از نقاط خرد خرد کسب است و بسبب کمال قرب امتیاز و تفرقه در نقاط
ناممکن بود و فی الواقع آن نقاط بثور خرد میباشند در روز سوم بر ساعد و زندین و یدین و سینه و پشت این سرخی پیدا میگردد
در روز چهارم بر فخذین و ساقین ظاهر میشود در روز پنجم خشکی بر این سرخی و بثور کوچک پیدا میگردد و همچنین بر ترتیبی که پیدا
بودند بر همان ترتیب خشک میشوند یعنی آنچه پیشتر ظاهر شده بودند اول خشک میشوند بعد آنچه در روز متاخر بودند
در خشک شدن هم متاخر میباشند و سبوسه از آنها جدا میشود و تا روز ششم از آنها صحت میشود لیکن بر کف دست باطن
انگشتان دست و همچنین در باطن قدمین سبوسه نباشد از آنها پاره خرد از جلد یا پاره جدائی شود و تا سه هفته یا کمیاب ظاهر
دستها و قدمین صاف نمی شوند و این سرخی که بر بدن ظاهر میشود جائیکه در اعضا حرکت و انضمام پیدا میشود مثل محل
انضمام زندین یا ساعد قریب مفصل مرفق یا محل انضمام ساق یا فخذ زیر مفصل رکبه یا بر مفصل ابرو سرخی بر جلد غالب میباشد
و این بیان بحسب اکثر بوده اما گاهی روز سوم یا چهارم یا پنجم از حمی سرخی بر بدن پیدا میشود و گاهی روز اول سرخی ظاهر
شده بر تمام بدن منبسط میگردد و ایضا هرگاه در این قسم این آثار سرخ رنگ بر جلد بدن ظاهر شوند در سوکس ممبرینی
و دهن و حلق هم ورم و سرخی پیدا میشود و لهات هم متورم و سرخ میگردد و هرگاه بر گردن بمقابل سر عظم فک اسفل غور کنند

وسرد محسوس میشود وبرد بان این مریض روز اول سفیدی غالب باشد وروز دوم هرگاه دران سرخی می آید ریشهای
سفید در سرخی مثل جلد بالای اشابری که میوه مشهوریست دیده میشوند وچون روز پنجم یا ششم سرخی بدن بر طرف
میشود وحمی هم زائل میگردد واکثر ضعف باقی میماند چنانکه حال ناقهین ست وگاهی بعد سقوط سیده ورفع شدن حمی
اذیما بکسر الف وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون الف کنی بحقیقت اجتماع آب در غشای خلیه دار
پیدا شده ورم بر تمام جلد بدن حادث میشود اما اینحالت درین قسم قلیل عارض میشود اما هرگاه پیدا گردد در بول نظر
کرده شود سفیده بیضه دران یافته میشود وهرگاه از خرده بین بینند درین وقت غلافهای اندرونی مجاری صفا[illegible]
که در گرده اند در قاروره دیده میشوند ودرینحالت که در بول سفیده بیضه میبرآید بسبب مجاری بول می آید بول
قلیل می آید واز کم پیدا شدن بول ونقصان فعل گرده ورم بر بدن ظاهر میشود اما گاهی درینحالت بول زیاده هم
می آید وچون بول زیاده آید ورم بر بدن حادث نمی شود چه سبب آن کم آمدن بول بوده اما علامات قسم ثانی که اسکارلتینا
انجنوسا ست واین قسم از اول ردی ست دران اعراض شدید میباشند مثلا روز اول تپ حاد ودرد سر قوی قی یا هذیان
وجلد بدن گرم وخشک زیاده وقی مفرط وکمزوری وضعف وقلق بافراط میباشد وروز دوم ورم گردن سختی ودرد
زیاده بود وتحریک عنق بسوی یمین ویسار وقدام دشوار باشد وازدراد مشکل بود وهر مریض میگوید که در حلق من درد
وافیست زیاده است وچیزی خورده نمیشود واواز غلیظ گردد وگاهی بحة الصوت پیدا گردد وچون دهن مریض کشاده
ببینند بالای حنک ولهات ولوزتین وحلق سرخی وورم مشاهد میشود وهم بالای این ورم جابجا بلغم غلیظ لزج چسپنده
دیده میشود وآنا فآنا این رنگ زیاده میگردد تا آنکه راه حلق بند میشود وازدراد ناممکن شود وبر لوزتین زخم محسوس گردد وچون خون زیاده میشود حتی که در امتحان [illegible]
نوبت رسیدن بهمانت [illegible] در عرض کیفیت [illegible] یا ششم میرسد [illegible] از دهن بر می آید متعفن میباشد وفرق درین قسم ودر
قسم اول سوای ازدیاد اعراض آنست که درین قسم آثار سرخ رنگ اول بر سینه وعنق ظاهر میشوند بعد بر بدن ظاهر
میشوند بخلاف قسم اول که دران اول ظاهر آنها بر رو میشوند وهم این آثار سرخ درین قسم بر یک حال نمیمانند بلکه وقتی بر جلد
ظاهر میشوند وقتی در جلد فرو رفته غائب میشوند وباز بر جلد می آیند وبهمین طریق تا پنج روز میمانند بعد این
سرخی بر طرف میشود وحمی هم کم گردد لیکن اذیت حلق ودشواری ازدراد وقدری حمی باقی میمانند وتا هشت روز یا نه
روز این شکایات باقی مانده بر طرف میشوند وآنچه ورم بر گردن بسبب التهاب غدد غشای خانه دار جلد عنق بوده گاهی
آن ورم انجا دمل پیدا میشود وضعف وکمزوری این قسم تا مدت دراز باقی میماند وبیشتر بعد حصول صحت درین قسم ورم [illegible]
پیش بناگوش یا [illegible] یا امعا یا حنجره پیدا می شود وگاهی ورم در غشای آبدار مثل غشای صدر که موسوم به پلورا ست [illegible]
عربی غشای جنبینی پلوست یا در غشای که در خریطه قلب ست یا در غشای آبدار راس یا در غشای ریه یا در غشای شکم یا در
غشای آبدار مفاصل پیدا می شود وزیاده از دیگر اغشیه ورم غشای آبدار مفاصل حادث میشود اما قسم ثالث که

اسکارلیٹینا مالگنا است پس درین قسم گاهی در بیست و چهار ساعت و گاهی در روز ثالث و گاهی در رابع مرض مریض را هلاک میشود و دران علامات تائفس فیور موجود میباشند و درین قسم آنچه آثار بر جلد پیدا میشوند مائل به سیاهی بوند و در گلو ورم کم میباشد لیکن میوکس ممبرین آن سیاه بود و جا بجا بر میوکس ممبرین دهن و حلق آثار برنگ اغبر دیده میشوند و این لون زران بسبب مردن میوکس ممبرین حاصل میشود و جاییکه این آثار یافته شوند آنجا فساد و تعفن و موت در لحم عارض میشود و بر زبان و دهان خشکی بر میوکس ممبرین و رنگ خاکستری غالب میشود و هم بر زبان و لبها رنگ نیلگونی ظاهر میگردد چنانکه در تائفس فیور میباشد و گاهی از زخمهای که بر زبان و دهن پیدا میشوند خون کثیر سیاه رنگ خارج و جاری میشود و این در کثرت گاهی چنان جاری میگردد که از ان مریض فوراً هلاک میشود و زیر جلد بدن بسبب خرابی و فساد خون جا بجا داغهای سیاه پیدا میشوند و اکثر بسبب بیهوشی درین مرض مریض هلاک میشود و بچه که بسیار قوی باشد ازین مرض بسلامتی نجات نیابد و اگر ازین هم نجات یابد پس بسبب ضعف کثیر که بسبب این مرض در بدن پیدا میشود امراض دیگر عارض میگردند مثل اینکه غنغرینا یا ورم طبقه بیرونی چشم یا ورم میوکس ممبرین بینی و زکام یا ورم غده های گردن که بموازات سر استخوان فک اسفل اند و هم افتادن ریم در آن یا سیلان گوش که آنرا بلغت انگریزی اوترریا بضم الف و سکون او و فتح تای مثناة فوقانی و سکون های مهمله اول و کسر رای مهمله ثانی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف گویند پیدا میشود و از سیلان گوش گاهی فساد عظیم پیدا میگردد مثل اینکه از ورم مجری بیرونی گوش پرده گوش سوراخ میشود و از ان ورم عظام گوش که پس این پرده اند میشود و فاسد شده همراه ریم بیرون آمده و از ان فساد و ورم تا دماغ رسیده از ان در دماغ دمل پیدا میشود و گاهی در میوکس ممبرین و جلد زبان ورم میباشد و ریم از ان خارج میشود و گاهی روماٹیزم اکیوٹ از ان پیدا میگردد و این مرض خاص اکثر بعد هفته تا هفته این قسم که زمان انحطاط آنست پیدا میشود و همراه روماٹیزم مذکور گاهی ورم غشای خارجی قلب گاهی ورم غشای داخلی قلب و گاهی هر دو برابر پیدا میشوند و گاهی بدون حدوث روماٹیزم مذکور هم ورم غشای بیرونی یا اندرونی دل حادث میشود و گاهی استسقای لحمی از اجتماع آب زیر غشای خانه دار که تحت جلد است پیدا میشود و گاهی در غشای آبدار شکم یا غشای پلیورا آب از عروق بر ریخته مجتمع شده استسقای زقی پیدا میگردد و این هر دو قسم استسقا وقتی پیدا میشوند که سبوسه آن از جلد جدا میگردد و چه درین وقت میوکس ممبرین مجاری صغار که غلاف داخلی آنها هستند هم در بول جدا میشوند و بسبب آن بولس ام پیدا میشود و آب کثیر در خون میماند پس از عروق آب مذکور ریخته درین مواضع مجتمع میگردد اما هرگاه میوکس ممبرین ثانی در مجاری صغار بول پیدا میشود و زخم آنها بر طرف شده بول بخوبی جاری میگردد این استسقا که پیدا شده بود دفع میگردد و گاهی درین حالت که استسقا پیدا میشود و بول بعد احتباس یا قریب الاحتباس میرسد تشنج هم درین وقت پیدا میشود از نه خارج شدن بول یا درین وقت بیمار بسبب آن هلاک میشود العلاج در قسم اول که اسکارلیٹینا سمپلکس است مریض را خانه

وسیع دارند و این تدبیر و تدبیر تصفیه هوای مسکن علیل در همه اقسام بعمل آوردن ضرورست و روزانه دو بار در آب گرم اسفنج تر کنند
خواه باین طور که تا گردن نشانند یا تا کمر و در آب گرم نشانیده بخار آن تا گردن مریض رسانند و بر عایت فصل چنان لباس
پوشانند که بر جلد بدن گرمی ماند و مسهل بقدر قلیل از مثل روغن بید انجیر یا سکینیا سلفاس یا سیڈلیز لیوڈر نوشانند
و ایسیٹک ایسڈ دایلوٹ که سرکه مصفی ست در آب ساده بقدری که آب را مائل بحموضت سازد آمیخته بجای آب
شربت بنوشانند و این آب در نیجا به دو وجه زیاده مفید میشود اول برای تصفیه دم دوم بنا بر دفع اذیت حلق
در غذا شیر تازه گاو به آب ساده آمیخته یا شوربای مرغ که رقیق باشد یا ساگو دانه یا ارارو ٹ بالجمله هر غذای که زود
هضم و سهل الانحدار باشد بنوشانند و آشجوی رقیق که در آن قدری آب لیموی کاغذی و نبات آمیخته باشند بنوشانند و اگر
آنچه از انگلش پیل بارلی درست سازند الطف و انفع خواهد بود و برای تصفیه هوای مکانی دخان کبریت در هوای
مکان رسانند و سرکه و آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان علیل بپاشند که از ان زهر از هوا کم میشود و آکسیجن که در سرکه
زیاده است از ان جدا شده در هوای امنزه و از ان هوا صاف میشود و در قسم ثانی اسکارلیٹینا انگینوزا است بعد داشتن
علیل در مکان وسیع و تصفیه هوای مکانی سرکه با آب سرد یا گرم آمیخته وقت شدت حمی بذریعه اسفنج بر بدن بار بار طلا سازند
و بعضی از ڈاکٹران درین قسم مرض طلا کردن روغن کنجد یا شحم خنزیر را بر بدن علیل نافع دانند بدو وجه اول اینکه در ابتدای
مرض از ان بر بدن سردی حاصل میشود دوم آنکه وقت انحطاط مرض هرگاه سبوسه ساقط میشود بسبب طلا کردن روغن این
سبوسه چرب شده بر زمین می افتد و بهوا مبثوث و فاش نمیگردد و جا بگیر و شایع نمیشود سوم در ابتدای مرض بنوشانند این پاکولا
که در مقدار ده یا پانزده گرین باشد همراه نقوع گل بابونه یا آب ساده قی کنانند خصوصاً هرگاه مریض شکایت تهوع و غثیان
داشته باشد و زبان چرک آلوده برنگ خاکستری بود اما اگر خود قی بافراط آمده باشد درین وقت پلستر از خردل مسحوق درست
ساخته بر معده گذارند و تا ده پانزده دقیقه برآن و ارند و ادویه جوش خورنده مثل سیڈلیز پوڈر که در وزن بسی قلیل بود در آب ساده
حل کرده بنوشانند یا سوڈا کاربناس یا پتاس بای کاربناس همراه سائٹرک ایسڈ یا ٹارٹرک ایسڈ در آب حل کرده بنوسانند تا قی
دفع شود و اگر هذیان باشد موی سر تراشیده سرکه و آب سرد یا آنچه از میاه بارده مناسب دانند در آن پارچه تر کرده بر سر نهند
و اگر قبض شکم باشد مسهل لین بقدر قلیل از مثل سلفیٹ آف سوڈا یا میگنشیا سلفاس یا روغن بید انجیر یا سفوف جیلپ کمپونڈ
نوشانند و تاکید تقلیل وزن مسهل بنابر آنست که درین قسم خود ضعف میباشد اگر مسهل در مقدار زائد داده شود ضعف زیاده
خواهد شد و هرگاه ورم حلق زیاده بود برای دفع اذیت آن بخار آب گرم در حلق رسانند و کاسٹک نقره بست گرین در یک
اونس آب حل کرده از قلم موئین بر ورم دهن و حلق طلا سازند یا ٹنکچر اسٹیل در آب ساده بالمناصفه باهم آمیخته بر ورم حلق
طلا سازند الغرغره سرکه یک حصه و آب ساده سه حصه باهم آمیخته از ان بگرم غرغره سازند الغرغره ایضاً الکریٹاسی پرمنگناس یک
ڈرام یا هشت ڈرام آب ساده آمیخته از ان بگرم غرغره سازند و اگر بسبب زیادتی ورم حلق غرغره ممکن نباشد درین وقت

سلفیورس ایسڈ ڈایلوٹ یک ڈرام با هشت اونس آب ساده حلکرده بذریعه زراقه یا آله خاص که موسوم به
اسپری پروجو سر است بطور نفوخ در دهن رسانند ایضاً پوٹاسی پرمنگناس یک ڈرام و هشت اونس آب ساده حلکرده بذریعه
آلات مذکوره تا حلق و دهن رسانند و باید دانست که استعمال پوٹاسی پرمنگناس در غرغره و هم بطور طلا برای اصلاح
زخم حلق و دهن و رفع عفونت آنست و بجای آب مشروب آب محض از لیموی کاغذی یا تمرهندی بنوشانند صفت آب
ترش کرده از لیمو لیموی کاغذی پنج شش عدد قطعه قطعه کرده در ظرف چینی اندازند و بالای آن آب گرم که یک آثار باشد
بریزند و سربسته نگهدارند چون سرد شود در پارچه سفید مقطر کرده قدری نبات سفید در آن حلکرده وقت تشنگی هر قدر که بیمار
بنوشد بنوشانند صفت آب ترش کرده از تمرهندی بگیرند لب تمرهندی یعنی مغز مقشر آن یک پاؤ اتس و در ظرفی انداخته آب سرد
بست اونس بر سر آن ریزند و بعد ملائم شدن تمرهندی آب را صاف کرده نگهدارند و وقت تشنگی بعلیل چندانکه نوشد بنوشانند
لیکن بجائیکه قبض شکم باشد آب تمرهندی نوشانند و جائیکه شکایت قبض نباشد آب محض از لیموی کاغذی بنوشانند و در غذا
مریض یخنی گوشت بز یا گاو یا مرغ هرچه که مناسب دانند خوب قوی پخته و شیر ماده گاو و زرده بیضه نیم برشت خورانند و هرگاه
از خورانیدن اغذیه ضعف و کمزوری رفع نگردد شراب پورٹ وین یا برانڈی یا اسکی همراه بارک یا کینین و ایکوینا کاربناس
بنوشانند و این شش نسخه میشوند هرچه مناسب و میسر شود بنوشانند و اگر مجتنب از شراب بود آنرا ایکوینا کاربناس همراه یخنی
گوشت یا آب ساده حلکرده بنوشانند و قسم ثالث که اسکارلیٹینا ملگنا است آنچه در علاج تائفس فیور نوشته شده بعمل آرند
و هرگاه بیهوشی زیاده بود آب سرد از دور بر سر ریزند و اگر درد در حلق زیاده شود آنچه در قسم ثانی برای تدارک آن نوشته شده
بعمل آرند و درین قسم نوشانیدن کلورائڈ آف پوٹاس که یک ڈرام از آن در بست اونس آب ساده حلکرده باشند وقت تشنگی
هر قدر که بیمار بنوشد بنوشانند بهتر است و درین قسم هم ادویه مقویه مثل تائفس فیور از اول دهند و مهما امکن در حفظ قوت
مریض کوشند و آنچه مضعف قوت بود از آن احتراز نمایند و هرگاه در حالت ڈراپسی که عبارت از اجتماع آب در فضای
خانه دار جلد و ظهور اناسارکا یعنی استسقای لحمی ست مریض مبتلا شود اول پولٹس از تخم کتان و خردل سحوق که بستم حصه تخم کتان
باشد درست کرده بر پارچه آلوده برگرده ضماد سازند و مسهل که مخرج آب رقیق باشد مثل منگنیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی
یا سفوف جلاپ کمپوند بنوشانند و اگر سفوف ایلاٹیریم که آن مثل کنین جوهر مصفی ست از تخم حنظل ست از دوازدهم حصه گرین تا
ششم حصه آن همراه آب ساده بعد دو دو ساعت بنوشانند انفع باشد لیکن حد نوشانیدن این دوا آنست که اسهال
شروع شود و همچنین ٹنکچر آف ڈجی ٹیلس از پنج قطره تا ده قطره همراه ٹنکچر اسٹیل که آهن قدر بوده باشد روزانه سه بار بنوشانند و اگر از شراب
مجتنب بود سفوف ڈجی ٹیلس نیم گرین همراه آب آهن که پنج قطره باشد آمیخته بنوشانند و درین وقت که صورت استسقا ظاهر
شود مریض را در آب گرم نشانیدن یا بخار آن بدنش رسانیدن و لباس گرم پوشانیدن تا که همیشه جلد عرق آلود ماند
بسیار مفید است زیرا که ازین تدبیر ادرار بیشتر شود و گرده را از کار خود فرصت شده آرام حاصل میگردد و از ان ورم و اذیت آن

بر طرف میشود و صحت حاصل گردد و مادام که درده صحیح نشود تب پیدا و بر قرار اسهال بیمار شد و سبب فیری ایده الابیه همراه رعشه ... گیاهی
بروز نمی نماید و این دو را سا حیوان میپوشانند که علامات کمزوری و رقت خون بر طرف میشوند و آمدن سفیده بیضه در بول ... وقوف
نشود باقی آنچه امراض دیگر و سیری قسم پیدا شوند علاج آن نمایند لیکن هر گاه سیلان گوش پیدا شود در ان غور و تامل نمایند
پس اگر ریم از ورم مجری خارج اذن آمده باشد و همین عبارت ... فرمایند تا ورم ... داخل اذن نبود اما اگر ریم از داخل
اذن آمده باشد آنرا زنهار بند نکنند که آن صورت آفات است ایضاً باید دانست که گاهی از زیاده نوشیدن و با استعمال ...
بلادونا هم اذیت حلق و سرخی بر وجه و دستها و بدن پیدا میشود و از ان شبه اسکارلٹینا میشود خصوصاً در عوراتیکه بلادونا
را اکثر در معمولات باستعمال می آرند لهذا هر گاه صاحب مرض اسکارلٹینا نزد طبیب حاضر شود و شناخت کردن باشد اول از آن استفسار
فرماید که بلادونا خورده است یا نه اگر اقرار نمود دست و استعمال نمودن آن بطور معمول ترک کند و علامات دیگر غور کرده رفع
التباس نماید فتکلکی و اقسام ششم از امراض ... فیور است که آنرا ... اندی هم گویند و اکثر
اسکارلٹینا ... باسم ... و سکون ... و فتح میم و سکون الف ... و سکون ...
یعنی مثل ... ما ... هم ... و انیهم ... ست لازمه است که همراه آن درد اعضا و گاهی ورم غدد های زیر ... اسفل
و غدد های گردن ... و همیشه سرخی بر جلد بدن در ان خلا هم میشود و پیشتر از روز سوم تا پنجم سرخی ظاهر میشود
و گاهی از روز اول جلد سرخ میگردد و این تپ اکثر از هشت روز تا ده روز ماند و گاهی از ان زیاده هم مکث کند السبب
سبب آن تپ خاص است لیکن تا حال بحد تحقیق نرسیده که نباتی است یا حیوانی لیکن بدانکه رای در باره ډنگو فیور این است
که این تپ بسبب یک حیوانی یا نباتی که در هر هوا می باشد مثل حیوان خرد یا تخم نبات خرد پیدا میشود چنانکه از ان حصبه یا جدری
یا حصبه حادث میگردد باین نحو که این حیوان یا تخم نبات خرد بذریعه هوا در بدن انسان داخل میشود و در خون میرود و از خون
غذای خود گرفته کبیر و کثیر میشود تا اینکه در دوران خون در دماغ و اعضای دیگر رفته بآنها اذیت میرساند و از اذیت آن تپ
و اوجاع در اعضا پیدا میشوند و مادام که در خون استعداد تغذیه آنست این حیوان یا تخم نبات غذای خود میگیرد و چون
ماده غذای آن در خون نماند از ان خارج میشود و از خروج آن صحت حاصل گردد و ایضاً دیده میشود که این تپ هم مثل دیگر
امراض وافده عام و شایع میشود و گاه گاه در جای یک دو کس را هم عارض میگردد و اکثر این تپ یکبار در عمر انسان عارض میشود
العلامات گاهی قبل آن علامات منذره تپ ظاهر نمی شوند و گاهی هم یافته میشوند چنانکه بکرات مذکور شد اما اکثر این است که دفعتاً عارض میشود
و وقت عروض گاهی سردی ... و گاهی ... هم ... میگردد و درد سر و در بدن خصوصاً در مفاصل صغار انگشتان و کمر درد
پیدا میشود و گاهی در یک عصب درد زیاده میشود در هر جا که باشد و گاهی در یک چشم و گاهی از پس گوش درد شروع شده
تا شانه و دست میرسد و گاهی در مفاصل کبیره زیاده اذیت می باشد و بعد آن تپ حادث می آید و جلد بدن زیاده گرم و خشک می بود
و اکثر نبض سریع می باشد و گاهی با شدت حرارت جلد نبض بطی هم باشد و با شدت تپ درد سر و درد پس گوش زیر استخوان

قاعده راس خاصةً زیاده میشود و در حدقه چشمان هم درد زیاده محسوس میگردد و اکثر وقت شدت مرض همیکو هیمبرل ... بان
دینگی و حلق و قصبه ریه سرخ میشود و این سرخی چشم چنان میباشد که از زیاده گریه کردن سرخ میشود و تشنگی زیاده و
زبان سرخ بود و گاهی در معالی هم درد میشود چنانکه در قسم اول اسکارلیتینا که خالص است در دیده باشد و گاهی قی هم درین حمی
می آید و گاهی تشنج در عضلات بدن و تنکم و صداع میشود و در غدد های گردن که بموازی سر استخوان فک اسفل اند ورم زیاده میشود
و در بعضی مرضی ورم خصیه هم پیدا میشود اما هر گاه ورم خصیه پیدا میگردد پس تا زوال حمی باقی میماند و گاهی روز اول از عروض
حمی و گاهی روز دوم از آن و اکثر روز سوم یا چهارم سرخی اول بر جلد کف دست و پا ظاهر میشود بعده بر تمام بدن عام میگردد
و چون سرخی بالتمام بر بدن ظاهر شود حمی کم یا زائل میگردد و مریض در کمال ضعف باقی میماند و درین حال یکدو روز مانده بود
باز حمی روز سوم بر سکون رجوع میکند و همراه آن قی هم زیاده میباشد و علامات و اعراض سابقه شدید تر میشوند بعد سه روز یا
چهار روز یا روز دوم بعد عروض حمی ثانیه بثوره که مثل بثوره حصبه یعنی میزلز یا چیچک بر بدن ظاهر میشوند و هر گاه این بثوره
هم تمام و کمال بر یک دو روز بر بدن بروز و ظهور نماید این حمی ساکن ری هم زائل میشود و بیمار ضعیف شده در ادملاح ...
میماند و هم باید دانست که گاهی در بعضی در علامات مذکوره درین فرق هم دیده میشود مثلاً گاهی درد مفاصل زیاده و گاهی
کم بود و گاهی حمی پیدا شده بر طرف نمیشود بلکه باقی میماند تا اینکه سرخی پیدا شده بعد چند روز بثور سرخ ظاهر میشوند و اینچنین
هم گاهی بقدر تخم باجره یعنی گاورس و گاهی کوچکتر مثل دانه خشخاش میباشند و گاهی بعد زوال حمی و سرخی تا دو سه هفته گاه
در بعض اوقات دانه های سرخ و سرخی بر جلد ظاهر میشود و باز زائل میگردد و بالجمله اکثر درین حمی طبع با قبض میباشد
بسبب اجتماع خون در جگر و بسبب آن مقدار بواسیر زیاده میشود زیراکه خون از جگر بسوی دل به دشواری میرود و گاهی
کبد صفرا زیاده پیدا میکند و بسبب آن قی و اسهال زیاده میشود لیکن درین کسان بواسیر زیاده نمیشود و گاهی درین حمی
زیاده اثر زهر بر اعصاب میرسد و بسبب آن قی می آید و اشتهای غذا کم و هضم ضعیف میباشد و بسبب آن ذائقه
دهن خراب میگردد و هیچ چیز از ذوقات بر اصلیه خود محسوس نگردد بلکه یا تلخ یا تفه یا زیاده نمکین محسوس میشود و گاهی اختلاف
نبض زیاده میشود که یک قرعه ضعیف و یک قرعه قوی میکند و ضعف نبض زیاده میشود العلاج علاج خاص آن تا حال پیدا
نشده لیکن علاج اعراض آن باید کرد پس اول وقت شدت حمی در حوض سی اثر آب که حرارت آن در امتحان تهرمامیتر نود و پنج
یا صد درجه باشد نشانند و ابتدا نشانیدن دران آب سرد در آب مذکور ریزند تا بدرجه شصت و پنج حرارت آب حوض برسد
آن زمان مریض را بر آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند یا سرکه همراه آب سرد یا آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالش سازند
و اگر درد سر و گرمی راس زیاده بود سرکه با آب سرد آمیخته پارچه بان تر کرده بر سر نهند و برای تسکین عطش آنچه در علاج ... گفته شد
نوشته شده اشیای بارده نوشانند مثل آبجوی رقیق محض با آب لیموی کاغذی وغیره و اگر خوف اسهال نباشد سلفیط ...
یا مگنیشیا سلفاس یا سائیلیز پوڈر نوشانند و وقت شب ای لعرق و تسکین ... خورانند و برای رفع اوجاع ...

که بعد تخفیف شدت مسکند برومائیڈ پتاس از ده تا پانزده گرین و ایوڈائیڈ پتاس تا پنج گرین و سلوشن مارفیا بیست قطره در دو اونس
آب ساده حل کرده بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بنوشانند که ازین دوا و جامع نفع کثیر حاصل میشود ایضاً اله
هرگاه درد اعضا شدت کند مارفیا یا افیون مقدار کثیر خورانند و ازین خائف نشوند که مضر برای دماغ خواهد شد ایضاً اله
برای تسکین او جامع کلورل هائیڈریٹ همراه مارفیا نوشانند ایضاً اله کلورل هائیڈریٹ یا برومائیڈ پتاس نوشانند و
اگر درد بسیار شدید باشد برومائیڈ پتاسیم و کلورل هائیڈریٹ و مارفیا هر سه دوا را باهم آمیخته بنوشانند ایضاً اله
تنکچر های سائیمس و ودڑاام با آب ساده آمیخته بنوشانند لیکن در مریض جوان اگر ازین مقدار قلیل دهند مفید نخواهد شد و ایضاً
باید دانست که هرگاه اجتماع خون در جگر زیاده باشد درین وقت از نشانیدن مریض در آب گرم نفع کثیر حاصل میشود و بعد
برآوردن از آب خورانیدن بلوپل از پنج گرین و پلیای کمپونڈ پنج گرین وقت شب برای تنقیه جگر بسیار مفید است و صبح آن
سلفیٹ آف میگنیشیا همراه لائکر ایمونیا ایسیٹیٹس و آب ساده نوشانیدن یا نوشانیدن سڈلیز پوڈر زیاده نافع است
و بعد صحت و زوال مرض چون جگر بخوبی کار نه دهد و اشتهای طعام صاف نباشد نائٹرومیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ چند روز
نوشانند و هرگاه درد درین حمی در عضوی خاص باشد از سلوشن مارفیا که در آن مارفیا از شش حصه گرین تا چهارم حصه آن
باشد زراقه در جلد آنجا دادن بسیار مفید است و هرگاه درد اعضا زیاده باشد برومائیڈ پتاسیم بیست گرین همراه تنکچر بلاڈونا
که از پنج قطره تا ده قطره باشد با آب ساده که دو اونس بود آمیخته روزانه مکرر بعد دو دو یا سه سه ساعت نوشانیدن مفید است
و اگر وقت شب در وقت شدت او جامع اول مریض را ده پانزده دقیقه در آب گرم نشانیده بعد دوای مخدره نوشانند
بسیار مفید میشود و گاهی درین مرض از زیاده آمدن عرق و همچنین از اسهال که کثیر شود بخود آید فائده تام حاصل میشود پس هرگاه
شدت عرق یا کثرت اسهال که عارض شود مشاهده نمایند بی آنکه مودی به ضعف کثیر شود علاج نکنند و بند نسازند و از کثرت
آن خائف نشوند اما هرگاه بحد افراط رسیده خود مرض شود علاج حسب مناسب آنچه مکرر نوشته شده نمایند و آنچه
ضعف و درد اعضا درین مرض بعد زوال حمی باقی می ماند برای دفع آن کینین و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده
مقویه خورانند و هر که شراب خوار باشد او را وین شراب یا شراب برانڈی یا پورٹ وین شراب بنوشانند و آنکه از آن
مجتنب باشد او را ایمونیا کاربناس همراه مطبوخ بارک بنوشانند و دیگر آنچه از اعراض محتاج علاج شود و شدت
کند علاجش نمایند و اما قسم هفتم هفتم از اریپائف فیوریس ایری سپلس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر لام و سکون سین مهمله ماخوذ از لغت
لاطین است بمعنی سرخی و در لغت انگریزی آنرا روز بضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه بمعنی گلاب است و مراد
از اسم سرخی گلابی رنگ است و اول سرخی آن گلابی رنگ بود و هرگاه بحد کمال رسد برنگ ارغوانی گردد با لجمله اینهم
حمی ست لازم که در آن سرخی بر جلد بدن ظاهر میشود و گاهی در آن انفل میشن یعنی ورم حار در غشای خانه دار بدن عارض میشود

و چون ورم تا این عشار رسد ورم زیاده به بدن پیدا میگردد و این بر دو قسم است یکی آنکه این مرض اولاً و بالذات مثل حصبه یا
اسکارلتینا که تپ سرخ است بلا سبب ظاهر پیدا شود و آنرا بلغت انگریزی اڈی اوپاتک بکسر الف و کسر دال هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف یعنی
خود به خود پیدا شونده گویند دوم آنکه بسبب صدمه و زخم در کدام عضو از اعضای بدن مثل سر و غیره حادث شود و این را
بلغت انگریزی ٹرامٹک بکسر تای هندی و فتح رای مهمله و سکون الف و فتح میم و سکون الف و کسر تای مثناة و سکون کاف
یعنی آنچه بسبب رسیدن زخم یا صدمه به بدن پیدا شود میخوانند. الاسباب سبب هر دو قسم زهر خاص است که از اثر
این مرض پیدا میشود مثل زهر میزلز و اسکارلتینا و بتحقیق آنکه حیوانی یا نباتی بود تا مرست اما این مرض هم گاهی
مثل دیگر امراض وبائی شایع و عام یافته میشود و گاهی خاص هم برای یک دو نفر عارض میگردد و آمدشد هر آن در
بیمارستان از تعفن هوای عفنه پیدا می شود و چند قاعده ایریسپلس فیور آنست که در نظر انسان یکبار عارض میشود لیکن
این مرض بر خلاف آن چون یکبار کسی عارض شد دیگر اگر این کس زیاده ضعیف گردد لیکن اگر دری قوت باشد و اشتر باشد یا استعداد
... یا نقرس خون آن بود بادی اسباب معینه این مرض مثل هوای بارد یا زخم بدن یا این مرض مبتلا میشود و در این کس
بار بار این مرض عود میکند و از تجربه ثابت شده که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و تحقیق گاه زهر این
مرض به زنان نوزائیده رسد آنرا مرض پیورپرل فیور یعنی تپ مخصوص زنان نوزائیده پیدا میشود پس هر که در علاج یا خدمت
و پرستاری مریض مرض ایریسپلس مشغول باشد او را باید که نزد زنان نوزائیده نرود و اگر ضرورت داعی شود بعد غسل بدن و
پوشیدن لباس دیگر رود و گاهی به میشود که هر گز نزد مریضه پیورپرل فیور میامد یا نزد آن آمد و وقت مبتلا به مرض ایریسپلس
مبتلا می شود و از ان دانسته میشود که از پیورپرل فیور ایریسپلس و از ایریسپلس پیورپرل فیور پیدا میشود العلامات
اما علامات قسم اول که اڈی او پاتک است پس باید دانست که چون زهر این قسم در بدن داخل میشود کیفیته در بدن مریض مخفی مانده
و کدام اثر آن ظاهر نمیشود من بعد علامات منذره حمی عموماً که مکرر مذکور شده اند پیدا میشوند و بعد گذشتن یک روز یا دو روز علامات
مذکوره مریض گاهی سردی و گاهی گرمی در بدن خود می یابد و بعد آن تپ ظاهر میشود و درد سر و درد بدن و غثیان و قی نیز پیدا
میشود و گاهی قی هم می آید و بعد روز سوم یا چهارم سرخی بر جلد بدن هر جا که افتد ظاهر میشود اما اکثر در بینی یا بر رخسارها
یا بر نرمه گوش اول ظاهر میشود و جائیکه اول سرخی نمودار شده آنجا ورم هم پیدا گردد و این ورم و سرخی آناً فآناً زیاده میشود
و از زیادتی ورم حارجی حاد و قوی میگردد و چون این سرخی بر بینی و رخسار رسد همراه آن به تمام وجه ورم و سرخی و سوزش
و حرقت پیدا میشود و از کثرت ورم پلک از چشمان جدا و کشاده نمیشوند و از کثرت ورم رفیقان و عزیزان مریض هم مریض را
نمیشناسند و چون ورم بر وجه زیاده شود در ان و خشکی و سختی پیدا میگردد بسبب اینکه آب کثیر زیر جلد خانه دار جمع
میشود و اکثر درین مرض در حلق علیل هم ورم یافته میشود چنانکه در مرض اسکارلتینا سمپلکس بود و گاهی درین ورم آبله ای سب

[illegible]

پیدا میشود و گاهی ریم هم پیدا میگردد خصوصاً جائیکه غشائی خانه دار زیاده است مثل حلقهٔ بالای چشم که دران این غشا زیاده است
و گاهی این مرض فقط بر وجه می افتد و بعد آن زائل میشود و گاهی اول بر وجه حادث میشود و بعد دو سه روز از وجه منتقل شده بر
جلد راس میرود و از آن پس گردن و از آن بر تمام بدن گردش کرده میرسد اما هرگاه بر جلد سر رسد آن زمان خوف هلاکت غالب
میشود زیرا که درین وقت درد سر عظیم پیدا میگردد و گاهی هذیانات و بیهوشی و گاهی همراه این هردو تشنج قلیل و ارتعاد عضلات
پدید آید و در جلین پیدا میشود و چون این علامات یافته شوند دلیل ورم کردن غشا از اغشیهٔ دماغ بود و درین وقت مریض
اکثر بعالم بیهوشی مبتلا شده هلاک میگردد و هرگاه ورم حار جلد بغشای خانه دار بقوت میرسد و فساد غشای مذکور زیاده
پیدا شود درین وقت ریم هم پیدا میگردد لیکن در ورم وجه ریم کمتری افتد مگر در حلقهٔ چشم پیدا یا علی البته قدری ریم
ظاهر میشود اما هرگاه این ورم بر جلد دست یا پا زیاده شود درین مواضع هم ریم پیدا میشود و لیکن هرگاه درین مرض حار
در ورم غشای خانه دار ریم پیدا میشود درین وقت این مرض باعضای دیگر منتقل نمیشود بلکه در عضو یکه ریم پیدا شده
همانجا میماند و [illegible] قسم ثانی که ظاهرا [illegible] است و بسبب رسیدن زخم پیدا میشود اکثر از رسیدن زخم بر یافوخ
یا بر وجه میشود و هرگاه در خون کسی استعداد حدوث این مرض باشد چنانکه در قسم اول مفصل نوشته شده از زخم کلان
و کوچک که بر بدن رسد خصوصاً بر وجه و یافوخ این مرض پیدا میشود ایضاً باید دانست که هرگاه زخم بر بدن بنحوی رسد
که کناره های زخم راست و صاف باشند مثل زخم شمشیر یا کارد و نشتر ازان این مرض کمتر میشود اما هرگاه زخم چنان بر بدن
رسد که کناره های آن کج باشند و زاویه ها دران زیاده بوند مثل زخم چوب و غیره ازان این مرض زیاده حادث میشود
و گاهی هرگاه زخم تا غشای زلیفیه دار رسد از زخم زیاده این مرض متولد میگردد بالجمله هرگاه بعد زخم این مرض حادث میشود
اکثر بر کنارهٔ زخم و گاهی قریب زخم سرخی پیدا میشود و چون بر کنارهٔ زخم سرخی حادث شود کناره های آن غلیظ و سرخ میشوند
و ریم که ازان جاری بوده خشک و بند میگردد و اکثر یک روز قبل از ظهور سرخی بیمار قدری احساس حرارت در بدن
خود مینماید و بعد ظهور حمرت تپ می آید پس اگر مرض تنها در جلد بود تپ قلیل می آید و اگر تا غشای خانه دار ورم و سرخی برسد
تپ حاد و قوی می آید و ایضاً چون تا غشای خانه دار ورم حار برسد در جسم ظاهر هم زیاده پیدا شود و هرگاه که در ورم سر
انگشت نهاده غمز کنند نشان غمز در لحم باقی ماند بسبب اینکه قدری آب در غشای مذکور از عروق و خون ریخته دران مجتمع میشود
و درین وقت بر سرخی قدری سیاهی دیده میشود و اگر زیاده آب در غشای مذکور مجتمع شود یا زیادتی ورم سختی و صلابت
و درشتندگی هم در ورم جلد محسوس میشود پس بعد اگر علاج کرده شود سرخی روز بروز زیاده و عام بر بدن میشود
تا هشت روز روز بروز زیاده میشود و بعد هشت روز خود بخود یا از علاج کم میگردد و اگر کم نشود و بعد هشت روز حمی
سکندری که مثل تپ دق وقت پیدا شدن ریم می آید حادث میشود و در جلد بدن ورم زیاده میشود و گاهی آبله های
کثیر پر آب بر جلد بدن پیدا میشوند و دران آب و ریم دیده میشود و هرگاه بر ورم جلد انگشت نهاده تغمیز کنند و ا[illegible]

و هرگاه بالای چشم غشای [illegible] زیاده [illegible] و دران ورم [illegible] پیدا [illegible] میشود

دانسته میشود که زیر جلد ریم مجتمع ست و این اجتماع در غشای خانه دار میباشد پس اگر درین وقت ریم را خود بر نیارند
مثل دمامیل دیگر منفجر شده ریم خارج میشود لیکن بعد انفجار گاهی جلد بدن و غشای خانه دار فاسد و متعفن شده میریزد
و آنجا اعصاب و عروق و شرائین و عضلات که زیر جلد مستور میباشند دیده می‌شوند و درین وقت اگر مریض ضعیف القوت
یا طفل یا شیخ کبیر باشد برای آن خوف هلاکت میباشد و اکثر هلاکت درین وقت از کثرت اسهال میشود و گاهی درین وقت
پائمیا یعنی پیدا شدن ریم در خون پیدا می‌شود و از ان گاهی ریم بر قلب مجتمع میگردد و گاهی در دماغ و گاهی در جگر و گاهی
در اعضای باطنه دیگر از رسیدن ریم در آنها دمل پیدا میشود العلاج هرگاه مریض جوان قوی باشد پس اگرچه
قدمای اطبا در ابتدا اول تجویز فصد کرده اند تا ورم کم شود لیکن چونکه از فصد کمزوری در خون [illegible] یا [illegible] میشود
و سبب آن در آخر برای این مرض مضرت حاصل میشود لهذا از فصد [illegible] بلکه عوض آن [illegible]
و ملینات [illegible] اکتفا نمایند و از ان کار [illegible] که [illegible] و تقلیل [illegible] اول [illegible] از [illegible]
مثل میگنشیا سلفاس و میگنشیا کاربناس که هر دو را با هم آمیخته [illegible] ساده [illegible] و [illegible] افضل است [illegible]
نوشانیدن جرعه سوڈا کاربناس یا نوشانیدن لائیقر سوڈا و سوڈا کاربناس قائم مقام آنست و اگر بعد اسهال هم حمی
قوی باقی ماند ادویه معرقه و ملینه [illegible] مثل [illegible] انٹمونیل [illegible] یا [illegible] انٹمونی یا [illegible]
جامع تعریق و تلیین [illegible] نوشانند و اگر همراه آن [illegible] گاهی [illegible]
شود یا کم گردد از نوشانیدن ٹنکچر اسٹیل نفع کثیر حاصل میشود پس باید که از پانزده تا بیست قطره [illegible] قطره [illegible]
همراه آب ساده که مقدار موافق ضعف و قوت مریض بعد چهار چهار ساعت یا بعد یک یک ساعت بنوشانند پس اگر مرض [illegible]
و تنها در جلد بدن بود مقدار قلیل از آن دادن کافی باشد و اگر در غشای خانه دار هم بود [illegible] مقدار آن [illegible]
و در مقدار قلیل درین وقت فائده حاصل نمی‌شود و هرگاه مرض [illegible] باشد بعد یک یک ساعت نوشانیدن
ٹنکچر اسٹیل نافع و مانع از ازدیاد مرض میشود و بحسب تجربه [illegible] اکثر [illegible] ثابت شده که اگر ٹنکچر اسٹیل
را درین مرض بعد یک یک ساعت بنوشانند مرض در سه چهار روز کم میشود یا [illegible] رسیده [illegible] الا تا هفت یا [illegible]
روز بروز زیاده میشود و غذای مریض قوی باید که سکاب و لطیف [illegible] مثل شیر گاو یا شوربای لحم رقیق یا ارا روت
یا آش جو یا [illegible] رقیق و اگر مریض ضعیف باشد آخر اهم مسهل از مسهلات مذکوره [illegible] قلیل المقدار تا زیاده از یک دو بار
اسهال نشود و از ابتدای مرض تقویت این مریض ملحوظ دارند و برای آن [illegible] یا [illegible] تنها یا همراه [illegible]
امونیا کاربناس نوشانند و اگر [illegible] از شراب باشد امونیا کاربناس تنها بنوشانند و اغذیه جیده مقویه خورانند و
ٹنکچر اسٹیل چنانکه در مریض قوی می‌نوشانند همچنین مریض ضعیف را بحسب قوت و ضعف مریض می‌نوشانند که بر آن اعتماد
در علاج این مرض زیاده است اما کسانیکه در بول [illegible] [illegible] [illegible] مثل [illegible]

و الیوتیا هرگز ننوشانند که مضرست بلکه عوض آن نوشانیدن شوربای لحم و تنکچر اسٹیل اقتصار کنند و چونکه درین مرض هم
حرقت و سوزش بر جلد زیاده میباشد پس برای تسکین آن اشیای بارده بالفعل مثل سرکه و آب سرد بر جلد نه نهند چنانکه
و حمیات دیگر ادویه بارده را بر جلد طلا میکردند درین مرض طلا نساختند که درین مرض مضر میباشد و بسبب آن این
مرض از یک جا بجای دیگر و از عضوی بعضوی دیگر منتقل میشود اما هرگاه تنها ورم در جلد بود از پاشیدن اشیا کاربنات
یا اراروٹ یا میده گندم بران ارام و تسکین در حرارت حاصل میشود اما اگر در غشای خانه دار هم باشد و از ان آبله بر جلد پیدا
میشود درین وقت از پاشیدن اشیای مذکوره بر آبله سختی و غشا ریشه پیدا میگردد و از ان مریض متاذی میشود پس درین وقت
اولی آنست که در آب مطبوخ پوست خشخاش که گرم باشد پارچه فلانل را تر کرده فشرده بر ورم نهند یا در مطبوخ گل بابونه فلانل
یا اسفنج را تر کرده فشرده بگرم بر ورم نهند و چون سرد شود پارچه دیگر که حار باشد تبدیل نمایند و اگر پوست خشخاش و گل بابونه
هر دو را در آب جوشانیده در ان پارچه فلانل تر کرده فشرده گرم بر ورم نهند انفع باشد ولیکن چون این تدبیر همیشه ممکن
نمیشود لهذا و وقت متعسر بودن آن صمغ عربی محلول باب را که قدری غلیظ باشد از قلم مویین بر ورم طلا سازند که بسبب آن
هم ابتدا خشک شدن ورم منع میشود و هوا بان نمیرسد همچنین اگر کلوریت را که دوای مرکب از کلور فام ست از قلم مویین بر ورم
طلا کنند مفید ست ایضا طلای گلیسرین هم نافع ست و اگر کدام دوا ازین ادویه میسر نشود روغن کنجد طلا سازند و ایضا
باید دانست که هرگاه این مرض از وجه بسوی جلد راس مائل و اراده نقل کند یا از بدن بسوی گردن و وجه مائل شده و
خواهد که برود درین وقت ضرورست که آنرا از رفتن بازدارند و بجای که هست محبوس سازند و منع آن از نقل بانچ طور ممکن است
که اصل کاسٹک نقره را که دو ڈرام باشد در یک اونس آب ساده حل کرده از قلم مویین گرد ورم بطور خطی که فی الجمله عریض باشد
بکشند تا از ان قدری ورم پیدا شده و از نقل کردن مرض مانع شود اما اگر ورم بر جلد سر باشد و آثار فرود آمدن آن ظاهر
شوند پس زنهار آنرا منع نکنند زیرا که فرود آمدن آن از سر بهتر ست و الا خوف آنست که در سر فرو رود و موجب هلاکت شود
و هم طلا کردن تنکچر ایوڈین گرد ورم مذکور برای منع کردن نقل آن قائم مقام کاسٹک نقره ست بلکه اگر ورم بر وجه باشد
درین وقت طلا کردن تنکچر ایوڈین از کاسٹک نقره محلول باب بهترست زیرا که گاهی اثر کاسٹک نقره محلول باب که قوی باشد
زائل نمیشود پس از ان در وجه بعد صحت عیب پیدا خواهد شد و اثر تنکچر ایوڈین باقی نمیماند و هرگاه ورم و سرخی بر وجه نباشد
بلکه بر سر و بدن بود و غشای خانه دار هم شریک جلد باشد درین وقت از نشتر جا بجا در جلد بقدر ربع انچ زخم پیدا کرده
دهند و بعد آن آب پوست خشخاش تکمید سازند تا خون زیاده از زخم جاری شود تا بسبب آن قدری آب و خون خارج شده
ورم کم گردد و بهترست چه بعد این تدبیر ریم هم نمی ماند و تعفن و فساد هم در جلد حادث نمی شود و هرگاه در ورم ریم پیدا شود بزودی
از نشتر کشاده ریم را برآرند و بعد آن روغن کاربولک یا ڈایلوشن بر زخم طلا سازند و مریض را گوشت ساده و زرده
تخم مرغ و الیوتیا و پورٹ وین خورانند و نوشانند تا از حدوث ضعف مامون شود اما قسم منتشر ازین قسم اقل فرق دارد

فوله تسکین در حرارت حاصل میشود زیرا که درین مرض گاهی آبله هم پیدا میشود پس اگر قبل پیدا شدن آبله تسکینی وارد شود و بعده در آبله ماده پیدا شود تعفن ... آبله میشود و هم بسبب آن هوا ماده را در محل مرض نمیرسد چه او مثل جلد جدید میگردد و ازان اذیت کم میشود و ازان خون ریختن عضو کم میآید ... کم میشود

که آنها دلالت دارند پیستیس و بلاگ انگریزی پلیگ یعنی مرض موتان یا عذاب ردی بعربی طاعون نامند و این هم از حمیات
لازمه است که کم و زیاده میگردد و متعدی و شایع میشود و اکثر موجب هلاکت مریض میگردد و همراه آن غده های بدن که موسوم
به لمفیٹک گلاندز اند متورم میشوند و مراد ازین آنست که آنچه غده های موسوم به لمفیٹک که زیر جلد بدن اند و مجاری آب
بیرنگ از خون در آنها داخل و از آنها خارج شده آب خون را در وریدی کبیر که بجانب یمین قلب است میرسانند ممکن است که همه متورم شوند
اما اکثر از آن غده های گردن و بغل و اربیه درین مرض متورم میشوند و هم دمل موسوم به کاربنکل از سر دل نشانی ماهم دارد و پیدا
میشود و بر تمام بدن هم اغشای مختلف الالوان بر جلد بدن پیدا میشوند و این مرض قدیم است و از تحقیق ثابت میشود که این مرض از ملک
حبش یعنی افریقه پیدا شده در ملک های دیگر مثل عرب و استنبول وغیره که آنجا بخوبی اهتمام در صفائی شهر نیست میرسد قبل ازین
در ملک یورپ مثل لندن و ملک روس و فرانس هم بسبب شایع شده خلق کثیر کشته بود لیکن از وقتیکه اهتمام در
صفائی شهر زیاده شده مدت وقوع آن در آن ملک نگردید و تا حال در ملک حبش هر سال میشود اما سبب آن
زهر خاص است که از آن این مرض پیدا میشود اما اینکه حیوانی است یا نباتی یا مرکب از هر دو هنوز بخوبی ثابت نشده لیکن این هم
خاص جائیکه در شهر کثرت مردم زیاده بود و مزابل و قاذورات و عفونات و آبهای متعفن و آجن و گاه های فاسد و چراگاه ها
مجتمع باشند اکثر پیدا میشود و لهذا با وصف کثرت متعدی و شایع میگردد و چنانکه مرض بیضه شایع میگردد و جائیکه اهتمام صفائی شهر
زیاده است و قاذورات و عفونات نبود آنجا حاکم کمتر میشود و هم میگویند که هرگاه گرمی هوا در ملک حبش بحدی میرسد که زیاده
بسیار از گرمی هوا کم از شصت درجه و زیاده از هشتاد درجه میرسد آن زمان این مرض آنجا پیدا میشود و درین وقت در آن ملک
سردی میباشد زیرا که هوای آن در فصل حار بسیار گرم میباشد و ازین دانسته میشود که از زیاده حرارت این زهر فانی میشود
و هم وقتیکه این مرض شروع در شیوع خود میکند زهر آن بسیار قوی التاثیر میباشد یعنی در اول شیوع خود زیاده مهلک است و چون
زمان زائد بر شیوع آن بگذرد تاثیر آن ضعیف میگردد و مریضان از آن نجات می یابند اما چگونه این زهر در بدن داخل میشود
و چگونه شایع میگردد پس بعض محققین میگویند که اکثر این زهر از راه مسام جلد در بدن داخل میشود و از لباس مریض در بدن
صحیح میرود و بهمین ذریعه عام و شایع میگردد العلامات بدانکه در ابتدای این حمی مثل دیگر حمیات شروع میشود لیکن بر حسب
شدت آن سه قسم اند اول آنکه قلیل و خفیف باشد و در آن تپ قلیل و درد سر بود و سستی بسیار مخالف سخت صحیح مبتلا شده غالبا
بود و گاهی قی هم آید و درین قسم خفیف الاعراض ورم غده که قلیل کم دیده میشود و اگر پیدا شوند قلیل میباشند و زود تحلیل از آن
میشود و درین قسم خوف هلاکت قلیل است و این قسم وقتیکه شیوع مرض بعد از زیاده کم میشود حادث میگردد و وقت صحیح درین قسم
خفت در حمی و اعراض آن میشود و بعد گذشتن دو یا سه از روز حمی یا دیگر اعراض شدت و زیادتی میشوند قسم دوم در آن
مریض دفعة حالت مثل حالت سکران قوی التسکر پیدا میکند مثل اینکه تاب رفتار نداشته باشند و در ایستادن و در راه رفتن هم
مائل میشود راست رفتن نتواند پاهای آن بر زمین قائم نمیشوند و بر روی علیل هم آثار سکر ظاهر میشوند مثل اینکه چشمان آن سرخ

میشود و کلام با فصاحت ادا نکند و غشیان غالب بود و قی می آید و در قی صفرا اولاً خارج میشود و بعد از آن شی سیاه رنگ در قی
برمی آید و اکثر اسهال عارض میشود و تپ گاهی زیاده و گاهی کم میماند لیکن نبض همیشه سریع ولین بود و گاهی هذیان و اختلال
حواس هم میباشد و این هذیان گاهی قوی و گاهی ضعیف میباشد و گاهی همراه هذیان وثوب و غضب و حالت مشابه بحال مانیا
بسبب ورم غشای دماغ هم پیدا میشود و در روز اول که ابتدای مرض بود زبان رطب میباشد و در وسط آن سفیدی بود و
برکناره و نوک زبان سرخی دیده میشود و در روز دوم یا سوم زبان خشک و سیاه میشود و برگوشت درمیان دندان غشای سیاه رنگ
پیدا میشود و بول در بعض بسیار سرخ میباشد و گاهی در آن خون هم بمقدار قلیل می آید و اکثر درین قسم بول در گرده پیدا نمیشود
و بسبب آن قلت یا احتباس بول پیدا میگردد و ایضاً در روز دوم یا سوم غده های گردن و بغل و اربیه متورم میشوند و دمل کوچک
در اعضای بدن مثل راس و کف دست و کف پا و در دیگر اعضای بدن هر جا که برآید برمی آید و همچنین داغهای مختلف الالوان بر جلد
ظاهر میشوند و اکثر در روز چهارم یا پنجم در شدت بیهوشی مریض هلاک میشود لیکن گاهی بیمار ازین حالت هم نجات یافته زنده میماند
پس اگر بیمار لائق سلامت است در آن روز خامس اول زبان نرم میشود و بر جلد بدن عرق می آید و اورام غدد مذکوره
کم شده زائل میشوند یا در آن ریم افتد یا صلابت پیدا میشود و اگر کاربنکل هم موجود باشد از آن دیا روزانه که خاصه کاربنکل است
منضم شده بر یک جا میآیند و داغها که بر جلد بدن پیدا شده بودند زائل میشوند و در هشتم مرض دفع شده ضعف و نقاهت باقی
میماند و در ثالث آن که هلاک قوی است و در آن این اعراض که مذکور شدند بر کمال قوت و حدت میباشند مثل تا نفس قوی مهلک
قوی و از کثرت ضعف مریض مثل مرده بر بستر افتاده ماند و نبض صغیر و ضعیف و سریع میباشد و داغها که بر بدن پیدا میشوند درین قسم
کبیر سیاه میباشند و مریض بر پهلو بیهوش میشود و بر لب و ناخنها سیاهی غالب میگردد و درین حالت مریض از بست و چهار
ساعت تا چهل و هشت ساعت هلاک میشود و گاهی بعد چهل و هشت ساعت اعراض قلیل و خفیف میشوند و نبض قدری قوی
میگردد و بر جلد قدری گرمی ظاهر شده و چشم سرخ و زبان خشک و سرخ شده تپ قائم میگردد و در روز ثالث این حمی اورام
غده های مذکوره و کاربنکل و داغهای سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند و شاید درین وقت که این اورام پیدا شوند مریض زنده
ماند لیکن اکثر آنست که درین قسم نجات از موت نمیشود و از بست و چهار ساعت تا چهل و هشت ساعت مریض هلاک میگردد و در
اورام غده های مذکوره ریم نمی افتد تا که حمی روز هشتم یا نهم زائل نگردد پس بعد زوال حمی رفته رفته تقیح در مواد ورم غده ها
می آید و ریم پیدا میشود لیکن از پانزده روز تا بست و هفت روز لائق داخل کردن نشتر نمی باشد و محققین گفته اند که هرگاه در
اورام غده ها ریم افتد دلیل سلامت علیل است و شاید سببش آن بود که افتادن ریم دلیل قوت است چه بدون آن ریم پیدا
نمیشود پس هرگاه در بدن مریض قوت عود کند دلیل سلامتی خواهد بود و ایضاً باید دانست که از علامات عامه طاعون
که در جمیع اقسام آن یافته شوند احساس درد و ثقل است بمقابل دل که بسبب ورم قلب میشود چنانکه در انجینا پکتورس یعنی خناق الفؤاد
یافته میشود و هم کبد و طحال درین مرض متورم میشوند و در تنفس هم دشواری یافته میشود زیرا که ریه هم بسبب نمونیا شرکت

قلب میشود و هم هرگاه قلب متورم شده ضعیف میگردد و از آن خون بخوبی در ریه نمیرسد از آن ریه هم ضعیف میشود و بسبب تضرر آن
در تنفس دشواری ظاهر میگردد و ایضا باید دانست که آنچه نوشته شده که درین مرض دمل کاربنکل هم بر می آید پس مراد از آن این است
که اکثر این دمل هم پیدا میشود نه اینکه بر آمدن آن ضروریست چه گاهی بر می آید و گاهی حادث نمیشود و بالجمله ضرور و لازم مرض
نیست اما اگر بر می آید پس بر سر و بر چهره و بر دو کف دست و پا بر می آید اما آنچه درین مرض کاربنکل پیدا میشود پس آنهم بر سه قسم است
یکی آنکه دانه کوچک مثل بثره بر جلد ظاهر بدن افتد و از آن مقدارش زیاده نشود پس خشک گردد دوم آنکه از مقدار بثره عظیم بود و تا
غشای خانه دار رسیده باشد و در آن آب هم می آید و عفن گردد و از اخراج لحم عفن از آن صحت شود قسم سوم آنکه از قسم ثانی هم
زیاده عمیق باشد و تا غشای ریشه دار و استخوان رسیده باشد و آن متعفن میشود و بدبو از آن زیاده می آید و آنچه داغها درین مرض
بر جلد پیدا میشوند آنها هم بر چند قسم اند اول آنکه سرخ خالص الحمرت بوند دوم آنکه در سرخی آنها قدری سیاهی باشد مثل رنگ
ارغوانی سوم آنکه برنگ سیاه باشند و حادث شدن داغها عموما علامت ردی ست لیکن ظاهر شدن داغ سیاه اردی است
و مدت بقای این مرض از دو سه ساعت تا پانزده یا بست یا سی روز ست و بعد حدوث این مرض عاملا این مدت در مرض زنده
میماند و هم بدانکه هرگاه درین مرض عموما در اقسام ثلثه آن روز ثالث یا رابع یا خامس بر بدن عرق ظاهر شود و بر [illegible]
افتد آنها را دلیل سلامت دانند و هرگاه ضعف در مریض زیاده پیدا شود و هذیان عارض گردد و داغهای مختلف الالوان یا سیاه بر جلد
بدن پیدا شوند و خون از بینی و دهن و در بول و اسهال جاری شود آنرا دلیل هلاکت او دانست العلاج هرگاه مرض حاد
و قوی باشد نه مهلت علاج میسر میشود نه علاج مفید می آید و ایضا الحال کدام دوای نافع برای دفع آن یا کدام تدبیر که غیر
ادویه باشد و مخصوص برای این مرض نافع بود مثل کنین برای تپ اشرسنت قبول یافته نشده لیکن هرگاه مرض قوی نبود
در رفع شکایت اعراض موذیه آن و حفظ قوت علیل کوشش کردن مفید میشود و آنچه در کتب قدیمه و جدیده به نسبت علاج آن
نوشته اند از آن نفع بین ظاهر نمیشود بلکه از استعمال آنها ضرر پیدا میگردد چنانچه از فصد ضعف و از مالیدن روغن بر بدن علیل
اذیت آن زیاده میشود و از خورانیدن کیلومل مرض اسهال پیدا میشود و بالجمله بعضی علاجات که در کتب قدیمه مذکور اند دیده شده
که مریض هلاک میشود لیکن از علاج اعراض موذیه و تقویت علیل فائده حاصل میشود پس در ابتدای مرض اگر مریض قوی باشد
اول قی کنانند از اپیکاکوانا و بعد آن مسهل دهند از قبیل میگنشیا سلفاس یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیٹز پوڈر یا سفوف جلاپ کمپونڈ
آما هرسه بارکه حسب مناسب دهند قلیل المقدار دهند تا ضعف پیدا نکند و بعد آن دوای ترش مثل الکوہل ایتھر نائٹر اسپرٹ ایتھر نائٹر یا
و پتاس نائٹراس نوشانند و بعد آن اینکه در آن جنرال اسید مثل نائٹرک اسید یا ہائیڈروکلورک اسید یا سلفیورک اسید ڈائلوٹ یا
سلفیورک اسیڈ ڈائلوٹ بقدری که آب را قدری ترش کند اندا ختہ وقت تشنگی بنوشانند و برای تصفیه خون
کلوراٹ آف پتاس بنوشانند که از آن آکسیجن و پتاس هر دو در خون حاصل و زیاده میشوند و بسبب آن خواص صاف
و قوی میگردد و در وقت خفت مرض که وقت صبح میشود کنین تا نیچ گرین بنوشانند و برای دفع اذیت در روز و شب

افیون خالص حب باشند و آب جا کرده یا سنگراو بیاپی یا الاکراه بیاپی سته بشیوس مخ شانند وافند چه چهه خفیفه مثل شیر ماده گاو یا شوربای لحم واده
مانند شیرات انار ی وامیونیا کاربناس خورانند و نوشانند و مجتنب از شراب امیونیا کاربناس نخ شانیدن بهتر است بالجمله آنچه برای تقویت اعضا
تا ئیفس فیور نوشته شده اند آنها را اینجا هم بدهند و تصفیه هوای مسکن از آنچه رافع عفونت و بوی بد باشد ضرور ملحوظ دارند و هر روز
تصفیه هوا بعمل آورده باشند از مثل پاشیدن سرکه و آب بر زمین و دیوارهای مسکن کلورائید ایضا پرمنگناس پوتاس یا کاربالک ایسڈ
با آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان مسکونه علیل پاشند و سلفر را بر آتش انداخته دخان آن در هوا رسانند و چنان انتظام
نمایند که هوای اندرون مکان بیرون رود و هوای خارجی صاف در مکان داخل شود و بدن مریض را هر روز خوب صاف کرده
باشند و هر روز تبدیل لباس مریض نمایند و آنچه لباس مریض پوشیده باشد آنرا در آب بسیار گرم جوشانیده شسته و زیر آفتاب
نهاده خشک سازند و کسانیکه نزد مریض در خدمت گذاری و پرستاری آن مشغول میباشند بر ایشان تاکید نمایند که هر روز بر بدن
خود روغن مالیده باشند تا بسبب آن مسام جلد ایشان مسدود شوند و زهر طاعون بذریعه مسام در بدن ایشان نرود
ایضا باید دانست که در ملک هند مرضی مشابه این حمی میشود که آنرا بلغت انگریزی پالی پلیگ بفتح بای موحده فارسی و سکون
الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی یعنی طاعون موضع پالی نامند و پالی مقامی از ملحقات ملک بنگال است و بزبان هندی
آنرا مها مری بفتح میم و های هوز و سکون الف و فتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی یعنی مرگ عظیم نامند و اکثر این
در هندوستان بیشتر در ریاستهای راجپوتانه میشد و بعد اهتمام در صفائی بلاد شیوع آن از دیار مذکوره موقوف شده تا حال
در بعض جبال که قریب سرحد نیپال است و آنجا عفونات و قاذورات زیاده میباشد گاهی شایع میشود باید دانست که این حمی
حمی طاعون میباشد و فرق همین است که درین مرض پیراتر یا ده نقصان میرسد و بعضی میگویند که این مرض بعد از...
ملک پیش میشود و احد الحقیقت اند و بعضی میگویند که طاعون و پالی پلیگ واحد اند لیکن این قسم تائیفس فیور...
و تائیفس فیور که پیشتر نوشته شده در ملک بار و میشود و فی الحقیقت هر دو تائیفس فیور اند اسباب اکثر دیده شده که
قحط سالی و گرانی غله میشود و بسبب آن غذای کافی و جید بمردمان باشندگان جبال مذکور میسر نمیشود و بسبب آن سکنه آنجا
ضعیف میگردند و آنوقت زهر مولد این حمی آنجا پیدا شده از آن این مرض متولد شده عام میگردد و از اسباب معینه آن کثرت
واجتماع قاذورات و عفونات در بیوت و سکک بلدست و عدم اهتمام در صفائی موضع که از آن هوای بلد و موضع خراب
و مستعد برای فساد و عفونت میشود و از آن این مرض خاص پیدا میگردد العلامات علامات این مرض بعینه همانست
که در تائیفس فیور نوشته شده مزید بر آن است که همراه علامات مذکوره غده های زیر بغل وا ربیه متورم میشوند العلاج اول
از همه اهتمام در تصفیه هوا و زمین از عفونات نمایند و وقت شیوع مرض باشندگان موضع متعفن را بهوا رابلد یا موضع دیگر
که هوا آنجا صاف و از عفونات خالی باشد نقل کنانند بس بعد آنچه در علاج تائیفس فیور از ادویه و تدابیر و اغذیه نوشته شده
آنها را باستعمال رسانند فصل سیزدهم در انفلوانزا بجر الف و سکون نون و کسر فا و ضم لام و سکون واو و کسر الف و

وسکون نون وفتح زای معجمه وسکون الف بمعنی تاثیر عام است که بذریعه هبوب ریاح در ملک رسد چنانکه سیل از دریا در شهر می آید و فی الحقیقت این حمّی نروس فیور ست زیراکه از ضعف نروس سستم یعنی مجموعهٔ دماغ و حرام مغز و اعصاب یعنی پٹّھا پیدا میشود و نروس سستم بکسر نون وسکون رای مهمله وفتح واو وسکون سین مهملهٔ اول وکسر سین مهملهٔ ثانی وسکون سین مهملهٔ ثالث وفتح تای مثناة فوقانی وسکون میم بمعنی مجموعهٔ مذکوره است که ازان انتظام قوت و حرکت بدن و صدور جمله افعال مربوط و منوط ست واین حمّی هم از حمیات لازمه است که همراه آن آثار نزله و زکام یافته میشوند و زیاده از دیگر نکایات و اعراض که درین حمّی و حمیات دیگر یافته میشوند ضعف ست که در قوی نفسانیه و بدنیه و اعصاب و عضلات علیل یافته میشود که بسبب آن عضلات و اعصاب از کار خویش قاصر میشوند و هم درین حمّی فتور و تغیر در قوت ذائقه پیدا میشود بسبب ضعیف شدن عصب مفروش بر سطح لسان و حنک و ناقص شدن قوت حسیه که در آنست پس بسبب آن ادراک کدام طعم کما ینبغی نمیکند **السبب** سبب آن بخوبی ثابت نیست و در بیان آن اختلاف بسیار ست لیکن اکثر بطور وبا و امراض وافده عارض و عام میشود و گاهی مخصوص چند نفر را هم لاحق میگردد و گاهی حیوانات هم مثل اسپ و سگ و کنجشک عارض میشود و هم مثل هیضه وبائی از جهت مشرق می آید و ابتدا میکند و بسوی مغرب میرود و دوازده از هفته تا شش هفته زیاده یکجائی ماند و هرگاه نوبت شیوع و ابتدای این مرض در جای قریب میرسد یک دو روز قبل آن در هوای آن موضع که بشو است بالای زمین مثل ضباب دیده میشود و رای بعضی حکما اینست که درین ضباب جسمی صغیر میباشد که از خورده بین دیده میشود پس هرگاه این جسم بذریعهٔ استنشاق یا همراه آب و غذا در بدن رسیده در خون داخل میشود و در ان نشو و نما میکند و اکثر اجزای دموی بسوی خود مستحیل میگرداند از تاثیر آن این مرض پیدا میشود و بسبب حاصل شدن جسم غریب در خون جوش خون پیدا میگردد و ضعف اکثر در بدن می آید زیراکه در تولید مثل آن اکسیجن از خون زیاده صرف میشود و ازان خون خراب و فاسد شده چون در تغذیهٔ اعضا میرسد ازان اعضا ضعیف میشوند و ایضا این جسم خود در خون فعل خمیر که آنرا بارد معجون با آب آمیز میکنند پس ازین فعل هم در خون حرارت پیدا میشود چنانکه از آمیختن خمیر در آرد معجون با آب حرارت پیدا میشود و تجربه آن بذریعهٔ تهرمامیٹر کرده میشود و بعضی میگویند که فرق و تغیر در برق هوائی وارضی هرگاه پیدا میشود آن زمان هوا متغیر میگردد و ازان این مرض پیدا میشود و بعض حکما میگویند که از زیاده شدن اوزون در هوا این مرض پیدا میشود و اوزون بضم الف وسکون واو و ضم ذال معجمه وسکون واو و نون رائحه دیوی خاص ست که وقت زیاده درخشیدن برق یا وقت زیادتی تموز آفتاب پیدا میشود و هرگاه لباس رطب را زیر آفتاب گذارند تا خشک شود و بعد آن ببویند بوئی که در آن پیدا میشود این را هم اوزون مینامند و اعتماد بر تحقیق این نسبت قولین اول ثانی زیاده است و این مرض اگرچه بطور عام هر کس را میشود لیکن زنان را بنسبت مردان کم میشود و اطفال را بنسبت مردان و زنان هم کمتر عارض میشود و شاید سبب قلت عروض آن باین دو فرقه این باشد که این هر دو بیرون خانه کمتر می آیند بخلاف رجال که آنها در هوا زیاده آمد و رفت میدارند **العلامات** این حمّی هم مثل دیگر حمیات لازمه شروع میشود لیکن درد سر درین حمّی زیاده میباشد و در جلد پیشانی تمدد و قذف بهت زیاده محسوس میگردد خصوصا در محلیکه در میان دو ابرو واقع ست چه در میوکس میمبرن انف که تا اینجا رسیده بسوی حلق رفته

اجتماع خون میباشد و بسبب آن اینجا ادراک اذیت زیاده میشود و در چشم هم سرخی و اذیت زیاده میباشد و اشک برابر جاری بوند و
بار بار عطسه می آید و آب گرم از بینی جاری میشود و حرارت آن چندان زیاده بود که بسبب آن در میوکس میمبرن الف و لب بالا
خراش پیدا میشود و سوزش و اذیت در حلق محسوس میگردد و آواز غلیظ میشود و سرفه هم آید و در صدر ثقل محسوس میگردد و همراه این
علامات دفعةً مریض از ابتدای مرض زیاده ضعیف میشود و شکوه ضعف و کمزوری به نسبت دیگر شکایات و اعراض زیاده مینماید
و چونکه تاثیر آن بر میوکس میمبرن ها زیاده میباشد لهذا بر زبان و حنک کدام ذائقه محسوس نمیشود و اشتها بسیار قلیل میباشد و غثیان
غالب بود و قی هم می آید و گاهی همراه آن اسهال هم میشود و بسبب متغیر شدن میوکس میمبرن معده و امعا و نبض لین و ضعیف میباشد
و اول جلد بدن گرم و خشک بود و سن بعد بعد دو ساعت یا یک روز عرق بر جلد بدن می آید گاهی زیاده و گاهی کم و از بدن
بوی خاص می آید که مشابه میباشد بوی که از آرد گندم کهنه و بر شکال خورده یا از طحالب می آید و در عضلات بدن و فقار ظهر و
بر کناره های سر اشتیت درد زیاده محسوس گردد و چون سرفه آید چنان مریض را از آن اذیت میشود که گویا سر از آن شق میشود پس
اگر این مرض خالص باشد از دو روز تا چهار روز مرض و اعراض بر شدت خود مانده از بعد آن رفته رفته کم شده تا هشتم زائل میشوند
و صحت حاصل میشود اما گاهی سرفه و ضعف بدن مدتها میماند خصوصاً هر گاه ورم میوکس میمبرن مجاری هوا که در ریه اند یا خود ورم
ریه در آن پیدا شده باشد و هر که معتاد بحدوث مرض نورالجیا یعنی درد عصبی یا روماتیزم یعنی وجع مفاصل یا برنکائیٹس یعنی ورم
میوکس میمبرن مجاری هوا باشد او را وقت عروض این مرض این امراض بشدت و قوت میشوند و هر چند حرارت باطنی در ریه ها
زیاده میباشد لیکن از برودت ظاهری و از اشیای بارده بالفعل مریض زیاده متضرر میشود و ملاقات بارد بالفعل مکروه مینماید
و در بعضی مرضی علامات و اعراض نزله و زکام درین حمی قلیل میباشند اما ضعف زیاده میباشد **العلاج** علاج عام برای جمله
مریضان این مرض خواه قلیل بود یا کثیر این است که بیمار را با آرام تمام بر پلنگ دارند و از حرکت و راه رفتن و جمله ریاضات بدنیه
و نفسانیه منع کنند و باز دارند و لباس موافق فصل چنان پوشانند که قدری گرمی بر جلد بدن پیدا شود پس اگر مرض قلیل بود همین
تدبیر کافی میشود و حاجت بسوی استعمال ادویه نمی افتد و در غذای مریض قلیل المرض شوربای لحم گرم بار بار نوشانند تا بر تقویت
معین شود و با آشجوی رقیق قدری که مناسب دانند پاس خراس آمیخته نوشانند تا معین بر آمدن عرق شود که از آن زیاده
نفع درین مرض حاصل میشود و وقت شب قریب خفتن ڈوورس پوڈر ده گرین خورانند تا معین بر تعریق و تنویم شود فقط و
اما هر گاه مرض قوی و اعراض نزله و زکام زیاده باشند درین وقت علاوه تدابیر سابق بخار آب گرم در دهن رسانند و اگر سرفه زیاده
آید پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و برای تقلیل سرفه وین ایپکاکوانا و اسپرٹ نائٹر کا ایتهر و ٹنکچر کیمفر کمپونڈ همراه نقوع
سینگا موافق عمر و قوت مریض بنوشانند و ایضاً در مکان محفوظ مریض را بر کرسی نشانیده لباسی که گرد بدن مریض باشد مانع
از انتشار بخارات در هوا بود تا گردن مریض پوشانیده ظرف پر از آب گرم را زیر کرسی نهند تا بخار آب گرم متصاعد شده
به بدن مریض رسد و نشانیدن مریض در آب گرم هم اگرچه نافع است لیکن بسبب ضعف مریض تجویز نکرده شده زیرا که از آن تا هم قد

ضعف پیدا می شود و هرگاه ضعف زیاده باشد همراه آن اسهال هم بود پورٹ وین یا شراب برانڈی نوشانند و الا هسکی شراب یک حصه
و آب ساده دو حصه باهم آمیخته نیم نیم اونس از آن بعد یک یک ساعت بنوشانند و هر که مجتنب از شراب باشد او را اسپرٹ کاربنا
همراه آب پودینه بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و در غذای این مریض شیر ماده گاو که زرده بیضه خام در آن حل کرده
باشند بنوشانند یا شوربای لحم مصفی یا آب یخنی که قوی بود و بعد زیاده پختن لحم گرفته باشند بنوشانند و هر که از خوردن زرده بیضه و لحم
مجتنب باشد او را تنها شیر ماده گاو نوشانند باقی هر مرض که همراه آن باشد علاجش بانچه در محل خاص آن نوشته شده نمایند
و آنچه ضعف اکثر بعد زوال مرض مذکور باقی میماند برای دفع کردن آن فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ همراه نقوع یا مطبوخ بارک
بنوشانند و گاه کنین همراه ٹنکچر اسٹیل نوشانند و جائیکه علیل بیمار شده باشد از آنجا بمقام دیگر که هوای آنجا صحیح باشد در وقت نقاهت
که مرض زائل شد ضعف باقی مانده باشد نقل کنانیدن بسیار مفید میشود و از آن بزودی قوت در بدن می آید فقط

فصل چهاردهم در اِنفلامٹری فیور بکسر الف و سکون نون و کسر فا و فتح لام و سکون الف و میم اول و فتح میم ثانی
و سکون الف و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی حمی که بسبب انفلمیشن یعنی ورم حار که در کدام
عضو افتد پیدا شود و ممکن است که انفلمیشن قلیل در کدام عضو افتد و این حمی نباشد لیکن هرگاه ورم حار کبیر و زائد در کدام عضو
خصوصاً که در اعضای باطنه مثل دماغ و ریه و معده و کبد و طحال و گرده و امعا و احشاء و غیره یا در عضو قوی الحس اگرچه عضو مذکور
صغیر باشد مثل چشم و گوش و حلق افتد بالضرور این حمی پیدا میشود و لهذا این تپ را بلغت انگریزی سمپٹماٹک فیور بکسر
سین مهمله و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تای هندی و سکون میم اول و فتح میم ثانی و سکون الف و کسر تای هندی و سکون
کاف که بمعنی علامت است یعنی تپ علامتی هم میگویند زیرا که چون وقت عروض ورم حار در خون و رطوبات بدن و اعصاب
اثر آن میرسد و از آن اعراض و علامات آنچه پیدا میشوند منجمله آنها این حمی هم است و چونکه آن علامت ورم حار بود این را هم
تپ علامتی موسوم شد و گاهی سمپتھٹک فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تای هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی ثانی و سکون کاف بمعنی همدرد نام کرده میشود زیرا که درین حمی بسبب همدردی دیگر اعضا هم
که در آن ورم حار نیست متضرر میشوند السبب سبب آن وقوع ورم حار در عضوی از اعضای بدن میباشد العلامات
این حمی هم بر دو قسم است قسم اول اسٹھنک بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون
و سکون کاف بمعنی قوی است و این تپی است که همراه آن مریض هم قوی بود و اعراض هم قوی باشند دوم اسٹھنک بفتح همزه الف و
سکون سین مهمله و فتح تای هندی و کسر نون و سکون کاف بمعنی ضعیف است که ضد اول باشد و همراه آن مریض و مرض
هر دو قلیل و ضعیف میباشند علامت قسم اول آنست که مریض جوان و قوی میباشد و یکبار اول سردی تا زمان قلیل محسوس
شده بعد آن گرمی بر جلد بدن ظاهر میگردد و جلد بدن گرم و خشک میشود و دهن و زبان خشکی پیدا میگردد زیرا که جمله رطوبات
بدن درین حمی کم پیدا میشوند و ازین سبب بول هم کم پیدا می شود و آنچه می آید سرخ و کثیر الصبغ میباشد و بر زبان سفیدی

فصل چهاردهم در انفلامٹری فیور

اکثر غالب بود و گاهی بر وسط زبان رنگ خاکستری و بر کناره ها و نوک زبان سرخی دیده میشود و چون این علامت یافته شود حمّی شدید و حاد میباشد و غذا به دیر هضم میگردد زیرا که چون جمله رطوبات بدن کم پیدا میشوند ازین سبب بیبوکس یعنی رطوبات بلغمیه و سیلیری و تریشی که برای هضم غذا در معده پیدا می شد هم پیدا نمیشود و از قلت لعاب در رطوبات در امعا براز خشک می آید و طبع با قبض بود و چونکه درین مرض غذا و بدل ما یتحلل در خون کم میرسد لهذا بیمار بزودی لاغر میشود لیکن این لاغری بنسبت حمیات حاده و لازمه دیگر که پیشتر مذکور شده کم میباشد و هم از علامات نروس سستم یعنی عدم انتظام حرکت و قوت بدن درد سر و درد فقار ظهر و درد کمر است که از تضرر دماغ و نخاع پیدا میشوند و هم مریض را از روشنی و آواز عظیم و غلیظ و شور و غل خوش نمی آید و از آن تنگ د میشود و خواب کم می آید و گاه گاه هذیان هم یافته میشود و اکثر نبض قوی و سریع میباشد لیکن هرگاه ورم در غشای آید ار دماغ یا در پاورا یا غشای آید ار مفاصل یا در غشای ریشه دار میشود و درین وقت نبض صلب و سریع و عظیم میباشد اما هرگاه در غشای آید ار شکم ورم پیدا شود درین وقت نبض دقیق و صلب مثل تار آهن میباشد و هرگاه ورم در میوکس ممبرن پیدا شود نبض عظیم و سریع و لین میباشد و هرگاه در سرسام آب از ورم جدا شده بر دماغ ریخته دماغ را غمر کند و علامتش اینست که در مریض غنودگی طاری میشود و درین وقت نبض بطی و عظیم میباشد و نبض کسی را در حال صحت اصلی بطی میباشد پس هرگاه این کس را این حمّی عارض شود نبض آن معتدل میباشد و این علامات که نوشته شده اند باعتبار تا عهد اکثری این قسم مرض است لیکن در ملک حاره اشخاص حار مزاج این حمّی مثل بلاد بارده زیاده حاد و قوی نمیباشد بلکه در فصل بارد شخص قوی را حمّی سخت موافق علامات نوشته سابق می آید و اکثر در بلاد حاره مثل هندوستان درین حمّی جلد بدن زیاده حار نمیباشد و در حرارت بدن و سر و دست و پا فرق میباشد یا بنحو که حرارت بدن درین حمّی قوی و حادی باشد و حرارت سر و دست و پا کم میباشد و نبض سریع میباشد لیکن لین و صغیر بود و بر کناره ها و نوک زبان سرخی میباشد و سفیدی بر زبان نبود و قبض شکم هم کم میباشد و اگر قبض طبع بود از نوشیدن دوای مسهل قلیل دفع شود و اگر مسهل قوی دهند از ان اسهال کثیر میشود و بسبب ضعف اصلی بدن و رخاوت آن که بسبب حرارت ملک حار میباشد بخلاف ساکنین ملک بارد که ابدان شان قوی و اصلی صلب میباشند و از اثر دوای مسهل کمتر متاثر میشوند اما علامات استهینک یعنی قسم دوم آن که ضعیف است پس اوّل اینست که صاحب آن شخص ضعیف میباشد خواه ضعف آن اصلی بود یا بسبب مقاسات امراض حاده یا بسبب کثرت مباشرت با عورات یا از دیگر اسباب بمعده ضعیف شده باشد پس هرگاه این کس را انفلمیشن در کدام عضو عارض شود این قسم حمّی در ان پیدا میگردد و وجه آنکه درین قسم حمّی سردی و گرمی چنانکه وقت ابتدای حمّی در قسم اول یکبار عارض میشد کم میباشد بلکه آهسته آهسته گرمی پیدا شده بمرتبه شب خفیف و قلیل میرسد حدت و قوت در حرارت آن نباشد اما مریض از ان چنان متضرر میشود که گویا بر دماغش اثر عظیم رسیده که از ان بد حواس و مختل العقل میباشد و چیزی نمی فهمد و اکثر هذیان هم بر وی طاری میشود و آهسته آهسته سخن غیر مربوط میکند و از لباس خود لقط زئبر مینماید چنانکه از زیادتی ضعف و بیهوشی در آخر تائفس فیور یا تائیفائیڈ فیور میکند و بر جلد بدن گاهی بعض قدری حمره است که قریب است بدن صحیح باشد یافته میشود و اکثر اوقات عرق بارد بر جلد یافته میشود چنانکه وقت استیلای

بیان حمّی اورام اعضای داخلیه

در آخر امراض حاده مثل [illegible] وبائی دیده میشود و دست و پا سرد میباشند و نبض در یک دقیقه تا یکصد و سی بار حرکت میکند لیکن بسیار
ضعیف و صغیر [illegible] میباشد و نیز زبان خشکی و سیاهی بود و بر لبها و دندان غشای سیاه دیده میشود و طبع اکثر [illegible] اسهال
میباشد و اگر اسهال نشود عرق بار و زیاده می آید و این هر دو عوض یکدیگر عرق و اسهال علی سبیل البدلیه درین تب همیشه میباشند مثل
وقتیکه اگر عرق زیاده آید اسهال کم شود و اگر اسهال زیاده شود عرق کم می آید و اگر مریض لایق مردن باشد پس قریب موت این اعراض
زیاده میشوند مثل اینکه نبض زیاده ضعیف میشود و سیاهی زبان و غلظ و سیاهی غشای بالائی لب و دندان افزون میگردد و فواق لاحق
میشود و در تنفس دشواری ظاهر میگردد [illegible] بیهوشی میشود و دران حال [illegible] میکند و اگر مریض لایق صحت است دران رفته رفته
در اعراض خفت میشود پس نبض [illegible] قوی میگردد و زبان صاف [illegible] بر طرف شده رفته رفته [illegible] در بدن قوت می آید پس صحت
یا بدرگاهی در عین شدت اعراض بحران با اسهال یا با ادرار یا عرق یا بجریان دم از کدام عضو واقع شده صحت میشود یا لیکن
زمان نقاهت آن طویل بود و ازالت [illegible] آید و گاهی بعض قسم اول [illegible] قسم ثانی مبتلا میشود و این انتقال [illegible] سبب میشود
اول وقتیکه ورم حار در حمی قسم اول تا زوال [illegible] در بدن باشد و از ان ضعف [illegible] در بدن حاصل شود دوم آنکه ماده ورم [illegible] از
باشد و از ان ریم [illegible] پیدا [illegible] قسم [illegible] آن [illegible] عفونت پیدا گردد
و درین قسم ریم با سمیت پیدا شده [illegible] میشود [illegible] در آن زهر [illegible] میگردد پس هر گاه [illegible] فاسد [illegible] در
عروق [illegible] جذب شده و در خون داخل میشود و از زهر آن خون خراب میگردد و از ان این قسم حمی پیدا میشود سوم آنکه علاج
نیک [illegible] کرده شود [illegible] از ان واقع شود و [illegible] دیگر [illegible] پیدا شوند مثل اینکه فصد زیاده گیرند یا اینکه اسهال
[illegible] که [illegible] ضعف [illegible] پیدا کنند یا ادویه مضعفه مثل سیماب و مرکبات آن [illegible] و مرکبات آن بمقدار زیاده بخورانند
پس [illegible] سه گانه [illegible] اول این حمی [illegible] قسم ثانی منتقل میشود [illegible] حمی ضرور است که فصد کم گیرند و اسهال
قوی هم ننمایند و سیماب و مرکبات آن هم بوقت ضرورت کم خورانند تا ضعف پیدا نشود [illegible] ضرورت [illegible] داعی نشود
و در هر قسم [illegible] حمیات [illegible] اقدام [illegible] و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن سیماب بمقدار زائد ننمایند چنانکه در بعض [illegible]
مثل [illegible] ورم حار دماغ یا ورم غشای ریشه دار [illegible] فصد و اخراج دم زائد و نوشانیدن
مسهلات قویه و اکثار اسهال و خورانیدن سیماب مرکبات آن بمقدار زائد [illegible] استعمال [illegible] مذکوره بلاد
[illegible] زیاده کرده میشوند اما در بلاد حاره پس اکثر حاجت باخراج دم کثیر و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن مقدار زائد
از کیلومل و غیره نمیشود پس در جمله بیماران حمیات [illegible] موافق [illegible] ذکر آنها شده خصوصا
فصد [illegible] نیارند بلکه در بعضی هر قدر که سبب حمی [illegible] شود آنرا دور کنند مثلا هرگاه زخم کبیر در ساق پا بود و دران فساد و
عفونت پیدا شده باشد که از ان حمی آمده باشد درین وقت علاج جراحت نمایند و اگر کدام شی غریب مثل غلوله تفنگ یا قطعه
خشب در زخم آمده باشد آنرا از ان بر آرند یا اگر دمل کبیر در بدن باشد از ان ریم بتفتیح دمل بر آرند یا اگر از درون غشائی ریشه دار

گرد ناخن انامل دست ورم موسوم بداحس پیدا شده باشد که از ان هم تپ بسیار حادث می آید و را از نشتر کشاده دهند تا غشای مرده هم ریم خارج شده آرام حاصل شود تا از دفع شدن اذیت که بصورت تپ سخت تپ دفع شود و مریض را در مکان هوادار که هوائی آن بارد بود و در امتحان تهرما میٹر زیاده از شصت درجه برسد بآرام تمام دارند و هرگاه باتپ قبض شکم باشد مسهل قلیل نوشانند تا زیاده از یک دو بار طبع مجیب نشود زیاده اسهال نگردد و در قسم اول هرگاه تپ تیز و حاد باشد و خود عرق نیاید دوای معرق مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس وپٹاس السیٹاس وپٹاس بائی ٹارٹراس وپٹاس هائیڈراس نوشانند و تجویز نوشانیدن مدرات اینجا بنابر آنست که ادویه مدره هرگاه با برودت ظاهر بدن داده شوند ادرار کنند و چون با حرارت جلد دهند بر عرق معین میشوند و ایضاً اشیای بارده بالفعل نوشانند مثل پٹاس بائی ٹارٹراس وٹارٹرک ایسڈ و سائٹرک ایسڈ چون اینها را آب حل کرده یکجا سازند برودت در آنها پیدا میشود و هم انچه در علاج انٹرک فیور نسخ ادویه مسکنه عطش نوشته شده اند همه اتفاق آنها دوا درست کرده وقت زیادتی حمی وقوت عطش بنوشانند و برای تسکین اوجاع که درین قسم میباشند و هم برای تنویم افیون خالص یا آنچه مشابه بآن در تخدیر و تنویم بود تجویز نمایند اما اگر قبض شکم باشد پس استعمال افیون وغیره ادویه بعد نوشانیدن مسهل رفع قبض نمایند و در قسم ثانی استعمال ادویه بسیار کم نمایند و عوض آن بر خورانیدن اغذیه مقویه مثل شوربای لحم یا آب یخنی یا شیر گاو یا زرده بیضه مرغ یا نائٹرک ایتھر یا سلفیورک ایتھر یا پورٹ وین یا شراب براندی یا هسکی شراب تنها یا با امونیا کاربناس بنوشانند و مجتنب از شراب را امونیا کاربناس با آب جوشیده یا کدام عرق مقوی دیگر بنوشانند و هرگاه اسهال بود ادویه مانع اسهال مثل چاک کمپیچر و کلارک اتھر و ٹنکچر کینکیو حسب مناسب بنوشانند و باید دانست که اسهال را درین مرض زیاده بند نکنند زیرا که از اسهال درین مرض خفت و راحت حاصل میشود و سبب اینکه از خون زهر بذریعه اسهال خارج میشود اما اگر سودی بضعف شود درین وقت دوای قابض برای تقلیل آن بنوشانند خصوصاً وقتیکه اسهال بطور بحران عارض شده باشد درین وقت حبس آن جائز نباشد الا آن یفضی الی الحالة الاضعاف فی اسقاط القوت پس درین وقت تجویز تقلیل وحبس آن نمایند و در ادویه موضعیه هر دو قسم در ابتدای ورم ادویه بارده بالفعل مثل آب سرد یا قطعه برف یا سرکه و آب سرد بر ورم نهند اما هرگاه ورم پا نهاده سار و ریم در ان پیدا شود یا قریب تقیح باشد درین وقت اشیای حاره بالفعل مثل آب گرم یا پارچه فلانل در آب گرم ترکرده فشرده گرم بر آن نهند یا پارچه فلانل یا بس را بر آتش گرم کرده بر ورم بندند و کاک نمک سائیده گرم کرده همچنین سبوس گندم خشک را گرم نموده بر ورم بستن مفید است و اگر ورم در اعضای باطن باشد پس مقابل آن بر ظاهر جلد ادویه محمره جلد مثل پلاسٹر خردل یا روغن تاربین نهند یا سپید اکننده آبله مثل پلاسٹر کنتھریڈیس ضماد نمایند فقط

فصل نهم در هکٹک فیور و هکٹک بمعنی لاغری و ذبول است و چون لاغری درین حمی لازم است لهذا بآن نام کرده شد تسمیة الشئ باسم لازمه و در عربی این حمی دق یاد قیه نامند و انهم قسمی از حمی است که همراه آن بدن لاغر میشود و عرق زیاده از بدن خارج میگردد و گاهی این حمی هم مثل انٹرمٹنٹ فیور یعنی دائره

فی کل یوم وگاهی مشابه به رمیتنت فیور یعنی تپ لازمه که هر روز شدت میکند وگاهی مثل کنتینیوڈ فیور یعنی تپ لازمه که دران کمی وزیادتی
بسیار قلیل باشد میشود و هرگاه بر صورت دائره نیکل یوم آید قلیل و خفیف واسلم میباشد و هرگاه بر صورت رمیتنت آید خطر
و بد انجام بود و چون لازم باشد بزودی مهلک ست (سبب) هرگاه حمی ورمی که بانگریزی آنرا انفلامیٹری گویند تا زمان
دراز ماند و ریم زیاده در عضو متورم پیدا شود این تپ حادث میگردد خاصةً هرگاه ورم در اعضای باطنه مثل کبد و طحال
وریه باشد اما لازم نیست که بدون پیدا شدن ریم این تپ نیاید زیرا که اکثر مرضعات را که زیاده شیر در پستان شان پیدا
شود یا تا مدت دراز طفل را شیر نوشانند هم این تپ عارض میشود وگاهی در سرطان بی آنکه ریم پیدا شود این تپ حادث میشود
وگاهی در ذیابیطس گاهی در شروع سل ومثیله جوبرکل در ریه از خون سیر یزد بی آنکه نوبت تولد الفل یعنی ورم حار در ان
رسد این حمی پیدا میشود وگاهی از کثرت مباشرت وجماع با عورات هم این حمی پیدا میشود چنانکه اکثر بعد نوعروسی اتفاق جماع
بیشتر میشود و از ان خاصةً کسی که بسبب استعداد خاندانی یا باستعداد بدن خود مستعد برای سل و دق باشد این حمی پیدا میکند
و درین قسم دق عرق زیاده می آید وگاهی بعد حمی نائبه که آنرا بلغت انگریزی انٹرمٹنٹ فیور گویند هرگاه دیر تر ماند و مزمن گردد
هم این حمی پیدا میشود و ازین ثابت میشود که هرگاه صرف در بدن زیاده شود و آمدنی و بدل ما یتحلل کم در بدن وارد شود و این
بد استقامتی تا مدت دراز ماند این حمی پیدا میشود و همچنین هرگاه اذیت که ام عضو زیاده ماند و در عضو مذکور ریم هم پیدا شود مثل
وبیله کیه و دیگر اعضای باطنیه اذا نهم این حمی پیدا میگردد لیکن آنچه بسبب اذیت حادث میشود آنرا اریٹیٹیو فیور گویند بفتح الف و سکون
رای مهمله اول و کسر رای مهمله ثانی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای هندی
و سکون فامی نامند و اریٹیٹ بمعنی اذیت است که از خراش و زخم میشود العلامات این حمی در جمیع مرضی بر صورت
خاص نمی آید وگاهی چنان خفی و بتدریج شروع میشود که مریض و معالج بسوی آن هر دو متوجه نمیشوند و نمی دانند که تپ دق
شروع شده زیرا که دستیفن مریض جز اینکه بدن بنسبت صحت قدری لاغر میشود و سرعت قلیل در نبض قریب وقت نصف النهار
یا بعد آن یافته شود و قریب شام قدری حرارت بر بدن محسوس میشود و بعد گذشتن یکپاس یا دو پاس از شب این حرارت
هم برطرف میشود و صبح بصحت مریض برخیزد و بآرام و صحت باشد دیگر اذیت نباشد که بسوی آن متوجه شوند و مریض خود را
علیل داند و شکوه اذیت بسوی طبیب برد لیکن بعد چند روز این سرعت نبض زیاده میشود و حرارت ملمس که قریب شام میشود
هم چنان زائد گردد که مریض و بینندگان رایقین میشود که حمی ست پس این حرارت بازه یا دلیل زیاده میشود تا اینکه مریض
بخواب رود و بعد نصف لیل عرق می آید و این قسم حمی اکثر در مرض سل دیده میشود و طریق دیگر آنست که هرگاه بسبب
ریم حادث شود اول در ان قدری سردی معلوم شده لرزه خفیف می آید بعد گرمی در بدن زیاده میشود و این حمی تا دیر
مانده عرق کثیر آمده برطرف میشود و نبض در حال غفلت و سکون حرارت در ضعف و قوت قریب اعتدال و کم از درجه صحت
میباشد و وقت شدت حرارت سریع میشود لیکن بنسبت قسم اول انفلامیٹری قوت نبض کم و بنسبت قسم ثانی آن تیز

ودرین حمی قوی پیدا باشد و این حمی هرگاه بر صورت انترمیتنت فیور یعنی نائبه فی کل یوم باشد زیادتی آن بر وقت واحد میشود و دو چار
ساعت بر واحد ما میباشد دران وقت قریب شام است اما هرگاه مرض زیاده شده مشابه ریمیتنت یعنی تپ لازمه که هر روز شدت
میکند یا بر صورت تپ لازمه باشد که دران قدری زیادتی و کمی در حرارت واقع شود برای شدت آن وقت متعین و حد معین نباشد
بلکه در بست و چهار ساعت روز و شب چند بار شدت میکند و بعد آن عرق می آید و ازان خفت میشود و باز حرارت زیاده گردد
و باز عرق می آید همچنین در روز و شب چند بار شدت میکند و چند بار خفت میشود لیکن بیمار را در هیچ ساعت ازان نجات نمیباشد
واذیت حرارت مستمر ماند و حرارت که بر جلد بدن میباشد گاهی زیاده و گاهی کم بود لیکن مریض از حرارت زیاده متاذی [illegible]
و بار بار شکوه زیادتی حرارت فراخی نماید و تاب داشتن لباس بر بدن نداشته باشد و هر بار میخواهد که جامه را از بدن دور
کند و بر رخسار در محل خاص سرخی مدور بقدر رنگ روپیه یافته میشود خصوصا هرگاه سبب مرض ریه باشد پس در شروع مرض این
علامت زیاده ظاهر میشود و در چشم زیاده درخشندگی خصوصا بر محل قرنیه یافته شود و در ملتحمه سفیدی زیاده دیده میشود مثل
سفیدی مروارید و هرگاه تپ دق تا دیر ماند و درین وقت جلد بدن را وقتیکه از عرق خالی باشد ببینند خشکی بر جلد محسوس
بران یافته میشود و درین وقت ورم بر پاها ظاهر میشود و از کمزوری عروق و خون حمی دق اکثر طویل المدت میباشد یعنی
مریض در ان زیاده مبتلا ماند حیات میکند و مرض طور کهنه میگردد تا مدت دراز باقی ماند خصوصا هرگاه خواهش غذا زیاده
باشد مفید معلوم می بود اما هرگاه مریض معدی ضعیف خواهش غذا نبود بلکه مریض از غذا متنفر بود درین وقت رفته رفته مریض لاغر و ضعیف
میگردد و در آخر مرض اسهال جاری می شود اگر از قبل نباشد و اگر اسهال از قبل آخر مرض باشد درین وقت زیاده میگردد و چون
مرض بدرجه آخر رسد تپ هر وقت زیاده میماند و بر جلد عرق بار و بار بار می آید و آخر هذیان پیدا میشود و ضعف و کمزوری زیاده
گردد و درین ضعف و کمزوری جان بحق تسلیم نماید العلاج اول سبب مرض را بخوبی دریافته بازاله آن کوشند مثلا اگر از زیاده
پیدا شدن شیر و زیاده نوشانیدن آن طفل باشد امر بترک رضاعت فرمایند و ادویه مقویه و اغذیه جیده خورانند
همچنین اگر از کثرت مباشرت با عورات باشد امر بترک مقاربت کرده مقویات نوشانند و هرگاه بسبب زیاده پیدا شدن
و زیاده جاری شدن ریم بود بر دوی تدبیر بستن زخم نمایند و چنان تدبیر کنند که ازان مده کم پیدا شود و برای آن
استعمال کاربولک ایسڈ لوشن بر زخم مفید است چنانکه بآن هدایت لیستر صاحب بهادر است و این هدایت التزام
نمایند و لازم همین است یعنی تدبیر لیستر صاحب بهادر و این تدبیر انشاء الله تعالی در علاج جراحات و دمامیل نوشته خواهد شد
و هم از ادویه [illegible] مقلل تولد ریم است مثل کالشیم سلفاید آنرا بنوشانند و طریق استعمال آن این است که یک گرین کالشیم سلفاید
و [illegible] حل کرده شربت نبات دو دو درام همراه آن آمیزند تا کل ده درام شود پس روزانه ازین دوا یک یک درام
بعد یک یک ساعت بنوشانند تا در تمام روز ده درام این دوای مرکب در بدن بیمار داخل شود و برای تقلیل حرارت
حمی که از آخر روز تا شروع شب میشود [illegible] همراه سلفیورک ایسڈ انکلوشن که ده قطره باشد و آب ساده که

یک اونس بود آمیخته قبل شدت حمی بنوشانند و هرگاه حمی شدت کند و حرارت جلد زیاده شود سرکه خالص یکحصه با آب ساده که چهار حصه زیاده از سرکه باشد آمیخته بر جلد بدن طلا سازند تا گرمی بدن کم شود و برای کم کردن عرق که مضعف کبیر ست و درین مرض بسیار زیاده از دیگر اعراض شکایت آن میکنند ادویه که مضیق عروق و مسام اند مثل کالک ایسڈ و ٹانک ایسڈ و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ وغیره همه مفید اند لیکن انفع و اولی از همه درین باب خاص اوکسائیڈ آف زنک ست پس ازان از دو گرین تا پنج گرین همراه اکسٹراکٹ ہائی سائمس حب بسته قریب شام قبل آمدن عرق بخورانند و اگر اسهال هم جاری باشد ادویه مانعه اسهال مثل پلمبائی ایسیٹس یا ڈکاکشن ہیمیٹاکس لین یعنی چوب سرخ یا بیلگیری یعنی مغز بیل کہ بعد پختن در آتش آنرا گرفته باشند یا شربت آن و هم آنچه در بحث اسهال نوشته شده وقت ضرورت بنوشانند و هرگاه اسهال افراط کند قدری افیون همراه اوکسائیڈ آف زنک بخورانند و هر قدر که ممکن شود ادویه و اغذیه مقویه و جیده بخورانند و اگر بهم شود روغن جگر ماهی ضرور بنوشانند زیراکه اصل علاج درین حمی آنست که بدل ما یتحلل زیاده ازان پیدا شود که از بدن صرف میشود و بعد پیدا شدن در بدن ما کول آن از نوشانیدن ادویه مقویه و خورانیدن اغذیه و نوشانیدن روغن جگر ماهی که فی الواقع آنهم غذای جید و مرطب ست خون در بدن زیاده میشود و هرگاه بدل ما یتحلل از ما یتحلل در بدن زیاده خواهد شد این مرض متوقف و زائل خواهد شد کالازالة السبب اما باید دانست که هرگاه این مرض بدرجه آخر خود میرسد هیچ تدبیر دران مفید نمی شود لیکن مادام که مریض زنده ماند متوکلاً علی الله دست از تدبیر نکشد و علاج نموده باشد

فقد تم الباب الاول من الكتاب الثاني في الامراض العامة ولله الحمد اولاً و آخراً

باب دوم از کتاب امراض عامه

باب ثانی از کتاب ثانی که در بیان امراض عامه است و آنهم مشتمل ست بر چند فصل **فصل اول در بیان حقیقت تولد خون** و دوران آن و آنچه ازان مرئی میشود و فوائد آن بدانکه خون هم جسمی ست رطب سیال و آنهم بمنزله عضویست که دوران غذا جمله اعضای بدن میماند و بذریعه دوران خود که از قلب جاری میشود و براه شرائین غذا بجمیع اعضای بدن میرساند و فضول آنها را درخود کشیده از بدن بیرون اندازد و باز بتوسط اوردة از بدن در بطن ایمن قلب میرسد و دوا بتدا کرده میشود از بیان مسئله تولد خون بدانکه امر تولد خون تا حال بمرتبه تحقیق کامل نرسیده که ازان حکم کرده شود باینکه کدام اجزای دمویه در این خط پیدا میشوند بجنسه کرپسکل و فایبرن که البته حالش ظاهر گشته پس بدانکه چون حمل منعقد میشود و در ابتدای تکون جنین اغشیه ثلثه که بنیاد تکون عضو جنین اند حادث میشوند و در غشای متوسط سیلها برای تولد خون و شرائین و عروق حادث میشوند چنانکه در بیان کیفیت تولد جنین نوشته شده درین وقت اول سیلها بصورت گلوبیت کرپسکل مدور حادث میشوند و هویت بعضهم هایج زوکسر او و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی یعنی سفید ست و آنرا دیٹا کرپسکل بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و هم سکون تای هندی توان گفت و دران نقاط خورد میباشند و چون نقاط مذکوره بتدریج کبیر شده مثل سیلها گشته منفجر میشوند از انها ریڈ کرپسکل پیدا میشود و در جه دویم

باب دوم از کتاب امراض عامه

فصل اول در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و آنچه ازان مرئی میشود

هر دو کرپسکل مخالف میباشند چه وہیٹ کرپسکل بر صورت مدور و سفید میباشد و ریڈ کرپسکل بر صورت مفرطح و سرخ رنگ بود و این که صورت تولد ریڈ کرپسکل از وہیٹ کرپسکل در ابتدای تکون جنین ست و این هر دو کرپسکل که در اول تکون پیدا میشوند مادام که لمف و کیلوس در سینهٔ مادر پیدا شده از انهاد بدن جنین خون پیدا شود موجود میباشند و از زردهٔ بیضهٔ مادر غذا گرفته درین غشای متوسط میباشند اما هرگاه لمف و کیلوس در بدن مادهٔ جنین پیدا شده از آن خون متولد میشود این هر دو کرپسکل قلیل میشوند و از لمف و کیلوس متولد در بدن مادهٔ جنین بار دیگر هر دو کرپسکل پیدا میشوند لیکن تا دو ماه در انبریو او که بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو بمعنی تخم جنین ست هر دو کرپسکل اول که در غشای متوسط پیدا شده بود نیز هم هر دو کرپسکل ثانی که از لمف و کیلوس متولد میشوند باهم حرکت در خون میکنند و لیکن هر دو کرپسکل که اول از غشا پیدا میشوند به نسبت هر دو کرپسکل ثانی کبیر و عظیم میباشند و بعد دو ماه هر دو کرپسکل اول فانی و ضایع و لاشی میشوند و کرپسکل های متولده از لمف و کیلوس در خون موجود می باشند الی آخر العمر اما کیفیت و صورت تولد هر دو کرپسکل ثانی پس بدانکه چون لمف و کیلوس پیدا میشوند در بدن بسبب اپیلادم که در مجری خود داخل شوند در آنها سیل نبود بلکه بجای آن نقاط سفید میباشند و لیکن هرگاه این نقاط در حرکت خود از محل تولد تا مجری خود که آن را تهوراسک ڈکٹ بضم ثای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و سکون کاف و کسر دال مهمله و سکون کاف و تای هندی در لغت انگریزی بمعنی مجری سینه بنا مند و آن در سینه است که قریب ترقوه در آن لمف و کیلوس داخل میشود و از آن در بطن ایمن قلب رسیده با خون می آمیزد میرسند در اثنای راه تا رسیدن آنها بمقابله قلب سیل های سفید میگردند و خون از انهم قدری بیش رفته قریب مجری خود میرسند قدری سرخی مثل رنگ گلابی در آب کیلوس ملاحظه میشود چون از خورده بین سیل را تفحص کنند دیده میشود که در بعض سیل سفید کیلوسی ریڈ کرپسکل پیدا میشود و این سرخی آب کیلوس و لمف ازین سیل سفید نمایان میشود باین نحو که وہیٹ کرپسکل که مدور بود مفرطح میشود و آبیکه در آن بود غلیظ میگردد و غشای آن باهم متصل میشود و آنچه نقاط در آن بودند لاشی میشوند و شاید درین جسم غلیظ جذب میشوند من بعد مقدار سیل بزرگ و صغیر میگردد و در آن قدری سرخی پیدا می شود لیکن هر قدر که این لمف و کیلوس قریب از مجری خود میرسند سرخی در آنها زیاده پیدا میشود تا اینکه در مجری خود رسیده در بطن ایمن قلب داخل شده با خون آمیزند درین وقت کامل الصورت بر رنگ خون میشوند و این طریق ثانی تولد کرپسکل است و برهمین نمط همیشه در بدن انسان و حیوان خون پیدا میشود و ازین ظاهر شد که از لمف و کیلوس همیشه وہیٹ کرپسکل پیدا میشود و ریڈ کرپسکل پیدا نمی شود بلکه ریڈ کرپسکل همیشه از وہیٹ کرپسکل متولد میشود و از ریڈ کرپسکل هم ریڈ کرپسکل ثانی پیدا نمی شود و چون ریڈ کرپسکل از کار خود فارغ شده کهنه گردد رنگ آن قلیل و غشای آن رقیق گشته آنچه در بطن آن است در خون جذب میشود و شاید از آن البیومن پیدا شده باشد من بعد این ریڈ کرپسکل کهنه لاشی میشود یعنی با اجزای خون حل میگردد و بجای این باز ریڈ کرپسکل ثانی جدید از وہیٹ کرپسکل پیدا میشود و باین ذریعه و ترتیب همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود و درین سر حکمت الهی هم هست چه اگر از ریڈ کرپسکل ریڈ کرپسکل پیدا میشد پس هرگاه از کدام سبب خون کثیر از بدن

تحقیق لفظ لمف و کیلوس

خارج میشد یا ماده تولد آن قلیل و فانی میگشت و آن مورث هلاکت و فساد بدن بود و لهذا برای حفظ بقای بدن حکیم مطلق چنان انتظام فرموده که ریڈ کرپسکل از هویٹ کرپسکل پیدا شود و آن از لمف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حادث شود تا تولد ریڈ کرپسکل سهل شود چه مادام که غذا خورده و منهضم میشود از ان کیلوس و لمف پیدا میشوند و از ان هویٹ کرپسکل حادث میشود و از ان ریڈ کرپسکل متولد میگردد و همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود و باعضا غذا میرساند و بدن محفوظ میماند فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ اما فایبرن پس بدانکه هرگاه ماده لمف و کیلوس که آن صفوه غذاست ماکول است و تا ماندن خود در معده و امعا باسم کیموس نامزد کرده میشود و چون در مجاری صغار کیلوس رود موسوم باسم لمف و کیلوس میگردد از معده و امعا جدا شده در مجاری صغار کیل می آید و از ان در مجری کبیر خود داخل شده برای داخل شدن در تھوراسک ڈکٹ که مجری کیلوس در سینه است می آید پس چنانکه تا این زمان ان سیل نمیباشد همچنین تا این وقت دران فایبرن هم معلوم نمیشود لیکن چون بعد نزول خود از مجاری صغار در مجری کبیر خود صعود مینماید تا در تھوراسک ڈکٹ داخل شوند پس از جائیکه لقاء آن بصورت سیل شده قدری محسوس میشود چنانکه در بیان تولد ریڈ کرپسکل مذکور شد که فایبرن هم ازینجا قدری محسوس و ظاهر میشود و هر قدر که بجانب فوق بلند شده قریب تھوراسک ڈکٹ میرسد دران فایبرن یا ماده متولد میشود لیکن تکمله تولد فایبرن وقتی میشود که این لمف و کیلوس در تھوراسک ڈکٹ داخل شده در بطن ایمن قلب رسیده با خون آمیزد بالجمله این قدر واضح شده که ایتها و هرچیز کرپسکل و فایبرن در خون بتوسط لمف و کیلوس میرسد اما اجزای دیگر خون پس بخوبی ثابت نیست که چگونه دران پیدا میشوند یا می آیند این قدر البته معلوم است که خون هم مثل عضوی است که ازان بجمیع اعضا غذا میرسد و هم دران قوت جاذبه مثل دیگر اعضاست که بذریعه آن آنچه در تولد و بقای آن بر حال صحت ضرورست آنرا از معده و بدن میکشد ایلبیومن و نبات و پتاش را از معده بذریعه عروق صغار که در سیکم هیمبرن اند جذب میکنند همچنین آب را هم از معده و هم از بدن بذریعه جلد میکشد و چنانکه از معده و غیره غذای خود میگیرد همچنین با مداد اعضای دیگر مثل ریه و جگر و گرده و جلد صحت خود را محفوظ میدارد چه بذریعه این اعضا خون صاف میشود و اگر این اعضا کار خود نکنند خون مریض و خراب میشود و همچنین آنچه اعضا که غذای خود از خون میگیرند و اگر در انها مرض و خلل واقع شود و بسبب آن غذای خود را از خون نگیرند هم در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد مثلاً اگر استخوان غذای خود را که فاسفیٹ افلائم است بخوبی از خون نگیرد و آن در خون باقی ماند مورث زیادتی حرارت در خون خواهد شد و ازین ظاهر شد که در بقا و صحت خون سه امر ضرور اند اول اینکه خون خود غذا گیرد دوم آنکه اعضائیکه از امداد آنها فضول و مواد از خون خارج میشوند بخوبی کار خود بادهند سوم آنکه جمله اعضای بدن غذای خود را از خون بخوبی گیرند و چون در یکی ازینها خلل واقع شود در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد و ایضاً بدانکه سه کار از خون صحیح متعلق اند یکی تغذیه جمله اعضای بدن دوم رسانیدن آکسیجن بجمیع اعضا و این کار بتوسط ریڈ کرپسکل ازان صادر میشود چه آن آکسیجن را از هوا میگیرد و خوب شرح شده این هوا را در اعضا میرساند زیراکه هم

ذا اعضای بدن کدام ریشه لحمی وغیره از حرکات بدنیه مرده یا از حال طبیعی خود متغیر شده سیاه میگردد از رسیدن آکسیجن آن ریشه را
میت یا متغیر سوخته میشود و بعد سوختن در خون می آمیزد و بجای آن ریشه دیگر پیدا میگردد و از سوختن این ریشه میت یا متغیر
در بدن گرمی پیدا میشود و هر قدر که حرکت وریاضت بدنی زیاده کرده شود و از آن ریشه ها زیاده مرده و متغیر شده محترق
میشوند حرارت بدنی زیاده میشود چنانکه در حمیات چونکه صرف و بدل موافق حرکت کیمیائی زیاده میشود از سبب احتراق
اجزای متغیره زیاده میگردد و از احتراق آنها حرارت بدن زیاده میشود بالجمله بعد احتراق این ریشه های محترقه در خون
داخل شده بذریعه آن از بدن خارج میشوند و هم کار دیگر متعلق با کسیجن آنست که خون غذا بجمله اعضای بدن میرساند
لیکن صورت هر عضو در خون نیست زیراکه اعضا و ریشه های آنها از خون افضل اند بلکه هر عضو غذای خود را از خون
گرفته در خود هضم میکند و درین هضم غذا را بصورت خود می آرد و این کار بدون آمیزش آکسیجن ممکن نیست زیراکه تکون
اعضا و اجزای آن که اشرف اند بوجود آکسیجن مربوط ست و بدون آن فضول مثل براز و بول و عرق پیدا میشوند
نه عضو چه تکون اعضا و ریشه های آن در بدن بحرکت کیمیائی میشود و حرکت کیمیائی بدون آکسیجن تمام نگردد و کار ثالث
خون آنست که از جمله اعضا آنچه محترق و فاسد شده مثل فضول گشته یعنی لیاقت تغذیه و افادهٔ بدن ندارد آنها را در
خود میکشد و برای حفظ صحت خود آنها را بتوسط اعضای اربعه مذکوره از بدن اخراج مینماید فتأمل کر٘م و ایضا باید دانست
که چون غذا خورده میشود هضم در آن شروع میگردد و بعد آن تکملهٔ هضم معدی و معوی باعانت پیکرس که آن آب زرد میرایند
واز جگر که آن صفرا را در معای اثنا عشری میرساند و از غده های معدی که آنها ترشی و پیپسین که مثل خمیر ست و میوکس که
آن بلغم ست از خود پیدا کرده در غذا می آمیزد میشود و درین هضم معدی معوی کیموس پیدا میشود و کیموس صفوه غذای ماکول ست
که در هضم معدی و معوی از آن پیدا میشود و رنگ آن سفید مثل کشک شعیر و قوام آن رقیق میباشد و مادام که این صفوه در
معده و امعاست باسم کیموس موسوم میشود و این را کیلوس نامیدن غلط است و حصهٔ کبیر از آن در عروق صغار که در میوکس
میمبرن معده و امعا اند داخل شده در خون میرسد و حصهٔ قلیل از آن در مجاری صغار کیلوسی داخل شده در مجری کبیر
کیل رسیده در تهوراسک ڈکٹ ریخته در بطن ایمن قلب با خون مختلط میشود و این حصهٔ قلیل صفوه غذای ماکول که در معده
و امعا باسم کیلوس نامزد است چون در مجاری صغار کیلوسی که در معده و امعا اند داخل میشود باسم کیلوس مسمی میگردد و آنچه
در عروق صغار داخل شده در خون رسیده برای آن کدام اسم نیست و هم باید دانست که آنچه بیشتر نوشته شده که از خون کار
متعلق اند تغذیه جمله اعضای بدن و ایصال آکسیجن در جمیع اعضا و اخراج فضول جمله اعضا از بدن بذریعه خود پس برای
صدور این افعال ثلثه ضرور است که خون دائما در دوران و حرکت باشد تا آناً فآناً غذا باعضای بدن رساند و فضول
آنها را از بدن اخراج نماید و هم ضرورست که در دوران خود هر بار و هر وقت بجای رسد که از آنجا هوای تازه را در
دوران خود گیرد تا آکسیجن را الی ورلی بنا بر ضرورتهای که سابقا مذکور شدند بجمله اعضا رساند و آن عضو و مقام گرفتن

قوله و حصهٔ کبیر از آن یعنی اکثر این صفوه که در آن نشاسته و شکر زیاده میباشد بذریعهٔ عروق صغار میوکس میمبرن معده و امعا در خون میرسد و آنچه از آن که در آن شحم زیاده بوده باشد در مجاری صغار کیل داخل شده بذریعهٔ تهوراسک ڈکٹ در خون میرسد ۱۲ منه

سبب زیادتی حرارت بدن در حمی و در ریاضت و غیره

عضو را ایم

هوای تازه به ریه است و دوران خون بر سه قسم است یکی آنکه از بطن الیسر قلب برآمده در جمیع اعضای بدن دوره کند و از بلغت انگریزی
سیستمک سرکیولیشن بکسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون کاف
بمعنی انتظام کلی بدنی و سرکیولیشن بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و واو و کسر لام و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی دوران است و محصلش دوران کلی انتظامی بدن نامند دوم آنکه از بطن ایمن قلب
برآمده در ریه میرود و از انجا باز در بطن الیسر قلب میرسد و این دوران را بلغت انگریزی پلمونری سرکیولیشن بفتح بای موحده
فارسی و سکون لام و ضم میم و سکون واو و فتح نون و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی که بمعنی منسوب الی الریه است زیرا که
پلمو بمعنی ریه است یعنی دوران ریوی یعنی ششی نامند و این دوران در ریه میشود قسم سوم دوران آن است که انچه کیموس از
معده و امعا در عروق صغار معده و امعا داخل شده در خون میرسد خاص دوران آن در جگر میشود و این را بلغت انگریزی
پورتل سرکیولیشن بضم بای موحده فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام نامند بمعنی دوران خاص
کبدی اما سیستمک سرکیولیشن یعنی دوران کلی انتظامی بدن پس حقیقتش این است که این دوران از بطن الیسر قلب شروع میشود
و از ان اولا در شریان عظیم که آنرا اورطا بفتح و مد الف اول و ضم الف ثانی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و
سکون الف بمعنی شریان عظیم نامند و از بطن الیسر دل رسته می آید و از ان در شاخهای آن آمده در بدن می آید و بجمیع اعضا میرسد
تا اینکه در شاخهای شرائین که بصورت عروق شعریه اند داخل میشود و مادام که در شاخهای کبار شرائین میماند فائده تغذیه
بدن از ان حاصل نمیشود اما چون در عروق شعریه داخل میگردد غذا بریشه های لحمیه و دیگر سیل های اعضا میرساند و فضول
اعضای بدن را در خود میکشد و تا اینجا رسیده از کار تغذیه بدن و گرفتن فضلات جمیع اعضا فارغ شده سیاه میگردد پس در عروق
شعریه وریدی داخل میشود و از انجا در شاخهای کبیره وریدی می آید تا اینکه در ورید کبیر که آنرا بلغت انگریزی وینا کیوا بکسر واو
و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون الف نامند
داخل میشود و از انجا در اذن ایمن بطن ایمن میریزد و از ان در بطن ایمن داخل میشود و تا اینجا در ان سیستمک سرکیولیشن
تمام میشود لیکن فی الحقیقت این دوران دوره تام نیست چه تام بران آنزمان صادق می آید که از همین جا که شروع شد در بطن الیسر رسیده
لیکن فی الواقع درین دوران تا اینجا رسیده این دوره ناقص تمام میشود و از اینجا دوران ثانی که موسوم پلمونری است شروع گردد
و این دوران از بطن ایمن قلب شروع میشود و این دوران از بطن ایمن قلب شروع میشود یعنی از اینجا خون صاعد شده در شریان عظیم دیگر که از بطن ایمن دل رسته
میرود و داخل میشود و از ان هم در شاخهای کبیر آن که تا ریه میرسند می آید و چون این شاخهای کبیر شریان مذکور قریب باصل ریه
میرسند انجا شاخهای بسیار میشوند پس اول از ینجا در شاخهای کبار آن که در ریه اند میرود پس بعد در شاخهای صغیره آن که مثل
عروق شعریه اند میرسد و چون در عروق شعریه داخل گردد از مجاری هوای صغار که در ریه اند ملاقی میشود و بر سر مجاری
مذکوره دوران و گردش میکند و درین وقت از مجاری مذکوره هوای آکسیجن را در خود میگیرد و هوای کاربانک السید و بخارات

مائیه را از خود در مجاری هوای مذکور دفع میکند ازین جهت در هوای که بذریعه تنفس از بدن خارج میشود آکسیجن کم و کاربانک اسید
و آب زیاده میباشد زیراکه آکسیجن هوای اندرون در خود کشیده و بهمین سبب هوای مکانات مسکونهٔ انسان که مقفول بود خراب میباشد
پس از کشیدن هوای آکسیجن رنگ خون سرخ و گرمی آن زیاده میگردد و قوام آن قدری غلیظ میشود زیراکه از دفع کردن بخارات
مائیه در مجاری هوا آب در خون کم میشود پس بعد سرخ و گرم شدن خون از عروق شعریه وریدی ریه در عروق شعریه وریدی آن
داخل میشود و این عروق وریدی صغار باهم شده شاخهای کبار پیدا میکنند تا اینکه چهار شاخ کبیر از هر دو قطعه ریه بحساب
فی ریه دو شاخ پیدا شده تا بطن ایسر قلب رسیده این خون را که سرخ ست در اذن ایسر قلب میریزانند و از ان در بطن
ایسر آن ریخته باز دوران دوم و سوم سیستمک سرکولیشن شروع میشود و ایضا باید دانست که خون در ابتدای دوران
سیستمک سرکولیشن که از بطن ایسر در شریان عظیم می آید و دوران مانند سرخ میباشد و هرگاه درین دوران این خون در آخر
اوردا دمیرود و در انتها میمانند سیاه میباشد و آنچه خون در ابتدای دوران پلمونری یعنی دوران ثانی در شریان عظیم که از
بطن ایمن رفته میباشد سیاه بود و آنچه در آخر دوران آن در وریدی یعنی عروق شعریه صغار میباشد سرخ بود پس حال خون
درین هر دو دوران خود بالضد میباشد یعنی در یکی اول سرخ و آخر سیاه و در دیگر اول سیاه و آخر سرخ میباشد فتذکر
اما دوران ثالث که پورٹل سرکولیشن نام کرده شده پس حقیقتش اینست که آنچه ورید کبیر که از اوردۀ صغار طحال پیدا شده و همچنین
ورید کبیر که از اوردۀ صغار معده حادث گشته و گاه ورید کبیر که از اوردۀ صغار امعای کبار و صغار مرکب شده موجود گشته
این هر سه ورید بر صورت ورید کبیر گشته اول در جگر از باب لقبه کلات که در انست داخل میشوند و این ورید کبیر را
که از اوردۀ ثلاثه مذکوره پیدا شده بلغت لاتن وینا پورٹا بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف
و ضم بای موحدهٔ فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون الف و بزبان انگلش پورٹل وین بضم
بای موحدهٔ فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی
وریدیکه در دروازهٔ جگر داخل میشود مینامند و این اسم نهادهٔ مشرحین قدیم ست که با دنی مناسبت نام میکردند پس
این ورید کبیر بعد دخول خود در جگر منقسم بر شاخهای بسیار میشود تا اینکه از ان باز عروق صغار شعریه در کبد پیدا شده
با اوردۀ صغار شعریه کبد که از ان ورید کبیر کبد که برای بردن بسوی قلب خونی را که در غذا پیش می آید پیدا میشود
متصل میشوند و ازین اتصال ماده تولد خون که از کیموس درین عروق می آید در دوران اول خون داخل میشود
و دو فائده درین دوران حاصل میشوند یکی آنکه آنچه در کیموس از هضم معدی و معوی اجزا مثل سفیدی بیضه هضم تام
نمی یابند و بآن سبب لائق آمیختن در خون نمی باشند بذریعه این دوران در جگر رفته بخوبی هضم کامل حاصل کرده لائق
آمیختن با خون میشوند دوم آنکه آنچه نبات و نشاسته که خورده میشوند یا از آمیختن لعاب دهن در معده پیدا میشوند
آنهم درین دوران همراه کیموس مذکور در جگر رفته تا تاثیر هضم کبدی مشابه به شکر و نبات که در خون میباشند میشوند و دلیل

فائده در [illegible]

منتشعب از [illegible] اند [illegible] که هرگاه شکم حیوان را گشاده خون از وینا پورتل گرفته در وریدیکه از طرف وجه و راس و گردن می آید
انداخته و این ورید را جگولر وین بضم جیم و سکون کاف فارسی و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون یای تحتانی
وکسره واو و سکون یای تحتانی و نون که بمعنی رگ گردن نامند و این دو ورید هستند یکی اندرون گردن که زیر لحم عنق و همراه شرایین
و آن خون را از خارج مانع می آرد و آن را جگولر [illegible] ست و دیگر که زیر جلد گردن و از اول کوچک است و این خون را که در زیر جلد
وجه و راس است بسوی قلب می آرد و مراد از جگولر وین اینجا همین است و خون این ورید در جگر نمی رود بلکه از آن در دوران
اول خون می آید بالجمله هرگاه درین ورید خون پورتل وین را اندازند آنچه سفیده بیضه غیر منهضم که در آن می باشد از راه بول
خارج میشود و آنرا خون در خود نمیدارد و بصورت فضله می آرد و همچنین چون شکر و نبات را که از نیشکر در خارج بدن پیدا میشود
هرگاه بذریعه زراقه در جگولر وین اندازند آنهم بعینه در بول خارج میشود و آنچه شکر و نبات که در خون پیدا میشود و از این شکر و
نبات خارجی که بذریعه زراقه در خون رسانیده شده در خون پیدا نمیشود اما هرگاه این شکر و نبات بیرونی را خواه بذریعه
زراقه یا بتوسط خوردن در وینا پورتل رسانند که از آنجا در کبد رفته منهضم شده در خون داخل شود پس درین وقت این شکر
و نبات در بول یافته نمیشود و آنچه نبات و شکر و نشاسته ماکول که در جگر منهضم میشود و آنرا گلوکوس بکسر کاف فارسی و ضم لام
و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و سین مهمله میگویند هرگاه این را گرفته در ورید موسوم به جگولر وین اندازند در بول
خارج نمیشود و در خون میماند و ازین امتحان صاف ثابت میشود که آنچه در کبد منهضم میشود و موسوم به گلوکوس است آنرا خون
قبول کرده در خود میدارد و نبات خارجی که از جگر اکتساب انهضام نکرده قبول نمیکند و این گلوکوس هرگاه در ریه میرود و از آکسیجن
ملاقی میشود و از ملاقات آن میسوزد و از آن کاربانک اسید و آب در ریه پیدا میشود و آنچه آکسیجن که در شکر بود از آن جدا میگردد
و ازین سوختن بحرکت کیمیای حرارت در بدن زیاده میشود و در خون سرخ گرمی بنسبت خون سیاه زائد میگردد اما اینکه

فائده در بیان سبب حرکت دوران خون

مآل مرور حرکت خون و محرک دوران آن کیست پس بدانکه عمده آنها اول از همه حرکت انقباضی قلب است که بسبب آن از قلب
بیرون آمده در شریان جاری میشود دوم حرکت انقباضی عضلات شرائین و حرکت غشایی شریانی که از آن جوهر مثل غشای
صمغی رابطی است چه آنهم بسبب صدمه حرکت منبسط میشود و بعد تمام شدن اثر حرکت انقباضی قلب باز منقبض میگردد و بسبب
این انبساط و انقباض خون در آن هنگام انبساط می آید و وقت انقباض آن از جای خود متحرک شده در آن جاری گردد
سوم حرکات عضلات بدن در حرکات بدنیه زیرا که از انقباض آنها هم چون عروق منقبض میشوند از سبب تنگی عروق مذکوره
خون را در جائیکه هست پیش میفرستند لیکن تاثیر این حرکات خاصة بر اورده زیاده موثر میشود و بسبب آن از بدن
خون بسوی قلب بسرعت میرود چهارم حرکت ریه وقت تنفس چه از انبساط ریه هم مدد میرود و ران خون حاصل میشود زیرا که
چون کدام جسم وسیع گردد و بسبب آن خالی میشود پس بضرورت امتناع خلا هوا یا آب در آن می آید همچنین هرگاه ریه وقت
انبساط خود وسیع و خالی میشود درین وقت هوای خارجی و خون در آن داخل میشود و چون بعد انبساط منقبض میگردد

ازان هوا و خون خارج میشوند نیز هم قوت جاذبه اعضای بدن که بسبب آن جمله اعضا و دیگر ها و سبیل های آنها غذای خود را از
خون موجوده در عروق میگیرند و هر قدر که خون برای تغذیه در اعضا منجذب میشود بجای آن خون دیگر می آید تا خلای عروق
لازم نیاید پس بسبب و اعانت این امور خمسه دوران خون پیدا شده و باقی میماند فتکلّمْ کرّة اما اینکه چگونه خون در جانب
واحد و راه واحد جاری میشود یعنی از بطن ایسر قلب وقت انقباض آن چرا در شریان عظیم میرود و باز بسوی ریه چرا جاری نمیگردد
یا اینکه از جگر یا از سر بجانب بطن ایمن قلب می آید چرا باز بسوی کبد یا سر واپس نمیرود پس باید دانست که سببش اینست که خالق حکیم اغشیه
یازده گانه را در قلب بر منافذ و ابواب آن بطور دروازه خلق فرموده باین نحو که از غشای اندرونی دل دو غشا در بطن ایسر بر منفذ آن
هستند که مثل باب است و از آن خون از اذن ایسر در بطن مذکور میرسد و سه غشا در بطن ایمن بر منفذ آن هستند که آنهم
مثل باب است و از آن خون از کبد و سر در اذن ایمن آمده در آن داخل میشود و سه غشا در شریان عظیم که از بطن ایسر
رسته و موسوم به آئورطا است میباشند و سه غشا در شریان عظیم که در بطن ایمن قلب است و از آن خون از دل در
ریه در دوران ثانی میرود خلق فرموده پس بذریعه این اغشیه خون از راه معتاد خود جاری میشود و پیش میرود و باز پس
نمی آید چه این اغشیه بطور دروازه درین مواضع هستند که وقت آمدن خون در قلب کشاده شده راه می دهند و وقت
بیرون رفتن آن از دل بند شده از باز پس آمدن خون مانع میشوند مثلاً در بطن ایسر قلب جائیکه خون از اذن بطن مذکور
در بطن آن میرسد آنجا دو غشا هستند که وقت ریختن خون در آن کشاده میشوند و وقت دفع شدن خون آن در شریان عظیم
بحرکت انقباضی قلب بند شده ازین سو خون را راه نمی دهند پس لامحاله بسوی شریان عظیم جاری میگردد و همچنین در شریان عظیم
مذکور که سه غشا هستند آنها از واپس آمدن خون از شریان بسوی دل مانع میشوند بالجمله وقت آمدن خون از خارج در دل
این دروازه های غشای بسوی باطن کشاده میشوند پس منفتح میشوند و خون دران در می آید و وقت خارج شدن از ین
اعضا دروازه های مذکوره بسوی خارج کشاده میشوند و بعد خروج دم بند میگردند و این ترتیب کشادن دروازه ها بسوی
باطن و بسوی خارج بخلاف هستند از جانب حکیم علی الاطلاق نهاده شده لحکمة اذا تاملتها عرفتها و همچنین در اورده
بذریعه وجود والف خون باز پس جاری نمیشود خصوصاً در اوردۀ زیر جلد دست و پا هستند چه والف آنها زیاده خون را
از باز پس آمدن منع میکنند خصوصاً وقتیکه از حرکات عضلات بدن عروق منغمر شده خون از رسیدن اشتقرز پیچ خواهد
که منبسط شده باز پس آید پس درینجا بذریعه والف باز پس نمیرود چه آنچه والف پیش محل ماندن خون ست کشاده خون را
راه میدهند و والف که پس خون ست بند شده آنرا از باز پس آمدن منع میکنند و ازین جهت وقت انغماز خون پیش میرود
و باز پس نمی آید و دوران آن بر حال خود قائم میماند و بیان والف در کتاب امراض خاصه در فصل والی که از امراض
طرفیه است مفصل نوشته شده من شاء فلیرجع الیه و چون تا اینجا از بیان حقیقت تولد دم و بیان دورات ثلاثه آن
و فوائد دوران خون و بیان کارهای مختصه آن و اینکه اسباب دوران چند اند و چگونه دوران آن بر نحو واحد جاری میماند

[illegible]

فراغ حاصل شد لهذا اکنون آنچه حال آن دیده میشود مع فوائد دیگر بیان کرده میشود پس بدانکه چون خون را بذریعه خرده بین
در اعضای حیوانات لطیف الجلد مثل ضفدع می بینند باین نحو که یکپای آنرا بر کدام شی صلب مستوی السطح نهاده خرده بین را
بران داشته می بینند دو چیز دران دیده میشود یکی آب و دیگر نقاط سرخ و سفید این آب را که در بدن حیوان زنده می بینند بلغت
انگریزی لائکر سان گونس یعنی آب خون نامند و نقاط مذکوره را که دران دیده می شوند بلغت انگریزی کرپسکل یعنی جسم خرد میگویند
و لائکر سان گونس از رنگ خالی و مثل آب صاف ست اما هرگاه خون از بدن برآورده شود و جای در ظرفی مجتمع گردد سرخی نقاط
سرخ آن دیده میشود که آنرا ریڈ کرپسکل گویند یعنی جسم خرد سرخ و آنچه نقاط سفید در خون یافته میشوند آنرا هوبیٹ کرپسکل
یعنی جسم خرد سفید و هم لمف کرپسکل میگویند یعنی جسم خرد سفید مشابه بلمف یعنی جسم خرد مشابه بنقطه کیلوس زیرا که اطلاق لمف
بکیلوس هم میشود یا مشابه بنقطه لمف یعنی آبیکه در لمف فاتک یعنی مجاری آب برنده از خون یافته میشود و هرگاه خون از شرائین خارج
میگردد بسیار سرخ میباشد و آنرا بلغت انگریزی اریٹریل بلڈ بفتح الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام و کسر بای موحده و فتح لام و سکون ڈال هندی یعنی خون
شریانی نامند و اریٹریل اسم قدیم ست یعنی جسم پر هوا زیرا که قدما میدانستند که در شرائین هوا یعنی روح زیاده می باشد لهذا
شریان را باین اسم موسوم ساختند و چون از اورده خون خارج میشود مائل بسیاهی میباشد و آنرا وینس بلڈ یعنی خون
وریدی نامند زیرا که وینس بلغت انگریزی یعنی وریدست و هرگاه خون را از عروق بر آورده در ظرفی نهند پس آن اول غلیظ
میشود و بعده در اندک زمان مثل غشای غلیظ میگردد و بعد گذشتن مدت یسیر بیان اول آب بر سر آن ظاهر میشود پس بعد
گردان بر کناره های آن آب پیدا میشود تا آنکه خون منجمد که بطور غشا شده بود دران آب مثل جلد منقوع در آب
حرکت میکند و بنسبت سابق مقدار آن بسی صغیر و پوست درهم کشیده محسوس میشود پس باید دانست که آب
که ازان بعد انجماد جدا شده آن آب خون میباشد و باین نحو جدا میشود که هرگاه خون از ورید بیرون آید فائبرن که درانست
از خون جدا میشود و چون از خون جدا میشود در ریشه ریشه گشته بصورت شبکه میگردد و نقاط خون را در خود میگیرد و آن
نقاط دران محبوس میشوند پس هرگاه و هر قدر که از رسیدن هوای سرد این ریشه ها بر خود متشنج و درهم کشیده میشوند
مقدار آن صغیر میگردد و از انضغاط نقاط خون آب از آنها جدا میشود و چونکه درین آب فائبرن نمی باشد لهذا این
آب را در لغت انگریزی باسم سیرم یعنی آب خالص نامزد کرده اند بخلاف آبیکه در خون اندرون عروق حیوان دیده میشود
و دران فائبرن هم مخلوط باشد پس آنرا باسم لائکر سان گونس موسوم کرده اند بالجمله آبیکه از خون بعد بیرون آمدن از عرق و مجتمع
و منجمد شدن در ظرف جدا میشود بیان کرده شد اما آنچه بطور جسم غشای میشود فائبرن ست و آنچه صغیر میشود نقاط خون اند
که در فائبرن محبوس شده بودند بالجمله خون از اجسام چند مرکب ست و در امتحانات بسیار اوسط ثابت شد که هرگاه هزار تولہ
خون را بگیرند و بعمل کیمیائی اجسام مذکوره را جدا کنند اجزای ترکیبی خون دران برین مقدار یافته میشوند که در هزار تولہ خون

هفت صد و هشتاد و چهار توله آب میباشد و البیومن یعنی سفیدی بیضه هفتاد توله بود و فائبرن دو توله و خمس یک توله میباشد
و جسیم خون که بطور انقباط اند و آنرا گلوبیول گویند یکصد و شصت و یک توله بود و دو سومست یک توله و قدری کم از ربع توله بود و آنچه
از زمین و نباتات بذریعهٔ اغذیه در خون داخل میشود در یکهزار توله خون کلورائد سودیم یعنی نمک سه توله و شش عشر یک توله و
پتاسیم کلورائد سی و شش حصه از صد حصه یک توله میباشد و سوڈا فاسفیٹ دو عشر یک توله و سوڈا کاربناس هشتاد و
چهار حصه از صد حصه یک توله و سلفیٹ آف سوڈا یعنی سوڈا سلفاس بیست و هشت حصه از صد حصه یک توله میباشد
و یک ثلث مرکب از فاسفیٹ افلائم و میگنشیا در خون میباشد که از زیادتی آن گاهی در گرده و مثانه سنگ پیدا میشود و آن
مقدار در یکهزار توله بیست و پنج حصه از صد حصه یک توله که ثلث باشد بود میباشد و ایضا اوکسائید آف آیرن و فاسفیٹ آف
آیرن که هر دو از قسم آهن اند پنج حصه از صد حصه یک توله میباشد و اینها اجزای اصلیهٔ ترکیبیهٔ خون اند و سوای آن آنچه
بطور فضول و چرک خون در آن میباشد مثل صفرا و هوای زغالی که آنرا کاربانک اسید گویند یا هوای امونیائی و غیره آن
که محسوب نیستند و بذریعهٔ کبد و گرده و ریه و جلد از خون دور کرده میشوند اینها در هزار توله خون پنج توله و شش عشر باشد میباشند
و هرگاه خون را در ظرفی کرده بر آتش نهند تا آب سوخته اجزای ترکیبی خون که سوای آب اند خشک شده باقی مانند و از اوزان
کرده صد توله از آن بگیرند و بعمل کیمیائی آنرا تحلیل کرده امتحان کنند کاربن یعنی زغال در صد توله خون یابس پنجاه و هفت توله و
نه عشر یک توله یافته میشود و هائیڈروجن هفت توله و یک عشر توله میباشد و نیٹروجن هفده توله و چهار عشر از یک توله بود و آکسیجن
نوزده توله و دو عشر یک توله در آن میباشد و ایش بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون سین مهمله که بمعنی خاکستر
است چهار توله و چهار عشر یک توله میباشد و این خاکستر که در خون یابس یافته میشود همان اجزای ملحیه و کهاری اند که مثل کلورائید
سوڈیم و پتاسیم کلورائیڈ و سوڈا فاسفیٹ و سوڈا کاربناس و سوڈا سلفاس و ثلث مرکب از فاسفیٹ افلائم و میگنشیا پیشتر
مذکور شدند که بعد خشک شدن خون بر صورت خاکستر یافته میشوند و هرگاه خون تازه را در ظرفی گرفته قبل انجماد آن کدام چوب
و غیره را که بصورت قلم و خشن باشد در آن انداخته جلد جلد حرکت دهند فائبرن از خون جدا شده بر این چوب قلمی الشکل می
منجمد میشود و ذلک هرگاه خون تازه را در ظرفی که سطح باطن آن خشن باشد بگیرند بر مقامات خشنهٔ آن جای که ارتفاع بطور
انقباط زیاده باشد آنجا فائبرن بزودی منجمد میشود و همچنین در بدن انسان جائیکه در مجاری دم خشونت یافته میشود مثل
حجاب اندرون قلب هرگاه متورم شود و چونکه در پرده موصوفه خشونت است و بسبب ورم این خشونت زیاده میشود
لهذا آنجا خون بزودی منجمد میشود و هم هرگاه برودت قلیل افزون میرسد فائبرن منجمد میشود چنانکه در مرض هیضه و بائی
هرگاه در آن قوت و حرارت کم میشود و در امتحان حرارت سها سب در تهرما میٹر نود و پنج یا شش میرسد در این وقت
منجمد شدن فائبرن میباشد و اکثر موت صاحب هیضه بهمین طور میشود که در آن خون بر اصل قلب منجمد میگردد و هرگاه از ضعف
دوران خون را بند کند چنانکه در انیوریزم که ورم شریان است سر عرق را از رشته محکم می بندند تا خون در آن جاری نشود

درین وقت هم فایبرن منجمد میشود و ایضاً باید دانست که هرگاه برف زیاده در خون تازه اندازند خون رقیق میماند و منجمد نمیشود
و همچنین هرگاه کدام چیز از قسم نمک و کهار و هر پتاس که باشد یا امونیا وغیره در خون اندازند ازان هم خون سائل میماند و منجمد نمیشود
پس هرگاه خوف انجماد خون در بدن شود در هر مرض که باشد امونیا یا پتاس هر قسم یا سوڈا کاربناس زیاده نوشانند و باید دانست
که فائده ایجاد فایبرن در حال صحت در خون بنا بر حفظ خون است از جریان زیراکه هرگاه از رسیدن زخم خون از بدن جاری
میشود فایبرن بر دهن زخم منجمد شده مانع جریان خون میگردد و فائده تولید البیومین یعنی سفیده بیضه در خون انست
که ازان فایبرن پیدا میشود و نیز غشای خانه دار و غشای ریشه دار و جلد بدن و ناخن و موهای بدن همه از سفیده بیضه
پیدا میشوند و ایضاً غشای ریڈ کرپسکل یعنی جسم خرد سرخ که در خون هستند هم ازان پیدا میشود و اما فائده ریڈ کرپسکل در
خون پس بسبب آن خون هوای اکسیجن را کشیده بجمیع اعضای بدن میرسانند و ایضاً فائده دیگر اش انست که از جسم خود
بنفسه غذای دماغ و عضلات بدن میدهد یعنی همین اجزای سرخ خود در غذای عضلات و دماغ و اعصاب صرف میشوند
چه بامتحان عمل کیمیائی ثابت شده که انچه در عضلات و اعصاب است درین اجسام خرد سرخ هست و فائده دسومت که
در خون هست یکی ازان آنست که از سوختن آن در بدن حرارت بدنی باقی میماند دیگر آنکه چون اعضا غذای خود را از
خون جذب میکنند باعانت دسومت غذای اعضا بسهولت منجذب میشود و اگر دسومت در خون نباشد انجذاب غذا ممکن
نبود و ایضاً دسومت معین میشود برانیکه انچه سیل ها در بدن اند از خود سیل های دیگر پیدا میکنند زیراکه در هر سیل
نقاط خرد از تخم میباشند و ازان سیل ها پیدا میکنند و ازین دسومت دمویه آنهارا قوت بر تولید سیل های دیگر
حاصل میشود و بنا برین از زرده بیضه مرغ که دران دسومت هست و بچه مرغ سیل ها پیدا شده اعضای حیوان متکون
میشوند و بنا برین هرگاه بدن ضعیف و لاغر در امراض منهکه قوت و یابسه مثل سل وغیره میشود روغن جگر ماهی و دیگر
دسومات میخورانند تا ازان سیلهای جدیده پیدا شده انچه در اعضای بدن نقصانات آمده عوض آن پیدا گردد و هرگاه اشیای
دسمه یا انچه ازان چربی پیدا میشود مثل شیرینی و انچه دران لعاب زیاده باشد مثل نشاسته و ارا روٹ و آب مطبوخ
برنج وغیره زیاده خورده شوند درین وقت در بدن شحم زیاده پیدا شده مثل غشا بر پردهٔ بطن که موسوم به اومنتم است و هم
بر عضلات بدن جمع میماند و این شحم را در لغت انگریزی اڈیپوس ٹشو بفتح الف و کسر ڈال هندی و ضم بای موحده فارسی
و سکون واو و سین مهمله و کسر تای هندی و ضم شین معجمه و سکون واو یعنی غشای شحمی می نامند زیراکه درین شحم ریشه های
فایبرن بسیار اند که دران اجزای شحمیه محصور میباشند و صورت آن وقت اجتماع بر اعضا صورت غشای میباشد و
صاحب آن بسبب کثرت دسومت قوی و توانا میباشد و چون مولدات شحم کم خورده شوند این شحم که بر اعضا مجتمع بوده
درکار بدن می آید و صرف میشود و ازالت در امراض بدن لاغر میگردد زیراکه وقت مرض معده بسبب ضعف خود
که از مرض پیدا میشود نمیتوانند غذا به خون مبدل کند که آن جمیع اعضا را غذا رسانند و این دسومت دمویه انچه

آنچه زائد از حاجت بدنی در خون پیدا میشود به سه طریق از خون برطرف آید یکی آنکه بر عضلات [illegible] منضم مجتمع میمانند دوم آنکه بذریعه
غده های مولده شیر از بدن خارج میشود سوم آنکه در رضاعت همراه شیر زیاده خارج میشود و آنچه اشیا که از قسم نمک کهار
در خون اند فائده آنها اول اینست که خون را از عفونت باز دارند دوم آنکه هر عضو که در غذای خود محتاج بانست مثل عظم
که نمک [illegible] میخواهد و [illegible] بدن [illegible] میبلعند و گرده نمک را طلب میکنند و ما [illegible] وقت احتیاج هر عضو همراه غذای
آن محتاج الیه هر عضو را قوت بانها میرساند و هم بسبب این اجزا آبیکه در خون هست غلیظ میشود و بسبب آن خون آب و غذای دیگر را
از معده جذب میکند و آنچه در اینجا حساب مقدار اجزای دمویه نوشته شده از آن گاهی در آن فرق هم میشود اما با آن فرق صحت باقی
ماند مثل اینکه آب خون بسبب خوردن غذا و نوشیدن آب و استعمال مشقت و از تاثیر ادویه در خون زیاده و کم میشود و این امر
اکثر وقتاً فوقتاً در خون پیدا میشود چنانچه هرگاه طعام خورده و آب نوشیده میشود فوراً آب زیاده از آنچه نوشته شده در خون
پیدا میشود و لیکن چون بعد آن مشقت کرده شود و بسبب آن عرق آید مقدار آب از خون کم میگردد و لیکن از این زیادتی و کمی نقصان
بصحت نمیرسد و همچنین اجزای سرخ خود که موسوم به ریڈ کارپسکل اند از مقداریکه نوشته شده گاهی در خون زیاده میشوند در
مثل شخصی که در جوانی اغذیه مولده دم را زیاده خورد پس در بدنش این اجزا زیاده پیدا میشوند و این حالت را بلغت انگریزی
پلیتهورا [illegible] فاسد لازم و سکون های [illegible] تمام [illegible] و سکون [illegible] یعنی زیادتی خون نامند و
همچنین اجزای ملحیه کهار در خون گاهی بسبب خوردن اغذیه کثیر الملح یا نوشیدن ادویه کهار که در مقدار زائد باشند زیاده میشوند
و درین وقت فوراً تشنگی زیاده شده بعد نوشیدن آب در عرق یا در بول آنچه زائد از مقدار طبیعی محتاج الیه است دفع میشوند
و آنچه تا اینجا نوشته شده حال خون در وقت صحت بدن بوده اما در حال مرض پس باید دانست که بسبب مرض آنچه حساب
مقدار اجزای دمویه نوشته شده در آن فرق واقع میشود مثلاً آب خون گاهی از مقداریکه نوشته شده کم میشود زیرا که در خون
قوت جذب زیاده است و بسبب آن از معده و دیگر اعضا وقتاً فوقتاً آب را جذب میکند اما هرگاه قوت آن ضعیف گردد
و جاذبه آن کم شود چنانکه در آخر مرض هیضه و ذیابیطس میشود چه درین امراض قوت جاذبه دم که بسبب آن تلافی
نقصان مقدار خود از کشیدن آب از اعضا و غیره میکرد ضعیف و قلیل میشود و درینجا قائل امیر [illegible] بگوید این قول غلط
زیرا که در هیضه بالضرور خون از اعضا رطوبات را میکشد و بسبب آن غور عینین و [illegible] لاغری و نقصان در
اعضای ظاهره دیده میشود و جوابش آنست که خون درین مرض از بعض اعضا مثل عضلات آب را میکشد لیکن از میوکس ممبرین معده
و امعا آب نمیکشد چنانکه در حال صحت میکشید بلکه میوکس ممبرین معده و امعا از خون آب را میکشند و بسبب آن قی و اسهال
عارض میشود و ازین بیان ضعف آن از جذب بالیقین ثابت شد [illegible] و [illegible] فائبرن وقت پیدا شدن ورم
حار در بدن هم از مقدار طبیعی خود که نوشته شده زیاده میشود و زیادتی موافق زیادتی ورم میباشد چنانکه در ورم [illegible]
زیادتی زائد [illegible] ورم [illegible] از مقدار طبیعی [illegible] زیاده میشود حتی که از دو چند گاهی تا پنج چند از مقدار طبیعی که نوشته شده

زیاده میگردد گاهی از مقدار طبیعی خود هم کم میشود و این امر در حمیات حاده قویه مثل تائیفس فیور یا تائیفائڈ فیور یا ملگننٹ
میشود حتی که درین حمیات گاهی تا نصف مقدار طبیعی خود میرسد لیکن اگر بعد این قدر کمی در ملگننٹ فیور ورم حار پیدا شود
لهذا قلت مقدار خود که بسبب حمی دران حاصل شده بود فوراً باز در خون زیاده میشود زیرا که آن همیشه از پیدا شدن ورم حار
زیاده پیدا میشود ما باید دانست که از کم شدن فایبرن در خون دو چیز پیدا میشوند یکی نزف الدم از عروق دوم اجتماع
خون در کدام عضو یا در اعضای متعدده و تجربه این امر در ورم ریه و ورم کبد و حمیات حاده بخوبی میشود چه درین امراض اکثر
رعاف و نفث الدم و اسهال دموی یا بول الدم و اجتماع خون در دماغ یا کبد یا طحال میشود و گاهی از زیاده شدن اجزای حمر
سرخ در خون هم نزف الدم عروقی مثل رعاف عارض میشود و ازان دانسته میشود که بسبب زیادتی خون است لیکن فی الحقیقت از
آن هم از قلت فایبرن میباشد زیرا که از زیاده شدن ریڈ کارپسکل یعنی اجزای خرد سرخ از مقدار طبیعی خود مقدار فایبرن
بنسبت آن کم میگردد ازین سبب نزف الدم پیدا میشود و همچنین گاهی ریڈ کارپسکل یعنی اجزای سرخ کم گردد خون اندرون اعضا کم و رقیق مثل انیمیا
یعنی قلت و کمزوری خون و هم بواسیر دموی کم میشوند و از خورانیدن آهن و مرکبات حدیدیه ذرات سرخ زیاده میشوند
و اگر آهن را زیاده خورانند تا اینکه مقدار اجزای خرد سرخ زیاده شود امراض مثل صداع وغیره از قسم امراض حمیه و
حاره پیدا خواهد گردید و کلرلیس وائٹ کارپسکل یعنی جسیم خرد سفید در حالت پیدا شدن ورم حار و در مرض کلوروزز یعنی کم رنگی و
سفیدی مائل بودن خون حیض در خون زیاده پیدا میشود و از ریختن آن در عضو متورم بورم حار ریم پیدا میگردد. این جسیم
خرد سفید از نقطه کیلوسی یا از نقطه لمف پیدا میشود و این جسیم سفید خرد جسیم خرد سرخ را پیدا میکند یا خود هم سرخ میشود
و همچنین ایلبیومن گاهی در بعض امراض مثل مرض برائٹ صاحب که ان مرض ایلبیومن یوریا است کم از مقدار طبیعی خود میشود
باین حساب که هر قدر در بول خارج میشود از خون کم میگردد لیکن در وزن سفیده بیضه بنسبت دیگر اجزای دمویه کمی و
زیادتی کمتر واقع میشود و اکثر موافق وزن طبیعی خود در خون میماند و همچنین اجزای ملحیه و اشیای کهاری هم در خون از مقدار
طبیعی خود که نوشته شده کم و زیاده میشوند لیکن زیادتی کمتر باقی میماند زیرا که بفور زیاده شدن آنها عطش غالب میگردد
و آب نوشیده میشود و بعد آن انچه مقدار زائد ازان در خون پیدا شده بود در عرق و بول خارج میشود و بر بهت بنیاد ها سالی را
برای ادرار بول میپوشانند تا در خون زیاده شده ادرار بول پیدا کند و گاهی انچه بطور فضول در خون بوند مثل
کربانک اسیڈ و یوریا در خون زیاده میشوند و هم یورک اسیڈ یا لیکٹک اسیڈ و این نام اسم یورک اسیڈ است یا
لاکٹک اسیڈ و آن در شیر وقتی که حامض شود پیدا میگردد و در شیر میباشد و هم صفرا و انچه بسبب نه صاف شدن خون
در ریه و جلد و گرده و امعا در خون مانند گاهی زیاده میشود و هم هرگاه شخص کهاری نمکین مثل سوڈا سلفاس یا سوڈا کاربناس
بامثال آنها هرگاه یک ماه دو ماه یا بیشتر ازان بخورده شود ازان در خون کمزوری پیدا میشود و قوت انجماد از فایبرن کم میگردد
و ازین سبب نزف الدم و جریان خون از بدن پیدا میگردد و همچنین از داخل شدن سموم حیوانی و نباتی در خون فساد میشود

چنانکه از آمیختن خمیر در آرد مجهول آب تمام آن خمیر گشته برقوام آن آمده خمیر میگردد وازین فساد خون حمیات ردیه مثل تائفس فیور
وتائفائد فیور وانٹرمٹنٹ فیور وچیچک وحصبه وغیره امراض ردیه پیدا میشوند فصل
دوم در اجتماع خون بدانکه هرگاه خون در عروق صغار شعریه که درمیان شرائین واورده متوسط اند زیاده آید وکثرت
کند یعنی دوران آن بند شود این را اجتماع خون گویند وبلغت انگریزی کان جیسٹ شن یعنی بکثرت مجتمع شدن نامند واجتماع
خون دو قسم است اول آنکه دران دوران خون بطی باشد واینرا بلغت انگریزی پاسف کان جیسٹ شن بفتح بای موحده فارسی
وسکون الف وکسر سین مهمله وسکون فا وفتح کاف وسکون الف ونون وفتح جیم وسکون یای مثناة تحتانی وسین مهمله وتای هندی
وفتح شین معجمه وسکون نون یعنی بطی الحرکت نامند وبعربی ورم بارد گویند دوم آنکه ضد اول باشد یعنی کثرت وان خون دران سریع بود
وانرا بلغت انگریزی ایکٹیف کان جیسٹ شن بفتح الف وسکون یای مثناة تحتانی وکاف وکسر تای هندی وسکون فا بمعنی سرعت
حرکت هم گویند وقسم اول اجتماع خون بطی الحرکت دوران خون بطی میباشد وخون در رگهای وریدیه که عروق صغار وریدی اند زیاده
میماند السبب سبب این قسم اجتماع حالتست که رقت خون ودوران آن در وریدها بند شود وبسبب آن خون در وریدها جمع گردد
مثل بستن عضو یا ... یا ... کدام عضو مثل آنکه دستها را بسوی تحت آویزند یا سر را زیاده نگون سازند
یا زیاده قیام نمایند وگاهی از بعضی امراض قلب مثل مریض شدن دیوار بطین ایمن قلب چه بسبب آن هرگاه قلب برای
دفع کردن خون ازین بطین بسوی ریه تحریک وتنقبض میشود بسبب ضعف بند شدن دروازه بطین مذکور خون در وریدها باز پس میرود
وبا تمام بریه نمیرسد وهم آنچه دوران خون را که در ریه میشود سبک کند ... این امر میشود مثل امتلا یعنی عسر نفس وبرودت ... مثل
یا حبس نفس یا ... کدام عضو که وریدها را مزاحمت کرده مانع دوران خون شود سبب این حالت
میشود ایضا هرگاه مواد در کدام عضو برند وبسبب آن مقدار عضو مذکور کبیر گردد وبسبب آن وریدها منضغط شود ودوران
خون از آن کم گردد چنانکه هرگاه در جگر ناهرین زیاده سیر شود که از آن کبد سخت وصلب میشود درین وقت اکثر دوران
خون از اندرون جگر بند شده از وریدها بالای که بست جاری میشود از مقدار وریدها مذکور درین وقت کبیر میگردد وهم گاه
چه بسکل ... زیاده می افتد عروق صغار وریدی را که در ریه اند مزاحمت وغمز میکنند وبسبب آن دوران خون از انها
باز مانده این قسم اجتماع خون پیدا میکند وهم از ضعف وکمزوری دل این قسم اجتماع پیدا میشود هرگاه از ...
آن تا وریدها میرسد وبسبب آن خون بسبب علت در عروق صغار جاری نگردد وگاهی از ضعف وکمزوری خود عروق این اجتماع
پیدا میشود زیرا که آنها بسبب کمزوری خود خون را غمز نمیکنند تا ... بسبب آن دوران خون در عروق ... شده
در عروق باقی میماند وگاهی بسبب کمزوری ورقت خون این اجتماع میشود چه بسبب رقت خون دوران آن بطی میگردد وقسم دوم که
سرعت دوران خون بسبب قوت دل یا قوت عروق وقوت جاذبه لحم میشود چه هرگاه خون سریع گردد ولحم ...
لحم ... از کم شدن قوت جاذبه لحم سرعت دوران آن کم میشود ایضا ...

فائده در بیان ...

قوت اعصاب و دوران خون باطل میگردد زیرا که چون ریشهای عصب که در جرم عروق اند ضعیف میشوند عروق خون را تحریک باندازه [illegible] عروق ضعیف گشته نمی
کنند از این سبب خون در عروق میماند و پیش نمیرود و الطلا است چون این قسم اجتماع در عضو ظاهر افتد در حس مقدار آن عضو بزرگ [illegible]
و چون از انگشت آنرا غمز کنند از غمز تا دیر محل [illegible] باقی ماند و قدری حس عضو هم کم میشود و هرگاه [illegible] امتحان حرارت عضو
کنند حرارت آن کم میباشد [illegible] چهار پنج درجه کم میشود زیرا که آنجا بدل در خون واقع نمیشود و بس حرارت
آن از جلد بذریعه تحلیل کم میگردد و ایضا چون غذای جید باین عضو نمیرسد لاغری پیدا می شود و هم رنگ این عضو سیاه یا مائل به سیاهی
میگردد زیرا که خون سیاه در آن مجتمع میباشد و هرگاه این اجتماع در اعضای باطنه مثل ریه و کبد و طحال و گرده شود پس چونکه دیدن آنها
ممکن نیست جز اینکه در کبد و ریه قدری زیادتی مقدار از خارج بحس لمس [illegible] میشود لیکن از آثار ثابت میشود مثل اینکه چون در کبد اجتماع شود
کبد از کار خاص خود که تولید و اخراج صفرا است قاصر میگردد و قدری ثقل و اذیت در موضع محل کبد احساس کنند [illegible]
[illegible] میشود [illegible] از نقصان افعال آنها استدلال بر اجتماع خون کرده میشود لیکن اگر کدام [illegible] اعضای
باطنه ممکن بودی یقینا آنچه علامات در اجتماع خون اعضای ظاهره نوشته شد آنجا هم محسوس میشد [illegible] قسم دوم که [illegible]
است و در این قسم اجتماع خون مقدار خون و حرکت دوران آن در عضوی که اجتماع در آن است هر دو زیاده میباشد یعنی مقدار [illegible]
دوران سریع میباشد و ایضا این اجتماع خون در عروق صغار شرایین میباشد نه در شرایین کبار و گاهی این اجتماع بسبب [illegible]
[illegible] حرکت فیزیالوجی آن بود مثل اجتماع خون که در رحم قریب بجریان طمث میشود و وقت ارضاع طفل در ثدی [illegible] میباشد و
[illegible] وقت بروز زوال میشود چه این قسم اجتماع خون [illegible] بلکه بسبب مقتضی طبعی این اعضا میباشد که آنرا [illegible] فیزیالوجی
بلغت انگریزی [illegible] و گاهی بسبب مرض میشود و این حالت را بلغت انگریزی پاتالوجی بفتح بای موحده فارسی و سکون الف
و ثای مثلثه و فتح الف و ضم لام و واو و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی نامند یعنی متغیر شدن از حال صحت و این معنی باعتبار حاصل
معنی است والا پاتا بمعنی درد است و الوجی بمعنی علم است یعنی علم الامراض و الحالات التی تحدث بالمرض و لیکن اکثر این قسم اجتماع خون
بطور مقدمه التهاب [illegible] یعنی ورم حار پیدا میشود و دانستن حد آن باین طور که بگویند که تا این حد اجتماع خون است و ابتدای ورم میشود
دشوار است اما تا [illegible] عضو که دران اجتماع خون شده کار خاص خود را میکند [illegible] بالفعل [illegible] نمیشود و اسباب [illegible] از ان فعل
عضو زیاده صادر گردد سبب این قسم اجتماع خون میشود مثل اینکه زیاده فکر و کوشش در امور کردن و همچنین جمله مقتضای نفسانی
و بدنی سبب اجتماع خون در دماغ میشوند و از زیاده نوشیدن مدرات در گرده و از زیاده نوشیدن مسهلات [illegible] در امعا و معده
و از زیاده نوشیدن [illegible] صفرا در کبد [illegible] نهادن ادویه محمره بر جلد [illegible]
اجتماع خون میشود و هم از پیدا شدن [illegible] در عضو اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و هم از [illegible]
عصب آن عضو [illegible] اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و گاهی این اجتماع خون را برای امتحان [illegible]
پیدا کرده می بینند مثل اینکه [illegible] در ساق پای [illegible] سوزن خلانیده [illegible] می بینند و از آن محسوس [illegible] معلوم میشود که

داخل گردد و سوزش در آن دیده میشود که عروق صغار که محسوس نمیشوند پر بودی پر از خون میشوند و دوران خون در آن با سرعت
میشود و خاصه عروق شعریه که در ملتحمه عروق احمر اند در آنها خون کثیر می‌آید که از آن پیشتر غیر محسوس از نظر بودند بعد خلانیدن خون
محسوس و مرئی میشوند زیرا که بسبب جمع شدن خون در آنها مقدار آنها کبیر میشود و از این سبب مرئی میگردند و چونکه در این وقت
خون کثیر اندرون عروق می‌آید لهذا اگر در سوزش نگریسته شود سرخی زیاده محسوس میشود لیکن در عروق کبار و دیگر اعضای بدن کدام
تغیر مشاهده نمیشود زیرا که بسبب حرکت قلب این زیادتی خون نشده بلکه برای دفع اذیت خود این عروق صغار خون را بسوی
خود زیاده میکشند الغالب این است در عضو که این قسم اجتماع خون میشود گرمی و ضربان در آن زیاده یافته میشود و حس این عضو
هم زیاده و قوی میگردد هرگاه این اجتماع خون در اعضای ظاهره افتد سرخی بر عضو ماؤف غالب میشود بسبب اینکه خون
در آن اندرون عروق صغار زیاده میگردد اما اینکه از اجتماع خون کدام امر پیدا میشود پس باید دانست که از اجتماع خون گاهی
هیج یعنی سیلان و جریان خون بطور نزف الدم پیدا میشود و این بر دو قسم است یکی آنکه خون از انشقاق عرق در خارج بدن خارج شود
چنانکه هرگاه در دماغ اجتماع خون میشود از آن رعاف پیدا گردد و گاهی از عرق برآمده در لحم عضو ریزد و اندرون عضو جمع شود و
این هر دو قسم نزف الدم عروقی است خواه در آن خون از عرق برآمده از بدن خارج شود یا از عرق بیرون آمده در لحم بدن باقی ماند
و در هر دو قسم خود خون از عرق بیرون می‌آید و گاهی در اجتماع خون آب از خون جدا شده بذریعه عروق صغار در لحم ریخته جمع
میگردد لیکن هرگاه خون از عرق برآمده در خارج بدن خارج میشود در آن نقصان به بدن بسیار یا کم [illegible] میشود
میگردد لیکن عضوی که در آن اجتماع خون بوده از ضرر و نقصان محفوظ میماند اما هرگاه خون از عرق برآمده در لحم یا در کدام عضو
مجتمع میشود در این وقت در عضوی که جمع شده آن را اذیت [illegible] اول بسبب اینکه هرگاه خون در عضوی [illegible] میشود مقدار آن
زیاده میگردد و از داخلت خون در این عضو تفرق اتصال در آن حادث میشود و آن موجب وجع و اذیت است دوم آنکه
هرگاه خون در عضوی در آید با اینکه هست [illegible] محل اجتماع خود [illegible] کردن آن و منافی شدن عضو در هم جوار
در آن پیدا میشود پس هرگاه در دماغ انجام اجتماع خون این [illegible] پیدا شدن تفرق اتصال [illegible] و هم جوار کار
عضو رئیس تباه میگردد و از آن [illegible] بدن ضرر بسیار [illegible] از آن هلاک میشود اما هرگاه [illegible] عضو غیر رئیس مثل ریه و جگر
و دیگر اعضاء بدن انجام اجتماع خون باین حد [illegible] در این وقت گاهی تا زمان دراز این خون بر حال خود مثل آب
سیال میماند و لیکن اکثر آنست که بعد [illegible] در لحم منجمد میشود و آنچه در آن بوده بذریعه عروق صغار در عروق کبار آمده
با خون بدن می‌آمیزد و اجزای دیگر که در خون اند مثل فائبرین و سفیدی بیضه و اجزای سرخ و سفید ایشان
خشک و منجمد میشوند و سرخی اجزای خرد سرخ رنگ همراه آب [illegible] میرود و اینها اگر باقی شده خشک میگردند و این
اجسام سرخ و سفید بسبب خشکی و کم رنگی مثل نقطه [illegible] میشوند اما سیاهی بر آن غالب میشود تا آنکه [illegible] پیدا
میشود بعده طبیعت برای اخراج این جسم که در غیر محل خود است باز آب را از عروق می‌آرد و این خون خشک شده آمیخته این را [illegible]

رقیق و سیّال میسازد و بعد ترقیق و اسال آن آهسته باز در عروق صغار می آرد و از ان در عروق کبار بدن می اندازد و سوم آنکه بدلیل
این خون منجمد بوده و بسبب انجماد آن اموات و فساد در لحم هم آمده بود این لحم فاسد را هم همراه خون منجمد مرده قبیح ساخته در
عروق می اندازد و جائیکه این خون منجمد میشود و از انجا باز در عروق میرود انجا بعد رفتن این خون در عروق نشانیکه از تفرق اتصال
لحم بسبب انجماد خون پیدا شده بود باقی ماند اما این نشان هم روز بروز صغیر میشود تا اینکه بعد زمان مسدید این نشان تفرق اتصال
لحم هم زائل میشود و گاهی این خون منجمد ریم میگردد و از ان دمل و خراج پیدا میشود و منفجر شده از جلد خارج گردد و این وقتیکه
دمل در عضلات ظاهر بدن باشد اما هرگاه در اعضای باطنیه ریم پیدا شود پس گاهی بسوی خارج و گاهی در داخل بدن
منفجر میشود و هرگاه خون از عرق بر آمده در اعضای ظاهره قریب جلد منجمد میشود خصوصاً جائیکه جلد رقیق است مثل حصار
گرد چشم و بالای پلک انجا از حس بصر هم دیده میشود که چون اول خون از عرق بر آمده منجمد میشود در رنگ آن سیاه میگردد
بسبب آن بر جلد ظاهر رنگ نیلگون پیدا میشود زیراکه رنگ سرخ از جسم خرد سرخ همراه آب در عروق صغار میرود و رنگ سیاه
فایبرن و ایلبیومن باقی میماند من بعد بجائیکه نیلگون بود رنگ زرد و سبز پیدا میشوند زیراکه بر فایبرن قدری زردی فائض است
از ان سبب زردی مشاهد می شود من بعد چون زردی با نیلگونی می آمیزد در وسط مرض سبزی مشاهد میگردد و این الوان تغییر پیدا میشوند
که طبیعت خون منجمد را با مخلوط آب رقیق میسازد من بعد فقط قدری از زردی بر جلد باقی میماند و ان رنگ فایبرن است بعده آهسته آهسته
این زردی هم بر طرف میشود و جلد بر رنگ اصلی خود می آید و یقیناً در باطن هم بر همین منوال انجام آن خواهد بود و ایضاً
باید دانست که هیموریج یعنی جریان خون از بدن هم بر دو قسم است یکی آنکه در قسم اول اجتماع خون که هیپیروکان جیسشن است عارض
شود دوم آنکه در قسم ثانی اجتماع خون که اکٹیوکان جیسشن است پیدا شود و قسم اول اکثر در امراض دل و از قلب هرگاه عروق
کبار آن ممتلی از خون شوند و در عروق صغار آن اجتماع خون باشد و هم در مرض جگر مثل سیروزز که در ان از ورم
غشای ریشه دار جگر صغیر میشود و هم در انیمیا هرگاه خون رقیق شود و هم هرگاه قی الدم شود و گاهی در ملینا یعنی اسهال
سیاه که بسبب هضم شدن خون میشود پیدا میگردد و اما قسم ثانی نزف الدم پس هنگامیکه خون در بدن زیاده شود
یا از انشقاق شریان از ان بیرون آید چنانکه در دماغ میشود که بسبب کمزوری شریان شق میگردد زیراکه در دماغ
شرائین اورده ملائم و مشابه بصورت خاص اند بسبب اینکه جرم دماغ بسیار لین است سختی جرم شرائین انجا مناسب نبود
لهذا خالق حکیم هر دو را لین و مشابه خلق فرموده اما هرگاه نزف الدم واقع شود پس علامات آن هرگاه خون از عروق
بر آمده بیرون بدن آید اول از همه آنست که خون بطور رعاف یا نفث الدم یا قی الدم یا اسهال دموی یا بول الدم خارج
میشود بعده از زیاده آمدن خون انخراط وجه و ضعف و کمزوری نبض و دوران سر و تهوع و غثیان از دوران سر پیدا شود
بعده غشی طاری گردد و از طریان غشی خون که خارج میشد بند میگردد و مریض بعد آن بهوش می آید پس اگر بعد آن خون بند
ماند بهتر و اگر بعد آمدن هوش باز خون جاری شود باز علامات سابقه عود میکنند و زیاده از ان در این وقت عرق بارد هم بر جلد

[illegible]

می آید و بهم تحلّل قلب بسبب ضعف وقلّت دم اذیت زیاده وگرمی محسوس میشود و هوا را زیاده میکشد وقلق زیاده گردد وکه از یک پهلو بپهلو دیگر نقل میکند و بعد آن اگر خون بند نشود تشنّج پیدا گردد و مریض میمیرد زیراکه از قلّت دم کار حیات بند میشود و هرگاه خون از عروق برآمده در لحم یا در عضو دیگر جمع شود در کار عضو که در ان خون جمع شده تغیر ونقصان پیدا میشود مثلاً اگر در جرم دماغ ریزد از ان بیهوشی و فالج پیدا میشود واگر در ریه جمع شود از ان سرفه و عسر نفس عارض میشود و بسبب آن ورم حار پیدا میشود وگاهی در ین قسم هم چنانچه خون از عروق برمی آید که از ان در عضو معلوم و در تمام بدن نقصان پیدا شده آنچه علامات در صورت خارج شدن خون از بدن نوشته شده اند اینجا هم پیدا میشوند فقط کلا حتی اما آنچه از اجتماع خون که بجوش از عروق جدا شده در لحم یا در عضو دیگر ریخته در ان جمع میشود پس درین آب سفید بشیه و اجزای لحمیه که در خون پیدا شده موجود بوند لیکن فایبرن درین آب نمیباشد و هرگاه این آب در غشای خانه دار یا در خریطه غشای آبدار مثل غشای باریطون که غشای آبدار شکم است یا در غشای پلورا که غشای پهلو ست یا در غشای خریطه انثیین میریزد عموما باسم ڈراپسی بکسر دال مهمله هندی وفتح رای مهمله وسکون الف و بای موحده فارسی وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی بمعنی ریختن آب در گوشت بلغت انگریزی موسوم میشود و باعتبار هر مقام هم علیحده نام کرده میشود چنانچه هرگاه در غشای خانه دار بدن ریزد آنرا آناسارکا در لغت انگریزی و استسقای لحمی در زبان عربی میگویند و هرگاه در غشای خانه دار بهر دو پا ریزد آنرا بلغت انگریزی اوڈیما بکسر الف و دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون الف بمعنی ورم رجلین که مائی بوده وبی درد باشد و بسبب آمدن آب در غشای خانه دار رجلین افتد نامند دانیم گویا جزو استسقای لحمی ست و هرگاه در غشای آبدار دماغ ریزد آنرا هائی ڈروکفالس بفتح ها وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وضم دال هندی ورای مهمله وسکون واو وکسر کاف وسکون فا وکسر لام وسکون سین مهمله بمعنی اجتماع آب در سر نامند زیراکه هائی ڈرو بمعنی آب ست وکفالس بمعنی سر ست و هرگاه در غشای پهلو ریزد آنرا هائی ڈرو تهوراکس بضم تای مثلثه وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون کاف وسکون سین مهمله بمعنی ریختن آب در پهلو زیراکه غشای پهلو ست نامند و هرگاه در غشای آبدار شکم ریزد آنرا اسائیٹس بفتح الف وکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر تای هندی وسکون سین مهمله بمعنی آب خریطه غشای آبدار شکم نامند و هرگاه در غشای خریطه انثیین ریزد آنرا هائی ڈروسیل بکسر سین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی ولام بمعنی سلعه ای یعنی صلابت آبی نامند و هرگاه در غشای غلاف قلب ریزد هائی ڈروپری کارڈیم بفتح بای موحده فارسی وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وفتح کاف وسکون الف ورای مهمله وکسر دال هندی وفتح یای مثناة تحتانی وسکون میم گویند و هرگاه آب خون از اجتماع خون بذریعه غدد های میوکس ممبرین های اعضای بدن برآمده از بدن خارج شود خواه بطور عرق یا بول یا اسهال یا لعاب دهن وغیره آنرا بلغت انگریزی فلکس بفتح فا ولام وسکون کاف وسین مهمله بمعنی سیلان آب عموماً می نامند و باعتبار مواضع خاص که از ان جاری می آید هم مخصوص باسم خاص میشود چنانچه اگر از بینی جاری شود آنرا بلغت انگریزی کتار و بعربی زکام نامند واگر از امعاء مقعد جاری وسائل گردد آنرا ڈائریا بفتح دال

وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وفتح یای مثناة تحتانی وسکون الف بلغت انگریزی وبعربی اسهال قیقولادی
گویند وهرگاه از غدهٔ خاص مثل گرده جاری وسائل شود آنرا بلغت انگریزی ڈایو ریزز بفتح دال مهمله وسکون الف وضم یای مثناة تحتانی
وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی بمعنی زیادتی بول وسکسس البول
بعربی نامند چنانکه در ذیابیطس میباشد وهرگاه از راه جلد بطور عرق زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ڈیا فریز ز بفتح دال مهمله
ویای مثناة تحتانی وسکون الف وفتح فا وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمهٔ اول وسکون زای معجمه ثانی
بمعنی زیاده آمدن آب از جلد بدن نامند چنانکه در بحران بالعرق میشود وهرگاه از دهن آب کثیر جاری شود بسبب اجتماع خون
در غده های مولد رضاب دهن که بر رخساره ها مقابل گوش اند واین سیلان لعاب اکثر از اذیت بدهضمی میشود آنرا بلغت انگریزی
پایرا وزز بفتح بای فارسی وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وضم الف وسکون واو وکسر زای معجمه اول وسکون
زای معجمه ثانی نامند وپایر بمعنی آتش ست واوزز بمعنی حالت واین لغت گریک ست ودر لغت انگلش ہارٹ برن بمعنی سوزش دل
می نامند ومراد از ان مرضی ست که دران در معده حرقت وسوزش همیشه می ماند وهمراه آن سیلان لعاب دهن زیاده میباشد
چه از حرقت معده بسبب همدردی غده های مولد رضاب دهن متاذی شده آب در دهن زیاده پیدا میکند وهرگاه از چشم
بطور دموع آب زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ایپفورا بکسر الف وبای موحده فارسی وسکون فا وفتح رای مهمله وسکون الف
بمعنی سیلان آب از چشم می نامند وهرگاه درین بیان غور کرده شود ظاهر میشود که ڈراپسی اکثر بسبب قسم اول اجتماع خون
که موسوم به پاسیو کانجیسشن ست که بسبب مانع شدن چیزی از حرکت خون وقت رفتن آن بسوی قلب حادث میشود
پیدا میگردد وقلاس بسبب قسم ثانی اجتماع خون که آن ایکٹیو کانجیسشن ست پیدا میشود العلامات علامت
ڈراپسی آنست که هرگاه آب در کدام موضع ریزد خواه در غشای خانه دار یا در خریطهٔ غشای آید مثل اینکه در غشای
آبدار شکم باشد درین وقت هرگاه از سر انگشتان بران قرع کنند آواز جسم مصمت می آید وبر کنارهٔ آب آواز اصلی شکم
که صدای جسم ممتلی از هواست می آید ووقت تحریک بطن صدای تخضخض آب مسموع میشود وچون دریه یا حسکر یا طحال
ریزد در کار این اعضا نقصان پیدا میشود اما هرگاه قلاس در عضوی پیدا شود واز میوکس ممبرن برآید درین وقت همراه آب
بلغم هم میباشد وهرگاه از جلد یا گرده آید آب خالص زیاده از معتاد برمی آید فقط

فصل سوم در ورم حار ست

که آنرا انفلمیشن بلغت انگریزی گویند وانفلمیشن بمعنی پیدا شدن سوزش وحرقت است ودر کتب قدیمه در ورم حار وجود چهار
چیز ضرور ست که آن ورم وگرمی ووجع وسرخی وورد اند لیکن همیشه التزام این چهار تعریف ورم حار ضرور نیست زیرا که اکثر بری کارڈیٹیس مثلاً
عارض میشود وبعد تشریح بعد الموت ظاهر میگردد وقبل آن در حیات گرمی وسوزش یا حمی بمریض عارض نمیشود وهم گاهی در ورم
عنبیه تغیر در رنگ میشود ولیکن سرخی نمیباشد وازین ثابت میشود که تا حال حقیقت انفلمیشن واضح نشده وبر تعریفش کوی اتفاق
جمهور نیست وکسی نمی داند که اجتماع خون کدام وقت ختم گشت واز کدام وقت ورم حار شروع شد وچگونه از اجتماع

فصل سوم در ورم حار

خون ورم پیدا میشود لیکن بسبب مشاهده دیده شده که هرگاه ورم در لحم یا در عضو دیگر شروع میگردد تغییر در خون و در عضو متورم میشود
و این تغییر از حس مصری به پیدا کردن ورم قلیل از خلانیدن سوزن یا خار در جلد نازک ضفدع یا خفاش ممکن ست که دیده شود
و چنانکه تغییر در ورم قلیل جلد میشود همچنین در اورام دیگر اعضا خواهد بود پس بدانکه هرگاه موافق بیان سابق ورم در عضوی از اعضا
ضفدع و غیره پیدا کرده ببینند پس اول بعد خلانیدن سوزن اجتماع خون میشود چنانکه نوشته شده پس در هر دو قسم
عروق صغار یعنی عروق شرایینی و وریدی خون زیاده می آید و دوران آن سریع میشود من بعد جا بجا در جائیکه اجتماع
خون ست خصوصا در وسط آن کم کم دوران خون بطی میگردد و بعده جائیکه حرکت دوران بطی شده بود آنجا دوران خون ساکن میشود
من بعد اجسام خورد سرخ رنگ که در خون بودند یکجا میشوند باین صورت که یکی بالای دیگر آمده بر این نمط همه یکجا و متصل میشوند
و اجسام سفید خورد بر دیوار عروق منجمد میگردند و آب خون از دیوار عروق جدا شده در لحم می ریزد و جائیکه حرکت دوران
خون تند و ساکن شده بود آن حرکت دوران بطی گردد و هر دو در آن اجتماع خون دیده میشود و حرکت دوران آن در بعضی جا
سریع بود پس اگر ورم زیاده شود درین وقت جائیکه حرکت دوران بطی ست آنجا ساکن میگردد و آنجا که گردان واقع شود و حرکت
دوران بیشتر سریع بوده اکنون بطی میگردد همچنین هر قدر که ورم زیاده گردد جائیکه گردان حرکت بطی ست ساکن میشود و آنچه
گرد آن سریع بوده بطی میگردد و ازین ثابت شد که در اول پیش خون در عضو متورم زیاده میباشد و در آن جای دوران
خون زیاده و جای کم و در جای دوران خون تند و ساکن میباشد پس هر دو قسم اجتماع خون در آن میباشند
زیرا که هر جا دوران خون بطی باشد آن قسم اول اجتماع خون که باسم کانجیسشن ست خواهد بود و هر جا که حرکت دوران
خون سریع بود قسم ثانی اجتماع خون که ... کانجیسشن ست بود و جائی که حرکت دوران بند باشد آنرا بلغت
انگریزی استاگ نیشن بکسر الف و سکون شین معجمه و فتح تای هندی و سکون الف و کاف فارسی و کسر نون و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی بند شدن راه سیل نامند بالجمله آنچه درین ورم ... از دیوار عروق
در لحم میریزد در آن لاکرسان گوشت ست و سوای آن قدری شکر و فاسفت در آن به نسبت لاکرسان گوشت زیاده ست
و هم در آن فائبرن و نیز جسم خورد سفید و هم نقطه های سفید کیسلوسی که از آن جسم خورد سفید پیدا میشود میباشند پس آنچه
نقطه های سفید کیسلوسی درین آب اند بعد جدا شدن از عرق و ریختن در لحم غذای خود را گرفته کبیر شده سیل های مدور پیدا
میکنند و گاهی سیلهای طویل هم از آن حادث میشوند و جسم خورد سفید هم کبیر شده ترقی میگردد و از آن نقطها بر می آیند و همه
سیلها میشوند و از پیدا شدن این سیل ها حرارت در لحم زیاده پیدا میگردد زیرا که اکسیجن در تولد سیلها زیاده صرف
میشود و همین سبب درین ورم حرارت حاصل میشود و از پیدا شدن سیلها ورم پیدا شده مقدار عضو زیاده گردد و چون
از زیاده شدن مقدار عضو ریشهای عصب حساس که در عضو متورم اند منفشر میشوند پس از انفشار انها درد پیدا میشود و هم
از زیادتی مقدار ریشه های لحم هم منفشر شده غذای خود را نمیگیرند و از آن مرده میشوند و بعد مرده شدن ریشه های لحم

انچه آب خون که در لحم آمده این رشتها را رقیق میسازد و پس ریشه های مذکور بصورت نقاط صغیر گشته ریم میشوند و انچه سیلها کرکم
را عمز کرده بودند آنها هم از ریم شدن نقاط مذکوره ریم میشوند و چون مدّه متولد میشود و درین وقت طبیعت چنانکه اجسام غریبه را
که در لحم داخل شوند اخراج مینماید همچنین این مده را بتفریق و تفجیر جلد اخراج میکند و بیرون اندازد و گاهی انفل میشن تا این حد که
اجسام خرد سرخ رنگ مجتمع و یکجا شوند و اجزای سفید خرد بر عرق منجمد شوند و آب از عروق جدا شده در لحم ریزد و سیدز انکل میشود و باین
طور که انچه از عروق برآمده باز پس در آنها میرود و ورم منجذب میگردد و نشان آن باقی نمیماند و گاهی آب در عروق میرود و اجسام
خرد سرخ در خون منتشر میشوند لیکن فایبرن باقی میماند و از ان ریشه های طویل پیدا شده در لحم میماند و بسبب آن گوشت سخت شده
باقی ماند و گاهی در ورم پلورا هرگاه آب بعد ریختن در غشای مذکور باز در عروق رود لیکن فایبرن باقی ماند پس ریشه های طویل شده سبب
چسپیدن هر دو توی خریطهٔ غشای میشود و گاهی در د مامیل دیده شده که بعد انفجار کپسکل آبیکه در ورم بوده در عروق انفل میشود
و فایبرن باقی مانده ریشه ها گشته سبب اندمال زخم میشود لیکن بعد بند شدن زخم صلابت در آنجا میماند و ایضاً باید دانست که اگرچه
انفل میشن اکثر موذی و مضر بدن و صحت است اما گاهی از ان کار صدیق و مصلح بدن حاصل میشود و باعث شفای امراض بسیار
میگردد چنانکه هرگاه صدمه باستخوان میرسد و از ان در استخوان شکسته ورم پیدا میشود و از ورم فایبرن پیدا شده میریزد و از ان
عظام شکسته منجبر و ملتئم میشوند همچنین هرگاه در جگر دبیله پیدا میشود و از ان رفته رفته ریم آن تا جلد بدن آمده خارج جسپلد
انفل میشن پیدا شده در ظاهر بدن منفجر شود از ان صحت و حفظ حیات حاصل میشود و مریض زنده میماند بخلاف آنکه دبیله کبد بسوی
داخل شکم منفجر گردد و ریم آن در غشاء آبدار شکم ریزد چه درین وقت خوف هلاکت مریض میباشد و از ینجا استنباط کرده
اطبا در علاج بعض امراض انفل میشن پیدا میکنند و از ان صحت حاصل میشود مثل اینکه هرگاه در خریطه غشای آبدار انثیین آب
بار بار میریزد و برای بند کردن نزول آب سم حار پیدا میکنند تا از ان فایبرن ریخته غشا چسپیده شود و خریطه معدوم شده راه آن
اجتماع آب بند گردد و از ان صحت میشود اسباب بدانکه از اسباب معینه ورم گاهی استعداد خاص عضو میباشد و این سبب
در خاص عضو میباشد چنانکه غشای آبدار مفاصل بنسبت دیگر اغشیه زیاده متورم میشود و گاهی از زیاده کار گرفتن هم عضوی
که از ان کار گرفته میشود مستعد برای تورم میگردد و این هر دو سبب خاص اند و گاهی بسبب زیادتی خون در بدن و قوی الحرارت
بودن آن چنانکه مزاج بعض اشخاص بسبب اثر خاندان میباشد هم ورم زیاده پیدا میشود و گاهی از زیاده خوردن اغذیه جید و کم
و کم مشقت کردن پلیتهرا بکسر بای موحده فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح ثای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی
خون و امتلای دموی و هم نقرس پیدا میشود و چون این حالت در بدن موجود شود از ان بسهولت ورم پیدا میگردد و درین حالت
دوران خون قوی و سریع باشد و حس بدن قوی بود و ایضاً هرگاه استعداد خنازیر در خون کسی باشد که آنرا بلغت انگریزی
اِسکرافیولا بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و رای مهمله و سکون الف و کسر فاء و فتح لام و سکون الف گویند در بدن حاصل
این حالت خصوصاً در غدد بالتی ورم بزودی پیدا میشود زیرا که بسبب حصول استعداد خنازیر در خون و جملهٔ اعضاء

این کس ضعف و کمزوری زیاده میباشد و دران خون آن همیشه رطبی و ضعیف و حس بدن آن قلیل میباشد و این مزاج و حالت ضد حالت
اولی است که آن صاحب امتلای خونی بود موی مزاج سست میباشند پس این اسباب سابقه ممهّدهٔ ورم اند لیکن اصل سبب آن اکثر رسیدن
زهر خاص است در خون که ازان امراض مسریه متعدیه پیدا میشوند چنانکه از رسیدن زهر در خون تائیفس فیور یا میزلز یا جدری وغیره که
از آمیختن زهر در خون خون فاسد شده برای اخراج آن از خود ورم پیدا میکند و این سبب عام است برای جمله بدن و گاهی از متاذی
شدن عصب هرگاه بر مبدأ آن کدام اذیت رسد هم ورم پیدا میشود چنانکه در یک قسم هرپس زوستر میشود و بیانش ان شاء الله در
امراض جلدیه کرده خواهد شد و هم از زیاده رسیدن سردی و تری و از زیاده رسیدن گرمی هم ورم پیدا میشود زیرا که از رسیدن
هوای سرد و تر زکام و از گشتن و راه رفتن در هوای حار سرسام پیدا میشود و از رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا از سوختن بآتش
و هم از رسیدن زخم هم ورم پیدا میشود لیکن باید دانست که آنچه ورم از اسباب ثلثه مذکوره پیدا میشود آن باعتبار رفع اذیت سبب
شفای امراض مذکوره است و اینجا طبیعت ورم را برای دفع اذیت پیدا میکند و ایضاً گاهی بعمل کیمیای هم ورم پیدا کرده میشود چنانکه
کسی کاستک نقره را بر بدن نهد یا طلا کند و هم از زیاده خراشیدن جلد یا از پیدا کردن اذیت جلد خواه از ضماد کردن خردل یا
یا از نهادن پلاستر نیش مگس هم ورم پیدا میشود و باید دانست که ضابطهٔ اسباب اورام اینست که مادام چهار چیز بر حال صحت اعتدال
مانند ورم نمیشود و هرگاه در یکی ازان هم تغیر و فساد واقع شود مورث ورم میشوند اول آن اشیای اربعه اینست که خون صحیح بقدر لائق
هر عضو در غذایش رسد دوم آنکه خون خود بر صحت اعتدال قوام خود باشد سوم آنکه آنچه اعصاب برای تقویت در هر عضو رسیده اند بصحت
و قوت خود باشند چهارم آنکه هر عضو در ترکیب و اعتدال مزاج خود صحیح باشد پس مادام که این هر چهار بر اعتدال خود باشند ورم
نمیشود و چون از حد اعتدال در اینها انحراف حاصل شود ورم پیدا میکنند و معنی صحت عضوی آنست که کار خاص آن ازان
بخوبی صادر شود و دران کدام مرض نباشد مثلاً در ریه ورم یعنی ذات الریه یا برنکائس نباشد و در گرده و مثانه حجر یا رمل نبود
فصل کبرا ورم بر دو قسم میباشد یکی اکیوت که آنرا حاد گویند دوم کرانیک که آنرا مزمن نامند العلامات اما علامات ورم
حاد پس این هم بر دو قسم اند یکی لوکل و آن علامات مختصه بعضو واحد متورم میباشند مثل زیادتی مقدار دوم کانستی تیوشنل یعنی تغیرات
که در افعال طبیعیه بدن و دیگر اعضای غیر متورمه بسبب ورم عضوی یافته میشوند مثل سرعت نبض و تشنگی و جز آن در ورم حار اما علامات
مختصه بعضو متورم پس پنج اند یکی آنکه رنگ عضو متورم از حال صحت متغیر میشود دوم آنکه مقدار آن از مقدار اصلی زیاده میگردد
سوم آنکه حس عضو متورم زیاده میشود چهارم آنکه حرارت عضو متورم بورم حار زیاده از حرارت اصلی عضو میگردد پنجم آنکه در کار
خاص عضو متورم تغیر واقع میشود اما تغیر در رنگ پس اکثر آنست که در عضوی که از رنگ خالی بود مثل میوکس ممبرین ملتحمه یا خود ملتحمه
و جلد بدن در وقت ورم بر آنها سرخی ظاهر و غالب میشود و گاهی مثل رنگ خاکستری بران یافته میشود چنانکه وقت متورم شدن
عنبیه رنگ خاکستری بران یافته میشود و سرخی نمیباشد و همچنین چون میوکس ممبرین مثانه و امعا متورم شوند قدری سیاهی بر آنها
دیده میشود و هرگاه سرخی بر عضو متورم ظاهر شود آن هم گاهی مثل دم سرخ رنگ میباشد و درین وقت سبب آن قسم ثانی

بیان ضابطهٔ اسباب اورام که عدم اعتدال است و در بیان علامات ورم

اجتماع خون که الکیف کان حیث الحس سست بود و گاهی سرخی ورم اقتم یعنی مائل بتیرگی میباشد و درین وقت سبب آن اشتراک
قسم اول اجتماع خون کج یاسف کان حیث الشکن سست میباشد یعنی درین قسم ورم هر دو قسم اجتماع خون یافته میشوند و هرگاه که سرخی
مائل بتیرگی بر ورم یافته شود همراه آن ضعف و کمزوری هم میباشد و بالجمله سبب حمرت ورم آنست که هرگاه عروق صغار
بسبب ورم و سیلیج میشوند بوده ران خون سرخ زیاده می آید سرخی بر جلد غالب میشود اما تغیر در مقدار عضو پس به سبب میشود
اول از زیاده شدن خون درین عضو دوم بسبب اینکه چون از خون مواد در لحم میریزد مقدار لحم زیاده میگردد سوم آنکه چون
سیلها زیاده درین مواد میباشند و هم ازین مواد پیدا میشوند از ان هم مقدار عضو زیاده میگردد و ایضا باید دانست که این زیادتی
مقدار عضو هم در ورم باعتبار اعضا مختلف میباشد مثلا هرگاه ورم در غشای خانه دار افتد مقدار عضو بسیار زیاده میشود و هرگاه
ورم در عضو صلب مثل عظم شود زیادتی مقدار عضو از مقدار طبیعی آن قلیل میباشد مثلا هرگاه ورم چشم در میوکس میمبرین گوش و
پس چونکه زیر آن غشای خانه دار است لهذا ورم آن زیاده میباشد و چون در ملتحمه که جسم صلب است ورم پیدا شود مقدار آن زیاده
نمیباشد و همچنین هرگاه در خریطه انثیین ورم پیدا شود کبیر المقدار میباشد بسبب اینکه دران غشای خانه دار زیاده است و هرگاه
در نفس خصیه که آن جسم صلب است و دران غشای خانه دار قلیل است ورم حادث شود مقدار آن زیاده نمیشود و ک در ورم
استخوان و رباط هر چند ورم زیاده باشد لیکن مقدار آن از مقدار طبیعی بسیار زیاده نمیشود اما تغیر در حس عضو پس آن هم به دو سبب
میشود اول وقت ورم حس در عصب حساس و ریشه های آن زیاده می آید دوم آنکه چون از رگهای مواد از خون عصب زیاده
منتشر میشود از این سبب احساس وجع زیاده میشود و زیاده متاذی میگردد و گاهی در اورام بعض اعضا مثل عصب چشم که در آن
قوت باصره است یا عصب گوش که دران قوت سامعه است وقت ورم در دنی شود بلکه در ورم عصب چشم درخشیدن برق
زیاده دیده میشود و در ورم عصب سمع آوازهای دوری وغیره که در خارج موجود نباشد مریض زیاده میشنود و ک در ورم مثانه
و معای مستقیم اگرچه درد هم میشود لیکن گاهی عوض درد قوت دافعه انها قوی میگردد و باربار بول یا براز را دفع کردن میخواهد
و گاهی درد هم باعتبار عضو متورم فرق میباشد مثلا هرگاه در عضو صلب مثل استخوان ورم پیدا شود درد زیاده میباشد
زیرا که دران انغماز شدید میباشد و هرگاه در عضو لین ورم حادث شود درد کم میباشد زیرا که عضو لین بسبب لینت خود وسیع
میشود از این جهت انغماز اعصاب زیر ماده زیاده نمیگردد لهذا گفته اند که هرگاه مقدار ورم زیاده باشد درد کم میباشد[1] و چون
مقدار ورم کم باشد درد زیاده میشود مثلا در ورم ملتحمه مقدار ورم کم و درد زیاده است و در ورم میوکس میمبرین چشم ورم
زیاده و درد کم میباشد و ایضا وجع باعتبار اقسام اورام و بسبب مقام ورم مختلف میباشد مثلا هرگاه ورم در غشای مخاطی
حادث شود مثل ذات الجنب درد ناخش میباشد و هرگاه در میوکس میمبرین ورم پیدا شود درد آن بطور سوزش و گرمی میباشد
که مریض آنرا ادراک میکند و هرگاه در غشای ریشه دار مفاصل ورم حادث شود وجع ممتد و ضاغط یافته میشود و در غشای خانه دار
هم از ورم درد بطور حرقت و سوزش پیدا میشود و هرگاه ورم در گرده یا خصیه پیدا میشود دران درد بطور سلی یافته میشود و این

[1] در ورم کبیر المقدار درد کم و در ورم صغیر المقدار درد زیاده میباشد

درد دور تر و حوالی آنها منبسط میگردد و همراه آن اکثر طبیعت خود متنفر میشود و قی می آید یا غشی طاری میگردد و ایضاً باید دانست
که اگرچه وجع ادراک منافی موذی ست لیکن گاهی ازان کار صدیق حاصل میشود چه بسبب وجع عضو را بارام میدارند و ازان
انچه تحلل و ضعف بکثرت کار دران پیدا میشد ازان محفوظ میماند و از آرام یابی قوی میشود و ایضاً باید دانست که فرق در وجع
ورمی و در غیر ورمی بچند وجه کرده میشود اوّل اینکه انچه وجع بسبب ورم پیدا میگردد آن از غمز کردن عضو زیاده میشود و این حال
عضوی ست که دران وقت ورم درد میشود آما عضو یکه دران درد نمیشود مثل عصب چشم که دران حس البصر میباشد پس در ورم
آن چون بر چشم غمز کنند درخشیدن برق زیاده محسوس میشود اما باید دانست که گاهی ورم در مفصل و رگ میباشد و بسبب آن گاهی
درد بر محل رگ محسوس میشود و ازان مریض گمان میکند که مرض و ورم در زانو ست لیکن چون بر محل زانو غمز کنند درد از ساق زیاده
نمیشود و چون بر محل رگ غمز کنند درد زیاده محسوس گردد و ازین یقین حاصل میشود که سبب درد و رگ ست و طریق امتحان آن است
که پای مریض را کشیده بر کف پا دست زنند یا پا را بر دست زنند تا بسبب آن مفاصل و رگ باهم خزند چه از خزیدن هر دو در
محل ورم درد زیاده میشود و ایضاً باید دانست که درد ورم استخوان یا در ورم غشای ریشه دار در اکثر وقت تمام زیادتی و شدت
میکند **فتکاکر** آما زیادتی حرارت عضو پس بدانکه سبب ازدیاد حرارت در عضو متورم به ورم حار دو امر میباشند
اوّل زیادتی خون دران دوم از زیاده شدن حرکت که در تولید سیلها میشود آما اینکه چه قدر حرارت بسبب خون ست
و چه قدر حرارت از حرکت تولد سیلها حاصل شده پس این امر بخوبی بحد ثبوت نه رسیده لیکن حسب امتحان این قدر ثابت ست
که خونی که در محل ورم میباشد زیاده حار بود از خونی که از بدن در آنجا می آید و هم از خونی که از عضو متورم به بدن باز پس
میرود و هم باید دانست که گاهی گرمی محل ورم بسبب زیادتی حس زیاده محسوس میشود و مریض شکایت آن مینماید لیکن هرگاه بذریعه
تهرمامیٹر امتحان کنند زیادتی آن موافق انچه مریض محسوس میگردد ثابت نمیشود مثلاً در تپ و شکر حرارت در خارج
جلد زیاده محسوس میشود آما در تهرمامیٹر موافق آن ظاهر نمیگردد اما تغیر در کار خاص عضو پس سببش آنست که قبل ورم در عضو متورم
اجتماع خون میشود و بعد آن ورم پیدا گردد و ازان مواد در لحم میرسد پس بسبب آن ازین عضو کار خاص که قبل ورم
در حال صحت صادر میشد بعد حصول ورم صادر نمیشود و تغیر در کار عضو بسه صورت میشود یکی آنکه از عضو بسبب ورم از فعل خاص قاصر شود دوم آنکه در فعل خاص آن تبدل
و تغیر واقع گردد چنانکه میوکس ممبرین چشم در حال صحت سیل میوکس پیدا میکند و در حال رمد و تورم خود سیل ریم و مده که آنرا پس
گویند پیدا میکند پس از فعل خاص خود که تولید سیل میوکس ست باز میماند سوم آنکه چون قبل ورم اجتماع خون میشود و ازان غذا
زیاده باین عضو میرسد ازین سبب مقدار آن زیاده میگردد و ازان هم فعل خاص آن بسیار میشود مثلاً در نقرس عظیم مفصل
انگشت رجل غلیظ میشود و گاهی در ورم عظیم ساق این استخوان طویل میگردد و ازین زیاده شدن مقدار حرکت از
رجل بنابرانکه قبل از ورم ساق صادر میشد بعد ورم نمیشود و ایضاً باید دانست که هرگاه ورم حار در اعضای ظاهره
حادث میشود علامات خمسه که مذکور شد در عضو متورم محسوس و ظاهر میباشند آما هرگاه ورم در اعضای باطنه حادث

علامات وجع بسبب ورم

شود لهذا سجز دو علامت دیگر ظاهر نباشند یکی درد دوم نقصان در فعل خاص عضو متورم چنانکه در ورم ریه خفقان ضیق النفس میشود و در
ورم گرده بول قلیل می آید یا بالکل پیدا نمیشود و در ورم قلب دوران خون سریع میباشد زیراکه دل بسبب ورم اندازه دوران خون
در خود صبر نمیکند و متاذی میشود لهذا بزودی آنچه در آن از ریه میرسد آنرا ببدن میفرستد و از خود دفع میکند و ازین سبب قلیل
و با اعتدال حرکت دوران خون بر اوی باید و در ورم مثانه هم بول رفتار بسبب زیادتی ورم جمع نمیشود و کارش همین است
که بول را که از گرده قطره قطره کرده می آید در خود جمع سازد بلکه چون از اجتماع آب در خود بسبب ورم متاذی میشود لهذا
بار بار چنانکه از گرده در آن میرسد همان بار بار از خود بسوی خارج دفع میکند و اما علامات کلیه چشتمل یعنی آنچه بطور
تغیرات اخلال طبیعیه بدن در ورم حاد یافته میشوند پس مثل حرارت جلد بدن است که زیاده میگردد و خشکی بر جلد غالب میشود و
حرکت دل سریع میگردد و خشکی دهن و قبض شکم پیدا میشود و مقدار قاروره قلیل و کثیر الصبغ میباشد و حمی موسوم بانفلامیٹری
پیدا میشود و لیکن این علامات زیاده وقتی یافته میشوند که ورم کبیر بود یا در عضو رئیس یا شریف باشند اما اگر ورم قلیل بود یا در
عضوی باشد که آن عضو از اعضای مرؤسه و غیر نافع و مؤثر برای جمله بدن باشد مثل قطعه کوچک از جلد پس هرگاه ورم
درین عضو پیدا شود این علامات یافته نمیشوند و ازین ثابت شد که وجود این علامات در هر ورم حار ضرور نیست بخلاف
علامات مختصه بعضو متورم و ایضا هرگاه ورم بسبب غیر بدنی مثل ضربه و سقطه پیدا شود درین وقت هم علامات مذکوره کم یافته
میشوند اما هرگاه ورم حار بسبب بدنی پیدا شود مثل آنکه از زیادتی یا خرابی خون حادث شود درین وقت علامات مذکوره
کثیر و قوی موجود میشوند و چونکه علامات مذکوره بتفصیل در حمی انفلامیٹری نوشته شده اند و آن درین ورم میباشد پس ذکر علامات
مذکوره اینجا بتفصیل ضرور نیست آنچه بطور تمثیل نوشته شده بنابر تعلیم کافی است وقت ضرورت بیان حمی مذکوره را ببینند اما آنکه
انجام ورم حار کدام کدام میشود پس باید دانست که یکی از انجام آن بطور رزولیوشن میشود و آن بفتح رای مهمله و ضم زای معجمه و
سکون واو و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی رفع شدن است یعنی ورم زائل
میشود و عضو متورم بر حالت اصلی خود می آید خواه خود رفع شود یا بعلاج زائل گردد و درین صورت اول درد و گرمی ورم
رفع میگردد پس بعده ورم و زیادتی مقدار کم میشود بعده آنچه تغیر در رنگ عضو از رنگ اصلی شده بود زائل میگردد و بعد آن
آنچه علامات کلیه چشتمل بودند زائل میشوند و این حالت رزولیوشن هرگاه در بدن ضفدع یا خفاش بذریعه خرده بین دیده میشود
معلوم میگردد که دران اولا آنچه عروق صغار وقت اجتماع خون و ورم وسیع شده و در آنها خون کثیر آمده و منجمد شده بود منقبض شده
خون منجمد را از خود دفع میکنند و لیباند تا ع خون فاسد منجمد خون صالح رقیق درین عروق داخل میشود و همراه این خون صالح
طبیعی آنچه سیالها که وقت ورم در عضو متورم پیدا شده بود نه رقیق شده در عروق صغار داخل شده بذریعه خون صالح
ازین عضو رفع میشوند و وقت جاذبه این عروق قوی میگردد و هر قدر جسم خرد سرخ و سفید و خایرات خارج عروق
مجتمع بود و رقیق شده باز در عروق صغار که از انها برآمده بود و در انها داخل میشود و ایضا درین وقت غده های بدن هم

سمین میشود و این اجسام را که در خارج عروق مجتمع میباشند جذب میکنند پس ازین حرکات حالت موسومه به رزولیوشن پیدا میشود
و عضو بر حالت اصلی خود می‌آید انجام دوم آنست که حالت رزولیوشن پیدا گردد و لیکن بالتمام نشود بلکه قدری ورم در عضو
متورم کم شده در عضو دیگر ورم پیدا شود بطور انتقال این را بلغت انگریزی میتا استاسس بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
تای هندی و سکون الف و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و سکون الف و کسر زای معجمه و سکون سین مهمله یعنی
منتقل شدن ورم از عضوی بعضوی دیگر نامند و این در نقرس و وجع مفاصل زیاده مشاهد میشود که ورم یک مفصل کم شده
مفصل دیگر متورم میگردد و گاهی در سرسام سرخک هم دیده میشود که چون ورم ممپس یعنی ورم انجیری بول کم میشود فوراً در خصیه پیدا میگردد
و گاهی ورم حاره دو صورت دیگر مولد ورم و منتقل میشود یکی آنکه در عضوی که هست در همان عضو منبسط میشود مثلاً اگر در جای
از جلد باشد فساد آن در همان جلد موثر شده ورم در آن و در جاهای دیگر آن پیدا کند دوم آنکه ورم حار در عضوی پیدا
شود و از فساد آن اعضای دیگر هم متورم شوند و این ورم اول بر طرف شود چنانکه هرگاه در غشای خانه دار پیدا شود از آن
در غشای ریشه دار و از آن بدیگر اعضا فساد آن موثر شده ورم پیدا کند چنانکه هرگاه ورم در زخم ریه در ... سل قریب
غشای پهلو باشد از فساد و ورم ریه غشای پلورا اکثر متورم شده ذات الجنب پیدا میشود یا از ورم میوکس ممبرن چشم ملتحمه
متورم میشود و میوکس ممبرن صحیح گردد و لیکن از ملتحمه طبقات دیگر متورم میشوند تا اینکه در جمله اجزای چشم ورم و فساد پیدا
میشود انجام سوم آنست که از ورم حار آب جدا شده در خریطه غشای آبدار ریخته مجتمع میشود زیرا که در ورم غشای آبدار
فایبرین و جسم خرد سرخ و سفید کم میباشند ازین سبب بعد ورم آن اکثر آب در خریطه مجتمع میگردد چنانکه در ورم خصیه دیده میشود
و گاهی این آب مدتها در خریطه مذکوره میماند زیرا که در غشای مذکور قوت جاذبه کم میباشد انجام چهارم آنست که عضو متورم باهم
چسپیده میشود و این وقتی است که آنچه آب از خون جدا شده ریخته باز در عروق صغار منجذب شود فایبرین باقی مانده سیلها از آن
مستول میشوند و از سیلهای مذکوره ریشه ها حادث شده از آن مثل غشای خانه دار پیدا شده با هر دو توی غشای آبدار چسپیده بسبب آن
هر دو توی آن باهم چسپیده یکذات شوند و این در ورم غشای آبدار پهلو که مسمی به پلورا است در ذات الجنب دیده میشود و گاهی از
علاج هم این انجام پیدا کرده میشود چنانکه در علاج هایدروسیل یعنی اجتماع رطوبت آب در خصیه علاج باین نحو میکنند که
اول آب از خریطه بیضه بر می‌آرند بعده در منفذی که از آن آب برآورده بود دوای مورم مثل برانڈی یا ٹنکچر ایوڈین می‌اندازند
تا ورم قوی که در آن فایبرین زیاده بود در خریطه غشای ریزد و از آن غشای مذکوره چسپیده پیدا شود پس درین وقت بعد ورم
آنچه در آن آب خون و سفیده بیضه و جسم خرد سرخ و سفید میباشند در عروق صغار منجذب میشوند فایبرین باقی مانده از آن
ریشه ها پیدا شده بتوسط این ریشه ها غشای مذکوره چسپیده و بعد آن رفته رفته این عضو بر مقدار طبیعی و اصلی خود می‌آید و گاهی
ازین مواد که از ورم ریخته غشای خانه دار پیدا نمیشود چنانکه در ورم غشای پهلو غشای خانه دار پیدا شده باعث چسپیدن
غشای پهلو میشود بلکه از آن اول غضروف پیدا میشود و در آن شرائین و اورده و اعصاب جدیده حادث میشوند بعد غشا

ورم قوی آنست که در آن فایبرین زیاده باشد

ازینجا

ریشه دار پیدا میگردد چنانکه وقت شکستن استخوان میشود و بعده در غشای ریشه دار مذکور فاسفیت افلائکم انسمون میریزد و از تیزی
آن این جسم غضروفی و غشای سخت بطور استخوان میشود و انجام ختم آن است که از هر هم جا ریم پیدا میشود و این وقتی هست که اکثر
سواد از خون در لحم ریخته و دران فایبرن کم و جسم خرد سرخ و سفید زیاده باشند و درین آب استعداد و لیاقت تولید
ریشه ها نباشد و در عروق صغار قوت جاذبه کم باشد. بالجمله هر گاه بسبب خرابی و کمزوری خون یا کمزوری عضو و رم حاره عضو
زیاده مانند ریم پیدا میشود اما اینکه ریم چه چیز است پس باید دانست که ریم همان لائکر ساگوئنس ست یعنی آب خون است که از خون
جدا شده در لحم ریخته و دران آب خون و سفیده بیضه و فایبرن و سیل کیلوسی و نقطه های سفید خرد میباشد که ازان ها سیل ریم
پیدا میشود اما ریم طبیعی پس آن چنین ست رطب سیال قدری غلیظ مستوی القوام کثیف نا شفاف که بران گاهی زردی قلیل
و گاهی قدری سبزی غالب میشود و اکثر دران لزوجیت میباشد و طعم آن شیرین بود و اکثر از بو خالی میباشد و گاهی دران
بوی عفن هم میباشد و این وقتی ست که ریم در استخوان یا در امعا پیدا میشود و ایضاً ریم از آب خالص همیشه ثقیل الوزن میباشد
لهذا هر گاه آنرا در آب اندازند دران راسب میشود و هر گاه ریم را در ظرفی گرفته تا زمانی معتد به دارند ازان دو چیز پیدا میشود
یکی آب که بالای آن می آید و درین آب سفیده بیضه و اجزای لحمیه در اصل خون میباشند یعنی قدری نمک و قدری فاسفیت
که همراه آب خون در گوشت ریخته بود موجود میباشند اما هر گاه ریم از استخوان گرفته شود در آب آن فاسفیت افلائکم زیاده
میباشد زیرا که خود در استخوان فاسفیت افلائکم زیاده میباشد و آنچه ازان ته نشین میشود در آب مذکور دران فایبرن و سیل کیلوسی
و نقطه های سفید خرد که ازان سیل ریم پیدا شده بود و هم سیلهای ریم و هم نقطه های سفید که از مردن و فاسد شدن و
رقیق گشتن لحم عضو متورم همراه ریم می آیند موجود باشند ایضاً باید دانست که هر گاه ازین ریم ته نشین شده را القدر یک انچ
بگیرند و آن یک انچ را بر دو هزار و پانصد حصه یا بر سه هزار حصه تقسیم کنند موافق یکحصه آن از سه هزار حصه مقدار
سیل ریم صغیر میباشد و هم این سیل ریم طبیعی در شکل مدور میباشد و بر دیوار آن قدری کدورت و در جوف سیل مذکور
یک نقطه کبیر که آن هم سیل ست و باقی نقاط صغیره میباشند و این احوال و اوصاف ریم طبیعی که بیان کرده شدند
بعد بر آوردن از بدن دیده میشوند و چون ریم را وقت بودن آن در بدن بذریعه خورده بین در حسب ضفدع یا خفاش
بینند معلوم میشود که در سیل ریم قدری حیات میباشد که بسبب آن مثل حیوان حرکت میکند و ازان حرکت دران صور مختلفه
پیدا میشوند و هم دران قوت جاذبه است که بسبب آن نقاط دیگر را که در آب خون گردان باشند جذب میکنند و بسبب آن
نقطه های متوسط این سیلها کبیر میشوند و ازان نقاط دیگر پیدا میشوند و هم دیوار سیل کو کرده با هم نقاط کثیره اند و این نقاط در غذای نقطه متوسط
در جرم سیل صرف میشوند و باین اسباب نقطه متوسط هم سیل میشود و ازان سیلهای دیگر پیدا میشوند و همین سلسله وزید فزد ریم
زیاده پیدا میشود و این بیان سیل ریم طبیعی ست که آنرا بلغت انگریزی هیپائی یکسر یای هوز و سکون یای تحتانی و لام و کسر یای تحتانی
و سکون یای تحتانی بمعنی ریم جید ست و گاهی لاڈبل بفتح لام و سکون الف و فتح دال مهمله هندی و بای موحده و سکون

لام یعنی لائق هیچ هم نامند اما در ریم غیر طبیعی پس سیلان آن مدور نمیباشند بلکه باشکال مختلفه بود و هم مقدار سیلانات ریم غیر طبیعی از طبیعی
صغیر میباشند بهر که وران کمزوری زیاده بود و ریم غیر طبیعی را باعتبارات مختلفه ذیل باقسام آینده چنانچه هرگاه باخون آمیخته باشد
آنرا سینی اس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح الف و سکون سین مهمله یعنی آمیخته
بخون مینامند و هرگاه رقیق القوام و گرم باشد آنرا ایکرس بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح رای مهمله و سکون سین یعنی
رقیق و مائی نامند و هرگاه مختلف القوام مثل دوغ باشد آنرا کردی بفتح کاف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی یعنی دوغ آمیخته با آب نامند و هرگاه منجمد مثل پنیر تازه باشد آنرا چیزی بکسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی یعنی پنیر نامند و چون بنسبت پنیر هم زیاده غلیظ و سنگ باشد و ماهیت آن در خون منجمد شده
شده باشد آنرا لارڈیسس بفتح لام و سکون الف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله هندی و سکون یای مثناة تحتانی و
کسر شین معجمه و سکون سین مهمله یعنی مشابه به پیه خنزیر نامند و هرگاه مده بالتمام سیال بود آنرا میوکوس بکسر میم و ضم یای مثناة تحتانی
و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی مخاط به بلغم نامند و هرگاه با آب غشائی آمیخته
ریم هم پیدا شود و باب مذکور مختلط گردد آنرا سیروپس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح
بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی ریم مختلط با آب مینامند و در بعضی از اقسام مده غیر طبیعی مثل ریم قرحه مجری گال
خصوصیت در ذات و زهر خاص میباشد که چون لطافت این مده مشابه به ریم طبیعی باشد و آن اینست که هرگاه بر جلد بدن زخم
پیدا کرده ریم سوزاک را بران نهند یا در چشم رسانند فوراً ورم حار پیدا میکند بخلاف مده طبیعی که از ان با اینها در عضو دیگر ورم
پیدا نمیشود و ایضاً باید دانست که از حرکتی که مده در بدن پیدا میشود آنرا بلغت انگریزی سپیوریشن بفتح سین مهمله
و سکون بای موحده فارسی و کسر بای موحده فارسی دیگر و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی حرکت ساختن ریم مینامند و آن اینست که آنچه مواد از خون در لحم ریخته از ان
نقطه سفید کیلوی و جسم سفید خورد موی سیلهای مده میشوند و چون مده پیدا شود پس اگر ورم در اعضای ظاهره و قریب جلد باشد
از خود ریم جاری میشود چنانکه در ورمکه ورم میوکس ممبرین چشم است خود مصرکی مده است از چشم جاری میشود اما هرگاه ورم در اعضا
باطنه مثل غشای خانه دار که زیر جلد است یا در لحم جگر پیدا شده ریم در ان انقدار ان دمل پیدا شود دل آنست
که ورم مثلاً در غشای خانه دار پیدا شود و خون در هر ورم جای که اجتماع خون بود دران جا بحا مخصوصاً در وسط دوران خون
بند میشود لهذا در وسط این ورم غشای خانه دار هم جای که در وسط آن حرکت خون منجمد شده آنجا رشته های لحم مذکور هم بند
واز ان رشته های مرده سیل ریم پیدا شده روز بروز ریم زیاده میگردد و درین وقت طبیعت باذن خالقها بحفظ اینکه این
در بدن منتشر شده دیگر اعضا را فاسد و خراب نه سازد و برد و راین ورم فایبرن را از خون تراوانیده گرد ورم سختی پیدا میکند تا آن
انتشار ریم را منع کند و هم غشای گرد این ریم پیدا میشود و دران ریم محبوس و محتبس میگردد و از انتشار خود در جای دیگر باز ماند

بیان حرکت پیدا شدن ریم

بیان کیفیت ورم دمل

کیفیت پیدا شدن ریم

لیکن هر قدر که ریم بتمادی ایام زیاده پیدا میشود غشاء عضو متورم بران تنگ میشود و از ضیق تحمل میخواهد که از انجا بیرون زند و
لیکن چون زیر آن استخوان و گرد آن ورم صلب ستلپس از منع آنها بجانب تحت که استخوانی ست یا در عرض جسد که
بر جانب آن سختی ورم مانع قوی ستلپس نمیرود و میخواهد که از هر جانب که مانع قلیل باشد از ان سو بروز نماید و چونکه جلد
عضو لین ست و منع آن قلیل ست لهذا بسوی جلد میل میکند و رفته رفته غشای آنهم رقیق میشود تا اینکه تحت
جلد میرسد و سفیدی آن محسوس گردد پس جلد را شگافته بیرون می آید و جاری میشود و لیکن هرگاه ورم در عضویکه
زیر غشای ریشه دار ست پیدا شود درین وقت چونکه غشای مذکور از سختی خود آنرا از میلان بسوی جلد مانع میشود
لهذا این قسم دمل زیر غشای لیفیه دار عضو منبسط میگردد و مادام که دران زخم از خارج پیدا نکنند سر دمل پیدا نشود و ریم
خارج و جاری نمیگردد و این قسم خراج و دمل اکثر در فخذ میشود و آنرا اخراج سرنگون میگویند بالجمله هرگاه از
غشای خود خارج گردد و خریطه آن خالی از ریم شود طبیعت میخواهد که زخم مندمل گردد و درین وقت عروق صغار که درین غشا از
ماده صالح را از خون درین فضای خالی میریزند تا بسبب آن این خریطه باهم شده بچسپد و ازین اندمال زخم دمل
صحت عضو متورم حاصل میشود و گاهی عروق مذکوره آب میریزانند لیکن بسبب کمزوری و ضعف در غشا ایاقت
تولید ریشه نبود که بسبب آن خریطه غشای دملی بچسپد درین وقت آب خون که از عروق صغار در خریطه ریم ریخته
بطور ریم از زخم دمل جاری میماند و بسبب جریان آن زخم مندمل نمیشود و این ناصور ست که بعد زخم پیدا میشود و
واین قسم ناصور که گفته شده از کمزوری لحم یا کمزوری خون پیدا میشود و گاهی جسم غریب مثل قطعه استخوان کسر در زخم می آید از ان در زخم درد پیدا میشود
و بسبب آن مندمل نگردد بلکه همیشه از آن ریم جاری میماند و مادام که این قطعه استخوان را از اندرون زخم بیرون نیارند زخم مندمل
نمیشود و گاهی استخوان آن زیر دمل نمیباشد بلکه زیر خریطه دملی استخوان میمیرد و مثل ریگ در دمل میگردد و بسبب اذیت آن همیشه ریم
همیشه در دمل پیدا شده جاری ماند و ایضا گاهی دمل بسوی معا منفجر میشود درین وقت بعد خارج شدن ریم از ان در دهن زخم
که اندرون دیوار معا شده بود وقت تبرز ثقل و براز می آید و بسبب آن همیشه طبیعت برای اخراج و غسل این جسم غریب
آب و ریم پیدا میکند و بسبب آن زخم معا مندمل نمیگردد و ناصور پیدا میشود و گاهی دمل در راه بول پیدا میگردد
و بسوی خارج منفجر میشود پس همیشه ازین زخم آن بول جاری میماند و زخم آن مندمل نمیشود و ناصور پیدا میگردد
و هرگاه یک دهن دمل باشد آنرا اسینس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون سین مهمله
بمعنی راه واحد که قدری منحنی بود نامند و اگر دهان دمل کثیر و متعدد باشند آنرا فش چلا بکسر فا و سکون شین معجمه
و ضم جیم فارسی و فتح لام و سکون الف بمعنی راه تنگ مینامند زیراکه دهن های متعدد و صغیر و ضیق میباشند و گاهی
اطلاق یکی بر دیگری هم کرده میشود اما اسباب بعینه بر تولد ریم پس کثیر اند اول آنکه هرگاه ورم قوی بود و تا دیر ماند از ان
ریم پیدا میشود زیراکه درین حالت غذا بلحم نمیرسد یا قلیل میرسد ازین سبب ضعیف میگردد دوم آنکه هرگاه خون کمزور

گردد یعنی رقیق شود یا سرخی آن کم وسفیدی آن بسبب زیاده شدن اجزای خرد سفید زیاده شود یا فساد وخرابی خون باشد چنانکه در پائیمیا یعنی پیپ اشدن ماده در خون میباشد هم ریم پیدا میشود سوم آنکه هوای خارجی اندرون زخم رسد از آن هم ریم پیدا میشود زیرا که بسبب رسیدن هوای خارجی نقطه سفید کیلوسی سیل ریم پیدا میکند لهذا مستر لسٹر صاحب بهادر که موجد استعمال کاربالک ایسڈ سرجری اند امتحان فرموده اند که در هوا حیوانات صغیر میباشند که از رسیدن آنها در زخم فساد پیدا شده ریم متولد میشود واگر هوا در زخم نرسد یا پارچه تر کرده با کاربولک ایسڈ بر زخم باشد که بسبب آن هوا از حیوانات صاف شده در زخم رسد ریم پیدا نمیشود چهارم آنکه گاهی استعداد عضو خاص معین بر تولد ریم میباشد مثلاً در ورم غشای خانه دار ریم زیاده و در ورم غشای ابدار ریم کم پیدا میشود و ایضاً در ورم غشای ریشه دار فایبرن زیاده و کرپسکل قلیل میباشد و در ورم غشای خانه دار فایبرن کم و کرپسکل به نسبت ورم غشای ریشه دار زیاده میباشد و در ورم میوکس ممبرن کرپسکل بسیار زیاده و فایبرن کمتر میباشد ازین سبب در ان ریم زیاده پیدا شده خود جاری میشود و بنابراین قاعده می بایست که در ورم میوکس ممبرن غشا پیدا نشود چه در ورم آن فایبرن که ماده تولد غشا است کم میباشد لیکن گاهی بسبب فساد وخرابی خون یا کمزوری خون در ورم میوکس ممبرن هم غشا پیدا میشود چنانکه در کروپ ودفتریا دیده شده و همچنین از خرابی خون در ورم غشای آبدار مثل پلورا هم ریم گاهی پیدا میشود پنجم آنکه بسبب استعداد ورم خاص هم ریم پیدا میشود چنانکه در ورم سوزاک استعداد تولد ریم زیاده است و همچنین در اطفال هم ریم یعنی ریمص در چشم زیاده پیدا میشود ومتعدی میگردد اما اینکه در چند مدت ریم در ورم حار پیدا میشود پس باید دانست که اکثر چون ورم حار قوی تا سه روز ماند در ان تولد ریم شروع میشود واگر ورم حار زیاده قوی نباشد مدتها در ان ریم پیدا نمی شود اما اینکه بعد انفجار دمل ریم تا چند مدت جاری میماند پس بدانکه اگر دمل پیدا شود ولائق صحت واندمال باشد بعد انفجار موافق مقدار خود چند روز جاری میماند اما اگر ناصور شود مدتها جاری ماند همچنین اگر ورم در کدام غده شود ومجتمع شده دمل گردد مثل غده حالبین یا غده های گردن یا دمل پستان مرضعه که آنهم ورم غده های ثدی است پس در بیچ یا پیل هم ریم مدتها جاری می ماند وگاه گاه دیده میشود که هر جسمی که معتاد متولید ریم شود ریم زیاده پیدا میکند چنانکه در برنکائٹس کرانک یعنی سرفه مزمن که از ورم مجاری نیچ پیدا میگردد همراه بلغم ریم هم مدتها پیدا میشود اما علامات تولد ریم پس اینهم بر دو قسم اند مثل علامات ورم حار یکی لوکل یعنی علامات مختصه بعضو یکه در ان ریم پیدا میشود دوم کانستی ٹیوشنل یعنی علاماتیکه بطور نقصان افعال بدن بطور عام پیدا میشوند اما علامات مختصه پس بدانکه در ورم میوکس ممبرن کدام علامت پیدا شدن ریم نمیباشد جز اینکه همراه بلغم ریم می آید اما هرگاه ورم در لحم یا در غده باشد پس وقت پیدا شدن ریم ضربان پیدا عضو زیاده پیدا میگردد ومقدار ورم هم زاید میشود وتمدد بر جلد بدن زیاده محسوس میگردد وچون بر ورم سر انگشتان نهاده غمز وتحریک کنند در داخل ورم حرکت ریم مثل حرکت جسم رطب سیال محسوس میشود چنانکه آب در مشک از غمز وتحریک حرکت میکند.

بیان ورم هر جهت تولد ریم بدون ورم

علامات تولد ریم

یعنی تشنج دران مرگ میشود و بیشتر بظاهر جلد چنان دیده شود که گویا سرش محلول آب را بران طلا کرده اند من بعد چون ریم پیدا شود بر جلد درخشندگی ظاهر میگردد و گاهی بجز ورم و حرکت ریم در باطن دیگر علامت هیچ نبود اما علامات عام پس اگر ورم قلیل و ریم کم پیدا شود که ام علامت از علامات عامه یافته نمیشود خصوصاً اگر ریم بفور تولد جاری ماند چنانکه در ورم پیش مبتلا میشود اما اگر ریم زیاده پیدا شود و در ورم مجتمع ماند چنانکه در دبیله کبد میباشد پس درین وقت حمی موسوم بانفلامیثری کم میگردد و بار بار بر بدن سردی و گرمی محسوس شود و گاهی لرزه بشدت می آید و هکتک فیور یعنی تپ دق که بسبب افتادن ریم میشود پیدا میگردد و خصوصاً هرگاه ریم زیاده جاری شود مثل اینکه دبیله کبد بجانب ریه منفجر شود یا بجانب جلد بدن لیکن ریم مقدار کثیر خارج شود و جاری ماند درین وقت تپ دق ضرور پیدا میشود و گاهی درین وقت در اطفال و غیر اطفال هم حالت موسوم به مَرَازْمَس بفتح میم و رای مهمله و سکون الف و زای معجمه و فتح میم و سکون زای معجمه ثانی که آن خشکی و لاغری بدن ست عوض هکتک فیور پیدا میشود و چون این حالت پیدا شود درین وقت اکثر در جگر یا در عضوی دگر جسم موسوم به

اِیْلْ اِیْڈی جنر الیشن بفتح الف و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی مخفف و سکون دال هندی و کسر دال هندی دیگر و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و اذن و سکون رای مهمله و فتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی جسم مشابه بمطبوخ برنج یا نشاستج محلول باب که آن ناقص و خراب ست پیدا میشود و از ریختن آن عضو یکه دران ریخته ضعیف و از کار خاص خود قاصر یا عاجز میشود چنانکه از ریختن چو بر گل در ریه کار ریه خراب میشود و ازین سبب مریض هلاک میگردد و ایضاً باید دانست که چون مده در ورم حار پیدا شود انجامش چار نوع منتهی میشود یکی آنکه بعد پیدا شدن باز در عروق صغار جذب شده در خون داخل شود و این وقتی میشود که ریم رقیق شده مثل آب گردد و بر صورت ریم باقی نماند و بعد آن مقدار عضو رفته رفته قلیل شده بر اصل مقدار خود می آید و صحت میشود دوم آنکه مقدار ریم رفته رفته زیاده شود و آنچه لحم بالای محل تولد آنست بتدریج شق شده ریم تا جلد رسد و از غمزه و ضغطه ریم جلد منفجر شود و از آن مده جاری گردد و بتدریج بالتمام دفع گردد و بعد اندفاع آن زخم دمل باقی ماند و آن زخم به السر بفتح الف و سکون لام و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله در لغت انگریزی نام کرده میشود و نیز باید دانست که انجام ششم انفل مفتین آنست که حالت موسوم به اَلسَرِیْشَن بفتح الف و سکون لام و فتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون پیدا شود و آن حرکتی ست که بسبب آن السر پیدا میشود و انهم چند قسم ست یکی آنکه بعد پیدا شدن ورم حار و متولد شدن ریم دران جلد یا میوکس میمبرن که دران ورم شده بود از هم یافتن غذا مرده میشود و ریشه ریشه شده همراه ریم دفع میشود و بعد آن زخم باقی ماند به السریشن موسوم میشود چنانکه در دمامیل اکثر این حالت یافته میشود که بعد منفجر شدن دمل و سیلان مده آنچه زخم باقی میماند بآن موسوم میگردد دوم آنکه بعد پیدا شدن ورم قدری مواد از قوت در لحم میریزد و بعد ریختن بعض آن انصباب بعض دیگر بند میشود و بعد ورم آنچه عروق

فائده [illegible]

صغار اند در انها قوت جاذبه قوی میگردد که بسبب آن عروق مذکوره این مواد را در خود جذب میکنند پس جائیکه عروق مذکوره
این مواد را جذب کرده اند از انجا میوکس ممبرین یا جلد جدا میشود و بسبب جدا شدن از اطراف خود غذا بان نمیرسد
پس مرده شده همراه ریم جدا میگردد و درین وقت همراه جلد ریم و گوشت مرده هر دو جدا میشوند و زخم پیدا گردد قسم سوم
آنکه اول آبله پر ریم یا از آبله پر آب بعد بخاری و خارج شدن مده یا آب جلد بالای آبله دفع شده زخم پیدا گردد و باقی ماند
موسوم به السر میشود چهارم آنکه بعد ریختن چوبرکل در جلد یا در میوکس ممبرین زخم پیدا میشود زیرا که پس از ریختن جسم مذکور
غذا بمیوکس ممبرین نمیرسد چه این جسم غریب بسبب کثرت خود عروق صغار را از جریان خون در انها مانع میشود و بعد از آن
جائیکه ریخته است گرد آن ورم پیدا میگردد و از خون مواد در انجا میریزد که آن چوبرکل را مثل ریم رقیق میسازد پس میکین ممبرین
منفجر شده آهسته آهسته از ان این جسم غریب بر می آید و بعد آن زخم باقی میماند و بدانکه هرگاه کدام عضو کمزور باشد خواه از
کمزوری خون چه درین وقت فائبرن کم و کرپسکل زیاده پیدا میشود و آن ماده تولید ریم ست یا کمزوری آن بسبب کم آمدن
قوت عصبیه بود چنانکه در فالج و جذام میباشد زیرا که درین وقت قوت جاذبه غذا درین عضو کم باشد ازین سبب داخل شدن
خون در ان و خارج شدن خون از ان کمتر میشود ازین سبب طبیعت بعد انفجار دبیله بر محل زخم غشای خاتمه جدید که از
ریشه های فائبرن پیدا میکرد و از ان انگور میشود پیدا نمیکند ازین جهت السر دران زیاده باقی ماند یا کمزوری خاص درین عضو
یا در اجزای آن باشد درین وقت هم بادنی سبب دران ورم حار پیدا شده زخم حادث میشود چنانکه در عارضه سکروفیولا
یا مستعد خنازیر هم در صاحب جذام اکثر این حال دیده میشود که بادنی سبب در انها زخم پیدا میشود و چون زخم پیدا شود مدتها باقی میماند
باید دانست چون حالت السرشن بعد زخم پیدا شود منتهی بدو امر میشود اول گران یولیشن بکسر کاف فارسی و فتح رای مهمله و سکون
الف و نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون
که آن بلغت انگریزی بمعنی پیدا شدن نقطه خورد بمحل زخم ست و فی الحقیقت آن سبب پیدا شدن انگور زخم ست دوم
سکاتری زیشن ست و آن بکسر سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و فتح تای مثناة هندی و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی مندمل شدن زخم یا پیدا شدن
جلد بالای زخم ست اما بیان کیفیت حدوث گران یولیشن یعنی انگور زخم و انجام آن پس بدانکه هرگاه ورم
بعد منفجر شدن دمل و جاری گشتن ریم کم شود و برکناره آن جائیکه صلابت بود لینت ظاهر شود و زخم صاف
گردد درین وقت بر زخم رطوبتی سفید مثل صمغ محلول بآب اول ظاهر میشود و فی الواقع رطوبت مذکوره فائبرن میباشد
که از خون صالح میریزد پس دران ریشه ها پیدا میشوند بعضی در طول و بعضی در عرض و بعض مورب که از ان خانه ها حادث
میشوند بعده درین خانهای ریشه های مذکوره ریشه های عروق صغار که برکناره های ورم یا زیر محل ورم
در اعضای دیگر بوند رسته می آیند و در انها خون جاری میشود پس ازین عروق جدیده باز مواد درینجا میریزد

چنانکه وقت جیلد وثنا انفل میشن بار اول بخته بود اما درین مواد فایبرن کم و کرپسکل سفید و نقطه های کیلوسی سفید زیاده میباشند بعد
ازین مواد و وفتو بهم پیدا میشوند توی ازان که خارجی ست و ملاقی بهوا میماند آن ریم میشود و توی داخلی آن لحم میگردد و همچنین
بار بار ازین عروق و آنچه در لحم عروق پیدا میشوند از آنها مواد میریزند و توها پیدا میشوند توی ریمی و توی لحمی و توی ریمی بر توی ریمی
اول و توی لحمی بر توی لحمی سابق متصل میشود تا اینکه توهای کثیره پیدا شده لحم زیاده میشود و زخم را پر میکند و آنچه توی
ریمی ست در ان روز بروز سختی و خشکی می آید اما این خشکریشه قدری از جلد برآمده میباشد و کناره های آن متصل و هموار
با جلد میباشد در انها ارتفاع نبود و تا اینجا این حالت را گرانیولیشن نامند من بعد از کناره زخم سیل جلد پیدا میشود
پس از کناره زخم جلد روئیده زیر خشکریشه بر زخم می آید و اجزای پوشش واکشیدن و منقبض شدن جلد روز بروز فضای
زخم صغیر میشود پس هرگاه بالتمام جلد بر زخم آید آنرا ساتر شود این توی ریمی که خشکریشه است ساقط میشود و این پیدا شدن
جلد را بر زخم بعد پر شدن زخم سکاتریزیشن نامند و فی الواقع این دو انجام حالت السریشن یکی پر شدن زخم از گوشت
و دیگر پیدا شدن جلد بالای زخم ست فقط و انجام هفتم انفلمیشن یعنی ورم حار آنست که مارتفی کیشن بفتح میم و سکون
الف و رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
شین معجمه و سکون نون یعنی مردن گوشت یا عضو متورم پیدا شود و آنرا بزبان یونانی گینگرین بفتح کاف فارسی و سکون
یای تحتانی مثناة و نون و کسر کاف فارسی ثانی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون بمعنی گزنده هم نامند و فی الواقع
گینگرین در لغت شان بمعنی زنگ و مورچه است که بالای آهن می آید و بسبب آن در جسم آهن نقب و نقصان پیدا میشود
و تسمیه لحم مرده باین اسم بنا بر آنست که چون گوشت مرده شود بر کناره آن آثار گزیدن پیدا میشوند که بسبب آن این لحم مرده
از گوشت صالح جدا میشود پس باد نی مشابهت آنرا بگینگرین موسوم ساختند و هرگاه قطعه از لحم که محسوس بحس بصر باشد
بمیرد باسم مارتفی کیشن موسوم میشود چنانکه هرگاه نقاط خرد لحم که بحس بصر محسوس نباشند بلکه بذریعه خورده بین دیده شوند
بمیرند باسم السریشن نام کرده میشوند و چون قطعه لحم مرده از لحم زنده جدا شود آنرا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و
سکون فا در لغت انگریزی بمعنی جدا شده و علحده مینامند زیرا که این گوشت مرده از لحم زنده جدا میشود و هرگاه قطعه از
استخوان بمیرد و از استخوان زنده جدا شده در عظم ماند و دران حرکت کند آنرا سی کویستر ام بکسر سین مهمله و سکون یای
تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و رای مهمله و سکون میم بمعنی
چیزی که در خانه خود علحده کرده داشته شود مینامند زیرا که این قطعه مرده استخوان هم از استخوان زنده جدا شده دران
میماند السبب سبب آن هرگاه ورم حار شدید و قوی و کثیر باشد ازان ماده کثیر در عضو متورم ریزد و بسبب آن
دوران خون در اجزای این عضو بند شود و لهذا لحم متورم مرده میشود و گاهی بسبب زیادتی کمزوری عضو
هرگاه از رسیدن صدمه قوی ضربه یا سقطه یا بآن کمزوری حاصل شده باشد چنانکه هرگاه کسی را صدمه گردد ولی ...

میرسد یا از ان عضو ماؤن کوفته و شکسته گردد بسیار ضعیف میشود یا از کمزوری عصب و رسیدن زخم که از گزیدن حیوان شود
مثل شیر و سگ شکاری زخمی شده باشد عضو ضعیف و کمزور میشود درین وقت هرچند ورم حار زیاده نباشد اما
ورم قلیل هم درین حالت کار ورم کبیر میکند و از ان لحم می میرد و گاهی بسبب فساد و خرابی خون هم مارتفکیشن
حادث میشود چنانکه هرگاه در ذیابطیس کربنکل پیدا میشود در ان اکثر لحم می میرد العلامات هرگاه مارتفکیشن
یعنی موت لحم شروع میشود اول در رنگ عضو تغیر پیدا میشود مثلاً جائیکه لحم مرده میشود آنجا بر گوشت سیاهی دیده شود
و چون بحس لمس ادراک کنند گوشت مرده به نسبت گوشت زنده سردی باشد و ایضاً از گوشت بوی عفن می آید
و ازین عفونت آن ظاهر است که اول لحم پژمرده میشود و چون موت لحم از وسط آن شروع شده روز بروز زیاده
گشته قریب کناره های ورم میرسد آنجا از زیادتی ممنوع میگردد و از حد ورم زاید نمیشود چه بر دور آن جائیکه
کناره های ورم اند حدی بطور خط سرخ پیدا میشود و این خط چون دائره گرد این ورم می آید و این دائره
یا حد سرخ که گرد ورم دیده میشود ورم حار قلیل جدید است که از سر نو بر کناره لحم فاسد پیدا میشود من بعد
ازین ورم حار جدید مواد در آنجا میریزد و از ان ریم تازه پیدا میشود و این ریم تازه کناره های گوشت مرده را
رقیق ساخته ریم گردانیده با خون آمیزد و هرگاه کناره های گوشت مرده ریم گشته از گوشت مرده علیحده میشود لحم میت
بسبب عدم اتصال خود از گوشت زنده از عضو متورم جدا میگردد و درین وقت آنرا سلف میگویند و چون
گوشت مرده جدا شود درین وقت بر کناره های آن السریشن پیدا میشود و چون گوشت مرده را از جا نشتر
آرند زیر آن السر باقی میماند بعده در ان رطوبت سفید که فائبرن ست میریزد و از ان رشته ها پیدا شده غشای
خانه دار حادث میشود و در ان عروق صغار از اطراف ورم و از زیر آن می آیند و از انها مواد ریخته توی لحمی توی تر
پیدا شده از توی لحمی زخم پر میشود که آن گران یولیشن ست و بعده جلد از کناره های زخم روئیده بالای زخم می آید که
ان سکاٹ ری زیشن ست و چون زخم پر شده بالای آن جلد پیدا شود و خشکریشه ساقط گردد صحت میشود و ورم برطرف
گردد و این علامات لحم مرده که نوشته شدند علامات مختصه بعضو متورم که در ان لحم میمیرد بودند اما آنچه وقت مردن لحم
علامات عامه در بدن یافته میشوند از انجمله ازدیاد حرارت ست در بدن پس اگر مریض بسیار قوی باشد گاهی حمی
موسوم به انفلاماٹری فیور با علامات خود که مذکور شدند وقت مرده شدن گوشت عارض میشود و اکثر آنست
که ٹائفائڈ فیور قوی با علامات و اعراض خود که در ضمن آن مذکور شدند همراه مردن گوشت پیدا میشود و اگر مریض ضعیف
باشد درین وقت همیشه ٹائفائڈ فیور با علامات خود موجود میباشد فتذکر و ایضاً باید دانست که ورم حار که
آنرا انفلامیشن میگویند بر سه قسم میباشد و هر قسم آن بزبان انگریزی نامی علیحده میدارد قسم اول آنست که
در شخص قوی الدم صحیح ورم حار در عضوی پیدا شود پس درین جا مواد صالح مثل فائبرن و کرپسکل از خون ...

ورم حار بر سه قسم است

بر دور ورم جمع میشود و از ان گرد ورم سختی پیدا میگردد و درین سختی زیاده شدن ورم محبوس گشته از حد صلب متجاوز میشود
واین را فلِگمن بفتح فا وکسر لام وسکون کاف فارسی وفتح میم وسکون نون یعنی فلغمونی نامند واین ورم حار اکثر خراج
ودمل پیدا میشود واین ورم اکثر در غشای خانه دار میباشد ازین جهت ریم دران پیدا میشود قسم دوم آنکه ورم حار
بسبب تخصیصی عارض شود که خون آن کمزور وخراب باشد وازان مواد صالح در لحم نه ریزد که بسبب آن حد گرد ورم پیدا شود
پس این ورم روز بروز متزاید متصاعد منبسط میگردد چنانکه در اریسِپلس میشود وآنرا ڈفیوس اِنفلمیشن بکسر دال مهمله
وسکون فا وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وسین مهمله یعنی ورم منبسط نامند یا اریسپلس بکسر الف وسکون یای
مثناة تحتانی وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله وسکون بای موحده فارسی وفتح لام وثای مهمله
وسکون سین مهمله گویند ومراد آنهم قریب اول ست قسم سوم آنکه ورم حار بسبب خاص که در خون باشد پیدا شود
چنانکه در نقرس بسبب بودن زهر نقرس در خون ورم پیدا میشود یا در اوجاع مفاصل بسبب بودن زهر ماتیزم
یعنی وجع مفاصل در خون ورم در مفاصل بدن میشود یا در آتشک بسبب بودن زهر آتشک در خون اورام در
اعضا پیدا میشوند واین را اسپیسفک انفلمیشن بکسر الف وسین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله
ثانی وفا وسکون کاف یعنی ورم حار بسبب خاص نامند واکثر این ورم هم منبسط وغیر محدود میباشد وبطور فلغمونی
کم حادث میشود زیراکه اثر آن بر جلد وغشای ریشه دار واستخوان یا بجمله در عضویکه ریشه های غشائی لیفیه ار یا غشائی لیفیه ای
زیاده است مثل طبقه ملتحمه یا رباط واستخوان وغیره زیاده میباشد وبر غشای خانه دار کمتر مؤثر میشود وازین
سبب دراین اورام ریم نمی افتد مگر وقتیکه از جلد یا از اعضای مذکوره دیگر ورم در غشای خانه دار رسیده فلغمونی
پیدا گردد ودرین وقت البته دران ریم حادث میشود العلاج علاج بطور کلی ورم حار نوشته میشود وآن در
چند قوانین منحصر ست اول آنکه تفحص سبب ورم کرده مادام که سبب یافته شود ولائق دفع باشد آنرا دفع نمایند دوم
آنکه مریض وعضو متورم را براحتی دارند که بران هیئت مریض وعضو متورم هردو بآرام تمام باشند ومتاذی نشوند
سوم آنکه هرگاه در ورم حار حرکت قلب سریع وقوی باشد درین وقت حرکت دل را بطی وضعیف سازند وهرگاه حرکت
قلب در ورم سریع وضعیف بود بتقویت قلب کوشش نمایند چهارم آنکه در ورم حار تدبیر کم کردن اجتماع خون از عضو
متورم نمایند پنجم آنکه تدبیری سازند که دیگر مواد از خون در محل متورم نه ریزد وانچه از عروق برآمده در لحم ریخته است
باز در عروق صغار پس رود واگر لائق باز پس رفتن در عروق نباشد مثل ریم غلیظ القوام آنرا از عضو متورم بیرون آرند
واخراجش نمایند ششم تدبیر تقویت عضو متورم نمایند تا انچه دران ضعف از کمزوری عروق ودیگر اجزای عضو مذکور حاصل شده
دفع گردد ودران قوت آید تا عضو مذکور بر حال صحت اصلی خود عود کند هفتم آنکه انچه انجام ورم حار از انجامات نهگانه
آن که نوشته شده پیدا شود ولائق تدارک باشد مثل پیدا شدن زخم یا افتادن ریم یا مردن لحم وغیره تدبیر ازاله آن

فرمایند تا صحت حاصل شود. فتلک کُبرا آما قانون اول که رفع سبب است پس شاکش آنست که اگر از خلیدن خار یا سوزن وغیره ورم حار پیدا شده باشد و آن در عضو متورم موجود باشد اخراجش نمایند که از اخراج صحت میشود همچنین هرگاه بسبب سنگ مثانه در میوکس ممبرن مثانه ورم پیدا شده باشد باخراج حجر مثانه ورم آن زائل میشود و آما قانون دوم که راحت رسانی بیمار و عضو متورم است پس سببش آنست که چون از حرکت اخراج عضلات و دوران خون سرایع و قوی میشود لهذا ضرور است که مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند و صاف و مکانی که تاریک باشد یعنی روشنی در آن کم باشد و آواز شور و غوغا آنجا کم رسد و معتدل که هوادار بود چه درین مکان آرام هرگونه حاصل میشود همچنین عضو متورم را هم آرام رسانیدن ضرور است خواه عضو متورم از اعضای ظاهره باشد یا از اعضای باطنه بود و مراد از آرام رسانی عضو آنست که کار خاص آن از آن کم گیرند یا نگیرند پس اگر ورم در پا بود از آن قیام و قعود ترک کرده دراز شده قدری پای متورم را از بدن بلند دارند همچنین اگر در دست بود کار آن که گرفتن و برداشتن اشیا یا نوشتن یا خیاطت وغیره است ترک کرده پارچه در گلو انداخته بالای آن دست متورم را بنحوی دارند که سرهای انامل بسوی فوق باشند یا بر سینه نهاده بر بندند تا خون از دست و پا بزودی در بدن رود و از بدن بسوی آن بدشواری آید و اگر در اعضای باطنه مثل جگر و امعا و ریه و گرده ورم حار باشد از آن هم کار خاص آنها کم گیرند باین نحو که اگر ورم حار در جگر بود آنچه باعث زیادتی صدور فعل آن باشد کم دهند مثل اینکه غذای قلیل خورانند و یا آنچه که در آن برای هضم ضرورت صفرا نیست مثل مطبوخ برنج یا ارا روت بخورانند و هم دوای که زیاده صفرا پیدا میکند مثل کیلومل و روبرب و جلپ و کالسینکم که اینها مولد صفرا اند آنها را نه دهند و تارتریکنک و پتاس نیتراس را با آب ساده حل کرده نوشانند تا خون را در جگر جمع شدن نه دهند و از ایجاد هجوم خون بسوی جگر کم رسانند و نوشانیدن این دوا در ورم حار جگر بسیار مفید است و چون در امعا ورم حار پیدا شود برای بند کردن حرکت امعا افیون خورانند و غذا کم دهند و آنچه در معده زیاده هضم شود و از آن فضول و براز کم پیدا شود خورانند مثل شیر و آب و اگر ورم حار در ریه یعنی شُش باشد دوای دهند که از آن خون در بدن کم پیدا شود و یا از بدن خون کم گردد و این قسم ادویه مسهلات اند که اخراج مائیت میکنند مثل میگنشیا سلفاس وغیره که مخرج آب اند تا خون در ریه کم رود و از آن کار ریه کم صادر شود و اگر در گرده ورم حار باشد ادویه مدره مطلقاً قریب مریض نیارند و نوشانیدن آنها حرام دانند و کار گرده را از اعضای دیگر گیرند تا خون صاف شود و گرده را آرام رسد و این کار از نوشانیدن مسهلات و معرقات حاصل میشود که بسبب اسهال و تعریق بولیا خارج میشود و خون صاف ماند و حاجت بسوی گرفتن کار از گرده در بدن باقی نماند پس گرده را آرام میرسد پس اگر مریض متورم را خواب نیاید و از آن اذیت باشد دوای منوم مثل افیون و هائی ڈریٹ کلورل نوشانیده آرام رسانند تا خواب آید. فتلک کُبرا آما تعمیل قانون ثالث که کم کردن حرکت قلب است و قتیکه حرکت آن سریع و قوی باشد یا اقویتا قلب و قتیکه حرکت آن ... ضعیف بود ... [illegible]

هرگاه حرکت قلب و ورم ... وقوی باشد تارتر ایمتک بمقدار مناسب بنوشانند خصوصا با ادویه مسهله که از قسم کهار باشند
مثل میگنیشیا سلفاس چه ازین ترکیب دو فائده حاصل میشود یکی آنکه تارتر ایمتک بسبب ضعیف کردن حرکت قلب مفید میشود
... ادرار خون در بدن ... دوم آنکه از نوشانیدن دوای مسهل معلوم خون در بدن کم میشود والتخصیص دوای مسهل
کهار که ... نسبت که از دوای کهار فائبرین که در خون است یا از خون در لحم عضو متورم ریخته میشود کم میگردد و آنچه در
خون زیاده پیدا میشود پیدا شدن آن کم میگردد و از کم پیدا شدن فائبرین هم دو فائده برای ورم حاصل میشود یکی آنکه از قلت آن ریم کم پیدا
میشود دوم آنکه آنچه از عروق صغار در جرم عضو ریخته باشد باز در عروق منجذب میشود زیرا که فائبرین چون زیاده باشد ریشه های
طویل پیدا میکند و بر صورت آن میگردد و هرگاه قلیل در عضو متورم باشد بر صورت ریشه نمیشود بلکه بر صورت نقاط میماند و
بسبب ماندن آن بر صورت نقاط در عروق صغار باز منجذب میگردد والضا از نوشانیدن ایکونائتیا یعنی زهر بیش هم حرکت
قلب و جوش خون کم میشود خواه تنها داده شود یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر ایمونیا ایسٹیٹس و چون با معرقات دهند عرق آمده
هم جوش خون کم میشود و طریق استعمالش آنست که یک قطره از آن همراه آب ساده که چهار درام بود بعد نیم نیم ساعت پنج شش بار
بنوشانند که بعد آن اثرش ظاهر خواهد شد. واگر آوردن عرق هم منظور بود لائکر ایمونیا هم از نیم درام تا یک درام همراه آن دهند
و هرگاه حرکت قلب قلیلی و ضعیف باشد درین وقت ایمونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده بنوشانند واگر
... شراب نباشد پورٹ وین یا برانڈی یا ... شراب هم نوشانند و چونکه در وقت ضعف و کمزوری درد ورم زیاده
میشود لهذا درین وقت افیون هم دهند که تقویت و تسکین درد هر دو از آن حاصل میشود اما قانون چهارم که کم کردن ...
... طریق کرده میشود اول آنکه خون از محل ورم برآرند و آن بذریعه تعلیق علق بر موضع حجامت باشد ... پیدا کردن ... طویل
از نشتر ... خارج کرده میشود لیکن هرگاه ... پیدا کرده خون برآرند ... که عروق ... قطع شود
و طریق دیگر آنست که جائیکه ممکن باشد طریق آمدن ... هرگاه ... باشد ...
عضلیه ... که در جانب ... ساعد و بازو ...
تا خون کم رسد و این عمل را در روز و شب پنج شش بار کرده باشند ... هر مرتبه تا هشت دقیقه آمدن خون را در ورم باز دارند
تا خون درین عضو کم آید طریق ثالث آنست که اشیای بارده بالفعل مثل آب سرد یا برف بر عضو متورم نهند واگر همراه آن
ادویه ... مثل لیمون یا ... ایسٹیٹس یا سرکه حل کرده باشند بهتر بود ... اگر آب سرد نهند پارچه با آن تر کرده بر عضو متورم گذارند
و چون گرم شود باز در آب مذکور تر کرده سرد ساخته نهند یا آب مذکور بر سر آن ریزند لیکن این عمل برای ورم جمیع اعضا مثل ورم
ریه یا ورم قلب یا ورم جگر یا ورم گرده جاری نمیشود آری بر ورم معده و امعاء و مفاصل و دیگر اعضا ظاهره توان کرد و اگر ورم
در عضو ظاهر زیاده و منبسط باشد مثل اینکه از اول ساق تا قدم متورم بود درین وقت آب سرد در ظرفی که سوراخدار باشد
پر کرده در هوا معلق سازند و عضو متورم را زیر آن دارند تا قطره قطره از آن بر ورم بریزد و تبرید نماید چه اگر از آب سرد

از کم شدن فائبرین در ورم حار ریم کم پیدا میشود و آنچه از عروق مواد در لحم ریخته باشد در عروق منجذب میگردد

پارچه تر کرده در آب وقت نهند خود گرم میشود و ازین حیله همیشه آب سرد بر ورم میرسد و همچنین اگر ورم حار در اعضای باطنه مثل دماغ
یا نخاع بود و منظور آن باشد که تاثیر برودت زودتر رسد عوض آب سرد برف ریزه ریزه کرده در مثانه پر ساخته در ورم دماغ
بر سر [illegible] گرم شود بخلاف آب سرد چه سردی آن زودی رفع میگردد
اما باید دانست که [illegible] ورم حار [illegible] در ابتدا [illegible] باشد اما هرگاه ورم
قریب نضج واقع [illegible] گرمی و تری برای کم کردن اجتماع خون منفعت میشود
چه از ان [illegible] مواد که از عروق ریخته میشود درین وقت زیاده میرسد و از ان اجتماع خون که در عروق
بوده کم میگردد و هم چون بسبب گرمی درد کم میشود خون باشد کم میرود پس بنابر آن ضماد از ادویه حاره رطبه مثل
تخم کتان بر ورم نمایند یا پارچه با آب گرم تر کرده بر ورم نهاده موم جامه بران پیچند تا گرمی و تری دیرتر بر ورم ماند یا پارچه
فلالین در آب مطبوخ پوست خشخاش یا در آب مطبوخ گل بابونه که گرم باشد تر کرده فشرده بر ورم نهند یا پارچه
اسفنج پلین که قسمی از پارچه است در آب گرم تر کرده بر ورم نهند و ایضاً از طلا کردن بلادونا بر ورم درین وقت عروق جلد
مسترخی میشوند و از ان درد و اجتماع خون کم میشود و فائده آن در اورام جلدیه درین وقت زیاده میشود پس تنها آنرا
با آب سرشته ضماد سازند یا همراه گلیسرین حل کرده طلا سازند اما قانون پنجم که منع کردن از ریختن مواد در عضو متورم
و ردع کردن آن انچه در لحم ریخته تا باز در عروق صغار رود و برآوردن موادیکه در لحم ریخته لائق باز رفتن در عروق نباشد لیکن
اگر بعد حصول ورم عضو متورم را بر طبیعت آن گذارند و کدام علاج هم نکنند درین وقت هم این امور از جانب طبیعت
در بدن ظاهر میشوند که بعد ریختن مواد دیگر مواد را طبیعت از انصباب باز میدارد و در انچه پیشتر ریخته آنرا در عروق
باز پس میفرستد و انچه لائق ردع نیست آنرا انچه ریم ساخته از عضو متورم خارج میسازد لیکن گاهی صدور این افعال
از طبیعت بسبب ضعف آن یا از شدت قوت ورم حار بخوبی نمیشود و درین وقت حاجت دوائی میگردد پس بسوی رعایت
تکمیل این قانون و چونکه در ان سه امر اند یکی منع از ریختن مواد و این کار اکثر از انچه در قانون چهارم برای رفع اجتماع
خون تدابیر نوشته شده اند مثل نوشانیدن ادویه مسهله که از قسم کبار باشند یا ادویه معرقه یا مدره بول حاصل میشود
لیکن حیله مقصود گاهی چون از ان حاصل نمیشود لهذا برای منع ریختن مواد در ورم حار که جزو اول قانون پنجم است [illegible]
[illegible]
[illegible] مواد هم که فرع اجتماع خون است ممنوع میگردد و تجربه آن [illegible]
[illegible] دوای مذکور [illegible] بر عضو مقابل [illegible]
میگردد و ایضاً برای این کار نوشانیدن سیماب و مرکبات آن در ورم نافع است چه از نوشانیدن آنهم فائبرن در خون کم میگردد
و انچه مواد در لحم ریخته فائبرن بود آنرا سیماب ملائم و لقطه لقطه میسازد و میگذارد و فائبرن را تا ریشه ریشه شود پس [illegible]

وقت افتادن بهم رسانیدن طلا کردن بلادونا بر ورم درد و اجتماع خون کم میشود و نفع آن در اورام جلدیه زیاده مشاهده میشود

آنچه مواد از عروق ریخته است باز پس در عروق میبرود ولیکن بشرط استعمال آن اینست که هرگاه ورم جاذ در غشای آبدار یا غشای ریشه دار باشد
(این) مواد را دهند اما هرگاه ورم در جوهر [illegible] بدن باشد درین وقت حاجت نبود باستعمال سیماب کثیر داخل شود زیرا که ورم آن
[illegible] میشود باشد و هم این غشا ضعیف است از سیماب متضرر و متاذی میشود و همچنین هرگاه در خون یا در مریض [illegible]
[illegible] از قسم آمیختن کدام زهر بود و هم هرگاه استعداد خنازیری در بدن باشد یا مریض بعد ورم
[illegible] مبتلا بود استعمال سیماب جایز نیست جزو دوم این قانون که رجوع کردن مواد در عروق است پس آنهم از استعمال
سیماب حاصل میشود ولیکن جائیکه دادن سیماب جایز نبود آنجا پتاس ایوڈائڈ یا امونیا میوریاس یا کالشیم میوریا [illegible]
حسب مناسب بدهند و این ادویه در همه حال و هرجا در ورم لائق نوشانیدن اند و هم تنکچر ایوڈین تنها و طلاء آن برای
ازاله اورام اعضای باطنیه و ظاهره مفید است اما اکثر استعمال آن در خارج میکنند و هم برای این کار استعمال ضماد
کنتاروس قریب ورم نافع است چنانکه در اورام مفاصل کرده میشود و نافع آید و هرگاه ورم در غشای آبدار یا ریشه دار
باشد از استعمال ضماد کنتاروس [illegible] رجوع کردن مواد در عروق حاصل میشود و باید دانست که استعمال ایوڈین [illegible]
اگرچه در اورام غشای آبدار و ریشه دار هم مفید است لیکن در اورام جوهر [illegible] آن [illegible] و اقوی است و استعمال
مرهم سیماب هم گاه گاه بر ورم حرارت این کار مفید است خصوصا در ورم خصیه چه در آن از استعمال آن ورم و سختی برطرف
دفع میشود اما جزو ثالث آنکه اخراج مواد است پس هرگاه مواد از تدابیر و علاجهای سابقه که پیشتر مذکور شده
دفع نگردد و ریم شود اخراج آن نمایند چنانکه در دمل طریقه آن نوشته خواهد شد اما قانون ششم که تقویت عضو متورم
پس طریقه تعمیل و اجرای این قانون آنست که هرگاه ورم بر اعضای ظاهره باشد و بعد زوال آن ضعف در عضو
متورم پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از آنکه بعد زوال ورم استرخا در عضو و قدری سیاهی بر جلد آن باقی
بماند درین وقت برای تقویت آن آب سرد بران ریزند یا اسفنج ترکرده در آب سرد بران نهند چه ازین تدبیر در عروق و
ریشه های اعصاب عضو مذکور قوت می آید و همچنین از مالیدن که آهسته آهسته مالند تا آنچه خون در عروق عضو مذکور مجتمع باشد
از انها خارج شده خون جدید در انها می آید و از آن غذای جدید بعضو مذکور میرسد و کذا از بستن پارچه بالای ورم
بنحوی که اثر عصر قلیل بعضو رسد و بسبب آن خون بجد از عروق بیرون رفته خون صحیح در آن داخل شود هم فائده حاصل
میشود و ایضا از خورانیدن اغذیه جیده مقویه و نوشانیدن امونیا کاربناس یا شراب برانڈی یا پورت وین و
از گردانیدن و داشتن در هوای صاف جید و نوشانیدن ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن یا مرکبات [illegible]
در سقوط یا [illegible] بعد اورام اعضای باطنه و ظاهره فائده تقویت حاصل میشود اما قانون هفتم که آن ازاله انجام اورام حاره است
پس آن فی الواقع علاج امراض خاصه است که از ورم پیدا میشوند و بیان آن در ضمن هر مرض خواهد آمد بدانکه از
جمله امراض که از ورم حار پیدا میشوند دمل است پس هرگاه دمل پیدا شود دو وقت افتادن ریم آن یا ریم پیدا شود و در [illegible]

گرمی و نرمی به ورم رسانند تا صدید پر شود لهذا ریم شود و طرق آن در قانون چهارم مفصل نوشته شد و بهتر از همه درین وقت نهادن
دو پیچ حار رطبه است بر ورم و آنچه از همه بهتر و انفع درین باره و معمول به بوده اینست که بگیرند تخم کتان مسحوق و سبوس گندم
سائیده و هر دو را مساوی الوزن با هم آمیخته با پارچه آلوده نیمگرم بر ورم نهند ... و ... در ورم
وحیله و اعانت به نضج مواد حاصل میشود و قاعده استعمال این ضماد ... اینست که مادام که دمل خود منفجر شود یا آنرا به نشتر
نکشایند او ... را ... کرده باشند لیکن در چهار جا رعایت این قاعده جائز نیست بلکه هرگاه ریم در مفصل یا در رباط یا
زیر غشای ریشه دار یا زیر غشای استخوان افتد چنانکه در ورم سر انگشت های دست که آنرا بزبان هندی بهری گویند و بلغت
عربی داحس نامند میشود درین وقت انتظار انفجار ورم دمل نکنند زیرا که بسبب مزاحمت غشای ریشه دار که بالای جوف
مذکور است خود ریم بیرون نمی آید لهذا چون ثابت شود که ریم در یکی ازین اماکن افتاده فوراً از سر نشتر کشاده اخراج ریم
نمایند والا تاخیر موجب هلاکت علیل است همچنین هرگاه ریم و دمل که امام عضو رئیس باشد ... چنانکه گاهی در
قصبه ریه دمل پیدا شده قصبه را ... میکند و از اثر ضرر آن در تنفس خرابی و ضیق پیدا میگردد یا گاهی دمل در ...
یعنی موضع متوسط درمیان خصیه و مقعد یا فرج و مقعد پیدا میشود و از آن مثانه منفجر میگردد و از آن بول تبس میشود
درین وقت هم فوراً ورم را کشاده ریم بیرون آرند والا بعض اوقات ... احتباس بول هلاکت خواهد شد
که هرگاه از رسیدن ضربه بر دماغ و شکستن استخوان راس دمل در غشای ام غلیظ پیدا شود درین وقت هم استعمال ضماد
منضج نمیکنند چه ریم خود ممکن نیست که خارج شود لهذا فوراً از نشتر ریم برآرند و همچنین هرگاه دمل در غده های گردن
و سینه پیدا شود خصوصاً در ... درین وقت ... ریم بر ورم ضماد ... سازند ... هرگاه ریم ...
فوراً از سر نشتر کشاده اخراج ریم نمایند زیرا که اگر خود دمل منفجر شود اثر زخم کبیر باقی ماند و صورت ... قبیح ...
و آن در عورات معیوب است خصوصاً در عورات ولایت انگلستان بخلاف اثر زخم نشتر که آن قلیل پیدا شود و زائل میگردد
اما طریق کشادن دمل پس متعدد اند گاهی از سر نشتر یا از کارد چاک میسازند و این وقتی ست که دمل در ابتدا ...
باشد و گاهی از ترو کار میکشایند و این وقتی ست که دمل در جای باشد که آنجا زخم زیاده شود ... دمل
غده های گردن عورات در انگلستان چه از بقای اثر زخم گردن و سینه در ایشان عیب پیدا میشود پس اینجا ترو کار
زخم کرده ریم را بذریعه اسپنج که آله خاص ست میکشند همچنین هرگاه ریم زیاده و دور از جلد بدن باشد چنانکه
در ... زیاده چاک کردن شکم مخوف ست لهذا ترو کار انداخته زخم پیدا کرده ریم را بذریعه اسپنج ...
و گاهی در دمل ... که ریم آن زیر غشای ریشه دار میباشد و زیر غشای مذکور منبسط میشود و به جلد ... ترو کار
زخم کرده این عمل اسپنج ... می نمایند و گاهی از یک طرف دمل سوزن رشته دار را در دمل انداخته از طرف دیگر
آن سوزن بیرون می آرند و هر دو کناره رشته مذکور را با هم میبندند و این وقتی ست که دمل در جای بود چنانکه ...

چه از این سبب ریم از آن به تنها جاری میماند و چون عمل سوزنی کرده میشود از آن ورم جدید پیدا شده و از آن مواد ریخته خریطه گرد
سپس پر و جریان ریم از آن بند میشود و گاهی از سر باریک قلم کاستک نقره دمل را سیلکنند و این تحقیق است که دمل هر جا که باشد
ورم مایل بسوی خارج پیدا باشد لیکن از مزاحمت اعضای دیگر تا جلد نتواند رسید و از آن ... منفجر میشود و از آن ریم آمیخته
در بخشهای آبدار ریزد و از آن آفات ... بر آلت مریض پیدا گردد در این وقت از سر باریک قلم کاستک اثر زخم پیدا میکنند و از آن
جمله اعضا متورم شده یکذات میشوند مثل عضو واحد جمله یکجا می گیرند پس به سهولت بسوی خارج منفجر میشود و در کدام خریطه ریم
آن نمیریزد و ایضاً بدانکه چون بعد منفجر شدن دمل اکثر مدتها زخم آن مندمل نمیشود و جریان ریم باقی ماند و از آن کمزوری امراض
پیدا میشود لهذا برای دریافت سبب بطؤ اندمال زخم و تولد و جریان ریم مستر لستر صاحب بهادر کوششهای بلیغ فرموده تحقیق نموده
تدبیر آن ایجاد فرموده اند خلاصه آن نوشته میشود حاصل تشخیص و تدبیر صاحب موصوف آنست که در هوای ... حیوانات کوچک
بسیار میباشند که بسبب رسیدن آنها در زخم فساد زیاده و ریم بکثرت پیدا میشود و تدبیر که ایجاد فرموده برای استعمال آن امر فرموده اند
اول سامان آنرا مهیا ساختن ضرور است و آن چهار چیز است اول کاربولک ایسد یکحصه با پنجاه حصه آب ساده آمیخته نگهدارند دوم
کاربولک ایسد یکحصه همراه ده حصه روغن کنجد صاف ... موجود دارند سوم پارچه قاطع عفونت و قاتل سبب عفونت را که موسوم به
اینتی سپتیک گوز است مهیا سازند و طریق ساختنش اینست که کاربولک ایسد و پارافین و رال سفید را باهم آمیخته در آن پارچه
تنک را که در آن سوراخهای کوچک باشند مثل پارچه مشهور که از آن پرده های مسهری میسازند تر کرده خشک ساخته نگهدارند
چهارم پارچه دیگر که موسوم به پروتکتیف است یعنی باز دارنده از اذیت را درست سازند و ترکیبش اینست که پارچه ریشمی باریک را
در روغن کاربولک تر کرده بران صمغ موسوم به گوتا پرکا را در آب حل کرده طلا سازند و خشک نمایند من بعد آنرا در آب مطبوخ
غلیظ ... تر کرده خشک ساخته نگهدارند و چون این اشیای اربعه موجود شوند اراده کشادن دمل نمایند و هر چند که روغن کاربولک ایسد
و آب کاربولک ایسد ... هر دو در تاثیر واحد و مفید کار واحد اند لیکن اگر دمل صغیر باشد آنجا آب کاربولک کافی میشود و
اگر کبیر بود روغن کاربولک بران استعمال کرده میشود زیرا که کاربولک در روغن تا دیر میماند و از آب بزودی جدا میشود پس هرگاه
بر زخم دمل این اشیا را باستعمال آرند باید که پارچه صاف را بقدر زخم دمل گرفته در روغن کاربولک ... یا آب کاربولک ... تر کرده
بر زخم نهند و بالای آن پارچه موسوم به اینتی سپتیک خشک را چند تو کرده ... و تر بر دور زخم کناره های پارچه مذکور باشند
نهاده بربندند تا آنچه ریم از زخم خارج گردد در آن جذب شود و بیرون از دور پارچه نیاید و متعفن نگردد و چون زخم دمل قریب
اندمال رسد و انگور آن تا جلد آید پارچه آلوده با آب کاربولک یا بروغن کاربولک را دور کنند زیرا که نهادن کاربولک را بر زخم مانع
از بستن انگور میشود و عوض آن پارچه موسوم به پروتکتیف را بقدر دهن زخم پاره پاره بر زخم نهاده پارچه اول را که به اینتی سپتیک مشهور است
بدستور اول بالای آن نهاده بربندند لیکن وقت نهادن بر زخم پارچه پروتکتیف را در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهند تا شبهه چسپیده
ماندن حیوانات هوائی بر سطح پارچه مذکور برطرف شود زیرا که شیء چسپنده آب ... بر آن موجود میباشد ممکن است که

حیوانات کوچک هوائی بران چسپیده باشند و هرگاه خواهند که دُمل را بگشایند پس ابتدای این تدبیر بنحوی کنند که مستر لستر صاحب بهادر
موافق آن عمل می آرند و آن اینست که چون مریض دُمل حاضر شود اول محل اطراف و گرد آن جلد بدن را از آب کاربالک میشویند تا آنچه چرک
بر آنست شسته گردد و هوای کاربولک بر محل زخم و گرد آن ماند بعد دستهای خود را از آب کاربولک مذکور میشویند پس نشتر را در آب
کاربولک آلوده امر میفرمایند که آب کاربولک مذکور در ظرفی یا در زرّاقه مخصوصه پر کرده از آن مثل بارش قلیل قطرهای نازک متصل که
قریب بخارات باشد بر دمل می ریزانند و حد ریزانیدن آن بر دمل اینست که زخم دمل را از نهادن پارچه انٹی سپٹک بند کنند و تا
این زمان ریزانیدن قطرات آب کاربولک بند نکنند تا هوای پر از حیوانات بر زخم نرسد و مادام که از چاک کردن و ریم برآوردن و بند
کردن زخم فرصت نشود این آبپاشی باب کاربولک بند نگردد و بعد از نشتر زخم را چاک کرده ریم بر می آرند و بعد برآوردن ریم
پارچه صاف را در آب کاربولک یا لوشن یا روغن کاربولک ڈائلوٹ حسب هدایت سابق تر کرده بر زخم می نهند و بالای آن پارچه
موسوم به انٹی سپٹک نهاده می بندند از این تدبیر هوای خارجی در زخم نمیرسد و بزودی زخم مندمل میگردد و ریم کم پیدا میشود و هرگاه ضرورت
دیدن زخم مذکور شود وقت کشادن زخم از اول کشادن تا آخر بستن زخم محل آبپاشی آب کاربولک بند نشود و تا که وقت نشتر زدن گفته شد
و چون ڈاکتر صاحب بهادر موضع فتح زخم جدید از قسم قطع کردن یا دست پیدا میکنند یا در تجمع شدن آب در مفصل نشتر داده
زخم بر مفصل پیدا کرده موافق این تدبیر عمل میفرمایند زخم جدید در زخم مفصل که گاهی به نتیجه بیشتر مورث هلاکت میگشت اکنون از این تدبیر
بزودی خشک و مندمل میگردد و یک قطره ریم در آن نمی افتد فتأمل گاهی هرگاه در دمل ریم زیاده پیدا شده جاری ماند در آن وقت نیز
ضعیف شدن مریض و انصباب جسم موسوم به آلبیومن یعنی جوهر البیض اینی نام مشابه به نشاسته در جگر یا در عضو دیگر و کم خون پیدا شدن
حالت موسومه به مرازمس یعنی خشکی بدن در اطفال و غیره پیدا میشود درین وقت مریض را اغذیه جیده مقویه خورانند و ادویه مقویه
مثل امونیا کاربونس یا پورٹ وین یا مرکبات آهن و روغن جگر ماهی حسب مناسب بخورانند و از جمله امراض مذکوره ناصورست
که بعد انفجار دمل پیدا میشود پس هرگاه ناصور پیدا شود درین وقت بسوی اسباب آن رجوع کنند و هرگاه سبب یافته شود بازاله
آن پردازند مثل اینکه اگر قطعه استخوان یا دیگر شئی غریب مثل گلوله تفنگ یا قطعه خشب و آهن و غیره در زخم باشد آنرا از اندرون زخم
بیرون آرند تا بسبب دفع شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاهی قطعه استخوان در زخم نمی باشد بلکه زیر جهت زخم دملی استخوان مرده ریزه ریزه
مثل ریگ یا میشود و لیکن از استخوان جدا نمیگردد و از اذیت آن ناصور پیدا میشود درین وقت سلوشن نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ
بذریعه زرّاقه در زخم دمل رسانند تا بسبب آن قطعه استخوان مرده رقیق شده جاری و سائل شود و از دور شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاهی
محض بسبب کمزوری خریطه غشائی دملی زخم مندمل نشود درین وقت گاهی اگر ممکن شود بر زخم مذکور چیزی ثقیل مثل قطعه اسرب
یا کاک یا پارچه چند تا کرده نهاده از پارچه طویل قدری محکم می بندند تا اثر عصر بر آن رسد و خریطه مذکور منغمز شده باهم گشته چسپیده
و صحت گردد و گاهی درین وقت ادویه که بسبب اذیت رسانی ورم در عضو پیدا میکنند مثل سلوشن نائٹر سلور یعنی کاسٹک نقره محلول
با آب یا ٹنکچر آیوڈین در زخم می اندازند تا بسبب آن ورم جدید پیدا شود و بسبب آن خریطه باهم شده چسپیده و گاهی درین وقت برای

پیدا کردن ورم تارهای آهن گرم کرده در زخم می‌اندازند و گاهی چونکه تار گرم کرده به آتش فوراً بعد از داخل شدن در دهن زخم سرد
میشود و لهذا بذریعهٔ گالونک بتٹیری که اسم زنجیر برقی است به اسم گالوانی صاحب حکیم که موجد آن بود تار آهن را گرم میکنند
باین نحو که اول تار آهن سرد را در زخم نهاده و بعده هر دو سر زنجیر برقی را بر تار آهن مذکور نهاده بقوت حرکت میدهند تا اثر برق تو
بتار رسد از این تدبیر فوراً تار مذکور در زخم گرم و سرخ میشود و زخم را میسوزاند و از سوختن در آن ورم جلد پیدا شده
صحت میشود و گاهی راه ناصور متعدد و پیچ‌پیچ در لحم میباشد چنانکه در ناصور امعا و مقعد دیده میشود و درین وقت از
تدابیر مذکوره سابق نفع حاصل نمیشود زیرا که بسبب تعدد و طرق ناصور چیزی تا اصل راه آن نمیرسد لهذا درین وقت باید
که جمله راه‌های ناصور را کشاده تا مقعد یک زخم کرده دهند تا اندمال آن سهل شود چه درین وقت که زخم واحد شود بر از دوران
نمی‌آید پس انگور پیدا شده زخم مندمل میگردد و چونکه گاهی وقت پیدا کردن زخم در امعا و مقعد خون کثیر جاری میشود لهذا باید
که چون اراده این عمل نمایند ایلاستک گی چیر که نام رسن صمغی یعنی رسن رابری است در دهن زخم ناصور که در خارج است داخل
کرده از راه مقعد برمی‌آرند بعده هر دو کناره رسن مذکور را گرفته گره میدهند که بسبب آن صماخ میشود و چون وقت کشادن
دهن زخم خارج نمیشود و اگر از کمزوری خون ناصور پیدا شده باشد درین وقت آنچه در تدارک کثرت جریان ریم در دمل گذشته
اینجا هم بعمل آرند و دیگر از جمله امراض مذکوره که بعد اندمال پیشتر پیدا میشود اندمال یعنی زخم است که بعد انفجار و خروج ریم باقی ماند و علاج این
همین است که آن را از رسیدن آفات خارجیه مثل صدمه و ضرب و سقوط یا هوای خارجی محفوظ دارند اما گاهی در زخم مذکوره یا بر کناره
آن ورم میباشد و بسبب آن انگور حسب پیدائی شود و مادام که این ورم دفع نشود زخم مندمل نگردد پس برای دفع کردن ورم برآوردن
قدری خون از کناره‌های زخم مفید میشود و گاهی از ضماد کردن ادویهٔ محلله اورام و مسکنه وجع مثل برگ عنب الثعلب سائیده و
نما الصن یا مرهم افیون صحت حاصل میشود و گاهی از اجتماع خون و زیاده حرکت دادن و مشقت گرفتن از عضو متورم زخمی زخم مندمل نمیشود
و علاجش آنست که عضو را آرام دهند و از پارچه صاف بر زخم بندش سازند تا آنچه خون در عروق صغار مجتمع باشد بسبب عصر
بندش از مقام خود بیرون رود و اجتماع خون زائل گردد و گاهی بسبب کمزوری عضو متورم زخمی انگور حسب پیدائی شود و درین وقت
آنچه در تدارک جریان ریم کثیر در علاج دمل نوشته شده بکار برند و اگر انگور به سرعت و جودت پیدا نشود روغن کافور را در
زخم ریزند تا از آن قدری اذیت پیدا شده خون در آن بزودی زیاده آید و از آن انگور پیدا شود و اگر انگور زیاده پیدا
شده از سطح عضو بلند شود درین وقت از بستن رفادهٔ سخت بر زخم و رسانیدن اثر عصر منقبض و پست میشود و گاهی این تدبیر
کافی نمیشود بلکه حاجت باستعمال ادویه داغیه میگردد و درین وقت قدری توتیای مسحوق بر آن پاشند یا اصل کاستک نقره
بر آن گردانند تا از آن مقدار انگور کم شود لیکن استعمال توتیا از کاستک نقره بهتر است و ایضاً از تدابیر عمده جدیده برای
انبات جلد بر زخم هرگاه زخم وسیع و کبیر باشد و بعد پیدا شدن انگور بران جلد پیدا و ساتر نشود و از آن زخم به نگردد تدبیریست
که آن را بزبان انگریزی ٹرانس پلانٹیشن آف کیوٹی کل سیتا منند و آن اینست که هرگاه زخم کبیر باشد و مدت دراز بر علاجش

[illegible]

گرفته باشد لیکن به حد خاص رسیده متوقف گردد واثر آن ترقی در صحت نکند و جلد صحیح رسته بر زخم نیاید درین وقت موافق کمی و زیادی وسعت زخم یک قطعه یا قطعات متعدده از طبقه بالای جلد بعض که آنرا اپیڈرمس گویند به قدر دانه عدس یا دانه گندم یا ازان هم کم به ذریعه مقراض یا کارد نازک قطع کرده در وسط زخم مذکور جا بجا در مواضع متعدده قطعات مذکوره را گذاشته بالای آنها پارچه اسکلن آلوده که اسکلن آنرا از آن یونت گلاش ساخته باشند نهاده آهسته بر بندند و سه چهار روز آنرا بسته دارند تا قطعه جلد با زخم متصل و ملتیم گردد پس بعد چون قطعه جلد مذکور با زخم چسپیده یکجا گردد و پارچه اسکلن آلوده را جدا سازند که ازین تدبیر جلد از اطراف قطعات مذکوره جلد رسته و پیدا شده تا اطراف زخم مذکور رسیده و از آن زخم مذکور از جلد بدن مستور شده بهم میگردد و لیکن باید که وقت قطع کردن کیوتیکل قدری با جلد اصلی یعنی ایپیدرمس همراه آن بریده بیرون آرند اما احتیاط دارند که اصل جلد که ڈرماست همراه آن نباید و هم جلد مذکوره را اسفنج آسا که از جانب وحشی یا زوی یا فخذ که اینجا عصب کم ست بگیرند والا از هر عضو که جلد آن صحیح باشد گرفتن جائز بود لیکن این تدبیر هم مشروط است بچند شرط اول آنکه زخم از ماده ردی فاسد مثل زخم آتشک یا زخم سرطان و غیره نباشد تا که ریم و زخم از ان صحیح نشود دوم آنکه قطعه جلد قطع کردن به زخم مذکور نهند و بکمال سبکی و دست از محل قطعه جدا است بر سطح زخم گذارند تا از تصحیح رسته شود و خون آن تحلیل و انفاذ و اضمحلال پیدا نشود سوم آنکه قطعه مذکوره را چنان بسبکی بسته بر زخم سطح بسته کنند که از آن انگیختگی بسته گردد و از آن خون آمده در میان قطعه جلد و سطح زخم فاصل نشود و الا قطعه از ان بی مصرف است فاقد خواهد شد چهارم آنکه پارچه اسکلن آلوده را بدان بخوبی بنهند و بسته نه کنند تا که اثر عصر زیاده بر سطح زخم نرسد بلکه اثر یابد قطعه جلد مذکوره جائیکه نهاده شده بران لازم ماند و الا اگر اثر عصر زیاده رسانیده شود از ان انگیز هم بر باد خواهد رفت فقط ۞ و ایضاً از جمله امراض که بعد الفعل میشن پیدا میشود مارتفی کیشن یعنی مردن عضو متورم ست خواه جلد و لحم سیر دیا عظم و بیانش در دیگر انجامات ورم عار بخوبی شده و علاجش آنست که هرگاه بدانند که عضو متورم قریب به مردن است از مبضع در طول ورم پاره کرده دهند تا آنچه ریم و خون فاسد زیر جلد مجتمع باشد خارج گردد و بعد این عمل اکثر در شدت درد و حمی و دیگر اعراض ورم خفت ظاهر میشود و لیکن چون بعد پاره کردن ورم آنچه مواد که از زخم برمی آید بسیار متعفن و بدبو میباشد لهذا باید که بعد زخم کردن و بر آوردن مواد فاسد از زغال و آرد تخم کتان که هر دو مساوی الوزن باشند پولٹس یعنی ضماد درست کرده در بست و چهار ساعت بار بار سه چهار بار بر زخم نهند و هر بار تبدیل نموده باشند و همچنین پارچه را به روغن کاربولک آلوده بر زخم نهادن مفید است و اگر ممکن شود تدبیر بستر صاحب بهادر که در ذیل علاج دمل نوشته شده بعمل آرند بهتر خواهد بود و هرگاه جلد یا لحم مرده گردد و گرد قطعه مرده حد سرخ پیدا شود که ازان دریافته میشود که تا اینجا عضو متورم مرده خواهد شد درینحال اگر مقدار عضو مرده صغیر و قلیل باشد بران استعمال ضماد رطبه بهتر ست تا نزدیکی جلد و لحم زیست از عضو زنده جدا گردد و اگر مقدار عضو میت عظیم و کبیر باشد درین وقت بران اشیائی رطبه نهادن نشاید زیرا که اگر قطعه کبیر از عضو میت یکبار جدا شود و تعفن چنان پیدا خواهد شد که تاب تحمل بدبوئیت آن باقی نخواهد ماند بلکه

دراین وقت بهتر آنست که [illegible] نمایند و آنچه قاطع عفونت و لیوی بر باشد چه لحم میت باشد مثلاً [illegible] میت باشد و [illegible] خشک بران نهاده بربندند تا عره بستن چیزها آنست که تاثیری [illegible] پیدا شود [illegible]
بسبب پیدا شدن گرمی که از نهادن چیز پیدا میشود لحم وغیره اعضا از مردن باز مانند و اگر [illegible]
سفوت ساخته مکدر و گل صاحب بهادر برعضو مرده پاشند مفید [illegible] بوی عفونت [illegible]
صد [illegible] بالای لحم یا عضو مرده بپاشند بران تنتی رطب مثل پولتس [illegible] ضماد سازند و اگر [illegible]
یا زرد اگر خوشبوی دران زیاده باشد با [illegible] سائیده [illegible] لیکن آنچه [illegible]
روغن کاربولک ایسڈ [illegible] یا سلوشن [illegible] کلورائیڈ [illegible]
[illegible] آنست که تا جلد و لحم مرده از لحم زنده جدا شود و غرض از ادویه قاطعه عفونت [illegible]
که تا زمانیکه عفونت لحم مرده از اثر ادویه قاطعه عفونت [illegible] گردد و در عروق [illegible]
خواهد شد و ایضاً در جدا کردن لحم و جلد میت از لحم زنده [illegible] تا [illegible] لحم مرده [illegible]
ساخته بیاندازد و خود معالج آنرا [illegible] چه از کشیدن [illegible] درین لحم [illegible]
زیاد و فساد است و آنچه لحم مرده از زنده [illegible] شود آنرا [illegible] چونکه [illegible]
مردن [illegible] نشوند و ماندن [illegible] مرده در بدن [illegible] پس باید که [illegible]
باشد [illegible] آنها را که با عفونت [illegible] کرده دهند تا بعد [illegible] طبیعت آنرا بآسانی جدا سازد و [illegible]
شود آنرا هم بریده از لحم صحیح زنده جدا کرده دهند و ایضاً از جمله امراض که بعد ورم پیدا میشوند زخم است [illegible]
لحم مرده باقی بماند و علاجش آنست که چون درینحالت ضعف بدن و کمزوری و خرابی خون زیاده پیدا میشود [illegible]
آنچه خون را صاف کند باستعمال آرند و اگر [illegible] از مصفیات خون است لیکن چونکه از ان در خون کمزوری پیدا میشود
[illegible] درینحالت [illegible] جاری میشود لهذا از ان احتیاط نمایند و [illegible] آن ادویه [illegible] خوراک [illegible]
و بعد آن مصفیات خون مثل کلورایٹ آف [illegible] مقویات آن مثل [illegible] و هم مقویات معده مثل [illegible]
همراه [illegible] یا [illegible] کلمبا و آنچه ادویه که [illegible] و [illegible]
مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا [illegible] ایسڈ ڈائلوٹ یا نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ وغیره آنچه [illegible]
باشد بدهند و نوشانیدن افیون درین وقت بسیار مفید است چه از ان درد و اذیت [illegible]
[illegible] در بدن می آید [illegible] استعمال [illegible]
شراب پورٹ و [illegible] حسب مناسب [illegible] نوشانند **فصل چهارم در ورم** [illegible]
[illegible] **انفلمیشن** [illegible] باورام [illegible]

خونی که در عروق صغار وریدی میشود موسوم به پاسف کان جیشن است میباشد و اکیوت کان جیشن که قسم ثانی آنست
و دران زیاده خون در عروق صغار شرائینی مجتمع میشود قلیل بود و ایضاً آنچه مواد درین ورم از عروق صغار در لحم میریزد
ازان سیلهای طویل مثل سیلهای اصلی عضو متورم پیدا میشوند نه سیلهای مدور که ماده تولید ریم است لهذا ازان اکثر ریم
پیدا نمی شود بلکه از اجتماع سیلهای مذکوره مقدار عضو مذکور زیاده میگردد و دران سختی حادث میشود گویا این سیلها
غذای اجزای عضو مذکور میشوند و ازان مقدار اجزای مذکوره زائد میگردد و هرگاه این مواد در غشای خانه دار میریزد
ازان ریشه های غشای مذکور غلیظ و سخت میشوند و لدونت آن کم گردد و بجای خود بسبب آن غشای مذکور حرکت نمیکند
السبب اکثر این ورم وقتی پیدا میشود که در بدن مریض استعداد خنازیر یا اوجاع مفاصل یا آتشک بوده باشد و خاصة وقت
بودن استعداد خنازیری این ورم زیاده حادث میشود العلامات آنچه علامات در ورم حار نوشته شده اند گاهی بعض آن
و گاهی جمله علامات موجود می باشند لیکن در انها شدت و قوت نمیباشد مثلاً اجتماع خون که درین ورم میباشد قسم اول
آن بود و اگر ورم بر جلد بود لون جلد مائل بسیاهی یا نیلگی میباشد حمرت خالصه نبود چنانکه در ورم حار میباشد زیرا که اینجا رنگ
اوردا که در انها خون سیاه مجتمع بود دیده میشود لیکن گاهی سرخی بر جلد بدن بسبب نشستن خون از عروق صغار پیدا
میشود چون بعد انصباب آب خون و اجزای خرد سرخ و سفید آن در عروق باز پس میروند رنگ خون مدتها در جلد
باقی میماند و این امر در ورم مزمن زیاده دیده میشود و اگر این ورم در عضوی مثل اعضای غدد ... پیدا گردد
درین وقت اکثر کدام رنگ بر جلد ظاهر نمیشود زیرا که غده های لحمی ... هستند و اگر درد درین ورم باشد الم
قلیل بود و حرارت درین ورم بسیار قلیل میباشد زیرا که حرکت تولید سیل و اجتماع خون که ازان در ورم حار حرارت
پیدا میشود کم میباشد و چنانکه در ورم حار از کثرت اجتماع خون و انصباب مواد در لحم مقدار عضو زیاده میشود اینجا بر خلاف آن
اجتماع خون قلیل میباشد لیکن مواد ازان زیاده در عضو متورم میریزد و ازان مقدار عضو کبیر میگردد لهذا در ورم حار مقدار عضو در مدت یسیر زیاده میشود و در
این ورم مزمن بارد آهسته آهسته در مدت دراز مقدار عضو زیاده میشود چنانکه از زیادتی غذا عضو در مدت دراز فربه و سمین
میشود و اما کار خاص عضو متورم بورم مزمن بسبب بدانکه در ورم حار چنانکه فوراً در فعل عضو متورم نقصان یا بطلان بالکل
تغیر ظاهر میشود درین ورم مثل آن در فعل عضو تغیر زائد واقع نمیشود ولیکن عضوی که کار آن تولید رطوبات است مثل
میوکس ممبرین پس فعل آن درین ورم زیاده میگردد لهذا در سرفه مزمن بلغم زیاده پیدا میشود و هم آنچه آب که درین ورم
این عضو پیدا میکند آنهم از حال طبعی متغیر میباشد مثلاً آنچه بلغم در سرفه مزمن پیدا میشود دران سیلهای ریمی میباشد
همچنین آنچه در ... مزمن خراط پیدا میشود در آنهم ریم میباشد و هرگاه ورم مزمن در غشای ابرار میشود آنهم آب را
زیاده پیدا میکند و فایبرن دران کم میباشد و چونکه در ورم حار هرگاه آب در عروق صغار منجذب میشود بسبب باقی
ماندن فایبرن ... ورم مزمن چون فایبرن کم پیدا میشود لهذا آنچه در خریطه آن آب

از ورم سیر بیرون در ان مجتمع میماند وازان بالی ذر و نورکسس یعنی تجمع شدن آب در غشای آبدار پیدا میگردد چنانکه ذکرش گذشته
دیده میشود و هرگاه این ورم در مفاصل کبار مثل مفصل رکبه وغیره عارض میشود دران آب زیاد مجتمع میگردد و چون
در غشای آبدار اس این ورم پیدا میشود و آب ازان در خریطه آن پیدا گردد بالی ذر و کفلس یعنی اجتماع آب
در سر پیدا میشود وگاهی درین ورم مزمن آبیکه از خون جدا شده در عضو سیر بیرون باز در عروق صغار منجذب میشود و
دفا ئبرن ریشه ریشه گشته از ریشه های آن مثل غشا پیدا میگردد و بسبب آن ورم صد در کار خاص عضو بیدا
این غشا پیدا شده قصور ونقصان حادث میشود مثلاً هرگاه در جگر این ورم حادث گردد از ریشه های فائبرن
حابها در ان صورت اغشیه پیدا میشود و بسبب کشش و عصر آن غده های خرد جگر که کار خاص که جگر
تولید صفرا است بذریعه آنها صادر میشد از فعل خود عاجز و قاصر میشوند و رفته رفته از بقیا فلت غدد است
خود معدوم میگردند پس مقدار جگر هم از عصر وکشش اغشیه مذکوره و معدوم شدن غدد ها صغیر میگردد
و بعد زوال صلابت هم بر مقدار اصلی خود نمی آید زیرا که آنچه غده های آن معدوم شده تا اکنون پیدا شدن
آنها ناممکن ست لهذا بر مقدار اصلی خود که در حال صحت بوده نمی آید و هم چنانکه کار خود را که اخراج صفرا است
خوب ست میکرد نتوان کرد وگاهی از ریختن مواد از ورم مزمن مقدار عضو متورم هم زیاده میشود و صلابت
سختی پیدا میگردد که بسبب آن عضو مذکور بر مقدار اصلی خود نمی ماند ازان ناقص نمیشود چنانکه در صورت اولی
در مثال ورم جگر گفته شده بلکه قدری از مقدار اصلی هم زیاده میگردد و بسبب زیادتی مقدار نقصان در فعل خاص
آن واقع میشود چنانکه در ورم طحال اکثر این حال دیده شده لیکن هرگاه این ورم و سختی زائل میشود باز عضو
متورم بر مقدار خود می آید و کار خاص خود را بخوبی میدهد و این علامات مختصه بعضو متورم بوده هم مزمن بودند با علامات
عامه آن پس بدانکه حرارت در ورم مزمن کم میباشد لیکن اگر از مرتبه ازمان بدرجه حدت میرسد و اکبوت یعنی باره
حار میشود درین وقت تپ و حرارت هم پیدا میگردد لیکن چون تپ درین ورم پیدا شود پس مثل از مزمن حدت میشود به
سبب وقت خاص می آید و شدت میکند العلاج در علاج ورم مزمن جراحت بر استفراغ مواد و استعمال تسخین و تبرید
مفرط و اخراج دم و ازاله اعراض و ذیه چنانکه در ورم حار میکردند نه نمایند بلکه غور و تامل زیاده کنند چه اینجا علامات
و اعراض قلیل میباشند و اجتماع خون کم بود پس زیاده توجه بسوی اعراض کافی نمیشود بلکه اول غور کرده شود که
اصل سبب ورم چیست استعداد خنازیر ست یا او جاع مفاصل یا آتشک من بعد رجوع به دو امر کنند
یکی اخراج مواد که از عروق در لحم ریخته دوم اصلاح و تقویت عضو تا بسبب آن آنچه نقصان در فعل آن آمده باشد
دفع شود و بنا برین اول عضو متورم را اگر صغیر باشد و ورم قلیل ست بآرام دارند و اگر ورم کثیر و در عضو کلان باشد
مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند در مقامی که هوای آنجا جید و صاف باشد و غذا چنان دهند که زود در

[illegible] بدن [illegible] وقوت [illegible] ازان [illegible] پیدا شود مثل شوربای یخنی و قلیه که از گوشت [illegible] یا مثال آن ساخته باشند یا شیر
[illegible] و تخم مرغ [illegible] و نان [illegible] و [illegible] پس اگر مریض قدری ضعیف باشد این تدبیر صحت و قوت
آن را حاصل میشود و اگر زیاده ضعیف باشد سوای اغذیه [illegible] اگر از شراب [illegible] نباشد [illegible] شراب [illegible]
هم نوشانند و اگر تحمل [illegible] از شراب بود ایمونیا کاربناس همراه آب ساده یا شوربای لحم نوشانند و اگر ضعف [illegible]
رسیده باشد [illegible] اقسام شراب یا ایمونیا زیاده کنند و مکرر در روز و شب نوشانند تا [illegible] تقویت کند [illegible] ادویه
[illegible] اورام [illegible] نوشانند سیماب است چه او [illegible] یعنی متغیر احوال بدن است بر غده های بدن موثر میشود و حرکت
غده ها را زیاده میکند لهذا اسهال و ادرار و تعرق [illegible] میشود زیرا که غشای غده های بدن را سستی و لینت بسیار [illegible]
[illegible] غده ها ازان زیاده صادر میشود و بسبب آن آنچه مواد از عروق در لحم ریخته در عروق باز پس میرود و [illegible]
[illegible] اصل علاج این ورم همین است که مواد ریخته شده در عروق باز پس رود و چونکه در اورام [illegible] و کمزوری
[illegible] باشد [illegible] خورانیدنش خیال دارند که چندان نخورانند که ازان جوشش دهن پیدا شود [illegible]
[illegible] ایضا استعمال آن وقتی جائز است که زیاده ضعف نباشد یا استعداد خنازیری در بدن نبود یا [illegible]
[illegible] خون [illegible] پس اگر این حالت بود استعمال آن غیر جائز و اگر نوشانند [illegible] نوشانند تا [illegible]
[illegible] غده های بدن پیدا کند و ازان مواد در عروق منجذب میشود و اگر درین مواضع که استعمال [illegible] جائز [illegible]
[illegible] را مقدار قلیل مثلا [illegible] حصه گرین خورانند بهتر بود لیکن باید دانست که وسکپور قلیل المقدار را خورانیدن
[illegible] زیرا که بسبب قلت مقدار اثر آن بعد مدت دراز ظاهر میشود و از جمله ادویه نافعه اورام مزمنه
[illegible] سیماب و رسکپور را نوشانیدن مناسب نباشد مثل استعداد خنازیری و کمزوری خون
[illegible] میشود در جمیع مواضع و در هر حال نافع میشود لیکن محل استعمال آن خاصة این است که بعد نوشانیدن سیماب
و رسکپور نوشانند تا آنچه اجزای سیمابی در خون مانده باشند آنها از خون و بدن اخراج نماید و هم از ادویه نافعه اورام
[illegible] سارساپریلا است و بدل و قائم مقام آن انتموست یعنی عشبه و شرط استعمال آن این است که عشبه اصلی باشد
[illegible] آن هستند بجای آن دهند چه بنام عشبه دوا فروشان بیشتر چنائین را میفروشند لیکن [illegible]
[illegible] مثل سیماب و رسکپور و ایوڈائیڈ پٹاس نیست لهذا القوت آنرا بجای آب همراه ادویه مذکوره سه دهند
[illegible] و جمیع اقسام اورام مزمنه مفید است خواه ورم بسبب استعداد خنازیری و کمزوری خون باشد یا از اسباب دیگر و هم
از جمله ادویه نافعه اورام مزمنه روغن جگر ماهی است خصوصا وقتیکه بسبب استعداد خنازیری ورم پیدا شده باشد زیاده
فائده این دوا در جوانان و طفلان بحسب تجربه دیده شده و همراه روغن جگر ماهی ایوڈائیڈ پٹاس را توان داد لیکن اگر
خون هم کمزوری باشد [illegible] ایوڈائیڈ همراه روغن جگر ماهی عوض پٹاس ایوڈائیڈ نوشانند خصوصا که [illegible]

غذا نیز هم باشد و نوشانیدن ٹانک سیرپ هم همراه روغن جگر ماهی درین وقت بسیار مفید ست و درین اورام مسهل
بسیار کم دهند و اگر دهند مسهل قوی هرگز نه نوشانند بلکه بر مسهل خفیف و ملین اکتفا کنند و التزام این امر
ضرورست که همیشه براز به لینت آید و ادویه مسهله که از قسم کهار اند درین ورم نه نوشانند و اگر ضرورت آن داعی شود
مسهل حار مثل روبرب یا ڈکاکشن ایلوز هم نوشانند و روغن بید انجیر از همه مسهلات بهترست همچنین فصد
درین ورم هرگز نگیرند که ازان نقصان بدن و زیاده شدن ورم حاصل میشود تا اینجا تدابیر که نوشته شدند از قبیل
علاج عام اند که بذریعه تقویت و اصلاح افعال طبیعی بدن مفید میشوند اما تدابیر مختصه بعضو متورم پس بدانکه اکثر از برآوردن
خون قلیل از ورم فائده حاصل میشود و آن بچند وجه برآورده میشود یکی بذریعه سر نشتر خطوط در عضو پیدا کرده قدری خون برمی آرند
و این وقتی ست که ورم در میوکس ممبرن باشد دوم آنکه بذریعه تعلیق علق خون برمی آرند و این وقتی ست که ورم
در جلد یا قریب جلد باشد لیکن زیاده از دو سه علق نه چسپانند اگر بعد آن باز حاجت باخراج دم داعی شود بعد از
دو سه روز دو سه علق چسپانیده باشند تا کمزوری پیدا نگردد و اجتماع خون رفع شود و از کم شدن خون عروق صغیر
تنگ شوند و دران ها قوت آید سوم بحجامت باشرط خون برمی آرند و این وقتی ست که ورم در لحم بود و نهادن ادویه حاره
منضجه بر ورم یا ریختن و بستن ادویه مبرده یا آب سرد درین ورم ضرور نیست بلکه در ورم حار ضرورست لیکن اگر ضرورت
داعی شود باینکه ادویه منضجه مثل ضماد تخم کتان یا پارچه ترکرده بآب گرم بران نهند درین وقت احتیاط نمایند از اینکه
از استعمال ادویه مذکوره ضعف در عضو و جلد پیدا نشود چنانکه از استعمال پلٹس جلد ضعیف میشود لهذا درین وقت
اسپرٹ وین یا پلنبای اسیٹیٹس بالجمله ادویه مقویه قابضه جلد همراه آن شریک کنند و همچنین ضرورت تبرید خارجی
هم درین ورم نیست لیکن هرگاه ورم دفع شده اجتماع خون باقی ماند درین وقت اول آب سرد بر ورم ریزانند.
چنانکه در تبرید و تقویت عضو متورم بورم حار نوشته شده بعده از دست بقوت بران مالش سازند تا اجتماع خون
دفع شود و از مالیدن بر عضو یکه بعد ورم دران صلابت یا غلظ پیدا شده باشد فائده کثیر حاصل میشود لیکن باید که بر
دست روغن مناسب مالیده ازان دلک نمایند و ایضاً از تدابیر نافعه برای ورم اینست که کاؤنٹر اریٹیشن
یعنی پیدا کردن اذیت در جانب مخالف ورم باستعمال آرند و در جهت مخالف ورم اذیت پیدا کنند مثلاً هرگاه
ورم در ریه یا جگر یا در عضلات یا در غدد بدن یا در عظام بالجمله در اعضای باطنیه باشد بر جلد بدن که جهت خارجی
بدن و مخالف جهت باطن ست اذیت پیدا کنند و آنهم بچند وجه پیدا میشود یکی آنکه ضماد از خردل مسحوق معجون باب
نهند دوم آنکه ضماد از دوای موسوم بکنتارڈس درست کرده بر جلد گذارند سوم آنکه ٹنکچر آیوڈین بر جلد طلا سازند
چهارم آنکه ادویه محمره جلد یا پیدا کننده حرارت و سوزش بر جلد مثل حب السلاطین یا امونیا یا روغن تارپین بر جلد
نهند تا بسبب اذیت جدید جهت مخالف اذیت باطن و ورم مزمن برطرف شود ایضاً از موذیات جلد و خارج بدن

[illegible]

تدبیر موسوم در زبان انگلش به انشوست یعنی سائل شدن وطریقش اینست که پارچه اسکلن آلوده بر عضویکه اجرای تدبیر مذکور
بر آن عضو مقصود بود چسپانند ودر وسط پارچه اسکلن ثقبه بقدر دخل شدن دانه اکرسنه یا قدری زیاده ازان
کرده باشند بعد درین ثقبه قطعه از پتاس افیونرا که آنرا کاستک پتاس میگویند درین ثقبه چسپانیده در حول ثقبه مذکوره
نهاده پارچه اسکلن آلوده دیگر را که دران ثقبه نباشد بالای پارچه اسکلن اول بچسپانند تا قطعه کاستک بر محل خود باقی ماند
و باید دانست که بعد نهادن اصل کاستک تا دو ساعت گرمی و درد بر جلد محسوس میشود بعده اذیت برطرف میگردد زیرا که
درین مدت جلد محترق میشود پس هرگاه اذیت وگرمی جلد رفع شود پارچه اسکلن را که بالای قطعه کاستک ست
برداشته بر جلد محترق ضماد از تخم کتان نهند تا جلد محترق بسبب آن از لحم جدا گردد و زخم پیدا شود پس بالای زخم مذکور
مرهم اولیم سابینا هر روز نهاده باشند تا جاری ماند وچند ان این زخم را جاری دارند تا ورم باطن رفع شود لیکن اگر
بعد استعمال مرهم مذکور هم آثار اندمال ظاهر شوند و ورم باطن باقی باشد برای منع اندمال زخم دانه مدور نخود جای که از
زیور پوست شیدنی میسازند در زخم اندازند واگر موجود نباشد دانه اکرسنه در زخم نهند واگر باینهم آن زخم مندمل شود و حاجت
اسالت مواد بسبب موجود بودن ورم باطن باقی بود بازدیگر اول زخم پیدا کرده جاری دارند تا اذیت باطن رفع
شود واگر چه زیاده فائده این تدبیر در ازاله اوجاع مزمنه وفتی ظاهر میشود که درد واعضای قریبه از جلد باشد مثل
ورم غشای مفصل استخوان یا ورم ربالا یا ورم استخوان لیکن در اورام اعضای باطنه دیگر هم مثل ورم طحال و ورم
غشای ریه و ورم جگر و ورم گرده هم نافع میشود و هم از موذیات جلد تدبیر موسوم به سیتن ست ووقت استعمال آن
آنست که عضو متورم از جلد دور یا غائر باشد مثل ورم دماغ ونخاع وگرده وطریقش اینست که اول تار در سوزن داخل کرده
اینجا سوزن را که درثقبه آن چند تار رشته باشند داخل کنند وبعد داخل کردن سوزن مذکور کار درا از جلد و
زخم بکشند تا بیرون آید پس سوزن مذکور را از طرف دیگر جلد بکشند تا تارهای رشته در زخم آیند بعده هر دو گوشه
رشته مذکور را گرفته گره دهند و بعد گره مذکور را کشاده قدری رشته را بهر دو طرف کشیده باشند تا هر روز از
جلد تازه شود و زخم مندمل نگردد و جریان مواد از ان باقی ماند واگر رشته مذکور کهنه و پوسیده شود رشته تازه را با
رشته پوسیده بسته در زخم کشیده گره دهند ورشته پوسیده را دور سازند و زخم را تا حصول مقصود که ازاله
اذیت و ورم باطن ست تازه دارند و ایضا از موذیات جلد کی یعنی داغ نهادن بر جلد ست که آنرا بزبان انگریزی
اکچوال کاتری یعنی داغ نهادن از آهن گرم ست گویند ووقت این تدبیر آنست که هرگاه زیاده وتا مدت دراز داشتن
اذیت بر جلد مطلوب بود این را بعمل می آرند خصوصا در ورم مفصل مثل مفصل ورک یا ورم استخوان زیاده
این عمل بکار می آید خصوصا درین ایام استعمال آن در اسپ وشتر زیاده میکنند وصورت آله آن مختلف میباشد
بحسب ضرورت گاهی مدور و گاهی مستطیل و ایضا از تدابیر نافعه برای اورام مزمنه استعمال استرن جنت است

یعنی ادویهٔ قابضه مقویه عروق صغار و وقت استعمال این ادویه آنست که خون در عروق زیاده باشد و دوره آن بطی بود
چنانکه نشان اورام مزمنه است پس درین وقت از استعمال این ادویه نفع ظاهر میشود و این ادویه مثل اصل کاسکارا نقره و محلول آب
ستة و هم لانگر پلنبای استیتس برای این کار مفید است و ایضاً مرهم و ضماد مازو درین باره مفید اند و بهتر از همه
کاسکارا نقره است که آنرا گاهی اصل کاسکارا بر جلد بکمال سبکی دست بگردانند لیکن درین وقت اذیت هم پیدا میشود و گاه
دیگر بین از ان یا کم و زیاده در یک اونس آب حل کرده بر جلد طلا میسازند و باین طور زیاده در ورم جلد و ورم [illegible]
مفید میشود و مستعمل است و ایضاً از تدابیر نافعه با ورام مزمنه تدبیر موسوم به پری شور است و آن رسانیدن اثر فشر است
بر عروق یا آن بهمه صورت رسانیده میشود اول از بستن پارچه طولی چند لو کرده تا از ثقل و فشار آن عروق و ورم منضغط شود
و خون از عروق بیرون رفته اجتماع خون زائل گردد و آن در اکثر مقامات بدن بسته میشود دوم بذریعه پارچه اسفنج [illegible] بود
اثر فشر ایصال میسازند و استعمال آن وقتی که ورم در خصیه باشد بهتر است سوم بذریعه لاستک [illegible] اثر فشر میسازند
و این وقتی که ورم در عروق ساق پا باشد مفید و انسب است فلکمن [illegible] در کاربنکل بفتح کاف و سکون الف
و را [illegible] فتح بای موحده و سکون نون و فتح کاف و سکون لام و آن ماخوذ از [illegible] کاربنکل است که معنی زغال بود
و [illegible] جلد بدن درین مرض مثل مرض سیاه میباشد و گاهی [illegible] زغال
[illegible] سیاه میشود [illegible] پیدا میشود [illegible]
اول [illegible] و از ان [illegible] درغشای خانه دار حادث میشود و بعد آن [illegible] صورت
ظاهر [illegible] ورم حار جلد درغشای خانه دار [illegible] و بسبب [illegible] آن [illegible] میشود
و از ان غذای خود [illegible] از ین جهت بمیرد و حالت [illegible] درین ورم پیدا میشود و خاصه کاربنکل است کردن
در جلد و خاصة درغشای خانه دار حالت گینگرین یعنی فساد و موت عضو پیدا میشود و از مردن آن پرده و غشای مرده
ورم حار باین مراد طبیعت پیدا میکند که تا از ان بعد پختن و منفجر شدن همراه ریم غشای مرده را هم از بدن دفع کند
السبب سبب خاص آن کمتر معلوم میشود اگرچه ممکن است که از داخل شدن کدام زهر خاص در جلد یا از پیدا شدن
بثره هم کاربنکل پیدا شود لیکن سبب عام آن کمزوری و خرابی و فساد خون است که از نیافتن غذا و مسکن [illegible] یا از
نایابی غذای جید مقوی یا از مرض ذیابیطس کهنه یا از مرض البیومن یوریا یا بعد حمیات حاده مثل [illegible]
پیدا میگردد و اکثر بعد ذیابیطس کهنه این مرض میشود و همچنین از زیاده صحبت و مقاربت زنان حادث میشود و این مرض
در جوانی کمتر میشود و هم در عورات این مرض کم میشود العلامات اکثر این مرض باین طور شروع میشود که اول در جای از
جلد سختی پیدا میشود [illegible] و صلابت مذکور قدری ارتفاع پیدا میگردد و حرقت و سوزش و حرارت و درد در ان زیاده
بود و درد آن گاهی بطور [illegible] مثل [illegible] زنبور یا سوزش میباشد و گاهی با درد ضربان میباشد و صلابت

مذکور اکثر مدور الشکل و بر جلد اینجا سرخی مائل بسیاهی میباشد و در وسط آن آبله کوچک بود که در ان ریم پیدا شده منفجر میگردد
و بعد در بثره مذکور سختی مائل بسیاهی روز بروز زیاده میشود و جاییکه آبله پر ریم بود اینجا تاکل در جلد پیدا میشود و بسبب آن زخم
کشاده میگردد و از اندرون آن غشای خانه دار برنگ خاکستری دیده میشود و ایضا درین صلابت که بر و وران بروز
بروز زیاده میشود و هم دانه های مذکوره جابجا حادث میشوند و منفجر گشته در انها تاکل جلد پیدا میشود و در انها غشای خانه دار برنگ
خاکستری دیده میشود و ریم متعفن بدبو ازین زخمها برمی آید و مقدار این صلابت و مرض اکثر در طول و عرض خود دو دو انگشت میباشد
وگاهی تا شش شش انچ در جهت طول و عرض خود میرسد و این ورم اکثر بر پس گردن یا بالای شانه یا بر پشت دیده میشود
اگرچه ممکن است که هرجا که غشای خانه دار زیر جلد است این مرض پیدا شود لیکن در جانب قدام بدن کمتر میشود و اگر میشود گاهی
بر سر و گاهی بر وجه پیدا میشود اما این هر دو خطرناک اند خصوصا انچه بر سر حادث شود و این علامات خاصه این مرض
بودند و علامات عام آن از قسم تغیرات افعال طبیعیه بدن که همراه این مرض میشوند ضعف نبض و کدورت جلد زبان و تغیر
لون مریض از حال طبعی اصلی مثل لون صاحب حالت انیمیا میباشد و در جسم ضعف و ماندگی معلوم میشود و بعد ازین حالت سردی
بر ظاهر جلد محسوس گشته حمی پیدا میشود خصوصا هرگاه ورم مذکور عظیم یا قریب محل حرکت بود مثل اینکه نزد مفصل یا بالای
گردن یا بر مفصل شانه بود چه درین وقت از حرکت عضو کلفت و اذیت زیاده میماند و تپ زیاده پیدا میشود و طبیعت
گاهی با قبض و اکثر در ان اسهال میباشد و گاهی حمی شدید و هذیان و ضعف بدرجه غایت پیدا میشود و درین حالت
مریض هلاک میگردد و گاهی بسبب زیاده جاری شدن ریم زیاده ضعیف شده مریض هلاک میگردد و چون قریب
عظام راس این مرض رسیده ورم در غشای دماغ پیدا میکند از انهم مریض هلاک میشود العلاج
اول در شروع مرض بر محل صلابت اصل کاستک نقره یا قلم پتاس لیقوزا بر محل آبله مالند و ازالت داغ دهند
تا جلد بوسیده شده از داغ کردن زخم پیدا شود و انچه قطعه غشای خانه دار مرده که زیر آنست بزودی خارج شود
و فساد آن زیاده و عام نگردد و بعد آن بر محل مذکور پولتس تخم کتان نهاده ببندند و اگر سختی زیاده و عظیم
باشد و زیادتی انبساط دران جلد جلد شده باشد فورا آنرا در طول و عرض آن چاک و چاره پاره کرده اجتماع خون آنرا
کم کرده دهند و بالای آن پولتس از تخم کتان بسته ریم پیدا کرده بیرون ارند تا همراه آن غشای خانه دار مرده هم دفع
شود و هرگاه ریم از ان جاری گردد روغن کاربولک السید دالموث در زخم اندازند تا بوی عفن را کم کند و بر تنقیه زخم
معین باشد و هرگاه غشای مرده هم دفع گردد روغن کافور در زخم اندازند و مرهم رال بر آن نهند تا انگور بزودی پیدا شده
زخم ملتحم گردد و از ادویه مستروحه مصلحه حال بدن اول از همه مسهل دهند خواه قبض باشد یا اسهال بود زیراکه در حال قبض فائده
اسهال که ظاهر است اما در حال اسهال پس بنابر آنکه تا عفونت را دفع کنند لیکن در حال قبض مسهل قوی دهند و در حال
اسهال مسهل خفیف نوشانند و اگر بعد اسهال کمزوری و ضعف زیاده بود امونیا کاربناس و بارک حسب مناسب نوشانند

دمنزال ایسڈ همراه کنین نوشانیدن درین وقت بسیار مفید ست خصوصاً هرگاه همراه کلورائڈ آف پتاس و ٹنکچر اسٹیل نوشانیده
باشند تا تصفیه و تقویت خون هردو از ان حاصل شود و زیاده اعتماد درین مرض بر اغذیه است پس مثل شوربای لحم و تیهو زرده
بیضهٔ مرغ و هم چرم لحوم مناسبه خورانند و اگر از شراب مجتنب نباشد پورٹ وین یا پوٹر بیر که قسمی از شراب مقوی ست و دران
لحم هم افتد بنوشانند و اکثر از خورانیدن افیون درین مرض نفع کثیر حاصل میشود بلکه بدون آن علاج ممکن نیست زیرا که
افیون هم مقوی و هم خواب آور و هم مسکن وجع ست خصوصاً هرگاه درد زیاده باشد درین وقت نوشانیدن آن حسب مناسب

واجب ست فتنبّه فصل ششم در فرن کلس

بفتح فا و رای مهمله و سکون نون و کسر کاف و فتح
لام و سین مهمله بلغت لاطین و بلغت انگریزی بائل بفتح بای موحده و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون لام و بلغت
عربی بثره گویند و آن عبارت ست از انقل میشن خورد یعنی ورم حار کوچک که در جلد و غشای خانه دار که زیر جلد است
پیدا میشود و آن محدود میباشد و هم دران سختی بود که با درد شدید میباشد و ریم قلیل پیدا میشود و بعد انفجار از ان جسم ریمی غلیظ
سخت که آنرا بلغت انگریزی کور بضم کاف و سکون واو و رای مهمله یا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و سکون فا یعنی غشای
مرده و بهندی کیل میگویند برمی آید و آن بر دو قسم ست یکی آنکه مدور و از جلد مرتفع و صلب و با درد شدید و گرد
آن قدری سرخی بود و مقدار آن اکثر بقدر دانهٔ کرسنه میباشد و این ورم حار در جلد بدن اندرون غده های عرق
یا غده های شعر یا غده های شحم حادث میشود و این قسم اکثر بر زیر بغل و گردن و بر سینه و برگ ساق پیدا میشود و دوم آنکه متحقق
منبسط در جلد بود و از ان بلند نباشد و درد و سرخی دران زیاده و صلابت هم دران محسوس میشود و آن در غشای خانه دار
میباشد و مقدار این قسم از چهار انگشت تا بیضهٔ کبوتر کبیر میباشد و این قسم اکثر بر فخذ و سرین و قریب مقعد پیدا میشود و چون
درین قسم ریم پیدا میگردد درد و سوزش حاد درین ورم منفجر شده ریم از ان جاری میشود چنانکه در کاربنکل هم ثقب متعدده برای
جریان ریم پیدا میشوند و گاهی درین قسم ریم پیدا میشود لیکن جلد از خود منفجر نمیگردد مگر بر آن جاهای ظاهر میشود و آنرا بلائنڈ بائل
بکسر بای موحده و فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و دال بهندی بمعنی اعمی یعنی اندهی پل گو میگویند و این
گاهی تا دو هفته در همین حالت میماند تا اینکه گاهی ریم آن در عروق منجذب میشود و گاهی بعد این مدت منفجر میگردد السبب
قریب آن اکثر کمزوری و ضعف خون یا غلیظ و ناصاف ماندن خون میباشد و اسباب کمزوری خون اکثر نخوردن اغذیه
جیده مقویه موافقه میباشد و هم از زیاده محنت و یا از زیاده مقاربت کردن با عورات هم خون ضعیف میشود و عدم صفای
خون اکثر از سکونت کردن در هوای ناصاف یا از پیدا شدن یورک ایسڈ یا یوریا در خون یا از زیاده خوردن اغذیه حاره مثل
زیاده خوردن گوشت چه از انهم یورک ایسڈ و یوریا پیدا شده خون غلیظ میگردد خصوصاً هرگاه لحم شب مانده عفن خورده
شود پیدا میشود و گاهی از اذیت اصطکاک یا از خارش و حکهٔ بدن چنانکه در جرب و غیره امراض جلدیه میباشد و گاهی
محض بسبب فصل حار هم میشود چه در انهم لائکن و غیره امراض جلدیه پیدا میشوند بالجمله آنچه اندراه گرده و جلد از خون

خارج میشود چون محتبس گردد ازان خون غلیظ میشود و ازان دمامیل و بثور پیدا میشوند و گاهی از رسیدن ضرب بر بدن
خارجی در جلد پیدا میشود چنانکه از تشریح النفس پیدا گاه گاه در کتب تشریح در سیم تمام ثانی مبتلا میگردد و گاهی دمامیل هم
و بثور خاص مثل امراض وبائی در جای خاص مثل دهلی یا ملتان شایع و عام میشوند و آنرا بثور دهلی یا بثور ملتان میگویند
و بسبب عمر انسان هم بثور کم و زیاده برمی آیند چنانچه وقت شباب و ایضاً در وقت پیری بثور زیاده پیدا میشوند
و در سن وقوف کم و همچنین در رجال زیاده و در عورات کم پیدا میشوند و گاهی بعد استعمال پلاستر کنتارید و غشک شدن
آبله آن هم بثور پیدا میشوند چه از استعمال پلاستر مذکور غده های مذکوره جلد بند میشوند و در حوالی آنها ورم پیدا میشود
ازان سبب بثور پیدا میشوند و گاهی دمامیل و بثور موجود میباشند لیکن سبب آن ظاهر نبود العلاج اول سبب را
دریافته برفع کردن آن کوشند پس اگر کمزوری خون بود از اغذیه جیده و ادویه مقویه تقویت خون نمایند و اگر سبب
عدم صفای خون باشد درین وقت در ابتدای مرض مسهل داده بعده سرسپریلا و بارک دادنیه میده نوشانند
[illegible] همچنین در حال کمزوری خون [illegible] صفای آن [illegible] و فائده کند [illegible] بثور زیاده در بدن
پیدا شوند دوای موسوم بجیست کمبر بیای مثناه تحتانی اول و سکون یای مثناه تحتانی ثانی و سین مهمله و تای هندی که شیره
شجر انگریزی ست نیم اونس روزانه سه بار همراه آب کافور یا آب بودینه سبز که هر یک از یک اونس تا یک نیم اونس باشند
چند روز بنوشانند یا کالشیم سلفائد نوشانند و هم جنشین گرین بنوشانند و بهتر آنست که چون این دوا بدبوست لهذا آنرا با
اکسترکٹ جنشین یا اکسٹرکٹ ٹراکسی کم بالجمله چیزی که آنرا بپوشد پیچیده و یا کدام شئی خوشبو مثل عطر بودینه یا انیسون
خوشبو کرده بورق نقره پیچیده بخورانند و روزانه سه بار خورانند حتی که بوی آن از عرق بدن ظاهر شود درین وقت استعمال
آنرا ترک کنند و تبدیل هوا و ماندن در هوای صاف دیهات و قری و اگر قریب بحر اسود باشد بر سواحل دریای اعظم
مریض را چند روز دارند مفید است و در ابتدای مرض کلوڈین ارقلم مولین طلا کردن یا بلاڈونا و گلسرین آمیخته کرده
طلا کردن یا بلاڈونا یا افیون محلول بآب طلا کردن گاهی مانع از پیدا شدن ریم و باعث بر جذب شدن ماده ورم در عروق
و سبب زوال مرض میشود و لیکن اکثر اینست که چون ورم زیاده باشد ازان ریم می افتد و درین وقت تنبیه نضج باستعمال
آوردن ضرور میباشد پس درین وقت باید که پارچه با آب گرم تر کرده بران بندند یا آرد تخم کتان با آب گرم سرشته بران نهند
ایضاً لبوب انجیر بران بندند که ازان فائده نضج و انفجار هر دو حاصل میشود و کک صابون و نبات مساوی الوزن با آب
حل کرده بر پارچه آلوده بران بستن مفید است و هرگاه قریب انفجار رسد و تا ازان بیرون نیاید منفجر شود و در مرهم رال بلاڈونا
و افیون شریک کرده بران نهند که ازان بزودی اخراج ریم کرده مرض و اذیت را دفع میسازد دستور العلاج دیگر برای
دانه های کوچک که اکثر در فصل بهار بروی و رخسار و بدن پیدا میشوند درین وقت باید که هرگاه سرخی بر جلد بدن ظاهر شود و ازان
دانسته شود که بثور بروز خواهند کرد اول خضض هندی و قدری افیون با آب حل کرده بران طلا سازند اگر بعد آنهم

برو کنند و دران سختی بهم رسد و اقل بهشش یعنی ورم و سرخی و درد پیدا شود بران بارد و نا آب حلکرده طلا سازند تا تشنج عروق را دور کرده
خون را که دران ... مسدود شده جاری سازد پس اگر بعد آن هم بثره باقی ماند و منجذب نگردد و دران ریم پیدا شود درین وقت
بارد و نا ... خالص ... مرهم ... حلکرده بران نهند تا منفجر شده ریم ازان جاری گردد و صحت شود و درین مرض اشتها خود منفجر
شدن آن ... بهتر ست ازینکه با عانت نشتر چاک کنند لیکن هرگاه بعد افتادن ریم هم منفجر شود و نه آثار انجذاب ریم در عروق
ظاهر شوند درین وقت آنرا از نشتر چاک کرده صاف کنند و بعد آن پارچه ... روغن کاربولک لیپ ... آلوده کرده در زخم
نهند تا ... افتادن ریم ... مندمل سازد فقط **فصل ششم در پایمیا** یعنی رسیدن و آمیختن ریم یا اجزای عفونت یا
دیگر در خون و گاهی آنرا ایکریسیا یعنی آب حاد و تیز مثل زرداب که در زخم پیدا میشود نامند و گاهی سپٹیسیمیا یعنی عفونت فاسد شدن
خون بسبب آمیختن چیزی ... دیگر هم گویند و گاهی پای ... سپٹک فیور یعنی تپی که مولد ریم در خون ست نیز نامند و بسبب اختلاف ماهیت این مرض
آنست که کسی میگوید که در خون ریم پیدا شد آنکس پایمیا میگوید و کسی گوید که ریم در خون پیدا نشد بلکه زرداب یا آب عفن می آمیزد و آنکس
ایکوریمیا ... میگوید ... عروق ... که در زخم پیدا شده مواد عفن فاسد ... از زخم فاسد گشته در خون می آمیزند آنکس سپٹیسیمیا
میگوید کسی میداند که درین مرض ... در سطح باطن عروق میشود و ازان تپ پیدا میگردد و ریم از غشای اعلی عروق جدا شده در خون
می آمیزد و آن ... فیور نام می نهد و گاهی پائمک فیور نام کرده میشود یعنی تپی که از پیدا شدن ریم در اعضای بدن مثل جگر و طحال و
عضلات و دماغ و مفاصل پیدا میشود و این نام پایمیا افضل ست زیرا که در افتادن و نه افتادن ریم در خون اختلاف ست و در پیدا شدن ریم
در اعضا کسی را تامل نخواهد بود چه آن ظاهر ست نسبت بسوی اظهر بهتر ست و هم باید دانست که این تپ بسبب آمیختن زهر در خون مریض
شدن خود خون مثل ... فیور پیدا میشود بخلاف تپ دق که دران فساد خون ضروری نیست **السبب** بدانکه اکثر هرگاه دل و استخوان ... شود
و دران ریم افتد لیکن راه خروج برای ریم حاصل نشود و در استخوان مذکور یا اندازان جگر و ریه و طحال و مفصل و دماغ و دل پیدا میشود و گاهی بعد
ولادت در رحم و فساد در رحم میشود و ازان این تپ حادث میگردد چنانکه در پیورپرل فیور نوشته شده و این وقت نامش پیورپرل فیور کرده میشود
و گاهی بعد پیدا شدن کاربنکل که خراج کبیر ست هم این تپ حادث گردد و گاهی چون وقت تشریح میت از کارد تشریح زخم ...
... تشریح کننده میرسد ازانهم این مرض پیدا میشود و هرگاه در ... غشای ریشه دار پیدا شده و ماده آن منبسط در عضو میشود و ...
نگردد چنانکه در دل ... سرنگوت میباشد هم این مرض پیدا میشود و گاهی از خرابی و فساد مکانی یا فساد هوائی که گرد مکان مسکونه باشد هم این
مرض پیدا میشود هرگاه باشنده مکان مذکور زخمی باشد و اگرچه اصل سبب حدوث این مرض در ینجا خرابی هواست لیکن اسباب
سعیه آنهم درین وقت معین بر حدوث آن میشوند و آن اجتماع اشخاص کثیره در یک خانه است چنانکه در شفاخانه ها هرگاه اجتماع
مردم زیاده میشود از عفونت و بد بوی جراحات کسانیکه از جبر و جهین کمزور و ضعیف باشند خواه بسبب اذیت او جابع یا از
نیافتن غذای ... چنانکه در مقاتلات عظیمه سلاطین اکثر چنین اتفاق میشود که مجروحین را غذای ... آرام
نیافته درین وقت اکثر مجروحین باین تپ مبتلا شده هلاک میشوند **العلامات** اول استیلا ... لرزه میکند و ...

اشتداد حرارت میشود پس عرق آمده حرارت کم میگردد لیکن زائل نمیشود و باز شدت میکند و چون شدت کند باز از سر دوازده
ابتدائی شدت آمن میباشد لیکن وقت اشتداد آن اکثر غیر معین میباشد و گاهی بر وقت خاص هم شدت میکند و درین وقت
مشابه به ہکٹک فیور میشود اما از علامات دیگر ازان مفارق میگردد و گاه گاه درین حمی حرارت خون زیاده میشود تا اینکه در تهرمامیٹر
هرگاه آنرا در بغل نهاده می بینند سیماب از درجه یکصد و چهار تا درجه یکصد و شش منتها میشود و درین حمی ضعف قوی
بدنیه و نفسانیه زیاده میباشد مثل ٹائفائڈ فیور و همیشه مریض در حالت قلق و کرب مبتلا میماند و غشیان دائمی میباشد
و گاه گاه قی هم می آید و اسهال هم جاری میشود و آنچه در اسهال خارج شود بسیار بدبو و عفن میباشد و در تنفس مریض هم از
محسوس میشود و فواق کثر می آید و بر محل قلب بار محسوس میشود و هذیان اکثر میباشد و هوا که از دهن مریض بر می آید دران
رائحه شیرین میباشد و بول بسیار سرخ و قلیل المقدار می آید و گاهی دران البیومن یعنی سفیده بیضه هم میباشد و
نمک که در بول صحیح میباشد درین مرض بسیار قلیل بود و نبض سریع و صغیر و دقیق میباشد و سرعت آن بحدی بود که در
یک دقیقه از یکصد و چهل تا یکصد و پنجاه بار حرکت میکند و اکثر درین حمی سرفه هم میباشد و چون بذریعه مقیاس الصوت
بینند از امراض ریه برنکائٹس یعنی سرفه که از ورم میوکس ممبرن مجاری هوا میشود یا ورم ریه میباشد همچنین از امراض قلب
گاهی ورم غشای خارجی قلب و گاهی ورم غشای داخلی آن یافته میشود و در بعض مقامات بدن مثل دست و پا یا مفصل درد پیدا
میشود و بعد آن جائیکه درد پیدا شده آنجا دمل حادث میگردد و از صدید آن مائل در اعضای بدن متولد شدن ورم
کثیره منتهی از بلاک فیور حادث میشود و عرق زیاده می آید و بر زبان و عمور دندان و لب رنگ سیاه غالب میشود و همچنین بر
میوکس ممبرین چشم و جابجا بدن قدری زردی محسوس میگردد و درین وقت مریض لقط زبیر از دست خود میکند پس
بسبب ازدیاد ضعف روز بروز حال مریض خراب شده گاهی بعروض غشی دفعة و گاهی ضعیف شده بتدریج مریض هلاک
میشود و انجام این مرض آنست که گاهی مریض درین مرض در هفته اولی هلاک میگردد اگر مرض حاد قوی باشد و علامات سمیات
شدید بوند و اکثر آنست که صورت اکیوٹ و حاد بودن مرض مریض بعد سه چهار هفته میمیرد اما اگر مرض کرانیک و مزمن
باشد یعنی علامات که مذکور شده قلیل و ضعیف بوند درین وقت اکثر مریض تا سه چهار ماه و گاهی تا یک دو سال مبتلا مانده
از افراط ضعف هلاک میشود و گاهی نجات هم می یابد اما هرکه درین مرض تا مدت دراز مبتلا ماند اگر ماده آتشک در بدنش
بود یا استعداد خاندانی برای سل و دق داشته باشد برای آن خوف ریختن جوهر کل در ریه آن و حادث شدن سل پیدا
و هرگز از ان نجات یابد بعد آن مدتهای کثیره ضعف و کمزوری در بدن آن باقی می ماند العلاج در علاجش سه امر
مقصود باید داشت اول تصفیه خون فاسد تا خون صاف شود که آن اصل ازاله سبب و علاج ست دوم تقویت
مریض تا ضعف رفع شده از هلاکت محفوظ ماند سوم تسکین اوجاع و رفع اذایا و آلام هر قسم تا آرام بمریض حاصل شود
چونکه خون از چهار جانب صاف میشود از امعا و گرده و جلد و ریه لهذا باید که ادویه مسهله و مدره و معرقه نوشانند تا از

بهوا از بین جهات صاف شود و برای تصفیه خون از جانب ریه هوای صاف نفس مریض را داخل سازند تا بذریعه هوای صاف ازجهت
ریه هم صاف شود و بعضی کاملین میگویند که از نوشانیدن سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفائڈ آف کلشیم یا سلفیٹ آف سوڈا
یا سلفیٹ آف پٹاس فائده درین مرض زیاده میشود نباید که سلفیٹ در هر دو دوا بفتح فا باشد نه بکسر فا پس باقصر در ادویه
مذکوره را بنوشانند مثل اینکه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ را از بست قطره تا سی قطره همراه آب مشروب بنوشانند یا همراه انفیوژن یا سلفائٹ
اگر مقصود اسهال و تلیین طبع باشد یا سلفیٹ آف سوڈا بنوشانند و ڈاکٹر تلیر صاحب بهادر میفرمایند که زیاده فائده از خورانیدن
کنین همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ دیده شده پس باید که از دو گرین تا ده گرین کنین سلفاس همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ
که از بست قطره تا سی قطره باشد همراه دو دوا اونس آب ساده آمیخته بمریض نوشانند وجه نافع شدن ادویه مذکوره اینست
که این ادویه قاتل عفونات و رافع فسادات عفونی از خون هستند پس بعمل کیمیائی تاثیر اینها در بدن ظاهر میشود
و با تصفیه خون از راه های چهارگانه حفظ این امر ضرورست که دیگر زهر وریم در خون داخل نشود و بنابران اگر در جائی
مثل کوش یا الف یا رحم زخم باشد و از ان ریم جاری بود و آنرا صاف دارند باین نحو که اول بذریعه زراقه روزانه زخم را
از آب گرم بشویند و صاف کنند و بعد صاف کردن زخم از آب گرم از ادویه که مانع تعفن و فساد و مصلح زخم اند زخم را
بشویند و این ادویه مثل لائکر کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ ست یا سلوشن پرمنگناس پٹاس ست
که نیم اونس از ان گرفته در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده از ان بذریعه زراقه زخم را بشویند یا پرمنگناس پٹاس
یک ڈرام را در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده در زخم رسانند تا از زخم مذکور باز زهر در خون نرود و خون صاف ماند
و اگر در جائی مثل کج ترین ساق یا دماغ وغیره یا زیر غشای ریشه دار و دل بود آنرا بطور دستکاری از قطع کردن استخوان
بشکاریا نشگافتن لحم بیرون آرند تا زهر ریم که مخرب خون ست باقی نماند و برای تقویت مریض بیمار را غذای جید که
سریع الهضم باشد مثل شوربای لحم یخنی گوشت بز یا شیر ماده گاو بنوشانند و شیر از همه افضل ست هر قدر که معده
علیل متحمل شود بنوشانند و هم خورانیدن سر شیر لطیف باین نحو که بذریعه قاشق آنرا خوب گردانند تا سبب داخل
شدن اجزای هوای دران زیاده لطافت پیدا شده بزودی هضم شود بسی مقوی ست و هم زرده بیضه مرغ خام
با قدری شراب برانڈی حل کرده نوشانیدن هم مفید ست و از ادویه مقویه مطبوخ بارک یا تنکچر بارک را همراه کوئنین
ایسڈ مثل اسپرٹ نائٹرک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ یا کلارک ایسڈ بنوشانند و هم امونیا کاربناس همراه اسپرٹ کلوروفارم
و اسپرٹ نائٹرک ایسڈ حل کرده تنها یا با مطبوخ بارک یا تنکچر ان هم نوشانیدن مفید ست یا اسپرٹ امونیا ایرومیٹک همراه مطبوخ
بارک بنوشانند یا کنین دو گرین همراه نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ که از پانزده قطره تا سی قطره باشد همراه یک دو اونس
آب ساده و بعضی از آب بحساب یکی دو یا سه دفعه ایسڈ که زیاده کرده بنوشانند و هم برشا وین شراب یا برانڈی
شراب یا هسکی شراب کسی را که از ان مجتنب نباشد بنوشانند لیکن در استعمال شراب لحاظ تقلیل مقدار ملحوظ باشد

تا بحد اسکار و بیهوشی نرسد بلکه فقط فائده تقویت و انتعاش حرارت از آن حاصل گردد چه اگر شراب بحد اسکار رسد مضرت میشود
زیرا که اول از نوشیدن شراب قوت حاصل میشود و سستی بعد چون زیاده نوشیده شود تا حد سکر کردن دماغ رسد سکر و بیهوشی
پیدا میکند و از آن ضعف متولد شود و بیماری افتد و این مقدار در همه کس یکسان نیست بلکه در کسی مقدار قلیل هم مسکر میشود و در
بعض آخر مقدار کثیر هم مسکر نمیشود پس آهسته آهسته بتدریج تجربه فعل مقدار نموده تعیین مقدار نماید و برای تارک شراب
بجای ایشان امونیا کاربونس کافی ست و برای دفع کردن اذیت دافع مرض بهتر از همه افیون ست آری حالت که ال
هم ست که آن اکثر بعد مرض پیدا شد پس آنرا از قطره گرین تا دو سه گرین حسب ضرورت و شدت وجع بعد دو دو یا سه سه
یا چهار چهار ساعت بنوشانند و برای تنویم وقت شب گاه گاه بروماید پتاشیم همراه آب ساده وقت ضرورت نوشانیده یا
وگاهی از افراط قی درین مرض اذیت زیاده میشود و دران از تدابیر کمتر نفع حاصل میشود درین وقت تفنن تدابیر ضرورت
تا اقل و تدابیر زیاده کرده شود پس اگر از استعمال مائی در وسیانک ذائلوت قی بر طرف نشود سنه پیپر لو بنوشانند اگر از آن
هم قی ساکن نشود پتاس سائتراس از ده گرین تا چهل گرین همراه آب و لائمی که دو سه اونس باشد حل کرده بنوشانند
وگاهی از نوشانیدن بسمته درین حال فائده کثیر حاصل میشود پس آنرا تنها یا با مگنیشیا کاربونیا همراه سوڈا کاربونیا س با و لائمی حل کرده بنوشانند
وگاهی آب و لائمی خالص از نیم اونس تا یک اونس همراه برف که در وقت نوشانیدن آمدن قی را مانع میشود وگاهی از نوشانیدن
ادویه قی تسکین نمیشود بلکه از تدابیر دیگر ساکن میگردد مثل اینکه پلیستر که از تخم کتان ساخته بر معده گذاشتن مفید میشود
وگاهی از نهادن پلاستر خردل دفع میگردد و اگر از این هم دفع نشود پس باید که در ده ساعت از فم معده تا قعر آن بار بع
پلاستر از نیش مگس نهند و هر پلاستر را یک دو ساعت بر جلد مقابل معده نهاده بردارند تا گرمی بر جلد زیاده پیدا شود و نوبت
پیدا شدن آبله نرسد که آن مضر ست و این تدابیر بنا بر آن نوشته شد که گاهی سبب قی در معده نمیباشد بلکه در عضو
دیگر بود و بمشارکت سمپتی تیک قی می آید چنانکه در سرسام وغیره امراض دماغیه قی می آید گاهی نفس معده سبب آن میباشد
درین وقت از آرام رسانی معده و از پیدا کردن اذیت بر جلد مقابل معده که جهت خارج ست فائده حاصل میشود فقط

فصل هشتم در پائی پرایمیا بفتح ها و سکون الف و کسر یای تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون را و کسر الف
وسکون یای مثناه تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناه تحتانی و سکون الف و این اسم مرکب ست از دو لفظ لاطینی است
پائی پر و میا و معنی آن زیادتی خون یا ممتلی شدن بدن از خون ست وگاهی این را [illegible] هم نامند و در [illegible]
[illegible] درین مرض [illegible] آنرا [illegible] زیاده پیدا [illegible] الشریر [illegible]
[illegible] گاهی زیاده هم میشود [illegible] از نسبت [illegible]
و این [illegible] میشود که خون غلیظ هم میشود [illegible] مقدار [illegible] زیاده میگردد و اما در حالت [illegible]
پس از اسباب غالب زیاده خوردن اطعمه و اغذیه لذیذه جیده مولده دم است خصوصاً لحم حیوانات کیلوس زیاده

فصل هشتم در پائی پرایمیا

پیدا میشود و از ان دخول غذا زیاده میرسد خصوصاً وقتیکه با وسعت زیاده خوردن اغذیه موصوفه زیاده نشسته ماند و مشقت
بدنی کم کند چنانکه حال مجبوران و کاتبان و اهل قلم است و گاهی این حالت آبائی و خاندانی میباشد که در بدن خون زیاده پیدا
میشود و گاهی بعد بند شدن جریان حیض بسبب سن یاس در عورات هم این حالت پیدا میشود و گاهی بسبب قطع
و کم شدن کدام عضو کبیر از بدن مثل انکه یک پا یا یک دست قطع گردد هم این مرض پیدا میشود العلامات سرخی رنگ رو
خصوصاً سرخی و تیزی لبون رخسارها و گاهی سرخی و میلان قوت میباشد و در عروق لبها و زبان و دماغ زیادتی و امتلاء از خون
دیده میشود و چون انگشت بر وی زیاده میگردد و پشتان کوچک دیده شوند و بهیئت پشتان قدری نداوت در هیئت
موجود باشد و نبض عظیم و قوی بود و جائیکه عروق در بدن دیده میشوند ممتلی از خون میباشند و گاهی در این مرض تب لیل
هم زیاده پیدا میشود و در این وقت صاحب آن فربه هم میگردد و اکثر مریض سست و بحالت اعیا و ماندگی هم مبتلا میماند
حرکت بیداری خوش نیاید خواب زیاده آید خواهش خفتن زیاده میکند و چون بخواب رود رویا زیاده می بیند
و دوران سر زیاده ماند و اکثر درد سر مبتلا میشود و درد پیشانی یا در مؤخر راس محسوس گردد و گاه گاه جریان خون
از انف بسبب انفجار عروق منخار مثل رعاف و جریان دم از بواسیر هم عارض میشود و جریان آن بمریض نافع میگردد
لیکن گر عروق منخار و اعضای باطنه منفجر شوند و راه سیلان خون بسوی خارج نباشد در این وقت از امراض ضرر
و نقصانات پیدا میشوند مثلاً اگر در دماغ عروق منفجر شوند سکته پیدا شود و اگر در ریه انفجار واقع شود از ان امراض مثل
ورم ریه یا سل پیدا میشوند العلاج اول در علاجش تشخیص سبب نموده بر رفع سبب فرمایند مثلاً اگر از زیاده
خوردن اغذیه موصوفه بود غذا که از ان خون کم پیدا میشود خورانند و در ان هم تقلیل مقدار ملحوظ دارند و این اغذیه
مثل حبوب و بقول اند و نان همراه دال مونگ یا کچری دال مونگ و غیره بهتر است و اگر از ترک حرکت و دعت و سکون
این حالت پیدا شده باشد امر بحرکت و کثرت مشقت بدنی فرمایند و برای زن الیسه که حیضش بند شده باشد یا کسیکه عضو
کبیر از بدنش قطع شده باشد فوراً امر بتقلیل غذا فرمایند و کسیکه معتاد شرب شراب باشد امر ترک شراب حکم کنند و زیاده
از شش یا هفت ساعت در بیست و چهار ساعت روز و شب علیل را خفتن ندهند و برای مشقت بدنی زیاده تاکید کنند مثلاً
برای پیاده رفتن در هوای صاف یا سوار شدن بر اسپ و اول التسبب و ازاده آنچه مسهلات از قسم نمکها اند
درین حال نوشانیدن آنها نافع است چه آنها خون را کم و رقیق میسازند و اگر قدری اشتهی هم مثل [illegible] بنوشانند هم مصلح
گرچه همراه این مسهلات نوشانند انفع است و اگر مریض قوی و امتلاء زیاده باشد فصد گیرند و بقدر حاجت خون
برآرند و اگر گاهی فصد مناسب ندانند و امتلاء خون در سر و درد سر باشد درین وقت بپاشیدن [illegible] و
زلو بر [illegible] زیاده مفید میشود و اگر چربی هم با امتلای دموی زیاده باشد و از ان سمن و فربهی هم در
علیل یافته شود پس درین وقت اغذیه که در ان روغن میباشد مثل شیر یا گوشت چربی دار هم طعام [illegible] ان روغن

چربی زیاده انداخته باشند نه خورانند و عوض آن اغذیه که در آن چربی نباشد مثل نان گندم یا نان غله موسوم جو که همراه گوشت
کم چربی خالی بود یا مرغ که از آن سرشیر را دور کرده باشند خورانند و اگرچه درین وقت ڈاکٹران گاه گاه برای علاج
لائکر پتاس را می دهند زیرا که از زیاده خوردن روغن در معده صابون پیدا میشود و لائکر پتاس آنرا از ابتدا کرده جاری
میسازد و بنا برین در ولایت انگلستان بسبب شهرت منفعت لائکر پتاس برای تنزل مردمان اکثر خود آنرا بمقدار
کثیر مینوشند و همچنین سرکه را هم درین وقت بمقدار زائد از خود می نوشند بدون آنکه مشوره از طبیب کنند و از آن اگرچه قدر
فربهی کم میشود لیکن معده زیاده نقصان میرسد و غذا بخوبی هضم نمیشود و هم بعضی از ڈاکٹران میگویند که هرگز لائکر پتاس را
در تقلیل شحم دخلی نیست پس درین صورت عوض آن بهتر آنست که همراه آنچه تجویز کرده شده بر تدبیر مقلل شحم اکتفا کنند فقط

فصل ششم در انیمیا بفتح الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و اگرچه معنی لفظی آن عدم خون ست لیکن مراد از آن کمی خون ست و این ضد [illegible] مرض سابق ست و گاهی آنرا
اسپانیمیا هم گویند و این لفظ مرکب ست و معنی آن ضعف و رقت و ناداری خون ست و گاهی آنرا هائی ڈریمیا هم گویند
یعنی زیادتی آب در خون و گاهی اولیگائمیا یعنی قلت خون هم نامند و این از اسمای دیگر بهترست زیرا که موافق حقیقت
مرض ست بالجمله درین مرض ریڈ کارپسل یعنی جزو سرخ رنگ در خون کم پیدا میشود و بعوض کارپسل یعنی جزو سفید
رنگ و فائبرن بنسبت طبعی جزو در خون میباشد اما سفیدی بیضه که در لائکر سانگوئس یعنی آب خون میباشد کم یافته
میشود و آب در خون زیاده پیدا میشود اکثر بسبب آن فقر و فاقه و نیافتن غذا خصوصاً غذای موافق بالوقت
[illegible] پیدا شده و هم نیافتن و ماندن در هوای صاف و هم نشستن در تاریکی و نه ماندن در روشنی زیرا که رنگ و قوت
در خون از آفتاب و روشنی آن حاصل میشود چنانکه در نباتات هم رنگ از روشنی حاصل میگردد و اگر چیزی بر نباتات نهند تا
از شعاع شمس و روشنی آن نباتات [illegible] رنگ آن متغیر میشود بلکه آنچه از آن قوت پیدا و صاف و قوی میگردد چون
میسر نشود این مرض پیدا میگردد و هم از کمزوری معده وقتیکه در آن طعام خورده بوجه کامل [illegible] و هم از زیاده خارج شدن
خون از اعضای اصلیه آن از بدن چنانکه در جمله اقسام نزف الدم و نفث الدم و [illegible] بول میشود این مرض پیدا میگردد و هم
از امراض مزمنه مثل اسهال و پیچش مزمن و از زیاده جاری شدن ریم چنانکه در دمل مفصل یا ورم استخوان یا مرض سل میشود و هم
از سرطان الرحم و ورم طحال و مرض [illegible] و در مرض [illegible] هرگاه در آن در بیشتر اعضای [illegible]
[illegible] آب [illegible] پیدا میشود و از زیاده گرفتن فصد و [illegible] و هم [illegible] زیاده خوردن سیماب یا زیاده خوردن
[illegible] و هم از زیاده [illegible] آسیا باشند خصوصاً که [illegible]
العلامات [illegible] رنگ [illegible] و چهره [illegible]
[illegible]

در زبان ولثه و خنک در چشم سفیدی دیده میشود و نبض صغیر و ضعیف میباشد و گاهی زیاده سریع میشود و اکثر بیتابی یا ثقل یا خرخر
در محسوس میگردد و همچنین زیر استخوان پهلو جانب ایسر بر محل سر اشیف درد و اذیت مریض ظاهر میکند و اشتهای طعام
کم میباشد و آنچه خورده شود بخوبی هضم نگردد و ریاح زیاده پیدا میشوند و اجابت گاهی بقبض و گاهی بطور اسهال میشود
و بول صاف و بی رنگ مثل آب خالص می آید و ضعف و کسل و ماندگی و انضجار طبع و دلبستگی که ضد فرح و خوشحالی ست همیشه
می ماند و بر اعصاب حس مثل عصب سمع و بصر بسبب زیاده شدن حس اذیت زیاده محسوس میگردد مثل اینکه از شور و غل زیاده
متاذی میشود و پیش چشمان خیال مگس و پشه و گاهی درخشیدن برق بلا وجه محسوس میشوند و از مشقت بدنی قلیل یا از خوف
سرعت طپش دل زیاده میگردد و لهذا آن گاهی دوران راس و گاهی غشی دفعة عارض میشود و بجای کم افتد و ضربان
شرایین که بسوی راس رفته اند بتمام اوداج گردن زیاده محسوس میشود و همچنین چون بر محل معده از ان انامل غمز کنند
حرکت شریان عظیمه که از دل رسته بسوی بدن در شکم رفته محسوس میشود و چون آله مقیاس الصوت را بعد تحریک صدر مریض
بر محل قلب آن نهاده بشنوند آواز ورم دیوار قلب می آید و فی الحقیقت این آواز خون رقیق ست که از ملاقات جسم غلیظ که
دیوار قلب ست پیدا میشود و از ورم دیوار قلب نمیباشد زیرا که اگر مریض را آرام تمام بر پلنگ داشته بشنوند این آواز
نمیباشد چنانکه در ورم دیوار قلب در هر حال سکون و حرکت شنیده میشود و همچنین گاه گاه درین مرض غده گردن که در مرض
گیلنگ متورم میگردد قدری متورم میشود و گاهی جحوظ العین هم درین مرض پیدا میگردد و اکثر با ورم غده گردن علامات
جحوظ العین یافته میشود و دست و پا و جلد بدن اکثر سرد میباشد و در ساقین و رسغین ورم رخوانی یافته میشود که آنرا
اوذیما نامند و در عورات گاهی درین مرض حیض مطلقا بند میشود و گاهی بر وقت معتاد خود می آید و آنچه می آید قلیل
و مائل بسفیدی میباشد و اکثر آب سفید از رحم درین مرض سائل میشود و درین مرض ضرور نیست که امراض دیگر اعضا هم
یافته شوند زیرا که این مرض خاص خون ست که آنهم یکی از اعضاست و دران خاصة وجه میباشد اما گاه گاه دیگر امراض
هم درین پیدا میشوند و آنچه امراض مولده انیمیا که ذکر آنها در اسباب مرض شده هرگاه انیمیا زیاده بود و تا دیر ماند بسبب
انیمیا هم پیدا میشوند زیرا که چون ازین مرض مریض ضعیف و کمزور میشود امراض مذکوره که از زهر و استعداد خاندانی
پیدا میشوند درین حالت بسهولت حادث میشوند و قوت و شدت مینمایند و قسمی ازین مرض انیمیا کلوروزیس ست و آن
لغت یونانی ست و معنی آن سبز رنگی ست که آنرا بزبان انگلش گرین سکنس نامند یعنی مرضیکه در ان رنگ سبز
میشود و این مرض اکثر عورات را قریب سن بلوغ به قرب ابتدای جریان حیض عارض میشود و گاهی بعد جریان حیض
هم پیدا میشود و درین مرض هم تغیر در خون واقع میشود مثل انیمیا یعنی جز سرخ رنگ خون که ریدکارپسکل ست کم پیدا میشود
و هم مقدار آن درین مرض صغیر میشود و سرخی آنهم کم میگردد و هم فایبرن درین مرض مثل الفل میشن زیاده میشود
باقی دیگر اجزای خون بنسبت طبیعی خود می مانند چنانکه در حال صحت بودند پس فی الواقع این مرض درد و جز خون

اعنی ریڈ کرپسکل و فائبرن میباشد السبب حقیقی سبب آن تا حال محقق نشده لیکن این قدر معلوم است که چون دختر
قریب بلوغ میرسد و آمدن حیض آنرا شروع گردد این مرض پیدا میشود العلامات چنانکه در انیمیا زردی رنگ چهره
و بی رونقی بشره میباشد درینجا زردی رنگ چهره و جلد مائل بسبزی بود و بر لب و میوکس ممبرن لثه و زبان و دهان
و چشم چنان سفیدی غالب باشد که از دیدنش معلوم میشود که مریض از موم ساخته اند خون مطلقا در بدنش نیست و
اشتهای طعام ساقط یا بسیار کم بود و گاه گاه خواهش خوردن اغذیه ردیه مثل زن حامله میکند و آنچه خورده شود بخوبی
هضم نگردد و جگر بخوبی کار خود نه دهد و ازان سفر اکم پیدا میشود و هوا که از ریه بذریعه تنفس خارج میشود بدبو باشد و دائما قبض
طبیعت درین مرض میباشد و بول اینجا هم مثل آب صاف و بی رنگ بود لیکن بار بار بعد زمان قلیل می آید و در غشای خانه دار
جلد قدری رطوبت بود که ازان جلد قلیلا پر میگردد و گاهی در هم زیاده شده بمرتبه اودیما یعنی ورم مائی رخو میرسد و نبض
صغیر و ضعیف و گاهی سریع و طپش قلب و خفقان بعد حرکت قلیل یا خون نابسیر و مسموع شدن آواز دیوار قلب بعد حرکت کردن
مریض و متاذی شدن اعصاب حس سمع و بصر از محسوسات خود و رویت خیال مگس و پشه پیش چشم و درد زیر سر اشتیف
جانب ایسر و درد سر و احتباس طمث یا نیامدن آن بر وقت معتاد و آنچه آید قلیل المقدار و کم رنگ بودن آن و هم
وقت ورود حیض درد و اذیت و بدشواری آمدن آن و هم سیلان آب سفید از رحم چنانکه در انیمیا بودند اینجا هم
میباشد العلاج علاج اینهم آنست که اول تا دام که سبب مرض دریافت شود بدفع کردن آن کوشش کنند مثلا اگر بسبب
نیافتن غذا از محتاجی و مفلسی و غیره باشد آنرا اغذیه جیده مولده دم خورانند و در هوای صاف گردانند و دارند و
اگر از نشستن در تاریکی بود در روشنی و هوای صاف دارند و اگر از رسیدن سردی ببدن باشد لباس موافق
هر فصل که مستحق بدن باشد پوشانند و اگر بسبب ضعف معده بود مقویات معده و هاضوم طعام نوشانند و درین وقت
خورانیدن پیپسین بسیار مفید میباشد و اگر معده کدام غذا را قبول نکند و قی دفع گرداند درین وقت شوربای لحم بذریعه حقنه
در امعا رسانند و کذلک هر سبب و مرض که باشد تدارک آن نمایند و آنچه بسبب مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شده باشد
دران مریض را آرام دهند و اغذیه جیده لذیذه خورانند و از ادویه مرکبات فاسفورس مثل زنک فاسفورس یا
فاسفورک ایسڈ همراه دوای تلخ مثل نقوع جنشین یا کلمبا یا قصب الذریره نوشانند و هم مرکبات آهن مثل
فریم ریڈکٹم که سفوف آهن است یا فیری سلفاس یا ٹنکچر اسٹیل یا کنین فیری سائٹراس و امثال آن نوشانند
لیکن بعد غذا در میان مرور یک ساعت بر غذا مرکبات آهن را نوشانند والا در خلای معده ازان اذیت میشود
چه میوکس ممبرین ازین متاذی میگردد لیکن اگر مرکبات آهن را تنها دهند بحالت قبض طبیعت معین بر زیادتی
قبض شکم میشود و لهذا درینجا آنرا وقت خورانیدن همراه ایلوا یا دیگر مسهلات خفیفه که مضعف خون نباشند بدهند
و هرگاه درد سر و درد زیر سر اشتیف و اذیت عصب سمع و بصر یا جمله اذیت عصب هم باشد درین وقت زنک ویلرین

[illegible]

و شکاف خالص مع حلتیت و هنگ آن را دادن مفید بود و هم نوشانیدن بروماید پتاس یا هائی دریت کلورل یا ایسر یا
اسپریٹ کلاروفام و امثال آن نافع باشد و گاهی این ادویه مخدره آرام رسان را همراه آهن هم میدهند و اگر خواب
مریض را درین مرض نیاید پس درینجا افیون کم میدهند زیرا که آن مولد قبض ست و هم از تا مدت دراز خوردن آن اعتیاد
طبع پیدا میشود و چون این مرض مزمن ست لهذا ضرورست که مدتها خورده شود پس در آخر از ان اذیت پیدا میشود لهذا
عوض آن اکسٹرکٹ یا ٹنکچر هائی سائمس یا بروماید پتاس و اگر ضرورت زیاده بود هر دو را باهم آمیخته مینوشانند و
وقت زیادتی خفقان ٹنکچر ڈجی ٹیلس یا ایکونائٹ نوشانیدن بسیار مفیدست ولیکن از علاج این مرض دل تنگ
نشوند و این علاج را مدتها نوشانند که مرض لسبی مزمن ست لهذا مدت دراز تاثیر ادویه درین ظاهر میشود زیرا که ریڈ کرپسکل بعد
مدت دراز در خون پیدا میشود و بر صورت اصلی خود می آید بخلاف دیگر اجزای خون که آنها بزودی پیدا میشوند پس
فی الحقیقت این علاج را علاج تندرستی و اعادهٔ صحت دانند و مادام که تندرستی حاصل نشود دست از علاج نه کشند
و در کلوروزز هم همین تدبیر میکنند لیکن انچه در علاج احتباس و قلت در و حیض ادویه و تدابیر نوشته شده اند آنها را
هم در علاجش شریک این ادویه میکنند و انچه بسبب گرفتن فصد پیدا شده باشد دران آینده از گرفتن فصد احتراز نمایند
و برای تدارک نقصان آن علاج انیمیا که نوشته شده بعمل آرند و انچه از نوشیدن ادویه مولدهٔ انیمیا افتد دران خوردن
ادویهٔ مذکوره ترک فرمایند لیکن اگر از خوردن سیماب حادث شده باشد دران ایوڈائیڈ پتاس را همراه نقوع عشبه
چند روز نوشانند تا بسبب آن سیماب از بدن و خون در ادرار خارج شود و بعده علاج عام انیمیا نمایند و انچه از خوردن ادویه
دیگر پیدا شده باشد دران ترک ادویه و بعد ان استعمال علاج عام انیمیا کافی خواهد بود فقط کذا

فصل دهم در لوکوکث هیمیا

فصل دهم در لوکوکث هیمیا

و این اسم مرکب از سه لفظ گریک ست که ترجمهٔ لفظی آن سیل سفید خون ست و مراد از ان زیاده شدن وہٹ کرپسکل یعنی جسم خرد سفید
رنگ در خون ست زیرا که درین مرض جسم خرد سفید رنگ در خون زیاده و ریڈ کرپسکل یعنی جسم خرد سرخ رنگ کم پیدا میشود
به نسبت حالت صحت و سبب این تسمیه اینست که اول کسیکه این را بذریعه خورده بین در خون یافت دانست که سیل سفید
از خارج در خون می آید لهذا بآن اسم موسوم ساخت اما بعد آن که بخوبی دیده شد ظاهر گشت که این اجزای سفید که زیاده
میشوند از قسم ریم وغیره نمیباشند بلکه همان جزو خرد سفید رنگ که جز اصلی خون ست زیاده پیدا میشود و گاهی این را لکیمیا
بضم لام و سکون کاف عربی یعنی خون سفید هم نامند زیرا که هرگاه خون این مریض بظرفی گرفته و فائبرن ازان اول
بیرون آورده به بینند بالای آن سفیدی مثل سفیدی شیر دیده میشود لیکن باید دانست که هرگاه دسومت در خون
زیاده بود درین وقت هم ممکن ست که موافق سفیدی مذکور در خون بیاضی دیده شود و فارق میان آنست که هرگاه سپیدی
بسبب زیادتی دسومت بود از انداختن قدری ایسر در خون بیاض مذکور رفع و برطرف میشود و اگر بسبب زیادتی
وہٹ کرپسکل باشد سفیدی بالای خون بحال خود قائم ماند و این مرض اکثر بعد تمام شدن سن نمو حادث میشود و

یا ابتدای جوانی مثل کلوروزز نمیشود الا نادرا السبب سبب اصلی آن تا حال ثابت نشده لیکن این قدر دیده میشود که اکثر
در ورم طحال یا ورم جگر یا از اجتماع هر دو یا از ورم لمف فیتک گلانڈز یا از اجتماع هرسه سبب پیدا میشود و ظاهرا لمف فیتک گلانڈ
غدد ها هستند که در حجاب او منتهم شکم زیاده یافته شده اند و کار آنها اینست که آنچه آب بعد غذا گرفتن اعضا از خون در اعضا زیاده
از غذای آنها میشود اینها بذریعهٔ مجاری آب برنده آنرا از اعضا جذب میکنند و بعضی میگویند که این حالت از تاثیر هوای
عفن فاسد که آنرا ملیریا گویند پیدا میشود العلامات آنچه در انیمیا علامات نوشته شده اند آنها موجود میباشند و بعض
آنهم یافته میشوند مثلا بر چهره و بشره رنگ سفید در این مرض محسوس میشود و ضعف زیاده باشد و هر روز متزاید میشود و اشتها کم
و غذا بخوبی هضم نشود و علامات ضعف معده غالب باشند و مقدار شکم درین مرض قدری زیاده از حال صحت در ابتدا
دیده میشود و آن خواه بسبب ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف فیتک گلانڈ میباشد و اگر ورم طحال و فتیکه موجود باشد
زیر سر اشیف حابت الیسر محسوس میشود لیکن گاهی بسیار زیاده میشود که طحال بر معده و امعا و تا جگر عظیم شده میرسد و وجود این علامات
در انیمیا ضرور نیست که یافته شود ایضا درین مرض اکثر نزف الدم بطور رعاف یا نزف بواسیری پیدا میشود و چنانکه خروج
آن وقت امتلای دموی مفید میشد اینجا بر خلاف آن از آن زیاده ضعف و نقصان پیدا میگردد و گاهی اسهال درین
مرض پیدا میشود و از آن زیاده ضرر و ضعف پیدا گردد و گاهی درین مرض غثیان حادث شود و گاهی قی هم وقت غثیان
غثیان می آید و گاهی یرقان خفیف هم درین مرض پیدا گردد و زمانی درین مرض در شکم جا بجا درد پیدا میشود لیکن قائم
نماند و گاهی حمی هم قلیل می آید و آن مثل ریمیٹنٹ فیور و زمانی مثل انٹرمٹنٹ فیور می آید مگر به قلت و خفت و لینت
و اگر ورم طحال یا جگر در آن قوی باشند ممکن است که تپ لازم هم شود و بول درین مرض بسیار سرخ و رنگین میشود
و چون آنرا در ظرفی گیرند بعد سرد شدن در آن سرخی و سفیدی چنانکه از آمیختن آب با سرخی دیده شود محسوس میگردد
و سرخی آن بسبب یورک ایسڈ و سفیدی بسبب امونیا میباشد و در بول این مریض یوریا و یورک ایسڈ هر دو
زیاده میباشد اما یورک ایسڈ پس به نسبت زمان صحت سه حصه زیاده پیدا میشود مثلا در حال صحت فاعده آنست
که یورک ایسڈ یک حصه و یوریا از شصت حصه یک حصه که حصه ششصتم است در بول خارج میشود و درین مرض یوریا
بستم حصه یکحصه و یورک ایسڈ سه حصه میباشد و ازین دانسته میشود که درین مرض صرف در عضلات بدن زیاده میشود
و آمدنی غذا و بدل ما یتحلل قلیل بود و ازین جهت ضعف روز بروز زیاده میشود و همین امر بنیاد علاج و تدبیر است
پس این مرض و ضعف آن روز بروز و ماه بماه زیاده میشود تا اینکه اودیما یعنی ورم مائی رخو بسبب ریختن آب در فضا
خانه دار جلد بدن از هر دو پا اول شروع میشود و بعد آن در تمام بدن عام میگردد که آنرا استسقای لحمی در عربی مینامند
و بعد آن در غشای آبدار خریطهٔ خارجی قلب یا در غشای آبدار پهلو یا در غشای آبدار شکم که پاریٹون است زیاده آب میریزد
گاهی اول آب درین اغشیه میریزد و بعد آن در غشای خانه دار جلد میریزد و درین وقت اودیما بعد آن عارض میشود

اما هرگاه ورم جگر یا ورم طحال عظیم باشد آب در اغشیه آید از شکم زیاده میریزد و درین وقت حال مریض زیاده خراب میشود زیراکه
از اجتماع آب در غشای حریطه دل حرکت قلب بدشواری صادر میشود و بسبب آن خون بدشواری و بقلت بدماغ و بدن
میرسد و در تنفس هم دشواری ظاهر میشود و از ادنی حرکت طپش قلب پیدا شده غشی طاری میگردد و هرگاه آب در غشای پهلو
ریزد درین وقت ریه منبسط نمیشود و از ان ضیق و عسر تنفس پیدا میشود و چون بار بطون تخ و بسبب آن شکم متحجر شده بالا رود و از ان
در فضای صدر ضیق و تنگی پیدا میشود و بسبب آن حرکت قلب و تنفس بدشواری میشوند و درین وقت اکثر خاصه در وریدها و شریانی
و شریان و وریدی خصوصا شریان کبیر که در جانب راست قلب واقع است منجمد میشود و از انجماد آن دوران خون بند شده
مریض هلاک میگردد و انجام این مرض آنست که اگر ورم طحال بود لیکن مرض بسیار کهنه نشده باشد و آنچه علامات نوشته شد
بکثرت و شدت خود با موجود نباشند و مرض در زمان ابتدای خود باشد ممکن است که مریض از ان نجات یابد و صحیح گردد
لیکن هرگاه مرض کهنه گردد یا ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف غدد بسیار عظیم باشند و ادیما و استسقای لحمی
شروع شده باشد امید خلاص کمتر بود العلاج تا حال که ام دوای خاص نافع برای دفع کردن این مرض در تجربه ثابت نشده
اما آنچه در علاج انیمیا نوشته شده آنرا باستعمال آوردن مناسب است پس تقویت مریض بذریعه اغذیه نمایند و لحوم هر قسم
و زرده بیضه نیم برشت و شوربای لحم و شیر تازه گاو بخورانند و اگر اسهال موجود باشد بحبس آن کوشند و اگر خون جاری بود
تدبیر حبس آن هم نمایند همچنین هر عرض که از اعراض مرقومه زیاده و موذی شود تدبیر ازاله آن نمایند چنانکه بجای خود بذیل هر یک نوشته
شده و از ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن همراه نقوع یا تنکچر سنکونا نوشانند همچنین کنین سلفاس هم درین مرض مفید است
و کاد مرکبات فاسفورس نوشانند لیکن شراب پورت وین یا براندی و غیره اشربه درینجا مناسب نباشند از استعمال احتراز
نمایند و عوض آنها پر جوشانیدن اغذیه جبیده و نوشانیدن کنین بارک و آهن اصرار کنند و اعتماد حصول صحت درین مرض
بر این اشیا زیاده باید کرد و دو دوا درین مرض بسیار مفید اند اول روغن جگر ماهی را همراه الیسر مثل سلفیورک الیسر
یا الیسر پتاشا نترک الیسر و اول بهتر است برای تقویت نوشانند دوم لاکر فیری پرنائتراس و این وقتیکه اسهال هم باشد
زیاده نافع است و کسیکه درین مرض مبتلا شود شاید از سفر بحر زیاده فائده باو حاصل شود فقط

فصل یازدهم در بیان لیپ آئیمیا یعنی زیاده شدن دهن در خون

و دهنیت همیشه بحالت صحت هم در خون میباشد لیکن
در هزار حصه خون اقدر دو حصه میباشد آنرا بذریعه خورده بین معلوم نمیشود زیراکه دهن در خون یا پتاس یا سودا آمیخته شده
شمی از صابون میشود از ین سبب معلوم نگردد مگر هرگاه امتحان خون موافق امتحان آن که در لوکوکمیا کرده شود
یعنی چند قطرات الیسر در خون ... بدین سفیدی بالای خون اندازند درین وقت اگر سفیدی بران بسبب صابون بود
باشد از الیسر اجزای دهنیه جدا شده محسوس هم میشوند و سفیدی صابون زائل میگردد و ایضا تا دو ساعت بعد خوردن
غذا اجزای دهنیه همیشه در لاکرسان گونس بسبب آمیختن کیلوس با خون درین وقت دیده میشوند و این مثل سفیدی شیر در ان

محسوس میگردد و آن رنگ کیلوس میباشد و چون دو ساعت بر خوردن غذا بگذرد این اجزای دهنیه که در کیلوس اند
با پانقریاس یا سوڈا آمیخته صابون میشوند و چون صابون شوند بسبب داخل کردن الپمر محسوس نشوند لیکن گاهی این اجزای
دهنیه در بعض امراض هم در خون دیده میشوند مثل ذیابیطس یا الکوحل ازمیز و آن حالتی ست که بعد اغتیاد زیاده شراب خوری
پیدا میشود و دران ضعف بدن و ضعف اعصاب و دماغ و خون پیدا میشود و هم در استسقای لحمی و یرقان و ورم گرده و ورم
جگر و ورم ریه و خاصة در مرض برایٹس ڈیزیز یعنی آمدن سفیده بیضه در بول هم دهن در خون مریضان امراض مذکوره یافته شود
السبب سبب خاص آن بخوبی ثابت نشده اما بالضرور درین مرض هم خون زیاده کمزور میشود و در سرخی خون سیاهی غالب
میباشد و علامات و معالجات خاصه این مرض هم یافته نشده اند ذکر آن درینجا که محل ذکر امراض دمویه است بنا بر آن
کرده شده که تا معلوم باشد که اینهم مرض خون ست و تا حال از این نسبت آن تحقیق دیگر یا کدام علاج خاص آن پیدا نشده
اما هرگاه در امراض یافته شود پس علاج هر مرض که دران این علامت یافته شود برای رفع آن کافی میشود فصل [illegible]
فصل دوازدهم در لوکوسیتهیمیا یعنی ذیابیطس این مرض هم از امراض دمویه است لیکن بنا بر اتباع ترتیب کتبهای جدید
کتاب علاج امراض خاصه بذیل امراض گرده نوشته شده وقت حاجت بآن رجوع نماید فصل سیزدهم در هیماٹوزوا
و این نام هم مرکب ست از دو لفظ گریک که ترجمه آن دیدان الدم ست یعنی کرم خون و نام این کرم بزبان انگریزی
ڈسٹوما ہیماٹوبیم ست و گاهی بلهارزیا هم نامند زیراکه اول این کرم را داکتر بلهارٹس صاحب بهادر دیده اعلان کرده
بود و در ملک ایجپٹ این حیوان اول در خون دیده شده بود و در خون ساکنان آنجا زیاده پیدا میشود زیراکه آنها اکثر نا ره
رود نیل اکثر آب ناصاف و کدر استعمال میکنند و بعد در بنادر های دیگر هم مثل بنادر عرب دیده شده و این حیوان نر و ماده یعنی اناث
ذکور می والنوع علیحده میباشند مثل کرمهای دیگر و علامات ذکر و انثی در بهر یکی پیدا شده و ذکر آن در طول تقریبا نیم انچ میباشد
و آن دو دهن میدارد مثل زلو یکی قریب بدهان و دیگر نزدیک تمامی شکم و از زیر دو دهان مثل زلو بعضو متعلق میشود و انثی آن
از ذکر خود قدری درازتر میباشد لیکن دقیق و باریک زیاده میباشد و طرفه اینست که در ذکر این حیوان از زیر دنب آن مجری برصورت
نیزه میباشد که وقت مقاربت ماده آن بدن باریک خود را در مجری مذکور داخل میکند و بعد فراغ از مقاربت از آن بیرون
می آید و بعد آن بیضه ها ازان پیدا میشوند و گاهی در جگر و گاهی در اعضای دیگر بالجمله در تمام بدن این بیضه ها بذریعه خون
میرسند و جابجا از ان حیوان مذکور در خون پیدا میشوند السبب سبب آن اکثر نوشیدن آب آلوده و فاسد یا آبیکه
درتها کدر باشد و آنرا بدون تصفیه بنوشند یا خوردن ماهی فاسد عفن میباشد العلامات چون این کرم در خون پیدا شود
همیشه در مزاج مایل گرمی مانده ماندگی و گاهی اسهال و گاهی زحیر پیچش پیدا شود و گاهی اینیا و کاوروز حادث میشود و
گاهی ورم برنخ و گاهی بول الدم بسبب انشقاق عروق گرده پیدا میشود و گاهی در اثنای مرض ورم ریه و گاهی نفث الدم هم
حادث میشود العلاج در علاج این مرض اهتمام بدفع اعراض و علامات موجوده بقرموده موافق بهر شکایت باید کرد

فصل دوازدهم در لوکوسیتهیمیا
فصل سیزدهم در هیماٹوزوا

فرمایند لیکن هیچ دوا برای قتل حیوان مذکور مفید و لائق استعمال اند کیلومل و روغن تارپین پس این هر دو را بتقلیل وزن ضرور
بنوشانند و رای جناب استاد مصنف این اوراق دام حشمتهم اینست که درین مرض سانتونائن را بالضرورة تنها بتقلیل
وزن بنوشانند که آن قاتل حیوانست مثل اینکه از ربع گرین تا یک گرین روزانه دو سه بار حسب تشخص علیل بنوشانند و قسمی
از دیدان است که داکتر لوس صاحب بهادر آنرا دیده ظاهر فرموده اند و آن در خون کسیکه مرض کیلوریا یعنی آمدن کیلوس در
بول داشته باشد یافته میشود و نام حیوان مذکور در زبان انگریزی فلاریا سانگوئنس هومنس است و معنی این اسم
اینست که در حالیکه کیلوس در بول آید حیوان مشابه بقطعه رشته باریک در خون صاحب مرض مذکور میماند و این حیوان
بسیار صغیر میباشد حتی که مقدار یک انچه در طول هفتاد و دو عدد از ان متصل می آیند و هر گاه در عرض یک انچه مقدار
گرفته آنها را در ان داخل کنند درین عرض سه هزار و پانصد کرم مذکور داخل شوند و این کرم در کیلوس که از راه بول
بیرون می آید هم یافته شده السبب سبب آن بخوبی ثابت نشده اما اقرب به یقین آنست که از نوشیدن آب تالابها و آب
احیاض و غدران این مرض پیدا میشود العلامات علامات و معالجات آن همان هستند که در مرض کائلوریا یعنی [illegible] نوشته
نوشته شدند و وقت ضرورت از ان تشخیص و تجویز علاج فرمایند فصل چهاردهم در هیموریج یعنی جاری شدن خون از شرائین
و عروق و این لفظ از دو لفظ گریک مرکب است و بعربی آنرا نزف الدم نامند و هر گاه خون از شرائین جاری و خارج
شود آنرا آرتیریل نامند و این خون سرخ رنگ و بادفق و شهوق خارج میشود و هر گاه از عروق سواکن که اورده اند خارج
شود آنرا وینس نامند و خون اورده مائل بسیاهی بطور سیلان و جریان مثل سیل آب در یا جاری میشود و اگر
خراش یا زخم در عروق صغار جلد وغیره آید و از ان نزف الدم پیدا شود این را کپلری هیموریج یعنی جریان خون
از رگهای صغار جلد نامند و گاهی اوس هالیشن هم گویند زیرا که این خون هم بطور عرق از جلد و زخم آن خارج میشود
و دفوع جریان در ان نمی باشد لیکن خونی که از عروق صغار جلد می آید سرخ رنگ می آید زیرا که آن هم از ریشه های شرائین
خارج میشود و قلیل قلیل بطور عرق بر می آید و اکثر این نزف الدم در میوکس ممبرین اعضا واقع میشود چنانکه در
رعاف از میوکس ممبرین انف و در نفث الدم که از ریه بود از میوکس ممبرین ریه و قصبه و در قی الدم و اسهال هر گاه از تا
هضم معدی سیاه شده خارج گردد از میوکس ممبرین معده و در نزف الدم بواسیری از میوکس ممبرین معای مستقیم
می آید و در بول الدم هر گاه از گرده یا مثانه آید از میوکس ممبرین این اعضا می آید و این را فاقته هیموریج یا
انگریزی نامند و چون از میوکس ممبرین رحم بر آید آنرا بزبان انگریزی منوراجیا نامند و باید دانست که چون زخم بر جسد
واقع میشود اول خون از ریشه های شرائین و اورده هر دو خارج میشود و بعد خالی شدن اورده محض از ریشه های شرائین
می آید لهذا سرخ رنگ می آید و سبب اینست که خون اول در شرائین اول می آید و بعد تقسیم در اعضا بر منتهای شرائین
رسیده در اورده داخل میشود و باز پس بدل میرود و چونکه بسبب رسیدن زخم از قطع شدن اورده و شرائین رسیدن

خون تا منتهای شریان‌ها و از آن داخل شدن در ورید ممکن نیست لهذا بعد خالی شدن اوردا از خون دم محض از ریه با
شرائین می‌آید و هم باید دانست که نزف الدم بر دو قسم است قسم اول آنکه خون از شرائین یا از بدن شخص قوی بزور و حرکت
قوی خارج شود و این را بلغت انگریزی اکٹیف هیموریج می‌نامند قسم دوم آنکه از اوردا یا از بدن شخص ضعیف خارج شود
و آنرا پاسف هیموریج نامند و ایضاً بدانکه گاه نزف الدم بسبب رسیدن صدمه ضرب یا از زخم واقع میشود و آنرا بلغت
انگریزی ٹراماٹک یعنی پیدا شده از صدمه مینامند و گاهی نزف الدم بطور اعراض و علامات امراض دیگر پیدا میشود
چنانکه در سل و سرطان و امراض قلب و شریان و امراض جگر اکثر عارض میشود و این را بلغت انگریزی سیمپٹوماٹک یعنی
نزف الدم بطور علامات میگویند و گاهی جریان خون بطور کانسیٹو یعنی بطور فعل طبیعت پیدا میشود چنانکه وقت
زیاده شدن خون در بدن از شدت امتلای عروق و در انیمیا یعنی قلت و رقت خون بسبب کمزوری عروق و خون پیدا
میشود و گاهی وقت احتباس حیض در عورات از مسمه خون بطور تی خارج میشود و آنرا بلغت انگریزی وی کیریس
نامند یعنی آینده از جای دیگر نامند و گاهی نزف الدم بطور اعتیاد خاندان و استعداد موروثی عارض میشود مثل اینکه
مزاج اصلی شخصی چنین واقع میشود و بسبب خاندان و گاهی بسبب مزاج خاص خود شخصی چنین میباشد که از ادنی سبب خون کثیر از
بدن شخص خارج میشود و این نزف الدم را بزبان انگریزی هیموراجک ڈایاتھیسس نامند یعنی نزف الدم که بسبب خصوصیت
مزاج خاص بدن عارض شود السبب سبب این مرض بر دو قسم اند یکی اسباب معدّه معینه نزف الدم و آنرا بلغت
انگریزی پری ڈسپوزنگ نامند یعنی اسبابیکه از آنها استعداد و قوت انفعالیه برای قبول کردن این مرض در بدن زیاده میشود و قبل
اسباب فاعله این مرض در بدن بقوت و سرعت ظاهر میشود و این اسباب فساد و امراض خون اند مثل زیادتی و کمی
خون و هم آنچه امراض دمویه بسبب اختلال جگر و از اغذیه ردیه و از تاثیر آب و هوا یا از نیافتن غذا و شدت گرسنگی و از رسیدن
زهر در خون پیدا میشوند و ازین قبیل امراض حمیات اند مثل سرطان و زخم کبیر که مسموم بالسم باشد و تعفن و فساد خون و امراض
شریان مثل انیوریزم و امراض اورده مثل واریکوس یعنی کمزوری و استرخای اورده و امراض قلب مثل ورم دیوار قلب یا غلظ
و یا صغیر شدن دل و هم آنچه آمدن خون را بسوی قلب یا رفتن خون را از دل بسبب تنگ کردن عروق مانع شود مثل
سوروزز که مرض جگر است و در آن جگر صغیر و سخت میشود و مرض برائیٹس ڈزیز و ایضاً استعداد مزاج خاندانی
یا شخصی هم معین بر حدوث جریان خون از بدن میشود قسم دوم اسباب فاعله نزف الدم اند که آنرا بلغت انگریزی
اکسٹنگ یعنی سبب فاعلی نامند و آن مثل حرارت آفتاب یا حرارت هوای سایم و حمام گرم یا حرارت مزاجی که از کیفیات
نفسانیه مثل غیظ و غضب پیدا شود یا حرارتی که از حرکت عضلات و مشقت بدنی حادث گردد یا گرمی که از نوشیدن [illegible]
و ادویه حاره مثل شراب و امونیا و همچنین آنچه از ادویه که جلد را مثل کسیمبرن را مجروح سازند و اذیت رسانند
مثل سم الفار و رسکپور پیدا شود میباشد و هم رسیدن صدمه ضرب و سقوط و حصول زخم بر جلد و لحم بدن سبب [illegible]

و فاعل نزف الدم اند و ولادت هم سبب زیادتی خروج دم از بدن است و عمر انسان و درجات اسنان هم نزف الدم
پیدا میکند مثل اینکه در عنفوان شباب اکثر خون از بینی و بن دندان جاری میشود و از چهل سالگی اکثر خون از ریه و
رحم و بواسیر جاری میشود و در سن پیری اکثر عروق در دماغ منفجر میشوند و از آن سکته پیدا میشود العلامات
علامات آن بحسب اسباب و عضوی که محل وقوع نزف الدم باشد و باعتبار مریض که قوی است یا ضعیف مختلف میباشند و نیز
علامات نزف الدم اکثر اعضا بذیل امراض خاصه هر عضو نوشته شده لهذا اعاده آن بیکار است وقت ضرورت بآن
رجوع نمایند اینجا فقط بذکر بعض علامات و اعراض که مخصوص به نزف اند اکتفا کرده میشود پس بدانکه هرگاه خون زیاده
از بدن دفعةً خارج میگردد چنانچه در اینوریزم یا از انفجار و قطع شدن کدام شریان کبیر میشود درین وقت مریض فوراً بزمین
می افتد و غشی بر او طاری شده میمیرد و اگر زیاده خارج شود بتدریج نه دفعةً چنانکه گاهی بعد ولادت چنین دیده میشود
درین صورت ضعف و کمزوری و دوران سر پیدا میشود و نبض سریع میگردد و رنگ چهره و جلد مائل بزردی میشود
و مریض نفس بدشواری بطور تنفس صعدا میکشد زیراکه بسبب قلت دم آکسیجن کم میرسد زیراکه کشنده و رساننده آن
که ریدکارپسکل بوده کم میشود و بسبب آن اعضا ضعیف میشوند و هم پیش چشمان تاریکی پیدا میگردد و در ایستادن و نشستن
غشی عارض میشود و قلق و اذیت زیاده عارض میگردد و دست و پا سرد میشوند و سیاهی بر لبها و حلقه سیاه گرد چشم
ظاهر گردد و گاه گاه هذیان هم طاری میشود و بکلام بی اراده و بی تعقل بر زبان جاری میگردد زیراکه بسبب قلت دم خون
شریانی بدماغ نمیرسد و خون سیاه که در آن است از آن دماغ خالی نمیشود و چون از آن خون غذا بیشتر بدماغ حاصل گشته
و اکنون لیاقت تغذیه ندارد لهذا از آن در دماغ غذا نمیرسد و فساد پیدا میگردد و هرگاه خون به تراخی آهسته آهسته دفعتاً
خارج شود و دفعةً زیاده برنیاید بلکه بمقدار کثیر از آن برآید و جاری شود و باز چه بایستی بگردد و بعد زمانی بتدریج باز جاری گردد و بند شود و باز
جاری گردد بالجمله بتوقف نزف الدم جاری شود چنانکه در بواسیر دیده میشود که یک یک آثار خون وقت تبرز می آید
و باز بند میشود و چون برای تبرز می نشیند باز می آید درین صورت علامات انیمیا پیدا میشوند لیکن درین وقت هذیان
پیدا نمیشود بلکه آهسته آهسته مریض ضعیف میگردد و میخواهد که کسی او را حرکت نه دهد و با او کلام نکند تا اینکه زیاده ضعف
و کمزوری بر او طاری میشود پس صاحب نزف الدم یا درین حالت یا در حالت هذیان هلاک میشود اما صاحب
هیموراجک ڈی آئی سس یعنی صاحب نزف الدم که مرض آن از خصوصیت بدن و مزاج خاص آن پیدا شده باشد
و معنی این لفظ انگریزی حالت بدنی است که خواه خلقی باشد یا از امراض در بدن پیدا شود پس درین کس دو امر میباشد
یکی خونش غیر معتدل و مخالف از حال صحت بود دوم آنکه عروق شعریه آن کمزور و ضعیف میباشند و مراد از مخالفت
خون از حال صحت اینست که خون رقیق میباشد و فائبرن در آن کم بود و باقی اجزای دمویه بنسبت طبیعی مقدار
طبیعی میباشند و مراد از ضعف عروق شعریه اینست که غشای عروق شعریه ضعیف و رقیق میباشند که از ادنی سبب شکسته میشود

وسبب این حالت گاهی اصلی و فطری بود و گاهی مولود بر حال صحت و اعتدال پیدا میشود ولیکن بعد آن بسبب کم
سیر شدن و کم خوردن غذا یا از خوردن اغذیه ردیه ناموافق مزاج این حالت پیدا میشود و گاهی از جهت
مسکن هم این نزف پیدا میشود مثل اینکه کسی در مواضع حار رطب مثل بنگاله ماند یا در مکانیکه هوا دار نباشد
و بعد از آن رطب بود سکونت کند. و هم در ورم طحال این قسم نزف الدم زیاده پیدا میشود و گاهی بسبب فساد
شکل طحال که از روی فطرت بر شکل طبیعی خود نباشد یا از روی خلقت بر جای خاص خود نبود چنانکه گاه گاه در تشریح
دیده میشود که طحال بر غیر محل خود یافته میشود و این قسم نزف الدم پیدا میشود العلامات هرگاه شخص درین
حالت مبتلا میباشد علامتش اینست که چون صدمهٔ خفیف بر بدنش میرسد از آن بر محل او فوت رنگ نیلگی
پیدا میشود زیرا که عروق صغار جلد بسبب کمزوری غشای خود بزودی شق شده خون را زیر جلد میرسانند و گاهی
درین کس استسقای لحمی پیدا میشود بسبب آنکه عروق صغار آب را زیاده در غشای خانه دار بدن میرسانند و گاهی درد
و آب در مفاصل کبار این کس جمع میشود و لحم بدن لین مثل کسیکه صاحب مزاج بلغمی بود از لمس محسوس میگردد و اکثر
خون از بینی و بن دندانش خصوصا در سن جوانی جاری میماند و چون این کس از سن شباب یعنی از چهل سالگی متجاوز
میشود اکثر خون در بول بطور بول الدم یا در براز بطریق اسهال دموی جاری میگردد و هم درین کس نزف الدم کثیر با دنی سبب
مثل اینکه زبان زیر دندان آمده قدری زخمی شود یا دندانش قلع کرده شود یا مسواک باستعمال آورده شود و از آن
در بن دندان قدری خراش واقع گردد یا زالو بکدام ضرورت چسپانیده شود و از آن در بدنش زخم پیدا گردد حادث میشود
و اگر زنان باشند پس در ازالهٔ بکارتش خون کثیر جاری میشود و بکمال دشواری و تدابیر کثیره این خون محتبس شده میشود زیرا که
فایبرین در خون آن قلیل میباشد و انجام این مرض آنست که گاه گاه این قسم نزف الدم مودی بهلاکت میشود و هیچ تدبیر
خون بند نمی شود و خاصتهٔ آنچه بسبب استعداد خلقی باشد چه آن لا علاج ست اما آنچه باسباب دیگر پیدا شده از علاج البته
صحت مییابد و مدتها زندگانی میکند العلاج قانون علاج نزف الدم اینست که چون خون را از بدن ببینند که خارج
میشود طبیب تدبیر حبس آن فرماید لیکن گاهی در اول امر خلاف قاعدهٔ مسطوره کرده میشود مثلا هرگاه در حالت زیادتی
خون و امتلای دموی رعاف پیدا میشود درین وقت باید که اول تدبیر رفع امتلای دموی فرمایند بعده رعاف را
بند کنند و الا مرض سکته خواهد شد چنانچه هرگاه خون ابواسیری [illegible] منقطع گردد [illegible] مبتلا شد که از خون جاری گردد در [illegible]
بادام [illegible] تدبیر [illegible] که [illegible] استخراج خون فارغ شود [illegible] خون ابواسیری اقدام نکنند و گاهی آنچه [illegible]
را [illegible] احتباس [illegible] الدم پیدا میشود [illegible] تدبیر [illegible]
و محل [illegible] فارغ شود به بند کردن این نزف الدم مشغول شوند والا ضرر از حبس آن پیدا خواهد شد بالجمله
خواهند که نزف الدم را بند کنند پس اول باید که مریض را در مکان سرد بر پلنگ چوبی خوابانند که از هر عضوی که خون

جاری باشد آنرا بنسبت اعضای دیگر بلند دارند تا دران خون کم رسد و حرکات بدنیه و نفسانیه مریض را بند کنند و اغذیه ایکه
که می نوشانند دران لحاظ دو امر ضرورست اول اینکه بارد بالفعل باشد دوم آنچه بپیدا کردن حرارت و سوزش معده
هضم میشود مثل حرم لحم غلیظ یا سماک یا دال ارهر وغیره ازان احتراز نمایند و آنچه سهل الانهضام بود و بدون پیدا کردن
حرارت هضم میشود مثل شیر و شوربای لحم مغز آنرا بنوشانند و آب سرد کرده به برف و هم نوشانیدن برف درین حالت
مفید اند و هرگاه خون از اعضای ظاهره بسبب رسیدن زخم و قطع شدن عروق صغار جاری شده باشد درین وقت
بهتر آنست که ادویه حابسه دم مثل تنکچر اسٹیل یا گالک ایسڈ یا ٹانک ایسڈ بر زخم مذکور نهاده بالای آن از رفاده ببندند تا
اثر عفو بر زخم و عضو رسد و بسبب آن خون بند گردد زیرا که هرگاه اثر عفو بر آن رسانیده شود درین وقت بسبب آن
زور و قوت جریان و دوران خون در عروق کم میشود و خون بر دهن عروق منجمد میگردد و از ان مجری بند گشته جریان
خون بند میشود و هرگاه کدام شریان که در مقدار خود از عروق صغار قدری عظیم باشد قطع شده باشد و خون بدفق
و ضربات از ان خارج شود و این خون بسبب قوت دوران خود تا دیر جاری میماند و تا خیر منحبس میگردد زیرا که بعد قطع
شدن شریان آنچه عضلات که در غشای آن هستند هرگاه آهسته آهسته منقبض میشوند و بسبب آن مجری تنگ و
ضیق میگردد آنزمان خون بر دهن آن منجمد میشود و گاهی خون از شریان که خارج میشود در لحم هم میرسد و از ان
ورم پیدا میشود و پس این ورم چون عصر میکند از ینجهت دهن شریان منعصر شده جریان خون از ان بند میشود
پس هرگاه خون این شریان خود بند نشود درین وقت باید که اول آنچه جلد و لحم گرد شریان مذکور باشد آنرا از سر شریان
مذکور جدا کرده از فرسپ یعنی کلبتین شریان مذکور را از جای که دران زخم بود گرفته حرکت دوری دهند تا بسبب آن
شریان ازین جا قطع و جدا گسسته شده هر دو راس آن بسبب تشنج عضلات که در غشای خود منقبض شوند و شریان
بند گردد و هرگاه شریانیکه بسیار عظیم باشد زخمی شده خون کثیر بادفق و ضربان از ان خارج شود و بهیچ تدبیر بند نگردد
درین وقت هم اول شریان مذکور را از جلد و لحم عریان کرده بعده از فرسپ مذکور یعنی کلبتین صغیر گرفته اگر از طرف
متصل قلب است قریب محل زخم از رشته رباطی که آنرا در آب کاربولک ایسڈ ڈالے تر کرده خشک ساخته باشد
یا از رشته ریشمی می بندند و گاهی از هر دو طرف قریب زخم شریان مذکور بسته میشود و این وقتی است که شاخ این شریان
بشریان عظیم دیگر که درین عضو باشد متصل بود و از ان هم درین شریان خون آمده باشد اما گاهی بسبب نبودن
آلات سل و عقد شریان ممکن نمیشود درین وقت باید که هرگاه ثابت شود که زخم به شریان عظیم رسیده و از ان
خون از کدام عضو ظاهر می آید مثل دست یا پا درین صورت اگر در زند دست باشد پس زند را با غنه محکم کرده بقوت
ببندند و اگر در ساق یا در قدم زخم باشد پس فخذ را بحبل محکم کرده بقوت ببندند تا راه شریان مذکور بسبب این تدبیر
بسته شده دوران و جریان خون دران کم و ضعیف شود و نزف الدم موقوف گردد همچنین گاهی بسبب نبودن آلات شد و عقد

قدر رستگار تدابیر سابقه هرگاه نزف الدم از زخم شریان عظیم پیدا شود درین وقت شریان مذکور را جائی که درمیان زخم
و قریب از قلب بود بذریعه انگشت دست یا بتوسط آله مشهور بنام تورنکت که مخصوص برای این کار است بقوت
بگیرند و اثر عصر بان رسانند تا دوران و جریان خون دران بند شود مثل اینکه هرگاه زخم قریب مفصل دست رسد و خون
جاری گردد پس شریان عظیم را که در دست قریب مفصل ساعد در جانب انسی بقوت بگیرند تا آمدن خون در زخم بند شود و
بسبب آن نزف موقوف گردد اما هرگاه در ورید کبیر زخم آمده باشد و خون وریدی سیاه و آهسته آهسته مثل سیل جاری
میشود و دوران دفق و ضربان پیدا نشد درین وقت اول بر زخم مذکور را دو یه حابسه الدم نهند و بران بندش سازند
تا از تاثیر عصر قوت دوران و جریان خون ورید کم شده خون بر سر زخم منجمد شود و نزف رفع گردد و اگر ازین تدبیر رفع
نشود و خون وریدی بند نشود پس بنا بر دریچا ورید مثل شریان سل نمایند زیرا که در ورید عضلات بسیار قلیل میباشد
و از گسستن ورید آنها منقبض نمیشوند چنانکه در شریان میشود بلکه از گسستن ورید عضلات آن منبسط میگردند و بسبب آن
مجری ورید وسیع میگردد پس درین صورت هرگاه مجبور شوند درین وقت ورید مذکور را هم از جلد و لحم خالی کرده از سر او
گرفته از رشته رباطی یا ریشمی مذکور تیت بر بندند تا آمدن خون بند شود یا شریان عظیم را که درین عضو باشد و از ان خون
در عروق این عضو آمده باشد بالاتر از محل زخم بربندند و بران اثر عصر رسانند تا خون درین عضو و عروق آن کمتر آید و دوران
و جریان آن در او هم کم شود لیکن باید دانست که آنچه برای بستن ورید اینجا نوشته شده استعمال این تدبیر بعد حیله تدابیر دیگر
که حابس الدم باشند نمایند و این را آخر علاج دانند و در اول از استعمال آن احتراز واجب دانند زیرا که از بستن ورید
ورم حار و فساد عضو پیدا میشود بخلاف بستن شریان که دران کدام خوف ضرر و فساد نیست و تا اینجا تدابیر که نوشته شدند
بطور اعمال جراحی بودند اما آنچه در علاج نزف الدم ادویه بکار می آیند پس آن همان هستند که مضیق عروق باشند و برای این کار
ارگت و تنکچر آن و ذجی شیلس و تنکچر آن و گالک ایسد و پلمبای ایسیتیس و شب یمانی محلول با آب و سلفیورک ایسد
و تنکچر اسٹیل یا لائکر فیری پرنائٹراس یا روغن تارپین اکثر مفید میشوند و بعضی ازین اطبا از هم نافع اند و یکی دوای انگریزی
موسوم به روس پینی اسٹپک که حابس الدم است زیاده پیش بعض حضرات ممدوح است و هم از خورانیدن برف و نهادن
آن بر زخم و بر عضو مثل معده هرگاه قی الدم جاری شود و همچنین بر محل دیگر اعضای باطنیه فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه
بعد جریان خون کثیر زیاده ضعف در بدن صاحب نزف الدم پیدا شده باشد درین وقت از خورانیدن قدری
افیون نفع ظاهر میشود و گاهی درین وقت از تدبیر موسوم در لغت انگریزی باسم ترانس فیوشن فائده جلیل حاصل
میشود و آن اینست که چون ضعف بدرجه قصوی در علیل پیدا شود درین وقت باید که کسی از عزیزان و وارثان آن دست
خود را قریب و برابر دست بیمار گذارد و دست کار گذاری عرق کبیر را از دست آن بطور گرفتن فصد کشاید و همچنین رگی
از رگهای دست بیمار کشاده بذریعه مجری خاص که بالفعل در ولایت انگلستان برای این کار وضع شده خون شخص

صمیم را گرفته در بدن بیمار رسانند تا ضعف آن کم شود و فوراً قوت دران آید و هرگاه بعد نزف الدم حالت موسوم به
اینمیا پیدا شود علاجش چنانکه نوشته شده نمایند **فصل پانزدهم در ترامبوزز** بفتح تای مثناه و رای مهمله و سکون
الف و میم و ضم بای موحده و سکون واو و کسر زای منقوطه اول و سکون ثانی و این لفظ انگریزیست که معنی آن انجماد
خون ست در مجاری دم یا در قلب و گاهی این را انبولزم هم گویند بکسر الف و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو
و کسر لام و سکون زای منقوطه و میم و فرق در هر دو اطلاق اینست که هرگاه خون در جایی از عروق منجمد شده
همانجا ماند موسوم به ترامبوز میشود که ماخوذ ست از ترامب یعنی آن خونی را گویند که در مجری منجمد شود و ترامبوزز حالتیست
که از انجماد خون پیدا میشود و آن بند شدن دوران خون ست و هم آنچه ازان اعراض و علامات پیدا شوند و هرگاه
خون منجمد شده از محل انجماد همراه خون سیال در دوران شده در مجاری ضیقه عضوی مثل مغز وغیره رسیده تسدید کنند
و از جریان و دوران خون سیال مانع شود درین وقت آنرا انبولزم میگویند یعنی بند شدن مجری از جزو شی سادّه و دران عام
ازینکه خون منجمد باشد یا چیزی دیگر و انبولو نام خون منجمد ست که همراه دوران خون در مجری عضوی رسیده تسدید مجری مذکور نماید
و انبولزم نام حالتیست که ازان پیدا میشود و هم فارق بینهما اینست که ترامبوزز همیشه از فایبرن پیدا میشود و انبولزم
گاهی از فایبرن و گاهی از شی دیگر چنانکه گاهی از انگوبیر دیوار قلب و گاهی از قطعه کوچک استخوان که در دل استخوان از
عظم جدا شده در عرق خلیده در خون واقع میشود و گاهی از غده که در دوران خون افتد پیدا میشود و ترامبوزز ممکن ست
که در دل و راذنین قلب یا در تکم قلب یا در شریان باشد که از دل خون را در ریه میرسانند یا در شریان عظیم که خون را از دل گرفته
در بدن میرسانند و همچنین در جمیع شرائین و اورده بدن واقع شود و ایضاً باید دانست که حجم ترامبوزز گاهی بیکبارگاه
چنان صغیر میباشد که بدون خورده بین محسوس نمیشود و پس حسب مقدار خود در مجاری وسیعه و ضیقه تسدید میکنند
و هم ترامبوز جایی که پیدا میشود اکثر در آنجا قدری راه در مجری برای جریان و دوران خون باقی میماند من بعد اگر
مرض صعب و بد انجام ست روز بروز قدری قدری خون را با خود شامل کرده متزاید میشود تا آنکه تمام مجری را پر ساخته
بند میکند و بعد آن ریشه ریشه مثل فایبرن گشته خشک و سخت میشود و اگر مرض خفیف و نیک انجام ست بعد انجماد
خون طبیعت این خون منجمد را رقیق ساخته در عروق صغار که قریب مجری معلوم باشند قدری قدری کشیده در دوران
خون می اندازد و راه مجری که دران انجماد خون شده بود خالی و کشاده میگردد و خاصه هرگاه این تسدد در شرائین و
اوراد کبار که قریب قلب اند واقع شود درین وقت طبیعت این اهتمام زیاده میکند السبب سبب اول کمزوری دوران
خون ست یعنی آهسته آهسته جاری شدن ان از قلب در شریان عظیم بسبب ضعف قلب پیدا شود چنانکه وقت یادی
شدن شحم در دل یا از کمزوری عضلات قلب بسبب ایام سن پیری یا از نیافتن غذای جید یا از رسیدن صدمه
قوی به بدن یا از زیاده خارج شدن خون از جسم چنانکه گاهی بعد ولادت میشود این حالت پیدا میگردد و گاهی

فصل پانزدهم در ترامبوزه

در بعض اقسام حمیات مثل تائفس فیور یا تائفائڈ فیور یا در آخر سینه هم دوران خون بطی میشود یا بسبب بند شدن جریان خون
چنانکه از قطع شدن اوراد یا بسته شدن آنها خون در ورید مجتمع مانده منجمد میشود زیراکه بعد قطع شدن اوراد دفع و عوارض
اوردیه و خون زائل میشود و هم امراض شرائین و اورده مثلاً هرگاه در آنها ورم حار پیدا گردد این حالت پیدا می شود
زیراکه در صورت متورم شدن آنها چون فائبرین از ورم جدا شده در سطح داخلی آنها میچسپد و ازان در طبقه داخلی آنها
خشونت پیدا میشود و میان آن آهسته آهسته خون در دوران خود نشسته منجمد میگردد و ازان این مرض حادث میشود
و هم بعض امراض دیگر مثل کوکوکت ثیمیا یا در امراضی که فائبرین در آنها زیاده پیدا میشود مثل اورام حاره اعضا
مثل ذات الریه یا ذات کبد و هم هرگاه خون صاف نباشد مثل امراض ریه و امراض جگر و امراض گرده
هم این مرض پیدا میشود و هم در مرض اری سپلس و اسکارلیٹینا و پیواریمیا و سپرل فیور و پائیمیا یا بعضی در امراضی که در ان
در خون زهر باقی میباشد هم خون باسانی منجمد میشود زیراکه درین امراض خون خراب میباشد و کم بود و فائبرین زیاده
پیدا میشود و ازین سبب در دل یا در عروق منجمد میشود العلامات علامات این مرض موافق عضوی که دران خون منجمد گردد
مختلف میباشند مثلاً هرگاه در دل منجمد شود پس اگر در بطین ایمن انجماد واقع شود درین وقت چونکه خون بسوی ریه
یا کم میرود پس بسبب آن خون صاف نمیشود و ازین خرابی خون و نارسیدن هوا بخون بیمار نفس مثل نفس غریق یا مخنوق
بود حتی که بعد خنق و غرق از ان نجات یافته باشد میکشد و هم نفس سریع میباشد زیراکه اگرچه هوا در ریه میرود ولیکن با
خون نمیرسد و هم بدن مریض سرد میباشد و عرق بارد می آید و بر چهره مریض زردی غالب میباشد چنانکه وقت عظیم
خوف یا زیاده خارج شدن خون از بدن بیرنگی رو و صفرت غالب میشود و نبض سریع و صغیر و ضعیف و مختلف الانتظام
و اکثر مریض با قلق و اضطراب از مرض خود خائف میباشد و حالت بیمار مثل کسی بود که دهن او را از دست تا زمانی دیگر
بند کرده باشند اما اگر قدری راه برای رفتن خون در ریه از انجماد هم باقی ماند این علامات پیدا میشود و اگر تمام
راه رفتن خون بند شود مریض فوراً هلاک میگردد و درین مرض از بیم داشتن مریض که کسی آنرا از جایش بردارد یا خود هم
حرکت کند نقصان و ضرر عظیم پیدا میشود خصوصاً زنان نوزائیده یا کسی را که از بدنش عضو کبیر قطع کرده شود و
بسبب آن خون کثیر از بدن جاری شده باشد و این اعراض و علامات گاهی تا چند ماه باقی میمانند و اگر درین
مدت حرکت کند هلاک میشود زیراکه قلب و دماغ این کسان بسبب قلت جریان خون ضعیف میباشد و چون درین
حالت ضعف حرکت کند فوراً ابتر و از کار خود عاجز شده کار خود نمیکنند و آن سبب هلاکت است و ایضاً از حرکت کردن
درین وقت آنچه خون از راه ضیق بطین ایمن که بعد انجماد خون باقی مانده بود جاری میشد آنهم وقت حرکت مجتمع مانده غلیظ شده
منجمد میشود و بیمار هلاک میگردد و گاهی درین مرض بیمار بدون حرکت هم بر بستر خود در حال سکون هم فوراً هلاک میشود
و این وقتی است که انجماد خون در بطین ایمن زیاده شده تمام راه را سد کند و تسدید تام نماید و بسبب آن جریان

خون قطعاً بند شود و هرگاه خون در بطن ایسر قلب یا در اذن ایسر قلب یا در شریان عظیم که از بطن ایسر خون را گرفته
در بدن میرساند منجمد شود درین وقت اگر انجماد آن بحدی رسد که بطن ایسر یا گوش بسیار یا شریان عظیم بالتمام مسدود شود
که بسبب آن قطعاً خون به بدن نرسد درین حالت فوراً مریض به عروض غشی هلاک میشود لیکن این امر گاهی گاهی [illegible] شود
و بطور ندرت واقع گردد و اکثر اینست که انجماد دم تا حدی میرسد که قدری راه جریان خون باقی میماند درین صورت
بیهوشی و نقصان در افعال حسیه پیدا میشود و رفته رفته درهمین حالت خواه در چند ساعت یا در چند یوم آهسته آهسته
علیل ضعیف شده هلاک میگردد و علامات این انجماد هرگاه مریض دفعةً بعسر و ضعف غشی گرفتار میشود که نبض قلب [illegible]
و حرکات دل سریع و متواتر میگردد و تنفس دشواری میشود و در صدر ثقل زیاده محسوس میگردد و بسبب زیاده مجتمع ماندن
خون در ریه چهره بسیار متورم میشود و رنگ وی مائل بسیاهی میگردد زیرا که خون سیاه از سر و چهره فرو نمی آید و بسبب آنکه
خون کثیر در ریه مجتمع میماند و ایضاً سرفه عارض گردد و آنچه که در سرفه خارج میشود خون و کف [illegible] آید زیرا که درین صورت
خون کثیر از بطن ایمن قلب در ریه می آید و بسبب منسد شدن بطن ایسر یا گوش بسیار آن یا شریان عظیم از انجماد خون آنچه خون
در ریه است ازان پیش نمیرود زیرا که راه خروج آن بسوی بطن ایسر دل مسدود است پس در ریه خون زیاده میماند
و از شدت امتلا از عروق صغار که ضعیف الخلقة خارج شده با کف آمیخته در سرفه خارج میشود و تمام بدن سرد میگردد
و رنگ جلد بدن و لبها و ناخنها مائل بسیاهی میگردد و درین حالت اکثر بیهوشی پیدا میشود و تا آخر حیات این بیهوشی
و شدت اعراض مستمر میماند تا که مریض هلاک شود اما هرگاه خون منجمد قدری از جای انجماد خود حرکت کرده تا جای
دیگر رسد و بسبب آن قدری خون در بدن جاری شود درین وقت علامات خفیف میشوند و در بیهوشی افاقه میشود
و درین وقت قدری امید حیات و نجات مریض از مرض پیدا میشود که شاید صحت شود و زنده ماند اگرچه این مرض بسیار بد
و هرگاه در اورده خون منجمد شود چنانکه در مرض فلگماشیا دولنس که مرض ثان لوز انیده است و غیره واقع
میشود درین وقت درد بر محل عروق مذکوره پیدا میشود و از لمس و غمز انگشتان درین موضع درد زیاده میشود
و دوران خون همراه آن بند میگردد و ایضاً رگیکه دران انجماد خون واقع شود بنسبت رگهای دیگر سخت و مصمت حس
میگردد و هرگاه این انجماد از ورم اورده پیدا شده باشد درین وقت تپ هم همراه آن پیدا شد و این قسم انجماد خون
که در عروق واقع میشود گاهی بعد انجماد باز ملائم و رقیق شده در عروق صغار منجذب میگردد و دفع شده ازان صحت
هم میشود و هرگاه انجماد خون از شرائین بدن در کدام شریان پیدا شود و بسبب آن آمدن خون در عضو یکه از شریان
مذکور دران می آید بند گردد درین وقت عضو مذکور فوراً از حال صحت خود متغیر میگردد باین منوال که عضو مذکور فوراً سرد
میشود و زردی بر آن غالب گردد و هزال و لاغری دران پیدا میشود و از ضعیف شدن عضلات کار خاص آن که
صادر میشود بند میگردد مثلاً هرگاه در شریان عظیم وسط که در جانب اسفل آنست قریب بمفصل عضد باز ان خون

دست می آید هرگاه دوران خون منجمد شود این دست ضعیف شده مثل دست مفلوج مسترخی و بیکار میگردد پس اگر بعد انجماد
خون در شریان مذکور از ریشه های این شریان یا از ریشه های شرائین دیگر که گرد و پیش این شریان باشند خون قلیل قلیل
باز درین عضو آمدن شروع شده باز درین عضو قدری قوت می آید بر کار خود قدری قادر میشود و اگر مطلقا آمدن خون
درین عضو بند شود لهذا آن حالت موسوم به گینگرین که فساد عضو است پیدا میگردد و ازین بیان بخوبی ثابت شد که از انجماد
دم در شریان عضوی که دران خون از شریان مذکور می آید کار آن عضو دفعة بند میشود و بعد آن اگر خون در آن آید باز
بتدریج فعل آن قدری قدری جاری میشود و ایضا باید دانست که آنچه علامات درینجا نوشته شده اند در امراض دیگر هم مثل
ربو و ورم دیوارهای قلب یافته میشود پس در انستن علامت فارقه ضرورست لهذا باید دانست که علامت فارقه درمیان
ترام بوزز و امراض دیگر اینست که ترام بوزز و علامات آن دفعة پیدا میشوند و امراض دیگر با علامات خود بتدریج حادث
میشوند اما انبولزم که تعریفش در اول این فصل بیان کرده شده پس اگر از ان تسدید در شریان واقع شود و در دوران
خون افتد پس ممکن ست که بذریعه دوران خون این سده در جمیع اعضای بدن رسد و هر جا فساد خاص پیدا کند اما
هرگاه در اورده واقع شود پس هرگاه در اوراد بدن که از جگر پائین اند واقع شود درین وقت این سده اوراد
تا جگر میرسد و اگر در اوراد بدن که بالاتر از جگر اند مثل صدر و ریه و دماغ واقع شود درین وقت انبولزم آنها تا بطانه
ایمن قلب و ریه میرسد لیکن آنچه تا جگر رسد آنرا هم ممکن ست که همراه خون از جگر تا بطانه ایمن قلب و ریه برساند چنانکه در سیاهی
دمل در جگر و ریه هم پیدا میشود بسبب رسیدن ریم که در دوران خون واقع شود در جگر و ریه میرسد العلامات هرگاه انبولزم
یعنی کدام شئی ساده از محل خود حرکت کرده بذریعه خون در شرائین و اورده رسیده در آنها نشسته بند کند فورا در عضوی که این
شریان یا ورید واقع ست دران درد یا خدر که حالت مخصوص ست و از زیاده متضرر ماندن یا دران این حالت پیدا
میشود که آنرا خفقان یا تعبیر میکنند و بلغت انگلش لیک اسلیپ یعنی خفتن پا مثیا منده جهنگاس یعنی پا و اسلیپ
یعنی خفتن ست یا بطلان حس عضو مذکور بالتمام یا برد و لرزه در جمله اندام پیدا میشود و بحسب اعضا هم علامات این مرض
مختلف میشوند مثلا هرگاه در دماغ انبولزم پیدا شود فورا فالج و استرخای نصف بدن پیدا میشود و هرگاه
در شریان دست یا پا این مرض پیدا شود فورا عضو مذکور مسترخی میگردد و اگر در ریه پیدا شود فورا تنفس عسیر میگردد
و اگر در چشم افتد بصارت فورا باطل میگردد و بعد آن چنانکه در ترام بوزز بعد ابطال فعل عضو از آمدن خون باز
فعل آن بتدریج صادر و جاری میشود همچنین درین مرض هم بعد بطلان بصارت باز بصارت پیدا میشود و بالجمله هرگاه
درین مرض تب برد و لرزه درد در کدام عضو مثل جگر و ریه پیدا شود آنرا علامت ردی دانند چه او دلالت بر پیدا
شدن دمل درین عضو میکند و اگر سبب پیدا شدن انبولزم در عضوی درد و یا حسی عضو مذکور برطرف و دفع شود
این عضو کار خود بعد صحت میدهد لیکن قدری ضعف همیشه دران بعد صحت هم باقی میماند و هرگاه پی در پی و متعدد

و اسیل جا بجا در بدن کسی پیدا شوند ازان دانسته میشود که در اوردهٔ آن جا بجا ایمبولزم پیدا میشود و فقط آفت است (?)
العلاج علاج این مرض موافق احوال مرضی مختلف میشود مثلاً هرگاه کسی درین مرض مبتلا شده قریب بهلاکت رسیده باشد
و در کمال ضعف و ناتوانی گرفتار بود درین وقت فوراً امونیا کاربناس یا ایتهر یا برانڈی او را بنوشانند و برای تغذیه آنچه
بزودی هضم شده در خون آمیزد مثل آب گوشت خام که بعد کوفتن لحم فشرده برآورده باشند یا آب یخنی یا زردهٔ بیضهٔ مرغ
یا شیر گاو قدری قدری مکرر بعد یک یک یا دو ساعت بخورانند تا یا ادویه مقویه که سابق مذکور شدند و این امر برای
طبیب است که حسب مناسب بنوشاند لیکن آنچه اغذیه که در مدت دراز هضم شوند مثل غذای کثیر یا ناموافق مزاج بالتقیل
و هم چیزی که در معده ازان ریاح کثیر پیدا شوند از خورانیدن آن اجتناب واجب دانند که درین وقت بسیار مضر شوند
و از حرکات نفسانیه و بدنیه هر قسم مریض را باز دارند و به آرام تمام بر پلنگ خوابانند و بر بستر ازان مریض تکیه
نهند که گاهی مریض را اصلاً نگذارند و از نشستن و برخاستن آنرا منع تام کنند و چنان انتظام نمایند که عضو
صغیر مریض هم مثل انگشت حرکت نکند و هرگاه درین مرض حاجت رفع بول و براز واقع شود با ظرف [illegible]
براز فضول را برآرند و بهار مریض را حرکت نه دهند و زیاده اهتمام در سکون و ترک حرکت علیل [illegible] نه باید
لائق لحاظ و واجب است که ترام بوز در بطون قلب یا شریان عظیم که در جانب ایسر قلب است و ازان خون را
به بدن میرساند واقع شود و ممکن که مواد [illegible] بعض او ارند و در علاج این مرض اگر چه ادویه کثیر مستعمل میشوند
و آنچه برای تقویت مستعمل میشوند و مذکور شدند با هم زیاده و صحت مرض را اعتماد نیست که با آنها نافع خواهند شد
لیکن ڈاکٹر [illegible] آر ڈ سن صاحب بهادر حسب تجارب خود که وقت تشریح مردگان ملاحظه فرمودند یافتند که هرکه
از خوردن امونیا و غیره ادویه تحلیل [illegible] مثل آب [illegible] ازان استعمال فرموده ازین ادویه
درین مرض علاج فرمودند و آنرا در مرض ترام بوز و ایمبولزم نافع یافتند زیرا که ازین ادویه اثر [illegible]
میشود که آنرا از انجماد مانع میشوند و آنچه خون منجمد شده آنرا اذابت می نمایند پس باید که مریضان این مرض را
امونیا کاربناس از بیست گرین تا ده گرین همراه آب ساده حل کرده بعد چند ساعت بنوشانند که ازان دو فائده
حاصل میشوند یکی تقویت قلب زیرا که قلب هم درین مرض بسبب ناقوتی غذای خود ضعیف میشود دوم آنکه بسبب
تاثیر آن انجماد خون زیاده نمیشود و ایضا باید دانست که چنانکه نوشانیدن آن تنها با آب ساده جائز است همچنین ضرور (?)
جائز است که آنرا با ادویه دیگر که معین فعل آن باشند در اذابت و ترقیق خون منجمد یا معین [illegible] ادرار بول [illegible]
و معین بر فعل آن ایوڈائیڈ پتاس سیٹریت پتاس ایسیٹاس پتاس بای کاربناس [illegible] هم معین [illegible]
حسب ضرورت همراه این ادویه هم دیگر دوای دیگر مناسب این مرض نوشانیدن [illegible] افیون [illegible]
و قتیکه ورم [illegible] ترام بوز جای درد هم باشد چنانکه در علامات این مرض نوشته شده چه درین وقت ازخورانیدن

افیون از یک گرین تا دو گرین بطور حب یا در آب حل کرده حسب ضرورت بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت نفع
کثیر حاصل میشود زیرا که او تسکین وجع هم میکند و قدری دل را هم تقویت مینماید و خوف مریض که از علامات
این مرض ست کم میکند اما با استعمال افیون استعمال مسهلها را چنانکه بان هدایت رفته ترک نه کنند و بر نوشانیدن آنها
ملتزم باشند و مادام که این مرض و حالت و علامات آن موجود باشند این علاج و احتیاط مریض از حرکت ترک نکنند
اگرچه تا شش ماه یا زیاده از ان هم مرض علامات باقی مانند و از حرکات هرگونه مریض را باز دارند و از آله [illegible]
که برای امتحان موضوع است همیشه آواز قلب مریض را شنیده باشند که از همین حال نفع و بقای این مرض بخوبی ظاهر میشود
پس مادام که آواز حرکت قلب بحد طبیعی خود رسیده نشود مریض را محفوظ از حرکات هرگونه بر پلنگ دارند و برای
علاج ملتزم باشند و هرگاه ورم اوعیه زرد که ام مرض بسبب آن پیدا شود چنانکه در پای ها حادث میشود درین وقت
سوای علاج ورم بوزر که مذکور شد آنچه ادویه که مصفی خون و مقوی آن باشند مثل کینین و بارک و امثال آنها را هم
سالفیورس آف [illegible] یا فاسفیت [illegible] یا [illegible] آیوداید آف [illegible] بنوشانند و هرگاه این ورم از غیر خون نخم
پیدا شده باشد درین وقت علاج خاص آن هیچ نیست لیکن امید از فعل طبیعت درین وقت اینست که
باذن الله تعالی خون از عضو [illegible] ازراه های که مذکور شد برساند و از ان عضو فعل آن قدری محفوظ ماند
اما آنچه ازین [illegible] خاص که از غیر خون نخم پیدا شده نقصانی پیدا شود تدبیر رفع آن نمایند مثلا اگر [illegible] باشد
بر محل [illegible] ضماد [illegible] طلا سازند و اگر در فعل عضو نقصان دیده شود بر آن مالش [illegible] سازند تا گرم شود [illegible] دارند تا اگر
خوف فساد عضو معلوم درین وقت پیدا شود تدابیری برای دفع گنگرین که قسم فساد عضو در ضمن علاج آن
نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند. فقط

فصل شانزدهم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض عضو ضعیف
وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند. حالت اولی فالی ذی جنرالیشن است و فالی بفتح فا و سکون
الف و کسر لام و سکون یای هندی و سکون یای مثناة تحتانی یعنی شحم و سوم است و ذی جنرالیشن بکسر دال هندی و سکون یای مثناة
تحتانی و [illegible] و سکون نون حالتی را گویند که هرگاه عضوی از اعضای
بدن یا کدام جزو و ریشه عضوی یا سیل آن از حالت و صورت طبیعی خود بسبب پیدا شدن تغیر در شحم و جوهر آن
شود چنانکه گاهی برکناره قرنیه دائره سفید پیدا میشود و بسبب اینکه اصل جسم و جوهر قرنیه در اینجا بسبب کمزوری
خراب و فنا میگردد و از ان بجای جسم قرنیه سیل شحم متولد میشود و مراد از فالی ذی جنرالیشن که حالت اولی است
آنست که کدام عضوی از بدن یا جزو ریشه عضوی یا سیل آن بتدریج شحم و سیل شحم گردد و این حالت بر دو قسم است
قسم اول آن گاهی از قبیل فعل طبعی در بدن پیدا میشود چنانکه بعد [illegible] مقدار رحم بذریعه همین حالت صغیر گردد
و بعد انفصال مشیمه هرگاه انجام آن زروپوشی گردد هر عضوی که در ایام ورم پیدا شده مقدار آن صغیر میشود

فصل شانزدهم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض عضو ضعیف میشود کنزوفا
جزو سوم از [illegible] قسم [illegible]

بتوسط همین حالت زیراکه بعد ولادت آنچه عضلات که بضرورت حمل جدید پیدا شده بودند یا بسبب حمل کبیر وسخت گشته
بودند آنها اول لین میشوند بعده مواد از آنها سیل شحم گشته درخون جذب میشود و رفته رفته باین ذریعه مقدار آنها
صغیر میگردد و اصل اجزاو ریشه های رحم وخود جسم رحم بر مقدار طبیعی خود باقی میماند و آنچه بعد انقلاب شحمی میشود بیانش
مفصل در بیان انقلاب پیش گذشت وقسم ثانی آن گاهی از قبیل مرض پیدا میشود و مراد از ذکر حالت اولی درینجا
همین قسم ثانی است وکیفیت قسم ثانی این حالت بدین گونه است که اول خون بسبب کمزوری خود غذای جید بعضوی که
در آن این حالت پیدا میشود یا بریشه ها و اجزای آن نمیرساند یا قوت عصبیه این عضو اول کم میشود که بسبب آن عضو
مذکور بخوبی غذای خود را جذب نمیکند و از ین سبب اصل جسم و جزدان از ین غذای ناقص پیدا میشود بلکه از ان تهی
اجسام عضو که شحم و دسومت است پیدا میشود زیراکه شحم از خون ناقص هم پیدا میشود بخلاف اعضا و ایضا هرگاه اعضا که از
اجزای بدن اند چون از حال طبیعی خود متغیر شده خراب میشوند از ان هم شحم پیدا میشود وهم باید دانست که شحم در بدن دوگونه
پیدا میشود یکی آنکه ریشه های لحم بر حال طبیعی و صورت اصلی خود مانند و فیما بین آنها شحم پیدا میشود و در ین صورت سمن پیدا میشود
دوم آنکه در ریشه های لحم عضو بمضاعفه سیل شحم بجای سیل لحم متولد شود و از ان ریشه های لحمی ضایع شوند و بجای آن
ریشه های شحمی موجود شوند و مراد از فاتی ڈی جنرالیشن همین است و ایضا باید دانست که چون این حالت در عضوی پیدا شود
که خود رنگ زائد داشته باشد مثل قلب و کبد و گرده و بعد مردن وقت تشریح میت دیده میشود در رنگ این عضو مخالف
رنگ اصلی آن مائل بزردی قلیل خفیف دیده میشود و چون از حس لمس احساس کنند لین ودهم محسوس میگردد و هرگاه از
کارد قطع میکنند قدری دسومت دیده میشود و چون این را عصر کنند از ان دهن برمی آید اما این احوال وقتی محسوس میشوند
که فاتی ڈی جنرالیشن که حالت اولی است بدرجه کامل خود رسیده باشد و اگر مبتدی یا قلیل باشد یا در عضوی بود که زیاده
رنگ دار نباشد مثل دماغ پس درین وقت این حالت از حس بصر محسوس نمیشود بلکه بذریعه خورده بین ادراک کرده میشود
اکثر سبب آن کمزوری خون و ضعف عصب و ضعف خاص عضو که از زیادتی عمر میشود و زیادتی مشقت نفسانی یا زیادتی
مقاربت با عورات اکثر بسبب حدوث این حالت در دماغ و نخاع میشود و ایضا از کثرت شرب شراب و هم از
فالج واسترخای نصف بدن از کمر تا پا در عضلات عضو مفلوج و مسترخی این حالت پیدا میشود و گاهی از امراض فقار کمر
هرگاه که ام فقره بکدام سبب منحنی و خمیده شده نخاع را تنگ کند و بسبب آن قوت در عضلات نرسد هم این حالت پیدا
میشود و ایضا هرگاه کار کدام عضو بند گردد چنانکه عورات را حیض در عمر طبیعی هرگاه بند میشود یا از مردان کسی ترک جماع
مطلقا اختیار میکنند درین هر دو در اعضای تناسل ایشان بسبب این حالت صغر پیدا میشود مثل آنکه هرگاه کسی دست خود را بلند
داشته از ان کاری نگیرد چنانکه بعض فقرای هنود میکنند پس در ان هم این حالت از ترک کار عضلات پیدا شده شحم در
خون جذب میشود و مقدار عضو صغیر میگردد والعلامات و علامات آن بسبب اعضا فرق میباشد مثلا هرگاه در دماغ این حالت

حادث شود دماغ نرم میگردد وازان قوت نفسانی کم گردد و عقل مریض ناقص میشود و بدن ضعیف میگردد چنانکه ...
میشود و هرگاه در دل پیدا شود درین وقت آنچه علامات در زیادتی شحم قلب نوشته شده اند موجود میباشند و هرگاه این
حالت در جگر حادث شود صفرا کم پیدا و خارج میگردد وازان گاه گاه اسهال و بدهضمی پیدا میشود زیرا که بسبب کم آمدن
صفرا در امعا بخوبی غذا هضم نمیگردد و آنچه در اسهال خارج میشود سفید رنگ میباشد و هرگاه در گرده این حالت پیدا
شود بول کم می آید و اکثر البیومن یعنی سفیده بیضه پیدا میشود در بول درین وقت این حالت ... صاحب ...
میباشند و چون در طحال حادث شود انیمیا بالضرور موجود میباشد و ایضا باید دانست که تنها وجود این حالت در عضو خاص
مثل دماغ و قلب و جگر و گرده کم میباشد بلکه هرگاه در عضوی این حالت حادث شود در تمام بدن یافته میشود و علامت
این حالت وقتی که در تمام بدن حادث شود اینست که مریض لاغر و ضعیف میگردد و رنگ چهره مائل به زردی میشود و بحالت انیمیا
پیدا میگردد و العلاج باید دانست که آنچه عضو یا ریشه و جزو آن شحم گشته شود آن بحال صحت هیچ وجه ممکن نیست لیکن غرض
از علاج درین حالت آنست که تا مرض زیاده نشود پس نخست اول تفحص سبب نمایند و بعد دریافت سبب هر قدر که سبب لائق ترک و
دفع باشد آنرا دور کنند من بعد بتقویت خون و عصب کوشند و آنچه در انیمیا علاج نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند ...
حالت ثانیه کالکیریس ... جنرافیشن است که بفتح کاف و سکون الف و لام و کسر کاف تازی و سکون یای تحتانی مثناة و
کسر ... و فتح یای مثناة تحتانی و سکون ... بمعنی آنکه ... شدن عضو یا ریشه های آن ... که عضو بسبب آن ... شدن ... اجزای
عضو ... حادث میشود زیرا که از ... آهک ... از ... خون را ... اجزای
اجزای عضو ... اجزا از نایابی غذا ضعیف و رقیق گشته در خون ... میشوند و بجای آنها آهک ...
باقی میماند و چنانکه در حالت اولی نوشته شده که عضو و ریشه و سیل آن شحم میگردند بر همان نهج اینجا هم اجزای عضو آهک
میشوند و جز اصلی عضو بر حالت طبیعی خود نمیماند و درین حالت ممکن است که در جمیع اعضا این حالت پیدا شود لیکن اکثر
در شرائین و غضاریف پیدا میشود و در غشای ریشه دار هم دیده شده و هرگاه چه ... عضو ... شکل ریزه ریزه
در ... قسمت هم ریشه های آن عضو ضایع گشته بجای آن آهک پیدا میشود چنانکه در ... سرطان میشود و
گاهی در مراره که خریطه صفرا است و در آن هم غشای ریشه دار است دیده شده که ... سخت شده و
هم غشای بیرونی قلب هم درین حالت چنان سخت یافته شده که گویا قلب ... دیوار قلب هم سخت
و آهک میشود لیکن تا حال علامات و اسباب و معالجات خاصه این حالت ظاهر نشده اند در تشریح بعد الموت
این احوال دیده شده اند این قدر ثابت است که اکثر در ... این حالت در بدن یافته میشود حالت ثالثه
آمیلائیدی جنرالیشن است که آن بفتح الف ممدوده و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و
سکون دال هندی بمعنی ... جسم سفید مشابه به نشاسته است و باید دانست که جسم سفید مشابه به نشاسته در بدن

انسان در بعض اعضا مثل دماغ وغیره که پیش هم مشابه است در حال صحت هم گاهی یافته میشود لیکن آن امر طبیعی است و مضر نیست
و نه مقصود اینجا بیان آنست بلکه هرگاه این جسم بطور مرض و غیر طبیعی در خون پیدا شده در میان ریشه های لحم کدام عضوی افتد
و از غمز آن ریشه های لحمی منغمز میشوند و بسبب انضغاط آنها عروق صغار که در میان ریشه های مذکور بودند غذا بریشه ها نمیرسانند
پس ازان ریشه های مذکور رفته رفته برصورت همین جسم سفید مشابه به نشاسته می آیند و درین وقت این حالت را آمل ایڈ ڈی جنریشن
میگویند و هر عضوی که دران این حالت بود هرگاه آنرا بعد موت وقت تشریح بر پاره آن ایوڈین اندازند رنگ
عضو مذکور اول نیلگون نمیشود چنانکه از ریختن آن نشاسته در بار اول نیلگون میشود بلکه بعد ریختن ایوڈین اول رنگ آن
زرد مائل بسرخی میشود چنانکه هرگاه عصاره سفید را در رنگ [illegible] زعفرانی کرده بعد در رنگ مذکور دوای [illegible] اندازند
وازان درمیان زردی قدری سرخی هم پیدا میشود مناسب هرگاه بر عضو مذکور که از انداختن ایوڈین رنگ زرد مائل
بسرخی پیدا کرده بود سلفیورک ایسڈ اندازند رنگ نیلگون پیدا میکند لهذا این جسم را آمل ایڈ یعنی مشابه به نشاسته
موسوم ساختند زیرا که امل لاتین یعنی نشاسته است و ایڈ یعنی مشابه است و اگر در بار اول از انداختن
ایوڈین رنگ نیلگون پیدا میکرد آمل میگفتند یعنی نشاسته نه مشابه به نشاسته و این تسمیه این حالت بطریق الغیر
هست که این جسم سفید را مثل نشاسته میدانند اما دیگران را دران اختلاف هم هست چنانکه بعضی این حالت را
لارڈیسیس ڈی جنریشن بفتح لام و سکون الف و رای مهمله و کسر الف هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه
و سکون سین مهمله یعنی مشابه به شحم خنزیر مینامند و این کسی است که جسم مذکور را مشابه بشحم خنزیر میپندارد و کسی آنرا مشابه
بموم خام میداند پس آنکس این حالت را ویکسی ڈی جنریشن مینامد یعنی مشابه بموم خام زیرا که ویکس بفتح واو و
سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله بمعنی موم خام است و یا بمعنی تشبیه است و بعضی آنرا آلبیومن ایڈ ڈی
جنریشن یعنی مشابه بسفیده بیضه مینامد و این کسی است که این جسم سفید را مثل سفیده بیضه میداند بالجمله این جسم سفید مشابه به هر که
باشد اما آنچه تا حال ثابت شده فی الحقیقت فائبرن است که آنچه دران تاک و کهار میباشد بسبب کدام مرض خارج
میشود وازان فائبرن مذکور از حال صورت طبیعی خود متغیر شده در صورت جسم مذکور می آید من بعد از عروق صغار
خارج شده در ریشه های لحم میریزد و اگرچه ریختن آن در جمله اعضای بدن و پیدا شدن این حالت در جمیع اعضا
ممکن است لیکن اکثر این جسم سفید زیاده در چهار عضو میریزد اول در غده های گردن دوم در کبد سوم در طحال چهارم
در گرده السبب اکثر این حالت در چند امراض یافته میشود اول هرگاه چرک در عضوی ریزد مثل ریم وازان ریم
افتاده زیاده خارج شود دوم هرگاه بسبب دق یا کثیر از بدن تا مدت دراز خارج شود و مرض مزمن گردد سوم
در دملهای استخوان هرگاه مزمن شود چهارم در مرض آتشک چون مزمن گردد و این مرض از اعظم اسباب حدوث این
حالت است العلامات کدام علامت خاص آن نیست لیکن هرکه بآن مبتلا میشود رنگ آن مائل به زردی میگردد

و بدنش لاغر میشود و دیگر علامات انیمیا موجود میباشند زیرا که این حالت فی الواقع از انیمیا پیدا میشود العلاج
چونکه این حالات بعد مردن وقت تشریح میت ظاهر میشوند از این جهت علاج آن نشده لیکن اگر در حیات مریض
گمان این حالت شود لیس روغن جگر ماهی و ایودینا میوریاس نوشانند خصوصا هرگاه در غده های گردن گمان
این حالت شود و کاشیم میوریاس پیور دوا ابتدای این مرض نعم العلاج ست عموما و هرگاه در آتشک گمان این
حالت شود پس با استعمال روغن جگر ماهی ایودائید پتاس نوشانیدن نافع ست باقی آنچه در علاج انیمیا نوشته شده
همه را با استعمال آن تدارک خواهند شد فصل هفتم در اسکروی بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح
کاف و سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و در لغت لاتن اسکربیوتس بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح تای هندی و سکون سین مهمله نامند و آن هم
مرضی عمومی ست که در آن خون کم و رقیق و بی سبب آن تمام بدن کمزور میگردد و در بعض اعضا یا در لحم عضو یا غشا
آن ظهور اعراض این علت زیاده میشود و تا حال در تحقیق امتحان خون بدرجه غایت نرسیده لیکن هر قدر که معلوم شده
اینست که درین مرض خون ضعیف و رقیق میشود چنانکه حالش در انیمیا میگردد و لیکن درین مرض خاصة ریکرپسکل
ضعیف میشود تمامه سرخ آن و لائکرسان گوشی که آب خون ست می آید ازین جهت ریکرپسکل ضعیف و خراب
[illegible] ریکرپسکل سرخ مانند
[illegible] سبب آن اختلاف
[illegible] فایبرن و ریکرپسکل ضعیف میشوند و بعضی ازین
[illegible] این علت بمیرد و تشریح کرده شود از کمزوری غشای
عروق [illegible] در غشای خانه دار که زیر پوست [illegible]
در غشای [illegible] بالجمله جا بجا عروق [illegible] یا فته میشود و گاهی
در میان غشای [illegible] کمتر خوردن غذا یا خوردن غذای که همراه
آن ترکاریهای تازه و میوه [illegible] از اسباب معینه آن عدم صفائی بودن هوای مکان و محل
[illegible] در مکان نباشد و هم هوای رطب عفن فاسد که سبب [illegible]
و [illegible] این حالت میشود و همچنین آنچه خون و بدن را ضعیف کند معین بر تولد این مرض
میگردد و اکثر این مرض کسانی را که بر جهاز سوار شده مدتها بر آن در حالت سفر باشند و غذای [illegible] میخورند و نقصان
در اغذیه و خوردن ترکاریها و ترهای تازه و فواکه و قتیکه بایشان میسر نشود و عارض میشود و همچنین مردمان و سپاهیان
فوجی را هرگاه مدتها بر معرکه حاضر باشند و بسبب آن از اغذیه متعدده جدیده و فواکه وقتیکه باز مانند هم این مرض عارض میشود

فصل هفتم در اسکروی

وهمچنین در هندوستان اکثر مقیدان را در محبس زیاده عارض میشود زیراکه خوردن اغذیه جیده و فواکه و ترکاریهای تازه در محبس ایشان را میسر نمیشود و کسانی فقرای میشود زیراکه برای دیدن هما پخود سفر دور و دراز میکنند و از مفلسی غذای جیده نمی یابند و اکثر در حالت گرسنگی بسر میکنند یا غذای یابس میخورند هم این مرض پیدا میشود و همچنین مفلسان که در شهرهای بزرگ که آنجا هر چیز زیاده گران میباشد و سکونت میورزند از نایابی اغذیه جیده مبتلا درین مرض میشوند العلامات علامات ابتدائیه اکثر موجود میباشند و هرگاه عمور استان ملتحمه های دندان این مریض را ببینند قدری بر آنها ورم هم مائل بسیاهی دیده میشود و بادنی حرکت و صدمه و از مسواک گرانی خواه از بیخ دندان خون جاری میشود و هوای دهن ایشان همیشه بدبو میباشد بسبب خرابی خون و قوی نفسانی و بدنی اینها ضعیف میباشند و چون مرض زیاده گردد ورم بن دندان زیاده میشود و بر کناره های آن زخم پیدا گردد و از جمله اینها ریم بیرون می آید و گاهی چون کس [illegible] مرده خارج میشود و دندان بزودی متحرک و ساقط میشوند و قدر که مرض زیاده میشود بوی دهن زیاده متعفن میگردد و چون جلد و زیر آن عروق صغار ریخته آثار سرخ مائل بسیاهی ظاهر میشوند و خون از بینی و دهان و معا و مثانه بار بار جاری میگردد و دو ساقین پا ورم بطور دوالیسی از ریختن آب در غشای غائط و از زیر جلد پیدا میشود و عضلات که بسبب فخذین قریب اند متورم میشوند و اگر خراش یا زخم قلیل [illegible] آید مندمل نمیشود و باقی میماند [illegible] زخم غالب میشود و از آمدن خون جدید دانه انگور پیدا نمیشود بلکه آنچه فایبرن ولانگرسان گوشت برای اندمال زخم [illegible] میریزد از ان [illegible] پیدا نمیشود و در عروق صغار باز منجذب میگردد و از حیثیت زخم ملتحم نگردد و روز بروز متعفن میشود و هم درین مرض اکثر [illegible] پیدا میشود و از آن بدشواری صحت حاصل گردد و چون مرض زیاده باشد و مزمن شود از ان ورم عابر [illegible] که از ضعف و خرابی خون و ضعف بدن در تا ئفالس هیجرو غیره پیدا میشود انجا هم در اعضای باطنه مثل ریه و کبد پیدا میشود و گاهی در خریطه غشای آید [illegible] مثل غشای بیرونی قلب یا در غشای پلورا یا در غشای باریطون [illegible] آب میریزد و بسبب آن مریض هلاک میشود و اگر ازین هلاک نگردد از ضعف دل و دماغ بادنی حرکت غشی پیدا کرده دفعةً میمیرد یا بتدریج از زیادتی ضعف و کمزوری هلاک میگردد و هرگاه درین مرض ورم حار پیدا شود در کدام عضو در ان وقت البته تپ حادث میشود و در غیر حالت ورم درین مرض حمی نمی باشد و بدن مریض هم زیاده لاغر نگردد و همچنین قوت هاضمه معدی هم زیاده ضعیف نمیشود بلکه آنچه میخورند هضم میکنند و در افعال دماغ هم هیچ ضعف اختلال یا فساد عقل درین مرض نمیباشد و اگر مرض تا حد غایت خود نرسیده باشد بلکه مبتدی یا در وسط باشد و علاج صحیح میسر شود مریض صحت هم یابد العلاج اول سبب مولد و اسباب معینه را دریافته در پی دفع کردن آن شوند پس بعد اغذیه جیده و ترکاریهای تازه آنچه میسر شوند خصوصاً آلو و گل گوبهی و بیخ شلغم و ترب تازه و فواکه و قیقه مثل لیموی شیرین و نارنگی و چکوتره و لیموی ترش بخورانند و اگر تره ها و ترکاریهای تازه میسر نشوند آب لیموی کاغذی از نیم اونس تا یک اونس همراه آب ساده بنوشانند و نوشانیدن شیر تازه درین مرض بسیار مفید است و همچنین

خورانیدن قند سیاه در آب که شکر خام است یعنی مغنیسیا سفید نمایند و ازادویه سائٹرک ایسڈ همراه کدام پٹاس مثل
پٹاس بائی کارب یا پٹاس سائٹراس با جمله آنچه در خون مانند بنوشانند اما آنچه از پٹاشات که در خون نمی مانند بلکه همراه
مفسد چیزی از خون اخراج میکنند مثل سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ پٹاس یا فاسفیٹ آف سوڈا یا فاسفیٹ آف پٹاس
پس از نوشانیدن آنها اجتناب واجب است که آنها مضر میشوند بذریعه اسهال و ادرار خود هم خارج میشوند و ایضا باخراج
آن نمک خون را ضعیف میسازند و ایضا ٹنکچر اسٹیل نوشانیدن درین مرض بسیار مفید است که تقویت خون و عروق هر دو ازان
حاصل میشود و هم قوی ایسڈ نائٹرو [illegible] سائٹراس [illegible] تولید دم زیاده نافع می آید همیشه مریض را در هوای صاف دارند و جلد مریض را
هم خوب صاف دارند و در هوای صاف گردانند خواه سوار کرده یا پیاده و برای دفع کردن عفونت لثه سلوشن میگنیٹ پٹاش
بر لثه نهند یا آب کاربولک ایسڈ آلوده بر آن اندازند و برای تقویت لثه کاسٹک [illegible] نقره محلول با آب که پنج گرین ازان در یک اونس
حل کرده باشند یا شب یمانی محلول با آب بر لثه طلا سازند فقط [illegible] و ایضا باید دانست که تسمیه امراض معدوده بامراض
دموی که بحث آنها مشهور است بسبب فساد و خرابی خون پیدا میشوند و باسم خاص موسوم اند بجهت قربت سبب [illegible] اصطلاح اطبا ست
نه بسبب حقیقت چه [illegible] حقیقت کدام مرض نیست که در آن در خون کدام تغیر از مجری صحت واقع نشود لانه هو الاصل
والمادة فی البدن و بنا برین بر جمیع امراض ممکن است که مرض دموی صادق آید با جمله ازین امراض آنچه بحسب ترتیب الطب
موافق کتب [illegible] ذکر در ذیل امراض [illegible] مثل [illegible] و استسقا و مرض گلا [illegible] و مرض [illegible] و غیره آنها را
در کتاب امراض خاصه [illegible] ترتیب [illegible] امراض موافق کتب [illegible] و آنچه [illegible] ازان کتب یافته شده اند
و نادر را [illegible] کدام عضو خاص بوده آنها را درینجا نوشتیم که محل ذکر امراض عامه است و چونکه ورم شرائین و وسیع
شدن آنها و [illegible] ازان امراض عامه اند لهذا خواستیم که بعد ذکر مطلق اورام حاره و بارده و [illegible] آنها را هم
ذکر کنیم تا مناسب تمام باشد فقط [illegible] فصل [illegible] ورم شریان [illegible] و چونکه قبل بیان مقصود دانستن حقیقت شریان
ضروریست لهذا اولا بیان تشریح کرده [illegible] ذکر [illegible] آن کرده خواهد شد باید که شریان عضوی است مجوف طویل [illegible]
[illegible] و کار رسانیدن خون را از دل برای تغذیه جمله اعضا جمیع بدن میرسانند و آنرا بزبان انگریزی
آرٹری بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی نامند زیرا که در لغت
[illegible] آیر بفتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون رای مهمله بمعنی هوا و ٹرائن بفتح تای هندی و رای مهمله و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون بمعنی بودن اندرون [illegible] است و مراد ازان بودن هوا در ان عضو است و وجه تسمیه
آن باین اسم آنست که چون قدمای یونانیین در تشریح بعد الموت همیشه شرائین را خالی یافتند لهذا دانسته بودند که
در جوف [illegible] ان جسم هوائی بوده وقت حیات [illegible] اعضا [illegible] جسم مملو از هوا آنرا نام کردند با لجمله وقت
تشریح شریان [illegible] از سه طبقه [illegible] یافته میشود که یکی ازان بیرونی و آن داخلی است و یکی درمیان هر دو و آن [illegible]

متوسط است و یکی بالای هر دو که ملاقی لحم است و آن طبقه خارجی است و هم سوم هست و غشای داخلی هم مرکب است و غشای طبقه
دو تا دیده میشود یکی از آن داخلی و دیگر خارجی و این ... بسیار رقیق و در هم شده و این مثل غشای ... بالای ...
رقیق بسیار تیره و مثل ... که ... آن بر ... غشای خارجی آن قدری غلیظ و در آن
در طول لیفهای لحمی لاستیک ... که از آن ... زیاد میشود و غشای متوسط شریان هم دو تا است
یک نوع آن که جانب باطن ... غشای اول داخلی ... لیفهای لاستیک زیاده اند و نوع دیگر آن
که بالای نوع اول بود ... از عضلات ... و طبقه غشای ثالث شریان که طبقه خارجی است از غشا
مانند دار و ریشهای لاستیک ... و طبقه متوسط و طبقه داخلی نیز زیاده غلیظ است
لیکن غلظ آن در ... بزرگ زیاده ... و در صغیر ... متوسط ... زیاده میباشد اما در شرایین کبار مثل
آئورت و غیره ... طبقه غشای متوسط زیاده غلیظ میباشد و آنچه شرایین صغار که در دماغ و نخاع میروند در آنها
طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار باریک میباشند زیرا که درین عروق بسبب ... حرکت ضرورت ... آنها قلیل است
و چونکه شرایین و اورده با هم منفصل از یکدیگر شده در عضلات ... میروند لهذا ... که اینها کبار ... میباشند
هر دو در غلاف غشای پیچیده در عضلات و ... قائم ... ماند و غلاف آنها هم از غلاف
عضلات میباشد که آن از غشای ریشه دار بود و درین غلاف غشای ... هم میباشد که بسبب آن غلاف غشای
ریشه دار با عروق و شرایین ... و بر آنها قائم ... ماند گاهی درین غلاف همراه شریان دو ورید ریشه کدام
عصب هم شریک گشته در بدن ... شرایین و اورده کبار ... و منقسم ... شاخهای صغار میشوند و درین
وقت این غلاف بر آنها معدوم میگردد و طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار رقیق میشوند و چون در کوچکی این شاخهای
صغیر مثل عروق شعریه رسند درین وقت فقط یک نوع رقیق ... که مثل غشای ... دو نوع که در طبقه غشای
داخلی شریان بوده باقی میماند و غشای بیرونی آنهم که از ... های لاستیک بود ... میشود و برای تغذیه شرایین در
هر شریان گاهی خود شاخهای صغار آن که از فروع متوسط آن میروند یا شاخهای باریک که از شاخهای متوسط
شریان دیگر پیدا شده باشند در غلاف شریان مذکور و اندرون جسم آن داخل میشوند و بعد تغذیه شرایین
خون سیاه آنها بذریعه شاخهای صغیر ... که از شاخهای صغار شرایین ... هر شریان پیدا شده اند از شریان
خارج میشود و ریشهای عصب ... برای رسانیدن قوت حرکت ... اختیاری ... هم ریشهای ... اعصاب ...
برای رسانیدن قوت حس در عضلات شرایین می آیند و تا اینجا از تشریح شرایین آنچه که دانستن آن ضرورت ...
شد اکنون بدانکه در شریان هم گاهی ورم پیدا میشود چنانکه در دیگر اعضا حادث میشود و ورم شریان را ...
... و ... راجع تامی ... و ... های ... و ... سرای ... [illegible]

قناة تحتانی و کسر تمامی سپندی و سکون بین چهار یعنی ورم شریان نامند لیکن ورم شریان در حال حیات کمتر
محسوس میشود و تشریح بعد الموت البته ظاهر میگردد و همچنین این ورم در جمله شرائین عام نمیشود بلکه در بعض خاصه در
شریان آاورطا که شریان عظیم نابت از ابهر قلب است پیدا میشود و این ورم هم گاهی اکیوت یعنی حاد قوی الاعراض
و زمانی کرانیک یعنی مزمن خفیف الاعراض میباشد اما هرگاه حاد بود پس مشابه بود ورم غشای داخلی البطن قلب که آنرا
اندوکاردائیٹس گویند میباشد یعنی درین طبقه غشای داخلی شریان غلظ و زیادتی مقدار ولینت و اختلاف در ارتفاع
انخفاض سطح باطن آن بسبب سختی فایبرن حادث میشود و گاهی وقت تشریح دیده میشود که این فایبرن درمیان طبقه داخلی
ومتوسط یعنی زیر طبقه داخلی ریم میگردد اما هرگاه ریم از فایبرن درینجا در عضوی پیدا میشود اکثر این ریم همراه خون در شرائین صغار آن
عضو میرسد و از آن شرائین صغار این عضو که دران ورم شریان کبیر پیدا شده بود رسیده داخل میشوند و از انسداد آنها امبولزم
یا مارتفکیشن یعنی فساد عضو پیدا میشود و هم شریانیکه دران این ورم حاد پیدا شده دران دوران خون بند میشود زیراکه از ورم راه
جریان خون بند می شود و هم این شریان سخت میگردد بسبب اینکه خون دران منجمد شده جرم آن باقی ماند مثل عصب
مصمت میگردد و در حس است چون قلیله صوتی محسوس میشود السبب اکثر از رسیدن صدمه قوی یا زخم شریان و گاهی
بسبب روماتیزم هم این ورم پیدا میشود العلامات هرگاه در آاورطا این ورم پیدا شود علامات ورم غشای
داخلی البطن قلب مثل تپ و درد و خفقان و قلق و کرب و ضیق النفس پیدا میشوند و تفرقه در ورم شریان و ورم غشای
داخلی البطن قلب بدشواری کرده میشود زیراکه اکثر این ورم با ورم غشای داخلی قلب یافته میشود و دانستن آن در حیات
دشوار است لیکن هرگاه آله استیتھسکوپ را که مقیاس الصوت است بر اول مفصل عظام صدر که زیر مفصل ترقوه است
نهاده بشنوند آوازی غیر طبیعی مثل آوازیکه در ورم غشای باطنی قلب شنیده میشود مسموع میگردد و سبب این آواز
غیر طبیعی آنست که چون درینجا در طبقه غشای داخلی شریان بسبب ورم در سطح آن خشونت و اختلاف در ارتفاع و
انخفاض پیدا میشود پس هرگاه خون در دوران خود درینجا ازین مواضع مختلفة الارتفاع و الانخفاض مرور میکند
از اصطکاک و ملاقات آن اجزای مختلفه این آواز غیر طبیعی پیدا میشود اما فرق بینهما آنست که در ورم غشای باطن
قلب این آواز بر محل دل شنیده میشود و درین مرض بر مقام خاص صدر که مذکور شد و اینجا شریان مذکور زیر صدر
میباشد مسموع میگردد و هرگاه این ورم در شرائینی که در اعضای دیگر که از دل دور اند پیدا شود درین وقت در هر عضو که
باشد سوزش و حرقت دران عضو در طول آن تا جائی که شریان مذکور آنجا رسیده باشد معلوم میشود و چون بر محل سوزش
انگشت نهاده غمز کنند بجای سوزش درد در محل این شریان در طول عضو محسوس میشود و لهذا هرگاه بر پیدا شدن
این علامات علامات امبولزم یعنی منسد شدن این عضو پیدا شده علامات فساد عضو مذکور ظاهر میگردند العلاج
علاج عام اینست که مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند و هیچ وجه حرکت نه دهند و آنچه در علاج انفلمیشن یعنی ورم حار

نوشته شده عمل آرند و هرگاه این ورم مزمن باشد و این اکثر بعد موت ظاهر میگردد و در حیات بدشواری بیان اطلاع حاصل
میشود با لجمله درین هم فایبرن در طبقهٔ داخلی شریان میریزد چنانکه در ورم حاد نوشته شده لیکن این فایبرن اکثر در نیجا تحت
میشود و بعد صلابت اطراف آن نرمی پیدا میگردد و غشای داخلی شریان از غمز آن منفجر میگردد و این فایبرن که متحجر شده
بود از ان بیرون آمده در جوف شریان داخل میشود و از ان راه آمد و رفت خون سد شده انیورزم در ان پیدا میگردد و آن
حالت را آتیرو ما گیشن بمد و فتح الف و فتح سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح شین معجمه و سکون نون نامند و آن معنی حالتی ست که از حرکت خاص دران آن تحولات پیدا میشود و گاهی از رسیدن
این فایبرن در غشای داخلی شریان و از غمز آن غذا بان غشا نمیرسد تا اینکه بعد چند روز از نایابی غذا این
غشا مرده و نرم و ضعیف گشته فانی میگردد پس بعد آن شریان ضعیف شده از حرکت خون شق گردد یا از آمد
خون وسیع گردد و این مرض خاصة در شریان عظیم موسومه اورطا و شاخهای کبار آن اکثر پیدا میشود السبب
اکثر از مرض الیبومن یوریا که ایسٹ بز آن امیگوید هم و در مرض نقرس و آتشک پیدا میشود و کسیکه بسبب این امراض مستعد
برای این مرض باشد او را از زیاده حرکت و مشقت بدنی یا از صاعد شدن بر منازل مواضع عالیه که بسبب آن
حرکت دل زیاده شود اعانت و استعداد زائد برای حدوث این مرض حاصل میشود العلامات عمده علامات آن
ضعف نبض در اقطار ثلثه آنست و هم ضعف بدن و جمله قوی بدنیه و اکثر علامات انیما یافته میشود العلاج
علاج عام آنهم آرام رسانی مریض طویل و باز داشتن آن از جمیع حرکات ست باقی علاج انیمیا نمایند فصل

نوزدهم در انیورزم و آن بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و کسر رای و سکون زای معجمه
و میم آنست که شریان در جای خاص خود وسیع و کبیر گردد و در ان وسعت ضربان و حرکت ضربانی موجود بود
و آن بر دو قسم ست یکی آنکه شریان در محل خاص از هر جانب خود وسیع و کبیر شود دوم آنکه در یک جانب خود وسیع و
کبیر گردد و از دیگر جوانب بر مقدار طبیعی باشد و فرق بینهما اینست که در قسم اول غشای داخلی آن محفوظ از انشقاق
میباشد و در قسم ثانی غشای داخلی آن در جانبی که وسیع شده شق میشود و گاهی نوبت انشقاق تا طبقهٔ غشای
متوسط هم میرسد و فقط یک طبقهٔ خارجی شریان باقی میماند و این مرض اکثر بعد گذشتن چهل سال از عمر عارض میشود اما
در اشخاص جنگی و فوجی بسبب پوشیدن لباس و غیره اشیائی که بر بدن تنگی می آید و از ان منتشر شدن شریانها
و عروق شود قبل چهل سال هم پیدا میگردد و هم این مرض در مردان بنسبت زنان زیاده میشود السبب سبب عام آن
زیاده صرف کردن زور و قوت بر چیزی ست که از ان حرکت دل قوی و کثیر شده خون بالقوت از خود دفع کند و
از ان خون در شریان زیاده و بقوت آید و گاهی از رسیدن صدمهٔ قوی هم طبقهٔ غشای داخلی شریان شق میگردد
و هم از ورم مزمن شریان که در مرض البیومن یوریا یا در نقرس یا در آتشک میشود هم این مرض پیدا میگردد العلامات گاه

انیورزم دیگر که در شریان پیدا شده [illegible] که در راه شریان مذکور زیادتی مقدار مدور مثل سلعه پیدا میشود
و درین سلعه [illegible] حرکت شریان [illegible] و ارتفاع و انخفاض محسوس میشود و چون دست بران
نهاده احساس [illegible] وقتی [illegible] حرکت [illegible] که از داخل شدن خون دران پیدا میشود زیر دست
محسوس [illegible] شریان [illegible] زیاده و انبساط آن درینجا بسبب ضعف عضو و اغشیه
که از انیورزم پیدا شده [illegible] آلات سمع الصوت را بران نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی
حرکت [illegible] میشود و این آواز مشابه باوازی است که از منفخ زرگران وقت دم
دادن [illegible] شریان بدل واقع شود وقت حرکت شریان از
[illegible] حرکت انیورزم و حرکت انیورزم و
حرکت [illegible] انیورزم باشد دران حرکت از حرکت شریان
در ارتفاع و انخفاض [illegible] وسیع نگردد چنانکه در انیورزم وقت حرکت
[illegible] مذکور خون وقت حرکت شریان در جسم آن
می آید [illegible] از حرکت شریان [illegible] انیورزم اکثر جابجا در آورطا پیدا میشود از ان
در حصه های [illegible] آورطا که [illegible] اول [illegible] جانب پائین صدر رفته قدری بلند شده
[illegible] قفار ظهر نازل [illegible] شکم میرسد و درین [illegible] ساعد ان را
[illegible] آورطا [illegible] آورطا یعنی محراب آورطا و این تقسیم
مطابق واقع است و حصه نازل [illegible] آورطا [illegible] صاعدان جای تمام میشود که از انجا محراب شروع شود
و حصه نازل آن از جای [illegible] که آنجا محراب [illegible] و جای [illegible] وقوع آن در آورطا محل آن اینست که
کجه گاه این شریان عظیم از پرده شکم و صدر [illegible] در شکم [illegible] بالای فقار ظهر تا حدی میرسد که از ان شاخهای
کبیره پیدا شده در رجلین [illegible] تا حد پیدا شدن شاخهای مذکوره [illegible] اکثر انیورزم واقع میشود اما هرگاه در حصه صاعد
انیورزم پیدا شود [illegible] باشد [illegible] اما هرگاه کبیر شود پس درین وقت بر کناره استخوان
سینه در جانب راست صدر جائیکه متصل [illegible] از اضلاع صدر یعنی اول و دوم
با استخوان سینه متصل شده [illegible] پیدا میشود و چون [illegible] آواز [illegible] هرگاه بر محل مذکور
دست نهاده احساس حرکت کنند اگر انیورزم صغیر است با حرکت قلب [illegible] اثر حرکت ضربانی زیر انگشتان انجا هم محسوس میشود لیکن
[illegible] حرکت معلوم نگردد و اگر انیورزم کبیر بود [illegible] انیورزم [illegible] حرکت آن محسوس میشود و هرگاه [illegible]
نهاده بشنوند در صورت صغیر بودن آن [illegible] غیر طبیعی [illegible] مذکوره [illegible] شنیده میشود و اگر کبیر بود یا

این آواز صدمه و مدافعت جسم آن که بسبب حرکت از متصل شدن آن از ین آله پیدا میشود محسوس میگردد و هر قدر که
اینورزم کبیر میشود و از عمر آن دیگر اعضای قریبه آن متغیر میشوند و اذیت آنها ظاهر میشود مثل اینکه وریدکبیر که در جانب راست
عنق خون را از دماغ بدل میرساند و همچنین وریدکبیر که از دست راست خون را در دل می آرد و هر دو درینجا متصل
باهم شده اند منغمز گشته خون را بدشواری می آرند و از ان سیاهی بر وجه و بر جلد دست راست و ثقل در سر و وجه و
دست پیدا میشود و هم عصب محرک پرده شکم که آن را فرینک نرو بلغت انگریزی میگویند و آن عصب مرکب است از
ریشه های نهم تا کانشاک و سیمیتی تیکیت از اعصاب نخاعیه عنق و از گردن نازل شده از پس حصه صاعده آاورتا در
پرده شکم می آید و بسبب آن پرده شکم کار خود میدهد پس این عصب هم منغمز میشود و از انغماز آن پرده شکم در جانب
راست از کار خود عاجز و قاصر میگردد و از انهم در تنفس دشواری ظاهر میشود و بسبب انغماز ریه و اصل آن زیر این
اینورزم خون و هوا هر دو بخوبی در ریه نمیروند و از ان بسهولت بر نمی آید پس ضیق و عسر در تنفس و گاهی و بدم ریه
هم پیدا میشود و درین وقت نفث دروم ریه می آید و درین هم بر می آید و گاهی از غمز آن دل بسوی پرده شکم میلان میکند
و سر قلب بزیر آمده با پرده شکم متصل میگردد و از انهم منغمز میشود و از ان حرکت قلب بدشواری صادر گردد و خفقان پیدا میشود
و چون طعام خورده شود از زیادتی حجم معده از امتلای غذای و منتفخ شدن پرده شکم نهایت اذیت و کرب در مریض
پیدا میشود و هرگاه اینورزم در آخر حصه صاعده قریب شروع شدن حصه محرابی است برسد درین وقت شاخ
شریان آاورتا که بدماغ از جانب راست رسیده و هم شاخ آن که در دست راست آمده حرکت این هر دو شریان
خفی و ضعیف میشود زیرا که چون درین وقت قلب متاذی شده خون را از خود بقوت دفع میکند ازین سبب این خون
در محل اینورزم بقوت نمی آید و قوت آن بهمین جا زیاده صرف میگردد و قدری قلیل از ان درین شاخهای مذکوره
می آید ازین سبب حرکت آنها کم میشود و ضعیف میگردد و هرگاه در حصه محرابی این شریان اینورزم واقع شود علامات
عامه اینورزم جمله موجود میباشند لیکن اینجا ورم زیرا استخوان سینه در وسط آن محسوس میشود و آواز غیر طبیعی خون هم بذریعه
استیتهسکوپ مسموع میگردد و چون انجا انگشت زنند آواز جسم مصمت از نیجا بر می آید پس هرگاه درین حصه اینورزم
جای واقع شود که از انجا شاخ آن رسته در جانب چپ بدماغ میرسد درین وقت نبض و حرکت این شاخ ضعیف و خفی
گردد و جرم آن لین میشود و اگر زیاده شده اینجا تا جای رسد که از انجا شاخی از ان بدست چپ هم میرسد درین وقت نبض
شریان دست چپ هم لین و ضعیف و قلیل الحرکت میشود و ایضا هرگاه اثر غمز آن بر استخوان سینه میرسد این استخوان
رقیق گشته و در ذات خود منجذب شده ضعیف میگردد و دران درد شدید پیدا میشود و هم درین استخوان برآمدگی
ظاهر میگردد و هرگاه غمز آن در جانب خلف شریان مذکور افتد و از ان قصبه منغمز شود سرفه پیدا میگردد و بلع دران
به دشواری داخل میشود و چون غمز آن بر مری معده افتد درین وقت انچه غذا و آب و غیره منیوشند به دشواری در معده

داخل میشود و هم از زیادتی این انیورزم گاهی ریشه عصبی برای پیدا کردن آواز از تیو ما کا سنگاک در عضلات حنجره آمده منتشر
میشود و از آن گاهی استرخاء در عضلات حنجره پیدا شده آواز از حلق بر نمی آید و گاهی آواز غلیظ و خشن میشود و گاهی از انضغاط
این عصب ها تشنج در قصبه پیدا میشود که مطلقاً هوا در قصبه نمیرود و از آن مریض هلاک میگردد و هرگاه انیورزم در حصه
نازل آن که موسوم به ڈی سنڈنگ آئورٹا تھوراسک است پیدا شود و این قسم بسیار قلیل حادث میشود زیرا که حرکت دوران
خون درین حصه به خفت و سهولت میشود زیرا که اینجا مقدار خون و هم زور و قوت خون که از دل بر آن می آید کم میباشد
[illegible] زیاده از قوت دل [illegible] حصه عراقی آن [illegible] این قسم پیدا شود پس معرفت آن دشوار بود و یاد داشتم که مقدار آن کبیر
گردد کرا هم علامت خاص بر آن دلالت میکند اما هرگاه مقدارش کبیر شود درین وقت از انضغاط [illegible] جا بجا بر شانه
و عنق و در حصه یسار سینه و ایضاً در حصه یسار پشت درد میشود و ایضاً از زیاده شدن آن چون اثر ضرر بر فقار ظهر میرسد از
استخوان ظهر این منجذب میشوند و محل فقار از استخوان خالی میگردد و در ناحیه فقار ظهر شروع شده تا اضلاع و پهلو
میرسد و همچنین اعصاب که در اینجا از نخاع میروند منضغط میشوند و از انضغاط آنها هرجا که این اعصاب میروند در آن عضو هم درد
میشود و ایضاً از منضغط شدن ریه و هم ریه و از منضغط شدن اصل ریه ضیق و عسر نفس و نفث الدم پیدا میشود زیرا که در قصبه ریه
هم که آنهم اصل ریه است بسبب منضغط شدن آن انیورزم مذکور اول ضعف و کمزوری از نایابی غذا پیدا میشود و بعد
آن زخم در آن حادث گردد و بعد پیدا شدن زخم در قصبه ممکن است که نفث الدم بدین سبب شود گاهی از زخمی شدن
کردن شریان یا ورید قصبه ریه یا از شکافتن و زخمی شدن این انیورزم هرگاه بسوی ریه بشکافد و همچنین گاهی از منضغط
شدن اصل ریه یا منضغط شدن [illegible] فساد عضو و تعفن در ریه پیدا میشود زیرا که از انضغاط اصل ریه خون بقدر
کافی در ریه نمیرود و از انضغاط عصب مذکور قوت عصبیه که از [illegible] در ریه نمی آید پس از این اسباب تعفن در آن
پیدا میشود و هرگاه انیورزم در حصه شریان مذکور که در شکم زیر پرده شکم است پیدا شود و آنرا ابڈومنل آئورٹا انیورزم
میخوانند و این انیورزم به محاذات فقار ظهر در وسط شکم مثل سلعه محسوس میگردد و در آن حرکت ضربانی در ارتفاع و انخفاض
و در عرض آنهم معلوم میشود و چون استیتسکوپ را بر آن نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی حرکت دم مذکور در سابق از آن شنیده
میشود و نبض شریان ساقین در آن ضعیف و قلیل میگردد زیرا که قوت حرکت خون در محل انیورزم صرف میشود اینجا خون
قلیل و ضعیف الحرکت می آید و از عظم آنهم در عظام فقار ظهر لینت و انجذاب پیدا میشود لیکن بنسبت انیورزم که در سینه
پیدا شود و آنرا بلغت انگریزی انیورزم تھوراسک گویند اینجا نقصان عظام ظهر کم میرسد زیرا که بسبب لینت شکم
اینجا انیورزم بسوی خارج زیاده ملتفت میشود و هم اینجا درد بر محل فقار ظهر و بر خاصره و بالای عانه و ورک و ساقین
پیدا میگردد و این درد وقت قبض شکم زیاده میشود انجام انیورزم مطلقاً بد است و خاصه هرگاه در حصه های ثلثه
این شریان که در سینه اند واقع شود بدتر است چه از منفجر کردن آنها اکثر خفقان اسرع [illegible] پیدا میشوند که از آن

مریض هلاک میگردد یا از اذیت دائمی آن رفته رفته ضعیف شده میمیرد و گاهی خود فرجه اینورزم شگافته خون کثیر از ان جدا جاری میشود که از ان دفعةً مریض هلاک میگردد چنانکه هرگاه در حصه صاعد واقع شود اکثر انجامش اینست که خون کثیر از ان جاری شده در خریطه دل مجتمع میشود و بسبب آن حرکت دل بند و حرارت مختنق شده مریض میمیرد و هرگاه در حصه محرابی اینورزم پیدا شود از ان خون در قصبه ریه بسبب پیدا شدن زخم در قصبه و شگافتن اینورزم در ان زیاده ریخته باتجاد نفث الدم یا بند شدن دخول و خروج هوا هلاک میکند یا در مری معده ریخته با یجاد قی الدم قتل میکند و چون در حصه نازل آن اینورزم واقع شود درین وقت اکثر پلیوراکه غشای آبدار پهلوست از ان خون جاری شده میرسد و از ان ریه منغمر شده کارش متوقف گشته هلاک میشود و هرگاه در حصه شریان شکم پیدا شود این اینورزم شگافته خون را در باریطون می اندازد و از ان از امتلای غشای مذکور به خون و هم از رسیدن صدمه انصباب خون ورم حار در ان پیدا شده مریض بزودی هلاک میشود لیکن گاهی از علاج هم صحت میشود علاج علاج عام اینست که حرکت دل مریض را کم کنند پس بنابراین آنرا بارام تمام تا مدت دراز بر پلنگ خوابانند تا حرکت بدنی بند شده حرکت قلب کم شود و از اغذیه چیزی خورانند که مقدار قلیل آن غذای کثیر دهد و آن را هم بقدر قلیل خورانند تا معده زیاده ممتلی نشود و تدارک تقلیل مقدار خورانیدن چند بار نمایند و این اهتمام بهر آنست که اگر غذای کثیر یکبار خورده شود و از ان معده زیاده ممتلی گردد و از ان نیوماگاستک متاذی شده برای دفع کردن اذیت خود خون کثیر از دل بطلبد پس برای فرستادن خون کثیر حرکت دل زیاده میشود و مقصود کم کردن حرکت است و کار از حرکات نفسانیه مثل غم و غضب هم مریض را باز دارند چه ازین کیفیات هم حرکت قلب زیاده میشود و دوا چنان نوشانند که حرکت دل را کم کند مثل ڈیجی ٹیلس یا ایکونائٹ و نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاش از پنج گرین تا پانزده گرین روزانه سه بار باین مریض با رعایت شرائط سابقه علاج جدید و بسیار مفید است زیرا که ایوڈائیڈ مقلل حرکت قلب و مجمد خون است و از انجماد خون خوف انشقاق شریان برطرف میشود و هم در ان قوت می آید و آخر رفته رفته مقدار اینورزم صغیر میگردد و برای تقلیل وجع افیون خورانند و مارفیای محلول با ب بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند و همچنین موافق هر عرض علاج خاص آن نمایند لیکن هرگاه از انضمام قصبه ریه در ان تشنج قوی پیدا شده خوف هلاکت مریض شود درین وقت چنانکه در کروپ امر شگافتن قصبه کرده شده همچنین اینجا هم آنرا شگافته مجری برای کشیدن نفس در ان اندازند و کاسه هرگاه اینورزم که در حصه محرابی شریان مذکور شود مری معده منغمر شده از دراد غذا دشوار شود بذریعه زراقه غذا در امعا رسانند و در اینورزم که در حصه صاعد شریان یا در حصه محرابی میشود چند تدابیر بطور اعمال جراحی کرده میشوند یکی آنکه شاخهای شریان مذکور را که از جانب راست صدر بسوی دماغ و دست راست میروند می بندند تا دوران خون در محل اینورزم بند شود و همچنین شاخهای آنرا که از جانب چپ سینه

در دماغ و دست چپ پیدا شده بود لیکن فاعلین و مجربین این عمل گفته اند که درینجا فائده این عمل بطور کامل [illegible]
شده دوم آنکه در خریطه انیورزم تارهای نازک طویل دقیق را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس باشند بکمال
آهستگی بخوبی داخل میکنند که تارهای مذکوره اندرون خریطه آن انیورزم پیچیده شده در آنجا بمانند تا سر آنها خون
و فائبرن [illegible] منجمد شود و از آن مقدار انیورزم صغیر گردد سوم آنکه سوزن در خریطه انیورزم خلانند و یک تاری
در نقبه سوزن مذکور اندر اخته این تار را با زنجیر برقی پیوسته کنند و یک بوتام جستی بر جلد بدن قریب سوزن مذکور
نهاده یک تاری برای این بوتام بسته زنجیر برقی را حرکت میدهند تا برق بذریعه تار سوزن و سوزن در جلد و
خریطه انیورزم [illegible] با خون ملاقی شود و از آن باز بذریعه خون و لحم در بوتام جستی بسبب [illegible]
می آید و از آن بذریعه تاری دیگر [illegible] در زنجیر برقی [illegible] دوران [illegible] دوران
برق خون منجمد میشود و باید دانست که [illegible] انیورزم که اندرون سینه در حصه های شریان میشود [illegible]
و در انیورزم که در حصه شریان [illegible] میشود [illegible] آنها در [illegible] غیر جائز بلکه [illegible] است [illegible]
در انیورزم حصه شریان [illegible] کرده میشود و آن تدبیر چهارم از اعمال جراحی است پس آن اینست که بر این حصه شریان [illegible]
در آن انیورزم باشد چنان اثر [illegible] رسانند که آمدن خون در آن بند شود و این تدبیر اکثر [illegible] انیورزم [illegible] در حصه
شریان که در صدر اند واقع شود نباید کرد و طریقه این عمل آنست که کدام شی ثقیل مثل قطعه سرب یا آهن یا خشت بر این
شریان نهاده و بسته بذریعه [illegible] آنرا چنان [illegible] مضبوط بندند که مانع از جریان خون درین
شریان گردد چه ازین حیله خون در شاخهای آن که [illegible] رفته اند نمیرود و بسبب آن در محل انیورزم هم نمی آید بسبب
[illegible] در خریطه است بعد چندی منجمد شده مقدارش صغیر میگردد فقط [illegible] ایضا باید دانست که گاهی بلا صدمه [illegible]
حرکت ضربانی در حصه شریان [illegible] قریب معده باشد زیاده محسوس میشود خصوصا در نسوان و بیماران مرض [illegible]
[illegible] و مریضان مرض [illegible] و در کسانیکه ضعیف العصب باشند و سبب آن اکثر ضعف عصب [illegible]
[illegible] که بسبب آن طبقات [illegible] شریان [illegible] و ضعیف شده از حرکت خون [illegible] متحرک میشوند یا عضلات
[illegible] آن ضعیف [illegible] عضلات [illegible] در عرض [illegible] مانع [illegible] پس آنها زیاده حرکت میدهند لهذا این
حرکت در ارتفاع و انخفاض زیاده محسوس میشود و در عرض زیاده وسعت نمیباشد و علامات مقام معده یا قریب
[illegible] این حرکت ضربانی زیاده یافته [illegible] و این حرکت معاون با حرکت قلب میباشد و هم این حرکت در ارتفاع زیاد
بود و در عرض کم میباشد بخلاف انیورزم که در آن در [illegible] قطر حرکت زیاده محسوس میشود و ایضا مقدار شریان مذکور
[illegible] طبیعی آن میباشد در جای زیادتی در مقدار محسوس میشود و حرکت نبض شاخهای آن طبیعی میباشد و ازین
ثابت میشود که انیورزم نیست چه در شاخهای شریانیکه در آن انیورزم بوده باشد نبض چنان ضعیف میباشد که محسوس

نیکو دور شد که اثر قوت تحریک قلب با [illegible] ابطء رسیده شود تا شاخهای آن [illegible] و ایضاً حرکت شاخهای
آن [illegible] حرکت قلب می باشد فنقول [illegible] العلاج هر سبب که باشد [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] علاج [illegible]
[illegible] عصب [illegible]
[illegible]
روز [illegible] بار [illegible] و از این بهتر [illegible]
[illegible] عضلات [illegible] فنقول [illegible] فصل [illegible] پیشم [illegible]
بای [illegible] و سکون بای [illegible] و فتح الف و سکون بای [illegible]
و این اسم مرکب است از [illegible]
که هرگاه شاخهای [illegible] شریان [illegible] عروق [illegible]
شاخهای [illegible] متصل شده شاخهای [illegible]
و چنانکه شرائین [illegible] اعضا می باشد [illegible]
شرائین می باشند و چنانکه [illegible]
عضلات مثل شرائین مرکب اند لیکن [illegible] عضلات [illegible]
عضلات به نسبت ریشه های [illegible]
بعدم الحرکة فیه و طبقه بالای آن [illegible]
و ریشه های عضلات هم [illegible] شرائین عروق [illegible]
وریدی برای اخراج خون [illegible]
[illegible] شریانی [illegible]
[illegible] مذکور
[illegible] فلیرجع الیه [illegible]
[illegible] السبب [illegible] وقت [illegible] علاج [illegible]
زیرا که قلت خروج دم [illegible]
و چنانکه خون ناقص [illegible] حادث [illegible]
و هم هرگاه که کدام شی ناقص [illegible] اقص [illegible]

ورم پیدا میشود العلامات هرگاه ورم کم باشد قدری درد و ورم و سختی در امتداد عروق دیده میشود و گاهی قدری حمرت هم بموازات
ورید میشود ورم بر جلد محسوس میشود و حمی لین و قلیل پیدا باشد یا نوبت بحدوث تپ نمیرسد اما هرگاه ورم کبیر و زائد باشد در پی قیمت و
درد و ورم و صلابت و حمرت زیاده و تپ حاد و قوی پیدا میگردد و درین وقت خون منجمد میشود و از انجماد خون صلابت مد
هم در ورید پیدا گردد و گرد ورید ورم در غشای خانه دار و رباطیه دار پیدا میشود و پس اکثر تا این حد رسیده خود بخود یا از علاج در
اکثر اذیت با صحت میشود ولیکن سختی دران باقی میماند و بسبب آن دوران خون مطلقا بند یا کم میشود و پس اگر مطلقا بند بشود
بعد آن رفته رفته ورید صغیر میگردد و مجری آن مفقود میشود و مثل رسن زیر جلد محسوس میگردد و اگر دوران خون قدری قدری
هم دران باقی میماند بعد چندی روز ماده این صلابت در عروق منجذب شده صحت میشود و ورید بمقدار و هیئت اصلی
خود می آید و اگر ورم مذکور از حد معلوم هم زیاده شود تا اینکه ورم کبیر در غشای خانه دار حادث شود درین وقت ورید
ورم مده و ریم پیدا شده منفجر میگردد و این وقتی میشود که در خون فساد باشد که بسبب آن لائق جذب شدن در عروق
نباشد پس طبیعت میخواهد که آنرا بسوی خارج دفع کند درین وقت طبقات ثلثه ورید ضعیف و مرده شده دران زخم پیدا
میگردد و اغشیه مرده همراه ریم خارج میشوند و درین وقت علامات دیگر مثل کثرت ضعف و سفیدی لبها و ناخنها ظاهر میشود
با علامات حمی موجود میشوند و گاهی این خون منجمد در دوران خون افتاده با عضای دیگر مثل کبد و طحال و ریه فاصل
و غشای خانه دار میرسد و در هر عضو که میرسد دران ممکن است که دمل پیدا شود و درین وقت حالت اینمیا پیدا میگردد
و حال مریض خراب میباشد و خوف هلاکت آن غالب شود العلاج اول مریض عضو متورم را آرام دارند و کدام کار
از آن عضو نگیرند من بعد چون سرخی و درد ورم و درد زیاده باشد زلو بر آن چسپانند و بعد آن بر ورات عضو مثل قطعه برف
یا آب سرد نهند یا با سرکه یا گلاب یا لائکر پلمبای اسیٹیٹس بر محل ورم نهند یا آب سرد بران ریزانند لیکن گاهی مریض را
بارد بالفعل خوش نمی آید و از ان متاذی میشود درین وقت اشیای حار بالفعل مثل آب گرم ساده یا افیون یا
اکسٹریکٹ بالی سانس دران حل کرده یا آب مطبوخ پوست خشخاش بر عضو نهند یا ادویه غلیظه مثل ضماد تخم کتان یا برگ
عنب الثعلب سبز یا برگ دهتوره سبز یعنی جوز ماثل یا بعض را با بعض شریک کرده بر عضو متورم نهند و آنچه اذیت
الم سکین بستن ان مفید است لیکن در بستن ضماد برگ جوز ماثل احتیاط و نگرانی این امر ضرور است که اگر دوران سمیت پید کند
دور سازند من بعد اگر حمی باشد مسهل دهند خصوصا از ادویه که از قسم کهار باشد مثل میگنشیا سلفاس یا
سلفیٹ آف سوڈا وغیره و اگر سلوشن انتمنی را هم شریک مسهل نوشانند یا آنچه دیگر از ادویه که حرکت دل و
بدن را کم کنند همراه مسهل دهند بهتر است و بعد مسهل نوشانیدن دوای معرق مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس بهتر است
و اگر با دوای معرق هم دوای مقلل حرکت قلب را مثل سلوشن انتمنی شریک سازند نفع خواهد بود و اگر مریض بالکل
قلق باشد بعد ورم سی پوڈر دوورس پوڈر با هم نوشانند که تا سکین بعرق و هم بر آمدن خواب شوند و هرگاه کمزوری

در ضعف و نا توانی فیور با علامات خود موجود میشوند مقویات مثل آب یخنی و اقسام شراب و شنکونا نوشانند پس اگر مریض مجتنب از نوشیدن شراب باشد آنرا آب یخنی و مطبوخ بارک و امونیا کاربناس نوشانیدن کافی است فقط وچونکه در عرق مدنی هم قدری ورم بالای جلد مثل بثره ظاهر میشود و بعد از آن رشته دودی از ان برمی آید ابتدا ذکر آنهم بعد اورام مطلق در مقام مناسب مقام معلوم شد لهذا آنرا هم همین جا نوشتن مناسب دانسته ذکر کردم فصل بست و یکم در ذکر درکنکلس یولیس بکسر دال فارسی مهمله و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر کاف اول و سکون نون و کاف ثانی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون سین مهمله و این لغت لاطینی است که معنی آن مار خرد چه دراکونس در لغت گریک بمعنی حیه یعنی مار است و یولیس بمعنی کوچک است و آنرا العربی عرق مدنی و بهندی نهروا گویند و گاهی آنرا فیلیریا مدی نیز بفتح فا و کسر لام و سکون یای تحتانی مثناة و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و کسر میم و دال هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون اول و سکون نون ثانی و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی یعنی کرمی که بطور رشته باریک بود و در مدینه پیدا میشود یعنی کرمی که از ملک عرب است پیدا میشود و در لغت انگلش گینی ورم نامند و آن بکسر کاف فارسی و نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون رای مهمله و میم بمعنی کرم ملک گینی است چه در ان ملک این کرم زیاده پیدا میشود حقیقت این مرض آنست که کرم مذکور در جلد بدن از خارج داخل میشود گاهی در ملک هندوستان یا در ملک عرب یا در ملک افریقا بطور بامه اضع واقعه عام میگردد و اکثر اینست که در وقت واحد یک کرم از بدن خارج میشود و گاهی زیاده از آنهم خارج میشوند تا اینکه گاهی در وقت واحد تا چهل و پنجاه کرم برآورده میشود از بدن برمی آید بالخصوص بجائیکه زمین جلد و نشیب باشد و آب بسبب آن در ان زیاده ماند و نیز هرگاه اکثر رطب باشد آنجا این حیوان اکثر صغیر و بطور بچه یا بیضه حیوان میماند پس بسبب عریان بدن بر آن زمین نشستن یا بخسپیدن جلد آن این کرم در مسامات و منافذ عرق داخل شده در مجاری میرود و بعده غشای این مجاری را شق کرده در غشای خانه دار که زیر جلد است داخل میشود و در آنجا مانده غذای خود را کشیده قوی و دراز میشود تا اینکه از سه چهار انچه گاهی تا ده فت طویل میگردد و در عرض خود اکثر بقدر رشته منسوف میباشد که در یک انچه مسافت عرض بست و چهار از ان یا زیاده از آنهم داخل میشوند و گاهی چنان غلیظ میشود که در یک انچه تا هشت عدد داخل میشوند و این کرم در غشای خانه دار زیر جلد یافته میشود خصوصاً جای از لباس که مکشوف میباشد مثل دست و پا که از زمین ملاقی میشوند و همچنین در خصیه هم گاهی یافته میشود زیرا که مرمانگان اکثر چنان لباس میپوشند که از ان اکثر خصیه بیرون آمده از زمین ملاقی میشود و بسبب لطافت جلد آن در ان این کرم بسهولت داخل میشود العلامات بعد داخل شدن این کرم در جلد تا چند ماه کدام اذیت محسوس نمیشود تا اینکه مقدار آن کبیر شود آنزمان قدری اذیت و درد ظاهر میشود و چون دست بر محل درد بالای جلد نهاده تفحص کنند زیر سر انگشتان چیزی مثل رشته محسوس میشود و بعد جائیکه درد بود ورم و بثره پیدا میشود و در ورم جای ارتفاع مثل ارتفاع دُمل پیدا میگردد

در وسط محل از نقطه قدری سرخی و در آن نقطه سیاه ظاهر میشود و فی الواقع این سیاهی سر کرم مذکور است که از جلد بیرون میشود
و با ظهور و طول ابتدای گاه گاهی حرارت هم بانضمام تنفری که وقت سیاه شدن بهم رسد ورم میشود و عارض میگردد بعد از آنکه خارج کرم
دیگر شده قدری از کرم خارج گردد و بعضی از ورم ها ورم کرده از آن بیرون می آید و اگر سر آن کرم کدام موضع رسد از آن
رطوبت سفید مثل شیر خارج میشود و چون بمرور خوب شود همین موضع را پیدا شود و دانه ها که ای این کرم و بیرون می شوند تا سه
انشینه که هیچ جای آن که تمام مقام را می گیرد و دری در است تا سر و پا رسیده و از شکافتن سر آن ابتدا بجز خود کرم شکافته
و از آن مواد سفید که مثل شیر است ... بعد از علاج چون دمل ظاهر شود اول علاج دمل از نهادن ادویه و ضماد
فاره رطبه تا به بند و انتظار تا آنکه خود بخود شود و اگاهی هرگاه در پیچ و گره و زنده شده میباشد در پی وقت از شدت
بهم رسانیدن مرض بی پیچیدن آن شود و منفجر شدن و از نمد نیل باشد و بعد از آن از شرح کرم چون سر کرم مذکور بیرون آید
آنرا در رشته از الکن بسته ریشه را بر قلم کتابت نهاده بپیچند تا آهسته آهسته بیرون آید و مذکور سر آن بر قلم پیچیده آید و پیچیده شود
پیچیده ... آنرا قدری قدری که کشیده بر قلم مذکور پیچیده باشند تا کرم مذکور بالتمام بیرون آید و گسسته
نشود و الا از سر نو مرض پیدا شود و چون که در بعضی ... جسم طویل خود را با نخا و صور مختلفه بیچ ساخته
میباشد و آنکه بزور و قوت آنرا بکشند گسسته شود و بنابرآن ضرورست که در کشیدن بسیار ملایمت و آهستگی را ملحوظ دارند
... بعد ... بهتر باشد که از خوردن این علت ... هر مرض خواه ... یا حب یا سفوف یا حلکرده بآب ساده باشد
فایده ... و چون آن قائل ... کرم ... تا ... امتحان ... نفع آن ... نمایند و در کتب اطبای عرب در علاج این مرض زیاده اعتماد از ادویه بر صبر است که آنرا اکثرا و طلاءً استعمال میکنند و جاییکه این
مرض شایع باشد احتراز و حفظ از وقوع درین مرض باین تدبیر کرده شود که حافظ صحت درین مرض واقع همیشه لباس که
تنگ و قدری ضخیم باشد مثل از کتان پوشند و تمام جسم را در لباس دارند تا جلد بدن از زمین مماس نشود و هرگاه
ماء ... از آن غسل کنند بعد غسل بدن را از پارچه ملایم خشک سازند تا جلد بدن از آن خوب خشک شود و کرم مذکور
بیرون ... از بدن جدا شود فقط

فصل بیست و دوم در هزال و لاغری که آنرا بلغت انگریزی ... به ...
الف و میم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
نون ... لاغری ... اگرچه ... هزال ... ابدان افراد انسانی فیما بین خودها
مختلف میباشد ... بنسبت ... دیگری ... میباشد لیکن از این اختلاف نسبت کسی را هزال و لاغر
نمیگویند بلکه هرگاه کسی از قدر طبیعی بدن و اعضای خود که حافظ صحت است و در حال صحت بر آن می باشد متغیر شود
آنزمان آنرا مهزول و لاغر میگویند بالجمله اصل سبب هزال قلت شحم در بدن یا عضوی باشد و قلت آن اکثر وقتی میشود که
شحم در بدن و اعضا زیاده صرف شود و کم پیدا گردد و یا نه پیدا شود و اگرچه شحم در بدن افاده حرارت در اعضا میکند

فصل بیست و دوم در هزال و لاغری

لیکن فائده دیگر آن اینست که مادام در عضوی مانند سیل و سرطان عضو نحولی و سهولت پیدا میشود وچون شحم کم گردد یا مفقود شود و
تولد سیل کم یا معدوم گردد از این سبب هرگاه شحم و دسومت در بدن کم میشود عضلات بدن عموما یا در عضو خاص صغیر و لاغر میشوند
بسبب اینکه سیل مر رانها کم پیدا میگردد بالجمله هزال و لاغری بر دو قسم است یکی آنکه از اسباب غیر مرضیه پیدا میشود و همراه
آن صحت بدنی باقی میماند دوم آنکه از اسباب مرضیه پیدا میگردد و همراه آن صحت بدنی باقی نمیماند اما قسم اول پس انواع
اسباب آن متعدد اند یکی آنکه شحم در بدن صرف زیاده شود و بدل آن کم پیدا شود و اقسام این هم متعدد اند یکی آنکه لاغری
از کثرت مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شود بسبب آنکه دران تحلل و فنای رطوبات زیاده میشود و بدل آن از غذای ماکول
معتاد هر روز حاصل و کافی نمیشود و ازین قبیل است کثرت مقاربت با عورات کثیره که از آنهم لاغری پیدا میشود دوم آنکه
بسبب زیاده رسیدن برودت به بدن پیدا شود چه درین حال هم آنچه شحم که در اعضا مجتمع بود آنهم و آنچه از غذای ماکول هم تولد
پیدا میگردد آنهم در حفظ حرارت بدن صرف میشود پس در بدن کم باقی میماند و از آن لاغری پیدا میگردد سوم آنکه هرگاه
اثر نمو در ازدیاد قامت اطفال زیاده میشود لاغری طاری میگردد زیرا که درین وقت هم شحم زیاده صرف میشود برای پیدا کردن
سیل مر اعضا را سوی آن دوم آنکه حرکات بدنیه بر اعتدال باشد لیکن غذا کم خورده شود یا غذای که مولد شحم و دسومت باشد
کم خورده شود و اقسام آنهم متعدد اند یکی آنکه غذا کم یا ردی خورده شود چنانکه در اوقات گرانی قحط یا قلت غله و در محبس و مبتلا شدن بحالت
فقر و افلاس لاغری طاری میشود دوم آنکه بسبب سن پیری لاغری پیدا میشود بسبب اینکه درین وقت طعام و دسومت
هر دو کم خورده میشوند سوم آنکه بسبب صوم بدن لاغر میشود سوم آنکه از خوردن بعض اشیا هزال پیدا میشود و اقسام آنهم متعدد
اند یکی آنکه از نوشیدن ادویه مسهله در حال صحت هم بدن لاغر میشود بسبب آنکه از آن در رطوبات دمویه که ماده غذای اعضا اند
نقصان پیدا میشود دوم آنکه آنچه مانع از تولد شحم در بدن است خورده شود مثل خوردن زیاده حموضات خصوصا سرکه یا چیزی
که دران کهار باشد سوم خوردن چیزی که شحم را از اعضای بدن بکشد و کم کند مثل خوردن ایوڈائیڈ پتاسیم چهارم آنکه قی زیاده کرده
شود و استفراغ هر قسم مهزل بدن است چنانکه گفته اند کل منق منهك اما قسم ثانی پس اسباب آنهم متعدد اند یکی آنکه و قوت
زیادتی حرارت غریبه بدنی و حمیات بدن هزیل میشود دوم آنکه جمله امراض که در آنها خون و رسم از بدن خارج میشود مورث لاغری
بدن میشوند سوم آنکه هرگاه هضم غذا ناقص شود و از آن شحم در بدن پیدا نمیشود لاغری عارض میگردد چنانکه در مرض
ڈسپپسیا خصوصا در اطفال چه هرگاه غذا درین حالت میخورند تشنج در معده و امعای شان پیدا شده آنچه خورده اند
در اسهال خارج میشود و در بدن نماند چهارم آنکه آنچه خورده شود در معده هضم میگردد لیکن در امعای اثنا عشری هضم نگشته
در اسهال خارج میشود و این در مرض سرطان پنکریاس میشود چه درین مرض در معده غذا هضم میشود لیکن از پنکریاس آنچه
مائیت هاضمه دسومت پیدا شده در امعای اثنا عشری ریخته معین هضم دسومت میشد بسبب سرطان رطوبت
مذکوره پیدا نمیشود و در امعای مذکوره نمی آید ازین جهت دسومت که خورده میشود در امعای مذکوره هضم نشده در اسهال

خارج میگردد و بر خون متجذب نگردد و از آن [illegible] بدن حادث میشود و نیز آنکه در معده و امعا مهره منهضم شود لیکن بسبب تشنج
و تزحیر که در امعا [illegible] اسهال [illegible] شود و [illegible] منجذب نگردد و از آن هزال پیدا شود و این امر وقت پیدا شدن
دیدان [illegible] شود و [illegible] در بدن زیاده می ماند لهذا آنچه کیموس پیدا میشود بسبب آن گداخته صرف
میگردد [illegible] یا قلت بسبب وجود مانع جریان آن نمیرسد چنانکه در مرض تابس مسیری بسبب ورم
غدد های [illegible] گشته در خون نمیرسد و در اسهال دفع میشوند پس در بدن و اعضا شحم
نمی ماند و از آن هزال [illegible] لاغری عضو [illegible] مثل لاغری عام از هر دو سبب مذکورین پیدا میشود مثل آنکه کسی عضو
را معطل خود را [illegible] و بر داشتن و کتابت و از پا کار راه رفتن و از آله تناسل جماع کردن
ترک کند و از [illegible] لاغر شوند و ایضا در سن پیری بعض اعضا مثل فرج و خصیه در رجال و رحم و
فرج در نساء لاغر [illegible] نرسیدن غذا بعضوی بسبب آنکه کسی عضوی را به بندد یا از عمر بشریان عضو
[illegible] لاغر میگردد و یا کسی عضوی را دارد و بلند سازد چنانکه فقرای هنود یک دست خود را بلند بسیار مدت
خون بدان نمیرسد خشک میگردد [illegible] بسبب ارتفاع این هر گاه ورم بر سر استخوان طویل مثل استخوان فخذ
و ساق در [illegible] پیدا [illegible] از انحلال مفصل عضوی لاغر میشود و گاه از نقصان فعل عصب
هم [illegible] لاغر میگردد [illegible] لاغر میشوند العلاج اول سبب محدث هزال را هر گاه قابل
دفع باشد دور سازند و [illegible] باشد علاج این مرض نمایند که بازوال آن هزال هم زائل شود
و آنچه لاغری خاص [illegible] باشد [illegible] کار عضو معلوم هزال پیدا شده باشد از آن عضو کار بگیرند تا از حرکت
آن بازخون در آن [illegible] بسیاری زائل میشود و از ادویه روغن جگر ماهی در سمن هم مولد شحم و دسومت
[illegible] که منهضم شود [illegible] در معده [illegible] شود در بدن بمالند تا بذریعه مسام جلد در خون و بدن داخل شود و ایضا
ادویه مقویه مواد که مثل مرکبات آهن از قسم [illegible] استیل یا لاکر فرم دیا لیسیم و غیره خورانند و امر با ضت معتدله فرمایند
[illegible] اعضا از نبیذ و آب گوشت و غیره در هزال یک عضو زیاده مفید میشود فقط فصل بیست و سوم
در سمن مفرط که آنرا بلغت انگریزی اوبی سیتی [illegible] الف و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی زیاده شدن شحم
[illegible] بدانکه [illegible] دلیل صحت و قوت اعضا است و فربهی معتدل در مردان آنست که شحم در بدن [illegible]
بدن [illegible] بدن باشد و چون از این نسبت زیاده باشد سمن غیر معتدل موسوم [illegible]
[illegible] اعتدال مذکور تا حدی رسد که در حرکات بدنیه از آن دشواری نه واقع شود اطلاق سمن مفرط [illegible]
[illegible] الحقیقت [illegible] باشد آنا هر گاه بحدی رسد که در راه رفتن دشواری شود و در دم کشیدن ضیق بهم رسد

فصل بیست و سوم در سمن مفرط

آنزمان سمن مفرط بر ان صادق خواهد آمد بالجمله افراط شحم و سمن گاهی در تمام بدن عام بود و گاهی مخصوص بعضوی بعضوی پیدا باشد مثل
اینکه شکم کسی زیاده سمین میشود لیکن هرگاه فربهی خاص بعضوی باشد پس اکثر در پرده او منتشم شحم زیاده پیدا میشود و همچنین
گاهی در سینه زنان زیاده میگردد و گاهی در عضوی شکل شبی سلع شحمی پیدا میشود و از ان مقدار عضو کبیر دیده میشود و گاهی در بدن شحم
سمن [illegible] پیدا باشد اما بر نسبت شحم و سمن زیاده پیدا شد و چون سمن مفرط عام بود لیکن [illegible] اگر افراط سمن و شحم قلیل است
شحم [illegible] در تمام [illegible] شکم زیاده میشود و اگر سمن مفرط زیاده باشد در جمله عضلات و اندرون
غلافات [illegible] و بالای گرده و پر دوران هم در [illegible] زنان و بالای سرین ایشان
هم شحم زیاده [illegible] و السبب سبب آن گاهی از اثر خاندان بود و گاهی از تاثیر خصوصیت ملک خاص که در ان
[illegible] پیدا میشد چنانکه از خصوصیت ملک امریکه آنجا طویل القامت
[illegible] پیدا میشود خاصة
[illegible] و ایضا از زیاده خوردن اغذیه
[illegible] زیاده بوده باشد هم از زیاده خوردن
آنکه روانم فربهی پیدا میشود و ایضا [illegible] از ذکر خصیتین سمت هم فربهی
زیاده پیدا میشود چنانچه [illegible] در حالت اخیا هم فربهی در بدن
زیاده پیدا میشود لیکن این شحم زرد رنگ مثل [illegible] پیدا میشود گاهی از خصوصیت مزاج خاص هم فربهی پیدا میشود مثل اینکه کسانی
که استعداد فربهی زیاده داشته باشند و از غموم و هموم و آلام [illegible] اکثر سمین میباشند و هم از قلت حرکت
و زیادتی راحت و سکون هم شحم زیاده پیدا میشود زیرا که [illegible] آن کم میشود اما آنکه از سمن مفرط در بدن کدام امر پیدا
میشود پس بدانکه از سمن مفرط حرکات بدنیه عسیر میشوند و از ادنی حرکت ضیق نفس پیدا میشود و عضلات بدن [illegible] ضعیف میباشد
لهذا [illegible] صغیر و ضعیف بود و هم صاحب سمن مفرط غذا کم میخورد و آب زیاده مینوشد و اکثر کم عقلی و بلادت ذهن بر ان غالب
میشود و سکون و راحت را پسند میکند و از حرکات متنفر میباشد و بهر حال خوش مزاج و مفراح و مضحک میباشد چون سمن بیشتر گردد
حیض در ان قلیل می آید و نطفه در شکمش کمتر قرار گیرد چنانکه هر که را حیض کم آید کم بار دار میشود زیرا که اوعیه آن کار خود نمیکند
و انجام سمن آنست که اگر معتدل باشد صاحب آن طویل العمر بود و اگر از عنفوان و شروع جوانی سمن شروع شود و بزودی
بحد افراط رسد دلیل آنست که صاحبش دفعة هلاک شود و اکثر اصحاب سمن مفرط زیاده از چهل سال زندگانی نمیکنند و اگر از ابتدای
جوانی شروع گشته بزودی بحد افراط رسد فالاغلب که اندرون سی سال بمیرد و ایضا هرگاه صاحب سمن مفرط را مرضی یا
مرض دیگر حاد و شدید عارض شود از ان زیاده از دیگران متاذی [illegible] میگردد و هر که بحد سمن مفرط میرسد اکثر از انعصار قلب
و ضیق النفس هلاک میشود و سمین را بسبب ضعف قلب غشی بادنی سبب لاحق میگردد و بسبب ضعف عروق و انصداع آنها

ورد مارغ مبتلا بمرض سکته میشود العلاج اصل مقصود آنست در علاج این مرض که تا شحم از بدن مریض کم شود و برای آن اول
باید که بتدریج تقلیل غذا نمایند و چنان غذا خورانند که در آن روغن و دسومت بنسبت دسومت ماکولات معتاده کم باشد و هم بقدر امکان
مقدار آب مشروب کم سازند و در اوقات معینه مریض را بافصت فرمایند و وقت شب قریب خواب از خوردن غذا منع کنند و
عوض آن ... اول نهار و قریب شام هم خورانیده باشند بالجمله غذای شام وقتی خورانند که بعد از آن سه چهار ساعت بیدار مانند
و خواب نکنند و زیاده از چهار ساعت خفتن ندهند ... آنچه شحم زیر جلد شکم و بر پرده اومنتم است
منجذب شود و کم گردد و از این تدبیر استنباط کرده عاقلان مثلی گفته‌اند که حاصل آن اینست که صاحب این مرض ... چشم
وا و دهن بند و متحرک الاسافل ... یعنی کم بخواب و کم بخور و زیاده در ریاضت و مشقت مانده و این تدبیر ... تدبیر
خاص صاحب ... است و از آن ... افراط رفع شده بحد اعتدال میماند و قوت بدنی و نفسانی مریض قوی مانده و مثل دیگر
تدابیر نقصان بقوی نمیرساند تدبیر دیگر ایجاد کرده جلیبرس صاحب است حاصلش اینست که مریض از خوردن شحم و روغن
هر قسم منع کنند و چنان غذا خورانند که بخوبی و بسهولت هضم شود و ... لاکر پتاشی ... همراه شیر و آب ساده آمیخته روزانه
دو بار نوشانند و فائده آمیختن آن با شیر و آب ساده اینست که از بدمزگی لاکر پتاشی ... تبدیل شده گوارا گردد و مقصود
از نوشانیدن این دوا آنست که تا لاکر پتاشی در بدن داخل شده با شحم آمیخته آنرا صابون گرداند چه از خواص آنست
که هرگاه با روغن یا پیه آمیزد آنرا صابون میگرداند و چون شحم بدن صابون گردد شحم از بدن کم میشود لیکن بر این ترکیب
شبهات وارد میشود که چون لاکر پتاشی را با شیر آمیزند از دسومت شیر آمیخته صابون شده فعلش ضعیف خواهد شد و مقصود
حاصل نخواهد گردید و جواب از طرف شان اینست که بارها بتجربه ثابت شده که فعل دوای مذکور از این ترکیب ناقص نمیشود
و بر فرض اگر صابون هم شود در این وقت هم برای تقلیل شحم نافع خواهد شد چنانکه اکل صابون هم برای دفع کردن شحم
نافع میشود تدبیر ثالث موسوم به بانتنگ ... است بفتح بای موحده و سکون الف و نون و کسر تای هندی
و سکون نون و گاف فارسی و کسر الف و سکون زای معجمه و میم است منسوب بسوی بانتنگ صاحب که بسیار سمین بودند
و در وزن ... و بیست و یک آثار بودند و قامت شان ... پنج فت بوده و از این تدبیر ... کم شده
بود و این تدبیر متعلق باصلاح غذا است فقط حاجت به ریاضت و بیداری و غیره ندارد ... اول منع کنند که مریض
نان و شیر و شکر و ... مشروب ... شود یا لحم ... بسیار خورد و بجای آن این غذا را بخورد مثلا وقت
... ساعت از ... یا ... ماهی ... بیان کرده از ان ...
... چای بنوشانند
که در ان شیر ... نباشد یا نیم اونس بسکت ... بخورانند و بعد آن هم یک پیاله آب ...
چای مذکور بنوشانند ایضا ... گوشت مرغ یا لحم ... همراه ... که ... لو باشد

و یک اوقیه ... [illegible]

برقیمت ... [illegible]

سه چهار اوقیه و یک اوقیه ... [illegible]

خلالی ... [illegible]

اگر ... [illegible]

کرده شده ... [illegible]

گاری ... [illegible]

هم ... [illegible]

استعمال کلام ... [illegible]

و خیال ... [illegible]

فرود ... [illegible]

بوده باشند ... [illegible]

... [illegible] ... الادوات ... [illegible]

باب سوم

الباب الثالث من الكتاب الثاني في الامراض العامة في

الامراض الجلد ... [illegible] ... فصل اول در تشریح و دران ... [illegible]

اسکین بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف ... و سکون نون نامند و آن عضویست که در ان ... [illegible]

و آن فی الواقع لباس لحم و عضلات است تا آنرا از رسیدن اذیت و نقصان وقایه کند و هم ... [illegible]

مثل جگر و گرده یعنی از خون رطوبات را اخراج میکند و بسبب آن خون صاف میشود و هم ... [illegible]

در خون داخل میشود و آن دو طبقه میباشد یکی طبقه اولی که بالائی است و ملاقی بهوا است ... [illegible]

انگریزی ... بکسر الف و کسر یای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح دال ... و سکون رای مهمله و ... [illegible]

سکون سین مهمله یعنی ... بالای ... بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون ... [illegible]

وسکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون لام بمعنی جلد کوچک و تنک نامند و آن طبقهٔ بالای جلد بی حس و مرده است زیراکه
دران حس و حیات نیست و زیر این طبقه طبقهٔ دیگر است و آن غلیظ بود و این طبقه را بلغت انگریزی ڈرما بفتح دال مهمله هندی
وسکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف یا کیوٹس ویرا بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر تای
هندی و سکون سین مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون الف بمعنی جلد اصلی نامند و درین
جلد اصلی غده های مولد عرق که آنرا بلغت انگریزی سوڈریپرس گلانڈ بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون بای موحده فارسی و فتح رای مهمله و سکون سین نامند و گلانڈ بمعنی غده و مجموع این بمعنی
غده مولد عرق است و هم درین طبقه گره های مولد شعر که آنرا بلغت انگریزی فالکل بفتح فا و سکون الف و کسر لام و فتح کاف و سکون لام بمعنی گره شعر
نامند چه درین گره ها اصول شعر میباشند و هم غده های مولد شحم که آنرا سیبیشس گلانڈ یعنی غدهٔ مولد دسومت بلغت انگریزی
میگویند یافته میشوند و طبقهٔ بالای جلد هم وقت تشریح دوتا دیده میشود و هم هرگاه از نهادن بلسٹر یا کس بر جلد آبله پیدا
کرده شود یا از انداختن آب گرم آبله پیدا شود و آنرا قطع کنند توی بالای آن زائل شده توی زیرین آن که بسیار باریک
است زیر آن بر اصل جلد باقی مانده دیده میشود و این توی رقیق که غشای بسیار تنک است سطح خارجی خود رطوبات غذای
خود را از اصل جلد کشیده و گرفته سیلهای طویل پیدا میکند و از ان توی خارجی که از پیدا شدن آبله زائل شده بود باز پیدا
میشود و این طبقهٔ خارجی جلد جلد اصلی را از رسیدن اذایا و آفات وقایه میکند و ایضاً بسبب این طبقهٔ خارجی انچه از جلد صورت سیلهای طویل
اصلی رطوبات انکم تحلیل میشود و جلد در بدن مطلقاً در جانب انسی آن لطیف است و در جانب وحشی بدن غلیظ است و
هم بر کف دست و پا جلد غلیظ است و جلد کف پا از کف دست اغلظ و اخشن است و طبقهٔ جلد اصلی هم دوتاست توی بالای
آن را بلغت انگریزی پاپلری لیر بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی و سکون لام و فتح
الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و رای مهمله بمعنی توی حس دار
و نیز مشابه به حلمهٔ ثدی نامند زیراکه دران جابجا صورت آن یافته میشود و توی زیرین آنرا کوریم بمعنی جلد خاص نامند زیراکه
آن اصل جلد است و آنچه از جلود حیوانات گرفته از ان کفش یا موزه و دیگر چیزها میسازند همین توی زیرین
طبقهٔ ثانیهٔ داخلی جلد است و این بسیار صفیق و قوی و متین بود و از ان محکم تر میباشد و در ان تار یکسر لطیف رشته غشای طویل بسیار است
با یکدیگر بافته در ساخت آن آمده اند بعضی طولی مستقیم و بعضی مورب و هم درین رشته های عضلات بلا اختیاری در بعضی
میباشند خصوصاً جاهایی که موها بر جلد بدن زیاده اند این رشته های عضلات آنجا زیاده میباشند و لهذا هرگاه استیلای سردی
بر ظاهر بدن زیاده میشود و از ان درین رشته های عضلات تشنج واقع شود موها بر جلد بدن ایستاده میشوند و زیر این
طبقه غشای خانه دار است که دران شحم زیاده میباشد و درینهم مذکوره غده های مولد دسومت و گره های شعر که مذکور شدند میباشند
و این غشای خانه دار که زیر اصل جلد است مؤلف است از رشته های غشای که همه آنها منحنی و ملعب میباشند و چون از انقطاع غشای خانه دار

آنها خانه ها دران پیدا میشوند لهذا آنرا به غشای خانه دار نام کرده شده و هم در بین غشا لیفه های شعرائین و اورده و اعصاب
و لمفاتک یعنی مجاری آب برنده هم بسیار اند و این همه لیفه ها از بین غشا تا قوی خارجی اصل جلد که موسوم به پاپلی آی لیاریست
میرسند و بذریعه این لیفه ها باصل جلد غذا میرسد و از ان خون و آب در بدن باز میرود و بر پاپلی اری الیار یعنی افزونها
مشابه به حلمه ثدی که در طبقه خارجی جلد اند از شعرائین و اورده آب جاری میشود و این آب خون میباشد پس این
آب را اپی ڈرمس یعنی قوی داخلی طبقه اعلای جلد میگیرد و از ان بر سطح خارجی خود سیل های طویل مورب پیدا میکنند و از ان
قوی بالای این طبقه که عدیم الحس و الحیات است پیدا میشود و در سطح داخلی اپی ڈرمس در سیاه فامان باد حبش و هم کسانیکه
زیاده رنگدار اند رنگ خاص پیدا میشود و چون این رنگ بر قوی خارجی آن میرسد کم گشته زائل میگردد زیرا که اینجا
بسبب هوا خشکی زیاده است پس سبب آن رنگ باقی نمی ماند بخلاف سطح داخلی اپی ڈرمس که در ان سیلهای رطب اند و بسبب رطوبت
آنها رنگ مذکور بر حال خود محفوظ میماند و ناخن هم از قسم اپی ڈرمس است و موها هم مشابه با اپی ڈرمس اند فرقها اینست که سیل
اپی ڈرمس طویل و منحنی و مورب میباشند و سیل ناخن طویل مستقیم بود و چنانکه اپی ڈرمس بر پاپلی اری الیار میباشد همچنان
ناخن هم بران میباشد و چونکه قدری جلد بالای ناخن آمده و از بین سبب حالش منکشف نمیشود اما چون جلد بالای ناخن را
دور کرده ببینند صاف ظاهر میشود که اپی ڈرمس و ناخن واحد اند و چونکه برای ناخن بیخ و جسد و کناره که آنرا اسپر ناخن
گویند هست و آن از سر انگشت زائد میباشد و تحت جسد آن که اپی ڈرمس است سخت و کثیر الدم بود لیکن قریب بیخ آن
اپی ڈرمس است رقیق القوام و قلیل الدم است لهذا رنگ ناخن قریب بیخ خود زیاده سفید میباشد همچنین هر قدر که از
انگشت زائد میشود زیاده سفید میگردد بسبب نبودن خون زیر آن و چون اپی ڈرمس در اصل جلد و غشای خانه دار فرو
رفته از ان باز شاخ باریک شده بیرون می آید شعر حاصلست و آنرا شعر یعنی مو میگویند و برای شعر هم جسم یعنی جسد و سر
و بیخی میباشد و بیخ آن در غشای خانه دار یا در اصل جلد میماند و جسد آن در خریطه یا گوی که از اپی ڈرمس بود میباشد و چون (کذا صح فی الاصل)
مو را میکنند بیخ آن بر نمی آید بلکه اپی ڈرمس جائیکه ملائم است وقت گسستن شعر همراه آن خود گسسته می آید و بیخ شعر
بجای خود باقی میماند و از ان رسته باز بالای جلد می آید لهذا بار بار گسسته و باره باره پیدا میشود و در پهلوی گوی اپی ڈرمس
که در ان شعر پیدا میشود در اکثر مقامات بدن غده های مولد دسومت اند که سرهای مجاری آنها در بین گوی شعر میباشند (کذا صح فی الاصل اپی ڈرمس)
و در بین گوها رطوبت خود را میریزانند و آن همراه موها بر جلد می آید اما در بعض مقامات مثل بالای انف و رخسار پس سرهای
مجاری این غدد تا جلد رسیده اند و خود رطوبت را بر جلد میریزانند اما غده مولد عرق پس اصل آن در غشای خانه دار
میماند و سر مجری ان تا اصل جلد و طبقه بالای آن رسیده و خود رطوبت خود را به جلد میریزاند و بر کناره پلک غدد مولد
دسومت زیاده عظیم و کبیر میباشند که مثل آن در دیگر اعضا کبیر یافته نشده اند و از متورم شدن این غده ها بر پلک
چشم ورم موسوم به شعیره پیدا میشود و فائده این غدد آنست که تا دسومت را پیدا کنند و بسبب آن جلد ملائم ماند و غده

مواد عرق فاسد و رطوبت [illegible] است که با خراج آن [illegible] و غیره [illegible] را صاف [illegible] امتحان عرق بدن
انسان [illegible] میشود [illegible] یعنی [illegible]
یعنی آنچه [illegible] یافته میشود [illegible] خارج میشود
و چیزی از [illegible] و آن مرکب [illegible]
[illegible] مرکب است یعنی
[illegible] مواد عرق و [illegible] جلد بدن [illegible]
[illegible]
و فضول [illegible] اخراج [illegible] عرق [illegible]
[illegible] حرکت بدن
یا از حرارت هوا [illegible] بدن [illegible]
[illegible] بدن [illegible]
[illegible] جلد عرق یافته میشود [illegible] خارج
میشود [illegible]
ظاهر میگردد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جلد بدن مانند
از [illegible] مواد عرق و مواد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میشود [illegible]
ظاهر میگردد [illegible] بسبب آن داخل کردن غذا

و آب در معده ممکن نبود آنرا در شوربای لحم و آب باشیر و آب می نشانند تا بذریعه جلد آب و غذا در خون داخل شود و از نیز
تدبیر تسکین می شود و بر پهلوی بنیاد روغن جگر ماهی و دیگر ادهان مرطبه بر جلد بدن بمالند و از ان بدن را فائده و ترطیب
حاصل میشود [illegible] اول در تقسیم امراض جلدیه بدانکه اطبای متاخرین انگلستان در تحقیق امراض جلدیه بسیار
سعی فرموده اند و برای امراض جلدیه اجناس چند قرار داده اند که تحت آن دیگر انواع و اقسام یافته میشوند مشتمل
طوائف که در هر طائفه افراد چند میباشند و هر جنس یا طائفه را باسم خاص موسوم میسازند و اینجا اسمای اجناس امراض که
موافق لغت انگریزی نوشته میشوند سپس بعد هرگاه بیان تفصیلی هر جنس مرض کرده خواهد شد اسمای عربی یا فارسی امراض مذکوره
که یافته شده نیز هم نوشته خواهند شد ان شاء الله تعالی بدانکه جنس اول از امراض جلدیه مرض اکزن تیما ست یعنی سرخی
که بسبب آمدن خون در جلد پیدا میشود و گاهی همراه آن قدری ورم هم میباشد و مقدار جلد کبیر و غلیظ میگردد و بسبب آمدن
سیرم یعنی آب خون در جلد و این آب از عروق صغار بر آمده در جرم جلد جمع میشود و گاهی سرخی تنها میباشد و اجتماع این
آب در جلد نمیشود و این مرض بر سه قسم ست اول اریتهیما دوم روزئی اولا سوم آرتیکاریا جنس دوم از امراض
جلدیه ویسیکولی ست یعنی آبله کل که آنرا آبله گویند و حقیقتش این ست که درین مرض آب خون در میان هر دو طبقه جلد می آید
بسبب آنش اپی درمس از اصل جلد که در ما ست بسبب مداخلت آب بیرون جدا میگردد و آن بر پنج قسم ست اول اکزیما دوم
هرپیس سوم اسکیبی ای [illegible] چهارم پمفگس پنجم سوداامنا ست جنس سوم امراض جلدیه پسچولی ست و آن هم بصورت آبله
میباشد لیکن دران بجای آب ریم بود و در آبله آب میباشد و اینهم بر چهار قسم ست اول امپتیگو دوم اکتهیما سوم اکنی
چهارم روپیا جنس چهارم از امراض جلدیه پیپولی ست یعنی ورم جلد که دران قدری سختی و صلابت بود و ریم و آب نباشد و آن
بر دو قسم ست اول لائکن دوم پروراگو جنس پنجم مرض اسکوامی ست و آن آنست که در اصل جلد قدری ورم
حار پیدا میشود و بمقابل آن در طبقه خارجی جلد قدری غلظ و خشونت پیدا شده متشابه به فلسه ماهی میگردد و بعد چندی انچه از
جلد بطور فلسه یا سبوسه شده ساقط میشود و از زیر آن اصل جلد سرخ نمایان گردد و باز بالای آن در طبقه خارجی
خشکریشه و فلسه پیدا شود و باز ساقط گردد و آن بر سه قسم ست اول سورائی ایزس دوم پتیرائی ایزس سوم اکتهی اوزس
و درین هر سه قسم فلسه و سبوسه از جلد جدا میشود جنس ششم امراض جلدیه تیوبرکلی یعنی سختی که در اصل جلد واقع میشود
و آن بر دو قسم ست اول لوپس دوم مولسکم جنس هفتم امراض مذکوره ماکیولی یعنی متبدل شدن لون جلد ست و آن بر
شش قسم ست اول الیفنٹائسس دوم لین ٹائی گو سوم لوکوڈرما یعنی سفید شدن جلد چهارم ملانوڈرما پنجم نیوس ششم پرپورا
جنس هشتم امراض جلدیه پاراسیتی سائی ست و آن امراضی هستند که بسبب داخل شدن اجسام خاص حیوانی یا نباتی
در جلد پیدا میشوند و آن بر پنج قسم اند اول اکرس دوم پیڈیکیولس و این هر دو حیوانی اند سوم فیوس چهارم منٹاگرا
پنجم ٹینیا و درین اقسام بسیار اند و این هر سه قسم نباتی میباشند جنس نهم امراض جلدیه نیوروزز ست و آن وقوع

تغیر است در حس که بسبب ریشه‌های عصب حس که در جلد اند واقع میشود و آن بر سه قسم است یکی هائی پرایستیزیا یعنی زیاده شدن حس دوم آن استیزیا یعنی کمی حس سوم پرورایتس و آن حکه است که در جلد معلوم میشود و فقدان حس و بهم از امراض جلدیه نائی پرترفیات است یعنی جابجا غلیظ شدن جلد و آن بر پنج قسم است اول فرنکلس بفتح واو وسکون را و کسر نون و لام هندی و سین مهمله دوم کارنس سوم کی لائیڈ چهارم اسکلیروڈرما پنجم کانجی نیٹل ... دوم در تقسیم امراض شعر چونکه شعر و ناخن هم از جلد اند لهذا ذکر امراض شعر و بعد ذکر امراض جلد مناسب معلوم شد ابتدا اینجا ذکر کرده میشوند قسم اول از امراض شعر زیادتی موها است بر بدن و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه از جای معتاد مثل جلد راس زیاده پیدا شوند و آن باسم عام که هرسوٹی الیس است نام کرده میشود قسم دوم آنکه در جای که پیدا شدن مو آنجا غیر معتاد بود مو با کثرت پرویده دهم آنرا هرسوٹی الیس یعنی زیادتی مو است آنرا باعتبار علت مشهور ملفوری یا ٹیری یا مثل آن هم نام کرده میشود قسم دوم اٹروفیا سوم کانائیٹیز یعنی سفیدی موی چهارم ... گوزنز

تکمله سوم در بیان اقسام امراض ناخن و وجه ذکر آن هم در تکمله دوم مذکور شد قسم اول اونیکیا یعنی ورم جای اصل ناخن قسم دوم ... قسم سوم ... قسم چهارم ... قسم پنجم اٹروفی ... فصل دوم در بیان ایریتها بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سکون نون و کسر تای مثلثه و فتح میم و تای هندی و سکون الف یعنی سرخی جلد است یعنی بهرنگ گلسرخ سرخ شدن جلد و این را در عربی حمرت گویند و آن بر سه قسم است اول ایریتها سیمپلکس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف یعنی آمدن سرخی بر جلد و این در مواضع مختلفه از جلد پیدا میشود مثل چهره و صدر و پشت و در جلیین و غیره یافته میشود و سبب زیاده آمدن خون درین مواضع و درین مواضع گرمی پیدا میشود و گاهی در جلد خارش زیاده میباشد و چون انگشت بر دست بر آن نهاده شود کمتر سرخی مذکور زائل میشود ... این امراض ... و درین قسم حمی هم باشد یا قلیل بود و انجام این مرض بهتر میباشد التهاب ... که بسبب اجتماع آلات عروق و ... نه ... آفتاب است که بسبب آن بر چهره سرخی پیدا کرده ... سرخی ... و درین جلد ... و گاهی وقت برودت ... در ... اطفال و اختلاس ... و بالای حکم ... و هم از ... و مثل فلانل ... و هم از خوردن غذای ناموافق ... حالت ... ظاهر میشود و گاهی درین سرخی هر گاه بسبب رسیدن سردی باشد قدری سیاهی هم یافته میشود و درین قسم ... خارش ...

ورم پیدا باشد یا بسیار قلیل بود و آب هم درین قسم از سرخی مذکور جاری نمیشود لیکن وقتیکه درکش بران یا صالب اطفال خرد یا اشخاص سمین پیدا شود و بسبب اصطکاک نوبت به پیدا شدن ورم رسد البته قدری آب بصورت ایکوس یعنی بلغم لزج جاری میشود و درین وقت اگر علاج و تدارک آن کرده شود مثل دوای آبله انگیز این هم زخم پیدا میکند بالجمله سوای این مواضع در جاهای دیگر که سرخی بر جلد پیدا میشود بعد ظهور خود گذشتن چهار پنج روز این سرخی زائل میگردد و جلد آنجا سبوس گشته میریزد و جلد ثانی بجایش پیدا میشود و باید دانست که مصنفین کتب طب اقسام کثیره برای این مرض باعتبار اسباب پیدا و مقرر کرده اند در نوشتن تفصیل بدکو بجز تطویل فائده نیست لیکن قسمی ازان است که بردان کثیر و بزبان انگلیزی عارض میشود و بلغت انگریزی آنرا ایریتیما نوڈوزم بضم نون و سکون واو و ضم دال هندی و سکون واو و فتح زای معجمه و سکون میم که بمعنی عقده و غده استخوان است مینامند و چونکه درین قسم بالای جلد موزات استخوان خصوصًا ساق یا ساعد نشوان یافته میشود و دران ارتفاع و سختی هم در جلد یافته میشود لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته‌اند و سبب درین قسم اکثر روماتیزم و انیمیا مجتمع میباشند و درین قسم بالای جلد استخوان قدری ارتفاع و سختی و سرخی و درخشندگی معلوم میشود زیراکه دران غشای خانه‌دار و ریشه‌دار بالای استخوان هم قدری متورم میشوند و حمی هم درین قسم یافته میشود و چون آنرا لمس کنند دران درد هم معلوم میگردد پس بسبب درد و حمی و درخشندگی مردمان گمان میکنند که دراینهم ریم پیدا خواهد شد ولیکن دران هرگز ریم نمی‌افتد بلکه چنانکه از رسیدن صدمه بر وجه عروق صغار زیر جلد شق شده خون زیر جلد مجتمع میگردد و ازان ورم و سیاهی پیدا شده بعد آن حالت زردپوشن پیدا میشود همچنین درینجا هم حالت سبزپوشن پیدا میشود و ریم پیدا نمیگردد العلاج اول برفع سبب کوشند مثلًا اگر از رسیدن حدت آفتاب باشد ازان احتراز نمایند و اگر کافی نشود بعض بعد آن طلا سازند یا اوکسائیڈ آف زنک بران پاشند و آنچه از رسیدن سردی پیدا شده باشد دران اول از پوشانیدن لباس حار و داستانه و جوراب جلد پارا از وصول سردی محفوظ دارند و اگر آنهم باقی ماند کافور آب حل کرده طلا سازند یا کافور باریک کرده بران پاشند و آنچه از اصطکاک جلد حادث شده باشد دران محل اصطکاک را اول از آب نیمگرم بشویند بعده از رومال ملائم که کهنه شده باشد مائیت را جذب و خشک کرده اوکسائیڈ آف زنک یا زنگ کاربناس بر آن پاشند و این وقتی باید که آب ازان جاری باشد و اگر محض حمرت باشد بر آن خاکستر اون سوخته یا ارارو ٹ یا نشاسته گندم یا نشاسته جوار امریکا یا سفیده کاشغری یا اوکسائیڈ آف زنک خشک بران پاشند تا بسبب آن اصطکاک واقع نشود الضماد المجرب لجمیع الاقسام بسوسنبر اس جهل گرین بلیمای اسپنش نیم ڈرام روغن وازلین که یک اونس باشد خوب حل کرده بر جمله اقسام حمرت طلا سازند و خاصةً در اطفال و اشخاص سمان طلا کردن این دوا بسیار مفید است و آنچه از پوشیدن لباس حار بود دران تبدیل لباس نمایند و آنچه از گزیدن حشرات بود دران حفظ از گزیدن حیوانات فرمایند و آنچه بسبب احتباس حیض بود دران تدبیر اجرای آن نمایند و آنچه از خوردن اغذیه ناموافق باشد دران اغذیه

خفیفه خورانند و آنچه از بروز دندان باشد تدبیر مستقل بروز نمایند و هرگاه تمی دران پیدا شود مسهل از قسم ادویه تسکین عصب مثل
میگنشیا سلفاس یا میگنشیا سائتراس یا سیدلیز پوڈر بنوشانند و بعد آن دوا سے مقوی معده خصوصا
نائٹرس ایتھر یا ناک ایسڈ ڈائلوٹ همراه آب ساده بنوشانند و در قسم خاص ایری ثیما بر محل سختی افیون خالص تاب
حل کرده یا پلنبای اسیٹیس با آب حل کرده طلا سازند تنها یا با افیون محلول با آب یا همراه انکحل افیون یا انکحل ایکونائٹ طلا
سازند و اینها مرهم ویراٹریا هم طلا کرده مفید است و ویراٹریا بکسر واو و فتح رای مهمله و سکون الف و فتح تای
هندی و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف دوایی است مثل ایکونائٹ و زهر قوی است و مسکن
اوجاع است و مریضان این مرض را نوشادر کنند همراه انکحل اسپرٹ برای تقویت و همچنین نوشانیدن تانک سٹر
یا سپرٹ فیری الوڈائیڈ و غیره ادویه که تقویت ... کنند مفید است و قسم دوم آن روزی اولا بضم رای مهمله
و سکون واو و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف است و آن اینست
که خون کثیر در جای زیر جلد در عروق صغار منحبس گردد و بسبب آن سرخی ظاهر میشود و فرق نمیکند و وجه کرده میشود اول آنکه
انهم ببیندو بسیار سرخی میباشد مثل ابر سیاه لیکن بعد یکدو روز رنگ آن گلابی میشود دوم آنکه سرخی ایری ثیما در جای وسیع
و کبیر از جلد یافته میشود و درین قسم سرخی در جای صغیر از جلد مثل مقدار هشت آنه یا یکروپیه ظاهر میگردد و پس چونکه رنگ آن
گلابی و مقدارش صغیر میباشد لهذا آنرا به روزی اولا نام کردند چه گل رز در لغت لاطینی بمعنی گلاب و اولا بمعنی کوچک
است یعنی گلاب کوچک سوم آنکه ایری ثیما سرخی در محل واحد از جلد بدن مثل وجه یا سر یا بر اطراف یافته میشود و درین
قسم سرخی بر اکثر مواضع بدن مثل سرخی حصبه که قسم چیچک خرد است یافته میشود و فرق درین قسم و در حصبه هم چند وجه است اول
آنکه در حصبه زکام و سیلان دموع از چشمان و سرفه ضرور است آن اینجا نمیباشد دوم آنکه در سرخی حصبه جابجا بر جلد بدن
سرخی بر صورت هلال یافته میشود و درین قسم نبود سوم آنکه حصبه منتشر میشود یعنی از یکی بدیگری تا میرسد و اینجا التعدی نمی باشد
چهارم آنکه در حصبه سرخی تا هفته سرخ میباشد و درین قسم سرخی از روز اول میباشد و بعد یک روز بر رنگ گلابی می آید
و باید دانست که چون بر جلد بدن بسبب لون تغیر از رنگ اصلی و طبیعی جلد پیدا شود این رنگ منتشر را راش بفتح رای مهمله
و سکون الف و شین معجمه مینامند و راش در هر مرض جلد جدا میشود و نام این مرض بلند میشود مثلا گل راش حمره یا راش
سٹری و غیره السبب سبب حقیقی آن اذیت ریشه سمپیتھیٹک بود که بسبب آن عروق صغار وسیع میشوند و دران خون
کثیر مجتمع میگردد و این حالت چند وقت یا چند روز مثل هفته عشره میماند و از اسباب معینه فاعله آن بعضی طعام است چنانکه
در اطفال خاصة وقت بروز دندان پیدا میشود و هم در اشخاص کبار از خوردن اغذیه ناموافقه حادث میگردد و گاهی
در عورات وقت قلت یا احتباس حیض پیدا میشود و هم گاهی از خورانیدن بلاڈونا ظاهر میشود و گاهی قبل بروز آبله چیچک اش
روزی اولا پیدا گردد و گاهی بعد روز نهم یا هشتم بعد پیدا کردن آبله چیچک که به بازوی اطفال بذریعه نشتر زدن در رسانیدن زهر گاو

دران برمی آرندهم باشد روزی اولا بر جلد پیدا میشود العلامات علامات هر دو صورت ظاهر میشود اول آنکه گاهی در اطفال بر رو
وسینه ایشان سرخی روزی اولا بقدر چهار انگی یا هشت انی لیکن غیر مدور بلکه باشکال مختلفه پیدا میشود و این سرخی قبل ظهور
خود گاهی زائل میگردد و گاهی باز موجود میشود اما چون یک روز بران بگذرد سرخی آن برنگ گلابی می آید و حرارت خالص ظرف
گردد و صورت ثانیه آن اینست که جا بجا بر بدن سرخی صغیر المقداری افتد و دران بثور هم پیدا شوند و این وقتیکه پهلا در گرمی تپ
سردی مختلف ورزد اکثر پیدا میشود و همراه آن در حلق هم قدری ورم و خراش روزی اولا یافته میشود و اکثر گاهی قبل ظهور
این حالت حمی هم میباشد و بعد شروع تپ چون پنج روز یا هفت روز بگذرد نزد روز پنجم یا هفتم سرخی روزی اولا
بر جلد ظاهر میشود و بعد ظهور سرخی تپ دفع میگردد و این قسم اکثر بطور وبا از فساد هوا پیدا میشود و عام میگردد لیکن مجوزین آن را
مجوزین و علما نوشته اند که بسبب تعدی آن از یکی بدیگری نیست چنانکه حصبه عام میشود بلکه از تاثیر هوا که سبب عام است این مرض
عام میگردد العلاج اول بدریافت سبب کوشیده بعده در پی دفع آن شوند مثلاً اگر از بر آمدن دندان باشد اذیت بر آمدن دندان کا
بشق و بیع لثه رفع سازند و اگر بسبب بدهضمی خاص اطفال بود چنانکه از نوشیدن شیر های ثقیله در معده ایشان حموضت پیدا
شده احداث بدهضمی میکند درین وقت دو گرین هیدرارج کم کریتا همراه روغن بید انجیر که بقدر مناسب باشد بنوشانند و گاه گاه
هیدرارج کم کریتا و سوڈا کاربناس دو دو گرین دو سه بار نوشانیده بعد آن روغن بید انجیر مینوشانند و گاهی گری پوڈر
تنها دادن کافی میشود و اگر بدهضمی اشخاص کبار بود انیشان را قی کنانیده و مسهل نوشانیده معده را صاف کرده ادویه مقویات
معده خورانند و اگر از قلت و احتباس حیض باشد علاج آن باجرای حیض که در جای خود مذکور شده نمایند و آنچه بطور وبا پیدا میشود
و مشابه بحصبه میباشد درین قسم هرگاه حمی موجود بود مسهل از قسم ادویه کهار مثل میگنیشیا سلفاس و غیره همراه دواسے
معرق مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس حسب مناسب بنوشانند تا تپ دفع شود زیراکه بعد دفع شدن حمی این قسم روزی اولا خود
دفع میگردد قسم سوم آن ارٹکاریا بفتح همزه و الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون کاف و کسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف است و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست که
ارٹکا بلغت لاطین یعنی درخت انجره است که از مس کردن برگ آن بر جلد ورم و سرخی و خارش پیدا میشود و ایریا یعنی
مشابه است یعنی اذیتی که مشابه است بانچه که در جلد از ملاقات انجره پیدا میشود و این را بلغت عربی شری مینامند
بالجمله آن بثوری مختلف الاشکال مسطح است که مثل بثور دفعة بر جلد جا بجا ظاهر میشود و گاهی بمحل غیر از جلد و گاهی بر محل کهیرا آن
و دران حکه و سوزش میباشد سبب قریب حقیقی آن متاذی شدن ریشه های عصب آنهای ... است که بسبب آن عضلات
صغار قابضه غیر اختیاری جلد متشنج میشوند پس بسبب تشنج آنها چون عروق شعریه منضغط میشوند از انها آب از خون جدا شده
زیر جلد مجتمع میگردد و از اجتماع آن در جلد ازدیاد مقدار و ورم حادث شده ارٹکاریا پیدا میشود و آنهم بر دو قسم
اکیوٹ یعنی حاد و کرانک یعنی مزمن خفیف الامراض و اسباباً علامات اکیوٹ آنهم مختلف اند بعضی اندرونی یعنی در بدن

یافته شوند و بعضی بیرونی یعنی آنچه در خارج بدن یافته میشوند و از اسباب اندرونی بدهضمی ست که از خوردن اغذیه غیر
ناموافقه مثل خوردن لحم صدف که قسمی از ماهی ست پیدا شود و هم از خوردن تره های مشهوره مثل قند و قثا و توت فرنگی [illegible]
که قسمی از کنگر معروف است و از جنس فطر که کماة است یا از خوردن گلی و گاهی با دام هم از خوردن پنیر هرگاه چندان خورده شود که بدهضمی پیدا گردد و هم
از استعمال بعضی ادویه مثل تکس و امثال آن که اکثر الکحل اوراقی یعنی پتلی ست و هم بزر البنج که آن هائی سائمس ست و هم روغن تارپین
و هم بالسم کوپاوه هم کبابه و ایضاً از فساد رحم مثل احتباس حیض یا افراط حیض و گاهی از زیادتی فکر و فرح زائد و غم مفرط
و گاهی از زیادت تعب و مشقت بدنی و گاهی از زهر ماشیر دم بسبب پیدا شدن سمیت لاکٹک ایسڈ که دران در خون میباشد
و گاهی از بروز دندان و گاهی از اذیت گزیدن بعضی جانوران مثل نیش زنبور و کیک و قمل و گاهی فقط از اذیت جلد
که بسبب گرفتن آن از سر انگشتان بقوت پیدا میشود و هم این حالت حادث گردد و هم از مس کردن بدن آن حیوان بحری
مثل عنقا و در آب بحر بر کناره های آن میباشد و وقت جذر و مد بحر با کسانیکه در بحر کار میکنند ملاقی میشود این مرض پیدا میگردد
و هم از مس کردن جلد با برگ انجره که درختی ست مشهور در بلاد عرب و عجم میشود هرگاه بکمال سهولت و ملائمت آنرا مس کنند
این حالت پیدا میشود چه اگر بزور و قوت دست برگ آنرا بگیرند خارهای نازک که بر برگ آن میباشند شکسته و مضمحل گشته
لائق داخل شدن در جلد نمیمانند پس از آن در جلد اذیت پیدا نمی شود و اسباب قسم مزمن آن اکثر احتباس حیض است
هرگاه در سن یاس بند شود و گاهی از قلت در و طمث یا احتباس آن وقت جریان و گاهی از بدهضمی و زیادتی ترشی در معده
و گاهی از آمدن صفرا در معده بسبب منقلب شدن حرکت معای اثنا عشری از هر سبب که باشد و گاهی از ضعف جگر که
صفرا را از خون جدا نکند پیدا میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نمیباشد العلامات در قسم حاد آن اکثر علامات
بدهضمی مثل درد سر و سوزش معده و خشکی زبان و قلت اشتها و غثیان و حمی تکمی موجود میباشند و چون راش این قسم
بر بدن ظاهر شود حمی خفیف گردد و اعراض دیگر بر طرف میشوند و این راش آهسته آهسته گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زائل
میشود و گاهی تا دو سه روز برابر موجود میماند و در قسم کرانیک آن راش مذکور قائم نمیماند بلکه پیدا میشود و زائل میگردد و میشود
بر وقت خاص مثل حمی نائبه ظاهر گردد و اکثر وقت شب اذیت و ازدیاد کلفت آن پیدا میشود و در قسم اکیوٹ آن چون
از اسباب بدهضمی پیدا شود مثل آنکه از اذیت بروز دندان حادث شده باشد گاهی چون راش آهسته آهسته یا بعد ظهور خود
خفی و زائل گردد استهما یعنی ضیق النفس پیدا میگردد و چون باز بر جلد راش مذکور ظاهر گردد ضیق النفس بر طرف میشود زیرا که هر دو
از اذیت عصبی تیک میشوند لهذا چون اذیت در ریشه های جلد پیدا میگردد اذیت ریشه های باطن که بسبب آن ضیق النفس
میشود رفع میگردد و درین قسم مزمن حمی بسیار قلیل [illegible] میشود تا بجمله راش هر دو قسم آن وقتی در جای خاص از جلد بدن
و اکثر در جابجا مقامات آن بر اشکال مختلفه مثلاً مدور یا عریض یا طویل پیدا میشود و رنگ آن در عمل ازدیاد مقدار جلد گاهی
کثیر الصبغ از رنگ جلد و گاهی قلیل الصبغ از رنگ اصلی جلد میباشد و در هر حال گرد آن قدری سرخی میباشد که بسبب آن

هرگاه قلیل الصبغ بود از رنگ جلد بدن سفیدی آن زیاده محسوس میشود العلاج اول ببینند که مرض کدام صفت است اگر
باشد که بزودی ظاهر شود و بزودی غایب گردد و تپ وغیره کدام عرض از اعراض موذیه همراه آن نبود درین وقت حاجت
علاج نباشد خود بخود مرض برطرف میشود اما هرگاه مرض یا اعراض موذیه باشد مثل اینکه از بدهضمی و فساد معده پیدا شده باشد
درین وقت قی کنانند و مسهل از قسم ادویه کهار نوشانند تا دو سه بار طبع مجیب شده بدهضمی رفع شود که ازین تدبیر این مرض خود
رفع میگردد پس اگر بعد زوال مرض حکه و خارش بر جلد باقی ماند گلارڈ لوشن که الاکر پلمبای اسیٹیٹس ڈائلوٹ است و هم آنچه
نسخه لوشن در علاج ایری ثیما نوشته شده و هم سرکه با آب ساده که بالمنا صفه بود آمیخته بر جلد طلا سازند و دوائلنٹ
لیسیتهل طلا ازا و تند هلنیا صفته بوریکس یکپڑام سوڈا کاربناس یکپڑام یا ہمپل و ائنٹمنٹ که دوا اونس باشد علکرده به
استعمال آرند و هرگاه کرانیک باشد سبب محدث مرض را دریافته هما امکن بدور کردن آن کوشند مثل اینکه اگر از ترشی در
معده بود دوای قاتل حموضت مثل امونیا کاربناس یا اسپرٹ امونیا ایرومیٹک برای مریض ضعیف یا پٹاس کاربناس
یا سوڈا کاربناس یا لیتهیا کاربناس محلول با آب ولایتی یا میگنشیا کاربناس و بسمته سب نیٹراس تنها و هم همراه هریک
ازین ادویه مذکوره یا با مجموع آن نوشانیدن بسیار مفید است زیرا که ادویه سابق که قاتل حموضت اند حموضت را میشکنند
و چون بسمته بعد استعمال آنها یا همراه آنها داده شود پس اذیت حموضت را رفع میکند زیرا که از حموضت چون عکس سیرن
متاذی میگردد و از آن اجتماع خون میشود و از آن بدهضمی پیدا میگردد و از بسمته اجتماع خون رفع میشود از این جهت اذیتی
که از حموضت پیدا شده بود بزودی رفع میگردد و ایضاً بعد استعمال این ادویه نوشانیدن مسهل از قسم ادویه کهار
مثل میگنشیا سلفاس یا سلفیٹ آف سوڈا یا پٹاس سائٹراس چون بمقدار زائد نوشانند سیڈلیز پوڈر یا پائی رٹیک سالائن
نافع است و اگر از ضعف جگر باشد درین وقت مقویات جگر مثل نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه آب ساده بنوشانند ایضا
اکسٹرکٹ ٹراکسی کم و نقوع جرایته نوشانیدن مفید است پس اگر بعد آنهم صفرا بخوبی خارج نشود پل ربای کمپونڈ پنج گرین
و پل سیڈراج پنج گرین باهم آمیخته وقت شب بطور حب بنوشانند و اگر عوض پل ربای کمپونڈ پل کالوسنیٹ کمپونڈ یک ساز ند نافع
است و صبح آن میگنشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر با آب علکرده نوشانند تا آنچه شب صفرا از جگر خارج شده در امعا جمع آمده
دفع گردد و اگر بسبب فساد رحم باشد پس هر مرض که از امراض رحمیه موجود بود علاجش نمایند و هرگاه کدام سبب ظاهر نباشد
و بگمان سبب معدی و کبدی و رحمی علاج کرده باشند و کدام نفع بر علاج مترتب نشده باشد درین وقت همین قدر
دانسته میشود که در سمپتھیٹک ضعف یا خرابی و تغیر در مزاج آن آمده است درین وقت اول ادویه آرام رسان عصب و دماغ
نوشانند و بهترین آنها ٹنکچر ایکونائٹ است که از سه تا چهار قطره همراه آب ساده بنوشانند یا الاکر ایکونائٹیا است که از پنج
قطره تا دوازده قطره از آن همراه آب ساده بنوشانند یا برومائیڈ پٹاسیم یا کلورل هائیڈریٹ بقدر مناسب بنوشانند
من بعد ادویه مقویه عصب مثل الاکر از سنک ایلس همراه آب ساده یا از مرکبات آهن هر آنچه مناسب دانند نوشانند و نوشانیدن

انگلو استئیل همراه لانگر اسنگ هم مفید است اما هرگاه کدام اذیت در معده باشد لانگر اسنگ و تنگچر استئیل انه دهند و آنچه مضر است
بسبب و باشیرهم یا نقرس حادث شده باشد یا گمان سببیه این امراض باشد بسبب اینکه در خاندان مریض کسی مبتلا باین امراض
شده باشد درین وقت وین کالشیکم یا اکسترا کت کالشیکم همراه کاربونیت آف لیتهیا یا آنچه مثل آن قائل محوضت باشد که آنرا اینت انگریزی اینت اسید
بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و نون و تای هندی نامند بنوشانند و شهادت بعض تجربت ثابت میشود که هرگاه
درین مرض از کدام دوا نفع ظاهر نشود از نوشانیدن روغن جگر ماهی فائده ظاهر میشود و هم درین مرض صاف داشتن جلد
ضرور و مفید است لیکن گاهی از غسل کردن بآب سرد و گاهی از آب گرم و گاهی در حمام گرم نفع ظاهر میشود اما از پوشیدن فلالین
تهییج ضرر میشود بنابرآن باید که لباس ملاصق جلد همیشه از قسم لباس سوتی مثل ننیسک و غیره باشد و آنچه در علاج قسم اکزیما
ادویه برای طلا کردن بر جلد نوشته شده اند آنها را اینجا هم باستعمال آرند **فصل سوم** در وسیکولی بکسر واو
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای
مثناة تحتانی یعنی آبله کوچک است و آنرا بعربی نفاطات گویند و فی الحقیقه این هم قسمی از انفلمیشن یعنی ورم جلد است که ازان
آب درمیان اصل جلد و طبقه بالای بیرون برآید و بسبب آن طبقه مذکور مرتفع گشته آبله پیدا میشود چنانکه از ضماد کردن دوای آبله کننده
آبله پیدا میشود و آن بر چهار قسم است اول ایکسیما بکسر الف و سکون یای تحتانی و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف و آن یعنی آبلهای صغار است که بر جلد افتند و کیفیت حدوث این قسم آنست که اولا
بسبب ورم سرخی بر جلد پیدا شود بعد ازان بثرهٔ خرد ظاهر شده پس بثرهٔ مذکور پرآب گشته منفجر گردد و آب ازان جاری شود
و چون این آب بپارچهٔ لباس رسد پارچه ازان سخت میگردد بسبب موجود بودن فائبرین درین آب و گاهی درین آب ریم هم یافته
میشود پس بعد بثرهٔ مذکور خشک شده بالای آن خشکریشه رقیق حادث گردد و گاهی چند تا آبله یکجا باشند بعد خشک شدن
هر صورت آبله واحد میشوند و خشکریشه واحد بر آن می افتد اما زیر خشکریشه رطوبت مجتمع میباشد و ازان جاری ماند و آنهم بر
چند قسم است قسم اول ایکسیما سمپلکس بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر بای موحده فارسی و لام و سکون سین مهمله یعنی آبله خفیف
الاعراض سهل العلاج و این اکثر به صبیان عارض میشود اکسیما اکثر بسبب گرمی آفتاب و گاهی از برودت هوا هرگاه از
اذیت اینها در جلد تکلیف شده و از سر ناخن آنرا بخراشند پس از خراش جلد بناخن این مرض پیدا میشود و گاهی از بعض
الوان معدنیه انگریزی که رنگریزان ازان پارچه پوشیدنی و کفش سازان چرم کفش و موزه را ازان رنگین میسازند از پوشیدن
پارچه و موزه مذکور هم این قسم عارض میشود و العلامات علامات زیاده کلفت و اذیت نمی باشد بلکه اول سرخی بر جلد افتاده
نقاط دران پیدا شده بعده آب ازان بر می آید پس این آب منجمد شده خشکریشه میگردد و آب از زیر آن جاری میماند
العلاج اول سبب محدث مرض دریافته برفع آن کوشند من بعد بر آبلهٔ مذکور سپیدهٔ گندم یا اوکسائیڈ آف زنک
یا سپیدهٔ مس پاشند و قسم ثانی ایکسیما روبرم بضم رای مهمله و سکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله و سکون میم

و چونکه بر دور آبله این قسم سرخی زیاده میباشد لهذا باین اسم نام کرده شد زیراکه روبه هم بمعنی سرخی ست و درین قسم تپ هم
حار زیاده میباشد لهذا سرخی هم زیاده بود السبب چون باطفال حادث شود اکثر سبب آن اذیت بروز دندان بود و گاهی
از چرک آلوده بودن جلد هم میشود و گاهی از نیافتن شیر و خوردن اغذیهٔ ناموافقه بجای طفل عوض آن و گاهی از استعداد خنازیری
هم میشود و چون بجوانان و پیران عارض میشود اکثر بسبب استعداد نقرس و گاهی از بدهضمی در معده میشود و در عورات اکثر از قطع
شدن حیض یا از جهت ... خود پیدا میشود و گاهی کدام سبب ظاهر نمیباشد العلامات درین قسم ورم و گرمی جلد
و هم خارش جلد ... گردن ... پیدا میشود و هم تحرق دران میباشد و چون جلد را بسایند اثر خراش بران ظاهر
بود و آب از ان جاری میباشد و این آب گاهی شکل آب صاف و گاهی مائل بزردی میباشد من بعد مثل قسم اول این آب
منجمد میگردد و لیکن درین قسم انجماد آب در مسافت طولی زیاده بود که از ان خشکریشه طولی پیدا گردد و جا بجا از زیر خشکریشه
آب جاری میشود و درین قسم پیپ هم زیاده دیده میشود و هم خشکریشه این قسم زرد مثل زردی سطح ... و قدری دبیز و غلیظ میباشد
و وقت شب درین قسم کرب و قلق زیاده میباشد و چون اذیت دران زیاده شود گاه گاهی تپ هم پیدا میشود و هرگاه این قسم در
اطفال پیدا شود اکثر بر سر و وجه یا بر کمر یا بر بدن و ساقین ظاهر میشود و گاهی باین مواضع عام میشود و بجوانان که از قسم
میشود اکثر در جائیکه ... مفصل ست مثل تحت رکبه یا زیر بغل یا بر مراق در جانب انسی میشود و قسمی خاص ازان ...
زیر پستان پیدا میشود بسبب چرک آلوده بودن جا ... که زیر پستان ... اند گاهی همراه
این قسم خاص جرب صادق هم موجود میباشد و این قسم را اکسیما مامی بفتح ... و الف و کسر میم و سکون یای تحتانی نامند
زیراکه مامی بلغت انگریزی بمعنی پستان ست و قسمی خاص ازان ... مثل جرب صادق در میان انگشتان
یافته میشود و آنرا اکسیما ... بفتح میم و سکون یای تحتانی و نون ... و سکون دال ...
و سکون میم نامند زیراکه ... بلغت انگریزی بمعنی دست ست و این مرض ... اکثر ...
یا آرد سازی میکنند ... از اشیای حاده مثل ... دست و
اصابع ایشان را اذیت ... میشود و علامات این هر دو قسم ... مثل علامات اکسیما ... میباشد
العلاج ... از قسم ...
... باشد ...
... آبله ... اگر ...
... آب ... یک درام با
... آن ... ماند
و ... اکسا ... آف ... یک درام ... قسمی از

اوکسائیڈ آف زنک بست خوب سرشته بر آن پاشند ایضاً الیه اوکسائیڈ آف زنک دو ڈرام گلیسرین دو ڈرام لائکر پلمبای ڈائیلوٹ
یک و نیم ڈرام با آب آهک که هشت اونس باشد حل کرده بر مرض مذکور طلا سازند ایضاً الیه بسمته سب نائٹراس چهل گرین
لائکر پلمبای اسیٹیٹس ستی قطره و از لیمن یک اونس همه را مخلوط کرده مرهم درست ساخته بر آبله ها نهند و وقت استعمال
این دوا آنست که خشکریشه غلیظ بود و آب از ان کم جاری باشد و گرد آن سرخی زیاده بود ایضاً الیه مرداسنگ سوده
سه اونس و شش ڈرام در روغن کنجد که پانزده اونس باشد حل کرده بر آتش ملائم بپزند تا پخته مثل مرهم شود بعده روغن لونگ
دو ڈرام در ان انداخته حل کرده نگه دارند و بر پارچه رقیق صاف آلوده روزانه دو بار بر آبله های مذکور نهاده باشند قسم دوم
آن هرپیز زوستر و آن بفتح های هوز و سکون رای مهمله و کسر بای موحده فارسی و سکون سین مهمله لفظ گریک بمعنی آهسته آهسته
راه رفتن است و وجه تسمیه این مرض باین اسم آنست که این مرض گاهی بر جانبیکه عصب نخاعی رشته قریب بسپر خود که فقار
ظهر است مانند حادث میشود مرض ابتدا بر موازات عصب مذکور و شاخهای آن که در جلد رسیده اند آهسته آهسته بر جلد میدود
و ظاهر شده تا شکم میرسد و گاهی از مقام پهلو شروع شده تا شکم میرسد لیکن تا پهلوی دیگر نمیرود چه شاخهای عصب
نخاعی یکجانب بدن تا جانب دیگر بدن نمیروند و مرض مذکور ملازم موازات عصب جانب خاص است و همچنین این
مرض از جانب مبدء عصب شروع شده تا جانب منتهای شاخهای آن میرسد لیکن از جانب شاخ منتهای آن
بسوی مبدء نمیرود و این عجیب تجربه دیده شده و این مرض اول در هم جا بر جلد در جای خاص پیدا میشود و بعد
آن در ان بثره ظاهر گردد پس این بثره پر آب میشود لیکن اگر از حرکت بدنی منفجر نگردد این آب بعد دو سه روز مثل پیپ سفید
گشته منجمد شده خشکریشه گردیده ساقط میشود و اگر منفجر شود آب از ان خارج شده نشان سرخ بر جلد باقی میماند لیکن آب
از ان جاری نمیماند چنانکه در قسم اول و سوم یعنی اکسیما جاری میماند و ایضاً جائیکه هرپس می افتد آنجا بثور متعدده
بر صورت خوشه های کثیره مختلف المقادیر که بعضی خرد و بعضی از ان بزرگ در یکجا انبوه کرده حادث میشوند بخلاف اکسیما
که آبله های آن متفرق و دور دور بر بدن پیدا میشوند و برای این مرض در لغت انگریزی بحسب محل عروض آن
اسمای کثیره نهاده اند اما چونکه در نوشتن آن بجز تطویل فائده نیست لهذا ذکر آنها کرده نمیشود السبب گاهی بسبب
برودت هوا و زکام و گاهی بطور بحران در حمیات هرگاه شدت حمی بانتهای خود رسد حادث میشود و از این اسباب
اکثر این مرض در پیشانی و بالای شقه عارض میگردد و گاهی از نیورولزیا یعنی درد و اذیت عصب مثل عصبها ازاذیت
ریشه های عصب در وجع خاص مرئی حادث میشود و این قسم اکثر بر پیشانی یا بر رخسار یا بر پشت قریب فقار ظهر یا بر پهلو
خاصه بر پهلوی راست زیاده میشود یا جائیکه شاخهای عصب در جلد آمده اند پیدا میشود و این را مردمان جاهل میگویند
که از بالیدن عنکبوت و رسیدن زهر آن بجلد این آبله پر آب پیدا شده اند و فی الحقیقت آن هرپس میباشد العلامات
هرگاه از برودت یا زخمی بطور بحران پیدا شود اول در مقام مذکور بر پوستی بالمس قدری درد و سوزش محسوس میشود و

و بعد آن ورم در ان ظاهر شده بثور حادث میشوند بعده این بثور پر آب شده آبله میشوند من بعد این آب آبله سفید بشکل شیر گشته خشک میشود یا منفجر شده آب ازان جاری میگردد و بعد جریان آب خشکریشه بران پیدا شده بثور خشک میشوند و بعد هفت یا هشت روز خشکریشه ها افتاده قدری سرخی بر محل آبله باقی میماند و بعد چند روز آنهم زائل میگردد و آنچه بسبب درد عصب حادث میشود دران اول درد و سوزش در جلد و حمی هم یافته میشود و این حمی گاهی قلیل و گاهی شدید و کثیر میباشد چنانکه در نوبه البیا بود من بعد سرخی بجلد پیدا شده دانه های صغار بران ظاهر میشوند پس ازان این بثور پر آب گشته خواه بانفجار یا بدون انفجار خشکریشه بران پیدا شده و ساقط گشته رنگ جلد بر لون طبعی آن می آید اما چون بثور بعد ظهور پر آب شوند پس اکثر درین وقت درد یکه در جلد بوده زائل میشود و گاهی درد باقی میماند حتی که بعد افتادن خشکریشه و آمدن جلد بر لون اصلی خود هم درد زائل نمیشود العلاج آنچه بسبب برودت هوا یا در حمی بعلوبه بحران افتد محتاج بعلاج نمیباشد آری اگر برای رفع کردن اذیت جلد قدری سکرشیر یا گلیسرین بران طلا سازند بهتر است اما آنچه از اذیت عصب پیدا شده باشد دران گاه حمی موجود بود اول مسهل دهند از قسم ادویه مسهله که نمکین باشند یا از کیلومل و سفوف جلپ کمپونڈ و بعد ان برای تقویت کنین بنوشانند و اوکسائڈ آف زنگ بر آبله ها پاشند تنها یا با سپیده گندم یا سپیده جوار امریکا یا آرد برنج و اگر درد زیاده بود مسکنات و جع مثل برومائڈ یا سم کلورل نوشانند و هرگاه بعد سقوط خشکریشه هم درد باقی ماند مرهم ایکونائٹ بران مالیدن مفید است و اگر ازینهم رفع نشود مارفیای محلول بآب بذریعه زراقه سوزنی در جلد رسانند فقط

کرا قسم سوم آن اِکسِیمَا بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی خارش و آنرا بعربی جرب گویند و اِکگُو در لغت لاٹن بمعنی خاریدن است

و این قسم ثالث از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری میرسد بخلاف قسم اول و ثانی و درین مرض اول بر جلد حکه و خارش پیدا میشود و بعد آن در آنجا سرخی می افتد پس بثره هویدا شده پر آب بصورت آبله گردد لیکن آبله آن حاد الراس میباشد بخلاف قسم اول و ثانی که آبله آن پهنا بود من بعد از خاریدن و مالیدن گرد آبله مذکور بثور دیگر پیدا میشوند و هم این آبله اکثر از خاریدن و مالیدن منفجر شده و آب ازان جاری گشته بر محل آبله صورت اکسیما ظاهر میشود یعنی بعد انفجار جلد سرخ از زیر آن نمایان میگردد و آب همراه ریم ازان جاری میشود و فرق بینهما باین نحو کرده میشود که در جرب حکه و خارش زیاده میباشد و بثور آن جدا جدا و حاد الراس بوند بخلاف اکسیما که دران حرقت و سوزش بنسبت جرب زیاده بود و هم آبله های آن یکجا انبوه کرده و مفرطح میباشند بالجمله آبله جرب بسبب شدت حکه و خارش خشک میشود و اگر حکه نبودی بعد جریان آب خشک شدی السبب اکثر کسانی که جلد آن با چرک آلوده میماند مبتلا باین مرض میشوند و اصل سبب آن داخل شدن حیوان صغیر زیر جلد است که آنرا بلغت انگریزی اکارس اِسکیبِیائی نامند و این کرم قریب صورت

قسم سوم از امراض [illegible]

هنگام پیدا شدن در دست که متوسط غوره بین دیده میشود زیرا که ماده میباشد و ماده آن عظیم بوده واول هر دو بر جلد بدن مریض آیا ...
از دان ... میشوند بعد چون ماده آن بار خود صفت میشود بار دیگر شده برای دادن بیضه در جلد زیر طبقه بالای
آن داخل میشود و از آن بالای جلد پیدا نمیشود پس در جلد داخل شده آنجا هر روز یک بیضه میدهد و اگر بگذارند ابتدا داخل
گردیده میشود تا سه ماه زنده میماند و بعد داخل شدن زیر جلد حرکت کرده قدری از محل دخول خود دور میرود و از حرکت آن
خطوطی در جلد پیدا میشود که آنهم متوسط خورده بین دیده میشود پس جای برای سکونت خود زیر طبقه بالای جلد اختیار
میکند و آنجا که میماند در آن موضع پشته میشود و ... قدری ارتفاع محسوس میشود و هم در جائیکه مانده بیضه میدهد و از
آن بچه ... غذای خود میگیرد و کبیر میگردد و آنچه بیضه ... از آنهم آن ... ... بچه ... میشوند و این حرکات از بعد که بیضه
دادن و غذا گرفتن و کبیر شدن و از بیضه بچه ها متولد شدن سبب خارش و حکه پیدا میشود و از خارش و حکه در جلد
اذیت ... میرسد و اذیت ... در آن زیاده می آید ... ... از اجتماع ... ... آبله ... ... از این
ورم ... جلد پیدا میشود و العلامات اول در جلد حکه و خارش پیدا میشود و این خارش از پیدا شدن حرارت در بدن زیاده
میگردد مثلاً وقت شب هرگاه چیزی از لباس پوشیده ... ... و از این خراش ... ... اذیت ... ... و از خارش
... ... و پیدا شده ... بعضی بر ... ... میمانند و بعضی ... آبله میشود زیرا آنچه ... از اذیت ... پیدا شده باشد
آنها ... میمانند و آنچه در آن ... ... آبله میشوند و چون مریض ... ... در آن آبله ... ... پیدا میشود و اینها ... در میان
انگشتان و گاهی بالای مفاصل و گاهی ... ... و گاهی در جای ... ... و در اطفال اکثر ... ... ظاهر میشوند و بعضی
... گفته اند که ... ... آن ... ... روز ... ...
ظاهر میشوند و گاهی در بدن ... ... مزاج و ... الجلد ... ... میشوند که در آن حکه و خارش کمتر میباشد
لیکن این ... آبله ... آب ... میشوند و اینهم قسمی از جرب میباشد و چون ... ... متوسط خورده بین بالای جلد ... شده
... ... هرگاه ... ... از حرکت ... ... در جلد ... پیدا میشود معلوم گردد ... ... جرب بودن آن ... ...
میشود و ... از علامات ... ... آنست ... ... در این مرض ... ... که ... آبله ... ... میباشد ... یافته میشود
... چون این مرض در بدن عام گردد ... در جاهای ... آبله های آن یافته میشود و ... ... زیاده پیدا گردد از
اذیت ... ... در آن پیدا میشود العلاج هرگاه ... موجود باشد اول ... ... از قسم ...
... مثل ... ... یا سلفر ... یا سلفر ... ... روزانه یکبار ... ...
تا اسهال کنند و چندان این دوا ... ... که مرض ... ... زائل شود و باید دانست که قاتل این کرم که ... ...
کبریت میباشد پس ... ... باستعمال ... اما وقت استعمال آن ... اول باید ... ...
شود ... بوده باشند از آب گرم و صابون خوب صاف کنند و بعد تمام ... بعد ... ... آن ... ...

نفنه و آئین که در لغت انگریزی اسم لوبان ست بعد غسل موضع بر آن نهند ایضا الکه بادام عفن مغز بادام به آنکه هر دو مساوی الوزن
باشند گرفته خوب مخلوط کرده مثل مرهم ساخته بر بثور جرب طلا سازند و لباس مریض را در ظرفی آب صاف انداخته جوشانیده
خشک کرده یا آهن گرم بر آن گردانیده و جوشانند تا آنچه کرم مذکور در لباس باشد سوخته فانی گردد و کک آنچه لباس که مریض پوشیده
است اگر جدید باشد در آب صاف جوشانند تا کرم مذکور بمیرد و اگر کهنه باشد چنانکه اکثر لباس کم بهای گدایان مبتلا یعنی
آن را در آتش بسوزانند چه در لباس پوشیدنی این حیوان اکثر تنها بماند و خورانیدن گوگرد درین مرض هم بسیار نافع
است زیرا که کبریت بعد خوردن از داخل بسوی خارج بدن بالای جلد می‌آید و درین حرکت با حیوان مذکور در راه
ملاقی شده آن را قتل میکند ایضا الم لطیفه وقت شب مریض جرب را با یک یک چادر صاف را بر بستر گسترده
کبریت صاف مسحوق را بر آن بپاشند و بر آن بخوابد و یک چادر صاف را بر خود به پیچد تا از آن گرمی پیدا شود و این
حرارت بدنی کبریت از جای خود منتشر شده بر جمله بدن مریض رسد و کرم مذکور را بکشد قسم چهارم آبله فرنگی
بفتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و میم و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف فارسی و سکون
سین مهمله لفظ لاطینی ست که از لفظ اگریک ماخوذ شده و چیچک بمعنی آبله یا حباب آب ست و چونکه این آبله به
صورت حباب آب پیدا میشود لهذا بر آن نام نهاده شد اینهم تفاوت دو آبله با هستند که بر جلد پیدا میشوند مختلف المقادیر بوند گاهی
صغیر مثل کرسنه و گاهی کبیر مثل بیضه کبوتر میباشند و اول در آن وقت ظهور آب صاف میباشد که ذائقه آن نمکین بود
و بعد روز دوم یا سوم این آب سفید میگردد و ذائقه آن ترش میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن اقرب
آنست که بسبب میشود روز یعنی اذیت عصب پیدا شده باشد و اسباب معینه آن گاهی فساد معده و گاهی فساد جگر و گاهی
فساد گرده بود و وقتی از خرابی خون میشود هرگاه در آن ماده نقرس یا آتشک موجود بود و گاهی بر دست و پای اطفال
نومولود پیدا میشود و درین وقت اکثر سبب آن ماده آتشک بود و هرگاه بر پا دست کف پیران افتد اکثر سبب جگر یا
گرده بود و درین وقت سفیده بیضه یا گرده ایشان زیاده پیدا میشود و چون بر همه بدن پیران حدوث آبله عام شود سبب آن
ضعف و کمزوری خون میباشد العلامات این مرض گاهی اکیوت و گاهی کرانیک میباشد هرگاه اکیوت بود اکثر تپ شبانه
یا قدری از آن زیاده تغیر از حال صحت در قوت و افعال بدن و حمی و حابجا بر جلد سرخی و خارش پیدا میشود بعده بجا
در مواضع مختلفه جاهائیکه خارش بود سرخی بر جلد حادث میشود و پس از آن آبله در آن ظاهر میشود و از ابتدای ظهور صورت آن
موافق آبله میباشد و این آبله گاهی صغیر المقدار مثل دانه کرسنه و گاهی کبیر المقدار مثل بیضه کبوتر بود و پر از آب صاف میباشد
پس گاهی روز اول منفجر شده آب صاف از آن جاری شده آبله فانی میگردد و اکثر تا روز چهارم میماند لیکن از روز دوم یا سوم
آب صاف برنگ سفید مثل شیر میگردد و در روز چهارم شکسته آب از آن جاری شده آبله خشک میشود و قشر رقیق مثل کاغذ
بر آن باقی ماند لیکن اگر خود منفجر نشود بلکه از رسیدن کدام صدمه بشگافد زخم قلیل بر محل آن باقی می‌ماند و گاهی

فقط یک آبله بر تمام بدن پیدا شده بعد خشک شدن آن همانجا آبله دیگر پیدا میشود و چون این مرض بطور
آکیوت پیدا گردد بر وجه و سینه و ساقین یافته میشود ولیکن بر دست و پای افتد و از روز اول ظهور تا چهارم مانده
روز پنجم خشک و فانی میشود و هرگاه که انیک بود در ان قبل ظهور آبله حمی نمی آید الا نادرا و اول در ان آبله یکجا پیدا میشود
و بعد چندی ان در جای دیگر آبله پیدا گردد و همچنین سلسله ظهور و فنای آن تا دو سه ماه باقی ماند و هم بحسب صورت در آبله آکیوت
و کرانیک فرق میباشد زیرا که در آکیوت آبله کامل و مرتفع و پر آب و کبیر الحجم میباشد و از اول بر صورت آبله ظاهر میشود
چنانکه از نهادن دوای آبله انگیز آبله دفعةً پیدا میشود و در کرانیک آبله غیر کامل بود و پهنا میباشد و خشکریشه آن غلیظ الجرم
و تو بر تو میباشد و بعد خشکی این تو با مثل پوسته ساقط میشوند و گرد آن در سرخی آب محسوس میشود بخلاف خشکریشه آکیوت
که آن مثل کاغذ رقیق یکتا میباشد و قسم کرانیک آن هیچ جا بجا بر بدن بتدریج پیدا میشود اما قسمی از ان که بر دست و پای اطفال نو مولود
افتد آبله آن بر صورت قسم آکیوت بود یعنی بر وجه دفعةً بر صورت آبله پیدا میشود لیکن چونکه مدتها باقی میماند لهذا آنرا
در کرانیک شمار میکنند و درین قسم مظنون اینست که از ماده آتشک بوده باشند و شاید دیگر علامات آتشک همراه
آن موجود باشند العلاج اول سبب را دریافت کرده بر رفع کردن مشغول شوند و درین مرض احتیاط این امر ضرورست
که آبله از کدام صدمه خارجی شکسته نشود بلکه خود منفجر شده خشک گردد و از ادویه موضعیه گلیسرین طلا سازند
یا اوکساید آف زنک بر آن پاشند و هرگاه گرد آبله سرخی زیاده باشد گلارد لوشن یعنی لوشن پلمبای ایسیٹیٹس آن
طلا سازند ایضاً الکاربانک ایسڈ سفید یکدرام گلیسرین یک اونس گلاب قسم اعلی هشت اونس همه را خوب حل کرده پارچه
رقیق صاف در ان تر کرده بر آبله نهند و چون بر دست و پای اطفال نو مولود آبله افتد درین وقت خوف هلاکت طفل از پیدا شدن
اسهال بعد ظهور آبله میباشد و درین وقت طفل بسیار ضعیف میگردد و قوت کشیدن و هضم کردن شیر هم ساقط میشود لهذا
مناسب آنست که درین وقت آب گوشت بطفل بجای شیر مادر یا مرضع نوشانند و کلوریٹ آف پتاش از یک گرین تا
چهار گرین همراه آب ساده حل کرده بعد سه یا چهار چهار ساعت بطفل نوشانیدن مفیدست باین طور که طفل نو مولود را
از وقت ولادت تا یک سال یکیک گرین نوشانند بعد بحساب هر سال عمر یک یک گرین نوشانند تا اینکه ده ساله را ده
گرین بنوشانند و علاج نافع عام در علاج آبله اینست که سم الفار به بیمار نوشانند پس اگر اصل سم الفار دهند شصتم
حصه گرین تا دو از دهم حصه گرین خورانیدن حسب مناسب جائزست و بستم حصه گرین از ان خورانیدن قریب اعتدال
است و اگر از انکرار سنگ ایلس دهند از سه قطره تا چهار یا پنج قطره همراه یک اونس آب ساده حل کرده بعد دو ساعت بخوردن
غذا بنوشانند لیکن در خلای معده نه دهند فقط کتک و ایضاً قسمی از وسیک یولی که جنس آبله است و آن را
ویسیکل هم گویند سودامنا بود و سودامنا بکسر سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و سکون الف و کسر میم و فتح نون
و سکون الف در لغت لاطن بمعنی عرق ست که از بدن براه جلد بر می آید و اینجا مراد از لفظ مذکور آبله است که بسبب

بیرون

جمع شدن راه جریان عرق پیدا میشود باین نحو که چون غده مولد عرق از خود قطره عرق را می اندازد آب مذکور از کیول کل بالای جلد است بیرون نمی آید و در دهن مجری خود باقی مانده بصورت آبله پرآب محسوس میگردد واین قسم آبله بعد حمیات حاده مثل انترک فیور و ریوماتیزم آکیوت و کاه بعد زیاده مشقت که دران عرق کثیر از بدن برآید ظاهر و محسوس میگردد وآن زیاده بر وجه و بالای گردن و بر عظام ترقوه دیده میشود وجه درین مواضع عرق کثیر جاری میشود البته زیاده گرم داشتن جلد بدن و زیاده آمدن عرق چنانکه در حمیات حاده و ریوماتیزم آکیوت و بعد مشقت بدنی رو میدهد این آبله ها در سفید پوستان مثل قطرات کوچک عرق بجای خود محسوس میشوند لیکن چون آنرا گمان قطره عرق از دست یا پارچه خواهند که بردارند از جای خود زائل نشود و باقی ماند العلاج محتاج تدبیر علاج نیست یا دفع شدن اصل مرض واسطه رفعت خود زائل میشود فقط۔ فصل چهارم در پمفیگس بفتح بای موحده فارسی وسکون میم وفتح جیم فارسی وسکون واو وکسر لام وسکون بای مثناة تحتانی بمعنی بثره متشابه آبله که از ریم پر باشد وآن هم بر چهار قسم است قسم اول اینپتایگو بکسر الف وسکون نون وکسر بای موحده فارسی وفتح تای مثناة فوقانی وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وضم کاف فارسی وسکون واو بمعنی بقوت حمله کردن است وجه تسمیه این مرض باین نسبت که این آبله بسبب قوت خود بشتر پر از ریم از جلد بیرون می آید بالجمله این هم قسمی از ورم حار است که در جلد پیدا میشود مثل ایکسیما لیکن درین آبله عوض آب ریم میباشد و فرق بینها در صورت آنست که درین مرض خشکریشه غلیظ و قدری مائل بخضرت میباشد بخلاف خشکریشه ایکسیما که آن رقیق و مائل بصفرت مخصوص میباشد وان بر دو قسم است یکی آن که دران آبله های کثیره در یک موضع قریب با نبوه حادث شوند مثل ایکسیما ولهذا اکثر کسان از اطبای ولایت میگویند که این هم قسمی از ایکسیما است دوم آنکه آبله ان متفرق و جدا جدا دور دور بر مواضع متعدده جلد بدن پیدا شوند اکثر اطفال صغار را وقت بر آمدن دندان بسبب اذیت آن این قسم والا این مرض عارض میشود و چون در جوانان عضوها در عورات پیدا میشود از احتباس یا قلت جریان حیض میباشد و چون در زنانی که بسن یاس رسیده باشند پیدا میشود بسبب بند شدن حیض می باشد و هرگاه در اطفالی که از حد رضاعت یعنی سه سالگی خارج شده باشند پیدا شود اکثر سبب آن نه میسر شدن اغذیه صحیحه ولباس صاف و قذر آلود ماندن میباشد و گاهی از استعداد خنازیری هم در ایشان پیدا میشود و گاهی از رسیدن حرارت آفتاب به جلد بدن و گاهی از ملاقات بعض حشائش حاده به بدن پیدا میشود و هرگاه خاصه در سر اطفال بهم رسد اکثر سبب آن اذیت کردن قمل و پیدا شدن خارش بر جلد از خاریدن میباشد العلامات اکثر درین مرض حمی و زیادتی حرارت جلد میباشد مگر وقتیکه ورم جلد زیاده شود مثل اینکه تمام چهره متورم شود و اکثر مواضع جلد متاذی شوند حمی هم پیدا میشود لیکن اکثر آنست که اول از همه بر جلد سرخی ظاهر میشود بعده آبله پر ریم دران پیدا میشود چنانکه در ایکسیما آبله پر آب ظاهر میگردد بعده اگر آبله های آن قریب قریب و با انبوه باشند درین وقت سه سه یا چهار چهار آبله از انها باهم متصل شده قشر غلیظ را احداث

آنها پیدا میگردد که رنگ آن مائل بزردی و سبزی میباشد و چون این قشر ملتصق بر آن پیدا شود سوزش و خارش در آبلها
زیاده پیدا گردد و بعد سه چهار روز ریم از وسط این قشرها از زیر آن برمی آید و همراه آن آب خون هم میباشد و گاهی مثل
عسل و شهد از آبلهای مذکوره برمی آید و از خارج شدن ریم کلفدا و بارت این قشر روز بروز زیاده میشود و چون زیاده
غلیظ شود سقوط گردد و بعد سقوط خشکریشه که در اصل جلد سرخ رنگ دیده میشود که بران قدری ریم و آب میباشد
و هرگاه این آبلها یکجا انبوه کرده پیدا میشوند اکثر بر رخسار یا بر لب یا بر گوش یا پس گوش حادث میشوند و چون
جدا جدا و متفرق بر آیند بر سر و روی و سینه و بدن ظاهر میشوند و چنان معلوم میشود که کسی بر بدن آب پاشیده است
که قطرات آن جابجا محسوس میشوند العلاج هرگاه همراه این آبلها بخار باشد مسهل و سهند از ادویه مسهله مثل
سکنجبین ساده [illegible] تا [illegible] رفع شود و بعده چون از ادویه منضجه خاصة در این مرض فائده کثیر حاصل میشود پس باید
که از آنکه هم تنها یا از آب [illegible] پس [illegible] و قت زیادتی ورم [illegible] آب و شیر گرم کرده یا پارچه
دران تر کرده بر ورم نهادن مفید است ایضا [illegible] بالای آبله مذکوره ضماد کردن بسیار
نافع است زیرا که سبب [illegible] آبله و ورم [illegible] و [illegible] در آنست سبب آن خارش
و سوزش [illegible] رفع [illegible] ایضا [illegible] همراه روغن [illegible] گلاب [illegible]
که [illegible] اولش باشد باهم حل کرده پارچه دران تر کرده بر آبلها [illegible] خارش رفع میشود [illegible]
روغن [illegible] گلاب [illegible] گلستان [illegible] برگ [illegible] تازه [illegible] آب ساده
[illegible] آثار [illegible] آن رنگ [illegible]
بر آبلها باشد و ایضا [illegible] فصل [illegible] نوشته شده و بران [illegible] آن رنگ و گلاب
نهادن آن هم بر این آبلها مفید است زیرا که از استعمال دوای مذکور آبله [illegible] میشود و از خشک شدن آنهم خارش
و سوزش دفع میگردد [illegible] صمغ عربی بر آن [illegible] یا از [illegible] چون باب بر آن ضماد
سازند تا ملائم شده از [illegible] گرم ساقط گردد [illegible] ساقط شدن آن مرهم [illegible] بر آن [illegible] و هرگاه بر تمام
بدن این آبلها عام باشند درین وقت در آب گرم [illegible] باید [illegible] کنند و هرگاه از [illegible] ادویه در این مرض
فائده ظاهر نشود و باید دانست که سبب آن [illegible] ضعف است و درین وقت هم [illegible] از [illegible]
ضرور بنوشانند و همراه آن ادویه مقویه دیگر هم مثل القوع قصب الذریره یا القوع یا [illegible] کلنبا یا القوع [illegible]
و [illegible] هم بنوشانند و اغذیه جیده مقویه خورانند فصل [illegible] قسم دوم آن [illegible] بکسر الف و سکون یا الف و سکون یای
مثناة تحتانی و کاف و کسر تای مثلثه و فتح میم و سکون الف بمعنی بر آمدن بثره کلان است خواه بقدر بهشت آلی یا چهار آن
باشد و این را العربی بثور نامند چه بثره آنست که ماده آن در جلد بود و بلغت انگریزی آن را [illegible] گویند و این هم قسمی از

افعل میشن اپنی درم حار جلدیست که در جلد پیدا میشود و در وسط آن بثره خرد اول می افتد من بعد بجای آن هیچ این بثره کبیر میگردد
و گرد آن سختی و سرخی پیدا میشود و از روز چهارم تا هفتم دران ریم متولد گشته بعده بثره مذکور منفجر میشود و ریم ازان برآمده
پرده که بر بثره مذکورست که آن بمنزله خارجی جلد میباشد خشک شده و بالای آن گشته خشکریشه میگردد و هرگاه این خشکریشه خود ساقط
شود بسبب رسیدن نقصان دران باصل جلد مثل داغ سیاه در جلد اثر آن باقی میماند السبب بسبب رسیدن کدام
صدمه مثل ضربه یا کدام شی این خشکریشه ساقط شود فقط جلد پیدا میشود و آن کاری اکیوت و اکثر
السبب سبب اکیوت اکثر یافته میشود لیکن کمزوری خون در انجم ضرور میباشد و هم از طلا کردن
روغن آن و هم از مالیدن مرهم انیتمنی هکذا است که بثره اکیوت پیدا میشود و اکثر در فصل ربیع یا خریف
پیدا میشود و اما سبب کرانیک پس اکثر کسانی را که مثل فقرا غذا کم یا بد یا غذای جید نتوانند خورد
آن انچه اجزا که بودن آنها در صحت ضرورست حاصل نمیشود ازان در خون خرابی پیدا گردد و این بثور پیدا میشوند
و ایضا بعد حمی تائفائد فیور و بعد جدری و حصبه و گک که در انها بثور پیدا میشوند هرگاه مریض کمزور ناتوان
میباشد و هم بعد مرض آتشک این مرض پیدا میشود و هم بعد امراض مزمنه باطنیه مثل جگر و گرده که در انها خون
کمتر صاف میشود و هم همراه آنها تپ موجود میباشد و هم در مرض جرب هرگاه در اسفل بدن زیاده باشد از دیگران
و کذلک در کسانیکه ضعیف و کمزور باشند و معذلک قمل در بدن انها زیاده بود از اذیت گزیدن آنهم این قسم بثور پیدا میشوند
العلامات در بثره اکیوت حرارت بدن قدری زیاده میشود و ضعف و قلت اشتها و درد بر محل برآمدن بثور میباشد صریح
جائیکه اول در جلد درد بوده سرخی ظاهر میشود بعده در وسط سرخی مذکور بثره خرد پیدا میشود لیکن و زود این بثره
کبیر میگردد تا که ریم دران پیدا شده مثل پیچل پر شده و گرد آن صلابت میباشد و برو در صلابت مذکور سرخی محیط بوده
و بعد پیدا شدن ریم این بثره منفجر میشود و ریم ازان جاری مانده بالای آن خشکریشه پیدا میشود و بعد خشک شدن
ساقط گردد و صلابت و سرخی برطرف شده داغ سیاه در جلد بر محل آن باقی میماند و آنچه بثره پیدا شده بود بعد زوال
آن بثره دیگر پیدا نمیشود و در قسم کرانیک هم مثل اکیوت اول سرخی ظاهر شده بعده بثره دران می افتد و سختی و سرخی
گرد آن پیدا میشود لیکن دران حرارت بدنی زیاده نمیشود و ریم دران در زمان دراز مثلا از روز هشتم تا یکماه پیدا میگردد و چون
مدتها ازان ریم جاری میماند و بعد سقوط خشکریشه زخم خفیف که دران بر جلد قدری ریم باشد ظاهر میشود و این زخم بدشواری
مندمل و خشک و صحیح میگردد و چون یک بثره این قسم صحیح شود بثره دیگر بر جلد پیدا میگردد و تا دو سه ماه سلسله ظهور این
بثور یکی بعد دیگری باقی میماند العلاج در قسم اکیوت هرگاه حرارت زیاده باشد که قریب تپ حمی بود یا حمی خفیف باشد مسهل
از قسم میگنشیا سلفاس و غیره ادویه نمکین نوشانند تا تپ و حرارت دفع شود و غذای جید خورانند و از منرال ایسڈ کدام
قسم آن مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا سوریاٹک ایسڈ یا نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ

باشد همراه آب مشروب بنوشانند و بر بثره مذکوره پارچه صاف نازک و آن که هم ساده یا آب مطبوخ پوست خشخاش تر کرده نهاده
بپوشند بعده انفجار و فاسج شدن ریم مرهم اسفیداج کافوری آری آن نگاه یا مرهم کاربولک السید یا مرهم زنک و کاربولک السید نهند
و هرگاه درد زیاده باشد از نهادن مرهم افیون اذیت کم میشود و خشکریشه اول سبب دریافته بدفع آن کوشند مثلاً هرگاه
بسبب حب رطب یا انگور یا پیاز و قبل باشد بعلاج بعض نمایند و هرگاه از کدورت بود آنرا اغذیه جیده خورانند و روغن جگر ماهی
و تنکچر استیل نوشانند و گاهی تنکچر استیل را همراه لانکار بستا مینوشانند لیکن این قسم قسمی است که از هیچ دوا فائده نشود و اگر درد
زیاده بود اینجا هم برای تسکین درد [illegible] مرهم افیون بر آن نهند و برای اصلاح زخم اگر از مرهم زنک یا از مرهم کاربولک
زخم مندمل نشود اکثر از نهادن مرهم ایودوفارم [illegible] ایودوفارم [illegible] گرین تا شصت گرین
پس در چربی که از [illegible] حیوان یا [illegible] با استعمال آرند و برای خشک کردن زخم این
شحوم بهتر آنست که کاستک [illegible] گرین تا ده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بذریعه قلم موئین بر زخم طلا سازند که
از آن بزودی زخم خشک میشود [illegible] قسم سوم آن آکنی [illegible] بالفتح و سکون کاف و کسر نون و سکون یای تحتانی
ماخوذ است از آکمی یا آکنی که لفظ یونانی بمعنی رسیدن بکمال یا [illegible] ازدیاد مثل سن شبابست و تسمیه این مرض باین
اسم بنا بر آنست که این مرض هم [illegible] اکثر عارض میشود و این مرض [illegible] غده مولده شحم [illegible] باشد
و [illegible] سبب اینکه رطوبت شحمیه از آن
پیدا شده جاری میشود [illegible] غلیظ المقدار و مرتفع الراس گردد و در سر
حادان [illegible] ریم [illegible] ریم ازان جاری میشود یا ریم مذکور خشک شده با پرده جلد
که بالای آنست [illegible] متفرق یافته میشود و گاهی دو سه بثره ازان یکجا بر آمده با هم و یکذات شده
مثل بثره کلان دیده میشوند و [illegible] زیاده محسوس میشود اکثر این
مرض کسانی را [illegible] مزاجان صحیح یونانیین و عجمیین در زنانی که
حیض ایشان در سن [illegible] قطع شده باشد پیدا میشود زیرا که عادت طبعی
و مقتضای صحت [illegible] جاری گردد اما چون بنا بر آن امتلای
دموی در بدن ایشان پیدا گشته این مرض حادث میشود [illegible] سردی بجلد وقتیکه بدن گرم بود مثل اینکه کسی
وقت گرم بودن بدن از آب سرد غسل کند یا در هوای بارد بیرون آید [illegible] زیاده نوشیدن شراب و ایضاً از فساد
معده و خرابی هضم غذا و گاهی در فصل گرما وقتیکه هوا حار یابس باشد و گاهی در فصل زمستان وقتیکه شور صفرا از شدة
حرارت فصل و حدت عرق بر جلد پیدا میشوند این مرض هم حادث میشود العلامات چونکه آکنی بر دو قسم است اول آکنی ولکیریس
یعنی آنچه زیاده میشود و اکثر مشاهده کرده شده و این قسم اکثر بر جانب پشت بر محل استخوان کتف و بر جلد سینه بالجمله جائی که

جلد غلیظ و پردسوخته بود پیدا میشود گاهی بر وجه هم یافته شود و بثور این قسم آنقدر کی با دیگری متصل شده بثر کبیر میشود و در گرد او
سختی و سرخی گردان پیدا گردد و از مس کردنش درد و اذیت پیشود و قسم دوم آن آکنی رُوزِیشیا است یعنی آکنی که همراه آن
رنگ گلابی هم در جلد یافته میشود و آن اکثر بر بینی یا بر نوک بینی یافته میشود و بسبب آن اول قدری غلظ و سرخی بر بینی
پیدا گردد و گاهی عروق صغار زیر جلد الف دیده میشوند بعد جابجا بران بثور صغار دیده میشوند و گاهی سرخی و بثور الف
تا رخساره با هم میرسند و این قسم خاصة از زیاده شرب شراب یا از فساد معده میشود العلاج اول سبب مرض دریافته
بر دفع کردن آن و ما باعث پردازند و این مرض اگر مزمن بود یعنی از مدت دراز باشد بدشواری برطرف میشود لیکن از
نه زائل شدنش کدام اذیت بمریض نمیرسد چنانچه اگر بر روی یا بینی باشد قدری قبیح منظر پیدا میکند با جمله بعد دفع کردن
سبب محدث مرض ادویه موضعیه بران نهند مثل آنکه هرگاه بر جلد بثور تنها بر بینی یا سینه یا دیگر مواضع بدن بوده باشد که پیهارا
در شیر تر یا گاه حلکرده بران طلا سازند یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر بران بالند مرکب آن ایوڈائیڈ سلفر از بست گرین تا یکدرام
و آنزد با همراه کدام شحم که یکاوس باشد حلکرده مرهم درست سازند و وقتا حاجت بر بثور بالند الحیاله سفوف ایوڈائیڈ سلفر
ده گرین سفوف صمغ عربی نیم دڑام هر دو را با هم در چ کرده نشش ساخته یک حصه از آن صبح و شام همراه آب ساده
به بیمار خورانند و باید دانست که ایوڈائیڈ سلفر درین مرض خاصة بسیار دوای نافع است زیرا که سلفر به خوردن از
اندرون بدن بر جلد می آید از جهت جلد را با یجاد اذیت بر طبیعت اصلی آن می آرد و چون ایوڈائیڈ همراه آن باشد
درین وقت ورم غده ها را از نفع میکند و هرگاه بر بینی روجه این مرض باشد و همراه آن ورم و حرارت بر بینی زیاده یافته
شود درین وقت اخراج خون از آن قدری بهتر است بنابران زلو در منخرین چسبانند و تعیین عدد آن موافق مقدار ورم
نمایند و بعد آن لوشن لاکریلیبالی ایسٹیٹس بران طلا سازند ایضا لوشن که از اوکسائیڈ آف زنک و گلیسرین
و گلاب ساخته میشود طلا کردنش بسیار مفید است ایضا اصل کاسٹک نقره از پنج گرین تا ده گرین در یک اونس آب
ساده حلکرده از قلم میخین بدان طلا سازند که بسبب تقویت آن چون عروق صغار مجتمع و منقبض میشوند در آنها زیاده
خون نمی آید و هرگاه درین قسم هم بعد اخراج دم و طلا کردن ادویه مبرده و مقویه و چون حرارت کم شود بران سلفر همراه شیر
حلکرده یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر طلا کرده و ضماد نهادن مفید است فصل ... در قسم چهارم آن ... است آن بضم
مهمله و سکون واو و کسر بای موحده فارسی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف یعنی چرک و غلظ است زیرا که این لفظ
ماخوذ است از روپس که در لغت گریک یعنی چرک و غلظ است زیرا که درین مرض جلد غلیظ و چرک آلوده دیده میشود و آن نوعی ورم
جلدیست که در جاهای خاص یا متعدد و جابجا متفرق بر جلد بر مقدار چهار آنی یا هشت آنی پیدا میشود و اول از نهم ... در
موضعی از جلد طاهر شد ... بعد چهار پنج یا هشت روز در وسط سرخی مذکور آبله پر آب پیدا شده روز بروز این آبله کبیر
میگردد تا آنکه بر مقدار چهار آنی یا هشت آنی رسیده از دیاد آن موقوف شده بعد دو سه روز این آبله پر از ریم و گاهی

پر از ریم و خون گشته بعد آن یا منفجر شده ریم آن خارج گردد یا خشک شده از آن خشکریشه گاهی مائل بسواد و گاهی مائل
بخضرت حادث میشود و بر دور آن خط سرخ باقی ماند من بعد جای که خط سرخ بوده در ان باز آب می آید و آبله پر از ریم
شده یا منفجر گشته خشک شود یا بدون انفجار خشک شده خشکریشه پیدا میکند و باز گرد آن خط سرخ باقی مانده بر همین منوال
بر دوران بار بار آبله پیدا میشود و آن خشکریشه و مقدارش زیاده میشود تا اینکه بمقدار رهشت آنی رسد درین وقت
اندازه یا و بازاندرون گه آبله یا خشکریشه ها که بر دور آن پیدا میشوند بصورت دائره کامل باشند صورت آن مشابه بصورت صدف
مدور موسوم به کنبت که بر کنار بحر اسود یافته میشود و تو بر تو بود میباشد و اگر آبله و خشکریشه های مذکوره بر نصف آن
مثل قوس دائره محیط شوند مشابه از صدف سپاک که آنرا بهندی گهونگها نامند میباشد و آنچه خشکریشه که از آبله اول
پیدا میشود سخت و مرتفع از جلد به نسبت دیگر خشکریشه های محیط خود میباشد و گاهی این ارتفاع آن از جلد قریب نصف انچ
میرسد و ازین ثابت میشود که مرض مذکور مرکب از پمفیگس و اکتیما است زیراکه ابتدای ظهور آن مثل پمفیگس است چه در
پمفیگس هم اول سرخی ظاهر شود پس در ان سرخی آبله پر آب می افتد و انتهای آن مثل اکتیما است زیراکه در انهم
خشکریشه غلیظ پیدا میشود لهذا بعضی از مصنفین آنرا هم پمفیگس و بعضی آنرا اکتیما ذکر میکنند اسباب اصل سبب آن
ماده آتشک موسوم به سکندری سفلس یا تراشیری سفلس است و در اطفال خاصة قسم ثانی سفلس میباشد و معین بر آن
ضعف و کمزوری بدن میشود و ایضا در اطفالی که غذای جید نیابند و جلد بدن ایشان چرک آلود بود پیدا میشود
العلامات در ابتدای این مرض تپ و حرارت نمیباشد مگر ضعف و کمزوری بدن یافته میشود من بعد آنچه اول گفته شد
آثار از ظهور سرخی و آبله و پیدا شدن خشکریشه پیدا میشوند و بعد ساقط شدن خشکریشه مذکور از زیر آن زخم ظاهر میگردد
و این زخم بدشواری بهتر گردد و بعد صحت داغ بر محل زخم باقی میماند و از ان دانسته میشود که مرض از ماده آتشک پیدا شده بود
و چون این مرض بجوانان و پیران شود ممکن است که بر وجه یا بر سر یا بر سینه یا بالجمله بر هر عضو بدن یافته شود لیکن اکثر به این است
که بر کمر و بالای ساقین ظاهر میشود و چون در اطفال این مرض پیدا شود بر کمر و بر سرین و بالای فخذین اکثر ظاهر میگردد
اما حدوث این مرض در اطفال مخوف است زیراکه در انها ازین مرض کرب و قلق و اذیت و حمی و ضعف پیدا گردد
از اذیت دائمی طفل غذا نمی خورد و آنچه خورد هضم نمیشود و از ان اسهال پیدا شده روز بروز ضعیف میگردد و این
مرض از دو هفته گاهی تا چند ماه باقی ماند العلاج از نشانیدن مریض در آب نیمگرم نفع جلیل حاصل میشود زیراکه از ان
جلد لین و صاف میگردد و دوران خون بسرعت میشود و از ان در جلد قوت می آید و همچنین اغذیه جیده
بمریض خورانند و تنکچر یا سفوف بارک یا مطبوخ و نقوع آن حسب مناسب یا نائترک ایسڈ یا کنین تنها تنها یا هر دو را
باهم کرده بنوشانند تا خون را قوت دهد و گاڈ لیور آئل هم درین مرض نعم الدواست و برای اخراج ماده آتشک
از جلد و غلت ایوڈائڈ پتاس بقدر مناسب همراه نقوع عشبه یا سارساپریلا بنوشانند و اگر برای رفع کمزوری

انفلونزا کار فاس یا ایپیدیمیا اشخاص ... بسیار شدید است و اگر بسبب زیادتی ضعف ... مناسب باشد
عوض آن ... [illegible] ... آب سیاه پیدا شود از سر ... [illegible] ... آب باید آنچه در آن
باشد ... [illegible] ... علاج ... [illegible] ... بعده مرهم
باید ... [illegible] ... اطفال ... [illegible] ... اطفال عارض شود ... [illegible]
... [illegible] ... بشناسند و این مرض ... [illegible]
... [illegible] ... علاج ... [illegible] ... در مرض
... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ... اول ... [illegible] ... ثانی ... [illegible]
... [illegible] ... بیشتر ... [illegible] ... آب ... [illegible]
... [illegible] ... است که ... [illegible] ... اول ... [illegible]
... [illegible] ... و سکون ... [illegible] ... طب ست و ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... [illegible] ... از اصل ... [illegible]
بالای ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... پیدا شده و چون
... [illegible] ... بالای ... [illegible] ... اول ... [illegible]
... [illegible] ... حرارت ... [illegible] ... پیدا شود ... [illegible]
ظاهر ... [illegible] ... این قسم ... [illegible] ... ست که
این مرض زکام و نزله و ... [illegible] ... این مرض ... [illegible] ... از تبدل فصول
اعتدال مزاج ... [illegible] ... این مرض هر سال در فصل خاص ... [illegible] ... تبدل فصل میشود و
فی الواقع ... [illegible] ... امراض وافده است
و این قسم از امراض ... [illegible] ... خاص است و این ... [illegible] ... قوی ... [illegible]
سبب حار و بارد ... [illegible] ... اصحاب صفراوی مزاج ... مزاج باشند
... [illegible] ... آن ... [illegible] ... تبدل فصل ... [illegible]
و قسم ثانی آن ... [illegible] ... و سکون ... [illegible] ... و کسر لام
و سکون یای ... [illegible] ... و کسر ... [illegible]
... [illegible] ... یافته میشود ... [illegible]
... [illegible] ... افات ... [illegible] ... نزدیک ... [illegible]

کار مییابند پیشود و چون بیگیران شود سبب آن بد هضمی طعام و زیاده نوشیدن شراب می باشد و قسم ثالث آن لای کن الیدی دس بکسر لام و دال مدغم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال هندی و سکون سین مهمله است و آن بثور صغار مائل بسیاهی میباشد زیرا که لو و چیدی را گویند که سیاهی مائل بود و این قسمی از پرپیورا یعنی داغ سیاه است که بر ساقین یافته میشود و این بثور صغار میباشند که در نوک های آن قدری خون از عروق صغار ریخته در آمده از ان رنگ آن سیاهی مائل میشود و سبب آن کمزوری خون میباشد و این مرض اکثر کسانی را میشود که بسبب مفلسی از خوردن اغذیه جیده و پوشیدن لباس نفیس صاف و ماندن در مسکن طیب الهوا و اغتسال از آب های صاف محروم باشند و بسبب آن خون شان ضعیف و خراب مانده قسم چهارم لای کن سیرکم اسکرپٹس بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون میم و کسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و کسر رای مهمله و سکون یای موحده فارسی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله میگویند و آن اسم عربی است که در استداره شبیه بچیزی باشد و آن مثل نقشه یا تصویر بود که مصور آنرا کشیده باشد و آن گاهی بر زند دست و گاهی بر گردن و گاهی بر سینه مثل حلقه ها ظاهر میباشد و پیدا شده بود و انبوه آن بصور مختلفه بود و آن فی الحقیقة قسم اول است فقط باعتبار صورت از فرق نمیتوان کرد چه در اول هیئتا صورت و احاطه عضوی نیست و در پنج قسم انبوه آن مثل نقشه کشیده مصور میباشد و محیط بعضو بود و هیچ تباین در سبب آنهم نیست سبب قسم اول است قسم پنجم آن لای کن ایگرئیس بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانی هندی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله است یعنی بثور که بصورت بثور سرخی باشند و این بثور بر صورت آثار گرد یدن یشبه و کثرت یعنی سانس میباشند پس اگر آنرا کسی بخارد و وا خاریدن نوک بثره ها شکسته شده قدری از ان خون برآید در بعض وقت تا دو سه روز مانده زائل میگردد و اگر از خاریدن و خراشیدن آن محفوظ کرده شود در روز اول پیدا شده خود زائل میشوند و باز عود نمیکنند و اکثر این قسم باطفال عارض میشود و سبب آن اذیت بروز دندان و پیدا شدن ترشی در معده شان و خورانیدن اغذیه نا موافقه باطفال میباشد قسم ششم آن لای کن ٹراپیکس بضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون او و کسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون سین مهمله است که قریب المعنی اقلیم حاره است مراد از ان لای کن است که در بلاد حاره یعنی مثل بلادی که در اقلیم ثانی و ثالث یافته میشوند یا در بلاد دیگر حرارت فصل حار در ان قوی باشد و در فصل حار یافته میشود و بلغت هندی آنرا اکهوری نامند و بزبان انگلش پرکلی هیٹ گویند یعنی حرارت و نخس خارنده و حقیقت این مرض آنست که در غده های عرق که در جلد اند اجتماع خون زیاده میشود و از ان در حجم عروق از دیاد در مقدار و صلابت پیدا میشود و از ان از فعل خاص خود که تولید عرق است باز مانده این غده ها بصورت بثور خرد دیده میشوند و از سبب زیادتی مقدار و صلابت حجم خود این غده ها هم ریشه های صغار نازک اعصاب که در جلد اند منتشر شده متاذی میگردند و بسبب اذیت آنها خارش و نخس و سرخی در جلد پیدا میشود و اکثر وقت شام و در شب اذیت

آن زیاده میشود واکثر این اجتماع در غده های گردن وسینه وپشت وجاهائیکه جهت داخل مفاصل اعضا در حرکت انقباضی و
اجتماعی شده منضم میشود مثل بغل وجانب انسی مرفق دست وایضا آنچه از بدن زیر لباس مستور می ماند زیاده میشود وگاهی
برروی بالای سرهم یافته میشود السبب سبب آن زیادتی حرارت فصل خصوصاً هرگاه در هوا گرمی وتری باشد چنانکه در فصل
برشکال بود وهم از پوشیدن فلالین در فصل حار وایضاً از پوشیدن جامه که دران عرق جذب شده باشد چنانکه
ناکسان وغیر صافی مزاجان میپوشند وهر روز پارچه صاف تبدیل نمیکنند وهم از اسباب معرقه مثل زیادتی مشقت بدنی
واز نوشیدن وخوردن اشیای حاره بالفعل وبالقوه مثل مطبوخ چای که بسیار گرم بود وهم از زیاده نوشیدن شراب
وهم از نوشیدن آب سرد وقتیکه بدن گرم بود واین مرض پیدا میشود ودرین مرض خوفی نیست بلکه خود زائل میشود ولیکن گاه
اطفال را از ان چنان اذیت میشود که شب خواب نمی آید واز ان امراض پیدا میشوند واین مرض با قوبا وامثاله که مقارن
این مرض باشند زیاده عارض میشود وکسانیکه ضعیف ومریض باشند که جلد آنها بخوبی کار خود نه کند بان مبتلا میشوند
وغیبوبت آن بعد ظهور مولد مرض مخوف نیست بخلاف حصبه که در غیبوبت آن خوف هلاکت وحدوث امراض ست
آن لای کن ایگری اش بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکسر کاف فارسی وری مهمله وسکون یای مثناة تحتانی
وفتح الف وسکون سین مهمله است وآن لائکن شدید وقوی میباشد زیراکه ایگری اش بمعنی حیوان جنگلی ست وچنانکه
حیوان جنگلی بنسبت اهلی قوی وشدید میباشد همچنین چون این قسم آنهم بنسبت دیگر اقسام قوی وشدید بوده لهذا باین
اسم نام کرده شد ودرین قسم بثور ورم حار وسرخی در جلد میباشد واین قسم بر تمامی اعضای بدن یا در عضو خاص میشود و
از حکه وخارش آن خواهش خاریدن پیدا میشود پس مریض آنرا میخارد واز خاریدن دران خراش پیدا شده نوکهای
بثور منفجر میشوند واز ان رطوبت قلیل برآمده بجای خود منجمد میگردد وگرد آن خطی پیدا میشود که از ان خشکریشه بصورت سبوسه ممتاز شده
بر صورت سوراهای ارزن میگردد وفی الواقع آن سوراهای ارزن نیست بلکه بثور اند که گرد آنها خط میباشد واکثر همراه این
قسم حمی هم بود وگاهی قلیل وگاهی زیاده وشدید وهم مریض با قلق میباشد وغثیان ودرد سر وحالت مشابه بلرزه و
قشعریره هم دران بارها یافته میشود وحکه وسوزش درین قسم بسیار شدید وقوی میباشد السبب اکثر در سن پیری وزنان
دموی وصفراوی مزاج را که قوی الحس بوند هم زیاده میشود واز استعداد وجع مفاصل نقرس در بدن واز بد هضمی
معده واز زیادتی فکر واندیشه هم پیدا میشود العلاج علاج عام اینست که در آب نیم گرم مریض را نشانند
تا جلد صاف شود واذیت عصب کم گردد واز حرکت در آفتاب گرم احتراز کرده در سایه ومکان بارد نشانند وهرگاه
حرارت در مزاج زیاده باشد مسهل خفیف از قسم ادویه مسهله که نمکین بوند مثل میگنشیا سلفاس یا سیدلیز پوڈر نوشانند
وغذای که بایجاد حرارت در معده متهم میشود مثل لحوم خصوصاً که با ابازیر حاره باشند یا لحم بقر نه خورانند بلکه اغذیه بارده
مثل توری وکدوی دراز وبرگ پالک وخرفه سبز وخیار سبز ودال مونگ ودوغ همراه نان گندم بخورانند ولحوم لطیفه

از اقسام [illegible] که [illegible] و بادرد [illegible] پیدا شود [illegible] مثل [illegible] الا [illegible]

با [illegible] که [illegible] همراه آب [illegible] ساده [illegible] افشرده آلوی [illegible]

[illegible] سردی [illegible] پیدا [illegible] شکل [illegible] کرده [illegible] میشود و از [illegible]

[illegible] میشود و از [illegible] آن [illegible]

[illegible] گرفته [illegible] و طلا [illegible] اجزای [illegible] میشود [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] اخضر های [illegible] آب [illegible]

[illegible] با هم [illegible] الف [illegible]

گرفته [illegible] با هم کرده [illegible]

[illegible] اخضر [illegible] الف [illegible]

با هم [illegible] کرده [illegible] این دوا [illegible]

و در [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] جلای [illegible]

[illegible] اصل [illegible] برای این [illegible]

[illegible] کاسنی [illegible] الفار و مرکبات [illegible]

مثل [illegible] فایده [illegible] حاصل [illegible] اول [illegible] استعمال

[illegible] اخضر های [illegible] آن از استعمال

سم الفار و مرکبات آن فایده تمام حاصل [illegible] از ابتدای مرض تا آخر آن

[illegible] سم الفار [illegible] این دوا گاهی [illegible]

[illegible] دیگر فایده [illegible] این دوا را

[illegible] آن [illegible] دیگر [illegible] مثل آن [illegible]

فایده [illegible] اقسام [illegible]

فارسی و [illegible] و سکون واو [illegible] فارسی و سکون واو و [illegible]

از [illegible] این مرض [illegible] باشد [illegible] مرض [illegible]

[illegible] هر [illegible] گاهی [illegible]

[illegible] ازین [illegible]

جلد حاصل شده سرهای بثور شکسته از آن خون قلیل برآمده بجای خود منجمد میگردد و در بعضی اوقات از سوزش و خارش اذیت بیشتر از آن مریض بی
خواب میماند و زیاده ظهور آن بر قفا و زیر حلق بالای سر و در سرین و در جانب وحشی پا و در بازو میشود و در عورات بالای فرج و گرد آن بر جانب میشود و گاه گاه
در اطفال محل بروز و ظهور میشود و چون پیران را این مرض عارض شود او را بر گردن و سینه ظاهر میگردد و بر سرین و فخذین ایشان [illegible] و در قسم
از زیاده خارش پیدا [illegible] جلد [illegible] میگردد و میان [illegible] سرخی پیدا میشود [illegible] بر محل سرین و فخذین [illegible]
پیدا میشوند اسباب گاهی کدام سبب ظاهر نشود و چنان دانسته میشود که از [illegible] حادث شده باشد اما اکثر از فساد
هضم معده یا کبد یا گرده میشود و هرگاه [illegible] از [illegible] سازد یا گرده فعل
[illegible] از این اسباب [illegible] و [illegible] میشوند و چون در
عورات این قسم پیدا شود اکثر سبب آن فساد رحم مثل سرطان الرحم یا سیلان الرحم میباشد که از آن آب زهر دار جاری
شده بر جلد رسیده اذیت پیدا میکند و چون در اطفال حادث شود اکثر سبب آن [illegible] میان [illegible]
است [illegible] میباشد و هرگاه در پیران عارض شود سبب آن پیدا شدن قمل [illegible] ایشان میباشد [illegible]
[illegible] میشود [illegible] ضعیف [illegible] باید دانست که این مرض [illegible]
همراه آن [illegible] بسیار کم [illegible] سبب [illegible] مرض [illegible] کردن آن [illegible]
کردن از آب گرم ساده یا [illegible] بسیار مفید [illegible] است اول [illegible]
یا [illegible] کاربناس پتاس یا سوڈا کاربناس [illegible] آب ساده که آن [illegible]
حلکرده از آن غسل کنند در حالیکه آب مذکور گرم باشد [illegible] پتاس [illegible]
[illegible] گیلن آب گرم حلکرده از آن غسل سازند نوع دیگر [illegible]
[illegible] برنج [illegible] آب گرم [illegible] که در مقدار [illegible] گیلن باشد حلکرده از آن غسل
سازند نوع دیگر [illegible] در آب [illegible] گیلن در مقدار [illegible] الحرارت باشد حلکرده
از آن غسل سازند و استعمال از آب گرم ساده هم هر روز مفید است و هرگاه کدام مرض همراه این قسم از امراض قلبیه یا
امراض شریان [illegible] در جامع [illegible] غسل کردن در آن از آب گرم مفید میباشد و از
ادویه موضعیه سرکه با آب گرم بالمناصفه آمیخته بر بدن طلا سازند [illegible] آب [illegible] طلا سازند [illegible] تیز باشد
[illegible] انگریزی [illegible] لوشن [illegible] طلا سازند نوع دیگر
لوشن [illegible] ایسڈ [illegible] طلا سازند نوع دیگر آب کاربالک ایسڈ [illegible] طلا سازند نوع دیگر مرهم
[illegible] بر محل بثور و خارش مالند لیکن این وقتی جائز است که بر محل صغیر از جلد بدن مثل فرج زنان یافته شود
اما هرگاه عام بر تمام بدن باشد در این وقت استعمال مرهم مذکور بر جمله بدن غیر جائز است بلکه قاتل بود و خطر برای حیات میباشد

ودرین وقت بهتر همین است که انچه ادویه پیشتر نوشته شده اند آنها را بر تمام بدن باستعمال آرند و بکار برند نوع دیگر حکم
قطران ضماد مفید است نوع دیگر لوشن هائیدراج ارژنم یا کلورائید طلا کردن بر محل مرض مفید است و این
دوا خاصه در پیران که بسبب پیری اشتداد تحمل میشود زیاده مفید میباشد و هرگاه در اطفال بر مقعد حادث شود در [illegible]
حقنه از آب گرم و نمک دادن زیاده نافع میشود چه از ان دیدان خرد که در معای مستقیم اند میمیرند و سبب خارش
مرض زائل میشود و چون در زنان از سرطان الرحم یا سیلان الرحم پیدا شود آنچه ادویه در علاج این امراض برای
کسر حدت رطوبات نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و این مرض گاهی از یکماه تا یک سال یا زیاده از ان قائم
میماند و انکه کدام علاج زائل نمیشود در این وقت اکثر سبب آن نیوروزز یعنی ضعف عصب میباشد پس اگر چنین دیده
شود پس الفاریا از مرکبات آن انچه طبیب مناسب داند باستعمال آرد اما برای حصول فائده تام آن انچه شرط وتدبیر از
تقدیم استعمال هائیدراج ارژنم یا کلورائید اکالا یا رسانیدن بخار کیلومل به بدن در علاج لائی کن نوشته شده رعایت
آن اینجا هم ضرورست و در غذای این مرض انچه در معده گرمی پیدا کند مثل لحوم و ابازیر حاره یا غذای حار بالفعل مثل
مطبوخ چای که حار بالفعل باشد نخورند زیرا که از ان اذیت زیاده میشود و حکاکت فصل ششم در اسکوامی
بکسر الف و سکون سین مهمله و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و آن لفظ لاتین بمعنی
قشر و فلس است و این مرض ورم مزمن یعنی کرانک اصل جلد است که آنرا [illegible] گویند و این ورم در [illegible] آن میباشد
و هرگاه طبقهٔ خارجی جلد کشوده میشود [illegible] بالای ذرّاکه یا پاپلی [illegible] های آن ورم و ازدیاد مقدار یافته میشود
و بسبب این ورم طبقهٔ بالای جلد که بر اصل جلد است از هیئت اصلی خود متغیر شده غلیظ و خشک گشته بر صورت فلس شده
هرگاه از جلد مرتفع شود ساقط گردد و از زیر آن جلد نازک سرخ رنگ ظاهر شود و چون اینهم خشک و غلیظ شده بر صورت
فلس آید ساقط گردد لیکن گاهی فلس بزودی ساقط میشود و گاهی بعد مدت دراز ساقط گردد و چون این فلس را بالقوت و
زور جدا سازند از زیر آن قدری خون هم از جلد نازک برون آید لیکن گاهی ریم برون آید زیرا که اینجا زخم نمیباشد
و چون این فلس ساقط شود بخوبی حال این ورم مشاهد گردد که در اصل جلد است و بسبب آن مقدار فروتهای کبیر دیده میشود
و این مرض جنس است که اقسام آن سه است اول سوراءیسس بضم سین مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و
کسر یای مثناة تحتانی و فتح الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی که بمعنی قذر و چرکست و تسمیه مرض باین اسم بنابر آنست
که در ان جلد از هیئت اصلی خود متغیر شده که در رو چرک آلوده دیده میشود و صورت خاص این قسم آنست که جابجا بر جلد آثار
سفید رنگ یافته میشوند چنانکه معلوم میشود که گویا آهک سفید بر جلد جابجا پاشیده است و گاهی بر تمام عضو و اعضا
منتشر است یا این سفیدی برابر دیده میشود و چنان محسوس شود که گویا بر این عضو آهک طلا کرده اند السبب سبب
آن بخوبی واضح نشده لیکن اکثر از اثر خاندان خاص پیدا میشود و نیز به اسباب دیگر بر جلد و شاید همین شوند مثل [illegible]

معده یا احتباس طمث وقلت آن یا ریختن چوب کل در کدام عضو یا وجع مفاصل یا نقرس وغیره اسباب که از ان در بدن
ضعف پیدا میشود وقسمی از ان از مرض آتشک پیدا میشود ولیکن درین قسم فلسه مثل نقره یا آهک سفید نمیباشد بلکه
برنگ مسی بود العلامات درین مرض حمی واز دیاد حرارت بدن کمتر دیده میشود لیکن اول سرخی جابجا بالای جلد ظاهر
میشود بعد آن سفیدی وخشکی در انجا آمده فلسه بر آن متولد میگردد وهمراه آن قدری سوزش وخارش پیدا میشود که بسبب آن بعضی بیمار
آنرا میخارد ومیخراشد ولیکن هرگاه زیاده کراتنک وخفیف الاعراض بود اذیت سوزش وخارش کم میباشد واین مرض اکثر
بر مفصل مرفق ورکبه یافته میشود وگاهی بر جانب وحشی ساعد وبازو وفخذین وگاهی بر سینه وبالای وجه وگاهی بر سر
گاهی بر کف دست وپشت دست وگاهی بر ناخن بود که از ان ناخن سفید ولو بر لو وقشر قشر دیده میشود پس هرگاه خاص بر کف دست
وبالای ناخن باشد وبر مواضع دیگر بدن نبود یقینا باید دانست که از مادهٔ آتشک است لا غیر وگاهی سفیدی در ان در
موضع صغیر از جلد میباشد وگاهی موضع کبیر از ان سفید دیده میشود وگاهی بر تمام یک عضو مثل یک دست یا پای سفیدی
ظاهر بود وباین اعتبارات نام آن بلغت انگریزی متعدد اند مثلاً هرگاه سفیدی بر جاهای متفرق صغیر المقدار مثل قطرات
پاشیده بر جلد دیده شود آنرا گتاتا یعنی آب پاشیده شده بر بدن نامند وچون در هیئت کبیر المقدار این بیاض یافته شود
آنرا ڈفیوزا یعنی وسیع وپهن نامند وهرگاه با سوزش وخارش زاید وبا ورم کثیر بود وفلسه آن جلد جلد ساقط شده باشد
آنرا انڈی ترا تا گویند وآن بمعنی قوی وشدید است ودرین قسم شدید آن خلوها ودرزها هم در میان سفیدی پیدا میشود
بسبب شق شدن جلد واز پی در فر آب جاری می شود زیرا که اصل جلد درین قسم زخم میرسد ودرین وقت خشک شده
در ان پیدا گردد چنانکه در روپیا پیدا میشود وسبب آن زیاده خاریدن جلد از شدت حکه وسوزش میباشد وایضا بدانکه
قسمی از امراض جلدیه بلغت انگریزی موسوم به لیپرا بکسر لام وسکون یای مثناه تحتانی وبای موحده فارسی وفتح رای
مهمله وسکون الف است که آنهم بر صورت وهم شکل سوریاسس آرڈگراتا میباشد وفرق بینهما آنست که در سوریاسس از فلسه تمام و
کمال بر یک حال میباشد ودر مرض لیپرا در وسط فلسه مدور صغیر جلد بر هیئت وصورت اصلی خود میباشد وگرد ان سفیدی
وسختی وغلظ در جلد بر صورت فلسه میباشد العلاج بدانکه سه دوا در علاجش زیاده مفید اند سم الفار وروغن جگر ماهی
ومرهم قطران پس این ادویه را در علاجش برابر در استعمال آرند مثلاً لائکر آرسنک اول بمقدار قلیل مثل دو قطره آن با کمی
آب ساده حل کرده بعد خوردن غذا فوراً بنوشانند پس بعد بتدریج مقدار آن تا پنج قطره زیاده سازند ودیران مداومت
نمایند واین ترتیب بنابر آن گفته شده که گاهی معده کسی از لائکر آرسنک زیاده متاذی میگردد لهذا از تدریج احتیاط
پیدا شده از مضرت آن امن حاصل میشود که لائکر روغن جگر ماهی اول از نیم ڈرام بعد گذشتن دو ساعت بر خوردن غذا
نوشانیده پس بعد بتدریج تا یک ڈرام رسانیده بر آن مداومت نمایند ودر روز دو سه بار مرهم قطران بر محل
مرض بمالند وبعضی از مجربین استعمال کبریت راهم درین مرض نافع میدانند وبنابر آن سلفائیڈ پتاشیم را خورانیدن

مفید نخواهد بود و هرگاه به سبب جمع شدن مواد در اصل ناخن یا از ترشح [illegible] بود [illegible] خاص آن [illegible] این امراض را دفع کنند و
هرگاه به سبب آتشک باشد درین وقت سم الفار اول مفید نمی‌شود بلکه ضرر رساند که پیش از استعمال آن [illegible] مصلح [illegible]
[illegible] به بدن رسانیده [illegible] سم الفار [illegible] اول [illegible]
و اگر [illegible] بیمار [illegible] محتاج [illegible] استعمال [illegible] زیرا که
[illegible] و زیاده [illegible] هرگاه [illegible] الاعراض [illegible]
[illegible] قسم دوم آن [illegible] کسر [illegible] فارسی [illegible] سکون [illegible] و فتح [illegible] سکون لام
[illegible] و سکون [illegible] اول و سکون [illegible] است که [illegible]
[illegible] و آن [illegible] از [illegible] بالای جلد [illegible] از
[illegible] آن پیدا می‌شود [illegible] جلد [illegible] پیدا می‌شود [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] پیدا [illegible] و [illegible] آن [illegible] دیده می‌شود [illegible]
گاهی [illegible] گمان کرده می‌شود که از قسم [illegible] است و [illegible]
این مرض [illegible] خاندان [illegible] ایشان [illegible] آن واقع [illegible]
زیاده [illegible] جلد [illegible] پیاده [illegible] سوار گشتن در هوای [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] پیدا شدن [illegible] و [illegible] پیدا شدن [illegible] گاهی [illegible] کسی از روی
[illegible] جلد [illegible] پیدا می‌شود [illegible]
[illegible] و گاهی در اعضای دیگر [illegible] قسم [illegible] از آن که
[illegible] کسر [illegible] فارسی [illegible] و [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] وقت [illegible] از آن [illegible]
زیاده پیدا می‌شود [illegible] گاهی [illegible] اعضای [illegible] و درین وقت رنگ
جلد [illegible] آن [illegible] سیاه [illegible] جلد این موضع [illegible]
می‌شود [illegible] آن [illegible] سکون واو و فتح یای موحده [illegible]
و سکون [illegible] رنگ [illegible] و سوزش زیاده [illegible]
[illegible] آن [illegible] خارش زیاده بود و آن در ابتدا [illegible]
[illegible] سوزش و حرقت و خارش آن
زیاده می‌شود و قسمی ثالث از آن [illegible] فتح واو و سکون رای [illegible] و سکون کاف و فتح لام

وسکون زای معجمه یعنی مبدل لون نامند و آنرا بعربی بهق و بهندی چهیپ گویند لیکن چونکه از تحقیق جدید ثابت شده که سبب این
قسم بودن زهر نباتی در جلد ست لهذا اولی آنست که آنرا در بیان پاراسٹی سائی که محل ذکر امراضی ست که از زهر نباتی پیدا
میشوند نوشته شود ان شاء الله العلاج در قسم اول آن که سهل العلاج ست قبل از تدابیر دیگر بازاله سبب کوشند بدین سبب
سر یا جلد بدن را از آب نیمگرم بشویند و کدام روغن شیرین بر جلد طلا سازند و در قسم ثانی آن که عسر العلاج ست اهم لهذا
سبب اغتسال از آب نیمگرم مفید ست من بعد مرهم سیماب زرد رنگ که آنرا انگوئنٹم ہائیڈرارج ازم نائٹراس گویند بر آن
طلا سازند ایضاً انگوئنٹم ہائیڈرارج ازم امونیاٹ کلورائڈ وان مرهمی ست که از سفوفیکه بالاقات رسکپور با امونیا پیدا
شود ساخته میشود و ضماد از منیپستا ایضاً گلیسرین چهار حصه و کاربولک ایسڈ یک حصه باگلاس فضل اعلی آمیخته
ثابت حلکرده طلا سازند و هرگاه از کدام تدبیر و علاج دفع نشود آرسنک و مرکبات آن نوشته شده و چونکه در علاج
این قسم اهتمام زیاده شده لهذا آنچه تجربها داشت بعض ڈاکٹران کاملین ثابت شده تدبیری نافع نوشته میشود و سفیده
پارچه نازک صاف را بروغن شیرین ترکرده بر عضو علیل نهاده بپیچند و همیشه تبدیل نمایند لیکن کدام اهتمام
از نهادن روغن بر عضو از غالب نمایند فقط قسم سوم آن اکثی اوز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و
کاف و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی این لفظ یونانی
ماخوذ ست از اکیتس که بمعنی سمک ست و مراد از آن این ست که جلد بدن انسان مثل جلدهای ماهی فلسها بر گردد
و این مرض طبقه بالای جلد ست که آنرا اپی ڈرمس نامند و درین علت سیل طبقه جلد مذکور سخت و غلیظ و خشک و سیاه رنگ
یا خاکستری رنگ میگردد و بسبب آن طبقه مذکور جابجا شق شده بصورت فلسهای میگردد گاهی صغیر المقدار و گاهی
کبیر المقدار و درین مرض کدام خوف هلاکت یا درد یا تپ نبود و گاه خارش و حرارت موضع جلد و سرخی هم پیدا باشد
و هرگاه بسبب پیوست و تمدد جلد مریض آنرا میخارد وقت خاریدن فلسهای مذکوره مثل سبوسه از جلد ساقط میشوند این
مرض بروجه کمتر دیده میشود و بر ساعدها و بازو و بر پشتها همچنین بر فخذین و ساقین و پاها زیاده میباشد و بر گردن هم گاهی میشود
السبب این مرض از اثر خاندان میشود که زیر طبقه اصلی جلد و مستقر این مرض تخم کم پیدا میشود و هم غدد مولده شحم بسبب
قلت تولد شحم کار خود بسیار کم میدهد و از آن سبب این طبقه خشک پیدا میشود و لینت از جلد فاقد گردد و هم آنچه جلد بدن را
سازد مثل پرده شدید خارجی فصلی و هوائی یا لبس معین بر حدوث آن میشود العلاج هرگاه مرض بسبب اثر خاندان باشد
تدبیرش اینست که ترطیب جلد نمایند بانکه کدام روغن شیرین بر جلد مالند و اگر روغن پاهای چهارپا صبح و شام مالند
زیاده نافع بود و هرگاه مرض خفیف بود یا زخم و انشقاق در جلد نباشد درین وقت روغن سرشف مالیدن زیاده نافع خواهد بود
سرازان بسبب حدت قدری خون را هم بسوی جلد جذب میکند و اگر کدام چیزی که بسبب حدت خود بر جلد قدری اذیت پیدا کند
مثل روغن حب السلاطین که تا هفت قطره آن در نیم آثار روغن شیرین حلکرده بر جلد مالش کنند انفع خواهد بود لیکن خیال و

احتیاط این امر ضرورست که حدت آن بحدی نرسد که بر جلد بثور پیدا آید بلکه بهتر آنست که از ان قدری گرمی پیدا شود و قبل
تدهین بدن از آب گرم و شیر بز یا شیر گاو که کمی بقیمر و شته مست آب باشد تکمید نموده بعده روغن بر جلد بمالند و بعد تدهین کیسه
ولاکی بر جلد مالش نمایند و در غذای این مریض هر قدر که روغن و چربی هضم شود بخورانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی همراه شیر
بسیار مفید است زیرا که روغن و شحم را نیز جلد جمع میسازد فصل هفتم در بیان گرگ یعنی لوپس بضم جیم فارسی و سکون واو و فتح بای موحده
و سکون رای مهمله و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی الفاظ لاطینی ست یعنی
عقده خورده یعنی سختی کوچک که مثل غدد خرد در اصل جلد واقع شود و آن بر دو قسم ست لوپس غیر مؤلس گم لوپس بضم لام و
سکون واو و فتح بای فارسی و سکون سین مهمله یعنی گرگ ست و تسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که چنانکه گرگ آکل لحم ست
همچنین این مرض هم لحم عضو را میخورد و از ان آنکه در لحم و جابجا زخم پیدا میشود لهذا آنرا بنام حیوان خورنده لحم موسوم
ساخته اند و در این مرض عضو بهیئت غیر طبیعی مثل فایمرن ناقص میشود از خون در اصل جلد که در باست میرسد و از ان جلد مذکور غلیظ
و درشت میگردد و در غلظ آن خشونت یعنی اختلاف در ارتفاع و انخفاض بصورت قوبا پیدا میگردد و این مرض اکثر بر چهره
دیده میشود خصوصا بر بینی و گاهی بر رخسار و گاهی بالای لب و گاهی بالای جفن هم میشود و آن بر سه قسم است در
قسم اول آن سرخی مثل سرخی ابری تیما میباشد لهذا آنرا لوپس ایریتیماتوزم یعنی لوپس که مشابه بایری تیماست مینامند
و در این قسم جوبرکل یعنی بثره و عقده صغیر القدر امیباشد و قسم دوم آنرا لوپس ان ایکسیدنس بفتح نون و سکون الف
و نون و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال هندی و سکون نون و سین مهمله
نامند یعنی لوپس که دران زخم درگذشت نمیشود و در این هر دو قسم جراحت کم بود و قسم سوم آنرا لوپس ایکسیدنس نامند و در این
قسم بثره بسیار سخت بود و آخر دران زخم میشود و آن زخم بقدر رفته رفته وسیع و غائر میگردد تا آنکه بحدی میرسد که مشابه میشود بزخم
گزیده گرگ و بهمان مشابهت به لوپس نام کرده شده و در این قسم جراحت که پیدا میشود خورنده لحم بود که اکثر گوشت پره بینی را
چنان میخورد که تا استخوان بینی میرسد و از ان استخوان بینی نمایان میشود و گاهی تا لحم شفه میخورد و تا لثه میرسد و بسبب آن بینی
معدوم و ناقص میشود و از ان قبح منظر پیدا میگردد و چنان معلوم میشود که گویا مریض مقطوع الانف ست و گاهی گوشت رخساره
هم میخورد که از ان استخوان کاسه اعلی دیده میشود و چونکه درین قسم گوشت جابر فانی میشود لهذا گاهی آنرا سرطان جلد مینامند
لیکن فی الواقع آن سرطان نیست زیرا که دران میل سرطان یافته نمیشود و در قسم اول و ثانی آن بعد صحت چنان اثر باقی
میماند که گویا آنجا داغ نهاده باشند زیرا که از ریختن جوبرکل در موضع مرض از نضج آن چنان نقصان بجلد میرسد که قریب بفانی
شدن میرسد و رقیق و تنک میگردد چنانکه از داغ نهادن میشود و در قسم ثالث آن هرگاه مواد در عروق صغار جذب شده
بحال اصل شود داغ مذکور بنسبت قسمهای اولین زیاده و شدید میباشد و چنان معلوم میشود که گویا از ینجا اصل جلد ضایع و فانی
شده و بجای آن جلد جدید که بسیار رقیق و درخشنده بود روئیده است الکتب سبب حقیقی آن تا حال ظاهر نشده لیکن بعضی

مرض لوپس

قسم اول از انواع لوپس

این قدر معلوم ست که در حالت بودن خنازیر و آتشک این مرض زیاده پیدا میشود و هم در عورات به نسبت رجال زیاده حادث میشود و در سن جوانی از بست سال تا چهل سال عمر زیاده و در پیران کم و در اطفال کمتر دیده میشود و قسمی از زخم آتشک ست که در پرده بینی می افتد و آنهم گوشت بینی را میخورد و بسبب آن با این مرض مشابه میشود لیکن فرق بینهما آنست که درین مرض چوبرکل یعنی دانه های خورد پیدا شده زخم حادث میشود و در زخم آتشک چوبرکل یعنی بثور خورد پیدا نمیشوند و فرق دیگر آنست که اگر لوپس حقیقی بوده باشد همراه آن کدام فساد و علامت آتشک موجود نمیباشد و اگر از مادهٔ آتشک این مرض و زخم در بینی پیدا شده باشد علامات سفلس سکندری یا ترشری ضرور موجود خواهند بود العلاج اوّل علاج عام آن اینست که آنچه ادویه که مقوی خون اند مثل کنین و سم الفار و لائکر آرسنک و ٹنکچر استیل و دیگر مرکبات آهن و پارشش کیسکل فوڈ و هائی پو فاسفٹ افلائم و سرفهی لیور آئل بنوشانند و هرگاه گمان بودن مادهٔ آتشک بود ڈونوون سلوشن یا پٹاس ایوڈائڈ همراه نقوع یا مطبوخ عشبه نوشانند و روغن جگر ماهی در جمله اقسام این مرض نافع ست و همچنین از تبدیل مسکن و بلد یا کجا از تبدیل زیاده درین مرض فائده حاصل میشود و مریض را اغذیه جیده مثل لحم چند در بست و چهار ساعت دو سه بار خورانند و نوشانیدن شیر تازه صبح و شام درین مرض ضرور ست و در قسمین اولین که در آنها زخم نمیباشد اوّل دوای خفیف مثل لائکر ایلی ائی ایسیٹیس بر محل سرخی جلد طلا سازند و این هر دو قسم نافع ست یا ٹنکچر ایوڈین طلا سازند یا ده گرین اصل ایوڈین در یک اونس گلیسرین حل کرده بر محل مرض طلا سازند یا فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک ایلیس از قلم موئین بر بثور و سرخی جلد طلا سازند و بر دو ران جا مدّة زیاده طلا ساد تا مرض زیاده وسیع نگردد پس اگر از استعمال این ادویه مرض منع نشود علاج هر دو قسمین اولین موافق علاج قسم ثالث نمایند و قانون علاج قسم ثالث اینست که بعد علاج عام آنچه صلابت دران در جلد پیدا میشود بر آن از نهادن ادویه مفسد لحم و مولد جراحت جلد و لحم را مرده کرده زخم پیدا کنند تا آنچه مادهٔ مفسد در جلد ست خارج شود لیکن چندان زیاده ادویه مذکوره را باستعمال نیارند که زخم عظیم پیدا شود و بسبب آن اصل جلد و لحم هم زخمی شوند بلکه بقدر ضرور دوای کاوی و ممیت لحم بر آن نهند و این ادویه مثل نائٹرک ایسڈ خالص ست که آنرا از قلم زجاجی گرد صلابت مذکوره طلا میکنند و ایضاً ایسڈ نائٹریٹ یا نیٹرات آف مرکری ست و آن سیماب محلول در نائٹرک ایسڈ ست و از آنهم زخم پیدا میشود و ایضاً کروبک ایسڈ سلوشن است که دران یک ڈرام کروبک ایسڈ را در چهار ڈرام آب ساده ممزوج کرده از قلم زجاجی یا از قلم موئین بر محل مقصود طلا میکنند و ایضاً کلورائیڈ آف زنک و میده گندم هر دو را بالمناصفه گرفته در آب ساده حل کرده بر محل صلابت و بر دو ران آن زیاده ضماد میسازند و ایضاً کلورائیڈ آف زنک یک حصه و مغز نان ڈبل دو یا سه حصه گرفته با آب ساده آمیخته بطور ضماد درست کرده بر محل صلابت و بر دو ران آن ضماد سازند لیکن اگر مرض در جای قلیل و صغیر المقدار بود این ادویه را به مجموع بثور و دوران ضماد کرده زخم کوچک پیدا کنند و اگر مرض در جای وسیع و کبیر المقدار بود اوّل درین وقت دوای ضماد متفرق جابجا و دیر ضماد سازند تا زخم گرد آن پیدا شده مرض [illegible] که وقتیکه حادث نشود و الّا درد

اذیت زیادہ خواہد شد و بعد حادث شدن زخم و جدا کردن دوای ضماد و دیگر ادویہ مولدہ جراحت از بالای جلد پارچہ صاف از
آب گرم تر کردہ یا ضماد از ادویہ منضجہ درست کردہ بر زخم نہند تا بسبب آن مادہ مفسدہ از جای خود جاری شدہ خارج
گردد و بعد دو روز تا پیدا شدن زخم بہ بینند کہ بعد خارج شدن لحم و جلد مردہ و جاری و سائل شدن مادہ مفسدہ مرض و صلابت
آن باقی ست یا برطرف شدہ اگر قدری صلابت باقی باشد کہ از ان باز عود و اشتداد مرض باشد باز دوای قرح جلد بران نہند
تا مادہ مفسدہ بخوبی مستاصل شود و اگر زخم صاف باقی باشد برای اندمال زخم و پیدا کردن سیل در طبقہ بالای جلد جہت اندمال زنک
سلفاس و گریس در یک اونس آب حلکردہ یا کاستک نقرہ از پنج گرین تا دہ گرین در یک اونس آب صاف حلکردہ بران
طلا سازد تا اندمال یابد اکسائید آف زنگ دو ڈرام کالامین کہ آنہم قسمی از زنگ ست چہار ڈرام گلیسرین دو اونس
ہمراہ گلاب قسم اعلی کہ شش اونس بود خوب حلکردہ پارچہ بران تر کردہ بر زخم گذارند قسم دوم آن مولسکم است بفتح
میم و سکون واو و فتح لام و سکون سین مہملہ و فتح کاف و سکون میم لفظ لاطین بمعنی عقدہ لین ست کہ بر بدن جنبی پیدا میشود و چون این قسم
مرض ہم عقدہ لین ست لہذا باین اسم موسوم شد و اینہم بر دو قسم ست یکی از ان بر جلد مثل ثمر انجیر طویل کہ اصل آن باریک
و سر آن مدور بود و مثل ثالیل با برمی آید و در ان فقط اغشای خانہ دار میباشد و این قسم مرض خفیف ست و دوم از ان بصورت
عنب میباشد و اندرون آن غدہ مولد شحم بود کہ آن بسبب پیدا و مجتمع شدن شحم زیادہ کبیر القدار میشود و بر سر این قسم ثانی
مجری شحم دیدہ میشود و گاہی از ان رطوبت سفید مثل شیر یا سر شیر رقیق یا کیمہ متغیر از حال شحمیت خارج ہم میشود السبب
سبب قسم اول بخوبی معلوم نیست اما در سن پیری این قسم پیدا میشود اما قسم ثانی پس آن اکثر از امراض متعدیہ دیدہ شدہ چہ
اکثر بر رخسار اطفال شیر خوار پیدا میشود و مثل آن بر پستان مرضع آنہم پیدا میگردد و از ان ظاہر میشود کہ این قسم ہم از جملہ
امراضی ست کہ از یکی بدیگری میرسد لہذا قسم اول آنرا در لغت انگریزی مولسکم سمپلکس یعنی مولسکم خالص نامند و قسم
ثانی آنرا مولسکم کانٹیجی اوزم میگویند و این قسم مرض کم دیدہ میشود العلاج در قسم سمپلکس آن اگر بیخ عقدہ غلیظ بود
اول اصل آنرا از نشتر جدید و تیز محکم بستہ از مقراض ببرند و اگر اصل باریک باشد بدون بستن بیخ غدہ مذکور را از مقراض
یا کارد ببرند و بعد آن اصل کاستک نقرہ کمال سختی و چالاکی بران نہند تا بسوزد و باز عود نکند و در قسم ثانی آن پس قدری
در دہن آن انداختہ شحم را از ان بفشار انامل بیرون آرند و اگر بسبب غلظ غدہ شحم از فشار بر نیاید از نشتر باریک قدری
دہان آنرا وسیع کردہ شحم مجتمع را از ان بر آرند و بعد اخراج شحم اصل قلم کاستک نقرہ را سر باریک کردہ در غدہ مذکور از ان
تا از حدت آن در غدہ مذکور قدری ورم پیدا شدہ غدہ مذکور مسدود شود و باز مرض عود نکند فقط **فصل**
ہشتم در مالیکولی بفتح میم و سکون الف و کسر کاف و ضم یای مثناۃ تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناۃ
تحتانی یعنی متبدل شدن لون جلد ست در جای خاص کہ آنرا داغ گویند و آنہم شش قسم ست اول ایلس
بکسر الف و سکون فا و کسر الف و سکون یای مثناۃ تحتانی و کسر لام و سکون سین مہملہ یعنی داغی و اثری ست کہ از صدمہ

آفتاب بر جلد پیدا میشود و گاهی این را لینتیگو ز انسپایٹ یعنی قطعه کبد هم نامند چرا که رنگ آن با رنگ کبد متشابه بود و درین مرض فقط رنگ جلد از حالت صحت خود متغیر میشود باقی در دیگر حالات جلد بر صحت خود میباشد و این انتقال از حال صحت گاهی بسوی رنگ بادامی و گاهی بر لون صندلی و گاهی قریب برنگ مسی میباشد و آنهم باعتبار سبب خود بر دو قسم ست یکی آنکه از تاثیر حرارت شمس و راه رفتن در آفتاب گرم بر جلد جاییکه آن از لباس مکشوف میماند مثل چهره و گردن و دستها پیدا میشود و آن اول بطور داغهای کوچک حادث میشود و من بعد داغهای خورد یکجا شده داغ کبیر میگردد و این در کسانیکه سفید پوست اند اکثر میشود و قسم ثانی آن اینست که بر جلد در غیر مواضع مذکوره مثل سینه و شکم و کمر و فخذین و ساقین میشود و این قسم اکثر عورات را بسبب اذیت رحم خواه در وقت حمل یا وقت قرب در حیض یا بسبب اذیت دیگر حادث گردد العلاج هر چند آنچه از اذیت حدت آفتاب میشود در فصل سرما زائل گردد و آنچه از اذیت رحم پیدا میشود بعد رفع اذیت آن برطرف میگردد لیکن اگر مریض اصرار کند پس آنچه از اذیت حرارت آفتاب افتد در ان سفیده بیضه مرغ و روغن کنجد بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند نوع دیگر یک اونس از دوای سابق گرفته لاکر پلمبائی اسٹیس بست قطره دران حلکرده بر داغ مذکور طلا سازند ایضاً شیره مغز بادام تلخ مقشر یک اونس گرفته دران هائیڈراج ارهم بای کلورائیڈ دو گرین حلکرده پارچه با آن ترکرده بر داغ مذکور مالند یا بذریعه قلم موئین بران طلا سازند ایضاً نائٹر میوریاٹک اسیڈ ڈائلوٹ دو درام آب ساده هشت اونس باهم آمیخته پارچه با آن ترکرده بر داغ مذکور ازان چنان مالند که بعد غسل سر و دست شوید ایضاً مخفف تیزاب گندهک بر داغ مذکوره نهند و ازان بشویند و آنچه عورات را از اذیت رحم میشود دران اول مسهل خفیف دهند بعد آن نائٹر میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ پانزده یا بست قطره همراه لفوع جنتیین نوشانیدن مفید است همچنین دوائیکه دران هائیڈراج شریک ست و در قسم اول نوشته شده بر داغ ها طلا سازند و ایضاً لوشن نائٹر میوریاٹک ایسڈ طلا سازند لیکن مادام که اصل سبب آن اذیت رحم ست رفع نمیشود مرض رفع نمیگردد قسم دوم آن که لین ٹای گو است بفتح لام و سکون یای مثناة تحتانی و نون و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو لفظ لاٹن ست معنی آن داغی ست که بصورت نصف دانه کرسنه باشد و این قسم اکثر کسانی را که سفید جلد و سرخ مو باشند یا رنگ موی شان شقر بود بر روی و دستها شان پیدا میشود و رنگ آن مائل بزردی یا صندلی با قدری زردی و سبزی میباشد و اکثر این داغها خلقی بوند و تا مدت العمر میمانند و گاهی بعد رسیدن بسن بلوغ دفع میشوند و فرق درین هر دو قسم آنست که آنچه از قسم اول بسبب حدت آفتاب پیدا میشود از آمدن فصل سرما خود رفع میگردد بخلاف قسم ثانی لیکن قسم ثانی هم از راه رفتن در تابش آفتاب زیاده میشود العلاج درین قسم از علاج کمتر فایده میشود لیکن آنچه بسبب حدت آفتاب زیاده شده باشد دران علاج قسم اول که از حدت آفتاب میشود نمایند و بعضی حکیمان در علاجش فرموده اند که آب آهک و روغن کنجد بالمناصفه گرفته فی یک اونس ازین دوا ده قطره لاکر ایمونیا ی قوی حلکرده بر جلد طلا سازند تا قدری اذیت بر جلد پیدا شود ایضاً

بوریکس یعنی سهاگه صاف یکدرام و آنرا در هشت اونس گلاب قسم اول حلکرده طلا کردن مفیدست قسم سوم آن لوکوڈرما بضم لام وسکون واو وضم کاف وسکون واو وفتح دال هندی وسکون رای مهمله وفتح میم وسکون الف است

قسم سوم لوکوڈرما

یعنی سفید شدن جلد بدن بسبب زائل شدن رنگ اصلی آنست ودرین مرض سوای تغیر لون دیگر کدام شکایت و انحراف از صحت در جلد نمیباشد وبزبان عربی آنرا برص میگویند واین مرض اکثر سکنهٔ بلاد حاره را مثل اهل هند واهل آفریقه عارض میشود واگرچه عروض آن برتمام جلد بدن جائز است اما خاصته بر جلد رو ولب وبالاسر دستها وپاها وبر اعضای تناسل ذکران ونسوان ظاهر میشود وگاهی سفیدی بمقدار صغیر مدور الشکل یافته میشود وگاهی این بر جلد اعضا تا مقدار کثیر از جلد میباشد وجاهی که لوکوڈرما یعنی سفیدی برص بر جلد بود آنجا موها کم می رویند وآنچه رویند سفید رنگ بر می آیند السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن گاهی از ابتدای عمر وگاهی بعد سن جوانی شروع میشود این قدر ضرورست که از ضعف ریشه های سمپیٹھیٹک که در جلد اند عموما حدوث این مرض میشود زیرا که ریشه عصب مذکور از ضعیف شدن خود افادهٔ قوت در جلد که بسبب آن جلد رنگ اصلی پیدا میکند نمیکنند وبسبب آن جلد از پیدا کردن رنگ قاصر میشود پس رنگ اصلی جلد که سفیدیست دیده میشود یا از ضعیف شدن غشای عضو خاص که در اصل جلدست وکار خاص آن تولید لون جلدست واین غشاء را بزبان انگریزی ریٹی میوکوزم گویند این مرض اکثر عسر العلاج هرگاه مرض مبتدی بود از علاج انتفاع ظاهر میشود وچون مزمن گردد عسر العلاج ست پس باید که درین مرض تقویت قوت نمایند بنوشانیدن ادویه مقویه مثل ٹنکچر اسٹیل وکونین سلفاس وروغن جگر ماهی و بهترین ادویه درین مرض سم الفارست وافضل طریق استعمال آن آنست که فولرسلوشن یعنی لائکر آرسنک را بنوشانند وهم روغن بیخ موگری تا ده قطره اکلا وطلاء درین مرض نافع ست وتهیجی که اذیت بر جلد پیدا میکنند مثل خردل مسحوق یا پالائکر لیٹی مگریس را بر جای سفید طلا سازند وهم درین مرض بر محل سفید جلد صدمه واذیت بذریعه زنجیر برقی رسانیدن مفیدست که تقویت جلد مینماید واگر برص صغیر المقدار بود لائکر آرسنک بر آن طلا سازند وهرگاه مرض بر اکثر جلد عام باشد مریض را به پوٹیشیم برومائیڈ نشانیده آب سرد از میزاب بر بدنش رسانند وچون از علاج فائده حاصل نشود برای رفع قبح منظر ادویه ملونهٔ جلد مثل حنا وشیرهٔ پوست گردکان بر جلد طلا سازند تا قدری زیر رنگ دوا سفیدی پنهان شود واگر در زنان قوم هنود یجای باشد که موافق رسم ایشان تلوین جلد از نیل مذموم نباشد بعد غرزابره نیل مسحوق در ثقبه های ابره پر کنند تا از آن برای دوام رنگ پیدا شود وقسم چهارم آن ملانوڈرماست بکسر میم وفتح لام وسکون الف وضم نون وسکون واو یعنی قوی وشدید شدن رنگ جلد که بسبب آن مائل بسیاهی گردد و این ضد لوکوڈرماست وآنرا بعربی برص اسود نامند ودرین مرض هم بجز ازدیاد لون دیگر نقصان وتغیر در جلد از حال صحت یافته نمیشود السبب سبب آن گاهی بسبب خصوصیت صنف خاص بود مثل قوم حبش وگاهی

قسم چهارم ملانوڈرما

قبیل امور طبیعی و غیر طبیعی بود چنانکه در حال حمل رنگ جلد ثدی سیاه میگردد و گاهی بر رخسارهای حبالی داغ سیاه پیدا میشود و گاهی قریب سن بلوغ بر اعضای تناسل ذکور و اناث سیاهی غالب میگردد و گاهی از اثر خاندان در لون جلد عموما یا بر جاهای خاص سیاهی رنگ ظاهر میشود و هم بسبب تمازت آفتاب گاهی بر جلد جاهائیکه از لباس مکشوف میماند سیاهی پیدا میشود و گاهی بسبب امراض بر جلد سیاهی غالب میشود چنانکه در امراض جگر و امراض گرده و امراض قلب و گاهی در سل و هم در انیمیا گاهی رنگ جلد بدن بسیاهی مائل میشود و هم در مرض کلاه گرده یا در ضعف سولر پلکسس هم سیاهی بر رنگ جلد غالب میشود و سولر یعنی آفتابست و پلکسس یعنی ریشه‌ها است که با هم پیچ در پیچ شده بطور عقده مجتمع شده باشند و چونکه پس معده ریشه‌های کثیره سمپتیتک برای اعانت هضم معده بر این هیئت یافته شده اند لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته‌اند و چون در اینجا ضعف می‌آید و از آن هضم معدی ناقص میشود و بسبب آن در رنگ جلد سواد پیدا میشود و گاهی بسبب آتشک و گاهی بسبب ورم حار جلد که از داغ نهادن جلد یا از نهادن ادویه آبله انگیز بران پیدا میشود و هم بعد به شدن دمل سیاهی بر رنگ جلد غالب میشود العلاج کدام علاج خاص برای آن نیست لیکن تا دام که سبب مولد مرض لائق دفع باشد آنرا دور سازند و برای تبدیل لون جلد آنچه در علاج قسم اول و ثانی ادویه نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و هرگاه بسبب ضعف سمپتیتک باشد که در سولر پلکسس میباشد درین وقت بهتر از لائکر آرسنک دوای دیگر مقوی عصب و نافع باین مرض نیست فقط

قسم پنجم نیوس است بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله و آن یعنی عیب جلد است که بسبب رنگ باشد و خلقی بود لهذا آنرا نیوس پگمنٹ اوسس نامند زیرا که پگمنٹ یعنی رنگست و آن آثار اند که وقت فطرت بر جلد بدن پیدا میشوند و اکثر سیاه و بعد گاهی قدری زردی هم در آن میباشد مثل لون قشری و گاهی کمد اللون و گاهی این آثار خرد بقدر نقطه و گاهی کبیر المقدار هم باشند تا آنکه تا نصف چهره یا نصف دست را احاطه میکنند لیکن احاطه آن بر این نمط بود که نقطه‌های کثیره آن بر عضوی قریب قریب چنان بکثرت یافته میشوند که گویا خال واحد وسیع است و گاهی برابر جلد میباشند و گاهی قدری از جلد بدن مرتفع بوند و این ارتفاع گاهی بحدی میرسد که مثل باسور یعنی مسه میشود و درین وقت موها هم اندرون آن می‌رویند زیرا که ارتفاع آن نباشد مگر بسبب زیاده شدن مقدار غدد شعر و آنرا بلغت عرب خیلان نامند و اگرچه حدوث آن بر تمام جلد بدن ممکن است لیکن اکثر بر رخساره‌ها یا بر سینه یا بر پیشانی و پس پشت یافته میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده این قدر البته معلوم است که خلقی میباشد العلاج اگر صورت قبیح منظر بود و صغیر المقدار باشد از مقراض آنرا ببرند یا سر باریک پتاس افیوزا که دوای حاد و آکل لحم و مولد جراحت است بر باسور مذکور مکرر بنهند تا جرم آن فانی شود لیکن وقت نهادن دوای مذکور بر مسه باید اگر گرد آن بند یا کدام روغن شیرین طلا سازند تا آنچه رطوبات از محل باسور جاری و سائل شوند بر جلد مرور نکنند و الا بسبب یکجا بودن آنها از اثر دوای مذکور زخم دیگر در جلد پیدا خواهد شد زیرا که از خاصه پتاس افیوزا این است که چون با دهنیت ملاقی میشود صابون میگردد و بعد آن از آن زخم پیدا میشود فقط قسم ششم آن پرسپیوسیت بفتح بای فارسی و سکون رای

وکسر بای موحده فارسی و ضم بای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و آن ماخوذ است از لفظ گریک که پرپورا است
بمعنی ارغوانی و تسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که درین مرض هم آثار برنگ ارغوانی و سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند
و این را بلغت عرب نمش گویند و حقیقت این مرض ظهور داغهای سرخ است بر جلد بسبب ریختن خون از عروق شعریه تحت جلد و
داغهای مذکوره گاهی بسیار خرد مثل نشان غرز سوزن یا بقدر نشان گزیدن کیک بوند و گاهی کبیر المقدار بقدر چهار آنے
یا هشت آنے یا روپیه میباشند و درین مرض همراه این آثار گاهی حرارت نمی باشد و همین علامت این مرض را از داغها و آثار
سرخ که در حمیات فیور بر جلد پیدا میشوند جدا میکند اسباب اصلی سبب آن کمزوری خون و سبب قریب ضعف جرم عروق شعریه میباشد
که از آن خون رقیق از عروق شعریه که در اصل جلد اند ریخته زیر طبقه بالای جلد مجتمع میگردد و رنگ آن بطور داغ دیده میشود و از اسباب
معینه آن نخوردن اغذیه جیده مقویه و هم خوردن اغذیه ناقصه یا ضعف هضم است که از آن اغذیه جیده هم بخوبی هضم نمیشوند
و از آن غذای جید باعضا نمیرسد و زیاده سردی و تری هم معین بآن میشود زیرا که از آنهم ضعف جلد پیدا میشود و ایضا
زیاده مشقت بدنی و ماندگی و اندوه و مکانیکه هوایش متعفن بود و نه گشتن در هوای صاف و ترک ریاضت و اختیار سکون و قلت
و از کم غسل کردن که بسبب آن در جلد کثافت و اختصاف بهم رسد هم این مرض پیدا میشود و گاهی بسبب امراض اعضای
باطنه مثل ورم طحال یا آمدن سفیده در بول یا مرض جگر و گاهی در نزف الدم بواسیری و گاهی در حالت نقرس و وجع مفاصل
و گاهی از خوردن بعض ادویه مثل هائیڈرارج ازهم کلورائیڈ یا پٹاش آیوڈائیڈ هم و گاهی بسبب سن شیخوخت هم که از آن
جلد رقیق میشود هم این مرض پیدا میشود چنانکه در فقرای پیر زیاده این مرض دیده میشود العلامات علامات آن ظهور فتور
و نقصان افعال طبیعیه که از قسم علامات عامه اند ضعف بدن عموما و ماندگی و گاهی دوران سر و گاهی خفقان و اکثر درد
مفاصل و عضلات بدن مثل روماتیزم میشود و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال میباشد و گاهی از بینی خون جاری میگردد
و گاهی بول الدم پیدا میشود و اکثر درین مرض بول کم می آید و چون این علامات یافته شوند داغها بر جلد پیدا میشوند
و در اول ظهور خود سرخ میباشند بعد از آن سیاه من بعد از آن سبزی پیدا میشود و بعده مائل بزردی گشته زائل میشوند
چنانکه نشان آثار ضربه و سقطه است و بعد زوال داغهای اول باز داغهای دیگر پیدا میشوند و گاهی قبل زوال داغهای
اول دیگر داغها بر جلد بدن تازه پیدا میشوند و درین وقت داغهای مختلف الالوان یعنی سرخ و سیاه و سبز و زرد موجود
میباشند زیرا که حدیث الظهور سرخ میباشند و آنچه بعید العهد از آن باشند سیاه بوند و آنچه از آن هم بعید العهد بوند سبز
باشند و آنچه از آنهم بعید العهد باشند زرد بوند و چون درین مرض داغها برطرف و زائل میشوند سبوسه از جلد ساقط نمیشود زیرا که
سبب آن زیر جلد بود بالای جلد نمیباشد که بطور سبوسه از جلد ساقط گردد العلاج اول مادام که سبب معین و مخصوص مرض
یافته شود آنرا دور سازند و در ابتدای مرض مسهل خفیف نوشانند و بهترین مسهلات درین وقت سلفیٹ آف سوڈا همراه
سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند یا سلفیٹ آف میگنیشیا دو سه ڈرام همراه ٹنکچر اسٹیل ده یا پانزده قطره همراه آب

دارچینی که چهار یا پنج اونس باشد بنوشانند من بعد ٹنکچر اسٹیل ده قطره کنین سلفاس یک یا دو گرین همراه آب ساده یا آب پودینهٔ سبز حل کرده همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و درین مرض منرال ایسڈ نوشانیدن مفید ست و همچنین ادویهٔ تلخ مثل کواشیا و جنشین و بارک و کالمبا و سفوفاً و نقوعاً و مطبوخاً نوشانیدن نافع بود و اگر از زیاده مشقت بدنی ضعف پیدا شده باشد درین وقت فیری فاسفس یعنی آهن که با فاسفورس ساخته باشند مثل سرپ فیری فاسفس همراه فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ با آب نقوع کواشیا یا کلمبا نوشانند و هرگاه ضعف چندان زیاده بود که حرکت بدنی دشوار باشد درین وقت لائکر آرسنک ست چهار قطره ٹنکچر اسٹیل تا ده قطره هر دو را همراه نقوع کواشیا نوشانند و هرگاه مرض از فساد جگر پیدا شده باشد نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ تا بست قطره همراه آب ساده دو سه بار روزانه بنوشانند و هرگاه بسبب فساد گرده باشد درین وقت همراه ادویهٔ مدره مثل بای ٹارٹراس پٹاس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نٹراس فیری ٹارٹراس از پنج گرین تا ده گرین بنوشانند و هرگاه با این مرض نزف الدم هم باشد خواه از امعا یا از دهن یا از بینی درین وقت همراه اسپرٹ نائٹرک ایسر مقدار قلیل از روغن تارپین شیلا از پنج قطره تا ده قطره آمیخته بعد یک یک ساعت بنوشانند و اگر ازین بند نشود این دوا بنوشانند حفنه گالک ایسڈ ده گرین سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ پانزده قطره همراه آب دارچینی که از یک نیم اونس تا دو اونس باشد آمیخته بعد چهار چهار ساعت موافق این مقدار بنوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم باشد مثل لحم و شیر نوشانند و تره های تازه موافق فصل و همچنین میوه ها فصلی خورانند و آب لیموی کاغذی و نقوع تمر هندی نوشانند تا تقویت دم کنند و در هوای صاف زیاده گردانند که آن عمده علاج تقویت و تصفیه خون است فقط تمّ

فصل نهم در پاراسائٹس ای بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و تای فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح سین مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و این لفظ جمع ست که واحد آن پاراسائٹ است و معنی آن مفت خور ست مثل ندما و مصاحبین و خوش آمد یان امرا که بدون ریاضت و محنت مال ایشان را میخورند و مراد از آن درینجا اقسام امراض اند که بسبب داخل شدن حیوان یا تخم نبات در بدن انسان و از غذا گرفتن آنها از بدن ایشان بسبب اذیت خاص که از دخول آنها در بدن پیدا میشود حادث میشوند و تسمیه چنین این امراض باین اسم تسمیه المسبب باسم السبب ست زیرا که فی الواقع پاراسائٹ حیوان ست یا تخم نبات که در بدن انسان داخل شده از بدن غذای خود گرفته زیاده میشود و قائم میماند و آن سبب مرض ست نه مرض چه امراض از آن پیدا میشوند و مسبب اند و باید دانست که آنچه امراض باین اسباب پیدا میشوند همه از جنس امراض متعدیه میباشند که از یکی به دیگری سرایت میشوند و آن بر پنج قسم ست اول ایکرس بمد الف و سکون کاف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و آن بعضی حیوان خرد است که در اکثر اجسام مثل خشب و گندم و پنیر و غیره یافته میشوند و این اسم جنس است و اقسام آن بسیار اند لیکن در بدن انسان چهار قسم از آن یافته میشوند دو قسم از آن ها مختص بمقام و بلد اند و دو قسم از آن اکثر در انسان عموماً دیده میشوند و ازین دو قسم یکی ایکرس اسکبیاست و بیانش در جرب

گردد شده و قسم دوم آنرا آکرس کایلات لیوکودم یعنی حیوانی که در غده تخمی جلد انسان میماند و گاهی این را بلغت انگریزی
استیلی آکو زوان هم میگویند یعنی حیوانی که در تخم ماند و فی الواقع این حیوان خرد در ذات و جرم غده مولد تخم نمی ماند بلکه آنچه
تخم از جرم غده خارج شده در مجری و جوف غده مذکور مجتمع میماند دران قیام می پذیرد و در تحقیقات انگلستان میگویند
که در بهر انسان هر وقت و در هر زمان این حیوان در جلد یعنی پوست میماند لیکن ازان اذیت نمیشود اما هرگاه کسی روی
خود را بخوبی نشوید و ازان حرکت بر جلد یعنی وجه پیدا شود از زمان این حیوان از حرکت آلوده بودن جلد قوی میشود و
اذیت میرساند پس از اذیت آن قدری سرخی و بثور ریزه بسیار یعنی ظاهر میشوند و درین موضع خارش پیدا گردد
و ریم بر سر بثور مذکوره پیدا میشود و هرگاه خود منفجر شود یا آنرا از انگشت منفجر کنند رطوبت سفید رنگ که تخم ست ازانها خارج
میشود و چون این رطوبت را از خورده بین ببینند دران حیوان مذکور دیده میشود و ازان دانسته میشود که این حیوان نسبت حیوانی که
در جرب پیدا میشود قدری طویل بود و در یک انچه صد عدد آن درمی آیند السبب سبب آن کثیر و عظیم و قوی شدن
حیوان مذکور بود العلاج علاجش آنست که سلفرت کیلومل را بر جلد یعنی مالند یا لوشن هائیدرارج اکسیم یا گلیسرین
بر آن طلا سازند قسم دوم پی ذکیولس ست بکسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال مهمله و ضمه
و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون سین مهمله و آن لغت لاتین ست یعنی حیوانی خورد
که از پای خود راه رود و از رفتار آن اذیت در جلد پیدا شود مثل رفتار قمل و آنچه ازین اذیت مرض پیدا شود
آنرا باین اسم بنابرآن موسوم ساختند که معتقد اطبای لاتین ست که اگرچه این حیوان ممکن باشد از گزیدن خود هم اذیت
رساند لیکن آنچه اذیت اینجا نوشته میشود از رفتار آن بر جلد پیدا میگردد و در لغت گریک آنچه اذیت از حرکت در جلد از اذیت حیوان
پیدا میشود آنرا فتهرائی ازس بکسر تای مثناة فوقانی و سکون ها و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح
الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی نامند زیرا که لفظ مذکور از فثائر که در لغت شان بمعنی قمل ست ماخوذ بود و اگرچه
هر دو اسم نام اذیت خاص اند که از حرکت رفتار حیوان پیدا میشود لیکن اسم ثانی بهتر ست زیرا که اذیت مذکور خاصه از
رفتار قمل حادث میشود و تسمیه باسم سبب خاص افضل ست بالجمله فتهرائی ازس یعنی اذیت خاصی که از رفتار قمل پیدا میشود از سه قسم قمل پیدا میشود که در
قمل الاجفان تفصیل آن مذکور شده لیکن آنچه اذیت از پیش جلد بدن که در لباس انسان میماند و از جلد بدن
غذای خود میگیرد آنرا پی ذکیولس کارپرس نامند یعنی قمل بدنی و هم گاهی این را پی ذکیولس وستیمنتورم نامند یعنی قمل جامه
و آنچه قمل از موی سر پیدا میشود آنرا پی ذکیولس کاپی تس یعنی اذیت قمل سر نامند و آنچه از اذیت قمل موی زهار پیدا گردد
آنرا پی ذکیولس پیوبس یعنی اذیت قمل موی زهار نامند زیرا که پیوبس یعنی عانه است و این قسم قمل که در موی زهار پیدا میشود
در موی بغل و موی شارب و موی اجفان و ابرو هم پیدا میشود و این هر سه اقسام قمل بیضه می دهند و بعد تولد بیضه
شان چون پنج شش روز منقضی شود بچه ازان بر می آید و بچه آن در هیجده روز کامل الخلقت شده بیضه میدهد و

کاپرس بفتح کاف و سکون الف و فتح بای موحده فارسی و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله
پی ذکیولس بکسر بای موحده فارسی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو

و آنچه ازین اقسام ثلثه در موی سر پیدا میشوند از اقسام دیگر صغیرتر بوده و آنچه در جلد بدن پیدا میشوند از همه طویل باشند
و آنچه در موی اطهار پیدا میشوند از همه عریض میباشند و از جهت منشاء اقسام ثلثه بر دو قسم است یکی آنکه از رطوبت و چرک و شوریدگی
در فاقت آن بر جلد پیدا میشود دوم آنکه از گزیدن آن هر گاه برای اغتذای خود میگزند پیدا میشود و طریق گزیدن این هر سه قسم
بر یکنوع واحد است زیرا که در هر سه قسم آن چیزی طویل مثل خرطوم طویل میباشد که آنرا در جلد داخل کرده در جوف غده شحم
رسانیده غشای رقیق را که در جوف غده است از چیزی خود شق کرده خون را از عروق صغار که در غشای غده مذکور اند
میمکند و چون این حیوان سر خود را از جلد بیرون می آرد حوالی قلیلی در بقیه که از گزیدن آن در جلد پیدا شده می آید
و بعد از آن اینجا حکه و خارش و قدری سوزش پیدا میشود و ازین خارش چون خاریده میشود از آن گاهی بثور مثل بثور
شتری و گاهی التهاب و جراحت جلد پیدا میشود و گاهی مثل لای کن باهم آنچه دانه های کوچک سرخ بر جلد پیدا میشوند
السبب سبب تولد قمل اول چرک آلود بودن جلد و موی سر و لباس است و گاهی در بعض امراض مثل امراضیکه از آنها
زیاده ضعف پیدا میشود مثل تپ دق و هم در زمان نقاهت و ناقه بودن علیل بعد تپ ها و امراض حاده دیگر قمل پیدا
میشوند و در سن پیری هم بسبب حادث میشود و در خون کسی گاهی چنان استعداد میبود که به سبب آن قمل زیاده پیدا میشود
و هیچ علاج زائل نگردد و از قمل سر بجز خارش دیگر اذیت پیدا نمیشود مگر اینکه هر گاه از خاریدن نوبت بالتهاب جلد
رسد آنزمان بثور و خشکریشه در جلد سر حادث میشود و از قمل موی اطهار اذیت بی شمار پیدا میشود چه این قمل جلد عانه و موی
اطهار را از پاهای خود چنان سخت میگیرد که از آن جدا نمیشود و ایضا از اذیت آن قسمی ازرق کن باهم دیگر پیدا میشود و چون
این قمل در موی اجفان یا ابرو پیدا شوند از آن خارش و ورم در اجفان پیدا میشود العلاج علاجش صفائی
داشتن تمام بدن است از چرک بغسل بدن و اگر در لباس باشند آنرا در آب اندازند پخته شانند یا در تنور نهند که از گرمی قمل
بمیرد و اگر در موی سر رجال باشند موها را بتراشند و اگر در موهای سر زنان باشند از قسم کو اشیاء موی سر را اند
و ادویه که ذکر میکنم مثل علقمیت و تنباکو وغیره مالیدن آنها درین مرض بسیار مفید است زیرا که قمل را زود هلاک میکنند
و بمیرد و بهترین ادویه درین حال لوشن هائیدرارج اثیم یا کلوراید است که از مالیدن آن قمل هر قسم بزودی
بمیرند و آنچه در موهای اطهار اند موها را بتراشند و بر عانه لوشن مالند و ارهم های کلوراید طلا سازند یا مرهم سیماب
بالنسبه فیناگر قسم سوم آن قیوس است بکسر و سکون یای تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله بمعنی خانه مگس است
که از آن شهد بیرون می آرند و آنرا بعربی مشار و خلیه مینامند و تسمیه مرض باین جهت آنست که گاهی این مرض بر
این صورت میباشد و گاهی آنرا پوررائیگو فاوزا می نامند یعنی خشکریشه مسدس الشکل زیرا که پوررائیگو بمعنی خشکریشه
است و فیوزا یا فاوزا بمعنی مسدس الشکل است و این هر دو اسم بسبب صورت مرض نهاده شده اند و گاهی تینیا فیوزا نامند زیرا که تینیا
در لغت لاطینی فی الحقیقت بمعنی حیوان صغیر است که بر جلد بدن مانده از بدن غذای خود گیرد ولیکن هر گاه مثل این تخم نباتی

هم در جلد مانده و غذای خود گرفته کثیر شود آنها هم ثینیا میگویند بسبب مشترک بودن سبب تسمیه در میان هر دو که آن نفث
خوردنی ست و تسمیه مرض باین اسم بنابر آن کرده شده که آنچه خشکریشه در این مرض حادث میشود گاهی مشابه به
سوراخهای خانه مگس و گاهی مسدس الشکل میباشند و این تسمیه باعتبار سبب مرض ست زیرا که سبب آن ثینیا یعنی
تخم نباتی ست که در بدن مانده غذای خود گرفته کثیر شده اذیت میرساند و این مرض اکثر بر جلد راس پیدا میشود و
شاید که بعربی موسوم به سعفه باشد و کیفیت حدوث آن این ست که اول جای بر جلد راس جسم غیر طبعی که خارج از جلد
و نمایان ست و مدور الشکل بصورت خشکریشه صغیر المقدار که اطراف آن بلند و اندرون آن پهنا بشکل پیاله و
رنگ آن زرد مثل رنگ کبریت اصفر و در وسط آن یک بال از موهای سر میباشد پیدا میشود و بعد دو سه روز مقدار آن
قدری وسیع گردد و مثل آن جسم غیر طبیعی دیگر قریب آن پیدا میشود و بر همین منوال این خشکریشه ها هرگاه در عدد از ده
تا پانزده باهم متصل پیدا میشوند درین وقت بسبب تاثیر عفونت که در استداره آنها فرق می آید و منقسم شده بر صورت
خانه های مگس مختلف الاشکال مربع و مسدس میشوند و در ابتدا این اجسام بسیار خشک بوند و موی که در وسط آن میرویید
بسیار خشک میباشد که بسبب خشکی خود ساقط میشود و این جسم غریب تا بیخ شعر در جلد میرسد که بسبب آن پیدا شدن مو
ممنوع گردد و صورت داء الثعلب پیدا میشود و اول اذیت درین مرض کم بود لیکن هرگاه مرض زیاده شود و از آن
در اصل موهای سر قدری اجتماع خون و ورم پیدا میشود از آن بر جلد راس گرمی و خارش محسوس میگردد و چون بسبب
آن خاریده شود و بسبب آن جسم مذکور شکسته ... گردد قدری از آن خون و آب و ریم بر می آید و از شکستن جسم مذکور
پیدا ... آن که ... جسم مذکور قمل در آن داخل شده در محل ارتفاع اطراف آن سکونت ورزیده
بیضه میدهند و از آن بچه ها پیدا گشته ... کثیر گشته اذیت میرسانند و اینک خارش زیاده پیدا میشود و چون
جسم غریب قشری الجسد را از جلد جدا سازند و از خورده بین ببینند بر صورت مثلث که از جانب قاعده خود مدور
بوند و بیرون آن بشکل پیاله باشد و از جانب راس زاویه حاده بود که قریب شکل مخروطی میباشد بر می آید و از جانب راس
اندرون جلد در غده شعر میماند لیکن هرگاه اذیت از آن زیاده پیدا میشود که بسبب آن زیاده خاریده شود بسبب
تاثیر عفونت آن ما و اظفار در صورت اشکال آن فرق می آید و چون مرض کثیر و شدید شود درین وقت بوی خاص که از آن
پیدا میشود مشابه به بوی بول یا بوی موش خرد می آید السبب اصل سبب آن پیدا شدن جسم خرد غریب که مثل تخم
نباتات کوچک در جلد پیدا میشود هست و آن از خورده بین محسوس میگردد و از این تخم تخمهای دیگر پیدا شده از آن شاخها
مثل شاخهای نباتات باهم متصل پیدا میشوند و درین مرض خیوس آنچه جسم غریب مدور زرد رنگ بصورت خشکریشه
پیدا میشود در آن این تخمها مملو میباشند و باید دانست که چنانکه کرج و طحلب بر اکثر اجسام متولد میشود بسبب
تخم نباتی همچنین درین مرض هم تخم مذکور که مولد طحلب ست در جلد بدن انسان پیدا میشود و شاید که تخم مذکور از هوا حاصل

در جلد آمده باشد یا از تعفن تشنج و یکدیگر بذریعه مس جلد متعدی شده باشد و اسباب معینه بر تولد آن یکجا هم حرارت و رطوبت ...
و هم سبب معین تولد آن چرک آلود ماندن جلد و موهای سر و کم شانه و صاف کردن هم باشد و در اطفال این مرض
زیاده پیدا میشود و گاهی بجوانان هم عارض گردد و مجربین گفته اند که هرکه استعمال ... داشته باشد ...
مبتلا میگردد العلاج اول ضماد از ادویه ملینه مثل پوشش تخم کتان بر سر بسته شود و از آب گرم سر را شسته ...
لین گردد و مکرر این تدبیر بعمل آورده بعده مرهم سلفر بر جلد راس بمالند یا در لوشن سلفیت اف لائم ... کرده بر
جلد راس بمالند و در ایجا اثر ازین لوشن ... آب ... که ... و ...
گرفته و بطرف گلی همراه آب پاده که یک نیم آثار باشد ... از آتش ... آورده ... تا سرد
شود و ... صاف نموده در بوتل نگهدارند و وقت ضرورت باستعمال آرند ... استعمال لوشن ...
هم ... بعنوان مفید است و ... لوشن ... باستعمال آوردن
نافع است و از ... ادویه ... مرض نافع تر استعمال ... باشد در استعمال آرند خواه ... سلفر
یا مرهم سلفر یا لوشن سلفر یعنی سلفیت اف لائم آنچه میسر شود آنرا ... مرض ... ابتدای حصول صحت ... هرگاه هم
... تا قلع تام شود ... از اذیت خارش و غیره ... پیدا میشود
لهذا برای تقویت ... استعمال روغن جگر ماهی ... از انچه ... و ... اند ...
قسم چهارم ... گراست بکسر میم و سکون ... و فتح ... و سکون الف ... و ...
... و سکون الف و این لفظ لاطینی است بمعنی ... اسفل و ... بمعنی ... است
و این تسمیه مرض بحسب محل است زیرا که این ... پیدا میشوند و کسی آنرا ... گوزر
می نامد زیرا که ... کوزن در لغت لاطینی بمعنی ... و چونکه در این مرض آبله های کوچک ... پیدا میشود لهذا
قدما آنرا باعتبار صورت و مشابهت ... موسوم ساخته اند ... آنرا ... سای کوزر ... نامیده اند و این
تسمیه باعتبار سبب است زیرا که سبب آن تخم نباتی ... در جلد ... می آید و اسمای دیگر هم ... اند
لیکن بسبب تطویل سخن که بیفایده است قلم انداز کرده شد ... بالجمله این مرض اکثر ... و گاهی بر محل شارب و گاهی ...
رخسار و محاسن و گاهی برابرو و گاهی بر قفای راس حادث میشود و قبل ... آن اول قدری سرخی ... پیدا ...
من بعد دران آبله کوچک مثل سر سوزن و گاهی بمقدار ارزن ... پیدا میشود و چون ...
آنرا ... و هر آبله ... یافته میشود و گاهی ازین آبله های کوچک یکی با دیگری متصل شده کبیر القدر گردد و
منفجر شده ریم از ان خارج گشته بعد آن آب خون ... سائل میشود و چون این آب خشک میشود ...
خشکریشه پیدا میگردد و بعد چندی خشکریشه مذکور ساقط گشته جلد از زیر آن نمایان گردد من بعد آبله دیگر ...

همین جا متولد شده باز منفجر میگردد و بعد خروج ریم لاکرسان کوفش جاری میشود و خشکریشه از خشک شدن آن بانگور پیدا میشود و باز ساقط میگردد و همیشه بهمین منوال حدوث و سقوط خشکریشه میشود تا اینکه از اذیت آن جا بکه در جلد سرخی لیسده قدری غلاظ می آید و بسبب تولد ورم و ریم که بار بار کرده شعر میشود منفذ آن ضعیف و مسترخی میگردد و از ان موها موضع مرض از ادنی صدمه جاذب منتشر میشوند و بر می آیند و گاهی خود بخود ساقط میشوند و بعد آن باز پیدا نمیشوند و این وقتی ست که از داخل شدن تخم نباتی مذکور غده شعر بمیرد و اگر بعد داخل شدن آن در جرم غده غده مذکور زنده ماند بعد افتادن موها باز میرویند بالجمله چون موهای آنجا خود کشیده یا بعد سقوط آنها که خود ساقط شوند از چشم به بینند جرم شعر قدری غلیظ و رنگ آن مائل به سفیدی و بر بیخ آن جسم سفید چسپنده دیده میشود لیکن هرگاه این جسم سفید را اندر لینز خورده بین به بینند معلوم میشود که جسم مذکور از دانه های سفید که مثل تخم نبات کوچک بوند مرکب میباشد و این تخم نباتی را بزبان انگریزی مائی کروا سپوران یعنی تخم خورد که از خورده بین محسوس میشود مینامند و ایضاً آنرا مائی کروا سپوران منٹاگرافیٹس یعنی دانه کوچک نباتی که در مرض منٹاگرا در جلد دیده میشود مینامند اسباب اصل سبب بعید آن داخل شدن این تخم نباتی در جلد میباشد و سبب معین و قریب آن چرک آلوده ماندن جلد و شعر ست و ایضاً کند بودن آب موسی یعنی موتراش ست که بسبب آن در جلد اذیت پیدا شده فعل اصل سبب قوی گردد و سرخی جلد حادث شود و گاهی از بد احتیاطی موتراشان هرگاه موی مریض را تراشیده از همان تیغ تراشی بدون صفائی آن موی صحیح را تراشند و بسبب آن این تخم نباتی که از جلد مریض بر موتراش آمده در جلد صحیح داخل شود و متعدی گردد چنانکه شان امراض متعدیه است هم این مرض پیدا میشود و گاهی از زیاده خارییدن جلد این مواضع هم و ایضاً در کسانیکه پیش آتش زیاده کار میکنند چنانکه حال طباخان طعام و حداد ان وغیره است زیاده پیدا میشود و هم از نوشیدن شراب این مرض زیاده میگردد و اگرچه این مرض مختص بر جال ست لیکن گاهی در عورات هم اکثر یافته میشود العلاج اول موها قریب موضع مرض را بتراشند من بعد خشکریشه را از شستن با آب گرم یا از مالیدن کدام روغن شیرین یا از ضماد کردن ادویه ملینه جلد دور سازند تا راه رسانیدن دوا تا محل مرض ظاهر شود و بسهولت دوا برسد پس اگر ورم در جلد زیاده باشد از سر نشتر زخم های خفیف پیدا کرده قدری خون از ان بیرون آرند تا ورم کم شود بعده سلوشن نائٹر سلور یعنی اصل کاسٹک نقره که از ده گرین تا پانزده بیست گرین در یک اونس آب حل کرده باشند بران طلا سازند زیاده نافع میشود و بعد تحلیل و تنقیص ورم ادویه قاتله کرم مفسد نمو بران نهند مثل مرهم کاربولک یا آب کاربولک ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ و همچنین مرهم یالوشن هائیڈراج ارم بای کلورائڈ یا مرهم کیلومل یا مرهم سلفر یا سلفیٹ آف لائم بران نهند یا مرهم کیلومل و مرهم کریازوٹ و مرهم سلفر هر واحد یک حصه گرفته باهم خوب ممزوج کرده بر آن نهند یا ایوڈائیڈ سلفر

بست گرین در یک اونس تخم کدام حیوان حلکرده بر محل مرض بمالند و اگر مریض ضعیف باشد تنکچر اسٹیل و کنین یا روغن جگر ماهی نوشانند و هم درین مرض از نوشانیدن فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک نفع زائد حاصل میشود فقط کذا
قسم پنجم ٹینیا بکسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف ست این مرض را اقسام کثیره است مثل ٹینیا سای کوزز و غیره لیکن اینجا مراد ازان چند اقسام آنچه هستند اول آنها ٹینیا ٹانسورانس است یعنی ٹینیا که بسبب آن بر جلد سر مثل تراشیدن موا از مقراض حالت پیدا شود زیرا که ٹانسورا بمعنی تراشیدن مواز مقراض یا از موسی ست و چونکه درین مرض بسبب پیدا شدن کمزوری و خشکی در موها اشعار را سر بطور شکسته میشوند که صورت تراشیدن مواز مقراض یا موسی پیدا میشود لهذا باین اسم نام کرده شده و حقیقت این مرض آنست که تخم نباتی مخفی خورد در غده مولده شعر و در جرم شعر داخل میشود و بسبب آن بیخ ها غلیظ و یابس و ضعیف شده باد فی سبب شکسته میشوند و صورت مرض اینست که بر جلد سر جابجا بقدر چهار آنی و هشت آنی و یک روپیه نشانها مدور که از موها خالی بود پیدا میشوند چون بغور آنرا ببینند معلوم میشود که موها از آنجا از مقراض تراشیده شده اند و قدری قدری از آنها باقی ماند و جلد سر هیچ ضخیم غلیظ میشود و زیاده غلیظ بر اطراف آنها آثار میباشد و شاید که آنجا خشکی لیشه یا بثور کوچک بوده باشد و هم بر این آثار مدور خشکریشه رقیق مثل سبوسه معلوم میشود و اول این آثار مدور بسیار صغیر بر جلد راس پیدا میشوند من بعد رفته رفته مقدار آنها کبیر و وسیع میگردد تا اینکه جای کثیر را از جلد راس میگیرند و در وسط آن غلظ جلد کم و بر اطراف آن زیاده میباشد و در این آثار حکه و خارش هم بود السبب سبب آن داخل شدن تخم نباتی در جلد است که از ان در غدهٔ موها داخل میشود و چون بعد نتف شعر را از خورده بین ببینند تخم نباتی مذکور در اصل و جرم شعر دیده میشود و چونکه تخمهای مذکوره در طول متصل شده بر صورت شعر میشوند لهذا بنظر شکل و صورت آنرا بلغت انگریزی باسم ٹرای کو فیٹون موسوم میسازند زیرا که ٹرائی کوس در لغت شان بمعنی مو یعنی شعر است و فیٹون بمعنی نبات ست و هم این تخم نباتی در سبوسه که از بالای نشانهای مدور پیدا شده میریزد یافته میشود اما اینکه تخم نباتی مذکور از کجا در جلد می آید پس غالب آنست که یا از هوا می آید یا از بدن یکی بدیگری بطور تعدیه و سرایت میرسد و سبب معین آن زیاده شدن چرک بر جلد و موهاست و هم سن طفولیت بر حدوث آن معین میشود و بعد پانزده سالگی بسیار قلیل دیده میشود و این مرض در اطفال بسیار متعدی میشود چنانکه در مدارس و غیره هر جا که اطفال زیاده مجتمع میشوند این مرض بزودی سرایت کرده عام میگردد العلاج در ابتدای مرض مادام که تخم نباتی بر جلد و قریب آنست این مرض سهل العلاج ست اما هرگاه مزمن شود و تخم مذکور اندرون غده ها داخل و غائر گردد و رسانیدن دوا تا محل بود و باش تخم مذکور دشوار شود عسر العلاج ست و بدشواری در مدت دراز زائل میشود و اثر دوا ظاهر میگردد پس مادام که مرض حاد و در ابتدا باشد اول موهای سر را که گرد و قریب آثار مذکوره بوند تراشیده بالای آن تنکچر ایوڈین طلا سازند از قلم موئین یا لائکر یعنی بر ان از قلم مذکور طلا سازند زیرا که از استعمال ادویه مذکوره

چون ورم حار در جلد پیدا میشود بسبب آن این تخم نباتی میمیرد لیکن گاهی بعد زوال ورم هم دیده میشود که قدری
مرض باقی است و باز عود میکند لهذا باید که بعد زوال مرض و ورم کاربولک ایسڈ سفید یک ڈرام همراه نیم اونس
گلیسرین اگر طفل قوی و عمرش هفت یا هشت سال بود یا یک اونس گلیسرین اگر طفل ضعیف و عمرش کم از هفت سال باشد حل کرده
متصل بعد هر صبح بر جلد راس طلا سازند تا مرض باز عود نکند و هرگاه دو بار و سه بار بخوبی دراز شوند آن زمان استعمال این
دوا را ترک کنند اما این تدبیر وقتی جایز است که آثار مذکوره صغیر المقدار باشند تا ورم آن بر حال صغیر در جلد پیدا شود
اما اگر مقدار آنها کبیر و وسیع بود درین وقت تدبیرش این است که موی های تمام سر را از موتراش تراشیده اگر سلفورس ایسڈ
قوی که در آن سلفیورس ایسڈ کبیره یا چهار حصه آب ساده حل کرده باشد گرفته پارچه را با آن تر کرده یکهفته متصل بر جلد سر نهند
دوا را بار طلب دارند یا در [illegible] است پارچه تر کرده هفت روز بر سر نهند و اگر بسبب تمکن تخم
تخم مذکور در غده های شعر ازین تدبیر فایده ظاهر نشود درین وقت آنچه موی که بر آثار مذکوره و هم قریب اطراف آنها بوده
باشند آنها را از کلبتین جدا کرده دور نهند زیرا که ازین تدبیر سابق آنچه تخم مذکور در جلد بود یقینا مرده باشد ولیکن آنچه در غده باشند
با این حیله همراه موها خارج میشود و بعد آن زیاده شدت مرض ممنوع میشود و صحت حاصل گردد و اگر وقت شعر بسبب کم عمری
و اضطراب طفل ممکن نباشد این دوا را باستعمال آرند حصه لائکر لیتی یک ڈرام و تیل کلون نیل گرین مازوی سیر مسحوق
یک ڈرام همراه واسلین که یک اونس بود همه را خوب حل کرده بر وسط آثار مذکوره بالا که او بر اطراف آنها ضمادا استعمال نمایند
تا بسبب آن مرض از ازدیاد باز ماند یا عوض آن این دوا را باستعمال آرند حصه کاربالک ایسڈ سفید یک ڈرام
کبریت صاف ... ڈرام ... ڈرام و واسلین یک ڈرام همه را خوب باهم مخلوط کرده در وسط آثار مذکوره کم بر اطراف آنها
زیاده ضماد سازند که از آن مرض از ازدیاد ممنوع شده زائل میشود فقط کذا قسم دوم آن ٹینیا سرسینیا بکسر
سین مهمله و سکون راء مهمله و فتح سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
الف است و آن لفظ لاطینی است بمعنی چیزی که منبسط شود و مثل موج آید زیرا که هرگاه در آن چیزی ثقیل افتد و اطراف
علیحده باشند و چونکه درین مرض این حالت یافته میشود لهذا آنرا باعتبار صورت آن باین اسم موسوم ساختند زیرا که
درین مرض اول جاییکه تخم نباتی مذکور در جلد داخل میشود ورم صغیر پیدا میگردد یا غبار آن بعد مقدار آن بسبب انتشار
تخم مذکور از غبار زیاده کبیره میشود و کیفیتش این است که هرگاه تخم نباتی در جلد داخل شده ورم پیدا میسازد بسبب ورم تخم
آنجا که در وسط است آنجا ورم زیاده میشود و میمیرد و آنچه تخم یا از آن تخم ها که پیدا شده بود بر اطراف آن باقی میمانند در گرد
ممنوع المشیه شدت و کثرت و قوت این هر دو بر اطراف آن میماند و بسبب آن مرض منبسط میشود و اطراف آن غلیظ
میمانند و در وسط آن جلد رقیق میشود و قریب بحالت صلابت طبعی میرسد و فقط حکم رقیق در وسط آن میماند و چون نمی
کناره های آن نظر کنند دور حرد یا آبله های کوچک آنجا یافته میشود لهذا قدما آنرا نمرتش سیسنلش میگفتند و عربی آنرا

قوبا می نامند و درین مرض اول بر قطعه کوچک جلد بدن قدری سرخی و ورم و سوزش و خارش در جایکه پیدا شده
بالای آن بثور خرد دیده میشوند بعد بر سرهای این بثور آبله خرد پیدا میشود و بعد این بثور و آبله را سبوسه رقیق
میشوند و بر کناره های آن سرخی می ماند و بعد آن باز درین سرخی بثور پیدا میشوند و بعد آن انجا مثل بثور سابق
میشود و بهمین منوال این مرض منبسط میگردد و انچه اول شروع شده بود قریب بصحت می آید و سبوسه رقیق بران پیدا میشود
و همچنین این مرض رفته رفته وسیع شده بر اکثر جلد بدن شایع میگردد و اگرچه بر تمام جلد بدن ممکن است لیکن اکثر از کتفها
و سرین و فخذین زیاده مبتلا شده و بر سینه و شکم و گاهی بر وجه هم دیده میشود ... اکثر در مرض ... مبتلا
مبتلا باشند و لهذا اکثر هر دو قسم مرض در شخص واحد مجتمع هم یافته میشوند و در ... و اکثر بر محل ... سینه و
سینه و شکم شدت میکند و در اهل ولایت انگلستان بر محل حالب زیاده میشود و این مرض در فصل تابستان زیاده میشود
و خارش و سوزش آن در فصل حار رطب زیاده میگردد و چون فصل سرما آید و هوا سرد و خشک شود اعراض آن کم میشود و ...
بثور خرد بر اطراف آن و سبوسه رقیق بران باقی میماند و حمرت و سوزش و خارش بر طرف میگردد و چون هوای گرم ...
و زود اذیت در قوبا پیدا میشود زیرا که تخم نباتی از هوای رطب بالیده و قوی میگردد و هم در هوای مذکور ...
فضول و سموم همراه عرق در ان می آیند بخوبی در هوا جذب نمیشوند و از ان جلد صاف ...
در ملک حار رطب مثل هندوستان و ملک برما و چین این مرض زیاده میشود و در ملک بارد کم و بعد خفت اعراض قوبا
رنگ جلد جابجا که قوبا بوده قوی میگردد زیرا که بعد زوال ورم رنگ آن در جلد باقی میماند سبب اصلی آن داخل
شدن تخم نباتی در جلد بود که تخم مذکور را ترائی کو فیتون نامند و در قسم اول مذکور شد که هرگاه انچه سبوسه بر اطراف
قوبا که محل شدت است پیدا شده هرگاه آنرا گرفته ببینند از خورده بین در ان جسم مذکور یافته میشود و سبب معین بران
فصل برسات یا بعد غسل بدن رطب داشتن و نه خشک ساختن آن چنانکه اکثر هنود لنگ رطب را بعد غسل بدن و
شستن لنگ بر بدن می اندازند و ایضا چرک آلود ماندن جلد و نه مالیدن جلد بدن وقت غسل ست تا جلد بدن که از مثل
چرک ست زائل شود و جلد جدید صاف پیدا شود و هم کمزوری خون و نه خوردن اغذیه جیده است چنانکه حال فقرا و
محتاجین و مفسدین میباشد و لهذا این کسان را هم زیاده این مرض عارض میشود و این مرض هم از امراض متعدیه
است که از یکی بدیگری میرسد العلاج هرگاه حاد و اکیوت باشد و از خارش و ورم و سرخی و سوزش زیاده بیقرار باشند
درین وقت اول تدبیر ازاله ورم و اطفای حرارت نمایند بایکه سرکه خالص و آب ساده بالمناصفه آمیخته بران طلا سازند
یا لاکر پلمبای ڈائلوٹ که آنرا گلارڈ لوشن گویند طلا سازند یا کاستک نقره ۱۰ گرین در یک اونس آب ساده حل کرده
طلا سازند و چون ورم بر طرف شود بر آن ادویه که قاتل و فنا کننده این تخم نباتی اند و در قسم اول مذکور شدند بالنسبه
آرند الغرض ... ادویه در قسم ... بالمناصفه گرفته خوب مخلوط کرده بر قوبا مالند لیکن هرگاه در جای صغیر ...

مثل حالب صغیر بود این دوا را باستعمال آرند و اگر منبسط بر زیاده جلد باشد استعمال آن مخوف ست زیرا که درد و اذیت
زیاده پیدا خواهد کرد اما هرگاه ازین دوا هم فائده ظاهر نشود از ان قوی تر باستعمال آرند صفته هائیڈرارج ارم امونیاتا
که این مجموعه از ملاقات امونیا با سلوشن هائڈرارج ارم بای کلورائیڈ پیدا میشود از پانزده گرین تا بست یا بست و پنج گرین
بگیرند و همچنین هائیڈرارج ازم اوکسائیڈ روبرم را موافق وزن دوای اول گرفته در یک اونس شحم یا واسلین حل کرده بر
قوبای مذکور که صغیر المقدار باشد طلا سازند و اگر قوبا وسیع و بر اکثر جلد بدن باشد در یک اونس گلیسرین یک ڈرام
کاربولک ایسڈ حل کرده بران طلا سازند یا سلفائیڈ آف لائم لوشن طلا سازند و هرگاه قوبا مزمن و قلیل الاعراض
شود درین وقت اول آنرا از صابون و آب گرم خوب بشویند تا صاف شود یا روغن شیرین خوب مالند تا صاف شده
و سبوسه ساقط گشته راه وصول دوا ظاهر شود من بعد سلفائیڈ آف لائم لوشن یا روغن کاربولک ڈائلوٹ بران طلا
سازند و دستور علاج قوبا آنست که انچه بر جلد ورم پیدا کند بان نافع میشود لهذا از طلا کردن ٹنکچر ایوڈین
یا لائکلیتی بر آن در اطراف آن خاصة نفع جلیل حاصل میشود و ایضاً گوا پوڈر که از ملک گوا آورده و ساخته میشود برای
قوبا بسیار مفید ست و از ان هم کرسوفانک ایسڈ بطور جوهر بر آورده میشود مثل کنین که از بارک بر آورده میشود و با لجمله
سفوف مذکور را خشک بر قوبا مالند یا با آب حل کرده بران طلا سازند و همچنین اکثر ادویه هندیه مثل ضماد برگ [illegible]
و ضماد برگ ککروندہ و ضماد برگ عباسی بران نافع میشوند ایضاً له هرگاه اکیوٹ باشد بیخ پالک جوهی و پوست
ایلیا سیاه باهم گرفته در آب ساده سائیده حب بسته بآب سائیده بر آن طلا سازند ازین دوا خارش خوب کم میشود
ایضاً له سهاگه سمندر جهاگ پهٹکری گندهک آملسار ادویه مساوی الوزن گرفته بآب حل کرده حبوب بندند و بآب
سائیده بر قوبا طلا سازند ایضاً له سیماب گندهک گوگل سهاگه نوشادر جمله یک یک جزء گرفته در عرق لیموی کاغذی
که یک جزو باشد در کهرل چهار روز حل کرده حبوب بندند و هر روز دو بار حسب مذکور بآب حل کرده بر محل قوبا طلا سازند
قسم سوم آن ٹینیا کیریان بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و نون که بمعنی خانه انگبین ست و تسمیه مرض بآن بنا بر آنست که درین قسم ورم جلد و ورم غده های شعر بنسبت
قسم اول با وصف اتحاد هر دو بسبب زیاده میباشد و از غده های مو رطوبت سفید مثل بلغم غلیظ جاری
میشود و از ازدیاد ورم دهن غده های شعر وسیع اندکی فرو رفته محسوس میگردد و بآن سبب تشبیه بخانه انگبین
کرده شد و درین مرض ورم و جلد راس خصوصاً جایکه دران غده های مو در جلد فرو رفته اند پیدا میگردد و طبقهٔ
بیرونی جلد دران ضایع میشود و از غده های شعر رطوبت غلیظ سفید رنگ مثل بلغم جاری میگردد و چون نظا آنرا
بینند معلوم میشود که گویا غده از ریم پر ست لیکن فی الواقع آن ریم نمیباشد بلکه رطوبت مذکوره بود و بسبب آن موها سر
غلیظ شده از قریب جلد می شکنند که از ان صورت ٹینیا ٹانسورانس پیدا میشود و فی الحقیقت این قسم ثالث بعینه

قسم اول ست که دران ورم زیاده شده طبقه بیرونی جلد ضایع گشته و رطوبات غلیظه از غدهٔ شعر پیدا شده
جاری میماند سوای آن فرقی بینهما نتوان کرد السبب انچه سبب در قسم اول نوشته شده اینجاهم میباشد العلاج
علاج قسم اول فرمایند و چونکه درینجا ورم زیاده میباشد لهذا باید که نائٹر سلور یعنی آل کاستک نقره را از ده
تا پانزده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر محل مرض طلا سازند تا ورم کم و زخم خشک شود من بعد انچه ادویه
قاتله و مفنیه تخم نباتی بکرر در فصول سابقه نوشته شده اند انها را باستعمال آرند فتامل قسم چهارم ٹینیا ورسکلر
بفتح واو و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون کاف و ضم الف و سکون واو و فتح لام و سکون رای مهمله بمعنی
مبدل لون جلد که آنرا بعربی بهق ابیض گویند و گاهی آنرا پترای ارزه ورسکلر میگویند زیراکه ازانهم سبوسهٔ
رقیق مثل پترای ارزه بیرون آید و فی الحقیقت این مرض درینجا میتوان گفت که طبقه بالای ڈرما یعنی اصل جلد
و دران رنگ پیدا میشود و حادث میگردد و بسبب آن رنگ اصلی در بعضی کم و در بعضی زیاده میشود و این مرض
مادام که حاد یعنی اکیوٹ ست در جلد قدری غلظ و ارتفاع و سرخی پیدا میشود و با خارش قلیل میباشد و از
خاریدن سبوسهٔ رقیق ازان جدا میگردد و چون کرانک یعنی خفیف الاعراض شود غلظ و ارتفاع جلد
زائل شده فقط تغیر لون باقی میماند و از خاریدن سبوسهٔ سفید رنگ ازان جدا میشود و در سفید پوستان این
مرض اکثر بر سینه و ساق یا یافته میشود و بالجمله جائیکه فلانل میپوشند آنجا زیاده میباشد و در قوم هنود و اکثر ساکنین
بلاد هند بر رخساره ها و بالای گردن و سینه زیاده حادث میشود و اکثر اول جابجا بر جلد بدن مثل قطرات
آب پاشیده حادث میشود من بعد همه یکجا شده قطع واحد وسیع کبیر میشوند و گاهی مشابه بآثار آتشک
و گاهی مشابه بداغ برص در جا های متفرق از جلد یافته میشود و فرق بینهما آنست که درین قسم خارش
و جدا شدن سبوسهٔ رقیق ضرورست بخلاف داغ آتشک و برص که دران هردو این علامت نمیباشد
و این مرض بعد حدوث خود گاهی چند روز و گاهی زیاده مانده دفع میشود و گاهی تا آخر عمر میماند السبب
چون بخورده بین به بینند در سبوسهٔ این مرض تخم نباتی یافته میشود که آنرا مائی کرو اسپورن فرفر یعنی تخم نباتی
خرد که در سبوسه یافته شود می نامند و این سبب قریب ست و از اسباب معینه آن لینت جلد و هم در اصل نازک
بودن جلدست و هم کمزوری جلد سبب معد این مرض ست ایضا پوشیدن لباس رطب ازین سبب ست و هم از مرض
سل پیدا میشود خصوصا در عورات و هم از فساد حال رحم چنانکه وقت کمی یا زیادتی در و حیض هرگاه کمزوری
و ضعف پیدا میشود این مرض حادث میگردد العلاج انچه قاتل و فنا کننده تخم نباتی ست آنرا درین مرض به
استعمال آرند ایضا هائی پو سلفیٹ سوڈا چهار ڈرام با گلیسرین که یک اونس باشد همراه آب کشیده صاف
که شش اونس باشد و آنرا بلغت انگریزی ڈسٹل واٹر میگویند خوب حل کرده بر محل مرض طلا سازند و خوب

بمالند تا در جلد زیاده جذب شود اصفاء الهم الفار یا سفیداج براده صندل سفید یک تولہ در آب ساده حل کرده بر محل مرض
طلا سازند و آنچه در دیگر اقسام خدر نوشته شده آنها را در این قسم هم طلا کرده ضماد یا استعمال آرند فصل ششم
در نیسرو روز بکسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر زای معجمه اصل و سکون
ثانی و آن یعنی مرض عصبی است و مراد از آن در امراض جلد مرض ریشه های عصب حس است که در جلد آمده اند و در
این مرض حس جلد چون جلد را می بینند کدام تغیر در رنگ یا مقدار جلد پیدا باشد فی الواقع این مرض حس جلد است
که آن گاهی زیاده میشود و در بعضی وقت احساس حس زیاده ولی بسبب ظاهر شود و بعضی باعث نقص ذکا میباشد و آنرا بلغت انگریزی
هائپر استهیزیا میگویند گاهی حس جلد بنسبت صحت کم میشود یا بالمره باطل گردد و آنرا انستهیزیا می نامند و گاهی حس جلد در
اشیای ملموسه بحال صحت خود میباشد لیکن سوزش یا خارش یا سبب ظاهر در جلد پیدا میشود و آنرا پیرستهیزیا گویند پس این
سه قسم شد قسم اول آن هائپر استهیزیا بفتح ها و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف یعنی زیاده
شدن حس جلد است و این زیادتی حس گاهی در تمام جلد بدن عام میباشد و گاهی مختص در جلد عضو خاص بود اسباب
سبب ازدیاد حس جمله جلد بدن عموما اکثر در هستیریا یافته میشود و هر گاه خون قریب منبع عصب در دماغ یا نخاع زیاده
شود لهذا اکثر عموم از ادنی هوای سرد و آب سرد یا از نهادن دست بر جلد بدن متاذی میشود و ایضا هر گاه کدام اذیت
در منبت عصب پیدا میشود چنانکه در مرض کزاز یا هائیدروفوبیا یعنی داء الکلب میباشد حس عام در جمله جلد بدن زیاده
میشود و هم هر گاه در خون چیزی غیر طبعی بیامیزد و بسبب آن منبت عصب را اذیت رسد چنانکه در وجع مفاصل و نقرس
بود حس زیاده میشود و هم هر گاه کسی در مرض هستیریا مبتلا گردد حس جلد آن زیاده میشود و هم گاهی مزاج اصلی
شخصی کسی چنان واقع میشود که در آن حس زیاده بود و در این کسان مرض قلیل هم بسبب زیادتی حس زیاده موذی میشود و
این در عورات بنسبت مردان زیاده میباشد اما زیادتی حس در جلد عضو خاص پس گاهی سبب آن آمدن ریشه ها
عصب خاص در آن عضو بود چنانکه در وجع عصابه مشاهد است که هر جا ریشه عصب وجع خاص رفته است آنجا این
درد میشود و گاهی ازدیاد حس عضو خاص از زیاده مجتمع شدن خون در منبت عصب خاص که ریشه آن در این عضو
آمده میباشد یا از وجود اذیت یا ورم یا از رسیدن اثر عمر بر منبت عصب خاص یا در راه آن میباشد چنانکه
در مرض آنتکا [illegible] پیدا شدن ورم صلب خاص در راه عصب مذکور اوجاع اعضای خاصه پیدا میشوند و این
وجع را که از اذیت یک عضو اذیت در جای دیگر پیدا شود بلغت انگریزی ریفلکس یا در همدردی بسبب شرکت
میگویند و در کتب طبیه یا اسم وجع شرکی تعبیر میکنند و گاهی مزاج شخصی عصبی کسی چنان میباشد که از افعال طبعیه
باعث اذیت اند در اشخاص دیگر مثل جماع این کس متاذی میشود و این در مرض [illegible] که اسم تشنج [illegible] است

که در بعض صورات از مقاربت پیدا میشود و بسبب آن مقاربت و مجامعت از آن ناممکن بود و گاهی زیادتی حس عضو خاص
بسبب پیدا شدن مرض بر کناره عصب مذکور میباشد چنانکه در ابتدای جذام در اعضای مخصوصه مریض انجالات پیدا
میشود که از آن در بعض قسمتها و بعد اعضای مذکوره خود بخود بدل ... یا چند روز یا چند ماه در این صورت جائیکه حس
زیاده بوده آنجا خدر و قلت یا عدم حس پیدا میشود و گاهی در جلد عضو خاص حس زیاده میشود بسبب زیاده مجتمع شدن
خون بر کناره عصب این عضو چنانکه از تلاطم هوا در جلد سر یا جلد شانه وغیره یا ... این اعضا پیدا میشود
زیرا که از صدمه هبوب ریاح توجه خون از تمام جلد بدن داخل عضو میرود و بسبب آن بر کناره عصب این عضو زیاده
مجتمع میگردد و آنچه بسبب ورم یا رسیدن اثر ضرب بر عصب در جلد عضو خاص حس و درد زیاده میشود مثل یک انگشت
دست یا پا آن از علامات منذره فالج قرار داده اند ... روز از ورم ... عصب ... آن عصب متغیر
میشود و آمدن نوبت صرع و ... در این عضو ... فالج در این جانب پیدا میگردد وقتیکه العلاج زیادتی
حس عام جلد اول ببینند که کدام مرض ... زیادتی حس شده بعده بازاله مرض مذکور کوشند مثلا اگر
حمی بود بعلاج حمی بپردازند که از ازاله اصل ... و همچنین در امراض دیگر که مذکور شده علاج عام حس عام
این است که آنچه دماغ و نخاع را از ... آرام ... پیدا ... مثل افیون و مارفیا و ...
و ... کاورل و ... شوکران و ... بر ... و ... حلتیت و ...
و عطر ... باید دانست که هرگاه از ... حس عام زیاده شود در آن از استعمال آب ... و عطر ...
فائده جلیل فوراً حاصل میشود همچنین از استعمال حلتیت در زیادتی حس عام که از هستیریا باشد فائده کثیر میشود و هرگاه زیادتی
حس در عضو خاص باشد پس در آن گاهی از رسانیدن حرارت به عضو مثل اینکه از پارچه خشک گرم کرده یا از سبوس گندم خشک
بریان گرم یا از نمک طعام سائیده گرم کرده در خریطه بسته ... ساختن مفید میشود و گاهی از رسانیدن برودت بآن عضو
مثل اینکه قطعه برف بر آن بگذارند یا ... بر آن ... بارش باران ریزند یا سرکه و آب ساده باهم آمیخته بر آن
طلا سازند یا لوشن ... یا ... کاورل یا ... یا ... با ...
یا ... ایکونائٹ یا ... کار فارم طلا کردن مفید میشود و گاهی ... کانشک نقره هم حس خاص عضو کم
میکند خصوصاً وقتیکه زیادتی حس بطور مقدمه ورم باشد و هم درین حال طلا کردن ... با کلیسرین نافع بود
و هم ... را آهسته آهسته بر جلد ... گرد ... تدریج ... اگر ... فائده کثیر حاصل میشود زیرا که
از این تدبیر آنچه خون که در اعصاب مجتمع میباشد از ... دور میشود دوم ... آن اشتیزیا
بفتح الف و سکون نون یعنی بی حسی است عام از اینکه ... باشد و درین قسم عدم احساس بوجع
لازم است چنانکه در قسم اول ... زیاده ... و ... آنکه از امراض ... اسود و ملح

چندان ضعیف شود که افاده قوت حسیه در اعصاب حس نتوان کرد دوم آنکه قوت حس از دماغ آید لیکن در راه عصب آرنده
حس کدام آفت پیدا شود مثل اینکه عصب مذکور قطع کرده یا گسسته شود یا چیزی آنرا چنان عصر کند که از اتیان قوت
حسیه قاصر و مجبور شود لیکن چونکه اکثر اعصاب حس همراه اعصاب حرکت آمده در بدن رفته اند لهذا هرگاه بسبب آفت
راه عصب حس ماؤف میشود همراه آن اکثر حرکت عضو هم ماؤف گردد و فالج یا استرخا پیدا میشود و اما آنچه از فساد دماغ بود
در آن گاهی فساد حرکت و حس هر دو معاً ظاهر میشوند ولیکن بعد چند روز آفت حس کم میشود و آفت حرکت بدستور باز ماند
وگاهی تنها فساد در حس می آید چنانکه وقت مفلوج شدن عصب زوج خامس بطلان حس در رخسار ظاهر میشود و گاهی
بسبب مرض که بر اطراف اعصاب مثل سرهای اصابع پیدا گردد هم بی حسی حادث میشود چنانکه این امر در مرض جذام
و هم در قسمی از آلوپیشیا که در آن جابجا از جلد سر و لحیه موها ساقط میشوند و بی حسی در جلد آنجا ظاهر میگردد دیده میشود
وگاهی از رسیدن هوای سرد در فصل بارد بی حسی در عضوی پیدا میگردد لیکن این در جای مؤثر میشود که آنجا دوران اصل حس
کم میباشد چنانکه جانب وحشی فخذ است و در اینجا کدام آفت در عصب نمیباشد بلکه از کمی دوران خون و استیلای برودت
در اینجا اصل قوت کم میشود زیراکه برودت مضعف قوت است وگاهی از استعمال ادویه حس کم میشود چنانکه از بوییدن اثیر کلوروفارم
حس کم میشود العلاج آنچه بسبب فساد دماغ یا از قطع شدن عصب یا بسبب جذام میشود لا علاج است باقی علاج
عام آن اینست که بر جلد بی حس مالش نرم باده سازند خواه تنها یا با کدام روغن مثل روغن سرشف وغیره که اذیت در جلد
پیدا کننده باشد و آنچه بسبب برودت هوا پیدا شده باشد در آن لباس حار پوشانند و زنجبیل مسحوق بر جلد مالند
و ایضا در بی حسی جلد از گردانیدن انی الکتریک کرنت بر جلد نفع حاصل میشود و همچنین از رسانیدن قوت برقیه در
جلد بذریعه زنجیر برقی هم فائده حاصل میشود لیکن در استعمال آن احتیاط این امر ضرورست که هرگاه بی حسی بسبب فساد
دماغ بود در آن در ابتدا استعمال زنجیر برقی نباید نمود که مضرست اما هرگاه مرض مزمن و کهنه شود استعمال آن بهتر باشد
و مضایقه ندارد تذکره ششم در پرورٹس بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و
سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله بمعنی حکه یعنی خارش قلیل است و این فی الواقع
از قسم عرض و علامت است که در اکثر امراض یافته میشود مثل جرب و شری و لائکن وغیره لیکن آنرا باین اسم نمی خوانند
بلکه آنرا علامت همان مرض که سبب آن باشد قرار داده آرند اما هرگاه کدام مرض و تغیر در جلد ظاهر نباشد
که حکه بالسبب آن منسوب کنند و با وجود آن هم حکه موجود باشد درین وقت آنرا مرض مستقل دانند و باسم حکه در لغت
عرب و به پرورٹس باصطلاح اطبای انگلستان موسوم کنند و این فی الواقع از قسم تغیر فعل عصب حس است از قبیل
تشوش فعل حس و آن بر دو قسم است یکی عام که در تمام جلد بدن یافته میشود دوم خاص که در جلد عضو خاص
میباشد السبب سبب حکه عام اکثر دیده میشود که آمیزش کدام زهر در خون بود مثل اینکه صفرای ناقص در خون

داخل شده در خون ماند چنانکه در یرقان بود یا بوریا یا یورک السید از خارج شدن در بول باز مانده در خون مانده بذریعه
دوران خون در دماغ رسیده بر منبت عصب اذیت پیدا میکند و اذیت مذکوره بذریعه ریشه های عصبی در جلد رسیده
حکه پیدا میکند و گاهی اصل موذی در خون مهیا نشد بلکه در عضو دیگر بود مثل ترشی یا ریاح معده که در معده باشند
و نفس اذیت معده از آن بذریعه مشارکت در دماغ رسد و از انجا بذریعه ریشه های اعصاب بطور ریفلکس در جلد
می آید و گاهی از اذیت محل بطور ریفلکس اذیتها به دماغ رسیده از انجا بتوسط اعصاب در جلد می آید و گاهی از فساد
هضم و او وری هرگاه قلت یا احتباس طمث یا جریان حیض یا درد و اذیت بود یا کثرت جریان حیض باشد هم اذیت هم
بطور ریفلکس حکه عامه در جلد پیدا میکند و مراد از ریفلکس این است که اول اذیت از محل درد ناک اصلی بدماغ
رود و از انجا در عضو دیگر منتشر گردد و گاهی از بند شدن جریان حیض که در سن یاس بند شود هم انچه اذیت در رحم پیدا
میشود بطور ریفلکس حکه در جلد بدن پیدا میکند و گاهی در سن پیری بسبب رقیق شدن جلد پرورش یعنی حکه
عام پیدا میشود زیرا که از باریک شدن جلد کناره های اعصاب از طبقه بالای جلد قریب تر میشوند و بسبب آن از
حرو برد خارجی زیاده متاذی میشوند و گاهی حکه عام بسبب رسیدن سردی بجلد بدن خصوصا وقتیکه لباس را از
بدن جدا میکنند و زیاده اثر آن بر خود بین ساقین میشود و خاصه در فصل سرما این امر زیاده موثر میشود و هر گاه لباس
حار کسی کم پوشیده باشد هم شاید بسبب این حکه آن باشد که چون از رسیدن سردی بجلد دور عرق از جلد بند
میشود پس خون زیاده بر کناره های اعصاب مجتمع میماند و از آن اذیت پیدا میشود و گاهی کدام سبب حکه عام
ظاهر نبود در این وقت گمان کرده میشود که از ضعف دماغ و نخاع و عصب حکه پیدا شده اما سبب حکه عضو خاص
پس بدانکه از جمله حکه های خاص عضو حکه مقعد است و آن اکثر از پیدا شدن کرم صغیر در معای مستقیم و گاهی از بواسیر
و گاهی از نواصیر مقعد و گاهی از ورم مزمن میوکس ممبرین مقعد و گاهی از بند شدن حیض و گاهی از خوردن طعام ردی و
گاهی از حرارت فصل و گاهی از زیاده نشسته کار کردن چنانکه حال زرگران و مهرران است و گاهی از مریض بودن تا مدت
دراز و از آن ضعیف شدن هم حکه مقعد پیدا میشود و هم از انجمله حکه خریطه انثیین است و اسباب آنهم بعینه اسباب حکه
مقعد میباشند و اکثر تولد کرم صغیر در معا سبب آن هم میباشد و هم از انجمله حکه غلفه است که بر سر ذکر میباشد و آن
مرض کسانی را میشود که ختنه نمیکنند و سبب آن متعفن و فاسد شدن میوکس ممبرین اندرون غلفه بود از نه صاف
داشتن آن پس از فساد آن حکه غلفه پیدا میشود و هم از انجمله حکه دهن مجری بول است و آن اکثر عورات و
اطفال را عارض میشود و از نه صاف داشتن مجری بول و هم هر گاه حجر در مثانه یا گرده بود این حکه خاص پیدا
میشود و بالجمله از اذیت میوکس ممبرین گرده و مثانه و مجری بول این قسم حکه پیدا میشود و هم از انجمله حکه اندرون فرج
است که در وجه بعینه پیدا میشود و آن اکثر در عورات قریبة العهد به در ورود حیض پیدا میشود و هم وقت اوائل حمل

وگاهی بعد ولادت وگاهی از پیدا شدن کرم خورد در مسامات وگاهی از لیو اسیرا المقعد وگاهی از وسیع شدن عروق فرج و خصیه
هم میشود بالجمله باید دانست که از اقسام حکه بجز خارش قلیل و دیگر تغیر در جلد پیدا نمیشود لیکن چون بسبب خارش جلد ایمنا
از خاریدن بر جلد سرخی ظاهر میشود و بعده دران سرخی بثور پیدا میشوند و چون بعد بروز بثور آنرا میخارند از خاریدن
سرهای بثور شکسته قدری خون بر آمده بر سرهای بثور خشک شده میگردد و ازان خشکریشه صغیر المقدار حادث شده
بعد خشکی ساقط میشود اما ازین علامات باید که این مرض را از امراض دیگر تمیز نمایند العلاج علاج عام حکه عام
آنست که اول سبب مرض را دریافت کنند اگر از فساد خون و آمیزش صفرا یا یوریا یا یورک ایسڈ باشد مسهل
دهند و مدرات بول و عرق نوشانند تا خون صاف شود و اگر از بدهضمی یا فساد معده و امعا باشد درین وقت هم
مسهل دهند و ادویه قاطع حموضت معده و محلل ریاح نوشانند و اگر از ضعف و کمزوری عصب باشد ادویه مقویه
عصب مثل فاسفورک ایسڈ یا زنک فاسفائڈ یا سیرپ هائی پو فاسفٹ افلائم یا پارٹیش کیمیکل فوڈ یا ڈان نکس سرپ
یا سم الفار و مرکبات آن خصوصا لائکر آرسنک نوشانند که ازین دوا درین مرض فوائد کثیره حاصل میشوند و در حکه
اقسام حکه عام ادویه آرام دهنده به دماغ و عصب مثل افیون و مارفیا و مرکبات آنها یا هائی ڈرمیٹ کلورل یا برمائیڈ پٹاس
یا اکسٹراکٹ ہمک یا اکسٹراکٹ هائی سائمس حسب مناسب بنوشانند لیکن جائیکه حکه بسبب آمیزش صفرا
در خون بود آنجا از نهار افیون را نه دهند که آن مانع خروج صفرا از جگر است و ایضا غسل کنانیدن از آب نیمگرم
برای حکه عام مفید است اما باید که حرارت آب زیاده از نود درجه یا نود و پنج درجه بحساب امتحان تهرمامیٹر نباشد
و اگر درین آب ادویه که از قسم نمک و کهار اند بیامیزند مفید تر بود مثلا سهاگه صاف ده اونس در نود آثار آب نیمگرم
حل کرده ازان غسل کنانند یا سوڈا کاربناس که از دو اونس تا ده اونس بود در نود آثار آب نیمگرم حل کرده ازان غسل کنانند
ایضا ام سلفائیڈ پٹاش از دو اونس تا چهار اونس همراه آب نیمگرم که بروزن سابق بود حل کرده ازان غسل کنانند یا
میور یاٹک ایسڈ یک اونس در نود آثار آب نیمگرم حل کرده ازان غسل کنانند یا نائٹر میور یاٹک ایسڈ یک نیم اونس
در نود آثار آب نیمگرم حل کرده ازان غسل فرمایند و باید دانست که هر جا حکه از آمیختن صفرا با خون بود دران غسل کنانیدن
از آبیکه دران نائٹر میور یاٹک ایسڈ محلول باشد زیاده نافع میشود زیرا که بذریعه غسل جلد در خون داخل شده چون
مقدار کثیر آن در جگر میرود ازان فائده زائد حاصل میشود و در حکه عام مشائخ سوای علاج سابق این دوا زیاده نافع
میشود هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ یک ڈرام بورکس یعنی سهاگه صاف یک ڈرام در گلاب قسم اعلی هشت اونس
حل کرده بر بدن طلا سازند ایضا سرکه و آب ساده بالمناصفه بر جلد طلا سازند ایضا آب لیموی کاغذی و آب ساده
بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند ایضا شیره مغز بادام تلخ با آب ساده گرفته بر جلد بدن ضماد سازند و در حکه عام
لباس گرم مثل فلالین نهار نپوشند که ازان حکه زیاده میشود و در حکه خاص مقدم هم تفحص اسباب نمایند پس اگر بسبب

گرم سوا باشد نفوع کو اشیا یا روغن تارپین یا آب گرم و نمک [illegible] از پست الکلی بذریعه زراقه در مقام رسانند و اگر [illegible]
باشد علاج خاص آن نمایند و اگر از ورم فرج مقعد باشد یا بسبب دو دهای [illegible] از آب [illegible]
خشخاش بر مقعد تکمید سازند همچنین از هر سببی که باشد علاجش نمایند و اگر بعد زوال علاج هم مرض باقی ماند در مینه
وقت اول از آب گرم در سوا حقنه دهند تا سوا صاف شود بعده افیون خالص دو سه گرین با [illegible]
دو سه قطره یا آب قلیل کم از چهار درام تا یک اونس بود حل کرده بذریعه زراقه در مقام رسانیدن مفید است و طلا کردن [illegible]
و آب ساده بالمناصفه درین قسم هم بر مقعد مفید بود و گاه سلوشن بائی کلورائیڈ [illegible] هم طلا کردن
بر مقعد نافع است اما اگر با حکه مقعد جلدیه مقعد هم شقق شده باشد استعمال ساده مرهم مذکور غیر جائز [illegible]
درین صورت از آن [illegible] در محل مقعد و قلاع در [illegible] افیون محلول با آب [illegible]
همراه آب ساده حل کرده بر مقعد طلا کردن نافع است و گاهی [illegible]
[illegible] کرده بر مقعد نهاده بستن هم زیاده مفید میشود که از ان [illegible]
مرهم [illegible] یا مرهم کاربولک [illegible] نافع است و در حکه [illegible]
و فائده درین قسم [illegible] طلا کردن [illegible] زیاده مفید [illegible] از آب گرم [illegible]
صاف کردن و بعد تصفیه لوشن [illegible] یا افیون محلول با آب یا هر دو را با هم آمیخته بر محل حکه مقعد طلا کردن
نافع است و در حکه [illegible] گاه در دختران نابالغ بود و اول محل مرض را از آب گرم [illegible]
[illegible] همراه آب [illegible]
در اطفال باشد [illegible] سبب آن [illegible]
[illegible] همراه [illegible] تا یک اونس باشد [illegible]
هم باشد [illegible] دوا را [illegible] و هرگاه این قسم حکه در [illegible] بالغه جوانان باشد [illegible]
بول [illegible] و بعد آن از آب [illegible] خشخاش تکمید رسانند و اگر ازین هم حکه بر طرف نشود [illegible]
لا [illegible] و افیون محلول با آب که هر دو بالمناصفه باشند ترکرده بر محل مرض [illegible]
علاجش در امراض [illegible] مذکور شده اما باز گفته میشود که درین جا هم ضرور است که اول [illegible]
بازاله آن کوشش کنند اگر ازاله [illegible] باشد اما اگر سبب مثل حمل باشد درین وقت محض بر [illegible]
دهنده مثل [illegible] کلورل یا [illegible] ساکن اکتفا نمایند و اگر ترشی یا رطوبت غلیظ [illegible] زیاده [illegible]
آهک بذریعه زراقه در [illegible] رسانند و اگر بسبب کرم امعا یا بواسیر مقعد یا بواسیر فرج حکه پیدا شده باشد علاج
تمام آن نمایند مثل اینکه از آب گرم ساده بشویند یا از [illegible] سه چهار گرین در آن حل کرده [illegible]

باتیاس [illegible] تا ده گرین در آب گرم حلکرده ازان فرج را بشویند یا سوڈا کاربناس ده گرین در آب گرم حلکرده
ازان بشویند و بعضی مجربین گفته اند که آب را که زیاده گرم باشد لیکن بقدریکه زن را بران صبر کردن ممکن بود بذریعه
زراقه در فرج رسانیدن بسیار مفید است و بازان علاج برای حکه فرج نیست لیکن باید دانست که در حال حمل حقنه
در فرج زراقه [illegible] بالحرارت [illegible] نیست زیرا که خوف پیدا شدن [illegible] از اذیت [illegible] است و آن اسقاط حمل است و اینها
مجرب [illegible] نوشته است که طلا کردن [illegible] بای کلورائیڈ که گرم باشد یا بذریعه زراقه رسانیدن آن در
رحم مفید است ایضا [illegible] گرین [illegible] گرم [illegible] گرین در کول [illegible] یعنی [illegible] که یک
اونس باشد حلکرده [illegible] طلا سازند و بعضی مجربین دیگر نوشته اند که چون [illegible] درین قسم حکه [illegible] ظاهر شود در پهلوی
فرج [illegible] تا آبله پیدا شود [illegible] زائل میشود [illegible] اعضا پیدا شود [illegible]
[illegible] وقت [illegible] باشد [illegible] شناسند و ازاله [illegible] باتیاس از
دو درام تا چهار درام [illegible] گلیسرین [illegible] اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حلکرده بران طلا
سازند ایضا [illegible] گلیسرین از یک اونس تا دو اونس در گلاب
قسم اعلی که هشت اونس باشد [illegible] طلا سازند ایضا [illegible] بای کلورائیڈ [illegible]
[illegible] گلیسرین دو اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حلکرده [illegible] طلا
سازند ایضا [illegible] گلیسرین [illegible] درام [illegible] درام همه را با هم
مخلوط کرده [illegible] طلا سازند [illegible] از قبیل علاج عام هر قسم حکه خاص
توان دانست فصل یازدهم در بیان [illegible] بفتح [illegible] و سکون الف و کسر
یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون رای مهمله و ضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون واو
و کسر [illegible] و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف [illegible] غلیظ شدن جلد است و آن ماخوذ است از لفظ [illegible] که
[illegible] زیادتی [illegible] حالت [illegible] و در لغت [illegible] مراد ازان زیاده غلیظ شدن جلد است
[illegible] آنست که درین غلظ جلد [illegible] یعنی از قسم ورم [illegible]
[illegible] آنها درین [illegible] دیده میشود بلکه فقط زیادتی مقدار جلد پیدا شود و سوای آن
دیگر [illegible] غلظ در طبقه بالائی جلد و گاهی در طبقه زیرین آن که اصل جلد
است و گاهی در هر دو [illegible] و آن بر [illegible] قسم است قسم اول [illegible] بفتح واو و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی
هندی و سین مهمله و در لغت انگلش [illegible] است و در لغت لاطن [illegible] بفتح واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح کاف و سکون
الف نامند و بلغت عربی ثولول و بهندی مسه نامند و حقیقت این مرض آنست که آنچه در اصل جلد اجسام [illegible]

بصورت جلد ثندی میباشند آنها دراز و کبیر القامت شده و باهم متصل گشته صورت ثؤلول پیدا میکنند و چون ببرید یا بخورده شدن
آنها به بینند سرهای اجسام مذکوره بر سر ثؤلول اکثر مثل سرهای سوزن میباشد و هم گشته و متشابه هرگاه به دست باشد و چونکه
درین اجسام عروق صغار شعریه هم برای تغذیه می آیند لهذا چون ثؤلول را از محل سر آن قطع کنند بری خون از آن نمی آید
و اگر در وسط آن قطع کنند از آن زیاده خون بری آید و اگر از قریب بیخ آن ببرند از آن هم زیاده خون بری آید چه درین قسم
جمله عروق شعریه قطع میشوند لیکن این خون بزودی بری آید که بخوبی از چشم معلوم نمیشود که جدا جدا از هر جسم بری آید بلکه چنان
محسوس میشود که گویا از جسم واحد بری آید و در جسم ثؤلول چونکه ریشه عصب کم میباشد لهذا از آن حس هم کم بود و باز یاد
این اجسام مذکوره اکثر طبقه بیرونی جلد هم غلیظ میشود و اکثر ثؤلول تنها و منفرد بر دو پا یافته میشود و گاهی ثوالیل کثیره و قریب
بر عضوی دیده میشوند چنانکه یک ڈاکٹر صاحب نقل نموده و نوشته اند که از گردن تا تمام دست شخصی ثؤلولهای کثیره
دیده بودند و گاهی ثؤلول پیدا شده بزودی زائل میشود و گاهی زیاده مانده زائل گردد و گاهی تا مدت العمر ماند و اکثر بر دست
یافته میشود و گاهی بر گردن و گاهی بر جلد پیشانی و گاهی بر محل دیگر از بدن هم یافته میشود و این مرض اکثر جوانان و پیران را
یا اطفال را که در اسبوع ثانی از عمر قدم نهاده باشند میشود و آنها هرگاه در اطفال کم قدر قامت برآورده باشند حادث شود
اکثر خود زائل میگردد و اسباب سبب آن بخوبی واضح نشده جز این که استعداد مزاجی خاص میباشد و هم هرگاه استعداد خاص
در بدن بود ثؤلول زیاده پیدا میشود العلاج هرگاه اصل ثؤلول دقیق باشد از مقراض آنرا از اصل آن ببرند و بالای
آن بعده بر بدن اصل کاستک نقره را بران نهند تا باز عود نکند و اگر بیخ ثؤلول قدری غلیظ باشد از خیطه ریشمی یا سوتی یا از
موی اسپ آنرا ببندند تا از رسیدن غذا مضمحل و خشک گشته خود بخود ساقط شود و این بنا بر آنست که اگر بیخ ثؤلول غلیظ بود در
قطع کردن آن بمقراض خون کثیر جاری میشود و بدشواری این خون بند میگردد و این هر دو تدبیر جراحی هستند اما علاج از
ادویه پس بدانکه قلم اسیتک ایسڈ که مثل برف میباشد بگیرند و سر آنرا باریک کرده بر ثؤلول نهند و زمانی سر قلم را بران
بدارند تا بخوبی اثر آن در ثؤلول نفوذ کند و آنرا بگدازد لیکن احتیاط این امر ضرورست که دوا به جلد بدن نرسد والا از آن
زخم پیدا خواهد شد ایضاً اول قریب اصل ثؤلول کرم روغن طلا سازند بعده کاستک پوتاس بسران نهند تا بزودی ثؤلول گداخته
و ذائب شده زائل گردد ایضاً کرومک ایسڈ یک حصه گرین در یک اونس آب ساده حل کرده سر قلم زجاجی را دران تر نموده
بر ثؤلول نهند و احتیاط نمایند ازین که دوا به جلد بدن نرسد والا زخم پیدا خواهد کرد و اگر بعد از استعمال این ادویه و ساقط شدن
ثؤلول ورم در جلد پیدا شود پارچه بآب ساده تر کرده بر ورم نهند تا ورم بر طرف شود ایضاً لائکر آرسنک را بر ثؤلول طلا کردن
باعث سقوط آنست لیکن بتاخر ایام ساقط میشود از این دوا بزودی زائل نمیگردد و هرگاه به بینند که ثؤلول ها بر بدن حادث
میشوند درین وقت نوشانیدن لائکر آرسنک از تولدان مانع میشود آنرا بالضرور بنوشانند و لائکر آرسنک بر ثوالیل طلا سازند
فنکانکرم قسم ثانی آن کانسر است بفتح کاف و سکون الف و سکون رای مهمله و نون و سین مهمله لغت انگلش ست و ماخوذ بود

از کالوکه لفظ کلو یک بست بمعنی گره و وجه تسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که چنانکه گره بر تو بر تو سخت بود درین غلظ هم سختی

و گوشت زاید بر تو بر پیدا باشد و آنرا بلغت عربی ثؤلول و مسمار و بفارسی پینه و گوشت و بهندی گهته گویند و کو که و ... نامند و حقیقت

این مرض آنست که هرگاه کرا ادیت اصطکاک یا غمز بطبقه بیرونی جلد که اپی درمس است میرسد و ازان منتهی باصل جلد

که کوریم است میشود درین وقت وقتا برای محفوظ ماندن خود از اذیت باتصال هم گشته بر طبقه بیرونی غلظ و سختی پیدا میکنند

و مادام که اذیت باقی ماند اصل جلد این غلظ و زیادتی طبقه بیرونی را مدد رسانیده غلیظ میدارد اما هرگاه اذیت مذکوره

برطرف شود آن زمان دست از امداد دم نهاده کشیده میخواهد که طبقه بیرونی بمقدار در رنگ طبیعی صحت خود آید اما اگر

اذیت مذکوره تا زمان درازی باقی ماند درین وقت رطوبت مثل مصل یعنی آب خون زیر این غلظ پیدا میشود و از غمز کردن آن

درد ... پیدا میگردد درین وقت ورم و درد با هم حادث میشود و تا استخوان میرسد و گاهی بعد متورم شدن وقتا چون آب زیر

پیدا میشود از غمز کردن آن جای که لحم در میان استخوان و جلد کم است مثل سر انگشت پا و انجا و غشای که بالای استخوان است

هم ورم پیدا میشود و استخوان مذکوره عظم میگردد و این مرض اکثر بر پا و دست و ناصیه بر پا زیاده حادث میشود و ممکن است که بر دیگر

مقامات جلد بدن هم پیدا شود چنانچه در کاران و حمالان بالای شانه و کسانی که نماز گزاران اند بر پیشانی آنها و کسانی که

از مدت یکجا بر زمین زیاده نشینند بر کفین و سرینهای آنها و کسانی که بر قدمین بالای زمین نشینند بر کفین آنها یا بجای جایگاه

غمز و اصطکاک میرسد این مرض در جلد پیدا میشود و آن بر سه قسم است قسم اول آنکه در آن جلد متقشر و تو بر تو میشود

و آنرا بلغت انگریزی لامین ... گویند بمعنی تو بر تو و این قسم ... جلد از استخوان قریب است ... معوج ... بیج

بر جانب وحشی قدم آن پیدا میشود قسم دوم آنکه در آن غلظ اصلی ... باشد که آن را اندرون جلد ... بود و آن اکثر آنکه

قدری لحم زیر آن باشد مثل اصابع ... [illegible] ... است یافته میشود و آنرا فائبرس ... نامند بمعنی ریشه

زیرا که در آن ریشه و بیخ پیدا شده و سبب ... این ... آنست که اول قسم اول آن پیدا میشود ... اذیت غمز ...

برابر باشد غلظ آن زیاده و در وسط ... میگردد ... غمز ... زیادتی اپی درمس اندکی در اصل جلد فرو رود

و ... آن ... طبقه بیرونی ... است ... پیدا میشود و این زیادتی بجای آن فرو رفته در اصل جلد

داخل میشود ... [illegible] ... در اصل جلد ... اپی درمس بوده اندکی فرو رفته بصورت

میل ... آن ... [illegible] ... غلظ ... این قسم در میان انگشتان پا یافته

میشود ... [illegible] ... اصطکاک میرسد ... آید در اصل جلد هم متورم شده قدری مائیت پیدا

... این ... رطوبت این جلد که در میان انگشتان است ... سفید ... و منتفخ میگردد مثل آبله خصوصاً اگر فصل

... بسبب آن عرق زیاده آمده باشد و این قسم غلظ از اصل جلد مثل آبله جدا میشود و گاهی منفجر میگردد و بعد انفجار مانند

... انفجار ... میشود که اصل جلد ... شده یا هرگاه آنرا ... آن ... متورم دیده میشود و گاهی

در قسم اول و ثانی در قشور آنها بحسب لون فرق دیده میشود مثل اینکه بعض قشور آن متلون و بعض غیر متلون میباشند زیرا که هرگاه اذیت
بجلد ظاهر میرسد و آن باصل جلد منتهی میگردد تا اینکه بسبب آن اصل جلد پاپیلا تو دیگر زیر اپی ڈرمس برای محفوظ ماندن خود پیدا میکند
پس درین وقت آنچه ازین اذیت عروق صغار در پاپیلا شکسته قدری خون از آن برمی آید از آن این تو می تازه که پیدا شده بوده
متلون از رنگ خون میباشد پس بعد اگر اذیت نرسد تو می دیگر که بعد آن اصل جلد موافق دستور خود پیدا کند از رنگ خون خالی
میباشد پس بعد هرگاه باز اذیت رسد و در آن حال تو می ثالث پیدا کند و از آن قدری خون برآید این تو هم متلون بلون
دم میباشد و در تو می ثانی هیچ رنگ خون نباشد و لیکن در سفت کارنس که قسم ثالث آنست این فرق الوان در قشور
بیّن نمیباشد زیرا که آن متعلق باصل جلد نباشد تا که قشور آن از خون اصل جلد متلون شوند العلاج اول
سبب محدث مرض را دفع کنند باینکه موزه ملائم که موافق پا باشد نه زیاده کبیر و نه صغیر باشد بپوشانند که ازین تدبیر گاهی
خود این مرض دفع میگردد و اگر ازین تدبیر دفع نشود چیزی بشکل تعلقه چرم سابری که ملائم و دبیز بود و اندرون آن خالی
باشد بر محل مرض نهاده بر بندند تا غلاف مذکور اندرون تقعیر چرم مذکور در آید و از انضغاط و اصطکاک موزه محفوظ ماند دیگر آنکه هرگاه
از قسم اول و خشک بود از سر کارد حک کنند یا از سوهان بمالند تا منجرد شده دفع گردد و اگر رطب باشد از صابون
و آب گرم یا از سوڈا و آب گرم یا از پتاس و آب گرم بشویند و هرگاه نرم شود آنرا از سوهان بمالند یا از سر کارد حک سازند و
در قسم ثانی اول کارنس را از جانب اطراف آن بذریعه سر کارد از لحم و جلد آهسته آهسته جدا سازند تا که اصل آن نمایان
شود پس اصل مذکور را هم بهمین روش از لحم جدا کرده از اندرون جلد باکشند و بیرون آرند لیکن درین عمل خیال و احتیاط
این امر ضرورست که وقت جدا کردن تجاویف و تجاویده از جلد بر اطراف آن قدری غلظ و دبازت باقی ماند تا اثر نحز به محل
اطراف رسد و جائیکه بیخ آن بوده منفجر نشود اما اگر سرخی و درد زیر اطراف آن هم محسوس شود درین وقت اطراف آنرا
هم که سخت اند بالتمام از لحم و جلد جدا ساخته برآرند و بالای آن چرم سابری چند تا کرده نهاده بر بندند تا اذیت نحز به محل
مرض نرسد و هرگاه درد بر محل تجاویده زیاده بود اکثر سبب آن مجتمع شدن قدری آب یا ریم زیر بیخ آن میباشد و هرگاه این
بیخ را برکنند چند قطره آب یا ریم از اصل جلد سائل شود این درد فوراً برطرف میگردد و آنچه سرخی و ورم که بسبب اذیت در
اصل جلد بوده آنهم بعد برآوردن اصل تجاویف دفع میشود و در قسم ثالث آن که سفت کارنس ست باید که اول از آب گرم و صابون
شسته خوب صاف کنند بعده هر قدر که اپی ڈرمس نرم و متعفن شده باشد آنرا از مقراض ببرند و خشک و پاک کرده پنبه
صاف برآن نهاده دهند تا اثر نحز و اذیت اصطکاک برآن نرسد و هر روز از آب گرم و صابون شسته پنبه خشک
برآن نهاده باشند و اگر ازین تدبیر هم رفع نشود از مقراض بریده بعد قطع کردن قشور لیپه سفت کارنس نائٹریٹ سلور یک گرن
در یک اونس آب حل کرده هر روز بعد شستن اپی ڈرمس از قلم موئین بر اصل جلد طلا کرده باشند و بعد آن پنبه صاف
برآن نهند تا اثر اصطکاک بر محل زخم نرسد فقط ۞ قسم سوم کی لاسِید بکسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح لام

و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله [illegible] است و آن از دو لفظ مرکب است که اولش بمعنی پای سرطان و ثانیش
بمعنی مشابه بود ماخوذ است و مراد از آن مشابه بپای سرطان است و تسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که درین علت طبقه زیرین اصل
جلد غلیظ الانسداد و مرتفع میشود بسبب زیاده شدن مقدار ریشه های خود پس از غور کردن آن طبقه بالای اصل جلد فانی و نا پیدا
میشود و [illegible] طبقه بالای جلد رقیق و متمدد و درخشنده میگردد و درین وقت ریشه های طبقه زیرین جلد که بسبب
غلیظ شدن با کبیر المقدار شده اند مشابه بپای سرطان بذریعه طبقه الیافی [illegible] دیده میشوند که گویا از پهلو و اطراف اصل جلد
که غلیظ شده و ریشه های غلیظ در جلد صحیح داخل و جاری میشوند و از آن صورت پای سرطان پیدا میشود و پس باین وجه
وجه تسمیه آن تشبیه بپای سرطان مذکور شد و ایضاً چونکه گاه گاه درین مرض هم سوزش و حرقت و وجع مثل کیفیت سرطان
[illegible] میشود و لهذا بعضی آنرا باین مناسبت مشابه باصل سرطان هم گفته اند لیکن فی الواقع در هر دو فرق بسیار
است [illegible] درین مرض گاهی زخم پیدا میشود و هم غده های لمفیاتیک کلان و متورم نمیشوند چنانکه در سرطان وجود جراحت
[illegible] این غده ها [illegible] است و هم این مرض گاهی بسبب علاج از ازدیاد باز می ماند بخلاف سرطان که دران تدبیر
[illegible] و هم این مرض گاهی خود زائل میشود بخلاف سرطان و هم درین مرض مریض صحیح المزاج میباشد و در خون آن
[illegible] بخلاف سرطان که دران مریض [illegible] میباشد [illegible] السبب سبب اصلی آن تا حال نا یافته شده
[illegible] باشد و این مرض بر دو قسم است یکی اصلی و دوم غیر اصلی اصلی آنست که بسبب
[illegible] آنست که [illegible] سوختن از آتش یا [illegible] زخم جلد یا [illegible] داغ نهادن
[illegible] اصل جلد [illegible] پیدا میشود اما اصلی آن که بدون زخم پیدا میشود آن اکثر [illegible]
[illegible] میباشد و از کنار آن ریشه های کثیره در جلد [illegible] پنهان محسوس
[illegible] آن موقع آتش سوختن [illegible] صلابت و ثقل محسوس میشود و گاه
[illegible] گاهی سوزش و حرقت و درد [illegible] هم پیدا میشود لیکن این علامات [illegible]
[illegible] میشوند و اکثر مزاج صاحبان آن صحیح و خالی از شکایت [illegible] میباشد و غیر اصلی آن
هر گاه جلد زیاده از آتش محترق گردد یا داغ قوی بران نهاده شود پیدا میگردد العلاج علاج خاص برای آن نیست
[illegible] اصلی آن [illegible] کرده مرهم [illegible]
ساخته [illegible] درد و سوزش و خارش [illegible] اطبای [illegible] ساختن
[illegible] بعضی مجربین گفته اند که [illegible]
[illegible] علاج داخلی نفع نمیشود [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] باقی [illegible]

اما بعد آنهم فائده ظاهر نشده و مرض باز عود کرده و در غیر اصلی کدام علاج ضرور نیست زیرا که دران اذیتی نمیباشد و اگر قطع
کنند باز عود خواهد کرد فقط ۞ قسم چهارم اسکلیرودرما است بکسر الف وسکون سین مهمله وکسر کاف ولام وسکون
یای مثناة تحتانی وضم رای مهمله وسکون واو وفتح دال مهمله هندی وسکون رای مهمله وفتح میم وسکون الف و آن
ماخوذ است از اسکلی... که لغت لاطین است بمعنی سختی و از لفظ درما که آنهم لفظ لاطین است بمعنی جلد است مراد از آن سختی جلد است و آن
از زیادتی مقدار ریشه طبقه زیرین اصل جلد و غشای خانه دار که زیر درما است پیدا میشود و درین مرض قدری مواد لیفی فایبرن
هم از اصل جلد و غشای خانه دار ریخته مجتمع میشوند و از ان اول در جای از جلد بدن قدری غلظت و صلابت پیدا میشود من بعد
روز بروز سختی جلد زیاده میشود تا اینکه از اثر عضو مجتمع نمیشود و ... وقت آن زائل میگردد و در شکل چرم یابس سخت و شفاف میگردد
و قدری لون آنهم مائل بسوی صفرت میشود و ممکن است که این مرض در تمام جلد بدن حادث شود لیکن اکثر بر قفای
عنق و گاهی بر رخسار پیدا میشود و چون غبار زده در ... حرکت ناکامل ... پیدا میشود و گاهی سر دو ر فا اصل هم پیدا میشود و در حین
وقت حرکت مفصل مذکور منتشر میگردد و چون بر صدر پیدا شود در انبساط صدر دشواری راه یابد و گاهی بر تمام یک عضو
مثل یکدست منبسط و گاهی متفرق پیدا میشود و گاهی بر عضوی خاص مثل زند یا ساعد در جای از عرض آن مشتمل
بر قاده بر محل خاص پیدا میشود و اسباب سبب آن هم بخوبی واضح نشده جز اینکه استعداد مزاج خاص سبب آن بوده
باشد اما این مرض در سن طفلی نمیشود بلکه در جوانی حادث میشود و در مرض جوانان سهل العلاج چونکه مرض بسبب مزاج
بطور فطری پیدا میشود لهذا عسر العلاج است لیکن از نوشانیدن ادویه مقویه مثل کونین و تنکچر اسٹیل و غیره فائده حاصل
میشود چرا که از ان تقویت عروق حاصل میشود و بسبب آن آنچه مواد از عروق در غشای خانه دار میریزد از انصباب باز ماند
و اگر ایوڈائیڈ پتاس را همراه لائکر آرسنک دهند لائق استعمال است زیرا که از ان هم تقویت عروق حاصل میشود و هم آنچه
در غشای خانه دار ریخته باشد در عروق جذب میشود و اگر لائکر آرسنک را همراه تنکچر اسٹیل ... هست و برای تقویت
نافع باشد و از ادویه موضعیه گلیسرین یا وازلین یا کدام روغن شیرین بر جلد ... مالیده تا جلد لین شود و از شدت صلابت کم
گردد ۞ قسم پنجم آن فائبروما است بفتح فا وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وضم بای موحده وسکون رای مهمله وسکون واو
وفتح میم وسکون الف و آن لفظ لاطین بمعنی صلابت مدور است که آنرا چومر گویند و ان بر جلد پیدا میشود و سبب قریب
آن اینست که غشای خانه دار تنها زائد الالتهاب شده در جلد داخل میشود و بسبب آن اصل جلد از زیرش یا فانی میگردد
یا رقیق گشته باقی ماند و صورت آن مدور الراس و طویل القامت و بیخ آن دقیق یا باشد مثل ... و گاهی ... الرقبه
دیده میشود و ما دام که این چومر صغیر باشد کدام کلفت از ان نمیشود اما هرگاه مقدار آن زیاده گردد که از عظم آن قد یا
تمام و کمال ضائع شود و اپی ڈرمس را هم نقصان رسد در پت وقت بر سر آن از تاثیر عظم آن زخم پیدا میشود و اینک
درد دران حادث شود و ریم از ان جاری ماند و جسم آن کبیر و منتفخ گردد و بر زخم آن انگور پیدا شده قرحه ساعیه گردد

وشاید بسرطان میشود السبب سبب آنهم ظاهر نیست شاید از خصوصیت مزاجی باشد العلاج هرگاه صغیر باشد از مقام
عنق آن از برابر جلد آنرا ببرند و چونکه برای تغذیه آن شریان هم دران داخل میشود لهذا بعد بریدن آن خون ازان
زیاده جاری میشود لهذا بهتر آنست که بعد بریدن بر محل زخم تکه اسپنج طلا سازند یا از سر قلم کاستک نقره آنرا داغ کرده
دهند و اگر کبیر الاقتدار باشد آنرا از رشته قوی محل عنق خوب بسته دهند تا که از انسداد طریق غذا خشک گردد و از بستن رشته
چون زخم بر جلد پیدا شود و آن رفته رفته چون از بستن زیاده میگردد لهذا خود بخود از جلد جدا شده ساقط گردد و اگر
بسیار کبیر بود و عنق آن غلیظ و ضخیم باشد که از بستن آن بر رشته در جلد در رشته پیچ پیدا میشود درین وقت بهتر است
که جائیکه بستن رشته منظور باشد آنجا از کارد بر جلد زخم پیدا کرده دهند تا جلد بالائی هم از جلد صحیح جدا شود بعده
بر محل زخم رشته را ببندند با وجود درین مرض سوای این تدبیر علاجی دیگر مفید نمیشود زیرا که از علاج زخم در زخم
آن نفع حاصل نمیشود و همچنین از نوشانیدن ادویه هم کدام نفع نمیشود آری اگر مریض ضعیف باشد درین وقت ادویه
و اغذیه مقویه غذائیه تقویت نماید فقط ❊ فصل دوازدهم در امراض شعر چونکه در تشریح جلد حقیقت
شعر نوشته شده لهذا اینجا بر ذکر اجزای آن که بعد تحلیل بعمل کیمیائی دیده میشود اکتفا کرده میشود پس اوّلاً باید دانست
که در بیخ شعر قوت جذب کردن غذای خود از خون ست و بسبب آن غذا را زیاده از البیومن حاصل میکند و آنچه غذا
خود از خون میگیرد اوّلاً آنرا مستحیل بسوی جلاٹین میسازد و جلاٹین بفتح جیم و کسر لام و تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و نون نام رطوبت لزج ست که بعد جوشیدن از پاچه چهارپایان در آب حاصل میشود و سیل شعر از چربی رطوبت
حاصل میگردد و هم دران روغن چند قسم یافته میشود اول روغن سیاه مائل بزردی دوم روغن سفید و این روغن بعد برآوردن
از شعر بعمل کیمیائی منجمد میشود و ایضا بعمل کیمیائی دران فاسفیٹ اف لائم و کاربونیٹ اف لائم یافته میشوند و بسبب آنها در مو ها
سختی دیده میشود و هم دران زجاج که از آن شیشه ها میسازند میباشد و از آنهم دران صلابت بود و قدری رنگ هم از
بعمل کیمیائی برمی آید که آن از آکسائیڈ اف آئرن و از آهن و کبریت که دران هستند پیدا میشود اما این بیان موی سیاه است
اما موی اشقر و گندمی و سرخ پس بدانکه درین مو ها روغن سیاه برنگ سرخ میباشد و کبریت دران زیاده و آهن کم
بود و کسانی که موی سر ایشان اصلی سفید میباشند در موی شان روغن سیاه نبود و روغن سفید زیاده میباشد و قسم
میگنیشیا و فاسفیٹ زیاده بود و سفید شدن مو ها در سن پیری بسبب زیاده شدن فاسفیٹ آف لائم بود و چون این را
دانستی اکنون بدانکه امراض شعر موافق متاخرین بر چند قسم اند اول هرسوٹائیس بکسر ها و سکون رای مهمله و ضم سین
مهمله و سکون واو و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله
یعنی زیادتی مو ها بر بدن و آن ماخوذ است از لفظ هرسوٹا که لغت لاطین ست بمعنی زیادتی شعر و آن بر دو قسم ست یکی آنکه
در جائیکه طبیعی منبت شعر ست مثل جلد سر و جلد رخساره و شارب مو ها زیاده شوند دوم آنکه در جائیکه مو ها بر جلد نمیروید

فصل دوازدهم در امراض شعر

مثل جلد الذقن و گوش وغیره آنجا موها رویید و زیاده شوند قسم اول را هیرسوتی اِیِس بلفظ عام خوانند و قسم ثانی را اِیْپُوسِس پیلوگریکی
یا هیپری نیوسس یا پُوْل نامند اما قسم اول پس بدانکه زیادتی موها در محل طبیعی در روییدن موها بر دو صورت
میباشد یکی آنکه انبوه موها زیاده بود دوم آنکه مقدار طول و عرض موها زیاده شود و بسبب تجربه آنچه دیده شده
از ان دانسته میشود که موها در اشخاص متعدد با اوار مختلفه میرویند مثلاً در کسی موهای سر زیاده و در بعضی
موهای ریش و شارب معدوم یا کم میباشند و در بعضی موهای ریش زیاده و موهای سر کم و در بعضی موها غلیظ
و سیاه انبوه و در بعضی آخر رقیق و با انبوه قلیل میباشند و در بعضی کثرت موهای ریش چندان میباشد که تا
قریب حلقه چشم بر رخساره ها موها بکثرت و غلظ میباشند و این اختلافات بسبب اختلاف امزجه طبیعیه یکی
میباشند نه بسبب امراض یا اسباب دیگر و گاهی بسبب امر غیر طبیعی موها زیاده پیدا میشوند چنانکه در بعض عمر زن
هرگاه در جهاز حیض قلت و قصور واقع شود یا در از دواج زن جوان تاخیر شود و بسبب آن اعضای تناسل
آن ناقص و رقیق و ضعیف شوند درین وقت هم موها در محل ریش و شارب آن پیدا میشوند و هم درین حال
شحم از بدنش کم و پستان صغیر میشوند و در آواز زن مذکوره قدری غلظ می آید و اندک مشابه بر رجال در گفتار
و رفتار میشود و همچنین در زنانی که بسن یاس رسیده اند گاهی باسباب مذکوره بالا موها بمقام ریش و شارب
ایشان بر می آیند و گاهی در بعض امراض مثل تپ دق و سل موهای سر زیاده طویل میشوند یا کسیکه استعداد خناق
داشته باشد اکثر موهای صاحب آن دراز میباشند و گاهی از اذیت جلد موها زیاده پیدا میشوند چنانچه بعد
نهادن دوای آبله انگیز بر جلد موها زیاده پیدا میشوند و داکتر کولسن صاحب بهادر نوشته اند که در شخصی دیده شده
که بسبب غسل کردن زیر آفتاب جا بجا بر جلد بدن آن موها بسیار پیدا شده بودند و در قسم ثانی آن اکثر در لون جلد
هم تغیر واقع میشود یعنی رنگ جلدیکه زیر موهاست شدید سیاه میگردد و قدری غلظ هم در جلد می آید بسبب غلیظ شدن
بیخ موها و گاهی در جلد بجز از دیاد لون دیگر تغیر از حال صحت نمیباشد و هم موهای غلیظ بر آن رسته باشند و رنگ
این موهای غیر طبیعی اکثر سیاه و شدید اللون میباشد زیرا که آنجا رنگ جلد هم شدید بود و چون این موها را
نتف کرده بینند غلیظ مثل موهای سر یا موهای ریش و شارب میباشند و این قسم هم خلقی و فطری میباشد که اسباب
دیگر برای آن نه دیده شده العلاج در قسم اول علاج ضروریست جز اینکه اگر شعر بسیار طویل بوند از
مقراض طول آنها را کم کرده دهند و اگر بر رخسار زیاده باشند از موسی تراشند لیکن در ان ضرورت بسبب
استعمال دوا یا عمل جراحی داعی نمیشود و در قسم ثانی اگر در محل صغیر باشد آنرا بموازات خطوط چین جلد که
بر رخساره است قطع کنند تا نشان قطع باقی نماند و اگر باز کم ماند چه اگر در غیر موازات این خطوط قطع کنند
نشان زخم و قطع زیاده باقی خواهد ماند دیگر آنکه موها را از سر کلبتین گرفته نتف نمایند اما بعد نتف هم باز موها بسبب

باقی ماندن اصول خود یا در غده های مولد شعر بروز و نشو میکنند و بدستور سابق زیاده میشوند و اگر در موضعی زاید از علت
موها زیاده پیدا شده باشند درین وقت اگر تراشیدن آنها از موسی مناسب بود از نهادن و ضماد کردن دوای مسموم
به نوره آنها را خشک کرده اسقاط شعر نمایند قسم دوم آلوپیشیا بفتح و مد الف و ضم لام و سکون واو و کسر پای موحده
فارسی و سکون یای تحتانی شناة و کسر شین معجمه و فتح یای شناة تحتانی و سکون الف ضد کثرت موها است و اینرا بعربی
داء الثعلب نامند و این گاهی عام و گاهی خاص در محل واحد میشود و گاهی بسبب مرض دیگر موها کم میشوند و درین صورت
از جمله اعراض میباشد و گاهی بسبب استعداد مزاج اصلی موها نمیرویند و آن از قبیل مرض فطری خواهد بود و بالجمله
آنهم بر چند قسم است اول اینکه موها در اصل خود پیدا نشوند یا بعد مدت دراز از ولادت پیدا شوند دوم آنکه پیدا شوند
لیکن بعد تولد ضعیف شده ساقط شوند و باز پیدا نشوند یا بعد سقوط باز پیدا نشوند بسبب اینکه از کمزوری بیخ آن
از یافتن غذای خود ضایع و فانی گردد و باقی نماند سوم آنکه بسبب امراض دیگر موها ساقط شوند یا ضایع و فانی الاصل
والاصل شوند اما قسم اول پس آن گاهی در بعض اطفال دیده میشود که تا دو سال در کدام جا بر جلد شان
موها نمیرویند و بعد آن پیدا میشوند و در بعضی موهای عدیده بر سر و بر محل شارب و ریش آن پیدا میشوند و آنرا
کونجینیٹال نامند و اما قسم ثانی پس اکثر صورت اول آن بسبب فضول در اکثر اشخاص دیده میشود مثل اینکه موها زیاده در
آخر فصل برشکال ساقط میشوند بسبب اینکه دقیق و ضعیف میشوند و بعد آن باز می‌رویند و بیخ موها درین
سقوط باقی میمانند اما صورت ثانیه آن پس در بعض اشخاص بسبب کمزوری آن یافته میشود و آن گاهی بر جلد راس
و گاهی بر محل ریش یا شارب ظاهر میشود و اول بر صورت مدور در جای قلیل می افتد و بعد آن منبسط و وسیع
میگردد و آنرا بلغت انگریزی آلوپیشیا اریٹا نامند و بفارسی بالخوره میگویند و در اینهم اصل شعر باقی میماند
که بعد تقویت و علاج موها میرویند اما صورت ثالثه قسم ثانی پس آن اکثر در رجال بر وسط راس یافته میشود
خصوصا در کسانیکه موهای شارب و ریش ایشان کثیر و انبوه باشند و این مرض اگرچه مختص بمشایخ است لیکن
گاهی در کسان کامل الشباب هم پیدا میشود و گفته اند که سبب اختصاص آن بوسط راس کم شدن شحم زیر جلد
میباشد زیرا که اینجا جلد راس قریب عظام است و لحم اینجا بسیار قلیل است ازین جهت هرگاه شحم کم میشود بسبب
آن جلد راس متمدد میگردد و از سختی و تمدد جلد عروق شعریه که غاذی اصول شعر اند برای تغذیه آنها نمیرسند
پس موهای اینجا ساقط شده اصول آنها از نایافتن غذا فانی و ضایع میگردند اما قسم ثالث آن که از امراض
دیگر موها ساقط میشوند پس از اقسام کثیره امراض مثل اکیس سیما و هم از جمله اقسام ٹینیا و هم در بعض امراض
دموی مثل آتشک هم موها ساقط میشوند و گاهی بعد حمیات حاده مثل ٹائیفائڈ فیور و ٹائیفس فیور و هم بعد
دیگر امراض حاده و هم در زمان ناقه بودن علیل و هم در سل و دق و هم هرگاه مریض در کدام مرض زیاده ضعیف

شود و هم هرگاه غذا در یک عضو زیاده رود و باعضای دیگر کم رسد چنانکه در وقت حمل زیاده خون در رحم میرود یا در کسیکه
صحبت عورات و خواهش و خیال جماع و صحبت ایشان زیاده دارد خون زائد بسوی ذکر آن زیاده میرود و باعضا
دیگر کم میرسد هم از نوشیدن مسهل قوی که بسبب کثرت اسهال آن ضعیف شود موها ساقط میشوند العلاج در قسم اول
حاجت بسوی علاج نیست و در صورت قسم ثانی چنان دوای موذی بر جلد نهند که بسبب آن خون کثیر بسوی جلد
آید و بسبب آن غذا باصل شعر بخوبی رسد تا منفعت آن برطرف شود و برای آن این دوا بسیار مفید است صفته
یعنی منٹ امونیای قوی نیم اونس روغن بید انجیر نیم اونس روغن تارپین نیم اونس ٹنکچر آف کنتھرائڈز آف کرپیا
پانزده گرین همه را خوب حل کرده از برش خورد بر جلد طلا کرده بمالند تا اذیت در جلد پیدا شود ایضا ٹنکچر کنتهارڈس
یک اونس سرکهٔ خالص یک نیم اونس گلیسرین یک نیم ڈرام اسپرٹ روزمیری یک نیم اونس گلاب قسم اعلی
هشت اونس همه را باهم آمیخته خوب مخلوط کرده اسفنج بآن تر کرده دو بار در روز و شب بر محل مرض طلا سازند
و بمالند و چون از استعمال این دوا اذیت پیدا شود دو یک روز ترک کرده باز باستعمال آرند ایضا مغز
قلم ساق گاو گداخته صاف کرده یک اونس پلمبائی ایسٹیٹس یک ڈرام بالسم آف پروسه در ام ٹنکچر کنتهارڈس
یک اونس روغن قرنفل پانزده قطره همه را خوب باهم کرده مرهم درست ساخته جائیکه مرض باشد بران لند
و مذهب بعض محققین اینست که بسبب پیدا شدن ٹنیا یعنی تخم نباتی این مرض پیدا میشود درین صورت
آنچه ادویه در علاج ٹنیا تانسورانس نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند و اما آنچه بسبب امراض پیدا
میشود دران علاج اصل مرض آن کافی ست و از ان عرض دفع میشود و اما آنچه بعد حمیات حاده یا از ضعیف
شدن پیدا میشود دران امرار موسی بر سر هر روزه مفید ست که بسبب آن خون کثیر در جلد می آید و همچنین اول
آب سرد بر سر ریخته تا خون کثیر باین سو رجوع کند و بعد آن از پارچهٔ خشن مالیدن جلد راس یا از برش سخت
مالیدن جلد سر نافع میشود تا از ایجاد اذیت خون کثیر در جلد آید ایضا روغن مغز بادام شیرین یا لاکر امونیا فی
از هر یک یک اونس اسپرٹ روزمیری چهار اونس و آبیکه دران شهد خالص محلول بود دو اونس همه را خوب
مخلوط کرده بر سر طلا سازند و ایضا دوائی که نسخهٔ ثانیه آن در علاج قسم ثانی نوشته شده هم درینجا باستعمال
آرند و هم درین جا اغذیه و ادویه مقویه مثل روغن جگر ماهی وغیره بنوشانند قسم سوم آن کانی ٹیشی اس بفتح کاف
و سکون الف و نون و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون سین مهمله
ماخوذ بود از لفظ لاٹن کانس بمعنی سفیدی ست مراد از ان اینجا سفیدی موی بدن ست و ان گاهی خلقی بود و گاهی بعد ولادت
بطور امراض سفید میشوند و گاهی جای خاص از راس یا ریش موها انبوه کرده سفید میشوند و گاهی موی جمله بدن سفید میشوند اما کسیکه موی
جمله بدنش سفید پیدا شوند آنرا البینا بفتح الف و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون

وسکون الف میگویند لیکن هرگاه سفیدی مو خلقی بود پس اکثر در محل خاص از جلد راس موها سفید میباشند و جلد سفید هم
سفید میبود و اما آنچه بعد ولادت در غیر سن پیری سفید میشوند دران موهای سیاه و سفید هردو باهم مجتمع میباشند و
سفیدی مو که بعد ولادت میشود اکثر از موهای سر شروع میگردد و بعده موهای شارب و ریش و بعده آن موهای
بدن سفید میشوند و سفیدی موهای سر اکثر از مقدم راس خصوصا از محل صداغ که پهلوی پیشانی ست شروع
میشود و شیب در رجال سریع و در نسوان اکثر بطی بود و سفیدی موها از جانب یمین اکثر شروع میشود و تا سر
شعر بتدریج منتهی گردد و کسانیکه موی سر شان بسیار سیاه میباشند بزودی سفید میشوند و کسانیکه موی
شان اشقر یا خفیف اللون باشند شیب دران بطوی می آید و اکثر سفیدی موها بتدریج زیاده میشود و گاهی دفعةً
در دو سه روز یا ازان هم کمتر موهای سر یا ریش سفید میشوند اما سبب آنچه سفیدی مو خلقی و فطری بود سبب آن
ضعف شعر و کم بودن چیزی که در بال و جلد رنگ پیدا میکند یا نبودن آن مطلقا میباشد و آنچه بعد ولادت سفید میشود
سبب آن هم ضعف عصب میباشد که بسبب آن قوت شعر و جلد کم میشود و رنگ که ازان موها سیاه میگردند کم میشود و این
سبب قریب فاعلی ست اما از اسباب بعیده آن یکی استعداد خاندانی ست خصوصا در هر خاندان که نقرس و وجع مفاصل
زیاده میشود موهای ایشان زیاده سفید میشوند و در هر مرض حاد که ازان بدن ضعیف شود و تحلل دران زیاده واقع
شود مثل مرض آتشک و غیره هم موها سفید میشوند و هم هرگاه در بدن اوجاع زیاده مانند خصوصا وجع عصابه دائم
موها سفید میشوند و از بعضی امراض جلد مثل اقسام بهق خصوصا در محلیکه زخم در جلد پیشتر شده بود و هم هرگاه
مرض تبخیر از معده بسر زیاده شود موها زیاده سفید میشوند و نیز زیاده ماندن بدهضمی معده و پیدا شدن ترشی در معده و هم
از غسل کردن با آب شور که دران نمک زیاده بود موها سفید میشوند زیراکه ازان غذای طبعی شعر کم میگردد و هم در بلاد حاره
موها زیاده سفید میشوند زیراکه دران‌ها فاسد شدن اخلاط هم زیاده پیدا میشود و هم از کیفیات نفسانیه مثل غم و خوف
موها زیاده سفید میشوند خصوصا اگر غم بطور فجائت و ناگهانی پیدا شود و هم هرگاه خیال چیزی زیاده ماند و جهد زیاده
کرده شود از انهم استعداد سفید شدن موها زیاده میگردد و آنچه سفیدی موها در سن پیری میشود سبب آن هم
ضعف و کمزوری عصب و بدن میباشد لیکن هرگاه در سن پیری موهای سفید پیران ساقط شوند باز عود نمیکنند چه درین
وقت اصول اشعار هم فانی میگردند العلاج مادام که سبب تبییض شعر یافته شود و قابل دفع باشد بدفع کردن
آن کوشش کنند مثلا اگر کدام مرض جلدی داغ مثل بهق یا مرض عصبی مثل نورالجیا یا مرض دموی مثل آتشک
یا نقرس یا وجع مفاصل بود بعلاجش پردازند و علاج عام آنست که دوای مقوی مثل روغن جگر ماهی بنوشانند و
چنان تدبیر کنند که خشکی موهای سفید دفع شود زیراکه خشکی در موهای سفید زیاده میباشد لهذا اکثر روغن هاے
شیرین مثل روغن کنجد که آنرا خوشبو کرده باشند یا روغن نارجیل یا پیه خنزیر بر موهای سر روزانه مالیده باشند و برای

تلوین شعرا دوپہنایہ سنندورہ چہرہ پر موہا ضماد سازند تا خلاف زینت رفع شود فتفکر قسم چہارم

سائی کوزز بالفتح سین مہملہ وسکون الف وکسر یای مثناۃ تحتانی وضم کاف وسکون واو وکسر زای معجمہ اول وسکون ثانی است ومعنی آن در بیان ٹینیا سائی کوزز نوشتہ شدہ کہ بمعنی انجیر ست وتسمیہ مرض بان اینجا هم ہمان است کہ بثور خرد درین مرض مشابہ بدانہ انجیر میباشند ودرین مرض دانہ ہای خرد در بیخ موہای سر ریش وشارب پیدا میشوند وآن بر دو قسم ست یکی ٹینیا سائی کوزز کہ بسبب تخم نباتی مغت خود پیدا میشود دوم آنکہ دران تخم نباتی نیست بلکہ محض ورم صغیر اصول شعرہا ست واینجا مراد از سائی کوزز ہمین ست ودرین مرض بیخ موہا وہم خانۂ اصول موہا کہ دران بیخ شعرہا ماندہ ست ورم میشوند واول ابتدا بیرونی اصل جلد متورم میشود من بعد طبقۂ زیرین آن ہم وگاہی تا غشای خانہ دار این ورم میرسد واول قبل حدوث آن سرخی گرد اصل مو پیدا میشود من بعد آنجا بثرہ ظاہر گردد کہ سر آن سفید و پر از ریم میباشد واین بثور گاہی متفرق وجا بجا بر ریش پیدا میشوند گاہی در یکجا گیرہ انبوہ کردہ یافتہ میشوند وچون مجتمع شدہ یکجا یافتہ شوند درین وقت ورم در جلد ہم زیادہ بود واین بثور ہم روز بروز کبیر المقدار میشوند وریم از انہا جاری شدہ بعد آن خشک گشتہ بر انہا پیدا میشود وبرصورت اکیس ہا میشوند واکثر این ورم از جلد تا غشای خانہ دار ہم میرسد ودرین وقت اگر بثور متفرق بوند گرد ہر یک از انہا صلابت وسختی مدید معلوم میشود وبسبب آن بثرہ صغیر کبیر معلوم میشوند زیرا کہ درین وقت ورم مادۂ کثیر در غشای خانہ دار مجتمع میگردد وازان درد واذیت زیادہ پیدا میشود وہرگاہ این بثور مجتمع باشند ہر قدر جلد کہ زیر بثور بر دور آنہا باشد متورم وغلیظ ہم میگردد وبسبب ورم در جلد وگاہی بسیار انگشت بثور صغیر المقدار ومتفرق ومعدود میباشند وگاہی زیادہ وکبیر المقدار وکثیر العدد بوند وگاہی خفیف الاعراض گرانہ وگاہی حاد قوی الاعراض اکیس اعراض کثیر الاذیت میباشند اما السبب سبب قریب آن گاہی از اسباب خارجیہ امرار موسی کہ غیر حاد بود بر جلد میباشد کہ از گذر انیدن آن بر جلد اذیت پیدا شدہ مثل ٹینیا سائی کوزز پیدا میشود وگاہی کدام سبب ظاہر خارجی نباشد بلکہ از اسباب داخلیہ پیدا میشود مثل زیادہ نوشیدن شراب از عادت یا بہضمی طعام یا استفراغ از نقرس یا از مرض کمزوری خون یا از استعداد خنازیری میشود العلاج اگر ورم زیادہ بود وچون کثیر زیر جلد مجتمع باشد خصوصا ہرگاہ استعداد نقرس ہم بود درین وقت مسہل از ادویۂ تسکین مثل میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر وغیرہ بنوشانند وبرای تسکین فی تہ مرہم روغن یا مرہم افیونی یا مرہم پلپنائی الیسٹیٹس بران طلا سازند وچون ورم کم شود ادویۂ قابضہ وملینہ جلد طلا سازند وبہترین آنہا این دوا ست صفنہ سلفائیڈ آف زنک دہ گرین اوکسائیڈ آف زنک یکدرام شب یانی خام یکدرام گلیسرین دو درام گلاب ششش اونس یا ہفت اونس ادویہ باہم خوب حل کردہ بران طلا سازند وچون ورم زائل شود وبعد زوال آن صلابت وسختی در جلد بسبب منعقد شدن مواد باقی ماند کہ ازان خوف عود مرض باشد درین وقت کدام مرہم از

مرکبات سیمابیه بران نهادن مفیدست خصوصاً مرهم سیماب زرد رنگ که از ولایت ساخته می آید و آنرا انگونٹا هیڈرارجی نائٹریٹس
یعنی مرهم هائیڈرارج نائٹراس ڈائلوٹ گویند بران نهاده سازند ایضاً لهذا تصفیه جلد بمحل مرض لائکر پٹاسه
از قلم موئین طلا سازند بعد آن مرهم سیماب مذکور بران نهند لیکن این علاج همان وقت جائزست که سوای علامت
دیگر اذیت در جلد نباشد والا ازین علاج اذیت و درد زیاده خواهند دگاهی این علامت باقی مانده جلد از ادویه
موضعیه خارجیه زائل نمیشود بلکه بسوی نوشیدن ادویه محتاج میکند پس درین وقت نوشانیدن لائکر هائیڈرارجی کلورائیڈ
سی و دوم حصه یک گرین همراه کلام و دوای تلخ مثل انفوزع قسب الذریره یا جنشین یا انفوزع سارساپریلا یا انفوزع [illegible]
همچنین فی و نوون سلوشن پنج پنج قطره روزانه دو بار بعد هر غذا نوشانیدن نافع ست و هرگاه که از شکایت مرض جلد
باقی نماند روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و کنین برای تقویت مریض نوشانند و اغذیه مقویه خورانند خصوصاً هرگاه استعداد خنازیری
خنازیری بوده باشد و ایضاً از بعض امراض شعر ترائی کوزس پلاپیکا ست بکسر تای مثناة فوقانی و تشدید و فتح رای مهمله
وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف وسکون واو وکسر زای هجمه اول و سکون ثانی وکسر یای موحده و فتح
لام وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و فتح کاف وسکون الف واین مرض در ملک روس و پولستان و [illegible]
تبّت زیاده پیدا میشود واین مرض جائیکه شعر بر بدن باشد ممکن ست که پیدا شود لیکن اکثر بر جلد سر میشود و کیفیت آن اینست
که اول ورم در جلد راس ظاهر میشود و از مس کردن جلد درد زیاده میشود و اصول مو غلیظ گردند و ازین ورم جلد
و بیخ موها آب لزج غلیظ چسپنده بدبو پیدا شده در جرم موها نفوذ میکند که بسبب آن موها هم غلیظ شده با هم
متصل و چسپیده شده مثل شعر واحد میشوند و چون این مجموعه شعر را از مقراض تراشند ازان آب غلیظ بدبو
چسپنده خارج و جاری میشود السبب سبب قریب آن تخم نباتی است که در جلد داخل شده فساد پیدا میکند و سبب بعید
بر آن نا صاف ماندن جلد و هم خصوصیت بلد و قومی ست علاجش آنست اول جمله موهای سر را از مقراض
آهسته آهسته بتراشند و بعد آن از آب گرم ساده یا از آب مطبوخ پوست خشخاش یا از گلاب و گلیسرین بشویند
تا آرام در اذیت جلد حاصل شود یا لائکر پلمبائی اسیٹیٹس ڈائلوٹ بران طلا سازند تا ورم و درد کم شود پس هرگاه اذیت
جلد کم شود درین وقت دوائی که در علاج ٹینیا ٹانسورانس نوشته شده آنرا باستعمال آرند فقط

فصل سیزدهم در مرض اظفار و آن بر چند قسم ست قسم اول اونیکیا بضم الف وسکون واو وکسر نون و
سکون یای مثناة تحتانی وکسر کاف و فتح یای مثناة تحتانی وسکون الف یعنی ورم حار است که بر اصل و کناره
یا در جلد زیر ناخن پیدا شود و آن ماخوذ ست از اونکس که در لغت گریک بمعنی ناخن ست و مراد ازان ورم
عضوی ست که ازان ظفره پیدا میشود و در تشریح جلد بیانش گذشت و آنرا در لغت انگریزی مٹریکس یعنی مادر
ناخن می نامند چنانچه مثل در پایل ارگ لیار برای ناخن ست لهذا باین اسم نام کرده شده و آن عام است از بیخ

فصل سیزدهم در مرض اظفار

بر کنارهٔ ناخن یا زیر آن یا بر اصل ناخن ورم پیدا شود چه در همه این مواضع میٹرکس یافته شده و گاهی تا گوشت انامل که بر
گرد اظفار است هم این ورم میرسد و بعد تورم در آن ریم افتد و منفجر شده از آن زخم حادث میشود خواه بر سر ناخن یا از
پهلوی آن پس از این زخم ریم جاری میشود و بعده بر این زخم انگور یعنی بدگوشت پیدا گشته از آن ریم رقیق بدبو
جاری میماند و گاهی بسبب پیدا شدن این ریم ناخن از جلد که مادر آنست جدا گشته خشک میشود خصوصاً هرگاه
این مرض بر اصل ناخن بوده باشد چه درین وقت تمام ناخن از جلد جدا شده میریزد و اگر به اصل نباشد بعض
طرف خراب و خشک شده از جلد جدا میشود و این حال اونیکیا ی خالص است اما هرگاه این ورم تا غشای استخوان
یا نفس استخوان رسد درین وقت درد و ورم زیاده میشود و تا مدت دراز میماند و درین وقت آنرا اونیکیا ملگنا یعنی
دشمن میگویند السبب اکثر سبب آن رسیدن ضربه یا خلیدن شیء حاد مثل سوزن و خار میباشد و گاهی جلد که
بالای ناخن است متورم و ریشه ریشه میگردد و از هر سبب که باشد و چون آنرا بار بار میکشند از آن ورم تا بیخ
ناخن میرسد و گاهی از خمیر کفش پا هم این مرض پیدا میشود و اکثر بر انگشت پا پیدا میشود و گاهی از پیدا شدن
اگزیما بر اصل اظفار هم این مرض پیدا میشود و گاهی در حالت موجود بودن خنازیر و ورم در اصل ناخن که آن
پیدا شده این مرض حادث گردد و بسبب آن انچه هم که گرد ناخن بود متورم میشود و چنان ورم شدت میکند که
بسبب آن ناخن در ورم فرو رفته معلوم میشود و هم در حالت موجود بودن آتشک این مرض پیدا میشود و کدام سبب
ظاهر برای قسم خاص آن اونیکیا ملگنا است ثابت نشده جز اینکه صاحب آن روی الدم میباشد و همیشه در
مزاجش گرمی زیاده یافته میشود و اکثر این قسم در انگشت پا حادث میشود و درین قسم مرض اذیت زیاده میباشد
و همراه این زخم استخوان سر انگشت هم عظیم میگردد و بعد مدت دراز بمشکل صحت میشود العلاج اول ازالهٔ سبب
فرمایند مثلاً اگر بسبب رسیدن ضربه بوده و ورم و گرمی بر سر استخوان یافته شود پارچه در گلو انداخته دست را در آن
معلق دارند که سرهای انگشتان دست بسوی راس بلند باشند تا در آن خون کم رسد و انامل بار بار هم مانند و پارچه
نازک بر محل ضربه بسته آب سرد یا لائکر پلمبای ایسیٹیس ڈائلوٹ بران بار بار بریزند تا تر ماند و اگر بسبب رسیدن ضربه
خون از جلد خارج شده زیر ناخن مجتمع باشد ناخن را از سر کارد حک کرده رقیق سازند تا انتشار ناخن قلیل
شود و هم بذریعه همین حک نقطه در ناخن جاییکه خون مجتمع دیده شود ثقبه کرده دهند تا خون از آن خارج شده
آرام حاصل شود همچنین هرگاه از خلیدن سوزن یا خار در انگشت زیر ناخن و از باقی ماندن آن در جلد تحت ظفره
این مرض پیدا شده باشد درین وقت هم آهسته آهسته ناخن را حک کرده کشاده سوزن و خار را از آن برون
آرند و چون ریم زیر ناخن مجتمع شده باشد درین وقت هم از حک کردن ناخن تا رقیق شود فائده حاصل میشود
زیرا که تاثیر نشتر آن کم میگردد و از پیدا کردن ثقبه در ناخن بذریعه حک کردن آن این ریم مجتمع بسهولت خارج

میشود و هرگاه ناخن از جلد جدا شده قریب سقوط بود مثلا از زخم کتان یا ادویه منضجه ملینه دیگر کردن مفید میباشد
که ازان بسهولت ناخن از جلد جدا شده ساقط میگردد و بعد ساقط شدن ناخن مرهم اوکسائیڈ آف زنک که دران قدری
افیون و اریح هم باشد بر زخم نهند و اگر از اذیت غمز کردن کفش و موزه باشد تبدیل موزه ضرورست اگر این تدبیر کافی نشود ناسور سطوح
آن آب حلکرده از قلم سوختنی بر ورم طلا سازند و اگر ازین هم ورم دفع نگردد بعد طلا کردن کاستک نقره محلول با پنبه جاف
درمیان ناخن و لحم انمله حسب مناسب نهند تا ناخن با لحم ملاقی نشود و دوران در بنا باید و اگر ورم بر انگشت پا زیاده باشد
حرکت رفتار ترک کرده پای علیل را با رام بر داشته دارند و تدبیر رفع کردن ورم نمایند و چون که تعفن و بدبوئی هم
درین ورم زیاده میباشد لهذا پارچه صاف در سلوشن کلورائیڈ افلائم تر کرده بر زخم نهند بعد ان مرهم اوکسائیڈ آف زنک
مذکور بران نهادن مفید میباشد و آنچه بسبب اکیس پا میشود دران علاج اکیس بما نمایند و هم درینجا مرهم اوکسائیڈ آف زنک
مذکور نهادن نافع ست و آنچه بسبب خنازیر میشود دران اول علاج مانع ورم مثل بستن پارچه در آب سرد یا در
لاایکر پلمبای ایسیٹیٹس ڈائلوٹ یا در آب افیون تر کرده باشند مفید است و هرگاه قریب پختن رسد ضماد
منضج گرم کرده یا پارچه با آب گرم تر کرده بران بستن نافع ست و روغن جگر ماهی و ٹنکچر آسٹیل و کنین درین قسم نوشانیدن
ضرورست و آنچه بسبب آتشک بود دران پارچه صاف در سلوشن بلاک واش که از کیلومل و آب آهک میسازند تر کرده
بران بندند و هم مرهم سیماب بران نهند و پای کلورائیڈ هائیڈرارجیرم همراه دوای تلخ نوشانیدن و همچنین
آیوڈائیڈ پٹاسیم یا لکٹوس عشبه نوشانیدن نافع ست و آنچه قسم دشمن جان انسان ست و از فساد خون میشود
دران مسهل خفیف دهند و ادویه مصفی نوشانند تا خون صاف شود و بعده تصفیه و تقویت خاص جگر نوشانیدن
نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ نمایند و ایضا برای تقویت ٹنکچر اسٹیل و کنین نوشانند و از ادویه موضعیه حسب حاجت
نهند مثلا اگر ورم زیاده بود آب سرد بران برابر چکانند گاهی ازان فائده نمیشود درین صورت دوای گرم
مثل ضماد ادویه منضجه حاره که دران افیون ضرور باشد بر عضو نهند و چونکه درین قسم ریم بسیار بدبو خارج میشود
لهذا برای دفع کردن عفونت روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلوشن
کلورائیڈ افلائم یا سلوشن کلورائیڈ آف زنک بران ریزند و نهند و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید پس ناخن را قلع نمایند و
برای آن کلاروفارم بویانیده مریض را بیهوش سازند پس قلع ناخن بعمل آرند و طریق قلع این ست که اول سر یک طرف
مقراض را از جایی که سهل میباشد از جانب سر ناخن در وسط ان زیر ناخن داخل کرده تا بیخ آن رسانند بعده مقراض
راست کرده ناخن را از وسط آن قطع کرده دهند تا دو قطعه شود پس بزودی از سر کلبتین یک یک قطعه ناخن
مذکوره را گرفته بزور بکشند تا بزودی از جلد جدا شود بعد آن آب سرد بران ریزند تا خون بند شود و بعده از نهادن
پولٹس یا از طلا کردن کاستک نقره محلول با آب ورم آن کم میشود و بعد مرهم اوکسائیڈ آف زنک موصوف بر آن

نهاده بسیار مفید میشود و چونکه از بوئیدن کلاروفارم گاهی خود مریض خوفناک پیدا شده و گاهی بسبب بعض امراض قلبیه هم استعمال آن ناجائز باشد درین وقت بستن قطعه برف بر ناخن یا از ریزانیدن سلفیوریک ایسر پیران بطور باران بذریعه زیاد سرد گردیده پیدا میگردد دادن قوت ... میشود و ... اگر درین وقت قدری افیون یا مارفیا خورانیده علاج ... کنند ... گاهی بجای بوئیدن کلاروفارم نائیترس ... نیز می بویانند زیرا که اکثر بیهوشی آن بزودی میشود و بسرعت ... الافاقه ... زیرا که از بوئیدن آن ... زیاده پیدا میشود و کسانیکه ... را قلع میکنند اکثر ... این دوا بیهوش ... بجاهای که عمل جراحی بسرعت تمام میشود استعمال این دوا برای بیهوش کردن ... کلاروفارم بهتر است ... قسم دوم ... یعنی آنچه تخم نباتی که در ناخن افتد ... چنانکه تخم نباتی در جلد بدن داخل شده ... امراض ... میشود ... در ناخن هم داخل شده مرض پیدا میکند و هرگاه تخم نباتی در ناخن داخل میشود اول تغیر در جرم و لون ظاهر ... و ... یعنی ... شفاف و تازگی بوسیده میگردد که از ادنی صدمه می شکند ... جلد زیرین خود مرتفع و جدا میشود و از درمیان ناخن و ... جسمی مایل بسفیدی مثل سبوسه باریک و سفوف بر می آید و چون این سفوف را بذریعه خورده بین ببینند دران تخم نباتی دقیق محسوس میشود و این قسم ... همیشه در ناخنهای انگشتان دست و دران هم اکثر در ناخن یک انگشت و گاهی در دو انگشت یافته میشود و در وقت واحد در ناخن سه انگشت کمتر دیده میشود و ... سبب آن داخل شدن تخم نباتی در ناخن بود و اکثر این مرض در ناخن انگشت ... قوابی دیده میشود بسبب اینکه تخم نباتی بذریعه غاره بدن قوابی در ناخن انگشت هم داخل میشود و گاهی از ... که در جلد انگشت بود در ناخن داخل میشود و اگرچه این مرض در سن جوانی و پیری میشود لیکن گاهی هرگاه در سن طفلی در جلد راس ... شد از ان گاهی در ناخن اطفال هم پیدا میشود و اکثر ... ناخن ... یافته میشود لیکن آنچه در جلد بدن بود بزودی از علاج زائل گردد و آنچه در ناخن باشد ... باقی ماند و بدشواری زائل گردد چنانکه شان امراض اظفار ... العلاج اول جلد و ناخن را از آب گرم و صابون خوشبو که آنرا بلغت انگریزی ... سوپ گویند یا از صابونی که انرا از گلیسرین و کاربولک ساخته باشند و آنرا کاربولک سوپ میگویند خوب شسته صاف و ملائم سازند بعده از ... یا مقراض هر قدر ناخن که از جلد زیرین خود جدا و مرتفع باشد آنرا ببرانند و آنچه سفوف سفید رنگ که یافته شود و ممکن باشد آنرا از درمیان جلد و ناخن برآرند بعد سلفیورس ایسڈ یک حصه و آب ساده چهار حصه باهم کرده پارچه دران ساخته بر سر انگشت علیل الظفره بربندند و همیشه آنرا رطب دارند و برای رطب داشتن آن همواره بر این سر انگشت بعد بستن رفاده مذکوره انگشتانه ... پوشانند تا هوا نرسد و پارچه رطب ماند و این تدبیر هر روز بعمل آرند و بعد دو سه روز بر این تدبیر ... ایسڈ هم از قلم ... بر ناخن طلا سازند لیکن وقت طلا کردن دوای موصوف احتیاط این امر ضرورست که ازان درد و ورم زیاده نشود و بنابران ضرورست که وقت طلا کردن قدر قلیل ازان بر ناخن طلا سازند

قسم سوم سوراخی از زر ناخن

و احتیاط نمایند که دوای مذکوره جلد نرسد قسم سوم سوراخی از زر انگلیسی فیتمر است یعنی آنچه سوراخی از زر در ناخن پیدا شود و تحقیق لفظ در امراض جلدیه گذشت و چنانکه این مرض در جلد بدن میشود در ناخن هم میشود و هرگاه در جلد میشود اکثر جهان قسم در ناخن هم پیدا میگردد و در ینجا اول در جای از ناخن داغ سفید پیدا میشود و چون مرض زیاده گردد تمام ناخن سفید خشن و غلیظ و پوسیده و نازک میشود و کناره های ناخن راست نمی ماند بلکه بسوی جلد سر انگشت مائل میشود و از سر انگشت بر نمی آید چنانکه در حال صحت عادت ناخن است و هم منقسم گشته قشور و صفائح از ان جدا میشوند و این مرض در ناخنهای جمله انگشتان دست و پا یافته میشود و اکثر همراه آن سوراخی از زر در جلد هم موجود میباشد و هم اکثر بعد زوال سوراخی از زر جلد بدن در ناخن این مرض باقی میماند چنانکه عادت امراض اظفار است السبب آنچه سبب سوراخی از زر در جلد بدن است اینجا هم میباشد العلاج آنچه در علاج سوراخی از زر جلد نوشته شده اینجا هم مفید است و خاصه درین مرض اول ناخنهای ماؤف را از آب گرم و صابون خوب بشویند و ملائم سازند بعده از سوهان حک کرده رقیق سازند من بعد مرهم قطران یا مرهم کریاسوٹ یا مرهم کاربولک بران نهند و از ادویه نوشیدنی درین اقسام آن فواسلوشن یعنی لائکر آرسنک بنوشانند قسم چهارم آن های پرٹروفی آنگوئیم است یعنی زیاده شدن مقدار ناخن و درین مرض ناخن طویل عریض و غلیظ میشود لیکن گاهی باین صفات بر صورت اصلی خود ماند و گاهی زیاده شده مثل قرن دراز گشته از سر انمله زیاده شده بر سر انمله عضو الظفر میرسد و چونکه اکثر اشخاص ناخنهای خود را می تراشند و بارادهٔ خود آنها را عظیم میسازند مثل بعض فقرای هنود یا کسانیکه شوق ساز و اوازی دارند لیکن این را زیادتی ناخن بطور مرض نگویند بلکه هرگاه بطور مرض زیاده شود چنانکه در آخر سن پیری هرگاه کسی بسیار ضعیف شود و پرستارش بخوبی پرستاریش نه نماید و همچنین در مرض سل و هم در مرض داء الفیل این مرض پیدا میشود و آن زمان آنرا باسم مرض یاد میکنند العلاج اگر بر سر انگشت دست باشد آنرا رقیق ساخته بتراشند و هرگاه بر ناخن انگشت پا باشد علاج آن قلع ظفره است و طریقش در علاج ورم اصل ناخن مذکور شد قسم پنجم اٹروفی آنگوئیم است و آن ضد قسم چهارم است و درین مرض ناخن رقیق و دقیق و قصیر و صغیر میگردد و گاهی دیده میشود که ناخن با وصف رقت خود در طول و عرض خود بر صورت طبیعی میباشد لیکن مثل کاغذ رقیق بود و درین وقت از رسیدن ادنی صدمه اصطکاک مثل ملاقات لباس پوشیدنی از ان خون جاری میشود و هم چون این ناخن رقیق از حد سر انمله زیاده بر آید ریشه ریشه میگردد و این امر بسبب خصوصیت مزاجی میباشد نه بسبب امر غیر طبیعی مرضی و گاهی ناخن در طول و عرض خود هم ناقص میشود چنانکه رقیق میشود و این در حالت ضعف و کمزوری خون و بدن یا از ضعف مقرکس که مولد ظفره است میشود هرگاه در ان قوت تولید ظفره کم میگردد یا در حالت موجود بودن آتشک میشود العلاج آنچه از خاصه مزاجی باشد در ان علاج ضرورت جز اینکه نگران حال ناخن باشند پس چون به بینند که قدری سر ناخن دراز میشود فوراً آنرا از مقراض ببرند تا از لباس ملاقی نشود و خون از ان بر نیاید و آنچه از کمزوری و ضعف بدن یا از ضعف مقرکس باشد در ان دوای مقوی شاربه و غیره باید

قسم چهارم پرروئی انگشت

قسم پنجم اٹروفی انگوئیم

و چهره نوشانیده اقزبه مفتوحه شوند و انچه از آتشک پیدا شده باشد دران ایوڈائیڈ پٹاس یا نقوع عشبه نوشانند و هم
روغن جگر ماهی با شیر تازه نوشانند فصل چهاردهم در لیپرسی بکسر لام وسکون یای موحده فارسی وکسر رای مهمله
وسین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وآنرا ایلیفن ٹائیسز گریکا و در هم بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکسر لام و فا
وسکون نون وفتح تای مثناة فوقانی هندی وسکون الف وکسر همزه و زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی وکسر کاف
فارسی و رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکاف وضم الف وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون میم هم نامند وآن
ماخوذست از ایلیفاس که لفظ لاطینی بمعنی فیل ست و از ایلیفانٹس که در ترکیب لغت انگریزی مضاف الیه ست ومراد
ازان مرضی ست که آنرا اهل عرب داء الفیل یا فیل پا میگویند لیکن این تسمیه حقیقی نیست زیرا که داء الفیل حقیقی آنست
که دران پای بیمار در غلظ و زیادتی بمقدار مثل پای فیل میشود و بیانش در جلد اول امراض خاصه در امراض ظرفیه
گذشت اما چونکه درین مرض هم جلد درشت و یا غلیظ و خشن مثل جلد فیل میشود لهذا اهل عرب آنرا بادنی مشابهت باین اسم
موسوم ساختند و اهل عرب جذام و داء الاسد میگویند و وجه تسمیه در کتب عربیه مسطور است من شاء فلیرجع الیها بالجمله
این مرض هم از امراض عامه است که ظهور آن بذریعه جلد میشود لهذا در امراض جلدیه نوشته میشود و درین مرض ماده ردیه
خاص کم مشابه بغایت ناقص یا البیومن ردی باشد از عروق برآمده در ریشه های اعضای بدن میریزد خواه در ریشه های
جلد یا در ریشه های عضلات یا در ریشه های عظام یا در ریشه های اعصاب یا در ریشه های کبد بالجمله در ریشه هر عضو از اعضا
ظاهره یا باطنه بدن که ریزد. اکثر در ابتدای مرض ماده مذکور در ریشه یک عضو میریزد و چون مستحکم و قوی گردد در ریشه
اعضای دیگر هم میریزد تا اینکه در جمله اعضای بدن ریخته عام میشود و چون این ماده در ریشه کدام عضو ریزد بسبب آن
عضو مذکور اگر ماده قلیل ست حجم بیش میشود و اگر زیاده باشد و از ریختن آن راه رسیدن غذای عضو مذکور مسدود شود
این عضو میمیرد یا از انصباب این ماده دران ورم کثیر پیدا میشود و ازان عضو مذکور مرده شود و بعد مردن دران زخم
پیدا شود و ازان از عضو صحیح جدا میگردد چنانکه در مارتفی گینگرین میشود و بیانش در انجام اورام مذکور شد و این مرض
بر دو قسم ست یکی انستیٹک بفتح الف وکسر نون وسکون سین مهمله وکسر ثای مثلثه و تای مثناة فوقانی هندی
وسکون کاف یعنی جذامی که دران حس قلیل یا معدوم میشود و درین قسم اول انصباب مواد در ریشه اعصاب
میشود و لهذا در تشریح بعد الموت درین قسم اکثر دیده میشود که مواد مذکوره گاهی در غشای پایه میٹر که در سر و بالای
نخاع ست یافته میشود و گاهی بر غلاف اعصاب و گاهی در میان ریشه های اعصاب که در غلاف آن هستند
طولاً و گاهی بر کناره های ریشه های عصب جائیکه در جلد بدن منتهی شده اند یافته میشود و بسبب آن پاپلای جلد
که طبقه بالای اصل جلد ست و دران ریشه های اعصاب می آیند ضایع میشود و طبقه زیرین اصل جلد که دران حس
نیست باقی میماند و بهمین سبب حس درین قسم قلیل یا ناقص یا معدوم میشود و قسم دوم آن چوبرکیولر بضم جیم فارسی

بسکون واو وفتح یای موحده وسکون رای مهمله وکسر کاف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام وسکون زا
ایست و درین قسم اول مواد مذکور در ریشه های اعصاب بالای جلد میریزد که بسبب آن در جلد غلظ و خشونت یعنی انقلاب
در ارتفاع و انخفاض پیدا میشود و چونکه درین قسم مواد در اجزای جلد میریزد ازین سبب سختی در جلد مثل [illegible] پیدا
میشود و هرگاه این سختی زیاده شود مثل [illegible] و علامات اصلی جذام [illegible] و علامات قسم اول این است که
در ابتدای این قسم جذام کدام تغیر بصورت در جلد ظاهر نمیشود لیکن جابجا در جلد حس لمس کم میشود و گاهی ادراک حرارت
و برودت خارجی هم ناقص میشود و گاهی قبل از نقصان حس جلد در جلد [illegible] یعنی [illegible] حس پیدا میشود
و بسبب آن جابجا در جلد [illegible] و هم درین حال مریض شکایت میکند که در کف دست و پا سوزش
و درد مثل درد مفاصل [illegible] میشود [illegible] چون ماده مذکور در [illegible] میریزد و بر کناره های
ریشه های عصبی [illegible] این حالت پیدا گردد لیکن هرگاه زیاده منصب شود که بسبب کثرت آن غذا بریشه ها
عصبی نمیرسد و [illegible] درین وقت نقصان یا بطلان در حس لمس پیدا میشود و من بعد جابجا که
اول های [illegible] شده بود آنجا بر جلد قدری سرخی و ورم پیدا میشود و بعد زوال حمرت جلد لون جلد آنجا قدری مائل بسیاهی
میگردد و بعد آن همین جا آبله پر آب پیدا گشته منفجر میشود و بعد انفجار خشک شده زائل گردد پس درینجا بر جلد خشکی و خشکریشه
رقیق مثل [illegible] پیدا میشود و هم جلد آنجا [illegible] آبله رقیق معلوم میشود و آنچه لحم که زیر آن بود منجذب میشود و این آبله
تا مدت دراز بروز میکند و منفجر شده صحیح گردد و باز بروز کند و صحیح میشود و خصوصا بر انامل دست و پا و ازین بروز و انفجار مکرر
آبله های مذکوره صورت انامل متغیر از حال صحت گردد مثلا منجذب شده منقبض و معوج مثل پنجه حیوان میشوند و حرکت مفاصل انامل
بند میگردد و گاهی انگشتان بسبب منجذب شدن بسیار منقبض شده تا عظام [illegible] یعنی [illegible] از انامل قریب مفصل استخوان
مشتعل میمانند [illegible] ناخنها بر مقدار طبیعی خود میباشند و گاهی بعد بروز آبله مذکور استخوان انامل منجذب نمیشوند بلکه بعد آبله زخم پیدا
میشود و این زخم روز بروز لحم را میخورد تا اینکه تمام لحم خورده شود و استخوان مفاصل جدا شده میریزند تا مفصل زند دست جمله عظام
میریزند و گاهی بعد پیدا شدن آبله آنچه زخم افتاده بود آن تا باب مفصل انامل رسیده خشک و صحیح میگردد و بعد چند روز آبله دیگر
پیدا میشود و از آن زخم دیگر حادث شده باز صحیح گردد و باز آبله پیدا میشود و زخم حادث گردد تا اینکه بتدریج تا زند دست یا تا
مفصل استخوان کعب که در پا است جمله عظام دست و قدم میریزند و چون مرض تا این حد رسد یعنی فرو میرود و عظامش میریزند
و قرنیه بسبب پیدا شدن [illegible] که درین وقت حالت فالج [illegible] پیدا میشود و سفید میگردد و در آواز بحت صوت پیدا
میشود و اعصاب حواس ظاهره را هم نقصان میرسد که از آن دیدن و شنیدن و چشیدن مذوقات و بوئیدن مشمومات
و لمس ملموسات هم بخوبی نمیشود چنانچه در تشریح بعد الموت مریض این قسم که تا این حال رسیده بمیرد مواد مذکوره گاهی
بر منبت اعصاب حواس مذکوره در دماغ و گاهی در طول جسم اعصاب مذکوره و گاهی بر منتهای اعصاب مذکوره یافته میشود

وعلامات

شود و هم درین حال موهای سر و ریش ساقط میشوند و ضعف و کمزوری روز بروز زیاده شده تپ دق شروع میشود و اشتها کم
گردد و ضعف زیاده شود و عضلات بدن مثل ریشه ها در بدن باقی بمانند و درین وقت یا از زیادتی ضعف یا از اسهال
یا از پیچش یا از ذیابیطس مریض هلاک میشود اما علامات قسم دوم پس اول در مزاج علیل حرارت مشابه بحرارت
حمی پیدا میشود و همچنین درد اعضا مشابه به روماتیزم محسوس گردد و طبیعت از حال صحت متغیر میشود مثل اینکه مریض
همیشه ضعف را در خود می یابد و بسبب آن قدرت بر کار مشقت ندارد و هم ضجر و دلتنگی پیدا میشود و گاه گاه تپ
هم می آید و این وقتی ست که ماده در جلد ریزد در زیر پاپل اری لیار و از اذیت آن اجتماع خون شود پس از اذیت آن
تپ می آید و از آن جابجا قدری سرخی بر جلد بدن حادث میشود و بعد ظهور این حمرت آنچه بخار که پیشتر بوده زائل میشود
زیرا که از بر آمدن خون بسوی جلد اجتماع خون که زیر پاپل اری لیار بود کم میگردد و در محل سرخی جلد هائی پر استیزیا پیدا میشود
از مستعد شدن ریشه های عصب حس که در جلد اند پس بعد چند روز این سرخی هم زائل شده مرض خفیف گردد من بعد چون
باز مواد زیر جلد ریزد و مرض نما یابد و مستحکم گردد باز همچنان پیدا شود و بعد آن سرخی در جلد حادث گردد و تپ زائل شود لیکن
اکنون درین سرخی غلیظ جلد هم پیدا میشود و مادام که سرخی در جلد است مریض احساس بسبب نخل یا خلیدن سر خار یا سوزن
هم درینجا میکند و بعد آن سرخی مائل بسیاهی گردد و بعد آن رنگ مذکور از جلد زائل میشود و درین وقت قلت حس در آنجا
پیدا شده یوما فیوما زیاده میشود و جائیکه رنگ سرخ در جلد بود آنجا سیاهی یا سفیدی در جلد دیده میشود و چون نوبت باینجا رسد
حس لمس باطل میشود بسبب فانی و ضایع شدن پاپل اری لیار که ذی حس ست زیرا که هرگاه این مواد ردی در جلد زیر پاپل اری لیار
میریزد از اذیت آن اجتماع خون دران پیدا میشود و بسبب آن هر جا که اجتماع خون ست سرخ مشاهد میشود پس بعد چون
این مواد از رسیدن غذا به پاپل اری لیار مانع میشود از نیافتن غذا طبقه جلد که موسوم به پاپل اری لیار است خشک و
فانی و منجذب میگردد و مادام که قدری هم از پاپل اری لیار خشک شده باقی ماند آنجا سیاهی جسم مردهٔ پاپل اری لیار دیده
میشود و هرگاه طبقه مذکور از اینجا بالتمام منجذب شود سفیدی رنگ این ماده خبیثه معلوم میشود و حس باطل گردد
زیرا که ذی حس پاپل اری لیار بود و آن معدوم شده هم درینجا بسبب ضایع شدن طبقه اولی از پاپل اری لیار سطح
رقیق ظاهر میشود و هم جائیکه حمرت بر جلد بوده دران سختی پیدا میشود و این صلابت گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی
بقدر بیضه کبوتر میباشد و اگرچه حدوث این صلابت درین قسم در جلد کلیه بدن ممکن ست لیکن زیاده در جلد روی
و زیر جلد دستها دیده میشود و هم درین وقت که بر روی علیل سختی جابجا پیدا میشود در انف هم زخم حادث شود و بینی
فرو میرود و جلد پیشانی هم غلیظ میگردد و در چشمان علیل سرخی و استداره ظاهر شود و از اجتماع این علامات روی بیمار
مشابه بروی شیر میگردد و لهذا آنرا به داء الاسد [illegible] وقت تعبیر میکنند و هم درین وقت سرهای انامل غلیظ و عریض
میشوند [illegible] تا [illegible] میشوند و چون تا [illegible]

میرسد بر خفا صلب انگشتان حلقی پیدا شده شق گردد و از ان زخمها بر انگشتان پیدا شده آب پیه از انها جاری گردد و این زخم
اکثر چون بار اول پیدا شود صحیح میگردد و بعد مدت باز عود میکند لیکن اینبار بنسبت سابق عظیم میباشد و شکل انگشتان
برخلاف شکل صحت میشود یعنی در انها کجی و غلظت پیدا میشود و آخر زخم حادث شده ساقط میشوند و گاهی هر دو قسم جذام در انگشتان
دست یا پا پیدا میشود پس هر انگشت که در آن قسم اول باشد آن منقبض و منجذب میشود و هر که در آن قسم ثانی باشد زخمی شده
ساقط میگردد و ایضا درین وقت در میوکس ممبرین بینی و چشم و دهن و قصبه ریه و شش این ورم چوبرکل که
با سختی میباشد پیدا شده زخمها در این اعضا حادث میشوند مثلا از بینی خون و آب جاری میگردد و در سرفه هم خون و ریم
از زخم قصبه و ریه می آید و در تشریح بعد الموت چوبرکل در ریه هم دیده میشود و انجام این قسم هم اینست که مریض یا از شدت
ضعف یا از اسهال و پیچش یا از زخم ریه یا از ایری سپلس هلاک میشود السبب سبب حقیقی آن تا حال ثابت نشده
اما چونکه پیشتر این مرض در ولایت انگلستان زیاده بوده و اکنون آنجا نمیشود لیکن از وقتیکه این مرض در آنجا
کم شده مرض آتشک زیاده میشود از ین بعض کاملین متاخرین را گمان قوی آنست که این مرض و آتشک از
جنس واحد اند و این مرض چند بار شدت میکند و باز کم میشود تا آنکه مستحکم شود آن زمان بر حال واحد باقی میماند
و هم این مرض از قدیم الایام معدود در امراض متعدیه بوده لیکن بالفعل در تجربه ولایت چنان ثابت شده که این مرض از
یکی بدیگری موثر نمیشود الا در خاندان مریض البته مدتها میماند و بعد چند پشت هم ظاهر میشود و در مردان بنسبت زنان
زیاده میشود و همچنین در اطفال کم میشود و از بعد بست و پنج سال تا چهل سال زیاده حادث میگردد و هم در ساکنان
سواحل بحر اسود زیاده پیدا میشود العلاج در ابتدای مرض هرگاه حرارت زیاده یا تپ باشد اول مسهل از ادویه مسهله
که نمکین باشند مثل سلفیت آف میگنشیا وغیره دهند و تا بقای حمی بفاصله یک یک یا دو دو روز مسهل ازین ادویه
نوشانیده باشند تا خون صاف شده حمی دفع گردد و بعد زوال حمی نائترک میوریاتک ایسڈ ڈائلوٹ از پانزده تا بست و پنج
قطره همراه نقوع جنشیین چهار پنج بار در بست و چهار ساعت روز و شب بنوشانند تا تبدیل مزاج کند و از ان جگر و
گرده وغیره اعضای باطنه کار خود را بجودت دهند یا عوض آن نائترک ایسڈ اسٹرانگ یعنی قوی یک ڈرام در آب
ساده که از بست اونس تا سی اونس باشد حل کرده در بست و چهار ساعت جمله این مقدار دوا را بنوشانند و چون ربع یک
ماه بر نوشیدن این دوا بگذرد و حدت مرض کم شود سم الفار یا لایکر آرسنک ایلیس بنوشانند و عمده طریق استعمال آن
درین مرض آنست که در میان خوردن غذا هرگاه نصف مقدار غذا خورده شود یک یک قطره لایکر آرسنک بر یک یک
لقمه نان ماکول انداخته خوب مالیده بخورند تا بخوبی در غذا آمیزد و بعده اذیت نرسانیده در خون آمیزد و اول از سه قطره
شروع کرده تا یک هفته بر این مقدار اکتفا کنند و بعد یک هفته یک یک قطره هر روز اضافه نمایند تا که تا ده قطره رسانند
بعده یک یک قطره کم کرده تا سه قطره آرند و باز بترتیب مسطور بیفزایند و موافق همین ترتیب نوشانیده باشند تا که

[illegible]

سم الفار تاثیر ذاتی سمی خود را پیدا کند واز ان درد معده یا اسهال معدی یا اذیت مثانه یا سرخی چشم ظاهر شود درین وقت
این دوا را ترک کنند وبعد زوال شکایت مذکور باز بترتیب موصوف دوای مذکور را بنوشانند تا که مرض دفع شود واگر درد دست
و پا بسبب التهاب ریشه های اعصاب از ماده جذام اذیت عصبانی پیدا شود برای تقویت پل فاسفورس بعد غذا بنوشانند
واگر برآمدگی بر رخسار وابرو وسرخی زیاده بود تنکچر بلاڈونا بر آن طلا سازند وهم اوکسائیڈ آف زنک بر این ورم ضماد کنند
لیکن هرگاه این مرض تخفیف شده بعد انحطاط باز شدت کند واثار حدت وازدیاد حرارت و ورم وسرخی جلد ظاهر شوند
باز انچه علاج برای جذام مبتدی بیشتر نوشته شده آنرا باستعمال آورده بعد کسر حدت باز سم الفار ومرکبات آنرا بنوشانند
ودر قسم ثانی آن هرگاه ببینند که سختی در جلد زیاده پیدا میشود آنزمان عوض سم الفار یا لائکر آرسنک ایلیس ڈونوون سلوشن
همراه نقوع عشبه یا نقوع انتمول بنوشانند وروغن جگرماهی در هر دو قسم جذام اکثراً نافع ست چه در قسم اول تقویت عصب میکند
ودر قسم ثانی بهبر کل را رفع میکند واگر در قسم ثانی نوشانیدن ڈونوون سلوشن موافق مزاج مریض نیاید ایوڈائیڈ پٹاس محلول
بکدام نقوع دوای تلخ مثل نقوع قصب الزریره یا جنطیانا همراه روغن جگرماهی بنوشانند وهرگاه درد اعضا درین مرض
زیاده باشد ایوڈائیڈ پٹاس یا برومائیڈ پٹاس از پنج گرین تا ده گرین سه چهار بار در روز وشب بنوشانند تا انچه مواد فاسد
از عروق وریشه های اعضا ریخته بر متجذب شدن آن اعانت دهد وهرگاه سرخی یا غلظ و ورم جلد در هر دو قسم آن پیدا شود
آکسائیڈ آف زنک ملکڈرام همراه گلیسرین که یک اونس باشد حل کرده بر آن طلا سازند وهرگاه بعد زوال حمرت
وغلظ جلد صلابت در جلد باقی ماند برای رفع کردن آن قدری تنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند یا لائکر پٹاس از
قاف موئین بران بسی قلیل قلیل طلا سازند تا از ان زخم پیدا نشود وآبله ظاهر نگردد واین دوا در رفع کردن سختی بسیار مفید
لیکن باحتیاط تمام باستعمال آرند وهمچنین طلا کردن فولر سلوشن که لائکر آرسنک ست هم صلابت جلد مجذوم نافع ست
واگر درین حال که درد اعضا زیاده باشد حجامت بلی شرط بر محل فقار ظهر از عنق تا کمر باین نحو نهادن که یکی با دیگرے
متصل باشد بسیار مفید ست اجتماع خون را که در غلاف نخاع بود رفع میکند واین همه تدبیر جذام مبتدی است
اما هرگاه مرض مستحکم شود وجروح در جلد اناطل پیدا شوند ونوبت بسقوط سلامیات انگشتان رسد درین وقت
مدد دهند برانکه تا بزودی وبسهولت اناطل ساقط شوند وبرای این کار پولٹس از آرد وبه ملینه بندند وبرای دفع کردن
عفونت ازخمها ازغال آرد تخم کتان بالمناصفه بگیرند وازان ضماد درست کرده بر محل متعفن بندند یا در کلارائیڈ اف لائم
پارچه تر کرده بر زخم نهند همچنین پارچه در آب کاربولک ایسڈ ملوث تر کرده بر زخم نهند وبرای تصفیه واندمال زخم جذام
سفوف پوست بیخ مدار وآرد تخم کتان بالمناصفه گرفته در آب گرم سرشته بر پارچه آلوده بر زخم بندند وبعضی اطبای
کامل میگویند که سفوف پوست بیخ مدار درین مرض نافع ست مرهم آن بر زخمها نهادن هم مفید ست وخورانیدن
آنهم در هر دو قسم آن نافع ست وبهترین طریق استعمال آن اکثرا این ست که بگیرند سفوف پوست بیخ مدار چهار اونس

دو هشت تا ده گرین یا سم الفار پنجاه و پنج گرین و مرچ سیاه ۸ اونس پس اول سم الفار و مرچ سیاه را در کهرل انداخته
تا چهار روز خوب سحق کنند و پانی بیندازند بعده سفوف پوست بیخ مدار را با آن آمیخته از آب ساده سرشته بهشت صد
حب از آن درست سازند و یک تا یک حب از آن بعد غذاے روز و شب خورانند ایضاً اله سفوف پوست
بیخ مدار از نفتش گرین تا ده گرین یا کیلومل نیم گرین یا سفوف مرکب انتمنی یعنی انتمونیل پوڈر کمپونڈ که مشابه جیمس پوڈر
میباشد و بجای آن استعمال کرده میشود سه گرین ادویه را باهم آمیخته همراه آب ساده روزانه سه بار موافق این مقدار
بنوشانند ایضاً اله آنچه صلابت بر جلد میباشد بران لوشن بائی کلورائیڈ یا ئیڈراج ارم طلا سازند صفته بائی کلورائیڈ
چهار گرین ہائیڈرو کلارک ایسیڈ ده قطره در بست اونس آب ساده حل کرده هر جا که سختی در جلد باشد این دوا را بران
طلا سازند و خوب مالش نمایند ایضاً اله دوا یکه کبریت در آن حل کرده باشند مریض را در آن نشانند ایضاً اله روغن سنج
مکنگری ده ده قطره همراه آب ساده که یک اونس باشد آمیخته روزانه سه بار نوشانند و هم این روغن را بر جلد بدن
مالند فقط تمت

فصل پانزدهم در سفلس که آنرا آتشک گویند

و این اسم مرکب است از دو لفظ
گریک که اول آن سین بکسر سین و سکون نون بمعنی باهمی است و دوم آن فلو بکسر فا و ضم لام و سکون واو بمعنی محبت
و مراد از آن مرضی است که از محبت باهمی زن و مرد پیدا میشود اما اینکه چگونه پیدا میگردد پس بخوبی ثابت نشده جز اینکه
از زیادتی قذارت و غلاظت فرج و ذکر پیدا شده باشد و بعضی میگویند که درین مرض یک سیل خاص در خون و لحم پیدا میشود
که از آن مواد خاص پیدا میگردد و از آن این مرض متولد میشود و بعضی میگویند که تخم نباتی در لحم پیدا شده در خون داخل گردد و
از آن در تمام بدن عام میشود و احداث این مرض میکند و کسی میگوید که این مرض از قسم حمی خاص پیدا میشود که از آن
یک ماده خاص در خون پیدا میگردد و از آن در لحم و عظم و جلد و در سائر اعضا میرسد و از آن این مرض پیدا میشود
مثل اسمال پاکس یعنی جدری خورد و لهذا در لغت انگریزی این مرض را اهم پاکس مینامند چنانکه جدری صغیر را اسمال پاکس
میگویند بالجمله سبب فاعلی آن بخوبی ظاهر نشده لیکن این قدر معلوم میشود که زهر خاص است که چون به بدن میرسد از آن
علامات خاص پیدا میشوند که آنها از رسیدن زهر دیگر در خون حادث نمیشوند و آن اصلی و غیر اصلی میباشد چنانکه قدما
آنرا بچهره و بناره فارسی تعبیر میکردند و گاهی اطلاق یکی بر دیگری هم جائز داشتند اما تفرقه هم مینمایند بالجمله اصلی
سفلس آن است که مثل جدری بر تمام بدن پیدا شود و اگرچه زهر در هر دو قسم آن میباشد لیکن هر دو زهر بحسب
تاثیر خود جدا پیدا شوند چنانچه ڈاکٹر ریکورڈ صاحب بهادر در اثبات این امر که ماده مولد سفلس زهر است و بر دو قسم است و زهر
هر قسم تاثیر جدا گانه میدارد گفته اند که هرگاه مواد از زخم آتشک اصلی گرفته در جای اندرون جلد بدن رسانند چنانکه
ماده جدری را در جلد میرسانند از آنهم زخم مثل زخم آن ... پیدا شده در تمامه بدن عام میشود و هرگاه ماده از زخم آتشک
غیر اصلی گرفته در جلد بدن تلقیح سازند از آنهم زخم مثل زخم اصلی از آن ماده گرفته شده پیدا میشود و ... آنکه ... آن ...

متورم میشوند و ممکن است که در انتها پیپ پیدا گردد لیکن این زخم و فساد که از آن پیدا شده مختص در همین محل میماند عام نگردد و در همین اصلی و غیر اصلی آن هر دو از امراض ساریه و متعدیه میباشند که از زن بمرد و از مرد بزن میرسد و غیر اصلی آن مختص ابتدا و استمرار میباشد و عام نمیگردد و اول بیان غیر اصلی آن کرده میشود پس بدانکه از غیر اصلی آن زخم سه قسم پیدا میشود یکی سافت شنکر بفتح سین مهمله و سکون الف و فاء و تای مثناة فوقانی و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح کاف و سکون رای مهمله یعنی زخم ملائم آن نیست چرا که شنکر یعنی زخم آتشک است که از ان ماده خارج شده بذریعه رسیدن در بدن دیگر زخم پیدا کند و دوم فاجی دنیک شنکر بفتح فاء و سکون الف و فتح جیم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال مهمله هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون کاف یعنی آکال و خورنده عضو سوم سلفنگ شنکر بفتح سین مهمله و کسر لام و سکون فاء و کسر فای ثانی و سکون نون و سکون کاف فارسی یعنی که مرده کننده عضو باشد و این قسم غیر اصلی سفلس از صحبت و مقاربت مرد با زن هرگاه یکی ازین دو کس مبتلای مرض سفلس باشد پیدا میشود و اکثر زخم آن مختص باعضای تناسل مردان و زنان میباشد و در غیر این یافته نمیشود مگر از بی احتیاطی مثل اینکه کسی ماده زخم خود یا غیر خود را در اعضای دیگر مثل شفقه و غیره یا دیگر اعضا رسانیده زخم پیدا کند پس باین طور این قسم خاص از یکی بدیگری رسیده عام میگردد العلامات قسم اول آن سافت شنکر است حدوث آن در مردان باین نحو میشود که هرگاه مرد با کدام زن که مبتلای مرض سفلس باشد مقاربت میکند پس اگر در مقاربت میوکس ممبرین حشفه و ذکر شق شوند و بذریعه آن زهر مرض مذکور در جلد داخل شود بعد یک روز و اگر میوکس ممبرین ذکور شق نشود بعد سه چهار روز اول بر جلد ذکر حکه و خارش پیدا میشود و بعد آن بر دو سه مقام سرخی پیدا گردد و در ان سرخی غلظ آمده بثور خرد دیده میشوند و جلد آنجا غلیظ میگردد من بعد در میوکس ممبرین ذکر که بالا بثور است پیچ و خراش پیدا شده زخم حادث میشود من بعد این زخم روز بروز منبسط گردد تا اینکه بقدر دانگ کرسنه کلان وسیع گردد و زیاده از ان منبسط نمیشود لیکن این زخم عمیق میگردد من بعد سرخی آن زائل شده بجای آن رنگ رصاصی یا خاکستری در زخم دیده میشود و این زخم مدور میباشد و بر کناره آن میوکس ممبرین چنان محسوس میشود که گویا کسی آنرا از مقراض بریده است و از زیر ان لحم دیده میشود و بر گرد اطراف آن خط بسیار سرخ در استداره محیط میباشد و چون زخم تا این حد سرخ میرسد از انبساط و زیادتی باز ماند و چون از میوکس ممبرین زخم تا جلد رسد ریم رقیق از زخم پیدا شده جاری گردد و خاصه ریم این زخم آنست که هر جا بر جلد ذکر میرسد از ان مثل زخم اول زخم پیدا میشود تا اینکه گاهی در کسانیکه غلفه بر ذکر ایشان میماند نوبت بآن میرسد که غلفه شان بسبب ورم زخم لائق بازگشت و انعطاف باقی نماند و چون زخمها زیاده شوند از ان ورم زیاده در ذکر پیدا میگردد و این زخمها اول بر کنار حشفه که آنجا غده ها در میوکس ممبرین حشفه زیاده بوده و آنرا بهندی کنگنی گویند پیدا میشوند و گاهی محل زخم یعنی جائیکه غلفه متصل بر جلد ذکر در جانب تحت میباشد که آنرا بهندی سیون گویند میشود و گاهی بر انتشار تیزی اول می افتد گاه

بر سر قلفه و گاهی اندرون قلفه در کسانیکه ذکر ایشان غلفه دار بود پیدا میشود و چون در غلفه افتد بسبب آن حشفه هم زخم دار میشود و گاهی این زخم در مجری البول هم میباشد چنانکه ڈاکٹر ریکوٹ صاحب میگوید که گاهی تا هشت این زخمها از مجری البول بر آید لیکن چون تا این حد رسد مشابه بمرض سوزاک میگردد و درین وقت تفرقه میان این دو کرده میشود که در زخم آتشک مواد که همراه بول می آید رقیق و مخلوط با خون می آید و در سوزاک ریم محض با بول خارج میشود و هم در زخم آتشک چون مجری البول را از خارج ذکر مس عضو کرده ببینند در جای خاص غلظت و درد زیاده محسوس میشود و در سوزاک غلظت و درد در جای خاص زیاده نمیباشد بلکه اذیت در تمام مجری برابر عام میباشد اما هرگاه زخم آتشک و سوزاک در مجری البول هر دو جمع شوند درین وقت تفرقه دشوار میشود و در زنان این زخم اکثر بر محل فرج و شفتین و در پهلوی اندرونی فرج هم یافته میشود و بر دهن رحم هم میباشد لیکن در دهن بسیار قلیل می افتد و قسم ثانی آن فاجی ڈینک است یعنی خورنده لحم باین طور میشود که اول مثل قسم اول علامات در آن هم پیدا میشود بعد زخم عادت میگردد پس این زخم روز بروز عمیق میشود و گوشت را میخورد و اکثر بر ذکر زخم واحد ازین قسم پیدا میگردد و متعدد نباشند و هم این زخم مثل زخم قسم اول بمقدار دانه کرسنه رسیده متوقف نمیشود بلکه بهر قدر که زخم کرده باید آنرا میخورد و اکثر محل حشفه این زخم پیدا میشود خاصه بر جائیکه خط طولی در جلد ذکر زیر مجری البول دیده میشود و زخم مذکور حشفه را آهسته آهسته بتدریج میخورد تا اینکه حشفه ناقص میشود و اگر قریب مجری البول باشد تا مجری البول میرسد و از آن در مجری البول ثقبه پیدا میگردد و این قسم ثانی گاهی بعد قسم اول میشود و اکثر آنست که از اول شروع میگردد و اما قسم ثالث که مرده کننده گوشت صحیح است و آنرا اسلوف فینگ شنکر گویند این هم مثل قسم اول در ابتدا شروع میشود اما همراه آن ورم عظیم با درد شدید در ذکر پیدا میشود و حشفه کبیر المقدار و سخت و سرخ رنگ و با درد شدید میباشد و حمی هم درین ورم یار بود بالجمله این ورم فلغمونی است که از رسیدن ورم حار تا غشای غانه دار و از ریختن مواد در غشای مذکور پیدا میشود و چون ورم زیاده گردد در یک یا دو جا اندرون ورم بر جلد ذکر نقطه سیاه اول نمودار میشود و بعد آن سیاهی مذکور منبسط میگردد و بسبب آن گوشت ذکر میمیرد و متعفن و گنده میگردد تا اینکه گاهی حشفه بالتمام و هم گوشت بالای ذکر مرده و متعفن شده ساقط میشود و فقط اکثر زیر گاه ذکر لخته باقی میماند و کل طبقات جلد و لحم فاسد و بیحس گشته زائل میشوند لیکن اکثر آنست که این زخم و مردن گوشت در یکجا منحصر میشود و در هر طرف عام نمیگردد و چون این قسم بزنان عارض گردد در فرج و لحم اندرون فرج ورم و سختی چنان پیدا میشود که در ذکر و حشفه مردان میشود و گاهی تمام فرج و گوشت اندرون آن میمیرد و بسبب آن مریضه هلاک میشود و اگر این زن لائق صحت باشد در مرد و زن هر دو گرد زخم اول خط سرخ پیدا میشود و بعد آن آنچه لحم مرده است از لحم جلد زنده جدا ساقط میشود و آنچه که بسبب در زخم سابق بوده رفع میگردد و بعد آن در محل زخم گوشت صحیح که آنرا انگور جدید گویند پیدا میشود و مثل دیگر زخمهای جدید صحت قبول میکند و این قسم زخم اکثر در کسانی میشود که بر ذکر ایشان غلفه بود و بسبب آن هرگاه حشفه و غلفه هر دو متورم میشوند از نه منقلب شدن غلفه بخوبی تصفیه زخم ممکن نباشد ازین جهت زخم مذکور از ریختن مواد دائم

منقابل میپید امیشود والسبب سبب اصلی آن در اقسام ثلثه زهر واحد است لیکن اسباب معینه و معده مختلف اند مثلاً
آنسکه خون آن بخوبی صاف نباشد یا در خون آن ضعف وکمزوری بود مبتلا در قسم ثانی وثالث میشود العلاج علاج
آن به دو چیز کرده میشود از ادویه موضعیه که مبدل مزاج زخم باشند واز ادویه مشروبه که مصفی خون و دافع زهر گوبا
باصلاح اصل مزاج بوند. و اول ادویه موضعیه نوشته میشوند و مقصود از استعمال آنها اینست که تا السبب آن اینچه
سمیت که در زخم است دفع شود و زخم رهی با مذکور مثل دیگر زخمها که از زهر دات خالی اند گردد وخصوصیت مزاجی زخم مذکور را
معتدل شود و پس برای این کار باید که در قسم اول که ساف شنکرست اول دوای محرق لحم بر زخم نهند و چونکه ادویه مذکوره
کثیر اند لهذا آنچه از انها در ینجا از همه افضل اند نوشته میشود و آن اصل نائترک السید است وطریق استعمالش اینست که قلم
برنیمل سپید یا در اصل نائترک تر کرده بر زخمها نهند یا نائترک السید را در قلم زجاجی پر کرده سر قلم مذکور را بر زخمها نهند و بعده آن
آب سرد اسفنج را بزنند تا آنچه بر محل غیر زخمی رسیده باشد شسته از جلد جدا گردد و فائده استعمال این دوا آنست که چون بر زخم
نهاده میشود آنچه لحم که آنجا بود آنرا می میراند و هم آنچه زهر که بود آنهم می میرد و دفع میشود و هرگاه این لحم مرده دور کرده میشود از زیر
آن گوشت صحیح پیدا میشود و آن جزو دی صحت قبول میکند و هم اگر آلی اوذائدقاهر را باریک کرده بر زخم پاشند و بالا
آنها قدری یا قدری پنبه صاف نهاده اگر ذکر خالی از غلفه بود بر آن زیاده نهاده بربندند و اگر غلفه دار بود بعد پاشیدن
دوای مذکوره نهادن پنبه غلفه را بر حشفه کشیده و بندند و نیک پاشیدن سفوف کیلومل هم بر زخم قسم اول مبدل مزاج
زخم مذکور است و هم زهر را دور میکند و ایضا اگر در دوای بلاک واش پارچه تر کرده بر سر زخمها نهاده به پیچند مبدل مزاج
و دافع زهر است اما اگر ورم بر حشفه زیاده باشد پس در ینصورت نائترک السید را در ابتدا باستعمال نیارند بلکه عوض
آن گلارڈ لوشن یا افیون محلول در آب را بر محل ورم طلا سازند تا اجتماع خون دفع گردد پس بعد دفع شدن اجتماع خون
و ورم و باقی ماندن زخم محض نائترک السید را موافق هدایت اول باستعمال آرند و اگر ورم در غلفه چنان باشد که بسبب آن
انقلاب آن ناممکن بود در ین وقت غلفه را چاک کرده دهند تا بسهولت منقلب شود و اگر بر کناره سر غلفه زخم باشند
و بسبب آن انقلاب غلفه ناممکن بود زخم مذکور را اگر غلفه بسیار طویل باشد اند کارد ببرند تو باید دانست که آنچه زخم
جدید هم در ین وقت پیدا کرده میشود آنهم بعد چندی زخم آتشک میشود و در آن سمیت پیدا گردد لهذا باید که چون بعد زخم هم
بر طرف شود بر این زخم جدید هم اصل نائترک السید را موافق هدایت اول نهند تا طبیعت این زخم را هم مبدل سازد و
هرگاه زخم آتشک صاف شود در ین وقت سلفت آف کوپر یا نائترات سلفاس که هر یک دو گرین باشد جدا جدا در یک
اونس آب ساده حل کرده بر آن طلا سازند یا نائترات سلور پنج گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر زخم مذکور طلا سازند
تا بذریعه تقویت جلد بزودی مودی بصحت شود و گاهی درین زخم انگور زیاده پیدا میگردد حتی که بالای زخم برافراشته می آید
درین وقت اصل کاستک بکمال سبکی بر آن نهند یا توتیای مسحوق بر آن پاشند تا لحم زائد گداخته و سوخته زائل شود و به

قسم ثانی که آکل لحم است هم باید که مادام ورم در جلد و لحم زیاده باشد نائتریک اسید را قریب زخم نهاده بلکه کلارد لوشن
یا افیون محلول در آب را بر ورم طلا سازند و بعد زوال ورم بر کناره های زخم اصل نائتریک اسید اندرونی حلقه
سرخ که گرد زخم پیدا باشد طلا سازند تا عفونت زخم را دفع کند و بعد آن ادویه ملینه مثل تخم کتان مسحوق محلول در آب را
بران ضماد سازند تا بالای گوشت ردی از گوشت صالح جدا شود و روز بروز زیاده شدن زخم بند گردد پس اگر بعد
نهادن ضماد ملینات هم زخم صاف نشد نائتریک اسید بر تمام زخم طلا کرده باز ادویه ملینه بران ضماد سازند تا بخوبی زخم
صاف شود و بعد صاف شدن زخم موافق علاج عام جروح علاج زخم سازند و در قسم ثالث آن که مرده کننده لحم
است و آن اکثر در کسانیکه ذکر شان قلفه دار بود پیدا میشود پس هرگاه درین کس آثار این قسم یافته شوند فوراً غلفه را
چاک کرده دهند تا حشفه بکشاده و ظاهر شود چه درین تدبیر چند فواید اند اول اینکه چون خون ازین علاج از زخم خارج شود
بسبب آن اجتماع خون که در ذکر بوده کم میشود دوم اینکه زخم حشفه ظاهر میگردد و بسبب آن رسانیدن دوا تا زخم سهل
میشود سوم آنکه بسبب این علاج مردن گوشت ممنوع میگردد من بعد چون حشفه از غلفه بیرون آید نائتریک اسید بر زخم
طلا سازند تا ازین زخم هم عفونت آن دفع کند و از مردن لحم باز دارد و همچنین آنچه زخم جدید بذریعه جدید در غلفه پیدا کرده شده
بران هم نائتریک اسید طلا سازند تا این زخم بطبیعت و مزاج زخم آتشک بنماید و بعد آن ادویه ملینه دافع عفونت
بران ضماد سازند مثل اینکه تخم کتان مسحوق و زغال مسحوق بالمناصفه در آب گرم سرشته بر زخم نهند یا تخم کتان مسحوق
دو اونس با آب گرم خمیر غلیظ کرده سلوشن کلورائد آف لائم یا سلوشن کلورائد سوڈا نیم اونس بران چاک کرده بر پارچه آلوده
بر زخم نهند و هرگاه درد و اذیت در زخم و ورم زیاده باشد و سه گرین مسفوف افیون بر این پلتس پاشیده باشند
و ایضاً برای دفع کردن عفونت و جدا کردن گوشت مرده پیچ گذرسنه یا زرد ولایتی که خوشبو میباشد ساییده بر
پارچه آلوده بر زخم نهادن بسیار مفید است و چون گوشت مرده ساقط شود و زخم خوب صاف گردد آنزمان موافق
هدایت عام علاج زخم از ادویه مدمله جراحت نمایند و چونکه در قسم ثانی و ثالث این زخم اکثر شرائین قطع شده خون کثیر
ازان جاری میشود و خوف هلاکت ازان پیدا میگردد ولهذا هرگاه درین زخمها به بینند که خون زیاده می آید تنکچر اسٹیل بر زخم
طلا سازند و اگر ازینهم جریان خون بند نشود آهن گرم کرده بر زخم نهاده داغ کنند اما علاج این مرض از ادویه مشروبه
برای اصلاح و تبدیل مزاج پس بدانکه مزاج مریض اگر بر حد اعتدال باشد پس اکثر در علاج آن حاجت بسوی ادویه
مشروبه داخلی نمیشود و استعمال دوای موضعیه کافی گردد لیکن اگر اعضا طارد جمله اقسام آن باهرگاه حرارت مزاجی زیاده یافته
باشد مسهل از ادویه مسهله که از قسم نمک باشند مثل میگنیشیا سلفاس وغیره دهند بهتر بود و همچنین هرگاه به بینند که درد در
ذکر بمحل زخم و در کش ران معلوم میشود درین وقت مریض را امر فرمایند که ترک حرکت کرده سکون و آرام را اختیار
کنند و هم درین وقت او را مسهل نوشانند تا اذیت غده های الم فشک وغیره کم شود و در غذای مریض قسم اول آنچه

خفیفه ای سریع الهضم بود بخورانند مثل آش جو و کهچری و دال مونگ مقشر یا دال مونگ مقشر همراه برنج پخته یا نان گندم و بهترین
غذا شیر است که آنرا با نان و برنج پخته بخورانند و از اغذیه غلیظه و حاره اجتناب نمایند و آنچه در التهاب اول اجازه باشد از ان
اغذیه غیر دسومه چه مرغ کم خورانند و نوشانیدن سیماب و مرکبات آن هم درین قسم جائز نبود زیرا که زهر این مرض تا بحین
قسم مختص بمقام زخم میباشد در خون داخل نشده در بدن عام نگردد پس ضرورت دادن سیماب ساقط شد بلکه از نوشانیدن
سیماب درین جا مضرت پیدا میشود و آن مضرت اینست که صورت مفلس سکندری از نوشیدنش پیدا میشود و کدام نفع از آن
حاصل نگردد و در قسم ثانی مریض را بآرام دارند و چونکه درین قسم درد در مقام و کرب و بی لطفی طبیعت زیاده می ماند لهذا از
خورانیدن افیون درین درد هم کم میگردد و بی لطفی طبع هم دفع میشود و زخم صحیح میگردد و درین قسم هم از خورانیدن سیماب
مضرت میشود و هم درین قسم هرگاه ضعف زیاده شود اغذیه مقویه خورانند و وین شراب و ایمونیا کاربناس و بارک هرگونه که مناسب
دانند بنوشانند باقی آنچه در قسم اول نوشته شده بعمل آرند و در قسم ثالث آن که اکثر قوت و بدن را نقصان میرساند و مثل پائمیا
درین هم حرارت و حمی میباشد پس بهتر آنست که درین قسم هم مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس که همراه آن کنین یا ٹنکچر اسٹیل
بوده باشد و اگر سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فیری سلفاس را هم شریک کنند بهتر بود و بهترین مسهل اینست که بگیرند
میگنیشیا سلفاس نیم ڈرام و کنین سلفاس یک دو گرین و فیری سلفاس یک دو گرین و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ
از ده قطره تا پانزده قطره و همه را با آب ساده حل کرده روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و بعد دفع شدن
حمی اغذیه جیده خورانند و ایمونیا کاربناس و بارک و هر که شراب خوار بود آنرا وین شراب هم بار بار حسب مناسبت نوشانند
و ما دام که مرض منحط نشده یا ضعف مزاج باقی باشد نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه کدام دوای تلخ مثل
کنین یا بارک یا جنشین یا قصب الذریره بهر نحوی که مناسب دانند بنوشانند و همچنین روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و
ٹنکچر کلمبا و کنین نوشانند بالجمله علاج تندرستی و صحت افزای هرگونه نمایند و درین قسم هم نوشانیدن سیماب
جائز نبود زیرا که موت عضو از ان زیاده پیدا میشود و هم درین قسم لحم بسیار ضعیف میباشد و نوشانیدن افیون
درین قسم بسیار مفید میباشد که اذیت بدن کم میکند و هم خواب می آرد تنبیه اول در ورم مغابن که آنرا بلغت لاطینی
بیوبو بکسر بای موحده و ضم بای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم بای موحده و سکون واو گویند و اگرچه این ورم باسباب
گونه گون ممکن الوقوع است لیکن آنچه از ان بسبب آتشک میشود آن اکثر در اربیه حادث میشود و آنرا بهندی بد نامند و
ممکن است که این ورم در هر جائی که لحم رخو در بدن میباشد مثل ابط و زیر ذقن و اربیه حادث شود لیکن آنچه از ان بسبب
آتشک میشود اکثر در اربیه یافته میشود و آنچه از آتشک پیدا میشود و اینجا مقصود از ذکر بیان همان است چه او هم تتمه
آتشک است پس آن از جذب شدن زهر آتشک از مجاری آب برنده و رنده های موسوم به لمفیٹک حادث میشود
زیرا که مجاری مذکوره چنانکه در همه اعضا هستند همچنین در ذکر هم میباشند پس هرگاه زخم آتشک بر ذکر خاصةً بالای حشفه پیدا شود

پس اول زهر آن ورید مجاری که در ذکر آنها می آید و از انها در غده های لمفیتک اربیه که از اندرون آنها مجاری آب
بر غده مذکوره داخل شده بدیگر اعضا میرسد و در غده های مذکوره داخل شده آنجا فساد پیدا میکند و بسبب
آن ورم مذکور حادث میشود و دلیل بر اینکه این ورم خاص از زهر آتشک پیدا میشود آنست که آنچه ریم درین ورم
پیدا میشود هر گاه آنرا گرفته بر کدام عضو صحیح رسانند از انهم زخم آتشک پیدا میشود و چونکه اکثر زخم آتشک بر ذکر پیدا شد
لهذا اکثر این ورم خاص بمحل اربیه پیدا میشود و هر گاه زخم آتشک بسبب خدمت مریض در دست یا انگشت
ڈاکٹر یا دایه باشد از ان ورم مذکور در بغل حادث میشود و اگر کسی بذریعه تقبیل زنان فواحش که مبتلا بمرض آتشک بوده یا
زخم آتشک در دهن یا بالای لب خود پیدا کرده باشد در آنکس این ورم زیر ذقن آن حادث میشود و گاهی درین
اعضا ورم بسبب همدردی و مشارکت یعنی سمپتهیٹک از اذیت اعضای دیگر هم میشود چنانکه گاهی از اذیت و ورم ذکر که
بسبب سوزاک یا از ورم قلفه باشد میشود و گاهی از اذیت و ورم رجل و گاهی در حالت ضعف و کمزوری و گاهی
در حال ابتلا بمرض خنازیر هم میشود اما فرق میان آنها باین نحو توان کرد که چون باسباب دیگر این ورم پیدا میشود ریم آنرا بر بدن
صحیح رسانند از ان زخم آتشک پیدا نمیشود چنانکه از ریم ورمیکه بسبب آتشک میشود زخم آتشک حادث میشود و این ورم
که خاص بسبب آتشک میشود اکثر در هفته ثانیه یا ثالثه از ابتدای ظهور مرض آتشک پیدا میشود و گاهی در ان تقدم و تأخر
هم میشود مثل آنکه گاهی بعد دو سه روز از ابتدای شروع آتشک و گاهی بعد صحیح شدن زخم آن میشود و العلامات اول
در اربیه بعد شروع شدن آتشک صلابت و ورم و درد پیدا میشود که از ان مریض وقت حرکت و قیام متاذی میگردد
لیکن وقت خسپیدن و قیام کردن در مقدار ورم فرق مشاهد میشود چنانکه در نزول الامعا وقت خسپیدن مقدار
اربیه صغیر و وقت قیام باز کبیر میگردد و چون این ورم متزاید میشود ازدیاد حرارت و حمی هم لاحق میشود و اکثر این
ورم در غده های مذکوره میماند و گاهی تا غشای خانه دار که بر دور این غده هاست هم میرسد و درین وقت تپ شدید
و صداع عظیم پیدا میشوند و گاهی وقت شدت خود این ورم چنان شدت میکند که از ان موت عضو و غانغرایا یعنی
گینگرین پیدا میشود و گاهی این ورم مرده کننده لحم تا شریان عظیم که در فخذین رفته و درین رفتار از اندرون اربیه
هم در گرده و آنرا بلغت انگریزی فیمرال آرٹری گویند هم میرسد و همچنین تا ورید کبیر که همراه شریان مذکور است
میرسد و بسبب آن شریان و ورید مذکور قطع میشوند و از انها چندان خون کثیر جاری میشود که فوراً مریض هلاک میگردد
و گاهی این ورم در غده های لمفیتک که در دیوار شکم اند هم میرسد از فساد آنها ورم غشای اندرون شکم یعنی پاریٹونیم
پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم [illegible] است که زخم آتشک
[illegible] گاهی در [illegible] زخم آتشک [illegible] ذکر و طول
آن پیدا شده حادث میشود و اگر از اسباب دیگر این ورم پیدا شده باشد [illegible] زائل میگردد لیکن هر گاه بسبب

آتشک حادث شود پس اکثر چه آنست که دران ریم پیدا میشود و منفجر میگردد و گاهی دریکجا وگاهی در مواضع متعدده
این ورم انفجار واقع میشود و درجائیکه در جلد بالای ورم ارجهت رقت زیاده دیده شود و رنگ آن سرخ مائل به سیاهی
زیاده بود همانجا انفجار در ان واقع میشود و هر جا که بعد انفجار از زیر جلد لحم نمایان میشود رنگ آن همان پیدا شد که در زخم
ذکر کرده از آتشک پیدا شده میباشد العلاج اول مریض را بارام تمام بر پلنگ دارند و از حرکت منع کنند و برای تقلیل ورم
زلو بر محل ورم حسب مناسب چسپانند و بعد جدا شدن لو بر زخم آنها کلوڈین طلا ساخته یا پارچه صغیر اسفنج آلوده بآنجا بر زخم
زلو چسپانند و بعد بند شدن خون پارچه صاف در گلار لوشن تر کرده بر ورم نهند پس اگر از غیر زهر آتشک این ورم
بوده باشد ازین تدبیر زائل میشود و اگر از زهر آتشک بود دران در ورم و درد خفت حاصل میشود مگر بعد چندی بینند اگر
سبب پیدا شدن ریم باشد فورا تخم کتان مسحوق معجون با کرم بر پارچه آلوده بگرم بر محل ورم چسپانند و چون دانسته
شود که ریم پیدا شده از نشتر ورم مذکور را کشاده ریم بیرون آرند که ازین تدبیر بسرعت زخم مندمل میشود و انتظار خود منفجر
شدن آن نکنند و الا مرض مزمن خواهد شد و زخم در مدتهای طویله مندمل خواهد شد پس اگر بعد نشتر زنی به بینند که لحم اندرون
زخم موافق رنگ زخم آتشک رنگ میدارد و درین وقت نائترک ایسڈ بران طلا کرده بالای آن پولٹس جای بالفعل بندند تا
بزودی گوشت ردی لحم صالح جلد شده فساد رفع گردد و اگر حاجت طلا کردن کاسٹک پتاس آید شود درین وقت اسیار قلیل از دوای
مذکور بران طلا سازند و بالای ان پولٹس جای بندند و قید تقلیل بنابر آنست که اگر این دوا زیاده نهاده شود از ان زخم عمیق شده شریان عظیم موسوم
بیفمرال از ان منقطع شده خون کثیر از ان جاری خواهد شد و اگر از استعمال این دو دوا دشکار خائف باشد عوض آن بلاک وش طلا کنند یا
سلفوریک ایسڈ لوشن ایسڈ بران پاشند و گاهی بعد نشتر زنی جلد بالای زخم بسبب کمزوری و پوسیدگی خود مانع از التحام زخم
میشود زیرا که دران خون جدید نمی آید درین وقت اصل کاسٹک نقره بران بگردانند تا جلد مذکور زرد و دنشده بمیرد و جدا
شود و جلد جدید پیدا شود و زخم بزودی مندمل گردد و گاهی بعد حصول صحت سختی درانجا باقی بماند درین وقت بران
ٹنکچر ایوڈین طلا کنند یا پلاسٹر یا سیڈر ارج ارمم که بر چرم سایری آلوده میشود بران ضماد سازند که ازینها صلابت برود
بر طرف میگردد و الا بتدریج این صلابت خود دفع میشود مگر بعد برای تقویت بدن اغذیه چیده خورانند و ادویه
مقویه مثل روغن جگر ماهی بنوشانند تذنیب ثانی در سعه آتشکی یعنی سفلسی بدانکه گاهی بعد خشک شدن زخم قسم اول
از آتشک غیر اصلی در محل زخم سعه پیدا میشود و آن لین و اکثر بر شکل و صورت استابری که میوه مشهور است
وگاهی موافق مقدار آن زخم پیدا شود و مراد از بودن آن بر صورت استابری آنست که طول و عرض آن زخم موافق آن بود
و در خارج زخم [illegible] مذکور ارتفاع و انخفاض مثل ظاهر جلد استابری پیدا شود وگاهی بر صورت شکل گوبهی بود یعنی آن اصل
آلت رقیق و سر آن غلیظ و یا خشونت ظاهر که مشابهت الارتفاع و الانخفاض نیز پیدا شده گاهی اصل این سعه رقیق و
از بالای عریض پیدا شود و حقیقت سعه مذکوره آنست که دران سوکی بسیار نو تشامی خانه دار دقیق که دران [illegible]

شهرها بسیار بوده پیدا شوند و بسبب آنها درین خون کثیر میباشد فی الواقع این سه انکور زخم اول است که زیاده شده از
جای خود بر آمده و اختلاف ارتفاع و انخفاض آن بسبب اختلاف پا پل ریهای پایه میگوشت پیدا میباشد و این سه
اگرچه بر زخم آتشک هر جا که باشند پیدا میشوند لیکن اکثر بالای حشفه و اندرون قرحه دیده میشوند و گاهی در شعوان قتهان
کبیر المقدار بود که مانع از ایلاج ذکر میگردد و همچنین در رجال گاهی چنان مقدار آن عظیم میگردد خصوصاً وقتیکه غلفه طویل
بود که بسبب آن غلفه بر حشفه تنگ گشته از انقلاب ممنوع میگردد و چون اندکی غلفه را منقلب ساخته ببینند بر حشفه این
سه دیده میشود العلاج هر گاه بیخ سه مذکوره دقیق باشد از مقراض آنرا ببرند و از اصل کاستک یا نقره آنرا داغ
کرده دهند تا خون هم بند شود و باز نمود هم نکند و هر گاه بیخ آن عریض باشد بیخ آنرا از خیله ریشمی مضبوط بقوت به بندند
و چون قطع شده خود ساقط شود و بعد سقوط آن خون جاری گردد بران اصل کاستک نهند و اگر از انهم خون بند نشود
تنکچر اسٹیل بران طلا سازند تا خون بند شود و هر گاه سه مذکور زیاده از جلد مرتفع نباشد بلکه چسپیده از جلد و منبسط
بران بود که بسبب آن بستن اصل آن ممکن نباشد درین وقت اصل نائٹرک ایسڈ بران طلا سازند و بعد آن اب سرد بران بریزند
تا آنچه دوای مذکور بر جلد صحیح رسیده باشد همراه آب از جلد جدا شود و نکاتی بجلد صحیح نرساند ایضاً الاول گرد سه مذکور بر جای صحیح
کدام شحم طلا سازند تا اثر دوای حاد بجلد صحیح نرسد من بعد سر قلم کاستک پتاس کمال سبکی و چابکی بر سه مذکور آهسته آهسته
بگردانند که ازان بزودی سه مذکور گداخته و سوخته میشود و بعد و دقیقه هر گاه معلوم شود که سه مذکور بالتمام گداخته و سوخته شد آنزمان آب سرد بران
ریزند تا که آنچه گداخته همراه آب از جلد جدا شده ساقط گردد پس بعد آن اگر خون جاری شود تنکچر اسٹیل بران طلا
سازند ایضاً الدکتر فیری پرنائٹراس بر سه مذکور طلا سازند که آنهم کار نائٹرک ایسڈ میدهد و چونکه دران حدت نیست
این جهت خون راهم بند میکند فقط حسن اما قسم اصلی سفلس آنست که زهر آن بعد داخل شدن در خون یا در لحم
بدن از زن فاحشه مریضه یا از مرد مریض ممکن است که در جمیع اعضا یا در جمله اجزای اعضای بدن برسد و عام گردد و
زهر مذکور بعد رسیدن در خون یا در آب یا ماده خاص متشابه جرثوم ناقص یا چیزی بر گل پیدا میکند یا طریق که هر گاه
اول در جای از بدن این زهر میرسد آنجا حرکت پیدا کرده از خون غذای خود گرفته مقدار خود را زیاده میکند که ازان
سیلهای کثیره ماده مذکور پیدا میشوند و چون این سیلها در عضوی یا در اعضای کثیره میرسند از رسیدن آنها سختی
در اعضای مذکوره جائیکه ماده رسیده پیدا میشود و لیکن صلابت اکثر آنجا زخم هم پیدا میشود پس فی الحقیقت سفلس
و آتشک نام زهر خاص است که هر گاه در بدن میرسد جائیکه رسیده آنجا حرکت پیدا کرده غذای خود را از خون
گرفته مقدار خود را زیاده میکند و چون مقدارش زیاده شود یعنی سیلهای کثیره متولد شدند پس این سیلها
در خون آمیخته بذریعه دوران خون در جمله اعضا میرسند و در هر عضو که میرسند آنجا هم حرکت مذکور پیدا کرده مقدار
خود را زیاده میکنند لیکن جائیکه اول این زهر در جلد بدن رسیده و در لحم حرکت پیدا کرده مقدار خود را زیاده ساخته

ورم وزخم پیدا کنند قائم از اینکه پیدا کرده باشد یا بسبب یا بسبب زهر عضو که اول رسیده فساد پیدا کند ومختص بان عضو باشد یعنی هنوز عام نشده باشد آنرا آتشک سفلس یعنی سفاسس عضو خاص یا پرمیری سفاسس بکسر بای موحده فارسی ورای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی یعنی سفلس ابتدائی یا مبتدی میگویند وهرگاه این زخم وفساد اول زهر مذکور از آنجا بذریعه دوران خون در بدن رسیده فساد وخرابی وورم وزخم در اعضای دیگر پیدا کند آنرا سکاندری چونشتل سفاسس یعنی سفاسس عامی نامند و باید دانست که اختلاف این تسمیه برای تعلیم است والا فی الحقیقت سفاسس خاص وعام واحد اند بحسب حقیقت دران فرقی نیست چه حقیقت هر دو زهر خاص مذکور ست اما قسم اول آن پس بدانکه آن دفعة ظاهر نمیشود بلکه چون زهر آن در بدن صحیح الصحة در رسد تا مدت خاص اثر آن مخفی میماند وبعد آن ظاهر میشود ودرین مدت خاص او خود را اگرفتن غذای خویش قوی وکثیر میسازد واین مدت خاص را در لغت انگریزی انکیوبیشن پیریڈ یعنی مدتیکه دران ماکیان بیضه داده وزیر شکم خود نهاده از آن بچه بیرون آرد می نامند ومقدار آن مختلف ست اکثر مقدار این مدت بست وپنج روز است از روز اول مقاربت مرد با زن وگاهی ازین اسرع هم بود یعنی ده روز وگاهی از آن ابطا بود وآن مدت چهل وپنج روز ست پس بعد انقضای مدت مذکور ظهور اثر زهر سفاسس اصلی میشود وقبل آن نمی باشد اما درین مدت چه میشود پس بدانکه یکی از سه امر درین مدت میشود یکی آنکه بعد مقاربت زخم خفیف مثل سحج وخدش بر جلد ذکر نمودار میگردد پس اگر کدام رطوبت جاده دیگر یا زهر سفاسس از فرج در جلد ذکر داخل نشود در یک دو روز این زخم خفیف خشک میگردد وازان مریض میداند که کدام مرض با او نرسیده لیکن بعد منقضی شدن مدت مذکوره جائیکه زخم خفیف پیشتر حادث شده وخشک شده بود آنجا قدری صلابت وتغیر لون جلد حادث میشود که از دیدن آن مریض خائف میشود ودوم آنکه آنچه از مقاربت زخم خفیف مثل سحج وخدش پیدا میشود دران قدریکه ورم وسرخی حادث شود وبعد آن قدری ریم دران افتد وخارج شده در سه چهار روز خشک گردد وبعد گذشتن مدت معهوده بجای زخم سختی پیدا میشود وزخم میگردد وسوم آنکه اول بعد مقاربت زخم خفیف در جلد ذکر یا فرج پیدا شود وهمراه آن سافت شنکر یعنی زخم لین سفاسس غیر اصلی هم پیدا میشود واین زخم غیر اصلی خواه درین مدت معهوده به شود یا باقی ماند اما بعد گذشتن مدت معهوده دران جا سختی پیدا میشود واین قسمی ست که زن با مرد مبتلا بهر دو مرض یعنی سافت شنکر وسفلس اصلی بوده باشد لیکن این قسم تغیر بسیار قلیل دیده میشود وگاهی این سافت شنکر چندان میماند که مدت مساوی منقضی شده سختی هم دران پیدا میشود وانیکه این زخم سفلس غیر اصلی خود اصلی میشود وبینندگان جاهل ازین وقت میدانند که از سافت شنکر سفلس اصلی پیدا شده وهر دو را زهر واحد میخوانند لیکن سبب آن نیست که چون سفلس اصلی قبل مدت معلومه حرکت نمیکند ازین جهت تا بقای زمان مدت معهوده سافت شنکر بحال خود لین مانده وچون بعد انقضای مدت معلومه سفلس اصلی حرکت کرد وازان سختی پیدا شد بسبب آن در سافت شنکر هم صلابت ظاهر گشت ودر بدن هم اثر زهر پیدا شد بالجمله بعد منقضی شدن [illegible]

تشخیص سفلس اصلی از غیر اصلی

در سفلس اصلی در جائیکه در جلد تنج پیدا شده بود اول قدری ارتفاع و غلظ و صلابت حادث میشود و بعد آن گاهی در جلد چنان خشکی پیدا میگردد که مثل چرم یابس میشود و در سفید پوستان رنگ آن مثل رنگ مس و در سیاه پوستان لون جلد آنجا مائل بسیاهی میگردد و در ان حکه و خارش میشود و از خاریدن پوست از جلد آنجا ساقط میگردد و گاهی آب رقیق از ان سختی جاری میشود و گاهی دران زخم هم حادث میشود لیکن خاصه سفلس اصلی اینست که هر آنجا هم آن از سختی خالی نمیباشد بخلاف سفلس غیر اصلی که دران سختی نمیباشد پس صلابت و سختی موضع را از علامات فارقه درمیان سفلس اصلی و غیر اصلی توان دانست اما زخم آتشک اصلی پس بدانکه اکثر بالای سختی مذکور زخم بطور تنج یا خدش می افتد و از ان قدری آب بر می آید دیگر اینکه با آن اذیت رسانیده میشود که بسبب آن اجتماع خون شود که درین وقت البته بلغم هم پیدا میشود و عمیق هم میگردد و سختی هم در ان پاره از اذیت پیدا میشود و این زخم مسلم آتشک اکثر دیده میشود و گاهی بعد پیدا شدن صلابت در جلد و لحم زخم باین صفات حادث میشود که در شکل مدور و اندکی در وسط خود فرو رفته و کناره های آن صلب و قدری مرتفع و از گون بسوی غلظت دیده و بر آن خط سرخ مع بطاطراف آن می باشد و در وسط آن رنگ خاکستری دیده میشود و از ان قدری آب جاری میماند یا همیشه خشک میماند لیکن مده دران پیدا میشود مگر وقتیکه زخم را اذیت رسانند چه درین وقت البته از اجتماع خون ریم هم پیدا میگردد بالجمله هرگاه زخم باین صفات در آتشک پیدا شود آنرا علامت سفلس قوی و ردی و شدید باید دانست و این را بزبان انگلش هنتیرین شنکر باسم صاحب ڈاکٹر که علاجش خود اندمی نامند و ازین زخم همیشه سخت علامات و اعراض بطور کانستی چوشنل پیدا میشوند و با فعال طبیعیه بدن ازان نقصان کثیر میرسد و بعد ان سکندری سفلس شدید و ردی پیدا میشود و درین زخم از اول سختی زیاده میباشد بخلاف زخمهای دیگر سفلس اصلی بالجمله بحساب زیادتی و کمی صلابت جلد و لحم حکم بشدت و خفت این مرض توان کرد یعنی هرگاه سختی در جلد و لحم زیاده باشد بدانند که مرض شدید و قوی ست و هرگاه سختی کم بود مرض را خفیف و سهل الزوال تصور کنند و ایضاً بدانکه انچه سختی و صلابت که در لوکل سفلس یافته میشود آن گاهی منبسط بر جلد میباشد که بسبب آن جلد غلیظ و صلب مثل چرم یابس محسوس میشود و گاهی صلابت مذکور بطور نیم دانه گرسنه زیر جلد محسوس میشود و گاهی بقدر دانه اخروت صلابت مذکوره زیر جلد محسوس میگردد و بهر صورت این صلابت اکثر تا دو سه ماه باقی مانده زائل میشود و هرگاه مرض خفیف بود گاهی در دو سه هفته زائل میشود خصوصاً هرگاه علاج صحیح کرده شود بالجمله این صلابت لوکل سفلس همیشه تا مدت العمر باقی نمیماند و هم سوای مواضع ذکر و فرج این صلابت در سفلس اصلی در غده های اربیه هم یافته میشود لیکن درین قسم این سختی قلیل و خفیف میباشد مثل ورم مغابن سفلس غیر اصلی شدید و حاد نبود دیگر اینکه زیاده مریض راه رود و بالا اذیت رسد و درین وقت البته درین سختی هم ورم حار پیدا میشود و ریم هم دران می افتد لیکن هرگاه درین صلابت ریم پیدا شده

فرق زخم آتشک اصلی و غیر اصلی

خارج گردد و آنچه ریم و دمل و غدده های اربیه اگر در سفلس اصلی پیدا میشود هرگاه بر جلد بدن صحیح منازل آن زخم پیدا نمیشود چنانکه
از ریم و دمل و غدده های ... که در سفلس غیر اصلی پیدا میشود و زخم حاجت میگردد و ایضاً در سفلس اصلی صلابت
سوای غدده های اربیه در غدده های ابط و در غدده های پس گردن هم پیدا میشود و به مدت دراز این صلابتها
هم زائل نمیشوند و از ... صاحب ... فرق در زخم اصلی و غیر اصلی بخوبی ثابت خواهد شد چه در غیر اصلی نسبت
کم ریم بکثرت پیدا میشود و در سفلس اصلی ریم پیدا شدن ریم لازم نیست زیرا که در آن گفته شود که گاهی بعد صلابت فقط لکه
و غبار ... پیدا شده ... میگردد و گاهی فقط آب رقیق جاری میشود و گاهی زخم پیدا میگردد و در زخم آنهم باریکی
بود یا قدری آب جاری میشود لیکن ... بسیار شد مگر وقت رسانیدن اذیت همچنین زخم غیر اصلی همیشه لیکن میباشد
و در سفلس اصلی صلابت ... زخم پیدا میشود زیاده پیدا میشود و ایضاً آنچه ورم مغابن که در غیر اصلی میشود قوی
و شدید میباشد اکثر در آن ریم پیدا میگردد و آنچه ورم مغابن که در سفلس اصلی حادث میشود خفیف و قلیل بود و
ریم هم در آن کمتر می افتد مگر از زیاده راه رفتن و اذیت رسانیدن و ایضاً اندریم دمل و ورم مغابن که در غیر اصلی بر
می آید هرگاه آنرا ... آنهم مثل ... بمقام میباشد عام در بدن نمیشود و از نهادن
ریم که در ورم مغابن سفلس اصلی پیدا میگردد در بدن ... زخم حادث میشود و ایضاً ورم مغابن سفلس غیر اصلی
درد شدید و زاید میباشد و در ورم مغابن سفلس اصلی کم بود مگر اینکه ورم زیاده شود پس درین وقت در آنهم درد
زیاده خواهد شد و ایضاً ورم مغابن در سفلس غیر اصلی اکثر در یکجانب اربیه میشود خصوصاً در جائیکه زخم بر ذکر یا فرج
در میان جانب باشد و در سفلس اصلی ورم مغابن و صلابت در هر دو جانب اربیه عام پیدا میشود العلاج درین
قسم سفلس از نهادن ادویه موضعیه بر محل مرض چنان نفع ظاهر نمیشود چنانکه در سفلس غیر اصلی میشود زیرا که
اینجا سختی وقتی ظاهر میشود که اثر زهر آن در خون عام گردد پس درین وقت از نهادن کاستک نقره درین قسم
چگونه منفعت زیاد باز خواهد ماند بلکه از ادویه مشهوره فائده درین قسم حاصل میشود چه آنها در خون داخل شده موثر
میشوند لیکن این قدر ضرورست که محل ظهور صلابت را از شستن با آب گرم خوب صاف دارند و آنچه اذیت جلد را
کم میکند مثل افیون محلول با آب یا لید لوشن یعنی لوشن یا پلپنای ایسیتیش که در آن سرکه قلیل باشد یا بلانک وش
که آن از کیلومل و آب ساخته میشود یا مرهم افیون یا مرهم پلپنای ایسیتیش بر آن طلا او ضماد با استعمال آرند
و عمده ادویه مشهوره نافعه این مرض سیماب ست و در میان کاملین در استعمال آن اختلاف ست چنانچه
بعضی نوشانیدنش را مضر و اکثر نافع میدانند وحق آنست که هرگاه آنرا با کمزوری خون و اعضا چنانکه در
حالت خنازیری میباشد خورانیده شود ضرر میرساند و لهذا کسی که آنرا در سافت شنکر خورانیده و بعد آن آثار
سکندری سفلس در بدن یافت آنرا مضر دانست و الا در سفلس اصلی مفید میشود پس ضرورست که محل استعمال

سیماب را خوب فهمیده بنوشانند اما اینکه تا کجا بنوشانند پس بعضی میگویند که چندان خورانند تا جوشش دهن پیدا گردد لیکن
این ضرور نیست بلکه هرگاه بعد خورانیدنش صلابت سفلس زائل شود ترک کنانند اما دفعةً خورانیدن سیماب را ترک نکنند
بلکه بتدریج آهسته آهسته مقدار آنرا کم کرده ترک کنند که ازین طریق سکندری سفلس کم پیدا میشود و همچنین
هنتیرین نیز تسکین گرهیم بدون نوشانیدن سیماب گاهی به میشود ولیکن خورانیدنش اینجا هم تا زوال زخم ضرور نیست بلکه هرگاه
خصوصیت زخم سفلس اصلی که آن صلابت زخم و بودن آن برنگ خاکستری و خشک بودن زخم است دفع شود
و مثل سایر قرحه ها گردد یعنی ملائم شود و سرخ رنگ گردد و ریم دران مثل زخمهای دیگر پیدا شود و ازان امید پیدا
شدن انگور حاصل شود آنزمان آنرا ترک کنانند اما اینکه کدام قسم از مرکبات سیماب خورانند و چگونه سیماب را
در بدن رسانند پس اولاً بدانکه سیماب بچهار طریق در بدن رسانیده میشود اول بطریق خورانیدن دوم بطور مالیدن
بالای جلد بدن سوم بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی اندرون جلد بدن رسانیدن چهارم دخان سیماب یا کیلومل را به بدن
رسانیدن از اندرون چادر بعد پوشانیدن چادر مذکور از گردن تا زمین و نشانیدن مریض برکرسی برهنه کرده و
نهادن مجمر زیر کرسی علیل لیکن ازین طرق اربعه در پهری سفلس سیماب به دو طریق استعمال کرده میشود یعنی بطور
خورانیدن و بر جلد مالیدن فتفکر بالجمله به آنکه هرگاه پهری سفلس خفیف بود یعنی بسیار قوی نباشد یا مرض
زیاده قوی نباشد مطلب این بود که تاثیر سیماب در بدن نه زیاده و نه کم شود بلکه بحد اعتدال باشد درین وقت
هائیڈرارج ارم اوڈائیڈ یعنی سبز رنگ ایک گرین یا نیم گرین گرفته همراه مغز نان ڈبل یا اکسٹرکٹ ٹراکسیکم یا
اکسٹرکٹ هائی سائمس سرشته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند و هرگاه در بدن
و مزاج علیل حرارت زیاده باشد و یا زخم سفلس اصلی و ورم زیاده و جلد بدن خشک باشد درین وقت
پل هائیڈرارج سپ کلورائڈ کمپونڈ یعنی پلم آرس پل انچی حب سیماب ساخته پلم آرس مصاحب از سه گرین تا پنج گرین
گرفته حب بسته روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و هرگاه سختی و صلابت در سفلس زیاده باشد
و سقوط آن بود که تاثیر سیماب و سفلس قوی اندرون بدن بزودی ظاهر شود و مریض هم قوی باشد
پل هائیڈرارج یعنی بلوپل پنج پنج گرین صبح و شام بنوشانند پس اگر بعد استعمال این هر سه قسم سیماب اسهال
عارض شود و بسبب آن تاثیر سیماب در خون و بدن کم شود قدری افیون همراه این مرکبات سیمابیه شریک کرده
بخورانند تا اسهال دفع شود و سیماب در خون باقی مانده تاثیر خود در بدن نماید یعنی ماده سفلس را صغیر ساخته
لاشی گرداند و گاهی دیده میشود که مرکبات سیمابیه از خورانیدن در معده نمی مانند یعنی معده آنرا قبول
نمیکند و ازین جهت ازان اسهال پیدا میشود پس هرگاه چنین حالت مشاهده شود درین وقت باید که
انگوئنٹم هائیڈرارج فورٹے یعنی مرهم سیماب قوی یک گرام صبح و شام تا ده ده منٹ بر جلد بدن خصوصاً جاییکه

غده ها در لحم زیاده باشند مثل کنج ران و زیر بغل بمالند تا بذریعه کوهم بغده مذکوره در خون داخل شده تاثیر خود نماید ایضا در وقت طریق استعمال مرهم مذکور اینست که مرهم هائیدراج قوی مذکور را بر پارچه آلوده در بهر دو بغل بر جلد چسپانند و صبح و شام پارچه را تبدیل سازند لیکن گاهی از ین تدبیر جوشش دهن بزودی پیدا میشود و چونکه از ین تدبیر سیماب در غده ها داخل شده مجتمع و مخزون میماند و از انجا بتدریج در خون می آید از ین جهت بعد ظهور جوشش دهان هم بر آوردن سیماب از غده ها ممکن نمیشود و چونکه آن بتدریج از غده ها در خون می آید لهذا بعد پیدا شدن جوشش دهن هم مدد سیماب برخون میرسد و از ان جوشش دهن زیاده از مقصود میشود و از ین سبب استعمال مرهم مذکور بطور بالیدن بر کنج ران و زیر بغل نسبت استعمال آن بطریق ضماد بر پارچه آلوده در بغل بهتر است و ایضا باید دانست که اگر بعد استعمال مرکبات سیمابیه صلابت سفلس زائل نشود و زخم سفلس موافق زخمهای دیگر که از حرارت خالی اند نگردد درین وقت مرکبات سیمابیه آنقدر بنوشانند که تا قدری آثار جوشش دهن پیدا شوند و آن سرخی مپوکس ممبرن دهن و غلیظ و ملائم شدن انست و هم قدری کثرت بزاق و نتن هوای دهن ست پس هرگاه این آثار ظاهر شوند خورانیدن سیماب را کم کنند و چندان مقدارش کم کرده بخورانند که از ان جوشش دهن زیاده نشود و این مقدار قلیل را چندان بخورانند که صلابت سفلس اصلی زائل شود و اگر درین اثنا یقین حاصل شود باینکه از استعمال مرکبات سیمابیه اکنون جوشش دهن قوی و کثیر پیدا خواهد شد درین وقت دو سه روز استعمال آنرا ترک کرده باز تا زوال صلابت خورانند لیکن مقصود که از ان قدری جوشش دهن باقی ماند زیرا که از جوشش دهن قلیل هم درین علت فائده کثیر حاصل میشود اما زیاده پیدا کردن جوشش دهان چنانکه جهال میکنند پس از ان نقصان عظیم حاصل میشود و آنچه ضرر ها از سکندری سفلس میشود از زیاده پیدا کردن جوشش دهن هم میشوند و از جمله شرائط استعمال سیماب درین مرض آنست که قبل خورانیدن آن مریض را مسهل بنوشانند و هرگاه خورانیدنش شروع کرده شود در ایام استعمال آن مریض را با آرام تمام در خانه یا بالای پلنگ دارند و از حرکت و رفتن بیرون خانه منع کنند و هم در ایام خورانیدن آن چنان لباس موافق هر فصل بمریض بپوشانند که تاثیر هوا در بدنش نرسد زیرا که وقت استعمال سیماب ضرر هوای بارد در بدن زیاده میشود و هم همراه استعمال سیماب اغذیه حاره مثل لحم نخورانند بلکه شیر همراه نان و برنج پخته نوشانند و کسیکه عادت نوشیدن شراب داشته باشد او را از شرب شراب منع کنند و چون مرض دفع شود و سیماب در بدن باقی باشد دو سه هفته ایودائید پتاس همراه نقوع عشبه یا نقوع ذنطول بنوشانند و اغذیه جیده مقویه بخورانند و ادویه مقویه اعضا و خون مثل کنین و ٹنکچر استیل و ٹائٹر میور یاٹک ایسڈ و ٹنکچر جنشین وغیره نوشانند تا بزودی قوت در اعضای بدن آید زیرا که از استعمال سیماب زیاده ضعف و کمزوری خاصة در عضلات پیدا میشود فتذکر اما قسم ثانی سفلس اصلی پس بدانکه هرگاه فساد و تغییر بعد پیدا شدن قسم اول که پرایمری سفلس ست و در ان زهر سفلس در خون داخل میشود در بدن و اعضا و رطوبات پیدا شود آنرا سفلس عام و بلغت انگریزی کانسٹی ٹیوشنل سفلس میگویند و آنچه ازین مریض سفلس عام بعد مبتلا شدن آن بجنس

مذکور اولاد هم میرسد در ایشان هم اثر این فساد و تغیر میباشد پس هرگاه در سلسله اولاد مریض مذکور بسبب زهر سفلس که بذریعه
نطفه در ایشان آمده اعراض سفلس پیدا شوند آنرا بلغت انگریزی هریڈیٹری یعنی سفلس آبائی و خاندانی یا موروثی
مینامند و ازین بیان ظاهر شده باشد که سفلس عام هم بر دو قسم است اول اینکه بعد پرایمری سفلس یعنی قسم اول خاص
در مریض پیدا میشود و آنهم بر دو قسم است اول آنکه بعد مدت یسیر از ظهور سفلس پرایمری سفلس عام پیدا میشود و این را بزبان
انگریزی سکنڈری سفلس یعنی درجهٔ ثانیه میگویند چنانکه درجهٔ اول تغیر و فساد آتشک را پرایمری میگفتند دوم آنکه
بعد منقضی شدن مدت دراز از ظاهر شدن صلابت و زخم خاص جائیکه زهر آتشک اول آنجا در بدن رسیده بود و
آنرا پرایمری سفلس میگفتند سفلس عام پیدا شود و آنرا ٹرشری سفلس یعنی فساد درجهٔ سوم میگویند و این تغیر و فساد
درجهٔ ثانیه یعنی سکنڈری سفلس اکثر از بعد یک ماه تا سه ماه پیدا میشود و گاهی از ان سریع تر مثلاً بعد چهار ده روز و گاهی
از ان بطی تر مثل اینکه بعد گذشتن شش ماه بر پرایمری سفلس ظاهر میشود و ظهور این درجه اکثر بر این منوال باشد که اول
در بدن مریض ماندگی پیدا شود من بعد درد در بعض اعضا مثل مفاصل یا در بعض عظام پیدا میشود و این درد خاصةً وقت
شب زیاده میشود چنانکه از زستان رو ماٹیزم سفلٹی نست که از گرم شدن بدن زیاده میشود بعده حرارت مزاجی زیاده
و حمی ظاهر گردد و در مریض ضمور و لاغری پیدا شده یوماً فیوماً زیاده میشود و اشتهای طعام کم گردد و بسوی خوردن غذا
رغبت نمیکند و در رنگ بدن هم تغیر واقع میشود مثل کیمیا اکنون باید دانست که آنچه تا اینجا نوشته شده حاصل آن
اینست که این قسمی خاص از حمی پیدا میشود که در ان ماندگی بدن و درد اعضا و لاغری و ضمور بدن و قلت اشتهای طعام و
فساد رنگ بدن میباشد اما اینکه همراه این حمی کدام کدام علامت و عرض از علامات سفلس سکنڈری یافته شود پس بدانکه
نه علامت از علامات درجهٔ ثانیه هستند که درین وقت یافته میشوند و بسبب آن استدلال بر وجود سکنڈری سفلس
کرده میشود اول ظهور فساد و تغیر در جلد بدن باین نحو که مثلاً جلد غلیظ و مرتفع شود یا بثور خرد یا سرخی جلد پیدا شوند
یا بثور سبوسه دار یا آبله های خرد که آنها خواه پر آب باشند یا پر ریم یا آبله های کبار مثل پیمفیگس یا سختی جابجا در جلد مثل
چوبرکلی بالجمله آنچه اجناس امراض جلدیه نوشته شده اند از آنها یکی یا زیاده بر جلد پیدا میشوند اما آنچه خاصهٔ سفلس است
با امراض مذکوره موجود میباشد و آن شدت و قوت لون جلد یا مائل شدن رنگ جلد بسوی لون مسی است دوم همراه زیاده
پیدا شدن امراض جلدیه بر جلد اندرون مفاصل جائیکه دو عضو وقت انقباض دست و پا باهم منضم میشوند و این
هر دو خاصهٔ آتشک اکثر یافته میشوند و گاهی دو سه جنس از امراض جلدیه دریک وقت در عضو واحد مجتمع میشوند
مثل اینکه بثور خرد و آبله های پر آب یا پر ریم و بثور یابسه که با خشکریشه بوند هر سه دریک عضو بر می آیند و مجتمع میشوند که بسبب
آن تشخیص مرض و تسمیهٔ آن باسم خاص دشوار میگردد پس هرگاه ازین خواص ثلثه با امراض جلدیه یافته شوند ظن غالب
بر وجود سکنڈری سفلس حاصل میشود سوم آنکه در غده های ثالنل که آنرا بعربی لوزتین گویند ورم پیدا میشود و در آخر زخم

در بیان علامات مخصوصه سکنڈری سفلس

در بیان خواص امراض آتشک

هم میگردد و کناره های زخم مذکور دقیق و برنگ خاکستری بوند و دران درد کم میباشد و این زخم آهسته آهسته بتدریج زیاده و منبسط میگردد و سوم آنکه در غده های بدن خاصةً آنچه غدد در عنق خلف راس واقع اند ورم پیدا میشود چهارم آنکه در میوکس ممبرن زبان و دهان و کام و غلصمه و لب و حنجره ورم خفیف پیدا میشود و گاهی در آنها زخم قلیل مثل خراش هم بالای میوکس ممبرن آنها پیدا میگردد پنجم آنکه بر میوکس ممبرن لب دهان و شدق و غلصمه و حنجره و هم گرد حلقهٔ مقعد و بالای ذکر و فرج و غیره هم بثور صغار یابس پیدا میشوند ششم موهای سر دقیق و خشک و پوسیده شده ساقط میشوند که ازان صورت داء الثعلب یعنی گنج بر سر پیدا میگردد و ایضاً موهای ابرو هم خشک و دقیق و پوسیده شده ساقط میشوند هفتم ورم اظفار پیدا گردد هشتم ورم در عنبیه و در غشای سیاه چشم و در طبقهٔ صلبیه که دران عصب بصر میباشد پیدا میشود و ورم عنبیه را بلغت انگریزی ایرائیٹس و ورم غشای سیاه چشم را کورائیڈائیٹس و ورم طبقهٔ صلبیه را که دران عصب بصر ست ریٹن آئیٹس یعنی ورم ریٹنا گویند لیکن این عرض و علامت اکثر بعد مدت دراز یافته میشود در اوائل سفلس سکندری کم میشود و بیان این امراض در کتاب امراض خاصه بذیل امراض چشم مفصل شده وقت ضرورت علاج بان رجوع نمایند نهم ورم خفیف در سر استخوان مرفق و ساق پا که متصل رکبه ست و خاصةً در استخوان پیشانی جائیکه در هر دو جانب بیرون بسیار خود قدری مرتفع ست پیدا میشود و باید دانست که ازین اعراض نه گانه گاهی اکثر و گاه گاه بعض بعض ازان موجود میشوند اجتماع جمله آنها در وجود سکندری سفلس ضرور نیست لیکن اکثر آنچه ازانها یافته میشوند امراض حلق و امراض جلدیه اند و هم بدانند که این درجهٔ ثانیه سفلس که آنرا سکنڈری سفلس گویند اکثر از شش ماه تا یک سال میماند و گاهی تا هیجده ماه و گاهی تا دو سال باقی میماند و اکثر از علامات سفلس سکندری مثل امراض جلدیه در هر دو جانب دست یا پا بر محل و موقع مقابل خود یافته میشوند مثلاً هرگاه بثور یا انفاطات بر یک دست برآیند بر دست جانب دیگر هم بر همین موضع که مقابل آنست بر می آیند و این علامت را از خصائص درجهٔ ثانیه یعنی سکنڈری سفلس توان دانست زیرا که این امر و این اختصاص در درجهٔ ثالثه سفلس که ٹرشری سفلس ست یافته نمیشود و هم بدانند که چون زمان و مدت سفلس سکندری میگذرد بعد آن تا مدت خاص کدام شکایت در مریض از تمام اعراض مذکوره سفلس باقی نمی ماند و اگر ماند همین قدر میماند که گاه گاه بر جلد زبان یا بر جلد دست خراش خفیف یا دیگر امراض خفیفه از امراض جلدیه ظاهر میشوند و سوای آن شکایتی دیگر نمیباشد و این مدت محدود نیست گاهی تا سه چهار سال و گاهی تا ده سال و گاهی تا بست سال مریض برین حالت میماند و بعد آن درجهٔ ثالثه که ٹرشری ست شروع میگردد و ایضاً باید دانست که آنچه مدت درمیان سفلس سکندری و ٹرشری میگذرد آنرا هم انکیوبیشن پیریڈ باید شمرد و موافق این بیان دانسته میشود که مدت انکیوبیشن پیریڈ درین مرض از اول تا آخر سه بار یافته میشود یکی قبل ظهور پرائمری سفلس دوم قبل شروع شدن سکنڈری سفلس سوم قبل ٹرشری

شدن ترشری سفلس را مانند اینکه درین مدت مذکوره که قبل شروع شدن ترشری سفلس میشود در بدن کدام حالت
پیدا میشود پس بدانکه درین مدت از بقیه ماده سکندری سفلس اول ستعداد تولید یکماده روی ناقص مفسده در خون پیدا
میشود که آن غلیظ القوام لزج شفاف میباشد مثل صمغ محلول بآب که غلیظ القوام باشد ولهذا آنرا بلغت لاتن گمتا
میگویند زیراکه گم در لغت شان یعنی صمغ ست پس ماده مذکوره بعد پیدا شدن در خون از خون در جرم کدام عضو
مثل غشای خانه دار یا غشای ریشه دار یا در ریشه کدام عضو مثل ریشه عضلات میریزد و از خواص ماده مذکوره اینست
که در هر عضویکه میریزد دران تغیر و فساد پیدا شده از حال صحت برگردد مثل اینکه مقدار عضو مذکور قدری زیاده میشود
و سخت میگردد یا عضو مذکور را بصورت غدودی آرد یا بسبب انصباب ماده مذکوره چون غذای عضو مذکور بخوبی نمیرسد ازین جهت آن عضو گاهی
مرده و خشک شده باقی میماند یا دران بعد مردن آن ورم پیدا میشود و بعد پیدا شدن ورم حار دران زخم حادث میشود و بعده گاهی این
ورم و زخم بسبب منجذب شدن در عروق صحیح میگردد و گاهی در عظم و لحم زخم شده باقی میماند و ایضا از خصائص این ماده است
که در وقت واحد در اعضای متعدده مثل غشای خانه دار و غشای ریشه دار و عظم و میوکس ممبران میریزد و بریختن خود در عضو واحد
اعضای یکند وازین طریق انصباب ماده هم استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود بالجمله بعد پیدا شدن این تغیر اعراض خاصه
متعدده سفلس ترشری پیدا میشوند اول آنکه بر جلد بدن از امراض جلدیه بعض امراض مثل ایری تهما یعنی سرخی
جلد جابجا بر جلد یا سوزائی آئیزه پیدا میشوند یا جائیکه اول از ریختن گمتا یعنی ماده آتشک که مولد قسم ترشری ست سختی
پیدا شده بود آنجا زخم پیدا میشود یا خاص در جلد جابجا ماده مذکور میریزد و ازان جوهر صغیر در جلد محسوس میگردد یا لوپس
که آنرا آکله گویند بر رخسار یا منخرین یا برلب یا جای دیگر از بدن پیدا میشود و هرگاه زخم ازین ماده در جلد پیدا میگردد
گاهی بصورت و شکل نعل اسپ و گاهی بشکل گرده پیدا میشود و جائیکه دران استداره بود ازان سو منبسط میگردد
دوم زخم ست که در فیرنکس یعنی اهلیس کام و غلصمه واقع ست و آن از جانب اعلی بطرف دماغ رفته باز بسوی انف
نازل میشود و از جانب تحت بسوی معده میرود و هم بر محل کام پیدا میشود و این زخم هم متعدد در یک عضو میباشند و
اکثر در جانب واحد عضو این زخمها میباشند و این را هم از خصائص ترشری سفلس باید دانست چنانکه خاصه
سفلس سکندری این بوده که زخم و دانهای آن در هر دو دست یا پا در محل متقابل هر یک عضو پیدا می شدند بالجمله
این زخمهای فیرنکس و کام زیاده عمیق میشوند و از انها نقصان عظیم باعضا میرسد حتی که گاهی زخم مذکور از فیرنکس تا
حنجره جائیکه عظم حنجره در حلق مرتفع میباشد میرسد و درین وقت مریض را بسیار اذیت میرسد و خوردن طعام
و آشامیدن آب بسی دشوار میشود و این عرض را کال موذی باید دانست و این زخم چون گاهی بعلاج صحیح میشود
بعد صحت آن هم فیرنکس بسیار ضیق میگردد که بسبب آن رسانیدن طعام و آب در معده بدشواری میشود سوم آنکه
در زبان جابجا از انصباب ماده مذکور سختی پیدا میگردد و بعد چند روز درین صلابت زخم حادث میشود و زنگ این

ونیز از ریختن ماده در اعضای متعدده و در عضو واحد استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود

زخمها اغلب گلی پیدا شده و درون زخمها سفید میبود چهارم آنکه در معای مستقیم هم زخم پیدا میشود همراه آن اعراض زحیر و پیچش یافته میشوند از قسم درد و اسهال دموی با اخلاط و بعد صحیح شدن این زخم معای مستقیم هم ضیق میگردد و بسبب آن براز بدشواری خارج گردد پنجم آنکه گاهی ماده مذکوره گاهی در قصبه ریه میرسد و از آن صلابات منفصلی در آن پیدا میشود که بعلامت [illegible] خاص محسوس میشوند و بعد چند روز جابجا این صلابت ها بود [illegible] [illegible] میپرد و بسبب [illegible] آن ورم پیدا شده زخم حادث میشود و بعض غضاریف قصبه که بر محل زخم بود مرده و [illegible] شده [illegible] ضیق میگردد و از آن سبب آواز [illegible] میپرد و ششم آنکه [illegible] و [illegible] کبار آن [illegible] و [illegible] بسبب آن هوای خارج بدشواری در ریه داخل میشود هفتم آنکه زیر جلد در غشای خانه دار ماده مذکور یافته میشود و این عرض اکثر [illegible] زیر جلد ساقین [illegible] ماده پیدا میشود هشتم آنکه گاهی ورم در زیر طبقه سوم [illegible] آن [illegible] غشای [illegible] بعض [illegible] زیر استخوان [illegible] بضم لام [illegible] بای فارسی [illegible] و سکون یای [illegible] فتح لام و سکون الف [illegible] بالای [illegible] یافته میشود پیدا میگردد و گاهی در زیر طبقه زخم هم حادث میشود نهم آنکه [illegible] ماده [illegible] صلابات [illegible] بر آن [illegible] پیدا میشود و هم ورم در غشای استخوان [illegible] و خاص در استخوان بهم اعراض پیدا میشوند و این ورم غشای استخوان اکثر بر استخوان ساق پا و بر عظم پیشانی پیدا میشوند و گاهی در دیگر عظام [illegible] هم میشود و اکثر گاه این ورم حادث میشود در محل ورم خصوصا وقت شب زیاده میگردد و انجام این ورم هم بر چند نحو میشود اول آنکه از علاج دفع میشود دوم آنکه بسبب این ورم غشای مذکور استخوان میگردد سوم آنکه از این ورم در غشای مذکور [illegible] دیگر پیدا میشود چهارم آنکه در ورم مذکور ریم افتد و ورم دمل شده در آن بعد خروج ریم زخمی افتد و اعراض استخوان که از این ورم پیدا میشوند یکی از آن این است که استخوان عظیم شود دوم آنکه عظام متورم لین گردند سوم آنکه عظم بمیرد و بعد مردنش در آن ریم متولد شده زخم پیدا گردد و در وقت اکثر ریزه های استخوان مذکور همراه ریم بیرون آیند و گاهی خاص درین صورت زخم در استخوان مذکور دیده میشود و چنان معلوم میگردد که استخوان کرم خورده است یعنی جابجا در آن ثقب دیده میشوند و این حالت اکثر در استخوان پیشانی و عظم انف و در استخوان کام دیده میشود و گاهی در عظام سر [illegible] هم میشود و از دو عظام سر [illegible] گاهی ورم پهلو پیدا میشود و وقتیکه ورم آن تا پوره برسد و از ورم استخوان پیشانی گاهی سرسام حادث گردد و وقتیکه ورم استخوان موصوف تا ام غلیظ منتهی میشود یازدهم آنکه بسبب ریختن مواد مذکوره در جرم انثیین خاصة ورم پیدا میشود دوازدهم آنکه ورم مزمن در غدد های لمفیتک که در اربیه و زیر بغل و در عنق میباشند پیدا میشود

اما درین ورم ریم کمتر پیدا میگردد سیزدهم آنکه مادهٔ آتشک مذکوره در جمله اعضای باطنه مثل دماغ و نخاع و ریه و قلب و معده و جگر و طحال و امعا و غیره میریزد الا خاصةً در دماغ و نخاع و جگر زیاده میریزد و از ریختن آن درین اعضا ضعف و ورم گاه گاه پیدا میشود و چونکه بسبب بودن مادهٔ مذکوره در خون غذای جید باعضای باطنهٔ مذکوره نمیرسد ازین سبب اکثر درین اعضا خصوصاً در جگر و دماغ و نخاع حالت موسومه به فائی ڈی جنرایشن پیدا میشود چهاردهم آنکه از ریختن مادهٔ مذکوره در پلاسینٹا که دران ضعف و کمزوری می آید و از رحم جدا میشود و ازین جهت جنین از شکم مادر ساقط میگردد بالجمله ازین اعراض چهارده گانه در کسی اعراض کثیره و در بعض دیگر چند اعراض ازینها یافته میشوند اجتماع جمله اعراض در بدن واحد و وقت واحد نمیشود بهرصورت هرگاه این اعراض کم یا زیاده درین قسم آتشک در بدن یافته میشوند همراه آنها تغیر مزاج هم بسوی حرارت و ضعف و ماندگی بدن و سقوط اشتها و غیره اعراض و تغیرات چنانکه در سفلس سکنڈری میشوند و نوشته شدند اینجا در ترشری سفلس هم موجود میباشند و ایضاً در هر عضو که مادهٔ این قسم آتشک میریزد علامات خاصهٔ نقصان افعال عضو مذکور هم پیدا میشوند مثلاً هرگاه مادهٔ آتشک در دماغ ریزد از ان ضعف در حرارت بدن و گاهی فالج یا استرخا و نقصان افعال دماغیه هرگونه حادث میشود و چون در کبد ریزد از ان نقصان در فعل خاص آن که تولید صفرا است می آید و بسبب نه پیدا شدن صفرای جید غذا بخوبی هضم نمیشود و بسبب آن انیمیا پیدا میگردد فتذکّر اما قسم سوم آتشک عام که موسوم به کان جنتال است یعنی فطری و پیدایشی و هم آنرا هریڈیٹری یعنی موروثی هم می نامند و این قسم آتشک در اطفال حادث میشود لیکن اکثر از روز ولادت تا دو هفته و گاهی تا شش ماه ظاهر میشود و گاهی از روز اول ولادت هم آثار آن ظاهر میشوند و اگرچه درجات آن در اطفال هم بحسب شدت و خفت مرض مختلف میباشند و اعراض آن موافق اصل مرض پیدا میشوند لیکن هرگاه مرض قوی بود این اعراض دیده میشوند که طفل لاغر و هزیل میباشد و شحم در بدنش معدوم بود و علامات انیمیا موجود بوند و عضلات بدن طفل مسترخی و لین میباشند و جلد بدن آنهم مسترخی و وسیع بود و نمو طفل بطی باشد که بسبب آن طفل یکساله مثل طفل سه چهار ماهه دیده میشود و سحنه و بشرهٔ طفل علیل مثل سحنه و بشرهٔ پیران بود یعنی جا بجا بر جلد بشرهٔ آن چین یافته میشوند چنانکه بر روی پیران میباشد و ظهور این علامت وقتیکه طفل گریه کند زیاده میشود و بینی طفل اکثر عریض و اندکی فرو رفته محسوس شود و جلد بدن طفل یابس باشد و از لینت و دسومت چنانکه در جلد اطفال میباشد خالی بود و لدونت و صمغیت از ان زائل میشود یعنی اگر آنرا از دست گرفته بکشند کشیده نمیشود چنانکه چرم یابس کشیده نمیشود و هم از جلد سبوسه های خشک همیشه جدا میشوند و همراه این علامات بعضی از امراض جلدیه هم یافته میشوند خصوصاً بر کف دست و پا و گرد مقعد و بالای انثیین و فرج این قسم

دیده میشود و آن اینست که پاره جلد رقیق ازین مواضع جدا میگردد و از زیر آن جرم سرخ رنگ مائل به سیاهی و قدری درخشنده دیده میشود و گاهی رنگ آن قوی هم گردد پس مائل بسیاهی زاید یا برنگ مسی محسوس میگردد و گاهی سوای آنهم دیگر امراض جلدیه مثل روزی اولا یا لائکن یا سوراسیز یا زیا ایکسیما یا اینپتائیگو یا ایکتیما یا پمفیگس که ازین اجناس یک جنس یا دو سه جنس در وقت واحد موجود میشوند و اکثر موهای سر طفل هم قلیل میباشند و رگ ناخن هم بر سر انامل این طفل کمتر نمو میکنند و گرد بیخ اظفار آن ورم و زخم هر دو حادث میشوند و هم در میوکس ممبرین حلق و دهان و الف و مقعد طفل ورم میماند و گاهی سست یا سرخی آنها و گاهی درین مواضع زخم پیدا میشود و اکثر میوکس ممبرین لب و زبان سرخ و متورم ماند و در لبها جابجا انشقاق میباشد و هم بسبب ورم میوکس ممبرین حلق و قصبه آواز طفل غلیظ و بحه میباشد و از ورم میوکس ممبرین منخرین هوا به دشواری در منخرین میرسد و بار بار از منخرین آواز دفع کردن شی سادر می آید و اکثر بلغم از منخرین جاری ماند و هم بر کناره منخرین انشقاق جابجا میباشد و چون طفل شیر می نوشد درین وقت هوا زیاده بدشواری و عسر در ریه داخل میشود زیرا که در غیر اوقات نوشیدن شیر چون بسبب ورم میوکس ممبرین منخرین هوا در بینی به دشواری میرسد لهذا از راه دهن و منخرین هر دو هوا را میکشد اما چون وقت نوشیدن شیر استنشاق نسیم از راه دهن ممکن نبود فقط از راه الف میکشد و منخرین از ورم ضیق بوند لهذا اذیت در استنشاق هوا زیاده میشود و گاهی درین حالت طفل را امراض چشم هم میرسند مثل ضعف و ورم میوکس ممبرین چشم یا ورم عنبیه و گاهی ورم قرنیه پیدا میشود و طفلیکه درین مرض مبتلا باشد او را ورم غشای ابدار بنسبت اطفال دیگر زیاده میشود پس گاهی در ورم غشای آبدار دماغ و گاهی در ورم غشای آبدار پهلو و گاهی در ورم غشای آبدار شکم و گاهی در ورم غشای آبدار انثیین مبتلا می شود و از امراض عصبیه هم گاهی ضعف و استرخای عصب سمع و بصر عارض میشود و از ان طرش و عمی پیدا میگردد و علامت خاص این حالت در اطفال مرض دندانست و آن اینست که درین حالت اکثر دندان طفل خصوصا ثنایات که آن دو دندان هستند که زیر الف در فک اعلی میباشند پس اکثر این دندان از همه پیشتر بر می آیند لیکن بدرنگ و مائل بزردی بوند و بعد بر آمدن در مدت قلیل مثل دو سه ماه شگفته شده ضایع میشوند و بعد سقوط دندان اول آنچه دندان دیگر بر می آید و تا سن پیری می مانند آنها هم بر شکل طبیعی نمیباشند بلکه در میان آنها فرجه کثیر میباشد و طول و عرض آنها کم بود و برابر نمیباشند بلکه زیر و بالا بوند و هم کناره های دندان مذکوره مستوی نباشند بلکه دندانه دار بوند اما اینکه این مرض طفل را چگونه میشود پس بدانکه این قسم عام بعد قسم خاص سفلس نمیشود بلکه اگر زهر سفلس در خون پدر بود از ان همراه نطفه در رحم مادر می آید و بسبب آن جنین درین مرض مبتلا می شود و اگر زهر مذکور در خون مادر باشد وقت علوق از خون یا همراه غذای جنین در بدن جنین داخل شده در جنین این مرض پیدا میکند و اگر در خون پدر و مادر هر دو بود از نطفه پدر و خون مادر در جنین میرسد و از ان جنین در شکم مادر مبتلا

بیان علامات سفلس جبلی در اطفال

باین مرض مبتلا میشود وگاهی وقتِ استقرارِ حمل هر دو از ابوین صحیح میباشند لیکن بعد استقرار حمل مادر طفل مبتلای مرض سفلس شده بذریعهٔ خون آن زهر سفلس در بدن جنین میرسد و از ان جنین درین مرض مبتلا میشود وگاهی ابوین طفل وطفل هم در شکم مادر صحیح میباشند لیکن بعد ولادت بسبب نوشیدن شیر مرضعه که درین مرض مبتلا باشد زهر سفلس در خونِ طفل میرسد و از ان طفل مبتلا میگردد وگاهی این سفلس از طفل در حالِ علوق بمادر یا آن میرسد وگاهی در وقتِ رضاعت از طفل مریض بمرضع آن میرسد خصوصًا وقتیکه گرد حلمهٔ ثدی مرضع کدام خراش پیدا شود و از ان زهر از دهن طفل در خون مرضع رسد وگاهی درین تعدی حاجت بحدوثِ زخم هم نبود بلکه زهر مذکور بذریعهٔ میوکس ممبرین حلمهٔ ثدی در خون داخل میشود العلاج بدانکه علاج عام هر دو قسم عام سفلس که سفلس سکنڈری و سفلس ترشری هستند اینست که این دو دوا را درین هر دو قسم باستعمال آرند سیماب و ایوڈائیڈ پٹاسیم و همچنین ایوڈائیڈ امونیم و ایوڈائیڈ سوڈیم و ایوڈائیڈ آملم اندکه بجای ایوڈائیڈ پٹاسیم ساده حسبِ مناسب داده میشوند بلکه بعضی همیشه درین مرض عوض ایوڈائیڈ ساده ایشانرا میدهند لیکن فائدهٔ سیماب در سکنڈری سفلس زیاده است و نفع ایوڈائیڈ در ترشری عظیم وکثیر است اما طرق استعمال این دو دوا پس بدانکه سیماب بتنقیهٔ مریض با سهال چهار طریق درین هر دو قسم استعمال کرده میشود اوّل شربًا دوم بطریق الیدن بر جلد بدن سوم سائیدن مقدار کثیرآن بجلد بدن چهارم رسانیدن سیماب بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی زیر جلد بدن لیکن متاخرین یک طریقهٔ جدید برای استعمال آن ایجاد فرموده اند و آن اینست که رسکپور صاف را از هشتم حصهٔ گرین تا چهارم حصهٔ گرین در ده پانزده قطرهٔ آبِ صاف حلکرده بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی در جلد رسانند لیکن تا حال بر جودت این تدبیر اتفاق کامل کاملین نشده زیر تجویز و محتاج تجربهٔ کامل ست و طریق استعمال ایوڈائیڈ پٹاس اینست که بعد تنقیه و اسهال مریض ایوڈائیڈ پٹاش را از پنج گرین تا ده گرین یا بست گرین یا سی گرین روزانه سه بار موافق این مقدار همراه ڈکاکشن سنکونا یا مطبوخ و یا نقوع سارساپریلا یعنی عشبهٔ مغربیه یا همراه هر دو می نوشانند و اگر از استعمال ایوڈائیڈ یکدام میوکس ممبرین ضرر رسد آنزمان آنرا ترک کرده بعد زوال نقصان مذکور باز نوشانیدن آن شروع کنانند اما کسیکه از نوشیدن مقدار کثیر آن متضرر شود او را مقدار قلیل از ان بنوشانند مثلاً یکدو گرین ایوڈائیڈ نوشانند اما اگر حرارت وحمّی مریض داشته باشد پس باید که درین وقت عوض نوشانیدن سیماب یا ایوڈائیڈ آرام بمریض دهند و مسهل از زاده و مسهله که از قسم کهار و نمک باشند بمریض نوشانند و چندان برین تدبیر مواظبت کنند که حمّی و حرارت دفع شود و بعد ان سیماب خواه ایوڈائیڈ پٹاش هر چه که نوشانیدنِ آن مناسب باشد بنوشانند و اگر در پیچری سفلس سیماب نوشانیده باشند و از ان جوشش دهن پیدا شده باشد پس دوباره در سکنڈری سفلس که بعد آن پیدا شود نوشانیدن سیماب را جائز ندانند بلکه عوض آن ایوڈائیڈ پٹاش را نوشانند والّا از پیدا شدن ضعف مرض زیاده خواهد شد همچنین اگر در پیچری سفلس سیماب نه نوشانیده باشند لیکن مریض ضعیف و لاغر باشد و در خونِ آن کمزوری بود درینجا هم نوشانیدن سیماب و مرکبات

در بیان طریق جدید استعمال سیماب در سفلس

آن جائز نبود بلکه درین وقت عوض آن اغذیه و ادویهٔ مقویه نوشانند تا اعضا بر حال صحت و اعتدال خود آیند و برای این کار
ٹنکچر میوریاتک ایسڈ ڈائلوٹ و بارک وکنین و روغن جگر ماهی حسب مناسب چند روز بنوشانند تا قوت و صحت
مریض بر سر خود بحال شود بعد آن اگر ضرورت نوشانیدن سیماب باشد بنوشانند لیکن چنین مریض را که ضعیف
بود یا از استعمال سیماب و ایوڈائیڈ خوف پیدا است که ضعف داشته باشد همراه سیماب و ایوڈائیڈ ٹنکچر میوریاتک ایسڈ ڈائلوٹ
یا نقوع عشبه مغربیه یا مطبوخ بارک یا نقوع کواشیا ضرور بنوشانند تا از ادویهٔ مذکوره ضعف و کمزوری پیدا نشود
و در سفلس ثلثی هرگاه مریض ضعیف باشد همراه ایوڈائیڈ پتاس سرپ فیری ایوڈائیڈ یا فیری ٹارٹراس همراه
نقوع عشبه یا مطبوخ بارک و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده خورانند لیکن شراب درین مرض هرگز نه دهند
یا بسیار قلیل بنوشانند زیرا که شراب درین مرض زهر آتشک را از خارج شدن از بدن مانع میشود و در خورانیدن
سیماب در سفلس ثلثی هرگاه ضرورت آن داعی شود مثل اینکه سیماب را در پرائمری و سکنڈری سفلس نوشانیده باشند
و بسبب آن از ایوڈائیڈ نفع تام حاصل نشود درین وقت باید که سیماب را دو سه هفته برابر بکمال تقلیل وزن بطوری
نوشانند و باستعمال آرند که از ان جوشش دهن پیدا نشود و برای این کار از جمله اقسام مرکبات سیماب هائیڈراج ارم
بائی کلورائیڈ مرکیوری یعنی رسکپور بهتر است و بعد آن ایوڈائیڈ پتاسیم همراه ادویهٔ تلخ مثل نقوع عشبه مغربیه
یا مطبوخ سنکونا یا نقوع کواشیا و روغن جگر ماهی بنوشانند و باید دانست که عشبه درین مرض بلکه زیاده گرفتن کارگر کار
او را است و از زیاده گرفتن کار جلد که تعرق است نافع میشود ایضاً الیوڈائیڈ پتاسیم و رسکپور صاف همراه دوا
همراه آب ساده یا با مطبوخ عشبه یا بارک یا نقوع کواشیا نوشانند ولیکن این وقتی مناسب است که مریض قلیل الصحت
باشد و در حصول صحت خود تعجیل کند و الا رسکپور اول نوشانند و بعد آن ایوڈائیڈ دهند و گاهی در امراض جلدیه
که در سکنڈری سفلس یا ترشری سفلس عارض میشوند از نوشانیدن سیماب بزودی فائده ظاهر نمیشود
لیکن از رسانیدن دخان سیماب نفع کثیر عاجل حاصل میشود پس باید که موافق هدایت سابق که در پرائمری سفلس
نوشته شده دخان سیماب به جلد رسانند لیکن افضل درینجا آنست که وقت تدخین سیماب ظرف پر آب از آنکه هم
هم زیر چادر علیل نهند تا تبخیر و تدخین هر دو در وقت واحد شوند که از ان جلد لین و منفتح بزودی میگردد و بسبب
آن سیماب بسهولت از راه جلد در خون داخل میشود و ایضاً باید دانست که از اقسام مرکبات سیماب دو قسم در
کار تدخین می آیند اول کیلومل دوم سنگرف که آنرا هائیڈرارج ارم سلفریٹم هم گویند و بعربی زنجفر و بفارسی شنگرف
نامند و آن مرکب از سیماب و سلفر است و سرخ رنگ میباشد لیکن کیلومل از نسبت گرین تا یک ڈرام یکبار در تدخین
صرف کرده میشود و سنگرف از نیم ڈرام تا یک ڈرام یکبار در تدخین در وقت واحد استعمال کرده میشود و وقت استعمال
سیماب بطور تدخین هم نقوع عشبه را نوشانیده باشند و این امر ضروری است و این عمل تدخین را یکروز در میان

باستعمال آورده باشند و این عمل را چندان باستعمال آرند که یا مرض منحط شود و آثار انحطاط بخوبی ظاهر شوند یا
آثار جوشش دهن پیدا شوند لیکن اگر علامات انحطاط مرض پیدا شوند درین وقت بتدریج مقدار سیماب را
کم کرده ترک کنند و اگر آثار جوشش دهن ظاهر شوند بفاصله دو سه روز عمل تدخین را بعمل آرند و مقدار کیلومل را
هم کم کرده تدخین سازند تا جوشش دهن پیدا نشود بالجمله این عمل تدخین را فوراً ترک نه کنند بلکه آهسته آهسته
مقدار را کم کرده ترک کنند والا فائده آن ضائع میشود و از جمله امراض جلدیه که در سکندری سفلس پیدا
میشوند هرگاه ایری تهما یا روزی اولا پیدا شوند درین وقت نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه
کافی میشود بشرطیکه قبل آن سیماب نوشانیده باشند و اگر پیشتر سیماب نه خورانیده باشند پس باید که چند روز اول
رسکپور بمقدار قلیل نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم نوشانند یا هر دو را باهم همراه کدام دوای تلخ مثل
نقوع عشبه یا بارک بنوشانند و اگر درینجا عوض ایوڈائیڈ پٹاس ایوڈائیڈ آملم نوشانند بهتر باشد زیرا که اینجا مرض هم
ضعیف بود و دوای آن که ایوڈائیڈ آملم است هم ضعیف است و هرگاه از امراض جلدیه مثل سورامی ایزز و غیره
که دران بر جلد خشکریشه پیدا میشود حادث شوند درینجا اگرچه مرکبات سیماب نافع اند لیکن آنچه از جمله افضل است
ایوڈائیڈ هائیڈرارج ارم عرف [illegible] که سبز رنگ میباشد است آنرا همراه نقوع عشبه یا همراه کدام دوای تلخ نوشانیدن از همه افضل است
لیکن درینجا گاهی حاجت بسوی نوشانیدن دونون لوشن هم واقع میشود و آن وقتی است که تنها از مرکبات سیماب نفع مقصود حاصل نشود
و هرگاه از امراض جلدیه چیزی که دران بر جلد زخم پیدا میشود مثل روپیا پیدا شود و درینجا مریض بسبب پیدا
شدن زخمهای بدن بسیار ضعیف میگردد پس باید که درینجا اول بتقویت بدن مریض بالجمله بکوشند درینجا برای
تقویت تدابیر نوشته شده اند کوشند و بعد آن هائیڈرارج ارم بای کلورائیڈ یعنی رسکپور همراه نقوع عشبه
مغربیه و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده خورانند و هرگاه در جلد بینی یا رخسار یا جای دیگر از جلد بدن چه چکی
یعنی سختی پیدا شود درین وقت بر آن اول کاسٹک پٹاس یا لائکر پٹاس قوی طلا کنند تا جلد را داغ کرده
زخم پیدا کنند و چون زخم پیدا شود بر آن اصل کاسٹک نقره یا نائٹرک ایسڈ قوی نهند تا جلد را زدوده ساخته دور
کنند و هرگاه بعد جدا شدن جلد زخم باقی ماند سفوف یا مرهم آئی اوڈوفارم بران نهند یا هائیڈرارج ارم اوکسائیڈ روبرم
یعنی سرخ بطور سفوف یا مرهم بران نهند یا بلاک وش بران طلا سازند و هرگاه زخم بر جلد در سکندری سفلس
پیدا شود بهر صورت که باشد رنگ آن خاکستری میباشد و درین وقت بران باید ادویه مبدله مزاج و [illegible]
زخم مذکور بران طلا سازند مثل نائٹرک ایسڈ قوی یا ایسڈ نائٹریٹ هائیڈرارج ارم و چون بعد استعمال
این دوا جلد زدوده شده دفع گردد پس زخم جدید که بعد آن پیدا میشود آنرا ببینند اگر این زخم جدید هم
مثل زخم سابق بدرنگ و مائل به خاکستری باشد بران آئی اوڈوفارم سفوفاً یا بطور مرهم نهند یا هائیڈرارج ارم

اوکسائیڈ ردبرهم یا ایوڈائیڈ آف لم بران نهند و اگر زخم جدید خوش رنگ پیدا شود بران زنک لوشن یا کاشتک نقره
که از دو سه گرین تا پنج گرین در یک اونس آب محلول بود بر آن طلا سازند که ازین و اگر زخم عمیق می بود خشک
شده صحیح میگردد بالجمله اینهم باید دانست که اگر برور زخم جلد که در سکنڈری سفلس میشود بالای کناره های آن
سرخی و ورم باشد که از اذیت و درد آن مریض شاکی باشد پس اول بر آن مرهم افیون نهند تا درد و اذیت کم
شود من بعد آنچه ادویه مبدله خاصیت زخم که پیشتر نوشته شده اند مثل نائٹرک ایسڈ قوی وغیره آنها را
بر محل زخم نهند و هرگاه در سفلس مرض آلوپیشیا یعنی گنج بر سر پیدا شود درین وقت سر با هائیڈراج ارم های کلورا
راکه از دیگر مرکبات سیماب درینجا انفع است همراه ٹنکچر اسٹیل و مطبوخ بارک یا انقوع کو اشیا حسب مناسب
باستعمال آرند زیراکه درین مرض ضعف زیاده میباشد لهذا ضرورست که رسکپور را با دوای مقوی که آهن بارک
اند باستعمال آرند و از ادویه موضعیه مرهم هائیڈراج ارم نٹراس یا ٹنکچر کنتاردس یا لوشن خاص که منبت شعر است
و نسخه آن در امراض جلد در علاج الوپیشیا نوشته شده بر محل مرض طلا سازند و هرگاه در مرض آتشک
ورم ظفره پیدا شود بر آن سلوشن قوی از کاشتک نقره درست کرده از قلم مؤئین بر اظفار طلا سازند تا ورم
ناخن کم شود بعده پارچه صاف در بلاک وش تر کرده بر ناخن نهند و از ادویه نوشیدنی هائیڈراج ارم با کلوره الملح
همراه انقوع عشبه نوشانند و اگر ازین صحت تامه حاصل نشود دونن سلوشن نوشانند زیراکه امراض اظفار
بدقت و در مدت دراز دفع میشوند و چون در آتشک مسه ها در جلد بر شکل مسه های سفلسی پیدا شوند زیراکه
شکل مسه های سفلسی پیشتر نوشته شد که دقیق الاصل و خشن الظاهر و بشکل اشتابری میباشند و بجای خود
بر جلد متحرک میباشند و در آنها خون کثیر میباشد پس باین شکل نشوند بلکه بشکل مسه ها که در غیر سفلس هم حادث
میشوند پیدا گردند و اصول آنها غلیظ و بر جلد منبسط میباشند پیدا شوند درین وقت از قطع کردن آنها احتراز
کنند و اصل کاشتک نقره بر آن خوب مالند تا بران زخم پیدا شود بعده زنک سلفاس لوشن یا لوشن بلیک یا سٹیم
یا ایسڈ نائٹرک لوشن بران طلا سازند و اگر بر جلد مقعد وغیره گرد این مسه ها عفونت زیاده باشد در سلوشن کلورائڈ افلا
یا سلوشن کلورائڈ سوڈا یا سلوشن کلورائڈ زنک پارچه تر کرده بران نهند و از ادویه مشهور به رسکپور همراه انقوع عشبه
نوشانند و هرگاه از امراض میوکس میمبرن در آتشک کدام مرض پیدا شود مثل اینکه میوکس میمبرن لب شق شود
و بکدام دوا مندمل نگردد درین وقت باید که قلم اصل کاشتک را حاد الرأس تراشیده سر باریک آنرا اندرون
شق مذکور اندازند تا بانتهای میوکس میمبرن رسد که ازین یقینی صحت میشود و گاهی بر کناره زبان در میوکس میمبرن
آن سختی و زخم پیدا میشود پس اگر این سختی و زخم قلیل بود اصل کاشتک از ده تا بیست گرین در یک اونس آب حل کرده
از قلم مؤئین بر صلابت و زخم مذکور طلا سازند و اگر زیاده بود اصل کاشتک بر آن نهند و اگر در میوکس میمبرن

حلق زخم پیدا شود پس اگر قابل بود سایش قوی کاستک نقره از قلم مونین بران طلا سازند و اگر زخم قوی و عمیق و کنارهای
آن غلیظ بود و برنگ خاکستری باشد درین وقت بر سر قلم پارچه اسفنج بسته و در نایترک ایسڈ قوی تر کرده بر زخم نهند
و چونکه درین زخم عفونت زیاده میباشد لهذا باید که از کلورائڈ آف لائم یا کلورائڈ آف زنک که در آب محلول بود غرغره
سازند و گاهی زخم حلق تا استخوانهای قصبه ریه که از ان لیرنکس پیدا شده میرسد و درین وقت باید که اسفنج
بر سر میله باریک بسته در لوشن قوی کاستک نقره سرپه و بانک را تر کرده بر محل زخم مذکور رسانند و گاهی درانجا چنان
ورم عظیم در لیرنکس پیدا میشود که ضرورت بسوی پیدا کردن ثقبه بجهت باید در قصبه ریه برای جذب کردن هوا داعی
میشود و آن پیدا کرده میشود بنحویکه در امراض قصبه مذکور شد و گاهی در میوکس ممبران منخرین زخم و عفونت پیدا
میشود و از ان غضروف و استخوان انف هم مرده متعفن شده بگشته منالیع میشوند و از ان نقصان عظیم
بر بعض میرسد مثل اینکه راه بینی و کام هر دو یکجا میشوند و گاهی اثر این زخم و عفونت تا دماغ رسیده موجب
هلاکت میگردد پس باید که بمجرد ظهور این زخم برای منع ازدیاد آن نایترک ایسڈ قوی بران نهند و برای دفع کردن
عفونت آن لوشن کلورائڈ آف زنک یا کلورائڈ آف سوڈا بران طلا سازند یا پارچه دران تر کرده بر زخم نهند
و هرگاه استخوان بینی مرده از جای خود جدا شود فورًا تا امکان آنرا از جایش برآرند و تدخین کیلومل درین وقت
بنسبت خوراک بیشتر انفع است زیراکه در تدخین کیلومل بخار مستقیم خود هم در زخم داخل میشود و هم بذریعه جلد در خون
داخل شده بذریعه دوران خون در زخم رسیده موثر میگردد و لیکن چونکه درین وقت ضعف و کمزوری زیاده میباشد
لهذا باید که همراه استعمال عمل تدخین کیلومل نقوع عشبه مغربیه و روغن جگر ماهی هم بالضرور نوشانند و کذا در ایام
استعمال تدخین کیلومل ادویه مقویه خون و بدن هم مثل نایترک ایسڈ ایلوٹ و ٹنکچر اسٹیل و کنین هم نوشانند تا بسبب
تقویت خون ضرر سیماب در خون کم شود و از سیماب زهر آتشک فانی گردد همچنین هرگاه استخوان مرده میگردد از ان
دانسته میشود که یا مرض قوی ست یا مریض بسیار ضعیف شده پس درین وقت بهتر آنست که سیماب را بهر طریق از
طرق اربعه که مناسب دانند باستعمال آرند و همراه آن مقویات خون هم نوشانند تا از اضعاف سیماب خون محفوظ ماند
و مرض دفع گردد و طریق تدخین کیلومل برای جراحت میوکس ممبرن انف آنست که کیلومل را بر آتش انداخته
دخان آنرا مریض از بینی خود بکشد و هرگاه در چشم امراض پیدا شوند چنانکه پیشتر بیان آنها شده درین وقت
علاج عام آنها اینست که اگر درد زیاده باشد زلو بر صدغین چسپانیده قدری خون برآرند تا اجتماع خون
کم شود یا محجمه بلا شرط بر صدغین نهند تا خون از عروق چشم در عروق صدغین زیاده آید و از خالی شدن از خون
عروق چشم قوی شوند و بعد علاج به بینند اگر تنها ورم در میوکس ممبرن چشم بود بران کاستک نقره محلول یک
که قوی نباشد در چشم انداختن کافی میباشد و اگر ورم قرنیه بود آن در سنجابه و سبب پیدا میشود یکی از مادۀ آتشک

بیان طرق علاج خاص برای تعفن استخوان انف و امراض لیرنکس

بیان صرع و ورم چشم در آتشک

که در خون پیدا شده ورم از کثرت حرکت اجفان که از اصطکاک آنها با قرنیه هم ورم پیدا میشود و این اکثر سبب ورم قرنیه میشود درین وقت بعد علاج عام بهتر آنست که اول بالای چشم چیزی انداخته رفاده بران بسته چشم را به بندند تا بسبب آن چشم را آرام رسد و حرکت اجفان که سبب اکثری برای پیدا کردن ورم قرنیه است بند گردد و ایضاً درین وقت روزانه دو بار دو دو قطره روغن کنجد در چشم انداخته باشند تا بسبب آن از اذیت اصطکاک حرکت جفن قرنیه متاذی نشود من بعد از ادویه نوشیدنی از اقسام سیماب نوشانیدن رسکپور همراه نقوع عشبه درینجا انفع است و از ادویه موضعیه حضض هندی رسوت یانی و افیون با آب ساده حل کرده بر دور چشم ضماد کردن بسیار مفید و محلل اورام و آرام رساننده بالن هستند و هرگاه ورم در عنبیه باشد پس بعد تدبیر عام که برای اخراج و تقلیل دم نوشته شده سلوشن اٹروپین یک دو قطره اندرون چشم اندازند یا بلاڈونا با آب حل کرده بر دور چشم ضماد سازند و از ادویه مشروبه کیلومل همراه افیون اینجا خورانیدن نافع است خصوصاً وقتیکه ورم عنبیه اکیوٹ بود و چون از خورانیدن کیلومل یا افیون چشش دهن پیدا شود فوراً از ان باید و ورم صحت میشود اما اگر ورم مزمن یعنی کرانک و خفیف الاعراض بود درین وقت نوشانیدن رسکپور همراه نقوع عشبه بهتر است و بر صدغین علیل خورنی زلو یا پلاستر از نقیش مکس نهند پس اگر بعد خشک شدن آبله باز مرض باقی ماند باز پلاستر مذکور بر صدغین نهند و اگر بعد آنهم مرض باقی باشد مرهم سیماب بر صدغین نهند و هرگاه ورم در غشای استخوان پیدا شود و حاد یعنی اکیوٹ باشد درین وقت اول زلو بر محل ورم چسپانند و بعد آن از آب گرم یا آب مطبوخ پوست خشخاش تکمید سازند و بعد آن پارچه صاف در گلارڈ لوشن تر کرده بر محل ورم نهند تا ورم مزمن گردد یعنی خفیف شده قلیل الاعراض باقی ماند پس هرگاه ورم و درد آن کم شده باقی ماند و سختی دران چنانکه از نشان اورام مزمنه است باقی باشد درین وقت ٹنکچر ایوڈین بران طلا سازند پس اگر ازینهم ورم مذکور دفع نگردد لاتکر یعنی از قلم مویئن بران طلا سازند تا آبله پیدا شده ماده سفلس ازین تدبیر از طریق مذکوره بیرون رود و خون صالح جدید دران در آید و از ادویه مشروبه اینجا نوشانیدن ایوڈائیڈ پاٹاس بهتر است زیرا که این مرض ثانوی سفلس است که دران خورانیدن ایوڈائیڈ بنسبت سیماب انفع است لیکن اول از پنج گرین نوشانیدن شروع کنند و هر روز نیم نیم گرین مقدار آنرا اضافه کرده باشند تا بمقدار دو نیم ڈرام رسد پس بعد آن چنانکه اضافه مقدار کرده بودند همچنان هر روز مقدار آنرا نیم نیم گرین کم کنند تا بمقدار پنج گرین آید همچنین تا انقضای مرض مقدار آنرا زیاده و کم کرده نوشانیده باشند تا صحت شود و هرگاه در سفلس بسبب ریختن ماده آن در عضلات بدن سختی چوبگی در عضلات پیدا شده باشد

عضلات کی سختی که در آتشک پیدا میشود

بران مرہم ہائیڈراج ارم اوکسائیڈ روبرم نہند و ایوڈائیڈ پتاس مقدار کثیر مثلاً از دہ گرین شروع کردہ
دہ دہ گرین روزانہ تا نیم ڈرام نوشانند و باز بہمین عنوان کم کنند و اضافہ نمودہ بنوشانند لیکن بہر طور مقدار
زائد نوشانند ہمراہ نقوع عشبہ و ہرگاہ در سفلس ورم خصیہ از ریختن مادۂ آتشک دران حادث شدہ باشد
از پارچہ اسکن آلودہ آنرا ببندند بطوریکہ بیان در علاج ورم خصیہ ہدایت شدہ و ایضاً مرہم ہائیڈراج ارم
یعنی مرہم سیماب بالای پارچہ اسکن آلودہ بر خصیہ چسپانند و اگر مرہم بلغبای ایوڈائیڈ بر پارچہ اسکن آلودہ بر
ورم خصیہ بندند بسیار مفید میشود و درینجا اول چند روز رسکپور صاف نوشانند و بعد آن ایوڈائیڈ پتاس
بنوشانند یا ہر دو را باہم در آب سادہ حل کردہ ہمراہ دوای تلخ بنوشانند و ہرگاہ مادۂ آتشک در اعضای باطنہ
ریختہ باشد درین وقت اول رسکپور بمقدار قلیل ہمراہ نقوع عشبہ تا مدت دراز نوشانند من بعد ایوڈائیڈ پتاس
ہمراہ نقوع عشبہ بنوشانند و اگر ازین تدبیر فائدہ ظاہر نشود رسکپور و ایوڈائیڈ را باہم در آب حل کردہ ہمراہ
نقوع عشبہ بنوشانند و اگر ازینہم فائدہ ظاہر نشود پس امید صحت باقی نخواہد بود و ہرگاہ مادۂ آتشک در دماغ
یا نخاع یا عصب بطور نقاط خرد یا دانہ ہای سخت میریزد از ان امراض دماغیہ مثل استرخاء و فالج و صرع و غیرہ پیدا
میشوند پس چون استرخاء و فالج پیدا میشود درین وقت تفرقۂ فالج سفلسی از غیر سفلسی باین علامت میکنند کہ فالج
و استرخای سفلسی اکثر در عصب عضو واحد مثل عصب سمع یا عصب بصر یا عصب جفن پیدا میشود بسبب آنکہ
مادۂ مذکورہ در مبدأ ہر عصب کہ میریزد و آنرا غمز میکند از ان عصب مذکور مسترخی و مفلوج میگردد و اگر اتفاقاً فالج عام
یکجانب خاص ہم میشود درین وقت نقصان و بطلان حس و حرکت اینجانب بالتمام نمیباشد بلکہ در بعض اعضای
اینجانب حرکت و حس باطل بود و در بعض اعضای دیگر خلاف قاعدۂ فالج عام قوت حرکت و حس موجود
میباشد و اکثر در اعضای کہ بالای کمراند حرکت و حس باطل میشود و در اعضائیکہ در اینجانب زیر کمراند قدری
حرکت و حس باقی میماند لہذا گفتہ اند کہ ہرگاہ در فالج عام یکجانب حرکت و حس مختلف باشد یعنی در بعضی مفقود و
در بعض دیگر موجود بود ظن غالب باید داشت باینکہ این فالج از مادۂ آتشک پیدا شدہ باشد بالجملہ در
ابتدای این قسم فالج و استرخا از علاج چندان نفع کثیر حاصل حاصل میشود کہ در غیر آن نمیشود پس ہرگاہ
این قسم استرخاء و فالج در آتشک پیدا شود و معلوم گردد کہ در پریمری و سکنڈری سفلس سیماب بعلیل نہ
نوشانیدہ اند درین صورت کدام مرکب از مرکبات سیماب اول بخورانند و بہتر از ہمہ درین باب رسکپور است
لیکن آنرا ہمراہ نقوع عشبہ تا مدت دراز مثل دو سہ ہفتہ یا تا ظہور آثار جوشش دہن بنوشانند و بعدہ
ایوڈائیڈ پتاس ہمراہ نقوع عشبہ اول از مقدار قلیل مثل پنج گرین شروع کردہ تا مقدار کثیر یعنی تا سی
گرین رسانیدہ نوشانند و بعد ان باز مقدارش را پنج پنج گرین ہر روز کم کردہ تا پنج گرین آرند و باز موقوف

سابق میفزایند و باز بترتیب بالا کم کنند بالجمله تا بقای مرض موافق همین ترتیب بار بار زیاده و کم کرده نوشانیده
باشند تا مرض دفع شود و ایضاً درین مرض از معالجات سینه بر حصول صحت نهادن پلاسٹر سپنش فلائی نا
ست لیکن آنرا بجائی که قریب از مبدء عصب مفلوج یا بر راه آن باشد نهند مثل اینکه هرگاه فالج در
عصب چشم بود پلاسٹر مذکور بر صدغ و هرگاه عصب سمع باشد پلاسٹر مذکور بر خلف اذن و هرگاه فالج
در یک جانب عام بدن باشد پلاسٹر مذکور بر عنق خلف راس نهند لیکن در نهادن آن بر عنق خیال این امر ضروریست
که پلاسٹر در خلاف جهت علیل نهاده شود مثلاً اگر فالج در جانب ایسر بدن باشد پلاسٹر مذکور را بر عنق در جانب ایمن آن
نهند و اگر فالج در جانب ایمن بدن بوده باشد پلاسٹر در جانب ایسر بر عنق نهند زیرا که اکثر اعصاب دماغ از جانب
یمین دماغ رسته در جانب یسار بدن آمده اند و از جانب یسار دماغ رسته در جانب یمین بدن نازل شده اند لهذا
اکثر از آفت جانب یمین دماغ در جانب ایسر بدن و از آفت جانب یسار دماغ در جانب یمین بدن فالج پیدا میشود و اگر از نهادن
پلاسٹر هم نفع ظاهر نشود عمل سیٹن بر گردن با استعمال آن مدد و ایضاً تا دوام که فالج یا استرخا باقی ماند دلک بسیار بر عضلات
کبیره بدن واقع ساخته باشند زیرا که درین وقت کار خاص آنها که حرکت است صادر نمی شود و بسبب
بند شدن حرکت خون کثیر در آنها نمی آید و باین سبب غذای جید بآنها نمیرسد پس اگر بهمین حال
گذاشته شوند بعد چند روز از نایابی غذای خود ضمرده خواهند شد و بعد آن اگر در دماغ هم صحت شود
آنها اثر قوت حرکت و حس را قبول نخواهند کرد و اگر بذریعه دلک غذای خود را یافته زنده و قوی
خواهند ماند بعد زوال مرض دماغ باز کار خود خواهند داد و اثر قوت حرکت و حس را از دماغ خواهند
گرفت و نیز برای تقویت عضلات بدن و زنده داشتن آنها و پیدا کردن حرکت در آنها استعمال الکٹریسٹی
است که از ان در عضلات حرکت پیدا میشود و غذا بخوبی در عضلات می آید و هرگاه از ریختن ماده آتشک
در دماغ صرع و تشنج عام پیدا شده باشد درین وقت از نوشانیدن برومائیڈ پٹاس یا برومائیڈ ایمونیم
نفع کثیر حاصل میشود چه این دوا هم ماده آتشک را فانی می سازد و هم تشنج و صرع را دفع میکند و
چون از ریختن ماده آتشک حمل ساقط شده باشد درین وقت اول در حال آبستنی غور و تحقیق کنند
پس اگر مرض در مرد باشد فقط و آنرا پیشتر در درجه پرائمری یا سکنڈری سفلس سیماب نخورانیده باشند درین
وقت اول رسکپور و بعد آن ایوڈائیڈ پٹاس هر دو را همراه نقوع عشبه مغربیه یکی بعد دیگری نوشانند
و اگر معلوم شود که پیشتر سیماب نخورانیده اند پس اکنون تنها ایوڈائیڈ پٹاس را با نقوع عشبه تا بقای مرض
نوشانند و اگر در مادر طفل مرض بوده باشد علاجش هم همین ادویه نمایند و احتیاط کامل اینست که هر دو را
ایوڈائیڈ پٹاس با نقوع عشبه مغربیه نوشانند و در ایام حمل برای حفظ جنین حامله را دوا

[illegible]

ایپوڈ اسیڈ پٹاس همراه نقوع عشبهٔ مغربیه تا ایام حمل نوشانیده باشند فتلکا کنی و اما در هیریڈیٹری سفلس که با طفال میشود در علاجش بهتر آنست که از جمله مرکبات سیماب هائیڈرارج ارهم کرٹیا را اختیار کنند که مجرب بلاتخلف ست و تا مرور چهار ماه از عمر طفل نیم گرین و کسیکه از اطفال ازان کبیر بود آنرا یک گرین ازین دوا روزانه دو بار تا مدت دراز نوشانند تا اینکه مرض دفع شود یا آواز منخرین طفل که درین مرض برای تنفس مسدود گردد ... آن ورم میوکس ممبرین منخرین ست میشود قطع گردد و بهورا بسهولت استنشاق کند لیکن گاهی ازین دوا اسهال بطفل عارض میگردد و بسبب آن دوای مذکور هم در بدن نمیماند بلکه با اسهال خارج میشود و فائدهٔ افنای ماده مرض ازان حاصل نشود زیراکه درین صورت در خون نمیماند پس درین وقت بهتر آنست که عوض نوشانیدن مرهم سیماب را بر جلد طفل خصوصا زیر بغل طفل بمالند تا بذریعهٔ جلد در خون داخل شده تاثیر خود بر مادهٔ مرض نماید نوعی دیگر پارچهٔ صاف را از فلالین که شش چهار انچه عریض بود و در طول خود لائق پیچیدن بر سر فخذ باشد گرفته بران مرهم سیماب را آلوده پارچهٔ مذکور را بر سر فخذ طفل که قریب رکبه است چسپانیده از سوزن بدوزند تا از حرکت رفتار طفل جدا نشود و این پارچه را هر روز تازه کرده تبدیل نموده باشند و این عمل را مادام که زخم طفل برطرف شود یا آواز منخرین طفل بر صورت طبیعی آید باستعمال آورده باشند و اکثر از استعمال این تدبیر تا دو سه هفته فائدهٔ تامه حاصل میشود و هرگاه طفل زیاده ضعیف باشد درین وقت از نوشانیدن سیماب یا مالیدن آن بر جلد در هر دو صورت ضرر میشود پس درین وقت مناسب آنست که با در طفل یا مرضع آن اگر شیر مرضعه نوشیده باشد سیماب را نوشانند تا بذریعهٔ لبن اثر سیماب در بدن طفل آید لیکن اگر شیر مادر نوشیده باشد درین وقت نوشانیدن سیماب انسب میباشد زیراکه بطفل و مادر آن هر دو فائده سیماب میرسد و گاهی مادر طفل و مرضع هر دو از خوردن سیماب انکار میکنند و گاهی فی الواقع نوشانیدن آن بهر دو از ایجاد ضعف مناسب نمی باشد پس درین اوقات مناسب آنست که سیماب را به بز شیردار خورانند یا بر جلد آن زیر بغل یا بر جلد ثدی مالش مالیده شیر آنرا بطفل نوشانند و خاصة این تدبیر برای طفلی که از شیر حیوانات ترتیب یافته باشد انسب ست و هرگاه بدانند که حاجت بنوشانیدن سیماب باقی نمانده بسبب اینکه مرض منحط یا زائل شده درین وقت استعمال آن ترک کرده بجایش ایوڈائیڈ پٹاس را همراه آب ساده یا همراه نقوع عشبه نوشانند یا مادر و مرضع آنرا نوشانند تا بذریعهٔ شیر در بدن طفل وارد شود زیراکه این دوا هم مخرج سیماب از بدن و هم قاتل مادهٔ سفلس ست و آنچه اطفال که بعد گذشتن سه چهار سال از عمر خود آثار مرض سفلس پیدا کرده باشند در ایشان از اول ایوڈائیڈ پٹاس را همراه نقوع عشبه بنوشانند لیکن سیماب را ازنهار نخورانند زیراکه سفلس در ایشان بطور ترشری پیدا شده نه بطور سکنڈری پس درینجا ایوڈ اسیڈ از سیماب افضل خواهد بود تا کام مستعمل بقا دو. بهرحال نوشانیدن روغن جگر ماهی اگر ممکن باشد باطفال نافع است و اگر طفل بسیار صغیر باشد

دوای کالومل از ... اسهال عارض میشود ... در فصل ... ۱۲ منه

فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطن آنرا اسکرافیولا نامند

وبسبب آن نوشانیدن روغن جگر ماهی مناسب بود و بر بدن طفل روغن مذکور را مالند که ازان نفع کثیر حاصل میشود
و هرگاه مادر طفل مریضه مرض سفلس باشد و ازان این مرض بطفل رسیده بود درین وقت واجب است که شیر مادر
زنهار بطفل مذکور نه نوشانند و عوض آن مرضعه صحیحة البدن اختیار کرده بطفل مذکور نوشانند والا از شیر مادر
که فاسد است بار بار ماده سفلس بطفل میرسد وامتحان صحت مرضع اکثر از دیدن حال جلد آن کرده میشود مثلاً
هرگاه بر جلد مرضعه کدام اثر از آثار امراض جلدیه که از سفلس میشوند نباشد گمان صحت آن کرده میشود و اگر اختیار
کردن مرضعه ممکن نباشد شیر حیوانات را بطفل نوشانند لیکن شیر مادر را زنهار نه نوشانند و همیشه جلد طفل خصوصاً
محل زخم آنرا از آب نیمگرم و صابون شسته صاف داشته باشند و بعد غسل جائیکه زخم باشد بران روغن کنجد یا
کولڈ کریم که موم روغن است یا سلوشن کاشتک نقره یا سلوشن زنک سلفاس طلا کرده باشند و هرگاه درینجا
بر دور مقعد طفل یا فرج صبیه سرخی بوده باشد درین وقت سفوف نشاسته یا آرد جوار امریکا یا سفوف
اوکسائیڈ آف زنک یا سفوف کهریا مٹی یعنی طین قیمولیا یا کجا دوای مجفف خشک بران پاشند و گاهی درین حال
در اطفال امراض جلدیه که از غیر ماده آتشک پیدا میشوند مثل اکسیما یا جرب رطب هم پیدا میشوند لیکن این
امراض از استعمال کهلومل یا آیوڈائیڈ دفع نمیشوند بلکه درین وقت ضرور بود که از یک قطره تا سه قطره دونن
سلوشن موافق عمر وقوت طفل روزانه سه بار در تمام روز بنوشانند که از استعمال این دوا امراض جلدیه دفع
میشوند فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطن آنرا اسکرافیولا نامند و باعتبار اسکروفا که بمعنی خنزیر است
وجه تسمیه این مرض نزد قدما شاید مشابهت رقبه علیل با رقبه خنزیر یا بسبب کثرت عروض این مرض به
خنزیر بوده باشد و گاهی آنرا اسٹروما هم نامند یعنی ورمی که در غده های گردن باشد بالجمله آن حالتیست
فطری در انسان که هرگاه در کسی یافته شود صاحب آن بسبب آن مستعد برای اورام غده های بدن میباشد
و باین حالت اکثر چوبرکل از خون جدا شده در کدام عضو میریزد و هرگاه درین حالت سختی هم در کدام عضو
پیدا شود آنرا چوبرکیولوسز نامند و چونکه این حالت فطری و خلقی میباشد لهذا آنرا بلغت انگریزی
گاهی اسکرافیولس ڈایاتھیزس یعنی استعداد اسکروفلائی نامند زیرا که ڈایاتھیزس یعنی استعداد است و گاهی
استرومس ڈایاتھیزس نامند یعنی استعداد استرومائی و گاهی چوبرکیولر ڈایاتھیزس یعنی استعداد چوبرکلی هم نامند
بالجمله این حالت و مرض بر دو قسم است یکی اسکرافیولای خالص که همراه آن چوبرکل در کدام عضو ریخته نباشد
دوم اسکرافیولا که همراه آن چوبرکل در کدام عضو از اعضای باطنه ریخته باشد و معرفت و تشخیص این حالت
خلقی باین وجه کرده میشود که اکثر هر طفلی که مستعد برای این مرض پیدا میشود اگر دموی مزاج باشد پس خوبصورت
و خوش عقل و خوش خلق و ذهین بنسبت اطفال دیگر میباشد و رنگ جلد آن وسیاهی عنبیه آن فو—

شدید الصبغ نباشد و هم جلد آن رقیق بود و موهای پلک طویل باشند و رنگ ملتحمه بسیار سفید و شفاف مثل رنگ
مروارید میباشد و چشم آن کبیر بود و ثقبهٔ عنبیه وسیع بود و چهره مدور مثل بدر کامل و لبهای آن خصوصا شفتهٔ علیا
غلیظ میباشد و ازین علامات در هندوستان اکثر سوای غلظ شفه دیگر علامات کمتر یافته میشوند و اگر طفل کبیر
و سوی مزاج نباشد بلکه بلغمی مزاج بود پس رنگ جلد آن قویة الصبغ و خود جلد قدری غلیظ و رقبهٔ آن قدری
طویل و مدور و سینهٔ آن ضیق و بسوی خلف فرو رفته و شانه های آن و شکم آن مدور و قدری پیش آمده و بازو و
ساقین آن دقیق و لحم آن لین و مسترخی و دست و پای آن همیشه سرد و تر میباشند و ذهن و عقل آن بلند بود و
این امر بحسب اکثر ست اما ممکن ست که علامات مذکوره موجود نباشند و خنازیر پیدا شود زیرا که این حالت
تام استعداد ست و استعداد گاهی خفی الظهور و گاهی ظاهر میباشد و هم مجربین گفته اند که هر که مستعد برای
خنازیر میباشد هضم معدی آن همیشه خراب ماند ازین سبب بار بار مبتلای تخمه میشود و نباتات و روغن یا
چربی را بدشواری هضم میکند بالجمله این مرض گاهی اول ولادت ظاهر میشود که در گردن طفل ورم و سختی بود
و بار بار پخته منفجر گردد و بعد سن بلوغ رفع میشود این قسم خنازیر اسلم ست و گاهی تا پانزده سالگی که سن بلوغ
ست خفی بماند بعد آن علامات مرض ظاهر میشوند تا اینکه از سن سی و پنج سال تا چهل و پنج سال بخوبی ظاهر
شوند و این قسم اعسر از روی علاج ست السبب معلوم میشود که خلقی ست استعداد آن همراه تکون جنین پیدا
میشود و بذریعه تاثیر خاندانی اثر آن در پشتها پشت میرسد و ممکن ست که بعد دو سه پشت اثر این استعداد اسلاف
ظاهر گردد و ایضا هرگاه از ابوین کسی مبتلای مرض آتشک بود در اولاد آنهم این مرض پیدا میشود و همچنین از
اعانت امراض یا دیگر اسباب مضعفه در مستعدین خنازیر پیدا گردد و همچنین از آثار مقاربت با نسوان
و از تماشه بینی هم این مرض در شبان پیدا میشود و در بلاد بارده به نسبت بلاد حاره این مرض زیاده پیدا میگردد
و هم در جاییکه تری زیاده بود و زمین آنجا نمناک باشد و آب چاه در آنجا از زمین قریب باشد این مرض زیاده
پیدا میشود و خوردن غذای قلیل و هم خوردن اغذیهٔ ناموافقه سبب قوی برای احداث این مرض ست و
ک از اهویهٔ عفنه هم این مرض زیاده پیدا میگردد لهذا در شهرها بنسبت دهات این مرض زیاده پیدا میشود
و از چرک آلود ماندن بدن و نه محفوظ داشتن آن از رسیدن هوای سرد هم این مرض پیدا میشود و هم از کثرت فکر و زیادی
غموم که باعث ضعف دماغ شود و از آن در هضم غذا فساد راه یابد و غذای جید باعضا نرسد هم این مرض پیدا میگردد
بالجمله قسم اول آن که خنازیر خالص ست جمله علامات آن از چشم دیده میشوند و ظاهر میباشند بخلاف قسم ثانی
که در آن استدلال از احوال اعضای باطنه میکنند و خفی میباشند و برای آن نه علامت مخصوص اند اول
ورم غده های بدن و دلالت آن بر این مرض از همه اقوی و اکثری ست دوم وجود زخم در جلد که آن گاهی

وگاهی کبیر میباشد سوم دل زمن ست چهارم آفت قان یعنی ورم هشتم ششم ورم استخوان و مفاصل است
ششم بودن کدام مرض از امراض جلدیه بر جلد راس یا بر جلد بدن و در هر جا که باشد هفتم ...
ورم گوش هشتم ورم میکس ممبرن منخرین و بودن اوزینا یعنی سیلان زرد آب عفن از ان نهم ورم میکس ممبرن
لبها و دهن و حلق لیکن از جمله این اعراض و علامات در خنازیر کنام حالت و استعداد خاص مذکوره است ورم غده
بدن زیاده میشود خاصة در غده های گلو و هم در غده ها که زیر استخوان فک اسفل اند این ورم زیاده میشود وگاهی
در غده های بغل وگاهی در غده های اربیه هم این ورم عارض میشود و کیفیت حدوث این ورم خنازیری
در غده های مذکوره اینست که قبل حدوث گی آن کدام سبب یافته نمیشود و همچنین کدام علامت و عوارض ورم
حار نبود بلکه بلا سبب ظاهر فقط مقدار غده ها زیاده میگردد خواه در یک غده یا در غده های کثیره این زیادتی
پیدا میشود و همراه آن درد و تپ و ورم حار موجود نمیباشد پس از وقت ظهور زیادتی مقدار غده های مذکوره
تا دو سه ماه یا یکسال مانده یا خود بخود زائل گردد و غده ها بر مقدار اصلی خود می آیند یا در مرض ازدیاد میشود
و بسبب آن ورم حار درین غده ها پیدا میشود و زیاده میگردد و حمی مثل حمی تائفائد فیور که مولد عفونت ...
بوده باشد پیدا گردد که بسبب آن مریض خواه طفل بود یا جوان بسیار متاذی و باقلق میباشد و طفل را بار بار
گریه میکند و شیر نمی نوشد و بر کدام هیئت آرام نمی یابد ... نبض تیز و زبان چرکین آلود و قلت اشتها
طعام و قلت بول و زیادتی بول ... و نیز همراه این حمی اوزینا یعنی جریان ریم و زرد آب
عفن از بینی و گوش و هم کدام مرض از امراض جلدیه هم میباشد و اگر مریض در خطر باشد در چند روز آن هم ورم
پیدا شده آب ... جاری میشود و چون ازدیاد مرض تا این درجه رسد همراه این حالت
در غده های متورمه پیدا میگردد و چون ریم در آنها پیدا شود غده ها کراخته ضایع و فانی میشوند و ورم آن
تا غشای خانه دار که گرد این غده هاست میرسد و از ان تا جلد بدن منتهی گردد و چون غشای خانه دار هم
متورم و پخته گردد بسبب این ورم آنهم ضایع میشود و بعد ضایع و فانی شدن آن در جلد بدن هم ورم
پیدا میشود و جلد رقیق شده باقی ماند و فی الواقع این دمل مزمن جلد است لیکن این دمل گاهی بطور مزمن شده
مدتها باقی میماند و اکثر اینست که این ورم جلد هم در جای خاص منفجر شده از ان ریم جاری گردد و زخم
پیدا میشود و حال آن دمل و زخم آینده نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی و هرگاه درین مرض ورم در غده ها پیدا
شود علاجش آنست که اول تدبیر و رعایت سه امر نمایند که بدون آن از هیچ علاج فائده مترتب نمیشود
... اول خورانیدن اغذیه مقویه جیده دوم
... بهترین اغذیه برای این مریض

آنست که لحوم جیده بطور یخنی یا کباب یا بهرنحو که مرغوب بود لحم را بطوری پزند که تحلیل شود مثل آب یخنی یا مثل و آن
عبارتست از لحوم رقیقه مثل لحم ضان بسر اشیفت که آنرا با روغن زرد بطور کباب می پزند بخورانند و هم چنین تخم
بیضه مرغ و شیر حیوانات ماکول اللحم و همچنین سر شیر و از ترهها ترتیزک یا آلو بهترین اغذیه برای این مریض
است و طریق تصفیه بدن مریض اینست که روزانه یکبار مریض را در ظرف کلان که پر از آب نیمگرم باشد و دران
یک پاو یا دو پاو نمک که از آب بحر اسود ساخته میشود حل کرده نشانیده باشند و دران بدن را خوب مالیده باشند
تا چرک دفع شود بعد از آب برآورده بدن را خشک کرده لباس مناسب فصل پوشانند و درین عمل
بسیار احتیاط نمایند تا هوای سرد درین حال به بدن رسیده سردی پیدا نگردد و تدبیر هوای مریض اینست
که مریض را در مکانی دارند که هوایش متعفن نباشد مثل هوای مکانات اندرونی بلکه در مکانی که دران هوب بخوبی حکم باشد مثل مکان سایبان یا در مکانی که بر کناره سواحل بحر اسود باشد مریض را دارند زیراکه در هوای
مذکور ایوڈین وغیره زیاده میباشد یا اگر ممکن باشد امر فرمایند که مریض سفر بحر اختیار کنند زیراکه در هوای بحر
اوزون آکسیجن یعنی آکسیجن قوی زیاده میباشد و بسبب آن ازان نفع کثیر حاصل میشود و از ادویه هم
دوا از مرکبات کلورین مثل امونیم کلورائیڈ یعنی امونیا میوریاس و هم کالشیم کلورائیڈ یعنی کالشیم میوریاس و
همچنین از مرکبات ایوڈین امونیم آیوڈائیڈ یا پتاسیم آیوڈائیڈ یا آئلم ایوڈائیڈ یا ٹنکچر آیوڈ ائیڈ یا کمپونڈ
حسب مناسب بنوشانند و هم همراه استعمال این ادویه ادویه مقویه خون و بدن که مولد صحت اند مثل
سرپ فیری آیوڈائیڈ یا ٹنکچر اسٹیل یا لائکر فیرم ڈیالئیٹم یا فیری ایٹ کنین سائٹراس یا فیرس سلفاس که
اسم لائکر آرسنک ست همراه بارک یا کنین نوشانند یا لائکر آرسنک و ٹنکچر اسٹیل همراه کدام دوای تلخ
مثل نقوع کلمبا یا نقوع کواشیا بنوشانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی اول از مقدار قلیل بعد
مقدار آنرا زیاده کرده نوشانیدن نهایت مفید و همچنین مالیدن روغن جگر ماهی بر بدن بهترین دوا
نافع درین مرض ست که مثل آن دیگر نیست و از ادویه موضعیه طلا کردن ٹنکچر ایوڈین از قلم مو بر
ورم غدهها اکثر مفید دیده شده و گاه طلا کردن لینیمنٹ ایوڈین هم نافع ست و آنچه از همه انفع ست
نهادن مرهم پلمبائی ایوڈائیڈ بر ورم غدههای مذکوره است که ازان ورم و اذیت غدهها هردو رفع میگردد
و هرگاه درین ورم ریم پیدا شود و زخم حادث گردد علاجش آینده می آید حسب آن کار بند شوند و ورم الغرض
نهگانه خنازیر قسم اول جراحت ست که در حالت استعداد خنازیری بر بدن یافته می شود و آن را
اسٹرومس السر یعنی انگریزی نامند و اکثر این زخم بعد پختن و منفجر شدن ورم غدههای مستوره
دیده میشود و گاهی بدون ورم غدهها هم این حالت از ورم جلد پیدا میشود اما هرگاه بسبب اورام غده یا

چونکہ اگر دو ... در عامیکہ غدہ ہا متورم بوند یافتہ میشود و ہرگاہ از ورم جلد حادث شود پس اکثر بر محل سینہ و بالا
شانہ ... ورگ و بر ساق پا قریب زند قدم دیدہ میشود و خاصۂ این زخم آنست کہ غلیظ و خشن میبے یعنی
غشاء ... درارتفاع وانخفاض بود و بر دور زخم گوشت ملائم کہ دران ورم قلیل بود و میباشد و ہمی
درین ورم کم بود و انگور دران تا خمر و جلد پیدا میشود و آنچہ پیدا ہم گردد ضعیف و کمزور بود و اکثر بعد تولد
از جلد برمی آید و بگوشت میشود و بعد صحیح شدن زخم جلد آنجا عمیق و متشنج و رقیق و درخشندہ و مختلف المقدار
در ارتفاع وانخفاض مشاہد میشود و ایضاً این زخم تنہا کم حادث میشود بلکہ دو سہ زخم قریب قریب میباشند و گاہی میل ا
کہ در زخم مذکور می اندازند از یکی بدیگری میرسد و ازان دانستہ میشود کہ درمیان این زخمہا ناصوریا کدام راہ است
کہ بسبب آن میل از یک زخم در دیگر میرسد و اکثر وقت بودن این زخم بر سینہ بعد صحت آن جلد از اجتماع آن
صورت خاص بشکل دانہ زنجیر مدور و مثقب کہ مشابہ بہ پل باشد پیدا میشود و ثقبہ دران چنان میباشد کہ اگر دران
میل اندازند از یک طرف بطرف دیگر خارج میشود و اکثر نشان این زخم بعد صحت مثل نشان سوختہ آتش
محسوس میگردد العلاج اول علاج عام از خورانیدن اغذیۂ جیدہ مقویہ وادویۂ مقویہ و تصفیۂ بدن علیل و
اہتمام داشتن علیل در ہوای صاف نمایند چنانکہ در علاج ادرام غدد نوشتہ شدہ زیراکہ بدون استعمال این
تدابیر از نہادن صرف ادویہ موضعیہ درین جراحت امید صحت نیست بالجملہ با رعایت اصلاح مزاج ببینند
ہرگاہ بر اطراف زخم جلد قدری متورم و سرخ مائل بہ سیاہی دیدہ شود کاسٹک نقرہ از پنج گرین تا دہ گرین در
یک اونس آب صاف حلکردہ از قلم موئین بر آن طلا سازند و ہرگاہ از نو پیدا شدن انگور در التیام زخم تاخیر بودہ
باشد روغن کافور در زخم اندازند یا مرہم پنیر و این یا مرہم رال یعنی قبقہر بر آن نہند یا تنکچر کنتارس قلیل المقدار
از قلم موئین بران طلا سازند تا خون را در محل زخم جذب کند و بسبب آن انگور بزودی پیدا شود ولیکن چون انگور پیدا
شدہ از جلد بیرون آید و بگوشت گردد درین وقت اول قلم توتیا بر آن گردانند یا سفوف توتیا قدری
بر آن پاشند یا قلم اصل کاسٹک نقرہ بران گردانند یا نائٹرک ایسڈ قوی قلیل المقدار بذریعہ قلم زجاجی یا پنبہ صاف
صحلوج قدری بر گوشت زائد بخاصیت نہند یا قلم کاسٹک پاس بکمال چالاکی بران گردانند و بعد آن آب سرد بر آن
بریزند تا انگور گداختہ زائل شود و چون انگور زائد دفع شود برای انبات لحم و اصلاح زخم آب کاربولک ایسڈ دائلوٹ
یا روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ کہ در نہا یکحصہ کاربولک ایسڈ و چہل حصہ آب یا روغن بودہ باشد بر زخم نہند
تا آنچہ عفونت در زخم پیدا شدہ باشد آنہم دفع شود و ہم چونکہ کاربولک ایسڈ مانع تولد ریم است و بآن سبب انچہ
لاکسان گوئس کہ در زخم ریختہ ریم میشد اکنون از استعمال کاربولک ... از ریم شدن باز ماندہ انگور پیدا
میسکند و بسبب آن زخم بزودی مندمل میگردد و چون زخم قریب اندمال رسد برای پیدا کردن جلد بالای زخم

تا بعد سابون را که سه چهار گرین در یک اونس آب ساده محلول بود از قلم مو بر زخم مذکور طلا سازند که آن بسیار مفید
بر قول جان سیمسن از افزایش جراحت میشود یا تیهای سفید و سه گرین در یک اونس آب صاف حل کرده پارچه با آن تر کرده
بر زخم نهند نوع دیگر زنگ سلفاس دو گرین در یک اونس آب حل کرده پارچه صاف در آن تر کرده بر زخم نهند
که آن هم مفید ... جراحت ... است و باید دانست که آنچه ازین جراحت خنازیری بر ساق پا قریب به زانو و قدم حادث
میشود به دشواری صحت می پذیرد لهذا در آن ضرورست که عضو را از حرکت باز داشته پای مریض را قدری بلند
دارند تا خون در آن کم ماند و اگر در زخم ورم یا قدری سرخی و سیاهی دیده شود و زخم عمیق باشد چنانکه اکثر باشد
سرخی و سیاهی از ورم حول جراحت زخم روز به روز زیادت میشود و این امر به تجربه ثابت شده درین وقت آب سرد بر زخم
ریزند یا آب سرد بر آن چکانند بطریقی که در علاج التهاب ... بآن هدایت نوشته شده تا ورم و اذیت زخم بر طرف شود
و چون ورم و اذیت زخم رفع گردد درین وقت آنچه برای علاج زخم از ادویه در صفحه پیشتر نوشته شده اند آنها را
باستعمال آرند و درین زخم ضرورست که پارچه طویل گرفته از سر انامل قدم تا رکبه خوب بقوت بندند تا بسبب آن خون
در آنجا کم ماند و گاهی عوض بستن پارچه قطعه های طویل از پارچه اسکن ... از سر انامل تا رکبه
بنحوی که یکی متصل به دیگری باید بصورت باشد که یکی در عرض خود متصل به عرض دیگر بود چسپانند و آن از بستن پارچه
انفع میشود زیرا که در بستن پارچه اکثر احتمال فساد واقع میشود که پارچه از جای خود منحرف گردد و جای ... ماند و از
اذیت و نقصان ... میرسد باقی آنچه پیشتر نوشته شده ... گاهی بسبب ... ضعف و ...
خون و زیاده آمدن عرق درین علت چنان حال علیل خراب میشود که از ... تدبیر فایده حاصل نمیشود و زخم اصلا
نمی پذیرد تا اینکه بمجبوری درین وقت پای علیل را قطع میکنند تا فساد رفع شود سوم از ... امراض ...
... یعنی دمل خنازیری است و این در غشای خانه دار بدن پیدا میشود هر جا که باشد و آن مثل ورم ...
یعنی قبل از بروز آن کدام علامت و اذیت ظاهر نشود و اکثر بدون سبقت اورام غدد حادث میشود و گاهی از
اورام غده های بدن که ورم آنها تا غشای خانه دار بدن رسد هم پیدا میگردد و درین دمل سبقت ورم
غده ها ضرور بود و این علامات خاصه این دمل که بآن تفرقه از دملهای دیگر کرده میشود اول آنست که این
دمل خفیف الاعراض ... میباشد یعنی ورم و درد در آن بسیار کم میباشد دوم آنکه این دمل بسوی
جلد بلند شده بیرون می آید بخلاف دیگر دمامیل که آنها زود بسوی جلد بیرون می آیند زیرا که در دمامیل دیگر
ورم ... زیاده بود و ... ریخته گردد دمل زیاده مجتمع میشود که از آن سختی پیدا شده دمل مذکور منفجر گشته
ریم ... تمام بسوی جلد می آید و چون درین دمل ورم ... کم ... بسیار قلیل از کمزوری خون گردد دمل
... و آنچه ... ناقص میباشد که ... قابلیت تولید ریم ... و استعداد پیدا کردن سختی که معارضه

ورم غشای غدد خانه دار باشند بسیار کمست لهذا این دمل زیر جلد زیاده منبسط میشود زیرا که مانع ورم غشای
خانه دار از انبساط که سختی کرده ورم بود غیبتا پس مثل خانه دیگ که کرم کوچک مشهور است وان را بعر سبب
ارضه گویند زیر جلد منبسط میگردد و در ان تا صورها پیدا میشوند و بعد مدت دراز این دمل در جای از جلد
بسبب پوسیده شدن جلد منفجر میگردد و از ان ریم رقیق متعفن مدتها خارج میشود و چون بعد مدت معتد به
از خارج شدن این ریم هرگاه قدری از فائبرن در تقعر انفجار دمل ریخته مجتمع شود از ان خشکریشه پیدا گشته
بجریان ریم مذکور بند میگردد و چون این خشکریشه را عمر کنند پاره شده از زیران باز ریم ناقص مذکور بیرون آید و
تا مدت دراز بدین منوال می ماند و گاهی بعض زرد آب از ان خارج میشود و گاهی از جائیکه منفجر شده بود تا کل
در جلد رقیق یعنی طبقه بالای جلد پیدا میگردد و بعد چند روز اینجا زخم کبیر حادث میشود العلاج اول درینجا هم
علاج عام که در اورام غدد های بدن نوشته شده باستعمال آرند من بعد علاج خاص آن اینست که چون مریض
در ابتدای مرض رجوع کند معالج را باید که دور ورم دمل کاستک نقره محلول در آب صاف را از قلم
موئین طلا سازند یا منفجر آیوڈین بر محل ورم طلا سازند و اگر از ینهم صحت نشود و ریم در ان پیدا شود درین وقت
موافق هدایت ڈاکٹر رنگر صاحب بهادر کالشیم سلفیت که مقطع ریم است یک گرین در ده اونس آب صاف
حل کرده یکبار یک ڈرام ازین دوا بعد پانزده دقیقه بمریض نوشانند تا اینکه کل ده اونس دوای مذکور در
بست و چهار ساعت روز و شب بمریض نوشانند هم ڈاکٹر صاحب موصوف میفرمایند که ازین تدبیر یا مکیت
ریم اول در خون جذب میشود و اجزای غلیظه فایبرنا در محل زخم باقی مانده قدری صلابت پیدا میکنند
من بعد این اجزای غلیظه هم در عروق منجذب شده صحت حاصل میشود فائده دیگر این دوا آنست که از خوردن
این دوا انقدر قوت در بدن مریض و اصلاح زخم از ان حاصل میشود که طبیعت دمل مذکور مثل طبیعت دیگر
دمامیل شده قریب جلد بزودی آمده منفجر میشود و بعد انفجار مثل دمامیل دیگر صحیح میگردد و ایضا درین دمل
ضرورتا خصوصا در عورات که قبل انفجار ریم آنرا از جلد بیرون آرند تا فساد زیر جلد زیاده پیدا نکند و هم
اثر انفجار بر جلد باقی مانده عیب و قبح منظر در عورات پیدا نکند لهذا باید که از اسپریٹر خورد ریم آنرا بیرون
آرند طریق دیگر آنست که بینند هرگاه دمل قریب جلد رسد و بسبب آن جلد رقت و قدری درخشندگی پیدا
کند و از ان دانسته شود که عنقریب منفجر خواهد شد درین وقت باید که بچاقو از تحت غضون جلد شق خفیف بطور
خط راست از نشتر یا کاسه در جلد بدن پیدا کرده ریم از ان برآرند تا نشان انفجار کمتر باقی ماند چهارم
از اعراض سه گانه انتشر فورمس آفتال میانیتی و ورم چشم است که از خنازیر پیدا میشود و این قسم بیشتر اطفال
را از بعد سن ترک غذام تا عمر ده و دوازده سال عارض میشود و اول علامات براین ورم آنست که میشود

وملتحمه هردو سرخ میشوند و بر قرنیه گاهی سفیدی و گاهی بثور خرد مثل نقاط کوچک محسوس میشوند و این بثور گاهی آبله میگردند و بعد آن در انتهاء ریم افتاده و منفجر شده زخم پیدا میگردد و از ان ظاهر میشود که در قرنیه قدری نقصان آمده و گاهی بثره و سفیدی و زخم هر سه موجود میباشند و آب گرم از چشم جاری و سائل میباشد و از جریان آن بر رخساره ها اکیس سیما هم پیدا میشود و گاهی در خلف اذن هم اکیس سیما پیدا میگردد و شاید باعث آن باشد که چون طفل چشمان را از دست خود می مالد و دست آن با آب چشم آلوده گردد و باز این دست را به خلف اذن خود می مالد پس از رسیدن این رطوبت حاد آنجا هم اذیت پیدا میشود لیکن از پیدا شدن این اذیت اکثر اذیت چشم کم میگردد و ایضاً این مریض از دیدن اضواء زیاده متاذی میشود و چون روشنی را به بیند فوراً تشنج در اجفان آن پیدا میگردد و خائف از اذیت شده فوراً چشمان را بند کرده دستهای خود را بر چشمان می نهد یا در جای مظلم مثل کنج مکان می نشیند و این ورم اکثر در هر دو چشمان میباشد و هم همراه آن اذیت و ورم میوکس میمبرن های اعضای دیگر مثل میوکس میمبرن بینی و دهن و معده و امعاء و مثانه و اگر دختر باشد اذیت میوکس میمبرن وجینه هم پیدا میشود و بسبب آن گاهی بدهضمی از اذیت معده و زبانی چشش از اذیت امعاء و گاهی زیادتی بول یا زیادتی میوکس در بول از اذیت مثانه و گاهی سیلان آب سفید از فرج بسبب اذیت میوکس میمبرن وجینه پیدا میشود لیکن زیاده از همه اذیت میوکس میمبرن بینی سیلان آب از منخرین و کثرت جریان لعاب و آب دهن از اذیت میوکس میمبرن دهان میباشد و بسبب سیلان دائمی منخرین شفه علیا هم متورم میشود العلاج اول از آب نیم گرم و شیر یا از آب مطبوخ پوست خشخاش چشم و بینی و دهن را روزانه دو سه بار خوب شسته صاف دارند و صبح و شام دو یک قطره فینیم اوپیائی در چشم اندازند تا اذیت چشم کم شود و بعد شستن از آب گرم و شیر وغیره دو سه بار از لوشن زنگ سلفاس یا از آبیکه در ان شب یمانی را حل کرده باشند چشم را بشویند و اگر از ان اذیت پیدا شود زیرا که گاهی از استعمال این ادویه در چشم اذیت پیدا میگردد در این وقت که اذیت در چشم پیدا شود رسوت و شب یمانی و افیون در آب ساده حل کرده بر دور چشم و قدری بر پیشانی جائیکه محاذی چشم است ضماد سازند نوع دیگر برای دفع کردن اذیت چشم و دفع کردن تشنج جفن جهت احتیاط سلامتی چشم و صحت آن این ادویه استعمال کرده میشوند اکسٹرکٹ بلاڈونا از دو گرین تا چهار گرین در آب صاف که یک اونس باشد حل کرده یا اکسٹرکٹ اوپیای از دو گرین تا پنج گرین در یک اونس آب حل کرده یا مارفیا هائڈرو کلوراس یک دو گرین در یک اونس آب صاف حل کرده یا هائڈرو سیانک ڈائلوٹ ده قطره در یک اونس آب صاف حل کرده یا ٹنکچر ایکونائٹ از پنج قطره تا سی قطره در یک اونس آب صاف حل کرده هر چه طبیب استعمال آنرا ازین ادویه خمسه پسند کند در ان پارچه صاف را تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و چونکه درین مرض وقت شب اجفان باهم چسپیده میشوند و بسبب آن صبح در جدا کردن آنها

بسی وقت واقع میگردد لهذا ضرورست که وقت شب کدام تخم یا مرهم موسوم بر انگوانتم هایدرارج نائتراس و انکوینت
یعنی سترن اینمنت ڈائلوٹ بر کنارهٔ اجفان طلا سازند و درین مرض از استعمال پلاسترهای کوچک از کنتارس
که بقدر چهار آنی ساخته آنها را بر مواضع متعدده از صدغ و بر آخر ابرو و هم بر خلف اذن باین نحو که یکی بعد دیگری
بفاصلهٔ دو دو سه سه روز در جاهای خاص این مواضع چسپانند و ابلهای کوچک پیدا کنند نفع کثیر حاصل میشود
لیکن اگر در خلف اذن اذیت و سرخی و کدام مرض باشد درین وقت استعمال پلستر مذکور درینجا جائز نخواهد بود
اما اینهم یاد دارند که هرگاه در پس گوش اذیت و مرض پیدا شود آنرا فوراً بند نکنند بلکه اذیت آنجا را زیاده کرده
چندی باقی دارند که از ان در مرض چشم نفع کثیر حاصل میشود و هم درین حالت که مرض چشم زیاده بود از سوراخ
کردن در گوش هم فائده حاصل میشود و همیشه پیش چشمان این علیل پارچه سبز یا نیلبنجی آویزند و چون اراده آوردن
این مریض در روشنی کنند نقاب نیلبنجی یا سبز بر روی آن انداخته در روشنی بیرون آرند تا از اذیت انوار محفوظ
ماند فصل پنجم ورم استخوان و مفاصل ست که در حالت استعداد خنازیری میشود پس بدانکه درین حالت گاهی
در استخوان کیریس بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله
بمعنی تآکل و زخم استخوان ست و گاهی نکروسس بکسر نون و سکون کاف و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر سین
اول و سکون سین ثانی که بمعنی مردن استخوان و جدا شدن ریزه های استخوان مرده از استخوان زنده است عارض
میشود و گاهی هر دو مرض مذکور مجتمع میشوند و حدوث این امراض در جمله عظام بدن ممکن ست لیکن اکثر کیریس
در عظام زند دست و قدم و هم جائیکه استخوان طویل مثل عظام ساق و فخذ یا عظام مرفق و بازو متصل شده اند
درینجا بر کناره های انها که در انجا بر سر استخوان ها خانه های صغیر مثل خانهٔ اسفنج یافته میشوند هم حادث میشوند
و ایضاً درین حالت گاهی در غضاریف و غشای آبدار که بالای مفاصل اند ورم حاد پیدا میشود و خاصةً در غضروف
و غشای ابدار رکبه این مرض زیاده میشود لهذا در زبان انگریزی برای این مرض اسم خاص که وهیٹ اسولنگ ست
بضم ها و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای مثناة فوقانی هندی و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح واو
و کسر لام و سکون نون و کاف فارسی که بمعنی ورم سفید ست نهاده اند زیراکه درین ورم بر جلد سرخی نمیباشد
محض زیادتی مقدار بود بخلاف اورام حاره دیگر که در انها جلد سرخ میباشد و سببش اینست که اینجا ورم حار
در جلد و غشای خانه دار نبود بلکه در غضروف و غشای ابدار میباشد بالجمله درین ورم غضروف و غشای مذکور
اول هر دو غلیظ و کبیر المقدار میشوند بعده نرم و لین میگردند من بعد زخم در آنها می افتد و بعد آن در ان ریم
می افتد و این مرض اکثر در اطفال از بعد سه چهار سال تا عمر ده یا دوازده ساله میشود والعلامات هرگاه
در استخوان یا غضروف کیریس یا نکروسس یا وهیٹ اسولنگ پیدا میگردد در ابتدای این امراض ورم پیدا میشود

مثل وجع مفاصل من ابتدا ابتدایت در و روز بروز زیاده میگردد تا آنکه طفل از حرکت باز مانده بر پلنگ می افتد و ورم
موضع ظاهر میشود و تپی لازم که از قسم تپی انفلامیٹری فیورست یعنی تپی ورمی پیدا میشود و اشتها ساقط گردد و در
بدن ضمور پیدا میشود و سن بعد در وقت خاص بر دو اشتعار پیدا گشته هکٹک فیور بسبب پیدا شدن ریم عارض
میشود و درین وقت ورم موضع زیاده میشود و پس اگر در مفصل نباشد بلکه در عظم بود ریم استخوان بسوی جلد
رجوع میکند و در جلد سرخی ظاهر شده و در هم منفجر گشته ریم عفن از آن خارج میشود و گاهی همراه ریم مذکور ریزه های
استخوان مرده هم برون آمده و چون میل را در زخم مذکور اندراخته احساس کنند سر میل با استخوان رسیده
از ملاقات سر میل با استخوان و از ملاقات سر میل صلبیت می آید یا از اصطکاک سر میل با استخوان احساس کرده
میشود و گاهی با استخوان اتصال الانقطاع و الانخفاض است میگردد و هرگاه در مفصل عظام ریم پیدا میشود
بمشکل محلات زائدات هم برون آید زیرا که انجا ریم در خریطه غشای آبدار میبا شد اما بعد مدت دراز در جای
از جلد ثقبه پیدا شده منفجر گردد و از آن ریم خارج میشود و در هردو صورت از جریان ریم لاغری
بدن روز بروز زیاده میشود و هر روز ثقبه دیگر پیدا شده فیور که قسمی از انفلامیٹری فیورست باقی ماند یعنی باربار
سردی محسوس میشود و تپی لازمی بدن خالی نمی ماند و درین وقت چو بر کل در بیماری خصوصًا در امعا
زیاده میشود و سپس آن اسهال پیدا گشته زیاده حال مریض خراب شده یا درهمین
حال میمیرد یا بسبب زیادتی ضعف هلاک میشود و این انجام سخت ترین انجامهای این مرض است و گاهی
عظام مرده و فاسد شده بیرون آمده صحت میشود لیکن هرگاه در سرهای عظام طویله این حالت پیدا میشود
بعد صحت هم عظام مذکوره طویل نمیشوند و بنسبت عظام دیگر صغیری مانند زیرا که غذای این عظام از سرهای شان
که مثل غضروف لین میباشد و در آنها خون کثیر زیاده می آید میرسد و چون سرهای مذکوره فاسد شده ضایع شوند و آله
رسیدن غذای آنها باقی نماند و نمو در آنها نمیشود و از زیادتی باز می مانند و گاهی زخم و مده که در غضروف و غشای آبدار
مفاصل پیدا شده بود از آن عضویت مذکوره فانی میشوند و بعد آن استخوانهای مفاصل چسپیده میشوند و
حرکت مفصل مذکوره موقوف میگردد و درین هر دو انجام هلاکت نمیشود العلاج بدستور استخوان و غضروف و غشا
مفاصل آن که این حالت پیدا شود عضو مذکور را از حرکت باز دارند و برای آن عضو معلوم را در چوب سوم
اسپلنٹ نهاده و بر بندند تا حرکت نکند و بدایت تدبیر درین مرض اعتماد زاید برای حصول صحت است و اگر از ان
منفع ظاهر نشود در هر صورت تدبیر هم احتیاط و در مرض ظاهر نشود و مرض شدت کند
و ورم و درد زیاده گردد تدبیر علی مرض چسپانند و بعد ازان آب سرد بران ریزانند بطوریکه در علاج انفل میشود
عام بآن بدایت رشته و ازین تدبیر اکثر مرض از زانو یاد باز ماند و مدت آن مبدل بازمان میشود یعنی خفیف الاعراض

میگردد و چون باین حد رسد اذیت در جانب مخالف ورم پیدا کنند و اول و اخف و بهترین اقسام آن مالیدن
تنکچر آیوڈین بر ظاهر جلد محل ورم ست زیرا که از ان ورم در ظاهر جلد پیدا شده ورم باطن کم میشود و هم
دوا خاصه درین مرض نافع ست که استعمال او دوان هم نموا میکند و اگر ازین علاج ورم دفع نشود پاشتر
از کنتارس درست کرده بر جلد موضع علیل نهند و اگر از انهم فائده ظاهر نشود داغ بر استخوان مریض نهند
لیکن این عمل در جای کنند که استخوان آنجا قریب تر از جلد باشد و اگر ازین هم مرض دفع نشود عمل سیتن باستعمال آرند
و اگر از کدام تدبیر فائده ظاهر نشود و ریم پیدا گردد و دمل حادث شود آنرا همراه تدبیر لیسٹر صاحب بهادر بکشایند
و از ان ریم بر آرند و هر بار وقت کشادن زخم و تبدیل دوای موضع تدبیر صاحب بهادر را استعمال آورده باشند
و هم هرگاه ریم در خریطه غشای آبدار مفصل آمده باشد آنرا باستعمال تدبیر صاحب بهادر شق کرده از ان ریم
بر آرند و درینجا خاصة تدبیر صاحب موصوف را بالضرور در استعمال دارند و الا اندیشه آن درینجا خصوصا التهاب
عظیم پیدا خواهد شد و مریض هلاک خواهد گشت پس درینجا هر وقت لازم تدبیر مذکور باشد بعد بر آوردن ریم تدبیر
سازند که عظام مفصل با خود با چسپیده یکذات شوند و الا خوف بقای فساد در ان باقی خواهد ماند و درینجا جلد
مفصل اکشاده عظم فاسد را بر آورده عظام مفاصل را با هم کرده اعانت چسپیدن عظام مفاصل نمایند بالفعل
طبیب موافق فعل طبیعت واقع شود زیرا که او هم بعد فاسد شدن غضروف و غشای آبدار مفصل را با هم
چسپانیده یکذات میکند لیکن درین حال هم بالضرور تدبیر لیسٹر صاحب را بعمل آورده باشند و اگر فساد در اکثر
اجزای عظام کبار آمده باشد درین وقت برای حفظ حیات عضو فاسد علیل را بالتمام قطع کنند تا از سرایت
کاتیج عضو حیات مریض و جمله اعضای دیگر باقی ماند فقط کاتیکهای قسم از اعراض نهگانه مذکوره بودن کدام مرض
از امراض جلدیه بر جلد بدن خصوصا بر جلد راس ووجه است و آن اکثر از قسم اکزیما میشود و قسم اعراض
مذکوره نهگانه اوٹیٹس یعنی ورم اندرون گوش یا اٹریا یعنی سیلان ریم از گوش ست و هشتم از اعراض نهگانه
اوزینا یعنی سیلان آب و ریم عفن از بینی ست و نهم از اعراض نهگانه خنازیر ورم میوکس ممبرینهای دهن و حلق و
معده و امعا ست و چونکه علاج اینهمه بیشتر نوشته شده لهذا هرگاه در حالت خنازیر این امراض پیدا شوند
موافق علاج هر یک علاج سازند قسم دوم از اسکرافیولا یعنی خنازیر که همراه آن چوبکل در کدام عضو شده
باشد و اولا اینجا دانستن چوبکل ضرورست لهذا نوشته میشود بدان علمك الله که چوبکل جسمی ست طبیعی
که اکثر در حالت خنازیر پیدا میشود و گاه گاه در امراض دیگر هم پیدا میگردد و آن بر دو قسم ست قسم اول
گری چوبکل بکسر کاف فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و دیگر ملیری چوبکل بکسر میم و سکون لام و فتح
یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و لغت گری ... ملیری ... نامند و مراد از گری چوبکل ...

که در رنگ آن سفیدی و قدری سیاهی مجتمع باشد مثل رنگ خاکستری یا لون رمادیکه از خشب گرفته باشند
وتسمیه چوبرکل بآن باعتبار رنگ ست و ملیری نام دانه خردست وتسمیه چوبرکل باین اسم باعتبار صورت و
مقدار آنست زیرا که این چوبرکل هم صغیر المقدار مثل دانه سرشف یا دانه باجره یعنی کاورس میباشد و
قسم دوم آنرا ایلُو چوبرکل بفتح یای مثناة تحتانی وضم لام وسکون واو یعنی زرد رنگ مینامند اما قسم اول آن
خرد شفاف میباشد که گاهی مثل غضروف سخت بود و گاهی از ان لین هم میباشد و این قسم چوبرکل گاهی در هر عضو بلکه
در اجزای آن علیحده علیحده دور دور میریزد و گاهی در عضو واحد دانه های خرد یکجا قریب قریب ریخته مجتمع شده
بقدر چهار آنی یا هشت آنی بر صورت مدور میمانند که از دیدن آن گمان کرده میشود که یک چوبرکل عظیم است
و مراد از چوبرکل ملیری همین دانه های خرد اند که بعد ریختن در یکجا مجتمع شوند بالجمله چون این دانه خرد را بذریعه خورده بین
به بینند دیده میشود که دران سیل و آب غلیظ خالی از سیل ست یا سیل و ریشه ها و آب غلیظ است و سیل که دران دیده
میشود در ابتدای مرض بر دو قسم بود یکی صغیر و دیگر سیل وسیع اما آنچه سیل صغیرست آن مثل هیئت کرپسکل یا الف کرکل
میباشد که دران نقاط صغار کثیره میباشند و همچنین در آب غلیظ هم نقاط کثیره خرد بوند و آنچه سیل وسیع دیده میشود
آن مثل سل موکس ممبرن یا سیل جلد بود که دران هم نقاط کثیره کوچک میباشند و غشای این سیل وسیع بسیار نازک بود که با
صدمه شق شده نقاط صغار کثیره از ان جاری و سائل میشوند و چون مرض زیاده و کهنه گردد یک سیل ثالث هم
که آنرا بلغت انگریزی جاینت سیل بفتح جیم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی وفتح نون وسکون تای مثناة فوقانی
هندی یعنی سل عظم قوی گویند یافته میشود و ازین سل ریشه ها پیدا میشوند و چون این قسم چوبرکل را بذریعه امتحان کیمیاوی
می بینند ظاهر میشود که آن قسمی از فائبرن ناقص ست و چون قسم ثانی چوبرکل را که مائل بزردی ست می بینند ظاهر میشود
که ملیری چوبرکل ست که دران بسبب پیدا شدن حالت فاٹی ڈی جنریشن رنگ زرد پیدا شده و هم چونکه بسبب
ریختن آن در عضو جائیکه چوبرکل ریخته بر دو آن ورم حار پیدا شده و ازین ورم قدری مواد در محل اجتماع آن ریخته
شریک آن گشته که بسبب آن دران سختی پیدا شده پس فی الواقع هر دو قسم واحد اند محض بسبب پیدا شدن
حالت فاٹی ڈی جنریشن رنگ آن زرد میشود اما اینکه چوبرکل در کدام ریشه عضو میریزد پس دران اختلافست
کسی میگوید که در جزو خرد غشای خانه دار که مثل غده هاست میریزد و کسی میگوید که در غده های که اندرون جوهر
ذوات عروق شعریه اند میریزد و از ریختن آن راه این عروق و شرائین بند میگردد و کسی میگوید که چوبرکل خاص
در غده های عضو نمیریزد بلکه مثل غذای صالح بالای اجزای عضو که مثل ریشه ها هستند میریزد و آنجا مجتمع می ماند
و چنانکه غذای صالح بعد ریختن بر اجزای جمله اعضا در آنها منجذب شده صورت عضوی را قبول کرده جزو
عضو میشود این فائبرن ناقص منجذب در اجزای عضو نمیگردد و نه صورت عضوی قبول میکند بلکه بر اجزای

اعضا مجتمع ماند وازان کدام ریشهٔ عصب یا ریشهٔ عروق وغیره پیدا نمیگردد اما اینکه این فایبرن ناقص از کجا در خون آید
که ازان در عضو میریزد پس بدانکه اقرب بحق آنست که این از لمف می آید باین طور که آنچه سیل در لمف پیدا میشود تا تمام
و ناقص النضج پیدا میشود تا حد سیل کامل نمیرسد و بهمین صورت ناقصه خود مانده در خون داخل میشود و بسبب نقص ایمان
صورت اصلی خود آن در خون هم نضج کامل نایافته فایبرن ناقص میشود که آنرا الیاف تغذیه عضو و بدل ما تحلل
نمیباشد اما اینکه چون چوبرکل در عضوی میریزد انجام آن بعد ریختن چه میشود پس بدانکه اول از انجامها اینست که باز
جذب شدن چوبرکل در عروق بعد انصباب آنست دوم آنکه چوبرکل در عضوی میریزد و بعد ریختن جذب نشود بلکه
جبن یعنی پنیر گردد و بسبب آنکه رنگ آن زرد و جسم آن کدر و شفافت و صفای آن زائل شده مثل پنیر گردد
واین حالت را کیسیوس ڈی جنریشن میگویند و بعد این حالت هم دو انجام آن میشوند اول اینکه همچنان بحال
ماند تا اینکه قدری ورم گرد آن پیدا شده وازان فایبرن ریخته غشای ازان پیدا شده چوبرکل مذکور در غشای
مستور مدتها یا تا آخر عمر ماند دوم آنکه چوبرکل مذکور لین شده مثل ریم گردد و گرد آن ورم حادث شده دل گردد
و همراه مدهٔ این دمل چوبرکل هم خارج شود و بعد خارج شدن دمل چوبرکل جائیکه این هر دو بودند
زخم می ماند پس اگر این زخم در ریه باشد آنرا انگریزی کاویٹی یعنی خانهٔ خالی نامند و هرگاه در مابوده از الیف
یعنی زخم میگویند پس این خانهٔ خالی روز بروز حرکت بسوی اندمال کرده مجتمع و صغیر میشود تا اینکه لبهای جراحت
باهم متصل شده مندمل میگردد و بمحل اندمال آن خطی سخت اثر خشکریشه بر آن باقی می ماند چنانچه وقت تشریح میت
اکثر این خط در ریه دیده میشود وازان دانسته شود که در ریهٔ این کس چوبرکل ریخته بود و بعد انصباب لین و ریم شده
خارج گشته بود و انجام سوم اینست که چوبرکل مذکور کلسفی کیشن یعنی آهک گردد و بدانکه این انجام سوم بعد مرتبه
و انجام ثانی میشود یعنی آنچه چوبرکل که زرد رنگ و ناصاف مثل پنیر شده در غشای جدیدی ماند همین آهک گردد
و بعد اینکه آهک میشود آنچه سیل روغن و شحم که دران بوده و بسبب آن رنگش زرد شده بود آن در عروق منجذب
میشوند و اجزای باقیه دیگران آهک شده مدتها در عضو یکجا باقی میمانند وازان اذیت بسیار قلیل میشود چهارم آنکه چوبرکل
موسوم به پلیهری ریشه ریشه های سخت شده مثل غشا صلب میگردد و سیل که دران بوده منجذب میشود و این انجام چهارم
خاصة در ریه دیده میشود و بسبب آن ریه منبسط نمیگردد اما اینکه چوبرکل در کدام کدام عضو میریزد پس بدانکه
اگرچه ریختن چوبرکل در جمیع اعضای بدن من حیث هو چوبرکل متساوی الامکان است لیکن بسبب استعداد وجود
اعضا که دران های میریزد در بعضی زیاده و در بعضی کم و تاک در بعضی پیشتر و در بعضی بعد آن میریزد و بنا برین بعضی
از داکتران بسبب استعداد اعضا حسابی درست کرده نوشته اند که زیاده از همه اعضا در لحوم رخوه یعنی
غده های بدن میریزد و بعد آنها در غشای ابتنا شده و ابر بدن میریزد و همچنین گاهی در یک عضو و گاهی در وقت واحد در

اعضای ... گاهی در وقت ... در جمیع اعضای بدن می‌ریزد و در این وقت که در جمیع اعضای بدن می‌ریزد
ابتدا علامت ... انشاء الله تعالی اکنون بایکدیگر ... اکثر اعضا
روی استعداد برای ریختن چوبرگل ... است چنانچه بعضی گفته‌اند که ابتدای عمر یا نزده سالگی اول چوبرگل که در بدن می‌ریزد
در ... آن بنسبت دیگر اعضا استعداد انصباب چوبرگل در خود زیاده میدارد و بعد آن امعا
اند و بعد آن غده های ... و بعد آن حنجره و بعد آن غده های ... و بعد آن غشای باریطون
و بعد آن طحال و بعد آن گرده و بعد آن بلورا یعنی غشای ... پهلو و بعد آن جگر و بعد آن قصبه مسالک
هوا و بعد آن عظام و بعد آن خصیتین و بعد آن جوهر دماغ و بعد آن اغشیه دماغ و بعد آن راه گرده
یعنی ... و بعد آن مثانه و بعد آن مجری بول و بعد آن غریطه قلب و بعد آن معده و بعد آن جلد بدن
و بعد آن عضلات بدن و بعد آن زبان و بعد آن ... و بعد آن مری معده و بعد آن ... یعنی ...
و بعد آن ... العلامات بدانکه چون انصباب چوبرگل در اعضا بحسب استعداد آنها گاهی در یک عضو
زیاده و گاهی کم و همچنین در کدامی عضو جلد جلد زیاده میریزد و در کدامی کم و ... میریزد لهذا مطابق
این اسباب علامات انصباب چوبرگل کثیر و قلیل و قوی و ضعیف می‌باشد بالجمله چون چوبرگل در عضوی میریزد
اکثر موافق این ترتیب علامات یافته میشوند که اول لاغری بدن ظاهر میشود و پس رنگ ... بدن از
حالت طبیعی متغیر مثل حالت ... میگردد و اشتهای طعام کم گردد و در هضم غذا قصور ظاهر میشود که بخوبی غذا هضم نگردد
و گاهی این علامات ... تقدم و تاخر هم میشود لیکن اکثر این علامات در وقت واحد مجتمع میباشند پس اگر چوبرگل
تا ... ریزد این حالت ... ماند و اگر جلد جلد ریزد و در ... حالت ... شروع شود
و همراه آن یا بعد شروع شدن آن ضعف و سرعت نبض پیدا گردد ... هر وقت که ... از تپ
خالی نباشد و همراه آن ... حرارت لمس بدن هم ظاهر شود و این علامت قوی ... انصباب چوبرگل است
خصوصا هرگاه ... استعداد و حالت خنازیری حرارت لمس بدن پیدا شود از این استدلال قوی بر وجود انصباب
چوبرگل توان کرد و چون چوبرگل در عضوی ریزد بعد علامات عامه انصباب چوبرگل که مذکور شدند علامات
خاصه انصباب آن در همان عضو پیدا میشوند و قبل جمله علامات خاصه نقصان فعل عضوی که در آن ریخته پیدا
میشود ... مثلا اگر در دماغ ریزد خاص در این وقت هذیان پیدا میشود و اگر در قصبه ریزد فساد در آواز
... صوت یا غلظ آن ظاهر میشود و اگر در ... ریخته باشد نفث الدم ظاهر میشود و اگر در امعا ریزد
اسهال همراه آن ... می‌آید ... باریطون ریزد ... سبب ...
و ورم باریطون ... میشوند و چون ... اعضای دیگر که غیر اعضای مذکوره ... ریزد ... آن ...

بعد الموت ظاهر میشود و باید دانست که استدلال از این علامات برای فساد چوبرکل و وجود بودن سل و دق کاملاً میسر
نمیشود زیرا که با اختلاط و بعضی امراض دیگر هم نشانند و حکم بوجود سل و دق نمیتوان کرد اگر چه مقصود از علاج دیگر دو
امر است یکی آنکه چوبرکل پیدا نشود و دیگر زیرا که پیشتر نوشته شد که چوبرکل از امراض است که از فساد خون
کیلوسی پیدا میشود و برای این امر علاج عام این است که تقویت هاضمه نمایند تا خون قوی و جید پیدا شود و در آن
چوبرکل پیدا نگردد و دوم چنانکه میگویند بذریعه این تدبیر تحلیل آن در عضو میسر شود و دوم مقصود از علاج آنست
که آنچه چوبرکل در عضو نخچه است باز در عروق منجذب گردد و عضو مذکور از آن خالی از افساد آن محفوظ ماند لیکن
برای مقصود اول باید که اغذیه جیده مقویه مثل شیر و شیر جوشیده و بیضه و لحوم جیده خورانند و روغن جگر ماهی
هم نعم الاغذیه است پس اگر در معده ضعف و بدهضمی باشد تدبیر دفع و اخراج آن نمایند چنانکه در ... نوشته شد
و اگر در معده ضعف نباشد برای تقویت معده ادویه قسم منرال ایسد همراه ادویه تلخ که تقویت معده کنند مثل کلمبا و جنطیانا و ...
و بارک و کنین بنوشانند و از منرال ایسد اگرچه سلفورک ایسد و نائتر ک ایسد یا ... ایسد هم نافع اند لیکن
فاسفورک ایسد انفع است و هم مریض را در هوای صاف دارند و اگر ممکن باشد برای ... سوار کرده
در هوای صاف گردانند و همیشه جلد بدن را با غسال از آب نیم گرم صاف کنند و بعد آن خوب بدن را خشک
سازند و در وقت احتیاط از رسیدن هوای سرد به بدن نمایند تا سردی پیدا نشود و اگر غسل کردن ممکن
نباشد هر عضو ظاهر بدن را جدا جدا بذریعه پارچه یا اسفنج مغموس با ب بشویند و صاف دارند و در این باب قول
جاهلان که در حالت مرض غسل نمیکنند اعتنا نسازند که کثافت جلد بدن مولد امراض و موجب فساد و ... است
و هم همیشه بدن را از رسیدن هوای سرد محفوظ دارند و برای این حفاظت در فصل بارد ملابس ... پوشند یا
آن دیگر لباس گرم مثل قباهای چرم سابری و ... در فصل حار ملابس ... ملاصق بدن دارند و جهت
منع کردن چوبرکل از انصباب لا ... اسید ... بنوشانند ... اکثر از کنین را هم در ...
نافع میدانند و آنچه در علاج اعدام غذیه ادویه نوشته شده اند مثل ... ایوڈائیڈ یا ... ایوڈائیڈ ...
هم اکثر بنوشانیدن بهر این کار مفید دانند زیرا که اکثر چوبرکل در غده های لمف ... و غده های کیلوسی ...
و ادویه مذکوره این غده ها را صاف میکنند و برای حصول مقصود ثانی که منجذب شدن چوبرکل در عروق است
آنکه ... های ... مثل ... های ... فاسفیت ... ایوڈائیڈ ... بنوشانند و از این اقسام ادویه ...
... فاسفیت ... زیاده داده میشود یا ... بنوشانند و همچنین از مرکبات
ایوڈین ایوڈائیڈ ... یا ایوڈائیڈ ... یا پتاس ایوڈائیڈ را هم نوشانیدن مفید دانند و بر جلد ظاهر بدن که
مقابل عضو مریض باشد طلا کردن تنکچر ایوڈین مفید است و ایضاً همراه ادویه مذکوره ... مذکوره نوشانیدن ...

درین وقت نافع ست و آنرا بالضرور در هر حال میخواهند این قدر علاج بطور علاج عام اینجا نوشته شده و علاج
خاص هر عضو بجای خود نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند فقط کتبه اما چوبرکیولوزز که آن عبارت است از
انصباب چو برکل در جمیع اعضای بدن پس اگر بسرعت و شدت و کثرت باشد آنرا اکیوت چوبرکیولوزز نامند و انجام
آن در دو سه هفته ظاهر میشود و اگر خفیف الاعراض باشد و بتاخیر و قلت ریزد انجام آن تا دو سه ماه ظاهر میشود و
اعراض و علامات قسم اکیوت آن اکثر در دماغ یا در ششها یا در باریطون یافته میشوند العلامات درین قسم اکیوت
گاهی مریض قبل ریختن آن بکلیه صحیح میباشد ولیکن اکثر آنست که از قبل ریختن آن مریض قدری مرض و شکایت مزاج
و بدن داشته باشد مثل ماندگی و لاغری بدن و ضعف طبیعت و گاهی قبل آن در سل و دق خفیف الاعراض مبتلا میباشد
و بعد آن [illegible] التهاب این ماده در اعضا [illegible] میشود و گاهی بعد مبتلا شدن در [illegible] فورا و بعد گذشتن ده روز یا دو هفته
بیرون این مرض پیدا میشود بالجمله ابتدای این مرض باین نحو میشود که یک روز اول برودت و لرزه دو سه بار پیدا میشود
بعد آن تپ بسیار شدید قوی می آید که چون بذریعه تهرمامیتر امتحان حرارت بدن کنند یا به از یکصد و دو درجه تا چهار درجه
[illegible] میشود و نبض از یکصد و بست بار تا یکصد و شصت بار در یک دقیقه حرکت میکند و در ابتدای مرض این [illegible]
مشابه با تپ [illegible] فیور یعنی حمی نائبه می آید و بعد آن بصورت [illegible] فیور میشود یعنی تپ همیشه باشد و دران خفت هم ظاهر
شود و بعد چهار روز یا یکهفته تپ لازم [illegible] دیده میگردد و زمان خفت [illegible] گردد و هر قدر که مرض قوی و شدید
باشد تپ لازم بزودی شدت [illegible] قلیل میباشد و اگر قوی نبود زمان [illegible] تا یکهفته مانده بعد آن حمی
لازم میگردد و عرق در زمان تپ [illegible] و حمی لازم بهر روز می آید لیکن از آن خفت در حرارت بدنی ظاهر میشود و لاغری بدن
و ضعف آناً فاناً بهر روز زیاده میگردد و قدری سرفه هم پیدا میشود و در نفس هم عسر ظاهر گردد و بلغم کمتر آید اما چون بذریعه
استیتسکوپ حال سینه دریافت کنند خرابی و فساد در سینه [illegible] یافته میشود مثل اینکه یا فقط در آواز دخول هوا قدر
[illegible] مسموع میشود یا قدری آواز [illegible] مثل آواز [illegible] دقیق که از [illegible] شدن مجاری [illegible] مسموع میگردد
از ابتدای مرض کرب و قلق و کم خوابی زیاده میباشد [illegible] و علامات مرض و ضرر دماغ
مثل هذیان و تشنج از ریختن چو برکل در دماغ پیدا میشود [illegible] زبان و دندان سیاهی آثار کمزوری یافته شوند و در
[illegible] و گاهی اسهال [illegible] و درین حالات چند روز باقی مانده بعد آن
یا علل [illegible] بیهوشی [illegible] نفس و از [illegible] آکسیجن در خون یا
[illegible] پیدا میشود [illegible]
[illegible] چو برکیولوزز [illegible]
[illegible]

امراض جلدی مثل حصبه یا سرخی جلد یا بثور ظاهر شوند و هم در تحفر ما یطر سیماب از درجه یکصد تا سه چهار درجه صاعد شده باقی ماند
و بسیار آن بعض از یکصد و بست زیاده شده تا یکصد و شصت درجه برسد یعنی از یکصد و بست درجه هر قدر که زیاده شود و مرض
روز بروز ازدیاد ترقی کند و عسر و تنفس به وجود بوده باوجود موجود بودن سرفه بلغم بسیار قلیل آید گمان غالب سه بودن
چو برکیولوز توان کرد العلاج علاجش همین است که تقویت علیل کوشند از خورانیدن اغذیه مقویه جیده مثل شوربای لحم
یا زرده بیضه مرغ و شیر تازه و هم همراه ایشان بارک یا آنین و مرکبات آنرا و ایمونیا کاربناس نوشانیدن مفید است
و اگر زرده بیضه را در شیر تازه حل کرده قدری وین بآن آمیخته بنوشانند بهتر است لیکن اگر مریض مجتنب از شرب شراب
باشد او را عوض وین ایمونیا کاربناس همراه زرده بیضه و شیر بنوشانند باقی علاج اعراض موجوده که محتاج علاج
شوند نمایند فقط فصل یازدهم در سودامینا آنرا در لغت یونانی سودامینا گویند بضم سین مهمله و سکون واو و
دال مهمله مشدده مفتوحه و سکون الف و کسر میم و فتح نون و سکون الف تا مند یعنی قطره عرق زیرا که در ان عرق زیر طبقه بالای
جلد محتبس میشود و از ان آبله های پرآب صاف مثل تخم باجره یعنی گاورس جدا جدا در جلد حادث میشوند و گاهی آبله
و آبله ها که پوست سفید مثل شیر پیدا میشود و در بیت وقت این آبله در شکل و رنگ مشابه مروارید میگردد و این بثور سه چهار
روز مانده خشک گشته زائل میشوند و دیگر بثور بهم می آیند و این سلسله بروز و زوال بثور تا دو سه هفته می ماند و اکثر در جانب
مقدم بثور بدن خصوصا بر سینه و زیر ترقوه این بثور یافته میشوند اگرچه ممکن است که بر تمام جلد یافته شوند و ازین بثور کدام کلفت
و اذیت جلد پیدا نمی شود السبب سبب آن رسیدن زیاده حرارت بجلد و زیاده آمدن عرق است لهذا اکثر در اقسام ایپیدیمک
که در آن بثور و غیره بر جلد پیدا میشوند و هم در روماتیزم اکیوت و هم در حمیات حاده دیگر مثل تایفس فیور یا تایفائید فیور و غیره هم
حادث میشوند و مادام که در علاج حمیات قدما ابتدا به ادویه حاره معرقه باستعمال می آوردند و البسه حاره می پوشانیدند و آتش قریب
هم می داشتند این بثور زیاده پیدا می شدند و آنها زیادتی این بثور را علامت مهلک میگفتند و در هر تبی که این بثور پیدا میشدند
آنرا ملیاری فیور میگفتند زیرا که ملیم یعنی تخم خرد کشیر است پس هر تبیکه در ان بثور خرد مثل تخم باجره زیاده می دیدند آنرا
باین اسم موسوم ساختند و مهلک دانستند لیکن فی الواقع این بثور علامت مهلک نیستند بلکه چون آنها بسبب اشتداد حرارت
میشدند و اشتداد حرارت سبب هلاکت مریضان میشد ازین سبب در غلط افتادند و چون جهال در پیداشدن اطفال
اسباب مستخبره از قسم انسداد هوا و پوشیدن لباس حار و داشتن نار قریب زن نوزائیده زیاده جمع میکردند و تا حال میکنند
لهذا در پیورپرل فیور هم این بثور زیاده پیدا میشوند اما از وقتیکه علاج حمیات به تبرید کرده شد ظهور آنها کم شده العلاج
فی الواقع این بثور محتاج علاج نمی باشند بلکه همراه زوال حمیات خود زائل میشوند البته تدبیر تبرید بدن نمایند که آن
نافع است فقط فصل دوازدهم در [illegible] بکسر دال مهمله [illegible] و سکون [illegible] مهمله [illegible]
و سکون دال مهمله و ضم های مهمله و سکون واو و کسر رای [illegible] اول و سکون ثانی یعنی دشواری آمدن عرق است اسباب [illegible]

امینست که در غده مجاری عرق تورم پیدا میشود که از ان عرق جاری نگردد و غده آن پر آب شده در حقیقه سیگردد و بصورت آبله لیکن این آبله از جلد بیرون نمی آید بلکه زیر جلد میماند و سرخی غده عرق را بالتجربه بالا می بیند مثل ساگودانه دیده میشود و از خارج و آن اکثر بر جلد در میان انگشتان دست پیدا میشود و گاهی بجلد پا و دیگر مواضع هم پیدا میشود هم بسبب آن قدری گرمی و خارش بر جلد یافته میشود و چون آنرا می خارند از ان قدری مائیت بر می آید و سرخی در جلد ظاهر شده بصورت اکیسیما منتشر گردد و آن در فصل حاره بار و بهر دو در انسان ضعیف پیدا میگردد و گاهی در مرض نقرس هم حادث میشود العلاج هر گاه در صاحب نقرس پیدا شود ادویه مدره مثل کاربونیت پتاس یا سیلی‌سیلیت پتاس مع ادویه مسهله مثل فشرده تمر هندی یا لیمو یا کاغذی یا آب آلو بخارا نوشانیده لیکن زنهار ادویه معرقه نه دهند و چون بیرا اکثر بدن ظاهر شود درین وقت از آبله دران ادویه از قسم کهار باشند مثل بای کاربونات پتاس حل کرده از ان غسل کنانند تا بهاء اثر سومیت و چرک صاف شده رقیق گردد و از ان عرق بر آید یا خشک شود و چون از زیاده خارید زخم حادث شده باشد دران آنچه در علاج اکیسیما نوشته شده باستعمال آرند و بتقویت بدن بخورانیدن اغذیه جیده و نوشانیدن ادویه مقویه مثل کنین وغیره فرمایند فصل هفتم در انشقاق جلد بدن آن نوعی از آفت است که از قسمی از ایری تهماست که اینک امنی مرض است که دران جلد قدری دبیز و غلیظ و خشک میشود و از جائیکه در جلد چین است شق میگردد و کناره های شق غلیظ میگردند و بر زخم جلد اتصال خود را گذاشته متفرق میشود و گاهی شق زخم تا اصل جلد که قوی است میرسد و از ان درد و اذیت عظیم پیدا میشود و آن اکثر بر پشت دست و بر حلمه ثدی و بر لب و بر پا ها و گاهی در میان انگشتان پا هم انشقاق در جلد واقع میشود و اکثر بر محل سلامیات انگشتان دست و گاهی در سطح داخلی انگشتان دست هم زیاده میشود و بر پا ها اکثر در فصل سرما بسبب پیاده راه رفتن یا بدون موزه راه رفتن حادث میشود العلاج چونکه علاج انشقاق لب و انشقاق حلمه ثدی و انشقاق مابین اصابع بجای خود با ذکر رسیده اکنون علاج انشقاق دست و پا نوشته میشود پس آنکه چون جلد دست این انشقاق پیدا شود و آن اکثر بر محل سلامیات و بر سطح داخلی انگشتان میشود پس درین وقت چون بدانند که انشقاق شروع میشود باید اول از آب گرم دستها را بشویند بعده از پارچه نازک صاف کرده ادویه ملینه جلد مثل روغن شیرین یا گلیسرین یا کافور خالص سائیده یا مرهم آکسائید آف زنک یا شهد خالص بران خوب مالیده بعده از پارچه نازک صاف سازند و چون زخم پیدا شود و غائر باشد و کناره های آن سخت بوند درین وقت سلوشن نائتریت سلور قوی که از بست گرین تا چهل گرین احل کاستک نقره در یک اونس آب حل کرده باشند از قلم مو بین در زخم اندازند تا اذیت زخم کم گردد مرهم اکسائید آف زنک بران نهند تا مندمل شود و هر گاه بر جلد پا افتد قلیل باشد دراین وقت نیز برای انشقاق دست نوشته شده کافی خواهد بود لیکن آنرا اما هر گاه جلد پا زیاده غلیظ و خشن شده باشد و زخم زیاده

فصل نهم در انشقاق جلد بدن

نافع باشد و درین وقت اول جلد را لین و رقیق سازند مثل بنیک اول پولتس از تخم کتان درست کرده بر آن بندند
یا بر آسپرگرم و صابون محلول یا پارا تا مدت دراز دارند بعده از قطعه آبگینه یا از کارد جلد مذکور را حک نمایند
یا بموتراش حکم دهند که جلد را از دوسی تراشیده رقیق سازد و چون جلد رقیق شده برابر زخم رسد درین وقت لوشن
نائتر سلور قوی در زخم اندازند تا اذیت زخم کم شود بعده مرهم آکسائیڈ آف زنک یا چربی بز و غیره یا مرهم کر یا سوشا
بران نهند تا زخم مندمل گردد و لیکن صحت از پیاده رفتن بدون موزه راه رفتن را منع کنند و در وقت شدت مرض هم
از پیاده رفتن ممانعت سازند فصل [illegible] در تقریح القطا یعنی زخم عجز و آنرا بلغت انگریزی بیڈ سور گویند
بکسر بای موحده و سکون یای مثناة و دال مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله یعنی زخمی که از زیاده خوابیدن
بر پلنگ پیدا میشود و این زخم وقتی حادث میشود که مریض بسیار لاغر گردد و شحم و لحم آن تحلیل رود و عضلات بدن
رقیق و لاغر شوند و در میان استخوان و جلد واسطه قلیل ماند و اکثر جای پیدا میشود که آنجا استخوان با جلد قریب بود مثل
محل عجز و مفصل عظم ورک و جائیکه سر استخوان ورک با جلد اقرب است و گاهی بر محل استخوان کتف هم پیدا میگردد
و در ابتدای آن سرخی در جلد این مواضع پیدا میشود بعده آنجا ورم حادث گردد و اگر ورم کم باشد اول یک
بثره خرد ظاهر میشود بعده بر آن آبله پیدا شده روز بروز این آبله وسیع گردد و منفجر شده از آن آب جاری میشود و این
طبقه ظاهری جلد رفته رفته منسلخ شده از زیر آن اصل جلد نمایان میگردد پس اگر بعد آن هم از تحت عجز افتاده ماندن
بران برابر باند از اصل جلد هم بر هم آید و در آن زخم پیدا شده روز بروز منبسط و غائر میشود تا اینکه از اصل جلد
و غشای خانه دار و ریشه دار گذشته تا استخوان میرسد و آهسته آهسته لحم آنجا را میخورد و اگر عجز بران زیاده متصل
ماند و ورم کثیر باشد درین وقت جلد آنجا مرده و مثل چرم خشک و مرده و سیاه گردد و گرد آن سرخی پیدا شود و
و لحم متورم هم فاسد و سست شده تا گنگرین یعنی موت لحم حادث شود بعد جلد مرده از جلد زنده منفصل گردد و
از انفصال آن سرخی بر دور آن پیدا شده ریم و آب از آن لحم و جلد مرده جاری میشود پس بسبب این آب و ریم
این جلد و لحم مرده لین شده با کمال عفونت از محل خود بیرون می آید و بجای آن زخم عظیم باقی ماند و هم این زخم بسبب
رسیدن عجز افتاده ماندن روز بروز زیاده میشود و مادام که علاجش نکنند خود این زخم اصلاح نمی پذیرد
سبب فاعلی آن رسیدن اثر عجز متصل است که از کثرت افتاده ماندن بر بستر میرسد و سبب معینی آن کمزوری جلد
که بسبب نیافتن غذای جید و نه رسیدن خون از کثرت عجز حاصل میشود و هم نه خارج شدن عرق از آنجا
از جلد که یعنی معین بر کمزوری جلد میشود چه از نه خارج شدن آن و از نه رسیدن هوا باین موضع جلد از
عرق خشک نمیشود و از باقی ماندن نداوت دائمی جلد لین و ضعیف میگردد و این مرض در اطفال که عظام
انها صغیر و ضعیف الوزن اند کمتر دیده میشود و در کبار که عظام آنها کبیر و ثقیل اند زیاده پیدا میشود خصوصا در امراض

نوشته کسیکه آن مریضان بر پلنگ و بستر بسیار افتاده می‌مانند مثل فالج یا حمیات مزمنه یا سل و غیره
در بعض پاها یا کمر یا قسمی از فالج است و در آن هر دو پا سرخی میشوند زیاده میشود زیرا که در آن اکثر بول جاری
میماند و از آن بسبب قلیل اکثر جلد مانند می سبب آن جلد عفن و فاسد میگردد العلاج هرگاه مریض زیاده بر بستر
افتاده ماند درین وقت باید که خبرگیر مریض همیشه مواضع حدوث این مرض را روزانه خود دیده باشد زیرا که وقتیکه ورم
وضعف جلد یا در فالج مذکور حس مریض کم یا معدوم میشود لهذا خود مریض احساس اذیت نمیکند بالجمله هرگاه ببینند
که بر جلد این مواضع سرخی پیدا شده اول از آب گرم بشویند و خشک کنند و هوا را باین مواضع رسانند
پس اگر ازین تدبیر جلد برنگ و هیئت اصلی خود نیاید سرکه یا براندی با آب حلکرده بر آن نهند یا سلوشن نائترساوی
که از پانزده گرین تا بیست گرین اصل کاشتک در یک اونس آب حلکرده باشند بر آن طلا سازند نوع دیگر سفیده
بیضه مرغ را با اسپرت وین حلکرده بر محل سرخی مذکور طلا سازند پس اگر از استلقا بر عجز این حالت پیدا شده باشد
مریض را بر پهلو ها گردانند و اگر بر عجز و ورکین هر دو جا باشد درین وقت بالشهای لین که اندرون آنها خالی باشد بجو
زیر عجز و ورکین علیل نهند که محل سرخی در محل خالی باشد و از ثقل محفوظ ماند یا ایر بید که بکسر الف و فتح یای مثناة تحتانی
وسکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و دال مهمله اسم فرش هوایست و آن از همه افضل است
گرفته زیر بیمار گذارند تا اذیت عجز بر محل او وقت نرسد و چون زخم حادث شود پس آنچه در علاج زخم عموماً نوشته شده آن
آن باستعمال آرند فقط تحت فصل نوزدهم در ذکر رایحه عرق و جلد و غیره بدانکه عفونت و تن رایحه عرق از دو عضو پیدا
میشود یکی از غده مولد عرق دوم از غده مولد شحم چه آنچه از خون بسوی جلد می آید بذریعه همین دو عضو می آید و هم باید دانست
که در عرق همیشه در حال صحت هم قدری ترشی میباشد و آن امتحان کرده میشود از کاغذ نیلگون که از آن امتحان بول میکنند
باینکه هرگاه آنرا با عرق بدن صحیح ترکنند رنگ آن سرخ میگردد لهذا همیشه از عرق صحیح هم قدری بوی ترش می آید و این
ترشی عرق و بوی ترش در بعض امراض مثل روماتیزم یا در استعداد خنازیری زیاده میشود لیکن گاهی از عرق بوی
تیز یا بوی بنا می آید و اکثر این بو وقتیکه بول محتبس شود یا کمتر آید زیاده میشود و گاهی بوی عفن مثل بوی گاه هرگاه عفن شود یا بوی عفن هم می آید
و آن در مرض اسکروی و پیوار پرل فیور و پائمیا زیاده مشموم میشود و گاهی هرگاه بر سر کنج باشد یا بر سینه بهق بود
یا امراض جلدیه که از ماده تخم نباتی که آنرا بلغت انگریزی فنجیا یعنی مفت خور گویند مثل قوبا و غیره پیدا شوند چنانچه
بو از جلد می آید که از طعمه هرگاه آنها را دیرتر در ظرفی گذارند و بسبب آن بدبو شوند می آید و گاهی بوی مشک از عرق
انسان می آید چنانکه از جلد بعض حیوان مثل گربه و آهو و بعض اقسام مگس می آید و گاهی از عرق بدن او بوی که
می آید خواه از یک عضو یا از یکجانب بدن و گاهی آنچه اشیای ماکوله از خون بتوسط مسام و عرق بیرون جلد می آید مثل که
در فصل و کبریت و زعفران و حلبه و مشک و روغن سیاه و غیره بوی آنها هم از عرق و جلد محسوس میشود بذریعه غده های مولد عرق

فصل نهم در ذکر بوی ناخوش که از عرق و جلد وغیره

همچنین از غده های مولد شحم هم بوی تیزاب ایمونیا و هم بوی روغن خاص آید خاصةً در بغل و ارببه و جائیکه موها زیاده اند بوی عفن از این غده های مولد شحم می آید و کسیکه موهای آن مائل بسرخی یا زیاده سیاه بود چه این هر دو صاحب قسم خاص خنازیری میباشند از جلد و عرق اینها هم بوی عفن زیاده می آید و اکثر از جلد و عرق سیاه پوستان بوی تند می آید و هم در وقتیکه بدن گرم میشود بوی عفن می آید بالجمله از جلد و عرق هر انسان بوی خاص می آید لیکن آن گاهی بسیار بد و عفن میباشد که باعث تاذی و تنفر می شود از این جهت بحکم مرض و خلاف زینت شمرده شود و درین وقت در آن ایمونیا و کبریت میباشد فقط و هرگاه قبض شکم زیاده میشود بدبوی در جلد بدن زیاده میشود آنا نتن رایحه براز و مراد از آن اینست که از بدبوی معتاد زیاده باشد زیرا که بوی براز کسی عطر و خوش نمیباشد پس آن اکثر وقتیکه جگر کار خود را زیاده یا کم دهد خصوصًا وقتیکه صفرا کم پیدا کند و بسبب آن آنچه اغذیه که در آن البیومن زیاده باشد مثل بیضهٔ مرغ و لحم و غیره یا روغن زیاده خورده شود و از آن هضم غذا بخوبی نشده متعفن شود درین وقت نتن رایحه براز زیاده میگردد زیرا که از بعضی متعفن بیضهٔ مرغ کبریت و ایمونیا زیاده پیدا میشود بالجمله سبب نتن رایحه براز زیاده پیدا شدن کبریت و ایمونیا در آن میباشد و گاهی در زحیر بوی آب گوشت تازه از براز می آید و آن دلیل قوت زحیر میباشد اما نتن رایحه بول پس اکثر این هم بسبب زیادتی ایمونیا و کبریت در بول میباشد و بهر سبب که میوکس در بول زیاده پیدا شود بوی بد در آن زیاده میباشد چنانکه در ورم مزمن میوکس ممبرن مثانه میوکس و بدبوی در بول زیاده میباشد زیرا که چون بول تا دیر در مثانه ماند با پوریا می آمیزد و از اختلاط آن ایمونیا و سلفر پیدا میشود و ایضًا در مرض برائٹ الزیز یعنی البیومن یوریا هرگاه بول بقلت آید رنگ آن سرخ باشد و همچنین در حمیات حاده چون بول سرخ بقلت آید رایحه بول نتن میباشد و هرگاه میوکس در رحم و جهبنهٔ عورات متعفن میشود و با این زن کسی که علقهٔ ذکر آن دراز بود و مقطوع نباشد مقاربت میکند و آن میوکس متعفن و جهبنهٔ زن در آن داخل شده میماند و همراه بول خارج شود از بول آنهم بوی عفن می آید و ایضًا در بول عورات بوی عفن زیاده میباشد بسبب اینکه میوکس متعفن و جهبنهٔ شان چون بر فرج آمده مجتمع می ماند و با بول ایشان مختلط میگردد از آن در بول شان عفونت پیدا میشود همچنین هرگاه سرطان در رحم زن باشد بوی بول آن عفن بود و نیز هرگاه بعد ولادت کدام جزء غشای در رحم باقی مانده متعفن گردد و از آن میوکس و آبی که از فرج خارج میشود متعفن گردد از اختلاط آن بول آنهم عفن میگردد العلاج هرگاه سبب عفونت موجود و لائق دفع بود اول آنرا دفع کنند مثلًا اگر از خوردن اشیای که در بول نتن رایحه پیدا میکنند بوی بد باشد خوردن آنها را ترک کنند و اگر از هضمی غذا بود تدبیر تجوید هضم باستعمال آرند و اگر از قصور فعل جگر بود ادویه مبدله مزاج و مولد صفرا مثل بلجبل و ر... و ... بدهند و اگر از قلت فعل گرده و مثانه باشد مدرات دهند و آنچه مانع از تولد میوکس باشد مثل بوداارسا یا پیچوبا کبیاک ... ایشان آنها را بنوشانند و اگر از شدت قبض بود مسهل دهند بالجمله هرگاه از نقصان فعل کدام عضو بود اول ...

فعل آن عضو نمایند بعد علاج عام نمایند بانیکه پراُون سُونپ که قسمی از صابون زبردست همراه آب نیم گرم بر بدن بمالند
و بعد آن از آب خوب بدن را بشویند و باید که مالیدن صابون مذکور و شستن از آب گرم زیاده بمحل بغل و
اسپه و غیره جاییکه نتن را بیجه آنجا زیاده بود مکرر واقع کرده شود و اگر بعد آنهم قدری اثر بوی بد باقی باشد
کلورائیڈا فلائیم لوشن برین مواضع طلا کرده و مالیده بعد آن باز از آب ساده بشویند و از خورانیدن دو
گرین ثان تک اسیڈ هم بوی عفن از بدن کم میشود و همچنین از مالیدن بعضیات مسام و مناقض مثل ثان کسالئیڈ
و کلیرک اسیڈ یا شب یمانی یا اوکسالئیڈ آف زنک یا مردا سنگ هم بوی بد بدن کم میشود زیرا که چیزهای این ادویه
منافس را تنگ میکنند ازین جهت بوی بد از آنها خارج نمیشود یا کم خارج گردد فقط تمّت فصل ششم در سلع که
از السنۀ انگریزی چوم گویند و آن در لغت لاتن بمعنی ورم و زیادتی مقدار است که در عضای محدود و محاط باشد
و در کدام جزو عضو یا خود عضو پیدا میشود و این باعتبار اکثر است و الا در بعض اقسامش محدود و احاطه نیست
فی الحقیقت آن زیادتی مقدار است که بطور مرض پیدا شود لیکن از قسم نقل مشن نباشد و آن گاهی از زیادتی مقدار
عضو یا جزو عضو حادث میشود و گاهی از اجسام غیر طبعیه که مغائر اجزای بدنیه اند حادث میگردد و این امر بعد قطع و تشریح
و قطع ظاهر میشود و این قسم زیادتی مقدار بقوت جاذبه ذاتی خود غذای خود را از بدن میگیرد و روز بروز زیاده میشود و آن
بر دو قسم است اول نان ملگننٹ یعنی سلیم العاقبت و شفیق دوم ملگننٹ یعنی قاتل و مهلک و آن مثل سرطان بود
اما قسم اول پس باید دانست که آن از خرابی خون یا از اثر خاندان یا بالجمله از اسباب داخلیه بدن که مثل فساد عام اند
پیدا نمیشود بلکه از سبب خاص عضو خاص متاثر هم کدام غده از غده های جلد یا از ورم کدام جزو از اجزای غشای غاده دار
حادث میشود و ایضا جسم این قسم مشابه میباشد از جسم عضوی یا جزو عضوی که دران پیدا میشود و بعد قطع و تشریح
آن اکثر دران همان رطوبات و اجزا یافته میشوند که در جزو عضو یا عضو که دران این سلع پیدا شده یافته میشوند و گاهی
همراه این اجزا اجزای دیگر هم یافته میشوند اما این وقتی است که بعد حدوث آن کدام حالت از حالات ثلثه مذکوره
که بعد اکثر امراض در اعضا پیدا میشوند طاری شود پیدا میگردند و ایضا این قسم آهسته آهسته زیاده میگردد و حد محیط
آن بخوبی محسوس میشود و ایضا این سلع اکثر در خریطه میباشد خواه این خریطه از غشای کدام غده بود یا از غشای خانه دار
باشد و ایضا این قسم در از دیاد خود کدام عضو مجاور و مقارن خود را با خود نمیگیرد و ضرر و فساد با آن نمیرساند بخلاف
قسم ثانی زیرا که سرطان در عضو یکه شروع میشود بر افساد آن اکتفا نکرده اعضای مجاور و مقارن خود را هم فاسد
و خراب میسازد اما آنچه ضرر از قسم اول با عضای مجاوره آن میرسد به دو وجه میباشد اول اینکه از زیادتی مقدار
آن چون اعضای مجاوره آن از جای خود حرکت کرده بجای دیگر میروند از ین سبب کار آنها ناقص و فاسد میشود دوم
آنکه از عصر آن اعضای مجاوره دیگر منعصر شده از رسیدن غذای خود محروم مانده لاغر و نحیف میشوند نه اینکه فساد آن

در بین اعضا منتشر میشود و بالجمله این قسم سلع گاهی در عضو واحد یا در تمام بدن در وقت واحد میباشد یا متعدد و یا وقتاً فوقتاً
در اعضای متعدده متعدد و حسب ترتیب بتقدیم و تاخیر پیدا میگردد و لیکن یکی را با دیگری کدام تعلق نبود و ایضاً با حدوث
این سلع در بدن کدام تغیر از قسم حمی یا فساد خون نمیباشد و چون این را از بدن قطع بیرون آرند دیگر بجایش پیدا نمیشود
و چون این سلع را بحال خود گذارند و هیچ علاج نکنند آهسته آهسته اول زیاده میشود پس بعد از زیادتی خود باز بماند
و بعد انتهای ازدیاد یا همین مقدار مدت العمر در بدن میماند یا آهسته آهسته کم میشود یا میمیرد و گرد آن بعد مردنش دمل
پیدا شده همراه ریم این سلع مرده هم خارج گردد و بعد خروج آن زخم مندمل میشود اما قسم ثانی مهلک آن پس آن
اکثر از فساد و خرابی خون یا از اثر خاندان حادث میشود و از اسباب خاص پیدا میگردد اگرچه در بعضی مقامات چون شروع
میشود همراه آن آثار فساد خون ظاهر نمیباشد و از آن دانسته میشود که از سبب خاص است لیکن بعد از ازدیاد مرض
آثار فساد و خرابی خون پیدا میشوند و ایضاً مثل آن سلع های دیگر در بدن جا بجا پیدا میشوند بسبب خرابی و فساد خون
که سبب مرض عام برای بدن است و هم این قسم اکثر بسرعت ازدیاد مینماید و جسم این قسم سلع قوت بسیار قلیل میباشد
ازین جهت بزودی در وسط آن حالت فالی ڈی جنریشن یا السریشن یعنی زخم یا گنگرین یعنی فساد عضو
و موت آن پیدا میشود و بر دور آن این سلع بزودی منبسط و متزاید میگردد و چون این را بعد تشریح قطع میکنند اکثر
اجسام غیر طبیعیه مثل سیل و ریشها که بر صورت سیل و ریشهای غیر طبعی بود بر می آیند و هم انتظام ترکیب این قسم و ساخت
آن خلاف انتظام ترکیب و ساخت قسم اول میباشد چه در قسم اول مثل در غشای باشد و بدیگر اعضا ملتصق
نشود و درین قسم غشا نبود بلکه هر عضو که مجاور و متقارن آن بود آنرا فاسد ساخته شریک حال خود میسازد و از
خصائص این قسم آنست که جائیکه آن پیدا شود از انجا تا قلب آنچه غده های لمف فیٹک بوند متورم میشوند
زیرا که چون این سلع در غشای محدود نیست لهذا از ان آنچه سیلهای غیر طبیعی جدا شده بذریعه مجاری لمف در عروق
لمف که بر دور آن هستند داخل میشوند و بسبب آن در غده های مذکوره صلابت و ورم پیدا میشود و از ان
در خون فساد و خرابی زیاده میگردد و ایضاً اگر این قسم را در ابتدای مرض که ورم غده های لمف فیٹک شروع نشده
باشد و فساد خون عام نبود قطع و اخراج کنند بهتر و الا بعد ورم غده های مذکوره قطع و اخراج کنند باز این سلع
عود میکند و اگر کدام علاج این قسم نه نمایند این سلع اول بالاتم میشود و بعد آن میمیرد و پس از ان زخم و دمل پیدا
شده منجر میگردد و از ان اکثر خون کثیر جاری شده مریض هلاک میگردد یا از شدت درد و اذیت آن ضعیف شده
میمیرد یا از موت عضو و خرابی خون جان بحق تسلیم میکند بالجمله بدون علاج این قسم زائل نمیشود و هلاک میسازد
و ایضاً باید دانست که درمیان سرطان و ملگننٹ نسبت خاص و عام است یعنی هر قسم سرطان را ملگننٹ میتوان گفت
اما هر قسم ملگننٹ چه ضرور نیست که سرطان باشد بلکه غیر آن هم بود و ایضاً باید دانست که بعضی از اقسام سلع ملگننٹ

میباشد که جامع صفات هر دو قسم مذکوره سلع میباشد و همچنین گاهی از ان نجات و خلاص میشود و گاهی از ان
مریض هلاک میگردد و اینچنین سلع را بلغت انگریزی سمی ملگننٹ چه مرکب بسین مهمله و میم و سکون یای تحتانی نامند و سمی
بمعنی نصف ست یعنی این قسم نصف ملگننٹ و نصف غیر ملگننٹ میباشد حاصل اینکه مرکب از صحیح و ردی
بود و ضرور نیست که این قسم همیشه مهلک شود یا مهلک نگردد چه اگر اذیت بآن رسد مهلک میگردد والا فلا و ایضاً باید دانست
که چنانکه سلع باعتبار انجام مرض منقسم بسوی اقسام ثلثه مذکوره میشود همچنین باعتبار ظهور حقیقت جسمیه آن در تشریح منقسم میشود
بسوی انواع دیگر و برای هر نوع آن نامی در لغت انگریزی ذکر کرده میشود بدانکه هر سلع که در میان خریطه یافته شود آنرا
سستک چه مر گویند و این نوع اول از انواع سلع ست که باعتبار حقیقت مشاهد تشریحی بآن متنوع میشود نوع دوم آنها آنست
که در خریطه نباشد لیکن کدام جزو از اجزای غشای خانه دار یا غشای ریشه دار بحثیت شده سلع گردد و در وقت تشریح اجزای
این اغشیه هم در ان یافته شوند فی الواقع این نوع اول از انواع سلع غیر خریطه دار ست و آن چند قسم ست اول آن فیٹ چه مرکه آنرا لپوما هم
گویند یعنی سلع شحمی دوم فائبرس تشو و آنرا فائبروما گویند یعنی سلعیکه از غشای ریشه دار پیدا شود سوم کارٹلج یعنی سلعیکه
جسم آن غضروفی باشد و آنهم بر دو قسم ست اول کنڈروما دوم اِن کنڈروما چهارم سلعی که جسم آن عظمی باشد و آن هم
بر دو قسم ست اول اَسٹیو اوما دوم اِکسَس اَسٹیوزز پنجم آنکه جسم آن میوکس تشو بود یعنی مثل بلغم یا میوکس ممبرن لیت
باشد و آنرا مکس اوما گویند نوع دوم سلعیکه جسم آن مشابه باعضای مرکبه مثل عضلات وغیره باشد و آنهم بر
چند قسم منقسم ست اول مسکیولر ٹیومر یعنی سلعیکه مرکب و مشابه بعضله بود و آنرا مائی اوما گویند دوم سلعیکه جسم آن
مرکب و مشابه بجسم عصب باشد و آنرا نیوروما گویند سوم سلعیکه جسم آن مرکب بود از مجاری دم که شرائین و عروق
اند خواه صغار باشند یا کبار لیکن از عروق شعریه مرکب میباشد و آنهم بر دو قسم ست اول آن جی اوما دوم نیوس
چهارم سلعیکه مرکب باشد از مجاری آب برنده که لمف فیٹک اند و آنرا لمف آن جی اوما گویند پنجم سلعیکه مرکب باشد
از غده های لمف فیٹک گلانڈ و آنرا لمف اڈن اوما گویند ششم سلعیکه مرکب باشد از لتهای متعدده خواه این
لتها از پاپل آری لیار جلد باشند یا از لتهای میوکس ممبرن بوند و آنرا پاپلوما گویند هفتم سلعیکه مرکب بود از
غده هایی که مولد رطوبت اند مثل غده های مولد بزاق و آنرا اڈن اوما گویند نوع سوم سلعیکه مرکب باشد از اجزا
که بنسبت اجزای طبیعیه بدن خسیس المرتبه باشند و قوت حیوانی در ان ها قلیل باشد و آنرا سارکوما که آن جمع
سارکوما ست می نامند نوع چهارم آن سلعی ست که مرکب باشد از سل که مشابه بود از سل جلد و هم از اغشیه ها
راست که مشابه باشند از ریشه غشای ریشه دار و آنرا کارسی نوما میگویند و آن اصل سرطان ست و آن بر
چهار قسم ست اول اسکرس دوم انکث آلائیڈ سوم آڈن آئیڈ کینسر چهارم ایپتھی لی اوما گویند اکنون بیان
این انواع مفصلاً باسم تکمله کرده میشود تکمله اولی در بیان سستک چه مر بدانکه سستک بکسر سین مهمله اول

وسکون ثانی وکسر تای مثناة فوقانی هندی وسکون کاف یعنی خریطه است یعنی سلع خریطه دارد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه
دران اصل خریطهٔ غده باقی ماند و بسبب اجتماع رطوبت وسیع و کبیر گردد دوم آنکه دران خریطه جدید پیدا میشود
و از اجتماع رطوبات دران مقدارش کبیر میگردد اما قسم اول آن پس آن گاهی در غدهٔ مولد شحم که در جلد است میشود
و گاهی در پستان زنان در غده مولد لبن یعنی شیر و گاهی زیر زبان در غده مولد لعاب دهن پیدا میگردد و گاهی در خریطه
غشای آبدار کوچک که جا بجا در بدن قریب بعض مفاصل مثل مفصل رکبه یا مفصل سر انگشت یا قریب استخوان مقعد
یا محله جائیکه وتر عضله محتاج حرکت بالای استخوان است یافته میشود حادث میگردد و آنهم سه قسم است بدو قسم اول
ازین اقسام ثلثه که در غده مولد شحم میشود اکثر در جلد راس و هم بر وجه و بالای گردن و بر پشت زیاده یافته میشود
اگرچه ممکن است که در مواضع دیگر هم از جلد بدن پیدا شود و مقدار آن از دانه کرسنه تا نارنگی که میوه مشهور است کبیر
میگردد و اکثر در جائیکه میشود دو و یا یافته میشوند لیکن در جلد راس گاهی تا سی عدد هم یافته میشوند خصوصاً در
عورات بعد انقضای نصف عمر ایشان زیاده پیدا میشود و هم ازین قسم از همه که جلد بالای جفن و از همه کبیر تر
بالای پشت حادث میشوند و شکل آن مدور یا بیضاوی و مستوی السطح بود و گاهی بر آن درشتگی هم دیده میشود خصوصاً
هرگاه بر سر باشد و از ان در جلد تمدد پیدا گردد و هم این سلع زیر جلد بهر سو حرکت میکند و اکثر لین الملمس بود که چون
سر انگشت بران نهند منخفض گشته فرو رود و بعد برداشتن انگشت مرتفع گشته بر مقدار خود آید مثل دمل پخته پر ریم و ازین
سبب با دمل پر ریم ملتبس میگردد و تفرقه بینهما باین نهج توان کرد که درین سلع درد نمیباشد مگر هرگاه اشر غمز آن بر عضوی از
اعضا رسد یا خریطهٔ آن منفجر گشته انچه در انست در جلد منتشر شود و از ان ورم حار و دمل پیدا گردد درین وقت
البته از انهم درد ظاهر میشود و بدون آن نه بخلاف دمل که دران از ابتدا درد میباشد و هم چنانکه علامات ورم حار مثل
سوزش و حرارت موضع و سرخی جلد در دمل میباشند در سلع نمیباشند و گاهی دران صلابت هم بود لیکن صلابت آن
لدن میباشد و در وسط آن نقطهٔ سیاه دیده میشود و آن دهن مجری غده مذکوره میباشد و اکثر انچه درین سلع بود
رقیق میباشد که از غمز کردن از دهن مجری بیرون می آید و هرگاه این سلع را چاک کرده و قطع ساخته می بینند انچه از ان
بیرون می آید از رطوبت و مواد دران تغیر به نسبت رطوبت طبیعی که درین غده در حال صحت بوده زیاده دیده میشود
چه گاهی مثل پنیر و گاهی مثل دوغ و گاهی بسبب طریان حالت خالی ذی جز ایشن رطوبت رقیق دقیق بر می آید
و گاهی بر قوام عسل میباشد و رنگ آن گاهی مائل به سرخی و گاهی سبز و گاهی زرد بود و این قسم سلع بسیار بتانی
و تراخی آهسته آهسته در مقدار خود زیاده میشود و بعد دو سه سال گاهی بر مقداری که در زیادتی رسیده بر همان مقدار
فرو متوقف شده مدت العمر باقی میماند و بعد آن زیاده نمیشود و گاهی بعد توقف باز روز بروز زیاده می آرد
و گاهی بعجلت زیاده میشود و از انجا مهای این قسم یکی آنست که اکثر از دهن این سلع مواد سیاه رنگ خارج شده

بر دهن آن مجتمع گشته خشکریشه میگردد و همچنین مواد دیگر آمده این خشکریشه طویل و عظیم میشود تا اینکه در مدت معتد به
ازین مواد و خشکریشه قرن سیاه رنگ پیدا میشود گاهی بر سر و گاهی بر گردن و گاهی بر پشت و گاهی قریب مقعد
بر سرین دوم آنکه خریطه آن گاهی بسبب رسیدن صدمه که ام غمز یا از رقیق شدن اوزار دیا و مقدار
منفجر گردد و آنچه در انست از خریطه بیرون آمده در جلد منتشر شود و از ان زخم جاری گردد و بعد حدوث ورم یا حالت زردلیوشن پیدا شده
این همه منجذب میشود یا این ورم دمل گشته و پخته منفجر میگردد و همراه ریم خریطه غده هم برآمده اینجا زخم جاری میشود
و گاهی بعد پیدا شدن زخم بر کناره های زخم کبیر غلاظ و سختی پیدا میشود و بسبب آن اثر زخم تا استخوان میرسد
خصوصاً هرگاه بر سر باشد و از ان در زخم فساد راه می یابد و مثل سیچی پلاگنت که قسم قاتل ست میشود العلاج هرگاه
سلع صغیر باشد محتاج علاج نبود اما هرگاه مقدارش زیاده گردد و بسبب آن صورت قبیح منظر یا اذیت شود و مریض
درخواست قطع و اخراج آن نماید درین وقت باید که سر کاره را در وسط آن انداخته بسوی بالا کشیده آن را
بکشایند تا خریطه آن نمایان شود پس از سر کلبتین خریطه آنرا گرفته بالتمام بکشند تا صاف شود لیکن در شق
کردن آن احتیاط نماید از ینکه مثل اورام دیگر آهسته آهسته قطع بکنند والا خون کثیر جاری شده ضعف عظیم
پیدا خواهد شد و همچنین وقت کشیدن خریطه احتیاط این امر ضرورست که تمام خریطه کشیده شود و کدام جزو آن
باقی نماند والا باز عود خواهد کرد یا ناصور پیدا خواهد شد هرگاه بالای سر اینها کثیر العدد پیدا شوند درین وقت
همه را یکبار بر نیارند والا ایری سپلس پیدا خواهد شد بلکه آهسته آهسته یکی را اخراج و قطع کرده باشند
و چون زخم اول صحیح شود زخم دیگر پیدا کنند همچنین اگر مزاج علیل از جاده اعتدال منحرف باشد و قوی نبود
و در خون آن کدام فساد باشد درین وقت هم اراده اخراج سلع نکنند و چون قرن پیدا شود آنرا بالی غده
قطع کنند که آن بیش از خشکریشه نیست و چون در سلع زخم عظیم بود که اندرون رفته باشد و بسبب آن صورت
سلع مثل پیاله غلیظ الاطراف شده باشد برآن پتاس افیوزا یا نائترک ایسڈ قوی طلا سازند تا غشای خریطه
غده که باقی مانده دفع شود [illegible] هرگاه مجاری غددها یا غشای آنها افتد باید دانست که این سلع خریطه‌ای
است [illegible] گاهی در مجاری غدد پیدا میشود و غده های مذکوره بمقدار طبیعی خود میباشند و آن گاهی بسبب
بند شدن مجاری غده ها از وسیع شدن آنها پیدا میشود خواه از بند شدن دهن مجری یا از مسدود شدن مجری
مذکور در وسط خود باشد و درین صورت مجری غده از مجتمع شدن رطوبت دران وسیع میگردد و دیوارهای آن
خریطه سلع می شوند و ظهور این امر در مجاری غده های مولد لبن که در پستان اند زیاده میشود هرگاه شیر
در مجاری غده های مذکوره منجمد و منعقد شده از جریان خود باز ماند پس درین وقت شیر درین مجاری بر صورت
خود مجتمع می ماند و بر دور آن دمل پیدا میشود که آنرا بهندی تهنیلا گویند و گاهی در مجاری غده مولد لعاب دهن که

در زنخ زیر استخوان فک اسفل ست هم این سلع پیدا میشود و گاهی از انسداد مجاری کوچک غده های میبومین هم
سلع مذکور حادث میشود و ان اکثر در ده مع در وجنه پیدا میگردد العلاج آنچه در پستان میشود آنرا از
نشتر کشایند و آنچه میشود در ان مجتمع بود آنرا برآرند من بعد قدری پارچه صاف در ان نهند تا از اذیت آن
ورم حار در ان پیدا شده سطوح داخلی این غده با هم چسپیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در [illegible]
مولد آب دهن می افتد در ان جای که سلع ست آنرا از نشتر یا از مقراض چاک کرده [illegible]
شود و باز دهن آن بند گردد من بعد اصل آنرا سنگ نقره کمال بکی وسته در ان اندازند تا غشای خریطه [illegible]
فانی گردد و گاهی وقت زیادتی مقدار آن و گاهی بعد چاک کردن پر محل سلع قدری از جسم این مجری [illegible]
می برند تا بعد آن این دهن جدید که بذریعه قطع پیدا کرده شده بند نگردد و گاهی این سلع خریطه دار از غشای [illegible]
کوچک بوده بلغت انگریزی به برسا است و قریب بعض مفاصل پیدا شده و مذکور شد پیدا میشود و یا جائیکه [illegible]
و تر یه غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا ورم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این [illegible]
بر پشت دست قریب زند پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی گینگلی یا بفتح کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و نون و کسر کاف فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گینگلی این
است و گاهی سبب مفصل رکبه هم پیدا میشود و آن اکثر در عورات در جالی که زانوی خود را بر زمین نهاده و نه پاوه کار میکنند پیدا
حادث میشود و آنرا بلغت انگریزی هوس میدس نی بفتح های هوز و سکون واو و سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی
و دال مهمله هم سکون سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی یعنی کار کن خانه مینامند و هم بر انگشت پا یافته میشود و
درین وقت آنرا بلغت انگلش بنیان بفتح بای موحده و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و نون میگویند با جمله
خریطه این سلع گاهی غلیظ میگردد و در ان ریشه های این غشا پیدا میشوند و این ریشه ها سخت گشته مثل عظم معلوم میگردند و این هم
اکثر بنیان و هوس میدس نی دیده میشود یا چون ریشه های مذکوره استخوان میشوند درین وقت ماهیت از این خریطه دور میشود
و خریطه هم منجذب میگردد و سلع درین وقت خریطه دار نماند بلکه استخوان میگردد اما این امر اتفاقی و شاذ است اکثر چنانست که
سلع مذکور بحالت خریطه میماند و در ان آب و رطوبات مجتمع میباشند و گاهی از اذیت عظم آن ورم هم بود و آن پیدا میشود و ریشه
باقی ماند و گاهی از زیادتی ورم مذکور هرگاه قریب زانو باشد تحریک رجل و چون بر پشت دست باشد تحریک دست و چون بر انگشت
پا باشد پوشیدن نعلین دشوار میشود و ایضاً باید دانست که مشابه ازین سلع خریطه دار آنست که از اجتماع آب گرانیش سیکل
که جسم بیضاوی در حصه عورات پیدا میشود در محل اووری قبل از ملاقی شدن خود با منی حامل سیع و کبیر میگردد و این سلع گرانیش سیکل
گاهی حجم عظیم میشود که در تمام شکم عام میگردد و در ان آب صاف مثل آب خون میبات جسم غریب دیگر مثل شعر وغیره در ان پیدا میشود و آنرا
بلغت انگریزی سیسک [illegible] او وری یعنی سلع خریطه دار خالص اووری مینامند و در امراض نسوان مذکور شد العلاج [illegible]

موجب باشد عضو را آرام دهند و تدبیر دافع ورم مثل نهادن پارچه که در آب ساده سرد یا در سلوشن پلمبائی تر کرده باشند بعمل آرند و در قسم سوم هم بنشیان افم پکا شتر یا پیدر اسقا ارم که آنرا دواء و شان نبات پلاستر مینامند و آن از سیماب ساخته میشود بر آن یا تنکچر ایوڈین بران طلا سازند یا مرهم ایوڈین بر پارچه آلوده بر آن چسپانند تا آب از خریطه منجذب شود و اگر ازینهم فائده ظاهر نشود بذریعه اسپرینگ آله مشهور است ازان آب را برآرند و بعد برآوردن آب لذان باز دو پهٔ مذکوره بالا بران نهادن مفید میشود و با پوش چنان پوشانند که اثر عمز آن بران نرسد و هرگاه بزانو باشد درین وقت هم همین تدبیر با ستعمال آرند و از نشستن بزانو منع کنند و هرگاه بر پشت دست باشد بعید از آله ورم بذریعه اسپرینگ آبش برآرند یا سوزنهای باریک دران داخل سازند که ازین تدبیر هم آب ازان خارج شده سلع منجذب میشود و گاهی عمل این آله میکنند که مشت دست را خوب بقوت بند کنند تا سلع بخوبی در خارج بلند شود بعد چیزی بران بزنند تا خریطه سلع شکسته آب از ان غشای خانه دار آید پس اگر این عمل را مریض قبول نکند مرهم ایوڈین یا تنکچر ایوڈین یا پلاستر یا پیدر اج ارم بر آن نهند تا آب آن جذب شده صحت شود و علاج سلع موسوم به اُدُوِیم سُنسٹ بجای خود در امراض رحم مذکور شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند نکته سوم در بیان سلع خریطه دار که خریطه آن از کدام عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا شود پس باید دانست که نوعی از سلع خریطه دار آنست که خریطه آن از کدام عضو طبیعی مثل اقسام مذکوره سلع خریطه دار نمیباشد بلکه در اجزای غشای خانه دار اول سلع صغیر پیدا میشود و همراه آن خریطه آنهم متولد گردد لیکن اینکه خریطه آن از کدام چیز میباشد سببش معلوم نیست اما در خریطه آنهم رطوبات و بعض اجسام غریبه پیدا میشوند و اینهم بر چند قسم است قسم اول ڈرماٹیڈ سسٹ بفتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی و کسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و تای مثناة فوقانی هندی یعنی سلع مشابه بجلد و مراد از مشابهت آنست که در آن بعد کشادن خریطه آنچه در جلد اجسام یافته میشوند دیده میشوند و این قسم گاهی زیر جلد دیده میشود و آن اکثر قریب بموق اصغر چشم یافته میشود و بعد کشادن خریطه آن از حس بصر هم پشم و شعر دیده میشود و چون بذریعه خوردبین بینند غده های مولد شحم و مولد عرق بالجمله آنچه اجسام در جلد انسان دیده میشوند همه در آن موجود میباشد قسمی دیگر ازین سلع ست که آن در شکم پیدا میشود گاهی در خصیه زن که موسوم باووری است و گاهی در خصیه و گاهی در اغشیه شکم که پرده بالای احشا است و آن گاهی در مرد و گاهی در زن یافته میشود و در خریطه آن بعد قطع و کشادن گاهی دندان و گاهی اجزا استخوان یافته میشود و شاید که این قسم غریب از وقت بودن جنین در شکم مادر از زوائد گرافین و یسیکل پیدا میشود و ازان دران و در اعضای دیگر قبل تمامی خلقت جنین میرسد و بعد ولادت بتدریج زیاده شده سلع پیدا کرده با شد و بعضی مجربین انگلستان این قسم سلع را در سیم هم دیده اند اما در بستان یا گاهی آنرا کسی نه دیده و ازینهم ثابت میشود که او آن از زوائد گرافین و یسیکل بوده باشد که بسبب آن در اعضای باطنه پیدا شده و چونکه بستان یا بعد اعضای باطنه و دیگر اعضا متولد میشوند ازین سبب در انها نه میشود اما قسم دوم از اقسام سلع خریطه دار که در غشای خانه دار پیدا میشود سیبیس سسٹ بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله یعنی سلع از آب شیر آن بمعنی آن که در جسم

نکته سوم در بیان سلع خریطه دار که خریطه آن از کدام عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا شود

شیرین

اعضا یافته شود لیکن اکثر در محل رقبه دیده میشود و قسم سوم ان موسوم ست به ملیسی لاکیوکر سیسٹ بفتح میم وسکون لام
وکسر تای مثناة فوقانی هندی وسکون یای مثناة تحتانی وفتح لام وسکون الف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام
وسکون رای مهمله و آن مرکب منفصد میباشد از سلعهای متعدده که همه آنها یکجا و باهم متصل بوند و بر ورد و آنها غلاظ و
صلابت پیدا شده خریطه سلع واحد میشود و آنهم اکثر در اودی یافته میشود و دران اجسام غریبه متعدده میباشند و در حس لمس
بعضی ازان لین و بعضی ازان صلب محسوس میشوند و ازان دانسته میشود که سلعهای متعدده یکجا مجتمع شده اند و
بعد کشادن خریطه سلع لین آن گاهی رطوبت برنگ سفید و گاهی زرد و گاهی آب سیاه ازان بر می آید و هم قوام این
رطوبت گاهی رقیق مثل آب و گاهی غلیظ القوام مثل عسل میباشد و چون خریطه صلب آنرا کشایند دران گاهی قطعه از سرطان
یافته میشود و قسم چهارم ازان اهیماتوما بکسر های هوز وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون الف وضم تای مثناة
فوقانی هندی وسکون واو وفتح میم وسکون الف ست یعنی سلع پر از خون و از خریطه آن بعد کشادن خون خالص یا خون متغیر
از حال صحت طبیعی خود بر می آید و اصل سبب ان انفتاح و انشقاق عرق بود که بسبب سیلان صدمه ضربه یا سقطه
یا از شدت عرق و منقبض شدن جریان خون دران باشد چنانکه در زیر گوش پیدا میشود و در مصروعین اکثر این قسم سلع پیدا میشود و قسم پنجم
آن هاتی دائید سیست بفتح های هوز وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وفتح دال مهمله هندی وسکون الف
وکسر تای مثناة فوقانی هندی وسکون دال مهمله وان از مجتمع شدن بیضه های کرم موسوم به هاتی دائید که در بدن انسان
پیدا میشوند و حیوان ازانها مثل کدو دانه در بدن کلب و ذئب بر می آید و کاهی لاحق میشود و حامله میشود و بسبب
در محل اجتماع این بیضه ها بر وجه آنها از ریختن فایبرن والبیومن از خون غلظ و صلابت پیدا شده و بعد غلظ و صلابت
غشای جدید حادث میشود که دران آب پیدا میگردد و دران آب این بیضه های هاتی دائید بطالی ماننده و این آب مثل آب
خون میباشد اما البیومن دران بسیار قلیل میباشد و این سلع اکثر در جگر یافته میشود و در اعضای دیگر هم میشود لیکن
زیادتی و کمی موافق این ترتیب میباشد که اکثر در جگر و بعد آن در ریه و بعد آن در بعض عضلات بدن و بعد ان در غشای خلوی
که زیر جلد ست و بعد آن در گرده و بعد آن در مثانه و بعد آن در دماغ و بعد آن در نخاع و بعد آن در قلب و بعد آن در
استخوان هم یافته میشود و انجام آن مختلف ست یکی آنست که بعد ازدیاد آن مریض مدتها زنده میماند تا اینکه مقدار آن
عظیم گشته موذی شود و از اذیت آن ورم حار بر دوران مثل دمل پیدا شده منفجر گردد و بعد انفجار آن همراه مده این
بیضه های هاتی دائید هم بمقدار تخم عنب الثعلب بر می آید دیگر انجام این سلع آنست که جائیکه هاتی دائید ست استخوان
پیدا شود یا آهک متولد گردد و درین وقت سلع مذکور در خریطه خود مثل بیضه مرغ شده از بدن بی تعلق شده مدت العمر
برهمین حالت میماند العلاج قسم اول که اتیرومائید ست سلع را از نشتر رد پاک کرده بیرون آرند بنحویکه خریطه آنهم همراه آن
بر آید والا یا عود خواهد کرد یا ناصور اینجا پیدا خواهد شد و در قسم ثانی آن سلع را کشاده و آب بر آورده پارچه صاف دران نهند

پیدا شده سلع منجذب میشود و قسم ثالث آن آنچه در علاج اذیت سنگ در امراض
اذیت آن و قسم چهارم آنکه در سینه گوشت بجای بن و عصر و عصب پیدا میشود و بعد گذشتن یکی چند
شده بعمل آرند و ... آن پارچه و در آن نشسته تا از اذیت و ورم خارج پیدا شده سلع زائل گردد
و آن است که آنرا بیرون آرند تا بیرون آید و آنرا مرده شده خارج یا فانی شوند و خریطه سلع
پنجم آن اصل علاج آن است که آنرا بیرون می آرند مثلا اگر از جلد و ... باشد با دخال آلة موسوم به نشتر چیر آرند چنانکه
شود و باید آنرا بسبب قریب باشد از سر کارد چاک کرده رطوبت آرند و اگر قدری از جلد بعید باشد ...
از دل می آرند و آنرا برآرند ... تمام شد که تا اینجا بیان انواع و اقسام سلع خریطه دار بوده که آنرا در لغت انگریزی
انداخته اند آنرا بیان انواع و اقسام سلع غیر خریطه دار کرده میشود و هر کدام از آنها چند نوع است
و تکمیل چهارم در بیان نوع اول از انواع سلع که غیر خریطه دار اند
انواع آنها چند است که کدام جز از اجزای غشای خانه دار یا ریشه دار کبیر و سخت گردد و از عالم طبیعی ...
نوع اول آن است که آنها چند قسم است اول کیسه ... که آنرا در لغت ... با کسر لام و ضم یای ...
... و سکون الف نامند یعنی سلع شحمی و آن از زیاده شدن شحم در غشای خانه دار پیدا میشود و
سکون ... بدن فرق نمیباشد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه زیر جلد ... باشد چنانکه در ... اعضای
... و قسم دیگر ... غشای مذکوره زیر جلد است پیدا میشود لیکن بر آن اطلاق سلع ابداً کرده نمیشود و قسم
دوم آن است که ... سلع باشد و آنرا ... گویند و ممکن است که آن در جمله اعضا یافته شود لیکن اکثر
در ... که ... پیدا میشود و اگر از رسیدن کدام اذیت حادث گردد چنانکه بر دوش کهاران
بر گردن و بالای ... و قریب ... شکل پهناوری و گاهی مدور ... قدری فرو رفته دیده میشود چنانکه اکثر
در پشت حمالان میباشد و گاهی سلعهای متعدده این قسم یکجا مجتمع شده مدور دیده میشوند و این قسم
بر دوش کهاران بسیار دیده میشود که چون از سر تا ... احساس آن کنند چنان معلوم میشود که گویا در آن ریم یا آب است و آن
سلع گاهی چنان ... و قسم مدور الشکل آن گاهی از جاییکه پیدا شده بجای دیگر منتقل شده میرسد و شاید سببش
آهسته آهسته ... و هیچ چیزی مربوط است ازین سبب خواه از حرکت بدنی یا از حرکت ... که
آن باشد که چون ... حرکت کرده بجای دیگر میرسد و همراه آن کدام درد و اذیت نمیباشد و علاجش
دمان پیدا شده از جای خود آهسته آهسته ... آنرا بر آرند فقط و دوم ... قالی ... بفتح قاف و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم یای موحده
... است که از سر ... نشتر کشاده ... است که در آن ریشه ها زیاده میباشند و آنهم در غشای خانه دار پیدا و اکثر
در ... و سکون ... و فتح میم و سکون الف ... بکسر ... و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی سلع خالص لغت انگلش مینامند
یافته میشود و در وقت آنرا ...

و اینهم گاهی منبسط بود چنانکه در مرض فیل پا یا عظم خریطهٔ انثیین یعنی که بسبب ازدیاد غشای خانه دار بیشتر دیده میشود و گاهی مدور الشکل بود و بران عنق هم میباشد چنانکه در امراض جلدیه در بیان فائی بروما نوشته شده و علاج هر دو قسم آن در علاج فیل پا یا در امراض ظرفیه و علاج فائی بروما در ذکر امراض جلدیه نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع کنند سوم کاسٹلج یعنی سلع غضروفی ست و آن از غشای ریشه دار پیدا میشود و مادام که دران قدری لینت ماند سلع غضروفی موسوم میشود و چون سختی دران زیاده شود که عظم گردد به سلع عظمی یعنی آسٹی اوما نام کرده میشود و العلامات این سلع گاهی مدور مستوی الشکل و گاهی مرکب از سلعهای مدور لیکن مجموع مستطیل الشکل میباشد و آهسته آهسته زیاده میگردد و گاهی مقداران تا نارنگی عظیم میشود و گاهی در کوچکی از بیضهٔ کبوتر یا دانهٔ کرسنهٔ کبیر میباشد اما بهر حال بر استخوانهای طویل بدن مثل استخوان ساق و هم بر استخوان سلامیات انگشتان دست یافته میشود و از غشای ریشه دار که محیط عظام مذکوره میباشد شروع میگردد و ان اکثر نان ملگننٹ یعنی سلیم العاقبت میباشد و درین وقت بی درد بکمال آهستگی ازدیاد میکند و گاهی ملگننٹ یعنی مهلک میباشد و درین وقت با درد شدید بود و بسرعت ازدیاد قبول میکند العلاج علاج هر دو قسم آن بهتر است که قطع کنند لیکن اگر بر استخوان طویل بدن مثل استخوان ساق باشد خود این سلع را قطع کنند و اگر بر سلامیات انگشتان بود و بسبب آن عظام انگشتان خراب شده باشند انگشتان را قطع کنند پس از ان اگر ضعف و کمزوری پیدا شود تدبیر تقویت بدن نمایند چهارم آسٹی اوما بفتح الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه از استخوان پیدا شود و این را سلع عظمی و گاهی آنرا اگزاسٹوسز نیز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله و کسر الف و سکون سین مهمله و ضم تای مثناة فوقانی هندی و سکون واو و کسر زای معجمهٔ اول و سکون ثانی یعنی بر آمدن استخوان هم نامند و آن اکثر قریب مفصل پیدا میشود و گاهی سلع موسوم به فائی بروما یا کاسٹلج هم بان منتقل میشوند هرگاه در آنها سختی زیاده شده جوهر آن عظمی میگردد و گاهی از رسیدن صدمهٔ ضرب بر استخوان از متورم شدن غشای استخوان پیدا میشود و درین وقت خود این قسم بطور مستقل و از سر نو پیدا میشود العلاج هرگاه این قسم مبتدی باشد مرهم بنائی ڈائیڈ یا سیدراج ازم که به ورم کهینگه نهاده میشود اینجا هم بر این سلع ضماد نمودن باعث زوال آن میشود و کمال نافع ست لیکن هرگاه کهنه شود و زیاده سخت گردد پس درین وقت مادام که مضر و موذی بکدام عضو نباشد آنرا بر حال خود گذارند و اگر از اصطکاک آن اذیت پیدا شود آنرا قطع کنند خواه از نشتر یا آلهٔ دیگر یا بین قسم که بران نهاده ضرب رسانند تا از اثر آن سلع مذکور شکسته گردد پنجم مکسوما بکسر میم و سکون کاف و سین مهمله و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف ست یعنی سلعیکه از اجزای میوکس ممبرن پیدا شود و آن اکثر در سورهٔ بینی و گاهی در رحم و گاهی در مثانه هم پیدا میشود و پالیپس همین ست و شکل آن گاهی مدور و گاهی چیناوی هم گاهی مثل خوشهٔ انگور یعنی مستطیل الشکل و مرکب از سلعهای مدور بود

ورنگ آن گلابی چشم آن نوع الملیس مثل غشا میباشد و علاجش برآوردن آن است از محل تولد آن تکمله چشم
بیان نوع ثالث از سلع غیر خبرلطیه و اماس بدانکه نوع ثالث از انواع سلع غیر خبرلطیه دارای است
که جسم سلع مشابه بود با عضای مرکبه مثل عضلات و غیره یعنی از هر ماده غیر طبیعی که پیدا شود و در آن اجزای اعضای مشبه
یافته شوند نه اینکه خود از اجزای اعضای مرکبه پیدا میشود و آنهم بر چند قسم است اول سکیولر بفتح میم و سکون سین
مهمله و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون رای مهمله یعنی سلعیکه مرکب و مشابه بعضله بود
و آنرا مائی او ما در اصطلاح گویند بفتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون
الف و باید دانست که ریشه عضلات بر دو قسم اند یکی ریشه عضلات اختیاری مثل عضلات دست و پا دوم ریشه
عضلات بی اختیاری مثل ریشه های عضلات رحم و فرق بینها اینست که چون ریشه عضلات اختیاریه را بذریعه
خورده بین به بینند در عرض آنها خطوط مستقیمه یافته میشوند بخلاف ریشه عضلات بی اختیاری که آنها مثل سلع طولی
میباشند بالجمله اکثر درین قسم سلع ریشه عضلات بی اختیاریه در شرح یافته میشوند و گاهی بطور شاذ و نادر ریشه
عضلات اختیاریه هم دیده میشوند لیکن آن مخصوص بقسمی است که سلع از سن طفولیت بوده باشد و این قسم سلع اکثر
در رحم پیدا میشود از زیاده و کبیر شدن بعض عضلات بی اختیاریه آن و درین وقت مریضه را اذیت بی ... میرسد
زیرا که از کبیر شدن آن چون بر دیوارها جسم رحم اذیت میرسد لهذا بارادهٔ دفع کردن آن بار رحم تشنج میکرده
و از آن درد و جریان دم طمث پیدا میشود و این درد بطمث از هیچ تدبیر برطرف نمیشود و العلامات ... چنانکه
سلع در رحم پیدا شود اکثر در یکجانب رحم صلابت محسوس گردد و گاهی تمام رحم سخت شده خود مثل سلع واحد شده و
اما هرگاه سختی در یک جانب در محل خاص بود پس اگر قریب فم رحم این سلع پیدا شده باشد درین وقت گاهی
بسبب شدت تشنج از فم رحم بیرون می آید و چون زمان قریب در دور حیض می آید از اجتماع خون مقدار سلع و رحم
هر دو کبیر میشوند و درین وقت اذیت حد تشنج رحم زیاده میگردد و خون حیض بکثرت می آید و بعد جریان دم مقدار
رحم و سلع هر دو صغیر میگردند لیکن بعد انقطاع حیض هم گاه گاه بسبب تشنج خون حیض می آید پس اگر با این حالت زنده
ماند بعد قطع شدن حیض هر قدر که رحم صغیر میشود این سلع هم صغیر میگردد لیکن اکثر این است که این قسم سلع مهلک
میباشد و آنرا یوتیراین فائبر ائد بضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و تای مثناة فوقانی هندی و فتح رای
مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و فتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح بای
موحده و رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال هندی یعنی سلعیکه در رحم پیدا شود و در آن
ریشه ها باشند مینامند و تسمیه آن به فائبر ائد به دو سبب کرده شده اول اینکه در آن ریشه غشائی ریشه دار هم بهمراه
ریشه عضلات یافته میشود دوم آنکه چون این سلع کهنه گردد و عمر مریضه از پنجاه سال زائد شود ریشه های عضلاتی

میشوند و ریشه های غشائی باقی میمانند چنانکه از پیرایه سالی عضلات رحم فانی و منجذب شده حرکت رحم موقوف میگردد و حصر
در ان اجزای غشای ریشه دار باقی میمانند لهذا باسم غشای ریشه دار نام نهاده شد و علاجش همین ست که آنچه در علاج
زیادتی جریان دم طمث نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند و اگر از فم رحم بیرون آید آنرا از تار آهنی باریک بسته ببرند یا به
قوت برقیه تارهای مذکوره را گرم و سرخ کرده بر محل آن داغ دهند تا خون زیاده از ان بر نیاید و قطع کنند قسم دوم آن
نیورُوما بود و آن بکسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف
سلعی را گویند که از ریشه عصب پیدا می‌شود و بر عصب میباشد و مقدار آن گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی مثل دانه گردگان و
گاهی از ان هم کبیر بود لیکن درین سلع صلابت زاید باشد و وقت انقباض و انبساط عضو که عصب آن منبسط و منقبض
میشود این سلع هم در طول عضو حرکت میکند اما وقت سکون حرکت عصب مذکوره از تحریک این سلع در عرض عضو متحرک میشود
و اکثر این سلع از درد خالی میباشد لیکن گاهی از مس کردن دران هم درد پیدا میشود اما هرگاه آنرا فشار کنند اثر فشار آن
بر عصب رسد درین وقت در عضویکه دران این عصب است کیفیت خدر یا درد پیدا میشود اما سبب اکثر سبب آن
رسیدن صدمه ضرب و سقوط بر عصب میباشد و گاهی بعد قطع کردن پای علیل بر اطراف اعصاب مقطوعه هم این
سلع پیدا میشود لیکن درین وقت دران درد شدید میباشد که بسبب آن مریض را ممکن نبود که پای چوبی را بپوشد یا
کار خود کند لهذا ضرورت قطع کردن آن واقع میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نبود العلاج آنچه از رسیدن ضرب پیدا
شده باشد یا بدون سبب ظاهر حادث شده باشد و دران درد نبود آنرا بحال خود گذاشته در پی علاج نشوند
و اگر درد باشد آنرا قطع کنند و باید دانست که این قسم هم ثانی ملکنند یعنی سلیم العاقبت ست قسم سوم آنجیوما
بفتح و مد الف و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه
از شرائین و اورده صغار یا بجمله از مجاری دم پیدا و مرکب میشود پس آن بحسب حقیقت جسمیه خود بر دو قسم ست یکی
آنکه از شرائین و اورده صغار پیدا میشود دوم آنکه از جسم کارپس کاورنوزم یا از جسم کاپیلری مرکب بود
و مراد از مرکب بودن سلع ازین اجزا اینست که بعد تشریح دران اجزای این اجسام دیده میشوند نه اینکه فی الواقع
ازین اجسام طبیعیه پیدا میشود و اول را نیوس گویند و آن خلقی و فطری میباشد و قسم ثانی را ایرکتیل تیومر بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
لام و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح میم و سکون رای مهمله گویند و ایرکتیل چیزی را گویند که ایستاده شود مثل ذکر و حلمه
ثدی و چونکه این سلع هم در محل خود ایستاده میشود لهذا باین اسم نام کرده شد و آن در جوانی پیدا میشود و بحسب شکل
هم این قسم بر دو قسم منقسم میشود یکی منبسط و دیگر مدور که بر شکل سلع عام میباشد و علاج این قسم سلع همان ست که
در امراض جلدیه در علاج نیوس نوشته شده فقد تحرر قسم چهارم آن لمف انجیوما ست و چونکه اعراب آن

پیشتر نوشته شده فقط لفظ لمف دران زیاده است لهذا اعادهٔ آن کرده شده بالجمله آن نام سلعی ست که از مجاری بی
بر غده مرکب و پیدا میشود یعنی در تشریح دران اجزای لمف فتیک یافته میشوند وان بسیار قلیل دیده میشود با
چون دیده شود به پیشانی و حلقی یافته میشود که بر جلد میباشد وگاهی بر زبان هم یافته میشود که بسبب آن زبان
بسیار عظیم میگردد و فی الحقیقت این قسم لمف فتیک نیوس ست زیراکه در نیوس آب خون میباشد و درین آب
لمف بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد و چون آنرا نمر کنند آب ازان دور میگردد و باز چون بگذارند دران
آب جمع میشود و علاجش علاج نیوس ست که در امراض جلدیه مذکور شد قسم پنجم سلعی ست که از جسم و اجزای
غده های لمف مرکب بود و آنرا الیف آدن او ما بمد فتح الف و کسر دال مهمله بنده یا و سکون نون و ضم الف و سکون
واو و فتح میم و سکون الف میگویند و آدن او ما بمعنی سلعی ست که از غده ها حادث شود چون لفظ لمف با ان ضم کرده
شده مراد ازان سلعی بود که از همین غده مذکور پیدا گردد و جائیکه این غده های لمف هستند آنجا این ورم پیدا میشود
لیکن از بیان این نه دانسته شود که فی الواقع این سلع از غده لمف پیدا میگردد بلکه از هر ماده غیر طبعی که پیدا
شود و بعد تشریح دران جز غده مذکور یافته میشود و الا فی الحقیقت از غده لمف پیدا نمیشود یعنی از چیز دیگر در
غده لمف ست این سلع پیدا نمی شود اگرچه در غده مذکور از انصباب مواد دیگر دران پیدا شده باشد
بلکه حقیقت سلع مذکور مغائر این غده ها میباشد و این سلع گاهی بقدر دانه کرسنه وگاهی بقدر سر طفل کوچک و از ان
کبیر میباشد و بنا برای بعضی گاهی در غیر غده لمف فتیک از سر نو پیدا میشود و ازین سبب گاهی در کبد وگاهی
در سپرز وگاهی در گرده وگاهی در استخوان وغیره بالجمله جائیکه در ذهن بعضی مذکور این غده ها موجود نبوند آنجا
از سر نو یافته میشود و اگرچه ممکن ست که حساب موجود بودن غده های لمف فتیک در همه جا از بدن یافته شود
لیکن اکثر در عنق جائیکه غده های لمف فتیک در طول رقبه در یمین و یسار آن موجود اند و در مرض خنازیر اکثر آنها
متورم میشوند وگاهی در غده های اندرون ابط زیاده دیده میشود و بعد تشریح در جسم آن سیل خون سفید
که در لوکوکث ثیمیا پیدا میشود زیاده دیده میشود و هم همراه این سلع لوکوکث ثیمیا بالضرور میباشد و در لوکوکث ثیمیا
بودن این سلع همیشه ضرور نیست و این سلع صلب الملمس و خالی از درد بود و بسیار آهسته آهسته مقدارش زیاده
میگردد و در ابتدای مرض فرق کردن در ورم خنازیری و این سلع بسیار دشوار بود لیکن باین علامت فرق
توان کرد که این سلع مرکب از سلعهای صغار متعدده میباشد و چنان معلوم میگردد که گویا چند دانه گردگان را
یکجا جمع کرده اند و هم دران ریم پیدا نمیشود بخلاف ورم خنازیری که دران یک یک غده جدا جدا متورم میشود
و دران ریم هم می افتد بالجمله هرگاه همراه این ورم غده ها لوکوکث ثیمیا هم باشد حکم بوجود این سلع باید کرد و هم
انجام این مرض بسبب بودن لوکوکث ثیمیا که مرض قاتل ست و همیشه همراه آن میباشد بهتر نبود و ازین سبب بیمار

قوله و بنا بر رای بعضی از اینجا معلوم میشود که این سلع بجز در غده لمف فتیک هم از سر نو دران این سلع پیدا میشود لهذا بعضی چنان کرده اند که بلاشک در مثل جگر و طحال و امثالهم ازین غده ها یافته نمیشود چون وقت آن از سر نو پیدا شدن دانسته چه در بعضی نسخه های این غده ها در مثل این اعضا موجود باشد و فی الحقیقت این است که این غده ها در کل اعضای بدن حتی عظام هم یافته شده اند و درین وقت قائل نیست بر اینکه آن غده در اعضای دیگر که غیر غده لمف فتیک باشد موجود نبود و در هم صحیح

هلاک میشود بخلاف خنازیر و الافود این مرض از قسم ملگننت یعنی مهلک نمیباشد بلکه نان ملگننت یعنی سلیم الغیر مهلک
که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد و هم این سلع بعد برآوردن از بدن باز عود نمیکند العلاج تا دام که مقدار آن
صغیر ماند و موذی نشود متعرض بعلاجش نشوند بلکه علاج لوکوکت نمیباید نمایند اما هرگاه مقدار آن زیاده شده اذیت
رساند درین وقت اگر مریض بسیار ضعیف نباشد از کار روایت سلع را از بدن بیرون آرند قسم ششم پاپلوما
بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی ثانی و سکون لام و ضم الف و سکون واو و فتح میم
و سکون الف بمعنی سلعی است که جسم آن مشابه بحلمه یعنی پاپلا که در جلد یا میوکس ممبرن میباشد بود و آن از زیاده
شدن پاپلای مذکور پیدا میشود و چون بعد تشریح آنرا می بینند آنچه در پاپلا اجزا یافته میشوند درین هم موجود
میباشند و آن گاهی سخت و گاهی لین بود بالجمله هرگاه بر میوکس ممبرن یا جای که جلد لین است پیدا شود چنانکه
بر حشفه ذکر میشود لین میباشد و هرگاه بر جلد صلب حادث میشود سخت بود و اقسام آن متعدد اند اول کارن
یعنی مثل قرن که آنرا بهندی گوکهرو نامند دوم ورت که آنرا ثولول گویند و آن از اول لین بود سوم
کانڈی لوماتا یعنی ثولول که بسبب تقلس شود چهارم میوکس چو برکل پنجم ولس چو همر اما قسم اول پس از زیاده
شدن مقدار طبقه بالای جلد پیدا میشود چنانکه از پوشیدن پاپوش تنگ در انگشتان قدم یا از مزاولت و
برداشتن اشیای ثقیله در دست حادث میشود و چون طبقه بالای جلد را قطع کنند زیر آن دیده میشود
که در اصل جلد هم اینجا بسبب اذیت قدری ورم و سرخی موجود میباشد و اما قسم ثانی که آنرا سگو میدانند
زیاده شدن مقدار اصل جلد میباشد که حلمه آن یعنی پاپلای آن کبیر المقدار میشود و دران عروق شعریه
جدید پیدا میشوند و گاهی دران رنگ هم زیاده میگردد و تاپ قسم وارث است که بسیار لین بود و پر خون میباشد
و هم شکل گل گوبهی بود و بر حشفه ذکر مردان و در فرج زنان هم یافته میشود و اما قسم ثالث و رابع آن پس آنهم بسبب زیاده
مقدار پاپلا یعنی حلمه اصل جلد میشود لیکن این قسم سوم خاصة در مرض آتشک پیدا میشود و گرد مقعد یا در منخرین
یا بر حشفه و گاهی در لیرنکس یعنی حنجره یافته میشود و این هر دو قسم سلع هرگاه بر لب اندرون دهن یا در حنجره پیدا شوند
پس گاهی بر شکل مثلث که دران زاویه حاده بود و گاهی بر شکل گل گوبهی و گاهی دندانه دار و عنق آن غلیظ میباشد
و از مس کردن خون از ان بر می آید و چون بزرگ مقعد باشد یا آنکه میوکس ممبرن یا جلد متصل شده درین وقت
منبسط میباشد اما قسم خامس آن که ولس چو همر است پس آن در مثانه از کثیر شدن حلمه میوکس ممبرن مثانه پیدا میشود
مثل ژالی لبس و آن گاهی چنان کبیر میشود که تا فم مثانه رسیده مانع از ادرار بول میگردد مثل حجر مثانه و درین وقت
تفرقه کردن بینهما دشوار میشود لیکن از داخل کردن قاثاطیر اکثر ظاهر میشود که اگر این سلع بود آواز ملاقات جسم صلب
نمی آید بلکه قدری خون و بعض اجزای میوکس ممبرن همراه آن بر می آیند و از آن الیقین بوجود این سلع میشود

و به بعض کتب قدیمه اسم این قسم و قلیس گنگرست لیکن حق آنست که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد و آن بالذات
قابل نیست لهذا آنرا اهم تان ملگننت میگویند بلکه از قطع کردن آن چون دم گشته جاری میشود از همین سبب از اذیت
آن مریض هلاک میشود ذات العلاج آنچه در بیان تورش وغیره در امراض جلدیه نوشته شده از آن علاج سازند لیکن
در قسم پنجم آن اگر ممکن شود مثل برآوردن حجر از مثانه اول مثانه را شق کرده سلع را بیرون آرند یا از خیط به بندند لیکن
اکثر بسبب دور بودن و منبسط بودن بیخ آن کدام تدبیر ممکن نمیشود قسم هفتم آدن آو ناست یعنی سلعیکه در آن
اجزای غدهٔ مولد رطوبت یافته میشوند خصوصاً اجزای غده های مولد لبن یا اجزای غده مولد لعاب دهن در آن زیاده
یافته میشوند و آن در تندی مدور الشکل صلب الملمس یافته میشود و آنچه در پستانها یافته میشود گلاند که غدهٔ مولد لعاب دهن بر رخسار است
یافته میشود آن گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی بقدر نارنگی میباشد و اینهم مان ملگننت نیست یعنی سلیم العاقبت است
و در اینهم هیچ پیدا نمیشود ذات العلاج مادام که صغیر بود و اذیت نرساند متعرض علاجش نشوند اما هرگاه بسبب زیادتی مقدار
آن اذیت پیدا شود آنرا از سرکار دبر آرند فقط تکمله ششم در بیان نوع سوم یعنی سلعیکه پیدا میشود از
اجزائی که آنها به نسبت اجزای طبیعی اعضای بدن خسیس المرتبه بود و قوت حیوانی در ان کم باشد
مثل سلع لحمی که آنرا بلغت انگریزی سارکوما بفتح سین مهمله و سکون الف و رای مهمله و ضم کاف و سکون واو و فتح
میم و تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف گویند و آن جمع سارکوما است و این سلع مرکب بود از اجزائی که مشابه
باشند با اجزائی که در حالت اول تکون جنین در شکم مادر پیدا میشوند و آن قسمی از غشای خانه دار رقیق است که در آن
ریشه های غشای قدری طویله و طویل میباشند و در خانه های آن که از تلاقی ریشه های مذکوره با همدیگر بانجا شده
و از جوانب متعدد پیدا میشوند سلهای سفید که قدری کلان و مشابه به سل سفید خون بود موجود میباشند
و این سلها گاهی مثل سل سفید رنگ خون حرکت هم میکنند لیکن و رین اجزا زیادتی از حال خود نمیشود بلکه بر همین
هیئت و صورت میمانند و از آن کدام جز عضو یا عضو پیدا نمیشود بخلاف ریشه و سیلهای جنین که از آنها
جمله اعضای انسان پیدا میشوند و هم این اجزای خسیس المرتبت سلع مذکور مشابه می باشند از اجزائیکه
در زخم از جنس لانگرسان گوشت فایبرن ریشه ها و سیلها پیدا میشوند و از آن انگور و خشکریشه متکون شده سبب
التیام و صحت زخم میشود و فرق بینهما آنست که اجزای متولده در زخم از حالت اصلی خود زیادتی و ترقی میکنند
یعنی از آن انگور و خشکریشه و گوشت و جلد پیدا میگردد و مادام که ضرورت زیادتی مذکوره در آنها میشود من بعد
تولید آنها بند میگردد و در اجزای این سلع نه ترقی و استحاله از حالت خود آن میشود و نه فانی گردند بلکه بر حال خود باقی
میمانند و مواد دیگر را از بدن گرفته و جذب کرده بسوی خود مستحیل ساخته نمو میکنند تا مقدار سلع کبیر میشود مثل سرطان
و لهذا آنرا قدما باسم سرطان موسوم میساختند لیکن متاخرین بذریعه خورده بین چون سل این سلع و سل سرطان را

مختلف الصورت است و پدید می‌آید لهذا از هم سرطان برابر این سلع جاری نمیکنند بلکه آن را سارکوما گویند یعنی سلع لحمی نام کردند زیرا که اجزای آن را با اجزای که در انگور زخم یافته میشود نادر مشابه یافتند بالجمله سیل این سلع گاهی مدور و گاهی بیضاوی الشکل و گاهی بر صورت الف که در خط نسخ نوشته میشود و گاهی مثل ستاره دنباله دار میباشد و همیشه همراه ریشه ریشه نمیخود میباشد و هم خانه‌های که درین سلع از ملاقات ریشه‌ها با یکدیگر بر اوضاع مختلفه پیدا میشوند صغیر میباشند بخلاف سرطان چه دران خانه‌های متولده از تلاقی ریشه‌ها عظیم و وسیع میباشند و هم سلعها در سرطان از ... خانها بر ریشه‌های خود میباشند و هم سیل این سلع مشابه با سیل حزن بود و سیل سرطان مشابه بسیل جلد بود و ایضاً فرق میان آن که ماده این سلع بذریعه دوران خون از عضوی بعضوی دیگر میرسد لهذا بزودی دران ازدیاد میشود و هم اکثر انجام آن بسرعت ظاهر میشود بخلاف سرطان زیرا که ماده آن بذریعه مجاری لمف در بدن بلحوم غددیه میرسد لهذا سرطان در لحوم غددیه پیدا میشود و این سلع در لحوم غددیه پیدا نمیشود و هم اکثر سرطان در بدن آهسته آهسته ازدیاد مینماید و همچنین انجام آن بتاخیر و بطور ظاهر میشود و هم باید دانست که باعتبار صورت سیل اقسام سلع مذکوره متعدد ذکر کرده شده اند و در همه اقسام آن مجاری دم کثیر میباشند مثل انگور زخم و دیوارهای عروق این سلع یعنی غشای بیرونی عروق مذکوره بسیار رقیق میباشد که بادنی صدمه شق میگردد لهذا گاهی درین سلع نزف الدم پیدا میشود و خود این سلع هم بر صور مختلفه میباشد گاهی پهن و گاهی مدور و سر برآورده و گاهی صلب و گاهی مختلف اللین و الصلابت میباشد و رنگ آن هم مختلف میباشد گاهی مشابه برنگ جلد و گاهی سیاه رنگ بود و این وقتی ست که از کدام چیز سیاه یا از عضو سیاه شروع شود چنانکه گاهی از مسه سیاه که بر بدن پیدا میشود یا از غشای سیاه که در چشم ست شروع میگردد و درین وقت آن را ملانوزس مینامند و هم ممکن ست که این سلع در جمله اعضای بدن واقع شود و باعتبار هر عضو که دران سلع مذکور پیدا میگردد نامی خاص نهاده میشود و ایضاً این سلع چنان که بر اعضای ظاهره یافته میشود و بعد تشریح میت گاهی در اعضای باطنه هم دیده میشود و این قسم سلع اکثر قاتل میباشد و گاهی سلیم العاقبت هم بود و ضابطه آن اینست که هرگاه سیل آن مدور یا بیضاوی الشکل بود قاتل میباشد و هرگاه طویل بر صورت الف بود سلیم العاقبت بود و این امر معلوم میشود باین تدبیر که قدری خون یا گوشت انسان قطع کرده بذریعه مخورده بین به بینند و موافق آن حکم کنند العلاج کدام دوا دران تجربه قطع کردن مفید نمیشود و هم وقتی ست که اگر مبتدی بود قطع کردن آن مفید میشود اما هرگاه عظیم شده باشد و سیل آن در اعضای باطنه رسیده باشد درین وقت از قطع کردن هم نفعی دران ظاهر نمیگردد و نجات از مرض و موت حاصل نمیشود فقط

تکمله هفتم در بیان نوع چهارم از انواع سلع غیر خریطه دار و آن سلعی ست که از سیل که مشابه بسیل جلد بود و هم از ریشه‌های ... که مشابه بریشه غشای ریشه دار باشد مرکب بود و آن را کارسینوما بفتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف ...

هندی و سکون الف نامند و کارسینوما بمعنی ورم سرطان و کارسینوما مشتق از آنست و چه نکه و هر ورم خبیث از آنها مرض خفی ورم
و زیادتی مقدار میباشد و هم اقسام آن متعدد اند لهذا باسم جمع موسوم کرده شده و این را بلغت انگریزی
کنسر و بعربی سرطان نامند و این هر دو اسم حیوان دریائی مشهور است که از پنجه های خود زمین و هر چیز را میگیرد
و چونکه این ورم در عضویکه باشد مشابه بحیوان مذکور بود در صورت خود لهذا اقدما آنرا باین اسم موسوم ساختند
بالجمله چون این ورم را بذریعه خورده بین می بینند سه چیز در آن دیده میشوند یکی ریشه دوم سل سوم رطوبتی اما
ریشه های آن پس قدری غلیظ بوند و در طول خود باضلاع و انحای مختلفه میروند تا اینکه از ملاقات آنها با همدگر
خانهای وسیع متعدد مثل خانهای شبکه صیاد پیدا میشوند و درین خانها سلهای آن و رطوبت مذکوره میمانند
و این انتظام شبکه آنرا که از رفتار ریشه های مذکوره حادث میشود بلغت انگریزی استرو ما گویند و آن بمعنی
پلنگ است که بالای آن انسان میخوابد و استرو ما کاهی ست که از آن طیور آشیانهای خود درست میسازند
چون خانهای سرطان قسم اول مشابه بصورت آشیانه بعض طیور میباشند لهذا بآن نام کرده شده قدم
بدانکه همراه این ریشه ها که از تلاقی آنها خانه های وسیع درین سرطان پیدا میشوند عروق صغار هم درین سلع سرطانی میروند
تا غذا باین سلع رسانند و آنها همراه ریشه های مذکوره میمانند و درین قسم مجاری ورم که عروق صغار اندکی میباشند و
بهمین سبب این سرطان در مدت دراز آهسته آهسته زیاده میشود و در کسی این ریشه ها کثیر و سل و آب قلیل بود و درین
وقت سرطان صلب میباشد و در کسی ریشه های مذکوره کم و سل و آب زیاده بود و درین صورت سرطان لین میباشد
اما سل که در خانهای شبکه مذکوره بود پس آن مشابه بسل جلد میباشد و عظیم و بهیأت مختلفه گاهی مدور و گاهی طویل و گاهی
و گاهی مسدس الشکل بود و در آن نقاط کثیره و در نقاط مذکوره دیگر نقاط کوچک بسیار میباشند اما رطوبتی که در آن
میباشد آن وقتی پیدا میشود که بر این سلها حالت فاتی دی جنریشن طاری شده از آن این سلها گداخته رقیق
بصورت رطوبت سفید میشوند و هر گاه جسم سرطان فشرده کرده شود از آن آب سفید گاهی مثل شیر و گاهی از آن هم
غلیظ مثل سرشیر بر می آید و در آن رطوبت سلها بسبب گداخته شدن آنها نمیباشند بلکه نقطه های که در سلهای
مذکوره بودند یافته می شوند اما اینکه سرطان اول از کدام عضو یا جزء عضو شروع میشود پس آن مختلف فیه است
لیکن اقرب بحق آنست که اول از سل جلد ابتدا میکند پس هر جا که این سل یافته شود ممکن است که از آنجا سرطان
شروع شود مثل جلد بدن که در آن غده ها اند و در غده های جلد و مجاری آنها سل جلد زیاده یافته میشود و همچنین
در میوکس ممبرین سل جلد موجود است و بنابرین هر جا که میوکس ممبرین باشد مثل منخرین یا در دهن یا در معده و امعا
و رحم و غیره اعضای باطنه ممکن است که از آنجا سرطان شروع شود و چون این تحقیق حق باشد پس حکم درست نباشد که
حدوث آن اولاً در عضلات یا عظام ممکن نباشد بالجمله باید دانست که چون سرطان پیدا شدن خود شروع

میشود و در خون و دیگر اعضا هم سرایت میکند و در این وقت در بدن حالتی و مرضی که بلغت انگریزی ... موسوم
کاکاکسیا است پیدا میشود و آن اینست که انیمیا یعنی تغیر لون جلد بدن و قلت اشتها و ضعف هضم غذا
و زیاده شدن حرارت بدنی و ضعف و کمزوری بدن پیدا میشوند و ایضا بدانکه جمله اقسام آن قاتل و
مهلک اند و بعد اخراج از بدن باز پیدا میشوند و اقسام آن چهار اند اول اسکرس یعنی سرطان سخت که آنرا
کرانیک کینسر هم گویند دوم انکفت الایڈ یعنی سرطان حاد که بلغت انگریزی اکیوٹ کینسر گویند سوم
ای پی تیلی یال یعنی کینسر جلد و گاهی ای پی تیلی اوما هم گویند چهارم اڈنائڈ یعنی سرطان غده ها
اما قسم اول آن که اسکرس کینسر است بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و راء مهمله و سکون سین مهمله پس آن علی الجملة
میباشد و این قسم اکثر در غده های ثدی زنان و بر دهن معده که متصل بامری است و هم در دهن آن که متصل از جانب
آخر بمعای اثنا عشری است و در قولون و معای مستقیم پیدا میشود و گاهی در زبان و در آله تناسل مردان و بر جلد بدن هم
میشود و گاهی در لمف غدد هم حادث میشود لیکن این وقتی حادث شود که بیشتر در اعضای دیگر پیدا شود و از آنجا
رطوبات فاسده سرطانیه مذکوره بذریعه مجاری لمف در غده های لمف رسیده مجتمع مانده فساد سرطانی اینجا پیدا کنند
و این قسم سرطان اکثر مدور و سخت میباشد و جابجا برد و رصلابت مذکوره عقده ها یافته میشوند که از ان حدود
آن ظاهر میشوند و از ظهور این حدود آنرا مشابه بسرطان میگویند و هم این قسم مدور الشکل از جلد بر آمده محسوس میشود و گاهی حجم غیر منبسط میباشد
و بسبب آن حدود آن بخوبی متمیز نمیشوند بهر حال همیشه در این قسم سختی میباشد و هم در حجم آن اختلاف در ارتفاع
و انخفاض دیده میشود و در ابتدای خود این مرض در جائیکه شروع شده مثل سطح متحرک میباشد و بعد از آن حرکت
آن باطل میشود و این قسم آهسته آهسته متزاید میگردد و زیادتی آن از مقدار نارنگی زیاده نمیشود و در ان اکثر درد
ناخس زیاده میماند خصوصا وقت شب و گاهی کم هم میباشد و چون این قسم سرطان زیاده شود جلد بدن را با
خود شامل و ملاصق سازد و از ان جلد از سطح جا بگردد و بعده در جلد این موضع تمدد ظاهر شود و چنان محسوس گردد
که گویا بر ان دهن مالیده اند پس اول رنگ آن تا این حد رسیده سرخ میشود و بعد آن سیاه میگردد پس بعد
در آنجا عروق صغار از جلد نمایان میشوند پس از ان جلد موضع مذکور قدری شگافته در ان ثقبه پیدا میشود و از ان
رطوبت لزج سفید مثل صمغ محلول بآب بیرون می آید و بعده بروز این رطوبت اول ثقبه مذکور بند و رطوبت خشک
میگردد و بعد یک دو روز باز این رطوبت از ثقبه مذکور بیرون می آید لیکن اینبار همراه خون بر آید و بجای ثقبه زخم حادث
میشود و بعد چند روز این زخم ریم رقیق عفن بدبو بیرون می آید و روز بروز زخم وسیع میگردد و کنارهای آن غلیظ و
و اثر ون پیدا میشوند مثل زخم سلعه شنگرف و هم روز بروز درد زیاده میشود و حالت موسوم به کاکسیا ظاهر میگردد و غده های
لمف قریبه که در عضو مریض یا قریب آن بوده باشند متورم میشوند و در خون و بدن فساد سرطانی عام میگردد و

روز بروز ضعف و لاغری در مریض زیاده میشود تا اینکه جان بحق تسلیم کند و چون این سرطان را قطع کرده از بدن جدا کنند
آزمند و عزم کنند آنچه صلابت و تحدد که در آن وقت بودن آن در بدن محسوس میشد بعد بر آوردن از بدن محسوس نمیگردد
زیرا که وقت قطع کردن چون رطوبت آن سائل خارج میشود ازین جهت در جرم آن قدری تخلخل پیدا شده موجب لینت جرم آن
میگردد و چون آنرا در وسطش قطع کرده ببینند رنگ جرم آن سفید مائل به قدری نیلگی بود لیکن درخشنده میباشد و جرم
ریشه دار آن از جرم شلغم یا ناشپاتی مقطوع مشابه بود و ایضاً چون سرطان کهنه ثدی و غیره را قطع کنند در وسط آن قدر
خالی مثل پیاله سخت تر محسوس میشود زیرا که بسبب طول مدت جائیکه اول سرطان شروع شده بود و آن محل وسط حقیقی
آنست آنجا آنچه سیلوها در آن بوده سیاه شده در مدت ممتد منجذب میشوند و ریشه های آنجا باهم مجتمع و منقبض شده
صلب و متحدد میگردند و همین سبب حلمه ثدی هم بسبب اجتماع ریشه های مذکوره اندرون فرو میرود و از همین جهت آب
و اجتماع که اعصاب متأذی میشوند درد زیاده میشود لیکن این درد لاذع بود و در سابق ناخس میباشد آما
قسم دوم آن که موسوم به انکیفلائد بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و سکون فا و فتح و مد الف و فتح لام
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی یا به مِدُّل کَرِی کینسر بکسر میم و فتح دال مهمله هندی
و سکون لام اول و فتح لام ثانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی است زیرا که در لغت گریک انکیفلان
بمعنی چیزی ست که اندرون مغز سر یافته میشود و چون لفظ آئد را که بمعنی مشابه است بآن اضافه کردند مراد از آن
سرطانی شد که مشابه به مغز دماغ باشد و همچنین مدلا بمعنی مغز دماغ ست و کَرِی صفت ست و مراد از آنهم سرطانی ست
که مثل مغز دماغ باشد و گاهی این را سافت کینسر هم گویند یعنی سرطان لین زیرا که سافت بمعنی لین ست و تسمیه
آن باین اسما بسبب لینت ویرمی این قسم سرطان کرده شده و گاهی آنرا اکیوت کینسر هم گویند زیرا که بزودی
متزاید میشود و گاهی انجامش هم بزودی ظاهر میشود بالجمله این قسم کمتر مشاهد میشود اما قدما بیشتر سلع سائره را
این قسم سرطان میگفتند ازین سبب زیاده دیده میشد لیکن چون متاخرین بذریعه خورده بین دیده و از تحقیق
درین باره داده اند سلع مذکوره جدا ساختند ازین سبب مشاهده این قسم کم میشود لیکن در دو جا بحسب تجربه دیده
شده که این قسم پیدا میشود در ثدی زنان و در خصیه مردان و این قسم هم گاهی مدور و گاهی منبسط در جرم عضو میباشد
بهر حال این قسم سرطان لین و سهل الانفجار زیر انگشتان بود و وقت غمز چنان محسوس میشود که گویا مشک ایست پر آب
یا دل ست و در ابتدای مرض جلد بالای از سلع جدا میماند و رنگ جلد مذکور خفیف میباشد و در آن وقت بکثرت
عروق صغار ظاهر و بارز میباشد و چون مرض متزاید شود و مقدارش کبیر گردد جلد بدان هم درین وقت بآن
ملاصق میشود و رنگ آن مائل به سرخی با قدری سواد میگردد و چون تا این حد رسد جلد در جای منفجر گردد و زخم
پیدا شده سلع سرطانی که در جلد بوده مثل انگور از آن بیرون آید و از آن خون کثیر جاری میشود و درین وقت آنرا

بلغت انگریزی فنگس هیماٹوڈس گویند و فنگس بفتح فا و سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون سین بمعنی قطر
که در فصل برشگال از زمین برمی آید و چون سطح مذکور وقت برآمدن از زخم بر صورت قطر میباشد لهذا آن نام
کرده شده و مراد از ان جاری شدن خون از قطرات و هرگاه مرض باین درجه میرسد حالت کاکیکسیا ظاهر
میشود و از ان مریض روز بروز ضعیف میگردد و در غده های لمفاتیک که در عضو علیل یا قریب آن باشد
هم ورم سرطانی لین یا صلب پیدا میشود و چونکه درجات لینت و صلابت بسیار اند لهذا حصر آن دشوار است
اما گاهی اول لین و بعد آن سخت میگردد و گاهی بالعکس آن لیکن چون وقت تشریح آنرا قطع کرده می بینند مجاری
و هم که عروق صغار اندران زیاده بوده بهمین سبب دران ازدیاد بسرعت میشود و چون آنرا بعد برآوردن
از بدن عصر کنند از ان رطوبت زیاده خارج میشود و چون آنرا شسته از خورده بین می بینند دران قائم یعنی
ریشه ها کم و دقیق یافته میشوند و سیلها زیاده و عظیم دیده میشوند و بهمین سبب که دران ریشه کم است و خون و سیل
زیاده است لین میباشد و چون آنرا از کارد در وسط بریده می بینند جرم آن مثل جرم آلو یا مثل جرم شدی گاؤ که
بعد پختن آنرا قطع کرده باشند مشابه می شود قسمی از سرطان است که آنرا کالائڈ بفتح کاف و سکون الف و لام و
فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی می نامند و از ان بعد قطع مثل سریش
رطوبت غلیظ لزج برمی آید و آن متوسط است درمیان اسکرس و ان کفالائڈ که قسم اول و ثانی اند چه گاهی
اول اسکرس بوده من بعد بسبب طریان حالت فاٹی ڈی جنریشن ملائم شده کالائڈ میشود و گاهی اول انکفالائڈ
میشود و بعد آن از منجذب شدن غشای سلهای عظم و گداخته شدن نقطهای آن رطوبات مثل سریش پیدا میشوند و در هیچ
وقت این سرطان که قسم ثانی است کالائڈ میشود و گاهی رطوبات آن مثل عسل مائل بزردی هم میشوند و قفانهای
این قسم که از ملاقات ریشه های آن حادث میشوند عظیم میباشند که وقت تشریح بخوبی دیده میشوند بالجمله این
قسم بعینه یکی از هر دو قسم پیدا میشود خود ابتدا حادث نگردد و این قسم اکثر در پیلورس یعنی در دهن معده که متصل
بمعای اثنا عشری است یافته میشود و گاهی در معای مستقیم هم میشود اما قسم ثالث که موسوم به ایپی تھیلیوما بفتح الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف است پس این قسم به
جلد بدن یا بر میوکس ممبرین دیده میشود و به دو صورت شروع میگردد اول اینکه بر جلد یا میوکس ممبرین سختی
مثل چوبرکل یا سختی وزنی و مسه پیدا میشود من بعد آنجا زخم حادث میگردد دوم اینکه بر جلد بدن یا میوکس ممبرین
جای خط صغیر پیدا میشود و گرد آن صلابت میباشد من بعد از ان قدری آب جاری میگردد پس از ان
خط مذکور وسیع شده زخم ظاهر میشود بهر حال چون این زخم پیدا میگردد بهر گونه که باشد کناره های آن غلیظ و دراز و

میباشد و رنگ اندرون زخم رمادی بود و دران جابجا ارتفاع و انخفاض قلیل هم یافته میشود و گاهی دران نقاط خون متفرق هم دیده میشوند و براطراف آن صورت حلقه کوچک که بلغت انگریزی پاپیلا گویند که مشابه از گزیدگی بر عدالت موش بود یافته میشود و بر سر این حلقه‌ها هم گاه گاه نقاط خون دیده میشوند و این وقتی میباشد که از حرکت عضو یکه دران سرطان مذکور بود قدری خون از عروق صغار بر می آید و تا مدت معتد به این حال بعد ظهور خود بالای جلد و میوکس ممبرن می ماند و بعد مدت دراز و کهنگی وسیع و منبسط و عمیق شده تا اندرون جلد و لحم بلکه تا عظم هم میرسد لیکن درین صورت قعر زخم زیاده میگردد و ارتفاع و انخفاض که در زخم بود زیاده میشود و درین وقت زخم و خون گندیده ازان جاری ماند و چون تا این حد رسد در غده های لمف فیتک که در عضو مریض یا قریب آن باشد ورم پیدا میشود و حالت کاکوسیا ظاهر گردد پس درین حالت بسبب ضعف و لاغر مریض هلاک میشود و این قسم بر محل جلد کم و حشفه و بر عانه و ذکر مردان زیاده میشود و بر میوکس ممبرن لب و زبان و مقعد هم یافته میشود و بالای پلک هم دیده شده و ممکن است که در همه جا بالای جلد دست و پا یا خریطه انثیین ظاهر شود و هرگاه این سلع سرطانی را بعد قطع از خورده بین می بینند جرم آن مثل اسکرس که قسم اول است دیده میشود لیکن رطوبت دران بسیار قلیل و ریشه‌ها زیاده و رفتار این ریشه‌ها بر تدویر بود که مجموع آن بر صورت مروارید مدور میباشد و آنچه خانه‌ها از حرکت ریشه‌ها پیدا میشوند دران سلها می مانند و هم سلهای آن بر ریشه‌های آن هم میباشند اما سلهای آن صغیر میباشند و گاهی این قسم سلع لین هم بود و درین وقت در لینت خود مشابه به ان کیف آلائید بعین قسم ثانی آن میشود اما همیشه سل آن صغیر میباشد اما قسم چهارم آن که آدن آئیدکینسر است بمد و فتح الف و کسر دال مهمله هندی و سکون نون و فتح و مد الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی یعنی آن مشابه به غده است زیرا که آدن یعنی غده و آئید یعنی مشابه است و آن در میوکس ممبرن معاء و پاپلا ری لیانز آن پیدا میشود مثل مسه یا ورت و چون بعد تشریح میت صورت آنرا می بینند شکل آن مثل گل گوبهی میباشد و از معده تا آخر معای مستقیم یافته میشود پس اگر در معای مستقیم بود ممکن است که در حیات هم آنرا به بینند و هرگاه ازان بالا بود دیدن آن در زندگی مریض ناممکن باشد اما چون منتزاید میشود در جگر و طحال و غیره اعضای باطنه هم این مرض پیدا میشود و درین وقت حالت کاکسیا ظاهر میگردد و دران مریض هلاک میشود و چون بعد قطع بذریعه خورده بین بینند سل آن مخروطی الشکل میباشد که بلغت انگریزی آنرا کالم نر یعنی ستون و عمود میناماند بسبب مشابهت آن از ستون عمارت السبب اسباب بعیده آن که معین بر تولد سبب میشوند یکی ازان استعداد فطری و موروثی که بعض اهالی خانه سرطان است لیکن برای آن کدام علامت نیست که ازان دانسته شود که فلان کس مستعد برای حدوث سرطان است چنانکه برای استعداد خاندانی سل و دق علامات مخصوص اند که ازان قبل ظهور مرض دانسته میشود که فلان کس از اثر خاندانی

مستعد برای حدوث سل ست و ازینجاست که اکثر سرطان پیدا میشود ولیکن تا دام ورم در غده های لمف قبل کی آید
و حالت کاکیکسیا ظاهر نمیشود که ادام تغیر در صورت و هیئت علیل از حال صحت ظاهر نمیگردد ولیکن بسبب تجربه شهادت
کاملین ثابت ست که استعداد خاندانی بالضرور سبب معین این مرض میباشد همچنین عمر انسان هم معین بر حدوث
آن میشود مثلا ممکن ست که از سن طفولیت تا شیخوخیت این مرض پیدا شود اما بسبب تجربه اکثر بعد چهل سال
سرطان میشود خصوصا قسم اول آن و گاهی در جوانی هم قسم ثانی آن حادث میشود و در زنان بعد چهل و شش سال
سرطان الرحم و بعد چهل و هشت سال سرطان الثدی میشود و اینها استعداد عضوی هم معین بر حدوث آن میشود مثلا هر عضو که
کارش در وقتی زیاده بود و وقتی کم صادر شود مثل ثدی و رحم و معده و دران سرطان اکثر پیدا میشود با کیملا در زنان آنکه
و رحم و در مردان ذکر و خصیتین و در هر دو مجاری غذا که از دهن تا مقعد اند و ازین هم خاصةً فم معده که متصل به مری
و متصل با معای اثنا عشری ست معین بر حدوث سرطان میشوند و هم امور نفسانیه مثل غم و فکر زائد معین بر
حدوث آن میشوند لیکن ازین اکثر سرطان در معده و جگر پیدا میشود و هم صنف ذکوری و انوثی معین بر حدوث آن میشود
چنانچه اسکرس و ان کف آل اید که قسم اول و ثانی آن هستند زیاده بعورات عارض میشوند و قسم ثالث آن زیاده در
جلد مردان و سرطان معدی در مردان و زنان و همچنین سرطان لسان هم در هر دو مساوی میشوند اما اسباب قریبه
آن پس آنهم بر دو قسم اند یکی آنکه اذیت از خارج دفعةً مثل صدمه ضرب شدید یا سقوط بعضوی رسد که مستعد برای حدوث
سرطان ست دوم آنکه اذیت مدتها برابر یک دام بعضو رسد مثل اینکه از دندان متحرک یا حاد الراس بار بار زبان
ملاقی شده زخمی گردد یا حلمه ثدی وقت رضاعت طفل بار بار از دندان رضیع مجروح شود و در زمانه گذشته در ولایت
انگلستان برای صاف کردن مجری دخان آتش خانه که از پیدا شدن زغال خالی نیست و میشد اطفالان کم سن را
دران داخل میکردند که اندر رفته آنرا صاف میکردند پس زغال مذکور در خصیه آن آلوده سرطان بسبب ایذا رسانی
پیدا میکرد و هم از اذیت رسانیدن بجلد وقتیکه دران ورم یا خشکریشه پیدا شده باشد بزودی سرطان
پیدا میشود بالجمله دراین مرض اختلاف ست که آیا از فساد خون پیدا میشود یا از فساد عضو یا جزو عضو که در آن
این فساد در اول فطرت آمده باشد و هر یک دلیلی ذکر میکنند اما این قدر البته ثابت ست و مشاهد هم شده که مثل
آتشک سرطان هم از اثر خاندان پیدا میشود و گاهی خود بطور ابتدای حادث میگردد العلاج کدام علاج
خاص مثل کنین جهت حمی برای این مرض نیست جز اینکه بر طبیب واجب ست که هرگاه مریض نزد او
استعلاج را حاضر شود اهتمام در سه امر نماید اول تسکین وجع که درین مرض زیاده میباشد چه از ان مریض
بسبب شدت اذیت بسیار ضعیف شده بزودی هلاک میشود دوم تقویت خون و بدن و تصفیه دم سوم
اینکه مرض را از ازدیاد مانع شود و فساد سرطانی را در خون عام شدن ندهد تا اذیت مریض کم ماند و زندگانی زیاده

پس برای تسکین وجع عمده ادویه افیون و مرکبات آن هستند هر آنچه طبیب مناسب داند آنرا باستعمال آرد
اما طرق استعمال آن درینجا پس سه اند یکی آنکه از طرف دهن بخورانند دوم آنکه در آب حلکرده بذریعه زراقه در
معا رسانند سوم آنکه در آب حلکرده بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند اما در طریق اول و ثانی استعمال افیون خالص
ساده از دیگر جواهر و مرکبات آن افضل است و هرگاه زیر جلد رسانند پس درین وقت سلوشن مارفیا بهتر است مگر
وقت رسانیدن زیر جلد زیاده از ربع گرین مارفیا اول استعمال نکنند بعد مرور ایام کثیره و حصول عادت
مقدار آن بتدریج زیاده سازند تا معتاد شده تاثیر آن باطل نگردد و اختیار کردن وزن قلیل آن اولاً بنابر آنست
که در خوردن افیون اول در معده رسیده از رطوبات آن منکسر میشود بعده بتدریج در خون داخل میگردد و در رسانیدن
زیر جلد بمرافقت و قوت خود در خون یکبار فوراً داخل میشود لهذا دران احتیاط واجب است و کسیکه عادی افیون را
خورانند یا در معا رسانند پس اول از وزن قلیل شروع کنند من بعد چون ببینند که بسبب اعتیاد تاثیرش ضعیف
گشته قدری دیگر بیفزایند تا مثل مقدار اول فعل آن باقی ماند و بسبب آن مریض کم متاذی شود و خواب آید
حتی که گاهی بعد مرور ایام کثیره گاهی روزانه تا سی گرین افیون خورانیده میشود تا که مریض تا انتهای حیات خود زندگی
بآرام بسر برد اما قبض که از افیون زاید پیدا میشود تدارکش از خورانیدن بلاڈونا همراه آن کرده میشود لیکن مقدار
این دوا از هشتم حصه گرین تا چهارم حصه گرین و نصف گرین همراه افیون خورانند و زیاده ازان نه دهند و هرگاه
در جلد رسانند درین وقت از اٹروپیا سلوشن درست کرده همراه سلوشن مارفیا زیر جلد رسانند و ترکیب ساختن سلوشن
اٹروپیا از فارماکوپیا بجویند لیکن احتیاط نمایند درینکه مقدار اٹروپیا در هر بار زیاده از یکصدم حصه گرین
نشود و استعمال بلاڈونا یا اٹروپیا همراه افیون و مارفیا معین فعل تسکین وجع آنهم میشود و همچنین برای تسکین
وجع دیگر ادویه مخدره مثل قنب و گانجه و اجوائن خراسانی و شوکران و اسپرٹ کلاروفارم و کلورل هائیڈریٹ در وقت
مناسب استعمال کرده میشوند لیکن تا مدت دراز استعمال اسپرٹ کلاروفارم و کلورل هائیڈریٹ بهتر نیست زیرکه
بدون زیاده کردن مقادیر این ادویه یوماً فیوماً تاثیر اینها ظاهر نمیشود و زیاده مقدار آنها مضعف قلب است
ازینجا است که وقت شکایت بیخوابی در هر مرض ضرور است که هرگاه در شخص ضعف باشد کلورل هائیڈریٹ را نه دهند بلکه
آن بر قلب مؤثر میشود بلکه برومائیڈ پٹاس را دهند که تاثیر آن بر دماغ میشود و برای تقویت خون و بدن
آنچه از همه افضل بود بارک است و مرکبات آن لیکن باید که درین مرض مقدار کامل آن نوشانند مثلاً اگر
ڈیکاکشن آن دهند پس سه چهار اونس در وقت واحد و اگر ٹنکچرات باستعمال آرند از دو ڈرام تا چهار ڈرام و اگر سلفو
تانیدن مقصود بود دیگر دو ڈرام خورانند و اگر در مریض ضعف هم ظاهر باشد همراه ڈیکاکشن سنکونا ایزیکا رنیال
پنج گرین تا ده گرین یا اسپرٹ نائٹرک ایتھر یا سلفیورک ایتھر شریک کرده بنوشانند و اگر معده هم ضعیف بود

ف با ضعف بعض کلورل هائیڈریٹ را نه دهند که مضعف قلب ست بلکه برومائیڈ دهند که آن بر دماغ مؤثر میشود

با عرق

یا عرق زیاده آمده باشد شراب ایسڈ مثل فاسفورک ایسڈ یا نائٹرمیوریاٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ شربک کرده بنوشانند
لیکن هر وقت زیادتی عرق سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ از همه افضل است وایضاً اگر ضعف زیاده بود و ضرور باشد از مرکبات آهن
ٹنکچر اسٹیل یا فیری ایٹ کنین سائٹراس یا فیری الومینا سائٹراس یا فیرم ڈیالیسٹم یکبار بعد هر غذای روز و شب بنوشانند
و صبح و شام ڈکاکشن سنکونا یا شراب ایسڈ بنوشانند لیکن آهن و سنکونا را جمع کرده نه دهند زیرا که در سنکونا ٹانک ایسڈ است
و از ان رنگ آهن سیاه میشود و هم درین مرض نوشانیدن روغن جگر ماهی زیاده مفید است لیکن چونکه از ان اکثر
غثیان و قی پیدا میشود و خصوصاً اینجا که ضعف معده زیاده میباشد پس بالضرور آنرا بعد گذشتن دو ساعت خوردن
غذا همراه پیپسین یا پیکری ایلکس ال شرن بنوشانند و اغذیه جیده مقوی مثل شیر تازه و شوربای لحم و شیره و زرده و
سفیده بیضه خام با هم ممزوج کرده بحالت خام ماندن آنها بنوشانند و هم آب یخنی و جرم لحم جید و لحم سمک هم خورانند
و چون در آخر مرض معده بسبب ضعف خود غذا را قبول نکند و قی دفع سازد درین وقت همراه افیون محاول یا حقنه
که آنرا در معا اندر ریخته زراقه میرسانند شوربای لحم جید یا زرده و سفیده بیضه خام هم یا کرده در معا رسانند تا مریض را
دو بار اذیت از دادن حقنه نشود یکی برای افیون و دیگر برای تغذیه و هرگاه درین مرض عطش زیاده شود و خواهش
غذا کم گردد درین وقت شیر تازه زیاده بنوشانند و اگر از ان حموضت پیدا شود آب آهک با شیر آمیخته بنوشانند و گاه
قطعه برف در شیر انداخته و از ان شیر را سرد کرده نوشانیدن سبب رغبت کردن مریض بسوی نوشیدن شیر میشود
آرام و راحت معده میشود آتا امر ثالث که مانع شدن از زیاده گشتن ورم سرطانی و عام شدن زهر در خون است
تا حالت کاکسیا پیدا نشود و اگر پیدا هم شده باشد پس بعد ظهور زائل یا متوقف گردد و برای این کار هیچ دوای خاص بتجربه
جزمی خود اکثر اشیا را نافع میگویند چنانچه کسی کلورائیڈ آف کیلسیم را و کسی فاسفورس را و کسی ایوڈائیڈ آرسنک را و کسی
ایوڈائیڈ پٹاس را و کسی برومائیڈ پٹاسیم را نافع میدانند لیکن شهادت کامل عام برای منفعت آنها نمیرسد آتا ڈاکٹر
چیمز صاحب میگویند که از ایسٹک ایسڈ و بلاڈونا درین مرض نفع کثیر دیده شده چه آن سل سرطانی را زائل و فانی
ساخته سل جدید اقلی پیدا میکند و این قول بحسب تجربه و قیاس لائق اعتماد است و طریق استعمال آن موافق نسخه
صاحب موصوف اینست که بگیرند گلیشل ایسٹک ایسڈ از بست قطره تا سی قطره ٹنکچر بلاڈونا چهار درام
ایکسٹرکٹ سنکونا فلیوا ٹکوئڈ چهار درام ٹنکچر کارڈمم کمپونڈ یعنی ٹنکچر الائچی مرکب دو درام همه را خوب مخلوط کرده در
بوتل نگهدارند و روزانه دو سه بار یک یک ڈرام از ین دوا گرفته با دو دو اونس آب ساده آمیخته بمریض بنوشانند
که این دوا از تولد سل سرطانی منع میکند و هم از پیدا شدن حالت کاکسیا مانع میشود و هم تقویت معده میدهد
آتا ادویه موضعیه که از نهادن آن ورم سرطانی زیاده نمیشود و سل سرطانی از ان کم متولد میشود مرهم ملهب ایوڈائیڈ
که همراه روغن کوکو هی سازند و نسخه آن در امراض رحم نوشته شده آنرا بگیرند و بسا بگیرند مرهم هم و دیگر مثل افیون

کرده بر پارچه آلوده بر ورم سرطانی نهند و چونکه ورم سرطانی از رسیدن اذیت هر قسم فوراً زیاده میشود لهذا باید که همیشه آن
پنبه منفوش داشته باشند تا از رسیدن اذیت هر قسم محفوظ مانند و از استعمال اشیائی حاره رطبه که منضج یا محلل اند مثل ضماد
پولتس و دهم کتان محلول آب یا طلای تنکچر ایوڈین و نهادن ادویه آبله انگیز و محمرات جلد مثل لانکر لیتی وغیره ادویه که جلد
اذیت پیدا میکنند بر این ورم احتراز نمایند چه از آن خون بسرعت بسوی این عضو می رود و از آن سرطان منتشر میشود اما
تدابیر سرطان که بطور جراحی کرده میشوند پس منحصر در دو امر اند یکی قطع کردن سرطان بآهن دوم قطع کردن آن بذریعه
ادویه کاویه که آنرا بسوزانند و بگدازند لیکن قطع کردن بآهن از آن هر دو بهتر است چه از آن بزودی استیصال مرض
میشود و اذیت دیگر پیدا نمیگردد اما اگر قطع منظور باشد پس باید که بوقت مناسب آنرا قطع کنند و آن وقتی
هست که ورم سرطانی و غدد های لمفیٹک که قریب محل سرطان اند پیدا و هم حالت کاکسیا ظاهر شده یا
و اینهم باوقت قطع کردن احتیاط و اهتمام تام نمایند در اینکه استیصال تام واقع شود و چیزی از سرطان باقی نماند
والا باز عود خواهد کرد زیرا که استعداد آن موجود است و بعد قطع کردن بهتر آنست که زنک کلورائڈ حل کرده در یک
اونس آب حل کرده از آن یکبار زخم را بشویند تا آنچه سل سرطانی که در خون بوده باشد از غسل کردن این آب دفع
شود و بعد آن دوای منرو صاحب که مذکور شد آنرا دو سه ماه برابر بمریض بنوشانند اما تدبیر دیگر که از ادویه کاویه
ورم سرطانی را بسوزانند و قطع میکنند پس بدانکه برای این کار هم ادویه بسیار اند لیکن آنچه از آنها بعده
افضل و اقوی بود پس نهادن پیسٹ کلورائڈ آف زنک است بر ورم سرطان و پیسٹ بکسر بای فارسی و
یای مثناة تحتانی و سین مهمله و تای مثناة فوقانی چیزی را گویند که مثل آرد گندم را با قدری آب بسته ملائم کرده
ساخته باشند تا از آن قرص وغیره ساخته بر عضوی نهند و طریق ساختن این دوا این است که
اکسٹر اکٹ سائٹ گولیکن ایبریا گاناڈنی زرد که از آن آب پنجه بیخی است که در ملک امریکا پیدا میشود گاید اونس
و منفوق کلورائڈ آف زنک اکرکیب اونس باشد و اکسٹر اکٹ استرامونیم که اکسٹر ایکٹ تاتوره است و دو اونس
باهم بخوبی مخلوط کرده و طرقی که رندرند از آن مثل قرص که نیم انچه دبیز باشد بقدر ورم پیسٹ ساخته بر ورم نهند و بر آن
انبارچه اسفنج آلوده بر بندند تا از جای خود حرکت نکرده بر جلد محکم بر بندند بعد دوازده ساعت آنرا ابداً
که آنکه زنک نا گزیر شده محسوس خواهد شد درین وقت آنرا جدا سازند و لحم مرده از کارد مخلوط باطل کرده دهند تا آنکه
دوا هم تا اندرون سرطان برسد و الا این لحم مرده مانع از رسیدن اثر دوا تا محل مرض باقی مانده خواهد شد
بعد آن باز دوائی مذکور جدید بر زخم نهاده بر بندند همچنین هر روز بعد دوازده دوازده ساعت تازه دوا بسته باشند
تا سرطان بتمام و کمال سوخته و گداخته و مرده شده زائل شده و از جای خود جدا گردد و هم وقت نهادن دوای
مذکور خیال این امر ضرورست که اگر بر جلد زخم نباشد درین وقت اول از سلفیورک ایسڈ قوی بر جلد مالا کرده

جلد آنجا را سوخته دو خطا از کارد در طول زخم کشیده دوای کاوی را ببندند تا اثر دوا بکل مرض رسد و دوا یا هم استعمال این دوا
چون درد قوی پیدا میشود لهذا برای تسکین آن سلوشن مارفیا بذریعهٔ زراقه سوزنی زیر جلد رسانند یا قطعهٔ برف را
در مثانهٔ گوسفند نهاده بر زخم نهند تا از برودت آن در قوت حسیه ضعف پیدا شده درد ساکن گردد و دوای کاوی کار
خود مشغول ماند طریق دیگر برای استعمال این دوا که از اول سهل است آنست که گهند سفوف آن زنک که آنرا آن تانی ذرین یعنی سفوف
بی آب گویند یا گلیسرین خمیر کرده قرص ساخته بر ورم سرطانی بدستور استعمال دوای اول نهند و چونکه اکستراکت در خت
امریکا هر باره و هر جا میسر نمیشود لهذا این طریق بنسبت اول سهل ست ایضاً برای تقلیل ورم سرطانی بذریعهٔ زراقه
رسانیدن الیستک ایسڈ الموٹ اندرون ورم سرطانی مفید است که سل آن زاسیک ازو ایضاً له تدبیر جدید زیرهای
تار برقی بر دور سرطان در جسم آن خلانند تا سر آنها اندرون سرطان رسد پس بتاثیر رسانیدن قوت برقیه آنها را
گرم و سرخ سازند تا سرطان بسوزد و این تدبیر اکثر بعمل آید تا استعمال و هم شود و بر این تدبیر هم اعتماد برا
حصول صحت سرطان کرده اند ایضاً له تدبیر آخر فاولهٔ هوای را بر ورم سرطان نهاده بالای آن آله خاص که مشهور
به کمانی سرطان است نهاده بر بندند تا آهسته آهسته از اثر آن سرطان از نایابی غذای خود از بنیاد نگون
درینجا بسیر و سلها و ورم آن منجذب شود و مجوز این تدبیر میگوید که ازین تدبیر ورم زائل میشود و سرطان از هر
عضو بالای خود که ملتصق شده باشد از آن جدا میگردد و ورم غده های لمف تیک هم دفع میگردد و مقدار
بیار قابل شده زائل میگردد و باز اینجا سرطان پیدا نمیشود فقط

باب چهارم

باب چهارم از امراض عامه در تفرق اتصال و دران چند قول ندوهم

قول مشتمل بر فصول ست - قول اول در نقصان و تفرق که در جلد و لحم و غیره واقع شود خواه از ضرب یا
از سقطه یا از حربه یا از آتش یا از مباعدت یا از برف و دستان هم چند فصل اند فصل اول در تقسیم تفرق اتصال باید دانست
که تفرق اتصال بر دو قسم ست یکی آنکه دران صدمهٔ خارجی یا اثر آن بر کدام عضو رسده جلد عضو مذکور سالم ماند لیکن بسبب
آن غشای فاندار و عضلات و استخوان در بعضی از آن یا در همه نقصان تفرق واقع شود و این را باصطلاح اطبای
انگلستان کان چوشن بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی کوفت
و کوفت مینامند دیگر آنکه از رسیدن صدمهٔ خارجی در لحم و جلد و غیره تمامه اجزای عضو یا تنها در جلد تفرق واقع شود و
آنرا وُنڈ بضم واو و سکون نون و دال مهمله هندی بمعنی زخم جراحت می نامند و ازین بیان واضح خواهد شد که

تا نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود و سوم مجراحت نخواهد شد گو زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
دوم در بیان قسم اول جراحت که در سوم به کان چوشتن ست و آن هم فی الواقع زخم ست که زیر جلد در دیگر
اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غیره از خارج و چونکه جلد بدن لدن ست ازین جهت بسهولت دران
انخراق واقع نمیشود و درین قسم بعد انصداع عروق صغار که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق بر آمده مجتمع و
منبسط شود آنرا بلغت کریاپانی موزیز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و ضم میم و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی مینامند و آن یعنی پیدا شدن حمرت مائل بسواد است که
از انجماد دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و ازان صورت سلع پیدا شود آنرا
هیماتومیا یعنی سلع دموی میگویند ولیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغار بر آمده در غشای خانه دار یا در جلد مجتمع
و منبسط میشود منجمد میگردد و افواه عروق مذکوره را بند میکند و اثر عمل آنهم بر تسدید افواه عروق معین می شود
اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار بر آمده و بالای آن خریطه پیدا شود و دران خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند
درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از انها موقوف میگردد لیکن خونی که در غشای مذکور محفوظ بوده
تنها بر حال خود سیال میماند و منجمد نمیشود و درین جا تاثیر عمل که از ثقل مقدار سلع بر افواه عروق میرسد زیاده معین جمود هم
و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و ابسبب سبب آن گاهی عمل مجسمه میباشد چنانکه کسی دست کسی را که عروق آن ضعیف
بوند از دست خود بزور عمل نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل سقطه و ضربه عضو منغمر میشود و اصل درین هم
سبب عمل عروق میباشد و درجات آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر عمل تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد
سوم آنکه از غشای خانه دار تا عضلات و لحم لین که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت عمل رسد
چنانکه وقت گذشتن شی ثقیل مثل گردون اسپی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و زیر آن
به غشای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
که در باطن میشود بند کنند باینکه آب سرد بر محل ماوف ریزند یا پارچه بان تر کرده بر آن گذارند و اگر بر محل ضماد
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بر آن نهند که ازان فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
و هم پارچه ملفوفه با آب ساده تر کرده بر محل ماوف بستن مانع سیلان خون باطن میشود چنانکه اثر عمل آن افواه عروق
منصدعه بند میشود و هم عضو ماوف را بارام دارند و نهادن اضمده و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اطبا تجویز
میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و ازان هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که با دوام جلد بر محل جراحت باطن باقی
است اثر دوای خارجی تا زخم نمیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمه خارجی پیدا شود درینوقت از تدبیر ...

قوله با دوام جلد الخ یعنی اگرچه آن صدمه از خارج برسد مگر چون آن از جلد تا محل ماوف نفوذ نمیکند و دو وقت جاذبه آن باستحقی نمی‌آید زیرا که چون آن کثیر در اجزای آن از گسستن عروق صغار مجتمع میشود لهذا تمام وقت در اهتمام منجذب شدن این خون بازدر عروق صرف میشود و ازین جهت آنچه درینجا از ادویه موضعیه بهاده شود که اثر آنها در باطن هم نرسد آری ... اگر بر جلد صحیح نهند الیه ممکن است که اندرون ... ۱۳۰۹ ه سلمه عفی عنه

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گالک اسید یا تانن تانک اسید یا روغن تارپین البته نفع کثیر حاصل میشود و هرگاه جریان خون
در باطن بند شود و تدبیر منجذب شدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هرگاه قریب جلد نزدیک باشد استعمال
ادویه خارجیه هم مفید میشود پس باید که تنکچر آرنیکا یا اسپرت وین هر آنچه میسر شود آنرا با هشت حصه آب
ساده آمیخته پارچه بآن تر کرده بر محل ماؤف نهاده مشدود دارند و ازین ادویه تدبیر رفع اذیت بجا میباید شود
که از آن بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زلو چنانکه جاهلان می نهند نقصان پیدا میشود
زیرا که زلو خون مرده منجمد را نمیکشد بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکنند و از آن ضعف در عضو پیدا
می شود و اگر خون از عروق جاری شده در فضای خالی وارد شده و منجمد گشته بصورت سلع شده باشد درین وقت هم
از استعمال تنکچر آیوڈین و امونیا یا اسپرت وین که هر یکی از اینها ممزوج آب باشد قدری فائده جذب گردانیدن آن در
خون حاصل میشود و چون ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب اینکه اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده
از نوشانیدن مسهلات از قسم نمکها و خورانیدن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن تنکچر آیوڈین یا از طلا کردن آن و هم از
نوشانیدن آیوڈائیڈ پتاسیم هم نفع ظاهر میشود که از آن خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلع و سوی که درین وقت
پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی در آن ریم می افتد و از آن تپ پیدا شده ریم جاری
میگردد و گاهی از آن در خون هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت داعی شود پابندی تدبیر لستر صاحب بهادر
کشایند و گاهی خود درین سلع ورم حار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت باستعمال تدبیر لستر صاحب بهادر
کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد در آن هم همین تدبیر که برای درجه ثالث نوشته شد باستعمال
آرند لیکن گاهی درین درجه ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده نوبت بگینگرین یعنی
موت عضو میرسد و جلد و غیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در بحث علاج ورم نوشته شد
آنرا باستعمال آرند و هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و معذلک جلد شق شده یا
واین درجه رابع واین حالت از همه بدتر است چه در آن نقصان بجمله اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم
ورم حار پیدا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فقط کما
ایضاً بدانکه قسمی از مرضگان کوفتگی آنست که از حصر انضغاط پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد
یا حلقه انگشتری که تنگ بود بر انگشت ضخیم عظیم بپوشد یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند
یا گاهی غلفه ذکر منقلب شده ستور هم گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و از آن خون کثیر درین عضو که بذریعه شرائین
دقاق می آید زیاده جمع میگردد و بتوسط اورده باز پس نمیرود و از آن ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مایل بکبودی و سیاهی
میگردد و درد شدید پیدا میشود العلاج اگر ورم قلیل باشد صابون آب حل کرده یا روغن بالجمله دوای مزلق بر عضو

تا آنکه حلقهٔ انگشتر را برو بگشند تا منزلق شده بیرون آید و اگر از این هم کار برنیاید درین وقت رشته را گرفته از سر عضو
متورم تا جاییکه حلقهٔ انگشتر رسیده باشد بپیچند که یکدیگر متصل و برابر باشد تا از اثر آن خونی که اینجا مجتمع است بدر رود و از بالا
انبساط رسیدن خون و رطوبت اینجا مقدار عضو متغیر گشته حلقهٔ انگشتر بیرون آید و اگر از این هم مطلوب حاصل نشود آلهٔ موسوم به رنگ کتر که
در وسط آن جوف مستطیل و خالی میباشد از یکجانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن برآورده از منشار دقیق که ملازم
جوف آلهٔ مذکور باشد در آن داخلکرده حلقهٔ مذکور را ببرند و از انگشت بیرون آرند و بعد برآوردن حلقه آنچه پیشتر در علاج تمام
کان چوشن نوشته شده بعمل آرند فصل سوم در ونڈ و آن بضم واو و سکون نون و دال مهملهٔ هندی بلغت انگریزی
بمعنی تفرق اتصال است که از اسباب خارجیه دفعةً در جلد یا در جلد و لحم پیدا شود بالجمله در جلد ضرور تفرق اتصال آن
واقع شود و الا موسوم به کان چوشن خواهد شد نه ونڈ و در کتب عربیه هرگاه تفرق اتصال در جلد تنها واقع شود
موسوم به خدش و سحج میشود و هرگاه در لحم واقع شود و قریب العهد باشد یعنی هنوز متقیح نشده باشد از اجزا
و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول اِن سایزنڈ بکسر الف و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف و کسر
یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله و دال هندی دوم لاسریٹڈ بفتح لام و سکون الف و فتح سین مهمله و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون دال مهملهٔ هندی سوم
کان ٹیوزڈ بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و سین مهمله و دال مهملهٔ هندی چهارم
پنکچرڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون نون و کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و رای مهمله و دال مهملهٔ هندی
پنجم پائزنڈ بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح زای معجمه و سکون نون و دال مهملهٔ هندی
اما قسم اول که اِن سایزنڈ وند است آن زخمی را گویند که از آلهٔ تیز مثل کارد و غیره در طول مثل خط مستقیم قطع کرده
تفرق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تنها در جلد باشد یا اغشای خاندار هم رسد یا تا عضلات
یا تا استخوان قطع کرده شود و جهت این زخم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بعد قطع چون بسبب عضلات متعلقه
که در آن هستند متمدد میشود و از اتصال آن فاقد میشود خصوصاً هرگاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب آن
عضلات بسوی وتر خود منقبض گشته حرکت میکنند و از آن در فوهات زخم انفتاح پیدا میشود و گاهی در بعض امراض
مثل کاربنکل برای قطع کردن رباط های معوج زخم طویل از کارد زیر جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب ساتر بودن
جلد ظاهر میشود العلامات سه علامت این زخم هستند یکی درد دوم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن جرح
زخم مستطیل مستقیم اما درد پس آن گاهی بطور لاذع و اکال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خدر
یافته میشود و ایضاً بدانکه هرگاه زخم در عضوی بطوری پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت
درد زیاده پیدا میشود و هرگاه سر کارد را در جای از جلد خلانیده تا اندرون رسانیده از اندرون بیرون آرند

احساس درد کم میشود زیرا که در صورت اولی چون ریشه های دقیق اعصاب حس که در جلد اند قطع کرده میشوند بسبب
بقای حس دران درد زیاده میشود و چون از اندرون عضو قطع کرده بیرون آرند و ازان عصب حس کبیر که
در باطن عضو بود در ریشه های آن که در جلد آمده اند اول قطع میشوند و ازان افاده حس درین ریشه ها نماید
و بسبب آن حس درین ریشه ها نماند لهذا بعد ازان در قطع کردن جانب خارجی هم درد زیاده نمیشود اما جریان خون
از زخم مذکور پس از آنکه هرگاه بر جلد رخسار یا بر لب یا بر زبان این زخم پیدا شود خون زیاده خارج میگردد و هرگاه
بر جلد دست و پا و غیره واقع شود خون کم بیرون آید اما اگر همراه جلد کدام ورید یا شریان کبیر هم قطع کرده
شود در هر جا که باشد خون کثیر خارج میشود و همچنین هرگاه استعداد اسکروی یا پرپورا در بدن کسی باشد
دران هم از رسیدن ادنی زخم در هر جای بدن که باشد خون زیاده جاری میشود العلاج بدانکه اصل مقصود
در علاج این جراحت آنست که زخم و اطراف آن باهم ملتئم گردند تا حالت پرایمری یونین که نام ... پیدا شود لیکن چون ما ...
حصول این مقصود غیر ممکن است زیرا که خون کسی ضعیف میباشد پس آنرا باید که اغذیه مقویه خورانند تا در خون
قوت آید و این حالت پیدا شود و مقصود حاصل گردد و در عضوی که زخم باشد آنرا از حرکت باز داشته آرام هم
دارند و بدانند که در حصول حالت پرایمری یونین چهار امر مشروط اند که با تیان آنها این حالت حاصل میشود
و با اختلال در شرائط مذکوره حصول مقصود مذکور ناممکن است اول آنها اینست که خون را که از زخم جاری باشد بند کنند دوم آنکه زخم را
از اجسام غریبه خارجیه صاف سازند سوم آنکه اطراف زخم را خوب باهم سازند تا هر عضو مقابل با خود منضم شود چهارم
آنکه در زخم تعفن و فساد پیدا شدن نه دهند پس برای اتیان امر اول که بند کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر
نباشد یعنی دران ورید کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از کشاده داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده
خون بند گردد لطف ظاهر میشود و گاهی درین امر احتیاج امداد میشود پس درین وقت تا کشاده داشتن زخم
عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سو کم رود الغرض اطراف زخم را باهم کرده از انگشتان دست بگیرند
تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا نشود یا بعد برابر کردن کناره های زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند
لیکن دران احتیاطا این امر ضرورست که اطراف آن برابر و راست باهم شوند کج نگردند الغرض اگر تدبیر آخر ...
باهم و منضم کردن زخم آب سرد بران ریزند یا قطعه برف بران بندند تا خون منجمد گردد و اگر ازین تدبیر کار نیاید
تنکچر اسٹیل بران نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه درام تنکچر اسٹیل یا در اوقیه
آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل تنکچر اسٹیل را بر زخم گذارند
لیکن باید دانست که از استعمال تنکچر اسٹیل بسبب حدت آن گاهی ورم حار پیدا میشود لهذا بهتر ازان همین است
که تا دام کار از آب سرد و برف ... آید تنکچر اسٹیل باستعمال نیارند و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

که کدام ورید یا شریان کبیر قطع شده و از آن خون می آید و رنگت زخم کشاده تنقص نمود و دهن شریان یا ورید کبیر را از خیط ابریشمی به بندند و اگر شریان صغیر قطع شده باشد پس باید که سر آنرا از کلابتین گرفته و ملتوی ساخته قطع کنند تا عضلات آن منقبض شده و دهن آن بند گردد و رفتن خون ساکن شود و بنا بر اثبات شرط ثانی ضرور است که اولا زخم را کشاده به بینند تا بکدام شی غریب مثل خاک یا سنگ ریزه یا قطعه آهن و چوب وغیره در زخم نباشد و الا تا بودن آن در زخم التیام نخواهد شد و بنا بران ضرور است که اول زخم را از آب گرم بشویند تا آنچه جسم غریب دران باشد همراه آب خارج شود بعده بنگرند اگر چیزی در زخم خلیده و چسپیده باشد آنرا از کلابتین بردارند تا زخم صاف شود و برای این امر ضرور است که اول از همه این تدبیر را بعمل آرند و خوب زخم را دیده باشند تا بار حاجت کشادن زخم نرسد و برای اثبات شرط ثالث ضرور است که در هر عضو که تفرق اتصال واقع شده باشد آنرا بهمان عضو متصل سازند تا عضله با عظم و غشای خانه دار یا جلد منضم نشود و الا التیام نخواهد شد مثلا اگر زخم صغیر باشد و زیاده فاتر نبود بران نهادن پارچه اسکن آلود کافی میباشد اما هرگاه کبیر و غایر باشد بود عضوی و بجای بود که از نقل عضو زخم کشاده ماند چنانکه در زخم زیر فخذ و زیر لب زخم کشاده میماند درین صورت زخم را ابید با هم منضم ساختن از خیط ابریشمی بدوزند و ایضا برای دوختن بهتر آنست که تارهای و تر بلد یا ست که از آن تارهای رسن ساخته در مکان نداتی می بندند در کاربولک ایسڈ ترکرده بدوزند و برای اثبات شرط رابع که منع کردن از حدوث تعفن و فساد در زخم است بهتر آنست که اول از آب صاف بشویند بعده از سلوشن کوندیز که دران دو گرین زنگ هر یک اونس آب ساده حل کرده باشند یا کاربولک ایسڈ که یک حصه آنرا با چهل حصه آب ساده آمیخته باشند زخم را بشویند پس اگر زخم صغیر بود از طلا کردن تنکچر بنزوائن کمپوند بران و بستن پارچه بالای آن صحت حاصل میشود و اگر کبیر باشد و غایر بود درین وقت اکثر آنچه خون و آب که از زخم جدا میشود اندرون آن مانده فاسد و متعفن گشته ریم پیدا میکند پس برای تحفظ از ضرر آن باید که از اندرون زخم تا بیرون آن راهی پیدا کنند که از آن خون و آب مذکور جاری شده خارج گردد و برای آن از همه بهتر این است که نلی چرمی که آنرا ڈرینج ٹیوب بلغت انگریزی میگویند در زخم نهاده دهند و بعد از همه انتظام تدبیر لیسٹر صاحب بهادر را که در علاج دمل نوشته شده باستعمال آرند لیکن اگر کاربولک ایسڈ موجود نباشد عوض آن برای التیام سالی سلک ایسڈ و گاهی برارسک ایسڈ که در بی کیس یعنی سهاگه یافته میشود و گاهی روغن یا موم را باستعمال می آرند لیکن باید که استعمال این دو دوا در حالت مجبوری است و الا بشرط امکان پس کاربولک ایسڈ از همه افضل است اما قسم دوم و سوم که لاسرٹیڈ وونڈ و کانٹوسڈ وونڈ اند پس چونکه فیما بین این هر دو نسبت عموم و خصوص است یعنی ممکن است که لاسرٹیڈ وونڈ یافته شود و کانٹوسڈ وونڈ همراه آن نباشد لیکن هر جا که کانٹوسڈ وونڈ یافته خواهد شد لاسرٹیڈ وونڈ

سیلان
ورم
ذرات غریبه
بیخطی سا
بالای بردن
آب
غلظ

ضرور موجود خواهد بود لهذا ذکر این هر دو یکجا مناسب شد پس بدانکه لاسراتید جراحتی را گویند که دران نقصان قطع
در اصل جلد و لحم رسیده باشد یعنی دران این هر دو سبب کشیدن یا از رسیدن ضرب شی ثقیل یا از خلیدن کدام آله از جا
خود منقطع گشته جدا شده باشند و اطراف آن برابر مثل قسم اول نباشد بلکه بر اطراف آن زیادتی و کمی یا بجای اشراف باشد
چنانکه از گزیدن موش یا سگ حادث میشود اما کانتیوژن پس آن همین لاسراتید زخم است لیکن دران شرط
اینست که بسبب رسیدن صدمهٔ ضرب و غیر نقصان لحم و جلد شده جراحت حادث شده باشد چنانکه از رسیدن
صدمهٔ گولهٔ توپ یا از صدمه گردیدن دندانها در کسی زخم حادث میشود چه دران لاسراتید و کانتیوژن هر دو جمع
میباشد یا بجای کناره های این هر دو زخم معوج و با اشراف میباشند و دهن این هر دو جراحت کم گشاده
بود و درین هر دو قسم جریان خون کم بود زیراکه چون عروق و شرائین درین جراحت بسبب کشیدن یا کوفتن منقطع
میشوند ازین جهت دهنهای آنها منقبض شده بند میگردند و بسبب آن نزف الدم کمتری افتد و هم درد درینها
زیاده نمیباشد زیراکه ریشه های اعصاب حس دران هم گسسته میشوند و بر حالت طبیعی خود نمی مانند لیکن خاصه
این هر دو زخم آنست که اکثر درانها گینگرین یعنی فساد عضو پیدا میشود السبب سبب حدوث آن اکثر رسیدن
صدمهٔ ضرب سنگ بود یا از ضربت شمشیر و آله دیگر که کند بود و تیز نباشد یا از گزیدن شیر و سگ و گربه یا از ضرب
قرن گاو وغیره یا از رسیدن گولهٔ تفنگ و توپ پیدا میشود العلامات عمده علامتش اینست که کناره های زخم
معوج و با اشراف میباشد و آنچه تر که دران مقطوع میگردد در زخم یافته میشود و همچنین عضلات مقطوعه متورم
شده در زخم دیده میشوند و هم اکثر گینگرین که درین زخم پیدا میشود در همان اعضا حادث میشود که مقطوع و مجروح
شده اند اما هرگاه مریض از قبل حدوث زخم علیل بوده باشد درین وقت البته فساد دران در دیگر اعضا هم میشود
العلاج اول زخم را ببینند و آنچه اعضا که موجود بوند لیکن از اثر ضرر از جای خود بیرون رفته غیر طبیعی شده باشند
آنها را بجایش آرند و آنچه اعضا که اکثر آنها مقطوع گشته و بعضی از آن موجود باشند که در آنها خوف شروع
فساد عضو باشد آنرا قطع کنند لیکن اگر قطعه کبیر از جلد بدن مثلاً قطع شده باشد اما قدری با جلد بدن متصل بود
آنرا قطع نکنند چه ممکن است که بذریعه این اتصال آن غذای خود گیرد و زنده مانده صحیح شود بعد آن اگر خون جاری
باشد تدبیر حبس آن نمایند چنانکه نوشته شده و بعد بند کردن خون زخم را برابر سازند پس اگر از بستن پارچه اسکل آلود
این کار بر نیاید چند جا در زخم بدوزند لیکن باید دانست که بوقت ضرورت هم درین زخم زیاده دوختن
ممنوع است مضر میشود بعده بالای آن لوشن تنکچر بنزوائن کمپونڈ طلا کرده بران بندش سازند و اگر تدبیر
لستر صاحب بهادر را درینجا بعمل آرند انفع است چه از آن اکثر این قسم زخمها صحت میابند و ورم و ریم و
فساد عضو درآنها پیدا نمی شوند و آنچه اعضا که قطع شده باقی مانده باشند در خون ازین تدبیر منجذب میشوند و از

تدابیر دیگر اکثر فساد عضو و تعفن درین جراحات پیدا میشود پس اگر نوبت بتعفن عضو رسد درین وقت پولتس از تخم کتان و زغال سائیده درست کرده همراه ادویه مانع تعفن و رافع بدبوئی مثل پتاس پرمانگناس یا کلورائد آف لائم یا کلورائد سودا یا کاربالک اسید یا بوراسک اسید یا سالی سالک اسید یا روغن تاملول باستعمال آرند که ازان عفونت زائل میشود و لحم میت از گوشت زنده جدا میگردد و بعد خارج شدن گوشت مرده چون زخم باقی ماند علاج السر حسبیکه نوشته شده نمایند لیکن یاد باید داشت که گاهی بعد خارج شدن لحم مرده هرگاه همراه آن کدام شریان و رید هم قطع شده خارج گردد نزف الدم دوباره درین زخم پیدا میشود پس هرگاه نوبت بحدوث نزف الدم دوباره رسد در آن وقت هم آنچه پیشتر تدبیر برای بند کردن نزف الدم نوشته شده است آنرا باستعمال آرند و هرگاه در زخم کان چوسیده نقصان بجمله اجزای عضو ماوف مثل عضلات و جلد و استخوان آن رسیده باشد چنانکه وقت گزیدن سگ یا شیر یا از صدمه گردون دخانی میشود درین وقت باید که عضو ماوف را از جائی که گوشت صحیح و قوی موجود بود قطع کنند که ازان حیات علیل باقی ماند و از باقی داشتن آن موت عضو پیدا شده بعد چند روز هلاک میکند لیکن درین تدبیر هر قدر تعجیل که ممکن باشد نمایند تا نوبت بتعفن نرسد و اثر زهر آن در خون نرسد فقط اما قسم چهارم جراحت که آنرا باعتبار انگریزی پنکچرد وُنڈ گویند و آن جراحتی را گویند که در طول و عرض صغیر و عمق آن زیاده غائر بود و آن حادث میشود مگر از آله که عرض آن قلیل و طول آن کثیر باشد مثل سنان و سنگین و غیره و این چنین زخم از خلیدن خار و سوزن یا تیر یا تیر و سنان در بدن حادث میشود و در بهائم آن از خلیدن سوزن تا سنان کثیر اند و این جراحت زیاده خطرناک است [illegible] اکثر ضرر با عضاهای باطنه میرسد که بسبب آن شریان و رید قطع میگردد و اگر در سینه و شکم رسد ریه یا کبد یا معده و امعا یا طحال مثانه و گرده و غیره هر عضو یکه آله مجروح کننده در ان رسد زخمی میگردد و چونکه دهن زخم صغیر می باشد لهذا اکثر جریان خون [illegible] مسدود میشود و این زخم اگر بار صغیر بود بعد افتادن [illegible] ملتیم میگردد و اگر [illegible] باشد پیپ پیدا شدن هم [illegible] و انگور صحیح میشود

العلاج تا دامیکه ممکن باشد تدبیر سازند که زخم بدون پیدا شدن ریم ملتیم گردد و برای آن اول خون را بند کنند بعد که آنچه خون در زخم باشد آنرا بفشردن از اصابع و اگر دهن زخم صغیر و زخم غائر بود [illegible] از دهن یا از نهادن [illegible] بالای آن خون بیرون آرند تا خون در زخم باقی نماند و بسبب آن گوشت متعفن نشود و اگر زخم زیاده صغیر باشد مثل آنکه از خلیدن سوزن یا سر خار پیدا شده باشد درین وقت از قوت لاستک که در اجزای اعضای بدن من جانب الله مودع است که بسبب آن اعضا خود [illegible] بعد رفع [illegible] باز منتفع میگردند خون [illegible] بعد پیدا شدن زخم ازان بیرون می آید بالجمله بعد بر آوردن خون از زخم پارچه در آب کاربولک [illegible] آلوده یا در روغن کاربولک [illegible] تر کرده بر دهن زخم گذارند و هرگاه زخم زیاده عمیق باشد [illegible] ازین تدابیر صحت نخواهد شد از انهم اول خون برآرند بعده آب کاربولک در آن [illegible] ساده [illegible] باشد [illegible] در زخم [illegible] بعده [illegible] اگر استعمال تدبیر مذکور ممکن باشد

پارچه ورکلوڈین یا تنکچر بنزوان کمپوند یا در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهاده بر بند بندند اگر در آن ورم یا درد پیدا شود این
انقطیر آب یا سرد نمایند اما هرگاه بدانند که ورم در آن پیدا میشود در این وقت استعمال آب سرد یا اشیای بارده جایز نخواهد بود
بلکه عوض آن ریولتس بران نهند تا ورم یا بطرف خارج گردد و اگر ورم پیدا شود و هرگاه که کدام شریان یا ورید قطع شده
خون کثیر از آن جاری باشد در این وقت آنچه برای حبس خون در قسم اول تحریر نوشته شده عمل آرند و اگر از زخم قاید [illegible]
نشده دیده شود بضرورت زخم را وسیع ساخته سر شریان و ورید مقطوع را به بند بندند و اگر این زخم از قفا [illegible] که
از آن ماهی را ماهی گیران شکار میکنند در جلد پیدا شده باشد و آن باین طور پیدا میشود که چون بشست اندازند
ماهی گیران آنرا بر روی اندازند پس گاهی شست که در جسم فرو رفته باشد و بیرون کشیدن آن این قاری خطار از
زخم در جلد پیدا میشود پس اگر حیثیت باشد در این وقت گاهی زخم جدید [illegible] تا کنند [illegible] تجویف پیدا گردد که
سر خار مذکور از آن بیرون آید پس سر خار مذکور را اگر قطع کنند تا دنبال آن [illegible] از این زخم جدید بیرون آید الا
اگر از جانب دنبال خار مذکور کشند گاهی بیرون نمی آید چنین گاهی از گزیدن زالو هم این زخم پیدا میشود و چون
خون از آن بند نمیگردد و علاجش این است که اول از سر انگشت آنرا فشار کنند تا خون منجمد شود و بند گردد و نیز دیگر
ریشه پارچه صاف را گرفته بر دهن زخم نهاده از سر انگشت فشار کنند تا خون در ریشه مذکور رسیده منجمد گردد و اگر این
هم بند نشود سر قلم یا [illegible] در زخم مذکور داخل کنند یا قدری تنکچر اسٹیل بر زخم اندازند تا بسبب آن خون
منجمد شود و اگر از این هم بند نشود سوزن در جلد تجویف اندازند که از بالای زخم مرور کرده در جانب دیگر برآید بعده
پس دو سه ساعت آنرا در جلد واندند تا از اذیت آن ورم پیدا شده و خون محبس گردد و اما قسم چهارم که آنرا بلغت
انگریزی پائزنڈ وونڈ میگویند و آن جراحتی است که همراه آن زهر هم در بدن پیدا میشود چنانکه از گزیدن و خلیدن حیوانات
خواه از جنس طیور باشد یا چارپایه یا حشرات الارض مثل کس و زنبور و سگ و پوزه و عقرب و مار و غیره حادث
میشود و گاهی وقت تشریح میت زهردار در بدن تشریح کنند هم اگر زخم یا خراش بوده باشد باهمین وقت
حادث شود این جراحت پیدا میشود لیکن آنچه از طیور زهردار مثل کس و زنبور و پشه و عقرب پیدا میشود در آن
خوف هلاکت قلیل بود اگرچه گاهی در آن [illegible] هرگاه کس ها یا زنبورهای کثیر در جاهای متعدد بدن گزند یا زخم واحد
در عضوی شریف مثل چشم و زبان رسد و از آن ورم و تبی و سوزش زاید و هذیان پیدا شود مریض هلاک میگردد
العلاج فوراً بعد لسع بر محل زخم لائکر امونیا قوی یا لائکر پتاسی طلا سازند که از آن درد ساکن میشود و اگر این
ادویه موجود نباشد پس هر دوا که از قسم کهار موجود باشد مثل امونیا یا سوڈا کاربونات و غیره آنرا در آب حل کرده طلا
سازند و اگر نیش این حیوانات در زخم مانده باشد و از آن ورم زاید پیدا شده باشد آنرا از آن برآرند که بدون
این تدبیر اثر دوا در زخم کمتر رسد و اگر جراحت بر عضو شریف مثل چشم و رخسار و زبان باشد بعد طلا کردن ادویه بالا

چیف بران نهند تا اذیت کم شود و اگر بعد حدوث زخم لسع حیوان زهردار اول بمکیدن زخم امر فرمایند و بعد آن ایپکاکوانا
در لائکر امونیای قوی سرشته بر زخم ضماد سازند الغرض است و اگر لائکر امونیا باشد ایپکاکوانا با آب ساده سرشته ضماد کردن
هم مفید است و اگر از رسیدن نیش عقرب زخم پیدا شده باشد بران اول بمکیدن امر فرمایند من بعد لائکر امونیای قوی
بران طلا سازند و بعد آن دریجا لائکر امونیای قوی را از شش تا چهل قطره همراه آب ساده که دو ڈرام باشد آمیخته
موافق این مقدار بعد دو دو دقیقه دو سه بار نوشانند و اگر حدت لائکر امونیای قوی مخصوص در دهن نشود مقدار آب
از دو ڈرام هم کم سازند یا اسپرٹ امونیا ایرومٹک یک ڈرام با دو ڈرام آب ساده آمیخته بعد دو دو دقیقه نوشانند و زیاده
از سه بار نه دهند و بر زخم لائکر امونیای قوی تنها یا ایپکاکوانا سرشته ضماد سازند یا اصل کاربولک ایسڈ بر محل لدغ عقرب
جاییکه نیش آن در جلد رسیده باشد اندازند و بعد دو سه دقیقه پارچه آب تر کرده از ان جلد را شسته صاف کنند تا زخم بعد آن
پیدا نشود اما آنچه از گزیدن مار زهردار زخم پیدا میشود دران ضرورست که اول ببینند که نشان دندان زهردار
که در دهن مار زهردار میباشند در زخم هستند یا نه و آن دو دندان در کام مار مذکور میباشند مثل سوزن و نشان
آنهم در محل زخم مثل نشان خلیدن سوزن یک دو جا دیده میشود مثلاً اگر هر دو دندانش موجود بوند نشان خلیدن
دو سوزن و اگر یکی شکسته باشد نشان خلیدن یک سوزن یافته میشود و بالجمله اگر این نشان خلیدن سوزن
دیده شود باید دانست که مار گزیده است و اگر این نشان نباشند یا بر کناره زخم دندانه مثل گزیدن موش یا دیگر
حیوان باشد یقین باید کرد که زخم از گزیدن حیوان دیگر مثل موش یا از گزیدن مار غیر زهردار بوده باشد بالجمله
هرگاه یقین شود که زخم مار زهردار است اول عضو ملسوع را دو سه انگشت بالای زخم گذاشته از رسن محکم ببندند پس اگر
مار گزیده کثیر اللحم باشد دران حلقه رسن بسته دران چوب طویل انداخته آنرا خوب ملتوی سازند تا حلقه رسن
بشدت محکم و تنگ گردد و اثر زهر آن بذریعه خون در بدن عام نشود من بعد بالای محل مسند و دو سه انگشت گذاشته
دیگر همچنین بند محکم سازند و باز دو سه انگشت بالای بند ثانی بند ثالث سازند همچنین سه چهار جا بالای زخم بند
باستحکام ساخته بعد ازان از سر کارد تیز در طول عضو بالای زخم های دندان زهردار زخم نحوی پیدا کنند که هر دو زخم دندان
یک زخم شده خون ازان جاری گردد و آنچه زهر مار درین زخمها بوده همراه خون خارج شود و بعد آن امر مکیدن زخم
یا نهادن محجمه بران فرمایند پس ازان زخم مذکور را کشاده دران اصل کاربولک ایسڈ یا دو سه قطره نائترک ایسڈ
ریزند که ازان جلد و لحم ملسوع بسوزد و اگر این ادویه موجود نباشند اخگر قوی بر آن نهاده موضع را بسوزانند
و اگر محل لسوع چنان باشد که بران بستن ممکن نباشد درین وقت از اطراف زخم بقدر نیم انچه در عرض از ربع
انچه تا نیم انچه در عمق جلد را از کارد بریده فوراً دور سازند و بعد آن امر مکیدن یا نهادن محجمه سازند و پس ازان
اصل کاربولک یا نائترک ایسڈ یا از اخگر قوی بسوزانند یا باروت در زخم ریخته آنرا آتش دهند تا که از سوختن آن

محل زخم هم سوزد و لائکر امونیای قوی از ده تا بست قطره همراه شراب براندی که سه چهار درام باشد با یک اونس آب
ساده آمیخته موافق این مقدار بعد ده ده دقیقه بنوشانند لیکن خیال دارند که تا حد اسکار نرسد یا اسپرٹ امونیا
یک یا دو درام یا دو دو درام در آب ساده حل کرده بعد ده ده دقیقه بنوشانند پس اگر بعد این علاج علامات زهر ظاهر نشوند
عضو بسته را بتدریج و باهستگی بعد نیم ساعت بکشایند تا فساد عضو از بستن پیدا نشود و اگر علامات زهر ظاهر
شوند انتظار کنند که هرگاه محل ملسوع سوخته سیاه گردد آن زمان بندهای مذکوره را بکشایند و بعد آن مریض را
از حرکت باز داشته بآرام دارند لیکن خفتن ندهند فقط ایضاً علاج جدید برای مارگزیده که تجربه
آن بواکٹر ملک امریکا شده و این تجربه در شفاخانهای کلکته هم کامل گشته صفت پٹاس پرمنگناس چهار گرین در دو ثلث
قطره آب ساده حل کرده بذریعه زراقه سوزنی در زخم مار هم بدهند زخم مار یا قریب زخم مذکور زیر جلد رسانند و
موافق عمق زخم مار این دوا را هم در عمق برسانند و بیرون زخم هم جابجا این را زیر جلد رسانند و هم تا جائیکه عضو
عضو ملسوع کرده میشود در میان هر سه چهار جا بجا این دوا را زیر جلد رسانند و موافق مقدار این دوا اگر
لائکر پٹاس اهم که موافق وزن مساوی بود با آب حل کرده موافق دستور مذکوره بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند
مفید میشود و اگر چهار گرین پٹاس پرمنگناس در چهار قطره لائکر پٹاسی را در بیست قطره آب ساده حل کرده
زیر جلد کرده زخم مار جابجا جوف عضو ملسوع جابجا رسانند انفع و ارفع خواهد بود ایضاً انچه از ین قسم جراحت بسبب
گزیدن حیوانات زهردار از قسم چهارپایه مثل گربه و سگ و شغال و گرگ و غیره که دیوانه باشند پیدا میشود از آن
مریض هائیڈروفوبیا مبتلا میشود و بیان هائیڈروفوبیا در امراض راس بذیل تشنج کرده شده وقت ضرورت
بآن رجوع کنند لیکن باید دانست که زیاده خوف پیدا شدن هائیڈروفوبیا در گزیدن سگ و گرگ امثال
آن هر که دیوانه گردند لاکن بهیست العلاج اگرچه علاج آن سابقاً هم نوشته شده لیکن بجهت احتیاط اینجا هم
بطور دیگر نوشته میشود پس باید که بفور حصول زخم از گزیدن سگ دیوانه وغیره زخم را از گرد آن جائیکه لحم
صحیح است ببرند باین طور که اول ببرد و آن جائیکه گوشت صحیح شروع میشود آنجا شکلی از روشنائی و غیره قائم
کرده بعده میل را در زخم انداخته سر میل را بر سطح اندرون زخم قائم کرده از کارد تیز زخم را ببرند و چون تا سر
میل رسد قدری از زیر آن هم قطع کنند تا لحم زخمی زهردار تماماً قطع شود و بعده زخم را از آب ساده بشویند و بعد شستن
زخم پٹاس قیوز یعنی کاسٹک پٹاش یا نائٹرک ایسڈ قوی در آن اندازند یا اصل کاسٹک بمالند تا که لحم صحیح هم
سوخته گردد و زهر مطلقاً فانی شود و اگر بر لب زخم آمده باشد لب زخمی را از محل زخم بمقراض ببرند بعده باهم کرده از
خیاطه بدوزند اما شرط این علاج که قوی است آنست که هرگاه یقین حاصل شود یا شکیکه حیوان گزنده دیوانه بوده آنرا با
این علاج را بعمل آرند والا فلا و اگر زخم در عضوی آمده باشد که قطع کردن آن ممکن نباشد مثل خصیه یا زخم حیوان

بجای رسیده باشد که زیر آن شریان یا ورید کبیر باشد آنجا عوض قطع کردن عضو بر شستن زخم و طلا کردن پتاس و لاپیوزا و غیره
ادویه کاویه که در وزن آنها از زیاده باستعمال آورده باشند اکتفا کنند و اگر مریض بعد صحیح و خشک شدن زخم نزد
طبیب حاضر شده باشد و یقین معلوم شود که حیوان دیوانه گزیده است در این وقت هم قبل پیدا شدن حالت
هایدروفوبیا این زخم خشک شده را اول از گرد آن قطع کنند و بشویند و بعد آن از ادویه کاویه مسطوره آنچه پیشتر مذکور شد
از آن بسوزانند تا که زهر فانی شود زیرا که گاهی هایدروفوبیا بعد مدت دراز هم پیدا میشود و تا این مدت دراز زهر
آن همین جا میماند اما هرگاه هایدروفوبیا پیدا شود تدبیر آنچه نوشته شده نمایند و ایضاً بهتر و انفع در این وقت
برای مریض این است که مریض را در کره تاریک دارند و بر پلنگ که گرداگرد آن حجاب آویخته باشند تا محفوظ از رسیدن هوا هم
دارند تاریکی و هوا که در این مرض موذی اند نرسند و چون اذیت در تشنج این علیل پیدا شود مثانه کدام حیوان
مثل بقر یا بز گرفته تا یک سر آن را بند کرده بقدر طول تشنج مریض از موخر راس تا زیر کمر تا آلش کرده بگیرند و در آن تا
خورده کرده پر کنند و بعد آن سر دیگر را بند کرده این مثانه مملو از برف را بر تشنج بر بندند یا بر فراش علیل نهاده و
بیمار را بر پشت آن استلقا داشته بر تشنج آن گذارند تا بقفا و ظهر ملازم باشد و اگر چه موجد این تدبیر را گمان این است
که از آن صحت میشود ولیکن یقین این است که از آن اذیت مریض کم میگردد اما آنچه از این جراحت در تشریح کننده
وقت تشریح کردن میت زهردار پیدا میشود پس آن کثیر از انگشتان دست می آید و از این جراحت اگر تشریح کننده قوی
و صحیح است پس اکثر متضرر نمیشود و اگر مریض و ضعیف بود از آن لامحاله زیاده متضرر میشود و گاهی تشریح کننده
صحیح و قوی هم وقت تشریح میت متضرر میگردد و آن این است که در پلوبهای ... یعنی حالتی که از داخل شدن
زهر در خون پیدا میشود حادث میگردد و در همین وقت در غشای خانه دار قسمی از اریسی پلاس یعنی فساد خون پیدا میشود العلامات
اول بعد گذشتن ده دوازده ساعت بر حصول زخم در محل زخم یا خوف اذیت از درد و گرمی و قدری سرخی هم گرد زخم
پیدا میشود و بار بار لرزه در بدن حادث شود پس تپ می آید و قوی نباتیه و روحانیه همه ضعیف میگردند بعده از محلیکه
آنجا زخم شده بود خطهای سرخ مستعد پیدا شده تا بغل صعود میکنند و فی الواقع چون در غشای خانه دار ورم پیدا گردد و از آن
مجاری لمف هم متورم میشوند سرخی این مجاری بطور خطوط احمر پیدا میشود بالجمله بعد آن ورم و درشتی در بغل هم از تورم غدد
لمف فیتک پیدا میشود و جا بجا در تمام بدن خصوصاً بر مفاصل صدر و گاهی در بغل و گاهی بر پشت دماميل حادث شده
در آنها ریم می افتد و در این وقت این حمی که از زخم شده بود متبدل میشود و بسوی حمی تائفائد فیور و از آن ضعف نبض
و خشکی جلد و سواد بالای لب و دندان و زبان بالجمله علامات ضعف و کمزوری خون پیدا شده در آن مریض هلاک
میشود و اگر زنده ماند مدتها در مرض مبتلا میماند و بعد نجات از امراض مدت العمر در ضعف و کمزوری بسر میکند و ایضاً
باید دانست که هرگاه چند کس مشترهین تشریح میت زهردار موجود بودند و از رسیدن زهر میت مذکور به ریه مسامات

جلد بدون آنکه زخم در بدن ایشان پیدا شود بیمار شدند درین وقت اعراض و علامات در همه یکسان نمی باشد چنانکه
از کسی صاحب بهادر در کتاب خود بنا بر اثبات این مدعی نقل مشاهده خود نوشته اند که شش کس از طلبه مشغول تشریح
میت زهردار در مدرسه تعلیم شده بودند از ان دو کس را غشای خانه دار دست ایشان اندکی خلیس پیدا گشت
و ورم مذکور تا بغل رسید و نیز علامات بغل و مساریقات ورم در بغل پیدا شد و شخص ثالث را جنون و هذیان قوی
عارض گشت و شخص چهارم را تا شفا یافتن قریب بیمار مرض بشد و شخص پنجم و ششم را تغیر در مزاج از حال صحت پیدا
شده لیکن تا حد مرض قوی نرسید [illegible] صحت حاصل شد العلاج هرگاه زخم وقت تشریح کردن میت
در کسی حادث شود خواه حال میت معلوم باشد که از مرض سمی مرده یا نه معلوم باشد لیکن باید که اول فوراً قدری
بالای زخم که از ان عضو سمی را از خیطه محکم ببندند تا در ان عروق بسته شود و بعده این زخم را از سر کارد بشکافند
تا از ان سبب بیشتر عضو [illegible] در ان خون کثیر از ان جاری شود و همراه آن زهر هم خارج گردد
بعده آب ساده بمقدار کثیر بر آن بریزند [illegible] کاربولک ایسد
یا نائترک ایسد قوی یک قطره در ان [illegible] یا اصل کاستک [illegible] در ان زخم
و آنچه زهر در ان باقی مانده باشد فانی گردد بعده پارچه [illegible] در آب کاربولک ایسد یا لوشن ترکرده بر زخم بنهند
و پارچه طویل [illegible] دست را در ان [illegible] تا بطرف بالا باشد و دست مذکور را بالکل
تمام دارند و ازان هیچ کار نگیرند [illegible] پیدا نمیشود لیکن گاهی بعد تدبیر مذکور
هم بسبب قوت سمیت ورم و درد پیدا میشود چنانکه در بالا نوشته شده درین وقت گل بابونه و پوست خشخاش با [illegible]
در آب جوشانیده ازان [illegible] گرم [illegible] روغن کاربولک ایسد یا لوشن
دو درام و افیون خالص چهار [illegible] مرهم [illegible] پیدا شده خارج گردد و همراه
آن زهر هم خارج شود و هرگاه [illegible] ورم [illegible] زخم یا برای عضو در جای مثلا
و سرخی پیدا شود و [illegible] گردد که [illegible] فوراً آنرا از نشتر بشکافند و تا غشای خانه دار
زخم کشادن را رسانند تا ریم خارج شود [illegible] مسهل [illegible] تقویت خون و قوت کوشند از نوشانیدن
مقویات مثل بارک و امونیا و کلوریت آف پوتاش با کنین و هم منرل ایسد بنوشانند و اغذیه مقویه بخورانند
خورانند زیرا که این [illegible] شفا یافتن ورم حار با ضعف قوت پیدا شده و چونکه این مریض اگر زنده هم ماند
مدتها در مرض مبتلا می باشد لهذا بهتر آنست که [illegible] بدل هوا فرمایند و اگر نقل بسوی هوای بحر کنند
یعنی بر جهاز در بحر اعظم مانند [illegible] خواهد بود [illegible] مشاهده شده که هرگاه کدام زخم وقت
تشریح میت زهردار [illegible] پیدا شود [illegible] بار بار جلد [illegible] می رسید

و ساقط میشود و گاهی بران بثور هم پیدا میشوند و گاهی خشکریشه بران می آید و باز ساقط گردد و جلد سرخ از زیر
آن ظاهر میشود و برای دفع کردن آن بهتر این است که کاستک یک نقره از پنج گرین تا ده یا پانزده گرین حسب ضرورت
در یک اونس آب صاف حل کرده بعد یک دو روز بران طلا کرده باشند لیکن سلوشن ناستر سلو قوی برآن استعمال
نکنند تا زخم پیدا نشود فقط ۱۲ فصل چهارم در احتراق یعنی سوختن و آن عام است از اینکه بعض اعضا
بسوزند یا کل بدن بسوزد و ایضا محرق هم عام است از اینکه یابس باشد مثل نار یا آهن گرم کرده یا رطب باشد مثل
آب گرم یا روغن گرم یا سرب گداخته و درجات آن اگرچه فی الحقیقت کثیر اند لیکن برای تعلیم و تفهیم برای آن
شش درجه قرار داده اند درجهٔ اولی آنست که محرق با جلد بمدت قلیل ملاقی شود چنانکه بر دست شخصی آنگر یا آب
گرم افتد و ازان قدری التهاب خوش درد در جلد پیدا میشود لیکن آبله و زخم حادث نمیشود و نه خشکریشه دران
می افتد و درجهٔ ثانیه آنست که بنسبت درجهٔ اولی محرق با جلد زیاده ملاقی ماند و ازان طبقهٔ بالای جلد که اپی درمس
است ضایع و ناقص میگردد و آبله حادث میشود و گاهی طبقهٔ ثانیهٔ جلد را که ڈرما است هم نقصان دران میرسد
و بسبب آن ریم دران افتاده خارج میشود و بعد صحت آن ازان نشانی نمی ماند بجز اینکه قدری رنگ جلد
انجا سفید میگردد و خشکریشه هم دران پیدا نمیشود و درجهٔ ثالثه آنست که دران لبث محرق بر عضو بنسبت درجهٔ ثانیه
هم زیاده ماند و ازان طبقهٔ بالای جلد ضایع و ناقص میشود و از سبب زخم و نقصان تا طبقهٔ ثانیه هم میرسد مگر نقصان تمام
بآن نرسد بلکه قدری ازین طبقه ضایع و قدری باقی ماند و ازین جهت نشان آن همیشه بعد صحت هم باقی میماند و
در نشان مذکور اثر ارتفاع و انخفاض یعنی خشونت موجود بود و جلد رقیق بالای آن پیدا شود و ازان [illegible]
میشود که لحم انجا ضایع و متآکل شده و درجهٔ چهارم آنست که دران بسبب احتراق هر دو طبقهٔ جلد ضایع میشود
و تا غشای خانه دار هم نقصان میرسد و درانجا بعد صحت زخم لحم جدید که دران لانسکار تشنج زیاده بود پیدا شده
ازان لحم منبل منقبض میگردد و ابتدا بعد اندمال درینجا تقلص و اجتماع و تعوج در محل زخم و در عضو زخمی پیدا میشود
و ازان مرض مشکل حادث میگردد و در انبساط و انقباض عضو عسر و دقت واقع میشود و درجهٔ خامسه اینست که
اثر احتراق از جلد تا عظام رسد و بسبب آن جلد و اغشیه و عضلات و استخوان در همه تفرق اتصال و نقصان
پیدا شود و لیکن قدری ازین اعضا باقی مانند و درجهٔ ششم آنست که جمله اعضای بدن سوخته خاکستر شوند و کدام جز
از اجزای بدن باقی نماند و باین دو درجه مریض زنده نماند بلکه چون احتراق خفیف باشد مثل درجهٔ اولی دران
فقط ورم پیدا میشود و چون ازان زیاده باشد مثل درجهٔ ثانیه دران جلد و لحم ناقص شده زخم دران حادث
میشود و بعد پیدا شدن زخم ریم دران افتاده خارج میشود و از پیدا شدن انگور مندمل میگردد و بعد اندمال
جراحت از خشک شدن لحم جدید که مادهٔ التحام است و پیشتر تعریف آن مذکور شده تقلص و اجتماع درین عضو پیدا میگردد

فصل چهارم در احتراق

قوله لا اشکال ... بعد صحت ... منقبض و متقلص میگردد ... آن را ... مادهٔ التحام ... است گویند فقط ۱۲

واین تقلص و اجتماع تا مدت دراز مثل ده و سه سال وقتاً فوقتاً درین عضو متزاید میگردد و ایضاً باید دانست که
چون احتراق زیاده باشد ازان ضرر و آفت عام برای جملهٔ بدن و مزاج و صحت مسمّٰی بافعال رسد و هم در اعضای
باطنه پیدا میشود مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و نخاع آثار انضغاط آنها ظاهر میشوند چنانکه بعد سوختن اول
مریض را لرزه می آید چنانکه در حمیات می آید و ازین لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت و قلت احتراق مثلاً اگر
لرزه آید و زیاده بود و تا دیر ماند استدلال بر قوت و شدت احتراق توان کرد و اگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل
قلت احتراق باید دانست و هم همراه این لرزه حالت موسومه در لغت انگریزی به کالاپس پیدا میشود و آن
این است که مریض می افتد و فوراً قوت آن زائل میشود و جلد بدنش سرد میگردد چنانکه از ریختن آب سرد بر جلد بدن
میشود و نبض ضعیف و منقبض گردد و قوت تکلم ساقط یا ضعیف میشود و این حالت با لرزه اکثر تا چهل و هشت ساعت
میماند و درین حالت اکثر اطفال و ضعفا هلاک میشوند و تا حالت ریاکشن که بعد این حالت میشود و ضد حالت
کالاپس است نمی رسند و چون کسی را که در حالت کالاپس و لرزه مرده باشد بعد مرگ تشریح کرده بینند اکثر اجتماع خون
در دماغ یا در ریه یا در میوکس میمبرین معده و امعای آن یافته میشود و ایضاً در بعض اعضای باطنهٔ شخص محترق
اجتماع خون میشود چنانکه هرگاه از حالت کالاپس و مدت چهل و هشت ساعت زنده ماند و نجات یابد بعد آن حالت ریاکشن
که ضد حالت کالاپس است عارض میشود و درین حالت آثار ازدیاد حرارت زیاده بوند و تپ هم میباشد و در اعضای
باطنه ورم موجود بود و این حالت تا هفتهٔ ثانیه می ماند و تپ درین حالت زیاده میشود بقدر زیادتی و قلت حالت کالاپس
یعنی هر قدر که اول حالت کالاپس زیاده ماند و شدید بود در حالت ریاکشن تپ شدید و خفیف میباشد و هم درین حالت
علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و امعا ظاهر میشوند و درین حالت به نسبت
حالت کالاپس مریضان زیاده هلاک میشوند و هم درین حالت آنچه ورم و زخم که خاصةً در امعای اثنا عشری پیدا میشود
سبب آن بخوبی ثابت نشده لیکن ڈاکٹر کارلنگ صاحب در کتاب خود در سبب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت
ریاکشن آن که عبارت از اعادهٔ قوت و زیادتی حرارت ست جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود باز می ماند درین وقت
غده های میوکس میمبرین امعای اثنا عشری از همدردی که با جلد دارند میخواهند که کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت
در امعای اثنا عشری اجتماع خون میشود و ازان اول دران ورم و بعد آن زخم دران حادث شده قرحه پیدا میگردد
و درین وقت آنچه در معده از قسم غذا و غیره وارد کرده میشود چون در امعای مذکور میرسد بذریعهٔ ثقبهٔ مذکوره در فضای
بطن که مابین احشا و غشای آبدار است میریزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم ورم پیدا میشود و گاهی ازین
زخم اثنا عشری شاخ شریان که در کبد و پنکریس میرود زخمی میگردد و از زخم آن خون به کثرت جاری شده در اسهال
و قی خارج میگردد و این زخم اثنا عشری اکثر روز دهم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن [illegible] علامات خاص

این زخم نیست جز اینکه گاه گاه درد بر محل معای اثنا عشری محسوس میشود و گاهی قی می آید و دران گاهی خون هم
میباشد اما اکثر اینست که کدام علامت ظاهر نبود تا اینکه مریض میمیرد و وقت تشریح زخم در معای
اثنا عشری آن دیده میشود اما هرگاه از زخم مذکور ورم و غشای آبدار پیدا شود یا خون سرخ در اسهال و قی
خارج گردد درین وقت البته یقیناً حکم بوجود زخم معائی مذکور کرده میشود و بدون آن ممکن نیست که حکم قطعی بوجود
زخم این معا کرده شود و این بیان دو حالت بوده که اول در احتراق یافته میشوند یعنی کلابس که اول میشود
و دیگر ریاکشن که بعد آن پیدا گردد و بعد این هر دو حالت حالت ثالثه پیدا میشود و آن اینست که در زخم احتراق ریم
و انگور پیدا میشوند و اندمال لحم و تکون جلد جدید شروع میگردد و درین حالت ضعف و کمزوری بر مریض زیاده
غالب میشود و اکثر بسبب زیاده پیدا شدن ریم هکتک فیور روزانه می آید و درین حالت چون مریض هلاک شود
زیاده از امراض ریه و غشای پلوراسی میرد و از امراض دماغیه و امراض بطن کمتر هلاک شود چنانکه در حالت اول
و ثانیه زیاده از امراض راس و امراض بطن می میرد و هم باید دانست که حکم بانجام احتراق موافق این قاعده
باید نمود که هرگاه در احتراق زیاده نقصان در طول و عرض جلد آمده باشد آنرا ردی و خطرناک دانند زیرا که درین وقت
زیاده ضرر بر ریشه های اعصاب که در جلد منتشر میباشند میرسد و ازان دماغ و نخاع زیاده متاذی میشوند
و درد و اذیت در زخم زیاده پیدا میشود بخلاف آنکه کدام عضو صغیر مثل انگشت خنصر بالتمام سوخته خاکستر گردد که
دران خوف هلاکت و زیادتی اذیت کم میباشد و ایضاً چون جلد را زیاده نقصان میرسد درین وقت
میکوس ممبرینهای اعضای باطنه بسبب همدردی که از جلد میدارند زیاده متاذی میگردند و ازان در انها اجتماع
خون و ورم و زخم حادث میشود و آنهم مهلک است بالجمله احتراق که دران جلد زیاده سوخته و ناقص شده باشد
خطرناک و بد انجام است و آنچه دران عضو صغیر سوخته باشد که دران جلد قلیل سوخته باشد سلیم العاقبت است
و هم باید دانست که خوف هلاکت از سوختن در ایام طفلی و جوانی زیاده است چرا که دران دوران خون تیز و حس
زیاده قوی میباشد بخلاف سن پیری که دران این هر دو کم میباشد اما هرگاه مریض دفعةً از آتش سوخته بمیرد
پس باید دانست که سبب آن نرسیدن هوای صاف بارد که مصفی خون است در خون و ریه میباشد زیرا که درین وقت
گرد آن آتش و دخان میباشد که از داخل شدن هوای بارد تسخین خون دماغ میشود لیکن تا رسیدن این حال مریض بمیرد
می میرد نه اینکه از سبب سوزش سوختن یا از نقصان اعضا هلاک میشود چنانکه جهال میدانند فقط ذکر العلاج
اول اصلاح عام بدن نمایند و چونکه درین مرض سه حالت پیدا میشوند چنانکه پیشتر نوشته شده پس در هر
حالت تدبیر مناسب آن حالت نمایند مثلاً هرگاه کسی بسوزد و یا جائی او [illegible] باشد اول جامه سوخته آنرا از
بدنش دور کنند و مریض را بپشت روی خود بالای پلنگ خوابانند و موافق هر حالت تدبیر نمایند و چونکه درین وقت

یعنی دراینجا مریض باذیت لرزه مبتلا در حالت کلاپس میباشد و درین حال هلاک هم میشود پس باید که درین وقت
چنان تدبیر سازند که حالت کلاپس پیدا نشود و اگر پیدا شده باشد بزودی برطرف شده حالت ریاکشن
پیدا گردد و آن حاصل میشود بخورانیدن افیون و مرکبات آن با شراب براندی و بهترین مرکبات آن لائکر اوپیای سڈیٹیس
است پس آنرا با شراب براندی و آب ساده نوشانند پس اگر مریض مجتنب از شراب باشد از عوض براندی
ایمونیا کاربناس یا لائکر اوپیای سڈیٹیس و آب ساده بنوشانند لیکن وقت نوشانیدن افیون و لائکر اوپیای
رعایت عمر مریض ضرور است پس اگر طفل باشد مقدار قلیل و اگر نوجوان بود از مرتبه قلت زیاده دهند و اگر
جوان کامل باشد مقدار زائد و وزن کامل نوشانند بعد نیم نیم ساعت یا یک یک ساعت و نیز دیگر درین حال
برای رفع شدن حالت کلاپس و دور کردن اذیت عمر که درین حال به دماغ و اعصاب و نخاع میباشد و پیدا
کردن حالت ریاکشن این است که مریض را درین حالت در آب گرم که حرارت آن قریب نود درجه باشد بنشانند
و چون حالت ریاکشن شروع شود درین وقت چنان اهتمام نمایند که تا حرارت مزاجی در اعتدال ماند و از ان
زیاده نشود و برای آن مسهل از ادویه که نمکین باشد مثل سلفیٹ آف میگنیشیا یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر
بمقداریکه از ان یک دو بار اسهال شود نوشانند و اگر همراه ان لیکن ادویه مدره هم که از قسم کھاری باشد مثل پٹاشی بائی ٹارٹراس
یا پٹاس سیٹراس نوشانند انفع باشد تا گرده هم کار خود را بخوبی دهد و از ادرار هم گرمی خون کم شود و اختیار کردن
ادویه کھاری بنابر آنست که از ان فائده اسهال و ادرار هر دو حاصل میشود و اگر از علامات موجوده ورم دماغ
یا ورم ریه یا ورم معده و امعا ثابت شود درین وقت علاج خاص آن بانچه در محل هر یک نوشته شده فرمایند
و اگر ریاکشن قلیل بود و همراه آن کلاپس هم باقی باشد در اینجا عوض مسهل به نوشانیدن ادویه منعشه حرارت
و مقوی قوت مثل ایمونیا کاربناس و بارک بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و لائکر اوپیای سڈیٹیس
هم قریب خفتن وقت شب نوشانند و در حال اندمال زخم چون قوت ضعیف شود اغذیه مقویه مثل شیر و لحم
بنوشانند و از ادویه شراب که مرغوب مریض بود موافق حال نوشانند و هر که از شراب مجتنب باشد بجای آن او را
ایمونیا کاربناس نوشانند و ایضاً ادویه مقویه مثل منرال ایسڈ که آنرا همراه ادویه تلخ مثل قصب الذریره و یا
جنشین یا بارک یا کنین بنوشانند و از ادویه مخصوصه موضعیه در درجه اولی که از ان در حال سوزش و درد
پیدا شده و تا حد زخم نرسیده باشد کلوڈین را از قلم موئین بر محل سوخته طلا سازند که آن مثل جلد بران موضع
شده مانع از وصول هوای بارد خارجی گشته مفید میشود و ایضاً مرهم پلمبائی ایسیٹیٹس یا مرهم پلمبای کاربناس
که آنرا ایڈ آئنمنٹ گویند بر پارچه آلوده بر محل سوخته نهند یا آکسائیڈ آف زنک نخودک بر آن پاشند یا
آرد میده گندم یا نشاسته مسحوق بران پاشند و در درجه ثانیه چون آبله پیدا شود درین وقت از نهادن [illegible]

ساده کمال آنست حاصل میشود زیراکه آنهم مانع از رسیدن هوا بر زخم میشود و بجای جلد جدید میگردد و هم نشف رطوبت
آن میکند و کک پاستیدن اوکسائیڈ آف زنک یا میده گندم همراه پنبه محلوج بر محل سوخته یا آبله انفع است
و کرن آئیل که آنرا العبری مرهم نوره گویند در جمیع درجات احتراق مفید است و آن عبارت است از اینکه آب آهک
یکحصه و روغن تخم کتان یکحصه هر دو را باهم ساخته خوب حل کرده پارچه از ان ترکرده بر زخم احتراق میگذارند و همیشه پارچه
مذکور را ازین دوا تر میدارند و بالای پارچه پنبه محلوج میگذارند و اگر عضوی خاص مثل دست یا پا سوخته باشد
آنرا دو سه روز در آب گرم نهادن بسیار مفید میشود و در درجه ثالثه و رابعه هم از استعمال کردن کرن آئیل نفع بسیار
حاصل میشود و کک در بعضی درجه باید که آرد میده گندم را در منخل انداخته بقابل زخم حرکت دهند تا میده از ان ریخته
بالای زخمهای احتراق مجتمع گردد و چندان میده را بریزانند که تا مثل طبقه غلیظ بالای زخم گردد پس بران اول
پنبه محلوج ساده را گذارند من بعد بر این پنبه ساده پنبه را که در آب کاربولک ترکرده خشک ساخته محلوج کرده
باشند نهاده بر بندند تا کاربولک با زخم ملاقی نشود یا پارچه صاف را در آب کاربولک ترکرده خشک ساخته بر پنبه
محلوج ساده نهاده بر بندند و مادام که ریم در زخم پیدا نشود و بسبب آن لحم سوخته از لحم صحیح جدا نشود
این پارچه را نکشایند و زخم مذکور را بسته دارند و بعد پیدا شدن ریم کشاده زخم را صاف کرده آنچه تدابیر
برای اصلاح جراحت عام نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و در درجه خامسه و سادسه اگر یک عضو
سوخته خاکستر شده باشد بقیه آنرا از اصل لحم صحیح قطع کنند و اگر موقع قطع عضو مذکور بدست نیاید بران هم
کرن آئیل نهند و آنچه تدابیر برای درجه ثالثه و رابعه نوشته شده اند تا قطع کردن عضو آنها را باستعمال آورده باشند
و چون وقت اندمال و التیام انگور از جلد هم بیرون آمده لحم زائد گردد پس باید دانست که لاسٹک شنو که از پیدا
شدنش عضو سوخته بعد صحت متقلص میگردد درین زخم زیاده متولد میشود پس برای منع تولد آن سلفیٹ آف کوپر
یعنی توتیا یا نائٹر سلور بران نهند دگر دانند تا لحم زائد کم شده با جلد برابر گردد و بران جلد پیدا شود و هرگاه
جلد جدید بر زخم روید آن زمان ببینند که اگر در حرکت کردن عضو مذکور عسر و دشواری بسبب متقلص شدن
این عضو از لاسٹک تشو حادث شده باشد پس متوجه دفع کردن عسر حرکت شوند باینطور که این عضو را زیاده تحریک
دهند که ازان این عسر حرکت دفع میگردد و لحم متقلص مجتمع مسترخی میشود و اگر تحریک عضو مذکور ممکن نباشد
پس تخته خشب بران عضو بعد تسویه آن نهاده بر بندند تا مجتمع و منقبض نگردد تنبیه آنکه قسمی از احتراق
است که بسبب ملاقات بعض ادویه مثل سلفیورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ هرگاه اینها
قوی باشند و با جلد ملاقی شوند حاصل میشود و ازان ضرر و زخم که بسبب سوختن آتش پیدا میگردد در
جلد لحم حادث میگردد و هم بعد بسته شدن زخم و حصول صحت در عضو محترق تقلص پیدا میشود ولیکن این

این نقصان در زخم که از ادویه میشود و بسبب عمل کیمیائی پیدا میگردد زیرا که هرگاه سلفیوریک اسید بر جلد میرسد
[illegible] از این مایعیت [illegible] بر جلد [illegible] طبیعی خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل بسیاهی میگردد زیرا که
[illegible] آنچه زغال در زخم و فایبرن [illegible] ماند لکن رنگ آن ظاهر میشود چه هرگاه کاربن
با آکسیجن [illegible] ماده آب [illegible] بوزن مناسب می آمیزد [illegible] زخم پیدا میشود و رنگ کاربن
ظاهر نگردد ولیکن [illegible] اسید [illegible] آکسیجن و هیدروجن را [illegible] میگیرد [illegible]
رنگ کاربن ظاهر میشود [illegible] جلد سیاه میگردد اما نائتریک اسید یا میوریاتک اسید چون بر جلد بدن میرسند
[illegible] فایبرن که اندرون جلد و لحم است داخل شده آنرا باز بصورت البیومن که صورت اولی آن بود
[illegible] و بسبب آن نقصان در ریشه های لحمی پیدا شده زخم حادث گردد و درین عمل کیمیاوی آنچه
البیومن که با [illegible] فایبرن پیدا شده قدری مائل به صفرت می باشد و از اینجا در رنگ قدری
زردی محسوس میشود لیکن آنچه زخم از ادویه مذکوره پیدا می شود رطب میباشد بخلاف زخمی که از سوختن
آهن گرم یا از آتش حادث میشود چه او همیشه خشک و یابس می ماند زیرا که حدید گرم یا آتش [illegible]
جلد و لحم را [illegible] آنرا اجزای هوائی ساخته فانی میگرداند بعده آنچه کاربن که در جلد و لحم است آنرا با آکسیجن
ملاقی میسازد و از آن کاربن مذکور هم ناگزیر از اینجا صاف [illegible] میشود پس در جلد و لحم نقصان پیدا شده زخم
حادث میشود العلاج آنچه در سوختن از آتش نوشته شد موافق آن اینجا هم بعمل آرند فقط فصل
پنجم در تدبیر صاعقه زده بدانکه چون صاعقه بر کسی می افتد گاهی لباس و جلد بدن میسوزد و گاهی
لباس محفوظ ماند اما جلد بدن میسوزد و گاهی در لحم زخم پیدا میشود و گاهی در استخوان هم کسر واقع میگردد
و زخمی که از آن می آید گاهی [illegible] و گاهی [illegible] پیدا میشود بالجمله هرگاه لباس و جلد از آن
بسوزند آنچه ضرر از سوختن آتش میشود از آنهم پیدا میگردد و [illegible] میگوید که آنچه احتراق از صاعقه میشود بسبب
سوختن جامه پیدا میگردد و درین وقت فرق درمیان سوختن از نار و سوختن از برق نخواهد بود چه ظاهر است
که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه جلد سوخته شده لیکن گاهی جامه صاعقه زده نسوزد
و بر جلد آن اثر احتراق یا زخم پیدا میشود اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پیدا میشود
لهذا هر دو را اثر مؤثر واحد باید شمرد العلاج اگر مریض بعد افتادن صاعقه زنده مانده باشد و در بدنش
اگر اثر احتراق تنها بجلد رسیده باشد آنچه در علاج احتراق نوشته شده بعمل آرند و اگر جراحت پیدا شده باشد
علاج جراحت نمایند و اگر استخوان شکسته باشد آنچه در علاج کسر استخوان [illegible] نوشته شد باید بعمل آرند
فقط فصل ششم در بیان زخم و نقصانیکه از رسیدن برف یا هوای سرد [illegible]

بدن پیدا می‌شود و آنرا بلغت لاطن چلبلین بفتح جیم و سکون لام و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو نامند یعنی خارشی که بسبب آن آب برف میگردد و بلغت انگلش
فراستبایت بفتح فا و رای مهمله و سکون الف و سین مهمله و تای مثناة فوقانی هندی و فتح بای موحده و سکون الف
و کسر یای مثناة تحتانی و سکون تای مثناة فوقانی هندی یعنی گزیدن برودت که آنرا سرمازده گویند مینامند
آنچون بدانکه چون برودت عام خواه از برف یا از هوای سرد بجمله بدن میرسد از ان سه امر پیدا میشوند اول
قلت حس بسبب اینکه چون اثر برودت بر دماغ و نخاع و اعصاب میرسد و آنها ضعیف میشوند افادهٔ حس میکنند
اعضا امیکنند دوم آنکه دوران خون از رسیدن اثر برودت بر دماغ و نخاع و عصب ضعیف میگردد سوم هجوم
خواب زیاده میشود زیرا که درین وقت غشای آبدار دماغ که در بطون دماغ است آب را در بطون دماغ زیاده
پیدا میکند و از تاثیر آن اول خواب زیاده می‌آید بعد بیهوشی بطور سکته پیدا شده دران حالت
مریض هلاک میگردد و چون سردی بعضو خاص مثل گوش و بینی یا یک دست و پای زیاده رسد دران اول
حس بعضو مذکور کم میشود دوم بعد آن دوران خون دران عضو بند میگردد سوم بعد تغیر مذکور عضو مذکور
می‌میرد و این اصل گزیدن برودت است که عضو بمیرد و اگر برودت بعضو خاص باین مرتبه کمتر رسد
پس از آنهم اول قلت حس درین عضو پیدا میشود دوم قلت دوران خون دران ظاهر میشود و از ان رنگ
عضو قدری مائل بسیاهی میگردد و دران آثار انقباض و اجتماع در جلد ظاهر گردد و بعد رفع شدن اثر برودت
هرگاه دوران خون دران زیاده گردد حالت ریاکشن یعنی اعاده قوت و حرارت پیدا میشود و درین وقت
براین عضو سرخی و گرمی و سوزش و کیفیت صدر حادث میگردد و گاهی آبله هم بران می‌افتد و بعد شکستن
آبله زخم اینجا پیدا میشود و این حالت را بلغت انگریزی چلبلین بکسر جیم فارسی و لام و کسر بای موحده
و هم کسر لام و سکون نون می‌نامند و این حالت باطفال و مشایخ و کسانی که ضعیف بوند عارض میشود
و هم این حالت در بعض اعضا که دران دوران خون در اصل هم کم میباشد مثل نرمهٔ گوش و اطراف اصابع
وغیره زیاده عارض میشود العلاج چون برودت عام بر تمام بدن رسیده باشد درین حال مریض را
در مکانی یا جای که محفوظ از هوا باشد و در آنجا آتش نبود ببرند و قید نبودن آتش بنابران است که درین حالت
از قرب نار مضرت عظیم پیدا میشود و بعد داشتن دران مکان اول اسنو بکسر الف و سکون سین مهمله و
ضم نون و سکون واو که آنرا بعربی ثلج گویند آهسته آهسته بر بدنش مالند که از ان حرارت بدنی زیاده شود
و اگر ثلج موجود نباشد آب سرد بر جمله بدن مریض مالند زیرا که آب سرد و ثلج هر دو به نسبت برودت بدن اقل
اند و از مالیدن آنها هم حرارت بدنی آهسته آهسته پیدا میشود و گاهی حاجت به دوای استعمال ایست شد

تا ده دوازده ساعت داغی میشود بلکه ضرورست که اگر بزودی بدن گرم نشود از بین تدبیر دل تنگ نشوند
و تا ده دوازده ساعت آنرا بعمل آرند تا سردی دفع شده گرمی در بدن پیدا گردد و اگر مریض بیهوش شده باشد
درین وقت آنچه برای غرق شده بتدبیر تحریک اعضا نوشته شده برای تسهیل تنفس بعمل آرند و بلعت انگریزی تمام این تدبیر
آرتی فیشل ریسپریشن است یعنی جذب و اخراج کردن هوا بذریعه تنفس از دست غیر و چون حالت ربا کشش پیدا
شده قدری بهوش آید درین حالت آب شوربا یا چای نیمگرم یا شیر نیمگرم یا قدری براندی همراه آب نیمگرم با اینها
همراه آب نیمگرم بمقدار قلیل نوشانند تا حرکت قلب آهسته آهسته زیاده گردد و باید دانست که مقصود از تدابیر مذکوره آنست
که حرکت قلب و حرارت بدنی آهسته آهسته بتدریج زیاده شوند و چون برودت زیاده میشود و اعضا در مرده باشند
درین وقت هم آهسته آهسته گرمی در عضو و اجزای دوران خون با مالیدن اسفنج با آب سرد برای عضو
پیدا کنند و چون حرارت گرمی آید و حالت ربا کشش ضرورت شود و مالیدن را موقوف ساخته با رخته فلالین پیچ
نموده یا پارچه پنبه کمی ... این عضو پوشانیده آنرا از رسیدن هوای بارد محفوظ سازند تا از هوای
بدنی خود گرم شود از بین تدبیر ... اعتدال و حرارت اصلی خود عود میکند اما گاهی ربا کشش آن قوی گردد
از آن در عضو مذکور ورم یا آبله ... پیدا میشود و اگر از شدت سرما ... در عضو زخم حادث شده عضو مذکور
سیاه و سرد ... اگر بالیدن ... رسد آنچه تدبیر برای ... در علاج ورم حار نوشته شده آنرا بعمل آرند و گاهی درین
حال حاجت قطع کردن عضو واقع میشود و آنچه از رسیدن برودت قلیل بعضو خاص علامت موسوم به چلبلین
پیدا میشود در آن اصل مقصود از بلا ... عروق ... نهادن و مالیدن مرهم ایودین
یا مرهم بلینیای ایودائید یا مرهم ... که در آن روغن تارپین میباشد یا لینی منت کیمفر یا شکچر ایودین ... از قلم
مو کمی مقدار قلیل روزانه دو بار بران طلا کرده باشند و اگر جلد شق شده باشد پارچه با آب سرد تر کرده بران
نهاده دارند تا زخم مندمل شود یا ضماد تخم کتان یا حلول آب گرم که در آن لانکر بلینیای ... یا اسپرٹ ڈائلوٹ بود بران نهاده
و هرگاه ورم کم شود بران مرهم ... و مرهم اوکسائید آف زنگ یا السوید هر دو را باهم آمیخته باشند یا مرهم
قیمهر که در آن ... مثل ... ترکیب آمیخته باشند نهند و بدن را پوشانیدن لباس حار خوب گرم دارند و تقویت
خون با غذیه و ادویه مقوی خون نمایند و پوشانیدن روغن جگر ماهی درین حال بسیار مفید و مجرب است و اگر
موزه یا تنگ باشد آنرا دور کرده موزه وسیع بپوشانند زیرا که موزه تنگ مانع دوران خون در بدن میشود و بالای قدم
حرکت ... از بین سبب هوای بارد بسهولت تاثیر آن تبرید بدن می نماید و موزه وسیع چون بالای قدم
حرکت میکند ... باشد لهذا از ... آن ... وقت دران
... گفته ... فصل ...

فصل اول در جراحت عصب

فصل اول در جراحت عصب که آنرا بلغت انگریزی انجوری آف نرو بکسر الف و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح الف ممدوده و سکون فا و فتح نون و سکون رای مهمله و فا میگویند بدانکه تفرق اتصال عصب میگویند و هر عضوی که از صدمه خارجی اتصالش جدا شود آنرا انجوری میگویند و این بر سه قسم است اول آنکه بریده شود یعنی انقطاع عصب دوم پنکچر یعنی سوراخ که در عصب پیدا شود سوم دیویژن بکسر دال و واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین و سکون نون یعنی قطع شدن و دو حصه شدن عصب تا قسم اول پس از رسیدن اثر صدمه خارجی پیدا میشود و از اکثر در عصب سیاتک یکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون میم و کسر فا و لام و سکون کاف و سین مهمله [illegible] عصب میکلو اسپیرل بکسر میم و سکون یای مهمله و کاف و ضم لام و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح یای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون لام که این عصب در بغل اند و هم در عصب الناز بفتح الف و سکون لام و فتح نون و سکون رای مهمله که قریب مفصل مرفق در جانب انسی است و زیاده از بطن قریب است و در سیاتک نرو که بالای مفصل زانو و در نزدیک و قریب عظم [illegible] و هم در پشت لیگ بکسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای موحده و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام که زیر مفصل رکبه است و اکثر فی الواقع شاخ سیاتک نرو است حادث میشود العلامات از رسیدن صدمه خارجی پیدا میشود اول در محل وصول صدمه پیدا میشود بعد از آن سوزش و کیفیت خدر و در و در شاخهای عصب با قوت ظاهر شده تا اطراف عضو یکه شاخهای آن در آن رسیده حادث گردد مثلا هرگاه صدمه بر النرنرو رسد این درد و سوزش و خدر تا آخر انامل دست ظاهر میشوند الحاصل این درد و اذیت گاهی بزودی رفع میگردد و گاهی تا ده دوازده دقیقه مانده برطرف میشود و گاهی از آن هم زیاده تا چند ساعت یا تا چند روز باقی میماند باعتبار قوت و ضعف سبب خود زیرا که چون صدمه قوی باشد پس سوزش در غلاف آن قدری غلظ و ورم حادث میشود که از آن ریشه های اعصاب که در غلاف مذکور مستور اند و فی الواقع اصل اعصاب همان ها هستند منغمز میشوند و از اذیت انضغاط آنها عضو یکه در آن شاخهای آن عصب میرسند قدری ضعف و سستی میگردد و از آن بخوبی کارش صادر نگردد العلاج آنچه بسبب داشتن عصا در بغل یا از نشستن بنحوی که از همراه آن بر عصب رسیده باشد منغمز شده باشد یا بسبب رسیدن کدام صدمه پیدا شده باشد پس بدانند که اگر قلیل بود خود دفع خواهد شد و اگر از صدمه قوی حادث شده باشد و اذیت آن زیاده کشد در آن وقت آنچه از غمز بود بران دل الثمن و الکس زیاده سازند تا رفع شود و اگر ازین فتح ظاهر گردد و تدبیر تقویت عصب نمایند و آنچه بسبب رسیدن صدمه قوی بود که از آن در غلاف عصب ورم حادث شده باشد بدان تدبیر ازاله ورم نمایند باین نحو که اول از آب سطوح [illegible]

پوست خشخاش تکمید موضع سازند یا مرهم ایکوناٹٹ بران مالند و هرگاه بعد زوال ورم صلابت در پیها
باقی ماند بران مرهم سیماب مالند و اگر ورم هم انجا باقی بوده باشد یعنی ست اوپیائی یا لنیمنٹ بلاڈونا بران بمالند
و چونکه این قسم زخم بخلاف عصب در وقت بودن استعداد نقرس یا روماتیزم سفلسی زیاده پیدا می‌شود پس اکثر
زیاده چنین بر حدوث ورم عصب میشوند پس در صورت استعداد نقرس کالشیکم و در صورت استعداد سفلس
ایوڈائیڈ پٹاسیم یا نقوع عشبه نوشانند و هرگاه در عصب سوراخ که قسم دوم موسوم به پنکچر است پیدا شده باشد
و این زخم اکثر وقت گرفتن فصد و گاهی از خلیدن چیزی دقیق الراس مثل سوزن یا خار از نشستن بران
پیدا میشود العلامات هرگاه این زخم در عصب می‌آید اذیت و درد آن در شاخهایش میشود لیکن این اذیت
در شاخهای که بالای محل زخم اند زیاده میباشد به نسبت اذیتی که در شاخهای پائین محل زخم بود زیراکه اذیت از
محل زخم تا مبدء عصب مذکور میرسد و از انجا باز در شاخهای آن می‌آید پس انچه شاخها که قریب مبدء عصب بوند دران
اثر اذیت زیاده ظاهر میشود بالجمله درین قسم زخم عصب اذیت زیاده میباشد العلاج برای تسکین درد اول
عضو را بآرام تمام دارند و هیچ کار از ان نگیرند من بعد قطعهٔ برف بران نهند تا اجتماع خون و ورم که از زخم
پیدا شده بسبب تبرید آن زائل گردد و اگر ازین فائده حاصل نشود از آب مطبوخ پوست خشخاش تکمید موضع سازند
و مرهم ایکوناٹٹ بران بمالیدن مفید است که حس عضو را کم میکند و افیون بران مالند و دیگر انچه در علاج نورلجیا
ادویهٔ موضعیه نوشته شده اند وقت ضرورت آنها را باستعمال آرند اما هرگاه قسم ثالث از جراحت عصب که
آنرا بتر در عربی و دویژن در لغت انگریزی گویند و آن قطع شدن عصب در عرض است بسبب آن دو حصه جدا
پیدا میشود و درین وقت در عضوی که شاخهای آن دران رفته باشند بطلان حس و حرکت پیدا گردد و اگر
عصب مقطوع چنان باشد که مدار حیات بران موقوف بود مثل نیوماگاسٹرک که آن محرک قلب است و از
قطع شدن آن حرکت قلب بند میگردد پس فوراً مریض هلاک میشود و اگر عصب بانقصان باین حیثیت رسد
که بعض آن قطع شود در عرض و بعض آن باقی ماند کوفته شود چنانکه از رسیدن گلولهٔ تفنگ گاهی این حالت پیدا
میشود که بعض اجزای عصب همراه گلولهٔ تفنگ جدا شده از جای خود زائل میشوند و بعض دیگر باقی مانند از رسیدن
اثر ضرب گلوله کوفته میشوند درین وقت در عضوی که این عصب و شاخهای آن رفته بود ضعف در قوت حرکیه و
حسیه پیدا میشود و زیاده ظهور نقصان در احساس اشیای رطبه و یابسه و صلبه و لینه و مرتفعه و منخفضه و
خشنه که قوت حاسهٔ آن در سر انامل مودع است میشود بخلاف احساس کیفیت حرارت و برودت که دران
نقصان از حال صحت کم بود زیراکه آرنده حس در انامل همان عصب بوده که قطع کرده شده ازین سبب قوت
حس آنها زائل میشود اما انچه شاخهای عصب مذکور که بالا از محل قطع بوده اند آنها در جلد و لحم این عضو می‌آیند

واحساس حرارت وبرودت بسبب آن کرده میشود وآنها بر حال خود مانده قدری ضعیف میشوند لهذا فرق در احساس حرارت
وبرودت کم ودر احساس دیگر کیفیات زیاده نقصان ظاهر میشود وایضا آنچه علامات در قسم دوم جراحت عصب گفته شده اند
اینجا هم موجود میباشند وهم عضویکه دران عصب قطع شده غذائیش بخوبی هضم نگردد وازان او دبلا درین عضو پیدا میشود
ورنگ جلد این عضو مائل بسیاهی گردد وبا خشونت باشد وگاهی بثور وگاهی آبله اینجا بسبب کمزوری پیدا میشوند
وگاهی در شکل عضو مذکور هم فساد پیدا میشود که بسبب آن دران کجی ظاهر گردد چه هرگاه عصب یکجانب قطع میشود
عصب جانب دیگر سالم وقوی مانده کار خود را زیاده میکرد وبسوی خود میکشد ازان استوای آن زائل گشته
اعوجاج وسوء شکل دران پیدا میشود انجام این مرض اینست که گاهی طبیعت باذن خالقها عصب مقطوع را
باهم میسازد ودرین وقت آنچه نقصان وعلامات آن پیدا شده بودند زائل میشوند وکیفیت باهمی هر دو حصه
عصب اینست که گاهی از هر سر آن آبله اندرونی ریشه های عصب بود که آن اصل عصب ست ازان
خارج میگردد وهم بر سر آن پیدا شده بسبب ازدیاد مقدار خود هر دو باهم متصل میشوند پس این
آب خارج که اصل عصب ست باهم شده متصل میگردد وعصب مندمل وصحیح میشود واین انجام اسلم
انجام این مرض ست وآن اکثر وقتی پیدا میشود که زخم بکمال صفائی بطوری پیدا شود که هر دو جانب زخم
راست ومستقیم باشند مثل قسم اول جراحت وگاهی اتصال عصب مقطوع باین صورت میشود که
گرد آن ورم پیدا شود وازان فائبرن خارج شده درمیان هر دو قطعه آن ریخته مجتمع گردد وازان ریشه ها
پیدا شده درمیان هر دو راس عصب بطور حشو میشود وبسبب آن عصب باهم میگردد وبعض بعض ریشهای
عصب انیکی با ریشهٔ دیگری هم متصل میشوند وازان قوت هم قدری می آید لیکن درین وقت در قوت حسیه این عضو
قدری ضعف باقی می ماند زیرا که بعض اعصاب بابعض متصل شده اند اتصال تام مثل اول نشده وگاهی
بر هر دو راس عصب مقطوع سلعه پیدا میشود وبسبب آن هر دو سر راس مقطوع عصب باهم میشوند واین اکثر
وقتی میشود که زخم از گولهٔ تفنگ آمده باشد اما از پیدا شدن این سلعه اذیت پیدا میگردد که همیشه در عصب مذکور
بسبب آن تحجر آن درد می ماند ومثل حرکت برق درین عضو بار بار حرکت محسوس میشود که ازان گاهی شبها
خواب نمی آید العلاج اول عضو مذکور را از کار آن بازداشته بآرام تام دارند بعد هر اذیت که دران پیدا
شود آنرا دفع کنند مثلاً اگر گرمی وسوزش دران پیدا شود قطعهٔ برف بران نهند واگر سردی دران حادث شود
ادویهٔ حارهٔ محمره جلد مثل خردل وامونیا بران طلا سازند واگر درد پیدا شود ادویه که حس عضو را کم میکنند مثل
افیون وبلاڈونا واکونائٹ بران استعمال سازند واگر درد زیاده بود وازین تدبیر رفع وساکن نگردد مارفیا سے
محلول با آب بذریعهٔ زراقه در جلد رسانند واگر از سلعه درد واذیت زیاده پیدا شود آنرا موافق عمل جراحی برآرند

لیکن چه بیاورد بشش احتیاط ضرورست تا همراه آن بسبب قطع نشود فتأمل **فصل دوم در نقصان**
اوتار و عضلات و جراحت آنها بدانکه چون نقصان در عضله می آید آنرا بلغت انگریزی اسٹرین
بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون و
گاهی بجای تای مثناة فوقانی هندی بای موحدهٔ فارسی را هم می آرند و بهندی چاٹ آنا میگویند و سبب
آن رسیدن اذیت بعضله میباشد چنانکه اکثر از زیاده زور کردن در برداشتن اشیای ثقیله حادث میشود
و از ان بر عضلات اذیت میرسد و آن اکثر در عضلات عضد و عضلات ورک و عضلات کمر پیدا میشود
اگرچه در جمیع عضلات ممکن الوقوع است العلامات در هر عضله که این اذیت و نقصان پیدا میگردد درد ان
در محسوس میشود و عضلهٔ مذکور سخت میگردد یعنی مطاوع حرکت نمی ماند و بسبب آن در عضوی که این عضله
در آن بود حرکت دشوار میگردد و چون بر آن غمز کنند درد کم محسوس میشود اما عند التحریک درد زیاده میگردد
زیرا که نقصان درین وقت در طول عضله پیدا میشود پس از غمز کردن عضله منغمز میگردد لیکن در طول آن زیادتی و
کمی از ان حادث نمیشود ازین جهت درد عند الغمز کم محسوس گردد بخلاف تحریک عضله که از ان چون در طول
زیادتی و کمی میشود لهذا درد عند التحریک زیاده میگردد انجام این مرض آنست که اگر مریض صحیح ست این مرض
بزودی خود بخود برطرف میگردد و اگر استعداد روماٹیزم در بدن داشته باشد این درد تنها باقی میماند و عضلهٔ مذکور
خشک و لاغر میشود و بیکار از حرکت میگردد همچنین اگر استعداد اسٹروما در بدن بود گاه گاه درین عضله هم
ورم حار خنازیری پیدا میشود العلاج چون این حالت پیدا شود اول بر محل ماؤف غمز و دلک نمایند و اگر کافی
نشود آنچه مجرب ست از ادویه مثل امونیا و تیزدل بران نهند یا مسکنات وجع و مخدرات مثل بلاڈونا
یا ایکونائٹ یا لینی منٹ کیمفر یا لینی منٹ افیون بر آن مالند و اگر ازین هم نفعی ظاهر نشود بلسٹری
بر آن نهند و اگر از ان هم صحت نشود از آب گرم تکمید سازند و عضو را بآرام تمام دارند و چون استعداد روماٹیزم
در بدن مریض باشد و بسبب آن در عضلهٔ مذکور آثار لاغری و خشکی پیدا شوند بر آن آب سرد اندازند و نطول
سازند و بعد آن غمز و دلک نمایند و کسی را نگویند که عضو ماؤف را در دست گرفته تحریک نماید و همراه این
تدابیر آنچه در علاج روماٹیزم نوشته شده آنرا هم بعمل آرند و درین حال تقویت عضلهٔ مذکور بذریعهٔ [illegible]
بسیار مفیدست و اگر با استعداد خنازیری ورم حار خنازیری درین عضله پیدا شود درین وقت آنچه در
علاج ورم خنازیری نوشته شده آنرا باستعمال آرند **فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات** اما
جراحت اوتار و عضلات پس مراد از ان اینست که بدون پیدا شدن زخم در جلد و لحم و غشا فقط در
وتر یا عضله شق و تفرق اتصال حادث شود و سبب آنهم اکثر زیاده زور کردن و تحریک قوی عضلات میباشد

فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحت آنها

فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات

و این تفرق اتصال در وتر عضله بر چهار سبب حادث میشود اول جائی که وتر با استخوان متصل میشود دوم در جائیکه
در وتر پیدا میشود سوم آنکه تفرق اتصال در وسط وتر واقع شود یعنی در طول وتر از هر جا که جدا شود یا شکسته
هر دو محل که در قسم اول و ثانی بیان شد چهارم در جای در طول عضله هر جا که باشد تفرق پیدا میشود
اما اینکه در کدام کدام عضلات این تفرق اتصال پیدا میشود پس باید دانست که آن اکثر در عضله که بالای کتف
پشت است و هم در عضلات که بزرگ و محکم با مفصل کتف متصل است و ایضا در عضله کبیره که در جانب وحشی عضد و هم
در عضله کبیره که در جانب انسی عضد است و هم در عضله کبیره که بالای کتف است و آن دست را برابر برداشتن و
بلند ساختن حرکت میدهد و هم در عضلات بطن که در جهت قدام در طول واقع اند و در عرق عضلات ساق
بطن و سوم میشوند واقع میشود اگرچه ممکن است که در جمله عضلات بدن واقع شود اما اینکه در کدام عمر
تفرق اتصال عضلات پیدا میشود پس بدانکه اکثر بعد مرور چهل سال از عمر چون زیاده زور کرده شود و عضلات را
حرکت قوی داده آید تفرق اتصال در آنها پیدا میگردد زیرا که بعد سن نمو اگرچه شخص قوی بود لیکن در اعضای
آن بعد گذشتن سن نمو یبس پیدا میشود و بسبب آن لدونت و قوت لاستاک که در اعضا بوده کم میگردد
و از آن مهیا برای تفرق اتصال میشود پس بوجود سبب تفرق مجروح و جدا میگردد العلامات وقت زور
کردن و برداشتن شی ثقیل فوراً بر عضله اثر رسیدن صدمه محسوس میشود و اگر وتر از عضله یا از استخوان جدا
شود درین وقت آواز شکستن آن که مشابه بآواز زنجیره باشد از عضله و وتر شکسته می آید و فوراً در
عضو که این آفت حادث شده بیکار و از حرکت قاصر و عاجز میگردد من بعد اگر تفرق در عضله آمده باشد
درین وقت وسط آن یا جائیکه در آن تفرق پیدا شده غور پیدا میگردد و در هر دو جانب آن غلظ و ورم
ظاهر میشود و اگر تفرق اتصال در وتر پیدا شده باشد پس در محل تفرق آن چنان محسوس گردد که فرو رفته
و خالی است لیکن ورم درین به نسبت ورم تفرق اتصال عضله کم میباشد انجام این جراحت آنست
که جراحت وتر و عضله هر دو بسبب پیدا شدن و ریختن فائبرن ملتئم میگردند اما کیفیت التیام آنها پس
بنابر تحقیق سرجمس پاجت صاحب بهادر اینست که چون در عضله تفرق اتصال پیدا میشود بعد آن از فائبرن
از عروق صغار که در عضله مذکور در غیر محل جراحت اند میریزد و از آن اول سل پیدا شده ریشه فائبرن
حادث گشته از آن مثل غشای ریشه دار که آنرا فائبرس تشو گویند پیدا میشود و در میان هر دو راس منقطع
عضله می آید و بسبب آن هر دو متصل و متحد میشوند و کار خاص چنانکه از عضله مذکوره صادر میشد صادر
میشود و بعد مالیت این فائبرس تشو روز بروز منجذب شده مقدار آن بتدریج کم میگردد تا اینکه
بقدر غشای باریک باقی میماند و باهر گاه در وتر تفرق اتصال می آید پس در التیام سبب جراحت یاد فائبرن

از عروق صغار که به پرورد بان در عضو پیوند بپریزد و از آن سبب فایبرها از آن التیام فایبرن پدید شده میان سرهای مقطوع و تری می آید
و مشابه بچه پرورش شده هر دو راس آنرا متصل و باهم میسازد و بعد چند روز دران قدری صلابت می آید و بعد بلوغ
که در آن سفیدی غالب می باشد دیگر فرق از وتر باقی نمی ماند العلاج علاج عام اینست که عضلهٔ مقطوع را
مسترخی سازند تا هر دو راس مقطوع آن بسبب رفاقت متصل و منضم شوند و بنا بران عضو ماؤف را بنحوی وضع
دارند که هر دو راس عضلهٔ مقطوعه متصل شده و بسبب آن بزودی التیام پذیرند و بعد التیام دران قوت بحول خدا
چه اگر موافق این وضع عضو ماؤف نه داشته شود پس اگر التیام هم در عضله آید لیکن قوت نمی آید و علاج خاص جراحت
عضله اینست که اگر عضله یا وتر پاشنه تفرق اتصال آورده باشد درین وقت قریب سر فخذ که متصل بمفصل رکبه است یک پارچه بطور
حلقه در عرض بربندند و ازین حلقه یک رسن برآورده تا پاشنه در طول رسانند و بالای عقب هم پارچه حلقه وار بسته
سر رسن مذکور را در حلقهٔ بالای عقب انداخته بربندند تا بسبب آن ساق از فخذ قریب گردد و از آن عضلهٔ پا که
قطع شده مسترخی گشته راسهای مقطوع آن باهم شوند و دو سه هفته برین نحو وضع بسته داشته رسن مذکور را
کشایند لیکن عقب را از زمین بلند دارند و چون عضلهٔ فخذ مجروح گردد پا را بلند دارند و چون عضلهٔ عضد یا کتف
قطع شود پارچه در گلو انداخته مثل حلقه ساخته دران دست را متصل بسینه دارند و اگر عضلهٔ قریب زند دست قطع
شود و در جانب وحشی دست باشد دست را بجانب وحشی مائل داشته بربندند و اگر عضلهٔ مقطوعه در جانب انسی
دست باشد دست را مائل بجانب انسی کرده بربندند تا استرخا در عضلهٔ مذکوره حاصل شود و اگر عضلهای بطن منقطع
شوند مریض را بطوری و بر وضعی دارند که سر آن بلند و مائل بسوی قدام باشد و پاهایش را کشیده بسوی بطن آرند
تا راسهای عضلهٔ مقطوعهٔ بطن متصل و منضم شوند و اگر استعداد ورم یا ورم مریض را داشته باشد علاج ورم یا ورم هم
همراه این تدبیر نموده باشند و الا در عضلات و اوتار مقطوعه درد و سختی مدتها باقی خواهد ماند فقط

قول سوم در امراض عظام و مفاصل و در آن هم چند فصل اند بدانکه در عظام هم آفات و نقصان مثل دیگر اعضا عارض
میشوند مثل اینکه از رسیدن صدمه دران و در غشای آن نقصان پیدا میشود و گاهی استخوان خم و کج میگردد و گاهی
غشای آن متورم میگردد و از آن در آنهم ورم و ریم پیدا میشود و گاهی شکسته گردد چنانکه در لحم تفرق اتصال
می آید و آنرا جراحت گویند همچنین تفرق اتصال استخوان آنرا کسر می نامند **فصل اول در کوفتن استخوان**
یعنی رسیدن صدمه باستخوان بدانکه چون صدمهٔ خارجی مثل ضرب یا سقوط باستخوان میرسد از آن گاهی غشا
که بر عظم است کوفته و منفجر گردد و از آن اذیت دران اجتماع خون شده مقدارش غلیظ میگردد و گاهی دران از آن آفت
ورم حار پیدا میشود و گاهی از صدمهٔ مذکور بعضی از اجزای استخوان ناقص هم میشوند چنانکه از رسیدن گلولهٔ تفنگ
بعضی از استخوان همراه آن از جای خود خارج و ناقص میشود و باید دانست که اگرچه استخوان هرجا بالحم ملتصق است

وازین جهت از آفت لحم اکثر لحم ماؤف میشود چنانچه جائیکه لحم بر آن زیاده است مثل عظم فخذ اینجا هم چون صدمه قوی باشد میرسد
از آن تا استخوان منتهی میگردد اما جائیکه لحم بالای استخوان قلیل ست مثل عظم ساق پا و مرفق دست پس درین مواضع
از رسیدن صدمه در استخوان زیاده نقصان می آید و درین وقت ورم و غشای استخوان که آنرا بلغت انگریزی
پریاستیٹیس گویند پیدا میشود و این ورم تا جرم استخوان هم میرسد و از ان در جرم استخوان اول ورم و بعد
آن ریم حادث گردد که آنرا بلغت انگریزی نیکروسس گویند و این هر دو مرض یعنی پریاستیٹیس و نیکروسس
بعد کان جوشش استخوان در حالت استعداد خنازیری زیاده دیده میشود و چون در سن پیری صدمه بسر استخوان رسد
خصوصا بسر استخوان فخذ که در حق الورک داخل باشد درین وقت سر استخوان مذکور از ناپالی غذا متجذب میشود و بسبب
آن پای ماؤف صغیر میگردد چنانکه وقت شکستن استخوان پا صغیر میشود العلاج اگر کان جوشش یعنی صدمه
کم بود در ان حاجت بعلاج نیست و اگر قوی بود که از ان ورم غشای استخوان پیدا شده باشد یا قریب باشد
بود درین وقت زلو بر محل ماؤف چسبانند یا از آب گرم تکمید سازند باقی آنچه در علاج پریاستیٹس و نیکروسس
آینده انشاء الله نوشته خواهد شد آنرا باستعمال آرند فصل دوم در کج شدن استخوان و آن بر دو قسم
یکی آنکه استخوان کج گردد اما در ان انکسار پیدا نشود دوم آنکه منکسر شده کج گردد خواه انکسار در جانب داخلی کجی
آمده باشد یا در جانب خارجی آن یا در هر دو جانب باشد اما قسم اول که تنها کجی استخوان است پس آن اکثر در
اطفال میشود لیکن آنرا مرض ندانند زیرا که این کجی از لینت عظام ایشان اکثر میشود و گاهی در جوانی هم
هرگاه بسبب مرض کرم استخوان نرم گردد کجی در ان پیدا میشود و این را البته مرض میگویند زیرا که از اسباب مرضیه پیدا شده
و این کجی استخوان قسم اول اکثر در استخوان های طویل مثل استخوان دست که در میان زند و مفصل مرفق است
و در عظم فخذ و هم در استخوان عریض که بالای دماغ بر قحف است و در عظم ترقوه زیاده دیده میشود اگرچه ممکن ست
که در دیگر عظام هم نادرا شود و قسم ثانی که با انکسار عظم کجی در استخوان پیدا میشود خواه انکسار در یکجانب داخل آن
که بسوی آن خم شده باشد یا در جانب ظاهر و خارج آن بود و این قسم هم گاهی در استخوانهای طویله مذکوره
و گاهی در استخوان عریض مذکور میشود العلاج علاجش اینست که چوبی طویل زیر استخوان کج شده در جانبی
که بسوی آن خم کرده نهاده و بر جانب دیگر استخوان که ضد آنست وساده نازک نهاده بر آن بندش سازند و
آهسته آهسته این بندش را تنگ کرده باشند تا بسبب انضغاط استخوان خم شده راست گردد فصل سوم در
انکسار عظم که عام ازینکه دو قطعه شود یا قطعات کثیره گردد و آنرا دو سبب میباشند که اسباب فاعله
اند باقی اسباب معینه دیگر اند اول سبب فاعلی آن رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا منعفر شدن زیر چیزی ثقیل
است که از ان بالذات صدمه و اذیت باستخوان رسیده استخوان بر محل ماؤف منکسر گردد و گاهی صدمه بجای

فصل دوم در کج شدن استخوان

فصل سوم در انکسار عظم

میرسد و انکسار در جای دیگر در استخوان واقع میشود و آنرا بلغت فرانس کونتر کو یعنی رسیدن صدمه در جهت
آخر نامند و آن اکثر در استخوان راس دیده میشود و گاهی انسان از بالا بر روی اقدام می افتد و استخوان
ساق یا فخذ شکسته میشود و استخوانهای قدم که بر آن افتاده سالم می مانند و سببش این ست که هرگاه صدمه
در جای رسیدن خود باقی ماند همین جا انکسار در استخوان می آید و هرگاه صدمه قوی باشد و ازین جا متصاعد
گشته بجای دیگر رسد پس هر جا که اثر اذیت آن منتهی و ختم گردد و از ان جا باز حرکت نکند آنجا انکسار در عظم پیدا
میشود یا سبب فاعلی دیگر که سبب داخلی انکسار است پس آن اینست که گاهی بسبب کشیدن عضلات
استخوان منکسر میشود و آن اکثر در استخوان موسوم به پٹیله که عظم مدور بر مفصل رکبه است و هم در استخوان
ترقوه و استخوان کتف دیده میشود و هرگاه بکدام مرض این استخوان ها ضعیف میشوند اما اسباب معینه
و مهیئه انکسار پس یکی ازان از طرف خود عظم است چنانکه عظم طویل بسبب طول خود مهیا برای شکستن باسهل
طرق میباشد و همچنین هر استخوان که بر آن لحم قلیل بود مثل استخوان ترقوه و استخوان ساق و عظم مرفق که اینها
از صدمه ساتر از موقی زیاده و جلد متاثر شده منکسر میشوند و گاه استخوان در بعض مواضع خود بسهولت منکسر
میشود چنانکه استخوان طویل دست که متصل بمفصل زند است و آنرا بلغت انگریزی ریڈیس گویند قریب مفصل زند
زیاده می شکند زیرا که وقت افتادن بر زمین انسان اکثر دستهای خود را بر زمین می نهد و ازان صدمه سقوط بر
تمام دستهای آن میرسد لیکن چونکه این استخوان اینجا زیاده ضعیف است لهذا اکثر انکسار اینجا می آید دوم
از اسباب مهیئه عمر انسان است چنانکه در سن پیری زیاده کسر در استخوان میشود چه درین وقت استخوان از
غلبه جزو ارضیه زیاده نازک و ضعیف میباشد بخلاف سن طفولیت که دران لینت در استخوان زیاده میباشد
و هرگاه در سن طفلی استخوان منکسر میشود پس انکسار در سرهای استخوان پیدا میشود زیرا که در سن طفلی لحم
زیاده در سر استخوان میباشد ازین جهت انکسار اینجا پیدا میشود سوم از اسباب مهیئه نوع است چنانکه
استخوان در رجال بنسبت نسوان زیاده می شکند زیرا که مردان به نسبت زنان زیاده کار و مشقت مینمایند
و اکثر انکسار در مردان در عظام طویله ایشان و در عظم راس و هم در عظم عانه از سقوط می آید و در نسوان اکثر
استخوان ترقوه و هم استخوان موسوم به ریڈیس و عظم ساق و عظم ورک شکسته میشوند و سبب دران سقوط
ایشان بر زمین میباشد چهارم زیاده ملائم شدن استخوان یا زیاده خشک شدن یا زیاده دقیق شدن
آن از منخر شدن آن ز سلعه میباشد و درین حالات ثلثه گاهی خود استخوان از حرکت عضلات می شکند و این انکسار
را در لغت انگریزی اسپانٹینیس یعنی از خود شکسته شدن استخوان مینامند و گاهی درین حالات ثلثه چون انسان
بر پلنگ خوابگاه خود از پهلو به پهلوی دیگر منتقل شود ازین حرکت بدن استخوانش می شکند و آواز شکستن آن می آید

وهم از روی حساب مریضان ثابت شده که اکثر انکسار عظم در جانب یمین بدن پیدا میشود چه اکثر از این طرف کار زیاده
گرفته میشود وهم در بلاد بارده و در فصل بارد انکسار عظم زیاده میشود زیرا که درین وقت استخوان زیاده نازک میباشد و
انسان بر زمین زیاده می افتد تا اسمای انکسار در لغت انگریزی پس بدانکه هرگاه استخوان در یک جا بشکند
و همراه آن زخم در لحم و جلد نباشد آنرا سمپل فرکچر یعنی خالص انکسار نامند و اگر در مواضع متعدده بشکند و قطعات
کبیره و ازان حاصل شود آنرا کامینیوتد گویند یعنی قطعات متعدده و اگر همراه انکسار عظم زخم در لحم و جلد هم آید و این
زخم تا استخوان شکسته رسیده باشد آنرا کمپوند یعنی انکسار مرکب می نامند چنانکه از زخم گلوله تفنگ حاصل میشود و گاه
اول سمپل یعنی انکسار محض بوده بعد زخم در لحم پیدا میشود و این وقتی ست که سر استخوان شکسته تیز و باریک بود
و اینجا لحم بالای استخوان کم باشد و بآن سبب سر مذکور در لحم در آید و زخم پیدا کند و گاهی از کشیدن عضلات استخوان
شکسته از جای خود حرکت کرده در جای دیگر میرود و آنجا در لحم خلیده زخم پیدا میکند و ازین بیان ثابت شد
که کمپوند بدو سبب پیدا می شود یکی از زخم که همراه انکسار حادث شود دوم آنکه بعد انکسار از سر استخوان در لحم زخم
حاصل شده باشد و باید دانست که این قسم انکسار که همراه زخم باشد بد انجام است و ایضاً باید دانست که انکسار
بر سه قسم میشود یکی آنکه استخوان در عرض خود منکسر شود دوم آنکه در توریب استخوان زخم مورب یعنی در عرض و طول معاً
آید سوم آنکه استخوان در طول خود متفرق شود و این نادر است گاهی از رسیدن گلوله تفنگ در جنگ استخوان
در طول خود پاشیده میشود و العلامات بعد انکسار عظم درد و ازدیاد مقدار در عضو که انکسار دران حادث شده
پیدا گردد بسبب نقصان و آمیختگی [?] که ازان در لحم می آید و هم درین حال کدام عرق از سر استخوان منکسر زخمی شده
خون را در لحم میریزاند و ازان هم ازدیاد مقدار پیدا میگردد اما ازین دو علامت حکم جزمی بر انکسار نتوان کرد
چه ممکن است که در کوفتن [?] جوشش هم این هر دو یافته شوند لیکن علامات خاصه انکسار پس در سه علامت منحصر اند اول
آنکه چون انکسار در عظم آید در شکل عضو نقصان پیدا میشود مثل اینکه طول آن کم گردد و اعوجاج دران پیدا میشود
لیکن در هر انکسار هم لازم نیست که فساد شکل پیدا شود زیرا که سبب فساد شکل حرکت کردن استخوان منکسر از جای خود
است و آنچه بسبب شدت وثوق خود با عضلات و اربطه ممکن نیست که از جای خود حرکت کند مثل عظام پهلو یا استخوان
زند اسفل پس در شکستن اینها فساد شکل هم یافته نمیشود لیکن هرگاه این علامت یافته شود وثوق بر وقوع
انکسار عظم کرده میشود دوم آنکه جاییکه استخوان شکسته شده آنجا حرکت غیر طبیعی در طول این استخوان وقت تحریک محسوس
میشود زیرا که هر دو سر عظم منکسر چون با خود ها ملاقی شده متحرک میشوند از حرکت اصطکاک آنها ادراک کرده میشود و گاه
در انکسار این حرکت غیر طبیعی هم محسوس نمیشود و آن وقتی ست که بمحل انکسار استخوان ریزه ریزه شده باشد و اینها
ریزه ها باهم شده چنان درهم پیچیده که از حرکت مانع شوند چنانکه در دیوار پخته از سر کردن ریزه های خشت در جوف

میان خشت‌ها چنان استحکام پیدا میگردد که بسبب آن خشت با حرکت نمیکند لیکن اگر این علامت یافته شود لیکن تنها
بر وجود انکسار عظم حاصل میشود سوم آنکه چون هر دو راس استخوان منکسر را باهم ساخته حرکت دهند آوازی اصطکاک
آنها می آید چنانکه از اصطکاک شئی صلب آواز پیدا میشود و این وقتی ست که هر دو راس آن برابر باشند اما اگر
بعد انکسار یک قطعه منکسر استخوان از جای خود بسبب کشیدن عضلات یا بباطن خود حرکت کرده جای دیگر رود و
بسبب آن تلاقی راسین ممکن نباشد آواز اصطکاک هم پیدا نخواهد شد لیکن اگر آواز اصطکاک مسموع شود
تقویت بر وجود انکسار میکند بالجمله چونکه درینجا سه علامات خاصه هم نوشته شده اگر گاهی اینها هم با وجود انکسار
عظم موجود نمی باشند لهذا هرگاه استخوان شکسته پیش طبیب حاضر شود و حال خود را نماید درین وقت طبیب را
باید که هرگاه دو علامت ازین علامات سه گانه موجود یابد حکم قطعی بر وجود انکسار نماید و بر یک علامت اعتماد کامل
نکند مثلاً هرگاه فساد شکل عضو را یابد لیکن مادام که با آن آواز اصطکاک یا حرکت غیر طبیعی را نه بیند حکم قطعی بر انکسار
نکند و بعد اجتماع علامتین بالیقین بداند که استخوان منکسر شده و بآن حکم نماید و هرگاه استخوان پهلو شکسته باشد
و از جدا شدن آن از محل خود اشتباه در انکسار واقع شود استیتهسکوپ را بر محل انکسار نهاده بشنود اگر آواز
اصطکاک سرهای استخوان منکسر استخوان پهلو آید بیقین به شکستن آن نماید و این آواز مثل آواز خاک کردن یا
خراشیدن شئی صلب میباشد و این آواز را بلغت انگریزی کریپیٹیشن میگویند و باید دانست که انجام انکسار
استخوان یکی آنست که چون استخوان شکسته شود از کلس که بمعنی سختی ست دران التیام میشود و آن ماده
فائبرن ست که بعد شکستن استخوان پیدا می شود و کیفیت تولد آن این ست که چون غشای آن که بالای
استخوان و اندرون آن که بالای مخ ست متورم میشود و هم لحم که گرد استخوان شکسته است متورم میگردد پس ازین
اورام که مواد میریزد از آن فائبرن اول بر دور راس های قطعات منکسره استخوان جمع میشود من بعد
در محل خالی که مابین راسهای منکسره میریزد و بسبب آن استخوان ملتحم میگردد و بعد التیام استخوان این
فائبرن سخت شده باقی میماند و بسبب همین سختی که دران پیدا میشود موسوم به کلس شده پس بعد چندی
این جسم سخت شده جذب میشود و استخوان بر حالت طبیعی خود می آید لیکن این انجام کسر وقتی میشود که هر دو راس
منکسر استخوان مقابل یکدیگر باشند اما هرگاه یک راس آن بسبب کشیدن عضلات یا وتر از جای خود حرکت کرده
قدری پیش رود و بسبب آن تقابل تنها باقی نماند بلکه یک قطعه آن در جانب طولی خود با قطعۂ ثانیه استخوان
در جانب طولی آن مماس و ملاقی شود درین وقت فائبرن بر هر دو راس منکسر استخوان ریخته بر هر دو قطعه آن چسپید
و همچنین در محل خالی از اتصال ریخته هر دو را باهم کرده یکذات و متصل میسازد و خود هم استخوان میگردد
پس همیشه این جا سختی و از زیاد مقدار باقی میماند و جذب نمیشود و گاهی این فائبرن سخت و استخوان نمیشود

بلکه بصورت تشنج یا قسمی از ریاح میگردد و این را بد انجامی این مرض باید دانست و آن اکثر وقت انکسار استخوان
که بالای مفصل کبیر است و همچنین در انکسار عظم مرفق و گاهی در انکسار عظم طویل الساق هرگاه او را با آرام ندارند پیدا میشود
زیرا که درین جوار منبع تحریک عضلات زیاده است و بسبب آن آرام حاصل نمیشود و همچنین در سن پیری هم از بن این
تشنج یا ریاح پیدا میشود و در ان سختی نمی آید زیرا که در پیری خون ضعیف میباشد که از ان فاسد قوی پیدا میشود و با نجام
گر این بد انجامی انکسار عظم که بسبب پیدا شدن گوشت ملتحم شود نا سزا است و از انجام جراحت لحم هرگاه بدون پیدا شدن
ریم خود ملتحم گردد و خشک شود و این انجام خاص [illegible] که انکسار محض و قسم اول انکسار است یافته میشود و اما گاهی
انکسار عظم با زخم و جراحت لحم حادث میشود درین وقت از انجام مذکور التیام نمیشود زیرا که آنچه فاسد در ان میرسد
در تولد ریم صرف میشود پس در اینجا در لحم ریم و در استخوان انگور پیدا شده التیام در عظم منکسر میشود و از کلس التیام
در ان نمی آید و این التیام که با تولد ریم و پیدا شدن انگور در استخوان میشود در مدت دراز انجام پذیرد و صحت حاصل
میشود و درین مدت گاه گاه امراض [illegible] مثل [illegible] باهم یافته میشود و این التیام استخوان منکسر که تولد ریم و انگور میشود
از التحام جراحت لحم که بپیدا شدن انگور و ریم میشود العلاج هرگاه انکسار استخوان سهل باشد یعنی تنها استخوان شکسته باشد دیگر
احتیاج بسوی علاج عام نیست بلکه همین قدر کافیست که اگر انکسار در استخوان دست آمده باشد چهار پنج روز مریض را بآرام بالای
پلنگ دارند تا که درین مدت آنچه اذیت بعضلات بدن وقت شکستن استخوان رسیده رفع گردد و بعد آن امر فرمایند که از
پلنگ برخاسته حرکت کند و اگر استخوان پای شکسته باشد درین وقت البته تا مدت زائد از ان مثل ده دوازده روز
مریض را بر پلنگ دارند تا اذیت عضلات هم رفته شود و قدری التیام و انضمام هم در استخوان منکسر آید بعد آن بندش
پا را درست کرده عصا را در بغل داده امر فرمایند که بر عصا زور ثقل بدن داده یا بر قسمی از مراکب سوار کرده حرکت کنانند
زیرا که ترک حرکت و آرام بالای پلنگ ماندن مضعف قوی است لهذا آنرا بلا ضرورت شدیده اختیار کردن نشاید و
بعد رفع ضرورت فوراً رجوع بتحریک عضلات بدن کنند و درین مدت که مریض را بر پلنگ میدارند امر فرمایند
که غذا از مقدار معتاد زمان صحت و حرکت قدری کم خورد تا بحالت سکون هم هضم شود و هم درین اثنا مسهل خفیف مثل
روغن بید انجیر بمقدار قلیل بنوشانند تا از کثرت اسهال مؤدی بضعف نشود و اگر حمی پیدا شده باشد سلفیت آف میگنشیا
نوشانند و هم وقت داشتن علیل بر پلنگ ضرورست که پلنگ مستحکم باشد تا شکسته نشود و هم بستر علیل صاف و
هموار خالی از ارتفاع و انخفاض باشد تا از اصطکاک و انفراز آن زخم ها پیدا نشوند خصوصاً در مشایخ احتیاط این
امر ضرورست و چون درین حالت مریض از تبرز فارغ شود در غسل و تصفیه مقعد آن مبالغه بلیغ سازند تا از اجتماع فضلات
براز بهیچ فساد و جراحت پیدا نشود و بالجمله بعد آرام رسانی مریض بسوی التیام و انضمام استخوان منکسر متوجه شوند تا بر حالت
صحت خود آید و برای این امر اول ضرورست که هر دو سر استخوان شکسته را کشیده مقابل یکدیگر سازند تا التیام بسهولت

شود و تدبیر کلیه از ان این مطلب حاصل میشود و بلغت انگریزی به ریدکشن بکسر رای مهمله و فتح دال مهمله و کاف ساکن و فتح شین معجمه و سکون واو و نون موسوم میشود و چون هر دو سر استخوان بمقابل یکدیگر آیند بعد آن تدبیری سازند که باز اینجا حرکت کرده هر دو قطعه استخوان از مقابله تر و نروند و کج نشوند و برای آن بندش مقید میشود که بسبب آن عضو بیک حال می ماند و در استعمال تدبیر ریدکشن هر قدر که ممکن بشود از وقت انکسار تعجیل اختیار کنند تا بعد انکسار نوبت به پیدا شدن ورم و تشنج در محل انکسار نرسد و چنانکه بعضی از قدما تدبیر ریدکشن را تا تاخیر میکردند بلکه تا هنگامی که در تاخیر آفات کثیره پیدا میشوند و بعد ریدکشن عضو ماوف را بر وضعی دارند که عضلات قابضه مسترخ مانند و برکشیدن استخوان قادر نشوند و الا از کشیدن آنها بعد تسویه باز استخوان کج میشود و ایضا بعد انکسار و بندش استعمال تکمید بارد مثل آب سرد یا برف بر محل انکسار جائز نبود زیرا که از ان ضعف پیدا میشود و قطعات استخوان منکسر بعد تسویه از چند چیز محفوظ از حرکت مانده بمقابل یکدیگر می مانند اول بندش عضو از پارچه که قوی و مستحکم بود و بقدر سه انگشت مضموم عریض باشد پس این پارچه را بنحوی بر عضو ماوف بپیچند که از غمز آن برابر بر عضو رسد و تشکل عضو را بر هیئت طبعی محفوظ دارد و بر جای خاص تنگ نباشد و الا مضر خواهد شد و روزانه دو سه بار نگرانی مریض خاص برای همین امر نموده باشند تا از غمز بر جای واحد نرسد لیکن در جائیکه انکسار عظم واقع شده بر آن زنهار بندش نکنند زیرا که غرض از بندش آنست که حفظ شکل و وضع کنند و عضلات را متغیر نسازند تا در ان از اجتماع خون ورم پیدا نشود و چونکه در محل انکسار درد و ورم موجود میباشد پس اگر اینجا هم بندند موجب پیدا شدن فساد عضو است لیکن عوض بندش اینجا پنبه محلوج در هر دو جانب عضو نهاده بالای آن اسپلنت بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر بای فارسی و لام و سکون نون و تای مثناة فوقانی هندی نهاده سرهای آن را در جای دیگر بندند و اسپلنت گاهی از تین که عنصر مشهور از قسم فلزات ست و گاهی از حدید و گاهی از خشب و گاهی از چرم و گاهی از گتاپرچا که آن هم مثل چرم غلیظ است و از شیر بگد بسیار میسازند ساخته میشود اما آنچه از تین یا آهن یا خشب ساخته میشود در انکسار استخوان پا اکثر مستعمل میشود و آنچه از چرم و گتاپرچا ساخته میشود در انکسار استخوان دست بکار می آید و از شرایط استعمال آن یکی آنست که اسپلنت را بر هر عضو که بندند باید که بشکل مذکور باشد تا بنحوی بر آن متشکل شود دوم آنکه اسپلنت بر عضو متصل نهاده بسته شود سوم آنکه وقت بندش زیر آن پنبه محلوج نهاده و بالای آن اسپلنت را نهاده ببندند و گاهی تنها از بندش کار بندش و کار اسپلنت میگیرند و این بندش را بلغت انگریزی استارچت بندیج میگویند و آن اینست که پارچه مستحکم را در نشاسته پخته آلوده می بندند تا بعد خشک شدن مثل اسپلنت شود و گاهی عوض نشاسته در آب مطبوخ غلیظ برنج و گاهی در سفیده بیضه و گاهی در صمغ محلول آب و گاهی در سریش محلول آب و گاهی

وریدا پشت اف پارس که آن سلفیت افلانم ست تر کرده و آلوده میشد قیلسان باید که بعد این بندش هم ببینند که اگر بسبب
خشناک شدن جای تنگ شده باشد پس آنجا بندش مذکور را از سر مقراض یا کارد قدری بریده تنگی را رفع سازند
و در فرکچر کمپونڈ یعنی انکسار استخوان که با جراحت لحم باشد چنان تدبیر سازند که زخم بزود بهم شده فرکچر سمپل گردد
یعنی انکسار محض باقی ماند و این مقصود از استعمال تدبیر لستر صاحب بهادر که در علاج دمل مذکور شده حاصل شود و که زخم زود
بدون افتادن ریم ملتحم و خشک گردد و انکسار باقی میماند لیکن درین صورت باید که وقت بندش جائیکه زخم است
آنرا کشاده دارند و بران بندش نه سازند یعنی بر تمام عضو بندش کنند و جائیکه زخم در لحم است آنجا بندش مذکور را مثل
دروازه مکان بکشایند و ایضاً در انکسار استخوان که با جراحت ظاهر لحم باشد خاصه گاه گاه کزاز و گاهی هذیان گاهی
اریسپلس یا هذیان و اریسپلس هر دو یافته میشوند و هذیان اکثر خاصه و کسانیکه مسکرات مثل افیون
یا شراب میخورند پیدا میشود پس اگر کدامی ازین امراض بعد انکسار پیدا شود درین وقت علاج امراض مذکوره بانچه مفصل
خود با نوشته شد نمایند و گاهی بعد انکسار حرکت اختلاجیه و تشنجیه در عضلات پیدا میشود و آن وقتی میشود که سرهای
منقطعه عظم از مقابله خود با زائل شده در عضلات رفته و از اصطکاک و خلیدن آنها در عضلات اذیت
پیدا شود و این اذیت خاصه در کسر استخوان فخذ زیاده پیدا میشود زیرا که عضلات آنجا کبیر اند و قطعات استخوان
فخذ بدشواری بمقابله می آیند و می مانند و چون این اذیت پیدا میگردد مریض بسیار بیتابی میشود پس هرگاه این
اذیت حادث شود افیون یا دیگر از مخدرات مناسبه بمقداری بنوشانند که حس بدن را کم کند و گاهی از شکستن استخوان
دمل در لحم پیدا میشود و اکثر وقت آن اینست که استخوان در تیور بیشکسته باشد یا صاحب انکسار استخوان از قبیل علیل
و ضعیف باشد و درین وقت آنچه برای دمل تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند خصوصاً استعمال تدبیر
لستر صاحب بهادر درین وقت ضرورست زیرا که گاهی دمل تا استخوان منکسر میرسد و درین وقت سمپل فرکچر کمپونڈ
فرکچر میگردد و آن خطرناک ست و گاهی در عضویکه استخوان شکسته است اودیما یعنی ورم مائی پیدا میشود و
سبب آن اکثر گاهی بندش سخت بود و گاهی از داشتن عضو در جانب اسفل بود چنانکه در پا اکثر از همین
میشود و گاهی از ورم حار که اندرون لحم پیدا شود اودیما حادث گردد و گاهی آبله هم پیدا میشود و این
وقتیکه از ریختن آب زیاده تمدد در جلد حادث شده باشد و اودیما هم زیاده بود حادث میشود و علاجش اینست که
اول تفحص سبب نمایند بعده اگر از بندش سخت باشد بندش را کشاده سهل سازند و درین سبب توجه بسیار باید کرد
والا از بندش سخت گینگرین یعنی سوخت عضو پیدا میشود و اگر از داشتن عضو در جهت اسفل بود آنرا بردارند و بسوی
اعلی بلند سازند و اگر از ورم حار بود آنچه در علاج آن قبل ازین نوشته شده بعمل آرند بعده برای ازاله اودیما سوزن
در جلد خلانیده آب از ان برآرند تا ورم مائی برطرف شود و از دفع شدن آن آبله هم زائل خواهد شد و گاهی

در انکسار عظم موت عضو هم پیدا میگردد و آن در فرکچر کمپوند زیاده میشود و هر گاه که کدام شریان عظیم و اعصاب که در عضو
مجروح منکسر آمده اند قطع شوند و گاهی در محض انکسار عظم که سمپل فرکچر است هم این حالت یافته میشود و درین وقت سبب
آن از امور ثلثه می باشد یعنی اول بندش سخت دوم آنکه از شکستن استخوان خلیه آن عضلات اندرونی که گرد
عظم منکسر اند مجروح شده خون را در آنجا زیاده می ریزانند و از ان تمدد اعضا کبیر میگردد و از عظم ازدیاد مقدار
انضغاط و تمدد اعضای مفرده که اجزای این عضو اند زیاده میشود و بسبب آن غذا درین اعضا نمیرسد
و از ان اعضای مذکوره مرده موت عضو پیدا میشود سوم آنکه از پیدا شدن ورم حار در غشای خانه دار که فلگمنی
همین است یعنی فلغمونی حادث میشود و گاهی اول بندش سهل میباشد لیکن چون در ان عضو ورم پیدا شود از آن
بندش مذکور سخت میگردد و اعضا را عصر میکند و از ان غذای اعضا با عضا نرسیده موت عضو پیدا میشود لهذا
کاملین از جراحان بندش بر عضو منکسر نمی بندند بلکه بر اسپلنت می بندند زیرا که از شرایط اسپلنت اینست که
پنبه محلوج زیر آن نهاده میشود و بسبب آن اثر انضغاط بندش سخت بعضو نمیرسد و بعضی جراحان بندش وقتی
میسازند که ورم عضو منکسر برطرف شده باشد لیکن اولی آنست که اگر انکسار در دست یا پا آمده باشد درین
وقت بندش بنحوی سازند که انگشتان از بندش خارج باشند تا اگر ورم پیدا گردد از ظاهر انگشتان معلوم
شود و علاجش اینست که اگر بسبب سختی بندش بود آنرا بکشایند و مسترخی سازند و دست را از روغن کافور
یا هر روغن که میسر شود چرب کرده بر این عضو بمالند و دلک کنند اما باین طور که در مالیدن عضو خون را از
عضو ماؤف بسوی قلب برند تا آنچه اجتماع خون در ان شده باشد متفرق گشته بسوی قلب رود نه آنکه
بسوی عضو ماؤف آید مثلاً اگر انکسار در استخوان ساق آمده باشد دست را در مالیدن از ساق بسوی ورک دهند
از جانب ورک بسوی ساق نه آرند و هر گاه بسبب ورم حار فلغمونی پیدا شده باشد آنچه علاجش در ذیل علاج
انفلمیشن نوشته شده بعمل آرند و هر گاه گنگرین یعنی موت عضو پیدا شود عضو میت فاسد را قطع کنند و ایضاً
در وقت انکسار عظم گاهی اجتماع خون در سینه و دماغ میشود و بعد مرگ وقت تشریح خون کثیر درین مواضع مجتمع یافته
میشود و چون این اجتماع خون پیدا میشود علامات ورم سینه مثل ضیق نفس و سعال و غیره و هم علامات ورم
دماغ مثل هذیان و درد سر شدید و غیره پیدا میشوند و آن اکثر در مشایخ میشود و سبب آن زیاده ساکن
ماندن بالای پلنگ میباشد و علاجش اینست که بندش موسوم به اسٹارچ بر عضو ماؤف نموده مریض را
در هوای صاف بگردانند فقط فصل چهارم در انکسار عظمهای خاص خاص و در ان چند بیان
بیان اول در کسر عظم الانف بدانکه استخوان بینی بسبب اینکه از جلد قریب است هم از وجه بسوی خارج زائد است
که از ان اثر صدمات بآن زیاده میرسد زیاده منقشر و منکسر میشود و ابتدا انکسار گاهی بر جای اتصال بطبقه

می ماند و گاهی بعد شکستن منضم شده فرو میرود و گاهی بعد انکسار از پیدا شدن ورم تحت جلد التفت فرو رفتن
آن محسوس نشود لیکن بعد زوال انتفاخ آن ظاهر میگردد و از فرو رفتن آن قبح منظر پیدا میشود لیکن برای
حیات نقصانی ازان نمیرسد و انکسار آن بچند صورت میشود یکی آنکه پره جانب راست شکسته شود دوم
آنکه پره جانب چپ منکسر گردد سوم آنکه استخوان هر دو پره مع عظم الحاجز بینهما منکسر شوند و بعد انکسار هم
گاهی اینها بجای خود مانند و گاهی بجانبی مائل شوند و علاجش آنست که بعد شکستن عظام مذکوره و
رفع شدن ورمی که بعد انکسار پیدا میشود در هر دو پره بینی آله موسوم به فارسپ یا پروب داخل کرده استخوانها
فرو رفته را بجایش دارند لیکن این عمل را در میان هشت یا ده روز از بعد انکسار بعمل آرند و زیاده ازان
تاخیر جائز ندارند والا از ریختن فایبرن هر جا که استخوان هست همانجا منجمد و متحجر خواهد شد

بیان دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی

بیان دوم
در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی بدانکه این عظام از رسیدن صدمه قوی منکسر میشوند
مثل ضرب پای اسپ یا ضربت عصای سخت یا صدمه ریل و بدون آن نمی شکنند و چونکه از صدمه قوی منکسر
میشوند لهذا زخم هم همراه آن بر جلد و لحم پیدا میشود و علاجش اینست که اگر استخوان رخسار ریزه ریزه شده باشد
آنرا برآرند والا تاذی عضلات زیاده پیدا خواهد شد و اگر دو سه قطعه شده باشد آنرا بجایش گذارند
که خود منجبر خواهد شد اما استخوان فک اعلی که در ان دندان مرکوز اند اگر منکسر شود پس اکثر ان دندان هم متحرک
میشوند لهذا در علاجش باید که اول دندانها را با تار طلائی ببندند بعده هر دو قطعه استخوان منکسره را از تار
بربندند و دهن را بند کنند تا فک اسفل برای استخوان فک اعلی مثل اسپلنت شود و ازان صحت گردد و غذا در آن
وقت مایع مثل شیر و شوربا تا حصول صحت نوشانند

بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل و سبب بی حسی

بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل و چونکه این استخوان
صلب مثل محراب است لهذا از صدمه بسیار قوی شکسته میشود و اگرچه ممکن است که در همه مقامات آن انکسار آید
لیکن در وسط مفصل و کناره آن در هر دو جانب منکسر میشود و گاهی در محل مفصل هم انکسار می آید و علامت
انکسارش اینست که در محل انکسار حرکت میکند و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و لا استوای در صف دندان مفقود
شده اختلاف در ارتفاع و انخفاض آن بحسب عادت پیدا میشود و خون همراه لعاب دهن جاری گردد و چون
لبها را برداشته ببینند در لثه زیر زخم دیده میشود پس هرگاه این علامات بعد رسیدن صدمه قوی یافته شوند حکم بانکسار
عظم فک اسفل توان کرد و گاهی همراه انکسار این استخوان بی حسی در شفه سفلی یافته میشود و سببش اینست که
ریشه عصب حس آرنده لب که همراه این استخوان در اصول دندان و شفه آمده است هرگاه همراه این عظم
شکسته میشود از شکستن آن آله حس بند میگردد لیکن بعد چند روز همراه اتصال استخوان این عصب
هم باهم شده حس می آرد و بی حسی دفع گردد لیکن لائق عجب اینست که همیشه این عصب همراه استخوان مذکور

شکسته میشود یا گاه گاه منقطع میگردد و حال آنکه همیشه با استخوان مذکور میباشد العلاج اول استخوان مذکور را بجای
آورده [illegible] بر بالای آن [illegible] نهاده ببندند و رباطی که از دان سه شق بالای آن میسازند
باید که چهار راس داشته باشند تا دو سر آنرا بالای راس و دو سر آنرا بالای گردن ببندند و غذای مریض اشیای
رقیقه مثل شیر و شوربا نوشانند و از حرکت کلامی هم باز دارند و این احتیاط تا چهار پنج هفته دارند تا اتصال باستخوان و عصب
حاصل شود بیان چهارم در انکسار استخوان موسوم به هی آئید بون و این استخوان بالای حنجره است که اصل
زبان از آن شروع میشود یعنی عضلات کبیره بیخ زبان بآن مربوط اند و این استخوان وقتی منکسر میشود که کسی بیخ
قدام گلو را گرفته بکمال قوت غمز کند تا استخوان مذکور شکسته شود و علامتش این است که در محل انکسار از در آمدن سر
استخوان مذکور بسبب ارتفاع محسوس میشود و درد در گلو زیاده میگردد که از آن کلام کردن و از درا در فهم دشوار میگردد
و لعاب از دهن جاری باشد و اکثر بسبب ورم که از شکستن استخوان در عضلات میگردد و پیش آن پیدا میشود و نفس سه هم
مستورم میگردد و از آن در تنفس هم دشواری پیدا میشود و علاجش آنست که یک انگشت در گلو اندازند و غمز کنند
و از یک دست از جانب خارج گلو غمز کرده استخوان منکسر را بجای اصلش آرند [illegible] غلیظ [illegible] حلقه درست ساخته
در گلو انداخته [illegible] تا سر مریض حرکت نکند و اشیای رقیقه مثل شیر و شوربای لحم نوشانند و از کلام کردن
هم منع کنند تا صحت شود بیان پنجم در شکستن استخوانهای پهلو و انکسار این عظام گاهی از رسیدن صدمه خارجی
پیدا میشود که بسبب آن سر استخوان منکسر در باطن فرو رفته غشای پهلو و ریه را زخمی میسازد و گاهی از رسیدن
اثر غمز [illegible] در مجامع کثیره که در طرق دشوار [illegible] بود [illegible] میرسد و درین وقت اگر غمز در جانب [illegible]
انکسار از آن در استخوانهای پهلوی بیماری آید لیکن چونکه ازین غمز استخوانهای جانب مقابل منکسر شده بسوی
ظاهر خارج میشوند لهذا از آن نقصان بغشای پهلو و ریه نمیرسد و گاهی در بعض زنان وقت ولادت از غمز کردن
عضلات هم استخوانهای پهلو شکسته میشوند لیکن در ضلع اولی و ثانی انکسار کمتر واقع میشود اما از ضلع
چهارم تا هشتم کسر زیاده واقع میشود لیکن اگر اضلاع از رسیدن صدمه خارجی منکسر شوند پس درین صورت
در جائیکه صدمه رسیده از همانجا منکسر میشوند اما اگر از رسیدن اثر غمز منکسر شوند پس از غمز جانب [illegible] استخوان
جانب یسار و بالعکس منکسر میشود لیکن درین صورت اکثر در ضلع جائیکه استدارت در آنجا زیاده است انکسار
می آید و علامت انکسار ضلع آنست که درد تا تنفس در محل انکسار پیدا میشود و هر قدر که تنفس [illegible] شود درد زیاده
میشود و در تنفس هم دشواری حادث گردد و حرکت انبساطی و انقباضی ریه که باعانت پهلو می شد بند گشته
از اعانت پرده شکم که ذافرغما است این حرکت صادر [illegible] میشود و چون انگشت بر محل انکسار ضلع
نهاده تفحص کنند استخوان منکسر بر محل انکسار متحرک معلوم میشود و هم [illegible] میگردد و چون گوش

برمحل انکسار نهاده بشنوند آواز اصطکاک استخوان شنیده میشود و هرگاه کناره های استخوان منکسر از مقابل خود باز ایل
شده زیر و بالا شده باشند از نهادن انگشت معلوم میشود که این ریزه و کناره استخوان منکسر است که بالا آمده و اگر
چهار و پنج ضلع برابر شکسته باشند بر محل انکسار گوی پیدا میشود و صاف ظاهر گردد که اینجا خالی شده و چون کناره ها
استخوان شکسته اندرون رفته و غشای پهلو فرو رفته زخم دران پیدا کرده باشند ازان ذات الجنب پیدا میشود
و اگر زخم در ریه پیدا کرده باشند ازان سرفه و نفث الدم حادث میشود و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده در غشای
پهلو که موسوم به پلورا است مجتمع میشود و ازان نیوماتورکس یعنی آمدن هوا در خریطه پلورا پیدا میگردد و گاهی
ازین زخم ریه هوا خارج شده در غشای خانه دار آمده در تمام بدن عام میشود و امفی زیما حادث گردد بالجمله
در علاجش دو امر مقصود اند یکی آنکه حرکت اضلاع را که وقت حرکت ریه میشود بند کنند زیرا که اینجا درد زیاده میباشد
و آن از حرکت زیاده میشود دوم از بند شدن حرکت اضلاع اصطکاک آنها هم بند میشود و از انهم درد کم میگردد
پس برای حصول این مطلب باید که پارچه استکن را که عرضا از یک فت تا یک و نیم فت باشد و در طول بقدر عرض
جسم علیل گرفته به پهلو بطوری پیچند که یک سر آن بعد احاطه تام بر سر دیگرش رسد و بالای آن از رباط مستحکم به بندند
دیگر آنکه تسکین درد و سرفه که دران زیاده میباشند نمایند و این مطلب از خورانیدن افیون و مرکبات آن
و از نوشانیدن مکسچر کمفر کمپوند حاصل میشود حسب ضرورت نوشانند من بعد اگر ذات الجنب یا
نفث الدم یا نیوماتورکس یا امفی زیما پیدا شده باشند درین وقت آنچه تدابیر در محل علاج این امراض در کتاب
امراض خاصه نوشته شده اند آنها را حسب ضرورت بعمل آرند **بیان ششم در انکسار غضاریف که میان**
استخوان سینه و اضلاع واقع اند و آنهم گاهی بسبب صدمه خارجی و گاهی از تاثیر عضل مثل اضلاع
منکسر میشوند لیکن فرق در علامت این است که در انکسار غضاریف آنچه آواز از اصطکاک قطعات منکسره عظام
بسبب صلابت آنها پیدا میشد اینجا نمیباشد اما در محل انکسار قطعات منکسره غضاریف هم حرکت میکنند و
اتصال غضاریف منکسره هم مثل اتصال عظام منکسره بذریعه پیدا شدن جسم موسوم به کلس که بیانش در
علاج عام انکسار کرده شده میشود بالجمله علاج انکسار غضاریف هم مثل علاج انکسار اضلاع کرده شود **بیان**
هفتم در انکسار استخوان صدر که در طول سینه میباشد و آنهم بسبب صدمه قوی ضرب یا سقوط
شکسته میشود و گاهی وقت ولادت از کشش عضلات که در باطن آن هستند هم شکسته میشود و چونکه غضاریف
بآن متصل اند که در آنها لینت و قوت لاستک زیاده است که بسبب آن وقت رسیدن صدمه پست و منخفض
و بعد زوال صادم باز مرتفع میگردد لهذا از صدمه ضعیف کم میشکند بلکه ازان منخفض شده فرو میرود
و باز مرتفع میگردد و چونکه استخوان سینه مرکب از شش عظام است که آنها در طول آن یافته میشوند لیکن

(بیان ششم) در انکسار غضاریف

(بیان هفتم) در انکسار استخوان صدر

مفاصل آنها چندان موثق اندکه بدون سن طفولیت و جوانی در یک منفصل نمیشوند لهذا وقت انکسار بر محل مفصل در عرض منکسر میشود و علامت انکسار آن اینست که در سینه آثار فرورفتگی پیدا میشوند و بسبب حرکت دادن آن در تنفس هم دشواری ظاهر میگردد و علاجش مثل علاج انکسار اضلاع است لیکن اگر این استخوان فرورفته باشد اراده تسویه آن نکنند زیرا که زیر آن حجاب شریان عظیم و سوم باب ... هم عروق کبار که از جانب یمین و یسار آمده اند میباشند بیان ششم در انکسار استخوان ترقوه این استخوان به نسبت عظام دیگر بدن زیاده منکسر میشود بچند سبب اول آنکه از جلد قریب است و از ان ادنی صدمه هم بران مؤثر میشود دوم آنکه از کتف متعلق است و از ان صدمه که باین استخوان میرسد سوم آنکه بسبب کتف از دست هم متصل است لهذا آنچه صدمه که بر دست میرسد آنهم باین استخوان منتهی میگردد و چونکه درین استخوان دو محراب مثل دو قوس دائره که آنها را بنحوی در طول متصل کرده باشند که جانب مقعر و محدب هر یک در طول مختلف باشند میباشند و بصورت حرف سین که در خط انگلیش نوشته میشود هست لهذا این استخوان بسبب شکل از قبول کردن آفات بعید و بسیار محکم و قوی است و اگر برین شکل نبودی زیاده تر منکسر میشدی اما هرگاه از صدمه مقابل منکسر میشود انکسار در عرض آن می آید و هرگاه از صدمه جانب کتف منکسر گردد مورب شکسته میشود و علامت انکسارش آنست که در هر جانب که شکند دست آن جانب بیکار میگردد و شانه و کتف مسترخی گردند و گردن بسوی آنجانب مائل میشود و بسبب آن جمله عضلات عنق آنجانب مسترخی میشوند و دست مسترخی شده بر بغل می افتد و پیچیده و درین وقت چون استخوان مذکور را می بینند قطعه شکسته آن مرتفع شده از جلد قریب میگردد و گاهی از ان بیرون هم می آید العلاج بدانکه چون این استخوان قریب بمفصل کتف شکسته میشود درین وقت هر دو قطعه آن مقابل یکدیگر می مانند اما هرگاه در وسط آن انکسار آید درین وقت یک قطعه آن مرتفع شده بسوی جلد می آید پس در صورت اولی رباطه را بنحوی بندند که سر آنرا از جانب بغل علیل بر آورده بالای گردن برند و از ان در بغل جانب مقابل داخل کرده از ان بر آورده باز در بغل جانب علیل هر دو سر آنرا به بندند تا کتفین قدری بلند شده بر جای خود مانند و بسوی اسفل مائل نشوند و بسبب آن مقابله قطعات بینهما باقی ماند و یک رباط در گلو انداخته حلقه ساخته در ان دست علیل را بدارند بنحویکه عضد و مرفق قدری مائل بسوی خلف باشند تا از جذب کردن عضلات کتف از جای خود مائل نشوند و در صورت ثانیه که این استخوان در وسط خود بشکند و از ان سه نقص پیدا میشوند یکی آنکه از کشیدن کتف قطعه منکسر که از ان متصل است مائل بسوی اسفل میشود دوم آنکه از کشیدن عضلات عنق قطعه منکسر ثانی که متصل با نهاست بسوی فوق مائل میشود و از ان تقابل بینهما زائل میگردد سوم آنکه از کشیدن عضلات دست علیل بجانب انسی میلان میکند و بسبب آن قطعه منکسر که متصل از ان ست باز دو ال تقابل بیش هم ـــــ میشود و از ان طول استخوان کم میگردد

لهذا برای ازالهٔ هر علت تدبیر خاص نماید پس برای رفع نقص میلان بسوی اسفل از فاده بند رکیب بصورت کلوله کلان
که بر آن رباط طویل باشد یا کره خشبی را در پارچه پیچیده زیر بغل نهاده سرهای رباط آنرا در گردن بندند تا دست بجهت
اسفل نیاید و برای منع کردن میلان کتف بجانب انسی صدر عضد دست را بر پهلو نهاده بوضعی که قدری مائل بخلف
باشد از رباط در عرض بدن بر بندند تا از جای خود حرکت نکند و حلقهٔ طویل عریض از گلو انداخته بر آن دست را از
مرفق بدارند تا از ثقل دست کتف بسوی اسفل نیاید و حکیم بقراط در شکستن این استخوان مریض را بالای سر پشت
هیئت استلقا بدون داشتن سر بر وساده چند هفته میداشتند و از حرکت کردن مطلقا منع می فرمودند و این
تدبیر اگرچه صحیح است لیکن از ان بعد صحت که امر صحیح منظر باقی نمی اند بیان نهم در انکسار استخوان کتف
که بالای پشت است و سر آن با مفصل کتف و ترقوه متصل و دو حد است اکثر سر این استخوان که قریب مفصل حقه از
از صدمه سقوط مثل اینکه کسی از اسپ بیافتد یا از صدمه ضرب قوی شکسته میشود و علامتش این است
که بعد انکسار این استخوان دست مسترخی شده بزیری افتد و بر محل کتف ... پیدا میشود و چون دست را بلند کرده
استخوان را بمحل انکسار نهاده احساس کنند معلوم میشود که یک قطعه آن متصل باستخوان شانه و ترقوه است از آمدن
دست بسوی اسفل منخفض شده و قطعه ثانیه بجای خود مدرک میشود لیکن هرگاه دست را بر داشته بلند سازند
تا قطعات شکسته مقابل و ملاقی یکدیگر شوند شکل صحیح میشود و آواز اصطکاک جسم صلب بسمع میرسد و علاج
همان است که در علاج انکسار عظم ترقوه نوشته شده و گاهی این استخوان بسبب رسیدن صدمه در وسط
خود می شکند و درین وقت علاجش این است که دست را بر داشته در حلقه که در گلو انداخته باشند بدارند لیکن
درین صورت فی الواقع در آن اتصال حقیقی کم میشود و چونکه بر این استخوان عضلات کثیره آمده اند که آنرا گاهی از حرکت
باز نمی دارند لهذا بعد صحت همیشه در شکل آن قدری اعوجاج باقی میماند بیان دهم در انکسار عظم عضد که
آنرا بلغت لاطینی هومرس میگویند و این استخوان یک زائده کبیره مدوره ابتدای آنست که آن در استخوان مفصل
کتف میماند و آن سر این استخوان است که با آن عنق آن متصل میباشد و در جانب آخر آن چهار زائده اند بصورت های
مختلفه که آن با مفصل مرفق است و در میان جانب ابتدا و جهت آخر آن جسم آن در طول میباشد پس انکسار گاهی
بمحل عنق آن که متصل است با راس آن و گاهی قریب مفصل مرفق و گاهی در جسم آن که متوسط بین الجهتین است
هر جا که در مسافت طولی آن آید واقع میشود اما هرگاه این استخوان قریب عنق خود منکسر گردد درین وقت دست از این
می افتد و از کشیدن عضلات سینه سر این استخوان که در مفصل کتف است بجانب صدر مائل میشود و استخوان کهنه
که در عضد است از کشیدن عضلات قدری بسوی فوق بالا میرود و از آن طول این استخوان منکسر از استخوان
دست مقابل صحیح کم میشود و چون هر دو قطعه منکسر را باهم سازند بمحل انکسار حرکت بر خلاف جسم

طبیعی یافته میشود و آواز اصطکاک جسم صلب مسموع گردد و علاجش آنست که در بغل رفاده بطور گلوله نهند تا قطعهٔ استخوان که حرکت کرده بالا رفته بود بر جای خود ماند من بعد عضد را بر پهلو نهاده از رباط در عرض آن ببندند و حلقه در گلو انداخته دست را از محل مشط دست بر آن نهند از محل مرفق در حلقه ندارند تا از ثقل دست عضد بالا نرود و بر محل خود ماند و هرگاه این استخوان در جسم خود که متوسط بین الجنبین است در جای بشکند علامتش این است که بر محل انکسار حرکت استخوان محسوس میشود و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و قدری طول استخوان منکسر هم کم میشود و علاجش آنست که بعد مقابل کردن قطعهای منکسر تا از دقیق که آن پوست لادنا ست یا پنبهٔ محلوج بر آن نهاده اسپلنت بر هر دو طرف انسی و وحشی گذاشته از رباط عریض بنحوی ببندند که مرفق هم اندرون بندش آید تا از کشیدن عضلات دست قطعهٔ منکسر زیرین از قطعهٔ بالا جدا نگردد و هرگاه قریب مفصل مرفق بشکند در آنهم اسپلنت را بر جانب وحشی و انسی گذارند و تا جائیکه آخر این استخوان است رسانند تا از محل انکسار تا آخر استخوان مشتمل باشد و اگر اسپلنت را که در جانب انسی است بصورت کاف در از خط عرض درست ساخته بر محل انکسار رسانند تا بر محل کسر و هم تا زند دست رسد بهتر خواهد بود

بیان انکسار دست هم در انکسار استخوانهای ساعد و آن مرکب است از دو استخوان که در طول متصل اند و در وسط آن فرجه است یکی را زند اعلی و دیگری را زند اسفل گویند و زند اسفل کبیر است آن که در لغت گرایج و سوم به اولنا است در مفصل مرفق دست میماند و اکثر وقت سقوط هرگاه بر مرفق بالای زمین افتد این زائده منکسر میشود و بعد انکسار عضلات عضد که متصل بآن هستند این قطعهٔ منکسر را بسوی بالا می کشند پس از کشیدن آنها این قطعه از زند اسفل جدا و بعید میگردد و از آن در آنجا گوی پیدا میشود و بسط دست ممکن نباشد و علاجش آنست که اوّل ساعد و عضد را چنانکه در حالت از خود منبسط میشود راست کنند و باید دانست که در حالت صحت از ثقل دست تمام دست مثل الف راست نمیشود بلکه قدری در آن انحنا بر محل مرفق باقی می ماند پس وقت راست کردن دست بعد انکسار رعایت این ضرور ملحوظ باشد که موافق وضع طبیعی قدری انحنا باقی داشته دست را دراز و برابر سازند من بعد یک اسپلنت بر عضد و یک اسپلنت بر ساعد بعد گذاشتن پنبهٔ محلوج یا سن بالای جلد نهند بطوری که هر دو اسپلنت ملاقی نشوند و هر یک از آنها موافق انحنای عضد و ساعد قدری کج باشد من بعد بالای هر دو اسپلنت مذکورین اسپلنت ثالث که از ٹین ساخته باشند و در آن کیلهای آهنی در هر دو طرف باشند نهاده اوّل کیلهای آهنی را در هر دو اسپلنت مذکورین خلانیده بعده این اسپلنت ثالث را بر آنها استوار بربندند تا حسب فلا وضع هر دو اسپلنت مذکورین باشد بعده دست را در حلقه که در گلو انداخته

بگذارند تا بآرام ماند و گاهی انکسار در جرم سافتین یعنی اعلی و اسفل که درمیان زند اند مفاصل خود با است می آید عامه ازینکه
در وسط حقیقی آنها آید یا در مواضع دیگر و علامت انکسار هر دو زند آنست که طول ساعد کم میشود و در شکل آن کجی پیدا میگردد
و از تحریک این استخوان آواز اصطکاک جسم صلب می آید و معرفت انکسار آن بسیار سهل ست و علاجش آنست که اول
ساعد را از جانب رسغ و مرفق هر دو کشند تا سرهای استخوان منکسر بجای خود مقابل یکدیگر آیند من بعد اسپلنت عریض
بعد گذاشتن پنبه محلوج بر جانب هر دو طرف انسی و وحشی دست نهاده ببندند لیکن اگر انکسار در وسط حقیقی زندین
آمده باشد که آنجا بینهما محل خالی ست پس چونکه التیام عظام بسبب تخفیف کلس میشود و آن اگر درین موضع خالی
بینهما ریخته منجمد شود تحریک عضلات بعد صحت دشوار خواهد شد لهذا اینجا باید که اول یک رفاده در جانب وحشی و یک
رفاده در جانب انسی دست متصل بجلد نهاده بران پنبه محلوج گذاشته بعده اسپلنت بران نهاده ببندند تا
از انجماد آن کلس در محل خالی که درمیان هر دو استخوان مذکورین ست برهند من بعد دست را در حلقه کرده گلو
آویخته باشند بیاید اند تا بآرام ماند و گاهی از زندین اعلی و اسفل یکی میشکند و درین وقت تشخیص آن دشوار میگردد
چه درین انکسار نه طول ساعد کم میشود و نه در شکل آن کجی می آید و چونکه ورم بزودی پیدا میشود از انهم ادراک
انکسار دشوار میگردد پس درین وقت باید که ساعد را از دستی بطرف مرفق بگیرند و از دست دیگر رسغ را گرفته حرکت
تقلیبی دهند پس بیمار حس کند که ازین تحریک در استخوان منکسر حرکت بمحل انکسار و هم آواز اصطکاک استخوان دران
پیدا میشود و چونکه در هندوستان اکثر مردمان وقت غیظ و غضب از چوب یکی بر دیگری ضرب میکنند و میزنند
لهذا اکثر زند اسفل دست چپ شکسته میشود زیرا که وقت ضرب این دست خاصة برای حفاظت دماغ و
وجه بالا می رود پس استخوانش زیاده می شکند و گاهی زند اعلی قریب مفصل که بأعظم رسغ ابهام متصل ست در
صدمه سقوط که دفعةً کسی بر روی دست بیفتد منکسر میشود و این انکسار اکثر مورّب واقع میشود و علامتش
اینست که چون دران قطعه استخوان منکسر که از مفصل خود متصل ست در جانب وحشی دست میرود و بقیه زند اعلی
در جانب انسی دست می آید پس درمیان این هر دو گوی پیدا میشود و چنان معلوم میگردد که گویا انخلاع مفصل شده
هم دست از خود در جانب یمین و یسار منقلب نمی شود بلکه اگر ضرورت تقلیب افتد باعانت و قوت عضلات عضد
حرکت میکند و گاهی این استخوان از رسیدن صدمه منکسر میشود و درین وقت انکسار در عرض آن می آید و چنین
در عرض منکسر گردد تغیر در شکل آن کمتر پیدا میشود لیکن دست از شکستن این استخوان بیکار میگردد و بنا بر تحول
مثل دست بند و منقبض میشود خصوصاً انگشت ابهام که آن از همه زیاده بیکار و مسترخی گردد و علاجش
آنست که اول ساعد را از هر دو طرف آن کشیده اطراف قطعات منکسره مقابل یکدیگر آرند بعده دست را
کشاده انامل آن را بسوی تحت مائل سازند تا دست و ساعد بصورت طپانچه گردند یعنی ساعد مثل تفنگ و پنجه

و دست را نائل کشاده که انامل آن بسوی تحت مائل باشند مثل دسته طپانچه که آنرا در دست میدارند که دو فائده
این وضع و هیئت دست آنست که برین هیئت قطعات منکسر استخوان بمقابل یکدیگر بجای خود خواهند ماند من بعد
اسپلنٹ را هم بصورت طپانچه ساخته بعد گذاشتن پنبه محلوج بر جا یا صدمه بهر دو جانب ساعد نهاده به بندند
و سر [illegible] آن بر دست و انامل باشند تا بسبب آن همیشه انامل سرنگون و معوج باشند لیکن ابهام را از
بندش بیرون سازند بعد آن دست مشد و در حلقه که در گلو آویخته باشند بدارند تا بار را هم باندیان
دوازدهم در انکسار استخوانهای مشط و اصابع دست بدانکه گاهی این استخوانها هم بسبب
رسیدن صدمه شدید یا ضرب منکسر میشوند و علاج آنست که استخوان شکسته را اول کشیده بجایش آرند من بعد
انگشت شکسته را با انگشت صحیح که با آن متصل است بهم بند بود ضم کرده در جانب داخلی دست اسپلنٹ یعنی جبیره
را به نهادن پنبه محلوج بران گذاشته به بندند بیان سیزدهم در انکسار استخوان عانه و آن مرکب است
از هفت استخوان دو از آن بجانب قدام عانه که غلفت آنها مثلا [illegible] زیر آن مجری البول است میباشند و دو از آن
استخوان و یکی اند که در جهت یمین و یسار بدن بالای فخذ میباشند و یکی از آن عظم عجز است که مرکب از عظام
شده است و پیش آن رودهای مستقیم میماند و از آن استخوان تهیگاه اند که در سرین میباشند و از ترکیب
آنها صورت مدور پیدا میشود لهذا این مجموعه را بلغت انگریزی پلوس یعنی طلمی (?) میگویند و استخوان عانه گاهی بسبب
صدمه بسیار قوی منکسر میشود مثل کسی که از دور بیفتد یا گردون بران بگذرد و ایضا باید دانست که
در انکسار این استخوان زیاده خوف نیست لیکن آنچه صدمه قوی که بسبب آن استخوان مذکور شکسته میشود
از آن از انخراق اعضای لینه که در عانه یافته میشوند مثل مثانه و مجری بول و معای مستقیم و غیره از آن خوف
هلاکت زیاده پیدا میشود و ممکن است که انکسار در جمیع اجزای آن واقع شود لیکن اکثر از صدمه جائیکه
[illegible] در استخوان عانه است و بهم [illegible] استخوان تهیگاه زیاده میرسد و از آن درین مواضع انکسار [illegible]
و از علامات اول رسیدن صدمه بسیار قوی است دوم درد در محل انکسار وقت سرفه یا نزدیک حرکت
کردن میشود سوم آنکه مریض قادر بر قیام نباشد و اگر بایستد چنان معلوم میشود که عانه شق میگردد چهارم
آنکه اگر بر محل مجروح شکسته گرده دو استخوان [illegible] را در دست گرفته حرکت دهند اینجا آواز اصطکاک شنیده
میشود و اگر در جای دیگر درین استخوان کسر واقع شود آواز اصطکاک بدشواری مسموع میشود لیکن علامات
دیگر مذکور شده موجود میباشند و ایضا چون با انکسار استخوان مثانه هم آفت رسد درین وقت گاهی
سلس البول و گاهی حبس البول پیدا میشود و گاهی بول الدم هم ظاهر میشود و چون مجری البول که زیر آن مجری البول
[illegible] انکسار واقع شود درین وقت از رسیدن این صدمه گاهی عظام یا از غلطیدن قطعه منکسر این استخوان

مجری بول زخمی ومنخرق میشود وازانخراق آن بول قطره قطره همراه خون خارج میگردد و بنابراین ضرورست که وقت
تحریک استخوان ورکین برای شنیدن آواز اصطکاک قطعات منکسره احتیاط درین امر زیاده نمایند تا از تحریک
قوی کدام قطعه منکسره این استخوان در مجری بول خلیده زخم دران پیدا نکنند اعلاج اول از همه حال مثانه و
مجری بول دریافت کنند که سالم اند یا کدام آفت ونقصان باینها هم رسیده وآن واضح میشود از آمدن بول
بمجری طبعی واگر بول نیاید قاثاطیر که از چرم صمغی ساخته شود و لین [illegible] باشد در مجری بول داخل کرده امتحان
کنند پس اگر بسهولت وسلامت در مجری بول داخل شود [illegible] کرده شود که مجری بول سالمست واگر بدشواری در
یا مطلقا داخل نشود وسر قاثاطیر همراه خون آلوده برآید یا [illegible] و بول [illegible] باشد یا قطره قطره آید [illegible]
میشود که مجری بول زخم حادث شده است [illegible] مجری بول [illegible] بول [illegible]
بول از مثانه جاری گردد تا خارج نشود بلکه در مجری [illegible] بول [illegible] از راه زخم خارج شده در لحم
ریزد وازان ورم حار پیدا شود واین خطرناک ومهلک است وتدبیر جراحت مجری بول درین وقت اینست که اگر
داخل کردن قاثاطیر لین ممکن باشد داخل کرده تا مثانه رسانیده آنرا تا حصول صحت اندرون مثانه بحالت
دارند یا قضیب بسته دهند تا بول بذریعه مجری قاثاطیر از مثانه خارج شود وازراه زخم در لحم نریزد واگر داخل
کردن قاثاطیر لین در مثانه ممکن نباشد بسبب اینکه سر قاثاطیر وقت داخل کردن در مثانه اندرون زخم مجری
بول رود وازان در مثانه نرود درین وقت قاثاطیر صلب که از نقره یا از آهن ساخته بود در مجری بول داخل کرده
از خارج درمیان خصیه ومقعد سر آنرا از انگشت تفحص نمایند جائیکه سر قاثاطیر یافته شود آنجا درمیان خصیه
ومقعد جائیکه برای اخراج حصاة مثانه شق میکنند همچنین درانجا زخم کرده راه جدید برای اخراج
بول پیدا کنند واین راه را تا حصول صحت زخم مجری بول کشاده دارند باین نحو که قاثاطیر لین را زین راه جدید داخل کرده
تا مثانه رسانیده تا حصول صحت مجری بول دران دارند تا بول در لحم نریزد واگر ازین تدبیر هم بسبب آنکه زخم مجری
بول از مثانه خارج نشود ودران مجتمع باشد وازان مریض متاذی بود درین وقت شروکار که آله مشهور مجوف
است از جانب مجرای مستقیم در مثانه رسانیده شروکار مذکور را اینجا بسته دهند تا بول ازین راه جاری ماند
دوم آنکه بیمار بر بستری که هموار وبرابر وقدری سخت باشد مستلقیا دارند وربط عریض از پارچه فلالین وست
ساخته بالای ورک ومثانه حمایل در عرض بدن نهاده بربندند تا استخوان عانه حرکت نکند بیان چهارم
در شکستن حق الورک بدانکه حق الورک وآن مجوف ومدور مثل پیاله بود ومرکب باشد از سه استخوان
اول استخوان ورک دوم استخوان تهیگاه سوم استخوان عانه ودر جوف آن سر استخوان فخذ می ماند وبالای
این مفصل حریطه غشائی رباطی هموار ذمی ماند که دران سر استخوان فخذ همیشه حرکت دوری میکند وچون کناره

پیاله مذکوره که امر صدمهٔ خارجی که بخط مستقیم بر این استخوان رسد شکسته میشود همراه آن این خریطهٔ غشای رباط
که بالای مفصل است هم گسسته میگردد پس بسبب عدم حافظ و مانع سر استخوان فخذ از جوف استخوان ورک
برآمده بسبب کشیدن عضلات سرین در لحم بسوی بالا حرکت کرده از جای خود میرود پس درین انکسار
کسر و خلع مفصل هر دو مجتمع میباشند لیکن این کسر کمتر دیده میشود و علامت آن اینست که پای بیمار قصیر میگردد
و سر استخوان فخذ در سرین دیده میشود و چون فخذ را بسوی پائین کشند سر آن بزودی و بسهولت بجای خود
درین مفصل می آید زیرا که در کسر و شکستن حق الورک مدخل سر استخوان فخذ وسیع میگردد ازین جهت وقت کشیدن
فخذ سر آن که زائده بزرگ است بسهولت دران داخل میشود و چون بعد کشیدن باز فخذ را نگذارند سر مذکور
بزودی از جای خود زائل شده باز بسوی بالا میرود بخلاف انخلاع آن که بلا کسر واقع شود چه دران بسبب
اینکه تقعیر مفصل بمقدار طبیعی خود ضیق میماند ازالهٔ دخول سر استخوان دران بسهولت ممکن نشود و ایضاً
چون بعد کشیدن فخذ و آمدن سر استخوان بجای خود حرکت دهند آواز اصطکاک و خراش غلیظ اینجا مسموع
میگردد پس هرگاه این علامات یافته شوند علم شکستن حق الورک حاصل میشود زیرا که آواز انکسار استخوان هم
شنیده شد و انخلاع مفصل هم دیده شد و علاجش آنست که بعد آوردن سر استخوان فخذ بجایش جبیرهٔ طویل
که از قدم تا ابط باشد بگیرند و بعد نهادن رفادهٔ مستطیل که از پنبه ساخته باشند بر ورک جبیرهٔ مذکور را بر آن
گذاشته از رباط طویل فخذ را با جبیره ببندند و بالای آن در عرض جسد رباط عریض دیگر پیچیده مثل کمر ببندند
تا بسبب آن استخوان فخذ حرکت کرده از جای خود نرود بیان پانزدهم در کسر استخوان عصعص که آن
زیر استخوان عجز و قریب مقعد است و شکستن مردم بر آن پیدا شود و آن اکثر از رسیدن صدمهٔ سقوط و گاهی از رسیدن
صدمهٔ ضرب قوی منکسر میشود و علامتش آنست که از انکسار آن درد عظیم پیدا میشود و مشی دشوار بلکه ناممکن
میگردد و وقت نشستن اذیت زیاده پیدا میشود زیرا که درین وقت ثقل بدن بر آن می افتد و براز بدشواری
می آید و چون امتحان این استخوان کرده میشود دران حرکت خلاف امر طبعی آن و هم آواز شکسته محسوس میشود
و علاجش آنست که اگر بعد انکسار بسوی داخل فرو رفته باشد انگشت را در معای مستقیم انداخته استخوان
مذکور را بجایش آرند و بعد آن مریض را از قیام و قعود منع سازند و بالای پلنگ بآرام تمام دارند تا وقتیکه
استخوان مذکور منجبر و متصل شود و بعد حصول صحت هم چند روز وسادهٔ لین زیر مقام مهیگاه نهاده مریض را
نشانند و ایضاً باید دانست که بسیار مرض بصورت [illegible] میشود که دران عوارض و علامات مثل علامات انکسار
استخوان عصعص یافته میشوند و هر چند که اکثر اسباب رسیدن صدمه سقوط [illegible] پیدا میشود لیکن دران انکسار [illegible]
بلکه بسبب رسیدن صدمه اربطه و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متورم میشوند و ازالهٔ علامات مذکوره

بیان پانزدهم در کسر استخوان عصعص

یافته نمیشود و فارق بینها اینست که حرکت در استخوان و آواز خشخشه در آن نمی آید بخلاف انکسار استخوان که در آن هر دو
این دو علامت هم ضرور نیست و باید دانست که استخوان مخصوص در مردان قدری کج و معوج ست و در زنان
راست ست بنابر سهولت ولادت طفل تا وقت خروج مولود از شکم مانع نشود و بسبب این استقامت در لغت
انگریزی نام این استخوان آس کاک سکس نهاده شده یعنی استخوان مشابه منقار طائر که آنرا بلغت انگریزی کاک گویند
و آس یعنی استخوان ست و کاک سکس در لغت لاطن نام طائر یست که آنرا بلغت انگریزی کاکوش گویند و شاید
که بلغت هندی این حیوان را کوئل میگویند بالجمله بسبب استقامت این استخوان در زنان اثر صدمه قلیل هم بر این
زیاده میرسد و از آن اربطه و اغشیه و عضلات که برین استخوان هستند متاذی و متورم میشوند و این مرض را
کاکسی ڈینیا میگویند یعنی درد استخوان کاک سکس و علامات آن همان هستند که در انکسار استخوان عجز
نوشته شد سوای دو علامت که ان تحرک استخوان بر محل انکسار و شنیدن آواز خشخشه است و علاج این مرض
درین مرض یافته نمیشود بعدم انکسار فیه و علاجش آنست که کارد مخصوص بکار این مرض را گرفته اول
از جانب یمین در جلد خلانیده تا استخوان معلوم رسانیده آنچه اربطه و اغشیه و عضلات که بآن متصل درین
جانب اند آنها را از راست کشیدن کارد معلوم بر استخوان مذکور زیر جلد قطع کرده دهند من بعد در
جانب یسار استخوان مذکور کارد را از زیر جلد تا استخوان مخصوص رسانیده اربطه و اغشیه و عضلات را که درین
جهت بر آن هستند قطع کرده دهند من بعد بر کناره اخیر استخوان مذکور هم کارد مذکور را از زیر جلد رسانیده
آنچه اینجا اربطه و اغشیه و عضلات بر آن هستند آنها را هم قطع کرده دهند تا استخوان مذکور از جمله علائق خود
که متورم و متاذی میشوند از آنها خالی و جدا گردد و بسبب آن اذیت برطرف گردد و مجوز این تدبیر گفته که ازین
علاج فوراً در درد کل صحت حاصل میشود فقط تا که بیان شانزدهم در انکسار عظم فخذ بدانکه سر استخوان
فخذ که زائده کبیره است و در ان صورت راس و عنق هر دو هست و راس آن در حق الورک و عنق آن در خریطه
رباطی همیشه میماند اما جائیکه اصل عنق مذکور با عظم فخذ متصل ست آنجا از خریطه رباطی خارج میباشد پس
انکسار که در عنق آن می آید گاهی اندرون خریطه و گاهی بیرون خریطه بر محل اتصال عنق با عظم مذکور می آید اما اگر
در عنق آن که اندرون خریطه است انکسار واقع شود پس این انکسار اکثر از بعد پنجاه سال از گذشتن عمر می آید
زیرا که از روی تجربه ثابت شده که این استخوان بعد پنجاه سال خشک و ضعیف و نازک میگردد و بسبب اینکه
در فضا ایش خون کم میرسد و آن باعث خشکی و هزال و ضعف آن میشود پس درین وقت بادنی سبب مثل
اینکه در راه رفتن پا منقلب گردد یا در خلاب لغزیده در از گردد یا در قالین و غیره اقسام فرش پا و پیچد یا
پیش پا بار خورد یا پای انسان در گوی افتد یا در رفتار خود بسجود افتد بالجمله از همچو اسباب سهله این استخوان

شکسته میشود و زنان را این مرض بنسبت مردان زیاده میشود و علامت انکسار این است که اول بر سر
فخذ قدری لحم آنجا منغمز دیده میشود و ورم در اینجا نمیباشد و اگر باشد بسیار قلیل بود زیرا که خون اینجا کثیر نیست تا ورم
زیاده پیدا شود و بدون تحریک یا تحرک درد هم قلیل میباشد و استخوان فخذ چنانکه قریب جلد در حال صحت
محسوس میشود بعد انکسار چنان قریب محسوس نگردد و چون پاها کشند سر این استخوان قریب استخوان کون
دیده میشود و چون فخذ را گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع گردد و وقت تحریک درد زیاده میشود
و پای علیل از خود حرکت نمیکند و چون مریض بایستد پای علیل مائل بجانب وحشی و پاشنای علیل بر ساق
پای صحیح نهاده ماند و در محل مفصل سر ران قدری انخفاض معلوم گردد و در پیمایش قصر پا ثابت میشود و چون مریض بر بستر
دراز گردد پای علیل بجانب وحشی بدن مائل دارد العلاج چونکه این مرض در عالم پیری میشود و درین
وقت از زیاده داشتن مریض بالای پلنگ سقوط اشتها و اجتماع خون در ریه و زخمها بالای عجز و سرین
پیدا شده مریض هلاک میگردد ولهذا باید که اینجا فقط دو سه هفته مریض را بر پلنگ دارند و چون اذیت کم
شود بر پای مریض جبیره از گتاپرکا یا از چرم ساخته نهاده بربندند تا بسبب آن در استخوان فخذ حرکت
پیدا نشود یا کم شود بعده دو عصا در بغل علیل گذاشته آنرا امر فرمایند که حرکت کند و هفت هشت ماه بهمین هیئت
حرکت کرده باشند و هرگاه او را یقین حاصل شود که اکنون پای مختل بر داشتن ثقل بدن خواهد شد عصاهای
مذکوره را دور کرده بر چوب دستی اعتماد کرده حرکت کردن اختیار کند الا این لنگ گاهی زائل نمیشود و چون
انکسار بر اصل عنق فخذ که خارج از خریطهٔ رباطی است حادث شود ممکن است که در جمیع اسنان این انکسار واقع شود
لیکن زیاده در میان سی و چهل سال حادث میشود و در مردان بنسبت زنان زیاده میشود زیرا که درین عمر
مردان اکثر حرکات عنیفه میکنند و این انکسار از صدمهٔ قوی مثل اینکه کسی از بالای درخت یا از فیل بعید
یا غیر شدید مثل سقوط اسپ و رکوب فخذ یا رسیدن ضرب شدید که بخط مستقیم بر این استخوان رسد پیدا میشود و
آن بر دو صورت منکسر میگردد یکی آنکه دو قطعه گردد دوم آنکه ریزه ریزه گشته ریزه های آن در یکدیگر آمیخته
و در هر دو صورت ورم و درد زیاده میباشد العلامات چون استخوان مذکور دو قطعه شود درینجا هم آنچه علامات
در انکسار این استخوان در خریطه مذکور شد یافته میشوند فرق همین است که اینجا درد زیاده بود و آواز خشخشه
مسموع میشود و هرگاه استخوان مذکور ریزه ریزه گردد و ریزه ها در یکدیگر داخل شوند درین وقت درد زیاده
میباشد و پای علیل بنسبت پای صحیح زیاده قصیر بود و هم پای علیل بجانب وحشی بدن مائل باشد اما هرگاه
فخذ را در دست گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع نمیگردد یا بسی قلیل شنیده میشود زیرا که از در آمدن
ریزه ها در یکدیگر استخوان منکسر بمنزلهٔ استخوان واحد میشود و هم این مریض را ممکن بود که قدری زور کرده یکدو قدم

راه رود یا پای او ضعیف از قوت خود قدری بالا بر دارد و از این سبب در نشستن آن وقت عارض واقع میشود که انکسار راست یا کلان بوده نشستن و
از انکسار استخوان یا بکار رفتن یا از اذیت عضلات لیکن حرکت از قصیر شدن پا و از زائل بودن قدم بسوی جانب وحشی بدن پیدا گردد
و گاهی نتیجه اسناد است که برسر فخذ در خلع محسوس ملتبس شود و بعد انکسار استخوان زائل شده آثار التفات زدوال پیدا نشوند و اگرچه ضرورت تدقیق و تشخیص
نیست چون اگر نقصان تشخیص هیچ و هم واقع شود از آن نقصانی در علاج نمی آید زیرا که اول علاج در هر دو این است که مریض تا زوال اذیت آرام
تمام بر پلنگ نماید من بعد چون اذیت برطرف شود بر فخذ و پای مریض جبیره بسته عصا در بغل داده امر فرمایند که حرکت کند و گاهی
این استخوان فخذ در وسط خود منکسر میشود و آن در طفلان در عرض و در کبار بصورت شکسته میشود و گاهی در قطعه و گاهی قطعات
کثیره میگردد و علامت انکسار آن در وسط آنست که ورم زیاده پیدا میشود زیرا که بر آن در وسط عضلات کثیره مشتمل و متعلق اند لهذا
چون صدمه قوی میرسد بسبب آن در آنها ورم پیدا میشود و با سبب اینکه چون این استخوان در وسط خود منکسر شده قطعه قطعه میگردد
پس یک قطعه آن که در جانب اعلی است از کشیدن عضلات که بالای آن هستند بجانب وحشی و قریب جلد مرتفع شده می آید و قطعه
دیگر که زیر آن است اسفل است از کشش عضلات زیرین استخوان مذکور بسوی انسی فرو رفته در لحم داخل شده هم بسوی امام بالا میشود و سرانگ اذیت
شدید آن خون زیاده خارج شده در لحم مجتمع میگردد و مقدارش زیاده و ورم حادث میشود العلاج اول اطراف
شکسته را مقابل یکدیگر آرند من بعد جبیره طولی که بقدر چهار انگشت از قدم هم دراز و طویل باشد و بجانب قدم در آن
سه دندانه بوند و از جانب دیگر تا بغل رسد و در این جانب دو سوراخ باشند حسب دستور اطبا جبیره بر پا نهاده اول
یک پارچه طویل که هیچ ران را انباشته هر دو سر آن در بغل برده هر دو سوراخ که در سر جبیره اندازند و گره دهند
من بعد رباط دیگر بالای جبیره مذکوره از سر فخذ تا قدم پیچیده چون تا قدم برسد رباط مذکوره را در
دندانهای جبیره در آورده پیچ داده گره دهند و در عرض بدن هم یک رباط بالای جبیره بر شکم پیچیده تا فخذ
و هر جانب کشیده مانده حرکت نکند و مقابله باهمی قطعات برباد نشود و هم الحال باید آخر مریض بر پلنگ قرار گرفته اذیت
و بعد مقابل کردن قطعات شکسته فخذ یک جبیره عریض در جانب وحشی و یک جبیره عریض در جانب انسی فخذ تا زانو
بالای فخذ نهاده بربندند من بعد یک رباط بر ساق و قدم پیچیده پاشنا وقت بستن قدم یک جبیره کوچک که در آخر آن
دو سوراخ بوده نهاده بربندند پس در این دو سوراخ یک رسن اندازند و هر دو سر آن که دامنش ثقیل که از دو تا سه آثار
باشد موافق فربهی و لاغری بیمار بسته آویزند تا از ثقل آن فخذ و ساق بسوی اسفل کشیده مانند من بعد یک
منبل که از چرم صمغی ساخته بود از پیچ ران بر آورده هر دو سر آن را در جانب اعلی یعنی جانب راس برده در پایه
پلنگ بسته [illegible] تا فخذ در هر دو جانب اعلی و اسفل کشیده ماند [illegible] این است که باوجود اهتمام بلیغ هم اگر سر در
اعلی [illegible] مقابل قطعات [illegible] قطعات هم فرق کجی پیدا شود و از آن
[illegible] در قدم [illegible] انکسار [illegible] استخوان [illegible] واقع شود و علامتش این است که بعد انکسار

قطعه شکسته آن که متصل بمفصل زانو است از کشیدن عضلات ساق که بران هستند بسوی اسفل مائل میگردد
و قطعه کبیره آن یعنی فخذ بسوی اعلی قریب جلد مرتفع میشود و از تحریک فخذ آواز خشخشه مسموع میگردد و علاجش
اینست که در جبیرهٔ آهنی محل ابدار که آنرا بلغت انگریزی هوکن انگلا تیند اسپلینت گویند پای ماوف را
گذارند تا بسبب آن هر دو قطعه شکسته بجای خود آیند من بعد رباط بر این جبیره بندند میان هفتم
در انکسار استخوان موسوم به رضفه که آنرا فلکه هم گویند و بلغت انگریزی پتیله یعنی ظرف خرد و کم
قلیل العمق باشد می نامند و این استخوان مدور است و بر مفصل زانو می ماند و آن در وتر عضله عظیمه فخذ که روبرو
آنست و وتر مذکور تا استخوان ساق آمده بان متصل شده میباشد و فائدهٔ این استخوان آنست که تا مفصل
زانو مستور ماند و اگر این استخوان نبودی مفصل مذکور از مکشوف ماندن خود از رسیدن صدمات بان بار بار
متاذی میشدی و هم نشستن بهیئت دو زانو ممکن نشدی چه از عجز آن غشای آبدار که بالای آنست منجمد
شده فوراً ورم پیدا میگردید بالجمله این استخوان هم گاهی از رسیدن صدمهٔ ضربه که باستقامت بران رسد منکسر
میشود و درین وقت گاهی در عرض و گاهی در طول خود دو قطعه میگردد و گاهی قطعات کثیره میشود و گاهی سبب
کشیدن عضلات بی آنکه کدام صدمهٔ خارجی بان رسد شکسته میگردد مثل اینکه کسی بسوی خلف بیفتد و وقت
افتادن بزور و قوت خود بخواهد که خود را از افتادن بسوی خلف باز دارد پس درین وقت که زور برای حفظ
خود از افتادن میکند از تاثیر کشش عضلات درین استخوان شق واقع میشود اما هرگاه از رسیدن صدمه تمام
منکسر شود ورم و درد اینجا زیاده میباشد و مریض را ممکن نبود که قیام کند یا پای خود را بر دارد و چون ورم
دفع گردد آواز خشخشه مسموع میشود اما اگر از کشیدن عضلات شق و منکسر شود درین وقت قطعه بالا از کشش عضلات
بسوی فخذ میرود و قطعه زیرین بر جای خود می ماند و در میان هر دو قطعه غور و محل خالی محسوس میشود و خشخشه که آواز
اصطکاک استخوان است مسموع نگردد زیرا که بسبب دور شدن قطعات استخوان شکسته اصطکاک ممکن نباشد
و علاجش آنست که اول تدبیر ازاله ورم و تسکین وجع که این هر دو اینجا زیاده میباشد فرمایند و بعد زوال
ورم و وجع ساق پا را بلند کنند تا عضلات فخذ مسترخی شده قطعه بالای این استخوان که بطرف اعلی ملتجی
شده بود بزیر آمده از قطعه زیرین آن متصل و مقابل شود پس هر دو قطعه را مقابل و متصل ساخته از تدابیر آتی که
نوشته میشوند یکی را حسب مناسب بعمل آرند اول اینکه بعد متصل ساختن قطعات رباط اشکل آلود بران با این نهج
بندند که یک رباط از جانب یمین این استخوان چسپانیده موربا در جانب یسار رسانند و یک رباط اشکل آلود
از جانب یسار نظیر مذکور موربا تا جانب یمین رسانند و یک رباط اشکل آلود دیگر وسط عظم طولاً باستقامت
راستی بران چسپانند تا بسبب آن قطعات استخوان شکسته مقابل یکدیگر گویا خود با متصل مانده ملتحم شود

دوم آنکه بعد متصل یافتن هر دو قطعه جبیره که بر صورت پیاله یعنی عمیق باشد چنانکه درین استخوان در آن آید و از گنا پرکار آنرا ساخته باشند بر استخوان مذکور گذاشته بربندند سوم آنکه بعد مقابل و متصل کردن قطعات شکسته این استخوان از تار نقرئی یا طلائی هر دو قطعه آنرا بدوزند تا بسبب آن از کشیدن عضلات تقابل و اتصال آنها ضایع نگردد و این آخر تدبیرست

بیان تسبیح هم در شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه صغری بعربی و در لغت انگریزی فبیالا یعنی قلا بایا زنجیر گویند و دیگری را قصبه کبری بعربی و بانگریزی ٹبیا یعنی بانسلی گویند بالجمله ازین هر دو گاهی قصبه کبری و گاهی قصبه صغری و گاهی هر دو منکسر میشوند لیکن چون یکی ازین هر دو شکسته شود بیشتر اکثر قصبه کبری می شکنند زیرا که در ان سه سبب انکسار یافته شده اند اول آنکه این استخوان از عضله قریب است دوم عضلات بران نیستند سوم هرگاه پا بر زمین بقوت نهاده شود اثر صدمه آن بر این استخوان میرسد بخلاف قصبه صغری که در ان این اسباب نیافته شده اند قصبه کبری هم از صدمه ضرب خارجی که بخط مستقیم بران برسد هم از صدمه سقوط که از مکان عالی فتد منکسر میشود لیکن هرگاه از صدمه سقوط منکسر شود بیشتر قریب مفصل کعب شکسته گردد و انکسار درین وقت مورب واقع میشود و چون از صدمه ضرب منکسر گردد بر محل رسیدن صدمه می شکند لیکن در حقیقت هم اکثر بعد نهایت دو ثلث در طول و شروع شدن حصه سومی آن شکسته میشود زیرا که اینجا عضلات بران کم هستند و ایضاً از رسیدن صدمه ضرب خارجی عرضاً منکسر میشود و العلامات هرگاه یکی ازین هر دو قصبه بشکنند فرق در شکل پیدا نمیشود و تشخیص دشوار گردد لیکن از عدم تشخیص نقصانی پیدا نمی شود زیرا که قصبه سالم برای منکسر بمنزله جبیره میگردد اما طریق شناختن آن اینست که مریض درین وقت پای خود را بلند میکند لیکن قدرت بر قیام ندارد و ایضاً اگر قصبه کبری بشکنند ممکن است که سر انگشت از بالای جلد بران نهاده جابجا غمز و تفحص کنند پس جائیکه در ان کسر واقع شده باشد کناره های قطعات منکسره زیر انگشت نمایان خواهند شد و ایضاً از تحریک ساق آواز خشخشه پیدا شود و اگر قصبه صغری بشکنند درین وقت بر سرهای عضلات ساق که بالای استخوان مذکور اند چون از جانب کعب غمز کنند درد بر محل انکسار پیدا میشود زیرا که درین وقت از غمز کردن قطعات منکسره از خود جدا شده در عضلات می خلند و از ان درد بر محل انکسار پیدا میشود و چون هر دو قصبه برابر منکسر شوند در شکل هم فرق پیدا میشود چه قطعات منکسره هر دو قصبه که در جهت اسفل اند منخفض شده از کشیدن عضلات پیش میروند و در لحم در می آیند و قطعات منکسره هر دو قصبه که در جهت علو اند مرتفع گشته از جلد قریب میشوند و گاهی درین وقت قطعه قصبه کبری از جلد هم بیرون می آید و زخم حادث میشود و وقت تحریک آواز خشخشه هم می آید و درین وقت قیام و برداشتن پای منکسر بسوی فوق هر دو مریض را ممکن نباشد العلاج اگر یک استخوان شکسته باشد درین وقت جبیره که بر صورت ساق و قدم بود و در ان بر محل سر استخوان فبیلا

بیان شکستن استخوان ساق

شده باشد که از آن استخوان مذکور را از جبیره بیرون کرده دو هفته تا جبیره بر ساق و قدم چوبی مشتمل شود نهاده خواه در جانب انسی یا در جهت وحشی هر جا که ضرورت بستن جبیره دانسته ببندند و بعد دو هفته چون استخوان منجبر شود ولیکن نرم و ضعیف باشد درین وقت استارچت بندیج بر آن بسته چوب دستی در دست مریض داده امر فرمایند که حرکت کند و هرگاه هر دو استخوان شکسته باشند درین وقت هر دو استخوان ساق را کشیده اول قطعات منکسره را مقابل یکدیگر سازند من بعد در هر دو جانب استخوان جبیره بسته بر دو جبل انگلانیند اسپلنت یعنی تاکرن تائر اسپلنت پای منکسر را نهند تا به آرام تمام بمانند لیکن گاهی از کشیدن استخوان ساق تقابل قطعات نمیشود درین وقت امر فرمایند که مریض فخذ پای منکسر را با شکم باهم وصل و ضم سازد من بعد ساق را با فخذ ضم کنند تا عضلات مسترخی شوند پس استخوان منکسر را کشیده قطعات را مقابل یکدیگر سازند و گاهی این استخوان بسبب منقلب شدن یا در رفتن یا از افتادن یا در گودی یا از وثوب از بالا قریب مفصل کعب شکسته میشود و عام ازین که یکی از قصبتین یا هر دو معاً منکسر شوند و چونکه اینجا هم ورم زیاده میشود لهذا بدشواری متشخص میشود که اینجا کسرست یا خلع و بنابر تفرقه و رفع التباس باید که در علامات انکسار این استخوان خوب غور کنند مثلاً اگر از منقلب شدن پای مریض قصبه صغری شکسته باشد درین وقت تغییر در شکل کم پیدا میشود زیرا که قصبه کبری سالم است ثقل بدن را بر میدارد لیکن قدری ورم بر محل انکسار پیدا میشود و پشت پا بسوی خارج یعنی بسوی جانب وحشی بدن مائل میگردد اما اگر قصبه کبری بشکند درین وقت بر محل انکسار گودی پیدا شود و قدم بجانب انسی میلان کند و چون هر دو قصبه شکسته شوند میلان قدم بسوی جانب وحشی چندان گردد که از کشش عضلات ساق کف پا بسوی جانب وحشی منقلب شده نمایان گردد و ورم درین وقت بسیار زیاده میباشد و علاجش اینست که اول تدبیر کم کردن ورم بعمل آرند من بعد ساق پا را کشیده قطعات منکسره را باهم مقابل کرده جبیره در جانب داخل بسته ساق پا را مائل بجانب انسی کرده بالای وساده با آرام تمام دارند و مقابل آمدن قطعات این استخوان دشوار است و اکثر بعد صحت کجی در پای منکسر باقی میماند و این تدبیر شکستن یک قصبه بوده اما اگر هر دو قصبه شکسته در پای منکسر کجی زیاده پیدا شده باشد درین وقت در هر دو جانب ساق منکسر جبیره بسته پای منکسر را بالای مهد صنعی برای این انکسار ساخته میشود یا بر دو جبل انگلانیند اسپلنت دارند و در هر حال وقت انکسار این استخوان قدم و انگشتان پای را بسوی بالا بنحوی کشیده دارند که بجای مفصل رسغ پا صورت زاویه قائمه پیدا گردد

بیان نوزدهم در انکسار استخوان عقب

گاهی این استخوان هم از رسیدن ضربه بر استقامت پسند مثل اینکه کسی بر پای خود از مکان عالی وثوب نماید می شکند و درین وقت این استخوان در عرض خود دو قطعه با بنده های کشیده گردد و گاهی از کشیدن عضلات هرگاه کسی بر پای خود زور نماید هم این استخوان دو قطعه میشود و درین وقت همراه وتر غلیظ که پیوسته بالای آن در طول پای مانند قطعه

شکستن آن از کشش وتر مذکور بسوی بالا می رود العلامات هرگاه قطعهٔ متصل بوتر شکسته جدا گردد همراه وتر
مذکور بالا میرود و در جای آن بجای عقب گودی پیدا میشود و هرگاه این استخوان از مقام وتر دور تر که قریب
عنق آنست شکسته گردد در شکل قدم فرق کمتر ظاهر میشود زیرا که رباط که آنرا با استخوان آستراگالس که پیش آنست و با
می بندد حافظ قطعهٔ باقی مانده میباشد اما آنچه از اصل خود شکسته جدا گشته بسبب کشیدن وتر قدری کنارهٔ آن
بجانب اعلی مرتفع میگردد و از جائیکه جدا شده در آنجا خلو از صلابت عظم محسوس میشود و لیکن از تحریک قدم
آواز خشخشه پیدا میگردد زیرا که قدری تقابل فیمابین قطعات باقی می ماند و هرگاه این استخوان ریزه ریزه شود آنگاه
عقب مائل شده عرض آن زیاده میگردد و آواز خشخشه موجود میباشد العلاج هرگاه ورم دفع شود جبیره بصورت
عقب ازگنا پرکا درست کرده بر آن نهاده ببندند و ساق پای منکسر را با فخذ منضم ساخته ببندند تا عضلات ساق
و وتر که بالای عقب است مسترخی شده تقابل و اتصال درمیان قطعات باقی ماند بیان ششم در انکسار استخوان
که بلغت انگریزی موسوم است به استراگالس که آن بمعنی قرعه و هم بمعنی مهره اسما است که از ان بر پارچه ها و غیره
طرح میکنند و تسمیه آن بسبب صورت قرعه و مهره است که از لغت عرب عظم نردی گویند بالجمله این استخوان هم از
استخوانهای قدم است که بر آن قصبهٔ کبری ساق است و زیر آن استخوان عقب است و این استخوان هم از صدمه قوی
مثل افتادن از جای بلند شکسته میشود و درین وقت سر آن که متصل با استخوانهای دیگر است شکسته جدا
میگردد و از ان دو قطعه میشود و گاهی از بر جستن از مکان عالی ریزه منکسر میشود و درین وقت ریزه ریزه میگردد
العلامت از ریزه شدن این استخوان در صورت و شکل قدم تغیر عظیم پیدا میشود زیرا که درین وقت استخوان عقب
بسوی جانب انسی مائل میگردد و کنارهٔ قصبهٔ کبری هم بزیر می آید و محراب که زیر قدم میباشد زائل میشود و هرگاه از
گذشتن ارابه بالای این استخوان انکسار در آن پیدا شود درین وقت تغیر در شکل کمتر واقع میشود اما از تحریک
قدم آواز خشخشه پیدا میشود لیکن هرگاه ریزه ریزه گردد چنانکه وقت بر جستن از مکان عالی میشود درین وقت تغیر
در شکل زیاده حادث میشود چنانکه پیشتر نوشته شده و علاجش فی الحقیقت که از مرور ارابه بر آن انکسار حادث شود آنست
که بعد رفع شدن ورم ها پرشناره چپ مندرج بر آن ببندند و هرگاه ریزه ریزه شده باشد درین وقت اول
جلد و لحم را شق کرده ریزه های شکسته را از ان بیرون آرند تا بعد صحت زخم و اندمال جراحت داخلی و خارجی
در پا قدری قوت آید و فی الجمله کار گردد و در انکسار جمله عظام صغار رجل مراعات همین قانون واجب دانند
که هرگاه بعد انکسار استخوان از کشیدن صورت قدم درست نشود بر محل انکسار شق کرده اول ریزه های استخوان
منکسر را بر آرند و الا انجام نیک نخواهد شد و اگر بعد بر آوردن ریزه های استخوان شکسته هم در ورم رسیم پیدا
شده آثار فساد و موت عضو ظاهر شوند پای منکسر را قطع کنند که سوای آن علاجی نیست بیان [illegible]

بیان انکسار استخوانهای مشط قدم

در انکسار استخوانهای مشط قدم بدانکه گاهی این عظام هم از افتادن بر روی سنگ منکسر میشوند و خاصةً
انکسار دو سه استخوان از استخوانهای مشط قدم که در جانب وحشی اند زیاده می آید و علامتش اینست که شکل قدم تغیر
کم پیدا میشود اما آواز خشخشه عند التحریک ضرور ظاهر و مسموع میگردد و گاهی از مرور ارابه یا گردون دخانی یا اسپ
هم این استخوانها ریزه ریزه میشوند لیکن درین وقت در جلد و لحم هم جراحت پیدا میشود پس اگر از گذشتن
گردون دخانی که صدمه آن جمیع اجزاے عضو را بیکار میکند انکسار پیدا شده باشد درین
وقت فوراً پای مریض را قطع کنند و اگر زخم باسباب دیگر بود و زیاده نباشد درین وقت اول علاج زخم
نمایند بعد آن اسطارچ بنڈیج بران بندند و اگر زخم حادث نشده باشد بلکه انکسار محض بود که درین استخوانها واقع شده
آمده باشد درین وقت استارچ بنڈیج تنها بران بستن کافی است بیان بست و دوم در انکسار اصابع رجل
این استخوانها هم گاهی از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا افتادن شی ثقیل بران منکسر میشوند و شناختن آن
سهل است و علاجش همان است که در انکسار اصابع دست نوشته شد من شاء فلیرجع الیه بیان بست و سوم
در انکسار استخوان سر قبل از مقصود باید دانست که چون صدمه ضرب بدیگر اعضا میرسد از ان نقصان در جلد
ولحم و عظام می آید اما هرگاه صدمه ضرب بدماغ میرسد از ان سوای نقصان مذکور ضرر بعضو نفیس که دماغ است
و اندرون استخوانها پیدا شده میرسد اما اینکه از رسیدن صدمه بدماغ کدام کدام حالت پیدا میشود و از ان
کدام کدام آفت حادث میگردد پس بدانکه ممکن است که چون بدماغ صدمه ضرب رسد از ان یکی از حالات ثلثه
یا همه آنها حادث شوند اول کان کشن یعنی تزعزع دماغ دوم کامپریشن یعنی انضغاط دماغ سوم
ریسری براکل اریتیشن یعنی متاذی شدن دماغ اما کان کشن پس آن اینست که صدمه خارجی بدماغ
رسد خواه ضرب یا سقوط و از ان دماغ بجای خود متحرک شود و از تحرک آن در افعال دماغ نقصان یا ابطال
پیدا گردد و دوران خون در ان کم شود و از ان ضعف پیدا گردد العلامات چونکه درجات صدمات کثیر اند
لهذا از ان علامات هم متعدد پیدا میشوند پس اگر صدمه قلیل رسد از ان دوران سر و قدری بدحواسی
ظاهر شده بعد مدت قلیل این عوارض برطرف شده باز مضروب بر حالت اصلی صحت خود می آید و گاهی دوران
سر هم نمیشود بلکه قدری بدحواسی پیدا شده رفع میگردد و گاهی از رسیدن صدمه بر سر طاقت بدنی کم میشود و
انسان که ایستاده بود می نشیند و چنان میداند که پیش چشمانش سیاهی پیدا شده غشی طاری میگردد لیکن
بعد مدت قلیل این حالت هم رفع میگردد و اگر صدمه کثیر بر سر رسد از ان فوراً مضروب بر زمین می افتد و
بیهوش گردد و جلد بدن سرد و زرد میشود زیرا که خون اندرون بدن میرود و حرکت بدنی مفقود میگردد و اگر
از مریض کسی سوال کند جواب نمیدهد لیکن هرگاه باواز عظیم پرسند در ان وقت مثل نائم که در نوم ثقیل باشد

بیان انکسار استخوانهای سر

از آواز عظیم قدری منتبه شده چشم وا میکند و باز بند میسازد و نبض صغیر و دقیق بود و حرکت دل بسیار ضعیف
میباشد و اکثر حرکت چشم صغیر و گاهی از حال صحت کبیر هم میباشد و بول و براز اکثر در این حالت بی اراده جاری
میشوند و در همه اعضا استرخا ظاهر گردد و قوت عضلات باطل یا قلیل میگردد و از آن ظاهر میشود که از صدمه دماغ
قوت بدنی کم شده یا قریب فقدان است و این اول درجه کان کشن است که در آن گویا آثار حالت کلاپس پیدا میشوند
و آن از دو سه دقیقه تا دو سه ساعت می ماند و بعد آن درجه ثانیه این حالت پیدا میشود باین طور که هوش و حواس
رفته آهسته آهسته قدری عود میکند و نبض قدری قوت پیدا میگردد و برودت جلد زائل شده در آن حرارت حادث
میشود و اکثر ابتدای حال قی می آید و از حرکت قی در بیماران حرکت قلب زیاده میگردد چه از اذیت پرده شکم که در قی کردن
میشود دل زیاده حرکت میکند و از آن در دماغ خون زیاده میرود چنانکه پیشتر از کم شدن دوران خون در دماغ
ضعف پیدا شده بود همچنین اینک از زیاده رفتن خون در آن دماغ قوی میشود لیکن اگر صدمه بسیار قوی باشد نوبت
به پیدا شدن درجه ثانیه کان کشن نمی آید بلکه در درجه اولی آن از بند شدن حرکت قلب مریض هلاک میشود و انجام رسیدن
صدمه به دماغ این است که اگر قلیل باشد بعد مدتی قلیل صحت میشود و اگر بسیار قوی بود از آن فوراً مریض هلاک میگردد
و در میان صحت و موت نتیجه و سیاهات کثیر است مثل اینکه دو سه روز در سر درد الم و دوار بالجمله علامات ضعف چون
شده برطرف میشوند یا تمام عمر بحالت ضعف دماغ مبتلا ماند و حال شخص چنان بود که از ادنی مؤثر خاصة از امور
نفسانیه مثل غیظ و غضب یا فزع و خوف زیاده متاثر شود لیکن کسیکه باین حالت مبتلا گردد بعد دو سه سال
او پیدا شدن ورم دماغ هلاک میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب در قوت حافظه فرق می آید و نسیان
غالب گردد و گاهی آنچه علم که پیش از رسیدن صدمه محفوظ میداشت از خاطر میرود و نسیاً منسیا میگردد و گاهی بعد رسیدن
صدمه در تکلم نقصان پیدا میشود و از آن لکنت در زبان حادث میگردد و گاهی بصارت کم یا باطل میشود
و این وقتی است که ضرب بر مقدم دماغ رسد و هم گاهی وقت رسیدن ضرب بر مقدم دماغ جفن اعلی مسترخی شده
بر جفن اسفل می نشیند و از آن چشم مفتوح نگردد و گاهی در قوت سامعه نقصان پیدا شود و گاهی آوازهای غیر
غیر موجوده در خارج مسموع میشوند و این را از قبیل تشویش فعل دماغ باید دانست و گاهی مرض صرع پیدا میشود
و گاهی بعد رسیدن صدمه به دماغ قوت باه زائل گردد و این امر وقتی که ضرب بر موخر راس رسد پیدا میشود و
ایضاً در این وقت گاهی حرکت قلب هم کم میگردد بسبب متضرر شدن نخاع از اذیت دماغ بالجمله باید دانست
که آنچه علامات و انجامات از رسیدن صدمه به دماغ نوشته شده اند گاهی از صدمه قلیل هم پیدا میشوند باین طور
که اول از آن علامات کم پیدا میشوند لیکن بعد آن بمرور ایام آنچه از نقصانات دماغ امور حادث میشوند نوشته
شده اند موجود میشوند و اخیراً مریض هلاک میگردد و خوف هلاکت ظاهر گردد و گاهی صدمه کثیر به دماغ میرسد لیکن از آن کدام

نقصان در دماغ باقی نماند و انفصال دماغ محفوظ از آفت میمانند و بعد صحت [illegible] مرض پیدا نمیشود ولهذا بقراط
نوشته که از صدمه قلیل [illegible] دماغی پیدا نشوند و از صدمه قوی کثیر آن نا امید نباشند و موید این قول آنست که چون
گردون [illegible] اتفاقاً با هم [illegible] سر [illegible] از ان کسانیکه بر آن نشسته اند [illegible] میشوند که مغز استخوان
ایشان هم از ان بحرکت می آید لیکن بعد آن فوراً کدام ضرر ظاهر نمیشود و بعد از گردون [illegible] نجات یافته اند و مقصود
خود میرسند و بخوبی همه کار خود را بانجام میرسانند لیکن بعد چند ماه در مرض فالج یا سرسام مبتلا شده هلاک میشوند احوال
گاهی بعد رسیدن صدمه و زوال هر دو درجه [illegible] احکام [illegible] شروع میشود و آن انتشار دماغ است و تفتیش
اینست که گاهی صدمه بسر میرسد و از صدمه قوی [illegible] استخوان دماغ شکسته بر دماغ ملتصق شده بر آن
می نشیند و گاهی در آن درجی آید و از ان در دماغ زخم هم پیدا میشود و از صدمه مذکور بوساطت استخوان بر دماغ میرسد
در دماغ [illegible] و تحرک هم پیدا میشود و گاهی از شکستن استخوان خون از استخوان شکسته جاری شده در میان
عظم منکسر و دماغ مجتمع میشود و از ثقل آن دماغ منتشر میگردد و گاهی ضرب بر سر میرسد و از ان در استخوان انکسار واقع
نمیشود ولیکن از اثر صدمه ضرب قدری ام غلیظ از استخوان جدا گشته و از ان در میان استخوان و غشا
مذکور [illegible] پیدا شده خون [illegible] بر دماغ می نشیند و از آن
دماغ منتشر میگردد و گاهی از سبب ضرب بالای دماغ استخوان [illegible] از ان ورم در غشای ام غلیظ [illegible]
[illegible] یا در استخوان [illegible] پیدا میشود و استخوان [illegible] و گاهی ریم از ورم [illegible]
خارج شده در میان استخوان و غشای مذکور مجتمع میگردد و از ثقل آن [illegible] بر دماغ می نشیند و از آن دماغ منتشر میگردد
وگاهی ریم در میان ام غلیظ و ام رقیق بسبب پیدا شدن ورم در غشا متولد گردد و درین وقت حکم [illegible] که این
اجتماع مده در میان غشای مذکور بالای دماغ و هم اندرون دماغ بهر حاله باشد پیدا شود زیرا که هرگاه غشا بالای دماغ و هم اندرون
آن رفته اند پس بر جا ممکن است که ورم در آنها پیدا شده ریم [illegible] درین صورت انتشار از خارج و داخل دماغ هر دو پیدا شود
وگاهی از در آمدن اجسام غریبه [illegible] مثل گلوله تفنگ یا قطعه آهن یا از چوب [illegible] که در دماغ داخل شوند هم دماغ
منتشر میشود العلامات هرگاه دماغ منتشر شود و سبب آن خفیف و قلیل باشد از ان بعض قدری بیهوشی یا [illegible]
نائم یا سکران [illegible] چون باواز بلند از ان سوال کنند قدری متنبه شده [illegible] جواب [illegible] قدری جواب
[illegible] هرگاه انتشار زیاده باشد [illegible] آواز [illegible] جواب [illegible] استرخا [illegible]
مثل فالج و [illegible] بعضا [illegible] آنرا [illegible] اختیاری [illegible]
میگیرد و آواز غطیط پیدا میشود زیرا که چون لهات سست میگردد و مریض هوا را از راه بینی در میکشد [illegible]
در گلو [illegible] لهات متحرک میشود و از ان آواز غطیط پیدا میگردد و ایضاً چون هوای [illegible] را [illegible] خارج [illegible]

وقت دفع کردن نفس رخساره ها منتفخ میشوند و از لبهای مریض آواز تخ کردن پیدا میشود و سببش اینست که چون شکمین و
رخساره ها و لبها مسترخی میشوند از آنها چون هوای مستنشق وقت دفع کردن سینه و سر و دهن می آید از آن رخساره ها و لبها منتفخ
میشوند و لبها حرکت میکنند و از آن آواز تخ کردن پیدا میشود **وایضاً** مردمک چشم وسیع میگردد و نبض بطی و عریض
میشود و حرکت دل بطی میگردد و براز بلا اختیار می آید زیرا که عضلات قابضه که در استداره امعا هستند مسترخی میشوند
و بول اکثر محتبس گردد زیرا که آنچه عضلات در مثانه معین بر اخراج بول اند هم مسترخی میشوند و از آن بول محتبس میگردد
و گاهی بول هم جاری میشود و این وقتی ست که گردن مثانه مسترخی شود و جلد بدن سرد میباشد و گاهی گرم هم میگردد و عرق
گرم از بدن جاری میشود و اینکه سیماب در آله مقیاس الحرارت تا درجه یکصد و شش میرسد و چون باین حد رسد
سرسام قریب الحدوث میباشد **وایضاً** درین حالت گاهی کوما که بلغت انگریزی بمعنی بیهوشی ست که بسبب دماغ پیدا
شود و آن مثل خواب ثقیل میباشد و دران تخلیط هم پیدا حادث میشود و چون این بیهوشی رفع شود هذیان و اختلاط عقل
ظاهر گردد و بعد آن باز بیهوش میشود پس درین حالت می ماند که گاهی در عالم بیهوشی و گاهی در هذیان و اختلاط عقل
بسر میکند **وایضاً** گاهی در یکجانب دست و پای بدن انواع تشنج یعنی تشنج خاص هم پیدا میشود و باید دانست که گاهی بعد
رسیدن صدمه بر سر اول کانکشن یعنی تزعزع دماغ پیدا میشود و از آن کامپریشن یعنی انضغاط دماغ شروع میگردد
و گاهی از رسیدن صدمه بعد کانکشن مریض هشیار شده مشغول کار و بار خود میگردد و او خود و بینندگانش مطمئن میشوند
لیکن بعد آن کامپریشن میشود و علامات آن ظاهر گردند و گاهی وقت رسیدن صدمه قوی مدت کانکشن این قدر
قلیل میباشد که محسوس نگردد و بعد آن فوراً علامات کامپریشن ظاهر و موجود میشوند و انجام این حالت یعنی انضغاط
دماغ اینست که یا درین حال تا یک هفته یا دو سه هفته یا دو سه ماه مبتلا مانده بعد آن مریض صحیح میشود و گاهی در حال
مبتلا ماندن درین حال ورم حار دماغ پیدا میشود و بعلت سرسام بیمار هلاک میگردد و گاهی در حال ابتلای خود
درین حالت از مرض سکته می میرد اما حالت ثالثه که آنرا بلغت انگریزی سیریبرال اریتیشن گویند و آن بمعنی متاذی
شدن دماغ ست پس بدانکه این حالت هم از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط بر دماغ پیدا میشود باینطور که چون صدمه
بر دماغ رسد خصوصاً بر مقدم آن مثل پیشانی یا بر صداغ درین وقت نقصان بدماغ میرسد یعنی انشقاق و انخراق
دران حاصل نمیشود العلامات وقتیکه مریض بزمین می افتد و بر این هیئت میباشد که چشمها را بزور
بند کرده باشد حتی که اگر کسی خواهد که چشمانش بکشاید بدشواری کشاده شوند و بعد کشادن مردمک چشم صغیر دیده
میشود چنانکه در تشنج میباشد و بر پیشانی و رخسارها بوند چنانکه وقت زیاده متاذی شدن پیدا میشوند و قرکا
اندام الی سینه متصل میدارد و هر دو دست را منقبض ساخته بالای سینه و پاها را کشیده با شکم منضم و متصل
دارد و بسوی یک جانب مایل بود و تحرک سریع آن ظاهر باشد و مثل کسیکه از کثرت برودت متاذی شده خود را منقبض

[illegible]

[illegible]

و متشنج میسازد و میباشد و باقلق بود که بار بار از یک پهلو بر پهلوی دیگر منقلب میشود لیکن بر هیئت استلقائی آید این
هیئت او را خسپیدن ممکن نباشد و جلد بدن سرد بود و گاهی اطراف برودت هم میگیرد و سیماب در آله مقیاس الحرارت
از مرتبه اعتدال کم میگردد و نبض دقیق و ضعیف و بطی بود حتی که در یک دقیقه زیاده از شصت بار قرع نمیکند و بول و
براز با ختیار مریض میشود و گاهی بطور ندرت احتباس بول هم پیدا گردد و اگر مریض بیهوش هم ماند و کدام امرا
نمی فهمد لیکن چون به آواز عظیم از و سوال امری کنند و خواهند که بهوش آید از چین ابرو و چشم و غیره بدمزاجی و ناخوشی
خود را اظهار میسازد و اگر کسی دست و پای آنرا حرکت دهد یا خواهد که راست و منتصب سازد فوراً از یک پهلو بر پهلوی دیگر
منتقل میشود چنانکه کسی متنفر شده از کسی از یک پهلو بر پهلوی دیگر در عالم خواب ثقیل منقلب میشود یا از تحریک دست
یا پا جواب میدهد که او را تنگ نه سازند و چونکه این علامات که علامات تاذی و انضغاط طبع اند درین حالت یافته میشوند
لهذا این حالت را باسم سیری برال اری ٹیشن که بمعنی بی آرامی و تاذی ست نام کردند تسمیة الملزوم باسم اللازم انجام
این حالت آنست که گاهی درهمین حالت یکهفته یا دو سه هفته مانده صحت یابد اما قبل حصول صحت اول نبض بتدریج
آهسته آهسته قوی و عریض میشود من بعد در آله مقیاس الحرارت حرارت بدنی زیاده شده تا حد اعتدال میرسد
و بعد از آن انقباض و تشنج که در اعضا بود آهسته آهسته کم گردد و مریض دست و پا را دراز میسازد و بر هیئت استلقائی آید بالجمله
اعراض که بر تاذی دماغ دال بود مرتفع میشوند و حالت دی منشیا که قسمی از جنون و بی عقلی ست که بسبب ضعف دماغ پیدا
میشود موجود میباشد و بعد این حالت کسی بقیه رفته قوت در دماغ آهسته آهسته صحیح العقل میگردد و کسی کم عقل میماند و
کسی همیشه در بی عقلی و سفاهت عمر بسر میکند و گاهی بعد زوال علامات اذیت دماغ ورم مزمن در دماغ پیدا میشود و
در ان مریض هلاک میگردد و کسی را بعد ان فالج و کسی را صرع پیدا میشود ایضاً بدانکه این حالات ثلثه که مذکور شدند فوراً بالاواسطه
از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط پیدا میشوند اما اینکه ازین حالات کدام کدام مرض پیدا میشود پس بدانکه گاهی بعد
این حالات ورم حاد و گاهی ورم مزمن حادث میشود و گاهی بعد حدوث ورم ریم در دماغ پیدا میشود اما ورم حاد پس
بدانکه آن بعد دو سه روز از رسیدن صدمه ضرب بر دماغ پیدا میشود و بعد ازانکه مریض بهوش آمده باشد چنانکه بعد
حالت موسومه بکان کشن اکثر مریض بهوش می آید و حال خود را بیان میکند اما بعد کام پریشن یا بعد سریبرل اری ٹیشن
یعنی این دو حالت مریض در عالم بیهوشی میماند و درهمان حال ورم حاد در دماغ پیدا میشود لیکن هرگاه بعد حالت کان کشن
و بهوش آمدن مریض ورم پیدا میشود درین وقت مریض آنچه علامات و حالات را بیان کند و دیده میشوند از انجمله
یکی آنست که شکایت درد سر شدید پیدا میشود و آن از همه پیشتر شروع و ظاهر میشود و این درد بسی شدید بود و شدت
آن آناً فاناً زیاده میگردد و بر جلد راس گرمی زیاده محسوس میشود و هر دو شریان عظیم که بر حلق دیده میشوند که از ان ها
خون بدماغ میرود حرکت و ضربان آنها قوی و شدید میشود بجهت آنکه خون در دماغ درین وقت زیاده میرود

و مردمک هر دو چشم صغیر میگردد و مریض را ممکن نبود که نظر بسوی روشنی کند و آوازهای غیر موجود در خارج زیاده مسموع میشود و بعض قلیل دوی میکند و قوم مطلقا نمی آید و قلق و کرب مریض میباشد و اکثر هذیان بزودی پیدا میشود و بعضی اوقات تب و برجستن از بستر می نماید و تپ شدید می آید و بعد این حالات گوتا یعنی بیهوشی طاری گردد و بسبب انفکار دماغ از ورم و تا اینکه بیهوشی می شود و تپ باقی میباشد و بعد آن براز بی اختیار جاری میشود و بول محتبس میگردد و بعده آثار کمزوری و ضعف ظاهر میشود و تپ زائل گردد و در شدت ضعف مریض هلاک میشود و گاهی ورم حاد و مزمن که آنرا انسپکیوت گویند یا ورم مزمن که آنرا کرانیک گویند حادث میشود و این ورم خاصةً در غشای ام رقیق که غشاء آن پاره دماغ مثل نسیج عنکبوت زیر ام غلیظ که آنرا بانگریزی جورامیتر گویند هست پیدا میشود بخلاف ورم حاد که آن در این وهم و سرسام میشود و نفس دماغ عام میگردد و این ورم گاهی بعد دو سه روز از رسیدن ضرب بر دماغ پیدا میشود و گاهی بعد مرور مدت دراز مثل یک دو ماه یا مدت یکسال بر رسیدن صدمه ضرب بر دماغ حادث میشود و گاهی بعد رسیدن ضرب بر دماغ کدام اذیت دماغی باقی نمی ماند و بعد آن ورم مذکور پیدا میشود و گاهی دوام که ورم بار دیگر پیدا شود بعد رسیدن ضرب کدام شکایت از شکایتهای دماغیه نمی باشد مثل اینکه مریض قدری درد سر داشته باشد یا شکایت ضعف دماغ دارد که بسبب آن کدام کار نتوان کرد و برشدت تادر بود یا از ادنی امر از امور نفسانیه زیاده متاثر میشود مثل اینکه از ادنی امر مکروه او را غیظ و غضب زیاده آید یا قوت باصره یا سامعه آن ضعیف باشد من بعد دفعةً ورم پیدا میشود یا اول صرع عارض میشود و بعد آن ورم پیدا میگردد و ابتدا یا انتها هرگاه این ورم پیدا میشود مریض شکایت درد سر زیاده میکند و در جلد راس گرمی زیاده یافته میشود و مردمک چشم گاهی وسیع و گاهی ضیق بود و گاهی در یک چشم وسعت و در چشم دیگر ضیق ندرون مردم چشم می باشد و گاهی در هر دو چشم حول پیدا میشود و مریض از دیدن روشنی خوش نباید و اثنان نفس و تکاره میباشد و گاهی هذیان هم بود و گاهی از اذیت راس آهسته آهسته آه آه میکند و گاهی از کثرت اذیت راس از بلند فریاد میکند و گاهی از اذیت دماغ دندانها را با هم میخاید و گاهی در عضو خاص مثل یک دست یا پا تشنج پیدا میشود و بعد ظهور این علامات چون چند روز یا یک دو هفته بگذرد و کوما یعنی بیهوشی که از سبب دماغی بود حادث میشود و در آن بعض هلاک میگردد و فقدان و ایضاً گاهی بعد رسیدن ضرب بر دماغ ریم هم پیدا میشود و ریم در چند جا از دماغ پیدا میگردد و اول ممکن است که در میان استخوان راس و ام غلیظ پیدا شود و از اسباب آن سه سبب اند اول آنکه بدون حادث شدن زخم محض از رسیدن صدمه ضرب بالای دماغ ام غلیظ از استخوان جدا شود و از آن در غشای مذکور ورم حادث شده و ریم افتد دوم آنکه از صدمه ضرب استخوان دماغ ریزه ریزه شود و بسبب آن در ام غلیظ خراش حادث شده ریم پیدا گردد سوم آنکه از صدمه ضرب جلد بالای سر هم ریزه گردد و ام غلیظ هم در اینجا بسبب صدمه مذکوره از استخوان راس جدا شود و از آن سبب غذا باستخوان راس در اینجا نرسد پس از نایابی غذا اینجا استخوان مرده گردد و از مردن آن ورم

گردا گرد آن استخوان مرده و نزد استخوان شکسته و ریم در ام غلیظ جائیکه گرد این استخوان با عظم زنده متصل است پیدا شود و ممکن
است که ریم درمیان ام رقیق و پا پیشتر و دماغ پیدا شود و این اکثر در کسیکه بسیار ضعیف باشد و در ورم مزمن دماغ مبتلا
شده بمیرد و خاصه که مرض پائمیا یعنی آمیختن ریم با خون در داشته باشد یافته شود سوم ممکن است که در نفس دماغ ریم پیدا گردد
و آن اکثر در مقام رسیدن ضرب یافته میشود و گاهی در جهت مخالف مضروب علیه که مقابل محل وصول آفت باشد یافته میشود
و آن ریشه است که گاهی آفت ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمه آن تا استخوان مؤخر راس منتهی میشود و بجائیکه
صدمه منتهی شده یعنی مؤخر دماغ استخوان‌ها انجا منکسر میشود و چون موافق این وصول صدمه گاهی ریم در مقدم
دماغ یافته میشود و گاهی در جانب مقابل مخالف محل آفت است ریم در نفس دماغ یافته میشود و [illegible]
و سبب پیدایش ریم در نفس دماغ خواه در جائیکه بران خاص ضربه رسیده یا در جائیکه صدمه ضرب از محل مضروب علیه انجا منتهی و داخل
شده باشد چنانکه گاهی در جانب مخالف که مقابل محل مضروب علیه بود و انکسار واقع میشود این امر پیدا میگردد و [illegible]
از سبب رسیدن صدمه ضرب و اذیت آن ورم حار در دماغ پیدا میشود و در پی ورم ریم متولد میگردد و [illegible]
گاهی از در آمدن جسم غریب در دماغ مثل گوله تفنگ یا پیکان تیر یا ریزه استخوان که شکسته در ورم حار پدید میشود و العلامات
اول علامات ورم حار که مذکور شده موجود بوند و هرگاه ریم در آن پیدا شود اول لرزه می آید چنانکه در [illegible]
آن اکثر لیکن قدری که شدید باشد و بعد این لرزه بیهوشی میشود و گویا غشی میشود و باقی بران غالب میگردد و [illegible]
علامات ریم در نفس دماغ پیدا میشود یعنی اگر ریم در جهت جانب بیرون دماغ باشد غالب [illegible]
علامات ورم حار دماغ همیشه موجود میباشد اما هرگاه ریم درمیان استخوان راس و غشای ام غلیظ بسبب [illegible]
آن از استخوان حادث میشود پس آنکه زخم از ضرب آمده باشد [illegible]
که چون آن را از سر انگشت تکرار کنند و احساس نمایند [illegible]
غشای استخوان [illegible]
و هر قوی [illegible]
و صلب اند برای تغذیه عظام مذکوره خون می آرند پس هرگاه ام غلیظ از استخوان راس جدا گردد و در آن [illegible]
ریم پیدا میشود و استخوان که از آن جدا شده از یابی غذا ناچار در آنجا ریم پیدا میگردد لیکن این استخوان مرده
ریم متصل شده در غشای استخوان مذکور میرسد و آنجا هم ریم متکون میگردد و از آنجا در جلد راس هم ریم می آید و پیدا میشود
تا آنکه از ام غلیظ تا جلد راس یکجا دمل میشود و بعد آن این دمل که بالای استخوان راس در غشای آن [illegible]
سر پیدا شده گاهی منفجر هم گردد و از آن ریم سائل میشود لیکن چونکه استخوان مانع جریان ریم اندر دمل زیر استخوان
از بسبب ریم ام غلیظ از نیز جریان نمی آید بلکه همان قدر ریم که بالای استخوان مذکور در غشای بیرونی استخوان [illegible]

جاری میشود والحاصل بسبب ظهور ورم لین در جلد راس بمقابل محل تولد ریم درام غلیظ این ست که گفته شده اما این علامت مخصوص
است بوقتی که از ضرب زخم در جلد راس نمانده باشد لیکن هرگاه از ان زخم در جلد راس هم آمده باشد و هنوز یک علامات
ورم دماغ موجود بوند در آن وقت چون جلد بالای استخوان باقی نمی ماند پس از نقصان جلد راس که استخوان راس
مضروب علیه دیده میشود لهذا وقت پیدا شدن ریم درین وقت درام غلیظ رنگ استخوان راس اینجا گاهی برنگ
خاکستری وگاهی بادامی وگاهی مائل بسیاهی دیده میشود و از ان مجربین میدانند که استخوان راس مرده شده و
یقیناً زیر آن ریم درمیان استخوان مذکور و ام غلیظ است فقط اگر آنا هرگاه ریم فیما بین ام رقیق و یا میتره و دماغ
پیدا شده باشد یا در نفس دماغ بود دران وقت کدام علامت خاص نیست که بر محل تولد ریم دلالت کند جز اینکه اکثر عموما
بر پیدا شدن ریم دلالت میکند مثل آمدن لرزه بعد موجود بودن علامات ورم دماغ یا حدوث فالج در جهت مخالف
از جانب تولد ریم یا علامات ورم حار دماغ در اینجا هم دال می باشند اما از ان تعین و تخصیص موضع تولد مده نمیشود
و از عدم تشخیص موضع تولد ریم نقصانی پیدا نمیشود چنانکه در علاج آن ظاهر خواهد شد و انجام تولد ریم در دماغ و
اجزای آن اینست که از ان پائمیا پیدا میشود زیراکه در توی لین استخوان دماغ چونکه عروق بسیار شائع آمده اند
پس باد راین عروق هم ورم پیدا شده ریم می افتد و از ان در خون وقت دوران آن می آمیزد یا کدام عروق از بیخ
عروق شق میگردد و دران ریم از استخوان مرده برآمده داخل میشود و علی کلا المذهبین ریم در خون داخل شده بذریعه
دوران آن در جگر و مفاصل و ریه و هم در جانب صحیح دماغ و در دیگر اعضا ممکن ست که برسد لیکن زیاده از همه در رتبه
می آید اما پائمیا وقتی پیدا میشود که صدمه قلیل بر دماغ رسیده باشد تا که بعد آن مریض مدتها زنده ماند و نوبت به پیدا
شدن پائمیا رسد چه اگر صدمه قوی بر سر چنان رسد که از ان مریض دفعتاً یا در مدت قلیل بمیرد دران وقت نه ریم
پیدا میشود و نه از ان پائمیا حادث گردد **العلاج** بدانکه هرگاه بعد رسیدن صدمه حالت کان کشن پیدا شده باشد
دراین وقت مریض را در مکان محفوظ از هوای بارد دارند و در کلیم یا دیگر لباس موئین گرم پیچند و آب گرم
در بوتل انداخته از ان تکمیه بر بدن سازند هم بر جلد مریض مالش و دلک زیاده سازند و اگر زنجبیل مسحوق گرم
هم مالش سازند جائز بود تا اینکه گرمی بر جلد پیدا شود و دوران خون اینجا زیاده گردد و چون مریض قدرے
بهوش آید آب مطبوخ چای که حار بالفعل بود قدری بنوشانند تا گرمی در بدن پیدا شود لیکن شراب و غیر آنها
نه دهند اما اگر کان کشن قوی بود که ازین تدابیر دفع نشود درین وقت قدری امونیا کاربناس یا آب ... د
حل کرده یا با شراب یا شربت حار تنها بنوشانند یا بذریعه زراقه در معا رسانند و بعد پیدا شدن حالت ... اگر
اگر آن قلیل بود قلت و کثرت آن موافق شدت و خفت و قلت و کثرت حالت کان کشن میباشد ...
اگر کان کشن خفیف ست ریاکشن هم خفیف خواهد بود و بالعکس بالجمله چون ریاکشن خفیف باشد مثل ...

قدری دردسر وانمی که حرارت بر جلد راس محسوس شود درین وقت آب سرد که از برف آنرا سرد کرده باشند
یا سرکه همراه آب ساده بر سر نهند و اگر ازین هم رفع نشود مسهل قلیل الوزن از قسم ادویه مسهله لطیف اند مثل
سکنجبین سلفاس یا سفوف جیلپ کمپوند بنوشانند و غذای بارد بالفعل که سریع الهضم و لطیف بود بنوشانند
و بآرام تام بپایگاه ارند اما گاهی گاهی قوی بود و مثل اینکه حرارت جلد راس و درد سر قوی باشند و اختلاط عقل هم کرده باشد حواس
بود که از ان خوف اجتماع خون و پیدا شدن ورم دماغ قوی باشد درین وقت اگر مریض قوی بود اول فصد گیرند
و خون از هشت اونس تا دوازده یا شانزده اونس بر آرند و اگر مریض ضعیف یا طفل باشد زلو حسب مناسب
به محل صدغ یا عقب اذان یا زیر موق الکبیر چشم چسپانند و برف باریک کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر دماغ نهند
و مسهل قوی مثل روغن حب السلاطین بنوشانند و غذای لطیف سریع الهضم خورانند و بآرام تام بپایگاه ارند
پس اگر بسبب این هم کدام عرض مثل درد سر خفیف یا فساد فکر که قلیل بود باقی ماند موافق آن علاج هم خفیف نمایند
مثل اینکه گاه گاه دو سه زلو بر اصداغ یا خلف اذن یا بر زیر گوشه چشم چسپانند یا حجامت یا نشتر خلف راس نهند
یا پلستر از نیش مگس بر جای مناسب نهند و قدری جلاب هم مثل کیلومل یا بلو پل قلیل گاه گاه بطوری خورانند که از ان
بتفتیش دهن پیدا نشود و گاه گاه مسهل هم داده باشند و چون بعد چند این تدابیر هم نقصان دماغ رفع نگردد
عمل سیتون یا استعمال آن کنند و مریض را بکمال احتیاط و آرام دارند و همیشه نگران حال آن باشند که اکثر دفعه این مرض
در ورم حاد دماغ مبتلا میکند اما هرگاه کام پیش بعد رسیدن صدمه ضرب بر دماغ پیدا شود درین وقت تامل
نمایند که عارض دماغ چیست ریزه استخوان شکسته است یا کدام جسم غیر طبیعی که در دماغ در آمده یا خون ست یا ریم
پس آنچه بسبب ریزه استخوان یا کدام جسم غیر طبیعی یا ریم باشد تدبیر آن آینده نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما هرگاه
بسبب اجتماع خون باشد درین وقت آن خود بخود اکثر در عروق منجذب میشود پس علاج عام اینجا کافی ست و آن
اینست که در مکانیکه روشنی کم باشد مریض را بآرام تام دارند و موهای سرش را تراشند و آب سرد یا سرکه و آب ساده
بالمناصفه سرد کرده یا برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر سر نهند و بعد آن چون مریض درین حالت بیهوش می ماند
پس مسهل دهند از چیزی که مقدار قلیل آن اسهال آورد نماید و آن در روغن حب السلاطین یافته میشود پس یک دو قطره آنرا همراه
[illegible] یا همراه صمغ عربی محلول با آب حل کرده بر اصل زبان نهند تا مریض همراه لعاب دهن آنرا بلع کند یا احتقانا
از روغن [illegible] و روغن تارپین حقنه نمایند تا اسهال بقوت جاری شود و در بست و چهار ساعت روز و شب اگر بول
محتبس باشد دو بار بذریعه قاثاطیر بول را جاری سازند و بعد این تدابیر یقینی مریض قدری غذا را میخواهد پس اگر ممکن
باشد شیر یا آب یخنی یا شوربای لحم بنوشانند یا بذریعه زراقه در شکم رسانند پس اگر بعد انفجار ورم شروع شود تدبیر
ورم که آینده نوشته خواهد شد بعمل آرند اما هرگاه سرسام ارتعاش پیدا شود درین وقت مریض را بآرام تام

بالای پلنگ دارند و موهای سر را تراشیده آب برف بر سر نهند و مسهل خفیف مثل روغن بید انجیر یا سفوف جیلپ کمپوند
بمقدار قلیل نوشانند یا از حقنهٔ لینه تنقیهٔ امعا سازند و اگر خواب نیاید برومائید پتاسیم تنها از پانزده تا بست گرین یا همراه
کلورل هائیدریت نوشانند و اگر درین حالت در سر گرمی نباشد که از ان خوف حدوث ورم باشد درین وقت بهتر
از افیون دوای دیگر نیست پس لائکر اوپیای سڈی تیوس یا سلوشن مارفیا هر یک جدا جدا از بست قطره تا شصت قطره
بنوشانند و هرگاه ورم شروع شود علاج آن نمایند اما هرگاه ورم حاد یعنی اکیوت انفلمیشن باشد درین وقت
اول موهای سر را تراشیده برف کوفته در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر تمام سر نهند بعد اگر مریض قوی باشد فصد کرده
خون حسب حاجت بر آرند تا اینکه قدری ضعف در نبض پیدا گردد و بعد آن هرگاه باز در نبض قوت زیاده پیدا شود
باز فصد کرده خون بر آرند و ملاک امر در تثنیه فصد قوت دوران خون است پس هرگاه دوران خون قوی گردد خواه بعد
چند ساعت یا بعد چند روز وقت گرفتن فصد همان خواهد بود پس اگر بعد چند ساعت محتاج فصد ثانی شوند نشتر فصد
اول را کشاده دست را حرکت دهند تا زخم اول منفتح شده خون جاری گردد و اگر بسبب پیدا شدن ورم خون از زخم
بر نیاید بر عرق دیگر را کشایند و خون بر آرند و اگر مریض طفل یا ضعیف باشد زلو بر مناسب بر صدغین یا خلف
اذنین یا زیر گوشه چشم اکبر بنهند و بعد آن مسهل دهند تا اسهال قیقی شود پس اگر مریض لائق نوشانیدن مسهل باشد
اندادو مسهل انچه نکاهن اند نوشانند یا کیلومل از ده تا پانزده گرین تنها نوشانند یا کیلومل چهار گرین همراه سفوف
جیلپ کمپوند نوشانند تا اسهال بخوبی شود لیکن سلفیت آف میگنیشیا درین حال از مسهلات دیگر بهتر است و اگر مریض
لائق نوشیدن مسهل نباشد عوض مسهل از حقنه یا تنقیه نمایند و استعمال سلفیت آف میگنیشیا در حقنه هم مفید است
و بعد فراغ از اسهال کیلومل را با قدری افیون خالص بنوشانند یا بطریق مالند تا که اثر او جلد در خون داخل شود و
کیلومل را چندان خورانند که قریب جوشش دهن حالت پیدا کنند و غذا قلیل المقدار سریع الهضم مثل شوربای لحم یا شیر
همراه آب ساده بنوشانند اما مادام که علامات حدت ورم دفع نشوند حاجت بسوی تغذیه که در اثنای مدت ...
مریض را با آرام تمام دارند و معنی آرام تمام آنست که جمیع حواس و اعضا از فعل خود باز مانند مثل اینکه سمع از شنیدن
آوازها و بصر از دیدن اضواء و شامه از بوئیدن روائح حاده و زبان از چشیدن مذوقات حاده و از کلام آسوده
شوند و اعضای بدن جمله از حرکات بدنیه و دماغ از حرکات نفسانیه باز مانند و هیچ گاه مسهل داده باشند تا شکم
صاف ماند و هرگاه ورم حاد مزمن یعنی کرانک یا سب اکیوت یعنی حاد مزمن گردد و آن بعد ورود مدت دراز پیدا شود
ورم حاد میشود در آن انچه علاج ورم حاد نوشته شده از ان قوی مثل فصد و مسهل قوی را باستعمال نیارند لیکن مسهل
معتدل که در میان قوی و ضعیف باشد یا جدولین بود نوشانیده باشند تا قبض شکم نماند کیلومل بمقدار قلیل تا مدتی
دراز نوشانند تا اثر خود در بدن نماید اما بحدی تاثیر خود نکند که از ان جوشش دهن پیدا شود ...

ظاهر شوند مقدار کیلومل را کم کنند یا مطلقا چند روز نوشانیدن آنرا ترک کنند و بعد نوشانیدن کیلومل ایوڈائیڈ پتاس
یا برومائیڈ پتاش قلیل المقدار همراه قهوه عشبه نوشانند و موهای مریض را تراشیده بلسٹر انتیش مگس بر یافوخ نهند
و گاهی بر تمام سر بلسٹر مذکور را باین ترتیب می نهند که اول بر یافوخ بعده بر جانب یمین پس ازان در جانب یسار و تا
بعد آن بر موخر راس می نهند که از استعمال آن نفع کثیر حاصل میشود و گاهی عوض آن عمل سیٹین را بر گردن استعمال
میکنند لیکن باید که آبله بلسٹر مگس و زخم سیٹین را آن قدر جاری دارند که جمله شکایتهای دماغیه دفع شوند و درین حال
غذای صالح مقوی مثل گوشت بز و شیر و نان گندم نوشانند لیکن اغذیه حاره نه دهند اما هرگاه ریم در دماغ پیدا شود و در
نفس دماغ یا درمیان ام رقیق و پیا میٹر دماغ باشد درین وقت هیچ علاجش نیست زیرا که درین وقت محل تولد ریم معلوم
نمیشود و اگر معلوم هم شود در آن زمان هم اخراج آن ممکن نیست زیرا که اگر درمیان ام رقیق و دماغ یا پیا میٹر [illegible]
درین وقت بر همه دماغ منبسط میباشد و لیاقت سائل و جاری شدن ندارد و اگر در نفس دماغ باشد پس در آن
محبوس خواهد بود و علاوه برین اخراج ریم درین وقت محتاج میباشد بسوی پیدا کردن ثقبه در ام غلیظ و ام
رقیق و پیا میٹر و در نفس دماغ و آن یقینی مهلک است لهذا علاج آن محال است اما هرگاه ریم درمیان استخوان
راس و ام غلیظ باشد و محل تولدش در ورم جلد راس که بمحل مقابل آن باشد یا از متغیر شدن رنگ استخوان مضروب علیه اگر جلد برآن
نباشد معلوم میشود درین وقت علاجش آنست که از آله ترفین که منشار مدور است استخوان راس که بمحل تولد
ریم است قطع کنند و قطعه مقطوع را از جایش برآرند تا ریم خارج شود اما این علاج را وقتی بعمل آرند که آنچه علامات
تولد ریم پیشتر نوشته شده انها بخوبی بران دلالت کرده باشند پس اگر بعد قطع کردن استخوان ریم ظاهر نشود بلکه ام غلیظ
دیده شود که قریب ثقبه استخوان باشد درین وقت بتامل و غور ملاحظه فرمایند که آیا حرکت انبساطی و انقباضی که در
دماغ میباشد ازین غشا محسوس میشود یا نه اگر محسوس شود دانسته شود که انجا درمیان دماغ و این غشا چیزی دیگر
متوسط نیست و اگر حرکت دماغی محسوس نشود باید دانست که انجا زیر غشای مذکور ریم هست که بسبب آن حرکت ضربانی
دماغ محسوس نمیشود درین وقت از سر نشتر درین غشای مذکور قدری ثقبه پیدا کنند تا ریم ازان خارج شود که گاهی از تدبیر
هم مریض زنده می ماند و هرگاه بعد پیدا شدن ریم در دماغ پائمیا پیدا شده باشد درین وقت آنچه در علاج پائمیا
نوشته شده بعمل آرند مزید بران اینست که درین پائمیا آنچه استخوان منکسر مضروب علیه که فاسد و متعفن شده باشد
آنرا حضور برآرند تا سبب پائمیا رفع گردد اما هرگاه در اسکالپ یعنی آنچه جلد و لحم که بالای استخوان راس است از ضرب کوفت
و رض و اذیت حاصل شود و ازان خون از عروق منفجره جاری شده در لحم یا درمیان لحم و استخوان راس مجتمع گردد
و درانجا گاهی بصورت سلعه ورمی که آنرا هیماٹوما گویند و دران خون جمع میباشد پیدا میشود خصوصا در اطفال اما
در کبار پس اکثر [illegible] در لحم و [illegible] در جلد و هم تغیر رنگ جلد پیدا میشود و درین حالت اکثر بسبب انکه انجا [illegible]

در لحم و جلد پیدا میشود و در ... آن بسبب ... ورم و در اینجا النیمنت و بر اطراف آن از قلت ورم صلابت محسوس میشود
لهذا اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا کان چوشن ست یا انکسار عظم و درین حالت این شبهه بدو امر رفع کرده
میشود اول اینکه اگر کان چوشن ست علامات کام پریشن یعنی انضغاط دماغ که بعد انکسار استخوان پیدا میشوند موجود نمیباشند دوم آنکه
هرگاه سر انگشت را در ان بقوت داخل کرده احساس کنند اختلاف در اجزای استخوان بسبب ارتفاع و انخفاض که لازمهٔ
انکسار است زیر انگشت یافته نمیشود و گاهی در اسکالپ طفل نو مولود هم اذیت از انضغاط که وقت ولادت میشود سلعهٔ دموی
یعنی هیماتوما پیدا میشود و علاج انجال آن است که هرگاه زخم نباشد پارچه در سرکه و آب ساده که هر دو بالمناصفه بوند یا در شراب برانڈی
که یک حصه آن با هشت حصه آب ساده ممزوج بود تر کرده بالای سر بر محل مضروب علیه نهند و هرگاه از استعمال آن حرارت ...
رفع گردد لوشن که در ان یک درام سلفیت آف ایمونیا با هشت اونس آب ساده حل کرده درست میسازند پارچه تر کرده بر
محل مأوف نهند تا از اعانت آن خون در عروق منجذب گردد و باید دانست که آنچه خون در اینجا در اطفال مجتمع شده بصورت
هیماتوما از ان پیدا میشود اکثر خون مذکور از ان خود بخود در عروق منجذب میگردد لهذا باید که در ان نشتر نه دهند و اراده اخراج
آن ننمایند و همچنین در کپارهم چون قطع دموی بر سر پیدا میشود ان هم خود بخود منجذب میگردد در آنهم گاهی اراده نشتر زنی و اخراج
دم نه نمایند بلکه برهمین تدبیر که نوشته شده اکتفا کنند که از ایمونیا لوشن در تحلیل و جذب ماده درین سلعه اعانت کامل حاصل میشود
اما هرگاه در اسکالپ از رسیدن ضرب زخم پیدا شده باشد و این جراحت بنسبت جراحات اعضای دیگر خطرناک است
زیرا که اینجا اکثر اری سپلس بسهولت و سرعت پیدا میشود و اگر اری سپلس هم پیدا نشود اکثر صدمه ضرب از جلد و لحم تا استخوان
و اغشیه و نفس دماغ میرسد و ازان درین اعضا اذیت پیدا میشود بالجمله زخم که اینجا حادث میشود گاهی قسم اول و گاهی
قسم ثانی و گاهی قسم ثالث از اقسام خمسهٔ جروح که بجای خود در بیان زخم مذکور اند پیدا میشود گاهی اسکالپ هم کامل
از استخوان سر جدا میشود چنانکه هرگاه موی سر زن بر مهد ... ولد در چوب مهد مذکور می آید و از کشیدن آن موهای سر
با جلد راس یکبار دفعةً جدا میشوند این زخم پیدا میشود و ایضا باید دانست که در جراحت اسکالپ خون زیاده جاری میشود
و آن خاصةً وقتیکه زخم بر صدغ رسد زیاده تر می آید العلاج هرگاه زخم قسم اول مثل خراش باشد در ان اول موهای سر
اگر در آن باشند تراشند بعده آنچه اجسام غریبه مثل خاک وغیره که بر دور زخم و قریب آن باشد آنرا دور کنند بعده کناره های زخم را برابر
و باهم ساخته پارچه اسٹکن آو ... بران نهاده کاربل آئل لینمنٹ بران نهاده از پارچه رقیق ببندند تا حرارت درین موضع پیدا
نشود و سرد ماند و اگر پارچه بندش غلیظ بود گرمی اینجا پیدا خواهد شد اما وقت این علاج آنست که زخم صغیر بود و زیاده لحم از
استخوان جدا نشده باشد اما اگر زخم کبیر بود که لحم کثیر در ان از استخوان منفصل شده باشد و از زیادتی ... از آن
از آویختن لحم مذکور در دو اذیت پیدا شده باشد درین وقت باید که از تار ... اطراف زخم را باهم متصل ساخته
یک دو جا بخیه کرده دهند تا بسبب آن لحم بیاویزد و در محل خالی از دو دفعه پارچه اسٹکن آو ... [illegible]

شده ورزند که در ان خوف پیدا شدن اری سپلس است **والیضا** باید دانست که هر قسم زخم که اینجا پیدا شود در سه چهار سال اسکالپ را در ان قطع نکنند چنانکه در جروح اعضای دیگر برای قطع کردن آن امر کرده میشود زیرا که اینجا از کثرت خون این لحم اگرچه بسیار قلیل با عظم متصل مانده باشد لیکن در چند ایام مندمل و ملتئم میگردد **والیضا** باید دانست که از زخم قلیل اسکالپ هم بی پروا و مطمئن نه شوند زیرا که گاهی از زخم قلیل آنهم اری سپلس پیدا میشود و هم گاهی زخم قلیل میباشد لیکن صدمه آن تا استخوان اغشیه و نفس دماغ میرسد بلکه دران مریض را آرام تمام دارند و مسهل قلیل داده شکم را صاف کرده و چند روز غذا بسیار قلیل سبک داده باشند و انتظار ظهور کدام انجام از انجامات زخم این مقام نمایند پس اگر زخم بسیار صغیر بود اکثر به سهولت و بسرعت صحیح میگردد و گاهی بعد آن اری سپلس پیدا میشود و گاهی بسبب آن در میان اسکالپ و استخوان و دماغ ریم پیدا میگردد خصوصا هرگاه اسکالپ در مقدار زیاد از استخوان جدا شده باشد زیرا که درین وقت در میان این لحم و جلد جدا شده و استخوان ریم پیدا میشود و گاهی از زخم ورم در اغشیه و نفس دماغ پیدا میگردد و گاهی بظاهر ضرب قلیل میرسد لیکن از ان هم کدامی انجام ازین انجامات پیدا میشود پس اگر اری سپلس پیدا شود آنچه در علاج اری سپلس در ذیل جمیات نوشته شد بعمل آرند و هرگاه ریم پیدا میشود درین وقت اکثر اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا اری سپلس است یا ریم متولد گشته پس فرق بینهما باین وجه توان کرد که وقت پیدا شدن اری سپلس سرخی از کناره های زخم شروع گشته منبسط گردد و وقت پیدا شدن ریم ورم از کناره های زخم دور میباشد و هم در تولد ریم سرخی بر کناره زخم نمیباشد **والیضا** باید دانست که هرگاه اسکالپ از استخوان جدا میگردد و دستکار کناره های زخم را باهم کرده از تار نقره دوخته پارچه اسکن آلود بران نهاده می بندد کناره های زخم باهم شده ملتئم و متصل میشوند لیکن آنچه اسکالپ که سوای محل کناره های زخم هم از استخوان جدا شده بود گاهی ریم پیدا میشود و مادام که این ریم را بر نیارند اسکالپ جدا شده از استخوان با استخوان متصل و ملتئم نمیگردد لهذا درین ضرور است که در محل ریم جائیکه از دیگر مواضع متورمه زیرین تر باشد ثقبه پیدا کرده ریم را بر آرند بعد درین ثقبه فتیله نهند تا آنچه ریم پیدا شود آنهم ازین ثقبه بخوبی خارج گردد و در کدام جا محتقن و محبوس نماند و بالای ورم که دران ریم است گاه صغیر نهاده بر بندند تا از عصر کردن رفاده ریم در جای خود نماند و جاری گشته خارج گردد و هرگاه اسکالپ تمام و کمال از استخوان جدا شده باشد درین وقت پارچه نازک در روغن کنجد صاف تنها یا قدری کافور دران حل کرده تر کرده بر تمام نهند تا آنچه غشای جدید که از یکجنس فایبرن از غشای استخوان را سوی از اطراف زخم اینجا آهسته آهسته پیدا میشود آن را محفوظ از رسیدن آفات خارجیه داده و باید دانست که این غشای جدید که اینجا از انصباب فایبرن پیدا میشود در ... کمال میرسد و لائق کار میگردد پس این تدبیر را هم تا مدت دراز بعمل آرند لیکن در روغن کار بولک ... پارچه را تر کرده ... حال بر ... نهند والا غشای جدید که پیدا میشود ضایع و مفقود خواهد شد و همیشه نگران حال مریض باشند که ...

وقت کدام علامت از علامات امراض دماغیہ پیدا میشود مثل علامات ورم دماغ وغیرہ امراض را باید فوراً
مشغول علاج این مرض شوند چنانکہ بجای خود نوشتہ شدہ را ہرگاہ استخوان راس بشکند پس باید دانست
کہ چون صدمہ بر سر میرسد پس اگر صدمہ قلیل است مثل غمز کردن شی ثقیل فا مزیا صدمہ ضرب قلیل و استخوان لین باشد
چنانکہ در عہد طفولیت بود درین وقت گاہی استخوان مذکور منغمز شدہ بسوی باطن کج میشود و ازان بر دماغ اثر غمز میرسد
العلاج اگر غمز قلیل بود کہ ازان کدام اذیت نہ پیدا شدہ باشد درین وقت احتیاج علاج کمتر میشود زیرا کہ خود
این استخوان خم شدہ آہستہ آہستہ راست میگردد و اگر انغماز مودی بایجاد اذیت دماغ شدہ باشد درین وقت
قطعہ از چرم صمغی یا غیر آن گرفتہ خوب ملائم ساختہ بر استخوان راس نہادہ غمز کنند تا از کالنہ سرکب پید بعد چسپیدن
آن زا بسوی بالا بکشند تا ہمراہ آن استخوان خم شدہ راست گردد و بلند شود و گاہی از رسیدن صدمہ ضرب در
استخوان راس ہم کان چوشتن یعنی غمز و خراش و کوفت حادث میشود و آن بسہ وجہ خطرناک است اول اینکہ از
کاسہ توسے بیرونی استخوان راس می میرد و از توی صحیح آن جدا میگردد و گاہی ہر سہ توی استخوان یعنی تمام
استخوان مردہ و فاسد شدہ از محل خود بر می آید و ام غلیظ از خارج شدن آن دیدہ ظاہر میشود دوم آنکہ
گاہی از مردن استخوان ریم در میان استخوان مردہ و ام غلیظ پیدا میشود سوم آنکہ ازین آفت ریم در توی ثانی آن
کہ بین در میان ہر دو توی سخت آن است پیدا شدہ در خون امیزد و ازان پائمیا پیدا گردد و علامت آنست کہ چون
ہمراہ آن در اسکالپ ہم زخم باشد علاج زخم مذکور کردہ ببینند کہ حال استخوان چہ میشود شاید کہ ہمراہ زخم اسکالپ زخم
استخوان ہم صحیح شود و اگر استخوان مردہ باشد زخم اسکالپ ہم ہمراہ آن صحت نمی یابد لیکن درین وقت انتظار و تامل
در علاج ضرورست زیرا کہ اگر تمام استخوان نہ مردہ باشد پس درین صورت اکثر آنچہ مردہ است ریزہ ریزہ شدہ
خارج میگردد و آنچہ از مردن محفوظ است از غشای استخوان تازہ پیدا شدہ ازان استخوان مذکور بر حالت خود
می آید و نشانی انجا از نقصان استخوان فقط باقی میماند و ہمراہ آن زخم اسکالپ ہم صحیح میگردد و اگر جملہ استخوان مردہ
شدہ باشد درین وقت ہم گاہی استخوان مردہ بقدریکہ مردہ شدہ ریزہ ریزہ گشتہ ہمراہ ریم خارج میشود و اینجا
ثقبہ پیدا میگردد کہ ازان ام غلیظ دیدہ میشود لیکن بعد چند روز غشای استخوان تازہ پیدا شدہ براین ثقبہ ہم
آمدہ ساتر میگردد و بالای آن لحم و جلد پیدا میشود و زخم اسکالپ صحیح میگردد لیکن اینجا گوی و غوری پیدا شدہ
باقی می ماند کہ دران لینت بود و سختی استخوان اینجا در حس لمس محسوس نشود و اما ہرگاہ درینجا از مردن استخوان
ریم در میان استخوان مردہ و ام غلیظ پیدا شدہ باشد و ہمراہ آن علامات انضغاط دماغ از ثقل ریم موجود باشد
درین وقت تدبیر اخراج مدہ مذکور کہ پیشتر نوشتہ شدہ بذریعہ منشار مذکور فرمایند و بعد آن علاج زخم اسکالپ
نمایند و مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند و اگر درین وقت پائمیا پیدا شدہ باشد علاج پائمیا مطلقاً نمایند لیکن

اگر ثابت شود که سهم در استخوان ست درین وقت استخوان مذکور را بیرون آرند اما هرگاه انکسار در استخوان راس هم باشد
و آن همیشه اینجا از صدمهٔ خارجی حادث میگردد و از کشیدن عضلات یا از حرکت دماغ نمیشود چنانکه در اعضای دیگر گاهی
انکسار عظم از کشیدن عضلات هم پیدا میگردد و بالجمله انکسار استخوان راس هم بر چند وجه میشود یکی آنکه استخوان در محل خود
ماند و شق گردد یا شکسته دو قطعه گردد یا شوند دوم آنکه ریزه ریزه شده بعض ریزه های آن از جای خود حرکت کرده در
دماغ در آیند یا بر آن نشسته آنرا فشرده کنند و از ان دماغ منغمز شود و درین هر دو قسم انکسار گاهی تنها انکسار واقع
میشود یعنی زخم در جلد نیاید و گاهی همراه آن زخم هم در جلد و لحم حاصل شود و این چهار قسم شدند و تقسیم دیگر اینست که
گاهی انکسار در محل مضروب علیه و ما فوقت می آید و گاهی در جانب مقابل محل مضروب علیه انکسار واقع میشود مثلاً هرگاه
ضرب بر مقدم دماغ میرسد صدمه آن تا موخر دماغ منتهی میشود و جائیکه صدمه ضرب منتهی گشته انکسار همانجا پیدا میگردد
مثلاً ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمهٔ آن تا موخر دماغ منتهی میگردد و جائیکه صدمه منتهی شده انکسار عظم آنجا پیدا میشود
و این را بزبان فرانس کونتر کوپ نامند بالجمله هرگاه تنها انکسار استخوان حادث میشود پس آن گاهی بر محل مضروب علیه و
گاهی در جانب مخالف که مقابل آنست پیدا میگردد چنانکه گاهی ضرب بر استخوان مقدم دماغ واقع میشود و استخوان موخر را
منکسر میگرداند اما هرگاه صدمه بر استخوان یافوخ میرسد از ان گاهی استخوان قاعدهٔ دماغ که از جانب تحت جهت مخالف
و هم مقابل آنست و بران دماغ قائم میباشد منکسر میشود و هم باید دانست که این استخوان قاعدهٔ دماغ بسه طریق منکسر
میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از ان انکسار بدو صورت پیدا میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از صدمه
آن استخوان قاعدهٔ دماغ بشکند بدون شکستن استخوان یافوخ دوم آنکه از صدمهٔ ضرب استخوان یافوخ بشکند و شکستگی
آن تا استخوان قاعدهٔ دماغ رسد و از ان قاعده دماغ هم منکسر گردد سوم آنکه کسی بر قدمین خود از بالا بزیر آید و صدمه و اذیت
بدنی از تحت بسوی بالا تا این استخوان منتهی گردد و از ان این استخوان شکسته شود لیکن انکسار استخوان قاعدهٔ دماغ همراه
بسبب صدمهٔ بدنی که از بالا بسوی زیر یا از روی قدم کسی آمده باشد پیدا شود همیشه از زخم جلد و لحم بالای استخوان
دماغ خالی میباشد و گاهی انکسار این استخوان هرگاه از صدمهٔ یافوخ پیدا شود هم خالی از زخم اسکالپ میباشد العلامات
بدانکه هرگاه صدمه بر یافوخ رسد و از ان انکسار در استخوان یافوخ آید و معذلک استخوان مذکور دو قطعه شود و بجای خود هم
ماند لیکن زخم بر جلد نیامده باشد درین وقت کدام علامت نیست که بران دلالت کند بلکه مجربین و علما را هم گاهی درینجا بسبب ورم
که بعد رسیدن ضرب بر محل مضروب علیه پیدا میشود اشتباه واقع میشود درین که استخوان شکسته است یا نه چه هرگاه در وسط
ورم از سر انگشت احساس سکینت لینت در انجا یافته میشود و چون بر اطراف ورم انگشت می نهند صلابت محسوس میگردد
ازین جهت شبه پیدا میشود در اینکه بر محل لینت استخوان شکسته است و چونکه بعد رسیدن ضرب حالت کان کشن یا
کام پرشن پیدا میشود و از ان زیاده تر شبه انکسار عظم پیدا میگردد گو استخوان از شکستن محفوظ بود و هرگاه زخم هم در اسکالپ

همراه انکسار استخوان یافوخ آمده باشد درین وقت دانستن آن سهل ست چه از سر ناخن یا از سر میل ممکن ست که آنرا در زخم داخل کرده تا محل انکسار رسانیده بذریعه اصطکاک واحتکاک موضع انکسار خطی که از انکسار استخوان پیدا میشود دریافت سازند اگر زخم وسیع باشد درین وقت دیدن خود استخوان شکسته بچشم هم ممکن ست لیکن باید دانست که گاهی از درز حقیقی دماغ که از اتصال عظام پیدا شده اند اشتباه پیدا میشود که خط انکسارست یا خط درز حقیقی استخوان دماغ و درین وقت فرق بینهما باین طور کرده شود که درز دماغ همیشه از خون خالی میباشد و در درز انکسار استخوان قدری خون میباشد اما هرگاه انکسار در استخوان قاعده دماغ آمده باشد درین وقت گاهی کدام علامت بران دال نمیباشد بلکه عقلا از موجود بودن حالت کمپرشن یا دیگر نقصان دماغ که بعد رسیدن صدمه ضرب پیدا میشود بطور استخراج نتیجه ضرب گویند که قاعده دماغ منکسر شده اما اکثر این ست که بعد شکستن قاعده دماغ خون یا آب خالص از گوش جاری میشود و باید دانست که این آب همان آب ست که در بطون دماغ و زیر غشای نخاع همیشه میماند و سیلان آب از گوش دلیل قوی ست برای شکستن استخوان قاعده دماغ زیرا که خون از گوش گاهی بسبب صدمه فاس اسفل هم می آید اما آب بدون انکسار استخوان قاعده دماغ نمی آید زیرا که بدون انکسار استخوان و انشقاق پرده گوش هیچگونه این آب را ممکن نیست که بیرون آید لیکن هرگاه خون از گوش با دفق و ضربان خارج شود آنرا از علامات انکسار استخوان قاعده دماغ باید شمرد اما هرگاه استخوان قاعده دماغ قریب عظم مشاشی منکسر شود خون از زیر جفن و از میوکس میمبرن چشم و از حنجره هم جاری میشود لیکن باید دانست که این علامات خروج دم از این اعضا وقتی لائق اعتماد اند که همراه رسیدن صدمه ضرب بر دماغ کدام صدمه بر گوش حنجره و بینی نرسیده باشد والا ممکن ست که بسبب رسیدن صدمه خارجی باین اعضا هم خون از انها جاری شود و ایضا بعد شکستن استخوان قاعده دماغ اکثر قی دموی می آید زیرا که بعد شکستن استخوان مذکور خون از پس کام قطره قطره کرده در حلق میچکد و آنرا مریض بعد جمع شدن آن در حلق بسبیل بلع در عالم بیهوشی در معده می اندازد و چون از آن معده ممتلی گردد آنرا به قی دفع میکند و علاجش آنست که چون انکسار محض در استخوان یافوخ آمده باشد و بران بعد زوال حالت کانکشن موهای سر را بتراشند و برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر سر مریض نهند و مسهل قوی دهند و فصد گرفته خون حسب حاجت بر آرند و در مکان بارد مریض را با آرام تمام بر پلنگ دارند و اگر همراه انکسار استخوان یافوخ زخم در اسکالپ هم آمده باشد درین وقت آنچه برای زخم اسکالپ نوشته شده بعمل آرند و هرگاه استخوان قاعده دماغ شکسته باشد در آنهم آنچه تدبیر انکسار محض استخوان یافوخ نوشته شده بعمل آرند لیکن اکثر در انکسار این استخوان مریض بسبب انفجار دماغ در حالت کمپرشن هلاک میشود و گاهی از آن نجات هم مییابد اما کسیکه از آن نجات یافته زنده ماند تا مدت دراز بعد آن بحالت ضعف دماغ و اعراض و علامات ورم مزمن دماغ مبتلا می ماند پس هرگاه حال مریض چنین بینند درین وقت باید که علاج ورم مزمن آنچه نوشته شده آنرا حسب مناسب حال بعمل آرند اما هرگاه استخوان کاسه سر ریزه ریزه گردد

و سیلان آب از گوش بعد رسیدن صدمه ... از انکسار قاعده دماغ

واین حالت از صدمه سخت مثل رسیدن گلوله تفنگ حادث میشود و آن به سه طریق پیدا گردد اول آنکه قوی خارجی استخوان راس
ریزه ریزه شده در قوی لینت آن در آید لیکن قوی سخت داخلی آن از انکسار محفوظ ماند دوم آنکه قوی ثالث داخلی آن ریزه ریزه
شود بسبیل کونک ترکو و قوی اول و ثانی از انکسار محفوظ مانند سوم آنکه هر سه قوی استخوان کاسه سر ریزه ریزه
شوند و در صورت اولی که اهم آفت بدماغ نمیرسد جز اینکه قوی خارجی استخوان می شکند اما چون قوی ثالث داخلی استخوان
بشکند از آن به ام غلیظ و دماغ ضرر میرسد و این قسم زیاده خطرناک ست زیرا که از سلامتی قوی اول و ثانی دانستن
انکسار قوی ثالث دشوار میشود و از نقصان دماغ و علامات تضرر دماغ عقلاً استخراج کرده میگویند که شاید قوی ثالث
استخوان منکسر شده باشد و علاج آنهم دشوار است زیرا که بدون قطع کردن استخوان ریزه های آن که در ام غلیظ و دماغ
در آمده اند خارج نمیشوند لیکن هرگاه هر سه قوی آن ریزه ریزه شوند درین وقت دانستن آن سهل ست اگر زخم باشد
و اگر زخم در جلد همراه آن نباشد درین وقت در تشخیص آنهم دقت واقع میشود چه هرگاه بعد شکستن استخوان این ریزه ها
اندرون می روند اینجا قدری غور پیدا میشود پس هرگاه انگشت اینجا می نهند در محل غوریت و به اطراف آن صلابت
دیده میشود و از آن گمان کرده میشود که شاید بسبب ضرب ورم در اطراف پیدا شده و در استخوان اینجا انکسار نیامده
و فرق باین نحو ممکن ست که در صورت انکسار بر محل انکسار استخوان اختلاف در اجزای منکسره آن در ارتفاع و انخفاض
خواهد بود و در صورت عدم انکسار این اختلاف پیدا نمیشود و باید دانست که قسم اول انکسار استخوان راس اکثر در محل ما بین
دو ابرو و پیشانی از صدمه قوی مثل صدمه پای اسپ پیدا میشود زیرا که اینجا استخوان بسیار غلیظ و ضخیم ست و قوی متوسط آنهم
غلیظ است و ایضاً باید دانست که گاهی همراه انکسار استخوان راس هرگاه زخم در اسکالپ آید و صغیر باشد پس از کثرت
سیلان دم از آن گاهی تشخیص انکسار دشوار میگردد اما از وجود علامات انفعال دماغ میگویند که استخوان شکسته است
و دماغ را غمز میکند و درین وقت برای صحت تشخیص باید که زخم اسکالپ را زیاده سازند تا کیفیت انکسار واضح گردد
و علاج آسان شود و گاهی استخوان دماغ ریزه ریزه شده ام غلیظ و دماغ را غمز میکند ولیکن کدام علامت شکستن استخوان
و انفعال دماغ موجود نمی باشد خصوصاً در اطفال درین وقت باید که تا ظهور حالت کامل پریشان در توسیع زخم اسکالپ تأمل نمایند
و تعجیل نسازند العلاج هرگاه قوی خارجی استخوان راس ریزه ریزه شده در قوی متوسط داخل شده باشد هیچ علاج
نکنند مگر هرگاه از مرور ریزه های مذکوره که در قوی ثانی داخل شده بودند ورم و دمل پیدا شود آن زمان در اسکالپ زخم
پیدا کرده اخراج ریم نمایند تا همراه آن ریزه های مذکوره هم خارج شوند و هرگاه قوی داخلی استخوان راس ریزه ریزه شده
در ام غلیظ و دماغ داخل شده باشد و از آن علامات انفعال و ورم دماغ پیدا شوند درین صورت در اسکالپ زخم
پیدا کرده استخوان مذکور را از منشار مدور قطع کرده ریزه های شکسته را برآرند و هرگاه هر سه قوای استخوان راس شکسته
باشند و زخم هم در اسکالپ وسیع باشد از کلبتین حرد یا از آله مشهور به ایلیویتر که بالفت و ستاخون های منتاه ستمای

فرق در انکسار استخوان و عدم آن

لام و سکون یای مثناة تحتانی و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون رای مهمله ریزه ها را از زخم مذکور بر دارند و اگر از با هم منسلخ
شدن ریزه های مذکوره آله مذکور داخل نشود از منشار ساخته هیئیس صاحب بهادر حکیم که آنرا بلغت انگریزی هیئیس سا نامند
قدری استخوان شکسته را قطع کرده زخم را وسیع سازند تا آله مذکور در آن داخل شده ریزه ها را برآرد و چون جمله ریزه ها بیرون آیند
و اذیت انضمام دماغ رفع گردد آنچه تدبیر برای زخم یا ورم دماغ نوشته شده آنرا بعمل آرند و ایضاً باید دانست که اینجا بجهت
کثرت اهتمام در امر دماغ باز اسباب تضرر و نقصان دماغ که از رسیدن صدمه ضرب و سقوط پیدا میشود نوشته میشوند
پس بدانکه گاهی از تنها صدمه ضرب که به سر رسید بی آنکه استخوان راس منکسر شود هم ضرر و نقصان و تفرق در اغشیه و نفس
دماغ پیدا میشود و همراه انکسار استخوان کاسه سر هیئته دماغ را نقصان میرسد چنانچه گاهی با انکسار استخوان کاسه سر نفس دماغ
از راه زخم استخوان بیرون می آید بالجمله از رسیدن صدمه ضرب که همراه آن زخم هم در لحم و انکسار در عظم نیامده باشد گاهی دماغ
از جائیکه بر آن ضرب واقع شده شق میگردد و گاهی از کونتر کو یعنی صدمه بجای رسد و اثر آن در جای دیگر منتهی شود و هم زیت
و زخم در دماغ پیدا میشود در جانب مخالف مقابل جهت مضروب علیه ایضاً از شکستن لوی داخلی استخوان راس و در آمدن
ریزه های آن در اغشیه و نفس دماغ هم در دماغ شق و زخم حادث میشود و گاه از شکستن هر سه لوی استخوان اس و داخل شدن
آن در اغشیه و نفس دماغ هم زخم در دماغ پیدا میشود و هرگاه ام غلیظ منثقب گردد بهر سبب که باشد درینحالت هم گاهی دماغ
ازین زخم بیرون می آید و چون گلوله تفنگ یا پیکان تیر یا چوب دستی صلب استخوان راس را شکسته در دماغ داخل شوند از انهم
دماغ شق میشود و همچنین هرگاه چیزی سخت از راه انف و چشم در دماغ رود از انهم در دماغ زخم پیدا میشود العلامات هرگاه
از کونتر کو دماغ قریب نخاع شق میگردد از ان مریض فوراً هلاک میشود زیرا که اعصاب معینه بر حرکت تنفس که در دل و پرده شکم
میروند از اینجا رسته اند و چون دماغ شق گردد از ان کار این اعصاب بند میشود و از بند شدن کار شان حرکت تنفس
موقوف میگردد و فوراً مریض هلاک میشود و همچنین هرگاه زخم در قرب این موضع در دماغ واقع میشود پس تا دام که خون از
جاری شده تا این موضع نرسد و اینجا مجتمع نگردد مریض زنده میماند اما هرگاه درین موضع خون مجتمع گردد و اعصاب معینه تنفس را
غمز کرده از فعل آنها باز دارد بیمار فوراً می میرد و چون دماغ قریب قحف شق گردد بعد آن مریض دفعةً نمی میرد بلکه هرگاه از ان
ورم پیدا شود آن زمان هلاک میگردد و گاهی از انهم زنده میماند خصوصاً در سن طفولیت لیکن هرگاه دماغ شق شود پس
اگرچه بعد آن علامات اذیت دماغ عموماً پیدا میشوند اما لائق استدلال قوی نبوند آری هرگاه بعد رسیدن صدمه بر دماغ
اگر در یک جانب بدن استرخا و در جانب دیگر تشنج پیدا شود از ان استدلال بر شق شدن دماغ قوی باید شمرد و یقیناً
باید دانست که در دماغ زخم پیدا شده و ایضاً باید دانست که هرگاه نقصان و ضرر به دماغ میرسد از ان گاهی فالج پیدا
پیدا میشود و گاهی اعصاب دماغیه را مثل عصب بصر و سمع و شم و ذوق هم بعد صدمه دماغ نقصان میرسد لیکن هرگاه
نقصان بعصب شم میرسد لا علاج است و چون بعصب بصر رسد هم عسر البرء است اما چون بعصب سمع رسد پس اکثر نقصان

(حاشیه: قوله هیئیس سا یعنی آن ... و سا بمعنی منشار است ... قوله اعصاب ... از کونتر کو ... عصب ... از دماغ ... هم در شاخهای این عصب ...)

آن بعد دو سه ماه رفع میگردد و سببش اینست که عصب سمع از اندرون عظام که در گوش اندر می آید و چون صدمه بر سر میرسد
ازان در عظام مذکوره ورم پیدا میشود و ازان این عصب منفجر شده قوت سمع باطل می آرد لهذا طرش پیدا میشود و چون
ورم استخوان رفع گردد باز قوت سمع در ان می آید مریض صحت می یابد و گاهی از صدمه ضرب در اعصاب محرکه مقله چشم و در
اعصاب محرکه جفن هم نقصان حادث میشود پس اگر در محرکه جفن نقصان پیدا میشود ازان جفن اعلی مسترخی شده بر جفن اسفل
می نشیند و درین وقت چشم مفتوح نگردد و اگر در عصب محرکه مقله نقصان پیدا شود در چشم مریض حول حادث گردد
و ایضا باید دانست که نقصان کبیر از صدمه ضرب به عصب زوج هشتم که نیوما گاسترک است کم میرسد و اگر رسد مریض فوراً
هلاک میشود اما اگر صدمه قلیل بان رسد ازان هم حرکت قلب کم میشود و در معده فساد پیدا میگردد که ازان تهوع شود و قی
می آید انجام نقصان دماغ و اغشیه آن هرگاه قریب نخاع بر محل رستن نیوما گاسترک و فرنیک نقصان رسد ازان
دفعةً مریض هلاک میشود و اگر در محل دیگر نقصان و تفرق پیدا شود از اجتماع خون بر دماغ در حالت کان کشن اگر بعد
آن حالت . یا کشن پیدا شود بعد چند ساعت مریض هلاک میگردد و اگر حالت ریا کشن پیدا شود بعد آن در حالت
کام پریشن بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض می میرد و اگر ازین حالت هم نجات یابد بعد پیدا شدن ورم در
چند روز می میرد یا بعد چند ماه از فالج یا از امراض دیگر که بعد آن میشوند هلاک میگردد و گاهی بعد این حالات هم صحیح
میشود و زنده می ماند و اگر زنده ماند در عقل آن قدری نقصان باقی می ماند و هرگاه در استخوان کاسه سر دماغ و در
اغشیه آن و در نفس دماغ یکجا تفرق اتصال پیدا شود از ان گاهی دماغ بیرون می آید این خروج دماغ گاهی بعد
چند روز از وقوع تفرق و گاهی بعد چند هفته واقع میشود و برآمدن دماغ را از جای خود بلغت انگریزی هرنیا
میگویند العلامات هرگاه دماغ بر می آید اول شبه پیدا میشود که انگور رسته یا خون منجمد بر آمده لیکن این شبه را
باین طور رفع کنند که اگر دماغ است پس بالای آن قدری خون بود لیکن در ان حرکت نبضانی می باشد که آن محسوس
میگردد ازان بالیقین دانسته میشود که دماغ است و درین وقت علامات دیگر هم می باشد لیکن علامات
حالت سری برال ایری تیشن ضرور یافته میشوند و ورم حار بزودی پیدا میگردد و ازان مریض بعجلت هلاک میشود
اما گاهی از علاج خصوصا در عهد طفولیت ازان صحت هم حاصل میشود و بعد آن کدام نقصان از فعل جسم در حس
و حرکت باقی نمی ماند العلاج علاج خاص آن کم است لیکن باید که در علامات تامل کرده علاج کنند مثلاً اگر حالت
کان کشن یا کام پریشن باشد علاج آن آنچه نوشته شده نمایند بعد آن تدبیر مانع از حدوث ورم عمل آرند و اگر کدام
جسم طبیعی مثل ریزه استخوان در دماغ داخل شده باشد بشرط امکان آنرا بیرون آرند و اگر کدام جسم غیر طبیعی مثل
گولی تفنگ و غیره در سر داخل شده باشد و محل ماندن آن ظاهر و معلوم باشد بشرط امکان آنرا هم برآرند و اگر
موضع ماندن آن معلوم نباشد در پی اخراج آن نشوند که گاهی بعد داخل شدن آن در کاسه سر هم مریض

[illegible]

مدتها زنده می ماند و اگر برای دانستن حال آن در سر زخم تازه پیدا کنند از آن بزودی مریض می میرد و هرگاه دماغ از جای خود
حرکت کرده و خروج نموده از زخم بیرون آید درین وقت بهتر آنست که از کنار و آهسته آهسته دماغ را هر قدر که از دهن زخم
بالا آمده باشد و زائد بود بتراشند تا برابر زخم گردد و بعده بر آن رفاده غلیظ نهاده از رباط ببندند تا قدری از ثقل و
عظم آن دماغ از بیرون آمدن باز ماند و ازین تدبیر گاهی در اطفال آنکه رسیده باشد صحت حاصل میشود و گاهی بار بار از قوت
و کثرت دم دماغ از زخم کاسه سر بیرون می آید و بار بار قطع کرده میشود تا اینکه قریب نصف حصه دماغ قطع کرده میشود و تا این
زمان مریض زنده می ماند بیان اکستراواسیشن آف بلڈ یعنی بیرون آمدن خون از مجری خود در کاسه سر و مجتمع و منجمد
شدن آن بر دماغ بدانکه مجاری خون در دماغ چند جا هستند اول شریان که زیر استخوان سر و بالای ام غلیظ است و
منشعب شده از آن شاخهای شرایین کثیره در میان ام غلیظ و استخوان کاسه سر موجود میباشند دوم وریدیست که همچو
میاند و خون سیاه را ازین شریان گرفته بقلب میرساند و شاخهای آنهم اینجا بسیار اند سوم مجری که در نفس ام غلیظ است
و در میان هر دو حصه دماغ و در قاعده دماغ یافته میشود و آنرا سائنس میگویند و در آن خون زیاده میباشد
چهارم اورده و شرایین صغار اند که خاصة در نفس دماغ یا زیر ام رقیق و بالای چین های دماغ یافته میشوند نسبت این
مجاری اربعه خزانه خون دماغ اند هر کدام که ازین مجاری اربعه شق شود و خون از آن برآید پس با آنکه مجری که از عروق شق شد با
آنجا خون در کاسه سر مجتمع میشود لا اینکه وقت شق شدن مجاری [illegible] خون زیاده جمع میشود [illegible] مجری اول شریان
که در میان استخوان کاسه سر و ام غلیظ است شق گردد از آن خون زیاده بر می آید و زیاده بر دماغ جمع و منجمد میشود و
اگر وریدی شق گردد از آن خون کم بر می آید و جمع میشود زیرا که در شق شدن شریانات از حرکت قلب خون زیاده خارج میگردد
بخلاف ورید که در آن اثر حرکت قلب کمتر موثر میشود و لهذا شق شدن شریان به زیاده خطرناک است السبب سبب انشقاق
رسیدن صدمه سخت است که بر دماغ رسد و گاهی از رسیدن صدمه قلیل هم که از آن دماغ متحرک شود خواه بنسبت انکسار
رسیدن با شرایین و عروق صغار دماغ شق شده خون بر دماغ جمع میشود العلامات بعد انشقاق چند صورت پیدا
میشوند یکی آنکه بعد رسیدن صدمه مریض بیهوش نشود و با حواس باشد لیکن بعد گذشتن قدری مدت بر آن بیهوش
گردد و از آن دانسته میشود که خون بر دماغ مجتمع شده و از آن دماغ متاثر گشته بیهوشی و علامات دیگر انضغاط دماغ پیدا
شده اند دوم آنکه از رسیدن صدمه قوی بیهوش گردد و بعد آن بیهوشی برطرف شده [illegible] بعد آن [illegible]
بعد آن کام پرشن پیدا گردد و درین هر دو صورت یقین حاصل میشود که بیهوشی از شق شدن عروق و مجتمع شدن خون
بر دماغ است سوم آنکه بعد رسیدن صدمه حالت کانکشن پیدا شود و بعد آن رفع کانکشن شود لیکن هوش و حواس
در آن درست نشود بعد آن حالت کام پرشن طاری گردد و درین صورت صاف ظاهر میشود که خون بالای دماغ جمع شده
لیکن گاهی دیده میشود که علامات کانکشن و کام پرشن قریب قریب و مخلوط میباشند و این حالت [illegible] یافته میشود که

خون قلیل بر دماغ مجتمع شده باشد گاهی علامات سری برال ارتجیش همراه علامات کالم پیشین موجود میباشد و این
وقتی که در دماغ تفرق اتصال آمده باشد دیده میشود پس آنچه تفاوت نه دیده ماند علامات سرسام و سکته مجتمعاً یا افتراقاً میشود
لیکن گاهی این علامات از نوشیدن شراب هم پیدا میشوند و از ان اشتباه در تشخیص واقع میشود که علامات تفرق اتصال
دماغ اند یا علامات زیاده نوشیدن شراب اند لیکن اگر از شراب بوده باشند بعد گذشتن مدت چهار پنج ساعت
مریض بهوش می آید و صحیح میگردد بخلاف علامات تفرق اتصال دماغ که گاهی از زیاده نوشیدن افیون هم حالت
مشابه بسکته پیدا میشود و در این وقت تفرقه کرده میشود باینکه در حالت زیاده خوردن افیون مردمک چشم صغیر میگردد
انجام اجتماع خون و انجماد آن بالای دماغ آنست که چون زیاده خون بر دماغ مجتمع گردد که از آن دماغ زیاده منفجر شود و از ان
مریض فوراً یا بعد مدت قلیل هلاک میگردد و اگر خون قلیل المقدار از عروق بر آمده بر دماغ مجتمع شود پس اکثر آنست که این
خون خود در عروق منجذب میگردد و بعد آن از ان نشانی باقی نمی ماند لیکن گاهی از ان فالج پیدا میشود و گاهی خون قلیل
هم که از عروق بر آمده در سر مجتمع میگردد از ان سرسام حار پیدا شده مریض هلاک میشود و گاهی از ان ورم مزمن پیدا گشته
بعد آن کدام عضله خاص یا کدام عضو خاص مسترخی میگردد العلاج علاج خاص آن کم است لیکن دو چیز اینجا مقصود
علاج و ملحوظ اند اول آنکه آنچه خون از عروق بر آمده بر دماغ مجتمع شده آن در عروق منجذب گردد دوم آنکه ورم حاد و مزمن
پیدا نشود و سوم آنکه هرگاه به یقین که خون چندان مجتمع شده که انتقال آن یقینی در دماغ متعذر شده مریض هلاک خواهد شد
درین وقت تدبیر اخراج آن از دماغ ضرور است تا از هلاکت محفوظ ماند لیکن اینهم در هر جا ممکن نیست بلکه هرگاه
از شق شدن شریان زیر استخوان کاسه سر خون در میان استخوان و ام غلیظ مجتمع گردد تدبیر اخراج
آن سزاوار است و اگر زیر ام غلیظ یا در نفس دماغ مجتمع شود العلاج سست بالجمله هرگاه ضرب بر کاسه سر
رسیده بالای جلد نشان ضرب موجود باشد و بعد آن بیهوشی پیدا شود و پس از ان باز مریض بهوش آید
و بعد آن باز بیهوشی ثانی پیدا گردد و در بیهوشی ثانی در جانب مخالف جهت مضروب علیه فالج
پیدا شود درین صورت مناسب آنست که در جایی که نشان ضرب است آله مسمی به ترفاین
انداخته استخوان مضروب علیه را قطع کرده خون منجمد را بیرون آرند و بعد بر آوردن
خون منجمد آنچه خون رقیق که گرد آن خواهد بود جاری و خارج شده حالت انقباض دماغ بهتر
خواهد شد و اگر نشان ضرب بر جلد نباشد درین صورت در میان ابرو و گوش در استخوان
راس جایی که بقدر دو انچه از مفصل استخوان کاسه اعلی بلند است زخم راست در عرض
و طول اسکالپ داده و بجای اسکالپ را منقلب ساخته استخوان سر را از زیر آن کشاده
ترفاین را بر استخوان رسانیده استخوان مذکور را قطع کنند زیرا که اینجا اکثر خون منجمد یافته میشود

بسبب اینکه شاخ کبیر شریان اینجاست و بعد برآوردن خون منجمد اسکالپ را برابر و متصل ساخته علاج زخم نمایند چنانکه نوشته شد
و گاهی با وجود یافتن این علامات هم در محل مضروب علیه بعد قطع استخوان خون منجمد یافته نمیشود و در جای دیگر از محل ضرب
رسیده بسبیل کونک ترکو یم یافته میشود لهذا اکثر معالجین متاخرین از داکتران عمل ترفاین را باستعمال نمی آرند بلکه عوض
آن تدبیر مانع ورم و جاذب کنانند که ورم در عروق اجمل می آرند باینکه مسهل میدهند و موهای سر را تراشیده برف یا آب
سرد یا سرکه و آب ساده سرد بر سر می نهند و فصد میگیرند و آنچه علامات بعد انتقال پیدا میشوند علاج آن میکنند بیان
بست و چهارم در انکسار فقرات عنق و ظهر و غیره بدانکه چنانکه از انکسار استخوان راس آفات و اعیه
پیدا میشوند همچنین از شکستن فقرات مذکوره آفات نخاعیه پیدا میشوند پس هرگاه صدمه قوی بر کدام فقره از فقرات عنق
و ظهر میرسد و از ان نخاع متحرک گردد حالت کانکشن پیدا میشود یعنی از ان بر ظاهر بدن سردی و آثار آن ظاهر میشود
و بعد آن گاهی ریاکشن یعنی آثار حرارت ظاهر شده کام پریشن یعنی انضغاط دماغ پیدا میشود و علامات و عوارض آن موجود
گردند و گاهی انفلمیشن یعنی ورم حار پیدا میشود و گاهی این حالات تلفه از رسیدن صدمه قلیل هم که همراه آن کدام فقره
منکسر نشود پیدا میشوند لیکن هرگاه کدام فقره منکسر گردد و از جای خود حرکت کند درین وقت هر سه حالت بالضرور پیدا میشوند
زیراکه اگر بعد شکستن فقره منکسر از جای خود قدری حرکت کرده کج شده باشد از ان انضغاط نخاع پیدا میشود و اگر بعد شکستن
از جای خود زیاده دور گردد غشای نخاع هم شق میشود و در جرم نخاع هم خراش یا شق یا انقطاع پیدا میگردد و از ان
ورم یا هلاکت میشود و در هر حال کانکشن از هر دو حالات یعنی انضغاط یا ورم نخاع بیشتر پیدا میشود با جمله هرگاه بعد رسیدن
صدمه بر فقرات کانکشن پیدا شود سبب آن تحرک شدن نخاع میباشد از رسیدن صدمه و صدمه بر فقرات
بدو طریق میرسد یکی آنکه بلا واسطه صدمه بر نفس فقرات رسد چنانکه کسی مثل چوب و غیره بر آن زند یا کسی از اسپ
بر روی پشت خود بر زمین افتد دوم آنکه بطور کونک ترکو صدمه عام بدن بر فقرات و نخاع منتهی گردد چنانکه نزدیک رسیدن
صدمه گردن خالی باوقت افتادن از بالاخانه و غیره هرگاه بر روی قدم یا بر سرین کسی بیفتد دیده میشود و اعلامات
هرگاه بلا واسطه صدمه بر نخاع میرسد پس باعتبار مواضع خاص که بر آنها صدمه رسد علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً
اگر صدمه قوی بر فقرات عنق که قریب اصل نخاع و سبب سوکاگ اشتک و فرنیک اند رسد از ان فوراً مریض هلاک
میشود و اگر صدمه قلیل اینجا رسد از ان علامات اذیت سوکاگ اشتک و فرنیک پیدا میشوند مثلاً اولاً حرکت قلب کم
و ضعیف میگردد و دم نمی آید و فواق پیدا میشود و تنفس دشواری ظاهر میگردد و گاهی چنان معلوم میشود که گویا موت آن
پرده شکم کسی و خارج رسیده است زیراکه چون پرده شکم از اذیت متشنج میگردد از آن تا خارج جلد ظاهر میشود
و گاهی در عضلات عنق تشنج پیدا میشود و گاهی در جلد گردن و شانه و سینه یا دو حس گاهی کمی حس پیدا میشود و چون
صدمه قوی بر فقره ششم و هفتم تا هشتم رسد درین وقت استرخا در هر دو دست و کمی حس در جلد آنها پیدا میگردد

وگاهی در جای از آن زیادتی حس و در جای دیگر بی حسی حادث میشود و چون صدمه قوی بر فقرات ظهر و کمر رسد
از آن گاهی هر دو پا مسترخی و بی حس میشوند و گاهی حس باقی ماند و حرکت مفقود میشود و گاهی در یک پا استرخا و در پای دیگر
بی حسی پیدا میشود بالجمله درین نقصان که از رسیدن صدمه بر فقرات ظهر و کمر در رجلین پیدا میشود هم درجات اند
اول آنست که در رجلین ضعف پیدا شود و آخر این ست که هر دو مسترخی و بی حس شوند و در میان این هر دو درجه
درجات کثیره پیدا میشوند و گاهی همراه این حالت بول و براز بی اختیار جاری میشوند و گاهی بول تنهایی بی اراده
می آید و براز بلا اراده دفع میشود و گاهی بالعکس بول باختیار می آید و براز بی اختیار خارج گردد لیکن بهر حال
درین حالت قضیب مسترخی می ماند متشنج و ایستاده نمیشود آری هر گاه نخاع شق میگردد درین وقت البته قضیب
متشنج و ایستاده دیده میشود و چنانکه از اذیت دماغ هر گاه حالت کان کشن پیدا میشود همراه آن حرارت بدن
کم میگردد و همچنین هر گاه از اذیت نخاع حالت کان کشن پیدا شود در ان در عضوی که ضعف یا استرخا پیدا شده باشد
حرارت بدنی کم میشود و چون این مریض را لباس عاری پوشانند از ان عرق در جانب صحیح می آید و در جانب علیل
عرق نمی آید نه برآنکه از بی حسی حرارت خارجی که از لباس پیدا شده در بدن موثر نمیشود و انجام این حالت گاهی بهشت
که اشیاء علامات عوارض که پیدا شده بود بجمله رفع میشوند و صحت میشود دوم آنکه علامات کان کشن رفع شده بعد آن حالت
کلام پیشین پیدا گردد سوم آنکه بعد رفع شدن کان کشن قدری اذیت و ضعف و بی آرامی باقی ماند و بعد آن
ورم مزمن در نخاع پیدا شود اما هر گاه صدمه بر نخاع بدین طریق هز و متحرک شدن تمام بدن یا عضو خاص بسبب
گوناگون تحرک رسد درین وقت گاهی که اسم علامت خاص نقصان و تفرق نخاع ظاهر نمیشود چنانکه علامات تفرق
بدن یا عضو خاص موجود باشد لیکن اکثر آنست که بعد رسیدن صدمه نخاع که باین نحو رسد اکثر ضعف در اعضای بدن
و خاصةً در رجلین یافته میشود اما هر گاه کسی از بالاخانه بر روی قدم افتد و از ان استخوان ساق یا فخذ بشکند
درین صورت صدمهٔ افتادن بر نخاع کمتر میرسد و اگر در افتادن استخوان رجلین محفوظ از انکسار ماند بسبب کوتاه که
صدمه بر نخاع زیاده میرسد اما هر گاه بعد رسیدن صدمه بر نخاع حالت کلام پیشین یعنی انضغاط نخاع پیدا شود و آن
گاهی بعد کان کشن بسبب غمز کردن خون که از رسیدن صدمه بر نخاع و شق شدن عروق بر آمده در میان استخوان فقرات و غشای
غلیظ نخاع یا در میان غشای غلیظ و نخاع یا در نفس نخاع مجتمع شده نخاع را از ثقل و مقدار خود غمز کند پیدا میشود و گاهی
بفور رسیدن صدمهٔ قوی که بلا واسطه بر نخاع رسد بسبب غمز کردن استخوان فقره منکسر پیدا میشود و گاهی بعد چند وقت
ورم مزمن در نخاع هر گاه آب از ان جدا گشته در میان غشای غلیظ و نخاع مجتمع شده غمز کند پیدا میشود و العلامات
بدانکه علامات انضغاط موافق سبب و درجه انضغاط مختلف میشوند پس اگر بعد کان کشن از بر آمدن خون از عروق این
حالت پیدا شود درین وقت علامات آهسته آهسته پیدا میشوند مثلاً ضعف حرکت در رجلین نقصان حس آنها

پیدا شده و هتر ایدا میگردد لیکن اگر اجتماع خون درمیان استخوان فقره و غشای غلیظ نخاع شود پس اگر در جانب خارج
که بسوی پشت ست انعصار قلیل واقع شود و زیاده نقصان باعصاب حس میرسد و اگر در جانب داخلی که بسوی بطن است
اجتماع خون و انعصار زیاده گردد باعصاب حرکت زیاده نقصان میرسد و اگر درمیان غشای غلیظ و نخاع ریخته جمع شود
درین صورت خون بتدریج دراین موضع گرد نخاع در هر جانب آن برابر جمع میشود و آهسته آهسته این اجتماع و انعصار
از محل رسیدن صدمه تا مبدء نخاع ممکن ست که منتهی گردد لهذا دران اول حس و حرکت رجلین باطل شده بعده اثر
آن در اعضائیکه بالای کمر اند پیدا میشود پس از ان بقدر منعصر شدن نخاع در جمله اعضای بدن سوای راس استرخا
ظاهر میگردد و فالج در هر دو جانب بدن پیدا میشود و هرگاه خون در نفس نخاع ریخته مجتمع گردد پس بسبب موضع و مقدار
خون علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر خون بسیار باشد درین صورت در عضو خاص که دران عصب حس از محل آفت
آمده حس کم میگردد و اگر مقدار خون زیاده باشد که از ان بر نفس نخاع عصر زیاده شود از ان در هر دو جانب بدن فالج
حادث میگردد بالجمله بسبب که نخاع منعصر شود و از ان در حرکت رجلین ضعف و نقصان پیدا شود درین وقت
در جریان بول و براز هم فرق از مجری طبیعی پیدا میگردد مثلاً هر دو بی اختیاری جاری میشوند یا محتبس میگردند
و باختیار نمی آیند یا براز باختیار می آید و بول محتبس میگردد و باختیار مریض نمی آید انجام انعصار نخاع اینست که اگر
خون کم بر آمده باشد هر جا که بود ممکن ست که جذب گردد و از ان صحت تامه حاصل شود و بعد آن کدام شکایت باقی
نماند یا بعد حصول صحت قدری ضعف در بدن باقی بماند خاصه هرگاه در نفس نخاع شق واقع شده باشد یا بعد
جذب شدن قدری از خون مذکور در عروق در نخاع ورم پیدا شود و اگر خون کثیر از عروق بر آمده باشد از ان نخاع
بیکار و ضعیف میگردد و گاهی دران قوت نمی آید و هرگاه خون کثیر چندان بر آمده درمیان غشای غلیظ و نخاع جمع شود که تا مبدء
نخاع آهسته آهسته این خون درین غلاف برسد و بسبب آن کار تنفس ناکاره شده و فیرنیک(؟) میگردد از ان فالج در هر دو جانب
بدن پیدا میشود و از ان مریض می میرد و همچنین هرگاه بسبب کسر کردن استخوان فقره منکسر نخاع منعصر میشود درین صورت
هم بحسب قوت و ضعف سبب علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر عصر قلیل ست از ان ضعف رجلین پیدا میشود و اگر عصر قوی
در رجلین استرخاوی حسی حادث گردد و بول و براز بی اختیار می آید و چون بعد ورم فرمن کام پیشین پیدا میشود درین صورت
آن آهسته آهسته و بعد مرور مدت دراز از رسیدن صدمه بر نخاع و بعد حدوث ورم فرمن ظاهر میگردد اما ورم که بعد
رسیدن صدمه نخاع حادث میشود پس گاهی بعد کانکشن و گاهی بعد کام پرشن هرگاه صدمه قوی رسیده باشد
خود بعد رسیدن صدمه خفیف هم بر نخاع حادث میشود بی آنکه قبل آن کانکشن یا کام پرشن یافته شوند العلامات
علامات ورم باعتبار سبب آن مختلف میشوند مثل اینکه هرگاه صدمه بلا واسطه بر نخاع رسد یا بسبیل کز نکس ترکیب آن
یا بسبب متحرک شدن جمله بدن نخاع هم متحرک شده ورم پیدا گردد علامات حدوث ورم مختلف پیدا میشوند پس هرگاه ورم

نخاع از رسیدن صدمه بلا واسطه بر نخاع پیدا شود و این وقت آنچه وجع که از صدمه پیدا شده بود در محل او وقت زائل نگردد اگرچه اذیت جلد و لحم اعصاب چند روز رفع میگردد بلکه درد بر محل استخوان زیاده شود و چون انگشت را بر استخوان مذکور نهاده فشار کنند درد بر محل مضروب علیه و بالای استخوان زیاده محسوس میشود و هم سوای محل مضروب علیه در فقرات دیگر لیقت درد پیدا میشود و مریض را امکان نباشد که بسوی قدام نگون شود یا بسوی یمین و یسار گردن را حرکت دهد یا از تمام بدن بجای که توجه آن سو مقصود بود حرکت میکند و در رجلین هم پیدا میشود و این درد گاهی بطول یک شاخ عصب مثل عرق النسا تا قدم میرود و گاهی در تمام رجل و سرها عام میباشد و گاهی در جانب رجل حس زیاده و زمانی کم میگردد و چون مرض ترقی کند زیاده گردد و تشنج در رجلین گاه گاه پیدا میشود و گاهی عضلات رجل متمدد میشوند و این علامت وقتی که ورم در نفس نخاع پیدا شده از ان در نخاع لینت حادث گردیده میشود و چون ورم در نفس نخاع پیدا شود پس گاهی آهسته آهسته متزاید شده تا دماغ میرسد و چون تا دماغ کوچک میرسد درین وقت علامات که از ظاهر میشوند و دران مریض هلاک گردد و هرکه ازین مرض تا حالت پیدا شدن تشنج میرسد از موت کم خلاص میباید و این یک انجام بود و ورم است انجام دیگر آن است که بعد ورم استرخاء هر دو پا پیدا میشود و درین حالت دو سه ماه یا یکدو سال زنده مانده از مرض دیگر مثل ورم مثانه یا ورم گرده یا ورم ریه یا سل یا از ضعف و کمزوری که بسبب حدوث زخمها در محل عصعص و ورک و بالای سرین از زیاده ماندن بر پلنگ پیدا میگردند حادث میشود میمیرد انجام سوم آنست که ورم نخاع دفع شود و بعد آن قدری ضعف در رجلین باقی ماند و بسبب آن مریض اعرج گردد یا قدم را کشیده راه رود و انجام چهارم آنست که بعد زوال ورم نخاع کدام شکایت باقی نماند و مریض چنانکه قبل رسیدن صدمه بود صحیح و قوی گردد و این انجام بسیار قلیل دیده میشود اما هرگاه بسبب متحرک شدن جمله بدن چنانکه وقت افتادن از بالای بام بر زمین یا از رسیدن صدمه گردد و لت دهانی بدن عموما بحرکت می آید یا بسبب کهنگی تر که صدمه بر نخاع رسد و از ان دران حرکت پیدا شده ورم حادث شود پس درین وقت اول در فقرات نه از خم کردن و نه از نگون شدن درد پیدا میشود لیکن در بدن قدری ضعف محسوس میگردد زیراکه از متحرک شدن نخاع آنچه قوت عصبیه که از ان در عضلات می آمد نمی آید لهذا در بدن قوت بدنی و نفسانی هر دو کم میشوند و بعد چند هفته یا چند ماه یا یکسال ضعف قوی بدنیه و نفسانیه زیاده میشود و در فقرات ظاهر جا بجا ورم پیدا شود جائیکه مبدء عصب نخاعی است و از مبدء عصب تا آخر آن این درد منتهی میگردد و بسبب آن در بدن و رجلین هم جا بجا درد محسوس میشود و حس زیاده یا کم دران یافته شود و قوت نفسانی زیاده ضعیف میگردد و در فقرات ظاهر سختی پیدا میشود که بسبب آن علیل را نگون شدن بسوی قدام یا متوجه شدن بسوی یمین و یسار از نصف بدن بالای کم ممکن میشود و بعد آن علامات نقصان دماغ پیدا میشوند و وقت خفتن حالت کابوس پیدا گردد و در حواس خمسه ظاهره هم نقصان ظاهر شود مثل اینکه از چشم کم بیند یا بطور احول بیند و از گوش کم بشنود

یا بسبب تشویش فعل حاسهٔ سمع آوازهای غیر موجوده را میشنود و از حس ذوق ادراک مذوقات کم می‌نماید و از یک
قسم هم گاهی کم بوییده و گاهی روائح غیر موجوده در خارج را ادراک میکند و در حس جلد هم نقصان پیدا میشود
و در حاسهٔ سادس ظاهر که آن را متاخرین انگلستان پیدا و ظاهر کرده‌اند که آن حس عضلات است ضعف پیدا میگردد و بسبب
آن حکم صحیح در مقدار اشیای ثقیله و خفیفه نمیکند و چون راه رود مثل سکاری مائل بسوی یمین و یسار میشود و بالجمله این
منوال قوی نفسانیه و بدنیه آن رفته رفته کم و زائل میشوند تا اینکه ورم نخاع تا دماغ رسد درین وقت ضعف و
استرخاء جمله اعضای بدن پیدا میگردد که بسبب آن کدام حرکت بقوت از ان صادر نمیشود و اگرچه در ابتدای این حالت
مریض قدری حرکت میکند اما بعد هر روز مستعد به فالج عام ظاهر میشود و در عقل و فکر هم نقصان پیدا میگردد
و انجام این ورم نخاع اینست که از ان مریض نجات نمی‌یابد تا اینکه چگونه هلاک میشود لیکن گاهی آهسته آهسته بتدریج
ضعیف گشته هلاک میشود و گاهی از مرض مثانه و گاهی از مرض ریه و گاهی از امراض دیگر اعضا که بعد آن پیدا میشوند
جان بحق تسلیم میکند بالجمله نتیجهٔ انجام این قسم ورم نخاع بدیده و شنیده العلاج در حالت کان کشتن مریض را
آرام تمام دارند و بر روی شکم خوابانند که از ان سه فائده حاصل میشوند اول اینکه چون فقرات ظهر که بضعفا از همه بالااند
و آن در حیوانات چهار پایه و غیره بخوبی مشاهده است در حالت استلقا از همه زیرتر میشوند و ثقل بدن بر آنها می‌افتد
از ان خونی که در ان مجتمع میشود بدشواری از ان خارج میگردد و چون بر شکم خوابانند خون مجتمع در ان بخوبی از ان دفع
میشود دوم آنکه در صورت ماندن بر روی شکم این موضع منتفخ نمیشود سوم آنکه در صورت ماندن بر روی شکم علاج فقرات ظهر
سهل میگردد و مثلاً حجامت بسهولت بر ان می‌نهند و ادویهٔ موضعیه بسهولت بر آن ضماداً و طلاءً استعمال می‌آرند و هم در
صورت ماندن بر روی شکم آنچه زخمها در حالت ماندن بر پلنگ بالای ورک و عصعص پیدا میشوند حادث نمیگردند و بعد
فراغ ازین تدبیر برای دفع کردن کان کشتن حجامت با شرط بر پهلوی فقرات ظهر نهادن مفید میشود و گاهی از نهادن
قطعهٔ برف بر فقرات مضروب علیها هم نفع ظاهر میشود و برای تقلیل اذیت و درد که از ان در دماغ هم اذیت پیدا میشود
و خواب نمی‌آید کلورل هائیدریت برای آوردن خواب و برومائید پتاس برای تقلیل اذیت نوشانند و چون بدن
کامل پیشتر پیدا شود درین وقت علاج خاص آن قلیل است لیکن چونکه درین وقت امید اینست که خون در عروق
منجذب شود لهذا برای آن تدبیری که معین بر منجذب شدن خون است نماید و آن کاغذ زرنیخی تپسش است یعنی پیدا کردن
اذیت در جانب مخالف محل ماؤف و برای آن حجامت بی شرط بر محل ماؤف نهند تا اجتماع خون از باطن عضو بسوی
ظاهر جلد آید و هم نهادن پلاستر ذبیش کس بران ازین قبیل است و ایضاً استعمال کل سینتین قریب محل ماؤف معین
بر جذب است و از ادویهٔ مشروبه سلوشن هائیدراج ارجم یا کلورائید چند روز نوشانند تا حالت تربیه تپسش فر
پیدا میشود بعد آن آیوڈائید پتاس با آب ساده حل کرده نوشانند تا خون در عروق منجذب گردد و هرگاه ورم پیدا شود

قطعه پرپشم کوفته در شانه گوسفند پر کرده بر محل متورم نهادن مفید است که ... [illegible] متورم ... از الم
اجتماع خون از عروق میشود و برای ورم نافع میگردد و بعد آن بالا از اول ... [illegible] ... با شرط ...
قطره ماکوف و نوشانیدن مسهل قوی مفید میشود و بعد این تدابیر مرهم سیماب بر محل ... [illegible] ... باقی ...
چندان نوشانند تا قریب بپا شدن جوشش دهن رسد بعد آن ... [illegible] ...
و چون ورم دفع شود بالتمام و سختی تنها در عضو یا در اعضا ... [illegible] ... باشند باقی مانده باشد ...
استر کمینا و مرکبات کچله نوشانند و هم آهن و مرکبات آن خورانند و ... [illegible] ... نوشانند لیکن اگر از ورم ... [illegible]
پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از تمدد و سختی ... [illegible] ... در این وقت ... [illegible] استعمال کچله
و استر کمینا و مرکبات آن نه نمایند که درین وقت از نوشانیدن آن ... [illegible] ... پیدا میشود و چون مرض ... [illegible] ... رسد
دران از هیچ دوا فائده حاصل نمیشود ... [illegible] ... مناسب است که درین وقت علاج ... [illegible] ... نماید
مثل اینکه اغذیه جیده خورانند و مقویات مثل ... [illegible] ... اعصاب ... [illegible]
که قسمی از نمک است که آنرا از نمک سمندر درست پیدا نمایند ... [illegible] ... آب ساده حل کرده ... [illegible]
مریض را تا کمر نشانند یا این آب را در قمع لوله دار اندا... [illegible] ... از راه لوله آن ... [illegible] سازند
از همین ... [illegible] ... آب اینجا قدری ... [illegible] ... پیدا شود که ازان نفع ... [illegible] ... حاصل میشود ... [illegible] ... مثل ... [illegible] ... وغیره که بسبب آن
ضعیف ... [illegible] ... شده باشند ... [illegible] ... ساختند که ... [illegible] ... پیدا شده خون ... [illegible] ... ازان ...
این اعضا بالکل ... [illegible] ... ضعف برطرف گردد و قوت ... [illegible] ... قبول کنند و هم ... [illegible] ... تقویت ... [illegible]
نمایند و اگر بول محتبس باشد و بیست و چهار ساعت روز و شب ... [illegible] ... بول را جاری کرده باشند تا ...
برطرف گردد و ... [illegible] ... حال ... [illegible] ... باشد که ... [illegible] ... بالای ... [illegible] ... پیدا شود ... [illegible] ...
چنانکه در علاج ... [illegible] ... نوشانند و هرگاه تفرق اتصال ... [illegible] ... پیدا شود و آن گاهی از ... [illegible] ... تفنگ ...
... [illegible] ... یا از ... [illegible] ... مثل سنان و پیکان تیر ... [illegible] ... و نخاع ... [illegible] ... گاهی از شکستن ... [illegible] ...
هم در نخاع تفرق اتصال پیدا میشود و درین وقت گاهی در اتصال آن تفرق تام میشود یعنی قطعات جدا میگردند و گاهی
بعض آن جدا و بعض دیگر متصل ... [illegible] ... در هر دو صورت علامات مختلف یافته میشود مثلا هرگاه نخاع مطلقا از اتصال
تام جدا شود درین وقت آنچه اعصاب حس و حرکت که از جای مقطوع ... [illegible] ... باشند آن عضو مسترخی میگردد و حس ...
آن باطل میشود و حرارت اعضای ... [illegible] ... از حرارت اصلی بدن کم میگردد ... [illegible] ... سیماب از
... [illegible] ... و چون بر اعضای ... [illegible] ... دست نهاده احساس کنند ... [illegible] ... اعضای دیگر ... [illegible] ... محسوس میشود
بسبب اینکه دوران خون ... [illegible] ... کم میگردد ... [illegible] ... اعضا غذای خود ... [illegible] ... این اعضا ... [illegible] ... میشوند ...

[illegible]

بعض نخاع منقطع و متفرق و بعض آن متصل باقی ماند درین وقت در اعضای که در آنها اعصاب حس و حرکت از آن آمده اند
اختلاف در حس و حرکت پیدا میشود باین گونه که در بعض مقامات عضو واحد مثل جلدین قوت حرکت کم بود و در بعض
مقامات آن حس کم باشد یا مطلقاً مفقود بود و در بعض مقام دیگر حس و حرکت هر دو مثل حالت صحت میباشند و در ابتدا
حرارت درین اعضا زیاده میشود و گاهی در تمام بدن از پیدا شدن ورم در نخاع حرارت زیاده میگردد ولیکن بعد چند ساعت
یا چند روز این حرارت کم میشود بالجمله در هر دو حالت یعنی هرگاه نخاع بالتمام منقطع شود یا بعض آن جدا و بعض آن متصل
باشد علامت عام زخم آن اینست که در هر دو جلدین استرخا پیدا میشود و هم هر دو یا خشک و لاغر میشوند و بالای جلد آنها
خشکی پیدا گردد و از آن سبب جدا میگردد چنانکه در دق و سل از جلد جدا میشود پس اگر درین حالت مریض تا زمان دراز
زنده ماند جلد بدن آن لاغر و خشک گشته بحالت کاکسیا پیدا شده در آن مریض هلاک میشود و ایضاً باعتبار موضع خاص
نخاع هم علامات خاص میشوند مثل اینکه هرگاه بر آخر نخاع زخم رسد از آن جلدین مسترخی میشوند و بر معای مستقیم و مثانه
هم اثر استرخا ظاهر میشود باینگونه که براز در ریح بلا اراده جاری میشوند و هم سلس البول یا احتباس بول پیدا میشود و در وقت
که نخاع قطع یا شق شده باشد تضیب در ابتدای مرض ایستاده می ماند انجام این تفرق اتصال اینست که از یک تا چند ماه
ممکن است که مریض زنده ماند در آخر این مدت و هم گرده یا ورم مثانه یا حالت کاکسیا پیدا شده در آن مریض هلاک میشود
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع بین المنکبین پیدا شود درین وقت استرخا در عضلات سر شش و شکم پیدا میشود و دیگر علامات
تفرق اتصال نخاع که مذکور شد نیز هم موجود میباشند و هم همراه آن مریض را ممکن نیست که عطسه یا سرفه او را آید زیرا که از استرخا
عضلات سر شش اتیان این حرکات ممکن نباشد و هم در تنفس دشواری ظاهر میشود و انجام این تفرق اتصال نخاع اینست
که مریض همیشه در آن می میرد لیکن ممکن است که تا سه هفته زنده ماند و بعد آن هلاک شود خواه از پیدا شدن حالت آس فکسیا
که آنرا در عربی اختناق حرارت غریزی میگویند و آن از نه رسیدن هوا در ریه بهمچون پیدا میشود و اگر از آن نه میرد از
ورم ریه هلاک میشود یا از سفل کان پشت و شش پیدا شده از آن در ریه آب ریخته مجتمع میشود و از آن هلاک میگردد
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره ششم و هفتم از فقرات عنق پیدا شود درین وقت علاوه علامات مذکوره در تفرقات
سابق در هر دو دست هم استرخا پیدا میشود و عضلات بغل و سینه هم مسترخی میشوند و بجز پرده شکم عضو دیگر معین بر
تنفس نمیماند و سبب محفوظ ماندن پرده شکم از استرخا این است که قرینیک عصب که محرک پرده شکم است تا زخم اینجا
از قطع محفوظ میماند و درین حالت مریض زیاده از چهل و هشت ساعت زنده نمی ماند و از این تفرق اتصال در حالت
آس فکسیا که اختناق حرارت غریزی ست و از عدم رسیدن هوا در ریه و فاسد شدن خون پیدا میشود مبتلا شده
هلاک میگردد و درین حالت قریب موت رنگ روی علیل مائل بسیاهی و لبها نیلگون میشوند و چشمان قدری سرخ و
جاحظ میباشند و وجه منتفخ و متورم میباشد زیرا که از یاسف کان جبهت شش و جه آب از عروق جدا شده در جسم

مثانه‌ای خانه دارد و جهه پخته و شحیح شده ورم وجهه پیدا میکند و بعد ظهور این علامات مریض جان بحق تسلیم میکند و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره دوم وسوم از فقار عنق که قریب بسر نخاع ست پیدا شود پس چونکه قریب این موضع عصب فرنیک از نخاع برآمده است و آنهم همراه این تفرق اتصال منقطع یا منعصر میشود و لهذا در حجاب پرده شکم هم که از تحریک فرنیک متحرک میشد مسترخی میگردد پس درین حالت فوراً مریض هلاک میشود العلاج کدام علاج خاص برای تفرق اتصال نخاع نیست لیکن بحسب علامات هر اذیت و کلفت که ظاهر شود برای رفع شدن آن کوشش فرمایند و زیاده اهتمام در امر بول مریض باید نمود که اگر محتبس باشد تو بیست و چهار ساعت روز سه چهار بار بادخال قاتاطیر آنرا اجاری سازند و اگر جاری باشد ظرف را از محل بول چنان متصل دارند که بول در ظرف بریزد و بستر و لباس آن از تری بول محفوظ ماند تا زخمها بر ورک و سرین پیدا نشوند و یا اگر سر دباشند بران پنبه ملفوح پیچیده و یا کدام روغن مناسب دست ها را آلوده بر پای مریض مالش سازند تا اینجا گرمی پیدا شده خون در آن آید و عضلات وغیره اعضائیکه درپایها هستند از نیامدن غذا خشک و لاغر نشوند و ازین تدبیر اگر نخاع تمام منقطع نشده باشد بعد صحت افاده قوت عصبیه نماید پایها کار خود خواهند داد و الا اگر از نیامدن خون پایها خشک و لاغر گشته بیکار شده باشند بعد صحت نخاع و افاده قوت عصبیه هم کار خود نخواهند داد و از ان همیشه مریض مفلوج خواهد ماند و اگر در مثانه ورم پیدا شده باشد علاج آن نمایند تا از ورم آن ورم گرده پیدا شده مریض بزودی هلاک نشود و برای بستر مریض بهتر آنست که بستر هوای یا آبی که در ولایت ساخته میشود مهیا سازند باقی علاج تندرستی نمایند از انکه اغذیه جیده خورانند و بر کدام مرکب مریض را سوار کرده در هوای صاف گردانند و ادویه مقویه و منزل السید نوشانند و ایضاً باید دانست که گاهی در فقار عنق و ظهر بسبب رسیدن صدمات حالتی پیدا میشود که دران فقرات مذکوره از کشیدن اربطه و عضلات در جای خود حرکت کرده بجانبی مائل و خالص یا باز میشوند و این را در لغت انگریزی انسپرائن بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر بای موحده فارسی و رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و نون میگویند و در عربی وثی و وهن و در هندی موچ آنا مینامند و زیاده ظهور این حالت در فقرات گردن و کمر که اینجا حرکت زیاده است می‌شود و الا اسباب افتادن از اسپ یا از مکان بلند بر روی سر که از ان عضلات عنق و اربطه کشیده و کج و منحرف شوند یا رسیدن صدمه حرکت کردون و خانی و گاهی برداشتن شیء ثقیل و هم مصارعت و گاهی از آویختن گلو در رسن هم موسوم به هته وله و گاهی از آویختن گلو در رسن هرگاه کسی باراده خودکشی گردن خود را در حلقه رسن انداخته کشیده باشد و دیگری پیش از مردن آن رسیده حلقه را قطع کرده دهد العلامات درد در محل ماؤف زیاده میباشد و اگرچه مریض در آرام بود لیکن این درد در آرام هم زیاده میماند اما اگر قدری حرکت کند از ان درد مذکور شدت میکند و بهمین سبب مریض را تحریک عنق ممکن نباشد و همیشه گردن خود را باستقامت میدارد و اگر ضرورت متوجه شدن بجانبی شود

خلع و فک

از تمام بدن آسوده میگردد و چون سر بر بالش نهد باز درد خود افتاد الم است و گشتن از یک پهلو بر پهلوی دیگر ممکن نبود بلکه با سر را
از دستهای خود یا از دست دیگری از بالش بر داشته انتقال به پهلوی دیگر میکنند و هم در عضلات اینجا ورم پیدا بود و چون
در فقرات کمر بود مریض منتصب میماند و کج نمیتواند شد و حرکت از نصف بدن گردانیدن ممکن نباشد پس اگر ضرورت نگوسار شدن
میشود زانو و پای خود را بر زمین نهاده و [illegible] بجای [illegible] از تمام بدن خود میگردد و اگر صدمه قوی
رسیده باشد پس گاهی حالت فالج کشش هم پیدا میشود و انجام این حالت آنست که اکثر درد ساکن میشود و درد رفع
شده صحت تامه حاصل میشود و گاهی تا دو سه ماه یا شش ماه درد باقی میماند و بعد از آن صحت میشود و گاهی اینجا [illegible] قدری صلابت
باقی میماند که بسبب آن هرگاه کدام حرکت قوی [illegible] بر روی کدام جانب [illegible] میشود یا میگردد درد پیدا میشود
و گاهی ورم در اربطه و عضلات فقرات مذکوره پیدا شده تا انتهای نخاع در نخاع [illegible] منتهی میگردد و از آن علامات
ورم نخاع پیدا میشوند و انجام آن انجام ورم نخاع میشود و گاهی از پیدا شدن ورم اربطه و عضلات [illegible] از ثقل
ورم [illegible] میشود و از آن [illegible] حرکت پیدا [illegible] استرخا حادث میشود لیکن این استرخا بعد
زوال ورم اربطه و عضلات زائل میگردد و [illegible] میکند العلاج علاج برای کافتن و آنچه از آن
پیدا میشود مثل [illegible] یا [illegible] شده در انجام هم حسب ضرورت [illegible] آنرا هرگاه در فقرات ظهر و عنق
انکسار واقع شود و آن گاهی از رسیدن ضرب بشدت ضرب یا سقوط کلی [illegible] بر فقرات مذکوره رسد پیدا میشود و گاهی
از صدمه گلوله تفنگ بر آن حادث میشود و هم هرگاه بشدت قوت این فقار خم شوند چنانکه کسی بالای فیل سوار باشد
و اتفاقا فیل از زیر محراب در مکان یا زیر شاخ درخت برود پس او را [illegible] گردن بمحراب و شاخ درخت سرنگون شود و فقرات عنق
بقوت از آن خم شده شکسته گردند و گاهی از در آمدن و غوطه زدن در آب قلیل از جانب سر فقرات عنق و ظهر شکسته میشوند
و گاهی از افتادن از بالای اسپ بر زمین انکسار در آن پیدا میگردد بالجمله هرگاه از رسیدن صدمه بلاواسطه بر فقرات
انکسار در آنها پیدا شود درین وقت بر هر فقره که صدمه میرسد ممکن است که شکسته گردد اما هرگاه از انحنا زیاده از حد خم
شدن فقرات انکسار پیدا شود پس اکثر در فقرات عنق و کمر که آنجا حرکت زیاده است این انکسار حادث میشود
و باید دانست که در فقرات انکسار بسه وجه میشود اول آنکه ترکیب آنها که مثل مهره پهلوی فقرات اند انکسار حادث
شود دوم آنکه در زوائد یعنی خارهای که بر پشت فقرات میباشند آنرا انسناس گویند انکسار پیدا شود و آنها
جدا شده بسوی داخل نه روند و درین هر دو صورت خوف نقصان زیاده نیست اما اگر خارها شکسته
اندرون روند چنانکه نخاع را مجروح کنند درین وقت البته ضرر زیاده پیدا میشود سوم آنکه در نفس فقره انکسار آید
و آن از وسط خود جدا شده دو قطعه گردد و درین وقت ضرورست که قطعات آن در ارتفاع و انخفاض مختلف
میشوند و بسبب آن انضغاط و انقطاع در نخاع پیدا شود و آن مرد [illegible] اند العلامات چونکه صورت

انکسار مختلف است لهذا علامات هم مختلف بوند لیکن عموماً چون فقره منکسر گردد درد بر محل انکسار پیدا میشود و این درد وقتیکه مریض در آرام باشد هم موجود میباشد و نزد یک عمر کردن و حرکت نمودن زیاده میشود و هرگاه فقره بالتمام منکسر شده جدا گردد و قطعات شکستهٔ آن ارتفاع و انخفاض دیده میشود باین صورت که قطعه که بالا است بلند و قطعه که زیرین است منخفض دیده میشود لیکن هرگاه استخوان منکسر بجای خود ماند البته در تشخیص دشواری میشود زیراکه ورم لحم و جلد که بالای فقرات است ساتر میشود پس اگر خاریکه بر فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت انچه ارتفاع در خرازات بجانب پشت دیده میشود در ان در محل انکسار فرق مشاهده گردد و نقصان خار منکسر ظاهر شود پس اگر این خار شکسته با فقره منکسر عالیهٔ داخل شده باشد درینجا غور و انخفاض پیدا خواهد شد پس اگر همراه انکسار فقره کدام نقصان در نخاع نرسیده باشد درین وقت انچه علامات وثی که در فقرات آید و پیشتر نوشته شده اند موجود میباشد و اگر در حرام مغز هم نقصان با انکسار آمده باشد انچه علامات کام پشت و افعل میش و مشق شدن نخاع پیشتر نوشته شده اند درین وقت موجود میشوند انجام انکسار فقرات اینست که چون انکسار در خرازات یعنی خارهای بالای پشت فقرات باشد و حراب آن که در ان نخاع میماند آید از ان اکثر مریض هلاک نمیشود ولیکن بعد مدت دراز صحت مییابد و بعد صحت هم قدر درد و ضعف بر محل انکسار باقی می ماند تا اگر ورم از محل انکسار تا غشای نخاع برسد از ان هم نقصان پیدا میشود و همچنین اگر استخوان فقره شکسته اندرون رفته نخاع را عمر کرده باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فالج شده بزودی هلاک میگردد و هرگاه انکسار در میان فقرهٔ دوم و سوم پیدا شده که انجا فرق بسیار قریب است درین وقت مریض فوراً هلاک میشود العلاج کدام علاج خاص آن نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود رفته بجای خود انجا ممکن نیست چه درین خوف است که ازین تدبیر انچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد آنهم منقطع میگردد ولیکن انچه در علاج کان کشتن نخاع و هم در تفرق اتصال آن نوشته شده آنرا انجا باستعمال آرند و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و برآوردن آن از منفذ فقرات ممکن نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شق کرده استخوان مذکور را ببینند اگر لایق برآوردن باشد استخوان مذکور را از کلبتین گرفته برآرند و الا از دو طرف پر دو محل انکسار فقاری استخوان را تراشیده دهن زخم را وسیع کرده ریزه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انضمام نخاع رفع شود ولیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و شکار است بشرطیکه نافع آمدن آن در تجربه هرجا که خواهد باستعمال آرد

فصل چهارم در انخلاع استخوان

و آنرا بلغت انگریزی دس لوکیشن بکسر دال و سکون سین مهمله و ضم لام و سکون واو و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون گویند و آن عبارتست ازینکه یک استخوان مفصل از موضع طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جای قریب آن باشد برود و این فصل هم مشتمل است بر چند بیان بیان اول آنکه کدام استخوان منخلع میشود پس بدانکه هر مفصل که در ان حرکت است در ان انخلاع پیدا میشود و مفاصل که

چهار قسم اند اول آنکه سرهای دو استخوان مماس یکدیگر باشند یعنی سطح خارجی یکی با سطح خارجی دیگری بطور مماس
یکدیگر درمیان هردو قدری حرکت بطور حرکت راست پیدا شود و انرا بطام شده و بوند و این مفصل درمیان
عظام مشط و عظم سینه جائیکه هردو ملاقی شده اند یافته میشود و آنرا بلغت انگریزی گلائیدنگ جائینت بکسر کاف و زای
و فتح لام و سکون الف وکسر یای مثناة تحتانی و دال مهمله هندی و سکون نون و کاف فارسی و فتح جیم و سکون
الف وکسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و تای مثناة فوقانی هندی یعنی مفصل مماس دوم آنکه سر یک استخوان
مدور باشد و در نقره سر استخوان دیگر که مقعر و ژرف باشد داخل بود چنانکه در مفصل ورک و مفصل شانه است
و این را بلغت انگریزی بال اند ساکٹ جائینت یعنی مفصلیکه از داخل شدن شی مدور در شی مقعر پیدا شود
سوم قسم هنج جائینت بکسر های هوز و سکون نون و جیم فارسی و آن اینست که از ان حرکت انبساطی و انقباضی
صادر و متکون میشود چنانکه در مفصل مرفق و رکبه و دیگر مفاصل عظام انامل است چهارم پیوٹا جائینت بکسر بای موحده
فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و تای مثناة فوقانی هندی و آن اینست که دران سر استخوان در
استخوان در طول خود حرکت بجانبین یمین و یسار میکند چنانکه استخوان زند اعلی حرکت میکند پس در چهار
قسم مفاصل انخلاع واقع میشود ایضا بدانکه چون مفصل از جای خود حرکت میکند پس گاهی بالتمام سر
استخوان از محل طبیعی خود چنان بیرون می آید که مطلقا تقابل بینها باقی نمی ماند و این قسم انخلاع اکثر در قسم
اول و دوم و چهارم مفاصل پیدا میشود و این را بلغت انگریزی کمپلیٹ یعنی جدا شدن مفصل
بالتمام که دران مطلقا تقابل باقی نماند میگویند و اگر بالتمام جدا نشده باشد بلکه قدری بینها تقابل
باقی باشد آنرا بلغت انگریزی ان کامپلیٹ یا پارشل یعنی انخلاع ناتمام گویند و انخلاع ناتمام اکثر
در قسم ثالث مفاصل زیاده دیده میشود ایضا اگر انخلاع تام یا ناتمام تنها بود یعنی همراه آن در لحم ظاهر
جلد جسم زخم پیدا نشده باشد اگرچه در داخل زخم بود زیراکه در انخلاع مفصل در اربطه و عضلات
داخله همیشه نقصان و تفرق اتصال پیدا میشود لیکن چون در خارج نباشد لهذا آنرا سمپل دس لوکیشن میگویند
و اگر همراه انخلاع زخم تا لحم و جلد ظاهر هم رسیده باشد آنرا دس لوکیشن کمپونڈ مینامند و هرگاه انخلاع بسبب
حرکت عضلات بدن پیدا شده باشد آنرا اسپانٹینس یعنی انخلاعی که خود بخود از سبب بدنی پیدا شود نامند و
هرگاه انخلاع از بطن مادر و فطری بود آنرا کانجینٹل یعنی انخلاع فطری و مولودی گویند و اکثر سبب آن
نقصان تولد عظم در اصل خلقت میباشد که بمقدار طبیعی خود نارسیده در مفصل نمیرود و هرگاه انخلاع بسبب
مرض کدام مفصل حادث شود چنانکه در ورم مفصل حرکت میشود آنرا پاتولاجیکل یعنی انخلاع که بسبب مرض پیدا
شود نام میکنند الله المسبب اسباب سبب انخلاع یکی از جانب مفصل بود چنانکه در بال اند ساکٹ جائینت

پنج جانب پشت خصوصاً در مفصل ضعیفه انخلاع زیاده پیدا میشود دوم عمر انسان هم سبب میشود چنانکه در اطفال
بنسبت جوانان انخلاع کم پیدا میشود زیراکه بهر دو سر استخوان شان که از ان مفصل پیدا میشود ولیکن میشان
در وسط آن بهر دو استخوان ایشان سخت میباشد پس چون صدمه بایشان میرسد از ان سبب نرمی قریب سر
استخوان ایشان انکسار پیدا میشود نه انخلاع و کذا در پیران هم انخلاع کم میشود بسبب اینکه استخوان ایشان نازک
و ضعیف میباشند و رباط شان سخت بوند پس چون صدمه بان میرسد استخوان ایشان هم انکسار پیدا میشود
نه انخلاع بخلاف جوانان که از بست سال عمر تا چهل و پنج سال انخلاع زیاده میشود بسبب اینکه استخوان جوانان سخت
و قوی میباشند و به اعتماد قوت خود مشقت و حرکتهای عنیفه میکنند ازین جهت بنسبت انکسار انخلاع در ایشان زیاده
پیدا میشود سوم از جانب ضعف مفاصل هم انخلاع بسهولت زیاده میشود هر گاه قبل از رسیدن صدمه مفصل ضعیف
باشد هم از کمزوری و ضعف رباط و عضلات چنانکه بعد امراض مهلکه قوت ضعف در اینها پیدا میگردد انخلاع بسهولت
حادث میشود و گاهی مفصل هم قوی و عضلات هم مستحکم میباشند لیکن در حال غفلت که کسی اعضای خود را استرخا
داشته باشد و درین حالت دفعةً صدمه قوی بران رسد انهم انخلاع بسهولت پیدا میشود اما اسباب فاعلیه
پس آن بر دو قسم اند یکی خارجیه مثل اینکه صدمه که غیر بدنی بود مثل صدمه ضرب قوی که بلا واسطه از خارج بر مفصل رسد
یا شی ثقیل بر مفصل افتد یا عضو دفعةً ملتوی یا منعطف گردد یا کسی از بالا بر زمین آید یا بواسطه صدمه دیگر اعضا بطریق
کونک ترکو صدمه بر مفصل رسد انخلاع پیدا میشود دوم آنکه از اسباب داخلیه که آنرا اسباب بدنیه گویند انخلاع
حادث شود چنانکه از حرکت عضلات وقت مصارعه یا برداشتن شی ثقیل انخلاع حادث میشود یا در بطن مادر در
اعضای طفل انخلاع پیدا میگردد و چون انخلاع پیدا میشود از هر سبب که باشد درین وقت از حرکت عضلات
استخوان منخلع از موضع خود دور میشود و از ان نقصان در عضو پیدا میگردد مثل اینکه از ان اغشیه منشق میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال و انفجار پیدا میشود و این کشش عضلات بند نمیگردد تا اینکه ازین حرکت استخوان بجا
نرود که از حرکت کشش عضلات محفوظ ماند العلامات اول در شکل مفصل منخلع تغیر حادث میشود دوم آنکه استخوان
منخلع در غیر موضع طبیعی خود میرود سوم آنکه طول عضو منخلع قصیر میگردد چهارم آنکه حرکت این عضو باختیار مریض یا از
تحریک شخص دیگر بدشواری صادر میشود لیکن اگر همراه انخلاع انکسار هم در استخوان آمده باشد درین وقت
از تحریک شخص غیر درین عضو حرکت زیاده پیدا میشود پنجم آنکه در محل مفصل منخلع و بر دوران درد پیدا میگردد و وقت حرکت
این درد زیاده میشود تا اینکه بعد انخلاع کدام کدام ضرر پیدا میشود پس بدانکه از انخلاع اول اربطه شکسته میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال حادث میشود و بر اعصاب و شرائین ضرر میرسد پس اگر زودی استخوان منخلع
بجایش نه آورده شود طبیعت بعد مدت باصلاح این مضار میکوشد و از ان عضلات و غیره میشوند و نرم اربطه و

و عضلات متشنج میگردد و بردو مفصل ورم پیدا شده ازان فایبرن ریخته استخوان جدید و هم خریطه رباطی تازه
پیدا میشود و چون این امور حادث شدند بعد آن آوردن استخوان منخلع بموضع طبیعی آن ممکن نمیشود و ایضاً
بعد مرور مدت دراز بر انخلاع نقره مفصل که دران سر استخوان منخلع میباشد معدوم گشته در انجا استوا پیدا میگردد و بسبب
آن اگر استخوان منخلع را باز بجایش آرند جای ماندن میسر نمیشود و ازان باولی سبب دران انخلاع حادث گردد
العلاج علاج عام برای جمیع اقسام انخلاع آنست که اول برای دو امر اهتمام بلیغ کنند یکی برای بند کردن کشش
عضلات تا ازان استخوان منخلع لائق آمدن بموضع طبیعی خود گردد و ازان دور نشود دوم آنچه بعد انخلاع استخوان از خریطه
رباطی بیرون می آید و بعد برآمدن آن دیوارهای خریطه مذکور از باز داخل شدن استخوان مذکور در خود مانع شوند دیگر
عضلاتیکه در آنها تفرق اتصال شده مانع از رجوع کردن استخوان در موضع طبیعی آن میشوند این منع از ربط و عضلات
دور کنند کشش عضلات به وسبب میشود دیگر آنکه چون از عمر و اصطکاک و خلیدن این استخوان در عضلات
بروقت حرکت درد میشود لهذا عضلات برای محفوظ ماندن خود از درد متشنج میشوند تا بسبب تقلص و تشنج آنها حرکت
استخوان مذکور بند شود دوم آنکه چون دستکار برای استرداد عظم در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع حادث
شده میکشد درین وقت خود مریض باختیار خود عضو مذکور را برای محفوظ ماندن از درد کشش در جانب خلاف جذب
دستکار بزور میکشد و بسبب آن عضلات متشنج میشوند پس در عضلات از اختیار مریض هم بی اختیاری آن
کشش و حرکت پیدا میشود و آن مانع از آمدن استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میگردد لهذا برای منع این کشش
بو یا نیدن کلوروفارم یا ایتر یا الجبار دوای که بیهوش سازد مفید است و برای دفع کردن ممانعت رباط و عضلات در این
استخوان را از داخل شدن در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع است از پیش پس آن در هر دو جانب
بکشند زیرا که مفصل مرکب از دو استخوان است و مادام که هر دو مقابل نشوند استخوان منخلع در نقره خود چگونه داخل خواهد شد
لهذا استخوان منخلع را از جانب قدام بکشند و استخوان دیگر را که در محل خود است از جانب خلف آن بکشند تا هر دو مقابل یکدیگر آیند
و خریطه رباطی مزاحم نشود و امید که بگذارند تا در موضع طبیعی خود داخل شود و چون استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل
میشود درین وقت آواز دست بر دست زدن می آید خصوصاً در مفصل قسم ثانی که بال اند سکت جاینت است و هم
درین وقت طول عضو مثل طول طبیعی آن میگردد و نقصانیکه از انخلاع در طول آن پیدا شده بود زائل میگردد و هم
حرکت کردن بسوی هر جانب چنانکه قبل انخلاع بوده ازین عضو ممکن میشود و ایضاً باید دانست که اگرچه قدما عضو
منخلع را بذریعه آلات و حیل برای استرداد استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میکشیدند لیکن بهتر آنست که دستکار عضو
مذکور را از دست کشیده آوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه ازان برآمده و در رفته بود بلغت
انگریزی مانیپولیشن بفتح میم و سکون الف و نون و کسر الف و سکون بای موحده فارسی و ضم بای مثناة تحتانی

تشنج عضلات

وسکون لام و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون با مد آن هم تدبیر ببیند که بسبب آن استخوان منخلع محض باعانت دست دستکاری
خس بچ یابی آنکه در آن قوت و زور دست صرف کرده شود در موضع طبیعی خود داخل شود از راهی که از موضع طبیعی
خود جدا شده و در آن آمده لیکن با این حالت باید بجای خود آید و قتیکه از راه آمده و قت بنا بر آن کرده میشود که اگر از راه دیگر
آید در اربطه و عضلات دیگر تفرق پیدا خواهد شد و هرگاه استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل شود بعد از آن چنان تدبیر
سازند به پیه بستن وغیره که تا باز در آن انخلاع پیدا نشود پس اگر بعد انخلاع ورم دموی پیدا شود و علاج دموی
بنوشانیدن مسهل وغیره نمایند چنانکه مکرر بیان آن بجا رفته و آب سرد یا سرکه و آب سرد با هم کرده بر ورم نهند یا زلو بر محل
ورم چسپانند و دو سه هفته مفصل را بآرام داشته بعد حصول اطمینان از استحکام آن آهسته آهسته حرکت از جهت
عدم گیرند **بیان دوم در انخلاع استخوان فک اسفل** آگاه باید بود که گاهی از تشنج عضلات
انخلاع در آن پیدا میشود چنانکه در ضحک کثیر یا در وقت گرفتن خمیازه یا وقت زیاده کشادن دهن برای خوردن
لقمه کبیر المقدار میشود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر آن وقتیکه کسی دهن کشاده باشد هم گاهی وقتیکه
کسی بیرون دندان آن انخلاع پیدا میشود و العلامات دهن کشاده ماند و فک اسفل بسوی قدام مائل باشد و
در میان صف دندان فک اسفل و اعلی فاصله قریب نصف انچه پیدا میشود و دهن و لب بند نمی شوند و از دراز
کلام دشوار گردند و لعاب از دهن جاری میباشد و در رخساره یا وقت ظاهر شود و مقابل گوش در عارض انخفاض
و گوی ظاهر میشود در جائیکه از آن مفصل فک بر آمده است پس اگر این استخوان را بجایش نیارند بعد مرور مدت دو سه
ماه از صغیر شدن عضلات و پیدا شدن استخوان جدید بر محل مفصل این اذیت کم میگردد و صف دندانهای فکین
ملاقی میشوند و فاصله که فیما بین آنها پیدا شده بود رفع میشود و جائیکه مقابل گوش گوی در عارض پیدا شده بود آنجا گره
لیکن در انطباق دهن قدری هیئت غیر طبیعی باقی میماند و آنچه حروف و الفاظ که از لبها می آیند در تلفظ آنها اخلال
در فصاحت ظاهر میشود و گاهی فک اسفل از یکجانب مفصل خود منخلع میگردد و در جانب دیگر در موضع طبیعی خود
میماند و درین وقت هم همین علامات موجود میباشند لیکن باین نحو که دندان جانب منخلع بسوی جانب صحیح مائل
میشوند و در جانب انخلاع مقابل گوش در رخسار گوی پیدا و ظاهر میشود و در جانب صحیح هیئت طبیعی خود میماند
و گاهی انخلاع غیر تام در استخوان فک اسفل پیدا میشود خصوصاً در جوانان و خاصته در اناث که نازک و ضعیف
باشند آن بعد مدت پس خود بر طرف میشود و استخوان مذکور در نقره خود داخل میگردد لیکن وقت داخل شدن آن
در موضع طبیعی آواز مشابه بآواز فرنگ زدن پیدا میشود علاجش آنست که بر سر انگشت هر دو دست پارچه
پیچیده در دهن داخل کرده بر محل دندان آخر نهاده غمز کرده استخوان فک را بزیر آرند تا مقابل نقره خود آید و انامل
دیگر هر دو دست را زیر ذقن بیمار نهاده بسوی بالا بلند کنند تا فک اسفل در نقره خود داخل شود و هرگاه انخلاع در یک

طرف فک آمده باشد نر انگشت یکبیست را در دهن انداخته تا دندان آخر جانب ما فوق رسانیده غمز کنند و بسوی
تحت آرند و از دست دیگر ذقن را گرفته بسوی بالا بلند کنند تا استخوان بجای خود آید و بعد داخل شدن استخوان
مذکور در نقره خود بران بندش کرده دهند و مریض را از خوردن اطعمهٔ غلیظه و کلام کردن منع کنند و وقت ضرورت
طعام مثل حسو مثل آب یخنی یا شیر بنوشانند و هرگاه انخلاع غیر تام دران پیدا شده باشد و آن از استرخای رباط
و ضعف عضلات حادث میشود درین وقت ادویه مقویه مثل مرکبات آهن بعد داخل شدن استخوان فک اسفل
در موضع طبیعی خود بنوشانند و آب سرد بر محل قوع انخلاع ریزند تا دران با قوت آید و اغذیه جیده مقویه خورانند
اما اگر درین وقت از اذیت حرکت استخوان ورم بر محل مفصل پیدا شود بلستر از نیش گس بر آن نهند که ازان برای
ازاله ورم وغیره فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه از استرخای اربطه درکسی انخلاع غیر تام فک اسفل بار بار و اکثر پیدا
شده باشد درین وقت بعد آوردن استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش باین نحو سازند که یک خریطهٔ چرمی که دران
دو رباط لاستکی باشند درست سازند بعده ذقن بیمار را در خریطه مذکور کنند و یک رباط را بالای و یک رباط را بر گردن
مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباطی که بر عنق
است از مائل شدن فک اسفل بسوی قدام مانع گردد بیان سوم در انخلاع ترقوه چونکه در مفصل آن حرکت قلیل است
و هم اربطهٔ آن قوی و غلیظ و عریض اند لهذا در جانب داخل آن که زیر گردن و متصل به سینه است انخلاع کم واقع میشود
و اگر صدمه بر منکب رسد و ازان بسبب کوتاه ترقوه صدمهٔ مذکور طولاً باین استخوان منتهی گردد دران انکسار واقع
میشود نه انخلاع لیکن این استخوان درینجانب بسه صورت منخلع میگردد یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان سینه
رود دوم آنکه در قدام عنق زیر عضلهٔ آن آید سوم آنکه بعد انخلاع در جانب داخل اندرون سینه رود و نگون شق د
و صورت اول پیدا میشود از افتادن بر زمین از جانب شانه یا از رسیدن صدمه بر مرفق وقتیکه آن بر داشته و راست
باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شانهٔ کسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این انخلاع آنست که منکب بسوی
سینه مائل میشود زیرا که غرض از خلقت ترقوه اینست که سینه را وسیع و منبسط دارد و هرگاه آن در محل خود نماند سینه
منقبض و صغیر میگردد و عرض آن کم میگردد و بر استخوان سینه ارتفاع از بر آمدن سر ترقوه درینجا محسوس میشود و علاج
آنست که اول شانه را بسوی پشت کشند تا سر این استخوان مقابل نقره خود شود بعده بازو را از دست گرفته بلند
کنند که ازان این استخوان در موضع خود میرود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت انخلاع حافظ آن
باقی نمانده لهذا بعد استرداد باز بسهولت دران انخلاع حادث میشود لهذا باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
رفادهٔ غلیظ بر آن نهاده از رباط طویل بطوری بندند که صورت عدد هشت که بخط انگریزی نوشته میشود پیدا گردد
و این بندش را فگر آف ایٹ مینامند اما هرگاه ترقوه درینجانب منخلع شده در جهت قدام عنق پس عضلهٔ عریضه که

بیان سوم در انخلاع ترقوه

[illegible]

در طول گردن ست و از سر ترقوه شروع شده تا پس گوش میرود و پیش قصبه هم دیده میشود و انرا بلغت انگریزی
استرنوکلیدو ماستائید مسل نامند رود و این صورت ثانیه بسیار کم دیده میشود و آن وقتی حادث میگردد که صدمه
تامه قوی بالای منکب بطوری رسد که ازان منکب بجانب تحت و هم جانب انسی و هم در جانب خلف دفعةً منفجر
شود و العلامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد بینهما کم گردد و ترقوه از جای خود منخلع
شده در گردن پیش قصبه ریه دیده میشود و ازان بر قصبه هم اثر انضغاط میرسد خصوصاً وقتیکه مریض بسوی قدام
نگون شود و علاجش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن بازو گره لیّن را در بغل مریض نهند تا
بسبب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاده شده ترقوه در موضع طبیعی خود برود و بعد آن عضد را بر پهلو
بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی اعلی
در جانب خلف خود فرو رفته باشد در اینجا سبب آن رسیدن صدمه قوی میباشد که بلا واسطه باستقامت برین
استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غیظ و غضب بر کسی مشت میزند و هم از رسیدن لگد اسپ یا گردیدن پاهیه
گردون بر سینه کسی و هم هرگاه کسی بزور و قوت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد پیدا میشود
و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مائل میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عوض آن اینجا
گوی پیدا میگردد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز ازان بر قصبه ریه و مری معده و بر شریان
عظیم که خون را بسوی دماغ میبرد و هم بالای ورید یکه خون دماغ را بسوی دل می آرد میرسد و ازان در تنفس
و ازدراد دشواری پیدا شده بیهوشی چنانکه در سکته پیدا میشود اینجا هم ظاهر میگردد علاجش آنست که در بغل گره ملائم
نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عضد را بر پهلو بندند تا سر ترقوه در موضع طبیعی آن داخل شود بعده یک
رفاده کبیر غلیظ بین المنکبین نهاده بندش مسوم به فگر آف ایٹ بندش طرح چنان بندند که هر دو شانه راست مانند و سینه
منبسط ماند و ازان ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود بسهولت منخلع میگردد و بر جای
خود نمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده میرود و ازان غمز بر قصبه و مری معده و شریان عظیم و ورید میرسد
و آفات مذکوره پیدا میشوند و چون اینحالت مکرر پیدا شود درین وقت چاره ازان نباشد که مجبور شده سر ترقوه را
قطع میکنند تا از اذیت غمز ایمنی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این انخلاع اکثر واقع میشود
زیرا که نقره منکب قلیل العمق ست لهذا ازان سر ترقوه بسهولت بر می آید بالجمله این انخلاع بدو صورت حادث میشود
یکی آنکه سر ترقوه منخلع شده بالای منکب میرود دوم آنکه بعد انخلاع زیر منکب فرو میرود و سبب این هر دو انخلاع
افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدمه قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن اینجا زیاده دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بود

وشانه بدشواری بلند کرده میشود و علاجش آنست که آنچه در انکسار ترقوه نوشته شده اینجا هم باستعمال آیند و چونکه
اینجا هم بعد انخلاع این استخوان از وضع خود بسهولت برمی آید لهذا بعد پیدا آمدن آن در محل خود زیاده بران نهاده
بربندند و گاهی از هیچ تدبیر این استخوان در موضع طبیعی خود نمی ماند لیکن ازان کدام نقصان در حرکات هم ظاهر نشود
جز اینکه بلند کردن شانه البته دشوار پیدا شود فقط فصل بیان چهار دهم در انخلاع منکب یعنی
دوش شانه و مفصل آن ترکیب یافته است از سر عظم عضد و سر استخوان کتف و این مفصل بال اند سکت جائنت است که
دران حرکات زیاده پیدا میشود و بالای آن بسیار فراخ کرده شده تا در او حرکات بسهولت پیدا شوند و از دیدن
معلوم میشود که نقره آن قلیل العمق است و باین اسباب دران انخلاع زیاده حادث میشود خصوصا در بیرون ولیکن
لیکن بر و سبب علامات انخلاع پیدا شوند اول اینکه عضد آن که برین مفصل آمده بسیار قویست و آن وقت
این مفصل میکند دوم آنکه عظم کتف بجای خود حرکت میکند لیکن هرگاه کدام صدمه بسبب کوتاه ترکو بران میرسد ازان
تا استخوان کتف منتهی میگردد و از ان از سیدن صدمه در جای خود متحرک میشود و بسبب آن این مفصل از صدمه
محفوظ از انخلاع میماند و از علامات انخلاع آن یکی آنست که در هیئت منکب تغیر ظاهر میشود باینکه استداره
آن زائل شده مخروطی میگردد سر استخوان عضد در بیجا پیدا میشود دوم آنکه سر استخوان کتف زیاده برآمده و بلند دیده میشود سوم آنکه
در عضلات که بالای شانه اند کشش زیاده محسوس میشود چهارم آنکه سر استخوان عضد در موضع طبیعی خود نباشد
بلکه بجای دیگر که غیر موضع طبیعی آنست یافته میشود پنجم آنکه در بیجا آماسی پیدا شده حرکت دست بند میگردد ششم درد
بر دور این مفصل محسوس میگردد و انخلاع آن بر چهار صورتست که دو صورت از ان کثیر الوقوع اند و دو صورت
نادر الوجود اما کثیر الوقوع پس اول آن آنست که سر استخوان عضد از مفصل خود برآمده بطرف سینه زیر بغل فرود آید
و زیر زائده استخوان کتف که در عربی آنرا منقار الغراب گویند بیاید و این را بلغت انگریزی سب کارا کائیڈ
نامند یعنی زیر کارا کائیڈ چه سب بمعنی زیر است و کارا کائیڈ ترجمه منقار الغراب است و دوم آنست که استخوان
عضد از نقره خود برآمده بزیر آید و آنرا بلغت انگریزی سب گلینائڈ یعنی زیر نقره خود آمده گویند و باید دانست
که از صورت کثیر الوقوع که صورت اولی است این صورت ثانیه قلیل الوقوع است اما صورت ثالثه آنست که سر استخوان
عضد از مفصل خود برآمده زیر استخوان ترقوه رود و این را بلغت انگریزی سب کلاوک یولر یعنی زیر استخوان ترقوه
نامند زیرا که کلاوک یولر اسم ترقوه است و صورت رابعه آنست که راس عظم عضد از مفصل برآمده بالای استخوان
کتف زیر کناره بلند آن که بطور خار بلند است رود و آنرا سب اسپینس یعنی زیر خار استخوان کتف نامند و صورت
ثالثه و رابعه نادر الوجود اند و در صورت اول آن ضرر بعضلات و رباطات کم میرسد و در صور ثلثه باقیه آفت باین اعضا
زیاده میرسد و بر اعصاب هم انفصال و کشش زیاده پیدا میشود و اسباب اکثر از افتادن بر روی دست هرگاه هر دو بیرا

[illegible]

[illegible]

یا بر سر مرفق هرگاه از پهلو قریب باشد سبب کار اکائید پیدا میشود و هرگاه صدمه از جانب وحشی رسد که سر استخوان عضد بسوی جهت
رود سبب استرخای پیدا میشود و چون وقت افتادن دستها گشاده و دراز باشند سر استخوان عضد از نقره برآمده
بزیر می آید و سبب گلینوئید پیدا میشود و هرگاه در حالت برخاسته و بلند بودن مرفق کسی بر روی آن افتد سر استخوان
عضد بزیر ترقوه میرسد و سبب کلاوکیولر پیدا میشود اما اینکه در انخلاع مفصل و انکسار آن فرق چیست پس بدانکه در
انکسار هیئت شانه بر هیئت طبعی می ماند بخلاف انخلاع که دران تغیر در هیئت شانه پیدا میشود و هم در انکسار سر استخوان بجای
خود یافته میشود و در انکسار چون قطعات منکسره استخوان را بمقابل یکدیگر آورده حرکت دهند آواز اصطکاک جسم صلب
پیدا میشود العلاج بدانکه برای این انخلاع سه تدبیر کرده میشوند اول آنکه دست کار مریض را برابر بر پلنگ خوابانیده
دست متخلع مریض را در دست خود گرفته پاشنه پای خود دهد که او از پهلو دور کرده کشیده دست کار پاشنه خود را در بغل مریض
نهاده حرکت کند تا نقره مفصل بلند شود و از کشیدن دست سر استخوان عضد بمقابل نقره خود رسد آنزمان دست کار دست مریض را
در دست خود گرفته بسوی خود کشد و از پای خود بغل را حرکت دهد تا بالا رود و سر استخوان در نقره داخل شود چون سر استخوان
در نقره داخل شود آواز دخول آن در نقره پیدا میشود دوم آنکه دست مریض را برای کشیدن بدست شاگرد دهد که از طرف پهلو او را است
و دستکار زانوی خود را در بغل مریض نهاده حرکت کند و این هر دو تدبیر جائیکه سر استخوان بسوی سینه یا بالای کتف یا زیر ترقوه رفته باشند مفید
میشوند اما هرگاه استخوان عضد از نقره برآمده بزیر نقره خود آمده باشد درین وقت باید که دستکار دست مریض را گرفته بجانب
فوق کشیده دست را از سر بلند سازد و بالای شانه حرکت کند که بزیر آید تا سر استخوان عضد در نقره خود داخل شود و بعد آمدن استخوان
مذکور بموضع طبعی دست بیمار را گرفته بر پهلو نهاده ببندند تا حرکت دست مذکور نشود و یک بار از زیر مرفق برآورده تا گلو
رسانیده گره دهند تا دست بسوی تحت مائل شود و تا دو هفته برهمین منوال دارند و بعد مرور دو هفته دست را گشاده در حلقه
کرده گلو نگاه دارند و از الفت انگریزی آرام باید تا دو هفته دیگر بدارند تا قدری حرکت پیدا شود و اگر شانه متورم شود مریض را باید که از تمام
حرکت نکند بلکه شخص دیگر بگوید که آهسته آهسته دست مریض را گرفته حرکت دهد و بران لکر بادہ یا استعمال آرد و اگر
درین حرکت پیدا شود و اگر در ابتدای امر ورم بر حول مفصل پیدا شود آنچه برای منع ورم در ما سبق نوشته شده از مثل آنکه سرکه
و آب سرد سازد یا سرکه و آب سرد آن را بر ینیه نهند و لوشن ها و دیگر ادویه مبردات نهند باستعمال آرند و آنرا
اندیشیدا باید دانست که بعضی انخلاع مرکب میباشند از زخم و گاهی از انکسار عظم عضد لیکن گر با زخم باشد و درین زخم
عصب و شریان قطع نشده باشد درین وقت استخوان را اول بجای آن نشانیده علاج زخم نمایند و اگر عصب
و شریان درین زخم قطع شده باشد و خوف فساد عضو بود درین وقت پیش از ظهور فساد عضو این عضو را قطع
کنند و در بیرون کردن استخوان بجای خود نشوند که از ان فائده نیست و هرگاه همراه انخلاع انکسار هم آمده باشد پس تدبیر
اول تدبیر انکسار بعمل آرند من بعد بلا انتظار متصل شدن استخوان تدبیر ازاله انخلاع بعمل آورده استخوان را بجای

آمن آرند و گاهی انخلاع منکب زیادت باد پیدا میشود و حال این مرض که در تشریح دیده شده از آن ظاهر گشته که نقرهٔ مفصل
و سرکسر بکسر نمی باشد و استخوان عضد تا عظم کتف رسیده دیده میشود و قدری عمق در استخوان کتف در جای جدید که غیر محل
مفصل است پیدا میشود لیکن این بست همیشه از دست صحیح قصیر و ضعیف میباشد و آن را علاج نیست اما هرگاه انخلاع
در این مفصل قبل تمام شدن نمو پیدا شود و باز استخوان شانه در آن بجای خود نباید درین وقت دست منخلع از دست صحیح
همیشه قصیر و ضعیف میباشد و جمله حرکات از دست مذکور صادر میشوند لیکن برداشتن آن بسوی بالا ممکن نباشد و
این هم لاعلاج است و اگر بعد تمامی نمو این انخلاع پیدا شود عوض قصر دست ضمور و لاغری در آن حادث میشود و چنانکه
قبل انخلاع از آن حرکات صادر میشدند بعد نمو صادر نمیشوند و علامتش آنست که چون مریض اندک مدت بعد انخلاع
پیش دستکار آید درین وقت او را باید که اول مریض را کلارو فارم بویانیده بیهوش سازد بعده بکمال احتیاط امتحان کند
زیرا که عضلات رقیق و ضعیف شده اند از خوف شکستن عضلات میشود لهذا اول سر استخوان عضد را زیاده حرکت نه
تا آنچه رباط جدید پیدا شده شکسته گردد و از آن این استخوان منخلع بجای خود مستوی گردد پس هرگاه در امتحان سر
استخوان مذکور یقیناً ثابت شود آن را بجای موضع طبیعی آن آرند و باید دانست که بعد انخلاع تا سه ماه امید صحت
قوی است از سه ماه تا شش ماه امید ضعیف است لیکن تا آن مدت هم بکمال احتیاط بعد امتحان حال استخوان و عضلات
تدبیر آوردن استخوان منخلع در موضع طبیعی بعمل آرند زیرا که فائده این تدبیر تا این مدت آنست که اگر استخوان بجای خود
نیاید از آن فائدهٔ دیگر حاصل میشود و آن اینست که بسبب مسترخی شدن این استخوان از تحریکات جابجا که حرکات
دست بسهولت صادر میشوند اما بعد انخلاع مزمن از کشیدن استخوان برای رسانیدن آن در موضع طبیعی اکثر
چند ضرر و نقصان پیدا میشوند یکی آنکه گاهی سر استخوان مذکور شکسته از استخوان وقت کشیدن آن جدا میگردد پس
اگر چنین ظاهر شود آن را بجایش گذارند و تدبیر را ترک کنند دوم آنکه گاهی در اثنای این تدبیر از نهادن پا در بغل از غمز
کردن آن استخوان ضلع منکسر میشود خصوصاً در سن پیری پس هرگاه این امر حادث شود تدبیر انخلاع را ترک کرده تدبیر کسر
ضلع که نوشته شده بعمل آرند سوم آنکه گاهی از تدبیر بعد انخلاع المزمن خون از رگهای که درین تدبیر شکسته میشوند
برآمده در بغل مجتمع شده ورم آنجا پیدا میکند لیکن این ورم اکثر خود زائل میشود و گاهی برای ازاله آن بسوی
نهادن پارچه ترکرده در آب سرد یا در سرکه و آب سرد بر ورم محتاج میشوند لیکن هرگاه وقت کشیدن دست
برای آوردن استخوان منخلع در موضع آن شریان یا ورید عظیم قطع گردد درین وقت آفت عظیم پیدا شده از آن
اینورزم حادث میگردد و چون نوبت باینجا رسد علاج اینورزم کرده شود ایضاً باید دانست که در کتاب قانون
بوعلی هست که استخوان صغیر که راس منکب است هم گاهی از موضع خود زائل میشود و حق در آن اینست که این استخوان
صغیر هم کیتانی عظم کتف است که آن را بلغت انگریزی آکرومین یعنی سر استخوان شانه است و آن منخلع نمیگردد.

بلکه شکسته میشوند ذکر بیان هیچ در انخلاع مرفق که آنرا بلغت انگریزی ایلبو جاینت نامند و این مفصل که بسته
از سر استخوان که یکی از آن استخوان عضد و دو زند دست اند یعنی زند اسفل و اعلی و وقت انخلاع گاهی هر دو زند
منخلع میشوند و گاهی یکی بجای خود ماند و دیگری منخلع گردد و چون هر دو منخلع شوند آنرا بلغت انگریزی
دس لکیشن آف البو جاینت گویند و چون یکی منخلع شود باسم منخلع نام کرده میشود مثلا اگر زند کبری که زند اسفل است
منخلع گردد آنرا دس لکیشن آف النا نامند و اگر زند اعلی منخلع شود آنرا دس لکیشن آف ریڈئیس گویند و ایضا گاهی
همراه این انخلاع انکسار هم در سر کوچک زند اسفل که آنرا بلغت انگریزی کرانایڈ یعنی منقار الغراب گویند پیدا میشود
و گاهی انخلاع بلا انکسار حادث میشود السبب از افتادن بر زمین بر روی کف دستها خصوصا با این هیئت مرفق
قدری کج هم بوده باشد و هم از رسیدن صدمه که بواسطه بر این مفصل رسد انخلاع دران پیدا میشود
و انخلاع در این مفصل بسه طریق حادث میشود اول آنکه زند از جای خود منخلع شده در جهت خلف استخوان عضد
رود دوم آنکه بعد انخلاع در جانب قدام عظم عضد پیش آن یعنی روبروی استخوان مذکور آید و این هم قلیل الوقوع
است بسبب اینکه عضلات در اینجا جانب استخوان منخلع را از آمدن و حرکت کردن منع میکنند سوم آنکه بعد
انخلاع در جانب وحشی یا انسی دست رود و این را انگریزی لیٹرل دس لکیشن یعنی انخلاع غیرتام میگویند و آن کم
دیده میشود زیرا که درین جوانب سرهای استخوان بسیار اند لهذا از حرکت کردن استخوان منخلع مذکور مانع میشوند
بالجمله درین مفصل انخلاع کم دیده میشود اما اگر حادث شود پس ضرورست که در تشخیص آن اهتمام بلیغ کرده شود زیرا که
چون اینجا ورم بزودی زیاده پیدا میشود پس از آنهم تشخیص دشوار میگردد و هم بسبب کثرت سرهای استخوان که
اینجا یافته شده اند در تشخیص و تعیین سر استخوان منخلع دقت و التباس واقع میشود که آیا سر استخوان صحیح است
یا سر استخوان منخلع است لهذا ضرورست که درین وقت دست مریض را با دست صحیح مقابله کرده ببینند تا فرق
ظاهر شود العلامات چون انخلاع درین مفصل پیدا شود در یک جانب این دست تحدب و در جانب دیگر
آن تقعر پیدا میگردد و در دست منخلع حرکت کم صادر میشود خصوصا هرگاه سر کوچک استخوان زند اسفل از انکسار
سالم بود چه درین وقت آن مانع از حرکت نشود اما هرگاه درین استخوان هم انکسار آمده باشد پس بالعکس اول
درین وقت از تحریک شخص دیگر درین دست حرکت زیاده پیدا میشود و هم با کثرت حرکت آواز اصطکاک
قطعات استخوان شکسته می آید و اگر هر دو استخوان منخلع شده باشند دست قصیر میگردد و اگر زند اسفل منخلع
شده در جهت پیش استخوان عضد آمده باشد دست منخلع طویل میگردد و اگر در جانب وحشی یا انسی دست رود
درین وقت مقدار طول دست منخلع موافق و مساوی دست صحیح میباشد لیکن استخوان از جای خود برآمده
دیده میشود اما هرگاه زند اسفل منخلع گردد و زند اعلی بجای خود ماند که آنرا دس لکیشن آف النا میگویند درین وقت

سر استخوان منخلع بسوی جهت خلف استخوان عضد میرود و بر آمدگی مقدار آن از جلد ظاهر میشود و زند اسفل
بجای خود محسوس میگردد و تحدب در جانب وحشی دست و تقعر در جانب داخلی آن ظاهر میباشد و دست
منبسط و راست نمیشود و هرگاه زند اعلی منخلع گردد و انخلاع در آن بسه طریق واقع میشود یکی آنکه استخوان
مذکور بعد انخلاع در جانب انسی بدن مائل شده قریب جلد رسد و آن اکثر دیده میشود دوم آنکه بعد انخلاع
این استخوان قدری بالا رفته بمقابل استخوان عضد در جهت قدام آن قرار گیرد و این انخلاع هم گاه گاه دیده میشود سوم
آنکه بعد انخلاع بسوی جهت خلف استخوان عضد رود و این کمتر دیده میشود پس هرگاه در جانب انسی آید سر استخوان
منخلع قریب جلد در جانب انسی ساعد قریب مفصل دیده میشود و دست قریب براست شدن رسیده بر یک هیئت
میماند و هیئت مذکور این است که در آن زند اعلی در جهت علو و زند اسفل در جهت اسفل باشد و ساعد و دست متمایل
بسوی جانب انسی و وحشی نمیشود و اگر ساعد را بسوی عضد جمع کنند و مائل بزند اعلی نمایند درد و ورم در
مفصل پیدا میشود و زیاده از آن قریب عضد نمی آید و اگر مریض خواهد که [illegible] منخلع را با مفصل منکب بساند [illegible]
ممکن نمیشود و اگر در جهت خلف عضد این استخوان بعد انخلاع رود یا پیش استخوان عضد در جهت قدام آید معرفت
آن از نهادن انامل بر آن بسهولت میسر میشود زیرا که درین وقت سر آن قریب جلد میباشد [illegible]
محسوس میشود و گاهی هر دو زند منخلع میشوند بعد انخلاع زند اعلی بسوی بالا در جهت قدام استخوان عضد میرود و
زند اسفل بسوی خلف استخوان مذکور میرسد چنانکه این امر گاهی وقت افتادن از [illegible] گاه دست بزمین
بطوری آید که از آن [illegible] هم پیدا میشود [illegible] میگردد و درین وقت علامات انخلاع هر یک موجود میباشد العلاج چون
زندین یا زند اسفل تنها منخلع شده باشد درین وقت بهتر آنست که دستکار دست مریض را از محل ساعد بدست
هر دو دست خود بگیرد و زانوی خود را در جانب انسی و داخلی مفصل مرفق نهاده عمل کند و ساعد را بکشد تا هر دو استخوان
زند یا زند اسفل بمقابل نقره خود آید آن زمان ساعد را با بازو متصل سازد تا استخوان منخلع بجای خود آید بعد آن
برای منع کردن حرکت ساعد را با سینه متصل ساخته ببندد و هرگاه زند اعلی منخلع شده باشد درین وقت دیگری
دست منخلع مریض را بگیرد بدین نحو که یکی از هر دو دست بازو را بسوی بالا کشد و دیگری ساعد را
بزور بسوی تحت کشد تا استخوان منخلع بمقابل نقره آید درین وقت سر انگشت دست چپ خود را بر سر زند اعلی [illegible]
نهاده عمل کند و اگر دست راست منخلع شده باشد سر انگشت دست راست خود را بر سر زند اعلی دست راست نهاده
عمل کند و ساعد منخلع را گرفته بسوی خود بقوت کشد تا استخوان منخلع [illegible] در محل خود داخل شود بعد آن [illegible]
نهاده ببندند تا دست راست ماند و اگر هر دو زند منخلع شده باشند درین وقت بعد کشیدن زندین در وضع طبیعی آنها
بر [illegible] نهاده بر بندند تا از [illegible] آن استخوان مذکور بجای خود ماند و برای حفظ زند اسفل [illegible] مذکور [illegible]

در بیان رد خلع

نهاده بنحوی ببندند که کف دست کشاده بسوی زمین ماند و ایضاً باید دانست که اکثر بعد انخلاع این مفصل و هم
بعد داخل شدن استخوانهای مذکوره در موضع طبیعی خودها ورم بارد و گاهی ورم حار هم زیاده پیدا میشود پس هرگاه
ورم حار پیدا شود درین وقت مسهل از ادویه مسهله که تلیین باشند بدهند و اگر بعد آن ضرورت داعی شود زلو
هم برآن چسپانند و پارچه بآب سرد یا سرکه و آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر ورم نهند تا ورم رفع شود و مریض را
آرام تمام دارند و چون ورم زائل شود و بعد آن اینجا سختی باقی ماند درین وقت از شخص غیر امر فرمایند که آهسته آهسته
دست مریض را حرکت دهد و التیام سازد و نطول آب سرد از مسافت بلند بر این سختی خواه از مشک پر آب باشد
یا از سبوی پر آب او مفید میباشد **بیان ششم در انخلاع مفصل رسغ** درین مفصل انخلاع بسبب
قوت رباط آن کمتر میشود و چون منخلع گردد عظام رسغ از زندین جدا میشوند و اکثر همراه انخلاع آن انکسار هم حادث میشود
لسبب سبب انخلاع آن بعینه سبب انکسار آنست لیکن انخلاع درین مفصل بر دو نوع پیدا میشود یکی آنکه
زندین بالای عظام رسغ روند دوم آنکه عظام رسغ بالای زندین آیند و علاجش آنست که دست مریض را
دستکار از یک دست خود بکشد و از دست دیگر خود عظام منخلعه را بجای طبیعی آنها داخل سازد و بعده دو قطعه
جبیره گرفته در هر دو جانب داخل و خارج دست نهاده بربندند و گاهی بسبب افتادن بر شی صلب که
از جانب دست افتد استخوان رسغ از جای خود برآمده بسوی بالا بلند میشوند و این را هم انخلاع میگویند
و علاجش هم همین است که از یک دست خود دستکار دست مریض را بکشد و از دست دیگر استخوانهای منخلعه را
غمز کرده در جای طبیعی آنها رساند پس برآن جبیره نهاده بربندد و دست را بآرام در علاقه دارد **بیان هفتم
در انخلاع عظام مشط دست** این عظام هم از افتادن بر شی صلب یا از کشیدن دست هرگاه
کسی آن را بزور کشد منخلع میشوند خصوصاً استخوانی که مقابل سر انگشت سبابه است زیاده منخلع میگردد و خاصتاً
وقتیکه بند وی شق گردد ولیکن درین وقت همراه انخلاع زخم هم پیدا میشود و علاجش هم اینست که دست را
کشیده استخوان منخلع را در موضع طبیعی آن آورده جبیره برآن نهاده بربندند و اگر زخم هم آمده باشد علاجش آنچه
نوشته شده نمایند **بیان هشتم در انخلاع عظام اصابع** که با عظام مشط دست متصل اند و آن
هم از افتادن از جانب دست بر شی صلب حادث میشود خصوصاً در سر انگشت دست انخلاع زیاده می‌آید و سبب
انخلاع علامتش اینست که شکل آن تغیر میگردد و چه در حالت انخلاع بجهت داخل آن تحدب در جانب خارجی
آن میباشد و از انخلاع ام بالعکس دیده میشود و علاج این انخلاع در زمان قدیم دشوار بوده بسبب خفا
امر حقیقت انخلاع چه در انخلاع آن استخوان سر انگشت از خریطه رباطی آن که بالای مفصل است شق کرده
خارج میشود و هم آنچه اوتار عضلات که بر دو رأس آن هستند درمیان حلقه آنها این استخوان واقع شده محبوس میگردد

و اعلام که اگر اینها بیرون نیاید در محل خود نمی رسد لهذا برای رفع کردن این ممانعت دخول عظم بهتر آنست که اول نر انگشت را بسوی خلف کشند چندان که در میان این استخوان اصبع منخلع و استخوان مشط که مقابل آنست زاویه پیدا شود و چون باین حد رسد درین وقت آنرا چندان بزور و قوت بکشند که بمقابل مفصل خود آید بعده آنرا بسوی کف دست بکشند و خم سازند تا در مفصل خود داخل شود و بعده غول جبیره بر آن نهاده بربندند این علاج انخلاع استخوان نر انگشت بود و در انخلاع عظام اصابع دیگر اینقدر دشواری نیست بلکه در آن اصبع منخلع را بر سبیل استقامت کشیدن کافی میشود که از آن در مفصل خود داخل میگردد و گاهی در سلامیات متوسطه هم انخلاع پیدا میشود و درین وقت آنها را باستقامت کشیده خم کنند تا در موضع طبیعی خود داخل شود پس در جانب کف دست جبیره نهاده بربندند و در سلامیات اخیره که برکناره اصابع واقع اند انخلاع نمیشود فقط بیان نهم در انخلاع استخوان عانه که بلغت انگریزی موسوم به پیوبس است و آن استخوان پلوس است و بیان ترکیب این استخوان از استخوانهای هفتگانه انکسار آن گذشت بالجمله انخلاع درین استخوان در دو جا حادث میشود یکی در محلیکه آنجا هر دو استخوان ورک متصل شده اند و آن موضع پیش مثانه است دیگر جائیکه استخوان عصعص با استخوانهای پلوس متصل شده و آن موضع محاذی مقابل فقار پشت است که تا مقعد رسیده السبب سبب آن رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا رسیدن صدمه انعاز است که از آمدن در میان دو جسم ثقیل پیدا میشود بالجمله آنچه اسباب انکسار آن مذکور شد نیز همینه اسباب انخلاع اند و علاجش همانست که در انکسار این استخوان نوشته شده زیرا که اکثر با انخلاع آن انکسار هم پیدا میشود فقط بیان دهم در انخلاع عصعص و آن در جائیکه در آخر خود دقیق شده و آنرا منقار طائر میگویند و منفصل در انکسار مذکور شده منخلع میشود و انخلاع حقیقی در آن نمی آید لیکن بسوی داخل و خارج مائل میشود اما بسوی داخل پس بسبب افتادن بر جسم صلب از جانب پشت و مقعد میلان میکند و اما میلان آن بسوی خارج پس گاهی وقت ولادت از زیاده زور کردن زن وقت زائیدن حادث میشود و علاجش همانست که در انکسار آن نوشته شده یعنی اگر بسوی داخل مائل شده باشد انگشت در دبر داخل کرده آنرا بجایش آرند اما اکثر بعد التئام موسوم به کاکسی ڈینیا که روماتیزم این استخوان است پیدا میشود و تا دیر باقی میماند پس اگر چنان شود آنچه علاجش در ذیل انکسار آن نوشته شده بعمل آرند و اگر بسوی خارج مائل شده باشد درین وقت هم یک انگشت دست در دبر انداخته در معاونت دارند و از انگشت دست دیگر بر آن غمز کرده بسوی انگشتی که در مقعد است آنرا مائل سازند تا بر موضع طبیعی خود آید من بعد مریض را بآرام بر پلنگ دارند و اهتمام نمایند که همیشه طرح لین باشد تا وقت اجابت بر آن غمز نرسد بیان یازدهم در انخلاع مفصل ورک و آن عبارتست از اینکه سر استخوان فخذ از نقره خود که در استخوان ورک است بر آید و این انخلاع بر چهار صورت واقع میشود یکی آنکه از آنکه سر استخوان

بیان نهم در انخلاع استخوان عانه

بیان دهم در انخلاع عصعص

بیان یازدهم در انخلاع مفصل ورک

فخذ از نقرهٔ خود برآمده بسوی بالا در جانب خلف در عضلات سرین رود دوم آنکه بعد برآمدن از نقرهٔ مذکوره پس سرین
در جانب وحشی رود و بمقابل و موازی نقرهٔ خود ماند از آن بلند نشود و بالا نه رود سوم آنکه بعد انخلاع بجانب داخل بسوی
زیرین رود چهارم آنکه بعد انخلاع بسوی جانب انسی در اربیه رود یعنی در عضلات جانب انسی و قریب جلد اربیه
می آید و این صورت چهارم قلیل الوجود است و سبب صورت اولی اکثر افتادن بر زمین میباشد در حالیکه بار ثقیل را بر پشت
خود گرفته سرنگون کرده راه رفته باشد چه درین حال زیاده صدمه سقوط بر فخذ میرسد و از آن انخلاع بر این صورت
پیدا میشود و گاهی از افتادن بر رو وقتیکه رکبه کج و نگون بسوی قدام باشد هم این صورت پیدا میگردد چه درین وقت
هم صدمه بالذات بر فخذ میرسد العلامات هرگاه انخلاع این مفصل بر این صورت پیدا شود پای علیل بنسبت
پای صحیح قصیر میگردد زیرا که عظم فخذ از رفتن خود بسوی بالا قصیر میگردد و پس عقب یعنی پاشنا از زمین بلند میشود و سر انامل
قدم را مریض بر زمین نهاده دارد و هم پای علیل بجانب انسی بدن بسوی پای صحیح مائل بود و راست کردن و منبسط
ساختن پای علیل یا گردانیدن آن بجانب وحشی بدن از مریض ممکن نباشد و ایضاً آنچه نتو بمحل ورک در حال صحت
محسوس میشود درین وقت معدوم گشته این نتو بالای سرین در جانب خلف یافته میشود و از همین علامت فرق
درمیان انخلاع و انکسار این استخوان کرده میشود چه در انکسار مفصل این نتو بجای خود محسوس میشود و علاجش اینست
که اول مریض را به بویانیدن کلوروفام بیهوش سازند بعده ساق پا را گرفته با فخذ بسوی بطن مائل کرده متصل سازند
تا اینکه ساق پا بر فخذ نشیند و متصل گردد بعده رکبه را گرفته فخذ را بجانب انسی مائل سازند تا سر فخذ بمقابل نقرهٔ خود آید
بعده آن ساق پا را گرفته فخذ و ساق پای علیل را بسوی جانب وحشی مائل ساخته راست سازند تا سر فخذ در نقرهٔ خود داخل
شود بعده آنچه تدبیر عام انخلاع نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر عظم فخذ از نقره برآمده در جانب وحشی بمقابل نقرهٔ خود
پس سرین رفته باشد درین وقت هم سبب آن همان بود که در صورت اولی نوشته شده لیکن علامتش اینست که پای
علیل بنسبت پای صحیح قدری قصیر بود و بسوی جانب انسی مائل باشد لیکن آنچه نتو در قسم اول بالای سرین
محسوس میشد اینجا محسوس نمیگردد زیرا که درین صورت سر استخوان فخذ در ثقبه که اندرون استخوان بلوس موجود است
و از آن عصب کبیر بیرون آمده بسوی رجل می آید داخل میشود و پس باین سبب برآمدگی آن محسوس نگردد و علاجش
اینست که بعد بویانیدن کلوروفام اول پای مریض را بجانب انسی زیاده مائل سازند تا سر استخوان فخذ از ثقبهٔ مذکور
بیرون آید بعده آنچه در صورت اولی تدبیر عملی نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر استخوان فخذ از نقرهٔ خود برآمده بزیر
آمده باشد درین وقت سبب آن افتادن مریض بر زمین میباشد بنحویکه هر دو پا از اتصال خود جدا شده در هر دو جانب
وحشی کشاده و از خود با دور شده باشند العلامات پای علیل دراز میگردد و قدم قدری بجانب وحشی مائل
میباشد و مریض بسوی قدم نگون شده قیام میکند راست نمیشود زیرا که چون سر فخذ در عضلات شکم محسوس میشود

[illegible]

ازان عضلات مذکوره منغمز و متمدد میشوند پس اگر راست شده قیام کند این قدر و انغماز عضلات زیاده شده اذیت میرساند و

ایضاً انچه پاهای برمحل ورک در عالم صحت دیده میشود درین صورت معدوم میگردد و بجای آن غور و فرورفتگی انجا محسوس

میگردد و علاجش اینست که چون وقت خواباندن علیل بر بستر رسد آن ایستاده در از نمایند لهذا اول فخذ آنرا با شکمش

ملاقی ساخته بعده قدری بجانب وحشی مائل سازند تا سر استخوان از جایگاه پست بیرون آید بعده پای مریض را خم داده

بسوی جانب انسی بدن چندان مائل سازند که سر کمیه تا نهیس رسد و چون استخوان منخلع بمحل خود آید بتدبیر که در انخلاع عام

نوشته شده عمل آرند اما هرگاه بعد انخلاع راس فخذ در جانب داخل بدن بسوی انسیه قریب بجایه آید پیش آنرا آنست

که چون پای انسان در رفتار گوئی افتد و درین وقت برای محفوظ ماندن خود از سقوط باید که خود را بسوی پشت

میکشد و حرکت بقوت سینه از ان خریطه رباطی که بر مفصل ورک است شق شده راس فخذ از ان بیرون می آید این

صورت چهارم از صور اربعه انخلاع ورک حادث میشود و ایضاً هرگاه انسان پاها را بغرض از هم جدا کرده و دور دور

وکشاده ایستاده باشد و درین وقت کدام صدمه ضربی از پس پشت بر فخذ یا بر ورک رسد از اثر این صورت پام

پیدا میشود و علامتش آنست که بقوه صدمه این انخلاع پای مریض از صحیح بلندتر گردیده یا انچه قصیر میگردد و قدم بسوی

جانب وحشی مائل بود و سر استخوان فخذ را بیرون دیده میشود و از ان در اربیه تو محسوس میگردد و علاجش آنست که اول

پای مریض را کشند بعده فخذ را بسوی شکم بربندد تا شکم رسانند بعده رکبه را در دست گرفته خم داده فخذ و پا را بسوی

جانب انسی برند تا سر فخذ در نقره خود داخل شود فتکا تخاعد بر ایلی دوازدهم در انخلاع مفصل ضفه

که از افلاک الرکبه و بهندی چپنی کی هڈی گویند و آن بعد انخلاع یا بجانب وحشی یا بسوی جانب انسی یا بسوی بالا

حرکت کرده میرود یا بعد انخلاع از طرف سرانی خود بجای که بود همانجا ایستاده میشود و لیکن بجانب زیرین هیچ

ساق نمی آید زیرا که از جانب فخذ عضلات بر آن آمده متصل اند ان آمده اند لهذا هرگاه وتر آن منقطع شود آنرا بسوی بالا

میکشند و چونکه از جانب ساق کدام عضله با ان متصل نشده لهذا بسوی ساق نمی آید پس هرگاه از جانب انسی صدمه

و غمز بران میرسد بسوی جانب وحشی میرود و چون از جانب وحشی صدمه بر آن آید بسوی جانب انسی بعد انخلاع می آید

و هرگاه وتران که در جانب ساق است منقطع میشود از کشش عضلات فخذ بالا میرود و چون صدمه از جانب انسی بر آن

رسد و بر کناره آن از طرف وحشی غمز افتد درین صورت بجای خود بر سر پهلو ایستاده میشود العلامات زیاده از همه بسوی

وحشی بدن بعد انخلاع میرود خصوصاً در کسانی که پاهای شان کج و رکبتین بسوی جانب انسی مائل و باهم متصل باشند

این انخلاع اکثر بسهولت واقع میشود و هم بعد انخلاع آن از ارتفاع رکبه کم میگردد و بجای استخوان مذکور قدری

غور و اندکی فرورفته محسوس میشود و استخوان مذکور در جانب وحشی رکبه یافته میشود و مفصل رکبه عریض دیده میشود و

علاجش آنست که اول پا را بهیئت مستلقی داشته فخذ را با شکم علیل متصل سازند بعده ساق و پا را باهم بلند سازند

بیان دوازدهم در انخلاع مفصل ففذ

تا در عضلات فخذ استرخا پیدا شود آن زمان استخوان مذکور را از اعانت دست بجایش رسانند و هرگاه در جانب
انسی آمده باشد علامات سابق موجود بوند لیکن این استخوان در جانب انسی دیده میشود و علاجش بعینه علاج مذکور است
یعنی بعد مسترخی ساختن عضلات فخذ استخوان مذکور را بجای خودش آرند و هرگاه بسوی بالا رود درین وقت علامتش
اینست که بجای این استخوان ارتفاع که دیده میشود نباشد بلکه فضای صاف مثل میدان دیده میشود و استخوان
مذکور بالای استخوان فخذ یافته میشود و درین وقت درد و ورم اینجا زیاده میباشد زیرا که استخوان مذکور از جای خود
زیاده حرکت کرده دور رفته پس درین وقت آنچه در علاج انکسار آن تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند
و هرگاه به پهلوی خود ایستاده شده باشد درین وقت بر سر رکبه ارتفاع زیاده میشود و در پهلوی آن غور محسوس
میگردد و ساق بسوی فخذ منقبض نمیشود و علاجش گاهی بسیار دشوار میگردد و استخوان بجای خود نمی آید و در غشای خود
پیچیده میشود و غشای مذکور آنرا از آمدن بر جای خود مانع میشود پس درین وقت مریض را [illegible] کار فرمایند
اول بیهوش ساخته بعده ساق پا را قدری بجانب تحت آورده بجانب یمین و یسار حرکت دهند تا از آن غشای
مذکور منفتح شود و التوای آن زائل شده استخوان بجای خود آید بیان سیزدهم در انخلاع مفصل رکبه
و آن قلیل الوقوع است زیرا که این استخوان یعنی سر قصبهٔ کبری ساق بسیار عریض است و رباط و غشای ریشه دار که
بالای آنست بسیار قوی است و ایضا این انخلاع همیشه ناتمام میباشد یعنی سر استخوان قصبهٔ کبری ساق پا
تمام و کمال از مفصل خود بدر نمی آید بسبب زیادتی عرض خود و الا ممکن نیست که جلد بالای آن سالم و محفوظ از انشقاق
ماند اما بعد انخلاع مذکور این استخوان گاهی بجانب وحشی و گاهی بجانب انسی و گاهی بجانب خلف زیر رکبه
و گاهی در جانب قدام مائل میشود و می آید و سبب آن اکثر افتادن از بالاخانه یا مکان بلند بر زمین
از سر قدمین میباشد و گاهی بسبب جهیدن از بالای گردون اسپی وغیره در وقت روانگی آن هرگاه کسی
از آن جهیده بر زمین آید هم این انخلاع پیدا میشود و علامات اکثر این استخوان در انخلاع خود بجانب وحشی
میرود لیکن خواه بجانب وحشی رود یا بجانب انسی هر سو که میرود آنجا ارتفاع و در جانب مقابل آن انخفاض
محسوس میشود مثلا اگر بجانب وحشی رود در جانب وحشی رکبه ارتفاع و در جانب انسی آن غور و انخفاض دیده
میشود و عضلات فخذ مسترخی محسوس میشوند و علاجش آنست که بعده متعلق داشتن علیل فخذ را با شکم آن ضم کنند
بعده ساق پا را راست کرده اگر استخوان بجانب وحشی رفته باشد ساق پا را بسوی جانب انسی مائل سازند و اگر
بجانب انسی رفته باشد بسوی وحشی مائل سازند تا سر قصبهٔ کبری بجای خود آید و اگر بسوی خلف رفته باشد درین وقت
علامتش اینست که غور و انخفاض در جهت قدام و ارتفاع در جانب خلف رکبه دیده میشود و پای علیل در طول خود
از پای صحیح کم میگردد و علاجش آنست که اول فخذ را به خادمی سپرده امر فرمایند که با شکم ملصق دارد و خادم دیگر هم

بیان سیزدهم در انخلاع مفصل رکبه

کنند که ساق پا را بسوی قدام بکشند تا سر قصبه کبری بمقابل مفصل خود آید درین وقت دستکار از جانب خلف غمز کرده استخوان مذکور را در مفصل آن داخل سازد و اگر در جانب قدام این استخوان آمده باشد علامتش آنست که استخوان رضفه مرتفع دیده میشود و قدری بالای آن غور و انخفاض پیدا میگردد و سر استخوان فخذ بجانب خلف زیر رکبه دیده میشود و هم چون از غمز کردن سر استخوان فخذ شریان عظیم که خون را در رجل می آرد و ورید کبیر که خون پا را بسوی قلب میبرد و عصب کبیر که حس می آرد منغمز میشوند از انغماز شریان عظیم و وریان خون در ساق پا بند میشود و خون نمی آید و از ان ساق پا لاغر میگردد و از انغماز ورید کبیر خونی که در ساق پا هست بالا نمیرود و از ان رنگ ساق پا مائل بسیاهی میگردد و از انغماز عصب حس از ساق پا زائل میشود و علاجش همانست که پیشتر نوشته شده لیکن درینجا بعد مقابل ساختن استخوان مذکوره با مفصل آن استخوان مذکور را از جانب قدام غمز کرده بجایش میرسانند فتفکر **بیان چهاردهم** در انخلاع غضروف رکبه بدانکه در مفصل رکبه بر هر دو سر قصبه کبری یک یک غضروف است هم صورت هلال و آن هر دو مثل رباط لین ولزج میباشند که بسبب لزوجت خود وقت انبساط و انقباض رجل همراه سر قصبه ملازم میباشند و این هر دو غضروف بطور حشو خلل در میان مفصل بر اپسیکنند و این هر دو غضروف هم با خود ها از رباط مربوط اند پس گاهی وقت راه رفتن چون پا لغزش خورده شود از ان رباط اینها گسسته شده غضروف مذکور از جای خود حرکت کرده بیرون می آید و تا جلد میرسد که از بالای جلد مس کردن محسوس می شود و درین وقت درد و اذیت زیاده پیدا میشود و راه رفتن ممکن نباشد و از شدت اذیت مریض بر زمین می افتد و پای خود را بسوی بزمین بسیار دکه سر انامل قدم بر زمین نهاده و پاشنه را از زمین برداشته و رکبه را قدری نگون کرده میدارد و از اذیت آن سینو ویتیس یعنی ورم غشای آبدار این مفصل پیدا میشود و بسبب آن آب از ان جدا شده در مفصل مذکور مجتمع میگردد و فی الحقیقت این انخلاع در رکبه تام و حقیقی پیدا میگردد و همیشه این انخلاع در غضروف جانب انسی حادث میشود و علاجش آنست که مریض مستلقی داشته ساق پا را با فخذ قریب سازند و بیمار را بسوی دیگر متوجه کنند تا بی خبر گردد و عضلات مسترخی شوند پس همینکه مریض بی خبر گردد فوراً ساق پا را راست سازند و وقت راست کردن ساق پا بسوی جانب انسی میل و حرکت دهند تا غضروف مذکور بجای خود آید و بعد آن علاج ورم غشای آبدار نمایند چنانکه بجای خود مذکور است و چونکه بعد رفع شدن این ورم اکثر ضعف درین مفصل باقی میماند زیرا که اربطه و اغشیه اینجا بسبب علاج مذکور مسترخی و ضعیف میشوند لهذا وقت لغزیدن پا اکثر دران این انخلاع پیدا میگردد لهذا ضرورست که بعد حصول صحت از ورم کلاه رابری را که برای این کار ساخته میشود بر مفصل رکبه پوشانیده باشد تا بسبب آن قدری اربطه قوی شوند و محفوظ از آفت مانند **بیان پانزدهم** در انخلاع قصبه کبری ساق و آن نادر الوقوع است حتی که مصنفین کتب هم حکایت یک دو نفر که درین انخلاع مبتلا شده باشند نوشته اند بالجمله این انخلاع از رسیدن

بیان چهاردهم در انخلاع غضروف رکبه

بیان پانزدهم در انخلاع قصبه کبری ساق

صدمهٔ قوی هرگاه بجهار راست بر سر این قصبه برسد پیدا میشود پس اگر این انخلاع حادث شود در آن اول ساق را
با فخذ قریب سازند تا عضلات مسترخی شوند من بعد استخوان مذکور را اگر بسبب کشیدن عضلهٔ کبیرهٔ فخذ که بر آن
آمده است بجای خود نیاید بر حالش واگذارند که ازین انخلاع در رفتار نقصی پیدا نمی شود آری در جهیدن
البته در آن دشواری و اذیت پیدا میشود و این نقص و ضرر بسیار کمتر است از آنکه وتر عضلهٔ مذکور را قطع کرده
آنرا بجایش آرند بیان شانزدهم در انخلاع رسغ قدم و این مفصل مرکب است از هر دو سر قصبتین ساق
و استخوان کعب و استخوان کعب درمیان هر دو سر قصبهٔ کبری و صغری ساق میماند ازین سبب در انخلاع
این مفصل استخوان کعب در جهت قدام و خلف بدون منکسر شدن هر دو سر قصبتین حرکت میکند اما حرکت
آن در جانب وحشی و انسی پس بدون شکستن سرهای قصبه ممکن نیست پس اگر سر قصبهٔ صغری شکسته شود
استخوان مذکور بجانب وحشی میرود و آن اکثر است و اگر سر قصبهٔ کبری بشکند در جانب انسی می آید و این نادر
و شاذ است زیرا که سر قصبهٔ کبری بسیار سخت و قوی است لهذا درین انخلاع اکثر استخوان کعب در جانب وحشی میرود
بسبب زیاده شکستن سر قصبهٔ صغری ساق و علامتش این است که بجای سر قصبهٔ صغری که بلند است انخفاض و غور دیده
میشود و قدم بجانب انسی مائل میباشد و اگر در انخلاع بجانب انسی رود و اگرچه نادر است لیکن درین صورت انخلاع
بجای سر قصبهٔ کبری که در جانب انسی رسغ قدم است غور و انخفاض دیده میشود و قدم بسوی جانب وحشی
مائل میباشد و در هر دو صورت علاج این است که اول ساق پا را با فخذ متصل سازند تا عضلات مسترخی شوند
بعده یک خادم را امر کنند که ساق را از جانب رکبه مضبوط بگیرد و به خادم دیگر حکم دهند که قدم را گرفته بجانب
بسوی خود کشند تا استخوان کعب بمقابل مفصل خود آید از آن دستکار آنرا بجایش رساند و ایضاً رفتن این
استخوان درین انخلاع بسوی قدام اقل است اما گاه گاه بسوی خلف میرود لیکن اگر بسوی قدام آید درین
صورت طول قدم دراز میگردد و پاشنه هم دراز میشود لیکن بسبب آمدن سرهای قصبتین بر پاشنه عقب کمتر دیده
میشود و در هر دو صورت خواه بجانب قدام رود یا بجانب خلف آید علاجش آنست که مذکور شده یعنی ساق را
یکی بگیرد و قدم را دیگری و بعده بمقابل مفصل کعب استخوان منخلع را بجایش آرند اما گاهی درین انخلاع اگر از بیان
کلاً تمام عضلات قدم مسترخی نشوند حاجت بسوی قطع کردن وتر عظیم قوی که در عقب است و آنرا بلغت انگریزی
تندو آکلیس یعنی وتر قوی گویند داعی میشود بیان هفدهم در انخلاع عظم کعب از استخوان ساق
و پاشنه و عظم زورقی و چونکه این استخوان کعب با هر سه استخوانهای مذکوره بذریعهٔ رباطات مربوط و مضبوط است
لهذا هرگاه صدمهٔ قوی بر سر انامل قدم یا از جانب عظم عقب میرسد از آن اربطهٔ مذکوره که رابط آن هستند شکسته
میشوند و از آن عظم کعب از جای خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف میرسد لیکن بجانب وحشی یا انسی نمی آید

وفرق درین انخلاع و در انخلاع رسغ قدم که پیشتر مذکور شد آنست که در اول استخوان کعب بجای خود میماند و سرهای
قصبه کبری و صغری از ان جدا شده پیش و پس میروند و بسبب آن معلوم میشود که این استخوان در جانب قدام
یا خلف زیاده شده چه اگر سرهای قصبتین بجانب خلف میروند استخوان کعب در جهت قدام زیاده دیده میشود و
اگر بجانب قدام می آیند این استخوان از جانب خلف زیاده مکشوف میشود و اینجا استخوان ساق و عظم عقب بجا
خود می مانند و استخوان کعب خود حرکت کرده بسوی قدام و خلف می آید و این انخلاع اگرچه نادر الوقوع است لیکن
بعد وقوع اکثر این انخلاع غیر تام بود و چون در جهت قدام آید زیر جلد مسقط قدم مثل سلعه دیده میشود و چون بسو
خلف رود همیشه بطور انخلاع غیر تام بود زیرا که وتر قوی که بر عقب است از خروج تام آن مانع میشود اما درین صورت
نزدیک این وتر مثل سلع دیده میشود العلاج چون انخلاع غیر تام باشد خصوصاً هرگاه بسوی قدام آمده باشد
درین وقت تدبیرش سهل ست چه درین وقت لائق اینست که اول ساق پا را با فخذ متصل ساخته عضلات را مسترخی
کرده عقب و ساق را بکشند و از بالای این استخوان غمز کرده آنرا بجایش آرند اما اگر ازین تدبیر استخوان کعب بجایش
نیاید از قطع کردن شند و اکلیس یعنی وتر قوی که بر پاشنا است عضلات بخوبی مسترخی میشوند و بعد آن استخوان مذکور
بجای خود بسهولت می آید درین وقت آنرا قطع کنند لیکن قطع آن باین طریق بهتر است که سر کارد را در جلد بالای وتر
مذکور بخوبی داخل کنند که سر کارد در جانب دیگر جلد بر نیاید پس اندرون جلد وتر مذکور را قطع سازند و بعد قطع کردن از
همین ثقبه که کارد را در جلد رسانیده بودند آنرا برآرند تا زخم در خارج قلیل پیدا شود و یکجا باشد در دو موقع جلد زخم
پیدا نشود ولیکن اگر انخلاع تام شده باشد درین وقت تدبیر دشوار است زیرا که درین صورت عضلات ساق که بر عظم
عقب آمده اند استخوان مذکور را چندان بسوی خود میکشند که استخوان مذکور با استخوان ساق متصل شده مثل مفصل
جدید میگردد و چونکه استخوان کعب غلیظ است لهذا ضرورست که برای داخل کردنش در مفصل ساق را از عظم عقب چندان
کشیده دور سازند تا وسعت دخول آن پیدا شود و آن هم دشوار است و گاهی این استخوان بعد انخلاع تام زیر
جلد آمده چندان بر جلد و عصبهای ریشه دار و غیره اثر غمز میرساند که بسبب آن غذا باین اعضا و هم باین استخوان
نمیرسد و از ان این اعضا و هم عظم کعب مرده میشوند و بعد مردن آنها زخم اینجا پیدا میگردد که بسبب آن نوبت
به برآوردن این استخوان میرسد و از ان آرام تام حاصل میشود و گاهی این استخوان کعب در سرهای قصبتین
بجای خود میماند لیکن آنچه رباط که این استخوان را با عظم عقب و عظم ذورقی می بندد شکسته گردد و از ان دانسته
میشود که انخلاع در مفصل استخوان کعب و ذورقی در آمده و علاجش آنست که اول تدبیر آمدن مفصل مذکور در
جایش نمایند و اگر نیاید از قطع کردن وتر قوی موافق هدایت سابق هر دو استخوانهای عقب و ذورقی را بجای آنها
آرند بیان هفتم در انخلاع بقیه عظام قدم از انجمله اینست که گاهی در دیگر عظام رسغ قدم که سوای

بیان انخلاع مفصل عقب و ذورقی

استخوان عقب و کعب و ذورقی اند هم انخلاع واقع میشود و علاجش آنست که قدم علیل را گرفته بکشند و عظام منخلعه را
غمز کرده بر محل آنها آرند و از انجمله عظام مشط قدم اند که در آنها هم گاهی بندرت انخلاع واقع میشود زیرا که حرکت درینها
بسیار کم است و پیشتر نوشته شده که در مفصل کثیر الحرکت انخلاع زیاده میشود و در مفصل قلیل الحرکت کم حادث میشود
و علاجش هم همین است که بعد انخلاع قدم را بکشند و عظام منخلعه را غمز کردن در جای آنها آرند و از انجمله انخلاع عظام
انامل قدم است که گاهی در آنها هم انخلاع واقع میشود و تدبیرش همان است که در انخلاع عظام انامل دست نوشته شد
لیکن چونکه انخلاع عظام صغیره قدم واقع نمیشود مگر بصدمه قوی لهذا با انخلاع این عظام گاهی زخم هم حادث میشود
پس اگر زخم پیدا شود و لائق علاج باشد علاج کنند و اگر لائق علاج نباشد درین صورت
پای منخلع را قطع نمایند تا گنگرین پیدا نشود و الا از موت شخص علیل هم زنده نخواهد ماند بیان نوزدهم در انخلاع عظام
فقار عنق و پشت و کمر بدانکه چون درین عظام حرکت قلیل است و هم رباطات آنها قوی هستند و عضلات که از آنها متصل اند
غلیظ و مستحکم اند لهذا این اسباب ثلثه در انها انخلاع کمتر واقع میشود و اگر حادث گردد پس اکثر همراه آن انکسار
هم میباشد و خلو از ان بسبیل شاذ و نادر باید دانست و ایضا انخلاع در آنها تا مهی(?) افتد بلکه بسبیل میلان بود و از
جای خود حرکت قلیل میکند و ایضا باید دانست که انخلاع مجرد که با آن انکسار در عظام مذکوره نباشد در عظام
فقار عنق و کمر ممکن است زیرا که درین مواضع از جانب یمین و یسار دیگر عظام تا استخوان فقار متصل نشده اند که
بدون شکستن آنها حرکت عظام فقار در کدام جهت ممکن نباشد اما در عظام فقار پشت پس چونکه در هر دو جانب آنها
استخوانهای پهلو متصل اند لهذا در انخلاع آنها ضرور است که انکسار موجود باشد چه بدون شکستن استخوانهای اضلاع
ممکن نیست که فقار پشت در جانب یمین یا یسار بیاید بخلاف فقار عنق و کمر که بر پهلوی آنها عظام اضلاع متصل نیستند
لهذا در آن هر دو انخلاع مجرد از انکسار ممکن است که یافته شود و در فقار پشت وجود آن محال است کذا باید دانست که
اگر چه انخلاع در همه فقار ممکن است لیکن در فقره اولی و ثانیه از فقار کمتر واقع میشود لقوت الرباط فیهما و اگر احیانا حادث
شود پس بسبب آن بسیار قوی و شدید میباشد مثل اینکه خناق کرده شود یا کسی دستی زیر زنخ و دست دیگر پس سر طفل
نهاده او را برداشته(?) و از زمین بلند کند و از ان این فقرات منکسر شوند اما در انخلاع این فقرات فوراً مریض
هلاک میشود اما در میان فقرهٔ خامس و سابع از فقار عنق البته انخلاع اکثر پیدا میشود و سبب آنهم صدمه قوی میباشد مثل
اینکه کسی بر فیل سوار باشد و زیر محراب عمارت اتفاقا فیل آنرا ببرد و او سر خود را برای حفظ خود زیر اندازد لیکن زیر محراب سر
و گردن منغمز شوند یا از اسپ یا از مکان بلند بر روی زمین افتد یا نادانسته در آب قلیل بارادهٔ شناوری از دو ستنبال(?) اینکه
آب زیاده است دفعة خود را از جانب سر اندازد و از ان سر و گردن را ضرب سقوط رسد پس باین اسباب در فقرهٔ خامس و
سادس انخلاع می آید لیکن چون درین هر دو فقره انخلاع راه یابد فقرات دیگر عنق که بالای این فقرات و زیر آنها هستند

هم همراه این هردو تشنج پیشوند و از انهم مریض فوراً یا بعد دو یا سه روز بسبب پیدا شدن ورم حاد و آفت تنفس هلاک میشود و علاجش آنست که اگر همراه آن تشنج منقطع نشده باشد بلکه اثر تشنج بران رسیده باشد درین وقت دستکار زانوی خود را بر محل انخلاع نهاده غمز کند و سر دو دست را در جانب قدام عنق رسانید عنق را بسوی جهت خلاف کشد تا فقرات منخلعه بجای خود آیند و انفصال تشنج رفع گردد و چونکه در انخلاع فقار خطر انکسار فقار هم ضرورت پس آنچه تدبیر در انکسار فقار پیشتر نوشته شده وقت انخلاع آنها هم آنرا بعمل آرند و در انخلاع فقرات کمر هم چون خطر انکسار شاذ است و آنچه علامات که در انکسار آنها پیدا میشوند اینجا هم موجود میباشند و هم علاج آنهم بعینه علاج این انخلاع است پس وقت ضرورت بعلاج آن پردازند فقط

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم

و درآن هم چند فصل اند فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن بدانکه تعریف حقیقی سم که از همه حقیقتش کنه بسیار دشوار است لیکن چند عبارت و الفاظ حقیقت زهر را برای تفهیم بیان میکنند اول آنکه زهر چیزی را گویند که چون در بدن داخل شود بهمان طریق که ازان غذا به بدن مماثل نمیشود و ازان خود هم بدن نمیگردد و آخر تاثیر آن اهلاک و افساد بدن میباشد دوم آنکه آنچه بر بدن وارد شود یا در بدن داخل گردد و وران تاثیر خود خواه بطور تنقیص و ابطال افعال اعضای بدن یا بیزا و افعال مذکوره نماید یا بسبب عمل کیمیائی یعنی پیدا ساختن بعض اجسام وفائی گردانیدن بعض دیگر که در بدن بودند اظهار اثر خود کند بهیئتیکه از همین تاثیر بدن را فانی و فاسد گرداند آنرا زهر میگویند سوم آنکه آنچه بر بدن وارد شده یا بطور ماکول و مشروب در معده داخل گشته در بدن رود و جوهر و صورت و طبیعت خاص آن مضاد حیات انسان و حیوان بود آنرا زهر میگویند بالجمله تاثیر زهر در بدن بعد طلا کردن آن بر بدن یا بعد خوردن و داخل شدن اندرون بدن بهر طریق که باشد بدو صورت میشود یکی بطور فیزیالوجی یعنی زیاده و کم کردن افعال اعضا بدن چنانکه از خوردن استرکنیا حرکت عضلات و اعصاب زیاده شده تشنج پیدا میگردد دوم بسبب عمل و حرکت کیمیائی چنانکه از طلا کردن سلفیورک ایسڈ یا کاسٹک پٹاس یا تیزاب بر جلد زخم پیدا میشود و هم از خورانیدن زنگیپر در معده زخم حادث میشود و ایضاً این تاثیر زهر گاهی خاص بر عضویکه بر آن نهاده شود ظاهر میگردد چنانکه از طلا کردن سلفیورک ایسڈ بر جلد جائیکه طلا کرده شده بر همانجا زخم حادث میشود و گاهی در اعضائی که از محل ورود آن دور اند تاثیرش ظاهر میشود چنانکه هرگاه سم الفار را نیز جلد رسانند در خون داخل شده در قلب و امعای صغار و کبار رفته بر میکوس ممبرن آنها از تاثیر خود اذیت میرسانند لهذا وقت تشریح کسیکه سم الفار خورده مرده باشد غشای اندرونی دیوار بطن قلب و هم در غشای اندرونی قلب آن سرخی دیده میشود و اسهال دموی و گاهی فی الدم هم بعد شرب آن جاری میگردد

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم

فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن

وایضاً باید دانست که گاهی زهر بمقدار قلیل اگر نوشانیده شود تاثیر آن بعد چند روز یا بجمله بعد مدت معتد بها ظاهر میشود
مثلاً اگر مقدار قلیل از [illegible] زهر ارسنیک هفته دو هفته یکی کسی را خورانند بعد مدت معتد بها تاثیر هلاک آن ظاهر میشود
و اگر یکبار بمقدار کثیر آن بنوشانند اثر هلاک از آن بزودی ظهور مینماید لیکن گاهی از زیاده خورانیدن زهر یکبار از شر
آن امان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود قبل از آنکه در بدن نفوذ کند منتشر گردد پس
بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن از شر آن ایمنی حاصل میشود همچنین اگر زهر را
همراه آب یا دیگر مایعات رقیقه حل کرده بنوشانند تاثیر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حب یا بجلد [illegible]
غلیظ بود [illegible] آن زهر را نوشانیده شود [illegible] در آن [illegible] معده بسبب حرارت معده حل گردد و لطیف و رقیق شود تا تاثیر آن
ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کاربولک ایسد یا
هایدروسیانک ایسد یا سلفیورک ایسد یا نائتریک ایسد [illegible] منفصل شده [illegible] رفتن [illegible] دارد و با [illegible] راه
آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد اثر آن اسرع بود و ایضاً چون زهر را بر بدن طلا سازند یا ضماد
نمایند یا بمالند فعل آن بنسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هرگاه در عروق انداخته شود تا در خون بیاید و در
دوران آن افتاده در جمله بدن رسد و نفوذ کند تاثیر آن اسرع میشود و لهذا قاعده تاثیر سم بنابر تجربه براین مقرر
کرده اند که هرگاه زهر را بر جلد بدن مالند و ضماد کنند تاثیر آن بعد مرور زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسانیده
شود فعل آن بنسبت استعمال اول که ضماد و طلا بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای آبدار مثل امعا
یا غشای آبدار شکم رسانیده شود بنسبت رسانیدن آن در معده هم زمان ظهور تاثیر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جوف
بدن اندازند زمان ظهور اثر آن بنسبت رسانیدن در غشای آبدار هم سریع بود و اسرع از همه برای ظهور تاثیر زهر
آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف مار سیاه یا لعاب دهن سگ دیوانه چنان هستند که
اگر اینها را در معده رسانند مودی القتل نمیشوند زیرا که آنها با رطوبات معدیه و از حرارت هاضمه معده منفصل شده
[illegible] فانی میگردند و جوهر آن بحرکت کیمیائی که در معده میشود مستحیل بخود مستهلک میگردد و اگر از خارج جلد و بدن
در زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً القتل می انجامند زیرا که از [illegible] جوهر خود مستقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده مهلک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم بنسبت استعداد
ابدان [illegible] بدانکه از استعداد ابدان هم تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
امور چند مختلف میشود گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی را عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن سم الفار [illegible]
و از این اعتیاد زهر مذکور در بدنش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با مزاج و بدن میباشد
هم تاثیر سموم در ابدان مخصوص مختلف میشود چنانکه کسی را از مسهل خاص اسهال زیاده میشود و کسی را کم گردد

از ین خصوصیت فطری مادی میخورد و کسی از خوردن کم و متضرر میشود و کسی را از خوردن سیماب قلیل هم جوشش دهن پیدا میشود
و کسی را بدون خورانیدن مقدار زیادی از سیماب جوشش دهن نمیشود و کسی را از نوشانیدن میگنشیا سلفاس اسهال
نمیشود اما بطور افیون خورده در نوم کثیر و غنودگی مبتلا میگردد و کسی را از خوردن افیون اسهال جاری میشود و این وقتی
بود که قبض بسبب تشنج عضلات واقعه بوده باشد پس این کس هرگاه افیون میخورد و از ان تشنج رفع میگردد اسهال پیدا
میشود و از ین قبیل است اختلاف عمر که از ان هم بدن زیاده و کم متاثر میشود و تاثیر زهر بطور مختلف ظاهر میگردد مثالش اینست
که سم الفار در سن طفولیت کم موثر میشود و در سن شباب زیاده و بلند تر هلاک میکند همچنین از خورانیدن کیلومل در اطفال
جوشش دهن کمتر پیدا میشود و در شبان بزودی ظاهر میگردد و گاهی استعداد بدنی بسبب امراض هم مختلف میگردد و به سبب آن
تاثیر سموم هم دران مختلف میشود چنانکه در تائیفس فیور یا تائفائد فیور بالجمله در هر مرض که ضعف و کمزوری زیاده پیدا
میشود دران شراب وادویه منعشه دیگر هم بمقدار زاید مینوشانند و از ان سکر قوی و ظهور قوت زیاده نمیشود و بخلاف
آن اگر اینقدر شراب صحیح را نوشانند بیهوش خواهد شد و درین وقت سبب اینست که از فرط ضعف تاثیر آن کم ظاهر
میشود چنانکه هرگاه شراب را قبل گذشتن نصف روز نوشانند تاثیر قوی از ان ظاهر میشود و اگر قریب شام که بدن از کثرت
کار و ماندگی ضعیف شده باشد بنوشانند کم تاثیر میکند کذلک در ڈلیریم ٹریمنس افیون قلیل را با ٹنگچر ڈجی ٹیلس که از ان هم زهر
تا نیم اونس بعد یک ساعت مینوشانند و از ان کدام ضرر پیدا نمیشود بخلاف آن اگر این مقدار زهر مذکور
را در حالت صحت دهند یقینی از بند شدن حرکت قلب شارب آن هلاک خواهد شد همچنین در مانیا افیون را از پنج گرین تا پانزده
گرین مینوشانند و گاهی تا چهل گرین هم داده اند لیکن از ان مریض هلاک نمیشود و یک در امراض عصبیه مثل کزاز
و هائیڈروفوبیا ادویه مخدره وارام رساننده و خواب آور را مثل هائیڈریٹ کلورل و بروماٹڈ پٹاسیم مقدار زاید
بار بار میدهند و از ان کدام ضرر ظاهر نمیشود و ایضاً باید دانست که گاهی بسبب نوم و تیقظ هم تاثیر زهر مختلف میگردد
مثلاً اگر کسی زهر خورده بخواب رود در بدنش تاثیر زهر در زمان کثیر ظاهر خواهد شد زیرا که دوران خون در حالت نوم
بطی میباشد و از ین سبب زهر از معده بسوی خون کمتر میرود و در حالت تیقظ امر بالعکس است و هم باید دانست که گاهی فعل
یک قسم زهر مخالف فعل قسم دیگر میباشد و درین وقت از خورانیدن قسم ثانی تاثیر زهر قسم اول که پیشتر خورانیده شده
کم میگردد چنانکه از خورانیدن افیون که زهر مخدر است اذیت و حس را کم میکند تاثیر زهر اذیت پیدا کننده که
سم الفار است کم میشود فتدبر

فصل ثالث در بیان انواع سموم

بدانکه تنویع و تقسیم سموم گاهی بسبب
حقائق جسمیه آنها کرده میشود چنانکه میگویند انواع سموم سه اند نباتی و حیوانی و معدنی و گاهی بسبب افعال آنها
تقسیم و تنویع کرده میشود و این بهتر است بالجمله جمله سموم یعنی جنس سم باعتبار افعال خود بر سه نوع منقسم میشود
اول اِرِّی ٹنٹ بکسر الف و رای مهمله مکسوره مشدده و سکون یای تحتانی مثناة و فتح تای هندی و سکون نون تا

هندی ثانی که بمعنی موذی و زیاده کننده حس است دوم نارکاتک بفتح نون و سکون الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف که بمعنی کم کننده حس و مخدر است سوم نارکاتک اوارئی تنت که بفتح نون و سکون الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف و ضم الف و سکون واو و کسر الف و کسر رای مهمله مشدده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون نون و تای هندی بمعنی جامع مولد اذیت و کم کننده حس است

فصل چهارم در بیان نوع اول و آن مشتمل است بر چند بیان بیان اول در ذکر اقسام نوع اول و علامات و معالجات آن بطور عام اما نوع اول که ارئی تنت یعنی مولد اذیت است پس آن چونکه ورم و اذیت بر محل ورود خود پیدا میکند لهذا باسم ارئی تنت که بمعنی موذی است نام کرده شد و آنهم بر سه قسم است قسم اول لوکل ارئی تنت یعنی تا ثیر کننده بر محل خاص که بر آن وارد میشود و آنرا بلغت انگریزی کروزف بضم کاف و رای مهمله و سکون واو و کسر زای معجمه و سکون فا بمعنی اکال هم نامند و از طلا کردن آن بر جلد ورم و زخم پیدا میشود و آن شامل است از منرال اسید سلفیورک اسید وغیره را چه از طلا کردن سلفیورک اسید بر جلد زخم پیدا میشود و اشیای الکلی یعنی کهار مثل کاسٹک پاس و کاسٹک سوڈا هم ازین قبیل اند قسم دوم سمپل ارئی تنت و آن دوای چیزی است که از ان تنها ورم پیدا میشود و نیز جراحت نمیگردد و آن شامل است جمله ادویه مسهله قویه را خواه نباتی باشد مثل روغن حب السلاطین و روغن انجیر و سقمونیا وغیره یا معدنی بود مثل میگنشیا سلفاس چه از زیاده وی یا در پی خورانیدن آنها ورم معده و اسهال پیدا میشود قسم سوم چیزی است که بعد ورود در بدن بر عضو خاص موثر شود چنانکه ارگٹ و سابینا در رحم اذیت پیدا میکنند و ایوڈین بر میوکس میمبرن اعضا اذیت میرساند و زرا ریح در گرده و مثانه اذیت میرساند و سم الفار زیاده بر امعا موثر میشود و اسرب بر عضلات دست موثر گردد و امثال آن از ادویه مخصوصه با عضای خاص بسیار اند و همه آنها ازین قسم اند العلامات عموما هرگاه این نوع سم خورده میشود آنچه علامات پیدا میشوند یکی از ان درد و حرقت و ضیق است که در گلو پیدا میشود و بسبب آن ازدراد دشوار میگردد دوم آنکه بمقابل معده یعنی بجای معده که محل ورود او است درد حادث میشود و چون بر محل درد فشار میکنند این درد زیاده میگردد سوم آنکه عطش بسیار شدت میکند چهارم متوع عارض شود و بعد آن قی می آید و بعد آمدن قی درد در تمام شکم عام میگردد پنجم آنکه بعد قی اسهال جاری میشود و وقت آمدن اسهال در معای مستقیم و بر محل مقعد اذیت پیدا میگردد که آنرا بلغت انگریزی ٹن ازمز بکسر تای هندی و سکون نون و کسر الف و سکون زای معجمه و فتح میم و سکون زای معجمه ثانی گویند و بسبب آن مریض میداند که باز اسهال می آید و باین امید و انتظار زور و قوت خود را برای آمدن اسهال صرف میکند لیکن بر از نمی آید و آخر بجای آن قدری خون و خراط خارج میشود ششم آنکه بول بدشواری و با درد گرده یا مثانه می آید و این علامات گاهی شدید تر بوند و گاهی بخفت اما اگر بشدت بوند از ان حالت موسومه به کلاپس بزودی پیدا میشود و اگر بخفیف

فصل چهارم در بیان نوع اول [illegible]

باشند از آن جمله در می موسوم بانغام میپتری فیور پیدا میگردد پس اگر دوای اکال مثل سم الفار وغیره خورده شده باشد
دران خون هم در قی و اسهال خارج میشود و اذیت مریض یا در حالت کلاپس که ضعف حرارت و قوت ست می میرد یا در حالت
از دیاد تشنج یا بسبب اذیت و شدت درد رفته رفته ضعیف شده جان بحق تسلیم میکند و یا از نا یابی غذا که بسبب
ضیق مری و گلو خورده نمیشود میمیرد بالجمله چون این سم خورده میمیرد و تشریح کرده شود وقت تشریح آنرا به بینند ورم در
اعضای باطنه آن یافته میشود باینکه میوکس ممبرن معده وغیره غلیظ و سرخ میباشد و هم اکثر بالای آن بلغم غلیظ یافته
میشود و گاهی زخم که در اعضائی باطنه آن بود چنان قوی میباشد که بحد گنگرین یعنی فساد و موت عضو میرسد و اگر
قسم اکال خورده باشند زخم هم در میوکس ممبرن حلق و مری معده و معده و امعا یافته میشود و چون زخم در نسج اسفنجی
حادث شود خون هم درین جاها موجود و مجتمع دیده میشود و گاهی درین حال ثقبه در نفس معده یا امعا هم مشاهد میگردد که
بسبب آن غذا در معده و امعا قرار نگیرد و از آنها خارج شده در غشای آبدار شکم می افتد العلاج عموما علاج این است
که هرگاه ثابت شود که کسی ازین نوع اول سم چیزی خورده است اول آنرا مقیات مثل ایپکاکوانا یا خردل مسحوق یا
نمک با آب ساده نیم گرم حل کرده نوشانند و اگر ازین سم چیزی بیشتر شود آب گرم تنها مقداری زیاده نوشانیده قی کنانند اگر
قی نیاید از سر انگشت سبابه یا از سر ریش پر مرغ یا کبوتر محل کام دغدغه پیدا کنند تا قی باسانی آمده زهر همراه آب مشروب
در قی خارج شود و معده از آن صاف و خالی گردد و اگر اشتماک پمپ که بکسر الف و سکون شین معجمه و کسر تای هندی
و فتح میم و سکون کاف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون نون و بای موحده فارسی ثانی قسمی از زراقه گردن دراز است
که از آن معده را می شویند و صاف میکنند موجود باشد سر آنرا در معده داخل کرده از آب ساده بذریعه آن معده را
مکرر بشویند تا از زهر مشروب صاف شود لیکن هرگاه زخم در حلق و کام و مری معده یا در معده بود چنانکه از نوشیدن
ادویه سمیه اکاله مثل سلفیورک ایسڈ دریت مواضع زخم پیدا میشود درین وقت سر آله مذکور را در معده داخل نه سازند
والا خوف است که در محل زخم که در معده است از سر زراقه ثقبه پیدا خواهد شد بالجمله بعد بر آوردن قی و صاف کردن معده
از زهر اشیای رقیقه لزجه ملسه مسکنه مثل شیر و آب یا روغن کنجد یا روغن کتان همراه آب ساده آمیخته یا لعابها مثل
لعاب اسبغول یا آب صمغ عربی یا آب کتیرا مکرر بنوشانند تا اذیت میوکس ممبرن معده رفع شود و بعد اطمینان از
اخراج سم و آرام رسانی میوکس ممبرن معده مسهل خفیف نوشانند تا آنچه در امعا رسیده باشد بذریعه اسهال از آنها
هم خارج شود و برای این کار روغن بیدانجیر همراه شیر از مسهلات دیگر بهتر است باقی بعد آن آنچه ادویه که از قسم دافع
سم زهر خاص اند و برای دفع مضار زهر دوا همراه آن مذکور میشوند آنها را بر محل مناسب و مخصوص هر دوا باستعمال
آرند و باید دانست که ادویه دافع تاثیر سم را بعربی فادزهر میگویند اگر از قسم ادویه مفرده بود مثل زهر مهره و بیدانا
و اگر از قسم مرکبات بود مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس آنرا باسم تریاق مخصوص و موسوم میسازند

دگاهی تریاق را بر مرکب و مفرد هر دو اطلاق میکنند و بزبان انگریزی انٹی سم که صورت وفعل آن ضد صورت وفعل
زهر باشد انٹی ڈوٹ بفتح الف وسکون نون وکسر تای هندی وسکون یای مثناة تحتانی وضم دال هندی وسکون
واو و تای هندی نامند **بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصاً**

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصاً

بدانکه از اقسام منرال ایسڈ سلفیورک ایسڈ و نائٹرک ایسڈ و میوریاٹک ایسڈ زیاده در کار زهر نوشی می آیند زیرا که
این هر سه چونکه در کار غیر علاج ابدان هم مستعمل اند لهذا اهل صناعت مس سازی و ملمع کاری وغیره اند بلا اصلاح
خرید می نمایند و از این سبب بدو ضمان راهم بسهولت میسر میشود و بلی احتیاطان آن را بکسی که از ان رقابت و دشمنی
میدارند میدهند و دیگر اقسام آن مثل فاسفورک ایسڈ وغیره پس چون بکار اهل صناعت دیگر که غیر طبیب باشند
نمی آیند لهذا هر کس را میسر نمیشوند و هم اکثر ڈائلوٹ یعنی مصلح کرده فروخته میشوند ازین سبب هم تاثیر انها ضعیف
میباشد بالجمله از اقسام ثلثه مذکوره هم سلفیورک ایسڈ زیاده بکار زهر دهندگان می آید و در ولایت بعضی این را در وقت
خفتن در دهن کسی که اراده قتل کردن آن دارند می اندازند و گاهی در دوای شربت بعض بطور اخفا مینوشانند و
گاهی در گوش خفته می اندازند تا زخم پیدا شده هلاک گردد و گاهی بر روی زنی که از ان دشمنی داشته باشند می پاشند
تا زخم پیدا شده حسن آن برباد رود و گاهی در سینه زن بطور زراقه میرسانند و علامت منرال ایسڈ این است که
چون آن را بر پارچه سیاه اندازند سیاهی آن برطرف شده قدری سرخی بجای آن پیدا میگردد چنانکه از افتادن
انکه بر پارچه جاییکه افتاده آنجا سرخی ضایع میگردد و همچنین از افتادن قطرات آن پارچه پوسیده و ناقص میشود و اگر کاغذ
لیلمس را که از ان امتحان بول میکنند در منرال ایسڈ انداخته بر آرند و به بینند رنگ آن سرخ میشود و هر پارچه که نیلگون باشد
که در منرال ایسڈ اندازند رنگ آن متغیر میگردد اما علامات چون منرال ایسڈ کسی نوشانیده شود فوراً حرقت
و سوزش بادرد در دهن و حلق و معده آن پیدا میگردد و بعد آن خاصیت درمعده شار نب که مذکور در شدید حادث
میشود و بعد آن حشای کثیر آمده هوا از معده خارج میگردد و عقب آن تهوع شروع شده قی می آید و در ان اجزای
سیاه رنگ یا قدری سرخی مائل بسیاهی که آن اجزای دموییه اند که از زخمی شدن میوکس ممبرین معده بر می آیند همراه
قی خارج میشوند و گاهی همراه آن بلغم قلیل هم میباشد و گاهی اجزای میوکس ممبرین و گاهی خود میوکس ممبرین معده
یا حلق بر می آید و ازدراد دشوار میشود و گاهی مطلقاً ممکن نبود که چیزی را بلع کنند و تپ و تشنگی زیاده میباشد و قبض
پیدا گردد و بول قلیل می آید یا مطلقاً نمی آید و چون برای تبرز می نشینند براز نمی آید لیکن در معای مستقیم درد شدید
اذیت که در انگریزی آن را ٹنزمس میگویند و ذکور شد پیدا میشود و گاه بول هم نمی آید لیکن در فم مثانه و در مجری
بول اذیت محسوس میشود و نبض ضعیف میگردد و حالت مشابه بکالاپس پیدا گردد و انحطاط وجه و تنفس مردن از بشره
روی علیل ظاهر میباشد و تنفس هم دشواری پیدا میشود و چون خواهد که نفس کشد متکلم نبود بلکه نفس ضعیف میگردد

زیراکه از اذیت معده پرده شکم منبسط نمیگردد و از عدم انبساط آن پیهم برای تروشح وجذب پیهم بار دانبساط
کامل نمی نماید لهذا در تنفس عسر و صعوبت پیدا میشود و اگر وقت انداختن زهر در دهن چیزی از آن در قصبه ریه داخل شود
درین وقت اذیت در قصبه هم زیاده پیدا میگردد و مثل کروپ حالت حادث میشود و سرفه زیاده باربار می آید
و بلغم غلیظ همراه سرفه خارج میگردد و در آواز غلظ یا بحته صوت مطلقا بسبب ورم قصبه پیدا میشود و چنان بلغم غلیظ
در قصبه چنین جمع میگردد که بسبب آن در تنفس هوا بدشواری داخل میشود و وقت تنفس آواز بلغم مجتمع در قصبه محسوس میگردد
چنانکه قریب بامرگ شنیده میشود و بر میوکس ممبرن دهن بلغم سفید دیده میشود و بر لبهای مریض خشکی و اتباع و چینها دیده میشود
و میوکس ممبرن لبها و شنج زیاده منقشر شده جدا میشوند و دندان بحرکت می آیند و در لون اصلی آنها تغیر واقع میشود خواه
بسوی سواد یا غیر آن و هرجا که قطرات منرال ایسڈ بر جلد بدن میریزد آنجا نشان ظاهر میشود و چون قی می آید و بر زمین
جسمی می افتد در آن غلیان پیدا میشود و چون از خوردن آن بمیرد اکثر در حالت کلاپس می میرد لیکن درین وقت
در قوی نفسانیه آن کدام خلل نمیباشد چنانکه در سینه هم وقتیکه بحالت کلاپس می میرد صحیح العقل می میرد و گاهی در
حالت تشنج و گاهی از بند شدن تنفس از ورم قصبه ریه هلاک میشود و گاهی از تشنج قلبین و گاهی مبتلا بمرض شده
و گاهی هذیان پیدا کرده جان بحق تسلیم مینماید العلاج علاج عام قبل ازین نوشته شده اول آنرا بعمل آورده بعد آن
بعلاج خاص مشغول شوند و علاج خاص آن اینست که تریاق منرال ایسڈ را بعد خوردن زهر منرال ایسڈ مکرر
نوشانند اگر در قی دفع شود باز دهند و باز دهند تا که ثورت و قوت سم مذکور شکسته گردد و آنچه اعراض که از خوردن
زهر پیدا شده بودند رفع شوند و صحت شود و بهترین تریاقات آن میگنشیا کاربناس یا میگنشیا کال سائنیڈ است
پس آنچه ازین هر دو قسم میسر شود آنرا خوب باریک سائیده از دو ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده که یک آثار بود
یا شیر و آب ساده که بالمناصفه یک آثار بوند حل کرده بار بار بقدر مناسب از آن بنوشانند و اگر میگنشیا موجود نباشد
عوض آن طین قیمولیا یعنی کهریا مٹی یا آهک سنگی یا آهک صدفی یا آهک گلی هرکه میسر آید آنرا با آب ساده خوب حل کرده
بار بار بنوشانند و اگر اینهم میسر نشود روغن کنجد یا روغن کتان با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صابون از یک ڈرام
تا دو سه ڈرام در یک آثار آب ساده حل کنند تا کف پیدا کند آن زمان آنرا بار بار بقدر مناسب بنوشانند و اگر اینهم
میسر نشود فورا آنچه بر دیوار های پخته آهک و سرخی آمیخته ضماد میکنند که آنرا استرکاری میگویند از دیوار پخته جدا کرده در آب
ساده حل کرده بنوشانند که در آنهم آهک که تریاق سلفیورک ایسڈ است موجود میباشد و اگر کدام شی ازین ادویه که تریاق
منرال ایسڈ اند میسر نشود و محتاج طلب کردن آن از مقامات دیگر باشند تا میسر شدن و آمدن آن شیر تازه دوشیده
از معز یا گاو و آنچه که باشد با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صمغ عربی یا لعوق کثیرا بنوشانند و العبه و صموغ را همراه آب ساده
تا مدت دراز بعد صحت هم نوشانند تا تلیس میوکس ممبرن نماید لیکن درینجا زنهار زنهار استمک پمپ یا در معده داخل نکنند

ترکیب ساختن میگنشیا کاربناس [illegible]

ترکیب ساختن میگنشیا کال سائنیڈ [illegible]

و باستعمال قی آرند و الا از جراحت قصبه و ریه و معده پیدا خواهد شد و اگر بعد خوردن زهر مذکور بانکسار رطوبت
و قوت آن ورم کثیر در معده پیدا شده باشد درین وقت حسب مناسب وقوت مریض فصد بگیرند و زلو بر معده
هم چسپانند و برای دفع کردن قبض شکم از شیر تازه و آب ساده یا از آب مطبوخ برنج یا از آش جوی رقیق و روغن کنجد
حقنه دهند پس اگر ازین تدابیر زهرخورده از ضرر سم نجات یافته زنده ماند بعد دو سه روز از خوردن سم مسهل از روغن
بیدانجیر معمول یا شیر تازه دهند تا آنچه فضول اجزای زهر از قبض شکم در معای صغار و کبار تجمع شده اند از آنها خارج شوند و از
هر طرف شده صحت حاصل گردد تا تمام کنم بیان سوم در بیان سموم که از قسم الکلی یعنی کهار اند و الکلی
بر سه نوع است پتاس و سوڈا و امونیا و افراد اینها کثیر اند لیکن آنچه از اینها بکار زهر می آید شش دوا
هست که کاستک پتاس و پتاس کاربناس و کاستک سوڈا و سوڈا کاربناس و کاستک امونیا و امونیا کاربناس
پس این شش دوا از انواع الکلی مثل منرال اسید آکل لحم و سپید کننده زخم اند لیکن جائیکه اینها بر جلد نهاده شوند
همانجا سوخته میشوند و از آنجا بمقام دیگر که از آن دور باشد اثر آنها مثل منرال اسید العلامات چون چیزی ازین سموم خورده شود
اول در دهن از آن سوزش پیدا گردد و بعد آن در حلق و مری معده و بعده هم حرقت عارض میشود و بعده
ازین بطور حرقت درد شدید در معده پیدا میگردد و چون از خارج بر محل درد معده انگشت نهاده فشار کنند درد
زیاده محسوس میشود و بعد آن تهوع پیدا شده قی می آید و در آن بلغم غلیظ مختلط با خون بر می آید و هم در قی غشای
بیرونی میوکس ممبرین معده که آنرا بلغت انگریزی اپی تهیلیم بکسر الف و بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون میم گویند بر می آید در شکم و امعا درد شدید
مثل درد قولنج پیدا میشود و هم در شکم نفخ و زیادتی مقدار و تمدد پیدا شده چون امعا که عبارت از روده هاست زهر را
پیدا میشود و بعده در امعا اسهال عارض گردد و دستی که می آید در آن خراطه مختلط با خون خارج شود و از اول
دشواری بود و در آواز هم غلظ و بحة پیدا میشود زیرا که ورم درین وقت از مری معده تا قصبه منتهی میشود
و از آن آفات در قصبه هم پیدا میشوند و چون این مریض میرد گاهی در حالت کلاپس می میرد و گاهی از شدت گرسنگی
و تشنگی که از نخوردن غذا بسبب ورم و زخم حلق و مری معده و معده پیدا میشود یا بعد صحت از زخم چون در مری معده
تقلص و اجتماع پیدا میشود و بسبب آن از ضیق مجری خوردن غذا ممکن نباشد و از آن رفته رفته ضعیف شده هلاک میشود
و این حالت را بلغت انگریزی استارویشن بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و سکون الف
و رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون گویند لیکن درین وقت مریض بعد مدت
دراز به خوردن سم می میرد و چون بعد مردن تشریح آن کرده می بینند در میوکس ممبرین حلق و مری معده خراش
دیده میشود و هم در معده ورم و در میوکس ممبرین آنهم خراش یافته میشود و گاهی زخم هم موجود میباشند

وهم در سیوکس میپرن معده ونقطه‌های سیاه از خون مرده که از عروق صغار برآمده می‌میرد جابجا یافته میشوند وگاهی
بقطعه کبیره از سیوکس میپرن معده رنگ سیاه محسوس میشود وگاهی در سیوکس میپرن قطعه بزرگ هم قریب شنجره ورم و
نقطه‌های سیاه مثل سیوکس میپرن معده یافته میشوند وهرگاه بسبب شدت گرسنگی وناپایی غذا می‌میرد در ....
سیوکس میپرن معده وهم میباشد وبجای آن غشای متقلص وتجعیج پر از چین چنانکه بعد صحت زخمهای عضوهای
بیرونی بر محل جراحات دیده میشود معلوم میگردد لیکن در تسمیم گاهی لقبه در معده دیده شده العلاج باید
بعد نوشیدن سم مذکور اول آنچه علاج عام برای سموم نوشته شده آنرا بعمل آرند تا زهر خارج شود لیکن بیخیا
سم اشتمک پنپ را در معده زنهار داخل نسازند وبعد فراغ از علاج عام آنچه فادزهر سم مذکور است آنرا اگر بنوشانند
وبهترین همه در اینجا سرکه است پس باید که آنرا با آب ساده آمیخته بعد کسر حموضت زاید بکرات بنوشانند وآب
ساده همراه آن زیاده آمیزند والا او خود بسبب حدت وکثرت حموضت خود گاهی خراش در معده واسهال پیدا
میکند یا آب لیموی کاغذی با آب ساده بقدری آمیخته که ترشی آن مرغوب باشد بنوشانند وبار بار این تریاقات آنرا
بنوشانند تا در اعراض خفت ظاهر شود وبعد ظهور خفت اعراض آب صمغ عربی را همراه کدام حموضت آمیخته بنوشانند
ایضاً روغن مغز بادام شیرین یا روغن کنجد هر آنچه که میسر شود بقدر مناسب بار بار همراه آب ساده آمیخته
بنوشانند وحموضت قلیل مثل آب نارنگی یا آب انار میخوش همراه آب ساده بنوشانند واگر ورم حار در معده
پیدا شده باشد موافق هدایت علاج ورم حار علاجش سازند وچون درد معده شدت کند افیون خورانند
واگر افیون در معده قرار نگیرد وهمراه قی دفع شود آب حلکرده بذریعه زراقه در امعا رسانند واگر ضعف و
کمزوری بالجمله علامات کلاپس پیدا شوند در این وقت ادویه حرارت افزا که عبارت از منعشات حرارت غریزی
مثل وین شراب یا امونیا کاربناس برای مجتنب شراب در آب حلکرده در امعا رسانند از راه معده ندهند که از سموم
الکلی ست چنانکه پیشتر نوشته شده بیان چهارم در ذکر قسم دوم از نوع اول که موسوم به
سمپل اریی هنت ست وآن منقسم ست به هشت قسم اول جیبل السید بکسر واو وجیم مکسوره ویای ساکنه
خفیفه وفتح تای هندی وبای موحده وسکون لام که بمعنی ترشی یا السید نباتی ست دوم الکلائین سالت
والکلائن ارتهه سالت والکلائن سالت بفتح الف وسکون لام وفتح کاف ولام وسکون الف وکسر همزه
وسکون نون وفتح سین مهمله وسکون الف ولام وتای مثناة فوقانی ساکنه وآن چیزی را گویند که از آمیختن
الکلی یعنی شی کهار مثل پتاس یا کاربناس با شی حامض مثل نایتریک السید حادث میشود که آن نایتریت پتاس ست
والکلائین ارتهه سالت بفتح الف وسکون لام وفتح کاف ولام وسکون الف وکسر همزه وسکون نون
وکسر الف وسکون رای مهمله وتای مثناة فوقانی وهای هوز وفتح سین مهمله وسکون الف وهم سکون لام وتای

[illegible]

مثناة فوقانی آن از الکلائین سالت ضعیف ست یعنی کهار دران قلیل ست مثل آب وشب سوم ادویه مسهله
قویه نباتیه مثل جلیب وحب السلاطین وسقمونیا چهارم ادویه نباتیه که از قسم مدرات حیض و بول مثل سابینا
وروغن تارپین اند پنجم آنچه اجسام از تقطیر وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل آئل که قسمی
از روغن ست که وقت کشیدن شراب دران پیدا میشود وهم روغن تارپین دیگر یا سوٹ کاربولک ایسڈ
ازین قبیل اند که بطور عرق کشیده میشوند ششم هر تخم نباتی که بسبب مرض خود ناقص گردد مثل ارگٹ آف رائی یعنی
تخم ارگٹ که بسبب مرض دران زهر پیدا میشود وآن بر اعضای مخصوصه مثل رحم ونخاع تاثیر خود پیدا میکند
هفتم اینیمل ازی تلنه بفتح الف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون لام یعنی موذی حیوانی
مثل ذراریح وغیره هشتم هوای موذی مثل هوائی که از سوء تعفن قتال پیدا میشود یا از نائٹرک ایسڈ پیدا یا بالا
بر می آید قسم اول ازین اقسام هشتگانه که آن قبیل ایسڈ ست آن مثل ست برای تارترک ایسڈ
وسائٹرک ایسڈ ومیلک ایسڈ واوکسالک ایسڈ لیکن زهرهای ایسڈهای اربعه ایسڈ که پیشتر مذکور
شدند در کار زهر کمتری آیند وهم تاثیر زهر از ان کم ظاهر میشود ولیکن گاهی از هم دیده شده که کار زهر میکنند
اما هرگاه ازین ایسڈهای ثلثه بقدر نیم اونس از زهر با آب گرفته کسی نوشانند تاثیر زهر قسم دوم از انها ظاهر
میشود وعلامات آن پیدا میگردند واگر ازین مقدار کم نوشانند مضرت آن بابت صد نیست همچنین اگر ازین
ایسڈها کدامی را گرفته بالقلی آمیزند که بسبب آن قوتش ضعیف گردد درین وقت بدون انکه از دو اونس
تا چهار اونس بنوشانند اثر زهر از ان پیدا نمی شود وبعد نوشانیدن این مقدار البته آثار زهر خشکی حادث
میشوند وعلاج آن همان ست که در علاج اوکسالک ایسڈ نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما ایسڈ چهارم که اوکسالک ایسڈ
بود پس آن زهر قوی ست واکثر در کار زهر نوشی می آید باین نحو که یا کسی بطور خودکشی خود آنرا می نوشد یا بغلطی بطور
سهو بسبب مشابهت تام که با میگنشیا سلفاس میدارد بجای میگنشیا داده میشود وبالجمله بعد نوشیدن آن آنچه علامات
که بعد خوردن قسم دوم نوع اول کل سم الکلی هست پیدا میشوند آنهم موجود بوند وسوای آن علامات خاصه آنهم ظاهر میشوند مثل آنکه بعد خوردن اوکسالک ایسڈ فورا
در دهن ترشی ودر حلق ومعده حرقت پیدا میگردد وهم در حلق ضیق وعسر ازدراد حادث میشود وبر محل معده
از غمز کردن درد محسوس میشود وبعد گذشتن مدت یسیر بعد خوردن آن قی می آید وآنچه در قی دفع شود مائل بسیاهی
یا دران رنگ سیاه وسبز هر دو مختلط دیده میشوند واگر مریض بزودی هلاک نگردد ونوبت به جریان اسهال رسد
دران هم سیاهی وخضرت محسوس میشود واین مریض در حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند واگر برای دفع
کردن درد که بر محل معده از غمز کردن محسوس میشود زلو بر آن چسبانند زلوهای مذکوره هم فورا می میرند واز ان ظاهر
میشود که اوکسالک ایسڈ در خون هم داخل شده وایضا باید دانست که اگرچه آمدن قی وخروج شئ اسود اللون

دران که آن خون منجمد ست در منرال ایسڈ و الکلی و اوکسالک ایسڈ هم منجمد ست و ازان آنرا از علامات مشترکه دانسته
میشود اما فرق اینست که در منرال ایسڈ زخم در حلق و مری معده و معده پیدا میشود و اینجا زخم در اعضای بالمه
مذکوره نمیباشد العلاج اول آنچه در علاج عام هم نوشته شده باستعمال آرند و لیکن آنچه ... یعنی کهریا مٹی در
آب ساده حل کرده هر قدر که ممکن باشد بنوشانند همچنین نوشانیدن آب آهک هم درینجا نافع ست لیکن دوائیکه دران کلی
است زنهار درینجا ندهند چه از آنچه الکلی یا ایسڈ آنچه الکلی سوٹ پیدا خواهند شد و سائم زهر پیدا شده باستعمال آن مضر
خواهد شد و هم درینجا اشتکس پمپ را در معده هرگز داخل نه سازند والا از ادخال آن در معده شق پیدا
شده درد و اذیت معده حادث خواهد شد اما قسم دوم که الکلائن سالٹ و الکلائن ارتهه سالٹ اند پس آنها آنچه از
الکلائن سالٹ بکار زهری آید چهار چیز اند نائٹریٹ آف پٹاش یعنی قلمی شوره گویند و سلفیٹ آف پٹاش که
و سلفیٹ آف پٹاش یعنی سلفیت پٹاشیم و کلورائڈ سوڈیم یعنی نمک طعام و اما آنچه از الکلائن ارتهه سالٹ بکار زهر می آید
پس آن سه چیز اند اول سلفیٹ آف الومینا یعنی زاج که آنرا بعربی شب میگویند دوم ترائیٹا سالٹس که آن نام اقسام
مثل آهک باشد و آن را رنگسازان بکار رنگ سازی می آرند سوم کلورائڈ آف ایلم اما از الکلائن سالٹ نائٹریٹ
است پس از مقدار قلیل آن که خورده شود مثلاً از بست گرین تا نیم اونس آثار و علامات زهرنوشی در اکثر اشخاص کمتر ظاهر
میشوند لیکن هرگاه یک دو اونس نوشیده شود آن زمان البته علامات زهرنوشی پیدا میشوند لیکن نوشیدن آن
بقدر مذکور اکثر بسبب سهو و غلطی میشود باین طور که بجای سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا سهواً
داده میشود و بعد خوردن آن باین مقدار علامات عام که برای قسم دوم نوع اول نوشته شده اند پیدا
میشوند و هم علاوه ازان علامات خاصه آن که بول الدم و ضعف قلب زائد است پیدا میشوند زیرا که آن
قلب زیاده موثر میشود که آنرا اضعف میکند و ازان ضعف دل حادث میگردد و علاجش همانست که در علاج عام نوشته شده
اما سلفیٹ پٹاش پس تا یک دو اونس مضر نمیشود و اگر یک نیم یا دو اونس ازان نوشانند البته اذیت و درد در معده و اسهال
پیدا میکند و علامات عامه زهر قسم دوم ظاهر میشوند و علاجش علاج عام است اما سلفیٹ پٹاس که آنرا ارباب کیمیا
جگر کبریت می نامند و آن بنسبت دیگر مرکبات کبریت بسیار زهر قوی ست که نیم گرین آنرا در دیابیطس میدهند و اگر آنرا به
مقدار زائد مثل ده یا پانزده گرین بنوشانند بعد خوردنش علامات عام که برای زهر قسم دوم نوشته شده اند حادث
میشوند و هم علامات خاصه آن پیدا میشوند که آن کنولشن یعنی تشنج اعضاست مثل تشنجی که در صرع حادث میشود و هم
بیهوشی طاری میگردد و هوائی که از دهن بر می آید دران عفونت مثل عفونت هوای کبریتی که از بیضه متعفن بر می آید
و هم ... قی و اسهال که دران می آید ازان هم بوی عفن مذکوره می آید و حدت این هم چنین ... قوی ست که گاهی
که بعد خوردن آن تا انقضای ... ساعت بهجوم مریض هلاک شود و علاجش اینست که اول علاج عام نموده آنرا از

فوراً بر آید و بعد آن کلورائیڈ آف سوڈا یا کلورائیڈ آف لائم از یک درام تا دو درام در آب ساده که بمقدار یک آثار باشد حل کرده
بار بار بنوشانند که این ادویه آنرا بعمل کیمیائی کلورائیڈ پتاش میسازند که آن زهر نیست و سلفر و سیوپائک را ازان
جدا میکنند و بسبب آن حدت و سمیت آن زائل میگردد اما کلورائیڈ سوڈیم پس از زیاده خوردن آنهم علامات
خوردن زهر قسم دوم پیدا میشوند لیکن علاجش همان است که در علاج عام نوشته شده اما از الکلائین آنچه سالٹ که
سلفیٹ او مناقیضی زاج است پس از خوردن آنهم علامات عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و در علاجش علاج عام
کافی است لیکن درینجا استمک پمپ را در معده فرو برده اخراج کرده از آب کثیر معده را بشویند یا آب کثیر نوشانیده قی
زیاده کنانند تا معده شسته شود و بعد آن آب آهک زیاده نوشانند که ازان زهر مذکور مرده میگردد و از اختلاط
آهک در معده با زاج سلفیٹ آف لائم پیدا میشود که ان زهر نیست و اما ابراسنا الکس پس از خوردن آنهم علامات
عموماً آنچه نوشته شده اند پیدا میشوند و علاوه ازان علامات خاصه آنهم که درد و ادیت دماغ و نخاع و اعصاب است
پیدا شده تشنج اعضا مثل تشنجیکه در مرض [illegible] پیدا میشود عارض میگردد و قوای بدنیه [illegible] ضعیف میشوند و خاصةً قوت
باصره ضعیف زیاده فوراً عارض میشود و در گوش آوازهای مختلف می آید و طپش قلب زیاده میگردد و چونکه این قسم
گل برای سفید کردن دیوارها اکثر در خانه ها موجود میماند لهذا بچها [illegible] و بد [illegible] نادانستگی آنرا با آرد تا
آلوله آمیخته میخورانند و علاجش بعد علاج عام آنست که سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا با آب ساده
حل کرده مقدار کثیر مکرر بنوشانند که آن تریاق این سم است و در علاج عام آنهم قی زیاده کنانند و استمک پمپ را
در معده داخل کرده بتوسط آن از آب کثیر معده را بشویند اما کلورائیڈ آف لائم پس از خورانیدن آنهم علامات
عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و علاوه ازان از بوی دهن بوی کلورین می آید و هم آنچه قی یا اسهال که دران پیدا
میشود ازان هم بوی کلورین می آید و علاجش همان است که در علاج عام نوشته شده فوراً در اخراج آن از بدن
کوشش کنند فقط و اما قسم ثالث که آنرا [illegible] یعنی ادویه مسهله گویند که آن مثل ایلوا و [illegible] سنا و
جلاپ و اسکمونی و حب الخروع و حب السلاطین و روغن این هر دو اند و هم قسم چهارم که آنها ادویه غیر مسهله اند
از قسم مدرات حیض و بول وغیره مثل سابینا و بادزیون و قسمی از [illegible] و سورنجان و خربق اسود و ابیض وغیره و هم
قسم پنجم که آن اجسام چند اند که وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل آئیل وغیره و همچنین قسم ششم آن که تخم
نباتات اند که دران فساد و تعفن پیدا شده باشد مثل ارگٹ آف رائی پس از خوردن این اقسام اربعه هم هرگاه
از مقدار مشروب مقرر خود زیاده خورده شوند اذیت در بدن پیدا میشود و علامات عامه زهر نوشتنی قسم دوم نوع
اول که نوشته شده اند حادث میشوند و هرگاه علامات مذکوره کثیر و قوی شوند ازان حالت [illegible] مثل بیهوشی
و سبات و غنودگی و تشنج اعضا و اذیت پیدا میگردد و علاجش علاج عام است که نوشته شده و جمیع علاج جدا

و در خوردن این اقسام ادویه آنچه میوکس میمبرن را لین و بلائم سازد مثل آب شیر و آب کتیرا اکثر بنوشانند و هرگاه در این اقسام ورم
پیدا شود موافق هدایت علاج ورم حار علاجش فرمایند و چون حالت کلاپس و ضعف قوت و حرارت بدنی پیدا شود ادویه را
مقوی و مهیج حرارت مثل امونیا کاربناس یا شراب براندی و غیره بنوشانند و هرگاه اذیت مثل درد و تشنج عضلات
پیدا شود ادویه که آرام رساننده دماغ و اعصاب اند مثل افیون و مرکبات آن و برومائید ها بسیار بنوشانند اما قسم سادس از این
اقسام مشتمل است بر ... که آنرا بلغت انگریزی
کنتارس گویند ... در علاج
بطور ادویه گاهی بطور ... قطره تا پنج قطره بنوشانند و گاهی بطور ضماد آنرا به پارچه آلوده بر جلد بدن می نهند و گاهی از آن ...
درست کرده در امراض بر جلد طلا میسازند و این هر دو قسم استعمال برای پیدا کردن آبله میباشد اما مردمان خدا ناترس
پس گاهی هم مذکور را بطور سفوف و زمانی بطریقه تنکچر برای اسقاط حمل و گاهی برای پیدا کردن شهوت جماع در نسوان میدهند
و گاهی ... هر دو برای تجربه و مضحکه میدهند تا شارب آنرا بار بار بول آید و برای مضحکه شود و حد استعمال آن در
علاج تا ده قطره تنکچر و تا پنج ... سفوف است و چون زیاده از آن مثل اینکه بست یا سی یا چهل قطره یا یکدرم
تنکچر آنرا بنوشانند و همچنین سفوف آنرا از مقدار مقرر زیاده دهند از آن علامات زهر نوشی پیدا میشود پس بعد نوشیدن
مقدار کثیر آن ... در گلو پیدا شده بعد آن در معده هم سوزش حادث میشود و بعد از آن در میوکس میمبرن
جمله شکم و امعا این سوزش عام میگردد و تپ حادث می آید و در حلق و دهن خشکی پیدا شده تشنگی غالب میشود و بلغم کثیر مختلط
با خون در قی و اسهال بر می آید زیرا که از آن آبله در معده و امعا پیدا شده و قوی بالای میوکس میمبرن معده و امعا بصورت
بلغم از آن زدوده شده خارج میگردد و بعد از آن در گرده هم درد پیدا میشود و از آن تا مثانه این درد منتهی میگردد و در مثانه
درد و حکه ... میشود و بول کمتر پیدا شده خارج میشود و آنچه خارج میشود خون آلود بود و شبق ظاهر شود یعنی قضیب از اذیت
ایستاده میشود و ورم خصیه هم ظاهر میگردد و مریض با کمال کرب و قلق میباشد و تنفس بدشواری میگیرد و در نفس زیاده
ثقل می یابد زیرا که میوکس میمبرن ریه هم متورم میشود و چونکه این زهر بر میوکس میمبرن تمامی اعضای بدن زیاده مؤثر میشود
از آن در میوکس میمبرن چشم هم سرخی پیدا میشود و سیلان دموع ظاهر گردد العلاج تا حال کدام فادزهر این سم ظاهر
نشده لیکن این قدر در تجربه ثابت است که کافور اذیت های این سم را کم میکند پس بعد خوردن آن آب کافور زیاده بنوشانند
و هم بعد خوردن آن قی زیاده کنانند چنانکه در هدایت علاج نام سم نوشته شده اما استمک پمپ را در معده داخل نسازند
که اینجا هم در میوکس میمبرن معده زخم پیدا میشود و در حالت زخم استعمال آن جائز نیست و بعد قی کنانیدن روغن
بید انجیر مقدار زائد بنوشانند و آب گرم ساده یا آب مطبوخ کتان یا آبی که در آن صمغ عربی محلول بود نیم گرم بار بار
در امعا و مثانه بذریعه حقنه و زراقه قاثاطیر رسانند تا بسبب آن اذیت میوکس میمبران این اعضا بر طرف گردد ...

شکر او سیاهی یا دفوت محلول آن سیاه هم قدری همراه این آبها شرب کنند زیاده مفید می‌شود و هرگاه بعد رفع تنابیسم درد در امعا باقی باشد
مارفیا از ربع گرین تا نیم گرین سپیتبه در معا نوشند قسم دوم از انواع سموم حیوانات دیگر اند مثل صدف و بعض اقسام سماک مثل موسیوم یا م کهآن
سمی باشد و بعد خوردن آن نیز بروز مع بعض اقسام سماک کف اسه بر آن نبود پس از خوردن آنها هم علامات زهر خوردگی پیدا می‌شود عموماً
سوای علامات مذکوره بعد خوردن لحم سمک خصوصاً بر جلد بدن بثور مثل بثور شری مدور و غیر مسطح کبیر با خارش و سوزش پیدا می‌شود
العلاج علاجش همانست که در علاج سابق نوشته شد سوم از انواع لحوم حیوانات آنکه در آن عفونت شروع شده باشد و بعد آن خورده
شود خصوصاً لحم خنزیر و اقسام دیگر سماک که در آنها عفونت زود پیدا می‌شود و لحم سماک بعض سببها زیاده می‌باشد و از خوردن لحم مذکور
هم آثار و علامات زهر خوردگی مثل علامات هیضه و بالی از قسم قی و اسهال حالت کلاپس پیدا می‌شوند ولیکن حسب تجربه دیده شد که اکثر سماک را
بعد مردن زیاده مبتلا نمی‌کند که در آن عفونت پیدا می‌شود تا هم سپید شده خشک گردیده بعد خشک شدن و بسیار متعفن گشتن آنرا می‌خورند و از آن که اهم ضرر با ایشان
عارض نمی‌شود بالجمله بعد خوردن لحوم متعفنه هرگاه آثار زهر خوردگی پیدا می‌شوند در علاجش باید در علاج عام تدابیر نوشته شده اند با استعمال آن پردازند قسم ششم
گندم و جو و غیره ... پس هرگاه ... اول ... از انگرک ... سرخ رنگ ... طرف ... پیدا می‌شود دو قسم ...
... سوم ... که از ... پیدا می‌شود ...
... از ظرف برآمده در غذای مکانی مختلط و منتشر شده ...
و ... پیدا می‌شود ... آید و از ... چشم سرخی ... و سیلان ...
... العلاج اصل علاج آن است که فوراً مریض را از جائیکه در هوای آن ... مذکوره ... شند
دور سازند و از مکان ... آب ساده ... فرمایند چشم و دهن ... ازان ... آن هم
... سرخ ... یا سلفیوس ... یا کلورین ... باشد
... آب ساده ... شده باشد ... آب ساده ... آن
قادر ... فقط بیان سموم در ذکر قسم ثالث نوع اول سموم که بر عضو خاص موثر می‌شود و آنرا ... نیز ... باشد
سیکور ... عضو خاص ... آن سوای علامات عامه زهر خوردگی علامات خاصه نیز پیدا می‌شوند ... بعد بیان ...
اول ... مرکبات ... الف که ... رنگ ... مرکبات آن ...
مرکبات آن ... انگریزی ... مرکبات آن ... مرکبات آن ... از اشیای ...
و ... قسمی از کل ... رنگ زرد و سبز ... از این اشیای ...
اما ... هرگاه ... مقدار زائد مثلاً از یک گرین تا ... گرین خورده شود از آن علامات زهر خوردگی پیدا می‌شوند ...
... آنرا ... بطور زهر خوشانیدن ... بطور دیگر مردمان آنرا ... مثل اینکه گاهی ...
مقدار زائد و در آرد خمیر کرده آمیخته قطعهای آن در مکان می‌گذارند تا موشان خورده بمیرند پس ازین قطعات گاهی اطفال فهمی

اطفال یا نادانان میخورند یا گاهی کسی که بطور دوائی خورد و مقدار زائد از مقدار معتبر میخورد یا تا زمان دراز خورده شود درین
صورت هم از ان آثار زهرنوشی پیدا میشوند العلامات هرگاه یکبار مقدار زائد خورده شود از ان علامات بطور اکیوت
یعنی قوی پیدا میشوند باین طور که اول علامات عام ظاهر میشوند و علاوه آن علامات خاصه ظاهر میشوند مثل اینکه در
دهن خورنده ذائقه سیری یعنی لهسن یافته شود و انچه بهوا از راه تنفس بر می آید از انهم رائحه سیری می آید که انچه در قی
و اسهال خارج میشود از انهم رائحه سیری می آید و مثل مابخره از قی و اسهال را بدست مالیده یا در ظرفی کرده در محل تاریک
بنهند از ان درخشندگی مثل درخشندگی آتش ظاهر میشود و هم اذیت دماغ و نخاع و اعصاب از ان زیاده
پیدا میشود و گاهی علامات در بعضی مثل علامات کلب الکلب یعنی گزیده سگ دیوانه میشود و گاهی برسام هذیان
پیدا میشود که از ان غضب بکمال ... و اگر فاسفورس را بمقدار قلیل تا مدت دراز خورانند از انهم علامات
بطور کرانک یعنی ضعیف پیدا میشوند مثل اینکه مریض روز بروز لاغر میگردد و مبتلا در بدهضمی و اسهال میشود و
دق پیدا میگردد و همچنین کسانیکه نخهٔ کبریتی از فاسفورس میسازند بیشتر به مرض ... دانت و دهن ایشان
درد و اذیت زیاده پیدا میشود و دندان زیرین که در فک اسفل میباشند مرده و ساقط میشوند همچنین استخوان فک
اسفل مرده و متعفن میگردد العلاج چون مقدار زائد آن یکبار خورده شود و علامات قوی پیدا شوند درین وقت
اول علاج عام نمایند و هم درینجا استمک پمپ را در معده داخل کرده بذریعهٔ آن معده را از آب صاف خوب بشویند و
بعد آن هائیڈریٹ آف میگنشیا از چهار درام تا هشت درام در آب صمغ عربی یا آب کتیرا یا در آب مطبوخ کتان
یا در ... بالجمله هر چه که باشد ... آتار بود حل کرده بار بار از ان بنوشانند تا آمدن قی بر طرف شود و
علامات زهرنوشی زائل گردد درین وقت میگنشیا سلفاس از چهار درام تا شش درام و میگنشیا کاربناس از نیم درام
تا یک درام با آب ساده حل کرده بنوشانند تا اسهال شود باقی اگر اعراض دیگر که مثل ورم وغیره بعد زهرنوشی
پیدا میشوند پیدا شوند برای آن انچه در علاج عام تدبیر اعراض نوشته شده اند آنها را باستعمال برند و هرگاه علامات
زهرنوشی بعد استعمال فاسفورس بمقدار قلیل تا زمان دراز یا از نخه سازی بطور خفیف و ضعیف پیدا شوند درین وقت
اصل سبب را که خوردن فاسفورس یا مزاولت آن بطور نخه سازی بود ترک کنانند و مریض را از خانه که در ان نخه سازی میکرد دور کرده
در هوای صاف برند و علاج عام تقویت بدن و تندرستی نمایند آئیوڈین پس آنهم هرگاه زیاده از مقدار معتبر
خورده شود یا تا زمان کثیر خورانند باین طور که روزانه تنکچر از پانزده تا بیست قطره زیاده روزانه چند بار بنوشانند
و همچنین اگر ایوڈائیڈ پتاس را دو سه هفته روزانه سه چهار بار پنج پنج گرین خورانند از انهم علامات زهرنوشی
پیدا میشوند العلامات اول علامات عامه پیدا شده بعده سوای آن در دهن حدت و سوزش و تشنج
محسوس میشود و انچه در بول و اسهال بر می آید زرد رنگ و مختلط با خون بر می آید و هم چون از خوردن ایوڈائیڈ

علامات پیدا میشوند در سوکسی سیبرن چشم و بینی سرخی کیفیت زکام ظاهر میگردد و در روجه ورم وانتفاخ ظاهر میشود و
تشنگی زیاده بود و در تنفس دشواری پیدا گردد و نبض سریع و ضعیف میباشد لیکن هرسه علامات اخیره که ازدیاد عطش
و دشواری تنفس و ضعف و سرعت نبض است هرگاه مقدار زاید از ایوڈین یا ایوڈائیڈ یکبار نوشیده شود پیدا میشوند
واگر کم مقدار آن تا مدت دراز خورده شود درین وقت علاوه علامات عامه تسمم طپش قلب و ارتعاش و ارتعاد اعضا
پیدا میشود و در رجال خصیه و در نسوان اووری و پستان لاغر میگردد و در رطوبات و اعضا مثل لعاب دهن زیاده پیدا
میشود و گاهی تشنج و قضیب پیدا شده ایستاده میشود و گاهی جگر هم کبیر و متورم میگردد العلاج اول علاج عام کرده
بعده سوڈا کاربناس از نیم درام تا یک درام در ده دوازده اونس آب ساده حل کرده بار بار از ان بقدر مناسب
نوشانند و اراروٹ با آب ساده کثیر المقدار نیز همی حل سازند که رقیق مانند آب نرا قدری قدری بجای آب مشروب کرده
نوشانند و هرگاه مقدار کثیر از سم مذکور یکبارگی خورده شده باشد درین وقت بذریعه سٹمک پمپ معده را از آن صاف
نموده فتا کنند آرسنک و مرکبات آن بدانکه از سموم معدنیه این سم قوی تر است و در کارخانه هر قوتی زیاده
باستعمال آن میرسند وجه اول آنکه چون این دوا در علاج امراض انسانی و هم در کارخانه رنگ سازی وغیره مدامات
مستعمل میگردد ازین جهت زیاده فروخته میشود و در جاهای بسیار یافته میشود دوم آنکه رنگ خاص و بو و ذائقه
قوی ندارد ازین سبب تحقیق آن اکثر دشوار سهل میشود بالجمله اکثر دیده گردید که آنهم اکثر برای غیر معتاد با کل آن
قاتل و مهلک میشود در خلای معده اما هرگاه در معده غذا باشد درین وقت مقدار زاید آن موثر برای قتل میشود
چنانکه کاسب دیده شده که از نیم اونس تا یک نیم اونس نوشانیده شد و بسبب آنکه در معده غذا بود از ان کدام
ضرر ظاهر نشد بلکه چون بعد آن قی فوراً شروع شد همراه غذا تمام و کمال خارج گردید و شارب آن از هلاکت محفوظ
ماند العلامات چون سم الفار خورده شود قریب بر دو یک ساعت سر آن اول درد در مقابل معده محسوس گردد و این درد
از فشر کردن زیاده میشود بعده قی می آید و از آمدن قی درد مذکور در تمام شکم عام میگردد و ورم در شکم ظاهر میشود
و از مس کردن بدست درد شکم زیاده میشود چنانکه در ورم غشای آبدار میشود بعده اسهال با مغص و زحیر پیدا گردد
و وقت بول کردن در راه گرده و مثانه درد و سوزش محسوس میشود و گاهی قبل از آمدن قی گاهی بعد آمدن قی
ضیق و تنگی در حلق پیدا میشود بسبب ورم که در گلو حادث میشود و تشنگی عظیم غالب میگردد و در چشم ورم سرخی
و درد سر و خفقان پیدا میشود و نبض صغیر و سریع میگردد و در تنفس درد در اضلاع مثل ذات الجنب بسبب ورم
غشای او را پیدا میشود و قلق و اضطراب و ضعف زائد در بدن ظاهر گردد و در بعض حالات تشنج واقع میشود
عموماً در عضله ساق یا زیاده حادث میشود و هم ارتعاد و ارتعاش در اعضا پیدا گردد تا آنکه اکثر مبتلا یا
و شارب آن اکثر در حالت کلاپس مبتلا شده مثل صاحب هیضه و بائی میمیرد و گاهی به بیهوشی جان بحق تسلیم میکنند

وهرکه بعد خوردن آن نجات یافته زنده مانده گاهی در بقیهٔ زندگانی در کمزوری و ضعف اعضا و گاهی در فالج و گاهی
در صرع مبتلا شده باقی میماند و گاهی آنچه علامات که نوشته شده اند بسیار کثیر و قوی میباشند مثل آنکه قی متصل
می آید و میوکس ممبرین دهن و حلق متورم و سرخ میگردد و چهره سرخ میباشد و اسهال کم میشود یا اصلاً نمیشود
بود و همراه آن خون هم می باشد و ایضاً با این علامات اذیت و علامات اعراض عصبانی هم مثل تشنج عام
که در صرع یاد کرده از بود حادث میشود و در آن مریض هلاک گردد یا نجات یابد یا باشدت اعراض عصبانی پیدا
شده بعد آن مریض بیهوش شده هلاک میگردد و گاهی از اول بعد خوردن آن علامات انضغاط دماغ زیاده پیدا
میشوند و همراه آن قی و اسهال نمیباشد لیکن جلد بدن سرد و تر و نبض بسیار ضعیف و بطی و کم در کاید قبضه از حتی اول
بار زیاده حرکت نکند و هم حرکت آن بدشواری محسوس میشود و در همین حال گاهی حرارت بدن منتعش میشود که از آن بلغت
انگریزی ریاکشن نامند لیکن بعد مدت بسیار زوال نپذیرد و باقی نماند و در این صورت در حالت کلاپس مریض
مبتلا شده میمیرد و گاهی از اول در حالت کلاپس مبتلا میباشد لیکن همراه آن قی و اسهال هم غالب شده و در آن
وقت با هیضهٔ وبائی ملتبس میشود اما این مریض بنسبت مریض مرض هیضهٔ وبائی در مدت قلیل مثل چهار پنج ساعت
هلاک میشود لهذا بینندگان میگویند که شاید سم الفار خورده بود و از آن هلاک شده و صورت خاص هلاکت مریض بعد
خوردن آن اینست که بعد خوردن آن بر مریض سبات قوی طاری گردد و از آن بیهوش شده و با آنکه قی و اسهال
عارض شود در همین حالت بیهوشی که مثل نوم قوی بود هلاک میشود و اعجب اینست که هرکه باین حال مبتلا شده
میمیرد چون شکم آن را بعد مردن چاک کرده می بینند در میوکس ممبرین معده یا امعای آن ورم و آثار اجتماع
خون یافته نمیشوند و از آن دانسته شده که درین صورت شاید سم مذکور در خون داخل شده فوراً در عضو دیگر
مثل دماغ یا قلب میرود و آنجا رسیده مجتمع شده هلاک میسازد و چونکه از آن انضغاط دماغ پیدا میشود و بسبب آن
قوت عصبیه ضعیف میگردد و بسبب آن ریشه های عصبی گنگلیان و نیوماگاسترک که در معده آمده اند هم ضعیف
میشوند و از اذیت سم الفار متاذی نمیشوند لهذا از عدم اذیت در معده و امعا ورم پیدا نمیشود چنانکه هرگاه قریب
مرگ بر بدن کسی نشتر از گفتار درین سند از عدم ادراک اذیت که بسبب ضعف قوت عصبیه میباشد ورم پیدا نمیشود
العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده اول نزد العبد خوب تر بعمل آرند یعنی قی کنانند و استماک پمپ را در معده داخل کرده
از آب ساده خوب بشویند اگرچه این زهر خود اکثر به پیدا کردن قی و اسهال از معده خارج میشود پس بعد آنچه
تریاق آنست آنرا که نوشتانند مثلاً هائیڈریٹیڈ پرسس کوئی اوکسائیڈ آف آئرن یا اسیٹیٹ آف سس کوئی
اوکسائیڈ آف آئرن یا هائیڈریٹیڈ اوکسائیڈ آف میگنیشیا یا کاربونیٹ میگنیشیا یعنی میگنیشیا ی تقلیل یا
اینمل چارکول یعنی زغال حیوانی پس ازین ادویه یگانه هر آنچه میسر شود از آن از نیم اونس تا دو اونس

و بهتر است ادویه آب ساده یا بحساب باشد هم ادویه و دوای مذکور در دوا ادویه آب ساده حل کرده هر قدر که ممکن شود بسبب آن
مریض بنوشانند و بقلیل مقدار آب بنسبت دوا اینجا بنابر آنست که تا دوا غلیظ باشد و بسبب غلظ خود زهر مذکور را از معده
گرفته همراه خود در قی خارج سازد و باید دانست که از بین دو دوای مذکوره آلی ڈریسیڈ آف لوسا یا ہیدریٹ آف میگنیشیا از دو دوا
دیگر افضل و انفع است و طریق ساختن اینست که هرگاه کسی سم مذکور خورده باشد در آن وقت فوراً کسی بند
میگنیشیا سلفاس یک دو اونس و آنرا در آب ساده حل کرده در آن لائکر پوٹاس یا امونیا چندان بیاندازند تا پرسیپیٹیٹ
از میگنیشیا جدا شده ته نشین گردد و میگنیشیا سلفاس در آبیکه بالای آنست محلول ماند پس این آب را بریزند
آب دیگر در آن انداخته خوب حرکت دهند تا بیامیزد و صاف شود بعد از آن از تحریک باز دارند تا ته نشین گردد و
بعد ته نشین شدن آن آب را باهم دور کرده دوای مذکور را در حالیکه رطب باشد با آب صاف دیگر آمیخته بخورانند
و این قدر باید داد که تریاق سم الفار گردد اگرچه ادویه نوشته شده اند لیکن آنها را چندان بنوشانند که تا از بست
مقدار زاید از مقدار یکه سم الفار خورده است کم در بدن نماند باقی آنچه اعراض از قسم ورم حار وغیره که بعد زهر نوشی
پیدا میشوند اگر پیدا شوند موافق هدایت عام علاج هر عرض و عارضه باید نمایند اما سم رابع آنچه هم
هنگام مذکوره کرد انٹمنی است یا مرکبات آن پس باید که انٹمنی هم شی معدنی است که از خیال آن مثل سیاه
کرد از آن سرمه سازند سرمی آرند چون بشکل کیمیائی اجزای آنرا جدا میکنند از آن کبریت هم بدر می آید و از آن نسبت
میشود که شی معدنی مذکور انٹمنی و کبریت هر دو میباشند پس آن سلفریٹ آف انٹمنی است و از آن انٹمنی را
جدا ساخته در علاج مرضی بطور دوا باستعمال می آرند و از آن سه دوا ساخته میشوند تارٹر ایمیٹک و بلو انٹمنی
و جیمس پوڈر و از بین هرسه زیاده در کار زهر بد و ضعان تارٹر ایمیٹک را باستعمال می آرند بدو وجه یکی آنکه
آن فی نفسه زهر قوی است دوم آنکه در آب داخل شده هم رنگ آب میگردد که ام رنگ خاص ظاهر نمیکند چنانکه از حالت
بلو انٹمنی و جیمس پوڈر در آب رنگ آب سفید میشود و اگرچه گاهی از نوشانیدن دو گرین آن هم در مثال صاحب
استعداد خاص هم آثار سم نوشی ظاهر میشوند لیکن اکثر آنست که از خورانیدن شش گرین آن آثار زهر نوشی
پیدا میشوند و یک درم آن بالضرور قاتل است اگر در بدن ماند اما در امراض مثل ورم پس گاهی دو دو گرین آن
بعد چهار پنج ساعت میخورانند ولیکن از آن کدام ضرر بسبب قوت مرض پیدا نمی شود و تارٹر ایمیٹک را چون بطور
مرهم یا ضماد بر جلد بدن نهند از آنهم بعد دخول آن در خون آثار زهر نوشی پیدا میشوند بالجمله اگر آنرا یکبار بمقدار
کثیر بنوشانند از آن علامات قوی بطور اکیوٹ پیدا میشوند و اگر قلیل قلیل از آن تا مدت دراز نوشانند از آن علامات
خفیفه بطور مزمن و کرانک حادث میشوند لیکن چونکه از خورانیدن آن بمقدار زاید اکثر قی غالب شده زهر
مذکور همراه آن خارج میگردد لهذا اکثر کسیکه آنرا بارادهٔ قتل نفس می دهد بمقدار قلیل تا مدت دراز میخورانند که

چون کثیر المقدار خورانیده میشود اول بخوردن آن ذائقه قابض مثل آهن و مس در دهن پیدا میگردد و همراه آن
حرارت و سوزش در دهن و حلق حادث میشود و هم تنفس و درد در گلو حادث گردد چنانکه از زخم خفیف درد در گلو میشود
و بعد آن تهوع شروع شده قی جاری میگردد و درد شکم پیدا شده و اسهال عام میشود و چون از خارج
که فشار کنند این درد زیاده محسوس میشود و بعد آن بمرور مدتی اسهال بکمال قوت و شدت جاری شده حالت
کلاپس پیدا میشود و درین حالت مریض میمیرد وگاهی پیش از حالت کلاپس علامات تشنج مثل تشنج … از
پاها پیدا شده بعد آن کلاپس حادث شده دران مریض هلاک میگردد وگاهی بعد خوردن … آن اعراض
بیهوشی پیدا میشود وگاهی از زیاده خوردن … قی و تهوع تا یکساعت یا دو ساعت حادث نمیشود و از
خورانیدن مقدار قلیل خوراکی … پیدا … مقدار قلیل از آن تا مدت دراز نوشانیده شود پس از آن تهوع …
قی می آید و اسهال هم جاری میشود و ضعف و کمزوری و لاغری در بدن حادث شده روز بروز از آن ضعف
زیاده میگردد تا اینکه مریض میمیرد **العلاج** اول علاج عام بعمل آرند بعده تریاق آن را بنوشانند و عمده تریاق
آن … سنکونا است که از دو درام تا یک اونس آن را و آب ساده که از دو اونس تا چهار اونس باشد حل کرده بار بار
بعد هر قی بنوشانند و اگر موجود نباشد یا نوشیده … مطبوخ … از چهار
تا شش اونس یک یک بار مکرر بنوشانند و اگر آنهم موجود نباشد پس هر دوائی که در آن … باشد
مثل کته سفید یا مازو … مطبوخ درست ساخته بنوشانند و در علامات … خفیف … سنکونا
و ادویه دیگر را بمقدار قلیل بنوشانند و تا مدت دراز بدهند و بعد زوال علامات زهر نوشی علاج تقویت بدن و
… نمایند فقط **ذکر اسم خامس** از سموم … که زیبق است و آن را بلغت انگلش مرکیوری و بلغت
لاطین هائیڈرارجرم و بفارسی سیماب گویند و آن مادام که خالص و مفرد ماند خود سم نیست اما هرگاه با …
آمیزند تا اوکسائیڈ گردد یا با کلورین آمیخته شود پس اگر یک حصه سیماب و یک حصه کلورین هر دو مساوی الوزن مرکب
کرده شوند از آن کلومل پیدا میشود و اگر سیماب یک حصه و کلورین دو حصه در ترکیب باشد از آن … حادث میشود
که آن را بائی کلورائیڈ آف مرکیوری میگویند درین صورت سمیت زان پیدا میشود بالجمله مرکبات آن کثیر اند
لیکن آنچه از آن بکار ادویه و اهل صناعت می آید چند اند اول آنها کلورائیڈ است که آن را کیلومل خوانند دوم
بای کلورائیڈ یعنی … سبلیمیٹ … و آن جوهر … است که از … بر آورده میشود هرگاه بعمل
کیمیائی کلورین و آهک وغیره اجسام را از آن جدا سازند سوم امونیا کلورائیڈ که آن را بانگریزی وائیٹ پریسپیٹیٹ …
هم گویند چهارم ریڈ اوکسائیڈ یعنی هائیڈرارج اوکسائیڈم روبرم یعنی سرخ گویند گاهی ریڈ پریسیپیٹیٹ … هم
گویند پنجم سلفائیڈ که آن را بعربی شنجرف و بلغت انگلش … گویند و ازینهمه آنچه بکار زهر نوشی … می آید

بای کلورائید آف مرکیوری است یعنی رس کپور که ذائقه آن تند است و در تمام حلق میگردد و هم مقدار
قلیل آن مهلک است حتی که سه گرین آن در اطفال و زیاده از آن در رجال یکبار قاتل است لهذا بدوضع آن
آنرا باراده قتل نفس میخورانند و گاهی مقدار کثیر آن بطور غفلت اتفاقاً خورده میشود و بسبب ایجاد قی
کثیر خود هم از معده خارج میشود و خورنده از هلاکت محفوظ میماند العلامات هرگاه مقدار کثیر از آن خورده شود
بعد مدت قلیل بر خورنده بدمزگی و ذائقه فلزات در دهن پیدا میشود و در گلو و مری و معده تنگی و سوزش
محسوس گردد و بعد آن در معده درد پیدا میشود که از فشردن آن و در زیاده میگردد و بعد آن قی و اسهال
جاری و در قی بلغم و صفرا خارج میشوند و گاهی خون هم مخلوط آن می آید و بعد آن درد در تمام شکم مثل
درد ورم غشای اندرها عام میگردد و هم انتفاخ شکم پیدا میشود و اسهال باورد و منفصل و زحیر می آید که از آن
در مقعد اذیت زیاده محسوس میشود و در بول قلت و دشواری می آید و گاهی مطلقاً بول در گرده پیدا نمیشود و
گاهی تپ شدید و آثار حرارت مثل سرخی و غیره پیدا میشود اما اکثر آنست که بعد اسهال آثار حالت کلاپس که ضد
آثار حرارت اند و بر قلت حرارت و کثرت ضعف دلالت میکنند حادث میشوند و گاهی علامات تضرر اعصاب
مثل تشنج عضلات یا ارتعاد که آنرا کانولشن گویند پیدا میشوند و اگر این مریض دو سه روز بعد خوردن سم
مذکور زنده ماند قلاع یعنی بوتش دهن پیدا میکند و هم رعشه در اندام آن ظاهر میشود و بسبب کمزوری
و ضعف نخاع و دماغ العلاج اول علاج عام عمل آورده بعد تریاقات خاصه آنرا بنوشانند مثلاً سفیده بیضه مرغ را همراه آب ساده
حل کرده مکرر بنوشانند یا شیر از آرد گندم همراه آورده همراه آب ساده حل کرده بنوشانند یا آهن را با هم سحق کرده سفوف
آنرا از ده گرین تا پانزده گرین همراه آب صمغ عربی قلیل القوام حل کرده بنوشانند همچنین صفایح طلا را با هم سائیده سفوف
آنرا از پنج گرین تا ده گرین با آب صمغ عربی حل کرده بار بار بعد هر قی بنوشانند و باید دانست که ازین تریاقات
سفیده بیضه مرغ از همه انفع و افضل است و هم همراه آب ساده خوب مخلوط میشود پس آنرا با آب ساده خوب حل کرده مکرر
بنوشانند و اگر موجود نباشد یا مسموم بکراهت بر خوردن آن راضی نشود چنانکه اکثر نمیخورند در این صورت
شیر تازه با آب آمیخته هر قدر که بنوشند مکرر بنوشانند و اگر اینهم موجود نباشد آرد گندم با آب ساده حل کرده مکرر بنوشانند
و اگر قلاع پیدا شود مریض را در مکانی که هوایش سرد باشد دارند و مسهل خفیف نوشانند و بعد آن کاشن یا
زیاده نوشانند و شب یانی یا نمک طعام یا هر دو را با هم در آب ساده حل کرده از آن غرغره سازند و همچنین بجهت دیگر اذیت
پیدا شود از علاج عام هم دیده تدارک آن نمایند و بعد از زوال اعراض هم علاج تندرستی نمایند اما سم سادس
از سموم متشکله مذکوره که اسرب است و آنرا بلغت انگریزی لیڈ و بفارسی سیسه گویند و آن خود هم خفیف است بکار
زهر خوشی کم می آید لیکن اتفاقاً از مرکبات آن گاهی گلارڈ لوشن یعنی لاکر پلمبائی یا ایسیٹیس آف لیڈ یا پلمبائی اسٹیٹس

سموا مقدار زاید خورده میشود و اگر چه این هم سم ضعیف ست لیکن هرگاه مقدار کثیر خورده شود مثل اینکه
کسی از سی گرین تا یک و دو درام پلمبائی اسیتیتس را بخورد و از ان علامات زهر نوشی پیدا میشوند العلامات
اول سوزش بود که از شخص این پیدا میشود در گلو حادث میگردد و تشنگی غالب شده قی هم می آید و درد قولنجی
در شکم حادث میشود و از فشرده کردن شکم اذیت زیاده میشود و تنفس سخت پیدا میگردد و در عضلات ساق پا
تشنج پیدا میشود و عرق بارد می آید پس اگر مریض لایق مردن است دران تشنج عام بدن و هم کزاز حادث میگردد
و تا اینجا بیان علامات قویه بود که از یکبار زیاده خوردن آن حادث میشوند و اگر از مزاولت ظروف سازی
اسرب یا از نوشیدن آبی که در ظروف اسرب می آید یا از خوردن اغذیه و اشیای که در ظروف تیج آنها
از اسرب سفید کرده باشند سهاده فرو شسته اجزای اسرب آهسته آهسته در مدت دراز اندرون بدن
کسی داخل شده باشند و از ان امراض مثل فالج اسربی یا قولنج اسربی پیدا شده باشند پس اگر چه بیان
آن در فالج اسربی که آنرا الید پالزی گویند کرده شده لیکن بنا بر مزید اهتمام باین نوشته میشود که عمده
علامت آن اینست که بر بن دندان که لثه گویند نست خط سیاه رنگ یافته میشود زان اجزای اسرب اند که
که بذریعه خون اینجا رسیده منجمد میشوند العلاج اول بعد خوردن آن علاج عام نمایند تا زهر از معده
خارج شود بعده تریاقات خاصه آنرا بنوشانند و عمده آنها سلفیت آف سوڈا یا سلفیت آف میگنیشیا است
پس از هر انچه ازین ادویه میسر شود از ان یک درام تا چهار درام حسب مناسبت گرفته همراه آب ساده که از شش اونس
تا ده اونس باشند حل کرده بارها بعد هر قی بنوشانند و اگر بعد نوشانیدن آن قی خود نیاید بعد آن سلفیت آف زنک
از پنج گرین تا ده گرین در آبیکه تا بست اونس مقدارش بوده باشد حل کرده یکبارگی تمام بنوشانند تا قی آید و اگر از ینهم
قی نیاید آب گرم بالای آن بنوشانند تا قی آید پس اگر باز قی نیاید بذریعه استماک پمپ معده را از زهر پاک سازند
و مادام که عوارض سم باقی باشند همچنین بعد علاج عام تریاق آنرا اول بنوشانند بعد آن باز قی کنانند یا از
استماک پمپ معده را صاف سازند و ایضا سفیده بیضه مرغ همراه شیر تازه حل کرده چندان که مریض بنوشد
بارها بعد هر قی نوشانیدن نافع است و هرگاه در قولنج اسربی درد شدید بود دو سه گرین افیون برای کم کردن حس
خورانیدن مفید است و اگر در اینجا افیون را با مسهلات که تریاق سم مذکور اند مثل سلفیت آف سوڈا
یا میگنیشیا سلفاس آمیخته بنوشانند بهتر است و هرگاه قبض زیاده بود بعد نوشانیدن مسهل برای
اعانت آن حقنه از آب گرم دهند و هرگاه علامات خوردن اسرب کرانیاب و خفیف باشند پس مثل اسید
مثل سالفیورک اسید یا انچه حموضت که در فواکه حامضه مثل نارنگی و آلوی بخارا و تمر هندی مهیا شده نوشانیدن
آن مفید ست چه بذریعه آنها اسرب منجمد نمی شود و بسهولت از بدن خارج میشود همچنین در اینجا

سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ نوشانیدن بسیار مفید است و بهترین ادویه درین وقت ایوڈائیڈ پٹاس است که از نیم گرین تا
ده گرین آنرا روزانه سه بار بعض نوشانند و از زیاده مقدار آن اینجا خوف پیدا شدن علامات سم نکنند زیرا که
اینجا ایوڈائیڈ با اسرب آمیخته پلمبا ایوڈائیڈ شده بسهولت در اول خارج میشود و تاثیر سمی از ان در بدن از بین استحاله
میشود باقی علاج تقویت و تکمیل صحت نمایند باید که مریض از مکانی که در ان اسرب بود برآورده در هوای صاف
برند اما سم هفتم از سموم هشتگانه مذکوره که مس است و آنرا کوپر بانگریزی میخوانند پس آن خود زهر نیست
و نه بد وضعان آنرا کسی میخوراند لیکن هرگاه از ترکیب اجزای دیگر اوکسائیڈ آف کوپر یا کاربنیٹ کوپر یا سلفیٹ کوپر
یا اسیٹیٹ کوپر میشود آنزمان در ان سمیت حادث میشود و ازین مرکبات ازین سلفیٹ آف کوپر یعنی توتیا
و اسیٹیٹ کوپر و آن زنگار است که از نهادن اشیای رطبه در ظروف مس غیر قلعی دار پیدا میشود بکار ادویه
می آیند و گاهی اتفاقا کسی آنرا میخورد خواه باین طور که آنچه از نهادن اغذیه در ظرف مسی ناصاف پیدا
شده بود همراه غذا در معده میرود و دیگ اگر اچار یا سرکه در ظرف مسی نهند در انهم اسیٹیٹ کوپر پیدا میشود و رفته رفته
همراه غذا در بدن رفته جمع میشود و چون در بدن زیاده مجتمع گردد تاثیرات ظاهر میشود لیکن درین وقت علامات
آن کرانیک میباشد و خواه کسی بطور خودکشی میخورد و درین وقت علامات حاده پیدا میشوند العلامات هرگاه
حاده اکیوٹ باشند بعد خوردن زهر مذکور از پانزده دقیقه تا مرور نصف ساعت در شکم مثل مروڑ وقولنج
پیدا میشود و همراه آن تهوع بود و بعد ان قی می آید و ما یخرج فی القی برنگ نیلی یا سبز برنگ توتیا میباشد
و بعد آن اسهال جاری میشود و در عضله ساق پا تشنج بقوت حادث میشود و در بدن تشنج عام مثل کانولشن ظاهر
میگردد و گاهی کزاز پیدا میشود و زمانی بیهوشی بر مریض طاری گردد و گاهی درین حال یرقان هم حادث میشود
زیرا که مس بر جگر زیاده موثر میگردد العلاج بعد علاج عام و علامات حاده تریاقات خاصه آن از نوشانند
و بهترین سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یا اسفنج آهن است که از سانیدن با هم صفایح آن حاصل میشود پس ازین دو دوا انچه
میسر شود آنرا با صمغ عربی حل کرده مقدار کثیر از ان نوشانند و سفیدهٔ بیضه افضل است از آهن پس اگر بعد
نوشانیدن مقدار زاید آنهم قی خود نیاید برای اعانت آب گرم نوشانیده قی کنانند تا برآمدن قی معده صاف شود
و اگر ازینهم قی نیاید دوای مذکور را بار بار نوشانند و بعد هر بار انگشت چپ را در معده داخل کرده از آب سرد خوب
معده را بشویند باقی آنچه شکایت پیدا شود بعلاج آن بپردازند مثلا اگر درد زیاده بود افیون خورانند و اگر
قبض زاید باشد مسهل مخرج صفرا نوشانند و اگر تشنج پیدا شود ادویه رافع تشنج مثل برومائیڈ نوشانند و اگر
علامات خفیفه بطور کرانیک باشند پس اول اهتمام در رفع سبب نمایند مثلا اگر از خوردن اغذیه که در ظروف
مسی ناصاف بوده باشد پیدا شده باشد تاکید کنند که بر ظروف مسی که در ان اغذیه میمانند قلعی کرده شود

و غذای فاسد را از خورانیدن منع کنند و در زمانه شدت قلیل از سفیده بیضه یا از شیر خود و آهن مذکور را آب
صمغ عربی حل کرده بنوشانند اما ششم از سموم که مذکور شد از معدنیات که چند چیزها است مثل جست و ٹین و غیره چنانکه
پیشتر مذکور شده پس بدانکه اول آنها جست است که آنرا بلغت انگریزی زنک میگویند خود زهر نیست لیکن از مرکبات
آن زنک سلفاس و زنک کلوراید البته از سموم اند و چونکه سلفیت آف زنک از سلفیٹ آف میگنیسیا مشابه
است بجهت مقدار زیاد از آن گاهی از سهو خورده یا از سهو دوا ساز آن نوشیده میشود و از آن علامات زهر نوشی
سم موذی پیدا میشوند و گاهی در بعض امراض برای قی کنانیدن چون سلفیت آف زنک را بست گرین نوشانند
از انهم قی کرده علامات زهر نوشی است با علامات خفیفه دیگری آید لیکن از آمدن قی سمیت آن زائل میگردد و گاهی
در صرع بیست بیست گرین روزانه سه بار مریض را تا دو ماه متواتر این دوا نوشانیده میشود ولیکن بسبب غلبه
خصوصیت مزاج عرضی که در حال مرض پیدا میشود علامات زهر نوشی ظاهر نمیگردند بالجمله چون مقدار زائد از آن
نوشیده شود از آن اول در دهن ذائقه تلخ و خشکی و حرقت حلق پیدا میشود و تشنگی غالب میگردد و قی می آید و بعد آن
اسهال جاری میشود العلاج اول علاج عام نمایند و از آمدن قی خود این دوا از معده خارج میشود و من بعد تریاق
خاص آنرا بنوشانند و آن پتاس کاربناس است که یک درام آنرا در ده اونس آب ساده حل کرده بعد آمدن برقی
اول بنوشانند و بعد آن شیر با آب ساده حل کرده بنوشانند یا سفیده بیضه محلول با آب را بار بار بنوشانند که آن
آنچه ادویه که در آنها تا اینها ست یعنی قوت قابضه مقویه است مثل چای و مازوی سبز و بارک آنها را با آب ساده
آمیخته بعد خوردن جست نوشانیدن قاتل سمیت آنست باقی آنچه شکایات که پیدا شوند و باقی مانند تدارک آنها
از علاج عام نمایند اما مرکب ثانی آن که کلوراید آف زنک است و آنرا با آب حل کرده برای ازاله عفونت و بدبوی
جراحات و غیره باستعمال می آرند و چون با آب حل ساخته در بوتل داشته باشند و کسی آنرا آب ساده دانسته بنوشد
از آن علامات زهر نوشی سم موذی و مولد جراحت مثل علامات خوردن سم الفار یا رسکپور پیدا میشوند و علاجش
همان است که در علاج سلفیت آف زنک نوشته شده و ثانی آنها ٹین است که آنرا بلغت انگریزی اسٹنم گویند
و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن اسٹنم کلورائد و اسٹنم پرکلورائد هر دو زهر اند که سلوشن آن
هر دو در ولایت بکار رنگ ریزان می آید که از آن رنگ بر جامه پخته میگردد و چون کسی ازین سلوشن بنوشد
از آن علامات زهر نوشی سم موذی پیدا میشوند و علاجش همان است که در علاج عام مذکور شد و سوم از آن
نقره است که آنرا بلغت انگلش سلور و در لغت لاطن ارجنٹم گویند و آنهم خود سم نیست اما از مرکبات آن
نائٹریٹ سلور که کاسٹک نقره است البته زهر است و آنرا در لغت لاطن ارجنٹم نائٹراس گویند و آنهم اتفاقا در معده
داخل میشود مثل اینکه کدام دستکار اصل آنرا بر زخم گلوی کسی میخواست که منه و از غفلت قطعه آن شکسته در معده

ده و فیس بعد از ان علامات زهر نوشی سم زخم کننده حادث میشوند و علاجش انست که بعد علاج عام تا
خاص انزا که نمک ست در آب حل کرده بار بار نوشانند و قی کنانند و اگر این آب گرم بود بهتر ست تا معین
برآمدن قی شود و چهارم ازان حدید ست که آنرا بفارسی آهن و بانگریزی فیرم گویند و آنهم خود زهر نیست
لیکن از مرکبات آن سلفت آف آیرن و کلورائید آف آیرن که تنکچر اسٹیل ست بهر دو قوی اند که از زیاده
نوشیدن آنها علامات زهر نوشی زهر موذی پیدا میشوند و تنکچر اسٹیل در علاج مرضی بطور ادویه نوشانیده میشود
بالجمله چون بمقدار زائد ازان نوشیده شود علامات زهر نوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام
تدارک نمایند پنجم ازان بسمته است و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن که بسمته نائٹراس ست که آن را
بسمته ترس نائٹراس و بسمته سب نائٹراس هم گویند و چونکه بطور سفوف میباشد لهذا گاهی بسمته الکبا یعنی سفید هم
نامند بالجمله گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گندم دانسته زیاده بخورد ازان علامات خوردن زهر کم و
پیدا میشوند و چون کسی آنرا از ششم اونس تا یک دو اونس بخورد هلاک میگردد و علاجش علاج عام است
ششم ازان کروم ست که بکار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن بائی کرومٹ پتاس
که ازان رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهر ست و در ادویه مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن
بطور رئیاس فیوزا باستعمال می آرند و بذریعه خورانیدن حیوانات تجربه ثابت شد که اگر کم دهند تنها اذیت
معده پیدا میکند و اگر زیاده خورانند زخم هم ازان حادث میشود پس اگر اذیت محض پیدا کرده باشد علاج اذیت
کنند و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نمایند

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثه سموم و آنهم مشتمل ست بر چند بیان بیان اول
در تعریف و اقسام آن بدانکه نارکاٹک بفتح نون و سکون الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای مثناة
فوقانی هندی و سکون کاف لغت انگلش ست یعنی کم کننده حس مخدر و منوم و مرخی عضلات و آن عام است از ینکه
نباتی و غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیال و رقیق بود مثل هائیدروسیانک اسیڈ و غیره و افراد ان هم چند اند
بالاستقصا اول آنها افیون و هائیڈروسیانک اسیڈ و الکوہل و ایسر و کلاروفام و لارک چیرکا یعنی کاهو دوم از آنها
اشیای هستند که دران اجزای هوا سبب از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که
دران اجزای هوای باکسیجن باشند مثل کاربانک اسیڈ یا کاربانک آکسائیڈ زیرا که در آنها اجزای هوائی اند
که از سوختن زغال پیدا شده اند دوم آنچه دران اجزای هوائی کبریتی همراه هائیڈروجن میباشند مثل هائیڈروسلفورک اسیڈ
و آنرا سلفری تڈ هائیڈروجن میگویند و این همان هوای عفن ست که از متعفن شدن بیضه پیدا میشود سوم غیر ست
که دران هوای زغال هائیڈروجن بود که آنرا کاربرائیڈ هائیڈروجن نامند و این همان هواست که از زمین مناقع

و در چاه کهنه و هم در معدن زغال پیدا میشود و ماده مالیریاست و ایضاً باید دانست که سم این قسم ثانی موسوم به نارکاتک ایتر
و بالذات بر دماغ و نخاع مؤثر میشود یعنی از ان بر دل و ریه هم مؤثر میشود مثل ایتر و کلوروفارم و غیره و ما بیان خواهیم کرد علامات خاصه هریکی را
العلامات چون این قسم زهر خورده شود خواه به طریق خوردنی یا بذریعه خورانیدن کسی پس عموماً آنچه از ان پیدا میشود
اول در ان سرسام و ثقل سامعه و هم در سر حادث گردد و آوازها در گوش مسموع میشوند و بصارت ضعیف میشود
که بخوبی مرئیات را ادراک نمیکند بعده نوم و غنودگی طاری میشود و عقل مختلط میگردد و کدورت در حواس پیدا میشود
که هیچ چیزرا بخوبی نمی فهمد و بعد آن بیهوشی عارض میشود و در حالت بیهوشی اکثر اند و گاهی بعد بیهوشی هذیان
و گاهی بعد آن فالج و گاهی بعد بیهوشی تشنج عام از اذیت دماغ و گاهی از اذیت نخاع تشنج خاص موسوم
به [illegible] حادث میشود و ایضاً باید دانست که تشخیص این قسم زهر بسیار دشوار است زیرا که آن اکثر ملتبس به مرض میشود
لهذا در بیان جزئیات فرق سم خورده و مریض بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضاً باید دانست که فرق در
علامات سم موذی که قسم اول است و در علامات سم مخدر که این قسم ثانی است آنست که قی و اسهال در قسم اول
از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیرا که آن اول بر معده و امعا و مثانه مؤثر میشود پس قی و اسهال از اول
جاری و حادث میشوند و در قسم ثانی این علامات در آخر امر یعنی قریب مردن یا قریب صحت و زوال علامات زهر
یافته میشوند مثلاً درین قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مریض عضله مدوره مقعد مسترخی میشود آنزمان اسهال
جاری میگردد همچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زائد خورده باشد پس هرگاه نشه آن کم
میشود در طبع مالش پیدا شده قی می آید یا بجای در سموم قسم اول این علامات از اول یافته میشوند و در قسم
ثانی در آخر امر پیدا میگردند و ایضاً چون بعد مردن این مریض تشریح جسد آن کرده می بینند در معده و امعا
اجتماع خون یا زخم یافته نمیشود چنانکه در سموم قسم نوع اول میباشد بلکه در دماغ و در سائنس دماغ
که انهم مجاری خون و غیره پیدا اند و مشابه اند با وریدها یعنی بجای ورید دماغ و نخاع خون مجتمع یافته میشود و هم
در بطون دماغ یا زیر غشای رقیق که موسوم است به غشای عنکبوتی آب زیاده مجتمع میباشد و گاهی خون از ورید صغیر
خارج شده بر دماغ یافته میشود و غالباً این است که هرگاه فالج در ان پیدا میشود از منفجر شدن دماغ زیر خون
وریدی یا زیر آب بطون دماغ و غیره پیدا شده باشد العلاج اول علاج عام نماینده آوردن قی چنانکه
در علاج عام نوع اول نوشته شده خواه از نوشانیدن آب گرم یا از دادن اپیکاکوانا یا از خورانیدن
سلفیت آف زنک یا از نوشانیدن آب و نمک یا از تحریک انگشت زیر کام و اگر از ینها قی بخوبی نیاید
استمک پمپ را در معده داخل کرده معده را صاف کنند تا زهر از ان خارج شود و بعد آن بار بار
آب سرد بر روی و بدن مریض بقوت پاشند که از ان بار بار متاذی و متنبه شود و مریض را از خوابیدن منع کنند

بیان قسم دوم در علامات سموم مخدره

بقوت و بآزار رسانی هرگونه که ممکن باشد و غشی زیاده کنانند و اذیت رسانند تا خواب نکند و اگر حالت کلاپس
پیدا شود اسپرٹ امونیا ایرومیٹک همراه آب ساده بنوشانند و اگر مجتنب از شراب باشد از امونیا کاربناس
با آب حل کرده بنوشانند و هم امونیا کاربناس ببویانند و اگر از بیهوشی لایق نوشیدن دوا نباشد درین وقت
هم امونیا کاربناس آنرا ببویانند و بر بدن آن دلک قوی سازند و پوشاک حار پوشانند تا دوران خون
و گرمی بر ظاهر بدن زیاده شود و خون در بدن منبسط گردد و مجتمع نماند و بسبب آن در دماغ و نخاع کم شود زیرا که
وقت کم شدن قوت باطن و ضعیف شدن قلب چون مدافعت از دخل کم میشود و بسبب ثقل هوای خارج
اثر ثقل آن از خارج بدن قوی میگردد پس بسبب آن درین وقت در باطن مثل ریه و جگر و غیره اعضا اجتماع
خون زیاده میشود لهذا اهتمام در تسخین ظاهر بدن زیاده کرده شود و آنچه تدابیر علاج غریق در امراض صدر
برای داخل کردن هوای خارجی در ریه از تحریک بدن مریض نوشته شده یعنی دستهای بیمار را بار بار
بلند کنند و باز بر پهلو و سینه آن آرند بالضرور باستعمال آرند تا هوای خارجی و آکسیجن بذریعه آن در ریتین
داخل شود و ایضاً یک سر زنجیر برقی را بر محل نخاع نهاده سر دیگر آنرا بر قلب یا بر ریه آن گذاشته حرکت
داده صدمه قوت برقیه برین مواضع رسانند لیکن متصل صدمه برقی را زنهار نه رسانند بلکه باره باره بعد
مرور ساعت یسیر رسانند و باز بر آن صبر کنند و باز بذریعه تحریک زنجیر مذکور صدمه رسانند تا بار بار
از آن مریض متاذی گردد و متنبه شود و حرارت غریزی آن منتعش گردد و قوت برقیه بدنیه از آن قوی شود و فقط کما
بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آنست اما افیون که آنرا اپیم بلغت لاطین گویند و آن بنسبت
سموم دیگر زیاده در کار زهر نوشی که بطور خودکشی باشد می آید و مرکبات آن اکثر اند و افیون خود و مرکبات آنهم
بکار زهر نوشی می آیند لیکن لاڈنم یعنی تنکچر اوپیای و مارفیا و افیون زیاده خورده میشوند و گاهی بد وضعان اطفال
را در آب مطبوخ کافی آمیخته باراده قتل دیگران را میخورانند و اقل مقدار قاتل آن در کبار چهار و نیم گرین است
و اگر ازین کم خورده شود بدرجه اهلاک نمیرسد و طفلیکه هفت هشت روزه باشد از نوشیدن دو قطره لاڈنم
هم هلاک میشود و هم دیده شده که طفل چهار و نیم ساله از خوردن نیم گرین افیون هلاک شد بالجمله کسی را از
مقدار قلیل آن هم ضرر شدید میرسد و کسی از خوردن مقدار زائد آن متاثر میشود العلامات آنچه در
علامات عامه این قسم سموم نوشته شده از جمله موجود میباشد و علامت خاص آن اینست که ثقبه عنبیه شارب
آن ضیق میگردد و ازین علامت یقین کرده میشود که افیون خورده است و اکثر در افیون خورده ثقبه عنبیه
هر دو چشم تنگ میشوند و گاهی در یک ثقبه آن ضیق و در ثقبه ثانیه وسعت هم میباشد و گاهی اشتباه واقع میشود
درین که مریض مسموم بسم افیون است یا مسکوت لیکن باید دانست که ضیق در هر دو ثقبه چشم در افیون خورده

بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آنست

ضیق در هر دو ثقبه عنبیه از علامات اکثر مسموم بسم افیون است
و اختلاف در ضیق و وسعت هر دو ثقبه از علامات اکثر مسکوت است

از علامات اکثریه است و در سکته بندرت یافته میشود و اختلاف ضیق و وسعت در حدقه هم از علامات اکثریه نیست
است و بطور شاذ در افیون خورده یافته میشود بهر حال وقت اشتباه تمیز کنانیده که شبهه نماند چه از مایخرج فم
هرگاه بوی افیون آید یقین به زهرنوشی حاصل خواهد شد بخلاف سکته که دران رایحه افیون نمیباشد العلاج
علاج عام اول بعمل آرند وبعد دفع شدن علامات زهرنوشی مطبوخ کافی که دران قوت دوا زیاده باشد بنوشانند
واگر مارفیا خورده باشد بعد علاج عام سفوف زغال یک دو درام همراه آب ساده مکرر بنوشانند فقط

بیان چهارم در ذکر هائیدروسیانک ایسد آنا هائیدروسیانک ایسد دائلوت که آنرا بلغت انگلش
پروسیک ایسد بضم بای موحده فارسی ورای مهمله وسکون واو وکسر سین مهمله وسکون کاف هم گویند
وپاتاسیم سائنائیڈ که از مرکبات آنست این هر دو زهر قوی هستند واول گاهی بعمل کیمیائی ساخته میشود
از فروسائنائیڈ پاتاس و از قرن و شحم وجلد حیوان وگاهی در بعض اوراق درخت مثل برگ سادج هندی وگاهی
در شکوفه وگل بعض اشجار مثل گل گلوت وگاهی در مغز تخم کرام تحجر مثل مغز بادام تلخ یا مغز تخم شفتالو خوخ هم یافته میشود
ودر بادام تلخ زیاده است حتی که در آب برگ آن هرگاه آنرا عرق کرده بنوشانند هم موجود میباشد چونکه
هائیدروسیانک ایسد دائلوت در علاج امراض وپاتاسیم سائنائیڈ در کار مصوران فوتوگرافی یعنی
عکس کشی زیاده می آید لهذا اکثر هر دو دستیاب میشوند وکسانی که اراده خودکشی داشته باشند آنرا مینوشند
وتجربه ثابت شده که از زیاده نوشیدن آب معصور برگ سادج هندی هم شخصی هلاک شده بالجمله ازین هر دو هرگاه زیاده نوشیده شود
مثلا هائیدروسیانک ایسد دائلوت را تا دو درام بنوشد بالضرور هلاک میشود واگر از ده قطره زیاده نوشد ازان
آثار زهرنوشی قوی پیدا میشود همچنین اگر کسی پاتاسیم سائنائیڈ را زیاده از سه گرین بنوشد ازان خوف هلاکت
وعلامات هائله پیدا میشوند واگر پنج گرین بنوشد بالضرور هلاک خواهد شد بالجمله اگر زیاده مقدار آنرا بخورد لفوره
گذشتن دو سه آن از اناتا که حصه کوچک دقیقه اند دوران سر پیدا شده مریض بیهوش میگردد ودر عالم بیهوشی
تنفس مثل تنفس بانگی کشیده در پنج دقیقه هلاک میگردد زیرا که این زهر بر نیوماگاسٹک عصب موثر شده آنرا مرده میسازد
وازمردن آن قلب وریه مسترخی ومفلوج شده از کار خود باز میمانند پس از بند شدن فعل قلب وریه هلاکت
فوری میشود واگر از مقدار مذکوره قدری کم خورده باشد که بسبب آن حیات تا ده دوازده دقیقه ممکن باشد
درین وقت بعد علامات سابقه در گلو آواز غطغط پیدا میشود ودر فکین تشنج ظاهر شده دندان زیر وبالا باهم
میگیرند بعده کزاز هم ظاهر میشود وگاهی در اعضای بدن هم ارتعاد وارتعاش عارض میشود وگاهی بول وبراز
بی اراده جاری میشود بسبب مسترخی شدن عضلات قابضه وجلد بدن سرد وسیاه میگردد وآب از دهن جاری
میشود واگر چندان قلیل نوشد که بحد هلاکت نرسد درین وقت ازان تهوع وسیلان لعاب از دهن وزخم

رود پس بعد آن علامات زهرنوشی سم رفع کننده حادث میشوند و علاجش آنست که بعد علاج عام یا
خاص آنرا که نمک است در آب حل کرده بار بار بنوشانند و قی کنانند و اگر این آب گرم بود بهتر ست تا معین
برآمدن قی شود و چهارم ازان حدید ست که آنرا بفارسی آهن و بانگریزی فیرم گویند و آنهم خود زهر نیست
لیکن از مرکبات آن سلفت آف آیرن و کلورائیڈ آف آیرن که تنکچر استیل ست هر دو قوی اند که از زیاده
نوشیدن آنها علامات زهرنوشی زهر موذی پیدا میشوند و تنکچر استیل در علاج مرضی بطور ادویه نوشانیده میشود
بالجمله چون بمقدار زائد ازان نوشیده شود علامات زهرنوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام
تدارک نمایند پنجم ازان بسمته است و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن که بسمته نائٹراس ست که آن را
بسمته ترس نائٹراس و بسمته سب نائٹراس هم گویند و چونکه بطور سفوف میباشد لهذا گاهی بسمته الکبا یعنی سفید
نامند بالجمله گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گمان کرده دانسته زیاده بخورد ازان علامات خوردن زهر موذی
پیدا میشوند و چون کسی آنرا از نیم اونس تا یک دو اونس بخورد هلاک میگردد و علاجش علاج عام است
ششم ازان کروم ست که بکار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن بائی کروٹ پتاس
که ازان رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهر ست و در ادویه مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن
مسه بطور ذیابس ایپوزا باستعمال می آرند و بذریعه خورانیدن حیوانات تجربه ثابت شده که اگر کم دهند تنها اذیت در
معده پیدا میکند و اگر زیاده خورانند زخم هم ازان حادث میشود پس اگر اذیت محض پیدا کرده باشد علاج اذیت
کنند و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نمایند

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثه سموم و آنهم مشتمل ست بر چند بیان بیان اول
در تعریف و اقسام آن بدانکه نارکاٹک بفتح نون و سکون الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای مثناة
فوقانی هندی و سکون کاف لغت انگلش ست یعنی کم کننده حس مخدر و منوم و مرخی عضلات و آن عام است از ینکه
منجمد غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیال رقیق بود مثل هائیڈروسیانک ایسڈ وغیره و افراد آن هم چند اند
بالاستقصا اول آنها افیون دوم هائیڈروسیانک ایسڈ و الکوهل و ایسر و کلاروفام و لاک جو کالعنی کاهو و دوم از آنها
اشیای هستند که در آن اجزای هوائیه از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که
در آن اجزای هوای یا آکسیجن باشد مثل کاربانک ایسڈ یا کاربانک آکسائیڈ زیرا که در اینها اجزای هوائی اند
که از سوختن زغال پیدا شده اند دوم آنچه در آن اجزای هوائی کبریتی همراه هائیڈروجن میباشد مثل هائیڈروسلفورک ایسڈ
و آنرا سلفوریٹڈ هائیڈروجن میگویند و این همان هوای عفن ست که از متعفن شدن بیضه پیدا میشود سوم چیزیست
که در آن هوای زغال هائیڈروجن بود که آنرا کاربرایٹڈ هائیڈروجن نامند و این همان هواست که از زمینهای

ودر چاه کهنه و هم در معدن زغال پیدا میشود و ماده مالیریات وایضا باید دانست که سم این قسم ثانی موسوم به نارکاتک است اثر
و بالذات بر دماغ و نخاع موثر میشود یعنی ازان بر دماغ به هم موثر میشود مثل حشیش و سیانک اسید پیاز و هم علامات علاجات آن
العلامات چون این قسم زهر خورده شود خواه بطور خودکشی یا بذریعه خورانیدن کسی پس عموما آنچه ازان پیدا میشود
اول دوران سر است و ثقل حواس و هم در سر حادث گردد و آوازها در گوش مسموع میشوند و بصارت ضعیف میشود
که بخوبی مرئیات را ادراک نمیکند بعده نوم و غنودگی طاری میشود و عقل مختلط میگردد و کدورت در حواس پیدا میشود
که هیچ چیز را بخوبی نمی فهمد و بعد آن بیهوشی عارض میشود و در حالت بیهوشی تغیرات اند و گاهی بعد بیهوشی هذیان
وگاهی بعد آن فالج و گاهی بعد بیهوشی تشنج عام از اذیت دماغ و گاهی از اذیت نخاع تشنج خاص موسوم
بکزاز حادث میشود وایضا باید دانست که تشخیص این قسم زهر بسیار دشوار است زیرا که آن اکثر ملتبس به مرض میشود
لهذا در بیان جزئیات فرق سم خورده و مریض بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی وایضا باید دانست که فرق در
علامات سم موذی که قسم اول است و در علامات سم مخدر که این قسم ثانی است آنست که قی و اسهال در قسم اول
از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیرا که آن اول بر معده و امعا و مثانه موثر میشود پس قی و اسهال ازان
جاری و حادث میشوند و در قسم ثانی این علامات در آخر امر یعنی قریب مردن یا قریب صحت و زوال علامات زهر
یافته میشوند مثلا درین قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مریض عضلات معده مقعد مسترخی میشود آنزمان اسهال
جاری میگردد همچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زاید خورده باشد پس هرگاه نشه آن کم
میشود در طبع مالش پیدا شده قی می آید بالجمله در سموم قسم اول این علامات از اول یافته میشوند و در قسم
ثانی در آخر امر پیدا گردند وایضا چون بعد مردن این مریض تشریح جسد آن کرده می بینند در معده و امعا
اجتماع خون یا زخم یافته میشود چنانکه در سموم نوع اول میباشد بلکه در اوردۀ دماغیه و در جیوب دماغ
که آنهم مجاری خون وغیره پیدا اند و مشابه اند با اوردۀ خاصه بالجمله در دماغ و نخاع خون مجتمع یافته میشود و هم
در بطون دماغ یا زیر غشای رقیق که ... غشای عنکبوتی آب زیاده مجتمع میباشد و گاهی خون از ورید
خارج شده بر دماغ یافته میشود و غالبا این است که هرگاه فالج دران پیدا میشود از منتفخ شدن دماغ زیر خون
وریدی یا زیر آب بطون دماغ وغیره پیدا شده باشد العلاج اول علاج عام نمایند آوردن قی چنانکه
در علاج عام نوع اول نوشته شده خواه از نوشانیدن آب گرم یا از دادن ایپیکاکوانا یا از خورانیدن
سلفیت آف زنک یا از نوشانیدن آب و نمک یا از تحریک انگشت زیر کام و اگر ازینها قی بخوبی نیاید
استمک پمپ را در معده داخل کرده معده را صاف کنند تا زهر ازان خارج شود و بعد آن بار بار
آب سرد بر رو و بدن مریض بقوت پاشند که ازان بار بار متاذی و متنبه شود و مریض را از خوابیدن منع کنند

بقوت و آزار رسانی هر گونه که ممکن باشد وحشتی زیاده کنانند و اذیت رسانند تا خواب نکند و اگر حالت کلاپس
پیدا شود اسپریت امونیا ارومتیکس همراه آب ساده بنوشانند و اگر مجتنب از شراب باشد از امونیا کاربناس
با آب حلکرده بنوشانند و هم امونیا کاربناس ببویانند و اگر از بیهوشی لایق نوشیدن دوا نباشد درین وقت
هم امونیا کاربناس آنرا ببویانند و بر بدن آن دلک قوی سازند و پوشاک حار پوشانند تا دوران خون
و گرمی بر ظاهر بدن زیاده شود و خون در بدن منبسط گردد و مجتمع نماند و بسبب آن ورود بدماغ و نخاع کم شود زیرا که
وقت کم شدن قوت باطن و ضعیف شدن قلب چون مدافعت از دخول کم شود و بسبب ثقل هوای خارج
اثر عصر آن از خارج بدن قوی میگردد پس بسبب آن درین وقت در باطن بدن مثل ریه و جگر و غیره اعضا اجتماع
خون زیاده میشود لهذا اهتمام در تسخین ظاهر بدن زیاده کرده شود و آنچه تدابیر علاج غریق در امراض صدر
برای داخل کردن هوای خارجی در ریه از تحریک سینه مریض نوشته شد یعنی دستهای بیمار را بار بار
بلند کنند و باز به پهلو و سینه آن آرند بالضرور باستعمال آرند تا هوای خارجی و اکسیجن بذریعه آن در ریه
داخل شود و ایضا یک سر زنجیر برقی را بر محل نخاع نهاده سر دیگر آنرا بر قلب یا بر ریه آن گذاشته حرکت
داده صدمه قوت برقیه بر این مواضع رسانند لیکن متصل صدمه برقی را زنهار نرسانند بلکه بار بار بعد
مرور مدت یسیر رسانند و باز بر آن صبر کنند و باز بذریعه تحریک زنجیر مذکور صدمه رسانند تا بار بار
از آن مریض متاذی گردد و متنبه شود و حرارت غریزی آن منتعش گردد و قوت برقیه بدین از آن قوی شود فقط کذا

بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آنست اما افیون که آنرا اوپیم بلغت لاطن گویند و آن بنسبت
سموم دیگر زیاده در کار زهر نوشی که بطور خودکشی باشد می آید و مرکبات آن اکثر اند و افیون خود و مرکبات آنهم
بکار زهر نوشی می آیند لیکن لاڈنم یعنی تنکچر اوپیای و مارفیا و افیون زیاده خورده میشوند و گاهی بد وضعان مارفیا
را در آب مطبوخ کافی آمیخته باراده قتل دیگران را میخورانند و اقل مقدار قاتل آن در کبار چهار و نیم گرین ست
و اگر ازین کم خورده شود بدرجه اهلاک نمیرسد و طفلیکه هفت هشت روزه باشد از نوشیدن دو قطره لاڈنم
هم هلاک میشود و هم دیده شده که طفل چهار و نیم ساله از خوردن نیم گرین افیون هلاک شد یا بجای کسی را اند
مقدار قاتل آن هم ضرر شدید نمیرسد و کسی از خوردن مقدار زائد آن متاثر میشود العلامات آنچه در
علامات عامه آنهم هم نوشته شده اند جا موجود میباشند و علامت خاص آن اینست که ثقبه عنبیه بشارب
آن ضیق میگردد و ازین علامت یقین کرده میشود که افیون خورده است و اکثر در افیون خورده ثقبه عنبیه
هر دو چشم تنگ میشوند و گاهی در یک ثقبه آن ضیق و در ثقبه ثانیه وسعت هم میباشد و گاهی اشتباه واقع میشود
درین که مریض به سموم سم افیون ست یا مسکوت لیکن باید دانست که ضیق در هر دو ثقبه چشم در افیون خورده

از علامات اکثریه است و در سکته بندرت یافته میشود و اختلاف ضیق و وسعت در هر دو چشم از علامات اکثریه سکته
است و بطور شافی در افیون خورده یافته میشود به هر حال وقت اشتباه قی کنانیده رفع شبهه سازند چه از مایخرج غالباً
هرگاه بوی افیون آید یقین به زهر نوشی حاصل خواهد شد بخلاف سکته که دران رایحه افیون نمی باشد العلاج
علاج عام اول بعمل آرند و بعد رفع شدن علامات زهرنوشی طبوخ کافی که دران قوت دواء زیاده باشد نوشانند
و اگر بارها خورده باشد بعد علاج عام سفوف زنالک یک دو دُرم همراه آب ساده مکرر نوشانند فقط تمت

بیان چهارم در ذکر هائیڈروسیانک ایسڈ آما هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ که آنرا بلغت انگلش
پروسیک ایسڈ بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون کاف هم گویند
و پاسک سائنائیڈ که از مرکبات آنست این هر دو زهر قوی هستند و اول گاهی بعمل کیمیائی ساخته میشود
از فروسائنائیڈ پاس و از قرن و شحم و جلد حیوان و گاهی در بعض اوراق درخت مثل برگ ساذج هندی و گاهی
در شگوفه و گل بعض اشجار مثل گل لکهوٹ و گاهی در مغز تخم کدام شجر مثل مغز بادام تلخ یا مغز تخم شفتالو و غیره هم یافته میشود
و در بادام تلخ زیاده است حتی که در آب برگ آن هرگاه آنرا مدق کرده بنوشانند هم موجود میباشد و چونکه
هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ در علاج امراض و پاسک سائنائیڈ در کار مصوران فوٹوگراف یعنی
عکس کشی زیاده می آید لهذا اکثر هر دو دستیاب میشوند و کسانی که اراده خودکشی داشته باشند آنرا استعمال میکنند
و بتجربه ثابت شده که از زیاده نوشیدن آب مقطر برگ ساذج هندی هم شخصی هلاک شده بالجمله از این هر دو هرگاه زیاده نوشیده شود
مثلاً هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ را تا دو درام بنوشد بالضرور هلاک میشود و اگر از ده قطره زیاده نوشد از ان
آثار زهرنوشی قوی پیدا میشوند همچنین اگر کسی پاسک سائنائیڈ را زیاده از سه گرین بنوشد از ان خوف هلاکت
و علامات هائله پیدا میشوند و اگر پنج گرین بنوشد بالضرور هلاک خواهد شد بالجمله اگر زیاده مقدار آنرا بخورد نفوذ
گذشتن دو سه آن از انات که حصه کوچک دقیقه اند دوران سر پیدا شده مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی
تنفس مثل نفس بازگشته در پنج دقیقه هلاک میگردد زیرا که این زهر بر نیوماگاسٹرک عصب مؤثر شده آنرا مرده میسازد
و اندرون آن قلب و ریه مسترخی و مفلوج شده از کار خود باز میمانند پس از بند شدن فعل قلب و ریه هلاکت
فوری میشود و اگر از مقدار زائد مذکور قدری کم خورده باشد که بسبب آن حیات تا ده دوازده دقیقه ممکن باشد
درین وقت بعد علامات سابقه در گلو آواز خطیط پیدا میشود و در تکمین تشنج ظاهر شده دندان زیر و بالا باهم
میگیرند بعده گز از هم ظاهر میشود و گاهی در اعضای بدن هم ارتعاد و ارتعاش عارض میشود و گاهی بول و براز
بی اراده جاری میشوند بسبب مسترخی شدن عضلات قابضه و جلد بدن سرد و سیاه میگردد و آب از دهن جاری
میشود و اگر چندان قلیل نوشد که بحد هلاکت نرسد درین وقت از ان تهوع و سیلان لعاب از دهن و زخم

درمیوکس ممبرین دهان پیدا شده حرکت قلب سریع میگردد و نبض بزودی حرکت میکند و ثقل بر اس و درد سر خوف
و زیاده فسنیع از مردن خود پیدا میشوند لیکن گاهی این علامات که مذکور شدند در بعض امراض قلب که
اندران مریض بسیر دهم یافته میشوند لهذا فیما بین سموم بسم مذکور و مریض امراض قلبیه تفرقه ضرورست و برای
رفع کردن این اشتباه ضرورست که رایحه هوای نفس مریض و هم هوای مکانی را که دران مریض سم مذکور را نوشیده
باشد ببویند اگر ازینها بوی هائیڈروسیانک ایسڈ آید یقیناً بدانند که سم مذکور را نوشیده و اگر بوی مذکور
نیاید مرض قلبی خواهد بود العلاج اگر مقدار کثیر آن خورده باشد لا علاج ست و دران مهلت تدبیر میسر
نمیشود و اگر ازان کم خورده باشد و معالج در حال حیات مریض بسرش رسد درین وقت باید که اول آب سرد بزور
و قوت بر رو و سینه مریض پاشند تا بسبب آن قدری مریض بهوش آمده نفس کشد و بعد آن امونیا کاربناس را
ببویانند تا قوت تنفس پیدا شود و بعده سلوشن کلورائیڈ افلائم یا سلوشن کلورائیڈ آف سوڈا را بر قطع اسفنج
پاشیده ببویانند و قریب بینی مریض دارند تا از آمیختن کلورین با هائیڈروسیانک ایسڈ هائیڈروکلورک ایسڈ
کم میوریاٹک ایسڈ است و آن زهر نیست پیدا شود یا سلوشن امونیا و سلوشن کلورائیڈ افلائم هر دو را
باهم آمیخته بر پارچه اسفنج انداخته پیش بینی مریض دارند و باربار مثل غریق دستهای او را ملند کنند و باز بر
پهلو و سینه آن ضم سازند تا هوای خارجی دریه آن رسد و بر بدن ولک قوی سازند و پوشاک گرم پوشانند
تا جلد بدن گرم شود پس اگر مریض قابل زیستن ست بعد این تدبیر قدری دهن آن کشاده میشود درین وقت
فوراً قی کنانند هر چه ممکن شود تا زهر خارج گردد و از حرکت پرده شکم که وقت قی کردن قوی و زیاده میشود
حرکت قلب زیاده گردد و اگر قی نیاید بذریعه اسٹماک پنپ معده را صاف و خالی از زهر فرمایند و
سلوشن کلورائیڈ افلائم که بسیار سهل باشد مکرر در معده اندازند و باز بذریعه اسٹماک پنپ برآرند
باقی آنچه اعراض و علامات که پیدا شوند یا باقی مانند تدبیر ازاله هر یک فرمایند بانچه در جای هر یک نوشته شد
ایضاً باید دانست که اگرچه هائیڈروسیانک ایسڈ سم لا علاج است بسبب قوت و سرعت تاثیر خود
لیکن اگر چنان قلیل نوشیده شود که مهلت علاج میسر شود پس یک طریقه علاجش ازینهم هست که اول
[illegible] نیم ڈرام سلفیٹ آف زنک همراه آب گرم بنوشانند و بعد آن دوای اسٹمولنٹ دهند و انفع ازانها اینجا
امونیا کاربناس و وسکی شراب ست که ازینها مقدار کافی فرداً فرداً یا هر دو را باهم کرده نوشانند و آن انفع
است و اگر اتروپیا شصتم حصه گرین با آب حل کرده بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند مفید تر است
فصل [illegible] در بیان پنجم در ذکر الکوهل یا الکوحل یعنی اسپرٹ آف وین که بمعنی روح شراب ست پس الکحل
فسیل زهرالیست که از غلیان شکر و نبات مثل اسپرهای دیگر پیدا میشود هرگاه دران غلیان از خمیر شدن تعفن

گشتن پیدا شود و جمله اقسام شراب مثل برانڈی وسکی و جن شراب و رم شراب و پورٹ و این و شیری شراب و غیره ازان ساخته میشوند و آن اصل جمله شرابهاست و آن از نبات و قند و شکر و قند سیاه و غیره آنچه از جنس شکر اند پیدا میشود و آنچه از نوشیدن هر قسم شراب فرحت و قوت اول و استرخاء سائر اعضا در آخر پیدا میشود از تاثیر الکوحل میباشد و آن در برانڈی و وسکی شراب زیاده است لهذا اینها را بدون ممزوج نمودن با آب نمی نوشند و در شیری شراب و در شراب پاک و هم در کلارٹ که قسمی از شراب سرخ است الکوحل قلیل میباشد لهذا جائز است که این اقسام را بلا مزج آب هم بنوشند و الکوحل خود زهر نیست بلکه اگر از یک اونس تا یک نیم اونس آن را در بیست و چهار ساعت شب و روز پانچ و شش حصه آب زیاده ممزوج کرده بنوشند بجز فائده تغذیه بدن کدام ضرر ازان ظاهر نمیشود اما وقتیکه مقدار زاید ازان بنوشند البته معده و کبد را ضرر میرسانند یعنی اذیت رسانی میکنند همچنین آنها و هم در معده و کبد و گرده اجتماع خون پیدا میکنند نیز اکثای عروق را ضعیف گردانیده آنها را مسترخی میسازد پس از انها خون ریخته در اعضای مذکوره و نیز جلد بدن مجتمع شده باعث پیدا شدن سرخی در جلد میشود و العلامات هرگاه یکبار از ده از ده تا بیست و چهار اونس از برانڈی وسکی کسی بنوشد بعد یک دو دقیقه از شرب آن گرمی در معده پیدا شده اول فرحت قلب ظاهر شود بعد آن دوران راس و کدورت حواس پیدا شده و در عبارت فرق پیدا گردد حتی که گاهی یک چیز را دو چیز می بیند بعد در کلام لکنت و غلط السان پیدا میشود پس ازان قوت رفتار و قیام زائل شده بی اختیاری در راه رفتن و لغزش پایها ظاهر می شود و این ضرر از اذیت نخاع پیدا میگردد و آخر بر زمین می افتد و بعد سقوط قیام ازان و رفتار ممکن نمیشود تا اینکه قوت کلام و سلامتی حواس مطلقاً زائل شده عاجز از تکلم و حرکت بر زمین افتاده میماند و بر چهره شارب آن سرخی و در جلد بشره و چهره آمدگی ظاهر میشود و میوکس ممبرین چشم هم سرخ و ثقبه عنبیه وسیع میگردد و از دیدن شعاع و روشنی مجتمع نمیشود و نفس آهسته آهسته میگیرد و وقت تنفس آواز غطیط قلیل پیدا میشود و بعضی جاهای آن رنگ نیلگونی دیده میشود پس درین حال اگر تا چهار ساعت بخواب رود ممکن است که بعد آن صحیح گردد یا اینکه درین حالت قی آید و ازان شراب از معده خارج شده بهوش آید یا دو سه ساعت در همین حالت مبتلا مانده بعده حالت کلاپس پیدا شده بمیرد و گاهی دیده شده که شارب آن از رسیدن شاک که بفتح شین معجمه و سکون الف و کاف یعنی صدمه و اذیت عصبانی ست فوراً هلاک میشود و لیکن آنچه ازین علامات پیشتر نوشته اند تا نیلگون شدن رنگ لبها اینها گاهی در کم پیش که بعد رسیدن صدمه ضرب و سقوط بر سر میشود هم یافته میشوند و ازین جهت مسموم ازان مشتبه میگردد اما هرگاه حالت کلاپس ازان

دن بضم دال و سکون نون بضم فا و سکون ... نون ... بضم را ... کافور ... و سکون ... میم

پیدا میشود و اینک مشتبه میشود از کان کشن که آنهم بعد رسیدن صدمه ضرب وسقوط راس حادث میشود
و هم گاهی این حالت در بلاد بارده از رسیدن برودت زائد به بدن پیدا میشود بالجمله چون اشتباه واقع
شود درینکه مریض از شراب بیهوش شده یا از حالت کامپریشن یا کان کشن یا از زیاده رسیدن سردی
به بدن درین وقت از بوی شراب که از دهن و بدن مریض می آید تفرقه توان کرد لیکن گاهی تفرقه بسیار
دشوار میشود خصوصاً هرگاه کسی قدری از شراب نوشیده و بر سر آن صدمه ضرب وسقوط هم رسیده باشد اما
بعد مردن شراب خوار چون وقت تشریح اعضای باطنه آنرا می بینند در معده آن بالای میوکس ممبرین
سرخی و گاهی سیاهی هم مثل رنگ کلارٹ شراب یافته میشود لیکن این اثر اذیت درینجا خاص بر معده و قدر
زیر و بالای معده هم پیدا شده در جمله امعا عام نبود چنانکه از نوشیدن زهرهای نوع اول مثل رسکپور
و سم الفار در جمیع امعا اجتماع خون یا زخم یافته میشود و علاجش علاج عام است و بعد از ان اگر اجتماع
خون در دماغ باقی ماند زلو بر صدغین حسب مناسب چسپانند یا فصد گیرند و اگر در تنفس دشواری دیده شود
دستهای مریض را بار بار بالای سر آن برند و باز بر پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی بسهولت
در ریه داخل شود و اگر از ینهم فائده تام حاصل نشود یک سر زنجیر برقی بر محل نخاع و سر دیگر قریب معده بمقابل
آن نهاده حرکت دهند و چند دفعه برق رسانند تا بسبب آن در نخاع و فرینک عصب قوت حاصل شود
و از ان ریه کار خود را بخوبی ادا کند و هرگاه شراب را کسی زیاده و تا مدت دراز نوشیده باشد و از اذیت آن
امراض پیدا شده باشد بطور مزمن و کرانیک مثلاً از اذیت معده قی و از اذیت امعا اسهال و از اذیت کبد
یرقان و از اذیت گرده البیومن یوریا یا ذیابیطس و از اذیت دماغ ڈلیریم ٹریمنس پیدا شده باشد و این
حالت را الکوهلزم مینامند درین وقت علاجش اینست که اول نوشیدن شراب را ترک کنانند بعده هر مرض
پیدا شده باشد علاجش بانچه در ذیل هر یک مذکور شده نمایند فقط ✲ بیان ششم در ذکر ایسڈ
اما ایسڈ آنهم چند قسم است نائٹرک ایسڈ و ایسیٹک ایسڈ و سلفیورک ایسڈ در جمله اقسام آن هرگاه الکوهل را با شی دیگر
مثل نائٹرک ایسڈ یا ایسیٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ آمیخته بطور عرق کشیده نمایند حاصل میشود و چون مطلق
ایسڈ گویند مراد از ان سلفیورک ایسڈ میباشد و آن شرباً و ضماداً در ادویه مرضی و غیره مستعمل میشود و هرگاه
آنرا بو یابند تاثیر آن بنسبت شرب آن اسرع مدت ظاهر میشود زیرا که در بو یابیدن اجزای آن
بذریعه هوا در ریه رفته جلد تر در خون داخل میشوند بخلاف نوشیدن آن چه در صورت نوشیدن مادام که از
معده جذب شده در خون نمیرود علامات آن ظاهر نمیشوند و از پانزده قطره تا سی قطره بطور دوا نوشانیده
میشود و اگر ازین مقدار زیاده تا یک دو ڈرام نوشانند از ان فرحت و قوت قلب و آثار انتعاش هم است

پیدا میشوند واگر ازان هم زیاده نوشانند علامات زهر نوشی زهر نارکاتک یعنی سم مخدر پیدا میشوند
وچون تا نیم اونس ازان بنوشانند اکثر اینست که بر روبهای مریض سیاهی و بعد آن سردی پیدا
میشود وثقبهٔ عنبیه وسیع میگردد وازدیدن روشنی متنبع نمیشود وسواد چشم بالا رفته بیاض آن نمایان گردد
وجمله عضلات بدن مسترخی میشوند ومریض چنان بیهوش میشود که اگر کدام عضو انرا قطع کنند ازان
متاذی نمیشود وبعد هشیار شدن هیچ یاد ندارد وپس اگر بعد رسیدن باین حد بو بانیدن آنرا ترک کنند
بعد زمان یسیر بهوش می آید لیکن اگر بعد این حالت هم ده دوازده دقیقه دیگر انرا بو بانند مریض هلاک
میشود وبعضی را ممکن نباشد که ایسر بو بانید سقوط زیراکه دل بعضی از مرجه از بوئیدن آن غثیان وغضب وهذیان
کثیر پیدا میشود وکسی را از بوئیدن ان در بینی وحلق در پیچیدن ازیت پیدا میشود که سرفه کثیر متصل
ازان می آید وکسی را از بوئیدن ایسر تهوع وقی پیدا میشوند لیکن اکثر این علامت قریب هشیار شدن
مریض بعد بیهوشی پیدا میشود وچونکه بوی ایسر از دهن مریض از مکان آن که در ان آنرا می بو بانند زیاده
می آید ازین هم اشتباه با کدام مرض در بیهوشی آن واقع نمیشود لهذا حاجت به بیان تفرقه اینجا نیست
العلاج آنچه در علاج الکوهل نوشته شده وقت ضرورت اینجا هم آنرا استعمال آرند بیان ششم
در ذکر کلارفام اما کلارفام واسم عرق ست که بطور کشیدن از کلارائد ف لائم والکوهل وآب
ساده حاصل میشود وبطور ادویه آنهم وهمچنین اسپرت کلارفام در علاج مرضی مستعمل میشوند وخود کلارفام
از دو سه قطره تا پنج قطره همراه آب ساده نوشانیده میشود واسپرت کلارفام از نیم درام تا یک درام همراه
آب ساده داده می آید وچونکه کلارفام مقدار زائد نوشانیده نمیشود واگر کسی زیاده ازان آنرا نوشد
فورًا ازان قی می آید لهذا اکثر آنرا کمتر بکار زهر نوشی می آرند الا شاذا خواه کسی خود بطور خودکشی بوید یا بطور سهو
یا عمدا کسی آنرا بکسی زیاده بو بانید اکثر در قتل نفس مستعمل میشود العلامات آنچه علامات بعد زیاده بوئیدن
یا نوشیدن ایسر پیدا میشوند بعد استعمال کلارفام هم یافته میشوند لیکن اینجا علامات بقوت ودر اسرع
مدت ظاهر میشوند یعنی استرخای عضلات بدن وبیهوشی هر دو اینجا زیاده میباشند وباید دانست که درجات
تاثیر آن بر پنج عدد اند درجهٔ اولی اینست که بعد بو بانیدن آن علامات فرحت وانتعاش حرارت پیدا شود
ودرجهٔ ثانیه اینست که علامات سکر وسبات پیدا شوند درجهٔ ثالثه آنست که نوم غالب گردد لیکن همراه آن
متنبه وهشیار هم گردد وثقبهٔ عنبیه درین درجه ضیق میگردد ودرجهٔ چهارم آن نوم غرق است که همراه آن
بیداری وتنبه ممکن نباشد ودرین حالت بی حسی غالب میشود واما قدری سختی وصلابت در عضلات اعضا
میماند ودرجهٔ پنجم درجهٔ بیهوشی محض ست که همراه ان جمله اعضای بدن مسترخی وکالمیت میشوند وثقبهٔ عنبیه

درین درجه صحیح میشود و اگر بعد این حالتها هم باز کلار فام را بویانند مریض هلاک میشود العلاج
اگر بسبب بوییدن کلار فام بیهوشی طاری شده باشد آب سرد بر رو و بر سینه پاشند و دستهای
مریض را بار بار بلند ساخته باز بپهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی در سینه اش داخل
شود و اگر از نوشیدن کلار فام بیهوش شده باشد قی کنانند و آنچه در علاج عام نوشته شده از تسخین جلد
بدن و بویانیدن امونیا وغیره باستعمال رسانند ذکر بیان ششم در ذکر کاهو لاکٹوکا که انرا بفارسی
کاهو گویند پس آن بر دو قسم بود یکی آنکه در آن تلخی در رایحه قلیل میباشد دوم آنکه در آن رایحه و تلخی زیاده میباشد
و از آن اکسٹراکٹ درست میسازند که آنرا بلغت انگلش لیکٹیوکیریم یعنی افیون کاهو میگویند و آن بعین مثل افیون
عمل تخدیر میشود و لهذا آنرا هم در اینجا مذکور ساختند اما ابو اتخ آن قاتل نیست و از عمل افیون عمل آن بسیار
ضعیف ست بیان هفتم در ذکر کاربانک ایسد و کاربانک اوکسائیڈ اما کاربانک ایسڈ پس آن
هوائی ست که از امتزاج یک حصه کاربن با دو حصه اوکسیجن پیدا میشود و برای آن رنگ خاص و بوی خاص نیست
لهذا از چشم دیده میشود و نه از بوییدن محسوس میگردد لیکن وزن آن ثقیل ست لهذا میل زیاده بسوی زمین
میکند و چون آب بر آن آمیزد ذائقه آن حامض میگردد و چون با آهک آمیزد و از آن طین قیمولیا کاربونیٹ آف لایم
است پیدا میشود و بسبب آن کاربانک ایسڈ بر باعث وتاثیر خود باقی نمی ماند هرگاه زغال یا چوب یا آنچه
دران زغال یعنی کاربن باشد بسوزند از آن کاربانک ایسڈ پیدا میشود و هم از سوختن اشیای مذکوره هوای
دیگر که موسوم به کاربانک اوکسائیڈ است پیدا میشود لیکن هرگاه این اشیا بطوری سوزند که وقت
سوختن اوکسیجن بآن زیاده رسد و بسبب آن شعاع و روشنی از آن زیاده ساطع شود درین وقت کاربانک ایسڈ
زیاده پیدا میشود چنانکه وقت سوختن چوب خشک میباشد و هرگاه آکسیجن زیاده نرسد و روشنی نباشد
بلکه محض سرخی بالای شی محترق حادث شود چنانکه وقت سوختن زغال دیده میشود درین وقت
کاربانک اوکسائیڈ زیاده پیدا میگردد و ایضا کاربانک ایسڈ وقت ساختن آهک از کوره آهک سازان
از آهک سوخته هم بر می آید و هم در تنفس از خون و ریه حیوانات بر می آید و نیز وقت شب از اوراق اشجار و
نباتات کاربانک ایسڈ جدا میشود لهذا جائیکه اشجار و نباتات کثیر باشند وقت شب قریب زمین خواب کنند
و همچنین هرگاه در نبات و شکر وغیره که محلول بآب باشد و از حرکت کیمیائی دران غلیان پیدا شود کاربانک ایسڈ
پیدا میگردد و ایضا در بعض مواضع زمین از نقره های آن چنانکه آب بر می آید کاربانک ایسڈ هم پیدا
میشود و از معدن زغال هم وقت کندیدن گاهی کاربانک ایسڈ بر می آید گاهی از بعض قبور وقت
کندیدن قبر و هم از چاه کهنه کاربانک ایسڈ پیدا میشود بالجمله در قتل نفس استعمال آن کمتر است

لیکن هرگاه کسی بطور اراده خودکشی یا سهواً یا عمداً باراده قتل غیر بمکان خوابگاه کسی زغال روشن کرده نهند البته حکم بدیهیست که شخص خوابیده از آن هلاک شود العلامات هرگاه کاربانک ایسڈ بسیار قوی و بصرافت خود باشد چنانکه در چاه کهنه میباشد پس هرگاه در آن انسان داخل میشود فوراً درگلویش تشنج و ضیق پیدا میشود واگر بزودی آنرا در هوای صاف نیارند در مدت سه چهار دقیقه هلاک میشود واگر کاربانک ایسڈ با هوای صاف خارجی آمیخته باشد درین وقت از آن علامات قوی و ضعیف موافق قلت وکثرت هوای خارجی پیدا میشوند لیکن اگر هوا زیاده باشد وکاربانک ایسڈ کم بود درین وقت اول در پیشانی و موخر راس انقباض محسوس میشود و درد سر غلبه نموده ظاهر میگردد و دوار و سدر عام میشود و بعد آن دوران پیدا شده در گوش آوازها غلیظ مثل دوی محسوس میشوند بعده نبض ضعیف شده نوم غالب میگردد و تنفس سریع میشود و خفقان قلب پیدا شده شروع غثیان واکثر قی هم حادث میشود و بعده بیهوشی طاری گردد و در بیهوشی آواز غطیط از گلو می آید و درین وقت در وجه عوض پژمردگی اختلاط و بر رنگ بشره عوض سرخی سفیدی و سیاهی غالب میشود و بعد آن سکته پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی قبل سکته هذیان و گاهی تشنج عام و نادراً کزاز که تشنج خاص اعضای رقبه است پیدا میشود و بعد آن سکته ظاهر شده علیل هلاک میشود العلاج فوراً مریض را در هوای صاف نقل کنانند و آب سرد بر وجه و سینه مریض بزور وقوت پاشند واگر بر چهره علیل برآمدگی و سرخی زیاده باشد فصد گیرند و دستهای آنرا بار بار مالش کنند و بازو بر پهلو و سینه آن آرند چنانکه در تدبیر غریق نوشته شده تا هوای خارجی در سینه آن داخل شود واگر ازینهم کار برنیاید از تحریک برقی تقویت نخاع و شبکه عصب نمایند چنانکه پیشتر در علاج سموم این قسم نوشته شده تا ریح برقی کار خود دهد واگر هوای اکسیجن که ساخته میشود موجود بود آنرا بو باشند که از آن بزودی فائده حاصل میشود و بعد ازان دواهای قوی سازند و پوشاک حار پوشانند واگر کسی اراده داخل شدن در چاه کهنه داشته باشد اورا باید که اول فتیله را روشن کرده در چاه مذکور اندازد اگر آنجا کاربانک ایسڈ خواهد بود فتیله منطفی خواهد شد یا روشنی آن کم خواهد شد درینحالت باید که قبل فرود در آن آهک خشک یا آهک محلول بآب یا در ظرفی کرده در چاه مذکور یکشب بگذارند یا زغال افروخته در ظرفی کرده در آن یکشب قبل ازین و بعد صبح آن چاه مذکور داخل شود واگر کسی در چاه کهنه داخل شده یا افتاده مرده باشد در برآوردنش هم از او خالی فتیله روشن اول امتحان چاه مذکور نماید بعده دیگری را امر فرماید که در آن داخل شده مرده یا بیرون آرد پس اگر در امتحان مذکور ثابت شود که در چاه مذکور کاربانک ایسڈ است پس در اول تحلیل و صاف کردن آن دیگری را در آن داخل شدن نهشد واگر در مکانی مردمان خفته شده باشند یا زیاده زغال روشن شده باشد در آنهم اول تدبیر هوای صاف

رسانند و هم از آن بجتن ظرف مملو از زغال یا آهک خشک یا آهک محلول با آب در آن مکان فائده کثیر حاصل
میشود زیرا که کاربانک اسید درین اشیا زیاده داخل میشود خصوصا در آهک محلول با آب
چه بتجربه ثابت شد که بالای آن مثل غشا مجتمع میشود و چون آنرا دیده میشود کاربونیٹ اف لائم یعنی
طین قیمولیا میباشد که آن کاربانک اسید است که از ملاقات آهک میشود فقط تمت بیان و هم
در ذکر سلفریٹڈ ہائیڈروجن اما سلفریٹڈ ہائیڈروجن گاس هم هوائیست که از امتزاج کبریت
و ہائیڈروجن پیدا میشود و کمال بدبو و متعفن بود مثل انکه بیضهٔ متعفن وان مس وصد یده اکثر شده
بالجمله معدنیات را سیاه میکند و لهذا هر زینتی که دران سلفریٹڈ ہائیڈروجن میماند مثل موزی های
مطبخ که آنرا بعربی بسیل المبارک گویند و هم بسیل المبارک کنیف را که بیت الخلاست سیاه میگرداند زیرا که آن
مسی و زینتی و معادن است و اگر در بیضهٔ متعفن نقره را اندازند بزودی براند سیاه میشود و این هوا گاهی از
اراضیات که دران کبریت زیاده باشد بر می آید و بسوی بالا میل میکند از خفت خود بخلاف کاربانک اسید که آن
بسوی زمین از ثقل خود زیاده مائل میباشد لهذا چون طیور وقت طیران خود دران داخل میشوند فوراً بیهوش
شده و از طیران باز مانده بر زمین می افتند بالجمله این هوا از متعفن شدن البیومن و آنچه از آن مشابه
در اشیای معدنیه و حیوانیه یافته میشود پیدا میگردد زیرا که درین هر دو کبریت میباشد و ایضاً این هوا
در بسیل المبارک و کنیف ها که آنرا خوب صاف نکرده باشند پیدا میشود و از بوییدن آن ضرر و نقصان
اکثر حیوان خصوصاً زیاده با انسان میرسد و هرگاه این هوا آمیخته برصرافت و قوت خود باشد یعنی هوای
خارجی صاف با آن آمیخته نباشد و دران انسان رود و بوید از ان فوراً هلاک میشود و اگر هوای صاف
با آن آمیخته باشد لیکن بوی بد غالب بود درین وقت از ان دوران سر و تمدد صدغین و ثقل محل معده
و غثیان پیدا شده ضعف و استرخای عضلات حادث گشته مریض بیهوش و عاجز از حرکات بدنیه میشود
و اگر هوای صاف همراه آن زیاده بود که بسبب آن بدبوی سلفریٹڈ ہائیڈروجن محسوس نگردد یا قدری
محسوس شود درین وقت دردسر و اذیت و غثیان قلیل و قلت اشتهای طعام پیدا شده علامات
گاسٹک فیور ظاهر میشوند و اگر همراه آن ای عفن هر هوای مرض سعفینه بالی هم یار شود از ان حمیٰ قوی پیدا میگردد
العلاج اگر فوراً مریض بمیرد لا علاج است و اگر با ظهور علامات زهر مذکور زنده ماند فوراً مریض از جائیکه
دران هوای مذکور بود بیرون آورده در هوای صاف دارند و امونیا کاربناس بو یانند و همچنین
کلورین را چنانکه در علاج کاربانک اسید مسطور است برای بو یانیدن بیش نوشته شده اینجا هم بو یانند لیکن
در اینجا همراه هوای کثیر صاف بو یانند و کسانی را که علامات خفیفه گاسٹک فیور پیدا شده باشد

آنرا هم قوت از جائیکه وران هم مذکور بود برآورده در مکانی که هوایش صاف باشد بدارند و آنچه تدابیر که در علاج
گاستنگ فیوم نوشته شده آنها احسن مناسب باستعمال آرند و جائیکه این هوا پیدا شده باشد مثل
سیل المار کنیف یا مطبخ یا مکان و هم گوی و ظرفی که دران آب و فضول کثیف جمع میشوند آنها را از آب سیاه
و گل سیاه که دران مجتمع بود خوب صاف سازند و اگر عوض گوی خام یا ظرف مذکور حوض پخته درست سازند
و همچنین سیل المار را از گچکاری پخته سازند که تا هر روز از آب صاف خوب شسته شود بهتر است و لعل آن
هر روز صاف هم کرده باشند از آفت این زهر محفوظ خواهند ماند و اگر انتظام پخته کردن ممکن نباشد کلارد آف لائم
در سیل المار و ظروف آب و گل سیاه کثیف اندازند تا زهر مذکور بسبب آن فانی شود و اگر اول کلارد آف لائم
را دران اندازند و بعد آن صاف کنند بهتر بود چه درین صورت صاف کننده زهر هم از ضرر آن محفوظ خواهد
ماند **فتک بیان یازدهم در ذکر کاربرانشد هائیدروجن** آنا کاربرانید هائیدروجن
آنهم هوای ست که از آمیختن زغال یعنی کاربن با هائیدروجن هرگاه بعمل کیمیائی بیامیزند پیدا میشود و گاهی
خود هم در کان زغال سنگی پیدا میشود و آنچه ازان هوای را میسازند که بطور چراغ روشن میشود در بازارها
و خانه های شهر آنرا کول گیاس و گاهی آتش گیاس هم مینامند یعنی هوای زمین نمناک و این هوا چون با هوا
کثیر ملاقی ماند بجلی روشن میشود و وقت روشن شدن آن آب و کاربانک اسید پیدا میشوند و اگر با هوای
قلیل ملاقی گردد بزودی مشتعل شود مثل باروت یا برق و از اشتعال آن زمین شق میگردد و کسیکه دران وقت در کان
زغال حاضر شده هلاک میگردد و عجب نیست که مشتعل شدن آن قوت زیر زمین یکی از اسباب زلازل بوده باشد لیکن
کول گیاس که در معدن خود باشد مثل کاربانک اسید و سلفریتد هائیدروجن زهر قوی نیست و از این
کسیکه آنرا در معدن شش میکند از بوی آن تنها هلاک نمیشود بلکه چون مشتعل گردد از صدمه آن میمیرد و اگر بعد
رسیدن صدمه اشتعال و آواز قوی آن هم زنده ماند از کاربانک اسید که بعد آن بجا ماند و از مسدود شدن
راه رسیدن هوای خارجی که از شق شدن زمین و بند شدن راه هوای صاف از افتادن سنگ و خاک
بر روی راه هوا حاصل میشود هلاک میگردد اما آنچه ازان برای روشن کردن بطور چراغ هوا ساخته میشود دران
البته زهر قوی میباشد زیرا که دران کاربانک اسید و سلفریتد هائیدروجن هم بود پس اگر در مکانی که خوابگاه باشد
مجری آنرا کشاده رهند و روشن نکنند تا بذریعه روشن شدن فانی گردد کسی مکان مذکور را بند کرده بخوابد
خواه عمدا یا سهوا و هوای مذکور دران زیاده از مجری خود خارج شده مجتمع گردد ازان علامات زهر نفوشی
پیدا میشوند و خواب کننده متضرر یا هلاک میگردد العلامات چون کسی در مکان مذکور مجری هوای مذکور را
کشاده بخوابد هرگاه بعد چند مدت بیدار میشود دوران راس و حرارت مزاج و خشکی دهن و غثیان را

و خود می یابد و گاهی قی هم می آید پس اگر بعد ظهور این علامات هم دران مکان مکث زیاده کند اختلال
حواس و بیهوشی و تشنج عام و علاماتی که در خنق گلو و وقتیکه هوا بخون نرسد و این حالت را بلغت انگریزی
اسفکسیا گویند پیدا میشوند پس اگر قبل ظهور این علامات که اختلال حواس و بیهوشی و تشنج عام است
هم کسی آنرا از مکان مذکور بیرون آرد بعد زوال علامات موجوده هم ضعف دماغ و ضعف اعضای بدن تا
چند ساعت باقی میماند العلاج فوراً مریض را مادام که زنده است از مکان مذکور بیرون آورده آب سرد بر رو
و سینه آن پاشند و بعد آن ایمونیا بویانند و اگر ممکن باشد ایمونیا همراه شراب برانڈی حل کرده بنوشانند
باقی آنچه در علاج اسفکسیا کرده میشود بعمل آرند **فصل ششم در بیان نوع ثالث از انواع**
سموم و دران هم چند بیان اند **بیان اول در تعریف علامات و معالجات آن عموماً** اما نوع سوم سموم که موسوم
به نارکاتک اکواری اریتنت است یعنی مخدر موذی یا جامع تخدیر و ایذا و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست
که آن بر دماغ و معده و امعا هر دو موثر میشود پس بسبب تاثیر تخدیر آن به نارکاتک و بسبب تاثیر ایذا
آن بمعده و امعا موسوم به اریتنت یعنی موذی کرده شد اکثر این نوع ثالث از ادویه
نباتی هستند العلامات بعد شرب آن عموماً در حلق و زبان خشکی و گرمی و شدت تشنگی پیدا میشود و در
معده و امعا اذیت و درد ظاهر شده قی و اسهال جاری گردد و هذیان طاری شده خیال پیش چشم مری
میگردد و ثقبه عنبیه وسیع گشته تشنج عام بدن و هم تشنج خاص گزازی پیدا میشود و حس در جلد بدن
زیاده گردد که بسبب آن از ادنی امر مثل لمس بدن یا از صدمه دم زدن بر جلد بدن مریض متاذی
و متشنج میگردد و بعد ظهور این علامات در اعصاب حس و حرکت ضعف و استرخا پیدا شده بیهوشی
مثل حالت سکته یا نوم غرق قوی که آنرا بلغت انگریزی کوما گویند و هم غشی که آنرا سنکوپی نامند و آن
انقلاب مریض بزمین از شدت حرکت قلب است حادث میشود و چون از خوردن این نوع سم
کسی بمیرد وقت تشریح دیده شود که سطح مبطن معده و امعای آن سرخی بسبب اجتماع خون و گاهی ورم هم
یافته میشود لهذا آنرا اریتنت موسوم ساختند و همچنین در دماغ آنهم و در اغشیه دماغ اجتماع خون
زیاده یافته میشود لهذا آنرا نارکاتک نام کرده شد گاهی در وجود این علامات وقت تشریح اختلاف هم
یافته میشود باین طور که ظهور اجتماع خون چندان در اعضا قلیل میباشد که بسبب آن یقیناً حکم کردن باینکه از نوشیدن سم
نارکاتک اریتنت مرده است ممکن نمیشود العلاج هرگاه از قسم ورق اشجار یا تخم یا بالجمله از خوردن اصل نبات سمی
علامات مذکوره پیدا شده باشند اول قی کنانند از زنک سلفاس یا خردل مسحوق یا نمک که حل در آب باشد یا بذریعه استمک پمپ
معده را از زهر خالی و صاف نمایند و آن اینجا از قی کنانیدن هم افضل است و بعد پاک کردن معده از زهر روغن

فصل ششم در بیان نوع ثالث از انواع سموم
بیان اول در تعریف علامات و معالجات آن عموما

بیه انجیر را مقدار زائد مثل یک دو اونس همراه شیر تازه که خوب گرم باشد و به مقدار ازده اونس تا نیم آثار بود حل کرده بنوشانند و هرگاه از ین نوع ثالث چیزی را که بطور الکلائد باشد یعنی جوهر سم بود مثل اسٹرکنیا یا اٹروپیا نوشیده باشد درین وقت زغال حیوانی را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس بود همراه آب ساده که یک آثار باشد حل کرده بار بار ازان بنوشانند و بار بار بذریعه استماک پمپ معده را صاف سازند و چون جوف معده از سم خالی گردد [illegible] باقی اجزا سمی فرو رفته موجود باشند برای آوردن آنها از جوف معده [illegible] عاصره [illegible] کازده گرین تا بست گرین مقدار [illegible] پنج اونس آب ساده حل کرده بنوشانند [illegible] که از یازده تا بست قطره بود و آیوڈائیڈ [illegible] که از [illegible] گرین [illegible] پنج اونس آب ساده حل کرده بنوشانند تا اجزای سمی مذکوره [illegible] زغال حیوانی را با آب ساده مثل وزن سابق حل کرده بنوشانند و اندا استماک پمپ صاف نمایند و اگر تان تاک ایسڈ موجود نباشد عوض آن مازوی سبز یا کتھ یا [illegible] جای اقوی قوی جوشانیده بنوشانند باقی اگر غشی پیدا شده باشد آب سرد بر سر و سینه مریض پاشند و اگر حالت کلاپس حادث شده باشد ادویه مقویه منعشه حرارت مثل امونیا بویانند و بنوشانند و اگر سبات و بیهوشی عارض شده باشد آنچه تدابیر در علاج افیون خورده نوشته شده اند انها را بعمل آرند و اگر اجتماع خون در دماغ یا در معده بوده باشد یا ورم حار در یا اعضا پیدا شده باشد حسب مناسب زلو بر آنها چسپانند یا فصد گیرند فقط

بیان دوم در ذکر افراد آن بطور فهرست [illegible] اوّل آنها اسٹرکنیا است دوم آنچه ازان این جوهر پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی نکس وامیکا و بعربی اذاراقی و بفارسی و هندی کچله گویند دوم بلاڈونا سوم هایوسائمس چهارم جوز ماثل پنجم کافور ششم کاکولس انڈکس هفتم بیش خشته بلیله که آنرا بلغت عرب بلیلج گویند هشتم فطر و کماة نهم کنبس انڈیکا بلغت لاٹن و آنرا انجن سب گویند بلغت انگلش و مراد ازان مسکرات چند اند مثل برگ قنب و گانجه و چرس و آنچه ادویه مرکبه مثل معاجین منشیه وغیره که ازان سازند دهم ایکونائٹ یعنی بیش یازدهم دجی ٹیلس دوازدهم تمباکو سیزدهم ہملاک یعنی شوکران چهاردهم ارگوٹ آف رای و متوالی کو دو دینچ موسٹم وغیره پانزدهم سولینم یعنی عنب الثعلب شانزدهم روغن تارپین و کریاسوٹ

بیان سوم در اسٹرکنیا و آن جوهر اذاراقی است که مثل کنین از یک بر آورده میشود و اذاراقی در علاج امراض زیاده مستعمل میگردد و بکار زهر نوشی در انسان کمتر باستعمال آورده میشود زیرا که مقدار قاتل آن نهم [illegible] تلخی آن خورنده آگاه شده نمیخورد لیکن اسٹرکنیا در ولایت انگلستان به [illegible]

در کار ثقل نفس زیاده بکار می برند زیرا که آن سم قوی ست مقدار قلیل ازان هلاک میگردد و در علاج امراض سم
مستعمل میشود بالجمله اذاراقی سی گرین و استرکینا چهارم حصه گرین و اکسٹراکٹ نکس وامیکا سه گرین هلاکت
وقاتل اند العلامات چون اذاراقی یا استرکینا وغیره را محلول با آب یا کسی بنوشانند خورد از دهن تلخی آن
معلوم میشود و اگر بطور حب وغیره بخورانند از بعد چند دقیقه تا یک ساعت بر خوردن آن در سینه ثقل
محسوس میشود و در تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد از تشنج پرده شکم بعده اول در عضلات گردن و اعضای بدن
اختلاج پیدا شده بعد آن تشنج عام بدن حادث شده صورت گزاز پیدا میشود که آنرا بلغت انگریزی
اوپیس تاٹھوٹنس گویند ومراد ازان انیست که انسان مؤخر راس و پاشنها را بزمین گذارد راست شده
سینه و شکم و اعضای بدن دیگر خود را مانند ساز و چنگی کج [illegible] مخصوص کرده [illegible] بعد عضلات شکم
زیاده سخت میشوند و از تشنج پرده شکم [illegible] میشود و [illegible]
و پیچ گردد و جحوظ العین از تشنج عضلات چشم حادث میشود و در عضلات فکین تشنج پیدا شده صورت
مریض مثل خنده حاک میگردد و مریض شکایت ضیق که زیاده میشود [illegible] از [illegible] هوا [illegible] سینه
هلاک میشوم و تشنگی و خشکی دهن زیاده میشود و چون میخواهد که آب نوشد تشنج عضلات فکین زیاده هم
ممکن نمیشود که یک قطره از آب بنوشد و گاهی کف خون آلود از دهانش بر آمده بر لب ها باشد [illegible] شده
بسبب اینکه از تشنج زبان چون زبان زیر دندان می آید ازان زخمی میشود و خون آن با کف از دهن بیرون
و این تشنج عام موسوم به اوپیس تاٹھوٹنس بار بار شدت میکند و همراه شدت آن درد معده و درد و شش یا
هم زیاده میگردد و نبض سریع میشود و شدت دوره تشنج تا دو سه دقیقه مانده باز کم میگردد و در بین شدت
دوره تشنج از زیادتی اذیت عرق بارد می آید و ازان مریض بسیار ضعیف میگردد و بعد سکون و ظهور خفت
تشنج باز گاهی بوجود سبب ظاهر مثل اینکه کسی بدن مریض را لمس کند یا هوای خارجی بقوت به بدن او بخورد
یا مریض خود حرکت کند یا بلا سبب ظاهر باز دوره تشنج مذکور مثل دوره سابق شدت میکند لیکن در میان اوقات
شدت عقل مریض صحیح میگردد و بخوبی کلام با حواس میکند مثلاً از حال خود خبر میدهد که عنقریب تشنج من شدت میکند
پس مرا بقوت بگیرند بالجمله همچنین از شدت ادوار که بار بار میشود مریض ضعیف گشته در دو سه ساعت
هلاک میگردد و اگر از سه ساعت زیاده درین حالت زنده ماند امید حیات آن پیدا میشود که شاید بعد آن
مریض زنده ماند لیکن اکثر این مسموم از مریض گزاز مشتبه میشود و تفرقه بینهما باین وجه کردن ممکن است که
گزاز آهسته آهسته شروع میشود و زیاده میگردد و بعد ده دوازده ساعت یا یک هفته بر حد کمال
خود رسیده هلاک میکند و بعد نوشیدن زهر مذکور این اعراض در تشنج آن بزودی قوی و شدید میشوند

حتی که در مدت اقل که سه ساعت است مریض بمیرد و ایضاً گزاز اول در عضلات فکین شروع میشود و بعد آن در عضلات گردن میرسد و بعد آن در عضلات پهلو و سینه و پشت و بعد آن در دست و پا ظاهر میشود و بعد نوشیدن استرکنیا یکبار تشنج در عضلات اختیاریه بدن دفعة پیدا میشود و بعد ظهور تشنج در عضلات جمله بدن در عضلات فکین ظهور مینماید و گاهی در نوشیدن سم مذکور در عضلات فکین تشنج حادث نمیشود و ایضاً در گزاز در زمان خفت که فیما بین زمانین از دیاد تشنج یافته میشود قدری تشنج باقی میماند و در زمان خفت تشنج استرکنیا مطلقاً تشنج در بدن یافته نمیشود و ایضاً بعض گزاز اگر مرض آن زیاده قوی باشد در ده دوازده ساعت بمیرد و مریض مسموم استرکنیا در سه ساعت هلاک میگردد و اگر از آن نجات یابد اکثر بعد آن زنده بماند همچنین گاهی این سموم با مرض هستیریا و گاهی با مرض صرع مشتبه و ملتبس میگردد لیکن بسهولت فرق فیما بین آنها ظاهر میشود زیرا که در هستیریا و صرع تشنج با ارتعاد میباشد و در سم مذکور ارتعاد و اختلاج در اعضا نباشد و ایضاً این مسموم زود نمی میرد و در هستیریا و صرع کسی هلاک نمیشود و این را در العلاج آنچه در علاج عام این نوع نوشته شده باستعمال آن رند و از بو یا نیدن کلوروفارم در بهتر فائده کثیر حاصل میشود زیرا که آن تشنج را کم میکند لیکن کدام فادزهر خاص این سم ظاهر نشده

قسم دیگر در بیان چهارم دہتورا

دہتورا که این اسم مرکب از دو لفظ است اول دہا بکسر با که موحده که بمعنی خوبصورت و خوشرو است دوم دہاتورا بضم واو و دال مهمله هندی که بمعنی زن بلند مرتبه است و آن بلغت انگلش داتالین است و در لغت لاتین آنرا اتروپا بلادونا نامند درخت آن از نوع وزمره سولانسی است و نهال آن تا طول یک ذراع یا یک نیم ذراع میباشد و جمله اجزای شجر مذکور زهر اند مستعمل از آن در علاج امراض اکستراکت یا تنکچر یا الکلائد یعنی جوهر آن که اتروپا بود میباشند و در ادویه از اکستراکت آن اثمن گرین تا یک گرین بتدریج و بکمال احتیاط افزوده میخورانند و جوهر آنرا از صد حصه گرین یکحصه در آب ساده ملکرده بذریعه زرقه در بدن میرسانند و گاهی سلوشن آنرا برای توسیع ثقبه عنبیه در چشم می اندازند و مقدار قاتل آن سبب اکستراکت گاهی از جوهر آن یک عشر از حصه گرین کافیست و از علامات آن هر نوشی پیدا میشوند العلامات چون زیاده خورده شود خشکی در دهن و حلق پیدا میشود و از دادن غذا از حلق فروبردن آن دشوار میگردد و تشنگی غالب میشود و هذیان پیدا شده بعد آن بیهوشی عارض میگردد و گاهی قبل هذیان بیهوش میشود و ثقبه عنبیه وسیع میگردد و تشنج عام بدن کمتر و خفیف حادث میشود و روی مریض سرخ و منتفخ و چشمان براق و درخشنده میباشند و زغلزغیرگی پیدا میشود که بسبب آن مرئیات را صاف نمی بیند و در رفتار مثل سکاری راه میرود و از حلق تا معده و امعا اذیت و درد محسوس میشود و غثیان وقی عارض گردد و در شکم

تشنج شده اسهال هم جاری میشود و گاهی با اسهال خون هم می آید و گاهی در گرده هم درد پیدا میشود بسبب
اجتماع خون و ورم و بول محتبس میگردد و گاهی کم و مختلط با خون می آید و هم دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن
بر می آیند چنانکه در اسکارلیٹینا یا ڈنگو فیور یعنی تب سرخ بر می آیند العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده بعمل آرند
بیان پنجم در بیائی سائنس و آنرا بعربی بنج و در زبان فارسی اجوائن خراسانی و در اصطلاح علم فلاحت
هائی سائمس نیجر یعنی سیاه مینامند و بزبان انگلش هن بین یعنی ضرر رسان بجاج گویند زیراکه هن بکسر
ای هوز و سکون یای مثناة تحتانی و نون بمعنی جاج است و بین بکسر بای موحده و سکون نون بمعنی ضرر و نقصان
دیگر اجزای شجر آنهم زهر اند و درخت آنهم از زمره سولان ایسی است و اینهم بطور اکسٹرکٹ و ٹنکچر در علاج
مرضی مستعمل است و اصل هم آنرا هم بطور جوهر از درخت آن مثل جوهر بلاڈونا بعمل کیمیائی بر می آرند لیکن
آن در هوا منتشر و لاشی میگردد و بسبب لطافت خود باقی نمیماند و لهذا لائق استعمال در علاج مرضی
نمیباشد بالجمله هر گاه از اکسٹرکٹ آن زیاده از شش گرین و از ٹنکچر آن زیاده از نیم اونس بنوشانند از آن
علامات زهر نوشی پیدا میشوند و مریض هلاک میشود العلامات اگر چندان زیاده از مقدار ماکول نخورانند
که بحد قتل نفس نرسد درین وقت قدری آثار حرارت ظاهر میشوند مثل آنکه رنگ رو سرخ و نبض غلیظ و تیز
و قوی میگردد و در سر اول ثقل پیدا شده و بعد از آن دوران راس حادث میشود و بعد از آن در حلق احتراق
و عطش پیدا شده و خواب زیاده می آید و نقبه عنبیه وسیع میگردد و هر چیز را بر دو صورت می بیند مثل احول
و غثیان و قی پیدا میشود و بعده در چند ساعت این علامات بتدریج زائل میشوند و ضعف باقی میماند
و اگر چندان خورده شود که از آن مریض هلاک شود درین وقت این علامات بقوت و شدت یافته میشوند
و سوای آن هذیان و اختلال عقل و بیهوشی هم حادث میشود و گاهی دیوانگی پیدا میشود و بعد از آن حالت
کلاپس عارض میگردد مثل آنکه بدن سرد میشود و عرق بارد می آید و تشنج عام هم پیدا میگردد و درین تشنج
گاهی تمدد بدرجه تیتنس و رعشه مثل کزاز پیدا میشود و گاهی با تشنج عام در اعضا ارتعاد هم میباشد و نبض
مختلف و ضعیف بود و تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد و درین زهر استرخای جمیع اعضا بالضرور
یافته میشود و گاهی حکاک بدن ولشه هم پیدا میگردد و گاهی دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن هم ظاهر
میشوند چنانکه بعد خوردن بلاڈونا سرخی بر بدن پیدا میشود و درین حالت بقدر زیاده خوردن [illegible]
زهر بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض هلاک میگردد العلاج علاجش همانست که در علاج عام
نوشته شده و [illegible] بیان ششم در جوز مائل که آنرا در لغت لاٹن ڈٹیورہ استرامونیم گویند و
اقسام آن متعدد اند و آنهم از زمره سولان ایسی است و جمیع اجزای درخت آن مثل برگ و شاخ

دهتوره و تخم و اصل زهراند لیکن تخم آن از همه اقوی ست و ثمر آن مشابه با خروت و تخم آن قدری مائل بزردی و شکل
و هیئت قریب بشکل گرده اند یکجانب و از جانب دیگر قدری سر آن حاد و بر دور آن کناره های دبیز میباشند
و بادانه مرچ سرخ دانه آن مشابه میباشد لیکن فرق این است که دانه مرچ سرخ از هر دو جانب خود مستدیر به
شکل گرده میباشد و دانه جوز ماثل یک سر آن مدور و یک سر آن حاد و قدری غلیظ بود بخلاف دانه مرچ
سرخ که ان رقیق میباشد بالجمله در علاج امراض اکثر اکثر آنرا از ربع گرین تا دو سه گرین بتدریج افزوده
مینوشانند و برگ آنرا هم بیراه بهلع می بندند و در قلیان مثل تنباکو دخان آنرا میکشند در استهما وغیره
و تخم آنرا در ادویه سعالیه و صبوریه مستعمل میشود و در کتب انگریزیه مرقوم ست که طفلی از خوردن شانزده عدد
از تخم آن هلاک شده و از خوردن ده عدد از ثمر آن انسان هلاک میشود و در کتب عربیه طبیه قدیمه مثل
قانون بوعلی مرقوم ست که گاهی از خوردن یک مثقال آن در میان روز انسان هلاک میشود و کم از نیم درهم
هلاک نمیکند مگر شخص ضعیف را و بدوضعان آنرا باراده قتل گاهی باآرد گندم و گاهی با شیرینی و گاهی با شراب
و گاهی با طعمه پخته آمیخته میخورانند و گاهی تخم آنرا در قلیان با تنباکوی کشیدنی آمیخته میدهند و از کشیدن
دخان قوی آن بیهوشی پیدا میشود العلامات آنچه علامات بعد نوشیدن بلادونا و های سائمس نوشته شده اند
اینجا هم پیدا میشوند مگر بقوت و شدت العلاج آنچه در علاج عام نوع سوم نوشته شده کافی ست و مشهور ست
که بعد کشیدن ازنوشانیدن تمن دماست ودو دفع درین زهر فائده عظیم حاصل میشود بیان هفتم
در کافور که آنرا کیفور گویند و آن از درخت کلان که از زمره درخت سافرج و دارچینی ست پیدا میشود گاهی
از شاخ درخت مذکور بطور تصعید آنرا میگیرند و گاهی از جوفی که درمیانه درخت آن بود و در ان کافور پیدا شده
مجتمع میگردد بر می آرند و این قسم کافور را از ملک سماترا می آرند بالجمله اقسام آن در علاج مستعمل اند
تا یک گرین میخورانند و در زهر نوشی مستعمل نیست اما از زیاده نوشیدن آن هم قاتل ست و مقدار قاتل آن
در کتب انگریزی نه دیده شده اما تجربه اینقدر ثابت ست که چون چهل گرین از ان بنوشند از ان علامات قویه
هایله زهر نوشی پیدا میشوند العلامات چون از مقدار معمول زیاده نوشیده میشود در اعضای بدن ضعف
و کمزوری و دوران سر و خیرگی و ضعف نظر و قوت باصره و اختلال عقل حادث میشود و علاوه از ان
سکر پیدا شده هذیان قوی و حالت مشابه بحالت مانیا که جنون با غیظ و غضب ست عارض میگردد و گرمی
در بدن زیاده شده مثل حمی بدن گرم و رنگ چهره سرخ و نبض عنبیه وسیع میگردد و بعد خوردن آن
بوی کافور از هوای دهن و از عرق بدن و از بول بر می آید و مادام که کلیه کافور از بدن بیرون نیاید بوی آن
قطع نمیشود العلاج آنچه در علاج عام این نوع نوشته شده بعمل آرند و بآوردن قی و اسهال معده را از ان پاک

در زهر کافور

قدر

ساتند که بعد آن خود بخود علامات رفع میشوند بیان هشتم در سم کاکیولس انڈیکس و آن تخم درختی ست که آنرا به
زبان انگریزی اناما کاکیولس گویند و آن بر کوه های هندوستان هم مثل ملیبار و غیره که آن انسو ست
پیدا میشود و نهال این نبات از زمره و نوع درخت پیلر آوا درخت کلان است و چاره بیاشد مثل وخشت که دود
خربزه که بالای درختان کبار می‌رود و می پیچد و تخم آن مدور قدری از کرسنه کلان و بالای آن پوست مائل بسیاهی
بود که بیان فرو رفتهای کوچک میباشند و چون آنرا از جانب عمق قطع کنند صورت هلال کامل در آن دیده شود
لهذا آنرا بلغت انگریزی مُدن سید کیوپنٹری تخم هلالی زیرا که مون یعنی هلال سیڈ یعنی تخم است و مغز کور
خالی از رایحه است و ذائقه آن بسیار تلخ است و آنرا بزبان فارسی مرگ ماهی مینامند و بکار علاج امراض
هم می آید باین نحو که از آن مرهم درست ساخته برای قتل کردن کل و غیره چیوا است که در جلد انسان پیدا میشوند
و هم در ایکسیما و فیوس و غیره بر جلد بدن ضماداً باستعمال می آرند و مثل کینین از آن جوهر هم می آرند و آن را
پکروتکسین میگویند و آن سم قوی است و از آن هم مرهم درست ساخته در امراض جلدیه راس بر سر میالند
و در بعضی از مواضع مثل ... و کروا و غیره شراب کشان تخم مذکور را در شراب می اندازند تا سکر آن قوی گردد
و اینها به دزدان و سارقان مثل قمار بازان طریق آنرا در شراب آمیخته مینوشانند تا نشه زائد پیدا شده شارب
آن بیهوش گردد و در ولایت انگلستان هم گاهی در شراب بیر هرگاه ضعیف العمل بود فروشندگان آن تخم مذکور را
در آن می اندازند تا سکر قوی پیدا شود و بر جا صیادان ماهی برای صید ماهی آنرا باستعمال می آرند باین نحو که چند
دانه آنرا سائیده با آرد خمیر کرده آمیخته از آن حبوب ساخته در آب می اندازند و از خوردن آن سمک بیهوش شده
بالای آب می آید و چنان بیهوش میگردد که صیاد آنرا از دست خود میگیرد و چونکه سمیت آن در این ماهی موثر میشود
و از خوردن آن ضرر و نقصان ... بدن انسان پیدا میشود لهذا باید که آنچه سمک بذریعه آن شکار کرده شود
آنرا نخورند و آن در کار زهر نوشی انسان کمتر مستعمل میشود و چه تاثیر آن بر بدن انسان ضعیف است و در بدن سمک قوی است
اما هرگاه زیاده خورده شود در انسان اعراض و علامات سم نوشی پیدا میشوند العلامات بعد خوردن آن در معده ...
ضرر و اذیت پیدا شده قی و اسهال جاری میشوند و بعد از آن سکر و بیهوشی و هذیان حادث گردد و در بیماری ...
آواز کلام کنندگان را میشنود و معنی کلام را می فهمد لیکن قدرت بر دادن جواب ندارد و بسبب استرخای عضلات
اختیار ... العلاج علاجش علاج عام است بیان نهم در سم جسته بلپله که آنرا بلغت عربی ...
گویند و آن سم ضعیف است که بچگان گاهی آنرا مثل مغز اخروت میخورند لیکن اگر بسی عدد خورده شود
از آن علامات پیدا میشوند العلامات اول سکر حادث میشود و بعده قی می آید و از ان نشه مذکور کم و
زائل میشود و اگر قی نیاید بیهوشی و سبات مفرط مبتلا میماند و چون بازقی کنانند نشه برطرف شده و دوران

بیان دهم در فطر و کلاه رویین

راس باقی بماند و بتدریج زائل گردد علاجش علاج عام ست فقط که بیان دهم در فطر و کلاه رویین و
اقسام فطر را بلغت لاتن فنجای و بلغت انگلش مشروم میگویند و اقسام آن متعدد اند بعضی از ان ردی مهلک
و بعضی صالح ماکول و تفرقه در صالح و ردی آن فی الواقع دشوار است لیکن آنچه از تجربه محققین ثابت و ظاهر شده
آنست که آنچه از اقسام آن شبه پیاله اولش بود یا بالای آن قشر بود یا برآن داغها باشند یا لحم آن سخت بود و هم
آنچه که در لحم آن آب زیاده باشد و آنچه از زمین با انبوه برآمده باشد و هم آنچه در جای نمناک و سایه دار پیدا
شده باشد همچنین آنچه ذائقه آن تلخ یا عفص بود و از خوردن آن در حلق سوزش پیدا شود یا در ان لبن
حاد باشد یا رنگ آن نیلگون بود ردی میباشد و داکتر کرین لتن صاحب بهادر که در علم و علاج زهر اکمل بودند
نوشته اند که آنچه از اقسام آن با رایحه قوی و حاد و بد بو بود و ذائقه آن عفص باشد یقینی بد و ردیست میباشد
و یک امتحان برای دانستن جودت و ردائت فطر آنست که نقره را با آن در ظرفی انداخته بجوشانند اگر از جوشیدن
همراه آن رنگ نقره سیاه گردد باید دانست که ردی ست و اگر سفید ماند قسم جید ماکول خواهد بود و اکثر قسم ماکول آن
سفید رنگ یا بادامی بود و لحم آن لبن و نازک میباشد و هم آنچه در مزارع و میدانها و در زمین خشک تنها از
زمین بر آید جید میباشد لیکن قسم ماکول آن هم در بعض اشخاص از خصوصیت مزاجی شخصی سبب هیضه و فساد معده هم میگردد
و ایضاً باید دانست که در فطر ردی الکلائد یک قسم یعنی جوهر خاص ست که آنرا فنجین گویند و آن سم ست بالجمله آثار که
بعد خوردن آن پیدا میشوند گاهی علامات نارکاتک یعنی سم مخدر میباشند و گاهی آثار اریتنت یعنی زهر موذی
ظاهر میشوند و اکثر هردو با هم یافته میشوند لیکن اکثر بعد خوردن آن اول علامات پیدا شوند علامات نارکاتک
مثل سکر و دوران سر و کمزوری عضلات چنانکه در سکاری بود میباشند و اگر بعد مرور چند ساعت منجمله بعد
خوردن آن علامات پیدا شوند علامات اریتنت میباشند مثل درد معده و غثیان و غیره و گاهی بعد
خوردن آن هیچ علامت ظاهر نشود تا اینکه شش ساعت یا چهارده ساعت یا سی ساعت بگذرد و بعد آن
اول علامات اریتنت یعنی سم موذی پیدا میشوند و بعد آن در آخر علامات نارکاتک یعنی سم مخدر ظاهر میشوند
الحاصل در ظهور علامات آن اختلاف میباشد چنانکه مذکور شد العلامات هرگاه بعد گذشتن چند دقیقه بر خوردن
آن علامات ظاهر شوند اول زهرسک پیدا میشود و بر رخسارها سرخی ظاهر شده نبض سریع میگردد و تنفس تنگ
و سریع میشود و دوران راس عارض میگردد و نظر خیره و بصارت ضعیف میشود و نسیان معلوم گردد گویا میان
رای او مری پرده انداخته اند یا بعد مرور دو سه ساعت بر ظهور این علامات غثیان و قی و اسهال پیدا میشود
و تشنج منتهی میگردد پس اگر از غثیان و قی آن زهر ناگوار از معده خارج نشود علامات نارکاتک قوی میشوند و هذیان
حادث شده حالت کلابس پیدا میگردد و اگر بعد خوردن آن چند ساعت گذشته علامات پیدا شوند اول علامات

اربی ... یعنی سم موذی اعنی غثیان و قی و درد معده و مغص و اسهال عارض شده بعد آن علامات ضعف عصب
مثل ... راس ... بصر و سکر و هذیان عارض میگردد العلاج اول قی کنانند بانچه میسر شود و بعد
آن اسهال ... نمایند از دهن ... سپیده بیضه تا معده و امعا از زهر پاک شوند و بعد آن انچه عرض باقی ماند تدبیر آن علاج
عام ... بیان یازدهم در کینس اندیکا که آنرا بلغت انگلش انڈین هنپ و بعربی قنب گویند
نبات مشهورست و آنهم نر و ماده میباشد و سه چیز ازان در کار استعمال میشوند اول برگ آن دوم
گل انچه وان ماده درخت قنب ست هرگاه وقت گل کردن آنرا خشک ساخته نگاه داشته باشند و آنرا هم در لندن
[illegible] ... کهنا ... میکنند سوم چرس و آنهم مثل قیر یعنی رال است که بر برگهای درخت قنب مجتمع میشود و ازان
... مثل موم ساخته در قلیان میکشند و در علاج امراض اکثر اکسٹرا اکٹ و ٹنکچر ان در ولایت انگلستان
... برگ آن و سفوف آن و جز اعظم آنرا مفرد او یا ادویه دیگر آمیخته در هند باستعمال می آرند و اکسٹرا اکٹ
آن تا ... گرین ... استعمال میشود و اگر زیاده ازان خورانند علامات زهر نوشی پیدا میشوند و ٹنکچر
ازلیست ... است اما اگر ازان زیاده دهند علامات بطور علامات زهر نوشی پیدا میشوند
... نوشته اند که زیاده از یک درام ازان کشنده است العلامات هرگاه از مقدار
مشروب ... زیاده خورده شود اول تاثیر آن بر دماغ ظاهر میشود یعنی سکر پیدا شده اول مریض
کلام ... میکند و ... سبب زیاده می خندد و بعده در تمام بدن حس کم گشته خواب غالب
میگردد و شارب آنرا چنان معلوم میشود که سر آن بالا میرود و چون پاهای خود بر زمین نهد میداند که پا
... بر زمین نمیرسد و گاهی درین حالت تشنج موسوم به کاٹالیپسی که بعربی آنرا اخذه و مدرکه مینامند
حادث میشود اما اگر از مقدار مشروب زیاده تر خورده شود درین وقت اول غثیان و قی و تشنگی زیاده پیدا شده
نبض صغیر و ضعیف میگردد و ... و دوران سر و قلت حس بدن و سردی جلد تمام جسم زیاده عارض میشود
و گاهی درین حال صداع و هذیان پیدا میگردد و اگر هذیان زیاده ماند بعد آن اکثر مانیا حادث میشود و این
مانیا گاهی بعد نوشیدن آن چند ساعت و گاهی تا هشت یا ده روز باقی میماند العلاج انچه در علاج
عام نوشته شده باستعمال آرند بیان دوازدهم در ایکونائٹ که بلغت لاطینی ایکونائٹم ... و غیره
یعنی بیش صحرائی و غیره میگویند زیرا که ... یعنی صحرا است و آنهم نبات مشهورست و جمله اجزای درخت
آن با سمیت میباشند و چون بیخ آن را بر زبان نهند ازان حالتی چنانکه از گزیدن مورچه پیدا میشود
حادث میگردد و مستعمل ازان در علاج امراض بطور ٹنکچر و اکسٹرا اکٹ و مرهم ست و هم جوهر آن که موسوم
بایکونائٹیا است در علاج امراض مستعمل است و آن از جمله سموم اقوی ست یک دانه از اصل و همچنین از

شیکران وچهار گرین از الستر الث آن دعشر حصه گرین از جوهر آن قاتل اند و اگر ازین مقادیر قدری
کم کرده هم خورده شود علامات هائله ازان پیدا میشوند وبخوردن آن گاهی از بعد یکساعت تا دو ساعت
مریض هلاک میشود و زیاده از بیست وچهار ساعت زنده نمیماند العلامات اول بعد خوردن آن تلخی
و خدر و سوزش در دهن و حلق و معده پیدا میشود و بعد آن غثیان و قی عارض میگردد و همراه آن درد معده
پیدا میشود و اتفاقاً کردن این درد زیاده میگردد و بعده تلخی و خدر در جمله بدن عام شده حس بدن
کم میگردد و دوران راس پیدا شده در نظر کدورت حادث میشود که مریض میداند که گویا پیش چشم
پرده افتاده و گاهی سیاهی پیش چشم محسوس میگردد و گاهی در گوش آوازهای گوناگون غیر موجود در
خارج مسموع میشوند و گاهی کری و بطلان سمع حادث میگردد و اول نقبه عنبیه از اذیت دماغ تنگ میشود
و در آخر وسیع میگردد و بسبب مسترخی شدن عضلات و اعصاب چشم و کف از دهن مریض می آید و تنگی
در حلق پیدا شده ازدراد دشوار و متعسر میگردد و همچنین در تنفس ضیق و عسر ظاهر میشود و قوت کلام زائل
میگردد و جابجا در بدن ثقل محسوس میشود و در عضلات بدن ضعف پیدا شده رعشه در اندام عارض میشود
و بعض وقت غشی طاری شده حالت کالبس ظاهر میگردد و در همین حالت میمیرد العلاج اول فوراً زیاده قی
آورانیده و از استمک پمپ معده را صاف و خالی سازند باین نحو که زغال حیوانی در آب حل کرده بار بار بنوشانند
و قی بار بار کنانند مریض بعد برای اخراج آنچه ازان در امعا فرو رفته اول سفوف زغال حیوانی نوشانیده
بعد آن روغن بید انجیر نوشانیده امعا را هم از زهر صاف و خالی سازند بعد آن منعشات حرارت مثل
مطبوخ کافی و شراب برانڈی و ایمونیا کاربناس همراه آب ساده بنوشانند و بر قفا و ظهر زیاده مالش
سازند و بر دست و پاها دلک قوی نمایند و موذیات جلد را مثل روغن تارپین یا لینی منت ایمونیا
بمقابل دل و معده مالند و آبگرم در بوتل پر کرده ازان سر جانب یمین و یسار بدن تکمید سازند تا سردی
بدن که موذی ست کم گردد و اگر تشنج موسوم به آخذ پیدا شده باشد وریدموسوم به جگلا وین را که از دماغ
پس گوش در گردن فرود آمده کشاده خون بیرون آرند و هرگاه ضیق نفس زیاده شود برای ازاله
آن تدبیر غرلی بعمل آرند و بنابر تقویت فرنیک عصب سر زنجیر برقی را بر مقابل دل و معده نهاده
حرکت دهند و صدمه آن رسانند فکذلک بیان سیزدهم در ڈیجی ٹیلس و آن لغت لاطن
بمعنی سر انگشت یعنی سلامیه اولی ست و بلغت انگلش فاکس گلف گویند و فاکس بمعنی ثعلب و گلف
بمعنی غلاف است یعنی غلاف انگشت ثعلب و تسمیه آن باین اسم بنابر آنست که اگر دستانه را که بالای
دست ... از مثل سلامیه اولی انگشت سبابه و غیره از مقراض قطع کنند و بتراشند مشابه بگل آن میشود

بهر بهار گل آن مثل غلاف انگشت بوده لهذا بفاکس گلف موسوم شده و این نبات در ولایت انگلستان
در هر سال پیدا میشود و باز خشک شده فانی میگردد و جمله اجزای آن مثل برگ و شاخ و گل و بیخ با سمیت اند
و اصل سم دران الکلائد خاص یعنی جوهر یست که آنرا ڈجی ٹیلین گویند هست و آن زهر قوی است که یکحصه
از جوهر آن با صد حصه مقدار مشروب [illegible] برابر در تاثیر میباشد و چونکه نبات مذکور در
ولایت ندرتاً تازه دستیاب میشود لهذا آنجا از برگ آن تنتور ساخته و هم آنرا اسفوفا مینوشانند و قوت
آن تا یکسال باقی میماند ولیکن چونکه برگ آن زود زود فاسد هم میگردد لهذا در هندوستان تنکچر آن تنها
از پنج قطره تا یک درام تدریجاً در علاج امراض نوشانیده میشود و در بعض امراض مثل [illegible] هم
و هم در بعض امراض قلبیه ازان زیاده هم میدهند لیکن این دوا بعد استعمال اکثر رفته رفته در بدن
جمع گشته یکبار تاثیر سمی خود را ظاهر میکند لهذا باید آنرا بکمال احتیاط بنوشانند و همچنین در استعمال
هر دوای سمی قوی این احتیاط را ملحوظ دارند و آن باین نحو میشود که هرگاه این دوا را کسی نوشانند
روزانه دو سه بار آنرا ببینند و مقدار شربت آنرا زیاده از یکروز ندهند تا هر روز مریض پیش طبیب
حاضر شده احوال خود را گوید و خود را بنماید و همین سبب تا حال مقدار مهلک آن ثابت نشده چه کسی را
از نوشیدن مقدار قلیل آن هم علامات زهر نوشی فوراً پیدا میشوند و کسی را بعد استعمال آن تا مدت دراز
علامات مذکوره ظاهر میشوند العلامات هرگاه بعد نوشیدن آن که مقدار قلیل آنرا مدت دراز نوشیده باشند
علامات پیدا شوند پس اول غثیان حادث میشود بعده خشکی دهن و تشنگی مفرط و سقوط اشتهای طعام و قی
حادث میگردد و بعد آن دوران سر و ضربان صدغین و قلق و بیخوابی مفرط و گرمی جلد بدن و عرق حار
جاری شده ضعف بدن و دماغ و کمزوری عضلات و اعصاب و بطوء نبض پیدا میشود و گاهی اسهال
و گاهی سیلان لعاب دهن و گاهی بول کثیر و گاهی هذیان و گاهی تشوش در بصارت پیدا میگردد که بسبب
آن صور غیر موجوده را می بیند و گاهی تشنج عام مثل صرع و گاهی بیهوشی مثل سکوت پیدا میشود و هرگاه
یکبار مقدار زاید آن مثل یک اونس یا زیاده ازان تنکچر آن را کسی باراده قتل بنوشد درین وقت فوراً
قی می آید و اسهال جاری گردد و درد قولنجی در شکم و صداع و دوران سر و ارتعاش و ضعف در نظر پیدا
میشود و مریض چنان میداند که گویا پرده پیش چشم آن در میان مرئیات انداخته اند که بسبب آن صورت
صاف معلوم نمیشود و گاهی مطلقاً نمی بیند و کور میگردد و ثقبه عنبیه وسیع میشود و از دیدن اضواء اشعه باز
جمع گشته منتشر میگردد و نبض ضعیف و بطی و مختلف میشود و بعد این علامات باز غثیان پیدا شده حالت
کلاپس مثل سردی جلد و عرق بارد و غیره حادث میگردد و اگر درین حالت مریض را هشیار کرده قدری

از جابیش بردارند و حرکت دهند فوراً غشی پیدا گردد و می‌میرد و یا در همین حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند
و این علامات که نوشته شد همیشه بعد خوردن آن هرگاه یکبار بمقدار زائد نوشیده باشد پیدا میشود اما گاه گاه
علاوه از ان قلاع پیدا میشود و گاهی احتباس بول عارض میگردد بسبب اینکه بول در گرده پیدا نمیشود
و گاهی تشنج تام در بدن حادث میشود پس اگر بعد ظهور علامات مذکوره علاج کرده شود و از علاج مریض
منتفع گردد بعد بیست یا بیست و چهار ساعت انحطاط در علامات مذکوره پیدا شده حرکت قلب بر مجری طبیعی
خود می‌آید و صحت میشود و اکثر اینست که در بیست ساعت مریض هلاک میشود العلاج اول علاج عام تنقیه
و بعد تنقیه معده و امعا آنچه ادویه که در ان تان نک ایسڈ بوده باشد مثل مازو یا سبز چای یا چای خطائی و غیره
آنهارا بنوشانند و در چای خطائی سوای تان نک ایسڈ چیزی دیگر هم هست که بسبب آن انتعاش حرارت اصلی
بدن میکند و نشه قلیل بسبب آن پیدا میگردد و ازین جهت اینجا زیاده نافع میشود و بعد آن آنچه در علاج
بنش تدابیر برای انتعاش حرارت و تقویت اعصاب و قلب و دماغ نوشته شده اند آنهارا بکار برند بیان
چهار دهم در تنباکو که آنرا در اصطلاح فلاحت انگریزی نیکوشنی اینا تباکم گویند و آن هم از زمرهٔ
سولانیسی است و در لغت لاتن تباکو نامند و آن در مقام تنباگو پیدا میشود و از آنجا در بلاد دیگر
رسیده و در درخت آن دو چیزی میباشند یکی الکلائیڈ یعنی جوهری که سیال است مثل جوهر هلاک یعنی
شوکران و آنرا نکاتین گویند نامند دوم قسم روغنی که مثل کافور میشود و آنرا نیکوکیمفر یعنی کافوری که
از تنباکو پیدا میشود مینامند و این هر دو چیز در جمله اجزای درخت مذکور یعنی در برگ و شاخ و اصل
و گل و تخم آن یافته میشوند و در نقوع و طبوخ و دخان آن هم این هر دو یافته میشوند و هرگاه جوهر آن
که سم قوی است در خون داخل میشود و بمقدار کامل که کافی برای قتل باشد نوشانیده میشود مثل
هائیڈروسیانک ایسڈ در بدن تاثیر خود ظاهر میکند و بقتل میرساند چه فوراً بر دماغ مؤثر شده بوبا گانگلیا
و سپائنل کارڈ را ضعیف و مسترخی میسازد و از استرخای آن حرکت قلب بند شده شارب آن میمیرد
و روغن آن هم بر دماغ مؤثر میشود و لیکن تاثیر آن خلاف جوهر آنست چه جوهر آن مرخی اعصاب است
و روغن آن اذیت رسانی خود در دماغ و اعصاب و حرکت عضلات بدن را مثل اسٹرکینا زیاده میکند
حتی که گربه را نوشانیده امتحان کرده شد که بعد مردن هم وقت تشریح دل آن متحرک بوده و تنباکو بیشتر
بسبب مرخی مستعمل بوده مثلاً در قولنج و تشنج اعصاب حقنه از ان میدادند لیکن چون از استعمال آن مکرر ضرر
در تجربه ظاهر شده و هم کلارفام بهتر از ان برای رفع تشنج پیدا گشته استعمال آن متروک گردید اما تا حال
بطور قلیان کشتی و همراه تنبول وغیره آنرا میکشند و میخورند و هم عطوسا باستعمال می‌آرند و گاهی عورات بکار

بیان چهار دهم در تنباکو

اطفال که تا از او خود را بخورانیدن معروف است قتل میکنند را مقدار قاتل آن تا حال ثابت و معین نشده و لیکن یقین
دیده شده که شخصی چهار دام مرکب ... آنرا خورده هلاک شده و طفل را سه قطره ... تنباکوی خشک در نسبت او ...
... مشاهده مساوات نموده بطور حقنه داده آن ایشانیکه ساعت از استعمال آن هلاک شده و وجه ... آن که موسوم
بای کوتینا است و هم قوی است از جهار قطره آن جبر و انسان شارب آن هلاک خواهد شد بالجمله هرگاه کسی اتفاقا
تنباکو بخورد یا کسی بار اده قتل آنرا بنوشاند در این وقت سمیت آن زیاده و قوی و آلکوهت سپیا شد و چون
کسی بیمار ... آنرا بنوشد و یا استعمال آرد و از آن سمیت ... شده ظاهر گردد ضعیف ... قلیل ...
حالا است که آن ... قوی و آلکوهت بود اول غثیان پیدا شده قی می آید بعده دوران راس و تشنج عام
در بدن پیدا میشود و عقب آن بیهوشی مثل سکوت طاری میگردد و لیکن از آن حالت کالبس پیدا شده
... میمیرد و این همه حالات در یک ساعت حادث میشود تا بهم ... اگر شخص معتاد باکل و شرب آن آنرا کم از مقدار قاتل
... از این همه علامات پیدا میشود مثل اینکه بعد استعمال آن نشه قلیل پیدا شده نبض سریع میگردد و دوران
سر پیدا شده حالت ... غشی ... بعد آن غثیان پیدا میگردد و بعد آن قی می آید و نبض بسیار ضعیف
میشود لیکن اگر شخص ... زیاده کند یا بعد این حالت ورا ... بعقب آن علامات مذکوره زائل
میشوند و بعض اشخاص اثر ضرر آن تا یک دو روز در بدن باقی میماند و هرگاه زهر آن قلیل و بطور کرا نیک
باشد و در معتاد الاکل و الشرب علامات پیدا شوند اول بدهضمی و ضعف معده و تشنگی و هوا در معده
زیاده پیدا میشود و گاهی از آن در معده تشنج و درد هم حادث میگردد و وقت شب خواب نمی آید هرگاه بخواید
رویای کثیر در حالت خفتن می بیند و درد دماغ و نخاع و اعصاب و عضلات ضعف و نقصان پیدا میشود بالجمله
درین وقتیکه سم آن کرانیک باشد تنباکو بر دماغ و نخاع و اعصاب و بر معده و بر دوران خون و بر
عضلات بدن هم موثر میشود و بیان تاثیر آن بر معده مذکور شد اما چون بر دماغ و نخاع وغیره موثر میشود
حس در جلد بدن زیاده شده خارش و حکه در آن پیدا میشود و در باطن بدن و قدمین و بر سر خشکی و حرارت
زیاده محسوس میگردد و هم حزن و وجم و خوف و غیره اعراض لیخولیا حادث میشوند و از تاثیر آن بر دوران
خون گاهی خفقان و گاهی اختلاف در قرعات نبض و اکثر ضعف قلب پیدا میشود حتی که باین علامت نبض
مختلف ضعیف زیاده معتاد بخوردن آن شناخته میشود و در ولایت این نبض را نبض تنباکو میگویند
و از تاثیر آن بر عضلات ضعف بدن و اختلاج در عضلات صغیره بدن و رعشه در اندام و گاهی تشنج کاتالپسی
یعنی افتنده و گاه ... تشنج عضلات ... و گاهی صرع هم پیدا میشود و گاهی از نوشیدن و کشیدن آن
درد هم در ... بای ... پیدا میشود و بعبارت تشوش حادث شده وقت

دیدن گرد شمع یا چراغ حلقه دیده میشود و هم خیال صورتهای گوناگون پیش چشم مرئی میشود العلاج
آنچه در علاج عام نوشته شده در علاج سم قوی اکیوٹ کافی است و در سم کرانیک آن ترک استعمال تنباکو واجب
است وبعد آن آنچه اعراض باقی مانند یا پیدا شوند علاج آن از آنچه در جای هر واحد مذکور شده نمایند فقط
بیان پانزدهم در هملک یعنی شوکران و در لغت لاٹن آنرا کونایم گویند و در اصطلاح علم فلاحت
کونایم ماکیولیٹم یعنی کونایم داغدار گویند شجر آن در ولایت انگلستان میشود و نبات آن از زمره
امبل افری میباشد و آن نباتی را گویند که در گل آن صورت اکلیل یعنی چتردار باشد مثل گل گشنیز و گل بابونه
وامبل افری بر چهار قسم است یکی از ان ماکول است مثل گزر دوم آنکه از ان صموغ پیدا میشوند مثل
حلتیت سوم آنکه تخم آن خوشبو باشد و از ان روغن خوشبو بر می آید مثل انیسون و تخم گشنیز چهارم آنکه در ان سمیت باشد
و درین قسم نباتات اقوی هملک ست وزهر در ان الکلائیڈ یعنی جوهری سیال ست که آنرا کونایا گویند
واین جوهر در همه اجزای نبات مذکور مثل برگ و شاخ و اصل و گل و تخم آن یافته میشود و جوهر مذکور
در علاج امراض مستعمل نیست بلکه عصاره برگ هملک که آنرا اکسٹراکٹ هملک گویند در علاج مرضی داده
میشود و سقراط حکیم را بادشاه وقت بنوشانیدن قدح مملو از شیره برگ آن همراه آب ساده قتل کرده بود
و حد قاتل مقدار قلیل از برگ آن ثابت نیست همچنین حد قتل مقدار جوهر آن هم برای انسان متحقق نشده لیکن
دو قطره آن خرگوش یا گربه یا سگ را در پنج دقیقه هلاک میسازد و وقت مردن حیوانات مذکوره آنچه دیده شد
این است که بعد خورانیدن سم مذکور اول تاثیر آن بر دماغ میشود و از ان فالج در اعصاب و عضلات پیدا
شده حرکت ریه بند میگردد پس از نیامدن هوای آکسیجن در تنفس ریه شارب آن هلاک میگردد العلامات
چون شوکران خورده میشود اول در حلق تنگی و خشکی و درد سر و زیادتی خواب پیدا میشود و تقیه و تنبیه و سبع میگردد
و در عضلات ساق و فخذ ضعف و استرخا زیاده محسوس میشود و در آخر در رجلین فالج و استرخای تام ظاهر
میگردد و از درد ادرار ممتنع شود و نبض صغیر و سریع بسبب شدت ضعف گاهی بطی و مختلف میگردد و از مفلوج شدن
عضلات شرائین و از ضعف ریه تنفس بسیار عسیر میشود و بیمار از همین سبب که قوت ریه و تنفس آن بهسته آهسته
باطل میگردد و در آخر هلاک میشود و گاهی بعد ظهور این علامات هذیان و گاهی بیهوشی و گاهی تشنج هم در ان پیدا
میشود العلاج آنچه در علاج عام نوع ثالث نوشته شده موافق آن اول قی کنانند و بعد آن بنوشانیدن
روغن بید انجیر امعا را از زهر خالی و صاف سازند و بعد آن آنچه از علامات و اعراض باقی مانند علاج آن از علاج
عام جویند فقط بیان شانزدهم در ارگٹ آف رای و متوالی کو دو شاخه که نبات مسموم
دار نوکرا عن هم دست تاثیر سمیت خود شامل باین هردو باشد و باید دانست که ارگٹ اسم مرض تخم نباتی ست

مطلقا و آن گاهی در گندم و گاهی در جو و گاهی در جی و گاهی در دانهٔ قسمی از حبّی است و گاهی در برنج و گاهی
در کودو یافته میشود خصوصا هرگاه باران زیاده بارد و زمین نم ماند درین وقت مرض مذکور در بذور
نباتات پیدا میشود و آن تکرّج خاص است که گاهی در جرم و گاهی بالای آن پیدا میشود و بسبب آن
بزر مریض در مزاج و تاثیر خاص خود متبدل میگردد و در ارگٹ آف رای صورت تخم مذکور هم از صورت اصلی خود
متغیر میشود مثل منگر کج و طویل شده بر صورت خار پای مرغ میگردد لهذا در لغت انگلش آنرا اسپر و رائی گویند
چه اسپر بمعنی خار است و ارگٹ آف رای از ولایت انگلستان می آید و در علاج انسان مستعمل میشود و
کودو هم غله ایست که دهاقین هندوستان آنرا میخورند و ارگٹ بالای تخم آن پیدا میشود لهذا هرگاه آنرا
خوب شکسته بخورند از ضرر آن محفوظ میمانند چه از زیاده شکستن مرض مذکور زائل میشود اما هرگاه بدون شکستن
پخته یا غیر پخته میخورند از انهم نشه و علامات زهر نوشی پیدا میشوند و قسمی از ارگٹ در ملک پنجاب در تخم
پیدا میشود که آنرا الیر گویند و گاهی در تخم باجره حادث میشود و آنرا گندول مینامند و در ولایت انگلستان
ارگٹ در گندم هم پیدا میشود و در هندوستان نمی شود زیرا که وقت پیدا شدن گندم در ولایت باران
زیاده می بارد و در هندوستان کمتر بارش میشود آما نبات و از نل گرانس پس آن گاهی همراه گندم برکوه با پیدا
میشود و یکبار چند سپاهیان پلٹن گورکا چپاتی بخوردند همراه آرد گندم علامات سم نوشی پیدا کردند
العلامات هرگاه ارگٹ آف رای مقدار زائد یکبار خورده شود از ان اول علامات تضرر اعصاب
پیدا میشوند مثل دوران سر و نشه و ضعف رجلین و اختلال عقل و بیهوشی و تشنج عام که بار تعاد اعضا بود
و آنرا کانولشن میگویند و بعد ظهور این علامات همراه ان غثیان و قی و اسهال هم که علامات زهر موذی اند
پیدا میشوند و اگر ارگٹ آف رای را قلیل قلیل تا زمان دراز بخورند از ان ضرر نخاع حادث شده اول درد
کمر که قسمی از درد ماشرم است و آنرا لمبیگو نامند پیدا شده بعد این درد تا منتهای رجلین میرسد و بعد آن
ضعف در رجلین پیدا شده تا حد استرخای رجلین منتهی میگردد و بعد آن گینگرین یعنی فساد و موت
عضو در پای مریض پیدا میشود و علاجش علاج عام است اما هرگاه علامات آن بطور کرانک پیدا شده باشند
درین وقت اوّل از همه استعمال آنرا ترک کنند باقی آنچه علامات ظاهر شوند از علاج عام تدارک آن نمایند
بیان هفتم هم در سولونیم و آن اسم عام است برای هر نباتی که از زمرهٔ سولانیسی باشد لیکن
خاص مراد از ان اینجا عنب الثعلب مخدر است که ثمر آن برنگ سیاه میباشد و آن سم ضعیف است لیکن
اگر زیاده خورده شود از ان غثیان و قی و عطش و قولنج پیدا میشود و هم از ان ضرر باعصاب رسیده تقبّض
وسیع میگردد و خواب زیاده می آید و مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی مثل سکوت آواز غطیط پیدا میشود

وگاهی تشنج اعضای ظاهر که موسوم به [illegible] است هم از این حادث میشود و علاجش هم علاج عام است
و بعد آن هر مرضی که پیدا شود تدارک آن نیز بقدر آنکه مذکور شد [illegible] بیان صحیح هم در روغن تاربین
ذکر کریاسوت آما روغن تاربین و آن [illegible] دهنی است که از قطع کردن و شکافتن پوست تنه و شاخ
آن سائل و جاری میشود و درخت مذکور از جنس [illegible] است و [illegible] با سوجده فارسی و سکون یای مثناة
تحتانی و لون مثل [illegible] و بودار و در [illegible] سوم [illegible] ست بالجمله در روغن و آب [illegible] دو چیز میباشد
یکی قلیفون و دوم روغن و چون آب [illegible] ساده آمیخته بطور عرق میکشند در [illegible] قلیفون از آن
جدا شده ته نشین میگردد و روغن [illegible] آب [illegible] بر می آید و این را روغن تاربین میگویند و آن
در اکثر امراض مستعمل میشود خاصه برای [illegible] کرم [illegible] و دفع ریاح و [illegible] اسهال گاهی بطور مسهل [illegible]
مینوشانند و گاهی [illegible] اندازند [illegible] هم مقدار آن برای این منفعت [illegible]
میشود و در کار زهرنوشی کسی آنرا باستعمال [illegible] لیکن اتفاقا هرگاه مقدار زیاد آن خواه باراده علاج
یا بغیر آن نوشیده شود از آن [illegible] زهرنوشی پیدا میشوند خصوصا در اطفال و چند مقدار [illegible] آن
تا [illegible] نیست لیکن از نوشانیدن [illegible] که در سه دقیقه هلاک شد و آنچه [illegible]
نوشانیدن آن در کلب [illegible] علامات [illegible] بعضی از آن علامات سم [illegible] یعنی [illegible]
و بعضی از آن علامات [illegible] یعنی [illegible] بالجمله چون علامات زهرنوشی از نوشیدن آن پیدا
میشوند اول غثیان غالب میشود [illegible] گاهی [illegible] قی هم می آید و [illegible] زیاده خارج
میشود و بعد آن اسهال جاری میگردد و در [illegible] کسی را سکر عارض میگردد و بول کم پیدا میشود
و کم می آید و آنچه بول می آید در آن بوی گل موسوم به [illegible] می آید و بعد آن گاهی مریض بیهوش میگردد
و گاهی تشنج عام [illegible] اعضا باشد پیدا [illegible] لیکن ظهور این علامات بطور نادر واقع است و اکثر
همین است که بعد نوشیدن آن قی و اسهال جاری شده زهر مذکور خارج میگردد آما کریاسوت و تسمیه آن
بابت آن هم [illegible] است که آن مانع و حافظ لحم از تعفن و فساد است [illegible] یعنی لحم و سوت بمعنی حافظ است
یعنی حافظ لحم از عفونت و آن هم از قطران بطور عرق کشیده حاصل کرده میشود و بوی آن بسیار قوی میباشد
و مثل بوی دخان بود و آن هم در علاج مرضی برای رفع [illegible] و بند کردن قی و هم در امراض [illegible]
زیاده مستعمل میشود و در درد دندان هرگاه با [illegible] دندان باشد نهادن پنبه آلوده از کریاسوت در [illegible]
مذکور مسکن قوی وجع آن است و علاج بی عدیل است لیکن کسی آنرا در زهرنوشی [illegible] اما دو [illegible] آنرا
یک کس خورده بود و در مدت سی و شش ساعت بعد خوردن آن هلاک شد العلامات چون زیاده خورده شود

ذکر [illegible] روغن تاربین یا [illegible] کریاسوت

فوراً از اذیت میوکس ممبرین دهن و حلق اول در حلق حرقت و ضیق پیدا میشود و بعد آن
از اذیت میوکس ممبرین معده و امعا در معده هم سوزش و درد پیدا شده غثیان و قی حادث میگردد
و در امعا هم درد حادث شده اسهال جاری میشود و درد سر و دوران راس و خواب و غنودگی حادث
شده مریض بیهوش میشود و دائمه. علامات درکسیکه آن را نوشیده بمرد دیده شد ند العلاج علاجش علاج عام
است لیکن هرگاه بعد شرب روغن تا بهی اعراض پیدا شوند درین وقت زرده بیضه مرغ را با رب به
بعد بهی نوشانند و اگر ضرورتی باشد بایدا دادن قی آرند و معده را صاف سازند چنانکه در علاج عام نوشته
دادن هرگاه کرپاسوت را کسی نوشیده علامات زهر [illegible] پیدا کرده باشد درین وقت سفیده بیضه مرغ را
با آب ملکرده بار بار بنوشانند و قی کنانند باقی آنچه در علاج عام نوشته شده باستعمال آن موافق ضرورت فقط کنند
فصل ششم در [illegible] هوا هم [illegible] مشتمل است بر پنج بیان بیان اول در حقیقت هر جیوانات
از اشیای [illegible] چنانکه اگرچه در کتب طبیه عربیه مثل قانون و غیره درین باره اطناب کرده اند
و ظاهر بیان دلالت میکند برین که گمان اطبای سابق به نسبت ادویه که در [illegible] هوا هم مستعمل میشوند
این بوده باشد که هر جیوانات از خاصیت آنها است لیکن حق اینست که حیوانات اکثر از دخان [illegible]
خصوصاً [illegible] باشد [illegible] شده [illegible] میکنند [illegible] ادویه که با آنچه ماده باشد [illegible]
مثل کبریت و [illegible] یا سوت [illegible] و غیره با آنچه به تجربه ثابت شده ذکر میکرده
بیان دوم در [illegible] از اینکه [illegible] بوند یا زرد [illegible] از دخان کبریت
[illegible] که زنا [illegible] مکان زیاده باشند [illegible] دیوار [illegible] آنجا [illegible]
یا [illegible] را [illegible] هر [illegible] خواهند کرد بیان سوم در [illegible] که آن را [illegible]
کیک و [illegible] هرگاه [illegible] زیاده شود و اذیت [illegible] اگر زیادتی آن [illegible]
باشد پس برای دفع شدن آن [illegible] را [illegible] دیگر [illegible]
لباس پوشیدن [illegible] بالای آن [illegible] در دکان
خاص [illegible] زیاده باشد [illegible] سفیدی [illegible]
ساخته میشود [illegible] از بوی آن کیک [illegible] بیان چهارم در [illegible]
هم از بوی [illegible] خصوصاً از دخان [illegible] زیاده [illegible] لیکن وقت [illegible]
اگر [illegible] باشد [illegible] مکان را [illegible] و اگر [illegible] باشد بعد [illegible]
[illegible] مکان را [illegible] بیان پنجم در [illegible] دکان

که آنرا الفارسی عنکب و بهندی کهتمل گویند. تدبیر آنکه مطبوخ برگ تنباکوی خشک که بسیار غلیظ و قوی باشد
جائیکه عنکب مجتمع بوند بر آنها طلا سازند و بپرند که ازان حیوان مذکور هلاک میشود ایضاً له هرتال طبقی یک
دو اونس و صابون سفید چهار اونس کافور خالص نیم اونس رکتیفائیڈ اسپرٹ بقدر یک چمچه چای خوری
آب ساده بقدر یکه از آمیختن آن دوا بقوام ضماد آید آمیخته بعده همه را خوب بسایند تا یکذات شود
بپر از سیمرغ در درزیکه عنکب مجتمع باشند پر کرده دهند ایضاً له اسپرٹ رکتیفائیڈ یک پنٹ یعنی بست اونس
کافور دو اونس روغن تاربین چهار اونس سکپور صاف انگریزی یک اونس همه را باهم آمیخته خوب حل کرده
از پر مرغ یا از قلم موئین بر محل سکونت عنکب طلا سازند ایضاً له روغن گل که ازان سراج روشن
میسازند از قلم موئین بر محل سکونت و اجتماع عنکب طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک اسید از قلم موئین
جائیکه عنکب پوشیده و مجتمع باشند پر کرده دهند و هم بر آنها طلا سازند ایضاً له بعضی نقل کرده که کافور را در
کهتره بسته در سقف مکان بنحوی که در وسط پلنگ و یک دو فٹ ازان بلند باشد بیاویزند تا از رائحهٔ آن
عنکب هرب کنند بیان ششم در طرد ذباب که آنرا مگس میگویند هرگاه مگس در خانها زیاده شود
بگیرند انفیوشن کواشیا موافق نسخهٔ فارمکوپیا بست اونس و شکر سرخ چهار اونس و فلفل سیاه سوده دو
اونس همه را خوب باهم حل کرده در ظرفی گذاشته یا کاغذ را با آن آلوده در مکان گذارند تا مگس ها بران نشسته
بخورند بعد خوردن آن جمله مگس بعالم سکر مبتلا شده خواهند مرد ایضاً له سفوف فلفل سیاه نیم قاشق از
قاشق چای خوری و شکر سرخ یک قاشق از ان و شیر یک قاشق کلان که ازان شوربا میخورند
گرفته همه را خوب باهم یکذات ساخته در ظرفی نهاده در مکان مذکور گذارند تا مگسهای خانه بران مجتمع شده
بخورند و بعد خوردن هلاک شوند ایضاً له مطبوخ چای سبز رنگ که خوب قوی باشد بگیرند و آنرا با
شکر سرخ خوب شیرین کرده در ظرفی نهاده در مکان گذارند تا آنرا مگسها نوشیده هلاک شوند
بیان هفتم در طرد ارضه که آنرا بهندی دیمک گویند تدبیر آنکه هرگاه در مکانی ارضه
زیاده شود و باشیای مکانی ضرر رسانند درین وقت اول از همه حیوانات که قاتل و دشمن ارضه اند
مثل هدهد یا تیتر را پرورش ساخته بگذارند تا آنها بخورند بعده برای قتل کردن آن عمده این است
کراسنک که آنرا العربی ... و هم الفارهم گویند همراه آب ... آب ساده حل کرده بر در و دیوار و زمین مکان مذکور
طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک یا روغن کریسوٹ یا باهم آمیخته بالای زمین و در و دیوار مکان مذکور بمالند
ایضاً له کول تار که روغنی ست سیاه رنگ بار آنچه عاده بر زمین مکان بمالند و از طلا کردن این روغن
زمین و دیوار مکان هر قسم ارضه که دران خانه بود از مکان مذکور هرب کرده بیرون میرود و آنچه ارضه که درین

مکانِ مذکور باشد مسیر و ازان ضرب میکنند فتدبّر

تمّت

خاتمة الكتاب

وقد وقع الفراغ من تصنيف هذا الكتاب العجاب تسويدة يوم الاربعا العاشر
من شهر ربيع الثاني من عام التاسع والتسعين بعد الالف والمائتين من الهجرة
واسئل الله ان يجعله نافعا للانام شافيا للاسقام بحرمة محمد واله الكرام
عليهم الاف التحية والسلام من الملك العلام والحمد لله على اتمامه
وانا افضل علي الرضوي المخاطب بشفاء الدولة بهادر عفي عنه

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله المعصومين اما بعد سوختگان اسقام روحانی را نوید مسرت آگاه و
مریضان امراض جسمانی را مژده طرب افزا که درین ایام صحت انجام بفضل حکیم مطلق و لطف شافی برحق کتاب نایاب و ذخیرهٔ
لاجواب در فن طب که اشرف الفنون است و بهمین جهت علم ابدان را بر علم ادیان تفوق داده اند که تا صحت بدنی که درستی حواس خمسه
و قوت اعضای رئیسه شعبه ازان است نصیب طالب علم دین نخواهد شد تحصیلش چگونه صورت خواهد بست مسمی به جامع تحقیقات
شفائیه و افادات کامرنیه از مصنفات برگزیده اعصار دستگیر طبیبان نامدار سالک مسالک افضلا مرتضی علما زبدة العلماء الکرام
المحقق النحریر والاوحد الشهیر الادیب البارع الجلیل والعالم الکامل النبیل ارسطو فطرت فلاطون حکمت سند الاطبا راس الحکما
جناب شفاء الدوله ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بهادر مدبر جنگ الحق جناب مصنف صاحب ممدوح در تصنیف
این کتاب لاجواب طرز نوی را اختیار فرموده اند که از بدو زمان الی یومنا هذا بمنصهٔ شهود جلوه گر گشته هولایش تا حال تکوین

صورت نه بسته - اعنی کاری کرده اند که جان علم طب را در قالب یونانی و داکتری نهاده اند - ماهری که مبلغ علمش طب یونانی و ڈاکٹری را
فراهم نموده و گوی سبقت از کاملان هر دو فن ربوده بجز مصنف ممدوح از مکمن عدم تا این دم بوجود نه رسید — و حاذقی که توسیع
نظرش چنین باشد سوای ذات پاکش چشم فلک هم ندید - الحمد لله علی احسانه که همچو کتاب شگرف در مطبع فیض مجمع مشهور نزدیک و
دور جناب منشی نولکشور لازال بالفرح والسرور - واقع لکهنو محله حضرت گنج حسب فرمائش و تصحیح مصنف عالی مقام بماه فروری
سنه ١٨٩٩ع مطابق ماه جمادی الاول سنه ١٣١٦ هجری حلیهٔ طبع پوشید و مقبول انام و حاجت روای خاص و عام گردید

صورة ما كتبه العالم الجليل والفاضل النبيل عمدة العلماء الكاملين قدوة الفضلاء والمجتهدين الذي هو عماد الاسلام وحجة الله على الانام بهر العقول بدقائق افكاره وانار مشكاة العقول بكواكب انظاره فقصرت الفصول والاجناس عن تحديد انواع علومه واوضح ما عضل اشكال التحرير بمنطوق بيانه ومفهومه مرجع كافة البشر في العقل والنقل الحادي العشر الامام ابن الامام ابن الامام ذو الهمام ابن الهمام ابن الهمام الاورع الاوحد كهف العلماء بحار الفضلاء السيد علي محمد دامت شموس افاداته بازغة

مقرظا على هذا الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يزل احدا فردا صمدا ولم يتخذ عز وجل له صاحبة ولا ولدا وصلى الله على سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد وعترته الطيبين الطاهرين وبعد فحبذا ما افاده السيد السند الوحيد الاوحد الذكي المجيد الزكي المجيد الحبيب اللبيب الحسيب النسيب الاديب الاريب الفائز من قداح الكمال بالمعلى والرقيب النحرير المدقق الناقد البصير المتأجج اراك بحذاقته والمتوسد على وسائد العلاقة والذلاقة بالاستحقاق ملك الاطباء ورئيس الحذاق عين الانسان وانسان العين الطبيب

العلامة ذو الرياستين * الذي ورث الحذاقة فيا له من وارث * واستاهل ان يدعى بالمعلم الثالث * حبيبي النواب شفاء الدوله الحكيم الحاج الملقب من السلطان بتاج الاطبا سيادت پناه شفاء الدوله ذكاء الملك حكيم سيد افضل علي خان بهادر مهدي جنگ ادام الله اقباله * واياما غارجاج او جلس وانجبد * من مصنف مرشيق * ومولف انيق * وكتاب دقيق * وجامع شفائي * وتاريخ بهي بهائي * محتو على اشارات لطيفه * وايماضات منيفه * وافادات سديدة * وافاضات جديدة * وفوائد مفيدة * فيها رواء لكل غلة * وشفاء من كل علة * وخبايا نكات في زوايا الكلام تزاحم مقصودات في الخيام * ودقائق اسرار غالية الاثمان * كانهن حور حسان * لم يطمثهن انس قبله ولا جان * وتحريرات رشيقة * تحقيقه * بان تخط بالنور * على نحور الحور * ومن عجائب خصائص هذا الكتاب * المنطوي على العجب العجاب * ان مصنفه البارع الالمعي * المجتهد اللوذعي * جمع في بين النظامين * فمرج البحرين * ومزج المشربين * اولهما نظام طب قدماء حكماء يونان حيث رتب كتابه هذا على ترتيب كتب الطبية العربية اليونانية * والآخر نظام طب حكماء يورپ الاواخر * الذين فاقوا الاوائل باضاء نكت تهم الزواهر * حيث التزم في بيان تشريح الاعضاء وذكر الامراض باسبابها واحكامها ومعالجاتها والوقائع مما لم تفقه من افقه المتاخرين من اطباء يورپ اخذاله من انفاذ رجاله المعروفين * ومقيلة اسرار الموفقين بين ارسطو وبقراط ساعيا في ترجمانه واستقليوس اوانه * بقسطاط عصرة * سقراط دهره * طبيب الحكما تاج الاطبا اسمنوق لصدقة الرحمن الله احسن الى عرت * صاحب بهادر وله مقامات في الحذاقة عالية * ومدارج في مكارم الاخلاق سامقة سامية * ومن تلبها ما جرى بيني وبينه وملخصه اني بعد ما راهقت البلوغ والرشد اشتغلني الاشتغال العلمية والعملية * عن الاشتغال بالتربية الجسمانية والبدنية * فاجتنبت منذ مدة مديدة وازمنة بعيدة * بالاكل بالسلوة وكذا الشرب بالمرارة * ثم الامساك بهما نهارا * وكابدت في الهواجر المرانط * حتى في شدة القيظ والصيف * فضلا عن الشتاء حتى انهكني الضعف ومنيت بالمرض الوبيل * وظننت والظن لا يغني من الحق شيئا ان سيضرب على طبل الرحيل * لا جرم استغثت على فانون اطباء البلد * فما وجدنا الى الشفاء سبيلا وكانما على النبأ والالتحام لم يرد القسم فكرهما في الحرق

باستعلاج الصاحب المنوه بذكره آنفا وذهب بي اليه + وقص القصص بالافرنجية عليه
تلاقيه وتخليت من شدة تاقلتيه + وكمال صداقته + ربما تفرس بالمرض واعراضه من ساعته
وعودني بالطبيب ثم الغذاء + حتى تيسر لي الغذاء + فضلا عن الدواء + فبرئت مما بي
من الضعف والاضمحلال + وفرط الهزال + والعطش وقذف الدم والسعال + وصحتم
نشطت من عقال + وربما اسد الي الجمال + على خشنته القمم ودينهم المشهور + و
بالغت فيه فاستشفعت القسيس المذكور + واصررت اصرارا + ولم يزده الا انحكارا
فلم يقبل مني درهما ولا دينارا + وقال اني اعالجك راغبا الى كمالك + وراغبا عن مالك عن
مالك + استقصاء اكتساب ما اراه امرا امرا + من ان نعلمه من اهل الفضل اجرا + معرفة
مني بما قاسيته في استكمال فنونهم مثل ما عانيت في استكمال الغني + فلاتبالغ واعف عني
وهذا مما استمال عادة صدور حشرهم اعشارا من غيره من ابناء الزمان وله من امثال
ذلك حكايات شهيرة + ومكارم اخلاق كثيرة + واسلام خيرات وفيرة + ولمثل هذا
فليعمل العاملون + ولاسيما الحكام القاهرون + وما انشده الى اقواميهم
وفات قصيدة مرجلة لآمر والدنا على شعر قبلها ولنعم ما انشد شعـــــر
واذا وليت امور قوم ضيقا + فاعلم بانك عنهم مسئول + واذا حملت الى القبور
جنازة + فاعلم بانك بعدها محمول + يا صاحب القبر المنقش سطحه + ولعله من
تحته مغلول + والحمد لله اولا واخرا وباطنا وظاهرا

حرره بيمناه الوازرة الدائرة خادم خدام الشريعة الطيبة
الطاهرة علي بن محمد سلطان العلماء اوتي كتابه في الآخرة

صورة ما كتبه العالم العامل والفاضل الكامل قدوة
الاماجد والاماثل المعقودة عليه الانامل اغر المناقب والفضائل المحلى
بالمكارم السنية والفضائل الغر البهية البارع النبيل والتمهيد
الجليل نخبة الاكابر والسحاب الهامر البحر الزاخر والنجم الزاهر بعيد
الهمة جميل الشيم جزيل البهم مثيل الكرم مغرس الفخار مطلع الانوار
اسوة الجهابذة الاماهر وزبدة الصيارفة النحارير راس النبلاء تاج الادباء
جناب السيد محمد مهدى مد ظله العالى
ما تتابع الدهور والليالى مقرظا على هذا الكتاب فريدة بالاسهاب
والاذهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الانسان * وميزه من بين اصناف الحيوان * بلطفه الكامل
وجزيل الاحسان * حيث علمه الكلام البليغ وفصيح البيان * وارشده الى اكتساب علم الاديان
الموصل الى الجنان * القائد الى الرضوان * وعلل الابدان * الالسن طوالا وصاب بالموهبة
للاثبات * فسبحانه * ما اعجب شانه * اذ جعل له صورة ذات ادوات وقوى * وعظام
وشوى * وجوارح واعضا * واحشاء * واشلاء * وامعاء * واحشاء * براه فى ظلمات
الارحام * بحيث تحير فيه ذوو الاحلام * رباه جنينا وراضعا * ورزقه وليدا او يافعا *
منحه راسا باذخا * وانفا شامخا * واذنا واعية * ورجلا ساعية * وجفانا ما قطا ولسانا لافظا وانفاسا
مرتدة * وضلوعا منضدة * وصدرا واسعا * وانزا [illegible] * وكرهيتين كالفرقدين * و
يدين * مبسوطتين * الى ما يريد * وقلبا يغذه [illegible] ففرق بين حميد وقال * وقيل

وقال * وما مضى وحال * وما مضى وحال * ومرّ وما يأتى * ومزج وكأسه * هو الذى قد جمع فيه اخلاطا متباينة * واضدادا متضادة من سائل وجامد * وصاعد و ناعس * وساكن وبارد * وواقف وسائر * وكدر وصاف * وحسيس وطائف * فيه قد نفدت دون عدها كلمات الحاصرين * وقصرت عن الافصاح عنها السنة القائلين * فتبارك الله احسن الخالقين * والحمد لله رب العالمين * والصلوة على رسوله الذى ارسله شفاء لكل علة * ورواء لكل غلة * لبيبا بالاحكام * طبيبا للاسقام * حبيبا للملك العلام صادعا بالحلال والحرام * قاطعا اسباب الشكوك وسهام الاوهام * مزيحا للشبهات بمحكمات الايات مشهورا بمحاسن السمات * معروفا بمكارم الصفات * معجونا بطينة الكرم * مزينا للمجد الاقدم * واله الذين قد شيدوا قوانين الدين * وهم حبل اليقين * صلوة زاكية ما هب الصبا * وفاح زهر الربى * واشتاق الصب الى الحبيب * واشتاق المريض الى الطبيب وبعد فان الطب * اللب * حلية اهل الادب * اسوة حذاق الاطباء * طبيب الاطاهر والاطائب * ابن الاكرمين الذين ليس فيهم اشائب * لين العريكة دمث الجانب والصدر المخول ذو الفضائل والمناقب * رفيع الهمم * جميل الشيم * المفخر المكرم * المجد المعظم * الماطل كالديم * التى تجاود بها لا يصرم * او طود شامخ لا يستلم * الصدر الشهير الهمام النحرير * البارع الاورع الكامل * الناقد النقاب الفاضل * اعز المفاخر وحوى الفضائل * زبدة الاماجد نخبة الاماثل * قد رقى الى سماء العلوم * فاضحى فى امثاله كالشمس بين النجوم ذو الحسب الفاخر * والاصل الطاهر * النجم الزاهر * الفلك السائر * ممتنع الاكفاء * المتقطع عن النظراء * رئيس اجلة الحكماء * ويافوخ المنقدين الكبراء * اصدق من القطا * وانطق من الجوزاء * انا فى مازق التدقيق هو الطيس * فاين منه فيثاغورس * وارسطاطاليس * وافلاطون وسولون وطاليس * اوبايقومون وبيتاقوس وافلاطيس * وبقراط زمانه * وسقراط اوانه الرابعة * وشيخ الصناعة * نادرة عصره * وباقية دهره * المفضل المسكن العالى الشان

السيد افضل عليخان الخاطب بشمس العلماء والله اسبغ الله عليه منه وطوله * وحرسه ووقاه * وبلغه الى ما يتمناه * بشارى تقاعد عصبة من اهل الازمان * من التجارب المتجددة فى الزمان * واقتفاءهم فى كل اوان * وما زادوا على الافاضل حكماء يونان * و عكوفهم على الكتب القديمة * واعراضهم عن طب الافرنج وكان انفع من الذهبة * وصحح مم

عن اقتصاص مقالات الماضين واقالة عثراتهم ۞ وغض البصر عن هفواتهم وكبواتهم ۞
والاكباب على اصلاح فسادهم ۞ وقدح زنادهم ۞ واستطراف تلادهم ۞ واماتتهم ما اماتوا
واحياءهم ما احيوا ۞ فانهم ينشدون ضالتهم ونادّهم وشاردهم ۞ ويمهدون مهادهم وبرادهم ۞
قد لبسوا اشعارهم ۞ ودثارهم ۞ حامين حماتهم وذمارهم ۞ شمّر الجناب المنوّه باسمه
عن ساق الجد الاذيال ۞ وشهر سيف طبعه الذي لاينبو عن الصقال ۞ وازمع على تنقيح هذا الطب
المجرب بيد التجارب ۞ وانضى اليه ركائب الفحص والطلب ۞ لانه لا راى ان نجارهم الى الصواب اجنى واقرب
فجر على اثار التعصب ذيل النسيان ۞ وجنح الى مناقشة محققي انكلستان ۞ وكلف باسفار عقائل
تحقيقاتهم ۞ ورام ان يخرج ظلم البراقع عن سنا وجنات تدقيقاتهم ۞ فنضى حجب خلال الفن وكشف
استاره ۞ وخاض غماره ۞ وورد بحاره ۞ وسبر اغواره ۞ واستقى مداره ۞ ونزل داره ۞ وا[illegible]
بجاره ۞ واجتنى ثماره ۞ فلما تضلع شبعا من افاويقه ۞ وفرغ عن انتقاده وتوفيقه ۞ بالفن
الذائع اعنى طب اليونانيين ونبذ طرحه ما استوه شمالا واخذ ما نقحه باليمين ۞ صنف
والف ورتب ۞ ورصف ونقف ۞ وانشأ فاغرب ۞ واسهب ۞ فاعجب ۞ واملا وحرر
ووشى وحبر كتابا سماه بجامع التحقيقات الشفائية والافادات الكمرينية
وهو اقل من التبر سعرا ۞ واعلى من الدر قدرا ۞ واسنى من كل سفر فخرا ۞ واطيب من
المسك طيبا ونشرا ۞ لم ينسج على منواله ۞ وما سمحت قريحة بمثاله ۞ قد اقام فيه اودهما
وداوى عمدهما ۞ ونقد متعارضاتهما ۞ وكاء مبين متخالفاتهما ۞ ابطل الباطل ۞ وباء بالحق
وطمس اللحن ۞ واحيا الحق ۞ والصدق ۞ فرق بين سمينهما وورمهما ۞ ونفخ في ضرمهما ما نجح فيه
مرشد الطب ولحب لقمه ۞ وانار علمه ۞ وشيد سنامه ۞ ووضع فيه الدقائق على طرف الثمام ۞
بحيث عجزت عن مساجلته الاقلام ۞ ورفع شجوبه ۞ وازال شحوبه ۞ واحسن اسلوبه ۞ ودفع
عيوبه واماط لثامه ۞ واذهب جهامه ۞ انقذه من الداء العضال ۞ وانتشله من مهالك
فتنه مشارقه ۞ وومض بارقه ۞ وصلب عوده ۞ وعلى عنقوده ۞ اللهم بارك هذا التصنيف والتحقيق ۞
واجعل لنا تسديدك اهدى دال واحسن رفيق ۞ واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين ۞

ترجمة المصنف ادام الله ايامه

هو السيد ابو الفضل علي بن السيد ابي علي الفيضي بادشاه ۞ وقاه الله شر الحاضر والبادي ۞ وهو من
السادات الرضويه ۞ الفائزين بالسعادات الابديه ۞ وكان اباءه الجهابذة من الذين

بيدهم مقابل المدفن المقدس لابى الحسن الرضا * صلوات الله وسلامه عليه ماهبت الصبا
وقد كانوا غرر المناقب والشمائل * متسربلين باثواب الفضائل * وبعضهم اشرف على الارض الهندية
وقد فاز بالمراتب الجليلة * عند السلطان محمد شاه دهلوى ومنهم السيد يحيى محل الدوله
بهادر الذى حاله فى تاريخ الهند مذكورة ومنهم الحكيم النواب علويخان رحمهما الله المنان
كانا من مجددى الجلالة * وهو مثلهم ذو المحاسن الجليلة * لا زال النهى حليف اللهى قد سمى فى
العلوم الشرعيه * والفنون الحكمية والطبية * حتى صار من الجهابذة النحارير والاعاظم
المشاهير فريدا فى اوانه * فائقا على اقرانه * وكان عند السلطان السلطان بن السلطان *
واجد على شاه ظل الله ملكه عمدة معالجيه واسوة خواصه وقد تشرفت بتشريفاته السابغة
ونعمائه المتواليه السائغه * وقد خوطب بخطاب تاج الاطباء خلاصة
الحكماء سيادت پناه شفاء الدوله ذكاء الملك
الحكيم السيد افضل على خان مبارز جنگ
من حضرته وقد صنف كتبا عديدة * رشيقة سديدة فمنها شرح المواعظ الكليميه
صنفه للسلطان ومنها چشمهٔ حيات ذكر فيها اسباب طول العمر وعلاماته من علم
القيافه وتدبيراته ومنها جنة الواقيه لسهام الهيضة الوبائيه بين فيه حقيقة الوباء
وكيفية علاجها حسب الطب القديم والجديد ومنها الرسالة الرائقة فى تدبير الفرق
ومنها الرسالة وهى مشتملة على مسائل مقدمة المعرفة من علم الطب من احكام الامراض بحسب
مايئول الى الصحة او العطب ومنها الرسالة العربية فى استخراج المزاج المركب من الادوية
ومنها القول الثابت وهو شرح الابيات التى للمحقق الطوسى رحمه الله فى اثبات واجب الوجود تعالى
ومنها الكتاب العجيب فى ذكر شهادة الامام الذبيح الغريب عليه السلام ومنها تبصرة الاطفال
فى العقائد والاعمال ومنها الرسالة المنظومة الموسومة ببدر كامل الهندية فى ترجمة تحفة
التطهير ومنها انارة البصائر وكشف السرائر فى علم الكلام على طريق علماء الشيعة
ومنها طبق الحكمة وهى تشتمل على بيان الاغذية المفردة والمركبة ومنها التذكرة الشفائية
فيها بيان الادوية المفردة والمركبة على نهج المتاخرين ومنها مختصر الادوية ذكر فيها
الادوية المفردة الاجزائية ومنها ملخص البيان فى بيان الادوية التى قد استعملت فيها اجزاؤها
ومنها جامع الاصول فيه بيان كليات المسائل للطب الجديد والقديم

قطعة التاريخ لختام الكتاب مما جادت به قريحة الطبيب اللبيب زبدة السادة الانجاب قدوة الاذكياء الاطباء الالمعي اللوذعي الالمعي والحاذق الجهبذ اللوذعي البارع الناقد الحكيم جناب السيد ابي ابراهيم لازالت رياض كمالاته ناضرة وسحب افاداته هامرة

بسم الله الرحمن الرحيم

عليكم بهذا الكتاب الصحيح ومنبعه النشر الساطع
حكيم حليم خبير كريم وماوى الصعالك والمفزع
وما فيه العزيمة مثل اليقين انوف الاعادى به تجدع
قريع الدهر فريد العصر شعوب الكروب به يدفع
له خلق مثل روض فسيح عيون الوفود بها ترتع
وقاه الاله خطوب الليالى وابقاه ما هبت الزعزع
فهذا طبيب ضريب السحاب وهذا كتاب له موقع
من الكتب تلك نجوم بدت وذلك كالشمس اذ تطلع
بديع منيع وعلق نفيس كبير الثنا معجب اروع
عقيلة اسفارهم كلها فلما سمعت لان تطبع

فقهت بتاريخه مصرعا
شفائية ذلك الجامع
سنة ١٣ .. ه

قطعۂ تاریخ ختم کتاب ہذا مصنفۂ قدس مآب جلالت انتساب سلالۃ الاطیاب عمدۃ العلماء العاملین کہف الفضلاء الکاملین الالمعی اللوذعی جناب مولانا مولوی سید مظہر علی صاحب قبلہ دام ظلہ العالی ما دامت الشھور و اللیالی

مہ اوج حکیم افضل علی خان — کہ از سادات آن رفعت مآب است
مسیح عصر و لقمان زمانہ — شفاء الدولہ ہم اورا خطاب است
عجب نسخہ رقم کردہ است گویا — کلید قفل حفظ کل باب است
افاداتیکہ بودہ کام سینہ — مؤلف آن ہمین عالی جناب است
پئے تاریخ آن چون فکر کردم — کہ بیشک این کتاب از انتخاب است
خرد گفتا کہ از روی طبابت — کتابِ بس بے بدیل لاجواب است

۹۹ [illegible] ہجری

قطعۂ تاریخ سید بہادر حسین صاحب مرحوم متخلص بفلک

حبذا جوہر شفاء الدولہ — چہ درین عصر مشقت بکشید
مسلم طب پاک شد از نقص بدہر — قدر دان کرد شناسش چون دید
تا بماند بہ نسیا این تصنیف — بعلیلان ز صحت بخشید
صد و سی سال سلامت بجہان — زندہ ماند ز اولاد سعید

سال اتمام فلک گفت بمن
شہرۂ تالیف کتابے چو رسید

قطعۂ تاریخ اختتام کتاب جامع شفائیہ و افادات کاملیہ از نتائج افکار مولوی

گدا حسین صاحب المتخلص به گدا رئیس مدرسه شاگرد خاندان
جناب معلی القاب مولوی سید علی صاحب قبله دام ظله العالی

ای ساقی سیمبر لطفی بکن خدارا   باده بیار و بنشین حسن و جمال بنما
بنگر بزار حالم تا کی بهجر نالم   در محفل خیالم افروز شمع مینا
مستم ز بوی باده پر کن سبوی باده   در آرزوی باده بس گشته ام بجاها
تو هم بنوش پیهم با هم کشیم دمادم   آن می که در دو عالم کیفش کند نه رسوا
دیگر رفت مسکن آرام جان و صالت   ای راحت دل من وی غیرت مسیحا
در دنهان که دارم بس ناتوان و زارم   بنشین چو در کنارم گردد دلم توانا
بی باده بیقرارم سرگشتهٔ خمارم   میخوار و باده خوارم جامی بده ز صهبا
آن می بده که نبود دردسر از خمارش   آن می بده که باشد جان بخش و روح افزا
آن می بده که دل را قوت دهد زلالش   دُردش بود ضمادی از بهر درد اعضا
آن می بده که باشد در وی خواص دلها   آن می بده که از وی دل را کنم مداوا
کیفش کند زوالی امراض اندرونی   خون را کند مصفی ماند نه جوش سودا
گردد پی صداعم دُردش بجای صندل   دارو شود زلالش امراض لا دوا را
هرچند بادهٔ تو آرام جان زار است   دارو شود مرض را غم میبرد ز دلها
لاکن درین زمانه و کشورم طبیبی   هست آنکه مینماید در دهر کار عیسی
افضل علیست نامش با خان و هم بهادر   یکتا در سیادت از نسل آل طاها
لفظ شفا و دولت مشهور در خطابش   دست شفا که دارد شد اسم با مسمی
روشن ز مهر نامش علم و عمل غلامش   باز و ز فیض نامش هم ناتوان توانا
کان علوم صدرش زیب سپهر بدرش   در رفعت است قدرش بالا ز اوج خضرا
رحم است نام خویش دار الشفاست کویش   علمش عیان ز رویش رایش ضیای بیضا
دافع بود مرض را تا شیر سایهٔ او   آری بعلم حکمت دارد نه مثل و همتا
بیمار و ناتوان را بخشد شفای کامل   تکمیل علم طبش از نسخه است هویدا

از نور علم حکمت قلب و دلش منور — لقمان عصر او را خوانی چه هست زیبا
در چار سو بعالم آوازهٔ علومش — بالای بام گردون مدّاحِ او مسیحا
یونانیان بحکمت بودند گرچه کامل — اما کمال علمش گم کرد نام آنها
تا کرده کار پیشش بقراط و هم فلاطون — سقراط و هم ارسطو هم بو علی سینا
اغلاط آن همه را کرد از دلیل ثابت — در علم طب اکملش چون شد وحید یکتا
تصنیف کرد اکنون در علم طب کتابی — شد نقص علم سابق از دیدنش هویدا
بنگر کزین کتابش ثابت شد از دلائل — در بعضی از مسائل بدلی دلیل دعوی
گویی که از سر نو ایجاد کرد حکمت — گویی که علم طب را اصلاح کرد گویا
این نسخه کرد پیدا تاثیر آب حیوان — اسباب صحت جان زین نسخه شد مهیا
در مدح این کتابش در وصف این کمالش — انیدم گدا تو بشنو آمد چه صوت بالا
تاریخ اغتنامش بی روی جهد با الف — گو پیر که میمنا بد این نسخه کار نفیسی

۱۲۹۹

از جمله گرفتم هرگاه حرف اول
در سال عیسوی هم تاریخ گشت پیدا
سنه ۱۸۹۲ع

قطعه تاریخ بصورت خاتمة الطبع از طبعزاد حقیری توقیر ماضی [illegible] خیرپژوه و ترقی خواه مطبع کاتب کتاب هذا سلیمان [illegible] لکهنو

حمد پروردگار روز شمار است — که بختم کتاب صورت بست
بر نبی و علی درود و سلام — از خدای کریم و السلام
بعد ازان کردم این رقم حالات — فیض فیاض رافع الدرجات
کاندرین دهر داد نامی را — هر کسی یافت حسن کامی را
شد بفضل کریم نام آور — در جهان مطبع نولکشور
چونکه بد از ازل علو همت — یافت از حق مراتب ثروت
مصدر فیض و زیب دوران — معدن جود و منبع احسان

باسخا و مروت و اخلاق / دشمن بی مروتی و نفاق
وی سخی چو اسم مردان / عزت افزای هر شریف زمان
السمن بی نظیر دوران است / قدردان کمال داران است
عمر و اقبال تا ابد باشد / دل مفتون زحق همی خواهد
از ره ابتکار و اشتهار ظهور / طبع والاش کرد این منظور
که تصانیف معدن اخلاق / مظهر خلق و منبع اشفاق
عالم و فاضل و حکیم وحید / افضل و اکرم و زمانه دید
الملقب شفاء الدوله جناب / از سیادت پناه نیز خطاب
با امتیاز تاج گشته لقب / پیش سلطان حاصل این منصب
سید افضل علی خطابی خان / وز مدبر بجنگ در دوران
وز بهادر ذکاء الملک القاب / حکمت و علم آن بعین شباب
چون بکثرت شده تصنیفات / وز بطن رسید این حالات
خواهشش طبع کرد چون هر کس / است صورت بطبع مطبع بس
طبع شد جامع الشفا تسلیم / وافاداتش کامر تسلیم
هیچ کتابی که هست نظیر و ندیم / که شود یک نگاه دیده حکیم
بل عجیبی که هر [illegible] او شدند / یک نگاهش حکیم میسازند
چون خطاب حکیم شد ثانی / این کتابش مسیح لاثانی
زانکه و محو سازی بیر اظلام / هست بیشک مزیل هر اوهام
دفع اغلاط [illegible] کلام سبق / رفع هر نانشان است اتفاق
هست تسلیم صحیح نام این / جان تصحیح این کلام این
چونکه منظور [illegible] انتظامش را / که شود زین [illegible] تشخیص [illegible]
[illegible] سال تاریخ [illegible] مجدد [illegible] / باز [illegible] دو [illegible] زیاده [illegible]
این [illegible] / بنماید از این [illegible]
بلبل [illegible] / وافاداتش [illegible]